UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228848
UNIVERSAL
LIBRARY

OUP 930 — 8.74 10,000

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ٩٥٥٫٤ د ف ن Accession No. P416

Author محمد تقی مرزا

Title تاریخ التوارخ

This book should be returned on or before the date last marked below

ناصر الدین شاه قاجار
السلطان
ن
تا هنشاه ممالک بفرمان
ایران یادگار سلاطین
کیان سهر یار افریدون صولت
افلاطون فطنت جمشید رایت
خورشید آیت ظل الله فی
الارضین المجاهد فی سبیل الله
السلاطین و فخر الدین
الخوافین
ن
لسلطا السلطا
ن بن السلطان
و الخاقان بن الخاقان بن
الخاقان

خلد الله
سلطانه
و شیده
برهانه
و صوابدید
مؤتمن السلطان مقرب
الخاقان وزیر مفخم معظم اعظم
الدوله میرزا آقاخان صدر
اعظم عالیجاه مقرب الخاقان
میرزا تقی پسر لسان الملک
سپهر
مستوفی
حلد اول تاریخ
قاجاریه
از مجلدات ناسخ التواریخ
بانجام برده
طبع محلی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاحد الواحد المقدس من کل ضد و ند خالق الاشباح فالق الاصباح خص من عباده من شاء بعوارف الالاء و القماء و الصلوة و السلام علی مرآت صفاته و اشرف مخلوقاته و مظهر اسماه و مطهر آیاته محمد سید الثقلین و سند الخافقین و علی صفیه و وزیره و ظهره و ظهیره امام المشارق و المغارب ابی الحسنین علی بن ابی طالب علیه السلام و علی الائمة الهداة المعصومین من آل طه و یس الذین هم مصابیح الرحمن و مفاتیح الایمان و بعد بنده درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی محمد تقی شهر ستوفی چنین می نگارد که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهریار جوان بخت وارث تاج و تخت مشعل ضرغام و غاو بل غام سخا فروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب میمنت قدرت دست کبریائی قوت قلب پادشائی حجت جود و جدت آیت جلالت و جلادت مفتاح مواهب مصباح غیاهب شاه شیران هزد آزمای شیر شاهان جهان کشای خلاصه سلاطین نامدار سلاله صنادید قاجار صدر السلاطین بدر الخواقین المجاهد فی مناهج الدین ناصر الاسلام و المسلمین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

رایات نصرت مرتفعه وسحاب کتائب اعدا منقشعه زینت تاج وگاه وصاحب کنج وسپاه گشت وکار ملک وملت را بنظام کرد واز آنجا که از جزوی وکلی هیچ امری از امور خود را معاف نمیدارد واز پیشگاه ذره تا بارگاه مهر انور واز دیهیم ذره تا جبینش عظمت را بنفس نفیس استقرار واستکشاف میفرمایند بهمین بنده را فرمود که غرض از تحریر ناسخ التواریخ آن است که کتابی در فن تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن توان یافت واگر نه کتب تواریخ بسیار است وسلاطین سلف نیز بسیار کس از مورخین را نگماشته اند وفراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچ یک تحقیق بسزا نرفته واز در اجتهاد تلفیقی نشده همانا پیشتر از مورخین کتابی از کتب متقدمین را اخذ نموده ودر برابر نهاده آنگاه بگردار کاتبی واستانی را تنقل کرده اند وبحضرت ملوک آورده اند وسلاطین پیشین ووزرای پیشین زمان بدین معنی از کمال صناعت غروری نفسر موده بذکر نامی قناعت کرده اند همانا کتاب اول ناسخ التواریخ را بدان قانون مرتب داشتی که از آن استیفای تواریخ ربع مسکون ودنیای جدید توان کرد واز جغرافیا بهره تمام توان یافت ومذاهب مردم جهان را توان دانست وبسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصه حکما فهم توان کرد واز احوال جاهلیین واقوال واشعار ایشان فایده علم ادب توان برداشت ومانند این فواید در آن کتاب فراوان است اکنون روا نباشد با عقیدت وصداقت صافی که در هیچ زحمت وخدمت از تعب وطلب ننشسته امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری بهم اکنون در تلفیق وتمیق کتاب دوم استوار باش وکتاب اول را بدار الطباعه فرست که برحسب فرمان بزینت طبع محلی گردد تا عاقل وباقل وعارف وعامی را دست رس باشد وفایده آن منتشر گردد واگرچه واردات حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود نگارخواهی داد هم روا باشد که مختصر نگارشی از آثار ایشان در صدر کتاب رقم کنی وخاتمه را بتفصیل این اجمال موشح سازی تا صدر وعجز ومبدا ومنتها بخیر باشد وآغاز وانجام بفال نیک برآید چون آن کلمات بنهایت شد زمین خدمت ببوسیدم ولقدم قبول تلقی نمودم وعرض کردم که تاکنون درین حضرت طریق خدمت سپرده ام وعوارف نعمت برده ام بحمد الله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد خود از کلیات تواریخ جهان آگاهند ومقدار هریک از مورخین واندازه کتب هریک از ایشان را نیکو دانند انشاء الله به بخت شاهنشاه عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست ودشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی از دول جهانیان کتابی بدین سیاقت وذلاقت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث حدثان وحاوی تمام وقایع جهان باشد وبا این خدمت وزحمت که مرتش سرمد واثرش مؤبد است اگر از کرم پادشاه قدردان بحصول تمنی ووصول منی امیدوار باشم بعید نباشد اللهم وفقنی بالاتمام بالنبی وآله الکرام

در سبب تصدیر قصه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان ومقدم داشتن ذکر آنجماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

مکشوف باد که نگارنده این کتاب مبارک ظهور سلسله قاجار و ذکر سلاطین نامدار آن قبیله جلادت آثار را
در ذیل کتاب ثانی تاریخ وقت خواهد نگاشت و هریک از این پادشاهان را با معاصرین ایشان که در تمامت
روی زمین سلطنت کرده اند بدقت نظر شرح خواهد داد که هیچ دقیقه از وقایع روزگار ایشان
متروک و مطروح نماند همانا در این مقدمة الکتاب و دیباجة الابواب فال نیک را محضری خواهیم
نگاشت و شرح سلطنت هریک از سلاطین قاجار را بر قانون ایجاز خواهیم گذاشت اگر از طریق
که در تعلیق این کتاب نهاده ام و شریعتی که در تنمیق آن ابواب پیشنهاد کرده ام پیکوی رفته باشم
روا باشد که خوانندگان خرده نگیرند و عذرم پذیرند زیرا که انجام این کتاب بر بالنصد
هزار پست تحریر بتعلیق یافته و این نگارنده نیز نه مانند دیگر تاریخ نگاران است
که کتابی را از مؤلفین پیشین در برابر نهند و بی دقت نظر استفتاحی کنند یا اطنابی بالحق
مخل و موجزی را با طناب ممل کشد و در معنی بمقدار کاهی کار کند بلکه مرا واجب
افتاد که کلمات کلدی و یونانی و لاتین و انگلیس و فرانس و روس و جرمن و دیگر
السنه ممالک یوروپ را ترجمانی کنم و از عبری و عربی و ترکی همه سخن بپارسی آرم
و احادیث و خطب و ارجوزه و اشعار عرب و استعارات و کنایات اصحاب
ادب را بجمله صحیح از سقیم باز دانسته ترقیم سازم و در احوال حکماء و عرفا و دقایق مناظرات
ایشان و معضلات و مشکلات مطالب آن جمع را شرح دهم و مذاهب مختلفه مردم جهان را
باز نمایم و مکشوف سازم که مسائل و مسلک هر قوم بر چیست و تحقیق هر قبیله در حقیت مذهب
خود بر چه سان است لاجرم در هر سطری بلکه در هر سطری با تشحیذ ناظر و تشدید خاطر
اجتهادی لبیز او جهدی بنهایت باید دانایان دانند که این کاری سهل و مهمی اندک
نیست بلکه از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی و مملکتی کس بدین طمع و طلب برنخواسته
و اندیشه این خدمت و زحمت در ضمیر نیاورده و هیچگونه توانائی در قوت بازوی
خود ندیده من بنده که بقوت بخت شاهنشاه و تربیت دارای کارآگاه آیت این مبارزت
خواندم و فرس در میدان مناجرت راندم چم آن کردم که زندگانی من چندان
کفایت نکند که این کار بنهایت شود و پیش از آنکه قصه سلاطین قاجار گویم بجهان
دیگر پویم و از دولتی که پدر بر پدر پرورده نعمتش بوده ام و کوشت و پوست و استخوان
بزرع رافت و رحمتش پرورده ام چندانکه حقوق آن از حق پدران بر فرزندان افزون است
هیچ ذکری نکرده باشم پس ایراد این محضر کردم و در نزد مردم خردمند
این عذر از من بنده پسندیده باشد اگر انشاء الله در ظل دولت شاهنشاه جم خدم
و ذیل عاطفت سلطان افخم و خاقان اعظم زمان یافتم و از زمانه روزی
چند روی برشافتم این محضر را در جای خود بشرح شایسته

لنگرود

ذکر نسب سلاطین قاجار و نسبت ایشان بقاجار نویان

شایسته معتبر خواهم داشت

در بیان نسب سلسلهٔ قاجار و ابتدای ظهور آن قبایل جلادت شعار و شرح اینکه چگونه این نام مبارک بر ایشان افتاد

چون ششصد و پنجاه و سه سال قمری از هجرت نبوی برگذشت هلاکو خان بفرمان منکو قاآن بن تولی بن چنگیز خان سلطنت ایران یافت و آنگاه که سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصمیم عزم داد از قبل منکو قاآن فرمان رفت که از هر ده خانوار مغول دو خانوار پیرون شده از بهر حراست و حفظ حدود و ثغور از کنار ترکستان تا کرانهٔ مصر و شام نشیمن کنند، ما مورین صد هزار خانوار بشمار رشدند و در آن اراضی جای گزیدند سرتاق نویان بن سابا نویان بن جلایر بن نیرون یکی از نویینان درگاه و سرهنگان سپاه هلاکو خان بود و در حضرت او کوچ میداد چون تاریخ هجرت بسال ششصد و شصت سه پوست هلاکو خان از جهان رخت بربست و فرزندش اباقا خان بجای او نشست سرتاق نویان را مورد رافت و عاطفت ساخته منصب اتابکی فرزندش ارغون خان را بدو گذاشت و از لب رود جیحون تا قزل آق اغاج مغان را بحکومت او باز داد اباقا خان نیز بعد از هفده سال پادشاهی روزگارش تباهی گرفت از پس او تکودار خان برادرش دو سال و ارغون خان فرزندش هفت سال و گیخاتو خان برادر دیگرش سه سال و بایدو خان هشت ماه بنوبت سلطنت کردند و در سال ششصد و نود و چهار هجری غازان خان بن ارغون خان در چار بالش پادشاهی جای کرد و این هنگام سرتاق نویان نیز از جهان برفته بود و پسرش قاجار نویان که نسب قبیلهٔ قاجار بدو پیوسته میشود کمال رشد و بلوغ داشت غازان خان حقوق اتابک پدر را منظور نظر داشته قاجار نویا را بجای سرتاق نویان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچه در حوزهٔ اقتدار سرتاق بود بدو باز گذاشت و از قاجار نویان فرزندان بسیار پدید آمد و اولاد و عشیرت او فزونی گرفت و آنجماعت را بنام جد و پدر قاجار همی نامیدند و قانون ترکان از پیشین زمان براین بود که چون طایفه بکلالت و جلادت نامور شدندی بسیار از مردمان خود را بدان طایفه ملحق ساخته بنام ایشان معروف میگشتند چنانکه در اولاد اغوز خان و سلسلهٔ مغول و تاتار این قصه مرقوم افتاد بالجمله قبیلهٔ قاجار عزتی و شوکتی حاصل کردند و بجلادت و شجاعت معروف شدند و چون سلطنت اولاد چنگیز خان را در ایران فتوری پدید آمد و حکومت سلطان ابوسعید بن اولجایتو سلطان در سنهٔ هفصد و سی و شش هجری بکران رفت سلسلهٔ قاجار نیز بتفاریق باقتضای خویشاوندی و ایلیت بقبایلی که در حدود دشام نشیمن داشتند پیوستند و آن اراضی را از بهر خود وطن دانستند و چون امیر تیمور کورکان در سال دوازدهم پادشاهی خود که هشتصد و سه سال از هجرت نبوی شده بود سفر مصر و شام کرد فرمان داد که جماعت مغول از حدود دشام که اراضی پیکانه است کوچ داده بایران آیند و از ایران بترکستان که وطن اصلی ایشان است نشیمن جویند لاجرم آنجماعت بار بربسته بحدود ایران و ایران زمین آمدند و پیشتر راه ترکستان پیش گرفتند و گروهی خاصه مردم قاجار راه آذربایجان و حدود گنجه و ایروان را جهت اقامت افکندند چون دولت کورکانیه ضعیف شد حسن بیک بن علی بن عثمان که نخستین سلاطین آق قویونلو میباشد و نسب بقاجار میرساند در سال هشتصد و هفتاد و یک هجری نوبت سلطنت گرفت و چهل و سه

سال پادشاهی در خاندان او بماند چنانکه نام هریک ازاین مردم که یاد کردیم قصهٔ ایشان را در جای خود بشرح خواهیم راند مع القصه چون نهصد و نود و پنج سال از هجرت برفت و شاه عباس ماضی برشخت ملکی جای ساخت فرمانداد که قبیلهٔ قاجار را از کنجه و ایروان کوچ دادند و ابطال رجال ایشان را که بشجاعت و جلادت از دیگران برتری داشت بودند بفرمود در اراضی استراباد در قلعهٔ مبارک آباد که در کنار رکان و از مستحدثات پادشاه ایران بود جای کنند و ایشان در مبارک آباد جمعیتی بر سوی فراز قلعه مقام کرفشد ملقب بقاجار یخاری باش شدند و آن کرده که بر فرود قلعه بودند اشاق باش نام یافت و امانیمهٔ دیگر را بفرمود تا در مرو شاهیجان منزل نمایند و مراد شاه عباس از این حکومت آن بود که نواحی استراباد و مازندران از تاخت و تاز ترکمانان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل اوزبک محروس باشد و نیز در ضمیر داشت که از شریعت سلطنت برنیاید که مردم قاجار با آن شجاعت و جلادتیکه ایشان راست در یک جایی انجمن باشند لاجرم ایشان را متفرق و مشتت ساخت همانا قبیلهٔ قاجار با اینکه از جمیع قبایل ایران بعدد و شمار کمتر بودند در کار مبارزت و مفاخرت فزونی داشتند چندانکه بدین عدد قلیل بر تمامت ایران غلبه جستند و سلطنت یافتند شنیده شد که وقتی یکتن از مردان قاجار سفر بغداد کرد و هنگام عبور از جسر با یکتن مرد عثمانلو که از غلامان پاشا بود باهم بخصومت در چارشدند و کار ایشان از مناقشه و مفاحشه بمکافحت و مناطحت انجامید با الجمله یکدیگر را با سنگ و مشت همیکوفتند و از اینسوی بدانسری همی کشیدند تا هر دو تن بمیان دجله در افتادند و در آب فرو شدند مردم که از دور و نزدیک نگران بودند غوغا برداشتند و غواصان را همی خواندند باشد که ایشان را از آن غرقاب نجات دهند ناگاه جنش آب جسد ایشان را برآورد و سر عثمانلو در چنگ مرد قاجار بود همانا در زیر آب بیم غرق و بلا شتاب خنجر خویش برآورد و سر او را از بدن دور کرد و نیز مسموع افتاد که یکتن از مردان قاجار که بشتاب تمام از اصفهان با هنگ مازندران داشت آنگاه که از قم و پل دلاک بگذشت و بشب کوه و چشمه صیدی برسید بر سر آن چشمه فرود آمد و اسب خویش بیست و بخته بنشست تا نانی بخورند و قصد او کردند مرد قاجار گمان خویش برگرفت و لختی بر کوه صعود کرد و فریاد برداشت که ای سواران افغان آهنگ من مکنید که در این سود نه بینید همانا هفتاد و چه به تیر در کیش دارم و بی گمان هفتاد کس از شما را از پای درآورم گر شما که چون تیر نماند و کار بنیزه و شمشیر افتد شما مرا دستگیر کنید از یکتن چه خواهید یافت ایشان پذیرفتار این پند نشدند و بسوی او حمله کردند پس مرد قاجار خدنگی بزه کرده بر پیش آهنگ آنجماعت گشاد و آن تیر بر قربوس زین آمد و بشکست و بزناف سوار آمده از پشت او بگذشت و همچنین تا پر بر سرین اسب نشست مرد قاجار فریاد برآورد که هان ای سواران این زخم نگر لیستید هم اکنون اگر خواهید باز حمله دهید و بدین کوه صعود کنید ایشان از کرده پشیمان شدند و او را بجای گذاشته عنان بگردانیدند و از اینگونه جلادت از مردان قاجار فراوان دانسته ایم با الجمله قبیلهٔ قاجار بعد از ورود باستراباد پیوسته

شرح حال نوآب فتحعلی خان پسر شاهقلی خان

با ترکمانان رزم دادند و آتش مقاتلت و مبارزت را افروخته داشتند و پدران فتحعلی خان قوانلو همواره با آن قبیله و سنید آن سلسله بودند لاکن هیچوقت با سلاطین صفویه سازمخالفت آغاز نکردند تا نوبت فرمانگذاری قاجار بفتحعلی خان رسید

بیان احوال نوآب فتحعلی خان قاجار و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار

نوآب فتحعلی خان پسر شاهقلی خان بن مهدیقلیخان بن ولیخان بن محمد قلیخان است و او را دو برادر بود یکی فضلعلی بیک و آندیگر مهرعلی بیک نام داشت و مادر این فرزندان شهربانو بیگ نامیده میشد و او خواتونی نام بردار بود که در همه مازندران و استرابادبرابر نداشت گویند چون او را از بهر شاهقلی خان عقد می بستند جشنی شاهوار کردند و در مجلس عیش و عرس اوکرنا و دیگر سازها نواختند چنان بزمی کردند که در میان قبایل قاجار و ترکمان و مملکت مازندران تاریخی گشت بالجمله فتحعلی خان بعد از به رسجد رشد و بلوغ رسیده بر فنون فروسیت و فراست قوی دست گشت و همچنان در قلعهٔ مبارک آباد نشیمن کرده در قبایل قاجار فرمانگذار بود چون آیات جهان گیری و ملک ستانی در ناصیهٔ او مشاهده میرفت حکام مازندران را از دست هول و هرسی در دل افتاد و حکومت او دران اراضی در خاطرها حمل افکند لاجرم محمد خان ترکمان قزوین که اینوقت حکومت استراباد داشت با غوای میرزا احمد قزوینی که او را وزیر و دبیر بود قلع و قمع فتحعلی خان را در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را دراین کید وکین با خود همدست و همداستان ساخت و در نهان تجهیز لشکر کرده نیمشبی بر قلعهٔ مبارک آباد تاختن برده فتحعلی خان را با برادرانش دستگیر نمود هر سه تن را در زندان بازداشت روزی چند بر نیامد که فتحعلی خان فرصتی بدست کرده از زندان برآمد و برنشست و بقبایل بیوت پیوست از پس او جمعی از قاجار اشاق باش همدست شده برادران او فضلعلی بیک و مهرعلی بیک را از مجلس برآورده مقتول ساختند و از بیم آنکه فتحعلی خان از بهر خونخواهی کمر نبندد در حفظ و حراست قلعهٔ مبارک آباد بر جد و جهد بیفزودند و اصلمش خان قاجار را بر دروازهٔ حصار نگاهبان ساختند اما از آنسوی چون فتحعلی خان خبر قتل برادران بشنید در نهان با اصلمش خان پیمان بست و مواضعه نهاد آنگاه از مردم بیوت لشکری ساز داده مانند سیل بنیان کن بسرعت صبا و سحاب بکنار مبارک آباد آمد اصلمش خان در بگشود و او بی توانی بقلعه درآمد و بکردار پلنگ زخمین و شیر خشمگین بخیتین بر محمد خان و میرزا احمد تاخت و هر دو تن را کرفته بکیفر برادر بسر برگرفت و در آن قلعه با مکانت تمام مکان ساخت قاطنین استراباد و قاطبهٔ قاجار چون این دلیری و دستبرد بدیدند یکدل و یکجهت سر بفرمان او نهادند و او در استراباد و نواحی قدفرمان گشت آنگاه خواست تا کار ممالک مازندران را بکسره کند نخیتین تسخیر اراضی فندرسک را در ضمیر گرفت از آنجا که شکر بیک نامی که نسب بقبیلهٔ کرد جهان بیک لو میبرد در آن اراضی شوکتی بسزا داشت و با فتحعلی خان لوای مخالفت می افراشت لاجرم جمعی از مردان جنگ را برداشته آهنگ او کرد و در اول حمله مردمش را در هم شکست و تار و پود جمعیتش را در هم گسست و او را دستگیر نمود و عرضهٔ شمشیر فرمود این اقبال را نیز نعال کرفته با ابطال رجال سپه رنگ آهنگ مازندران

کرد چون لختی راه بپیمود در حضرتش معروض افتاد که محمد حسین خان و فضلعلی بیک و محمد تقی بیک با چند تن دیگر از سران قاجار همداستان شده اند که در نهان از مردم پیمان ستانند تا قوت مقاتلت دریابند و چهره موافقت برتابند فتحعلی خان اگرچه بازوی توانا و دل قوی داشت اما جانب حزم فرو نمیگذاشت با خود گفت دشمن در خانه گذاشتن و پی پیکانه برداشتن در شریعت مبارزت معذور نباشد بدین بهانه که در این سفر عدت لشکر و اعداد کار از این پیش باید عنان باز خانه تافت و از بهر آنکه مردمان ساده دل که فریفته دشمنان شده اند مقتول نکردند تدبیر بدینگونه ساز داد که مجلسی بضیافت بیاراید و سران مفسدین را دعوت فرماید چون مجلس بپاراست و آنجمع را بخواست از آنجا که هر دل ناپاکتر باشد هراسناک تر باشد محمد حسین خان از نیمه راه طریق فرار پیش گرفته راه بگردانیدند دیگران در آن بزم مخافت پای نهادند و سر بر سر ضیافت دادند چون فتحعلی خان دشمنان خویش را بدست اقبال پایمال کرد هر روز قوت و قدرت او در کار ملک و مملکت فزونی گرفت درین هنگام که یکهزار و صد و سی و پنج سال از تاریخ هجرت برفته بود و جماعت افغان شهر اصفهان را محاصره داشتند این خبر مسموع فتحعلی خان افشار و اندیشید که پادشاه ایران را در چنین کاری صعب بکاری نباشد هزار سوار از دلیران قاجار اختیار کرده بسرعت ستاره شهاب و یا طلیعه آفتاب بجانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی چند کرت در جنگ افغان ترکتازی نمود و بسیار کس از آنجماعت بخاک انداخت و عرصه تیغ و تیر ساخت و بسیار سر از آن سران سپاه بر سرسنان کرده در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی بخاک راه افکندند اعیان درگاه شاه سلطان حسین که سالها در بستر امن و امان غنوده و از کار مقابله و مقاتله غافل و ذاهل بودند چنان پنداشتند که مبادا در این فتنه فتحعلی خان تیر دل دیگرگون کند و بهوای سلطنت بتازد و کاری بسازد و بدین اندیشهای ناصواب پادشاه را با او بدگمان و سرگران ساختند لاجرم فتحعلی خان برنجید و اصفهانرا با افغانان گذاشته راه استرابادبرداشت و از پس او روز پست و ششم شوال در سال یکهزار و صد و سی و پنج هجری اصفهان بدست افغانان معشوق و شاه سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افتاد و جماعت افغان بعد از فتح اصفهان رایت جهانگیری افراشته تا باراضی ری بتاختند مردم ری استغاثت بفتحعلی خان برده از وی استمداد کردند و او با لشکری خونخوار آهنگ ری فرمود و در ابراهیم آباد و رامین با افغانان دوچار شد از هر دو رویه صف برزدند از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب مردان جنگ بتب و تاب بودند و طریق حرب و ضرب می پیمودند چون جهان سیاه شد و نبرد و سپاه جنگ را دست باز داشت و در حضرت فتحعلی خان معروض افتاد که چون خبر فتح اصفهان و قتل شاه سلطان حسین در اطراف جهان پراکنده شد شاه طهماسب از آذربایجان بازندران آمد و اینک در آن اراضی تجهیز لشکر همیخواهد کرد تا با افغانان رزم دهد و دشمنان پدر را کیفر نهد بعد از اصغای این قضیه بشتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه طهماسب را دیدار کرد و کفیل امور پادشائی و وکیل دستگاه سلطنت او گشت پس شاه طهماسب را برداشته باسترابادآورد و در آنجا لشکری لایق بپاراست و عرض سپاه داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصره مشهد مقدس

شرح سلطنت و جهان گیری محمد حسن شاه قاجار

روز شنبه چهاردهم شهر صفر که سال تاریخ یکهزار و یکصد و سی و نه پیوسته بود با غوائی در پادشاه افشار
او را شهید کردند چنانکه تفصیل این جمله در جای خود شرح خواهد شد

ذکر پادشاهی و جهان گیری محمد حسن خان قاجار و خاتمهٔ احوال فرخ فال او

محمد حسن خان پسر فتحعلی خان است و او را برادری بود که محمد حسین خان نام داشت و در روزگار کودکی از جهان روی برگاشت اما محمد حسن خان چون بسجد رشد و بلوغ رسید همه تن شعاع شجاعت و جوهر جلادت بود و آن آثار از وی ظاهر گشت که دور و نزدیک حشمت و جود و عظمت نهادش را گردن نهادند نادرشاه افشار چون مکانت او را دانست در قلع و قمع او بجهد کشت محمد حسن خان نیز مکنون خاطر او را مکشوف داشته راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان نشیمن ساخت مدتی دیر برنیامد که از ترکمانان سپاهی ملازم حضرت ساخته بشهر استراباد تاختن آورد و آن بلده را فروگرفت محمد زمان بیک که در اینوقت حکومت استراباد داشت فرار کرده در کنار اتک با بهبود خان که سردار نادرشاه بود پیوسته شد و او را با لشکری خونخوار رخیش داده بجنگ رکرکان آورد و محمد حسن خان جنگ او را پذیره شده در برابر او صف راست کرد و چون شیر خشمگین حمله به پیوست و بهبود خانرا شکست محمد زمان بیک دیگر باره از زرمکاه فرار کرده در قریهٔ کنکا در وقتیکه نادرشاه از موصل باز میشد بدرگاه آمد و صورت حال را با زمنودنادرشاه محمد حسین خان قاجار را با لشکری که این جنگ را تواند ساخته کرد فرماندا تا بسرعت برق و باد شتافته بجنگ را استراباد آمد و بدان بلده غلبه یافت و از دودمان محمد حسن خان هرکرا بدست کرد دسر بر گرفت و از سرهای ایشان منارها برافراخت دیگر باره محمد حسن خان ناچار شده بطرف دشت برنت و در میان قبیله از جای کردنادرشاه بقبایل ترکمان مشورت کرد که محمد حسن خانرا دست بسته بدرگاه فرستد و اگر نه مشطر آتش غضب و سورت سخط پادشاه باشند بزرگان ترکمانان انجمن شده بقبیله واز آمدند و گفتند واجب افتاد با محمد حسن خانرا بدرگاه باید فرستاد یا مور د سخط نادرشاه باید بود بنج که صاحب وقاید قبیله بود نا چار بدین سخن رضا داد زنان و که مکاشی بسزا داشت محمد حسن خانرا در سرای خویش پنهان کرده بمیان انجمن آمد و گفت ای بزرگان قبایل ترکمان سخن براین نهادید که پسر فتحعلی خانرا دست بسته بقبلگاه فرستید این بخت و معجز برگرفت و در میان انجمن افکند و گفت هم اکنون در سایهٔ این معجز بنشینید و پاسخ نادرشاه را باز نمائید بگذارید ترکمانان از کشاورشر مسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمد حسن خانرا از میان خود بسلامت کوچ دهند و در حضرت نادرشاه معروض دارند که ما را از او خبری نباشد لاجرم محمد حسن خان باد و سراسب و یکتن غلام و یک بهله باز از میان ترکمانان بیرون شد و راه دشت برگرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن بیابان بیابانی با آن غلام بزیست و خورش ایشان همه از صید مرغان بود که بدستیاری آن باز اصطیاد میکرد و بریان نموده اکل میفرمود چون روزگاری بر آن سپری شد روزی چون آن باز را از بهر صید رها کردند در پرواز صعود همیکرد و دیگر باز نیامد روز دیگر زحمت جوع بر ایشان اثر کرده ناچار یکی از اسبان را ذبح کردند و روزی چند بخوردند چون از هیچ روی فتح بابی نشد اسب دیگر را نیز بکشتند و بخوردند تا که جوعان

وحیران مانده بعد از دو روز با تفاق غلام نیم جان محمد حسن خان پیاده و کرسنه پهلو بر زمین نهاده آماده هلاک گشت در این هنگام همچنانکه صماخ کوش بر زمین داشت بانگ سم تکاوران همی اصغا فرمود در عجب شد که در این بیابان آمد و شد سواران از چه در باشد بزحمت تمام بر پای خواست و با آنهمه ضعف تیغ برگرفت و برکشید تا اگر مردم نادرشاه باشد مصاف دهد چون سواد خویشتن بنمود از کرد سواران از دور او را دیدار کردند و بجانب او تاختند و او را شناختند پس حال او را فحص کرده نخستین مقداری خوردنی در کلویش فرو دادند تا بقوت آمد آنگاه بخفتند شاد باش که نادرشاه از جهان رخت بربست و جنیبتی پیش داشته تا برنشست و او را بیان قبله آورده لشکری ملثم رکابش ساختند تا دیگر باره باستراباد تاخته آن بلده را مسخر فرمود و این هنگام بخهار و یکصد و شصت سال از تاریخ هجرت گذشته بود مع القصه محمد حسن خان را هر روز عدت و شوکت بر افزون گشت تا آنگاه که کریم خان زند رایت خودسری برافراشت و میرزا ابو تراب دختر زاده شاه سلطان حسین را شاه اسمعیل نام کرده و خود را وکیل او خواند و با لشکری انبوه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری جنگ محمد حسن خان را ساخته شده با راضی استراباد تاخت و در ظاهر آن بلده لشکر گاه کرد و چهل روز آن شهر را محاصره داشت و از این سوی محمد حسن شاه هر روز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او رزم همی دادند و از طرف دیگر فرمان کرد تا ترکمانان اطراف لشکر گاه او را فروگرفته شد و دور و نزدیک ایشان را آسیب دادند چندانکه کریم خان بمحاصره افتاد و در لشکر گاه قحط و غلا پدید آمد و کرم خان و شجاع الدین خان زند که از اکابر قواد او بودند مقتول شدند و شاه اسمعیل چون بخت را واژون و کار را دیگرگون یافت از لشکر گاه کریم خان فرار کرده بپای حصار استراباد آمد و پناه از محمد حسن شاه جست از اینجاست که کریم خان گفت شاه که نمک بحرام بگریخت با الجمله چون کار بدینگونه رفت کریم خان ناچار اموال و اثقال خویش را گذاشته از محل نعل شکن راه فرار پیش گرفت مردان قاجار اموال او را بالغنیمت برگرفتند و از دنبال او برفتند و بسیار کس از لشکر او اسیر و دستگیر ترکمانان و دلیران قاجار شدند اما محمد حسن شاه اسیران را از ترکمانان خرید و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را برداشته بطرف اشرف کوچ داد جمعی از مردم مازندران که با کریم خان زند از در موافقت بودند طریق مخالفت گرفتند لاجرم مقیم خان که از مردم ساری بود با تفاق سبز علی خان لاریجانی لشکری ساز داده در یکفرسنگی شهر بارفروش در برابر محمد حسن شاه صف برزدند و جنگ درانداختند نخستین مقیم خان بگلوله زنبوره جراحت یافته گرفتار شد و لشکرش هزیمت شدند پس محمد حسن خان بفرمود تا حطب برزبرهم نهاده برافروختند و مقیم خان را بسوختند آنگاه آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهدسر یزدی را خود داشته بعد از مصادره بیست هزار تومان با فرزندان مقتول ساخت و بر تمامت مازندران نافذ فرمان گشت از پس این واقعه در سنه یکهزار و یکصد و هشت هجری احمد شاه افغان بعد از استیلای در ممالک قندهار و کابل و هرات ارض اقدس را مسخر داشته شاه پسند خان افغان را با پانزده هزار سوار جرار مامور بتسخیر استراباد فرمود و ابراهیم خان و عباسقلی خان بغایری و عیسی خان کرد و علیقلی خان چگنی با چندتن دیگر از بزرگان خراسان که از تاخت و تاز افغان در زحمت بودند و قوت مقاتلت نداشتند از بلاد خویش بیرون شده بدرگاه محمد حسن شاه آمدند و صورت حال باز نمودند و پیشکش لایق پیش کشیدند

که از

که از جمله آن اشیاء و قطعه الماس بود یکی بنام دریای نور و آن بمیزان هشت مثقال بود و دوان دیگر تاج ماه نام داشت و در وزن پنج مثقال بود لاجرم محمدحسن شاه ایشانرا مکانت تمام نهاد و بتیول وسیورغالی شامیسته عطا فرمود و در سلک ملتزمین درگاه و مقربان پیشگاه داشت آنگاه محمدولیخان قاجار یوخاری باش با اتفاق حسین خان برادرش بدفع افغانان نامزد کرد و ایشان باچهار هزار تن مرد رزم آزموده کوچ داده در سبزوار با افغانان کارزار کردند و چنان آنجماعت را شکسته هزیمت دادند که تا بمشهد مقدس عنان نتوانستند کشید و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند محمدحسن شاه از پس این فتح لشکر براند و قزوین و کیلان را مفتوح ساخته باز تاخت و بی توانی ره سپار عراق شد سرداران کریم خان زند مدافعت را کمر بسته بروی درآمدند و در حمله نخستین از پای برفتند در آن رزمگاه محمدخان بی کله با هفده تن دیگر از بزرگان قبیله زند اسیر و دستگیر گشتند محمدحسن خان این جمله را باستراباد فرستاده باز داشت و خود با لشکریان آهنگ اصفهان کرد کریمخان چون از این بدانست سپاهی گران کرد کرده پذیره جنگ شد و در کلون آباد که چهار فرسنگی اصفهان است میدان مقاتلت نهاد هر دو لشکر صف راست کرده درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند و خشم هم در پایان لشکر زند شکسته شد ناچار کریم خان اموال و اثقال خویش را بغنیمت مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفت پس شهر اصفهان و توابع آن در حوزه دولت آمد و ضمیمه مملکت شد چون مملکت عراق را از دشمن بپرداخت و کار بکام ساخت در سنه یکهزار و صد و شصت و نه هجری با لشکری انبوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد آزاد خان افغان که این هنگام در آن اراضی فرمانگذار بود عرض سپاه داده با پست هزار مرد در پیش فرسنگی ارومی در برابر محمدحسن شاه صف برزد هر دو لشکر دست بآلات حرب و ضرب برده باهم درآمیختند و خون یکدیگر بریختند محمدحسن شاه کسوت اصطبار بپوشید و سخت بکوشید چندانکه لشکر دشمن خسته و شکسته هزیمت و مارو هلاک شدند آزاد خان چون کار بدانگونه ندید ناچار با چند تن از زمردم خود از رزمگاه بیرون تاخته راه فرار برگرفت و از پس آن جنگ دیگر در آذربایجان جای درنگ ندید لاجرم وداع ملک و مال گفته باراضی تفلیس شتافت اموال و بهره ابطال گشت و لشکر او در ظل لوای محمدحسن شاه درآمدند و جانش بسر درنگ چهار هزار تن از افغانانرا نیز گزیده کرده با سپاه خویش ملحق ساخت و تا قلعه شوشی بتاخت و آن بلدان و اراضی را عرضه نهب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یکهزار و یکصد و هفاد سال از هجرت نبوی برفته بود که آذربایجانرا از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد خود آقا محمدشاه را که در اینوقت هیجده ساله بود بفرمانگذاری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تسخیر فارس را در ضمیر گرفته لوای مراجعت برافراشت و در هیچ منزل و مقام درنگ نرواندید همچنان شتاب زده تا بدارالمومنین کاشان آمد شیخعلی خان زند که بعد از مراجعت محمدحسن شاه از قبل کریم خان بحکومت اصفهان استقرار داشت چون دانست که آن لشکر بگرد از سیل و منده و کوه رونده و در میرسند بی آنکه پای از سر بداند سر خویش گرفته راه شیراز پیش گرفت و محمدحسن شاه با پنجاه هزار مرد سواره و پیاده پیمانی و عایقی باصفهان درآمد و چون در شهر اصفهان بلای غلا و آسیب قحط استیلا داشت توقف فراوان در آن بلده روا ندید و فرمان داد تا از

عراق کندم وجود دیگر جوب حمل داده باصفهان آورند چندانکه بذر جمیع مزارع اصفهان نزاوفا کرد و بها از خویش
داد پس بهار رنگ در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک از اصفهان بسوی شیراز خیمه بیرون زد و با آن سپاه
گران پست و بلند زمین را درهم نوردیده در یکفرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد کریم خان زند ابواب حصار را
مسدود ساخته متحصن شد بزرگان فارس چون غلبه محمد حسن شاه را تقرس کردند از هر جانب بحضرت او شتافتند
از جمله نصیر خان لاری با شش هزار مرد تفنگچی حاضر درگاه شده بلشکرگاه پیوست بالجمله چهل روز کریم خان زند در
تنگنای محاصره بحفظ و حراست خود رنج میبرد و در اینوقت بسبب آن قحط و غلا یکه در همه اصفهان و فارس استیلا
داشت در لشکر محمد حسن شاه نیز کار بصعوبت میرفت و لشکریان در رنج و تعب میزیستند چندانکه بیم آن بود که مردم
متفرق و متشتت گردند و چنان افتاد که در این سختی اغانامزاوحشی در خاطر نشست و وحشتی در ضمیر گرفت شد
و از بیم جان و سختی غلا نیمشبی سوار شده بسوی شیراز شتاب کردند و با کریم خان زند پیوسته شدند دیگر
قبایل لشکر چون این بدیدند در ارکان ثبات ایشان لغزشی عظیم افتاد و از یکسوی نیز مبتلای قحط و غلا بودند
مجال درنگ از برای کس نماند یکبار آن لشکر انبوه درهم شکسته شد و هر قبیله طریق وطن خویش پیش
گرفت چون محمد حسن شاه از سراپرده خویش بیرون شد جز جماعتی اندک بجای نبود از غایت عزت و
جلادت خواست تا با آن قلیل مردان قاجار که پای برجای ماندند تفنگچیان نصیر خان لاری ثبات قدم
ورزیده دست از مقاتله و محاصره باز ندارد و محمد ولیخان قاجار دولو از در خیرخواهی بیرون شده در حرکت
آنحضرت الحاح نمود و معروض داشت که اینک کریم خان و مردان زند که از بیم گزند شهریار در تنگنای این
حصار بند همه شیران کارزار و دلیران کیرودار بند این چنین لشکر بریا با صدقی اندک در برابر شدن و رزم
دادن از طریقت خرم بعید است و خود برفت و اسب پادشاه را حاضر ساخته رکاب بگرفت محمد حسن شاه چون
بیک نگریست جای زیست بنود ناچار دل برکوچ دادن نهاد پس نخستین اسب جنیبت خاص خویش را که قراقوزی
نام داشت بفرمود حاضر کردند و زین بر نهادند و دختری که از اصفهان در سلک جواری در آورده ملتزم
خدمت ساخته بود بفرمود تا بر نشست و بعضی از جواهر نفیسه برساخت زین بست آنگاه گفت کس بدین اسب
نتواند دست یافت همه جا بر کنار راه باش که کس غنانت نتواند کرفت پس شتاب زده تا اصفهان عنان
باز نکشید و در سرای خویشتن زیستن نمکین که من نیز از قفا در رسم آنحضرت بر نشست و بسرعت صبا و سحاب
شتاب کرد و همه جا از کنار شارع طی مسافت میکرد تا بخیابان اصفهان که جز بر جاده رفتن چاره نبود در افتاد
و قضا را در اینوقت یکتن از غلامان رایض و جنیبت کشان محمد حسن شاه از ملازمان بشیراز می شتافت در
میان خیابان چشم او بزنی رانکریست که بر قراقوزی برآمده بشتاب شهاب در میرسد چون برق جهنده
از پیش رویش برآمده عنانش بگرفت و گفت اسب محمد حسن شاه را از کجا بدست کردی و بکجا میشوی صورت
حال را باز راند لاجرم چون غلام رایض این بشنید او را برداشته بخانه پدر آورد و با جواهر جای داد
و اسب قراقوز را برداشته پذیره محمد حسن شاه شد و در سیرم آن جنیبت را دیگر باره بمحمد حسن شاه رسانید
تا بر نشست و طی طریق کرده باصفهان آمد و این هنگام روز سیم شکستن و بر نشستن از ظاهر شیراز بود و هم در

محمد حسن شاه کریم خان زند را در شیراز محصور میسازد

شرح سلطنت و جهانگیری محمدحسن شاه قاجار

اصفهان درنگ نکرده بهمان سرعت طریق مازندران گرفت و انخبر درست شد که قراقوزی در شب جیل مازندران سم خار اسکاف بر سنگ میکوفت و مانند رعد صهیل میکرد اکنون بر سر سخن رویم محمد ولیخان قاجار شهریار اردو لشکریان قاجار را برنشاند و راه اصفهان را پیش داد اما از آنسوی حسین خان دولوی قاجار یوخاری باش که از قبل محمدحسن شاه حکومت اصفهان داشت چون پراکندگی لشکر پادشاه را اصفهان مشاهده نمود درنگ طریق مازندران برگرفت تا ساز مخالفت ولی نعمت را طراز دهد که قبل از ورود محمدحسن شاه مازندران را فروگیرد صفرعلی خان قوانلو اینمعنی را دانسته محمدخان قوانلو عمزاده محمدحسن خان را که از قبل او والی مازندران بود بدست سفیری مکتوبی کرد که حسین خان را از استیلای مازندران دفع دهد لاجرم چون محمدحسن خان از شیراز بظاهر بلده اصفهان رسیده در باغ قوشخانه فرود شد واندیشه حسین خان دولو را باز دانست مجال نیافت که در اصفهان درنگ کند و لشکری از بهر جنگ کریم خان تجهیز فرماید بتوانی برنشست و بسرعت برق و باد سوی مازندران شتافت اما از آنسوی چون مکتوب صفرعلی خان بمحمدخان رسید و دانست که حسین خان دولو هم در رسیدن کرد که جماعت افغانانی که محمدحسن شاه از آذربایجان کوچ داده و در مازندران نشیمن فرموده عداوت نهانی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند لاجرم پیش از آنکه این خبر پراکنده شود هشتاد تن از بزرگان افغانرا بدست آویز خصومت و مهربانی در مجلس خویش حاضر کرده حکم داد تا جمله را در غل و زنجیر کشیده در حبس خانه باز داشتند افغانان چون این بشنیدند در یکجای انجمن شده کردخود سنگری کردند محمدخان چون خبر طغیان ایشانرا بشنید یوسف خان هوتکی را با پنجاه تن از سران افغان سر بر کرفت و با ابطال رجال خود بر سر افغانان تاختن برد و با آنجماعت رزم داده غلبه یافت بعضی را عرضه شمشیر و برخی دستگیر فرمود اما از آنسوی حسین خان که با افغانان مواضعه داشت چون بفیروزکوه آمد و حال ایشانرا باز دانست فتح غرمیت از تسخیر مازندران داده اراضی هزارجریب و فولاد محله را در نوشته باسترآباد آمد و آن بلد را شفوح ساخته استوار بنشست اما محمدخان بعد از مقاتلت با افغانان شهرا رسوا ره و پیاده آماده کرده منتظر موکب شهریار بهمی بود در اینوقت محمدحسن شاه با چندتن بعلی آباد نزول فرمود و محمدخان پذیره شد در علی آباد دکبند پادشاه پیوست آنگاه محمدحسن شاه از علی آباد کوچ داده بشهرساری درآمد و روزی چند در آنجا بپای برده لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استرآباد فرمود حسین خان دولو دانست که رزم او را پای ندارد خویشان و برادران خود را برداشته بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همداستان شد محمدحسن شاه از دنبال او باسترآباد درآمد و از آنجا با لشکران پیروز تاخته در ظاهر دامغان لشکرگاه کرد و حسین خان در شکنای محاصره افتاد در این هنگام خبر رسید که شیخعلی خان زند با سپاهی گران آزموده اراضی فیروزکوه را محط رحال فرموده محمدحسن شاه بیم کرد که مبادا شیخعلی خان آهنگ مازندران کند و محمدخانرا قوت جنگ او نباشد لاجرم دست از دامغان باز داشته عنان عزیمت بطرف ساری گذاشت سپاهیکه ملتزم رکاب بودند از کثرت ذهاب و ایاب خسته خاطر شده بسیار کس از راه و بیراه پشت بلشکرگاه همی کردند و بعد از ورود ساری ترکمانانی که ملتزم حضرت بودند نیز سر از ربقه اطاعت برتافته دست بغارت

کشادند و باز خانه شتافتند محمد حسن شاه ناچار با جماعتی از اشاق باشی و کروهی از غلامان خاصه راه استراباد
برداشت و شیخعلی خان بی مانعی بجانب ساری تاخته آن بلده را مسخر ساخت و حسین خان و دولو نیز از دامغان
سفر کرده در ساری با او پیوست اما محمد حسن شاه دیگر باره در استراباد ساز لشکر کرده بطرف اشرف تاخت
و در آنجا سنگری برآورده آماده جنگ گشت و شیخعلی خان نیز در برابر او لشکر بیاراست و صف برزد
و روزی چند از هر دو جانب بازار حرب و ضرب رواج داشت و مردان کارزار طریق مبارزت و
مناجزت می سپردند شیخعلی خان چون در این سو دا سودی کمان نداشت چنان صواب شمرد که فتح استراباد
کند تا محمد حسن خانزاد و رامندران ناامن و نشیمنی نماند پس تمامت لشکر را برداشته از کنار دریای طبرستان
طریق استراباد پیش گرفت محمد حسن شاه چون این بدید سنگر را گذاشته از راه خیابان ره سپار گشت در
ارض کلبادمین عسکرین زیاده از یکفرسنگ مسافت نماند در این هنگام از هر دو لشکر جماعتی از پی آن دو قوه
و علف بیرون شدند و با هم باز خورد نمودند چاردهم افتادند بانگ تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت.
هر دو لشکر از آن کیر و دار خبردار شدند و کروه کروه از سواره و پیاده باعانت مردم خود بیرون شدند
عاقبت کار بکارزار کشید و تمامت لشکریان از دو سوی دست بآلات حرب برده در کنار بحر رزمی بزرگ
افتاد و جمعی کثیر مقتول گشت از پس آنجنگ محمد حسن شاه باستراباد آمد و شیخعلی خان از کلبا و متوجه اشرف
گشت اما محمد حسن شاه بعد از ورود باستراباد کس بخراسان فرستاده ولیخان و بختیار خان کرد شادلو را
طلب داشت و ایشان با ده هزار سوار بحضرت وی حاضر شدند و سبز علی خان شامبیاتی را که بدشت قبچاق
گریخته بود نیز بخواند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فراروی آن بود که محمد ولیخان دولو که مقرب
درگاه محمد حسن شاه بود پدر او را بکشت و او مجال درنگ نیافته بدشت کریخت و دیگر از تفنگچیان
استراباد و جماعت کرایلی و حاجی لر و کفشگر و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد جنگی فراهم
کرد این هنگام نخستین بدفع منافقین پرداخت پس محمد ولیخان و برادران او و بنی اعمام حسین خان دولو را
در مجلس مشاورت طلب کرد و سبز علی خانزا فرمود که چون من از مجلس شاوره کناره جستم بخون پدر
محمد ولیخانزا مقتول سازم مع القصه چون این جمله حاضر شدند محمد حسن شاه بهانه ساز کرده از مجلس بیرون شد
سبز علی خان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته درآمدند و محمد ولیخان و صادق خان و جمعی از اعیان نجابای
باشش را مقتول ساختند چون این کار پرداخته شد با هیجده هزار سواره و پیاده خیمه بیرون زدود در برون
اشرف رزم شیخعلی خانزا ساخته شد و از آنسوی شیخعلی خان نیز با لشکرهای خود جنبش کرده در بیابان
فرق تلاقی فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت بعد از کیر و دار بسیار جماعت کردان خراسان بشکستند
و یکباره عنان برتافته راه خراسان پیش گرفتند محمد حسن شاه لختی دیگر با پیادکان بپایید و
مردانه رزم داد پیادکانزا نیز چون پای نماند ناچار از آن کرداب بلا روی برتافت و از راه خیابان
طی مسافت همیکرد لشکر شیخعلی خان نیز از دنبال درشتاب بودند در میان راه پلی شکسته پیش آمد
و آن پل نیز از ازدحام و اقتحام هزیمت شدکان مسدود بود محمد حسن شاه را در کنار راه ساحتی بنظر آمد
که از بخار

شرح سلطنت و جهانگیری حسینقلی خان قاجار

که از اشجار ساده بود و با دو غلام خود فرس بدان جانب راند ناگاه قوایم اسب با دو پای در آن عرصه بوحل در رفت
و هم در اینوقت سبز علی نام کرد که از میان غلامان او روی بر تلافته بشیخعلی خان پیوسته بود بدان شقاق محمد علی آقای
دولو برادر حسین خان باده سوار دیگر برسید و ولی نعمت را کرفتار و حل دید چشم از سوابق نعمت پوشیده
همکروه با تیغ و سنان بدو حمله بردند و سر یکه سالها زیب افسر بود از تن جدا ساختند چون محمد خان قوانلو در
استرآباد استماع این خبر کرد جای درنگ ندید در رکاب آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و
حسینقلی خان و دیگر فرزندان پادشاه شهید از استرآباد بیرون شده بدان سوی کرکان کوچ دادند
و اینواقعه در سال یکهزار و صد و هفتاد و یک افتاد و مدت سلطنت محمد حسن شاه نه سال بود اما از آنسوی
سر محمد حسن شاه را برداشته بنزد کریم خان زند آوردند و قتیکه کریمخان در شهر طهران میان دارالاماره
خویش بمسند سلطنت جای داشت یکی از مردم قاجار آن سر را در مخلاتی نهاده پیجا با تا پیشگاه پادشاه
شتاب آورد کریمخان گفت هان چیست در این مخلاة گفت سر محمد حسن شاه کریمخان چون این بشنید
از جای جستن کرده بی انکه کفش در پوشد از پیش روی کاخ بزیر آمد و آن سر را از مخلاة برآورده با
دست خویش در آب بشست و موی آنرا بشانه زد و کلاب افشاند و آغاز سوکواری نمود و روز دیگر در
تابوت حمل داده خود تا دروازه شهر پیاده تشییع فرمود و جمیع بزرگان حضرت و امرای درگاه را همراه
نموده در حضرت شاهزاده عبد العظیم بقانون سلاطین بزرگش بخاک سپردند گویند نادرشاه افشار
آن هنگام که بتسخیر هندوستان کرد یک قطعه سنگ یاقوت بحضرتش آوردند که بمیزان هیجده مثقال
بود اعیان درگاه آن سنگ را بستودند و گفتند تاکنون یاقوتیکه بمیزان هیجده مثقال آید ندیده ایم نادرشاه فرمود
که من در ایران یاقوتی میدانم که هیجده من بسنگ شاه وزن دارد و روی سخن با محمد حسن شاه داشت پسه
بالهام دولت هنریکه در جبلت او بود مکشوف داشت بالجمله محمد حسن شاه را نه پسر و دو دختر بود از پسران
نخستین آقا محمد شاه بود که پانزده سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود دوم حسینقلی خان نام داشت و مادر
ایشان خواهر محمد خان قاجار بود و این محمد خان پدر سلیمان خان نظام الدوله آقا محمد شاه است و حسینقلی خان
پدر فتحعلی شاه پسر سیم محمد حسن شاه مرتضی قلیخان و چهارم مصطفی قلی خان نام داشت و مادر ایشان دختر خواهر
حسین خان دولو بود و این حسین خان پدر مصطفی خان است پسر پنجم جعفر قلی خان نام داشت و مادرش دختر
محمد خان است از قاجار عضد الدین لو پسر ششم مهدیقلی خان و هفتم عباسقلی خان نام داشت مادرشان
از مردم کرد محله استرآباد بود مهدیقلی خان پدر ابراهیم خان است که در میان قاجاریه بابراهیم خان
عموم مشهور است اما عباسقلی خان در جوانی وداع جهان گفت و از وی فرزندی نماند پسر هشتم رضاقلیخان
نام داشت مادرش از مردم استرآباد در سلک خاصکان حرم بود پسر نهم علیقلی خان نام داشت
مادرش از مردم اصفهان در سلک جواری شمار داشت و دو دختر محمد حسن شاه نخستین شاه جهان
بی بی خانم نام داشت کریمخان زند چون در سلطنت قوی دست شد او را از قزوین بشیراز آورد تا از
بهر محمد رحیم خان پسرش عقد بندد دختر کریم خان گفت که این دو شیزه در خور برادر من نیست

بلکه شایسته قاطرچیان است لاجرم او را بقزوین باز فرستادند آنگاه بزند پادشاهی یافت او را از بهر خود
نکاح بست و بخانلرخان بارکرفت از اینجا بود که چون آقا محمد شاه صاحب تاج و تخت شد دختر کریم خان را کفت
خواهر مرا لایق قاطرچی شناختی و بیکفر این سخن او را بیا با فاضل قاطرچی بخشید و سالها او را در طهران بداشت
و هم در سرای او بمرد و دختر دوم محمد حسن شاه را زنی که در میان قاجاریه بزیبنده خاله مشهور است از بهر پسر
خود نکاح کرد و هر دو در جوانی بمردند و از ایشان فرزند نیامد

کریم خان

بیان شجاعت و جلادت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورکشائی او

اولاد و عشیرت محمد حسن شاه چنانکه مذکور شد باشاق محمد خان قاجار قوانلو در میان قبایل بموت جای کردند
و پس از روزکاری که ایران زمین بزیر فرمان کریمخان زند آمد دانستند که کناره جستن و در بیابان زیستن
مورث فتوحی نخواهد بود لاجرم ایشان در حوزه مملکت و حوزه حکمرانی از خاطرها سترده خواهد کشت لاجرم طریق
خدمت کریم خان را نوعی از مقدمه نصرت یافته بحضرت او شتافتند کریم خان مقدم ایشان را که قاعده سلطنت
بدان محکم میکشت طلیعه میمنت کرفت و آقا محمد شاه را که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و اینوقت سی سال از
زندکانی کذاشته بود ملتزم رکاب ساخته با خود بشیراز کوچ داد و برادران و خویشاوندان او را
قزوین نشین فرمود روزکاری دراز بر نیامد که نواب حسینقلی خان از کرن کودکی سر برکشیده از شربت شباب
نبوشیده و او جنک را شیر آهنین چنک و نهنک بحر آهنک بود چنانکه خداوندان سخن و کذارندکان هنر
جهان سوز شاهش همی خواندند بالجمله حسینقلی خان چون کمال رشد و بلوغ یافت آرزوی دیدار برادر کرد
و سفر شیراز فرموده از علاقات آقا محمد شاه برخوردار کشت و آنکاه که مراجعت را تصمیم عزم داد کریمخان
حکومت بلده دامغان را بدو تفویض فرمود بعد از ورود بدامغان و نظم آن اراضی دائره سلطنت و
جهانکشائی که در حیلیتش مستور بود جنبش کرده لاجرم در ضمیر کرفت که بخستین دشمنان خانه را از بن
براندازد آنکاه بکار بیکانه پردازد پس بتجهیز لشکر کرده از دامغان مانند سیل دمان بجانب استراباد
تاختن برد و در بخستین حمله نواحی استراباد را فروکرفت و جمعی از سران قبیله یوخاری باش را اسیر
برداشت و بزرکان قبایل کتول و حاجی لر را نیز عرضه شمشیر ساخت مرتضی قلیخان و مصطفی قلی خان برادران
حسینقلی خان بسبب قرابتی که از سوی مادر با قبیله یوخاری باش داشتند از شر ایشان ایمن بودند
و در استراباد نشیمن میفرمودند چون خبر ترکتاز برادر را در آن اراضی اصغا نمودند از شهر بیرون شده
او را دیدار کردند و حسینقلی خان چون از کار نهب و قتل دشمنان بپرداخت شاه خاطر بسوی دامغان
عنان مراجعت برتافت درینوقت محمد خان سواد کوهی که مشهور بداؤد بود و از قبل کریم خان حکومت
مازندران داشت از دستبرد حسینقلی خان و انکونه لشکر ساختن و تقتل و غارت تاختن هراسناک شد
و با خود کفت از آن پیش که در تدمیر مردان و تسخیر بلدان مازندران دست جلادت از آستین بیرون کند
باید او را از پای درآورد و پس لشکری ساز کرده بخستین آهنک تسخیر نوکنده کرد که آن هنکام مرتضی قلیخان
در آنجا مقام داشت چون اینخبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیام داد که با مردم خود

جنگ او را پذیره باشد که من از دیگر سوی کار او را آسانتر خواهم ساخت این بگفت و معدودی
از مردان کار دیده برداشته بگرد اردبرق و باد بخار ساری آمد از بهیت جلادت او هول و بیم
تمام در خاطر کارگذاران محمد خان افشار چندانکه خویشتن داری نتوانستند کرد بی کلفت شهر ساری را بداد و
لذا ششدند تا در آمد چون این خبر مسموع محمد خان افشار نا چار راه ساری بر گرفت و چون خواست از رستم آباد
کند مرتضی قلیخان بر او کمین بکشاد و ناگاه بر لشکر او تاخته حمله میکنند و سپاه او را هزیمت کرده محمد خان را
در آن دار و گیر دستگیر فرمود و دست بسته نزد حسینقلی خان شکیل ساخت و حسینقلی خان او را با همچنان
در غل و زنجیر بیار فروش آورد و از پس آنکه اموالش را غارت داشت جهان از وجودش پرداخته کرد
و بر تمامت مازندران پادشاه حکمران گشت اما از آنسوی چون این اخبار موحشه در حضرت کریمخان
معروض افتاد صواب چنان دانست که مهدی خان پسر محمد خان را بجای پدر حکومت مازندران دهد
زیرا که پدر کشته نیکوتر کینه خواهی تواند کرد پس منشوری بنام مهدیخان کرد و او از مردم خود انجمنی
کرده در بارفروش بر مسند امارت جای نمود چون حسینقلی خان این خبر بشنید دیگر باره چون شیر صید
دیده شتاب از شهاب گرفت و صبحگاهی مانند بلای آسمانی از دروازه بارفروش بدرون رفت
مهدیخان چون چشم از خواب باز کرد دشمن را بر در سرای یافت آشفته و پریشان خاطر خویشتن را از
زوایای خانه بیرون انداخته در پیغولهای بارفروش پنهان گشت حسینقلی خان فرمان داد تا فحص کرده او را
دستگیر ساختند و در حبس خانه باز داشتند آنگاه تن بجامه جنگ بیاراست و پست بلند اراضی مازندران را
در نوشت هر جا دشمنی داشت در معرض هلاک مطروح داشت و هر جا قلعه مسدود شنید مفتوح فرمود
و قلاع و بقاعیکه در نواحی استراباد بدست اعدا برآمده بود جمله را منهدم نمود کریم خان زند از کردار
او خشمگین شده چندکرت لشکرکران بدفعش نامزد کرد و از ستیز و آویزا و سودی بدست نیامد این
هنگام الله ویردی خان جاجرمی که سالها در خدمت او طریق صداقت می پیمود نزول مقدمش را بجاجرم
خواستار آمد و حسینقلی خان بدانجا شد بعد از ورود جاجرم نصرالله میرزا پسر شاهرخ شاه افشار نیز
بسرعت تمام بجاجرم آمد از بهر آنکه در جهان گیری و مملکت گشائی با حسینقلی خان همدست و همداستان
شود چون این معنی را در حضرتش مکشوف داشت حسینقلی خان فرمود که کار سلطنت بشراکت مانند
دو شمشیر در یک نیام و دو وشیر در یک کنام است هرگز راست نیاید او را بمراجعت وطن خویش
اجازت فرمود و خود از جاجرم برامیان آمد ترکمانان کوکلان بعد از پیوستن حسینقلی خان با دو
هزار سوار جسور از آهنگ جاجرم کردند و در ظاهر جاجرم سنگری راست کرد و جنگ را ساخته شدند
الله ویردی خان صورت حال را مکتوب کرده بدست سفیری روانه معروض داشت حسینقلی خان از
اصغای این خبر آتش خشمش زبانه زدن گرفت و بی آنکه تجهیز لشکری کند با سازسپاهی اندک بر اسب
خویش برآمد و راه جاجرم پیش گرفت دویست تن از غلامان او برنشسته مثل رکاب کشتند و مانند
شاهین فراز گرفته که از دنبال صید خویش آهنگ فرود کند طی مسافت نموده بار اضی جاجرم درآمد

ترکمانان که دست پرورده دشت بزرد بودند و مردرا از مردنیکو می شناختند چون از ورود او آگهی یافتند از کرده پشیمان شدند و کس بحضرت او فرستاده خواستار مصالحه و مدهنه گشتند حسینقلی خان نیز از مصالحه مضایقت ننمود و با ایشان کار از در آشتی راند آنگاه بزرگان ترکمانان را بار داده تا حاضر حضرت شدند و مورد حفاوت و عنایت گشتند و شاد و خاطر طریق منازل خویش سپردند اما جماعت قاجار یوخاری باش چون صولت و سطوت حسینقلی خانرا نگران شدند و استیلای او را در ممالک مازندران مشاهده کردند دانستند که اگر روزگار یا بدکیش از ایشان نرا زنده نگذارد و استمداد از کریم خان نیز کاری بکران نبرد حیلتی دیگر و کیدی دیگر کونه کردند و چند تن از ترکمانان بیوت را که ملازم رکاب و ملازم درگاه حسینقلی خان بودند بمال فراوان تطمیع کردند تا اگر توانند کیدی اندیشند و وجود آنحضرت را کزندی رسانند ایشان نیز چون قضا براین رفته اینند غارا با مضابر دند و چشم از حقوق ولی نعمت پوشیده بنیشی خویشتن را بپشت سراپرده او رسانیدند و یکبار در خوابگاه او کلوله های تفنگ را کشاده تا هیچنان در جامه خواب شهید شد چندانکه غلامان و دلشواه فحص حال قاتلان او کردند مکشوف نیفتاد چون این خبر بکریم خان رسید و مملکت مازندرانرا از چنین شیری و شهریاری خالی دید زکیخان زند را که مصدر شر و کزند بود بحکومت آن ممالک منصوب داشت چنانکه شرح شرارت و شراست او در جای خود مرقوم خواهد شد مدت عمر حسینقلی خان بیست و هفت سال بود و از وی دو پسر ماند یکی فتحعلی خان که شهریار جهان کشت و آندیگر بنام پدر حسینقلی خان نام یافت همانا چون حسینقلی خان از شیراز بدامغان سفر کرد مهد علیا را که مادر فرزندان او ست از قبیله قاجار عضدالدین لو بشرط زنی بسرای آورد نخستین شهریار جهان فتحعلی شاه از وی متولد گشت دیگر باره چون حمل یافت ترکمانان حسینقلی خانرا در جامه خواب شهید کردند و زن و فرزند او در صحرای ترکمانان افتاد و در آنجا مهد علیا بار یکدیگر داشت و پسری آورد لاجرم نام پدر را بروی گذاشته حسینقلی خانش نامیدند کریم خان زند مرتضی قلیخان برادر حسینقلی خان شهید را فرمان کرد که زن و فرزند برادر را از میان ترکمان مراجعت دهد او این کار بفرمان کرد و این بیوت تا آقا محمد شاه بعد از فوت کریم خان از شیراز بمازندران آمد آنگاه مهد علیا را از بهر خود بنکاح بست و او را با شاهزادگان که فرزندان برادرش بودند بسرای خویش آورد و همی بداشت چنانکه ذکر ایشان در جای خود مسطور خواهد گشت

ذکر سلطنت پادشاه گیتی ستان آقا محمد شاه ابن محمد حسن خان قاجار و خاتمه کار او

شهریار جهان آقا محمد شاه پسر ارشد و اکبر محمد حسن شاه است و مرقوم شد که بعد از انقضای سلطنت پدر در خدمت کریم خان زند سفر شیراز کرد و پانزده سال دران بلده گرفتار بود اگرچه کریم خان او را در مجلس خود جلوس میداد و بر سرخوان خود حاضر میکرد اما رخصت سفر مازندران و اجازت زیستن در استرابادش نداشت تا آنگاه که کریم خان مریض گشت و مرض او همی شدت کرد چندانکه تحویل او ازین جهان تفرس میشد این هنگام آقا محمد شاه از بهر آنکه پس از مرگ کریم خان در شهر بند شیراز نیز به بند نباشد هر روز بهانه صید کردن و نخجیر افکندن با بازویوزد و برادر خود جعفرقلی خان و مهدی قلی خانرا برداشته

وچند تن از خویشاوندان دیگر را نیز ملازم رکاب ساخته بامداد از دروازه شهر بیرون میشد و در
شامگاه چون فهم میکرد که کریم خان هنوز زنده است بشهر درمی آمد تا روز سه شنبه سیزدهم شهر
صفر در سنه یکهزار و صد و نود سه از بیرون دروازه شهر بانگ تفنگ و آوازهای مردم را
اصغا فرمود دانست که کریم خان وداع زندگانی گفته پس با برادران و خویشاوندان پای از پروین
و بال از شاهین استعارت کرده بسرعت سحاب و شتاب شهاب تا بشهر طهران عنان باز نکشید روزی
چند اعداد کار را در اراضی ری متوقف بود خان ابدال خان کرد جهان پهلوانا با پنصد خانوار طریق خدمت
گرفت و اینوقت خزانینی که از عراق بشیراز و نیز خزانه را که از مازندران بفارس حمل میدادند از هر جانب
کس فرستاده ماخوذ داشت و بر سپاهیان قسمت کرد و تقی خان زند را که از قبل کریم خان سردار
ری و فیروزکوه بود دستگیر فرمود تقی خان سلامتی جانرا بهائی گران بداد و برست اما از آنسوی دو برادر
آقا محمد شاه تخنین مرتضی قلیخان و آندیگر مصطفی قلیخان که بنحو استماری حسین خان دولو ساکن استراباد
بودند و سفر شیراز نکردند در اینوقت دانستند کریم خان زند از جهان برفت مرتضی قلی خان سپاهی شایسته
از استراباد بسوی بارفروش بتاخت و آن بلده را فروگرفته بنشست از پس اینواقعه آگهی یافت که برادرش
آقا محمد شاه از شیراز بمرزری تاخته و رایت جهانگیری برافراخته اگرچه از رها شدن برادر اظهار سرور و شادی
همی کرد لیکن برزبان داشت که مازندران را من بشمشیر خویش صافی کرده ام و خاص خویش میدانم اگر دیگری
طمع و طلب بدین مملکت بندد از پای نخواهم نشست و دست از نخواهم داد و جماعتی را بسوادکوه فرستاد
سنگری کردند و عبور آقا محمد شاه را سدی سدید شدند و هم در اینوقت رضاقلی خان برادر دیگر آقا محمد شاه از
منزل دولاب طهران پشت با برادر کرده بمازندران شتافت و با مرتضی قلی خان پیوست مرتضی قلیخان
ورود او را بفال نیک گرفته او را و مصطفی قلیخان را با جماعتی از لشکریان بطرف سوادکوه فرستاد تا با لشکر
سابق متفق گشته در دفع آقا محمد شاه همدست باشند آقا محمد شاه چون از این وقایع آگهی یافت جعفرقلی خان برادر
خود را نزد مرتضی قلی خان رسول فرمود تا او را بنصایح مشفقانه از این کردار ناصواب کرانه فرماید جعفر
قلی خان برفت و بی نیل مقصود باز آمد لاجرم کار بجنگ حوالت رفت آقا محمد شاه حکم داد تا جعفرقلی خان
و خان ابدال خان کرد و لطفعلی خان دادوی ایلات عراق و تفنگچیان سوادکوه را بر داشته بلشکر ایشان
بتاختند و جنگ درانداختند تخستین رضاقلیخان هزیمت شده راه بارفروش پیش گرفت و جمعی کثیر
مقتول گشت و لشکر ایشان بدست شد و اموال لشکریان بغنیمت رفت مصطفی قلی خان چون کار بدینگونه
دید بر گاب آقا محمد شاه پیوست و مرتضی قلیخان اموال و اثقال خود را برداشته باستراباد گریخت و آقا محمد شاه
با نصرت و فیروزی بشهرساری درآمد اما از آنسوی چون کریم خان از جهان برفت زکیخان عمزاده او صاحب
تاج و تخت شد علیمراد خان خواهرزاده خود را مامور اصفهان داشت و او بعد از ورود باصفهان تجهیز
لشکر کرده بطهران آمد و بعضی از سرکردگان لارستانی را با خود یار نموده در امل برای جنگ آقا محمد شاه سنگری
کردند آقا محمد شاه برادر خود جعفرقلی خانرا با هزار تن سوار رزم آزمای بدیشان تاخته بیک حمله آنجماعت را هم

فرستادن مرتضی قلی خان برادر آقا محمد شاه

آمدن مرتضی قلی خان بسوادکوه

دادودی کردن لطفعلی خان دادوی با لشکریان زند

شکست آقا محمد شاه بعلیمراد خان زند

شکست و جمعی از مردم لارجان و افغانان مقتول گشت بقیة السیف بطهران مراجعت کردند از پس این فتح آقا محمد شاه رضاقلی خان قوانلو را بایل گذاشت و خان ابدال خان کرد را بسپاری مامور داشت و خود آهنگ عراق فرمود اما از انسوی چون رضاقلیخان برادرش از سواد کوه کریخته باستراباد رفت باز آغاز فتنه کرد و لشکری برداشته تا باراضی و رامین بتاخت آقا محمد شاه جعفرقلی خان را بدفع او مامور فرمود و خود از دنبال او بهمی کوچ داد رضاقلی خان از استماع این اخبار تاب درنگ نیاورده ناچار برکاب برادر پیوست و اظهار پشیمانی کرد آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت و او ملتزم رکاب گشت و با این همه در نواحی طهران باز بخشی مخالفت برادر را نحوی از نصرت و ظفر شمرده با مردم خود با راضی لارجان کریخت و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلی خان شیراز استراباد با لشکر خود تا فیروزکوه براند و رضاقلی خان از لارجان کوچ داده بدو پیوست و همچنان مهدیقلی خان که از قبل آقا محمد شاه باستمالت اهالی لارجان رفته بود با مرتضی قلی خان موافقت نمود و چون این اخبار پراکنده شد آقا محمد شاه جعفرقلی خان را که در اینوقت بسجد و قزوین مامور فرموده بود طلب کرد و خود نیز ساخته بمازندران کشت نخستین جعفرقلی خان با راضی مازندران درآمده با مرتضی قلی خان دوچار شد و زرمی صعب درمیانه برفت و جعفرقلی خان بشکست و ازمیان درخت استان مازندران خود را بیکسو کشید و دیگباره اعداد لشکر کرده در خواجک کجور با رضاقلی خان رزم داد و لشکر او را بهزیمت کرد و از دنبال ایشان چون شیر درنده برفت و رضاقلیخان را دستگیر کرده مغلولا بتزد برادر آورد آقا محمد شاه بازطغیان و عصیان او را بر جهل و نادانی حمل داده از قتلش تقاعد ورزید و دیگباره از پیاده و سواره لشکری ملازم جعفرقلی خان فرمود با راضی لارجانش فرماند تا برفت و آن نواحی را از کد و رت بدخواهان مصفی داشت آنگاه از بارفروش آهنگ استراباد نمود تا چهار دانگه براند و در خاطر داشت که مرتضی قلی خان از کردار ناهنجار خود پشیمان شده پذیره خواهد کشت و برکاب خواهد پیوست چون این اندیشه بصواب مقرون نیفتاد و جنگ با برادر زبر نکرده میدانست از آنجا رنجیده خاطر راه بکردانید و بطرف اشرف کوچ داد و لشکریان حضرت معروض داشتند که اگر شهریار رضاقلی خانزاد را ساچه بتزدیک مرتضی قلی خان گسیل فرماید دور نباشد که مادهٔ منازعت مرتفع گردد و مرتضی قلی خان نیز از در ضراعت پیرون شود آقا محمد شاه ملتمس ایشان را باجابت مقرون داشت و رضاقلی خان را رخصت سفر استراباد داد بعد از ورود او مرتضی قلی خان نیز اظهار پشیمانی کرده مصطفی قلی خان برادر اعیانی خود را با معدودی بحضرت فرستاد تا ملازم رکاب باشد آنگاه آقا محمد شاه بسپاری آمد و جعفرقلی خان و مصطفی خان را با هفصد تن از ابطال رجال بتسخیر گیلان مامور داشت و خود ببارفروش آمده استوار نشست و رضاقلیخان قاجار قوانلو را بصیانت آمل مامور کرد و رضاقلی خان برادر خود را باستمالت مردم لارجان برکاشت از میانه باز رضاقلی خان آتش فتنه را دامن بزد و با سران لارجان اتفاق کرده در سنهٔ یکهزار و صد و نود و پنج هجری سپاهی ساز داد و ناگاه بجانب بارفروش تاختن کرده مفاجئة بشهر درآمد و کرد سرای برادر را فرو گرفت و شورشی از مردم شهر و ابطال لشکر برپای کرد و مانند باران بهاری گلولهٔ تفنگ و آن سرای ببارید آقا محمد شاه شاهزادگان جوان

فتحعلی خان

شرح سلطنت وجهانگیری آقا محمد شاه قاجار

فتحعلی خان وحسینقلی خان را باتفاق مادر ایشان مهد علیا برداشته در بادکیری که از پس سرای بود متحصن شد
هرچند از چار سوی بدان سرای یورش بردند باگلوله تفنگ دفع همی داد چون لشکریان دانستند که بدست
بنابند آتش در سرای زیرین زدند وهم از آتش زیانی بدان بادکیر رسید ولی آقا محمد شاه نگیسته این همه سبابت
قدم از سر آن داشت که خان ابدالی خان کرد از ساری برسد و با دشمنان رزم دهد از قضا خان ابدال خان
نیز با دشمنان مواضعه داشت وقتی برسید وانمعنی معلوم گشت تا آقا محمد شاه سودی در تحصن ندیدند ناچار بیرون
شد و رضاقلی خان را مخاطب ساخت و فرمود اگرچه در هوای افسر انیمه خودسری کنی و بطلب تخت این
بدبختی شعار داری لاکن خداوند این فضیلت بر جبلت تو نهاده وانیمعنی در نهاد تو بودیعت نگذاشته و
ازاین تعب وطلب جز رنج وشکنج بهره نخواهی یافت رضاقلی خان بکلمات کذب آمیز متمسک شده چنان
انهی میداشت که من محرک این غوغا را میدانم و مردم را ازاین طغیان بازنشاندن نمیتوانم بالجمله آقا محمد شاه
وشاهزادگان را بندگران برنهاد و در محال بندپی آورده بازداشت وخود بهوای سلطنت سر برکشید
رضاقلی خان قاجار از امل این خبر را بدست مسرعی پوینده تر از برق و باد بجعفرقلیخان و مصطفی قلیخان فرستاد
وایشان طریق کیلان را گذاشته مراجعت کردند واز آنسوی مرتضی قلی خان و علی قلیخان و مهدیقلی خان و
خوانین قاجار چون این قصه بشنیدند پسندیده نداشتند و باهفصد کس از ابطال رجال وگزیدگان لشکر بعزم
کیفر از استراباد بیرون شدند رضاقلی خان چون آگاه شد خان ابدال خان را با چهار صد تن جزایرچی بدفع
ایشان روانه ساری ساخت وچون هر دو لشکر باهم راه نزدیک کردند و درهم افتادند در حمله نخستین شیر
سلطان کرد بدست شیران وغاکشته شد ولشکر خان ابدال خان درهم شکست ازمیانه خان ابدال خان
گرد فرار کرده بساری درآمد و دیگرباره انجمنی کرده روز دیگر رزم دیگرداد وجمعی را بعرض شمشیر داده
هم بساری درگریخت وباتفاق محمدقلیخان لاریجانی بدکان صباغی در رقشه پنهان گشت ولشکریان
فحص حال او کرده دستگیرش ساختند این هنگام مرتضی قلیخان بشهر ساری درآمد وازآنسوی چون
رضاقلیخان این بشنیدند بالشکر خود ازبارفروش بیرون شده آهنگ ساری فرمود در نیمه راه خبر شکست
خان ابدال خان درمیان مردم او پراکنده کشت وهولی در دل لشکریان جای کرده او را بگذاشتند
وبهرسوی متفرق شدند رضاقلی خان ناچار فرار کرده به بندپی آمد تا از برادر غدر خواهد و بحضرت او
پناهد آقا محمد شاه او را باز داد و غدر و فریب او را پذیرفتار نخشت رضاقلی خان چون این بدید راه عراق
برگرفت و بنزد علیمراد خان زند رفت وهم از خدمت او روی برتافته باصفهان گریخت وازآنجا نیز
سفر کرد و باصادق خان برادر کریمخان پیوست وازآن خوی وخیلاکه در مقر داشت در شیراز نیز نتوانست
زیست کرد وازآنجا بخراسان گریخت و در خراسان رخت بجهان دیگر برد اکنون بداستان باز آییم
در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار خان ابدال خان کرد خواست تا از خانه خویش نقب به بیرون شهر
ساری زده فرار کند زنیکه در سرای داشت این خبر بمرتضی قلیخان آورد و او حکم داد تا سر او را برگرفته
بنزدیک آقا محمد شاه فرستاد و مصطفی قلیخان برادر اعیانی خود را بسلام آقا محمد شاه گسیل نمود و با اینهمه چندانکه

آقا محمد شاه خواست با او و دیگر برادران کار بموافقت و برادری کند سفید نیفتاد عاقبت کار بمقاتلت کشید مرتضی قلی خان در علی آباد سنگری کرده جمعی از لشکر یانرا برای جنگ برادر باز داشت آقا محمد شاه رضاقلیخان قاجار را با گروهی از مردان جنگ بر سر ایشان فرستاد در حمله نخستین آنجماعت را متفرق کردند خود بی توانی از طریق علی آباد آهنگ جنگ برادر کرده تا ساری بتاخت و مرتضی قلیخانرا در قلعه ساری بحاصره انداخت روزی چند از هر دو جانب بمقابله و مقاتله روزگار گذاشتند عاقبت کار بر مرتضی قلی خان تنگ شد ناچار از قلعه بیرون شده روی ضراعت بر قدم برادر نهاد آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت و استرابادو چهاردانگه و دودانگه هزار جریب را بسیورغال او مقرر فرمود و بجانب استراباد مرخص نمود و ملازمین رکابش را شادکام با او همراه داشت در این هنگام در حضرت شهریار آقا محمد شاه معروض افتاد که قادرخان عرب که حکومت بسطام داشت لشکری گرد کرده و بر سر دامغان شتافته تا کلبعلی خان دامغانی را که هواخواه دولت است دفع دهد آقا محمد شاه شاه زاده مصطفی خان بن حسینقلی خانرا که در اینوقت نه سال داشت در قلع این فتنه برگماشت و اسمعیل خان قوانلو صاحب قلعه زرد و حاجی اسمعیل خان عزالدین لو مالک ده ملا را با جماعتی لایق ملازم رکاب او نمود و ایشان بتعجیل تمام شتافته نزدیک قادرخان لشکرگاه کردند و از دو سوی در برابر هم صف برزده جنگ در پیوست بعد از کشش و کوشش فراوان قادرخان هزیمت شد و شاهزاده عنان بسوی دامغان تافت و مژده این فتح معروض درگاه پادشاه دهشت آقا محمد شاه درازای اینخدمت دامغان را بتیول شاهزاده مقرر فرمود و از پس اینواقعه علیمرادخان زند امیر کونه خان افشار را سپاهی داده به تسخیر مازندران مامور فرمود و چون راه باراضی مازندران نزدیک گردانهای لاریجان خدمت او را التزام داده بحال خویش درآوردند چون این خبر بگوش آقا محمد شاه شد نخستین علیقلی خان را با گروهی از سپاهیان بدفع او فرماندادو با مردم خود تاختن کرده و با امیر کونه خان جنگ درانداخت و از مصاف او سودی نبرده بی نیل مقصود بازگشت آقا محمد شاه چون این بدید ناچار بعزم زرم و برنشست و در سبزمیدان او را دریافته جنگ بپیوست بعد از ستیز و آویز امیر کونه خان شکسته شده راه طهران برگرفت و عباسقلی خان پسر او مقتول گشت و محمد خان لاریجانی ملقب بسفید نیز عرضه شمشیر شد آنگاه آقا محمد شاه کار لاریجان را بانظام کرده از آنجا کوچ داد و ظاهر سمنان را لشکرگاه کرد و آن بلده را بحاصره انداخت مردم قلعه چون طاقت درنگ و قوت جنگ ندانشتند لابد طریق خدمت گرفتند و از آنجا بدامغان و بسطام سفر کرده مردم آن مرز و بوم را بطاعت فرمود قادرخان عرب نیز طریق طاعت سپرد و عصیانش معفو و منسی گشت و فرماندا تا با اهل و مال در ساری نشیمن کند و بسطام را بتیول جعفرقلی خان دسمنانرا بسیورغال علیقلی خان مقرر داشت و خود با استراباد کوچ داد چون این هنگام علیمرادخان زند از اصفهان بجدو و کرمانشاهان سفر کرده بود صواب چنان دانست که لشکری از بهر تسخیر طهران سازد و پس علیقلی خان را با فوجی مامور طهران فرمود و او بظاهر شهر طهران آمده لشکرگاه کرد مردم شهر ابواب آن بلده را استوار کرده بحفظ و حراست خود پرداختند علیقلی خان چون چند کرت یورش بشهر انداخت و کاری نساخت دست از فتح حصار باز داشت و بنواحی

و توابع شهر در رقبه مردم آن اراضی را مطیع و منقاد فرمود و عنان مراجعت بسوی ساری گذاشت آنگاه آقا محمد شاه مرتضی قلی خان را مطمئن خاطر فرموده با سپاهی لایق در چهارم شهر رمضان در سنه یکهزار و صد و نود و پنج بتسخیر گیلان مامور داشت هدایت الله خان والی گیلان از بهر صیانت برگرد خویش خندقی کرده از آن سوی خندق لشکرگاه کرد و مرتضی قلی خان از اینسوی صف راست کرده بازار محاربت و مضاربت را رواج داد چهل روز از دو سوی کار بمقابله و مقاتله میرفت هدایت الله خان چون استشمام وخامت و ندامت از این کار مینمود میرزا صادق منجم باشی لشکر دوی آقا محمد صالح لاهیجی را که مردی فاضل بود با پیشکشی شایسته روانه درگاه آقا محمد شاه نمود و ملتزم خراج گردید لاجرم شهریار جهان مرتضی قلیخان را بازخواند تا مراجعت کرده بدرگاه آمد از پس آن در سنه یکهزار و صد و نود و هفت آقا محمد شاه با جمله برادران از ساری بمازندران آمد و از آنجا با سپاهی پیکران آهنگ گیلان کرد اگرچه از آنجا که حاجی جمال پدر هدایت الله خان خواهر خود را بنکاح شهریار دلیر محمد حسن شاه داده بود و از این روی او و فرزندش نیکخواه دولت قاجاریه بودند اما چون هدایت الله خان جای پدر گرفت با اینکه خدمت سلاطین قاجار را کردن نهاده بود حاضر حضرت نمیگشت و تقبیل درگاه نمینمود پیداست که اینگونه کردار و سلوک با طبع غیور ملوک پسندیده نیفتد لاجرم آقا محمد شاه آهنگ او کرد و نخستین دو برادر خود جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان را با گروهی از لشکریان از پیراهه بلاهیجان مامور داشت و جماعتی از تفنگچیان زبردست را از برای هدم سنگر و تدمیر لشکر او فرمان داد هدایت الله خان در برابر صف راست کرده یکدو سه حمله نمود و کرّ و فری ظاهر ساخت هم سرانجام تاب درنگ نیاورده پشت باجنگ داد و هزیمت شده بگشتی در رفت و راه شیروان پیش گرفت و شهریاری بانی بشهر رشت درآمده در دارالامارهٔ هدایت الله خان فرود شده مردم شهر را باسعاف حاجات و انجاح منی مستمال ساخت از پس آن معروض حضرت افتاد که رضا خان زند از قبل علیمراد خان تا ساوج بلاغ تاختن کرده و بدان اراضی استیلا یافته شهریار جعفر قلی خان را با گروهی از لشکریان بدفع او نامزد فرمود جعفر قلی خان برنشست و تاختن کرده او را در هم شکست آقا محمد شاه خود از گیلان بچمن سلطانیه کوچ داد و مصطفی خان دو تو را به تسخیر زنجان مامور فرمود تا برفت و آن بلده را مستخلص نمود و پس از ایام خریف و زمستان در پیش بود از سلطانیه کوچ داده ره سپار قزوین گشت و از آنجا بمازندران شده مستاز در شهرساری بپای برد در اینوقت یکی از بزرگان دولت روس که کرفس خان نام داشت با چند فروند کشتی بکنار اشرف آمد و در ضمیر گرفت که بدست آویز کار تجارت در آنجا قلعه بنیان کند و در نهانی مردم مازندران را بدولت روسیه رغبت دهد شاهزاده جوان بخت فتحعلی خان برای دور اندیش مکنون خاطر او را بدانست لاجرم کرفس خان و مردم او را کرفته زنجیر بر نهاد و بدرگاه پادشاه فرستاد آقا محمد شاه نخست او را زین کردار ناصواب نکوهش کرد آنگاه جرمش را باعفو ملکانه محو ساخته با نعام و خلعتش بنواخت و مراجعتش را با اراضی خویش اجازت داد در اینوقت کرفس خان خواستار آمد که از برای تمهید و اداد و تشیید اتحاد با پادشاه روس کیتن از مردم استراباد را باشفاق او رسول فرماید و ملتمس او مقبول افتاد از پس

این دو تحفه شاهزاده جوان بخت فتحعلی خان را که در اینوقت یازده ساله بود خواست زنی بنکاح دهد دختر جعفرقلی خان
ولد قادرخان عرب را از بهرش عقد بست و چنانکه پادشاهان شایسته است مجلس عیش سور و سرور بپای برد
آنگاه تسخیر طهران را تصمیم عزم داد و خیمه بیرون زد و با لشکری خجسته و بخت طاهر طهران فرود شد و آن بلده را بحاصره
انداخت و از آنجا جعفرقلی خانرا به تسخیر همدان و تدمیر مرادخان زند مامور فرمود و علیقلی خان افشار را بادوهزار
سوار جرار نیز ملزم رکاب او ساخت جعفرقلیخان پسر عم لشکر براند و در برابر مرادخان رده برکشید چون
کار حرب و ضرب برو تنگ شد علیقلی خان افشار را پای اصطبار بلغزید و با مردم خود از جنگ گاه روی برگاشت
جعفرقلی خان از نهریت او دهشتی در ضمیر نیاورده و همچنان مردانه حملهای گران افکند تا مرادخان را بشکست
و جمعی از لشکریانش را دستگیر نمود و هم از راه مراجعت نموده بحضرت برادر پیوست اما از آن سوی چون مدت
محاصره طهران بدرازکشید هوای اندرون قلعه عفن گشت و بسیارکس مریض شد و هم از شهر لشکرگاه اثر کرده
بسیارکس از لشکریان عرضهٔ هلاک و دمارگشت لاجرم شهریار آهنگ مازندران کرده مدت زمستان در آنجا
بزیست در سنهٔ یکهزار و صد و نود و هشت هجری نخستین چنان افتاد که در شهر ساری آتش در سرای مردمان گرفت
و بهفتاد تن از مرد و زن بسوخت اما از آنسوی چون علیمرادخان زند بعد از فوت زکیخان و قلع و قمع اولاد و عشیرت
کریم خان از شیراز با صفهان آمد و لوای سلطنت برافراخت شیخ ویس خان ولد اکبرش را با دوازده هزار کس
از ابطال جماعت گرد کرده به تسخیر مازندران مامور ساخت بعد از ورود شیخ ویس خان با راضی ری محمدعلی خان
حاکم خواربد و پیوست و مردم سمنان نیز با او طریق اتفاق سپرده همچنان اهالی لاریجان با او همدست شدند
پس بدل قوی چمن لار را لشکرگاه کرد چون خبر او در حضرت آقا محمد شاه معروض افتاد رضاقلیخان دولو را بدفع
او مزدفرمود و در روز مقاتلت شیخ ویس خان را بشکست و دو تن از سرکردگان با نفاق پنجاه تن از
لشکریانش را اسیر فرمود شیخ ویس خان آزرزمگاه فرار کرده بدماوند نشیمن ساخت و بحراست خویشتن پرداخت
بعد از پانزده روز علیمرادخان با لشکری انبوه وارد طهران گشت و پسر عم شیخ ویس خان را از طرف فیروز
کوه و ویس مراد پسر عم خود را از جانب نور و اسمعیل خان زند را از سوی دامغان با لشکرهای بسیار به تسخیر
مازندران فرمان داد در چنین هنگام که اعیان درگاه پادشاه جهان آقا محمد شاه جای آن داشت که در دفع
دشمن بکجهته باشند و همدست بکوشند مرتضی قلی خان برادر را گذاشته بلشکر اعادی پیوست لاجرم آقا محمد شاه
چنان صواب دانست که در شهر استرابادنشیمن کند و اعداد کار دشمن فرماید پس لشکر زندیه بی عایقی و مانعی
در تسخیر و تخریب شهر آمل و ساری فروش پرداختند و در اراضی مازندران کار بر مراد ساختند آنگاه علیمرادخان محمد
طاهرخان خواهرزاده زکیخان را با جماعت بختیاری و دیگر مردم که هشت هزار مرد شمار برمی آمد مامور تسخیر استراباد
نمود و محمد طاهرخان برحسب فرمان در ظاهر استراباد لشکرگاه کرد و سنگری راست کرده نشست مدتی از دو سوی
کار بمقاتله میرفت یکشب محمد طاهرخان در کنار شهر برجی برآورد و تفنگچیانرا در آنجا بجای داشت چون صبحگاه
آقا محمد شاه این بدید فرماند تا لشکریان بیرون شده آن برج را بپورش فروگرفتند و از جانب دیگر جماعتی را
برگماشت تا راه علف و آذوقه بر لشکرگاه محمد طاهرخان سدود نمودند در اینوقت مهدعلیا والدهٔ آقا محمد شاه

که خواهر

تزویج دختر جعفرخان عرب با شاهزاده فتحعلی خان

محاصرهٔ استراباد و فرار محمد طاهرخان و مدد فرستادن علیمرادخان زند بدو

که خواهر محمد خان قاجار بود مریض شد و بجنان جاویدان رحلت فرمود و بعد از روزی چند علیقلی خان برادرش که مادر او از مردم کرد محلهٔ استرآباد بود هم درگذشت آقا محمد شاه سوگواری مادر و برادر را نادیده انگاشت و از چارسوی لشکرگاه محمد ظاهر خان را بمحاصره انداخته یکباره طریق خورش و خوزنی برایشان مسدود ساخت چندانکه کار بر او شنگ شده و ناچار با چند تن از ترکمانان خود راه فرار پیش گرفت جمعی از ابطال رجال دنبال او برگرفتند و در حوالی کرکان دستگیرش ساخته بنزد یک شهریار پش آوردند فرمان رفت تا سرش از تن برگرفتند و لشکر او پیشتر اسیر ترکمانان شدند و معدودی بعراق گریختند چون این خبر پراکنده شد شیخ ویس خان نیز تاب درنگ نیاورده و آغروق خود را ریخته بطهران گریخت در اینوقت آقا محمد شاه خواست که مازندران را آید و از انجا اعداد فتح عراق فرماید لاجرم تدبیر ملکانه در ضمیر گرفت تا مردی کارآزموده که از تمامت مازندران بنجابت اصلی و اصالت فطری ممتاز باشد و بشوکت و جلالت مختار اختیار کند و زمام لشکر مازیار بکف کفایت او نهند تا اینجماعت را بنظام و برد فق مرام کوچ دهد از میانه میرزا اسدالله خان نوری را که پدر بر پدر از صنادید مازندران بلکه شناخته همهٔ ایران بود اختیار فرمود همانا پدران او در اراضی مازندران از عهد قدیم بزرگان و خواجگان بوده اند چندانکه در آن مملکت بطایفهٔ خواجگان مشهورند و نسب بخواجه ابوالصلت هروی میرسانند چنانکه در جای خود مسطور است بالجمله آقا محمد شاه میرزا اسدالله خان را حاضر حضرت داشته فرمود اکنون آغاز دولت و بامداد اقبال است و اینمعنی پوشیده نیست که سلطنت را خاصه در عنوان امر کار بنظام لشکر و قوام سپاه است بالهام دولت چنان دانسته ام که در این امر جلیل تو را کفیل فرمایم و از تشتت آرا و انقسام خیال بیهوده پوی لشکریان برآسایم و او را بوزارت لشکر برگشید و خلعتی در خور بداد و خوشتن جنبش کرده بسرای درونی رفت و قلمدانی با خود حمل داده هم بدست خویشتن او را سپرد و گفت این مفتاح وزارت و کلید امارت است بدین لیقه و قلم تو را بر خداوندان شمشیر و علم فرمانروا ساختم تا تمامت قواد سپاه و اعیان درگاهت نرم کردن و فروتن باشند میرزا اسدالله خان چون مورد این ملاطفت و مرجع این رافت گشت چنین شکرگذاری بر زمین ضراعت سوده معروض داشت که بفضل خداوند قادر قهار و اقبال شهریار تاجدار جماعت لشکریان را چنان سلوک دهم که هنگام صلح از آب زلال بی آزارتر و روز جنگ از پلنگ و ببال خونخوارتر باشند و دلهای ایشان را با پادشاه چنان مهربان دارم که سر بر استان نهند و جان برایگان در هند شهریار نثار کنند و او زمین بوسه داده در انجام کار کمر استوار کرد همانا هنوز آن قلمدان را که ودیعهٔ سلطنت و طلیعهٔ میمنت است جناب اشرف امجد صدر اعظم میرزا آقاخان که او را فرزند ارشد و آن قبیله را رکن اشد است در مجره زرین مضبوط دارد و با تیغ هندی و رمح خطی برابر شمارد اکنون بر سر داستان شویم از پس اینوقایع آقا محمد شاه بصواب دید میرزا اسدالله خان عرض سپاه دیده بمازندران سفر کرد و علیمراد خان رستم خان زند را که از عمزادگانش بود با دو هزار سوار جرار بطرف سوادکوه فرستاد و از اینسوی آقا محمد شاه جعفرقلی خان را بدفع او نامزد کرد و در ارض زیراب با یکدیگر دوچار شدند و کارزار کردند رستم خان تاب درنگ نیاورده هزیمت شد لاجرم این همه او بار که از پی

یکدیگر دو چار شد فتوری سخت در کار علیمراد خان انداخت و این هنگام نیز از افراط خمر مرض استسقا بر احوالش استیلا یافت و از طهران کوچ داده آهنگ اصفهان فرمود و در هر منزل مرض او فزونی گرفت تا در سورچه خورت که نه فرسنگی اصفهان است رخت از جهان بدر برد مرتضی قلی خان چون این بدید و در حضرت برادر دیگر جای شفاعت و ضراعت نداشت بمیان ترکمانان گریخت و از آنجا نزد پادشاه خورشید کلاه روس شده او را ترغیب بتسخیر ایران همی کرد تا در سنه هزار و دویست و دوازده در گذشت جسد او را بعتبات عالیات آورده مدفون ساختند هم بر سر سخن باز شویم بعد از وفات علیمراد خان جعفر خان زند که برادر زاده کریم خان و با علیمراد خان از طرف مادر برادر بود در همه وفات برادر را اصغا فرموده شتاب زده تا اصفهان بتاخت و بجای او برنشست اما از این سوی آقا محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه از بیدار آهنگ عراق فرمود و چون بارضی ساوه فرود شد ابطال خلج و پات برکاب پیوستند و از آنجا بدار الامان قم آمده بخف خان زند را که از قبل جعفر خان حکومت داشت بحاصره انداخت و بحکم یورش بلده قم را فرو گرفت و در میانه جمعی عرضه تیغ گشت بخف خان از آن کیسه دار طریق فرار برگرفته تا اصفهان بشتافت و بجعفر خان پیوست آقا محمد شاه بعد از فتح قم کوچ داده بکاشان آمد در آنجا علی خان حمزه و سرکردگان قراگوزلو بلشکرگاه پیوستند آنگاه از کاشان آهنگ اصفهان فرمود جعفر خان چون این بشنید احمد خان ولد آزاد خان افغان را و تقی خان زند را با لشکری انبوه بمدافعه پیرون فرستاد و چون ایشان و لشکر با یکدیگر زمین جنگ تنگ بگرفتند بازار حرب و ضرب رواجی گرفت و سه ساعت مدت مقاتلت بدرازکشید عاقبت تقی خان زند دستگیر و عرضه شمشیر گشت و احمد خان هزیمت شد چون این خبر بجعفر خان رسید دیگر تاب درنگ نیاورده اهل و عیال و اموال و اثقال خود را برداشته بشیراز گریخت آقا محمد شاه بی کلفت خاطر باصفهان درآمد و چهل و پنجروز در آنجا نشیمن ساخت و امر آن بلد را بنظام کرد آنگاه باقر خان خراسکانی حاکم اصفهان را همچنان بحکومت بگذاشت در اینوقت معروض افتاد که جماعت بختیاری با کروهی از مردم کلپایگان و فراهان همداستان شده بموافقت ابدال خان بختیاری و چند تن دیگر از بزرگان ایشان تا قریه عسگران بعزم مقابله و مقاتله شتافته اند لاجرم شهریار از اصفهان بدفع ایشان خیمه بیرون زد بعد از تلاقی فریقین با دل حمله مخالفین شکسته شدند و در سنگر یکه از بهر خویش کرده بودند پناه جستند بر حسب فرمان شهریار جعفر قلیخان و علیخان افشار با فوجی از لشکریان ایشان را بمحاصره افکندند آنجماعت هم در سنگر تاب درنگ نیاورده بنه و آغرق خود را ریخته بقلعه جیل گریختند لشکریان از دنبال ایشان تا خته بسیاری کس را دستگیر و مقتول ساختند ابدال خان و دیگر سرهنگان تیرکرفتار شدند و بمعرض عقاب و عتاب درآمدند فرمان رفت تا جمله را سر برکرفتند آنگاه لشکریان دست نهب و غارت برآورده هشتاد و هزار سر گاو و گوسفند و دیگر مواشی بغنیمت گرفتند مردم بختیاری از این هول و هیبت اوطان و مساکن خود را گذاشته بشعاب جبال و قلل باذخه جای کردند و بعد از زمستان چند از درنگسار و ضراعت پیرون شده بدست رسل و رسایل بکرم شاهانه توسل جستند و شهریار عصیان ایشان را عفو داشت و بجانب اصفهان لوای مراجعت برافراشت

برافراشت در اینوقت اسمعیل خان قیلی بدست برادرش پیشکشی و عریضهٔ انفا د حضور داشته مورد لطف خسروانه گشت و همچنان برفرمانگذاری لرستان مفتخر یافت آنگاه آقا محمد شاه از اصفهان بسوی همدان سفر کرد و در انجا خسرو خان والی کردستان عم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاده ایالت کردستان را حکم کرفت و از آنجا شهریار آهنگ طهران کرد مردم طهران چون فتح و فیروزی پادشاه را در آن سفر دانسته بودند دیگر بحصانت قلعه و حراست خویش نپرداختند و بقدم ضراعت پیش آمدند مهدیخان ولد محمد خان سلود که همه با یک عم و عمزاده که خدمت علیمراد خان میکردند بحکم پادشاه نامبینا شدند و شاهزادکان فتحعلی خان و حسینقلی خان که مامور بتوقف مازندران بودند حاضر درگاه آمدند امّا از آنسوی جعفرخان زند چون دانست که پادشاه از اصفهان بری سفر کرد بتجهیز لشکر نموده باصفهان آمد و با قرخان خراسکانی را مقتول ساخت و حاجی علیقلی خان کازرونی را با جمعی از سپاه فارس بکاشان فرستاد و خود با لشکری آراسته بطرف کلپایکان و قلمرو کوچ داد شهریار چون اینخبر بشنید فرماندا تا حسرو خان والی کردستان و علی خان حاکم خمسه و سرکردکان قراکوزلو با جماعت خود در اراضی همدان سر راه برادر کرفته جنک در انداختند یکروز از بامداد تا شامکاه حرب برپای بود عاقبت جعفرخان شکسته شده بشکر کریخت لشکریان بکرداو در آمدند واز هر سوی حمله افکندند چندانکه کار بر جعفرخان تنک شد ناچار اموال و اثقال خود را کذاشته باصفهان کریخت دیکر باره قوتی و شوکتی بدست کرده بنشست آقا محمد شاه با لشکری رزم آزمای بدفع او برخاست و از اراضی فراهان کذشته بمنزل دهق فرود شد در آنجا مکشوف افتاد که جعفرخان چون اصفهای غریمت شهریار را نموده تاب درنک نیاورده باز بشیراز کریخت پس شهریار جعفرقلی خان را با شش هزار کس مامور بتوقف اصفهان فرمود و خود بچمن سنکباران آمد در آنجا مسموع افتاد که علی خان خمسه از طریق اطاعت سر برتافته لاجرم بجانب خمسه شتافت چون راه بخمسه نزدیک کردعلیخان بقدم اعتذار پیرون شده استرحام و استعطاف نمود پادشاه جرمش را معفو داشت و از آنجا بطهران آمد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و یک و فتح کیلان بفرمان آقا محمد شاه

چون از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و یکسال درکذشت هدایت الله خان در شیروان اعداد کارکرده بکیلان مراجعت نمود و بدان اراضی استیلا یافت آقا محمد شاه چون اصفهای این قصه فرمود مصطفی خان دولو را با شش هزار کس از ابطال بدفع او مامور ساخت هدایت الله خان چون این بدانست ایوانی خان کرجی را با جمعی از ابطال رجال بمدافعه برانکیخت و او تا رستم آباد که ده فرسنکی رشت است پذیرهٔ جنک شد لاکن از آن پیش که مصطفی خان برستم آباد آید و مصافی بادید شود فرار کرده بهدایت الله خان پیوست و مصطفی خان از دنبال او بتباخت تا چار هدایت الله خان پیرون شده در سپهبازار صف برزد و با مصطفی خان رزم داده شکسته شد چنانکه سکون رشت را قوت بازوی خود ندید پس بجانب انزلی فرار کرده متحصن کشت و لشکریان از قفای او تا انزلی بتاختند و قلعهٔ او بحاصره انداختند از قضا یکشب آتشی در سرای یکتن از قلعه کیان افتاد و بدست باد پراکنده کشت و موجب پراکندکی خاطر مردم

شبه و زپرون قلعه لشکریان چون این بدانستند از هر جانب یورش افکندند مدبران توقف بر هدایت اقدخان
محال افتاد از قلعه بزیر آمد تا بکشتی در رود و راه با کویه پیش گیرد ناگاه به تیر یکتن از تفنگچیان طالش بدیار
افتاد ملاحان جسد او را از آب برآورده بخاک سپردند و سرش را بحضرت شهریار آوردند آنگاه آقا محمد شاه
از طهران با صفهان آمد و علی خان جمشه را که سالها بهوای خودسری کار میکرد و نهفته ضمیر او در حضرت شهریار
مکشوف بود در عمارت هفت دست اصفهان میل درکشید و از آنجا بچمن کندمان نزول فرمود و در منزل
سنگباران زکریا بیک کرجی وکیل ارکلی خان والی کرجستان با پیشکش و عریضه بدرگاه آمد و پادشاه او را
بنواخت و از آنجا از راه بروجرد اراضی نخجیاری را بنظام کرده بجانب همدان شد در انجا لطفعلی خان عم
خسروخان والی کردستان با عریضه و پیشکش حاضر حضرت کشته خواستار شد که چون خسروخان از ادراک
حضور پیناکست او را مهلت کذارند تا بعد از ورود موکب پادشاه بطهران اطمینانی بدست کرده روانه درگاه
آید ملتمس او مقبول افتاد و شهریار از همدان بطهران آمد و هم در اینسال جعفرخان زند از شیراز بتسخیر برو پیرون
شد تقی خان یزدی از میر محمد خان که در اینوقت حاکم طبس بود استمداد کرد و او با لشکری لایق تاخت کرده
در ظاهر یزد با جعفرخان مصاف داد و او را شکسته اموال و اثقالش را با توپخانه و اثاثه سلطنت بغنیمت
برگرفت و از این فتح عجبی دیگری در دماغ او راه کرده فتح اصفهان از تصمیم عزم داد محمد خان و اسمعیل خان
عرب حاکمی که حاکم نظروار دستان بودند نیز با او پیوستند جعفرقلی خان از اصفهان پیرون شده پذیره
جنگ او کشت و بعد از چهار ده روز مبارزت و مناجرت میر محمد خان بنه و آغزوق بریخت و پیزد کریخته
و از آنجا بطبس شد و هم در اینسال آقا محمد شاه در اول بهار از بهر تسخیر شیراز از طهران کوچ داده با صفهان
آمد و شاهزاده فتحعلی خانرا بتوقف اصفهان حکم داد متوجه شیراز کشت و در مشهد ام البنی لشکرگاه کرد و علی
قلی خانرا بتاخت و تاراج آن اراضی فرمان داد و او اطراف و انحای آن نواحی را تاخت جمشید عرضه
نهب و غارت ساخت و در نیمه سنبله مراجعت با صفهان فرمود شاهزاده فتحعلی خان چند قطعه الماس
و یاقوت و بعضی اشیاء نفیسه پیش گذرانید آنگاه علی قلی خانرا با فوجی از جنگجویان در اصفهان گذاشته باز
طهران شد در این هنگام مرتضی قلی خان از باکویه لشکری انبوه کرده بگیلان تاخت و سلیمان خان حاکم
گیلان تاب در نگ نیاورده بقزوین گریخت و صورت حال را باز نمود آقا محمد شاه محمد حسین آقای ناظر
و امیر محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهیرا بدفع او مامور فرمود جعفرقلیخان نیز با پنجهزار کس از دنبال ایشان
کوچ داد اما از آنسوی پیش از انکه جعفرقلیخان در رسد مرتضی قلیخان میدان مبارزت را پیراست
و جنگی صعب در افکند در اول حمله محمد حسین آقا هزیمت شد و پشت بزرمکاه داد امیر محمد حسین خان
ارجمندی چشم از زندکانی بپوشید و مردانه بکوشید نخستین باکلوله تفنگ زخمی صعب برداشته و هم چنان
ماند شیر زخم یافته برچپ و راست حمله افکند و نه تن از ابطال رجال را بخاک انداخت و خود تیر بهره
خاک کشت مرتضی قلیخان بعد از این فتح و فیروزی دانست که با جعفرقلیخان پای زرم نخواهد داشت
اراضی گیلانرا عرضه نهب و غارت ساخته بجانب باکویه شتاب کرفت و از این سوی در حین این

فتنه

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

فتنه مسموع شهریار افتاد که جعفرخان زند با سی هزار مرد جنگی از شیراز خیمه بیرون زده و تسخیر اصفهان را تصمیم عزم داد آقا محمد شاه از این حدیث برآشفت و با سیصد تن مرد رزم آزمای برنشست و آهنگ اصفهان کرد و چندانکه ملازمان حضرت معروض داشتند که سی هزار تن را با سیصد کس دفع شوان داد سعید نیفتاد در جواب فرمود فتح و اقبال با ایزد متعال است و همچنان بعجلت دشتاب راه برداشت و از آنسوی چون جعفرخان ترکتازی شهریار باز دانست از نیمه راه بجانب شیراز در ترکت از آمد و این معنی مقرر بود که چون آقا محمد شاه در مملکت مازندران مستقر بود جعفرخان رایت فتح اصفهان برمی افراشت و هرگاه بدو آگهی میرسید که آقا محمد شاه رزم او را تصمیم عزم فرمود و آهنگ اصفهان نمود خواه با لشکر بسیار و خواه با نفر قلیل بی آنکه تیغی از غلاف برآید و کردی از مصاف برخیزد عار فرار را فخری پنداشته دو سه طریق شیراز برمیداشت و این کار را چنان بر خویشتن استوار نهاده بود که همگام ورود با صفاهان کروهی از درویشان که خوی ایشان بدست کردن دبوس و باد افکندن در بوق است رسید جعفرخان بدانستند از بهر طلب دیناری و کدیه درهمی فراهم شده در پیرون اصفهان بر سر راه او انجمن شدند چون آن سواران که بر مقدمه جعفرخان بودند برسیدند و تکاوران جنیبت بدیدار شد همگروه در ساختند و باد در بوقها در انداختند جعفرخان در میان پیش تازان خویش و پذیره شدگان شهر ناگاه اصغای چنان اوازهای مهیب نمودگان کرد که این بانگ کرنای آقا محمد شاه است دلش از جای برفت و عنان راست بگردانید و در طریق فرار چون شاهین شتاب گرفت خاصانش از قفا بتاختند و او را از قصه آگاه ساختند سخت غمنده و شرمسار گشت و گفت اکنونکه کار بدینگونه رفت از گوچه درویشان گذشتن و بدیشان عبور کردن روا نباشد پس از دریگر با صفاهان در آمد تا این هنگام که برحق گریخت مع القصه چون خبر فرار او در منزل مورچه خورت معروض افتاد آقا محمد شاه بی کلفت خاطر با صفاهان در آمد و مصطفی خان دلو را از دنبال او تا ختن فرمود و تا ارض ایزدخواست برفت و چند عراده توپ از مردم جعفرخان باخود داشته باز اصفهان شد آقا محمد شاه ظفر کرده و نصرت یافته مراجعت بطهران فرمود و زمستان را در مازندران بپای برد در آنجا معروض افتاد که جعفرخان بدست کنیزکیکه در سرای داشت مسموم و مریض گشت و پس مرادخان و صید مرادخان و شاه مرادخان اعمام علیمرادخان زند و ابراهیم خان ولد اسمعیل خان و حاجی علیقلی خان کازرونی که یکسال در ارک شیراز زندانی بودند در اینوقت دوتن از غلامان جعفرخان را که یکی رجب نام داشت و دیگر با فتح نام داشت و نان و آب محبوسین را متصدی بودند با خود همدست کردند و شبانگاه از زندان بیرون آمدند و بر بام خلوت ارک برآمدند و آهنگ فرود شدن کردند صید مرادخان از بیم جان بر بام بماند و دیگران بدست آویز طنابهای شادروان بزیر آمده در سرای خانه کمین نهادند تا مداد که ظلمت برخواست یکی از زنان جعفرخان مردبیکانه در سرای دیده فریاد برداشت جعفرخان چون بانگ او بشنید با همه ناتوانی تیغ برکشید و از خوابگاه خویش بیرون تاخت نخستین شاه مرادخان بروی درآمد و جعفرخان تیغ بزد و پیش او را جراحت کرد ابراهیم خان چوب

فرار جعفرخان زند از آقا محمد شاه

جارو بی بر دست کرده از شهای جعفرخان برامد و بر سر او کوفت چنانکه از پای در آمد پس دست بپاهیخت و تیغ از کف او بستد و با همان شمشیر سرش برگرفت و بر بام سرای افکند صید مراد خان بی توانی آن سر را برداشته بپای دیوار ارک انداخت در اینوقت لطفعلی خان پسر جعفرخان که در لار بود چون خبر قتل پدر را اصغا فرمود دانست که راه بشیراز نتواند کرد بتزدیک شیخ نصر عرب برفت و از او لشکری استمداد کرده بازشیراز شد و آن بلده را مسخر داشت و قاتلان پدر را دستگیر ساخته برخی را ناپینا و بعضی را مقتول نمود آنگاه خود رایت استقلال برافراخته بر مسند پدر نشمین ساخت آقا محمد شاه چون اصغای این وقایع کرد در تسخیر مملکت فارس یکچند کشت و در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری با لشکرهای ساخته بشتاب صبا و سحاب باصفهان آمد و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد و در منزل پیضا که شش فرسنگی شیراز است بنه و آغزوق را با برادر خود علیقلی خان گذاشته ابطال رجال را برداشته بشیراز آمد و از آنسوی لطفعلی خان با پنجاه هزار سواره و پیاده بعزم مقاتلت پیرون شده در حوالی مسجد بردی با لشکر پادشاه برابر شد از دو روی صف راست کردند آقا محمد شاه در قلب سپاه جای کرد و جعفرقلی خان در میمنه و مصطفی خان دولو در میسره ساکن شدند نخستین لطفعلی خان هزار و دویست تن از دلاوران جنگ را بر جعفرقلی خان کماشت و ایشان رزمی سخت افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد کرد وهی دیگر را با عانت آنجماعت جنبش داد تا باهم پیوسته شدند و از بهر کوشش یزدانی از نو بدست کرد آقا محمد شاه چون این بدید جماعتی را بدستیاری جعفرقلی خان فرمانداد دیگرباره لطفعلی خان انجمنی پشتوان مردم خود کرد و همچنین شهریار فوجی برانگیخت از اینگونه کارکردند تا جنگ بانبوه و زمان کوشش و کشش بدراز کشید و فراوان مرد و مرکب بخاک در افتاد سرانجام لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و مردان شهریار تا بدروازه شهر از پی هزیمتیان بتاختند و بسیار کس از بزرگان سپاه را دستگیر ساختند و از پیادگان هشت هزار مرد گرفتار کشت ناچار لطفعلی خان بحصار در رفته متحصن شد و پادشاه از مسجد بردی کوچ داده در یکفرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و سنگری مشتمل برسه دروازه برکشید و یکماه تمام استوار بنشست و چون فتح حصار در این هنگام صعب مینمود بجانب طهران مراجعت فرمود آنگاه حکم داد تا ضریحی زراندود کرده انفاذ درگاه ملایک پناه اسد الله الغالب

علی بن ابیطالب علیه السلام داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و پنج هجری و عزم آقا محمد شاه بتسخیر آذربایجان

در پایان سنه یکهزار و دویست و پنج هجری آقا محمد شاه نخستین از بهر دفع فتنه لطفعلی خان شاهزاده جوان بخت فتحعلی خانرا با سپاهی لایق مامور باصفهان و توقف در آن بلده فرمود آنگاه تجهیز لشکر کرده بجانب آذربایجان کوچ داده چمن اراضی طارم لشکرگاه کشت سلیمان خان را با شش هزار مرد بطلش فرستاد تا اهالی آن اراضی را بمعرض نهب و غارت درآورده بزرگان آنجماعت را بازن و فرزند بزنجان فرستاد و نیز شهریار را از طریق خلخال طی مسافت کرده با دو هزار سوار کار آزموده بتسخیر قلعه سراب و تدمیر صادق خان شقاقی بازداشته مدافعت پیرون شده مبارزتی نمود در اول حمله شکسته شد و طریق فرار برداشته قرابغ

فتح جعفرخان زند و طلوع پرچم لطفعلی خان

غنان باز کشید و در پناه ابراهیم خلیل خان جوان شیر پا رسید شهریار از پس او فرماندار تا شراب را
خراب کردند و هم با آتش بسوختند و از آنجا کوچ داده بار دبیل آمد مصطفی خان حاکم قراجه داغ پادشاه را
پذیره شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد اشفاق خسروانه گشت از پس آن شهریار جان محمد خان
قاجار را با جماعتی از مردان جنگ بدفع مصطفی خان طالش نامزد فرمود او برفت و شکسته شده باز آمد چون
منازل صعب و درخت استان فراوان در راه داشت قلع و قمع او را بدیگر وقت گذاشت و از آنجا بسوی قراجه
داغ سفر کرد و در چمن اشکبر فرود شد حسینقلی خان دنبلی که حاکم خوی بود در آنجا حاضر حضرت شده بحکومت
خوی و تبریز مباهی گشت و زوجهٔ او که دختر ابراهیم خلیل خان بود بتوقف قزوین فرمان یافت آنگاه
محمدقلی خان حاکم ارومی بمناک شده با رضای اشنو کریخت آقا محمد شاه محمد خان عزالدین لوی قاجار را با سه هزار
کس بقلعه ارومی مامور فرمود تا اهل و مال محمدقلی خان را بلشکرگاه حمل داده همانا در حمل اموال بعضی از اشیاء نفیسه را
بنهانی از بهر خویش ضبط کرده اینمعنی معلوم شد و هم در حضرت شهریار مسموع افتاد که محمد خان از این خیانت
برزیادت آنست که با محمد ولی آقا و محمد علی خان جوجوق و محمدتقی خان شامبیاتی مواضعه افتاده و پیمانی نهاده اند
که اگر توانند شهریار را گزندی رسانند لاجرم آتش خشم پادشاه زبانه زدن گرفت و فرماند تا محمد خان را
از ارومی با بند و کنده بدرگاه آوردند و فرمان برفت تا او را و محمد علیخان جوجوق و محمد علی خان عزالدین لو
و محمد ولی آقا را میل درکشیدند و محمدتقی خان از عرضه شمشیر ساختند در این هنگام محمدقلی خان ارومی گریخته
حضرت بود و درگاه پادشاه را پناه دانسته با پیشکشی سزاوار بتقبیل آستان شهریار حاضر شد و مبطط اکرام و اشفاق
گشت از پس این وقایع عریضهٔ حاجی ابراهیم خان شیرازی ملحوظ نظر شهریار افتاد بشرح آنکه لطفعلی خان بتجهیز
لشکر کرده با پست هزار کس سواره و پیاده بتسخیر اصفهان نزالتصمیم عزم داده خیمه بیرون زد عبدالرحیم خان
برادر حاجی ابراهیم خان را با دیگر بزرگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخت و همه جا قطع
مسافت کرده در سیمرم علیا فرود شد از اینسوی شاهزاده فتحعلی خان که ولیعهد دولت و نایب سلطنت
بود در چمن کندمان اصفهان این حدیث کرد و پدر نگ ساخته جنگ شده با لشکری نامور تا ارض قشقه کوچ داد
آنگاه هر دو سپاه ازکم و پیش یکدیگر آگاه شده رزمگاه را شنگ درآوردند و در تیرپرتاب هم فرو دشدند
لطفعلی خان از دور اندیشی در سنگرجای کرد تا روز دیگر کار یکسره کنند چون پاسی از شب بگذشت عبدالرحیم خان
برحسب وصیت برادرش حاجی ابراهیم خان سرکردگان فارس و بزرگان قبیله زندرا انجمن کرده با ایشان
در هدم بنیان کار و تخریب بنای امر لطفعلی خان همداستان شد و هم در آن نیمشب در میان لشکرگاه آنگ
چند به پرتاب کشادند و ساز مخالفت پیش نهادند لطفعلی خان چنان دانست که لشکریان شاه زاده
پیروزتاخته و شبیخون انداخته اند عنت هراسناک شده و بنه و آغروق خود را بجای گذاشته با دویست تن
از خاصان خویش فرار کرده بسوی شیراز شتاب گرفت تا بازن و فرزند هوخواهان و وفایین خود که در
شیراز داشت پیوسته شود و تبازه اعداد کاری کند چون بدروازه شهر فراز آمد حاجی ابراهیم خان بفرمود
تا دروازهٔ حصار را استوار کرده او را بازنداد ند لاجرم ناچار شده به بنادر فارس گریخت و آنچه در لشکرگاه

نامه‌ای شاه‌زاده فتحعلی خان و محمدعلی خان عزالدین لو و محمدولی خان قاجار
دیگر نامه‌ای شاه‌زاده فتحعلی خان و حاجی ابراهیم خان شیرازی

داشت بهره غازیان لشکر شاهزاده کشت مع القصه حاجی ابراهیم خان هم در مکتوب خویش معروض داشت
که شهر یا از بهر ضبط خزاین لطفعلی خان وصیانت مردم فارس سرداری وسپاهی مقرر دار آقا محمد شاه
میرزا رضا قلی را بفرمود تا در اصفهان بحضرت ولیعهد آمد و شاهزاده مصطفی خانرا با سه هزار کس با او یار
کرده باتفاق بشیراز آمدند بعد از ورود بشهر میرزا رضا قلی اموال واثقال لطفعلی خانرا حمل داد و جواهر سوره
وپیاده او را مأخوذ داشته با هزار سرباز دیان مراجعت نمود اما از آن سوی لطفعلی خان از نبا در فارس با راضی
خشت آمد واز زال خان خشتی استمداد کرده سیصد تن مرد جنگی ملازم رکاب ساخت وبا این قلیل مردم
تسخیر شیراز را تصمیم عزم داد وطی مسافت نموده در منزل کویم فرود شد واز قضا اینوقت کاروانی را در راه
کازرون بتاخت ودر هنگام غافله در شیراز پراکنده گشت مصطفی خان چون این بشنید با هفصد تن از
مردم خود برنشست ودر پنج فرسنگی شیراز سر راه بر دزدان ببست در اول حمله ایشان بگریختند ابدال خان
عبد الملکی از دنبال آنجماعت بتاخت چون راه تنگ دید چند تن سر برتافتند واو را زخمی بر سینه زدند
چنانکه از پای در آمد این هنگام لطفعلی خان که کمین نهاده بود چون پلنگ غضب کرده با مردم خود ناگاه
برون تاخت ودر برابر مصطفی خان بخروش آمد از این سوی که مصطفی خان نیز شیری رزم آزمای بود
کمان بگرفت وچندانکه تیر در ترکش داشت پرتاب کرد چون جعبه تیر پرداخته شد دست به نیزه برد و
اسب بر جهاند در میان آن دو مرد دلاور جنگی مردانه بپای رفت عاقبت هر دو لشکر از هم جدا شدند
لطفعلی خان بجایگاه شد ومصطفی خان باز شیراز گشت وحاجی ابراهیم خان صورت این حال را نیز بدست
مسرعی سبک سیر معروض داشت آقا محمد شاه جان محمد خانرا با پنجهزار کس مرد جنگی مأمور بشیراز فرمود تا لطفعلی خان
در مدت ذناب وایاب این سفیر دو هزار مرد لشکری بر سر خود انجمن کرد ودر مسجد بردی نشیمن فرمود این هنگام
جان محمد خان برسید وهر دو لشکر صف برزدند وجنگ در افکندند بعد از کیر ودار بسیار لشکر لطفعلی خان
هزیمت شدند واو ناچار کرّ وفرّی نموده بزرقان فرار کرد وهم در آنجا باعداد کار پرداخته دیگر باره چهار هزار
مرد بر سر خود انجمن بساخت واز این سوی جان محمد خان ومصطفی خان در ارض کلبا در آمدند ومصطفی خان
از آنجا بحافظیه شیراز آمد روزی چند از این بگذشت بکیش لطفعلی خان برنشسته مانند برق وباد بر لشکرگاه
جان محمد خان شبیخون آورده واز هر جانب تاخت ورزم بساخت لاکن رخنه وثلمه در آن لشکرگاه نتوانست
کرد لاجرم بی نیل مقصود مراجعت نمود اما از آنسوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت بطهران را تصمیم عزم
داده در اراضی خمسه ملا محمد حسین ملا باشی را بطلب آقا محمد علی مجتهد پسر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامهما فی
روضات الجنان فرمان داده بکرمانشهان سفر کرد وآنجناب را بطهران آورد واز قضا چنان افتاد که روز
چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در سنه هزار ودویست شش هجری آقا محمد شاه همچنان که بر تخت سلطنت تکیه
داشت وباخاصان حضرت سخن میگفت ناگاه مرض سکات عارض شده قطع سخن کرد وسلیمان خان قاجار
که قرب مکان داشت تفرس مرض شهریار کرده حاضران درگاه را به نیکوترحیلتی رخصت انصراف داد
وپادشاه را بدستیاری خواجگان وخصیان سرای بحرم خانه آورد ومیرزا مسیح ومیرزا احمد اصفهانی را

کر طلب

فرستادن آقا محمد شاه جان محمد خانرا بمقاتله لطفعلی خان

رفتن لطفعلی خان بشیراز بار دیگر

مقاتله جان محمد خان با لطفعلی خان

مراجعت آقا محمد شاه از آذربایجان بطهران

فرستادن آقا محمد شاه ملا محمد حسین ملا باشی را بطلب آقا محمد علی بهبهانی

مرض سکات آقا محمد شاه

که طبیب حاذق بودند حاضر نمودند تا به برکندن موی سر و اصابت زخمهای دیگر و تدبیرات بدیع و معالجات انیق روز دیگر دیده باز کرد و سخن آغاز فرمود و پس دولتخواهان درگاه بشکرانه پیشانی بر خاک نهادند و ادای صدقات و نذورات نمودند از پس این واقعه صادق خان شقاقی که نزدیک ابراهیم خلیل خان گریخته بود ده تن از برادران خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمود و خود نیز حاضر درگاه گشت و سلیمان پاشا والی بغداد بمصحوب مصطفی آقا مکتوبی معروض داشته با چند سراسب و استر و چند بهله چرغ و بعضی دیگر از اشیاء نفیسه روانه درگاه نموده اظهار عقیدت و فرمان برداری کرد و هم در این سال آقا محمد شاه فرمان داد تا عبدالرزاق خان حاکم کاشان که بحلیه دیانت و امانت آراسته بود مهندسان و بنایان و استادان صیاغت در مشهد مقدس سید الشهداء علیه التحیة و الثنا حاضر نموده از نو قبه کردند و گنبدی رفیع برآورده باز زر ناب مذهب نمودند حاجی سلیمان صباحی کاشانی قصیده بنظم کرده این مصرع بتاریخ آورد درگنبد حسین علی زیب یافت زر و هم در این سال یکهزار و دویست و شش هجری آقا محمد شاه ولیعهد دولت فتحعلی خان را بصیانت و امارت استرآباد و دامغان و بسطام و دیگر بلدان و امصار آن اراضی باز داشته خود با سپاهی گران باصفهان کوچ داد و از آنجا بچمن گندمان شتافته راه شیراز پیش گرفت و در منزل ابرج معروض افتاد که لطفعلی خان از زرقان آهنگ شیخون لشکرگاه پادشاه فرموده شهریار لشکریان را بحفظ و حراست خویش تحریص داد و ابراهیم خان زامبیده بانی پرون فرستاد تا اکراد لشکر بیگانه خبری داند بعرض رساند چون سیاهی شب جهان بگرفت لطفعلی خان چون دیوانه بخمر کسته و دیوانه بند جسته بر سر ابراهیم خان تاختن کرده او را با اول حمله مقتول ساخت و مانند سیلاب بلا تا کرانه لشکرگاه پادشاه عنان باز نکشید و بر یکجانب اردو رکاب کران کرد و عبدالله خان عم خود را فرماندادتا با جماعتی از متهوران سپاه بمیان لشکرگاه درآمد و غوغائی عظیم در لشکریان درانداخت و از هر سوی بانگ جزایر و تفنگ بالا گرفت و جماعتی پریشان و پراکنده شدند تا آقا محمد شاه در چنین گرداب بلا مانند کوه پای بر جا خویشتن داری کرد و خاصان درگاه اطراف حرکاه پادشاه را پیرده زدند و صیانت و حراست پادشاه را کمر بستند عبدالله خان بعد از زرم سازی و نرکتازی چنان دانست که آقا محمد شاه را نیز در میانه آسیبی رسیده یا از میان بکناری فرار کرده و از پس او لشکریان را جای درنگ و نیردی جنگ نخواهد بود لاجرم دست از جنگ باز داشته کناری گرفت تا در بامداد با بطال و نهب اموال دست برآرد در اینوقت میرزا فتح الله اردلانی که از پیش شناخته لطفعلی خان بود در لشکرگاه پادشاه میزیست نزدیک لطفعلی خان شتافته او را مژده فتح داد لطفعلی خان نیز شیفته کلمات او شده یکباره دل بر آن نهاد که صبحگاه سپاه بی پادشاه را ماخوذ خواهد داشت پس اسود خاطر در کنار مصاف گاه آرام گرفت چون سپیده دم نزدیک شد آقا محمد شاه حکم داد تا مؤذنان بانگ برداشت لطفعلی خان چون آن ندا شنیدند دانست که پادشاه را گزندی نرسیده و چون روز برآید بآن سپاه گران قوت مبارزت نخواهد داشت سخت آشفته خاطر گشت و پسر زنگ طریق فرار پیش گرفته

بگانب

بجانب کران سرعت کرفت آقا محمد شاه بفرمود تا فوجی از لشکریان از قفای او بتاختند و جماعتی از مردم او را دستگیر ساختند و از انیسوی بکنام بلدان و امصار فرمان کرد تا افواج شقاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن کیر و دار فرار کردند جمله را دستگیر ساخته باکنده و زنجیر بدرکاه فرستند و از انجا بجانب شیراز کوچ داد حاجی ابراهیم خان و دیگر بزرکان شیراز پذیره شده شهر یار را پوزش کردند و شبهر در آوردند بعد از دو شبانروز آقا محمد شاه فرماند تا او لاد و عشیرت کریخان را که پیشتر بدست علیمراد خان ناپنا بودند باثاق زن و فرزند لطفعلی خان و سایر بزرکان زند بجانب استراباد و مازندران کوچ دادند و میرزا فتح الله ولائی که پیزد کریخته بود در اینوقت کرفتار شده بدرکاه آوردند بقطع زبان او فرمان رفت آنکاه امر مملکت فارس را انتظام کرده مراجعت بطهران فرمود و در طهران شاهزاده حسینقلی خان را که اینوقت چهارده ساله بود با بختی نیکو نکاح بست و جشنی لایق بساخت اما از آن سوی چون لطفعلی خان از ابرج راه فرار برکرفته بکرمان در آمد ولدان نظر علی خان زند که با او از زمان دیرین همکین بودند از ورود او آکهی یافته شبانکاه بر سراو شتافتند و چندتن از مردم او را مقتول ساختند لطفعلی خان را از این حدیث درست شد که در کرمان زیستن نتواند کرد پیدرنک برنشسته بطرف راور کریخت میرزا محمد خان راوری نیز همکین او برخاست و زرم آست و چندتن از ملازمانش را دستکیر نمود لطفعلی خان را آن عدت و عدد نبود که با انجماعت سازمبارزت کنند و آغاز مناجزت فرمایند ناچار فرار کرده از راه چهل پایه لوط طریق طبس کرفت و در طی مسافت چهار تن از مردمش بمرض عطش هلاک شدند چون بطبس رسید امیر حسن خان حاکم آن بلده سیصد تن از مردم خود را محکوم و ملازم او ساخت لطفعلی خان با آن قلیل جماعت آغاز کینه خواهی نمود و بهوای پادشاهی دیکرباره راه شیراز برداشت و چون خواست از اراضی یزد و نواحی تفت عبور کند لشکری بفرمان تقی خان یزدی بدفع او در آمد و با او در آویخت لطفعلی خان چون برق بناک که برخار و خاشاک زند در ایشان افتاد کروهی را با تیغ دو نیمه ساخت و جمعی را اهزیمت کرده لختی از قضا بتاخت آنکاه عنان برتافته باراضی برکوه شتافت اما از آنسوی چون آقا محمد شاه خبر مراجعت او را بکاک فارس اصغا فرمود محمد حسین خان خاله زاده خود را با هشت هزار سوار بتاخت وقتی بارض ابرکوه رسید معلوم داشت که لطفعلی خان نصرالله خان عم خود را بصیانت ابرکوه کذاشته و خود طریق بوانات و اصطهبانات برداشته محمد حسین خان نخستین دفع نصرالله خان را تصمیم عزم داده او را در قلعهٔ ابرکوه بحاصره انداخت و در اطراف آن حصن استوار ننشست چون مدت حاصره بدرازکشید آقا محمد شاه فرمان رسید که لطفعلی خان را کذاشتن و غم ابرکوه برداشتن سرمایهٔ سودی نخواهد بود لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده بطرف شیراز شتاب کرفت وقتی برسید که لطفعلی خان دست از قلعهٔ داراب جرد بازداشته طریق نیریز برداشته بود لاجرم از راه شکک کرم برفت و در پای خرمن کوه بدو رسید از هر دو سوی صف قتال راست کردند و کرد از مصافکاه برانکیختند و خون یکدیکر بریختند یازده روز در برابر هم لشکرکاه کردند و هر روز از بامکاه تا شام رزم دادند یکشب لطفعلی خان آهنکک شبیخون نمود و جمعی از ابطال رجال کزیده کرد یکتن از مردم او که حاتم نام داشت از لشکرکاه او فرار کرده

آمدن لطفعلی خان دیکرباره بشیراز

برتر دیک

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

بنزدیک محمد حسین خان آمد و او را از کنون ضمیر لطفعلی خان آگهی داد تا بحفظ و حراست جایگاه خود پرداخت
لاجرم چون لطفعلی خان نیمشب تاختن کرد از هیچ سوی دست نیافت و بی نیل مقصود بازشتافت صبحگاه
که جهان روشن شد محمد حسین خان یکباره دل بر جنگ نهاده صف برزد و لطفعلی خان از سنگر بیرون شده
رده بست از هر دو سوی جنگ پیوسته شد و کوشش و کشش بنهایت رفت هم در پایان کار لشکر لطفعلی خان
پشت باجنگ داده راه فرار پیش گرفت و مجال درنگ بر او محال نمود ناچار از اراضی شیراز دل برگرفت
و طریق طبس پیش داشت آقا محمد شاه در این وقت تسخیر کرمان را تصمیم عزم داده در سنهٔ یکهزار و دویست
هفت هجری از راه اصفهان بچمن آسپاس آمد و شاهزاده فتحعلی خان را با ده هزار سوار و پنجهزار پیاده و توپ
و زنبوره در هفدهم شهر شوال مامور بفتح کرمان فرمود مصطفی خان دولو ملازم رکاب او ساخت آنگاه
حاجی ابراهیم خان شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن آسپاس حاضر شدند شاهزاده فتحعلی خان
طی مسافت فرموده در شهربابک فرود شد و در آنجا محمد رضا خان کرانی را طلب نمود او بپناک شده روی
برتافت و اموالش عرضهٔ نهب و غارت گشت آنگاه شاهزاده از آنجا برنشسته باغ نظر لشکرگاه کرد و مصطفی خان را
باشتهارتن به بم و نرماشیر مامور فرمود از بهر آنکه افغانان و دیگر مردم که در آن اراضی نشیمن دارند مطیع و منقاد
سازد او برفت و کامروا باز آمد مع القصه شاهزاده تمامت توابع و اراضی کرمان را تحت فرمان کرده محمد ابراهیم
آقابرا در مصطفی خان را از بهر ضبط منال دیوانی در کرمان باز داشته خود طریق حضرت گرفت و بدرگاه پادشاه
آمد محمد رضا خان کرانی که در اینوقت دستگیر و گرفتار بود بر حسب فرمان در حضرت شهریار عرضهٔ هلاک و دمار
گشت آنگاه آقا محمد شاه جان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان دولو را بهمدم قلعهٔ شیراز مامور نمود تا برفت
و آن بنا را با خاک پست کرد آنگاه مراجعت بطهران فرموده و از آنجا سفر استراباد کرد از بهر آنکه جماعت یرت
سایین خانی که در طرف صحرای اترک و دشت قبچاق جای داشته در اسر و نهب مردم استراباد طریق
طغیان می سپردند لاجرم شهریار بعد از ورود باستراباد بزرگان ایلوت را مکتوبی کرد که ابطال رجال
خویش را روانهٔ درگاه و ملازم رکاب سازید و زن و فرزند خود را بکروکان بسپارید و اگر نه ساحتهٔ
جنگ شوید ایشان از سپردن زنان خود بکروکان مضایقت نمودند پس محمد ولیخان قوانلو و مصطفی خان
دولو را با ده هزار کس از لشکریان بر سر ایشان تاختن فرمود مصطفی خان تا تپهٔ خیت که ربع فرسنگ به
منازل آنجماعت مسافت داشت لشکر براند و سنگری راست کرد یکدو روز ترکان بر سر ایشان تاخته
و از دور و نزدیک جلادتی مینمودند روز سیم ایشان حرب بالا کرفت و از دو سوی صف بسته جنگ
پیوسته شد بعد از کشش و کوشش فراوان ترکان شکسته شدند سیصد مرد دلیر عرضهٔ شمشیر کشت و هزار زن
و فرزند از آنجماعت طریق عدم سپردند و هشتصد کس از نسوان و کودکان دستگیر کشت در آن گیرودار
چنان افتاد که بعضی از ترکمانان زنان خود را بکشتند تا بدست بیگانه اسیر نشود و نیز بعضی از زنان خویشتن را
از بیم اسر هلاک کردند چنانکه یکتن از زنان که بدست مرد لشکری اسیر بود دست یازیده کارد از کمر مرد لشکر
برکشید و خود را بکشت و همچنان مردی از ترکمانان زنی نیکو رخسار را در ردیف خود ساخته بهزیمت میتاخت

چون لشکریان راه بدو نزدیک کردند آن زن را که آفتاب انجمن بود بسمناک راه انداخته با تنش بدو نیم زد و از پس انگه جنگ بکران رفت و هر دو لشکر باز جای شدند یکتن از بزرگان ترکمان که بصره نام داشت با ستراباد آمد که زنش را از قید اسر برهاند آقا محمد شاه بفرمود تا او را دار کونه سر در آب بداشتند تا جان بداد و در آن سفر از زر و سیم و اسب و شتر و گاو میش و گاو و گوسفند غنیمت فراوان بهره لشکریان گشت و اسیران نیز باز خود آوردند با اینهمه جنگ و جوش از لشکر پادشاه زیاده از پست تن تباه نگشت بالجمله آقا محمد شاه اسیران را از لشکریان بگزید و در شهر ساری نشیمن فرمود از آنسوی چون ترکمانان کار بدینگونه دیدند از بهر پیشکش اسپهای گزیده اختیار کردند و چهل تن از پسران صنادید یموت را از برای گروگان عرض دادند و پانصد سوار نیز از میان قبایل خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند این جمله را مهر علی آقای داشلو برداشته در ساری حاضر درگاه شد و نیز بر گردن نهاد که از زنان اعیان گروگان فرستد و هرگز از در صدق و عبودیت قدم بازپس ننهد آقا محمد شاه او را نیک بنواخت و مسئولش را باجابت مقرون داشته اسرای ایشان را باو تسلیم فرمود تا با راضی خویش بازگشت و خود بجانب طهران کوچ داد بعد از ورود در آن بلده نظام الدوله سلیمان خان را با شهزارکس بدفع ابراهیم خلیل خان نامور فرمود و سلیمان خان کوچ داده بآذربایجان ره سپار گشت از آن سوی چون ابراهیم خلیل خان این بشنید عبد الصمد بیک پسر عم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه فرستاده خواستار شد که بسبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر کردن بطهران روزی چند معاف باشد قدرش پذیرفته و مسئولش باجابت مقرون گشت و سلیمان خان بنظم سایر بلدان و اراضی آذربایجان متوقف و نامور گشت و عبد الصمد بیک ملازم رکاب شد

مقهور شدن ترکمانان بفرمان آقا محمد شاه

وقایع سنه یکهزار و دویست و هشت هجری و عزیمت آقا محمد شاه بدفع لطفعلی خان زند

در سال یکهزار و دویست و هشت هجری مرتضی قلیخان کرمانی که از قبل شهریار حکومت کرمان داشت باملا عبد الله که از علمای آن بلد بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از شاهنشاهیان شهر هم استان شده لطفعلی خان زند را که این هنگام در قاین متواری بود بامارت خویش دعوت کردند و او بدین مژده شاد خاطر شده با چند تن از ملازمانش شتاب شهاب وسحاب شتافته بکرمان در آمد و بر مسند فرمان گذاری جای کرد و بعضی از افغانان بم و سیستان چون این بشنیدند نزدیک او شتافته در زیر لوایش جای کردند از آنسو آقا محمد شاه چون اصفهای این خبر فرمود شاهزاده محمد علی خان را با سپاهی که زحمت میدان را از راحت ایوان باز ندانستند از پیش روی بیرون فرستاد و خود نیز با لشکری گران بآهنگ کرمان خیمه بیرون زد بعد از طی مسافت نخستین بشهر بابک در آمده اهل عصیان و طغیان را کیفری بسزا کرد و تا از کرده پشیمان و مطیع فرمان گشتند و از آنجا بشیراز شده چهل تن از سران اشرار را عرضه هلاک و دمار ساخت و کروهی را در قنوات در انداخته با خاک انباشته کرد آنگاه شتاب زده بکرمان آمد و در ظاهر قلعه لشکرگاه گردیکده و روز لطفعلی خان مردم خود را بیرون فرستاده رزم دادند و شکسته شدند چون دانست که با آن سپاه نیروی جنگ ندارد یکباره دروازه های حصار را استوار بسته متحصن گشت آقا محمد شاه چون این بدید فرمان داد تا دیوارگران و بنایان ده هزار تن در لشکرگاه حاضر

گردند

کردند و از بیرون شهر در برابر هر برجی از حصار برجی برآوردند و میان برجها را خندقی کردند و استوار
بنشستند پنجاه شبانروز کار بحرب و تفنگ میرفت و از فرود و برجها نقب همی زدند بسیار بود که در میان
نقبها از دو سوی لشکریان دست و کریبان میشدند و یکدیگر را با تیغ و خنجر میکشتند و آن هنگام که زمستان
پیش آمد شهریار فرمود تا لشکریان نیز خانها کردند و از خیمه بروا قتادند و آمد سر انجام قحط و غلا در کرمان
پدید گشت چندانکه نه هزار تن از مردم را بحکم از شهر بیرون فرستادند هم سودی نبود و ازاین سوی چون
کار محاصره بدرازا کشید آتش خشم شهریار زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا بپورش آن قلعه را فروگیرند

فتح کرمان و دستگیری لطفعلی خان

ابطال رجال روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول یکهزار و دویست و نه سال از هجرت برفته آنگاه که آفتاب
بنشست روی بحصار نهادند چندانکه گلوله و احجار از برج و باره ببارید دلیران لشکر را باک نبود و بیچیدن
یکدل و یکجهته بیروج شهر عروج کردند و شهر را فروگرفتند و دست بقتل و اسر و نهب و غارت برگشادند
لطفعلی خان در آن ظلمت شب چون کار را بدینگونه دید بهزار تعب و طلب خویشتن را از شکنای حصار بیرون
انداخته بقلعه بم در ریخت صبحگاه آقا محمد شاه محمد ولیخان قاجار را از دنبال او بتاخت تا از آنسوی چون لطفعلی خان

فتح کرمان و دستگیری لطفعلی خان

بقلعه بم در رفت مردم سیستان ضعف حال و فرار او را معلوم کردند و در اخذ و قید او بکجهته شدند و نخستین
اسب او را که غران نام داشت و در میان لشکریان نامور بود عقر کردند لطفعلی خان از درون خانه
مکنون خاطر آنجماعت را فرتس کرد و خواست تا خویشتن را بغران برساند و از آن بلا برهاند از جای جنبش
کرده با تیغ آخته بیرون تاخت و قتی برسید که اسب را عقر کرده دید دست بر هم نهاد پس او را بگرفتند
و نکل بر نهادند و روانه درگاه شهریار شدند در نیمه راه محمد ولیخان با ایشان دوچار شد و لطفعلی خان را از
آنجماعت بستد و بدرگاه پادشاه آورد آقا محمد شاه بفرمود تا او را میل در کشیدند و از آنجا بطهران تا حضرت
عرضه هلاک و دمار ساختند و عم او نیز ناپدا کشت و میرزا محمد علی خان کاشانی برادر فتحعلی خان ملک الشعرا
که در خدمت او منصب وزارت داشت بجرم اینکه وقتی از قبل لطفعلی خان مکتوبی بحضرت شهریار کرده
و کلمات ناهموار در آن نامه نگاشته داده بمعرض عقاب و عتاب حاضر آمد چون از آن نگارنگار انکار کرد عرضه هلاک
و دمار گشت و یکصد تن از قبیله افشار کرمان که دولتخواه او بودند نابود شدند و دو قطعه الماس که یکی
دریای نور و دیگری تاج ماه نام داشت و از جمله جواهر محمد حسن شاه بود و از انقلاب زمانه بدست لطفعلی خان
افتاده در بازوی او بود هم خاص شهریار کشت آنگاه فرمان رفت تا زن و فرزند سادات شهربابک
بقریه کهنک که از توابع قم است نشیمن فرمودند که از نخست وطن آنجماعت بود و هفصد خانوار از جماعت عطاء
اللهی بلده مزبور را بتوقف ری مامور داشت و یکهزار تن از جوانان تناور کرمانرا بسر کردگی مرتضی قلیخان
کرمانی مامور طهران فرمودند و حکم داد تا دیوار حصار کرمانرا باخاک پست کردند آنگاه آهنگ شیراز فرمود
و در این کیرودار عبد الصمد پسر عم ابراهیم خلیل خان فرار کرده راه آذربایجان برداشت چون بدان
اراضی رسید بعضی از مردم شاهیون او را شناخته قصد کردند که دستگیرش سازند اسب خویش را برجهاند
تا از میانه بجهد از قضای او بتاخشد و باز خم گلوله بخاکش انداخشد و سرش را از تن دور کرده بشیراز آوردند

اکنون باز نمائیم که شاهزاده محمدعلی خان که بر مقدمه سپاه راه سپرده بود کار بر چگونه کرد نخستین قبایل مکری را که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری بسزا فرمود و از آنجا بچرفت تاخت و ساکنان آن اراضی را مطیع ساخت آنگاه طریق تهرود کرفت مردم تهرود بحصار خویش در رفتند و متحصن گشتند شاهزاده محمدتقی بیک قولر آقاسی را از بهر استمالت بدژبانیان فرستاد او را با تنی بخشود و یکباره در پی بستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان بیاورش آنحصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا بارض نرماشیر روی سفر کرد و با افغانان کارزار نمود و آنجماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج برخویشتن نهادند و کردکان دادند آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را منتظم کرد و قلعه قریه راد را بحکم یورش مشوش ساخت و بحضرت پادشاه بازگشت آقا محمدشاه فرمانگذاری مملکت فارس بدو کذاشت و حاجی ابراهیم خان شیرازی را که بر زانت رای و رصانت حزم شناخته بود بوزارت اعظم برکشید و هم در امسال که بخزار و دویست و نه عام از هجرت برفته بود ابراهیم خلیل خان باوالی تفلیس طریق وداد و خفاوت کرفت و بزرکان شیروان و شماخی و قبه و دربند را باخود تالیف داد و سر از طریق طاعت بپیچید لاجرم آقا محمدشاه فرمان داد تا سپاه انجمن شدند و میرزا اسدالله خان نوری که وزیر لشکر بود بعرض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را بصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفالت او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی کشت و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش کرفت بعد از ورود بارد بیل محمدحسین خان قوانلو را حکم داد تا با جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنکی قلعه پناه آباد بر سر پل خدا آفرین که قنطره رود ارس است لشکرگاه کند از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست نکند و دست بهدم و انخاء پل نیارد تا محمدحسین خان اکرچه بسرعت بتاخت وقتی برسید پل را بدست مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حالرا معروض داشت آقا محمدشاه حکم داد تا سلیمان خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوارکران برداشته در کنار پل حاضر شد و پل را از نو بساخت و چهار برج از آهنسوی پل برآورد و چون کار پل پرداخته کشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتسخیر طالش مامور ساخت و سلیمان خانرا با پنجهزار تفنکچی و محمدحسین خان برادر حاجی ابراهیم خانرا با سه هزار مرد از دنبال مصطفی خان بیرون فرستاد بزرکان طالش چون خبر لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و اثقال خود را در کشتی جای داده بطرف سالیان فرستادند و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان ندادند و آنجماعت ناچار در میان بحر کشتی باز داشتند و لنکران کردند تفنکچیان کیلانی که در بحر رفتن توانستند و زرم کردن دانستند برحسب فرمان بدریا در رفتند و کشتی ایشان بکرفتند و آن اموال و اثقال که در کشتی بود تماخوذ کشت سلیمان خان و مصطفی خان نیز رجال آنجماعت را که در قلل جبال جای کرده بودند عرصه نهب و غارت ساخته کروهی را در قید اسر انداختند پس شهریار تاجدار چندتن از مفسدان طالش را با تنی بکذرانید و زن و فرزندایشان را اسیر کردان و بعضی را بارد بیل نشین فرمود اما شاهنواز خان پسر شاه پلنک را که دستکیر لشکر بود بنواخت و مورد اشفاق شاهانه ساخت آنگاه از پل ارس عبور نمود و مصطفی خانرا

واردات عقب کیان با فی فرمود

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

با فوجی بمنازل ارامنهٔ قپان تاختن فرمود و او بعد از قتل و نهب اسیران بسیار از زنان خوب رو و پسران سکین مو با یکصد و شش نیزه سر پدر کاه آورد و شهریار اسرا را بمردم امین سپرد که از خیانت بصیانت باشند و رضاقلیخان نیز بجانب دیگر مامور شد و منظفر و منصور باز آمد آنگاه در منزل سخت طاووس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغ خان بختیاری را با فوجی بحراست پل و ساچین سنگر باز داشت و سلیمان خان و مصطفی خانزاباده هزار کس بر سر قلعهٔ پناه آباد تاختن فرموده در نیمهٔ راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند بعضی را کشتند و برخی را دستگیر نمودند و کروهی بقلعه گریختند و ایشان از دنبال هزیمتیان بظاهر قلعه آمده سنگر کردند و آقا محمد شاه با انبوه سپاه از دنبال برسید و حکم داد تا توپهای آتشین دم را بسوی قلعه گشادند و جمعی از قلعه گیان را هلاک ساختند و مصطفی خانزاباده با پنجهزار کس بعسکران که سه فرسنگی پناه آباد است فرستاد تا راه بر مترددین ببندد و رضاقلی خانزاباده با فوجی بسنگر سخت طاووس مامور ساخت که طریق قوافل و جواسیس مسدود دارد و ابراهیم خلیل خان باده هزار تن از قلعه بیرون تاخت و رزمی صعب درانداخت بعد از کشش و کوشش هزیمت شده راه قلعه پیش گرفت هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد در اینوقت آقا محمد شاه فرمود تا با ابراهیم خلیل خان نامه کردند که چند از این هول و هرب طریق خدمت گیرد و از این رنج و تعب برای منشی در منشور نگارد داد سخن فلک سنگ فتنه میارد تو ابلهانه گریزی با بگیزه حصار ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت کز نخهدار من آنست که من میدانم شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد با الجمله از آنسوی محمد پیک و اسد پیک برادر زادگان ابراهیم خلیل خان که پیرون قلعه در دامنی سخت نشیمن کرده بودند پسر قلیخان و عبدالله خان برحسب فرمان برفتند و ایشانرا دستگیر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان را اصفهای این خبر بر آشفتگی بنفرود یکتن از خویشان خود را بدرگاه فرستاده اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که یکتن از نزدیکان خود را بگروگان بسپارد و خراج برگردن نهد باشد که شهریار بر شیخوخت و ضعف او ببخشاید و حاضر شدن او را بدرگاه بوقت دیگر موقوف فرماید ملتمس او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار ایروانی و جواد خان کنجه و ملک مجنون و ملک قطه و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پیوستند و شیخعلی خان پسر فتحعلی خان قبهٔ بمصحوب یکی از قربای خود پنجهزار تومان نقد انفاذ درگاه داشت و حسین خان حاکم باکو به مکتوبی چاکرانه و پیشکشی درخور بدست فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازی نژاد و استران قوی بنیاد و دیگر تحف انفاذ حضرت نمود مع القصه آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت روزی بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شدند آنگاه حکم داد تا جوانان قاجار که از سی سال کمتر روزگار داشتند با قفاق جوانان دیگر قبایل یک رده شدند و یک صف برزدند مشایخ و کهول نیز از قاجار زیاده دیگر طوایف که پنجاه سال افزون نداشتند برحسب فرمان صف دیگر شدند و همچنان مردم پیر و هرم انجمنی دیگر ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من این جماعت را از بهر مشاورت گرد کرده ام و از جوانان و عوانان و پیران جداگانه رای خواهم جست پس نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق بقصد فتح پناه آباد تاختن کردیم و این قلعه را محاصره انداختیم و کاری نساختیم اکنون هنگام خریف و برودت

بخواست آزوقه و علف نیز اندک است بنمائید که راه صواب کدام است بایستم و رزم دهیم یا بجانب عراق تصمیم عزم فرمائیم جوانان معروض داشتند ما چاکران درگاهیم نه ناصحان جنگاه رزم مقاتله و مقابله بکاریم نه هنگام محاوره و مشاوره ما را هیچ رائی و هوائی نیست چشم بر طاعت و گوش بر فرمانیم شهریار ایشان را بچنین فرمانبرداری فرمود این جوانان باحزم و پیر و بخت جوان و مساز نمد همانا ما را در این شوری وکیل خویش نمودند و من اقبل ایشان سخن خواهم کرد آنگاه روی با مشایخ و کهول فرمود که رای شما بر چگونه است ایشان گفتند ما بچنین خواموشان ماییم تا بجماعت پیران که بسال از ما مهترند سخن کنند و رای ایشان باز دانیم پس آقا محمد شاه با پیران مخاطب گردد و رای انجماعت باز جست بزرگان قاجار عرض کردند از این پس زمستان پیش آید و علف و آزوقه مشکل بدست شود و لشکریان را زمستان صعب کرد و صواب آنست که شهریار باز طهران شود و زمستان بپای برد و بهار سائر لشکر را بساز آورده هنگام بهار باز آید و بزرگان آذربایجان عرض کردند ما بطهران تا خشن و دشمن را بجای گذاشتن نیکو نباشد چه بعد مسافت خصم را از مخافت امانی باشد اگر شهریار در این زمستان در آذربایجان اقامت فرمایند و لشکریان استجمام دهند و هنگام بهار روای کینه خواهی افراشته سازند بصواب نزدیکتر است آقا محمد شاه در پاسخ ایشان فرمود ما سخن بصدق نگرویده و در مشورت هوای خویش جستید چه بزرگان قاجار سفر طهران پسندیده کردند که بازنان خویش پیوندند و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه نکردند که بهر زنان خود چه خبر باز خواهند داد یا خواهند گفت تمامت بزرگان ایران و سرهنگان سپاه و دلیران لشکر در این سفر یکتن جارچی را شنوا نشد دفع داد و از این سخن روی با ابراهیم خلیل خان داشت چه از اجداد او یکتن این منصب داشته بالجمله چون سخن پادشاه بدینجا رسید کهول و مشایخ سر بر داشتند و گفتند ما دیگر از اینجا سفر نکنیم تا این قلعه را با خاک پست نسازیم و ابراهیم خلیل خانرا بدست نیاریم آقا محمد شاه فرمود شما نیکو سخن گردید اما چون من وکیل جوانان شده ام بصواب دید ایشان کار کنم فردا بگاه کوچ باید واز با مداد لشکریان هر کس بنه و اغروق خود را با خویشتن حمل کند و خود نیز بر پشته در پهلوی بار گیر جای کند تا من حکم کنم که بجا خواهیم شد سخن بر این نهادند صبحگاه تمامت لشکر کار بدنیکو نه کردند آنگاه آقا محمد شاه غلامان اسب بسوی ثقلیس گردانیدند و تمامت لشکر از قفای او راه برداشتند پس از کنار نپاه آباد بعزم تسخیر ثقلیس کوچ داد و در منزل قراچای بنه و اغروق گذاشته حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را امر بتوقف فرمود و از انجا با رکلی خان والی گرجستان مشورتی کرد که ما ملتمس ابراهیم خلیل خانرا مقبول داشتیم و او را روزی چند مهلت نهادیم و اینک با لشکری که عدد رمل و شمار نمل دارد با راضی ثقلیس خواهیم شد چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت ما در شمار ممالک ایران بود باید از شریعت عقل پیرون نشوی و بحضرت ما پیوندی رکلی خان گردن از فرمان پیچیده بحصانت برج و باره پرداخت و از شهر ثقلیس با لشکری ساخته پذیرهٔ خبک را پیرون تاخت بعد از تلاقی فریقین جنگی صعب پیوسته شد مردان کارزار آویختن و خونریختن در هم افتادند در این هنگام بادی بر مراد لشکر شهریار وزیدن گرفت و قبایل کرچیه و ارامنه را بزحمت انداخت چنانکه مجال در نمک نیافته پشت باخبک داد و لشکر از پس پشت ایشان آویختن و خونریختن مشغول شدند و طریق دروازه شهر گرفتند در این وقت

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

ناگاه از دروازه دیگر چهار صد تن از ابطال رجال و شجعان قبایل چرکس بیرون شدند و بر قتل پادشاه مواضعه نهاده همگروه راه سراپرده آقا محمد شاه را گرفتند و همچنان با سبتا زور زرم ساز تا پشت سراپرده آمدند و بعضی از طنابهای خیمه را با تیغ بزدند آقا محمد شاه با اینهمه بی دهشت خاطر بر جای خویشتن استوار بود و از زیر مسند خود جنبش ننمود و حکم داد تا بعضی از تفنگچیان مازندرانی که حاضر درگاه بودند تفنگهای خویش را بدیشان گشاد دادند و بعضی از آنجماعت را کشته و برخی را هزیمت کردند در اینوقت ارکلی خانزایکباره پای اصطبار بلغزید و طریق هزیمت پیش گرفت و دانست که در شهر تفلیس نیز خویشتن داری نتواند کرد لاجرم با چندتن سرهنگان خویش بشهر درآمد زنش را که ده فال نام داشت با ثاق خواهر و دختر خود بر گرفته راه کاخت و کارتیل پیش گرفت که معقلی سخت و صعب بود آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و آغروق هشتاد تن از اعیان گرجیان را عرضهٔ شمشیر ساخت آنگاه بشهر تفلیس درآمد و لشکر دست بغما برگشادند و چندانکه دانستند و توانستند از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران اسیر و دستگیر ساختند و کشیشان را دست بسته بر دارس در انداختند و کلیساهای ایشان را بسوختند و بیوت و منازل و لات و رعات و دیگر مردم را پست و بدم کردند بعد از نه روز از تفلیس خیمه بیرون زدند این هنگام آقا محمد شاه جوانان قاجار را طلب داشت و فراوان بنواخت و فرمود من وکیل شما بودم و بمشورت شما کار کردم و از آنجا شهریار سفر کجه فرمود و در دهنه جواد که ملتقای رود کر و رود دارس است بکشوف اشاد که مصطفی خان دولو مقتول کشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را با دوازده هزار کس بدفع مصطفی خان حاکم شیروان نامور فرمود حاکم شیروان چون قوت جنگ او را نداشت تاب درنگ نیاورده بفیت داعی که معقلی منیع بود بگریخت و مصطفی خان دولو بر شیروان استیلا یافت در اینوقت برادر محمد حسن خان حاکم شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر رنجیده نزد الکسندر لکزی حاکم جاروتله رفت و او را با لشکر بر سر برادر آورد محمد حسن خان چون نیروی جنگ او نداشت با قداش کر بخت و شرح حال خود را معروض درگاه آقا محمد شاه داشت شهریار حکم داد تا مصطفی خان دولو او را مدد کند و مصطفی خان با فوج خویش با قداش سفر کرد و در این هنگام حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آذربایجان بودند بحضرت شهریار آمده فساد ضمیر و خیانت خاطر محمد حسن خان را باز نمودند چندانکه شهریار منشوری کرد که مصطفی خان محمد حسن خان را مأخوذ داشته با اموال و اثقال بحضرت فرستد و سلیم خان را بحکومت شکی گمارد و خود باز شیروان شود لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش بر گرفت و بدین دست آویز دست تعدی از آستین برآورد و ملازمان محمد حسن خان و دیگر اشراف و اعیان آذربایجان را در شکنجه کشیده از بهر خویش مالی فراوان فراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز بنهانی نیمی از بهر خود بر گرفت چون این کردار بنهایت درحضرت شهریار بطهران رسید آقا محمد شاه او را طلب داشت و علیقلی خان را بجای او برگماشت ناچار مصطفی خان برنشسته طریق حضرت گرفت مردمانیکه ایشان را بطلب مال بتعب انداخته و بزحمت شکنجه رنجه ساخته بود در نیمه راه بدو تاختند مصطفی خان نیز بدیشان درآمد و جنگ درانداخت از پس آنکه چندتن از طرفین طریق هلاک

قتل مصطفی خان و دلو بست مردم شکی

سپرد مصطفی خان نیز مقتول گشت و شهر یار از خبر قتل او دل آزرده شد اما علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاجار بدان اراضی درآمد در دفع مصطفی خان شیروانی تصمیم عزم داده از دنبال او تا مازندران فتداعی برانداد او را بحاصره انداخت و کار بر او صعب ساخت چندانکه خراج بر خویشتن نهاد و ملتزم خدمت گشت پس علیقلی خان از آنجا کوچ داده در ارض مغان بلشکرگاه پیوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملازم رکاب گشته بطهران آمد

جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سنه یکهزار و دویست و ده

بسیار وقت صنادید درگاه و قواد سپاه خواستار هی بودند که شهریار تارک مبارک را بتاج پادشاهی زیب دهد و چار بالش سلطانی را برزبر تخت کیانی نهد پادشاه سخن اجتماعت را وقعی ننهاده ملتمس ایشان را پذیرفتار نگشت همانا در ضمیر داشت که در تمامت ممالک ایران چندانکه یکتن از دنا فرمانی تواند پیرون شد و اندیشهٔ مخالفت تواند در خاطر گرفت سر را بمجمل تاج گران نکند و بر تخت تکیه نزند اینوقت که برادر دست یافت و آزرد و در کنار گرفت مسئول بزرگان درگاه را باجابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شناخشکان تمامت ایران در طهران حاضر شدند و بساعتی که اختیار رفت آنگاه تاج کیانی را که بجواهر سجاوجبال زینت ترصیع داشت بر فرق فرقدان سای نهاد و بازو بند دریای نور و تاج ماه را که رفیق آرزوی هیچ پادشاه نبود بر بازوی جهانگشای بست و رشتهای لآلی منضود را که هریک بیضهٔ عصفوری یا بندقهٔ کاوزری مینمود از یمین و شمال کتف ویال درآویخت و شمشیر جهانکشا که از زبان مار گرزه و دندان شیر شرزه کارتر بود بر میان بربست و بر تخت کوهر اکلیل بشریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان بنشست بزرگان ایران و اعیان امصار و بلدان و خاصان درگاه و سرهنگان سپاه از دو سوی صف برکشیدند در آمده شدند و تحیت و تهنیت فرستادند و بایادی تمکاثره و خلاع فاخره مفتخر و مباهی گشتند در هنگام این جلوس یکهزار و دویست و نه سال از هجرت برفته بود از پس آن روزی چند لشکریان روزکار به آسایش و آرامش گذاشتند تا دیگر بار آقا محمد شاه از بهر نظم ممالک تصمیم عزم داد و در روز هفتم ذیقعده در سنه یکهزار و دویست و ده با لشکری افزون از حوصلهٔ حساب و وزرای کارآگاه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر و تمامت امرا و سرداران از طهران طریق ساری و استراباد سپرد و از آنجا بطرف دشت قبچاق کوچ داد جماعت کولاز را که در فرمان برداری خویشتن داری نمیکردند کیفری بسزا کرده در رود یارانیا را بپای ستوران بسپرد و مزرع و مرتع آن قبایل را بسوخت مردوزن بعضی اسیر و برخی عرضهٔ شمشیر گشتند آنگاه از طریق کالپوش خیمه بیجا جرم زد و از آنجا رهسپار خراسان گشت

آقا محمد شاه بر گشتن از دربند خزر و خراسان

الله یار خان قلیجه حاکم سبزوار و ابراهیم خان کرد شادلو حاکم اسفراین و امیر گونه خان زعفران لو و مشخان زعفران لو حاکم چناران و لطفعلی خان حاکم اتک و جعفر خان بیات حاکم نیشابور و صفر علی خان بغایری با لشکرهای خود از قضای هم بنوبت برکاب پیوستند و سرکردگان احشام در منزل جهان ارعیان با افواج خود برسیدند آما از میانه جعفر خان بیات بعد از نزول موکب پادشاه در نیشابور در تقدیم خدمت تقاعد

شرح سلطنت وجهانگیری آقا محمد شاه قاجار

ورزیده و بعرض مصادره درآمد بعد از اخذ اموال با زن و فرزند مامور بتوقف طهران گشت آنگاه صادق خان شقاقی را با پنجهزار کس مامور بتسخیر مشهد مقدس نمود و در اینوقت میرزا مهدی که در میان علما سخنوری نامور و فضلی بلند آوازه بود با شقاق شاهرخ میرزا و قهرمان قلی میرزا پسرش از مشهد مقدس پادشاه را پذیره شده بدرگاه آمدند آقا محمد شاه شاهرخ میرزا را رخصت جلوس فرمود و میرزا مهدی را در جنب او جای داد و روز دیگر شاهرخ میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشد و سلیمانخان را با هشت هزار تن از ابطال رجال بفرمود که با شقاق میرزا مهدی بشهر مشهد در رود و مردم آن بلده را برافت و ملاطفت پادشاه امیدوار و مطمئن خاطر سازد و نادر میرزا پسر دیگر شاهرخ میرزا چون اینخبر معلوم کرد مکتوبی کرده معروض داشت که اگر عفوشاهانه شامل شود در خدمت رود پیش اینکه حاضر درگاه شوم بجانبی روم شهریار اجازت کرد او و زن و فرزند را برداشته طریق هرات برگرفت انگاه آقا محمد شاه آهنگ مشهد کرد و ابراهیم خان شادلو را که در رسانیدن علف و آذوقه کار بسامحه کرده بود با زن و فرزند مامور بتوقف طهران فرمود و پس از دروازه خیابان بشهر مشهد درآمده بتقبیل آستان ملایک پاسبان امام واجب الاطاعه علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا پرداخت و از تقبیل خاک آستانش سر مباهات بسموات افراخت آنگاه بمقر دولت و سلطنت جای کرد و شاهرخ میرزا چندانکه در قوه اقتدار داشت از جواهر نفیسه و اشیاء دیگر پیش گذرانید و چون از بذل خزاین و کشف دفاین خواست خویشتن داری کرد از وی بزحمت و تعب همی طلب داشته و شبکیج و برسنج مطالبت نمودند تا تمامت جواهر و لالی که از نادرشاه افشار اندوخته داشت در پیشگاه شهود گذاشت مسموع افتاد که آقا محمد شاه از غلبه بر خاندان نادرشاه و بدست کردن آنهمه لالی آبدار و جواهر شاهوار چندان شاد خاطر شد که بفرمود در رواقی نطعها گسترند و آنجواهر را بر زبر نطع بریختند آنگاه رواق را از پیکانه پرداخت و چند نوبت از اینسوی رواق تا بدانسوی پا پشت و پهلو غلطان غلطان برفت و بالجمله چون خبر ورود شهریار بشهر مشهد در اطراف و نواحی مشتهر شد شاهزاده مرادخان اوزبک که از اراضی مشهد دست تاراج باز نمیداشت چنان بیمناک شد که تا بخارا عنان باز نکشید آنگاه آقا محمد شاه بفرمود تا شاهرخ شاه با زن و فرزند در بازندران نشیمن سازد و او بر حسب فرمان کوچ داده در نیمه راه بجهان دیگر شتافت پس فرزندانش با زندران جای کردند آنگاه اسحق خان حاکم تربت حیدریه و برادر محمد خان هزاره اویماقیه و دیگر بزرگان آنحدود حاضر حضرت شده مورد الطاف ملکانه و غلاع شاهانه گشتند و بحکومت اراضی خویش مراجعت کردند آنگاه محمد حسن خان قراگوزلو را بنزد یک شاه زمان خلف تیمور شاه افغان که اینوقت سلطنت کابل و افغانستان داشت رسول فرستاد و مکتوبی حفاوت آمیز بدو کرد و بشارت فتح خراسان بداد و خواهش فرمود تا بلخ را که جزو ممالک ایران ست عمال خویش را طلب دارد و با ولیای حضرت سپارد و اسمعیل آقای یکررا که در سلک لسیاولان درگاه بود با مشوری مهرانگیز بنزدیک شاهزاده محمود برادر شاه زمان که فرمان گذاری هرات داشت گسیل ساخت و نیز کس بنزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را

ویران کردی و اسیران بردی و پیرام علیخان که سبب باقیماندهٔ قاجار داشت عرضهٔ هلاک و دمار آوردی
اکنون اسیران را باز فرست و از آنچه کردی پشیمان و دیگر کسر میفرمای و اگر نه ساحتهٔ جنگ میباشش که من سفر
بخارا خواهم فرمود و با بخارا و سلطان بخارا آن همی خواهم کرد که تو با مرو و پیرامعلی خان کردی سلطان بخارا
این خبر هول و هیبتی بزرگ در دل جای کرد و دانسته بود که آقا محمد شاه را کفتار باکر دارهم عنان رود
لاجرم اسیر انیکه در اراضی او از پیشین زمان تا آنوقت گرفتار بودند شمار آورد هشتاد هزار تن برآمدند این
جمله را از بهر ماکردن مهیا شد و از خزاین و دفاین گنجی بزرگ برهم نهاد که این جمله را بدو از زین پیم و بلا
برهاند تا خشم لشکر روس و سفرهای پادشاه از اراضی طوس طوفان این فتنه از وی بگردانید چنانکه مرقوم
میشود مع القصه آقا محمد شاه رسولان را بفرستاد و از حکام و دولات ممالک خراسان زن و فرزند بگروگان گرفته
روانهٔ طهران فرمود چون این کار را پرداخته شد ناگاه مسرعی سبک سیر برسید و عریضهٔ حکام آذربایجان
برسانید محمد خان بیگلربیگی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیگلربیگی تبریز و خوی و دیگر بزرگان آن اراضی نگارش
داده بودند که چون در سال پارین قتل جمعی از جماعت روسیه در تفلیس اقدام پادشاه روس کترین دوم
زوجهٔ پطر سیم که خورشید کلاه لقب داشت بکین خواهی کمر استوار کرد و هشتاد هزار کس لشکر و صد عراده توپ
بجانب مغان پیرون فرستاد اینک در ارض جواد لشکرگاه دارند و کروهی از آن سپاه در بندر ابجا صرف اقامت
و مردم باکویه و سالیان و طالش از بیم جان طریق خدمت ایشان را گرفته اند و جماعت شیروانیان و مردم
گنجه نیز مغلوب و مقهور شده اند آقا محمد شاه از اصفهای این خبر جهان در چشمش تاریک شد و آتش خشمش زبانه
زدن گرفت در زمان محمد ولیخان قاجار را با ده هزار سوار بسرداری خراسان باز داشته حکم بتوقف فرمود
و شعلی خان کتول را بحراست قلعهٔ مشهد و تعمیر روضهٔ منوره و اخذ منال دیوانی فرماندا و بجانب طهران بشتافت
تمام بشتاقت بعد از ورود بطهران محمد حسن خان که بنزدیک شاه زمان شده بود برسید و سفیر کابل کدخدای
باتفاق او جواب نامهٔ شهریار زمان پیاورد که مشعر بر تهنیت تسخیر خراسان و تشدید موالات و مصافات
بود و تفویض بلخ را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نهاده بود از پس این واقعه خبر برسید که پادشاه روس را
اجل موعود دریافت و ناگاه براه عدم شتافت و پول پسر بجای او نشست و چون این خبر در لشکرگاه روسیه
پراکنده شد آنجماعت را مجال درنگ محال افتاد و ممالک شیروان و در بند و دیگر اراضی را گذاشته
بدار الملک خویش شتاب کرفتند یکی از محرمان حضرت آقا محمد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهریار
جنگ جماعت روسیه را ساخته میشد و اعداد کار و عدت سپاه ایشان را نیز نیکو میدانست یکشب که سورت سرما
بشدت بود و در کنار آتش نشسته از اول شب امیری بدست کرد و انگشتهای افسرده را در منقل یک یک همی
گرفت و از اینسوی بدان سو گذاشت و این کار را بت کرار همی کرد و سر فرو همی داشت تا انگاه که مؤذن بلند آوازه
کشت چون بانگ اذان بشنید آن امیر را از خشم در میان منقل کوفت چنانکه انگشتهای افسرده پراکنده
کشت و گفت ای خدای قاهر غالب یا او را بکش یا مرا از میان برگیر روزی چند بر نیامد که خبر مرگ پادشاه
روس برسید بالجمله آقا محمد شاه در ماه ذیقعده در سال یکهزار و دویست و دوازده هجری از طهران خیمه بیرون زد

ومانند سیل بنیان کن پست و بلند زمین را در نوردیده از راه اردبیل بخارر رود وارس آمده لشکرگاه کرد
واز میان لشکر ده هزار سوار جرار گزیده ساخته بر سر قلعه پناه آباد تاخت فرمود ابراهیم خلیل خان از بهر وقایه جان
پل ارس را شکسته بود شاه بدان نکریست ومانند باد از آب عبور کرد اگرچه بعضی از لشکر یانزا سفاین شکسته
غرقه شدند اما ابراهیم خلیل خانزا از اینکونه عبره خوف وخشیت بگرفت چنانکه در میان قلعه مجال درنگ در
چشمش محال نمود بی توانی اهل واولاد وخویش را بر داشته بطرف شکی وارانی لگزیه کوچ داد وشهریار پناهی
ودافعی بقلعه پناه آباد که در حصانت ورصانت نظیر آن شوان یافت در رفت واموال واثقال وخزاین
ودفاین که در سالهای دراز دولات ورعات آن مملکت اندوخته بودند اخوذ داشت ودر چاربالش سلطنت
تمکن آمد در اینوقت چون روزگار شهریار را پایان رسیده بود ودولتش نهایت روی داشت سه تن
از خادمان نزدیک را که طریق خیانت سپرده بودند بوعید کیفر وتهدید قتل منذر کشت ومیعادیا مداد فردا
نهاد واین معنی مجرب بود که در آنحضرت شفاعت وضراعت سودی نبخشد وسخنی که بر زبان راند چون قضای
آسمانی بامضا رساند لاجرم دانستند که چون آفتاب سر از آب بر زند تن بخاک خواهند سپرد از در چاره
بیرون شدند واز هر گونه سخن کردند عاقبت باهم مواضعه نهادند که اگر توانند دست بابند پادشاه را
تباه کنند وهم در آن شب که شب شنبه بیست ویکم شهر ذیحجه بود ویکهزار ودویست ودوازده سال
از هجرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله که برهنه دوتن از ایشان جسارت ورزیده بادشنه کشیدند بخواهگاه
ولی نعمت تاختند نزدیک بسپیده دم چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نکردندی در
جامه خوابش باعانت یکدیگر شهید کردند واورنگ خسرویرا باخونش آلوده ساختند وصندوقچه جواهر
بازوبندهای مرصع وشمشیر کوهرآگین ودریای نور وتاج ماه را بر گرفته بنزد صادق خان شقاقی شتافتند

چنانکه بشرح خواهد رفت

وقایع سنه هزار ودویست وسیزده وذکر طلوع اختر دولت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

بشرح رفت که چون شهریار افراسیاب عزم رزم خونخوار آقا محمد شاه راشید کردند قاتلان چابک نخستین بنزد
صادق خان شقاقی شدند وخبر باز دادند صادق خان از وفور دهول وهیبت وکمال غرابت این خبر رابنیک
استوار نداشت قاتلان بی توانی باز نشانه جواهر ولالی واثاثه سلطانی راحمل داده بدو سپردند لاجرم
دانست سخن ایشان برصدق است هم در حال آن اشیا را اخوذ داشته از قلعه پناه آباد بیرون شتافت
وبسرعت برق وباد راه عراق گرفت اما از آنسوی چون صبحگاه این حادثه مکشوف گشت نخستین محمد حسین خان
قاجار کشیکچی باشی ومیرزا اسدالله خان وزیر لشکر ومیرزا رضا قلی منشی الممالک بخوابگاه پادشاه شهید
درر فتند وپیکر شریفش را از خون لعل رنگ یافتند وآن قوت نداشتند که بدن پادشاه را از جائی بجائی
نقل توانند کرد ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان بجای گذاشته بودند بر داشتند وجماعتی از سران
سپاه را باخود یار کرده از راه بنجوان ومراغه بجانب طهران شتاب کرفتند در اینوقت شورشی بزرگ در
لشکر افتاد وجوق جوق طریق فرار را از یکدیگر پیش میگرفتند شاهزاده حسینقلی خان از لشکرگاه با چندتن از

از برادرزادگان که فرزندان ولیعهد دولت فتحعلی شاه بودند ساز رفتن بطهران کردند جماعتی از امرا و خوانین بنده و آغزوق ریخته ملزم رکاب شاهزادگان شدند و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از امرا و تفنگچیان مازندرانی از شاهزادگان پیشروی افتاده از راه ارد بیل و زنجان طریق طهران گرفتند و در حوالی زنجان با محمد حسین خان و میرزا رضا قلی پیوسته شدند اما حسینقلی خان و سلیمان خان بابی با ز سپاه از راه طالش و رشت بطهران آمده در ظاهر قلعه فرود شدند میرزا شفیع صدر اعظم که زمام کاری و زارت آقا محمد شاه داشت و بعد از آنکه حاجی ابراهیم خان این محل یافت او را بدرگاه نگذاشت اینوقت در طهران متوقف بود چون اصغای این خبر کرد با میرزا محمد خان قاجار که شحنه طهران از بر حسب وصیت شاه شهید حافظ و حارس بود موضعه نهاد که همچکس از امرا و لشکریان را بشهر در شدن نگذارند چندانکه ولیعهد دولت فتحعلی شاه در رسد پس دروازه های شهر را استوار کردند و راه برصادر و وارد مسدود ساختند علیقلی خان برادر آقا محمد شاه نیز چون قتل برادر را بشنید سپاهی با او بود برداشت و از ایروان بیرون شده از راه خوی و مراغه و تبریز بعراق آمده در قریه علیشاه که از محال شهریار در پنج فرسنگی طهران است لشکرگاه کرد و در ضمیر داشت که بجای برادر صاحب تاج و کمر گردد و از آنسوی چون جواهر پادشاه که هریک خراج مملکتی بها داشت بدست صادق خان شقاقی افتاد از نتیجه اقبال دانسته در کار سلطنت تکیل کشت و با کروهی انبوه طی مسافت همیکرد و بسیار کس که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده بهر جانب فرار میکردند از بهر رستگاری خویش بر سر او انجمن شدند پس از رود ارس عبور کرده مردم شقاقی را نیز از هر سوی بخواندند تا لشکری بزرگ فراهم شد آنگاه یکی از برادران خود را در تبریز با یالت گذاشت و دیگر برادرش جعفرقلی خان را با مارت قراجه داغ مامور نمود و خود با آن لشکر گران بجانب طهران ره سپار گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرد از بهر آنکه زن و فرزندش را که بفرمان شاه شهید در آنجا نشیمن داشتند رهائی بخشد بالجمله چون ظاهر قزوین را لشکرگاه کرد از آنجا برادران خود را که در تبریز و قراجه داغ بودند مکتوبی کرد که سپاهی لایق برداشته قلعه خوی را با خاک پست کنند ایشان نیز با پنجهزار کس در کنار خوی خیمه زدند اما صادق خان چون ابواب شهر قزوین را مسدود یافت حکم بورش داد از هر دو جانب کار جنگ با تیر و تفنگ میرفت و بسیار وقت که از بهر یورش جنبشی می افتاد مردم فراوان نابود میگشت و بابی مفتوح نمی شد صادق خان حکم داد تا جمع قشون و فزارع را که در اطراف قزوین بود عرضه نهب و غارت داشتند و کار بر مردم آن اراضی صعب کردند روزی چند بدینگونه کار بمیرفت و هر میرزا هوسی در می آمد تا آنگاه که شهریار نامدار فتحعلی شاه در شیراز خبر قتل شاه شهید را بشنید پس بتوانی خیمه بیرون زد و راه طهران برگرفت چون قطع مسافت کرده بکنار طهران فرود شد نخستین بشاهزاده حسینقلی خان اکرچه در ضمیر هوس سلطنت داشت اما اینمعنی را در پیرون طهران بدرگاه برادر حاضر شد و چنین اطاعت و انقیاد بزرین نهاد در اینوقت فتحعلی شاه منشوری بلشکر علیقلی خان کرد که تا اینوقت فراوان زحمت سفر برده اید صواب آنست که روزی چند بخانهای خویش بازشده از تعب راه بر آسایید تا آنگاه که وجود شما واجب افتد حاضر درگاه خواهید شد لشکریان چون چنین فرمان یافتند عنان علیقلی خان را وقعی ننهاده بازخانها شدند و با او جز غلامان خاصه کس

فرستادن فتحعلی شاه فرمان بعراق و فارس و آذربایجان

خودسری علیقلی خان برادر فتحعلی شاه و روی بسلطنت

رسیدن شهریار بحوالی طهران و فتحعلی خان از شیراز بطهران

نماند در اینوقت علیقلی خان را طلب فرمود که میباید بتردیک ماشتابی و بشهر درآئی تا در کار سلطنت و مملکت مشورتی کنیم و دشمن را دفع دهیم علیقلی خان چون لشکری که با او تواند جنگ را ساخته شد نداشت ناچار بشمیرطهران درآمد آما هنوز در خاطر داشت که بعد از مشاوره دوشیزه دولت در کنار او خواهد بود و همی برزبان داشت که میراث برادر خاص برادر است چندانکه وضیع و شریف او را پند و اندرز کفتند سفید نشد این هنکام زنان قاجار که روزکار فراوان دیده بودند روزی در یکجا انجمن شده او را دعوت نمودند و کفتند اینکونه پندارها که در دماغ جای داده جز وبال و نکال ثمری نخواهد داشت صواب آنست که وضیعت برادر را پذیرفتار باشی و ولیعهد دولت را فرمان بردار آئی هم سر بر تافت و سخن ایشان را پذیرفتار نکشت زنان قبیله همدست شده او را بکفتند و براندند و لطمه زدند علیقلی خان از نزدیک ایشان بیرون شده بخانه خویش شد شهریار نامدار فتحعلی شاه چون چنان دید دانست که کار او بارفق و مدارا بصلاح نیاید روز دیکر در ایوان دارالاماره بر مسند سلطنت جای کرد و کس بطلب علیقلی خان فرستاد که اینک حاضر باش تا مشاورت در امر سلطنت را بنهایت بریم که کاری صعب در پیش است همانا صادق خان با لشکرهای کران در ظاهر قزوین نشسته و دل در سلطنت بسته هر کرا تاج و کمر بهره افتد نخستین دفع او را کمر ببندد علیقلی خان از جای جنبش کرده آهنک دارالاماره کرد او را سیصد تن غلامان خاص بودکه زینت آلات حرب از فضه و ذهب داشتند این جمله ملازم رکاب او کشتند و کروهی از ملازمان نیز از پیش روی او بپرخاستند و چنان بود که هر وقت علیقلی خان بر فتحعلی شاه درمی آمد صدر مجلس مجیست و بجانب صدر می شتافت این نوبت چون بدروازه دارالاماره آمد یکیک آقاسی ملازمانیکه از پیش روی او بودند بازماند و با علیقلی خان کفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه انجمن جهال و عوام و چون علیقلی خان درآمد هم در حال حکم داد تا دربانان در ببستند و ملازمان او را از پس در کذاشتند آنکاه در پهلوی علیقلی خان درآمده او را چند کام در برابر ایوان همی برد و کفت هم اکنون سر خضوع فرود آر و کفش بیرون کن چه اینک پادشاه از صدر ایوان نکرانست این سخن بر علیقلی خان کران آمد و سخنی ناهموار کفت در پاسخ خطابی درشت دید و تهدید قتل یافت ناچار خلع نعلین کرد و سر فرود داشت پادشاهش پیش خواند تا نزدیک پیشکاه آمد پس بفرمود تا صعود بایوان کند چون علیقلی خان راه بکرداند که از باب ایوان داخل شود از پس در او را بدیکر جای بردند و از هر دو چشم ناپینا ساختند مورتبوقف بار فروش مازندران نمود و در حال غلامانش را میرزا اسدالله خان وزیر لشکر باشفاق و الطاف ملکانه امیدوار ساخته نام ایشان را در جریده ملازمان درکاه نکاردادو صموع افتاد که وقتی علیقلی خان از آقا محمد شاه پیمناک شده از حاضر شدن بدرکاه تقاعد و زید آقا محمد شاه مکتوبی کرده که ها ای علیقلی چرا وحشت در ضمیر کرفتی و هراسناک شدی آری برادران که از من کنار کرفتند و آزار دیدند برادرمن بودند تو آقا باجی منی روا نیست که خواهر از برادر بیم کند پس فتحعلی شاه او فرمود بنزدیک علیقلی خان بشتاب و او را از من مطمئن خاطر ساز و حاضر درکاه کن لکن از قبل خود با او پیمان مکن و او را خطا امان مده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد کشت مع القصه چون فتحعلی شاه از کار علیقلی خان

بنابشتن علیقلی خان بفرمان پادشاه و جهان

پرداخت روز دیگر حسین خان قولر آقاسی را با فوجی لشکر از پیش روی مور فرمود تا بقزوین تاخت کند و مردم قزوین را از ورود او دل قوی کرد و از بهر آنکه در جنگ صادق خان سستی نکنند و این هنگام در حضرت شهریار مردان جنگ اندک بودند از قضا محمد ولیخان قاجار که بحکم شاه شهید مأمور بحراست قلعه مشهد مقدس بود از شنیدن خبر شهادت آقا محمد شاه با شش هزار کس که ملازم خدمت او بود از راه برسید فتحعلی شاه ایمنی را بفال نیک گرفت و لشکر بازاران بی نیاز کرده عنان عزیمت بجانب قزوین گذاشت و همه جا بقدم عجل ملی طریق کرده بقزوین آمد صادق خان با چار جنگ راساخته شد و در مصافگاه آمده صف راست کرد و از اینسوی نیز شهریار بفر موده تا رده برکشیدند میسره و میمنه پیراسته پس از زهر دو سوی لشکریان درهم افتادند و دست و بازو کشادند کوششی مردانه برفت و مردان بسیار نگونسار شدند در پایان کار مردم صادق خان پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند صادق خان را تاب درنگ نماند تا سراب عنان شوانست باز داشت و چنان بشتاب برفت که چند اسب جنیبت در زیر قدمش جان بداد این هنگام چنان میدانست که قلعه خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش میباشد و بدانجا پناه تواند برد اما از آنسوی چون حسین خان دنبلی چنانکه مسطور افتاد در قزوین بود و برادر او جعفرقلی خان در رکاب شهریار کوچ میداد و ایشان بر طریق صدق میرفتند و از جان و دل مطیع و منقاد بودند برادران کهتر ایشان نیز در آذربایجان از در دولتخواهی بودند لاجرم چون اندیشه برادران صادق خان را دانستند دو هزار مرد از اکراد دیگر مردم فراهم کرده در مرند با برادران صادق خان مصاف دادند و ایشان را چنان هزیمت دادند که دوازده فرسنگ مسافت را در مدت دو ساعت در نوشته به تبریز در آمدند و هم در انجا خبر شکستن صادق خان را اصفانمودند نیز در تبریز شوانستند زیست کرد بجانب سراب شتافته با صادق خان پیوستند از قضا ایشان و صادق خان دیگر ذرشکسته بودند مع القصه چنان افتاد که در جنگ صادق خان قاتلان شاه شهید بدست غلامان درگاه گرفتار شده ایشان را بموقف عذاب و عقاب آورده باز داشتند و حکم رفت تا جمیع مفاصل ایشان را باکارد و دشنه از هم فصل دادند آنگاه شهریار با راضی زنجان آمده لشکرگاه کرد و مشوری بصادق خان شقاقی مسطور داشت و آن مثال با ابراهیم خان عضدالدین لوتی قاجار سپرد و بنزد صادق خان رسول فرمود بعد از رسیدن ابراهیم خان و رسانیدن احکام شهریار صادق خان از در زاری و ضراعت پیرون شد و استغفار و استرحام همی کرد و بتوبت و انابت گرائید و جواهر و لآلی و باز و بند و دیگر اثاثه سلطنت را با ابراهیم خان سپرد و مکتوبی از در زنهاریش و طلب بخشایش با و داد تا بحضرت شهریار باز رسانده این جمله را پیش داشت فتحعلی شاه جرم صادق خان را نادیده انگاشت و او را بحکومت کرمرود سراب باز گذاشت و نیز محمدخان ایروانی را که ملتزم رکاب بود با رتبت خجور سعدت خاطر فرمود اسمعیل خان قاجار را بکوتوالی قلعه ایروان مأمور داشت و جعفرقلی خان دنبلی فرمانگذار تبریز و خوی گشت آنگاه حسین قلیخان عزالدین لوی را مأمور پناه آباد فرموده منشوری با براهیم خلیل خان کرد که نعش شاه شهید را با ثقاق او بجانب عراق حمل دهد پس از زنجان بسوی طهران کوچ داد و از نمیه راه نظام الدوله سلیمان خان را بتنظیم گیلان فرستاد و روز

جلوس شاه بر تخت سلطنت

پست چهارم ربیع الاول در سنه یکهزار و دویست و دوازده وارد طهران گشت وپس از روزی چند حسینقلی خان از پناه آباد مراجعت کرده جسد شاه شهید را پیاده و لاجرم شهریار با تمام بزرگان درگاه و سران سپاه پذیره شد و جسد شهریار را فرود آورده بشهر درآمد و هفته بسوگواری روزگار بر آنگاه محمدعلیخان قاجار را با دوهزار سوار و ده هزار مثقال زر مسکوک فرماندا تا باتفاق میرزا موسی منجم باشی و ملا مصطفی قشه حسدشاه شهید را بمشهد نجف علی ساکنها الاف التحیة والتحف حمل دهند و ابراهیم خان عزالدین لو با قرآء و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند روز هیجدهم و چهارم جمادی الاولی از طهران بیرون شدند و راه در نوشتند سلیمان پاشا والی بغداد باستقبال بیرون شد و نیکو خدمتی کرد بالجمله نعش شاه شهید را در مشهد نجف باخاک سپرده چندتن از قرّاء قرآنرا ملازم آن مزار ساخته بازشدند چون اینکار بپرداخته گشت شهریار نامدار فتحعلی شاه فرمان داد که منجمین و ستاره شناسان ساعتی نیکوتر از بهر لبس تاج و جلوس تخت اختیار کردند هم در آنساعت کلاه کیانی که خراج ملک کیانرا بها داشت بر سر نهاد و رشتهای لالی ابدار و جواهر شاهوار را از بر و دوش حمایل کرد و باز و بند تاج ماه و دریای نور بربست و بر تخت پادشاهی بر نشست و بران بزرگ و امیران شرک و اعیان درگاه و سرهنگان سپاه را بار داده تا درآمدند و پیشانی بر خاک نهادند هر نفری بجای خویش برصف شد شهریار سخن آغاز کرد و مژدانرا بعدل و داد خویش نوید داد و دوست و دشمن را بهم وعید و وعید فرستاد حاضران حضرت زبان بستایش و نیایش گشودند و بشکرانه چنین بزرگ سودند آنگاه ابواب جود و کرم گشاده ساخت و مردمرا بذل و نثار درم نواخت هم دراین روز شاهزاده محمود پسر تیمورشاه افغان از راه برسید و رخصت بار حاصل کرده در پیشگاه شهریار درآمد و مورد اشفاق و الطاف ملکانه گشت و او را سبب هجرت پیوستن بدین حضرت این بود که تیمورشاه افغان شاهزاده همایون را که اکبر اولادش بود ولایت عهد داده در قندهار سکون فرمود و شاهزاده محمود را بایالت هرات بازداشت و برادران خود را ذریالای حصار کابل که حصاری حصین و معقلی متین بود جای داد و خود در کابل و پیشاور روزگار بسر برد و شاهزاده زمان را که کوچکترین فرزندانش بود در نزد خود میداشت چون تیمورشاه دیده از جهان بگفت شاهزاده زمان که حاضر حضرت بود تاج بر سر نهاد و سر بسلطنت برداشت برادران مهتر پادشاهی او را گردن ننهادند و لشکر برآورده چندین مصاف دادند نخستین شاهزاده همایون بدست شاهزاده زمان گرفتار شده بحکم برادر از هر دو چشم نابینا گشت و شاهزاده محمود چون این بدید و قوت مقاتلت او ندانست شاهزاده فیروز برادر کهتر خود را و شاهزاده کامران فرزند خود را برداشته بحضرت شهریار فتحعلی شاه پناه جست بعد از ورود او پادشاه حکم داد تا اسمعیل آقای مکری مهماندار او باشد و چراغ علی خان نوائی مجالست و مصاحبت او فرمایند از پس اینواقعه در حضرت شهریار بکشوف انجامید که محمدخان قاجار دولو که در غلبه دولتشاه شهید بیصره گریخته بود در اینوقت خبر قتل شهریار بدو رسید از بصره با جمعی از خویشان خود باراضی بهبهان آمد و از انجا بکازرون شده جمعی از قبایل ممسنی بر سر او انجمن شدند چون در آن اراضی از بیم لشکر پادشاه زیستن بر او صعب بود راه

خیص پیش گرفت و از آنجا بجانب اصفهان تاخته در خراسکان فرود شد چون حاجی محمد حسین خان اصفهانی که پیشکر یکی آن اراضی بود با اعیان اصفهان حاضر رکاب پادشاه بود برادر حاجی محمد حسین خان با جماعتی ساخته جنگ شده بدفع او بیرون شدند و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد پس محمد خان بسعادت آباد آمده جای کرد و میرزا عبدالوهاب مستوفی را بحکومت اصفهان باز داشته دست مصادره از آستین برآورد و با خذ اموال تجار و توانگران مشغول گشت بعد از اصفهای این خبر متحلی شاه حسینقلی خان قاجار دولو و مهرعلی خان داشلو و الله ویردی خان عزالدین لو و حسین خان قولر اقاسی را با جماعتی از لشکر بدفع او نامزد فرمود و ایشان بجانب اصفهان شتاب کرفشند محمد خان زند چون این بشنید مردم خود را برانگیخته باستقبال جنگ بیرون شد و در منزل جرتلاقی فریقین افتاد بعد از مقابله و مقاتله محمد خان شکسته شد و راه سعادت آباد پیش گرفت و حسین خان از دنبال او بتاخت چون مردم اصفهان از شکستن او آگهی یافتند بجانب سعادت آباد شتافتند و اموال و اثقال کثیر که و را نیمدت قلیل برهم نهاده بود بغارت برگرفتند و از آنسوی نجف خان زند که آتش این فتنه را دامن همی زد و اکنون بمیان قبایل بختیاری رفته استمداد همی کرد بدست یوسف خان بختیاری گرفتار آمد و او را با جماعتیکه همراه داشت بدرگاه فرستاد پس برحسب فرمان جلاد او را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند و مردم او را عرضه شمشیر ساختند چون این خبر گوش زد محمد خان و رستم خان برادر زاده اش کشت پیشتر در هول و هرب افتاد و بحال سیلاخور کریخت و در انجا جمعی از مردم با جلایر را بر سر خود انجمن کرد و بمیان قلعه از آن اراضی در رفته نشیمن ساخت نظرعلیخان با جلان چون این بدید جماعت خود را برداشته بر قلعه او تاختن برد و او را دستگیر ساخت یکتن از مردم با جلان که مهدی نام داشت با چندتن دستیار شده او را با کرد و دیگر باره بیرون شده از دور و نزدیک لشکری انبوه کرد و قصد او در حضرت متحلی شاه معروض افتاد شهریار محمد ولیخان قاجار والی کرمانشاهان و علیردان خان والی فیلی و تقی خان حاکم بروجرد را بدفع او فرمانداد این جمله تجهیز لشکر کرده در اراضی سیلاخور با او جنگ در پیوستند و در این جنگ تقی خان بروجردی زخمی صعب یافته جان بداد و هر دو لشکر از هم جدا شدند و محمد خان زند را بر شوکت و قوت بیفزود و در اراضی سیلاخور نام درکشت و از آنسوی جعفرقلیخان دنبلی که ایالت تبریز و خوی داشت و ملزم حضرت پادشاه بود رخصت انصراف حاصل کرده روانه آذربایجان شد صادق خان شقاقی چون این بشنید بمناکه شده حکومت سراب و کرمرود را بگذاشت و باراضی شیروان کریخت و عجب آنکه جعفرقلیخان دنبلی تر با خوای مفسدین و سخنان کذب فتنه جویان برخوشتن تبر سید و پشت با دولت پادشاه کرده روی مصادقت با صادق خان نهاد و با او همدست و همداستان شد محمد قلیخان افشار تبریزی بدیشان پیوست چون این جمله با هم مواضعه نهادند و در مخالفت شهریار پیمان دادند حسینقلی خان برادرزاده محمد قلیخان مکنون خاطر ایشان را مکشوف داشته بجانب طهران شتاب کرفت و در حضرت پادشاه صورت حال را باز نمود فتحلی شاه در خشم شد و قلع و قمع آنجماعت را تصمیم عزم داد نخستین محمد ولیخان قاجار را با کروهی از لشکر قلمرو علیشکر فرمانداد و کس بر سر محمد خان زند بتاخت و نام و نشان او را از اراضی عراق براند از آنجا حسینقلی خان افشار را

با یالت ارومیه اختیار فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه تا حشن کن و از جماعت افشار انبوهی ساخته
حصار ارومی را مفتوح سازد و محمدقلیخان عمّ خود را دستگیر کرده در بند ذریچه بدارد و او برحسب فرمان حسینه پرون
زد و نظام الدوله سلیمانخان را نیز با فوجی بر مقدمهٔ چیش رشن فرمود و آنگاه نواب شاهزاده محمود افغانزاکف
که تومردی میهمان بوده زحمت سفر از بهر تو روا ندارم لختی چند در دارالمؤمنین کاشان که حوزهٔ امن و امانست
نشیمن فرمای چند انگه ما از سفر بازشویم و کار تو برمراد کنیم و او را روانهٔ کاشان فرمود و خود روز دهم شهرزد
با سپاهی رزم ساز خیمه بیرون زد و علی طریق کرده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و چون صادق خان شقاقی از
جنبش شهریار و مردان کارزار آگاه شد در هول و هرب افتاد و کس بتردیک سلیمانخان نظام الدوله فرستاد
آغاز زاری و ضراعت نهاد تا او را بشفاعت برانگیخت بالجمله سلیمان خان عفو کناه او را خواستار آمد و
شهریار ملتمس او را پذیرفتار گشت چون صادق خان خط امان یافت در منزل سیاه سنگ بدرگاه شتافت
و از آنسوی چون جعفرقلیخان و محمدقلیخان از قصهٔ صادق خان آگهی یافتند عنان تمالک از دست بدادند جعفرقلیخان
از اراضی ایران بیکسوی شده بمیان کردان رومی و قپسلکه کریزیدی جای کرد و محمدقلیخان بحصار ارومی گریخت
اما حسینقلی خان برادرزاده او که بکرشن عم خویش مامور بود با اتفاق محمدعلی بیک قوللر آقاسی و جمعی از قپسلکه
بلباس بر سرار و قبا حشه باندک ترکتازی قلعه را تسخیر و عم خود را دستگیر نمود و صورت حال را معروض داشت
فتحعلیشاه بفرمود تا میرزا رضاقلی منشی الممالک باروی رفته اموال و اثقال محمدقلیخان را تماخوذ داشت و اثر خان
دماوندی بحراست برج و باره مامور گشت و شهریار روز ششم محرم در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد
تا محمدقلیخان را جامهٔ زنبورک چیان در پوشیدند و اجری و جامکی ایشان مقرر کردند تا مردمان بدو بعبرت
پیوندند و پند گیرند آنگاه در هفدهم محرم از ارومیه بجانب خوی کوچ داد و در آنجا حسین خان دنبلی که پیلکر سپاه
خوی و تبریز بود خدمتی بسزا کرد و شاهنشاه ایران را در باغی که خود کرده بود خواستار ضیافت آمد و آن کونه
میهمان را چنان میزبانی کرد که سالها بزرگان بنا تذکره میرفت و از پادشاه در خور خدمت خویش نوازش و
نوازش دید این هنگام معروض افتاد که برادر شهریار شاهزاده حسینقلی خان که مامور بحکومت فارس بود
از در مخالفت پرون شده سر بخود سری برداشت و بهوای سلطنت جنبش کرد و جمعی از بزرگان آن اراضی
که با خود او را در صدق نمیدانستند میل در کشید و در جس خانه باز داشت و میرزا نصرالله را که برحسب فرمان
پادشاه مامور بتوقف فارس بود نیز ناچیا ساخت و فوجی از بهر کرشن جان محمدخان قاجار که در اینوقت در
لار بود مامور فرمود و او تاب درنگ نیاورده در عراق کریخت از پس او رستم بیک غلام خود را بحراست
فارس و حفظ محبوسین باز داشته و عرض سپاه داده ره سپار عراق کشت و چون راه باصفهان نزدیک
کرد محمدعلیخان قاجار که از قبل شهریار مامور بنگاه داشت اصفهان بود با حاجی محمدحسین خان پیلکر اصفهان
این سخن در میان نهادند و از هیچ روی دفع او را در وقت باز وی خود ندیدند لاجرم از شهر پرون شده
در ارض دهق که چهار فرسنگی اصفهانست جای کردند و حسینقلی خان بیمالنی با صفهان در آمد مع القصه چون
شهریار اصغای این کلمات کرد از بخت خشمکین و غمنده شد و در اصلاح اینکار تصمیم عزم داد پس نخستین

آمدن صادق خان شقاقی نزد پادشاه

دفع کردن آقا محمد جاجی

مخالفت شاهزاده حسینقلی خان با برادر سلطنت

دفع کردن محمدعلیخان قاجار

نظام الدوله سلیمانخان را از برای نظم آذربایجان امر بتوقف فرمود و خود با سپاه راه عراق برگرفت اما از آنسوی چنانکه مرقوم افتاد محمد ولیخان قاجار برحسب حکم شهریار بدفع محمدخان زند تا اراضی سیلاخور بقدم عجل وشتاب برفت و در آنجا با محمدخان رزم داده او را بشکست و محمدخان از مصاف گاه فرار کرده عزیمت تاخود را باراضی بصره رساند در نواحی ذرفول مردم فیلی او را دستگیر ساخته و نزد حسن خان پیغام کرد که مبادا محمدخان زند بازرها شود و روزی او را کزند رساند لاجرم او را از هر دو چشم نابینا ساخت و بازنگشت و کنده بحضرت شهریار پیش فرستاد و از قضا روزیکه محمدعلی شاه از تبریز کوچ داده در منزل آروق جای داشت محمدخانرا حاضر درگاه کردند شهریار بفرمود تا او را بر دم چهارپاره استر ابا دو سپر دند چه ایشانرا از محمدخان مطالبت خون میرفت پس حکم قصاص بر او جاری کردند آنگاه پادشاه از آنجا کوچ داده در منزل میانج کرمرود فرود شد و در آنجا ابوالفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از پیش باحضار او حکم رفته بود ببرکاب پیوست و مورد اشفاق شاهانه گشت و از آنجا طی طریق کرده در چمن سلطانیه خیمه زد در این هنگام در حضرت پادشاه معروض افتاد که بعد از پیروز شدن شهریار از آذربایجان علیقلی خان کلیائی و خان بابا خان سرکرده نائلی نظام الدوله سلیمانخان را بفریفتند که در این هنگام چون محمدخان زند عراق را آشفته ساخته و حسینقلی خان تا اصفهان تاخته اگر بهوای سلطنت سر برکشی تواند بود و سلیمانخان نیز سخن ایشانرا استوار داشته لوای مخالفت برافراخت فتحعلی شاه چون دفع حسینقلی خانرا واجب تر میدانست مخالفت او را وقعی ننهاد و روز دیگر از چمن سلطانیه از راه قلم و عیلشکر طریق عراق برگرفت و حسینقلی خان نیز از اصفهان بیرون شده بحال فراهان میتاخت مع القصه شهریار ملا علی اصغر ملاباشی را فرمان داد که در رکاب شاهزادگان نواب عباس میرزا و محمدقلی میرزا و حسینعلی میرزا از طهران بیرون شده در بین راه بدرگاه پیوندند و ایشان در اراضی درجزین بلشکرگاه پیوسته شدند و بعد از تقسیل سدهٔ سلطنت منظور نظر پادشاه شده نهم از آنجا رخصت انصراف حاصل کردند و باز طهران شدند و شهریار از درجزین کوچ داده در قریهٔ ساروق که از توابع فراهان است فرود شد اما از آنسوی چون مهد علیا والدهٔ پادشاه مخالفت پسر کهتر را با برادر مهتر بدانست نخست برسل و رسائل چندانکه توانست حسینقلی خانرا پند و اندرز کرد و هیچ مفید نیفتاد ناچار خود از برای اطفای ثایرهٔ فساد بسرعت تمام بنزدیک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیز انشا کرد و آتش خشم شهریار بنشاند و از آنجا بجانب حسینقلی خان شتافت و از در مهر زبان برگشود و فرمود در حضرت پادشاهت شفیع جنایت شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام هوای پادشاهی بگذار و بر خویشتن تباهی مکن این سخنان از حسینقلی خان در گوش همت فرا جنگ و جوش نگشت لاجرم فتحعلی شاه روز دیگر بنه و آغرق را در ساروق گذاشته با ابطال رحال راه برگرفت و در ارض کمره با برادر دو چار شد از هر دو روی صف راست کرده و میمنه و میسره بیاراستند لاکن چون شهریار را در ضمیر مستتر بود که چندانکه تواند کار بمدارا نهد و مدارا بر اندلشکریانرا از مبادرت در مبارزت منع فرمود و میرزا موسی منجم باشی را از میدان جنگ نزد برادر گسیل ساخت و پیام داد که اگرچه در دامان مخالفت آویختی و رشتهٔ اخوت گسیختی و هم نیک میدانیکه در این

میدان

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

میدان جنگ مردان تو را با لشکر ما نیروی درنگ نیست با اینهمه خاطر ما هنوز زمام ایتلافت اگر خوف و خلاف از دل بیکسوی نهی و از در معذرت بجانب ما کوچ دهی کرامت مضمون دارم و دل آزرده ات نگذارم میرزا موسی برفت و این کلمات را بلسان حکمت و زبان موعظت بگفت و او را از تجرع ثمر فرو و داور و چندانکه بی توانی از میان سپاه خویش اسب برجهانده یکتنه بتزدیک برادر شتافت و روی بر خاک نهاده اشک بیارید شهریار از فراز اسب دست فرا برده خاک از چهرش و آب از چشمش بسترد و هم مهر اخوت جنبش کرد که شهریار نیز آب در چشم بگردانید و فرمود ما از جنایت و جرم ملزمین رکاب حسینقلی در گذشتیم پس هر دو لشکر باهم بساز شدند و مخالطت آغاز نهادند اما ولیخان قاجار که از جانب شهریار به دفع محمد خان زند مامور بود بی سیبی ایلاخور پرورش شده بحسینقلی خان پیوست کرد را او در خاطر پادشاه حملگران بود بفرمود او را بضرب تازیانه لختی زحمت کردند و با مسخرگان کوی و برزن قسم ارقص کردن فرمودند آنگاه در زنجیر و کنده اش باز داشتند چون اینکار پرداخته شد حسینقلی خان قاجار را مامور بسفر کرمان فرمود و نوروزخان عزالدین لوی را بانتظام بهبهان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الاول بجانب طهران کوچ دادا ما از آنسوی چون خبر این فتح در تبریز کوش زد سلیمانخان شد پای اضطرابش لغزیدن گرفت و از پیشگی خلاص خویش را مناصی ندید جز اینکه بدرگاه پادشاه پناه جوید و کناه خویش را عذر خواهد آید و دست توسل بتوسط مقربان درگاه بدامان عطوفت و عفو شاهانه زند شهریار فرمود تا آن چندتن مردم که او را بخیانت و خلاف اغوا کرده بودند گردنه بعوانان حضرت سپارند جرم او را نادیده انگارد سلیمانخان چون این بشنید بی توانی علی همت خان کلیائی و خانبابا خان ناکلی را مأخوذ داشته در سلاسل و اغلال کشید و با خود بطهران آورده ایشان را بعوانان سپرد و خود در اصطبل خاص پناه جست شاه کینه خواه آنخشین حکم داد تا علی همت خان را بدامان چنار بسته آتش در زندوحسین خان پسرش را تیر سر بر کرفشند و خانبابا خان کلیائی را میل در کشیدند و عبدالله خان حمزه را که با ایشان همدست بود نیز ناپنا ساخت آنگاه جرم سلیمانخان را عفو فرمود و بمکانت و عظمتی که داشت صعود داد از پس این وقایع بصلاح کار محمود میرزا و فیروز میرزای افغان که مامور بتوقف کاشان بودند پرداخت و حکم داد که ایشان اعداد سفر هرات دقند ها کنند و بقواد و سرهنگان سپاه خراسان فرمان رفت که با لشکرهای آراسته اعانت محمود و فیروز را واجب شمارند چندانکه بر سریر ملک موروث متمکن کردند ایشان از کاشان راه خراسان برگرفتند اما از آنسوی چنانکه از پیش مذکور شد جعفرقلیخان دنبلی از اراضی آذربایجان بنواحی روم ایلی و میان مردم کردیزیدی کریخت و در اینوقت از رجال آن قبیله لشکری فراهم کرده بر سر خوی تاخت آورد و برادر مهترش حسین خان و بنی را که بکلر بیکی خوی و تبریز بود در قلعه خوی بمحاصره انداخت حسین خان کج و باره شهر را استوار کرده آن سیلاب بلا را سدی سدید گشت و صورت حال را در حضرت پادشاه بازنمود فتحعلی شاه ابراهیم خان قاجار دولو را با لشکری لایق بدفع او نامزد داشت ابراهیم خان طی مسافت کرده در ظاهر خوی با او دو چار گشت و صف راست کرد و حسین خان نیز با دل قوی و تن توانا با ابطال رجال خویش را بر داشته با ابراهیم خان پیوست از آنسوی جعفرقلیخان نیز صف برکشیده از دو جانب

بازار تیر و تیغ بر دوش شد از ترکتاز مردان و کرد میدان و طوفان جنگ و دخان تفنگ جهان روی بپتر و قطران نشست و بسیار کس در خون خود بغلطید در پایان کار ابراهیم خان و حسین خان زاکه در آن کرداب بلا کوه راسخ و جبل ثابت بودند بضرب یارکشت قبایل کرد یزیدی و طایفهٔ شکاکی پشت باجنگ داده روی بهزیمت نهادند جعفرقلیخان با همه کردی و مردی چون در میانه خویش را یکه یافت ناچار راه فرار برگرفت چون خبر این فتح معروض سدهٔ سلطنت افتاد و اینوقت زمستان در پیش بود فرمان رفت که حسین خان در خوی و ابراهیم خان در تبریز متوقف باشند از قضا هم در آن زمستان حسین خان رخت بجهان جاوید کشید جعفرقلیخان چون این خبر بشنید دیگر باره سپاهی ساز کرده سریع تر از صبا و سحاب بسوی خوی شتاب کرفت مردم خوی پس از حسین خان قوت جنگ را در خود نداشتند ناچار او را در آوردند و بر حکومت وی گردن نهادند جعفرقلیخان چون بر خوی استیلا یافت در زمان عریضه از در ضراعت نگاشته داد انفاذ حضرت شهریار داشت که اگر عفو شاهانه شامل حال کردد از جرم گذشته پوزش نماید مانند برادر مهتر هرگز از طریق طاعت نگردم و چون دیگر چاکران از در صدق قدم زنم شهریار در پاسخ فرماند که اگر گناه خویش را از خاطر ما خواهی سترد و کیفر این جرم را از پس پشت خواهی انداخت نخستین پسر خود را روانه درکاه ساز و بعد از حصول اطمینان خود حاضر حضرت شو و اگر نه پایمال ستوران دست فرسود کردان عنیزه خواهی شد جعفرقلی خان چون از پذیرفتن فرمان گزیری نداشت اعدا و امتثال کرد چنانکه مذکور میشود

وفات حسین خان دنبلی

وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تفویض ولایت عهد بنایب السلطنه عباس میرزا و حکومت آذربایجان

شهریار نامدار فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خویش که یکهزار و دویست و سیزده سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله برفته بود برحسب وصیت شاه شهید آقا محمد شاه شاهزاده آزاده نایب السلطنه عباس میرزا را که در میان فرزندان رکن اشد و فرزند ارشد بود ولیعهد خویش فرمود و مقربان حضرت و سنا و ید مملکت فال نیک را در او فرستادند و با انعام و افضال شاهانه شاد خاطر شدند آنکاه شهریار بفرمود تا میرزا اسدالله خان وزیر لشکر که در میان مقربان حضرت بصدق نیت و حسن طویت ممتاز بود لشکری شایسته عرض داده ملزم رکاب ولیعهد ساخت و برحسب فرمان سلیمانخان قاجار نیز ملازم خدمت کشت و نایب السلطنه بطرف آذربایجان کوچ داد و هم در اینوقت پسر جعفرقلیخان دنبلی که حکم باحضارش رفته بود برسید و مورد الطاف خدیو انه کشت چون کار آذربایجان پرداخته شد اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار که بنی عم شهریار بود با فوجی از سپاه عراق و فارس روانه چمن کندمان کشت در اینوقت فتحعلی شاه خویشتن سفر خراسان را تصمیم عزم و لوازم این روی که بعد از شهادت آقا محمد شاه و پیروز شدن و لیخان قاجار از خراسان نادر میرزا ولد شاهرخ شاه افشار را از اراضی هرات باکروهی از افغانان بطرف خراسان تاختن کرده و در شهر مشهد نشیمن ساخت و تاکنون ببسب طغیان حسینقلی خان و اختلال امر آذربایجان مجال دفع او بنو دا ین هنکام شهریار نخستین جان محمد خان قاجار را با جماعتی از طریق سبزوار نامور تسخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم و اسفراین کوچ داد و چون در چمن بیدستان مقام کرد صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی را با فوجی از لشکریان بطرف چناران

رکهنت

رکصت فرمود تا اگر محمش خان طریق اطاعت وانقیاد سپرد درستکار باشد واگرنه حصار چناران را
باخاک پست کنند واورا دستگیر سازند آنگاه ازیم تانیشابور عنان نکشید جعفرخان بیات که حاکم نیشابور
بود تقدیم خدمت پسرش را پذیره ساخت اما ازپس انکه شهریار راه قلعه نیشابور نزدیک کرد جعفرخان
ازسپردن قلعه بدست لشکریان مضایقت نمود ودروازه استوار بربست وبحفظ وحراست قلعه نشست
یکتن ازبنی اعمام او که حسینقلی خان نام داشت ازوی روی برتافته بدرگاه پادشاه شتافت ومورد الطاف
خسروانه شد اما شهریار ازگرد وارنا بهنجار جعفرخان تافته شد وایمنی سبب شد که لشکریان در نواحی نیشابور
دست بنهب وهدم برآورند وازتخریب ابنیه وتعذیب سکنه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند وهمچنان آتش غضب شهریار
زبانه زدن گرفت وحکم داد تا پسر جعفرخان را در پای دیوار حصار آورده درپیش چشم پدر سربرگیرند ومردم
ازخیم آن پسر را که هنوز عذارش ناخط مشکین اندوده بنود در پای دیوار آورده برخاک افکندند وتیغ بر
گلوگاهش نهادند ولختی بیودند وپیم دادند باشد که جعفرخان ازباره بزیر آید چون سودی نکرد مانند گوسپندش
سربرگرفتند اما جعفرخان بعد ازخرابی بوم وبر وقتل چنین پسر تیغ وکفن برگردن حمل داده بدرگاه آمد وطریق
اطاعت وانقیاد گرفت وپادشاه گناهش را ازخاطر سترد وشهر نیشابور را بلشکریان سپرد اما ازآنسوی
چون صادق خان شقاقی وحسین خان قاجار قزوینی برسر چناران رفتند صادق خان درنهانی بامحمش خان
مواضعه نهاده او را ازمیانه فرار داد تا بمشهد مقدس پناه جست آنگاه چناران را بمحاصره گرفت چون ایمنی
درحضرت شهریار مکشوف افتاد فرماندار که ایشان باجان محمد خان پیوسته شوند وپیوده درکنار چناران
نمانند وخود باسپاه کوچ داده درظاهر مشهد لشکرگاه کرد وآن بلده را بمحاصره انداخت ومزروع غلات
وحبوبات که درحومه شهر بود تمامه پی سپر لشکریان گشت وراه آمد وشد برمردم شهر مسدود آمد لاجرم
بلای غلا درمیان ایشان افتاده کار بر انجماعت صعب شد تا درمیرزا علما وسادات را شفیع ساخت ومعروض
داشت که بااین گناه که مراست دل آن ندارم که بدرگاه آیم مگر فرازای این جرم خدمتی تقدیم رود که اطفای
بشاید اینک خواستارم که دخترم را مخطوبه یکی ازشاهزادگان فرمائی ومرا روزی چند مهلت دهی تا خدمتی
تقدیم رسانیده آنگاه حاضر حضرت شوم ملتمس او باجابت مقرون شد وشهریار روز پنجشنبه پانزدهم
ربیع الاول بجانب طهران عنان بگردانید ودرقصبه چناران امیرگونه خان کردز عفران لوحاکم خبوشان
رخصت انصراف یافت ومیرزا محمد شفیع صدراعظم مامور گشت که دختر او را ازبهر نکاح شاهزاده جعفرقلی میرزا
بطهران کوچ دهد ودرمنزل رغبان جعفرخان بیات باخلعت حکومت نیشابور رخصت انصراف حاصل
کرد اما چون فتحعلی شاه ملی مسافت کرده درچهار فرسنگی آق قلعه فرود شد صادق خان شقاقی از دشمنی
ونفاق پرون شده درحضرت شهریار رخصت الله یارخان قلیجه حاکم سبزوار را خواستار آمد وپادشاه
کار آگاه ازکثرت الحاح واصرار او الله یارخان را رخصت انصراف داد اما چون زمین بیوسید وبرفت
برقفای او نگریست وفرمود این پشتی است که روی او را دیدار نخواهیم کرد وچنان بود زیرا که مآق
قلعه دررفت ودربست واظهار عصیان نمود وچون هنگام کیفر بنود کس بدفعش نیاموزگشت واز

واز پس او ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین وسعادت قلیخان بغایر لو را بمراجعت محال خود اجازت افتاد و آنها از پل ابریشم عبور کرده راه طهران پیش گرفت وچهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد وبعد از زمانی چند در خاطر گرفت که گنبد مطهر و بقعه مبارکه ضعه موسی بن جعفر علیه السلام را تعمیر فرماید صد هزار تومان زر خالص از بهر زر اندود و قبه و مذهب بقعه بدار الامان قم فرستاد و بانی از زر ناب کرده در ضریح مبارکش نصب نمود و بنیان قصر قاجار هم در اینوقت بود چنانکه در جای خود بشرح خواهد رفت امّا از آنسوی نایب السلطنه عباس میرزا با پانزده هزار مرد رزم آزمای چون ملخ طریق کرده به تبریز آمد نخست کس نزد یک جعفر قلیخان دنبلی فرستاد و پیام داد که تو فرزند خود نزد یک پادشاه فرستادی و پیمان نهادی که خود نیز وحشت و دهشت پیکسوی نهی و با ملازمان رکاب کوچ دهی اینک ما حاضریم باید بحضرت ما آئی و سخنان ما را روی در روی اصنامی جعفر قلیخان که از کردار خود پر بیم و باک بود از اینخبر بر زیادت هراسناک شد و بدین حکومت سر در نیاورد لاجرم نایب السلطنه در تسخیر خوی و تدمیر او بچهته کشت و عرض سپاه داده از راه سلماس سبک عنان شد جعفر قلیخان چون این بدانست یکتن از برادران خود را بحفظ و حراست خوی باز داشته بقدم عجل بمیان کردان در رفت واز قبایل یزیدی و شکاکی و سپیکی پانزده هزار کس انجمن ساخته مقاتلت و مبارزت را میان بربست امّا از آنسوی لشکر نایب السلطنه قلعهٔ هو را در ایمحاصره انداخته خان ابدال خان کرد که از قبل جعفر قلیخان نگاهبان قلعه بود بمدافعه برخاست لاکن لشکریان او را وقعی ننهادند و در حملهٔ نخستین هو را در استخر ساخته متمردین را مقتول الاموال ایشانرا منهوب داشتند پس توانی در طلب جعفر قلیخان کوچ دادند واز آنسوی جعفر قلیخان نیز بی خوف وخشیت راه نزدیک کرده بپایان سلماس را آب در انداخته باشد که دشمن را هزیمت کند و در کل ولای دستگیر نماید بالجمله روز هشتم ربیع الآخر هر دو لشکر در برابر یکدیگر شدند و کارحرب وضرب ساخته کردند بانگ دار و گیر بالا گرفت و مردان خنجک در طلب نام و ننگ در هم افتادند و مردانه بکوشیدند بعد از کشش و کوشش فراوان لشکر جعفر قلیخان روی برگاسته و طریق فرار برداشتند و آن کل ولای که از بهر خصم آماده کردند خود را افتادند چندانکه دو هزار تن از ایشان دستگیر و بهرهٔ شمشیر گشتند جعفر قلیخان برحمت تمام از آن مهلکه بیرون شده راه خجور سعد گرفت و بقلعهٔ ماکو که متقلی منیع است در رفت و نایب السلطنه از پس این فتح بی کلفت خاطر بقلعهٔ خوی در آمد و آن بلده را به پیر قلیخان قاجار شامبیاتی سپرده بطرف تبریز کوچ داد و از تبریز صورت حال را مکتوبی کرده ارسال حضرت پادشاه داشت و مورد الطاف شاهانه گشت و ملزمین رکابش که در روز نبرد کار مردان مرد کرده بودند بخلاع فاخره محلّی شدند امّا از آنسوی چنانکه رقم شد محمود میرزای افغان از کاشان آهنگ هرات کرد و چون بشهریزد برسید برادر خود فیروز میرزا را آن بلده باز گذاشت و خود روانهٔ خراسان گشت امیر حسن خان طبسی و امیر علیخان عرب با لشکر خود باجانت او از راه قاینات طریق فراه گرفتند و تسخیر قندهار را تصمیم عزم دادند قیصر میرزای پسر شاه زمان که راهی هرات بود اندیشهٔ ایشانرا در قصد پدر و فتح مملکت بدانست در حال زمانخان درّانی و تیمور خان تیموری و اسحق خان قزلباش را بدفع ایشان فرماندادو اینجماعت با لشکرهای خود در فراه سر راه بر محمود میرزا گرفتند و نایرهٔ قتال بالا گرفت بعد از حرب و ضرب لشکر قیصر میرزا شکسته شده و فراه

بتصرف

بتصرف محمود آمد و بر عدد و اعداد سپاه بیفزود و باتفاق امیر علی خان بر سر هرات براند و آن بلده را محاصره انداخت پس از روزی چند باغوای قیصر میرزا مردم محمود میرزا طریق نفاق سپرده رایت خلاف برکشیدند و بتاراج لشکرگاه دست گشودند و پراکنده شدند امیر علیخان چون این بدید مردم خود را برداشته راه قاین پیش گرفت و محمود میرزا بفراه کریخت و کامران میرزا از فراه بیرزد آمد و بعد از ورود موکب شهریار بطهران فیروز و کامران باتفاق جهانگیر خان بدربار شهریار آمدند و از آنجا برحسب فرمان بکچند بتوقف اصفهان مامور گشتند اما محمود میرزا از فراه بمرو شاهیجان آمد و از آنجا بنجا راشد تا مکرر باستظهار شاه مراد اوزبک که پیک جان لقب داشت کار بکام کند در آنجا این مردی و مردانگی را در قوت بازوی او ندید لاجرم بهانهٔ زیارت بیت الله الحرام از نزد او بیرون شده راه خوارزم گرفت والی خوارزم مقدمش را کرامی داشته سامان او را ساخته کرد و روانه درگاه شهریارش نمود بعد از ورود بطهران برحسب فرمان در سرای آصف الدوله میرزا شیعه منزل نمود و هم در اینوقت که نیمهٔ شهر جمادی الآخره بود دختر امیر کوتخان زعفران پور را باشاهزاده حسینعلی میرزا بشرط زناشوئی زفاف دادند و نیز اینوقت میرزا مهدی علیخان ملقب بهادر حشمت جنگ برحسب فرمان امنای دولت بهیهٔ انگلیس و فرمانفرمای هندوستان در اواخر ربیع الآخر بدرگاه شهریار آمد و تحف و هدایای فرنگستان و هندوستان که برای دادطرفین و اتحاد دولتین حمل داده بود پیش گذرانید و مورد اشفاق شاه گشت و از دیگر سوی ایلچیان چرب زبان از جانب تیپوشاه سلطان دارالملک دکن برسید و سه رنجر فیل و دو قفس مرغ و افسری مرصع بجواهر پیش گذرانیدند و معروض داشت که مردم انگلیس چهار صوبه از هفت صوبهٔ هند را متصرف گشته اند و هنوز چشم دارند که سه صوبهٔ دیگر را بدست کنند متوقع آنست که اگر ما را با ایشان زرمی پیش آید پادشاه ایران از پا میردی دست بازندارد از پس این وقایع الله یار خان حاکم سبزوار از در ضراعت پرون شده عنوعصیان را عریضه کرد و خواستار شد که دوشیزه که در سرای دار دبحضرت فرستد و میرزا اسدالله مستوفی دیوان اعلی انجام این خدمت را مامور گشت آنگاه پادشاه شاهزاده حسینعلی میرزا بامارت فارس مامور و حاجی علی خان نوائی را بوزارت او مفتخر فرمود و شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگذار مازندران شد و میرزا نصرالله بوزارت او نام برداشت از پس اینوقایع شهریار دین دار فتحعلی شاه از بهر زیارت مضجع مطهر معصومه بنت موسی بن جعفر علیه الصلوات والسلام سفر دارالامان قم فرمود و فرمانزفت تا مدرسه جدید معروف بفیضیه را بنیان کردند و بر تذهیب قبهٔ مبارکه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام و تجدید دارالشفا و کاروانسرا و حمام و بازار موقوفات بر آستانهٔ مقدسه نیز حکم صادر شد آنگاه از قم پرون شده در غرهٔ شهر رمضان وارد طهران گشت و از پس روزی چند ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا حاضر درگاه آمد چون از سال هجرت یکهزار و دویست و پانزده برفت حسن خان قراگوزلو که مامور بآوردن صبیهٔ ابراهیم خلیل خان جوان شیر بود وارد طهران گشت و شهریار دختر ابراهیم خلیل خانرا در سلک پرده نشینان عصمت منسلک ساخت و هم در اینوقت معروض افتاد که یکتن از اعیان دولت انگلیس برسم ایلچی تا حدود فارس طی مسافت کرده فتحعلی نورنی بیک آقاسی بمیزبانی او معین گشت و از طرف دیگر طرهٔ بازخان قاجار نزد شاه زمان برسید

معروض داشت که در مملکت مسموع افتاد که شهریار آهنگ خراسان فرموده همانا سفر شهریار بخراسان موجب آشفتگی و پریشانی امصار و بلدان است اگر سفر خراسان بدیگر وقت فتد از اشفاق شاه نه بعید نباشد فتحعلی شاه در پاسخ او را مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروث و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در آنجا رسختی باشد بازبان شمشیر جواب خواهد گرفت دیگر از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خانرا رفیق طرة بازخان ساخته رخصت انصراف داد آنگاه نایب السلطنه را بسوی آذربایجان گسیل فرمود و سلیمانخان و ابراهیم خان و رضاقلیخان دولو را ملزم رکابش ساخت و صادق خان شقاقی را که هیچگاه از راه شقاق و نفاق نمیگشت بجهان دیگرش جایی داد و حکومت سراب و کرمرود را به سارو خان برادرش مفوض فرمود و محمد علی سلطان برادر دیگرش را بلقب خانی مفتخر ساخته سواران شقاقی را بدو سپرد آنگاه سفر خراسانرا تصمیم عزم داد نخستین اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار را با ده هزار تن مرد لشکری روز دوشنبه دوم ذیحجة الحرام تسخیر آق قلعه و تدمیر الله یارخان ترکمان پیرو فرستاد و مهدیقلی خان دولو و حسین خان قاجار قزوینی را متفق او ساخت و محمد علی شاه روز دوشنبه نهم ذیحجه از طهران خیمه بیرون زد و در منزل نکه بخبر و زبرعرض سپاه پرداخت میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر نیکو بدسپاه را بازنمود و آلات و ادوات ایشانرا بساخت و در پنجم محرم وارد اراضی مزنینان شد و سراپرده فراخته کرد و شاهزاده حسینقلی خلد با جماعتی از لشکر ثامور بحاصره سبزوار فرمود و خود فرماند اد که مردان لشکر بیکی قلعه را که حصنی حصین و از متحدثات الله یارخان بود و مشوح سازند و لشکریان بحکم یورش آنقلعه را گرفته باخاک پست کردند و از آنجا کوچ داده بظاهر سبزوار فرود شد و آن بلده را بحاصره گرفت و حسینقلی خانرا فرمود تا از آنجا کوچ داده بتسخیر بیهق پرداز و مع القصه چون کار بر مردم سبزوار صعب گشت الله یارخان از در زاری و ضراعت پیرون شد و دخترش را که تا این زمان بحباله میداشت بهمراه میرزا اسد الله مستوفی روانه دربار نمود تا در سلک جواری حریم سلطنت باشد و نیز خواستار آمد که این پرهیزها و سالها را از احضار بحضرت معاف دارند تا از جان و مال طمانیتی بدست کرده دیگر وقت ملزم رکاب شود و هم در این زمان دیگر باره طرة بازخان افغان با تحف و هدایا از نزد شاه زمان برسید و از قبل او ملتمس گشت که از تمامت خراسان الله یارخان و جعفرخان پیوسته از آن عصیان و طغیان که از پیش کرده اند عظیم خوفناک اند تو اند بود که شهریار روزی چند امان و هدنه پس از برخواستن لشکر از نزدیک ایشان اطمینانی بدست کرده حاضر حضرت شوند و اگر جز این کنند حجت بر ایشان تمام باشد باز ابطال رجال بر قرار ند و تیغ و سنان زدوده دارند شهریار ملتمس او را باجابت مقرون داشت و حکم داد تا لشکر از نهب و غارت دست باز گیرند و حسینقلی خانرا از کنار نیشابور طلب داشت و شاهزاده محمود افغانرا که ملزم رکاب بود بجای گذاشت و با سر کردگان خراسان حکم رفت که در اسعاف و انجاح مقصودش که تسخیر کابل و قندهار است دست باز ندارند و پیست و هشتم شهر صفر از ظاهر سبزوار کوچ داده راه برگرفت و در منزل اسفراین حسینقلی نامبدرگاه پیوست و در آق قلعه ابراهیم خان اعتضاد الدوله برسید و ابراهیم خان عرب و عجم بتوقف مزنینان مامور گشت و از آنجا علی مسافت کرده چهار ده روز در چمن گلپوش برای نظم طایفه کولان و یموت توقف فرمود و از آنجا بسمنان آمده بساط عیش و عرس شاهزاده محمد علی میرزا

سفر شهریار ایران بخراسان

بپای برده

بپای برد و چهار دهم ربیع الآخر وارد طهران گشت و پس از روزی چند بقزوین سفر کرده شاهزاده نیرومند محمد علی میرزا را که حکمران آن اراضی بود نواخت و نوازش فرمود و بساط نکاح و زفاف برای او بگسترد و نواب ابراهیم خانرا بنظم کیلان مامور ساخته خود مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان برای تقبیل سدهٔ سلطنت بطهران آمد و این هنگام فتحعلی بیک نایب ایشک آقاسی که بمیزبانی ایلچی انگلیس مامور بود با ایلچی برسید و چند قطعهٔ الماس و چند سنگ آینه و مروحهٔ صندل و عود و دیگر اشیاء نفیسه که از فرنگ و هند ایلچی حمل داده بود پیش گذرانید و نامهٔ فرمانگذار هندوستان برسانید شهریار فرستادگان را نیک بنواخت و حاجی خلیل خان ملک التجار را با بلاغ جواب نامه و تشیید معاهدات دوستانه بهمراه سفیر مامور ساخت آنگاه حاجی محمد حسین خان پسکر پسکی اصفهانرا فرمانداد که در اصفهان میان عمارت چهل ستون و بهشت آئین حرم سرائی شاهانه برآورد و هم بفرمود تا در کنار رود خانه دوکه معبر قوافل از مندران را طی استوار برافراخته شد و هم راطی در کناره کرد که پنج فرسنگی طهران است بنیان فرمود و در سنهٔ هزار و دویست شانزده ستر کبری والدهٔ شهریار فتحعلی شاه زیارت عتبات عالیات را تصمیم عزم داد و برحسب فرمان نوروزخان قاجار ایشک آقاسی مقدم هودج و ملازم عماری گشت و از مرمر سنگی که برای قبر شاه شهید مصور و منقر کرده بودند ایشان بنجف اشرف حمل داده بر سر قبرش نصب کردند از پس اینوقایع چون الله یارخان قشلیجه و جعفرخان بیات ضمانت شاه زمان افغانرا نیز وقعی ننهادند و پیمان بشکستند و حاضر حضرت نشدند قلع و قمع ایشان در شریعت ملک واجب افتاد لاجرم اعتضاد الدوله ابراهیم خانرا با پنجاه هزار پیاده و سوار مامور بتسخیر سبزوار فرمود و محمد خان دولو و پیر قلیخان شاهپاقی و جمعی دیگر از اعیان درگاه را با او همراه کرد و حکم رفت که امیر گونه خان زعفران لو و ابراهیم خان شادلو و دیگر خوانین خراسان بلشکرگاه ابراهیم خان پیوسته شوند و دقیقهٔ از سبی و نهب و غارت و خسارت و شکستن و بستن فروگذارند و نظام الدوله سلیمانخان قاجار را با پانزده هزار سوار بدفع جعفرخان بیات و فتح نیشابور مامور نمود و این هنگام چون هر خطری را خطری و هر کالی را عین الکمالی در دنبال هست زوال دولت اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی فراز آمد همانا از این پیش مرقوم افتاد که حاجی ابراهیم خان و برادرانش سر از خدمت لطفعلی خان زند برتافتند و شهر شیراز را با خزاین و دفاین و زن و فرزند لطفعلی خان بکاروان آقا محمد شاه سپردند شاه شهید که سلطانی حق شناس و پادشاهی کار آگاه بود در ازای این خدمت روزافزون بر مکانت و منزلت او فزود تا از کمال قرب و قرابت بوزارت اعظم مباهی آمد و در ممالک پادشاهی آمر و ناهی گشت بعد از انقضای دولت شاه شهید شهریار نامور فتحعلی شاه نیز او را بمنصب وزارت بازگذاشت و بمواعظه و مشاورت و محاورت او هیچ امر را فیصل نمیفرمود لاجرم بر تمامت بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه زبردست گشت و فرزندان و خویشاوندان خود را هریک در مملکتی از ممالک شهریار فرمانگذار نمود چندانکه هیچ قریهٔ از استمراری و مسلم نمیرفت و هیچ خاطری از استکشاف او معاف نمی افتاد این غلبه و استیلا در خاطر شهریار ناگوار آمد و تمرپادشاهانه مکانت او را تا بدینجا در ممالک برنتابید اما با اینهمه این حمل گران بوقار ملکی و سکون سلطانی برنتافت و آثار

رسیدن ایلچی انگلیس بطهران

خوف و استشعار در دل او راه نیداد مردم مفسد و حاسد که در حاشیه سلطنت راه داشتند کدورت ضمیر پادشاه را از وزیر کارآگاه تفرس نمودند و بایکدیگر مواضعه نهاده به تشبیب و تقریب و کنایت و تصریح در حضرت شهریار معروض داشتند که حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش در اخذ نواصی امور ملکی و اقاصی بحیطان است و اینک مملکت ایران در انگشت او مانند یک حلقه انگشتریست که بهر سوی خود داند بگرداند و ازبیم آنکه پادشاه که صاحب بخت و تاج است روزی باز پرس کند که مال و خراج ایران را خاص خویش و خویشاوندان خود ساختی و بدیگر چاکران ما که سالها رنج دیدند و شکنج یافتند پرداختی اینک پیوسته خاطر پادشاه را آشفته میخواهند و اعدای دولت را از دور و نزدیک انگیخته میدارند تا شاه را بمجال سئوال نماند و او را عقاب و نکال نتواند و چند طغرا مکتوب که هریک را از قبل او بخصمی از دولت نگاشته و خاتم او را بر آن نهاده بودند بحضرت آوردند و ازجمله ملحوظ شهریار افتاد و آتش غضب سلطانی زبانه زدن گرفت و ازبیم آنکه مبادا چون حاجی ابراهیم خانرا بموقف عتاب و عذاب بازدارد فرزندان و برادران او که در اطراف ممالک فرمانگذارند سر بفتنه و فساد برداشتن راز را در ضمیر نهفته داشت و از بهر دفع هریک از خویشان او یکتن از غلامان جلادت شعار را معین فرمود و ایشانرا در نهانی الحاح کرد که در غرهٔ شهر ذیحجه بساط زندگانی حاجی ابراهیم خانرا درخواهند نوشت شما هریک در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد بیابید روز اول ذیحجه برادران و فرزندان او را از پای درآورید و اگر زود تر از این روز بدیشان رسیدید کار برق و مدارا کنید تا غرهٔ ذیحجه در رسد و هریک را مثالی و منشوری بر قتل و دفع خویشان حاجی ابراهیم خان در نهانی بداد و منشوری جداگانه که از بهر ایشان بهانه ورود آن بلاد باشد نیز بسپرد و ازجمله از پی انجام این خدمت بیرون شدند و چون غرهٔ ذی حجه پیش آمد حاجی ابراهیم خانرا در پیشگاه سلطنت باز داشت و از کردار او بخشم و خشونت باز پرس فرمود و مکاتیب او را یکیک بروی بنمود و حاجی ابراهیم خان چندانکه تبرّی نمود و عرض کرد که مرا از این مکاتیب خبری نیست بلکه این مکیدت اهل حقد و حسد کرده اند استوار نیفتاد و حکم رفت تا هر دو چشم جهان بینش را از بن برآوردند و زبانش را که در این هنگام بر زبان خویش زبانه زن بود قطع کردند آنگاه بش مغلولا بازن و فرزندان که نیز هریک زخمی و جراحتی جداگانه داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا بجهان دیگرش کوچ فرمودند اموال و اثقال او و فرزندان و دیگر خویشاوندانش که هم در غرهٔ ذیحجه گرفتار شدند تا خود کشت و کار صدارت اعظم یکبارگی بر میرزا شفیع مفوض و مسلم آمد هنوز مور و ضمیر شهریار از این کدورت صافی نبود که مخالفت شاهزاده حسینقلی خان با برادر و آشکوف افتاد و آنچنان بود که محمدشاه بعد از قمع و قمع حاجی ابراهیم خان در ششم صفر المظفر از بهر صید کردن و نخجیر افکندن باراضی لارستان و لار و نواپرون شد و در آنجا معروض درگاه داشتند که حسینقلی خان از آن روز که بحکومت کاشان مأمور گشته بجز و خیلای سلطنت روز بروز ده خاصه از آن هنگام که محمد قاسم پیک پیرانوند که وقتی بملا باقرانی ملقب و زمانی ملا محمد نام داشت و بهر زبان و هر مکان با قتضای وقت بنامی و لقبی برمی آمد بکاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت چون مدعی کار صناعت و صنعت کیمیا بود حسینقلی خان برای اعداد کار سلطنت مقدم او را مبارک شمرد و بعد از روزی چند

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سیدی که از پیش با محمد قاسم خان عقد موالات محکم داشت و در فنون نیرنگها توانا بود برسید و بشورو صوابدید
محمد قاسم خان ساز زهد و عبادت ساخته گردچندانکه در میان مردم بتقوی و کرامات مشغل گشت و حسینقلی خان
بشوق فراوان او را بمجلس خاص طلب نمود و از باطن او استمداد در کار سلطنت فرمود سید بدستیاری نیرنگ و صورت
شیری بدو آشکار کرد تا یکباره عقل او را بشیفت انگاه کفت سلطنت آنوقت توانی کرد که از سخن و صلاح محمد قاسم خان
بیرون کار نکنی لاجرم این سخن در خاطر حسینقلی خان جای کرد چنانکه هر شب که مجلس از پیگانگان پرداخته
میکرد و چون غلامان درم خریده در نزد محمد قاسم خان بپای می ایستاد چون محمد قاسم خان این مکانت و عظمت
بدست کردن خستین فرمود تا حسینقلی خان اعیان درگاه خود را که از مخالفت او با برادر اکراه داشتند بعضی را
ناسپاسی و برخی را محبوس کرده اموال ایشان را تاخت و در تتمهٔ ربیع الاول شاهزاده محمد تقی میرزا را که
سپردهٔ او بود از کاشان برداشته با مردم خود بجانب نطنز کوچ داد و از نطنز نیز جمعی پیاده فراهم کرده بسرعت تمام
بشهر اصفهان درآمد و مذکور ساخت که برحسب امر پادشاه حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان معزول و شاهزاده
محمد تقی میرزا منصوب است حاجی محمد حسین خان از این خبر فرار کرد و تا مردمان بر صدق و کذب این سخن خوری میکردند
بر اصفهان دست یافت و با خذ اموال مردم مشغول شد و نقش زر و سیم بنام خویش کرد و محمد قاسم خان را به
بوزارت برکشید بالجمله چون فتحعلی شاه اصفهای اینداستان فرمود سخت غضبناک شد و جانمحمد خان حسینقلی خان
قاجار را با کروهی انبوه از پیش روانه نمود و نایب السلطنه عباس میرزا را در طهران امر بتوقف فرمود و میرزا شفیع
صدر اعظم را ملازم خدمت او کرد و هم در اینوقت نواب سلیمانخان و ابراهیم خان که مامور بخراسان بودند
بدرگاه آمدند و امیرزای افشار برادر خود عباس میرزا را برای تقبیل آستان پادشاه و عذرخواهی از حاضر نشدن
بدرگاه با ایشان متفق ساخته بود و مع القصه شهر ربیع الاول بابطال رجال در اوایل شهر ربیع الاول خیمه بیرون زد
و راه اصفهان برداشت از آنسوی چون حسینقلی خان این بشنید طاقت درنگ از بهر او نماند لاجرم قلعهٔ
اصفهانک را که معقلی منیع بود از جوبات و خلات اکنده کرده بعضی از مردم خود را بحفظ و حراست باز
داشت و حاجی جعفر خراسکانی را در اصفهان بنیابت خود بگماشت و خود بصوابدید محمد قاسم خان بطرف
سیلاخور کوچ داد تا از مردم بسیج نمود و با جلان لشکری کند و این هنگام حسینقلی خان را محمد قاسم خان همی
وسوسه می افکند که چون از این پیش با فتحعلی شاه راه مخالفت سپردی و در میدان جنگ لشکر بیزاکنده آشتی و با
برادر پیوستی بسیار کس را بهلکه انداختی و بسیار خاندانها ویران ساختی هم اکنون مردمان از پیوستن با تو پرهیزند
که مبادا باز با برادر کار بدآهنه و مصالحه کنی و ایشان را عرضهٔ هلاک و دمار سازی اگر خواهی مردم از دوستی
تو با برادر این شوند و یکدل با تو پیوندند شاهزاده محمد تقی میرزا را با تیغ بگذران حسینقلی خان فرمود تا کنون آنچنانه
کشی بکار بستم و اگر سودی نبردم زیان نکردم اما اینکار نخواهم کرد زیرا که محمد تقی میرزا فرزند من است و برادر او را
بفرزندی من باز داده اما از آنسوی فتحعلی شاه با لشکرهای ساخته بشهر اصفهان درآمد و حاجی جعفر خراسکانی
فرار کرده قلعهٔ اصفهانک کریخت و نواب ابراهیم خان با استخلاص حصار و هلاک و دمار او مامور شد و شهر
بر شهای حسینقلی خان بطرف کلپایگان رهسپار آمد و در آنجا معروض حضرت افتاد که حسینقلی خان بدمدمهٔ

محمد قاسم خان با اضی سیلاخور در رفت با میدانکه قبایل پیرانوند و باجلان که محمد قاسم خان خود را از قبیلهٔ ایشان می شمارد برسر او انجمن شوند این معنی صورت نبست و محمد علیخان از بر وجرد و آقاجان قاجار از سیلاخور نیز جنگ او را ساخته شدند لاجرم حسینقلی خان از سیلاخور بارض کمره تاخت و محمد قاسم خان چون از آن همه نیز نگها رنگی نبست و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت خواست از میانه بطرفی گریزد و خاصان حسینقلی خان برکنون خاطرش مشرف شده رازاو را مکشوف و شد حسینقلی خان او را گرفته کنده و زنجیر برنهاد و باز داشت پس از دور و زرهمان شعبدها که دانست و توانست بند بگیخت و بکرسیخت و چنان بشتافت که کس نشانش نیافت و حسینقلی خان بعد از فرار او پیچاره و از راه دارالایمان قم پیش گرفت با شدکه در آنجا از جان امان یابد شهریار بعد از اطلاع بدین اخبار از بهر آنکه مبادا بطرف دیگر گریزد و فتنهٔ دیگر انگیزد از بهر جانب لشکری با خداوپراکنده ساخت و خود نیز بطرف قم بتاخت از میانه اسمعیل خان دامغانی بحسینقلی خان رسید حسینقلی خان چون او را بدید تفنگ خویش را بسوی او بداشت تا مبادا از وی آسیبی بیند اسمعیل خان عرض کرد که از من با تو زیانی نرسد جز اینکه برحسب فرمان پادشاه بهر جانب کوچ دهی با تو همراه خواهم بود پس همچنان حسینقلی خان با تفنگ ساخته بجانب اسمعیل خان نگران و قطع مسافت میفرمود تا بشهر قم درآمد و در عتبهٔ مقدسهٔ معصومه علیها السلام جای کرد و اسمعیل خان نیز در پهلوی او بنشست و از دنبال ایشان فتحعلی شاه با مردان سپاه برسید شاهزاده محمد تقی میرزا نخستین بحضرت پادشاه شتافته شرف اندوز دربار شد و از دیدار پدر شادخوار گشت و حسینقلی خان در حریم حرم شمشیر بگردن آویخته بقدم زاری و ضراعت روی برخاک نهاد و خاکساری از حد بدر برد شهریار دیگر باره بروی بخشود و کناهش را نادیده انگاشته سرش از خاک برگرفت و خاک از چهره اش بسترد ستر کبری و مهد علیا والده شاه نیز زبان شفاعت بکشود و شهریار را بر عفو جرم برادر ناچار ساخت لاجرم حکم فرمود که بچند از زمان در شهر قم متوقف باشد آنگاه بعضی از پیوستگان او را از قبیلهٔ پیرانوند و باجلان و دیگر طوایف که دستگیر بودند طعمهٔ شمشیر فرمود و از قم کوچ داده در اوایل جمادی الاولی وارد طهران کشت بعد از چند مدت مردم قم و زایرین آن حرم از سوء سلوک حسینقلی خان بنالیدند پس حکم رفت تا او را بطهران آورده در قریهٔ از قرای شمیران محبوس داشتند و از بهر حبس خانهٔ او حصاری معکوس کردند که مثقب و مرور و آن از سوی بیرون بود تا مبادا وقتی در اندرون قلعه طغیان کند و خویشتن داری بتواند و همچنان در آنجا میزیست تا آنگاه که هم در امینان والدهٔ شهریار وداع جهان کفت پس فرمان رفت تا مردم دژخیم برفتند و او را از بهر دو چشم ناپناسا خشدند و یکسال دیگر بزیست آنگاه در طریق خراسان جان بداد اما از آنسوی بعد از انکه نوآب ابراهیم خان دست از محاصرهٔ سبزوار باز داشت و از سفر خراسان باز آمد از قضا قلیچ آقا برادر الله یار خان قلیجه در مدافعهٔ با ترکمانان مقتول کشت و الله یار خان بعد از قتل برادر که هم پشت و پشتوان او بود سخت ضعیف و ناتوان کشت و دیگر نیروی جنگ و مجال درنگ در خود ندید لاجرم و لیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا را بشفاعت خویش برانگیخت و دست توسل بعفو خسروانه زده بازن و فرزند و اقوام و اتباع بطهران آمد و از شهریار نوازش

محبوس شدن حسینقلی خان

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

یافته قریهٔ اشتهارد قزوین را که هم در زمان پیشین ممکن قبیلهٔ قلیچی بود بسیورغال او مقرر گشت و میرزا محمدخان قاجار کلوی قاجار بحکومت سبزوار مفتخر گشت و هم در ایشان ملک الشعرا آقا فتحعلی کاشانی که در رزانت رای و امانت طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود مامور گشت که بخطهٔ رشت رفته بدست استادان صباغت آشنا ختکان صناعت ضریحی از سیم مشبک برای صندوق مبارک ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام برآورد و مراثی شهریار را که خود در شهادت آنحضرت بنظم کرده در کتیبهٔ آن ضریح مکتوب دارد آقا فتحعلی در این خدمت که سعادت دینی وعقبی را آکنده بگنجی بود پنجاه رنج برد و آن ضریح را حمل داده در طهران از چشمگاه نظر پادشاه بگذرانید و چون از این پیش اندیشهٔ ناصواب حسینقلی خانرا در کاشان همه روزه در حضرت پادشاه یاد و صدق لهجهٔ او در پایان کار مکشوف افتاد این زمان که کار حسینقلی خان بکران رفته بود پادشاه حق شناس دریافت آن صداقت و ازای این خدمت آقا فتحعلی را بلقب خانی سرافراز داشت و حکومت قم و کاشان و نطنز و جوشقان و سایر البلوک را بدو گذاشت اما آن ضریح مطهر را چون این هنگام را ضی عتبات عالیات از فتنهٔ عبدالعزیز و پسرش مسعود آشفته بود محمدحسین خان قراگوزلو در رشتهٔ بگذارد و دوست و هیجده حمل داده بر صندوق منور پیرایه ساخت

بیان ظهور مسعود بن عبدالعزیز و خرابی کربلا و قتل سکنهٔ آن بلدهٔ طیبه و تتمهٔ احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار

عبدالوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یکتن از علمای بصره که محمد نام داشت یکچند از زمان متعلم و آنگاه از آنجا بارض ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما تحصیل علم نحو و صرف و معانی پرداخت و نیز از اصول و فقه بهرهٔ تمام بدست کرده در مسائل شرعیه آغاز اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین چنین نهاد که خدای فرد رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرآن بیاورد و دین خویش بنمود و بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابوحنیفه و جعفر صادق علیه السلام بدینگونه مجتهدی از پی مجتهدی برسید و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کنند و بسیار چیزرا بدعت دانست از جمله بنای قباب عالیه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع بزر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و همچنین این اعمال را بابت پرستان برابر نهاد و همیگفت بت پرستان آن صور که از سنگ و زر میکردند و پرستش مینمودند شفعا میدانستند نه خالق اشیا و نمیدانم که تقبیل و طواف سنگ و زر میکنند و صاحب بقعه را شفیع میدانند نیز بت پرستان باشند مع القصه با این عقاید از اصفهان با وطن خویش مراجعت کرده با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب بود بپیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد و از آنجا که هر کس را هوای سروری بر سر آید و در دین مستقیم را سخ نباشد آنچنان که مستحدثات و بدع را در دین اسباب وصول مطلب شناسد لاجرم عبدالعزیز پذیرفتار این ترهات گشت و هر روز در رواج این کیش مردم خود را فراهم کرده با مشایخ عرب رزم همی داد چندانکه او را قوتی و قوامی بدست شد آنگاه در ارض در عیه حصنی حصین برآورد و دست نهب و غارت بگشاد و چندانکه در آن نواحی حاکمی نافذ فرمان گشت و پسرش بمجد رشد و بلوغ رسیدند

مسعود که فرزند اکبرش بود و شجاعتی بکمال داشت در اراضی عرب جنگها کرد و جلادتها نمود و برنفاذ امر پدر
پنفرد و این هنگام عبدالعزیز را بخاطر آمد که بر قلعهٔ نجف اشرف تاختن کرده قبهٔ مبارک را پست کند و موقوفات
بقعهٔ شریفه را بر گیرد و زایرین آنحضرت را که بگمان خود بت پرست می پنداشت مقتول سازد پس لشکری
بمسعود داده او را بدین مهم مامور داشت و مسعود با مردم خود بطرف نجف اشرف سرعت نموده قلعهٔ نجف را
بمحاصره انداخت و چند کرت یورش بقلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده
آهنگ کربلا نمود و با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلا مغافصة بکربلا درآمد و این هنگام
با مداد روز عید غدیر بود پس نخستین تیغ پیدریغ در سکنهٔ آن بلده نهاده پنجهزار تن از مرد و زن مقتول
ساختند و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان
از هر کشوری و کشورستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند نهب و غارت برگرفتند و قنادیل
زرین و سیمین را فرو آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر بازکردند و چندانکه توانستند در تخریب
آثار و بناکوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران خویش نهاده بنجف
در عقبه کوچ دادند اکنون بر سر داستان شویم چون از سال هجرت یکهزار و دویست و هفده برفت شهریار ایران
فتحعلی شاه از پس آنکه بساط جشن نوروزی درنوشت نظم خراسانرا تصمیم عزم داد نخستین ابراهیم خان اعتضادالدوله را
با ده هزار تن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم منشوری بعبدالعزیز کرد که اکر اموال منهوبه را
بدان ارض مقدس باز نفرستی و از ادای دیت کشتگان خود داری کنی در فصل شتا که سورت حرارت هوا
بشکند خاک درعقبه را بسنابک فرس فارسان بیاد خواهم داد و خطابی بسلیمان پاشا والی بغداد نگار داده
بدست اسمعیل بیک بیات غلام بدو فرستاد که اگر او لیای دولت عثمانیه را مضایقت نرود لشکری بدفع
عبدالعزیز برانگیزیم و اگر نه قبل از آنکه کار او استوار شود از هلاک و دمارش خود داری نکنند سلیمان پاشا
استرداد اموال منهوبه و دیت مقتولین را بر خود نهاد و معروض داشت که اعداد دفع فتنهٔ او را کرده ایم
و دیر نباشد که بکباره آثارش از لوح جهان سترده شود لکن سلیمان پاشا را روزکار بپایان رفت و بیمان دیگر
شتافت و عبدالعزیز را قوت بزریادت شد مع القصه شهریار آنگاه با لشکری دریا موج ره سپر خراسان شد
بعد از طی مسافت در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرده آن بلده را بمحاصره انداخت و حسین خان قاجار قزوینی را با جماعتی
بدفع ممش خان کرد زعفران لو و تسخیر قلعهٔ چناران مامور داشت امّا چون از امتداد مدت محاصره بلای غلا
در شهر مشهد پدید آمد مردم شهر میرزا مهدی مجتهد را که فعلی مامور در میان علمای عصر بود بشفاعت برانگیخته
عرض کردند که ما را قوت مخالفت با نادر میرزا نیست و از این محاصره جمعی بیگناه تباه کردند متوقع از کرم شاه
تواند بود که بر مسلمانان ببخشایند و فتح این حصار را بوقتی دیگر موقوف فرمایند شهریار ملتمس ایشانرا باجابت
مقرون داشته از کنار مشهد راه طهران برگرفت چون در اراضی سمنان فرود شد قیصر میرزا پسر شاهزادهٔ
افغان بدرگاه آمد از بهر آنکه محمود میرزای افغان چنانکه مرقوم شد بعد از رخصت سفر بجانب قندهار و صدور
احکام شهریار بزرگان خراسان در اعانت او ببلدهٔ قاین آمده اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش

سفر شهریار قاجار بخراسان در سنهٔ ۱۲۱۷

گرفت

گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهر یزد ایران فتحعلی شاه استمداد کرده و بحکم او لشکری ساخته و بدینجانب تاخته افغانان ازاین خبر آشفته خاطر گردیده و جنگ او را از صلاح دور دانستند لاجرم او را پذیره شده پنرمت و کلفتش بقندهار در آوردند و کرخدمتشی میان استوار کردند شاهزاده محمود انیمنی را بفال نیک گرفته پسر خود کامران میرزا را در قندهار بحکومت بانده و داشته با لشکری خنجکی آهنگ کابل کرد و از آنسوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر او صف برزد و از هر دو سوی مردان جنگ صف برانگیختند و تیغ برآهیختند فراوان خونها بخاک ریخته شد و خاک باخون آمیخته شد و در پایان کار لشکر شاه زمان شکست و خود نیز بدست شدشاهزاده محمود بفرمود تا هر دو چشمش را از بن برآوردند و بقوت تمام صبح سلطنت و هنجوابه دولت کشت قیصر میرزا پسر شاه زمان که در هرات نشیمن داشت چون خبر شنید تاب درنگ نیاورده و شهر هرات را بفیروز میرزای برادر اعیانی شاهزاده محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در شهر سمنان بدرگاه پادشاه پیوست دیگر نجیر فیل با بعضی اشیاء دیگر پیش گذرانید و مورد تفقدات ملکانه گشت و هم در اینسال دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را که بلقیس سبای عصمت و رابعه شهر بند عفت بود از بهر ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا عقد بسته شد و شرط سور و سرور بجای بردند از پس این عیش و عرس بزرگان افغان که ملازم رکاب شاه زمان بودند رخصت بار یافته در پیشگاه سلطنت چنین ضراعت بر زمین نهاده عرض کردند که فوتت و کرم پادشاه ما آب و مناص پناهندگان است و هیچکس را ندانیم که بدین حضرت فراز آید و بی نیل مقصود باز شود اینک قیصر میرزا که از ترکتاز دشمن تاقته و بدین درگاه شتافته از طریق کرم و کرامت دور است که محروم و مایوس هجرت کند شاه را از چاپلوس ایشان دل بهرزه نوس کشت و زمانشاه را بخلعت گرانبها و شمشیر مرصع دل بجای آورد و بزرگان خراسان را فرمان کرد که از اعانت او دست باز نگیرند و شاهزاده محمد ولی میرزا را بفرمانگذاری مملکت خراسان منشور داد و مسرور داشت و خود بطرف فرزندان سفر کرده بعضی از قبایل ترکمان که طریق بی فرمانی گرفته بودند گوشمالی بسزا داد و بر در اطاعت و انقیاد بداشت و از آنجا بدامغان کوچ داده چست روز بیود آنگاه مراجعت بطهران فرمود اما از آن پس که محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت با لشکر یکه ملازم رکابش بود بدان راضی نشد و در ظاهر مشهد مقدس لشکرگاه ساخته آن بلده را بمحاصره انداخت و راه پیرون شدن و در آمدن بر مردم شهر مسدود کرد آنگاه حسین خان قاجار را در آنجا استوار بداشت و خود آهنگ نیشابور کرد بعد از کوچ دادن شاهزاده حسین خان کار بر اهل شهر صعب کرد و مردم را توان سختی و محنت نماند لاجرم در روضه مقدسه نزد میرزا مهدی مجتهد که نسب باخاندان نبوت داشت و در علم و عمل بخیری یگانه و جبری خزانه بود انجمن شدند و فریاد و افغان برداشتند و از مادر میرزا و زحمت محاصره و قحط و غلا عظیم بنالیدند مادر میرزا چون این غوغا بدانست فهم کرد که دیگر مردم شهر با او از در مهر نخواهند رفت و دفع پیکانه نخواهند داد با خود گفت بعید نباشد که اگر دیر ماند بدست دشمن اسیر گردد ناچار کار فرار بسازگرد و براسب خویش برنشست و چنان دانست که مصدر این شر جناب میرزا مهدیست و مردم بپشتوانی او در این غوغا همدست شده اند بدین خیال

باطل آن غافل ذاهل نخستین نبرد یک صحن مقدس راند و جناب میرزا مهدی را پیام داد که من اینک بناچار ساحت فرارم و با تو وصیتی دارم اگر از در مردمی درآئی و کلمات مرا اصغا فرمائی از خوی سیادت و روش کرامت بعید نباشد جناب سید که سند صداقت و صفا بود و از عقیدت و یکدلی آن بدبخت جزئی نداشت بفریبود تا بروی او در بگشودند و او را درآوردند چون آن میرزا جناب سید را دید ارگر دیتوانی شمشیر آبدار برکشید و چنان فاضل و نیداری را که شهید ثالثش لقب دادند شهید ساخت و بر اسب خود برنشست و هم در آن تاریکی شب از دروازه بدر شد و راه فرار پیش گرفت شامت این کردار ناستوده چشم او را پر ده پیش گذاشت که از اول شب تا بامداد همی تاختن کرد و چنان می پنداشت که سی فرسنگ از لشکرگاه دور افتاده چون صبح برسید و آفتاب برآمد افزون از فرسنگی راه نبریده بود لاجرم لشکریکه از دنبال او می شتافتند بی کلفت او را دریافتند و دستگیرش نموده کنده و زنجیر بر نهادند و بجانب طهران کوچ دادند شهریار دادگر پیکر آن کردار ناهنجار فرمان داد رشته در گردنش افکنند و بخت بکشیدند تا خیه شد و جان بداد چون از سال هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و پنجده عام برفت شهریار ایران فتحعلی شاه را سفر آذربایجان فرض آمد چه از این پیش مرقوم افتاد که در زمان دولت شاه شهید ارکلی خان والی ثقلیس از خورشید کلاه پادشاه روس استمداد کرده لشکری فراوان بسرداری قزل ایاق از دربند عبور کرده در ارض مغان چهل روز درنگ نمود روزی چند برنیامد که خورشید کلاه از جهان درگذشت الکسندر پاولیچ که فرزند ارشد او بود بخت ایمپراطوری جای کرد و مقاتلت با شهریار ایران را بفال بد گرفت و قزل ایاق را بازخواند و نیز زمانی برنیامد که ارکلی خان وداع جهان گفت و کرکین خان پسرش بارث تفلیس مستقر آمد و از چیم سپاه ایران سر متابعت روسیان نهاد الکسندر میرزا برادر کرکین خان از تفلیس فرار کرده بدرگاه شهریار ایران پناه جست و نواخت و نوازش دیدا ما از آنسوی پادشاه روس یکتن از وزرای خود را که سیانوف نام داشت و در ایران بایشچدر مشهور است و جلادتی بکمال و شجاعتی بسزا داشت با جماعتی از سالدات و سواره قزاق روانه تفلیس فرمود و کرکین خان بی آنکه در اینکار غوری کند و رائی زند و از شهر درآورد و طوق فرمانبرداری برگردن نهاد و روزی چند برنیامد که کرکین خان نخجیر کرگ اجل گشت ایشچدر بدان شد که ده فال زوجه او را با فرزندانش به شتگاه روس فرستد از میانه طهمورث میرزا پسر او نیز فرار کرده بدرگاه شهریار ایران آمد و از آنسوی ایشچدر بفرمود تا یاران لاشار فرزندان کرکین خان را کوچ و بدلاشار بنشر ده ده فال آمد و در پیرون شدن او حکم باستعجال میداد چون دید که او کار با اهمال همی کند پیش شد که دستش گیرد و برنشاند ده ده فال دست بجای در برده حربه خویش را که قمه خوانند بکشید و بزد و لاشار را بکشت با اینهمه از اولاد کرکین خان نشان نماند همچنان آن مملکت در دست روسیان مسخر گشت چون ایشچدر از کار تفلیس بپرداخت و اهل کرکین خان را روانه بطرزروم ساخت آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت جواد خان قاجار حاکم گنجه صورت حال را بدست سفیری انفاحضرت پادشاه داشته خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده جنگ به پیوست نصیب یک شمس الدین لو دارامثه گنجه در میدان جنگ جواد خان را کذا شته بار دستیه پیوستند ناچار جواد خان بمحاصره افتاد و روسیان از چار سوی یورش آورده قلعه را فروگرفتند و جواد خان را با پسر و جمعی از لشکر مقتول ساختند در اینوقت ایشچدر

بحکام

و قایع سال یکهزار و دویست و پنجده هجری

اقدامات ایشچدر

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بحکام قراباغ و ایروان رسول فرستاد و ایشانرا باطاعت خویش دعوت کرد و حکام آن اراضی چون حدوث این فتنه را اوایل مماطله در گذاشتن خراج میدانستند با ایشچندر طریق رفق و مدارا می سپردند چون این اخبار موحشه بگوش نزدیک شهریار نامدار رسید حکم داد تا امیرزا شفیع صدر اعظم با ایشچندر زنامه کرد و که اینکونه فتنه در میان دولتین مورث تلف لشکر و تباهی طرفین است نیکو آن است که اراضی ایرانرا از مردم خود پرداخته کنی و رسولی دانا نزد ولیعهد دولت گیل سازی تا در کار تفلیس با سپهدار کلی خان سخن بصلاح کند و اگر نه سازمبارزت میکن و جنگ را ساخته میباش چون جواب کتاب برآزرد و نیامد فرمان رفت تا نخستین نایب السلطنه عباس میرزا روز دوشنبه بیست و هشتم ذیحجه بطرف آذربایجان کوچ داد و در تبریز بر تجهیز لشکر بیفزود و چهاردهم شهر صفر که بخزار و دویست و نوزده سال از هجرت برفته بود از تبریز بآهنگ ایروان شتافته در نیم فرسنگی آن بلده لشکرگاه کرد محمد خان حاکم ایروان که با سپاه روس نیز زبان چاپلوس داشت اقوامی که در محال ایران نشین داشت بار اضی دولت عثمانی پرگنده ساخت و خود بحصانت قلعه پرداخته بدستیاری توپ و تفنگ بجنگ در آمد نایب السلطنه مهدیقلی خان دولوی قاجار را با ششهزار سوار بارض قارص فرستاد تا آن قبایل را مراجعت دهد و اگر سر بفرمان در نیارند از قتل مردان و سبی زنان دست باز ندارد و مهدیقلی خان برفت و قبیله کنکرلو قاجار را کوچ داده با اموال و مواشی طریق مراجعت گرفت در نیمه راه ایشچندر با پنجهزار پیاده و ششهزار سواره و سی عراده توپ در نواحی چنبک ایروان در چار مهدیقلی خان با نندشیر یکه از وی اخذ فدیه خواهند کرد و هفصد تن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته و دیگر مردان سپاه را برانده و داب و اقام و کوچ دادن زن و مرد قبایل باز داشت و خود با آن مردم قلیل چندان با ایشچندر و آنکرده ابنوه کار بمنازعه و مدافعه کرد که آن قبایل بمنازل خویش جای کردند آنگاه از میدان جنگ باز شده بلشکرگاه پیوست و ایشچندر در چنبک ایروان یکدو روز توقف کرد در روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول هنگام نماز دیگر در حرکت آمد جمعی از روسیان حصار کلیسا را از مردم تهی دانسته بدانجا راه نزدیک کردند مردمیکه در حصار بودند از پس مشبها خاموش نشسته تا خصم نزدیک شد بیکبار تفنگها بگشادند و جماعتی از روسیه را بمرض هلاک درآوردند چون این خبر معروض نایب السلطنه افتاد حکم داد تا علیقلی خان شاهسون با فوجی در حوالی اوچ کلیسا کمین نهاده تا بامداد جماعت روسیه را آسوده نگذارد و صبح روز دوشنبه بفرمود تا سپاه صلاح جنگ بتن راست کرده از جای جنبش کردند و میرزا شفیع صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را بحفظ بنه و آغرق و حراست سنگر باز داشت تا مبادا از قلعه ایروان محمد خان کمیدی سازد و بهنگامتازد و از آنسوی ایشچندر سپاه خود را بر صورت سه قلعه باز داشت و از هر قلعه تا قلعه دیگر دویست قدم فصل گذاشت و توپها را بر کرد پیادگان حصاری آهنین کرد و خود از غایت جلادت در میان لشکر بپهلوانی ایستاده فرمان جنگ باشارت دست همی داد و نایب السلطنه ماند آتش تافته بهر جانب بشتافت و میمنه و میسره را راست کرد از میان نخستین سواران طایفه شاهسون و خواجه دند و عبدالملکی از صف اسب برجهانده بر سر یک بهره از جماعت روسیه تاختن بردند و ایشان بانداختن گلوله توپ و تفنگ دفع همی دادند با نیکه گلوله چون باران بهار ببارید و دشت سوار ان سمندرو دار آتش تافته در رفشد و با تیغ سر از پیادگان روسی بر گرفتند چندانکه یک بهره از ایشان

که مانند قلعه پرّه زده بودند پراکنده شده بقلعه دیگر پیوستند وهمچنان دست بجنگ کشادند باالجمله حرب از طرفین برپای بود تا آفتاب نشست سه روز بدینگونه از بامداد تا شامگاه زرم دادند ومردم مرکب بخاک افکندند اگرچه از هیچ جانب نصرتی معروف بدست نشد اما آتشخدر را لغرشی افتاد ولختی بازپس نشست ومحمدخان قاجار که باعانت روسیان امیدوار بود سخت تبرسید ومیرزا شفیع صدراعظم را بخواستاری بقلعه درآورده طمأنینانی حاصل ساخت وبعد از مراجعت صدراعظم پسر خود را با پیشکشی لایق بحضرت ولیعهد فرستاده پیمان فرمان برداری نهاد ودراینوقت نایب السلطنه برای استحمام مراکب بمنزل قرخ بلاغ درآمده لشکرگاه کرد آتشخدر چون از اطاعت وانقیاد محمدخان آگاه شد سپاه خود را برداشته بیک ناگاه از راه درکه بر لشکرگاه مسلمین تاختن آورد وهنگامیکه لشکریان میان کشاده آماده آسایش بودند نایب السلطنه چون این بدید برنشست وهرکرا از سواره وپیاده حاضر یافت برنشاند وجنگ را پذیره شد روسیان درکنار لشکرگاه عقدهای توپ وتفنگ را برکشودند وهمی آتش بارید ند دراین هنگام بعضی از مردم شمس الدین لو وقراق که ملزم رکاب ولیعهد بودند سر از خدمت برتافته دست بغارت برکشودند لشکر مسلمانان که از پیش روی آتش افروخته پشانی میزدند چون بازپس نگریستند بنه واغروق خود را در معرض نهب دیدند یکباره از جای برفشدند وطریق فرار پیش گرفتند آتشخدر بعد ازاین نصرت بطرف ایروان شتافته در مسجد شهر جای ساخت وسنگر محکم برآورد ودهان توپ وتفنگ بجانب باره بگشاد ومحمدخان دفع او را از پس برج وباره میان استوار کرد اما نایب السلطنه بعد از فرار لشکر تا ارض صدرک ایروان شتاب زده آمد وبجمع پراکندگان سپاه پرداخت وهم از آنجا صورت حال را مکتوب کرده بنفاذ حضرت شهریار داشت محمدعلی میرزا در زمان اسمعیل بیک دامغانی را با گروهی از مردان خراسان بر مقدمه سپاه کوچ داد وخود نیز از چمن سلطانیه جنبش کرد وسرعت فرموده از ارس بگذشت ودر سه فرسنگی ایروان در لشکرگاه نایب السلطنه فرود شد واز آنجا جمعی از رجال ابطال را ملازم رکاب نایب السلطنه فرمود تا از پیش روی بشتافت وهم در آنروز در برابر مسجد شهر ایروان با سپاه روس آتش جنگ بالا گرفت وتا شامگاه حرب برپای بود وروز دیگر محمدخان معروض داشت که نگاهبان قلعه جمعی از مردم ارامنه اند چشم آن دارم که حمایت کیش ومذهب را از دست فرو نگذارند وهنگام فرصت بار روسیان همداستان شوند شهریار فوجی از پیادگان سپاه را بقلعه ایروان مأمور داشت تا برفشد وبرج وبارهٔ قلعه را فروگرفتند وقلعگیان بانگ شادمانی بلند آوازه کردند آتشخدر از آن سوی شب هنگام بقصد شبیخون سپاه خویش را برداشته طریق لشکرگاه پادشاه گرفت حسن خان یوزباشی غلام که طلایهٔ لشکر بود نزدیک بلشکر روسیان برنظاره میز یست مکنون ضمیر ایشان را بدانست واز دنبال ایشان راه برداشت ویکتن سوار فرستاده شهریار را آگهی داد وبرحسب فرمان لشکر مسلمانان صلاح جنگ برتن راست کرده اطراف لشکرگاه را پرّه زدند اما سپاه روسیه چون در راه یاوه شدند گاهی بیمین وقتی بشمال رفتند ونزدیک بسپیده دم بحوالی لشکرگاه رسیده برفراز تلی علم راست کردند ولختی بپاسوودند ولشکر بر صف کرده توپهای شدرخ خود را بکار داشتند جنگی صعب درمیانه بر فروخت وازاین شبیخون سودی بدست نشد لاجرم سپاه روسیه آغاز مراجعت کردند ومسلمانان از دنبال ایشان مسافتی دراز در نوشتند وهمه جا رزم ساز

کشتند

در رزم یاران ایشان در روسیان

گشته چون سپاه روسیه بلشکرهای خود در رفشد فتحعلی شاه فرماندا دکه لشکریان ایشان را محصور بدارند و راه آزوقه وعلف بدیشان نگذارند در اینوقت جمعی از تجار تفلیس با جماعتی از لشکر روس با علیخان قاجار و علیقلی خان شاهسون که قراول لشکر بودند دوچار شدند بعد از زد و خورد سخت مردان روس قتیل و تجار اسیر و دستگیر شدند اموال و اسرا را بدرگاه آوردند بعضی از اسیران که لایق بودند در سلک غلامان پادشاه در آمدند آنگاه در حضرت شهریار بکشوف افتاد که در ارض پیک ایروان کروبی از روسیان نشیمن ساخته و آزوقه وعلف از گرجستان بدانجا حمل داده و از آنجا بلشکرگاه خویش برند برحسب فرمان پیرقلیخان بدفع ایشان پرون تاخت و چون راه بدانجماعت نزدیک کرد ایشان ایشخدمت را آگهی فرستادند و او شتاب تمام لشکری پرآشوب با چند عراده توپ از بهر اعانت مردم خود وحمل آزوقه بتاخت و از اینسوی شهریار علیقلی خان شاهسون را نیز با جمعی مامور ساخت علیقلی خان از یکجانب و پیرقلیخان از سوی دیگر سپاه روسیه را درمیان آورده میانه پیک و ایروان آتش حرب افروخته شد و جنگی پیش آمد که از آن پیش کس نشان نداد و بعد از کوشش گردان و مردان و هلاک شیران و دلیران سپاه روس بشکست و چهار هزار تن از ایشان بعضی اسیر و برخی طعمهٔ شمشیر گشت و سپاه اسلام منظفر و نیکنام بازگشتند و از روس مردم روس در کنار لشکرگاه منارها افراخته کشت و از بدن ایشان تلها برهم نهاده شد دیگر مجال درنگ بر ایشخدمت نماند در اول ربیع الثانی از کنار ایروان بجانب تفلیس برتحیل شد و سواران ایران از قفای ایشان فراوان تاختن کردند و فراوان اسیر آوردند در اینوقت محمد خان قاجار حاکم ایروان و کلبعلی خان کنکرلو بحضرت شهریار حاضر شده مورد التفات خسروانه گشتند و حکومت ایروان بمحمد خان مقرر آمد و پسرش که ملازم رکاب بود در حضرت انصراف حاصل کرده باتفاق پدر مراجعت نمود و تومان نخجوان را بایل کنکرلو بکلبعلی خان مفوض فرمود و ابوالفتح خان جوان شیربا بایالت قراباغ و الکسندر میرزا والی تفلیس بتوقف قراجه داغ مامور گشت آنگاه چون آغاز خزان و برودت هوا در پیش بود از طریق تبریز راه طهران برداشته چهاردهم شهر رجب وارد دارالخلافه شد و هم در اینسال حاجی خلیل خان قزوینی که بسفارت هندوستان برفت چنانکه مذکور شد بدرود زندگانی گفت چه آن هنگام که باتفاق ملکم بها در ایلچی انگلیس به بندر بمبئی در آمد وزیر انگلیس دویست تن سالدات از بهر تعظیم او در خدمتش باز داشت روزی چنان اتفاق دکه یکتن از این سالدات بموجبی تفنگی گشاد و او را سر هنگ ایشان او را بمعرض عتاب در آورد و ملازمان حاجی خلیل خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از خطا سر هنگش خلاصی بخشند چون طرفین از لغت یکدیگر بیخبر بودند در میانه با گفتها بلند شد و غوغا بر آمد حاجی خلیل خان از خانه پرون شد که صورت حال بداند و آن فتنه بنشاند از قضا تفنگی دیگر گشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد و او را بر جای خود سرد کرد و او وزیر انگلیس چون این بدانست سخت غمنده گشت و مستمشی بالیوز بصره را از بندر بوشهر طلب داشته از در معذرت بدرگاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانیه بحضرت شهریار پیوست و غدر بگفت و مورد التفات شاهانه گشت فتحعلی شاه بجای حاجی خلیل خان محمد نبی خان خواهرزاده او را سفیر فرمود و او طریق بمبئی گرفت روزیکه بدان بلده در می آمد دویست هزار تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند

و بدین مکانت و عظمتش بشهر در آوردند آنگاه او را روزی بنظاره لشکرش سیر دادند و روز دیگرش تماشای کشتیهای
جنگ پرون برد نذر محمد نبی خان پرسش نمود که کلوله توپ برچوب تا چند کار کند و کشتی را چه مقدار زیان رساند
و آگاه بنمود که بهای یکصد و چند است انا کار گذاران انگلیس توپها را پیک سفینه کرده هزار تومان بها داشت
کشا دادند و آن کشتی را بکاره نابود ساختند بالجمله محمد نبی خان پنجاه و پسری و یکسان در بنگاله بسود و هنگام مراجعت
با برک و ساز فراوان کوچ داده بحضرت پادشاه آمد و هم دراین سال ناصرالدین توره بناه از حضرت پادشاه جست
همانا پیکجان پسر دانیال اتابیق بن حکیم اتابیق را نام میرزا معصوم بود و هم او را شاه مراد میگفتند و در میان لشکریان
بولی نعمت خطاب میشد از آنجا که پدران او در نزد سلاطین مغول رتبت اتابیکی داشتند اتابیق لقب یافتند بالجمله
چون پیکجان از جهان بیرون شد دو پسر او امیر حیدر توره و ناصرالدین توره از وی بازماند و پسران از این روی
توره خواندند که از جانب مادر نسب با بوالفیض خان که از خاندان چنگیزخان است میرساند و لفظ توری اگرچه
در لغت بمعنی خوی و روش است اما در ماوراء النهر شاهزاده را گویند مع القصه بعد از پدر میرحیدر توره سلطنت
یافت و ناصرالدین توره را از مرو که دارالامارة او بود طلب فرمود و ناصرالدین توره چون از نگیدت برادر دانا
بود سر از فرمان برتافت و رسول او را با ییل و اموال باز فرستاد آنگاه پناه از حضرت پادشاه جسته عریضه
از در ضراعت نگاردا ده انفاذ درگاه داشت شهریار نامدار فتحعلی شاه بشاهزاده محمد ولی میرزا که فرمانگذار
خراسان بود دلنشوری کرد که دست از اعانت ناصرالدین توره باز نگیرد و در زرم میرحیدر توره او را پامردی
کن و چون از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و بیست سال برفت محمد خان افغان در
حضرت سلطانی پیغامانی کرد بدینمانا محمد خان پسر اعظم خان افغان غلجائیست و چون احمد شاه افغان از قبیله ابدالی
بود و میان این دو قبیله کار بمعادات و مبارات افتاد اعظم خان از دولت احمد شاهی روی برتافته باجماعتی
از مردم خود بنزد کریمخان زند شتافت و از قبل او در اراضی نرماشیر کرمان نشیمن یافت و اندک اندک افغانان
در آن مکان مکانتی بدست کردند و در زمان دولت شهریار نامدار فتحعلی شاه محمد خان پسر اعظم خان بدرگاه آمد و تفویض
ولایت نرماشیر را مشروط گردش در اینوقت که اعتضاد الدوله ابراهیم خان حکومت کرمان داشت محمد خان طریق
طغیان و عصیان گرفت و بدان شد که قلعه بم را بدست گیرد و ابراهیم خان چون این بدانست اسمعیل خان عرب
حاکم جندق را بسراغ قلعه بم مامور نمود و صورت حال را معروض درگاه داشت شهریار نوروزخان عزالدین
لوی قاجار را که اشیک آقاسی و حاجب بود با سپاهی لایق مامور فرمود تا بسرعت تمام طی طریق کرده تا اراضی
نرماشیر براند محمد خان چون قوت مبارزت نداشت بقلعه نرماشیر در رفته متحصن گشت و بعد از یکدو کرت
کوشش و یورش قلعه مستحکم شد و محمد خان در میان دار و گیر و ذرخم سنگر برداشته با چندتن از مردم خود بطرف
بلوچستان گریخت و دیگر مردم او طعمه تیغ شدند آنگاه نوروزخان بطهران مراجعت کرد و در اینوقت شهریار
نامدار نایب السلطنه عباس میرزا را از بهر مقاتلت با سپاه روسیه سفرآذربایجان فرمود و میرزا صیفی فراهانی را
که مردی کار آزموده و مجرب بود بوزارت او مقرر داشت لاجرم نایب السلطنه روز شنبه چهاردهم شهر صفر
با لشکری رزم آزمای خیمه بیرون زد و شهریار روز چهارم صفر نیز از دنبال راه برگرفت و در چمن

سلطانیه

پناه جستن ناصرالدین توره از نزد پادشاه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سلطانیه اسمعیل خان دامغانی را نیز باجماعتی حکم داد که بسرعت رفته با نایب السلطنه پیوسته شود و شاهزاده علیخان برادر اعیانی نایب السلطنه را مامور بتوقف زنجان فرمود و اسمعیل خان قاجار حاکم خوی را خطاب فرستاد که او نیز با مردم خود بنایب السلطنه پیوندد و خود روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول کوچ داده در چمن اوجان فرود شد و معلوم افتاد که ابراهیم خلیل خان بکجا رهٔ از دولت ایران روی برگاشته و پناه بازپادشاه روس جسته لاجرم فرمان رفت که نایب السلطنه نخستین آهنگ تسخیر قلعهٔ پناه آباد کند ابراهیم خلیل خان چون این بدانست جعفرقلی بیک پسر محمدحسن خانزاد که نپیره اش بود با پسر فضلعلی بیک جوانشیر از بهر استمداد بگنجه فرستاد و الیشچدر جمعی از سالدات روسیه را بمدد او فرماندا و چون ایشان بقلعهٔ شوشی رسیدند ابراهیم خلیل خان محمدحسن خان پسر خود را با جماعتی از لشکر قراباغ و سپاه روس بحافظت پل خدا آفرین مامور نمود و ازاینسوی چون برحسب امر نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی از ارض اهر بر مقدمه روان بود در نه چهار فرسنگی پل خدا آفرین هنگام نماز دیگر با لشکر روس و قراباغ باز خوردند و پس از دو رویه بجنگ درآمدند و کوششهای مردانه در میانه برفت و چم آن بود که لشکر اسلام شکسته شود اما از آنسوی چون خبر لشکر روس مسموع نایب السلطنه افتاد از بهر آنکه مبادا با اسمعیل خان دوچار شوند خود نیز از دنبال اسمعیل خان استعجال میفرمود از قضا در اینوقت برسید که اسمعیل خانزاد پای اصطبار بسنگ بود و لشکرش را خیشتی تمام در خاطر جای داشت چون چشم اسمعیل خان بر رایت اسلام افتاد و رسیدن نایب السلطنه را بدانست دیگر باره دل قوی کرد و بجنگ درآمد و بسیار کس از سپاه روسیه و قراباغی مقتول گشت چون لشکر روس رسیدن لشکر اسلام را بتازه نکریستند پشت باجنگ داده بزحمت فراوان از میان درختستانها خود را بقلعهٔ شوشی در بردند و نایب السلطنه از روس ایشان حملهای گران بدرگاه پادشاه فرستاد و خود از دنبال هزیمت شدگان تا ارض آق اغلان بتاخت و بخفقلی خان کروس را بحراست آق اغلان بگذاشت و خود از راه چاقچی طی مسافت کرده در ظاهر پناه آباد لشکرگاه کرد و از آنسوی شهریار نامدار فتحعلی شاه در بیست و ششم ربیع الاول از راه قراجه داغ بخجت طاووس نزول فرمود در این هنگام در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که بولکونیک کرگین سرهنگ سپاه روس با ثفاق کنتراوسکی و جمعی از سران لشکر ابطال رجال خویش را گزیده کرده باده عزم توپ برای حفظ قلعهٔ پناه آباد از گنجه بیرون شده اند و دویست عراده اسلحهٔ جنگ و آذوقه و علف با خود حمل میدهند و اینک ارض عسکران لشکرگاه ایشانست با اینکه هنوز لشکر اسلام غبار راه از چهره نسترده بودند بر نشست و لشکر را جنبش داد چون راه بدیشان نزدیک کرد و لشکر صف برزدند اسمعیل خان دامغانی اسب برجاند و در میدان جنگ از یمین و شمال فراوان تاختن کرد و پرقلیخان قاجار و علی خان قوانلوی قاجار و صادق خان عزالدین لوی قاجار در میمنه و میسره درآمدند و مهدیقلی خان قاجار از پیش روی صف از درجلادت جای کرد و حاجی اللهویردی خان قاجار تفنگچیان کزاز و فراهانزا برده کرد و نایب السلطنه در قلب مردان رزم آزمای چون کوه پای برجای شد و از آنسوی کنتراوسکی و بولکونیک نیز صف راست کردند و سالدات بر رده شدند و از دهان توپ و تفنگ آتش و آهن بارید شیران ایران زمین مانند سمندر بسوی آذر همی رفتند و حمله افکندند از میانه صادق خان قاجار زخمی گران از گلوله برداشت

با اینهمه در پایان کار سپاه روسیه را دست توانائی از کار شد و لختی باز پس شده بقبرستانی در رفتند و از پس عرادهای توپ بایستادند و پیش رویرا خندقی کردند و متحصن شدند چون این اخبار در حضرت شهریار معروض افتاد فرمانداد تا حسینقلی خان قاجار با افواج دامغانی و چهار عراده توپ بلشکر نایب السلطنه بپوست شش روز بدینگونه حرب برپای بود و عاقبت الامر مردان ایران دل از جان برکرده بلشکر روسیان یورش بردند و بقوت و غلبه بلشکر در رفتند و بسیار کس از ایشان بکشتند و اسیر کردند بولکونیک از پس آنکه سه زخم برداشت باچندتن سالدات فرار کرده در نیمه شب بقلعهٔ ترناوت در رفت پیر قلیخان قاجار با فوجی از دنبال او تاخته او را محاصره انداخت بولکونیک مهلت خواست و پیمان نهاد که بعد از سه روز بحضرت نایب السلطنه آید چون مسئولش باجابت مقرون شد و ایرانیان در کار محاصره سستی کرفشد شب سیم فرار کرده راه کنجه برداشت دلیران از دنبالش بتاختند و چندتن از بهرهانش را عرضهٔ تیغ ساختند و بولکونیک بتعب تمام بحیل جمرق که از رجال شاه خاست صعود کرد و از کرداب بلا بیرون شد و هم این هنگام مکشوف افتاد که ایشخدر با تمامت سپاه خود باعانت بولکونیک از کنجه بیرون شده در نخارر و در ترتر نشیمن کرده نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را برای محض حال برطریق او بیرون فرستاد اسمعیل خان چون لختی راه بپیمود با جمعی از روسیه دوچار شد و رزمی سخت داد و ایشانرا بمعرض هلاک و دمار باز داشت و جمعی را نیز اسیر کرده بدرگاه نایب السلطنه باز شد و مژدهٔ این نصرت روز پنجشنبهٔ سیزدهم ربیع الثانی در منزل تخت طاوس معروض درگاه پادشاه افتاد و از آنسوی چون اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حاکم خوی برحسب فرمان پادشاه بایروان در رفت معلوم کرد که محمدخان حاکم ایروان با زبتسویلات نفسانی جمعی از روسیه را خواستار آمده و انجماعت از راضی شوره کل عبور کرده بقریهٔ تالین آمده اند از بهرآنکه کارکذاران شهریار برآنند یا رمستولی نشوند و در اینوقت از قضای اسمعیل خان مهدیقلی خان قاجار نیز برسید و صورت حال از اسمعیل خان اصفانمود لاجرم بشهر و قلعهٔ ایروان در رفته بهیئهٔ استحکام و دیگر کارها سرکردکان لشکری که بهراه داشت یکیک و دو و دو بقلعه طلب داشته چون انجمنی لایق شدند فرماند تا بیرج و باره برآمده اطراف قلعه را فروکرفشد و قتی محمدخان آگاه شد که قوت مدافعه از بهرا و بنو دپس مهدیقلی خان صورت حال را معروض داشت و شهریار اشرف خان دماوندیرا با جماعتی از لشکریان بحراست قلعهٔ ایروان فرستاد و حکم داد که مهدیقلی خان محمدخانرا تبدار و خود در آن مملکت فرمانکذار باشد و نیز از سوی دیگر خبر فتح کیلانیان بر سپاه روسیه برسید چه ایشخدر از بهرآنکه اطراف مملکت ایرانرا آشفته کند کمتین از سرهنکان سپاه راکه شفت نام داشت و در کارزار سخت زبردست و زفت بود با دوازده فرزند کشتی اکنده ببردان کار و آلات کارزار و توبهای آتشبار مامور بتسخیر رشت فرمود ایشان از بحر خضر طی مسافت کرده دو روز در حوالی طالش لنکران فکندند و از آنجا بانزلی درآمدند نکاهبانان انزلی چون نیروی مدافعت نداشتند بطرف رشت کریختند و روسیان بیمانعی در انزلی جای کردند و از آنجا آهنگ تسخیر رشت نمودند میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که برحسب فرمان حکمران کیلان بود از مردان کار آزموده آن اراضی سپاهی کرده در پیرهٔ بازار رشت که درختانی با نبوه داشت سنگری راست کرده آماده مقاومت و مبارزت کشت و شفت نیز با مردم خود در رسیده جنگ به پیوست و از دمان توپ

وتفنگ صاعقه بلا ببارید ومسلمانان دلیرانه بکوشیدند وتفنگهای خویش بدیشان گشادند زمانی دیر برنیامد
که هزارتن از سپاه روسیه بزخم گلوله بخاک افتادند ناچار پشت باجنگ داده هزیمت شدند وبرحمت تمام
خود را بانزلی رسانیده بکشتیها در رفتند وراه باکو پیش گرفتند وهم دراینوقت محمدولی میرزا فرمانگذار مملکت
خراسان صورت رزم باترکمانان قپچاق تکه را بدینگونه عریضه نگار داده بود که حسینخان قاجار قزوینی سردار
خراسان را باجمعی از دلاوران قلع وقمع آنجماعت نامور ساخته روز یکشنبه پنجم شهر ربیع الثانی درکنار رود
اترک هردو لشکر باهم دوچار شده آتش کارزار افروخته شد وحربی بزرگ درمیانه برفت. هم درپایان کار
ترکمانان شکسته شدند برخی اسیر وجماعتی مقتول گشتند واسیرانیکه سالهای دراز بدست کرده بودند استرداد شد
واموال واثقال ایشان منهوب گشت بالجمله پانصد نیزه سراز ترکمانان درمنزل تخت طاووس درپیشگاه
پادشاه بخاک راه افتاد اکنون باسرسخن ایشخدر باز شویم چون معروض درگاه پادشاه افتاد که ایشیخدر بحمایت
بولگونیک ازکنجه بیرون شده درکنار رود ترتر لشکرگاه کرده ویکی کنجه از سپاه روسیه تهی است پس
شهریار نامدار حکم داد که نایب السلطنه عباس میرزا بتسخیر کنجه کوچ دهد وامیراسمعیل خان دامغانی را نیز باسپاهی
زرمجوی بجنگ ایشیخدر بیرون فرستاد برحسب فرمان نایب السلطنه تا اراضی کنجه تاختن کرده شهر کنجه را تسخیر
فرمود وقلعه را که نشیمن لشکر روس بود بمحاصره انداخت وچون درشهر کنجه وشکرگاه آنروزه وعلف اندک بود
واهل قلعه از جوبات وغلات فراوان آکنده داشتند ازاین روی توقف بسیار درکار محاصره صعب مینمود ناچار
نایب السلطنه حکم داد تا پنجهزار زن ومرد شهر کنجه را که ازمرد ورزوسیان درشگنجه بودند ببرد وآب خویش حمل
داده تا شکور که نیم فرسنگی کنجه است براندند وخود هم درآن شب درظاهر قلعه بماند باینکه روسیان تا بامداد لشکرگاه
هدف گلوله توپ وتفنگ ساخته هیچ لغزش نفرمود وصبحگاه از آنجا کوچ داده ومردم کنجه را درشکور یکیک را
بازپرسی بسزا کرده ره سپر منزل زکم آمد ودرنیمه راه باجمعی از روسیه که حمل آذوقه از بهر ایشیخدر میدادند بازخورد
وسرهنگ ایشانرا باچند تن ازمردمش دستگیر ساخته وارد زکم شد وازآنجا مردم کنجه را باشقاق پرقلیخان و
محمدعلیخان شامبیاتی از راه ایروان روانه تبریز فرمود وآنجماعت راچنان بامن وآسایش حرکت میدادکه
همیانی دوهزار تومان زرسکوک داشت ازیکتن مردم کنجه منقود وشده بدست یکتن ازلشکریان افتاد وهمچنان
آن همیانرا بنخجوان ونشان بخداوندزر بازرسانیدند وچون وارد تبریز شدند پادشاه دادگر بمصوب ملاملک محمد
قاضی عسکر از بهرا هالی کنجه زر وسیم فراوان عطا فرمود واما ازآسونی نایب السلطنه چون مردم کنجه را بجانب تبریز بگسیل
نمود خود بنواحی آخستهٔ قراق رفته روزی چند توقف فرمود وجمعی از بزرگان کاخت وقلعه بزرگی تفلیس بحضرت
شاهنشه فواخت ونوازش یافتند آنگاه از اخسقه تا اراضی ایروان که همیجده فرسنگ است وبسیار جای جاده در
میان درختستانها چنانست که زیاده بریکتن نتواند عبور کرد مردم قراق از بهر تقرب دولت روس همه جا در
میان چشمها کمین نهادند ونایب السلطنه با دل قوی قطع مسافت همیکرد روزی چنان افتاد که نایب السلطنه از
بهر وکانه فرود شد وازمیان پشته تفنگی بسوی او گشادند وزخم گلوله موزهٔ او را خراشش داد وبا همه لغزشی
نفرمود وباتمامت اموال واثقال صحیح وسقیم لشکر وارد ایروان شد وصورت حال را نگارداده حاجی محمدخان

قراگوزلو بدرگاه شهریار آورد اما اسمعیل خان دامغانی باتفاق ابوالفتح خان جوانشیر وجماعتی که بجنگ ایشیخدر
مامور بودند تاکنار رود ترتر براندند و با ایشیخدر مصاف دادند وجنگی صعب درمیانه برفت درپایان کار ایشیخدر خود را
بکوه آق دره که جبلی صعب المسلک است درسپرد و بسیار کس ازمردم او دستگیر مسلمانان گشت آنگاه اسمعیل خان مظفر و
منصور بحضرت شهریار آمد درانیوقت شاهنشاه ایران ولیعهد دولت نایب السلطنه را برای فرمانگذاری وحکومت
مملکت آذربایجان وانجام جنگ ایشیخدر درآذربایجان بجای گذاشت وخود رایت مراجعت بسوی طهران افراشت
وچون درمنزل اوجان فرود شد از قبل علی پاشای وزیر بغداد احمد چلبی بدرگاه آمد وشکایت از عبدالرحمن پاشای
بابان والی شهرزور آورد همانا شهرزور درازسوی شمال باراضی ارومیه وازجانب جنوب بارض کرمانشاهان واز
طرف مشرق بکردستان وازجهة مغرب بخاک کرکوک متصل است وازپیشین زمان اکراد بابان درآن اراضی
مسکن ونشیمن داشتند وایشانرا درآن اراضی قلعه بر سر حیلی است که قلعه چولان خوانند چه بلغت ایشان چولان
بادام کوهی راگویند بالجمله ابراهیم پاشای برادر عبدالرحمن پاشا آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد داشت
درسه فرسنگی قلعه چولان شهری بنیان کرد وآنرا بنام والی بغداد سلیمانیه نام نهاد وزکاری درازبرفت که ایشان
درآن اراضی فرمانگذار نه وچون این اراضی ازعهد باستان درشمار کردستان وازممالک ایران بود و وقتی
سلاطین آل عثمان تخت فرمان آوردند لاجرم حکام این مملکت باقتضای وقت گاهی ازسلاطین ایران پناه
جویند وزمانی بدولت آل عثمان پیوندند ودین ودلبستگی چندانی ازایشان چون روزگار ابراهیم پاشا
بگران رفت وبرادرش عبدالرحمن پاشا بحکومت آن اراضی برنشست باعلی پاشا والی بغداد از درخلاف
رعنا درپیوستند وبسیار ازمحال بغداد را عرصه نهب وغارت ساخت علی پاشا دفع او را لشکری آراسته در
نواحی سلیمانیه با او درزم داد وعبدالرحمن پاشا هزیمت شده بکردستان گریخت وامان الله خان اردلانی
والی کردستان درحضرت شهریار نامدار مغفور شاه صورت حال را معروض داشت وبرحسب فرمان مسکن اورا
واهل اورا درکردستان مقرر فرمود علی پاشا پیشکشی لایق بمحبوب احمد چلبی روانه درگاه شهریار نموده خواستار
شد که عبدالرحمن پاشا را از دولت ایران پناه ندهند واز خاک کردستانش بیرون شدن فرمایند واحمد چلبی
درانیوقت که شهریار درچمن اوجان جای داشت برسید واخبار خویش را برسانید شهریار ایران میرزا صادق مروزی
وقایع نگار را بمرافقت احمد چلبی رسول بغداد فرمود و درپاسخ علی پاشا فرماند که چون عبدالرحمن پاشا پناه هندوستان
دولت ماست حکومت شهرزور را باید بدو گذاشت واگر نه امرای دولت عثمانی زود باشد که از درخیره مانی
پشیمانی آرند وخود بطرف طهران کوچ داده درعشر آخر شهر جمادی الاولی وارد دارالخلافه گشت ودرپانزدهم
شهر شعبان دختر مرتضی قلیخان عم خویش را برای شاهزاده حسینعلی میرزا بنکاح بست وجشنی شاه وار ازبهر
بسا طاسورا دوپای رفت اما ازآن سوی چون نایب السلطنه بفرمانگذاری آذربایجان استقرار یافت وبشهر تبریز
درآمد برحسب فرمان محمد خان قاجار حاکم ایروانرا بهمراه محمد علی خان شادیلی روانه درگاه شهریار داشت و
خود در تبریز آرام گرفت درانیوقت ایشیخدر حدود مملکت ایروانرا ازلشکریان پرداخته یافت و دانست که بسبب
برودت هوا واقتضای شتا سفرکردن سپاه بآنحدود صعب است نخستین بهانه تماشای قلعه شوشی وطلب ضیافت

ابراهیم

ابراهیم خلیل خانرا مغرور ساخت واو نیز سخن او را از روی صدق دانسته بخوان ضیافتش دعوت نمود و ایشیخدر بیمانعی بقلعه شوشی در رفت و دو زمان چار صد تن از مردم خود را بحراست برج و بارهٔ قلعه باز داشت و خود عنان عزیمت بجانب گنجه گذاشت این هنگام شیخعلی خان حاکم قبه و دربند و سرخای خان لکزی و حسینقلی خان حاکم باکو به مکتوبی بحضرت نایب السلطنه معروض داشتند که پیمان شقت بعد از فرار از کیلان آهنگ باکو به خواهد کرد و دفع او را عدد و عدتی واجب افتاده نایب السلطنه عسکرخان افشار ارومی را با جمعی از سواره و پیاده مامور ساخت و از سرب و بارود و سلاح و سلب سامانی لایق بدیشان فرستاد و ایشان دل قوی کرده ساخته جنگ شدند و از آنسوی شقت برسید و کشتیهای خود را در برابر باکو به داشت از زد و سوی کار جنگ آماده شد و دهان توپها بآتش افشانی گشاده گشتیحسینقلی خان مردانه بکوشید و چند فروند کشتی روسیان را با گلوله توپ درهم شکست و در آب پست کرد و روسیان از آب پرون شده از سوی خشکی توپها را بجانب قلعه گشادند و بنیان حرب را سخت تر نهادند و در اینوقت شیخعلی خان با شقاق فوج پیک پسر سرخای خان لکزی نیز برسید و بمیان قلعه در رفته با حسینقلی خان هم پشت و هم باز و شدند و آتش این رزم روزی چند افروخته بود و در پایان کار شقت را روزگار آشفته شده دانست از این کار زار سودی بدست نکند لاجرم مردم خود را برداشته بکشتی در رفت و کشتی براند و تا میان بحر ساری طالش پاید و پا رمید و از طرف دیگر ایشیخدر از گنجه آهنگ شیروان نمود و مصطفی خان شیروانی صورت حال را بعرض نایب السلطنه رسانید در حال نواب ولیعهد پرقلیخان قاجار را با جماعتی از مردان کار زار بمدد او فرستاد و پرقلیخان چون بحدود رود کر که دوازده فرسنگی شیروان است فرود شد و مکشوف داشت که مصطفی خان از روی خوف و هراس با ایشیخدر کار بمدارنه کرده و او را دیدار نموده و در میانه گرگ آشتی انداخته و ایشیخدر سخن او را باخود دارد و در صدق پنداشته و طریق باکو برداشته تا حسینقلی خان را بگیفر شقت کوشمالی دهد و شقت نیز با مردم خود با ایشیخدر پیوست بالجمله پرقلیخان این خبر را معروض داشت و نایب السلطنه بی توانی حسینقلی خان قاجار را با کروهی از دلیران بجانب باکو به تاخت و از قضای او عسکرخان افشار را با هزار سوار پرون فرستاد و از دنبال ایشان احمدخان مقدم سپهکر پکی تبریز و مراغه را با تونخانه و سپاهی از سواره و پیاده کوچ فرمود و خود نیز با همه سختی زمستان و کثرت برف و باران در چست و دوم شهر ذیقعده از تبریز خیمه پرون زد و از طریق اردبیل راه برداشت بعد از ورود اردبیل معروض افتاد که عسکرخان افشار بسرعت صبا و سحاب بقلعه باکو به درآمد و حسینقلی خان قاجار در کنار رود کر بحراست جسر فرود شد و پرقلیخان با شقاق شیخعلی خان در ظاهر قلعه لشکرگاه کردند و از آنسوی در لشکر ایشیخدر از سورت سرما دوایی که حل توانخانه میداند بمردند و آذوقه و علف در لشکر او اندک شد و کار بصعوبت رفت پس حیلتی اندیشید که مصطفی قلیخان حاکم باکو به را فریب دهد و در روی دل او را بوعدهٔ عطا و وعید غنا باخود کند تا از این سختی برهد و از کرداب بلا بیجهد پس حسینقلی خان را پیام داد و خواستار دیدار شد حسینقلی خان این معنی را بفال نیک گرفته در پرون قلعه جای نشستن معین کرد و روز دیگر ایشیخدر با دویست تن از مردم خود از لشکرگاه پرون شده بدانجای شد و حسینقلی خان با ابراهیم خان عم زاده خود و یکدو تن دیگر از قلعه بدر شده بتر ایشیخدر آمد پس باهم بنشستند و سخن پیوستند در میان گفت و شنود ابراهیم خان با شارت حسینقلی خان تفنگی که در دست داشت از پس پشت ایشیخدر کشاد و چنانکه گلوله از سینهٔ او گذشت

و بروی در افتاده جان بدادهم در زمان ان چند تن راکه با او بودند سر برگرفتند و سر ایشخدر را نیز با یکدست او قطع کردند و غوغا در انداختند تا لشکریان از جای جنبش کردند و بر روسیان حمله افکندند و بسیار کس را با شمشیر بگذرانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر ساختند شفت چون کار بدینگونه بدید بزحمت تمام با مردم خود گریختها در رفت و شتاب زده تا پشت ساری رانده در آن جزیره متواری گشت از پس این فتح حسینقلی خان سر و دست ایشخدر را در مخلاق جای داده بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و نوآب ولیعهد از راه دریل روانه طهران نمود در روز ششم ذیحجه در دارالخلافه طهران در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه بخاک راه افکندند و حکم رفت تا آن سر و دست را بگردان برده بزرگان آذربایجان بدیدار کنند همانا وقتی امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری که عالمی تحریر بود و نیز تسخیر ارواح طاهره و جنیشه و علم اعداد و نیرنجات و طلسمات نیک میدانست خواستار شدند که اگر توانی در هلاک و دمار ایشخدر که دیوی دیوانه و از دین بیگانه است تدبیری اندیشی بصواب باشد حاجی میرزا محمد ملتمس ایشان را مقبول داشت و چهل روزه میعاد نهاد که سر او را در حضرت پادشاه حاضر کنم اینمعنی را مقرران حضرت نیز معروض پادشاه داشتند آنگاه حاجی میرزا محمد در بقعهٔ متبرکهٔ شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه بزاویه در رفت و صورت مردی را بقصد ایشخدر بر دیوار زاویه رسم کرد و خود بخشت و آن ذکریکه میدانست بکار بست همانا عبدالحسین خان پسر صدر اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان عجم و عرب بفضل و ادب تحریری نامور است یکشب نگارندهٔ این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد بدین طلب دلتنگ نشسته بود در روضهٔ شاهزاده عبدالعظیم بزاویهٔ او در رفتم و او را نگریستم که رشتهٔ از پس پشت گذرانیده بر دو جانب آن صورت که بر دیوار کرده بسته بود و هر دو چشم بر چهرهٔ آن تمثال برگماشته بدانسان که دو پیالهٔ خونین مینمود و پیوسته کلماتی چند بر زبان داشت و چنان مستغرق آنخیال و نگران آن تمثال بود که از درون شدن من بدان زاویه و بیرون شدنم هیچ آگاه نشد مع القصه اینکار همیداشت تا روزیکه هنگام بود کاردی بگرفت و بر سینهٔ آن نقش که بر دیوار کرده بکوفت و باز آمد و بگفت ایشخدر در اینوقت کشته شد امنای دولت همی روز شمردند تا مادر روز چهل برسید پادشاه بدو کس فرستاد که روز میعاد برسید عرض کرد که هم امروز سر او را خواهند آورد مردمان چشم براه همی داشتند تا نماز دیگر آمد دیگرباره شهریار پیام داد که اینک روز بپایان میرسد و از سر ایشخدر اثری نیست پاسخ داد که اگر آورنده سر را پای اسب لنگ شود و چند ساعت از وعده آنسوی تر برسد بر من منت ساعتی بر نیاید که مسرعی برسید و سر ایشخدر را بیاورد و مکشوف شد که از منزل سلیمانیه که شش فرسنگی طهران است اسب او زیکپای لنگ شده و بزحمت آمده از پس اینواقعه امنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که بتر از این قتل پادشاه روس هست فرمود پادشاهان را نتوان چنین سهل و آسان زیان کرد هم در کیفر قتل ایشخدر که سرداری بزرگ و نفسی قوی بود مرا متقول خواهند ساخت و چنان بود که او فرمود زیرا که امنای دولت از کردار او خشتی در ضمیر نشست و با خود گفتند و در منیت هرگز او را برنجاند با ایشخدر شرش پیک پهلو بخواباند پس حیلتی طراز کردند که شهریارش بسخنان دلنواز درگاه اکرام و اعزاز سفر عتبات عالیات فرمود از قضا وقتی به بغداد رسید که در میان اسعد پاشا داود پاشا بر سر وزارت بغداد کار بخصومت میرفت در اینوقت اسعد پاشا

حاجی میرزا محمد مجتهد اصفهانی

شرح حال حاجی میرزا محمد خراسانی

با حاجی میرزا محمد

با حاجی میرزا محمد ابواب موالات و مصافات را گشاده داشت. بصفای ضمیر و حسن تدبیر او را مدد کند و بر خصم غلبه دهد داد و پاشا که نیز حاجی میرزا محمد را آزموده داشت ترسید و پیش از آنکه دشمن بروی چاشت کند شام او خورد و در نهانی عوام و اوباش بغداد را برشورانید تا بیکبار غوغا برداشتند و هم آواز گشتند حاجی میرزا محمد کامگار است جحود و مردی مردود و اکر در ازماق روح و اراقت دشمن تاخیری رود و دیر نباشد که مردم این شهر را از راه بکرداند و بچاه اندازد و هرگز من موحد را کافری ملحد سازد و این هنگام حاجی میرزا محمد در خانهٔ خود نشسته با محرمان خود سخن پیوسته بود که من انجام کار خویش دیده و دانسته ام همانا از مدت من ساعتی پیش نمانده ایشان همی دریغ خوردند که شنود این چه خبر است که هرگز کس مپنداد و این از کجا گوئی و از کجا دانی ناگاه غوغای خلق را اصغا نمودند و هنوز با خویشتن نیامده بودند که این شورش از کجاست و چراست که مردمان با تیغها و خنجرهای آخته اطراف خانه را فروگرفته و از بام در بدرون سرای آمدند و حاجی میرزا محمد را شهید کردند خدایش بیامرزاد و از باغ رضوان آرامگاه و ما وا زایجا بر سر داستان دویم بعد از قتل ایشخد رنایب السلطنه عباس میرزا قلع و قمع جعفرقلیخان دنبلی را واجب شمرد از بهر آنکه روزگاری بود که در قلعهٔ تالین ایروان نشیمن داشت و در آن اراضی کار بفرمانی و تحکم میگذاشت و جماعتی از روسیان نیز در تحت حکومت او بودند لاجرم نایب السلطنه مهدیقلی خان قاجار پیکلربیکی ایروان را و حسینقلی خان پیکلربیکی ارومیه را و اسمعیل خان حاکم خوی را و کلبعلی خان حاکم نخجوان را باکروهی انبوه از لشکر افشار و ایروان و سپاه کنکرلو و مردم خوی بمحاربت و مضاربت او نامزد فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را حکم داد که بتردیک ایشان شده فرمان دهد تا نخستین در برابر قلعهٔ تالین حصنی حصین برآورند و هزارتن از تفنگچیان زبردست دران قلعه جای دهند آنگاه راه آزوقه و علف بر جعفرقلیخان و روسیان مسدود سازند تا از آنسوی چون جعفرقلیخان از دور و نزدیک این اخبار را اصغا نموده و صورت حال را تفرس فرمود قبل از فراهم شدن لشکر و سختی محاصره طریق فرار برگرفت و بعضی از مردمش دستگیر قراولان مهدیقلی خان قاجار شد و دیگر چون پاشایان دولت عثمانی در این فتنه ریشه بعضی از اراضی ایران را زحمت میکردند از جمله بر هیم پاشا حاکم بایزید وقتی چهار هزارتن از لشکر خود را بتاراج نواحی ایروان مامور داشت نایب السلطنه این هنگام کلبعلی خان حاکم نخجوان را بکیفر او حکم داد و او تعجیل شتافته اراضی او را پاشوفت و بسیارکس قتیل و دستگیر نمود دیگر پاشایان چون این بدیدند از زاری و ضراعت پروا نشدند و مکتوبها مشعر بر انابت از جنایت و پشیمانی از بی فرمانی نگاشته بحضرت ولیعهد فرستادند پس حکم رفت تا سرداران سپاه به بلدان و امصاری که فرمان گذار بودند باز شدند اما مصطفی خان حاکم طالش که پشت با دولت ایران کرده باشقت طراز موقت داده بود این هنگام هراسناک شده بدان شد که از طالش بخزیرهٔ بشت ساری و رودبار آنجا بقرار گریزد و نایب السلطنه میرزا بزرگ وزیر خویش را که مردی پسندیده حسب و قرشی نسب بود باستمالت او گسیل فرمود و میرزا بزرگ او را مطمئن ساخت آنگاه مصطفی خان راه آزوقه و علف بر روسیان ببست و دیگر از برای شفت مجال درنگ نماند لا بد آهنگ فرار کرد و از شدت جوع و سورت سرما بسیارکس از مردم او هلاک شد و همچنان مصطفی خان شیروانی که از ضعف فطرت و سوء طویت داغ پشیمانی بر پیشانی داشت بخاک رود کر شتافته احمد خان پیکلربیکی تبریز و مراغه را که برحسب فرمان نگاهبان آن حدود بود

دیدار کرد و او را در نزد ولیعهد از در ضراعت بشفاعت ایلخت و چمان نهاد که از این پس اگر همه سر بدهم پای از طریق اطاعت برون ننهند

وقایع سنه یکهزار و دویست و پست یک هجری و یتیمین شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و وزرای رتبه دولت را

روز جمعه سلخ شهر ذیحجة الحرام شش ساعت و پست دقیقه از روز گذشته خورشید از برج حوت بحمل شد و نوروز رشید باول محرم افتاد و لاجرم شهریار دین دار بجای جانشه زر تار سلب سوگواری در بر کرد و تا عاشورا در مصیبت سید الشهداء علیه التحیة و الثنا چون ماتم زدگان روزگذاشت آنگاه بنظم مملکت و تمهید قواعد سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان را که در ترفیه حال رعیت و سپاه و اخذ حقوق پادشاه معین بن زایده و قسن بن ساعده بود طلب فرمود و او را امین الدوله لقب داد و بوزارت استیفای ممالک مباهی داشت و فرمانگذاری اصفهان را بفرزند اکبر ارشدش عبد الله خان گذاشت همانا شهریار تاجدار فتحعلی شاه قواعد ملک را بچهارتن وزیر دانشمند که ارکان رتبه مملکت اند استوار میفرمود و در اینوقت نخستین میرزا شفیع اصفهانی که در ثامن دارالمرزش وطن گشت وزیر اول و صدر اعظم بود و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضاقلی نوائی وزیر دارالانشا و منشی الممالک بود و نظم سپاه و وزارت لشکر را همچنان از بدو دولت شاه شهید تاکنون میرزا اسدالله خان نوری داشت بالجمله چون شهریار از این کار بپرداخت محمد خان دولوی قاجار را بنیابت و سرداری خراسان نامور ساخت و حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را حاضر فرموده بجای نظام الدوله سلیمانخان قاجار قوانلو که وداع جهان کفته بود سپه سالاری لشکر داد آنگاه از بهر جنگ روسیان سپاهی بزرگ انجمن کرده روز جمعه پست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید این هنگام موسی ژوبر از دولت فرانسه برسالت آمد چه روزگاری بود که پادشاه فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد باز دارد چنانکه در سال شهادت احمد شاه دوتن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود بدارالملک طهران آمدند و فتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه شهریار نامدار فتحعلی شاه از شیراز بازطهران نشده و بتخت جاوس نفرموده بود لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ایشانرا بمعاذیر دلپذیر باز فرستاد و همچنان بعد از قتل سکنه کربلا چنانکه مذکور شد اسمعیل بیک بیات سفیر بغداد کشت کمین از بازرگانان ارامنه که داد و نام داشت و تجارت فرانسه میکذاشت بتزدیک او رفته و مکتوبی چند بخط فرانسه بنمود و خود را از جانب آندولت سفیر خواند و با نفاق اسمعیل بیک بطهران آمد و بنای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را بکذب پنداشتند این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روسیه کار بعداوت میکذاشت موسی ژوبر را به دولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شمار دشمن است و خصومت با ایشان مبرهن همانا دشمن دشمن را دوست کیرند خاصه اینوقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیان است چون موسی ژوبر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد محمود پاشا که حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه و عثمانیه او را کرفته محبوس داشت و دوتن ملازمان او را مقتول نمود چون این خبر در اردو پیل معروض حضرت پادشاه افتاد و حال مکتوبی بحاجی یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاده او را کیل ساخت و موسی ژوبر

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بدرگاه نایب السلطنه آمد واز اینجا درچمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد ورسالت خویش بگذاشت وخواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلیون او را امپراطور خطاب فرماید که یعنی پادشاه است تا درمیان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود ومتمس او مقبول افتاد پس برحسب فرمان پاسخ نامه او نگارش شد ومیرزا رضای قزوینی منشی که روزگاری وزارت شاهزاده محمدعلی میرزا را داشت باشتاق وبسفارت فرانسه مأمور گشت. وهم درچمن سلطانیه معروض افتاد که چون ایشپندر مقتول کشت وروزگار رشعت آشفته شد ومصطفی خان طالش روی نیایش بحضرت نهاد ابراهیم خلیل خان از پیوستن بار وسیان پشیمان گشت واز دارالامارهٔ خود بازن وفرزند بدر شده در پرون قلعهٔ شوشی نشیمن کرد ونایب السلطنه را درحضرت شهریار از عصیان وطغیان خویش شفیع ساخت وخواستار آمد که لشکری باعانت او مأمور شود تا روسیان را از اراضی خویش دفع دهد چون نایب السلطنه صورت حال را درحضرت شهریار بازنمود فتحعلی شاه حسین خان سردار واسمعیل خان دامغانی وامان الله خان افشار غلام پشخدمت حاکم همسه را با لشکری لایق بملازمت رکاب نایب السلطنه مأمور ساخت تا بهرچه صواب شمارد بکار رود ونایب السلطنه فرج الله خان شاهسیون را از راه چاپخی وابوالفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان را که از سخت هواخواه دولت ایران بود از راه قبان بامداد ابراهیم خلیل خان گسیل فرمود وخود نیز از راه پسل خمیه پرون رفت بعد از عبور از پل خدا آفرین ابوالفتح خان مراجعت نموده معروض داشت که قبل از رسیدن لشکر بامداد ابراهیم خلیل خان جعفرقلیخان پسر او که با ابوالفتح خان عم خود خصومتی بکمال داشت حقوق جد وحشمت شیخوخت او را از خاطر بسترد وبکمتن از مهر گردکان روس را که مأیور نام داشت با سیصد تن سالدات از قلعه گزیده ساخته نخجوانه خود آورد واز راهی که از میان خانه به پرون قلعه داشت باشتاق آنجماعت درچهار ساعتی شب پست وسیم شهر ربیع الاول سر بدر کرده برسر ابراهیم خلیل خان حمله برد واورا باز وجه او که خواهر سلیم خان شکی بود بکشت ونیز دختر ابراهیم خلیل خان که خواهرزادهٔ همای خان لکزی بود وجمعی دیگر از پسران ودختران او مقتول گشتند واز پس این واقعه مأیور روسی حکومت قراباغ را بمهدیقلی خان پسر ابراهیم خلیل خان گذاشت مع القصه نایب السلطنه از این خبر سخت غمنده گشت وچتوانی آهنگ قلعهٔ پناه آباد نمود در اینوقت فرستادهٔ سلیم خان شکی برسید ومعروض داشت که سلیم خان از این پیش از درعنا وبا مصطفی خان شیروانی بار وسیه پیوسته بود وچون قتل ابراهیم خلیل خانرا بدست ایشان مشاهده نمود از کرده پشیمان هست واینک از بهر مقاتلت بار وسیان واظهار ارادت بایوسعید ایران استمداد همی کند نایب السلطنه فرج الله خان شاهسیون را بامداد مأمور ساخت واز سوی دیگر چون قبایل که در قراباغ نشیمن داشتند ملتمس پرون شدن از آن اراضی گشتند عطاء الله خان شاهسیون را بکوچ دادن ایشان مأمور فرمود واز جانب دیگر بختقلی خان نیز برحسب فرمان بمهدیقلی خان حاکم ایروان پیوسته بود وحسینقلی خان افشار واسمعیل خان قاجار باگروهی از سپاهیان از راه ایروان رهسپار گنجه وگرجستان بود واگلکندر میرزا والی تفلیس نیز چنین نهاده بود که در گرجستان بمقاتلت روسیان کارهای بزرگ بپای برد وجمعی از لشکر ملازم صوابدید او بودند در اینوقت نیارال نیلسین سپاهی بزرگ از روسیه برداشته از تفلیس پرون شد وهمه جا تاختن نموده عسکر از لشکرگاه ساخت با اینکه هنوز حسین خان سردار واسمعیل خان

دامغانی و دیگر سرداران و سپاهیان که از قبل شهریار مامور شده بودند بدرگاه نایب السلطنه نرسیده بودند
با عدت و عدد اندک از منزل آق اغلان جنگ بلبلسین را ساخته شد و احمد خان مقدم را بحراست بنه و اغروق
بگذاشت و برنشست در منزل خشین تلاقی فریقین شد در بدو امر جماعت روسیه بر سر حلی در رفته از جنگ پرهیز
بودند چون بخواستاری ابوالفتح خان جوان شیر کرقاران قراباغی آزاد شدند روسیه را آگهی دادند که لشکر ایران
از بنه و اغروق خویش برکرانند و از وقه و علف در میان ایشان اندک است این معنی روسیان را دل قوی ساخته
بجنگ درآمدند و هر دو لشکر درهم افتادند تفنگچیان عراقی از کرزان و فراهان و جماعت عرب بسطام یورش برده
بردهان توپ و تفنگ برآمدند و روسیان نیز از عرادها بزیر آمده با خصم دست و گریبان شدند و تیغ و خنجر درهم
نهادند بلبلسین از بهر تحریض لشکر تا دیختن و خونریختن تمثال پادشاه را در میدان جنگ میان سالدات افکند و تیر
شمشیر خویش را بگشود و بپکسوی پرآنید تا روسیان را غیرت جنبش کرد و در کوشش سخت شدند مع القصه هر دو
لشکر در تب و تاب بودند تا آنگاه که آفتاب بگشت و لشکریان دست از جنگ باز داشتند این هنگام چون آب
و آذوقه در لشکر ایران کمیاب بود نایب السلطنه صواب در توقف ندید لشکر را برداشته از پل عبور داد و تا منزل
حسن وحسین آمده نشیمن ساخت و زمانی برنیامد که حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و حسن خان و امامقلی خان
برسیدند و هم در اینوقت عطاء الله خان شاهسون بدست مسرعی سبک سیر معروض داشت که قبایل قراباغی
در کار کوچ دادن و طی مسافت کردن بمسامحه و مساهله روزمیبرند و من طریق مجادله با ایشان مدد داده ام
تا مبادا مال و مواشی آنجماعت پایمال لشکریان شود نایب السلطنه ابوالفتح خان جوان شیرا با فوجی از تفنگچیان
بمدد عطاء الله خان مامور داشت تا با تفاق آن قبایل را منزل بمنزل همی آوردند طایفه جبرئیل لو بنهانی کس نزد
نیاران کسیل ساخته او را آگهی دادند و جعفرقلی آقا با جماعتی از روسیان تاختن کرده با جبرئیل لو همدست شدند
و قریب بارض قبان با ایرانیان دوچار شدند و جنگ به پیوست و تفنگچیان چندانکه سرب و باروت داشتند
کوشش کردند و در پایان کار بعضی اسیر روسیان شدند و کروهی بزحمت تمام سرخویش را گرفته از پیش بدر
رفتند چون اینخبر بنایب السلطنه رسید در حال اسمعیل خان دامغانی و حسن خان قاجار را با کروهی از دلیران
سپاه بپرون فرستاد و خود نیز از دنبال از طریق اصلان دوزراه برگرفت و نیاران چون اینخبر بدانستند کروهی
از لشکر خود را بحفظ قلعه پناه آباد گذاشته و دیگر سپاهیان را برداشته بجانب کنجه سرعت گرفتند و چون نایب السلطنه
از رود ارس عبور کرد و این قصه بشنید بآهنگ کنجه یکجهته شد در این هنگام فرستاده شیخعلی خان و حسینقلی خان
برسید و نفاق مردم در بند و اثاق ایشان را بار و سیه معروض داشت و پیرقلیخان قاجار که بتردیک ایشان
از دراعانت تاخته بود نیز بازنمود که مصطفی خان شیروانی باز به تسویلات شیطانی با روسیه متفق شده اسمعیل بیک
برادر خود را با فوجی بکمار و دگر مامور داشته که لشکر ایران را از عبور دفع دهند نایب السلطنه تظلم در بند و نایب
مصطفی خان را واجب تر دانست پس حسین خان سردار را با کروهی مامور بابلغار ساخت و خود نیز از دنبال چنان شتافت
که در عبور از آب کر با هم پیوسته عبره کردند و لشکر شیروانی چون این بدیدند پای از سر نشناخته بهر سوی بتاختند
و حسین خان همچنان پست و بلند آن اراضی را در نوشته آتش نهب و غارت برافروخت و خشک و تر را بسوخت

درمیانه بعضی از اموال بازرگانان شکی و تبریز بتاراج رفت این جمله را نایب السلطنه از خویشتن بها داد امصطفی خان
ازاین ترکتاز بیچاره ماند از درعجز و نیاز پیرون شد و طلب امان و اطمینان نمود و دیگر باره نایب السلطنه چشم از
جرمش پوشیده بخفقلی خان کروسی و عطاءالله خان شاهسون را بقلعه فیت که اینوقت ناهن مصطفی خان بود فرستاد
تا او را دیدار کردند و از عفو و لیعهدش امیدوار ساختند با اینهمه از تلون طبع و سوءظن در تعقیل درگاه و حضور شکاه
مماطله نمود و محمد علی بیک خاله زاده خود را بدرگاه فرستاد و لاجرم نایب السلطنه از کنار رود کر بسوی آقسو کوچ
داده اسمعیل خان دامغانی و حسینقلی خان قاجار را بتسخیر شریان که معقل متین بود مامور فرمود تا بحکم یورش از
دو سوی آن محمد محکم را مقهور ساختند و بعد از قتل و اسر اموال ایشان را منهوب داشتند نایب السلطنه بفرمود تا اموال
آنجماعت را باز دادند و ایشان را با قبیله مراد خانی که افزون از شش هزار خانوار بودند رایه مغان کردند و اینوقت
دیگر باره مصطفی خان آشفته کشته سلیم خان حاکم شکی را از در ضراعت بشفاعت انگیخت و پیمان داد که حاضر درگاه
شود و تیز در نهانی بحیلت اندوزی تسویف وقت مشغول بود و دیگر و زچنان افتاد که مردم او از کوه فیت بزیر
آمدند و با امان الله خان افشار کارزار دادند و بعضی مقتول و کروهی دستگیر کشتند با الجمله هم در منزل آقسو شیخعلی خان
و حسینقلی خان حاکم باکو بحاضر درگاه شده نظم در بند و حفظ آنحدود را بر کردن نهاده با فوجی از سواران لشکر
ناموران راضی شدند اما مصطفی خان شیروانی بکذب این خبر را پراکنده کرد که نایب السلطنه محمد حسن خان
برادر سلیم خان را که بحکم شاه شهید بدست مصطفی خان دولو ناپسنا شد لشکری داده و بقصد او سر سلیم خان فرستاده
سلیم خان ساده دل این سخن را باور داشت و با مردم خود بکوه کلس کورسن جای کرد نایب السلطنه پاس خدمت
سابق او را نگاهداشته میرزا ابوالقاسم وزیر ولد میرزا عیسی قایم مقام را مامور فرمود تا او را در بلده شکی دیدار
کرده کدورت این کذب را از خاطرش بستر د آنگاه برحسب فرمان شهریار مهدقلی خان قاجار را از حکومت ایروان
معزول فرمود و احمد خان پیکلربیکی تبریز و مراغه را بجای او منصوب داشت و احمد خان با سپاهی شایسته بایروان
شد و برج و بارهٔ قلعه را تعمیر داد و استوار کرد اما این هنگام هوای ایروان چنان عفن کشت که از سپاه سوار
و پیاده بگزار و ششصد تن هلاک کشت و احمد خان نیز سخت مریض شد و کار ایروان از نظم بگشت و روسیه تیکبک
و کرجستان اشهاز فرصت میبرند تا کیدی ندیدند و کار نجوان نیز از بهر خصمی کلبعلی خان بمراده اش عباسقلی خان
سخت آشفته بود و هم معروض حضرت نایب السلطنه افتاد که میان حسینقلی خان افشار حاکم اروی و مصطفی خان
که از قبل دولت عثمانی حاکم هکاریست کار بمنازعت افتاده و پیر قلیخان نیز معروض داشت که مردم در بند
در نهانی بار دسیان پیمان و پیوند نهاده اند و شیخعلی خان در کار سیشیر و او یزتهادون و تلخاهی دارد و ازاین روی
پیر قلیخان آهنگ مراجعت نمود و هم مکشوف افتاد که امنای دولت ایران تادیب علی پاشای والی بغداد را که سبب
نقض عهد آل عثمان شده واجب شمرده اند لاجرم نایب السلطنه کار شیروانرا دست باز داشته از آقسو طریق
مراجعت گرفت مصطفی خان شیروانی چون این بشنید جماعتی را بنهب و غارت دنباله پویان لشکر تاخت
وقتی بکنار لشکرگاه رسیدند حسن خان قاجار که بر سم چندانی همسپار بود ایشان را دیدار کرده ماننده ماقبله
بلابدیشان درآمد و استیلا یافت بعضی هزیمت شدند و کروهی مقتول و دستگیر آمدند آنگاه بفرمان نایب السلطنه

پیرقلیخان با فوجی روانهٔ مغان شد که اگر بصواب نزدیک داند مردم شیروانرا از آنجا کوچ داده در اراضی طالش بنشاند و خود مراجعت به تبریز فرماید از پس اینوقایع جماعت روسیه منافقته با اراضی شیروان در رفتند و مصطفی خان هم از بهر آنکه قوت مدافعت نداشت و هم ازین روی که با مردم سالیان و طالش کار بخصومت میکرد و سپاه روس در مقاتلت با این دو قبیله پایمرد خود میدانست بحکومت روسیان گردن نهاد و در اینوقت حسینقلی خان نیز از لشکر روس هراسناک شده با زن و فرزند خویش و پیوندان راه سالیان روانه تبریز شد و بعد از وی بزودی کریم آقا از سرکردگان روس بود بیامد بباکویه در رفت و شیخعلی خان ناچار با روسیه طریق مداهنه و مدارا گرفت و بعضی از مردم سالیان که با علی خان حاکم خویش خصمی داشتند با مصطفی خان شیروانی ابواب مکاتبات و مصافات باز داشتند لاجرم مصطفی خان دل قوی کرده مردم خویش را جمعی از روسیان برداشت و تا ارض جواد بتاخت و از آنجا تصمیم عزم داد که بر لشکرگاه پیرقلیخان شبیخون برد و قبایل شیروانرا که او کوچ میداد استرداد کند پس شب هنگام بر سراو تاختن برد و پیرقلیخان دفع او را بغرمثابت و جدی تمام بجنگ درآمد و بعد از کر و فر مصطفی خان را هزیمت کرد و از دنبال او تا کنار کر بتاخت مصطفی خان بعد از این شکست و کریختن آهنگ سالیان کرد میرزا قربیک برادر مصطفی خان که بر حسب امر نایب السلطنه با سیصد تن تفنگچی بحراست سالیان مامور بود آگهی از نفاق مردم و اتفاق بعضی از ایشان با مصطفی خان نداشت با دل قوی بجنگ درآمد و از جانب دیگر آنجماعت که با مصطفی خان پیمان داشتند در بکشودند و روسیانرا در آوردند میرزا قربیک و جمعی از مردم طالش و شکر شدند و علی خان از میانه بجیت چون این اخبار گوش زد دنیاران بلشین شد و کار باکویه و سالیان و موغانرا پرداخته یافت بطرف شکی شتافت سلیم خان سپاهی از آوار و جار و تله بمدد آورده با تونجانه و قورخانه و اعداد تمام بسینقاق کلکر من نشیمن کرد و دو کرت در حوالی شکی با روسیان صف جنگ برکشید و مردانه بکوشید در پایان کار جماعت لکزیه از جنگ روی برگاشتند و او را بگذاشتند سلیم خان ناچار طریق فرار گرفت و اهل و مال خویش را برداشته آهنگ تبریز کرد و هم در راه چند نوبت با روسیان رزم داده از رود کر عبره کرد و از راه اردبیل با تفاق فرج الله خان شاهسون به تبریز شتافت و بر حسب فرمان ولیعهد نشیمن در اردبیل ساخت اما از آنسوی بولکونیک که اینوقت در ارض جواد جای داشت بمصطفی خان طالش مکتوبی کرد که قبایل شیروان و موغان و روبار را با اراضی خویش باز فرست و اگر نه سیصد تن از خویشان و عشیرت تراکه در سخت فرمان من اند رند با تیغ بگذرانم مصطفی خان طالش او را پاسخی درشت نوشت و صورت حال را در حضرت نایب السلطنه معروض داشت اکنون قصهٔ بغداد و طغیان علی پاشا را باز نمائیم از این پیش مرقوم افتاد که عبدالرحمن پاشا با پنجهزار کس از اهل و عشیرت و سپاهی و رعیت خود بدولت ایران پناهنده شد و در کردستان نشیمن یافت و میرزا صادق وقایع نگار برسالت بغداد مامور گشت از بهر آنکه علی پاشا را از کین و کید عبدالرحمن پاشا باز دارد و حکومت شهرزور را دیگر باره باو گذارد و بعد از ورود بغداد علی پاشا وقایع نگار را وقتی نگذاشت و حکومت شهرزور را با خالصه پاشا تفویض فرمود ناگاه نامهٔ فرمانی خود را مستوردار و عریضهٔ از درخدمت نگار داده با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه فرستاد و شهریار نامدار محمدشاه را بی فرمانی او ثقلی در خاطر افتاد و عبدالرحمن پاشا را از کردستان حاضر آستان

ساخته بشمشیر وخنجر مرصع وخلاع گران بها شاد وخاطر ساخته بایالت شهرزور رشن مامور نمود و بامان الله خان
والی کردستان نیز حکم رفت که از استقلال او دست باز ندارد و عبدالرحمن پاشا راه شهرزور برگرفت وخالد
پاشا از اصفهای این خبر بیغداد کریخت واز پس آن نواب محمد علی میرزای شاهزاده را صاحب اختیار حدود عراقین
عرب وعجم لقب داد وایالت کرمانشاهان تا حدود بغداد از سر حد بصره تا قصبه خرم آباد بدو واگذاشت وامیرخان
دولو ومحمد علیخان شاهسیاق را ملزم رکاب او داشت در دهم شهر جمادی الاولی از چمن سلطانیه مامور بدان حدود
وثغور گشت اما از آنسوی علی پاشا دفع عبدالرحمن پاشا را یکجهته شده با سی هزار تن سواره وپیاده وتوپخانه وقورخانه
از بغداد کوچ داده در ارض زهاب لشکرگاه کرد وسلیمان پاشای کهیا خواهرزاده خود را با پانزده هزار تن لشکر
بتدبیر عبدالرحمن پاشا وتسخیر شهرزور مامور نمود وخالد پاشا وسلیمان پاشای مسلم کرکوک وکوی حریر را ملزم رکاب
او ساخت وسلیمان پاشای کهیا بی توانی باراضی شهرزور تاخت وعبدالرحمن پاشا زرم او را بساخت وباذل
حمله هزیمت شده بزمین کردستان بازگریخت علی پاشا را مژده این نصرت تحریک جلادت داده از زهاب برگشت
وتا طاق گراغان باز نکشید واین خبر در چمن سلطانیه مسموع شهریار افتاد وفرمان داد تا نوروزخان قاجار
ایشیک آقاسی باسپاهی جرار مامور خدمت شاهزاده محمد علی میرزا شده در بلده همدان بحضرت او پیوست وشاهزاده
در حال کوچ داده در منزل کرند جای کرد علی پاشا چون از این ترکتاز وقوف یافت از طاق گرا باز پس شده
در کنار رود سیروان که میان شهرزور وبغداد دست متوقف کشت این هنگام شاهزاده نوروزخان ومحمد
علیخان شاهبیاقی را با ده هزار سوار از گردان مدان لو وجهان پکلو وترکان قراگوزلو باسر دنهب اراضی بغداد
بتاخت وایشان از زهاب تا بعقوبه تا مندلیج را عرضه نهب وغارت کردند قاج پاشای حاکم زهاب
کروفری نموده بی نیل مقصود بتردیک علی پاشا کریخت واین هنگام فرج الله خان بیقچی باشی آدخلوی افشار
ومحمد ولیخان قاسملوی افشار داماد او وصفیارخان کردبچه افشار با سواره جمعی ایشان از درگاه شهریار مامور
کردستان شدند تا باطاق امان الله خان والی عبدالرحمن پاشا را در حکومت شهرزور استوار بدارند بالجمله
ایشان از چمن سلطانیه تا بکردستان بتاختند واز آنسوی سلیمان پاشای کهیا با غوای خالد پاشا با لشکرهای خود
از شهرزور بیرون شده در کنار بحیره مریوان که پایان خاک کردستان است با سپاه ایران دوچار
شدند فرج الله خان وامان الله خان صف برآراستند ابطال رجال اردلانی وکردستانی در میمنه جای کردند
وهزاره افشار بر میسره شدند محمد ولیخان افشار وصفیارخان کردبچه از چپ وراست بایکه ساختند امان الله خان
وفرج الله خان در قلب لشکر اندر آمدند واز آنسوی سلیمان پاشای مسلم کرکوک را با اعراب واکراد در برابر
مردان اردلانی بداشت وغلامان گرجی وسپاه رومی را با جماعت افشار روی در روی کرد وجنگ درانداخت
وآتش توپ وتفنگ برافروخت بعد از یکروز کارزار فراوان دلیران افشار از میسره بجانب میمنه خصم که کهیا جای
داشت یورش بردند ولغزشی در سپاه خصم افکندند سلیمان پاشای کهیا چون این بدید بتردایک سلیمان پاشای
مسلم شتافت ومردم میسره را برداشته بر میمنه لشکر ایران حمله برد وسخت بکوشید واز چپ وراست بر رسید
وبجز وشید ایرانیان چون این بدیدند در کرد کهیا پرده زدند وبی نگرا وراجراحتی رسانند دستگیرش ساختند

سلیمان پاشای کهیا مغلوب بزار

و لشکرش را هزیمت ساخته از دنبال تاختند از یکسوئی لشکرگاه علی پاشا و از طرفی تا اراضی کرکوک و صل
از شهای هزیمتیان برفشند و اسیر گرفتند و مرد و مرکب بخاک انداختند و خاک او و یه را از خون دلاوران رنگین
ساختند سه هزار تن از مردم آل عثمان عرضهٔ شمشیر شد و از این پیشتر اسیر کشت علی پاشا چون کار بدینگونه
دید برسمند باد پا برنشست و بکردار باد تا کنار بغداد بتاخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان علمای جعفری
فخر نامور بود از نجف اشرف طلب نمود و بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا شفیع انگیخت جنابش نزدیک شاهزاده
سفر کرد و شاهزاده حشمت قدم او را بداشت و بخواستاری او لشکر بایزا از قتل و غارت اراضی بغداد منع فرمود
و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و جناب شیخ جعفر مراجعت فرمود و سلیمان پاشای کهیا را که مرزی شاهنشاه
دنامور بود و رها ییدن او را بی اجازت شهریار پسندیده نداشت باکنده و زنجیر بدرگاه پادشاه فرستاده
شاهنشاه زنجیر از گردن برداشت و او را بمیرزا شفیع صدر اعظم سپرد و از چمن سلطانیه کوچ داده روز پنجشنبه دوم
وارد طهران گشت و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه که اینوقت فرمانگذار ممالک ارزن
الروم و قراحصار شرقی و سپهدار سپاه بود فیضی محمود افندی را که از اعیان دولت بود و بحضرت نایب السلطنه
از بهرهائی کهیا رسول ساخت و از طغیان علی پاشا کتابتی از در معذرت کرده و نایب السلطنه نخواستاری در
حضرت شهریار صورت حال را باز نمود و افندی را بطهران فرستاد و هم در اینوقت شیخ جعفر نیز برای خلاصی کهیا
وارد طهران گشت لاجرم شهریار سلیمان پاشای کهیا را تشریف ملکانه خورسند فرمود و در حضت انصراف
داد و عبدالرحمن پاشا را خلعت حکومت شهرزور عطا فرمود و میرزا صادق وقایع نگار را دیگربار برای استقرار

این امور تشد بدمبانی محبت میان دولتین بالتفاق کهیا روانه دارالاسلام بغداد شد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و چهت و دو و تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان

چون صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبهٔ دوازدهم شهر محرم الحرام بگذشت در سنهٔ یکهزار و دویست
و چهت دو هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار جمشید دستگاه فتحعلی شاه جشن جمشیدی بگذاشت آنگاه سپاه
زمجوی را از اطراف ممالک طلب داشت و روز دوشنبهٔ هفتم شهر ربیع الاوّل از طهران خیمه بیرون زد بعد از
ورود بقزوین شاهزاده علیقلی میرزا را بحکومت آن اراضی بگماشت و از آنجا کوچ داده سه شنبهٔ هفدهم ربیع
الاوّل چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و از طرف روسیه مکشوف افتاد که یکتن از دزدای روسی که سالیان دراز
بازرم و بزم مأنوس بود بجای ایشچند رسپه سالار سپاه کشت و با لشکری انبوه از طریق قزلر وارد تفلیس شد
و نخستین فتح ایروان را در ضمیر گرفت و هم معروض افتاد که روسیهٔ قراباغ بتاتف آمده مبارزت ابوالفتح خانرا
طراز دادند و پاشایان قارص و بایزید با روسیه کارزار برق و مدارا کردند و اینک بدان سرند که قبایل سپیکی
و زملان که ساکنین نواحی ایرانند بفریب و اکراه بعبودیت بسوی خود کشانند و احمد خان سپیکلر سپیکی ایروان بعضی
و علیل افتاده و مردمیکه در تحت فرمان او و پاسبان قلعه اند پشتیر نیز بخواهش و ناتوان در شده در اینوقت با نیکه
در تمامت آذربایجان بسبب قلت غله بلای غلا بالا گرفته بود نایب السلطنه را فتوری در ارکان شهامت راه
نکرد و حسین خان سردار قاجار را با مردان کارزار بسپه داری ایروان منصوب داشت و اهمه خانرا طلب فرمود

دیگر قتحعلیرا

شهریار جوانبخت قاجار

هنگامی که سپاه روسیه بسرداری ... قراباغ را تاخت ... سپیکی ... ایروان ... بعضی ... سپیکلر ... ایروان ... بعضی ... سپیکلر ... ایروان ... بعضی ... سپیکلر

و پیرقلیخان زابد و مصطفی خان حالش پیرون فرستاد و نیز فوجی را با عانت ابوالفتح خان فرمانداد لاجرم از آنسوی کدوچ چون این اخبار بشنید از جنبش و کوشش فرو ایستاد و بولکونیک بعد از دو روز پیرقلیخان با راضی مغان مراجعت کرده از شیروان بگنجه در رفت و جمعی از روسیان که در تاقت جای داشتند چون اعداد ابوالفتح خان را از تجدید لشکر بیشتر راه پناه آبار پیش گرفتند و آن فرقه روسیان که در شکی شدند و بعد از هزیمت سلیم خان بر سر جار و قلعه داشتند چون از تاختن پیرقلیخان آگاه شدند آهنگ مراجعت نمودند و با مردم سلیم خان که در جار و قلعه جای داشتند چون برف و یخ طریق مراجعت و فرار بگرد آنها سد و دیوار زده و چار زرم داده و بعضی مقتول و برخی بشکی گریختند و هم در این هنگام از درگاه شهریار سپاهی هزار و اندر با آذربایجان گشت و از انجا بعضی نزدیک حسین خان و ایروان شدند و نیمه دیگر بسوی مغان و نزد پیرقلیخان مامور گشتند و نایب السلطنه با عدت و عدد و شایسته در تبریز بهشت از آنسوی کدوچ چون با دولت عثمانی تیره کار معاهدات و مبارات میرفت خواست تا با دولت ایران از در مصالحه و مداهنه پیرون شود و برحسب فرمان پادشاه روس ایشیک آقاسی خود را که استپانوف نام داشت روانه درگاه پادشاه ساخت و مکتوبی بمیرزا شفیع صدر اعظم کرد و بعضی از اشیاء نفیسه هدیه او داشت و خواستار التیام جانبین و اتحاد دولتین گشت و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب السلطنه یافته از انجا بطهران آمد و برحسب فرمان در خانه صدر اعظم فرود شد و مکتوب و مهدای او را برسانید و مکنون خاطر را در کار مصالحه مکشوف داشت امنای دولت ایران در پاسخ گفتند ما را از مداهنه و مصالحه با دولت روسیه گزیری نیست بشرط آنکه از تصرف در اراضی ایران اگرچه بمقدار نقش قدمی باشد دست باز دارند و چون سخنان استپانوف را از در خدیعت دانسته او را وقعی و مکاشفی نگذاشتند و استواری کار و ثبات عزم را برحسب امر شهریار حسن خان قوللر آقاسی برادر حسین خان سردار با اشرف خان دماوندی و گروهی از لشکریان بطرف ایروان شتاب کرد و استپانوف که در ظاهر طریق مصالحت و مسالمت می سپرد نیز بتبریز دیگ کدوچ مراجعت کرد و از آنسوی چنانکه مرقوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا فیضی محمود افندی رسالت خویش بگذاشت و سلیمان پاشای کهیا را ساخت و خود آهنگ مراجعت نمود چون به تبریز آمد نایب السلطنه فتحعلی خان ایشیک آقاسی سپهر هدایت الله خان رشتی را با شفاق او بنزد یک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیه ایران و آل عثمان را جعل اتحاد و مهربانی محکم کرده باز آمد و حاجی یوسف پاشا حکام و پاشایانیکه در حدود و اراضی روسیه بودند فرمان کرد که با روسیان طریق مخالطت مسدود دارند و غلات و حبوبات را که مایه قوت و معیشت است با ایشان بمعرض بیع و شری در نیاورند که دیگ از این معنی پریشان خاطر شده از در کیفر و مکافات ابواب معاودات و مبارات بر روی ایشان باز داشت و نخستین نیال سویدوف را با سپاهی زرمجوی بجانب قارص مامور نمود و محمد پاشا حاکم قارص اگرچه با مردم خود بعزم مقاتلت پیرون شد اما در نهانی با روسیان مواضعه نهاده غان بگرداند و در قلعه قارص متحصن گشت یوسف پاشا این معنی را مکشوف داشته سید علی پاشا را با جماعتی مامور ساخت پیرامن قارص فرمان کرد که محمد پاشا را بکنده و نزنجیر بتزدیک من فرستید و اگر نه مثله عقاب و عذاب بشیده محمد پاشا چون این بدانست عظیم بترسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیا نرا میان بربست و با شقاق سید علی پاشا

با نجاعت زرمی مردانه داده ایشان را از حوالی قارص هزیمت داد تا بمسافتی بعید باز پس شدند و در بعضی از قراری آن اراضی جای کرد و از اینسوی نایب السلطنه روز دوم شهر ربیع الثانی با لشکر جرار و توپ و زنبورهٔ آتشبار از تبریز بیرون شد و در ظاهر شهر لشکرگاه کرد تا اگر واجب افتد سواره و پیاده از بهر جنگ آماده باشد در اینوقت از حاجی یوسف پاشا و حسین خان قاجار سردار ایروان مژدهٔ غلبهٔ روسیان برسید بدین شرح که بایدوف سپهسالار روسیان با چهار هزار تن بر سر قلعهٔ آخرکلک آخسقه برفت و کدویچ نیز از دنبال او بشتافت سلیم پاشا که والی اخسقه بود سه هزار تن تفنگچی از جماعت لاربد قلعه گیان آخرکلک فرستاد و کدویچ سه ساعت قبل از رسیده دم فرمان داد تا لشکریان نزدبان بر دیوار قلعه استوار نهاده یورش بردند و صعود کردند چندانکه سنگ و آتش از قلعه ببارید ند و ایشان از زدبانها زیر افکندند روسیان باز پس نشستند و دلیری نمودند و همی از پس یکدیگر صعود کردند تا بفراز بارهٔ برشدند و از آنسوی سپاه آل عثمان نیز از پای ننشستند تا هنگام صبح رزم دادند و در پایان کار روسیان شکسته شدند و خویشتن را از بارهٔ بزیر افکندند و راه فرار برگرفتند قلعه گیان چون این بدیدند در بکشودند و از دنبال هزیمت شدگان بتاختند و بسیار کس را اسیر کردند و با پانصد و پنجاه نیزه سر و پنج عراده توپ و شش عراده قورخانه باز قلعه شتافتند تا کدویچ بعد از این هزیمت از بهر کیفر عزیمت درست کرد و با لشکر خود از بهر رزم یوسف پاشا بار اضی قارص در رفت و از طرف شوره گل ایروان راه سپار گشت و یوسف پاشا بعد از آن نصرت با بحر و خیلای تمام آهنگ رزم او فرمود با اینکه مکتوب نایب السلطنه بدو رسید که در رزم کدویچ آهسته باش تا من نیز در رسم و تو را با سپاه ایران مدد دهم تا خود را محتاج ندانست و افواج لشکر را برانگیخت و سید علی پاشا و محمد پاشا را بر مقدمهٔ سپاه بتاخت و خود بمسافت نیم فرسنگ از پس پشت ایشان همی برفت و در منزل بایندر لوی شوره گل پاشایان را بار روسیان دیدار شد و بانگ کیر و دار بالا گرفت بعد از ستیز و آویز لشکر روم شکسته شد پانصد تن از ایشان اسیر و پانصد کس عرضهٔ شمشیر گشت یوسف پاشا هزیمت شده بقارص آمد و محمد پاشا را که چند کرت از اسلامبول فرمان احضار رسیده بود و در امتثال فرمان مماطله و مماهله میداشت روانه اسلامبول فرمود و چندکس را فرمود که در عرض راه تا پکفر آنکه بار روسیان در نهان مواضعه نهاده بود سرش را برگرفتند و هم در این سال در عشر اول ربیع الثانی الی شرع اسلامبول و بزرگان قبایل ینکچری با سلطان سلیم که این هنگام صاحب تاج و تخت بود دل دیگرگون کردند و کشاد این نظام جدید که شعار مردم یورپ است در اسلامبول آشکار کردن کار اسلام آشفتن و طریق عیسویان گرفتن است پس یکبارگی بشوریدند و او را کرسی از تخت سلطنت بزیر آوردند و سلطان مصطفی پسر سلطان عبدالحمید خانزا بسلطنت سلام دادند و حاجی ابراهیم خان نظامی را که قوام این نظام بد بود با جمعی از بزرگان دربار عرضهٔ هلاک و دمار ساختند چنانکه در جای خود در ذیل قصه قیاصره بشرح این اجمال خواهیم پرداخت مع القصه این اخبار را نایب السلطنه در عریضه نگاشته داده در چمن سلطانیه معروض درگاه شهریار داشت و هم از طرف خراسان مژدهٔ غلبهٔ لشکر اسلام بر افغانان و صوفی اسلام برسید همانا قلعهٔ خوزیان و آن اراضی که در هشت فرسنگی هرات است از این پیش بدست حسین خان قاجار مفتوح شد و شاهزاده محمد ولی میرزا که والی خراسان بود آن اراضی را باسحق خان قرائی که ملازم رکاب بود گذاشت و اسحق خان برادرزادهٔ خود صفی خان را

بگومت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بحکومت آنجا گماشت مدتی دراز برنیامد که یوسفعلی خان طریق نفاق گرفت و با حاجی فیروزالدین میرزا ولیعهد که حکمرانی هرات داشت در نهانی اتفاق نمود و او را بر تسخیر خراسان تطمیع داد در اینوقت یکتن از صوفیه جزیره بحار که صوفی اسلام نام داشت و سه سال از پیم پنجاب اوزبک در نواحی کرخ روزگار میگذاشت آوازهٔ کشف و کرامت بلند کرد و کروهی انبوه بارادت و ملازمت آورد حاجی فیروز نیز شیفتهٔ شمایل او گشت و از در عقیدت دست ارادت بدو داد و چنان دانست که از توجه خاطر او بر بادی و حاضر چیره خواهد شد و بر چار بالش ملک تکیه خواهد زد پس تجهیز لشکر کرده پنجاه هزار تن از قبایل هرات و قندهار و فراه و اندخود و مارو چاق و قندز و ختلان و تخارستان و میمنه و فاریاب و بادغیسات و اویماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و نکودری انجمن کرد و صوفی اسلام را در هودجی زرین جای داده در میان لشکر باز داشت و بشمار ایام سال سیصد و شصت و شش تن از ابطال را در گرد هودج نگاهبان گذاشت و شش فرسنگ از هرات پیرون تاخته در قلعهٔ شکیبان فرود شد و از اینسوی محمدخان قاجار نایب خراسان برحسب فرمان پادشاه و اجازت شاهزاده محمدولی میرزا با سپاه خون آشام قلعهٔ شاهرود تاختند و میان فشتین زیاده از فرسنگی نماند روز دیگر که پنجشنبهٔ بیست و دوم شهر ربیع الثانی بود محمدخان خوانین خراسان را برداشته با لشکر کرد و عرب و مردم هزاره و تیموری از قریهٔ شاهرود پیرون شد و از آنسوی حاجی فیروز و صوفی اسلام نیز میدان جنگ نزدیک کردند و از هر دو جانب صفها پیاراستند و آلات حرب و ضرب بکار داشتند نخستین از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ ببارید و زنبورهای آتشین را دهان بگشادند آنگاه آن دلیران ایران از آن عجل و شتابی که در نهاد داشتند توپ و تفنگ را بگذاشتند و با تیغهای آخته بجانب خصم تاختند و همی مرد و مرکب بخاک انداختند و در میان آن کیر و دار صوفی اسلام را دیدار کردند و بر کردار دیوزاد زدند آن سیصد و شصت و شش تن مردم که نگاهبان هودج او بودند دست از جان بشستند و بر اطراف هودج رد بستند تا آن یکتن که آخر شمار بود عرصهٔ دمار نگشت کس بهودج دست نیافت بالجمله صوفی اسلام را با هودج بضرب تیغ آبدار پاره پاره کردند و شهرآرکس از افغانان را بخاک راه افکنده زمین را از خون ایشان لعل گون ساختند و بدل خان فولادائی و کدا خان و محمود خان تایمنی و برادر ملنگ توشخان جمشیدی و مانند ایشان از سرکردگان و بزرگان افغان یکصد و سی تن مقتول گشت و سه هزار تن از افغانان اسیر شدند و دویست تن از سرهنگان ایشان نیز دستگیر آمدند که سه تن از جمله عبدالغیاث خان فولادائی و برخوردار خان اسحق زائی و یک برادر ملنگ توشخان جمشیدی بودند تمامت بضاعت آنجماعت از نیلید و طریف و سیاه و سفید و توبخانه و قورخانه غنیمت سپاه شد و محمدخان از دنبال هزیمت شدگان تا دروازهٔ هرات بتاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و از برای فتح قلعه استوار گشت حاجی فیروز چون کار بدینگونه دید از در ضراعت پیرون شده خراج دو سالهٔ هرات را مهیا ساخته نزد یک محمدخان افغان داشت و یوسف علیخان قرائی را که علت این غایله و سبب این فتنه بود دست بگردن بسته پیرون فرستاد و اسیران افغانیهائی گران زر بداد بگرفت لاجرم محمدخان شاد خاطر در عشر اول جمادی الاولی در مشهد مقدس بحضرت نواب محمدولی میرزا پیوست و مژدهٔ این فتح در نیمهٔ جمادی الآخره با پانصد نیزه سر و خراج دو سالهٔ هرات و بعضی اشیاء نفیسه که حاجی فیروز برسم پیشکش انفاذ

داشته بود و چمن سلطانیه از پیشگاه حضور شهریار بگذشت آنگاه شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه هفتم رجب وارد طهران گشت و از آنسوی نایب السلطنه از چمن اشکبر کوچ داده در هیجدهم شهر رجب به تبریز آمد و در حدود مملکت هر جای از بهر حراست سپاهی در حوزه باز داشت و در هشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از نزد ناپلیون مراجعت کرد و خبر آن غاردان که حکمران دوازده هزار تن لشکر بود و نیز بحکم امپراطور فرانسه با بست و چار تن از مردم مجرب و هنروران آن اراضی باشتاق او برسید نخستین چنان غاردان بحضرت نایب السلطنه آمد و نامه که نیز از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت آنگاه نایب السلطنه محمدعلی خان نوری قوریاول باشی را بهمانداری او گماشته ایشان را روانه دربار شهریار داشت روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافه طهران جنرال غاردان بتقبیل درگاه شهریار دست یافت مکتوب ناپلیون را برسانید و اشیائیکه ارمغان آورده بود پیش داشت و در تشیید مبانی اتحاد و پایداری که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید خلاصهٔ آن بدین شرح که ناپلیون بر خویشتن نهاده است که روسیان را خواه از در مصالحت و مداهنت و خواه بطریق مناجزت و مبارزت از اراضی گرجستان و دیگر حدود و که تحت فرمان آورده اند برون کند و قبل از فصل این امر هرگز با روسیان سازموالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را چندانکه الات جنگ در بایست اقتدار از انفاذ مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و مخاوت باجاعت اکمر نیز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان بکسره شود و ناپلیون سپاهی بتسخیر هندوستان مامور دارد و جنود ایشان را از خاک ایران مضایقت نرود مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت و خبر عهدنامه بپای بردشهریار نامدار محمدعلی شاه پذیرای آن بجان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را بلقب خانی مخاطب ساخت و عسکرخان افشار ارومی را که یکتن از سرکردگان سپاه بود با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه بر سم ارمغان بدرگاه ناپلیون رسول فرمود و هم در اینوقت چون سلطان مصطفی خان چنانکه مذکور شد بخت سلطنت روم جای داشت از درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی به تهنیت جلوس او نگار داده آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی حامل نامه و سفیر حضرت او گشت از پس او زیارت حضرت معصومه بنت موسی بن جعفر علیه السلام را شهریاردین پرست تصمیم عزم داده سفر دارالامان قم فرمود و از آنجا تماشای دارالمؤمنین کاشان کوچ داده پس از روزی چند مراجعت بطهران فرمود و اما از آن سوی در نیمهٔ جمادی الآخره دو تن از غلامان گرجی علی پاشای والی بغداد را مقتول ساختند بزرگان بغداد بنزدیک سلیمان پاشای کهیا انجمن شده او را بحکومت بغداد برداشتند و او نخستین کس فرستاده و قاتلان علی پاشا را که فرار کرده بودند بدست آورده عرضهٔ هلاک و دمار داشت و احمد چلبی را با پیشکشی شایسته روانه دربار شهریار نمود و در استقرار حکومت خویش خواستار حکمی مجدد شد شهریار ایران منشور حکومت او را با تسلیم لایق بدو فرستاد و از آنسوی امنای دولت عثمانی مشال وزارت بغداد را بیوسف پاشای سرعسکر ارزن الروم فرستادند و چون خبر بدیشان رسید که شاهنشاه ایران سلیمان پاشا را در بغداد منصب فرموده لاجرم طریق موافقت سپردند و سلیمان پاشا را بحکومت بغداد گذاشته یوسف پاشا فرمان کردند که عثمان پاشا

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

در جای خود بارزش الزوم بکار رود و خود طریق اسلامبول بسپارد و هم در این سال آموزگاری فرستاد کان ناپلیون چنانکه مذکور شد در ممالک ایران سپاهیان را نظمی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که یک نیمه لشکر بقانون مردم فرنگ پیاده آیینک جنگ کنند و بیشتر در کار حرب توپ و تفنگ بکار برند نخستین در آذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و به نیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قایم مقام این مقصود بروفق مرام آورد و هم بفرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار ولایات دستگاه کار بدینگونه کردند نظام آذربایجان را سرباز خواندند و نظام عراق و مازندران را جانباز لقب دادند و یوزباشان گرجی که از عهد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیک و بد روزگار را با موزگاری پادشاه دانسته بود سپه سالار سپاه گشت و بلقب سپهداری بلند آوازه شد و فرمانگذاری عراق از اراضی فراهان و گرزان و کمره و سربند و وفس و بزچلو و شراه و نشرش و آشتیان بدو تفویض گشت و دوازده هزار تن پیاده نظام از این اراضی اختیار نموده قانون جنگ با تفنگ و توپ بر قانون اهالی یوروپ بدیشان آموخت و هم در این سال سفرای سند بحضرت شهریار رسیدند همانا مملکت سند که شصت فرسنگ طول و بیست فرسنگ عرض دارد بر شکل مثلثی باشد از سوی مغرب بدریای هند پیوندد و از سوی جنوب با اراضی هند و کچ و بوج منتهی شود و جانب شمالش بیابان مکران است حکام و فرمانگذاران این مملکت شیعی مذهب اند و سکنهٔ آن سنی و بیشتر هندو ند چون نوبت ایالت آن مملکت بمیر غلام شاه که نسبت با خاندان آل عباس داشت رسید از طایفهٔ داپور بلوچ چهار برادر که از امرای درگاه بودند و مکاتبی تمام داشتند پیوسته بحفظ و حراست شهر حیدرآباد که دارالامارهٔ سند است و حکومت دیگر بلدان و امصار مشغول بودند و این برادران نخستین میر فتحعلی و دوم میر غلام علی و سیم میر کرم علی و چهارم میر مراد علی نام داشت و چون ایشان را خشمی تمام در آن اراضی بود میر غلام شاه بدان سر شد که با ایشان پیوندی کند تا بپاس خویشاوندی هرگز بر طریق خلاف نروند پس از انجماعت دوشیزهٔ را برسم زناشوئی طلب فرمود و انجماعت را هرگز با غیر قبیلهٔ خود قانون مواصلت و مصاهرت نبود این کار را عاری دانسته پذیرفتار نشدند میر غلام شاه بقوت سلطنت و اعطای سیم و زر آن دختر را بنکاح کرد ایشان از این کردار خشته خاطر شدند و بدو نامه کردند که ما را در میان قبایل سند از مکانت قدر انداختی و شرمسار ساختی میر غلام شاه در جواب ایشان منشوری کرده خاتم بر نهاد که من از هر قبیله جمیلهٔ بشرط مصاحبت و فراوجت بسرای خویش خواهم آورد تا کسی را با شما زبان شماعت کشاده نباشد ایشان آن منشور را در تمام قبایل مشهود و مشهور داشتند و مردم را برا و بشوراندند و باجماعی انبوه یکدل و یکجهت براو تاختند و او را مقتول ساختند آنگاه جسدش را در بیرون حیدرآباد بخاک سپردند و بر سر قبرش قبه کردند از پس او برادران چهارگانه بشراکت بر مسند ایالت جای کردند و بتجلی نکاشتند که همیشه و در تمام کاری بتقدیم نرود و اگر یکتن از ایشان از طریق موالفت بگردد آن سه دیگر با تفاق مخالفت او کنند و از مسند حکومتش دفع دهند بالجمله روزی چند بدینگونه کار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر بود از جهان درگذشت پرون بن دابو جب وراثت سهم او را با پسرش گذاشتند و مملکت سند را همچنان در ایالت ارکان اربعه بودند

این هنگام از چم آنکه محمود میرزا ولد تیمور شاه افغان که پناهنده دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد بتسخیر مملکت سند را تصمیم عزم داده با کارداران دولت انگلیس چنانکه دوهند دست یافته اند بطلب سند نیز برخیزند و از این رو محکم آنکه شاهنشاه ایران بتسخیر سند فرمان دهد چنانکه در عهدنامه کمپنیر و سنجاب و سند در شمار اقطاع ایران بود و نادر پادشاه افشار نیز بعد از تسخیر هندوستان کار بدینگونه نهاد و اتفاقا بکمپنیر و فرمود انیکونه پیش بینی و دور اندیشی خاطر ایشان را آشفته کرد پس مجلس شوری راست کردند و عاقبت سخن بران نهادند که فرد شی و خضوع در خدمت شاهنشاه ایران عیبی و عواری نباشد از درگاه او که معقل منیع است پناه جوئیم و برکار خویش پادشاه باشیم لاجرم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان سند بودند بر سالت ایران اختیار کردند و عریضه از در اطاعت و ایثار نگاشته با پیشکشی لایق روانه ساختند و ایشان کشتی بدریا رانده از بندر عباس سر بدر کردند و در عشر آخر شهر ذیقعده وارد دارالخلافه طهران شده مکتوب و مرسول خود را از پیشگاه حضور پادشاه بگذرانیدند پس از گاه فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجه و ندبا شقاق ایشان بنصیر سند شد و یک قبضه شمشیر مرصع از بهر میر غلامعلی خان که برادر مهتر بود و سه جامه کرانبها بخلعت آن سه تن دیگر برحسب فرمان حمل داده بدیشان بر تابا در مملکت سند قوی دل و قوی دست گشتند و در شمار متوسلان بناپهندگان دولت ایران آمدند

وقایع سال یکهزار و دویست و پست و سه هجری و طلب مصالحه سردار روس سیان دولتین

شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم محرم الحرام گذشته در سنه یکهزار و دویست و پست و سه هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بپای برد این هنگام فرستاده کدویچ سردار روس بطلب مصالحه و مدانه بحضرت شاهنشاه ایران آمد و بنجراز غاردان خان سفیر دولت فرانسه نیز مکتوبی داشت بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بمهر و خاوت میرود و برآنست که قواعد محبت و اتحاد را در میان دولت ایران و روس استوار داری غاردان خان سخنان او را بنیکوترین معروض درگاه داشت پادشاه فرمود که کدویچ در این سخن جلیتی کرده و بدان سراست که کارداران ایران را خواب خرگوش دهد و مغافصة فتنه انگیزد غاردان خان بر صدق سخن او برهانی چند اقتراح کرد و برابرام والحاح بپذیرفت تا از شهریار نامدار اجازت بر ترک مناجزت کرفته کدویچ را آگهی بفرستاد و او شاد خاطر شده در حضرت نایب السلطنه مکتوبی بترک معادات و اظهار مصافات نگاشت و او بی توانی آغاز حیلت سازی کرد و از تفلیس بدست آویز توقف در چنبک خیمه بیرون زد نایب السلطنه مکنون ضمیر او را مکشوف داشته میرزا بزرگ قایم مقام را روانه دربار شهریار داشت تا صورت حال را بازنماید و از اینسوی شهریار تا جدار روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از دارالخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قایم مقام در آنجا بدرگاه پیوست و اندیشه کدویچ را معروض داشت شهریار فرمان کرد که لشکرها ساخته جنگ شوند و دفع او را آهنگ کنند غاردان خان چون این بدانست در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که روزی چند برنگذرد که از دارالملک فرانسه فرستاده در رسد و از در مهر و خاوت حدود ایران را از لشکر روس بپرداخته کند و چندانکه کار مصالحت توان کرد زحمت مقاتلت و مبارزت برخویشتن نباید نهاد و بی شک کدویچ را

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

در این جنبش مقصودی جز آرامش در پیش نیست وسجلی نگاشته خاتم برنهاد که اگر از لشکر روس در حدود ایران مسابقتی در مکاوحت رود عصیان بروی با شد وهم خواستار شد تا امنای دولت ایران نیز چاپاری نهادند وسجلی نگاشتند که اگر از سپاه نایب السلطنه سبقتی در جنگ رود سیمان افندی میرزا بزرگ قایم مقام که دبیر دولت وزیر حضرت اوست تاخونعقاب وعقاب پادشاه کردد وسخن بر این ننهادند واز جنبش لشکر دست باز داشتند آنگاه قایم مقام فوجی را از مردم آذربایجان که نظام جدید آموخته بودند در نظر شهریار عرض داد ومورد تحسین گشت ورخصت انصراف حاصل کرده در بلدهٔ خوی برکاب نایب السلطنه پیوست در اینوقت فرستاده گدویچ بنزدیک غاردان خان آمد وپیام آورد که چون میان دولت فرانسه وروس قواعد محبت ومودت استوار است مراد او همین خواست که بر حسب آرزوی تو با ایران کار بمصالحت کنم تا چه توان کرد که بیمراطور مرا مشوری کرده که بی مماطله قلعهٔ ایروان را مفتوح سازم واز پذیرفتهٔ حکم ناچارم اگر تو را در اینکار چاره بدست از پای ننشین که من نیز شادخاطر خواهم بود غاردان از نقض عهد گدویچ سخت خشمناک گشت وموسی لاثار را نایب خود در نزدیک او مامور نمود وبعضی کلمات حکمت آمیز پیام فرمود موسی لاثار در راه مریض گشت ودصول او بمقصود بتاخیر افتاد واز آنسوی گدویچ عهد را پس پشت انداخته با لشکری ساخته روی بایروان نهاد ودنبال تپالسین را با سپاهی انبوه از طریق قراباغ بسوی نخجوان فرستاد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مکشوف شد نخستین صورت حال را بدست مسرعی سبک سیر معروض درگاه پادشاه داشت ولشکریرا که حاضر حضرت بودند نیز را از خراپرچی تبریزی وغلامان تفنگچی وسرباز مراغه وجماعتی از توپچیان بمددحسن خان قاجار برادر حسین خان فرستاد تا با تفنگچی استرابادی ودماوندی وکرمانی وغلامان خراسانی که متوقف ایروان بودند همدست شده در حفظ وحراست آن مملکت استوار باشند ونیمهٔ دیگر را از سربازان تبریز وخوی وتفنگچیان مقصود لو وچناشکی وخان دوزی محکوم فرمان فتحعلی خان نوری قوریساول ساخته بطرف نخجوان فرستاد وخود در خوی بنشست واز آنسوی چون شاهنشاه ایران این کین وکید از گدویچ بدانست فرماندار تفلیس فرخ الله خان افشار که مامور باراضی شهرزور بود با سپاهی که همراه داشت راه آذربایجان گرفته در بلدهٔ خوی بلشکرگاه نایب السلطنه پیوسته شود وامان الله خان پسر فرخ الله خان که حکومت خمسه داشت نیز با دو هزار سوار با وموفق شد واز دنبال ایشان اسمعیل خان قاجار نیز با لشکری جرار ره سپار گشت اما از آنجانب چون حسین خان سردار ایروان ورود گدویچ را در اراضی ایروان معلوم کرد با لشکری که حاضر داشت برنشست وبتاخت ودر سر حد یروان گدویچ را دریافت وجنگ در انداخت چون دسیمان وخان توپهای آتشین را گشاده دادند قبیلهٔ کرد ایروانی بی انگیزه مطروح یا مجروح کردد راه فرار برگرفتند وبیمان ایل والوس خود شتافته بی توانی ایل ومال خود را برداشتند واز آب ارس عبور داده بدینسوی آب نشیمن جستند حسین خان سردار با قلیل جماعتی که ملازم خدمتش بود رزمی مردانه داد وسودی در کشش وکوشش خود نیافت ناچار لشکر خود باز داشت نایب السلطنه چون این بشنید فرخ الله خان را از راه چورس وامان الله خان را از طریق نخجوان بمدد او فرستاد واحمد خان مقدم را بحفظ حدود نخجوان امر فرمود وامیر خان قاجار

باکره وهی بجد و دمغان و قشلاقهای قراجه داغ باز داشت و خود نیز با سربازفراهان و کزازی در محال چورس توقف فرمود اما از آنسوی بعد از شکست یافتن کردان ایروانی کدویج در فتح ایروان یکدل شده سماندریج پارت نکین را با سپاهی انبوه در تقدیم این مهم مامور داشت حسین خان سردار چون این بدانست با اینکه لشکری لایق این جنگ نداشت آهنگ او کرد و در ضمیر گرفت که بعد از تلاقی فریقین نخست کرتی کند و سپاه افکند پس عطف عنان فرماید تا روسیان او را هزیمت شده دانند و سواران ایشان اسب از قفای او برجهانند و از پیاده لشکر خود دور مانند آنگاه عنان بگرداند و یکتن از ایشان زنده نماند این تدبیر با تقدیر راست نیامد چون هر دو سپاه درهم افتادند غبار رزمگاه چندان بالا گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن پدید نگشت حسین خان از میان آن غبار کناری گرفت تا کار بر بصیرت کند لشکریان چون سردار را در میان مذبذبهر اسناک شده راه فرار گرفتند و پشت باجنگ دادند حسین خان با معدودی که ملتزم رکاب داشت از غایت غیرت چند کرت حمله افکند و جمعی را نابود ساخت و هم در پایان کار ناچار با لشکرگاه شد نایب السلطنه چون این بشنید از تهاون لشکریان در کار و فرار ایشان دلگیر و دلخشمناک شده چندتن را بتیغ بگذرانید و هم در آنروز فرج الله خان و امان الله خان با لشکر خود برسیدند و با حسین خان پیوسته شدند و دیگر بار اعداد جنگ روسیان کردند در اینوقت در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که لشکر ایران در جنگ جماعت روس که آهنگ نخجوان کرده اند پیمناک شده تهاونی در زیده اند و نیز نظر علیخان و فرج الله خان حاکم اردبیل از بخشایش خان کردستان که حارس قلعه اردبیل بود بدگمان شده با ایل و الوس خود فرار کرده و حسینقلی خان باکویه را که قاتل ایشخدر بود دستگیر ساخته بطرف لنکران تاخت و مصطفی خان طالش که حاکم آن اراضی است رخاطر دارد که روسیان را راه دهد و از بیم بر هنایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و از مترل حویرس کوچ داده بکنار رود ارس آمد و در نیم فرسنگی شهر نخجوان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایروانی را بحکم فرستاد تا صادق خان عزالدین لوی قاجار را با افواج افشار اورومی در شرورکذا شته با لشکر فرج الله خان و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شد و این هنگام روسیان قریب بقریه قراباغ نخجوان درآمدند و در زمینی منیع و مرتفع جای کردند که امکان یورش بدان مکان ممتنع بود و پی در پی لشکر روس بمدد ایشان در میرسید اگرچه در اینوقت سودی در مبارزت ملحوظ نبود نایب السلطنه نکرده داشت که بمبارزت و منازعت طریق مراجعت گیرد لاجرم ساخته جنگ شد و فرماند تا حسین خان سردار و امان الله خان افشار و افواج محمد خان زنگنه و محمد بیک قاجار افشار که سرهنگ سربازبود بر میمنه شدند و علی خان قاجار با کرده حاتم خان بیک دنبلی و بنی خان کزازی بر میسره درآمدند جنگ پیوسته شد و سربازان تبریزی جلادت کرده بر آن تلی که جای روسیان بود صعود کردند و خاک رزمگاه را با خون پیاسخشد و یک نیمه ایشان را از بر جبل فرو ریخت در این هنگام لشکر عظیم بمدد روسیان رسید و از پس سواران ایران درآمد و غبار جنگ چنان تیره گون ساخت و نفیر و دار و گیر بالا گرفت سواران را توان جنگ و نیروی درنگ نماند یکبار روی برتافته بر طریق فرار شتافتند سپاه و کان اسلام در میان دو لشکر بیحاصره افتاد

محمد بیک

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

محمد بیک سرهنگ سرباز تیز رخمی شد پس سربازان بازپس شدن کرفتند وکریزی بستیز و آویزهمی کرده خویشتن را بقلب لشکر رسانیدند در روسیان نیز زرمجویان قریب بقلبکاه آمدند نایب السلطنه با سواران صف خویش از جای جنبش کرده حمله افکند و یکصد و پنجاه سراز آنجماعت بکرفت وایشانرا بازپس بردوران زرمکاه هزار تن از طرفین بمقتول کشت وهنکام مراجعت سه عراده توپ از لشکر اسلام بجای ماند نایب السلطنه توپچیان را تاخوذ ومعاقب داشت وازبیم آنکه مبادا قلعه ایروانرا آسیبی رسد در زمان آب ارس را عبره کرده در منزل قپان باسان لشکرکاه کرد وعلی خان قاجار دوابراهیم خان یوزباشی را با فوجی بدفع روسیه بنجوان مامور فرمود علیخان مغافصته برایشان تاختن برد وچندتن از روسیان را دربردن سنکر یافته سربرکرفت روسیان هراسناک شده از آنجا کوچ دادند وشهر مجزو به نجوانرا لشکرکاه کردند پس علیخان با غنیمت فراوان بازشتافت اینوقت موسی لاژارکه از جانب جنرال غاردان بنزدیک کدویچ برای انجام کار مصالحه میرفت ودر راه مریض شد باضعف حال ونقاهت بحضرت نایب السلطنه رسید والحاح فراوان نمود کهازجنب روسیان دست بازدارید تا من پیغام غاردانرا برسانم وپاسخ بستانم نایب السلطنه با نجاح ملتمس او از منزل قپان باسان بازپس شده در قریه چورس نشیمن کرد وموسی لاژار بنزدکدویچ رفته پیغام خویش را بکذاشت وجوابی بروفق آرزو نیافت آنکاه بمردم قلعه ایروان پیغام کرد که کدویچ از فتح این قلعه ناچار است وسکنه قلعه درعرض ملاکشند صواب آنست که قلعه را بکذارید وبکذرید وکدویچ نیز نامه مشحون بدنیکونه کلمات بحسن خان فرستاد وجوابی ناهموار شنید و در تسخیر قلعه یکدل کشت وازطرف دیکر سمانده ویچ با فوجی مغافصته بنواحی کوتاخت ومواشی بسیار منهوب ساخت بالجمله نایب السلطنه حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادق خان قاجار و امان الله خان افشار را باکروهی بدو قلعه کیان مامور فرمود ایشان چون لختی قطع مسافت کردند سحابی متراکم بادیدآمد وچندان برف بیارید که مجال عبور بر پیاده و سواره محال مینمود ناچار بازشتافتند کدویچ چون این بشنید یکباره بادل قوی تسخیر قلعه را تصمیم عزم داد و باتمامت لشکر از چارسوی قلعه درآمد و توپهای باره کوب را دهان باز داده تا نیمه شب بانمط رعد وشرار برق توپ پردهٔ ابر بدریدند بضرب بکلوله سته ذرع از دیوار باره راست کردند و راه برشدن بقلعه را بر سالدات سهل نمودند آنکاه در شب نهم شوال نزدیک بسپیده دم از چار طرف حکم یورش داد و سالدات روسی نردبانها برکتف کشیده از خندق بکذشتند و بر دیوار قلعه نصب کردند قلعه کیان چون این بدیدند مانند شیران بخبر دیده مشعلها و چراغدانها را بنشاندند و لب از سخن بربستند و از پس دیوار خاموش شده کمین نهادند چون روسیان آهنک صعود کردند برخی در زینهٔ نردبانها و بعضی بر فراز باره رسیدند حسن خان با اینکه نقیه و مریض بود از فرط جلادت بکار درآمد و فرماندار تا بیکبار دلیران ایران مشعلها بیفروختند و تیغها بیاویختند و دهان تفنگها را بسوی خصم بکشادند اشرف خان دماوندی و میرزا علینقی خان استرابادی و کلبعلی خان قاجار و غلامان خراسانی و دیکر لشکریان بیکبار درآمدند بانمط توپ و تفنک و دها یا هوی مردان جنک تذکرهٔ روز محشر همی کشت مع القصه سه هزار تن از لشکر روس مقتول کشت و دو هزار تن زخم منکر یافت و بسیار کس از سرکردکان بزرک روس مانند بولکونیک و مایور و قپیتان و افی سر

جان بر سر اینکار نهاد و ندانست که در چنین جنگ شکوف سه تن از سلمانان مطروح و شش تن مجروح گشت و از این نه تن بر زیادت کس را آسیب نرسید بالجمله روسیان بشکر خویش گریختند و کدویچ سخت غمنده گشت و از طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریا موج و آلات حرب و ضرب و جملهای درم و دینار بدرگاه ولیعهد پیوست و نایب السلطنه در زمان اعداد سپاه کرده با سواران افشار و خمسه و چاردولی متقدم و پیادگان ملایری و سرباز از چورس حرکت کرده بطرف نخجوان ره سپار گشت و حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار را با جماعتی مواریان داشت و علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر مقدمه روان کرد و چون خبر جنبش نایب السلطنه کوشز کدویچ شد از برای او قوت درنگ نماند شب دوشنبه بیست و دوم شوال از شکرهای خود بیرون شده طریق فرار برداشت اسمعیل خان قاجار از دنبال آنجماعت بشتافت و ایشان را در نیمه راه جمعی را بکشت و کروهی را اسیر گرفت چنان کار بر روسیان تنگ شد و ایشان را دهشت بگرفت که جماعتی باختیار خویش از لشکرگاه خود فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و پناه جستند بالجمله عراده و آلات فراوان از لشکرگه کدویچ غنیمت گرفتند و کدویچ تا اراضی گرجستان چنان بزحمت طی مسافت کرد که یکمن از زر غمداران سپاهش جان بسلامت نبرد و فراوان از لشکریانش را سورت سرما دست و پای از کار بریده اخت و بسیار کس در شعب جبال و پست و بلند اتلال در میان برف سپری شد و از انبوی نیاران بنلسین چون خواست از میانه بیرون شود علیخان و امان الله خان و فتحعلی خان نوری کرد اول سپاه بودند در چهار فرسنگی نخجوان او را دریافتند و جنگ در پیوست از نعره مردان و حمله گردان دلها آشفته شد و از آتش تفنگ و دخان توپ سرها پر آشوب گشت جمعی از روسیان در آن کیرودار کرفتار شدند و کروهی عرضهٔ هلاک و دمار گشتند چون آفتاب بگشت و جهان تاریک شد هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند و در کمین کدیگر در سنگر خویش جای کردند نیمشب بنلسین مردم خود را برداشته راه فرار برگرفت و تا قریهٔ قراباباى بتاخت صبحگاه نایب السلطنه براثر او برفت چون بنلسین بقرارهٔ سپاه اسلام کرد دانست که دیگر نیروی آن ندارد که با حمل گران از آن مهلکه برکران شود عراده و بار و طو و اموال و اثقال و آذوقه و علف چندانکه در لشکرگاه داشت بر زبر هم نهاده آتش در زد و لشکر خود را برداشته راه قراباغ و کنل سیسیان پیش داشت نایب السلطنه کریم خان کنکرلو را با جماعتی از قفاییش بتاخت و مردم ملایر و فوجی از سرباز را حکم داد تا مکر از پی راه سر راه ایشان کیرند و خود از دنبال ره سپار گشت سخت شنک و صعوبت کنل و ضیق طریق مانع از مسابقت بود و روسیان در میان کنل فرو شده متحصن کشتند و همچنان نیمشب مسارعت کردند نایب السلطنه در منزل قراباباى نزول کرد و روز دیگر احمد خان مقدم را از طرف یمین مامور ساخت و خود از راه سلوارتی در حرکت آمد و این هنگام چنان میغ بگنبید و صرصر بوزید که هیچکس یمین و شمال خود را دیدار نمی توانست کرد با اینهمه بشتافتند و روسیان را دریافتند و جنگ در انداختند جمعی را مقتول ساختند و سپار کس اسیر شد و کروهی خویشتن بر کاب آمدند و پناهنده شدند چندی کرزده مانند از هول و هیبت و چنان سورت سرما و شدت برف خویشتن را بقبل جبال شامخه و بر بروند پس نایب السلطنه بقراباباى مراجعت فرمود و از آنجا به نخجوان شده یکه و روز آن اراضی را منظم کرده و راه تبریز برگرفت و صورت حال را

قرارهای جنگ قاجاریه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حال را در حضرت شهریار بازنمود تا در ازای اینخدمت هریک از قوا و سپاه مورد نواخت و نوازشی شدند
و چون علیخان قاجار در میدان کارزار جراحتی عظیم یافته بود رخت بجهان جاوید کشید و نایب السلطنه فرمود تا جسد
او را بنجف اشرف حمل دادند آنگاه امیرخان قاجار عریضه بحضرت نایب السلطنه رسید که مصطفی خان طالش
رفع وحشت از کرنخگان قبایل شاهسون نموده خواستار است که جرم نظر علیخان و فرج الله خان شاهسون
بزلال عفو محو شود نایب السلطنه بشکرانهٔ این ظفر زلات قدم ایشان را نادیده انگاشت و همچنان انجماعت را در
عداد لشکریان باز داشت از پس آن مکشوف شد که شیخعلی خان قبه لشکری از قبایل نکزی فراهم کرده وارد
قبه گشت و با روسیه آغاز مقاتلت نهاد با اینکه بعد از اصغای این خبر افواج روسی که در باکویه بودند بمدد
مردم خود بقبه آمدند و زرم داد تا نصرت شیخعلی خان را اقاداجمعی را بکشت و چند عراده توپ بگرفت و نیز آقا ابراهیم
شیخ الاسلام خوی که رسول اسلامبول بود تهنیت جلوس قیصر را برسانند و این هنگام مراجعت به تبریز کرد
اما از آن سوی چون رای منای دولت انگلیس معلوم کردند که ناپلیون با شاهنشاه ایران طریق مهر و مخاوت گرفته
و در میان ایشان سفرای متواتر متردد ند پیم کردند که مبادا عهد ایشان استوار گردد و روزی پیش آید که پادشاه
ایران لشکر ناپلیون را از اراضی خود دور داشته وارد تا بمملکت هندوستان دست یابند فرمانگذار هندوستان
جنرال ملکم بهادر را سفیر ایران ساخت و امنای دولت را مکتوب کرد که اگر شهریار ایران از دوستی ناپلیون
دست باز دارد و سفیر او را بحضرت خویش بازگذارد با دولت انگلیس همدست و همداستان خواهد بود و در هنگام
پایمردی و دستیاری خواهد دید شهریار ایران اگرچه دانسته بود که پیمان ناپلیون و سفیر او جنرال غاردان خان را
ثانی و صحتی مینهد از حشمت سلطنت بعید دانست که قبل از ظهور رایحهٔ غاردان خانرا از در براند لاجرم ملکم بهادر
قریب بندر بوشهر رحل اقامت افکند و این هنگام که بعضی از بدیدهٔ وزیر دولت انگریز وصف دیدار آن مملکت آشکارا
با دولت ایران واجب شمردند و مردیکه سرهنری فردجنس نام داشت و او را برونت لقب کرده بودند که
در دولت ایشان بقدری ارجمند است بسفارت ایران مامور داشتند زیرا که کرتی در زمان کریم خان زند مامور
ایران گشته پشت در روی بعضی امور را نگریسته بود و بالجمله سرهنری فردجنس بجلی که از کریم خان زند در پیمان و
پیوند دولتین گرفته بود از بهر تذکرهٔ محبت برداشت و مکتوب پادشاه انگریز را که بشاهنشاه ایران فتحعلی شاه
نگاریافته بود بگرفت و بسوی ایران بشتافت بی آنکه فرمانفرمای هندوستان را دیدار کند به بمبئی آمد و کشتی در
آب رانده از بندر بوشهر سر بدر کرد و در آنجا ساکن شده مکتوبی بامنای دولت ایران نگاشت که از یک
من از دولت انگریز وزیری مختار رم که طریق سفارت ایران سپرده ام همانا در دفع روسیان از ممالک ایران
از اعداد آلات نفع و ضرر و بذل سیم و زر خویشتن داری نخواهم کرد بشرط آنکه امنای دولت ایران از
پس آنکه معاهدات ناپلیون را بی ثبات دیدند و کذب خبر اغاردان را روشن کردند باب مراودت را با دولت
فرانسه مسدود دارند و غاردان را مطرود شمارند و اگر نه عنان باز دارم و طریق مراجعت سپارم بعد از
اصغای این خبر شهریار نامور امنای دولت را فرمان کرد تا انجمن شده پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و کشند و
برخواستند بالجمله تقصیر خبر اغاردان را بدینکونه بازنمودند اول آنکه غاردان بدینکونه نه پیمان داد که چون ناپلیون

با الکساندر با دیلیج دیدار کند و عقد موالات استوار فرماید نخستین از پیرون شدن روسیان از ممالک گرجستان سخن کند بعد از انکه پادشاه روس را دیدار کرد از کار ایران و گرجستان دم در بست و پیمان بشکست دوم انکه غاردان از قبل کدویچ خواستار مصالحه آمد و بحل محتوم سپرد و موسی لاثار نایب خویش را نزد یک کدویچ باز بهر انجام مصالحت مترددا ساخت سیحای انکه کدویچ را از اقطاع ایران پرداکند حفظ و حراست قلعه ایروان را پیام داد که این قلعه را بکدویچ بگذارید و سر خویش بگیرید و اگر نه جان و مال بر سر این کار خواهید کرد سیم انکه موسی ویروی که آموزگار نظام جدید بود و موسی لاثار که هندسه نیک دانست و این دو از همراهان غاردان بودند در آذربایجان بتعلیم هندسه و رسوم نظام اشتغال داشتند هنگام تاختن کدویچ و اشتغال نوایر حرب دست از تعلیم باز داشتند و گفتند غاردان از طهران ما را حکم فرستاده که دست از خدمت و اعانت اهالی ایران باز داریم از این روی که میان دولتین روس و فرانس قواعد و داد و اتحاد محکم است و شوان بهوای مولفت ایرانیان مخالفت روسیان کرد چهارم انکه عسکر خان افشار ارومی که سفیر فرانسه گشت ناپلیون جانب مهمات او را مهمل گذاشته در روزگار ریست که اصلاح امورش را بتسویف وقت معلق داشته غاردانخان چون اصفهای این کلمات کرد و از جواب مقرون بصواب باشه بیچاره ماند گفت سخن شما بر صدق است اگرچه پیرون شدن روسیان از اراضی ایران صورت نبست لاکن از اعداد و آلات حرب مضایقت نرود و دیگر بار دستجانی سپرد که سی هزار قبضه تفنگ و دیگر ادوات که بکار جنگ آید در مدتی اندک تسلیم کار داران نایب السلطنه دارد و اگر این پیمان نیز کسری و نقصانی بار دیدآید دیگر طمع دوستی بدولت ایران نبندد و باز مملکت خویش شود و این هنگام حکم شد که سر هر فرد جنس از اعیان دولت ایران بچند از زمان در شیراز باز دارند و روزگاری نیز در اصفهانش مهمان پذیر باشند اگر غاردان کفتار بکردار موافق کند متوقف طهران باشد و اگر نه سر هر فرد جنس را درآرند و غاردان بار ببندد و سخن بر این نهادند و شهریار جلدار علی محمد خان حاجیلر استرابادی را که یوزباشی غلامان بود بمیرآبانی سر هر فرد جنس روانه شیراز فرمود و شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانگذار مملکت فارس محمد زکیخان لوریرا با او مامور ساخت تا سر هر فرد جنس را از بندر بوشهر بمکانت تمام بشیراز آورند و پس از یامی چند بمیرآبانی علی محمد خان حاجیلر تا اصفهان کوچ داد و روزگاری نیز در آنجا توقف کرد و از آنچه غاردان را عهد بود و فا ننمود و لاجرم بی آنکه ناپلیون او را طلب کند و اجازت مراجعت دهد راه مملکت فرانسه بر داشت و موسی ژوانین را در طهران گذاشت امنای دولت ایران کفتند توقف تو در طهران و رسیدن سفیر انگلیس موجب زیانی نباشد چنانکه در پای تخت سلاطین آل عثمان از هر دولتی سفیری و از هر مملکتی مشیری اقامت دارد و غاردان سخنان ایشان را وقعی نگذاشت و شتاب زده راه تبریز بر داشت و در آنجا نیز از تقبیل آستان نایب السلطنه اعراض کرده سفر فرانسه را تصمیم عزم داد و از کار داران نایب السلطنه نیز پذیرفتار توقف نگشت ناچار نایب السلطنه فتحعلی خان نوریرا بهمانداری و مامور فرمود و او از چم پاشین عثمانی از راه تفلیس روانه فرانسه گشت و موسی لاثار را نیز در تفلیس گذاشت بعد از پیرون شدن غاردان پیوسته موسی لاثار از رود ولشکر روس تفلیس و حشت ایشان بجانب موسی ژوانین کتوبه

میکرد

میکرد و نمی‌دانست که من بسفارت ایران و انجام معاهدات ناپلیون مأمور خواهم گشت اما از آنسوی چون
غاردان بپاریس رسید ازاین روی که ناپلیون او را طلب نفرموده بود و از شهریار ایران نیز رخصت انصراف
نداشت مرور و عتاب و عاکشت و از مقام خویش نازل افتاد و آنگاه ناپلیون عسکرخان را حاضر ساخت و فرمود
چون کار اسپانیا پیش آمد ما را از انجام امریکه با پادشاه ایران میعاد نهادیم باز داشت و پیر نباشد که کار
تو را بانجام کرده اجازت مراجعت دهیم و پس از روزی چند عسکرخان را رخصت انصراف فرمود و مکتوبی
شهریار ایران نگاشت و در آن نامه از حسن سفارت عسکرخان سطری چند باز نمود و او بدارالخلافه طهران آمد
موسی لاژار و موسی ژوانین نیز مراجعت بپاریس کردند اما از آنسوی بعد از پیروز شدن غاردان از قبل
شهریار ایران حکم رفت تا سر هر فرد جنس را از اصفهان بجانب طهران حرکت داده در بیست و هشتم شهر
ذیحجه وارد طهران کردند و نوروزخان قاجار ایشیک آقاسی او را پذیره شده در خانهٔ حاجی محمدحسین خان
امین الدوله فرود آورد و پس از دو روز در پیشگاه شهریار حاضر گشت و نامهٔ پادشاه انگریز را پیش داشت
یک قطعه الماس که بیست و پنجهزار تومان بهای آن بود و بعد از فتح نامه ظاهر گشت و دیگر چیزها از اشیاء
نفیسه و تحف را بنها پیش گذرانیدند و عهدنامهٔ دولت انگریز را بازنمود و مشعر بر اینکه چند انکه با مبارزت
روسیه زور و روزگار آید خود داری نخواهیم کرد و بالجمله سر هر فرد جنس مورد اشفاق و الطاف ملکانه شده
آسایش گرفت آنگاه شاهنشاه از بهر تشویق سپاه مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان میرزا ابوالقاسم
قایم مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کنند و او حاجی ملا باقر سلماسی و صدر
الدین محمد تبریزی را برای کشف این مسئله روانهٔ خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم
چلانی نمود تا در عتبات عالیات و دارالامان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز علمای کاشان و اصفهان
مکاتیب کردند بالجمله جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که محل فضلای ایران بود و شیخ جعفر و آقا سید علی
و میرزا ابوالقاسم و حاجی میر محمدحسین سلطان العلماء امام جمعهٔ اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر علماء
فقهای ممالک محروسه هریک رساله نگاشتند و ختام گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی سبیل الله
و حزو و بزرگ واجبات و لازم است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور مسلمین خویشتن داری نکنند و روسیان را
از مداخلت در حدود ایران دفع دهند و میرزا بزرگ قایم مقام این مکاتیب را تا خوزو مرتب کرده رساله
جهادیه نام نهاد و هم در امثال فتحعلی خان خواجه و نداز سفر سند باز آمد و میرثابت علی که از قبل ولات سند سفیر
ایران بود با شقاق و تقبیل سدهٔ سلطنت کرد و چهار قبضه تفنگ مرصع و یک قبضه سپر پولاد و بعضی اشیاء دیگر
پیش گذرانیدند و عرایض ولات سند را پیش داشت شهریار تاجدار سر هر فرد جنس را حاضر ساخته فرمود
چون مملکت سند از پوستکان دولت ایران است کاران انگریز را از امانت آن اراضی پرهیز واجب است
و شاهزاده محمدولی میرزا عزم نگذار مملکت خراسان و شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران مملکت فارس را فرمان
کرد که اگر از افغانان هرات و قندهار و دیگر اراضی روزی در نواحی سند ترکتازی کنند از دفع ایشان
دست باز نگیرند آنگاه میرثابت علی را شاد کام رخصت انصراف داده میرزا مهدی دبیر حاجی محمدحسین خان

امین الدوله برای ابلاغ اشفاق پادشاه با او همراه شد و هم در اینسال در مرزمازندران زلزله حادث شد که از آن
پیش کس نشان نمیداد با قریها و بقعها و فرعها چنان زیر و زبر و پشت بروی شد که کس ندانست کجا بود و کجا
شد یکباره تمامی متزلزل بود و جانوران بیابانی از دهشت روی بآبادانی می نهادند
وقایع سال یکهزار و دویست و پست و چهار هجری و مامور شدن شاهزادگان بحکومت ولایات
در سنه یکهزار و دویست و پست و چهار هجری روز سه شنبه چهارم صفر سه دقیقه پیش از انکه روز برآید آفتاب از
حوت بحمل جای کرد پس از انجام جشن نوروز شهریار تاجدار فتحعلی شاه شاهزاده عبدالله میرزا را بحکمرانی مملکت خمسه
گماشت و میرزا محمد تقی علی آبادی را که از فیشان خاص اختصاص داشت و در نظم و نثر قوی دست بود بوزارت او
و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا را بحکومت بروجرد و سیلاخور و چاپلق باز گذاشت و میرزا علی کرایلی را
که از این پیش یکچند پیشکار شاهزاده حسینقلی خان بود فرمان وزارت وی داد و شاهزاده شیخعلی میرزا را که شیخ
الملوک لقب داشت و از سوی مادر نسب بشیخعلی خان زند میرسانید اراضی ملایر و تویسرکان و آن نواحی را
معوض داشت و حاجی میرزا اسمعیل اشرفی مازندرانی را که یکچند از زمان رقبت نظارت دیوان اعلی داشت
بوزارت او برگماشت و شاهزاده حسنعلی میرزا را بنیابت دارالخلافه طهران و حکومت مملکت بسطام و جاجرم و
قبایل ترکمانان کوکلان مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا موسی نایب که از صنادید رشت بود و برای
صایب و مکرمات پسندیده و ستوده بزرگان ایران وزارت او یافت این هنگام در حضرت شهریار بکشوف
افتاد که چون کدویچ در تسخیر ایروان سپاه خویش را بمعرض تدمیر در آورد امپراطور روس او را از محل خود
ساقط فرموده و طور مصوف را که بشهامت و شجاعت موصوف است سرداری گرجستان داد و بزرم مسلمانان
مامور نمود شهریار ایران حکم داد تا سپاهیان انجمن شوند و شاهزاده محمد علی میرزا نیز با لشکرهای خود از
کرمانشاهان کوچ داده در چمن سلطانیه حاضر رکاب کردد انگاه واجب افتاد که برسالت دولت انگریز شخصی
نامزد شود از این روی که چون سرهرفرد جنس سفیر ایران گشت معادل یکصد و پست هزار تومان منال داشت
که از کمپنی هند کرمثه تسلیم امنای دولت ایران سازد تا از بهر اعداد سپاه و مبارزت روسیان مددی
باشد چون سرهرفرد جنس هنگام عبور فرمانفرمای هند دستنزاد دیدار نکرد او رنجیده خاطر شد و این زر را
بفرستادگان سرهرفرد جنس تسلیم نداشت و چون امضای حکم دولت انگریز بروی لازم بود مکلم بها در راز
طرف کمپنی برسالت برگماشت سرهرفرد جنس از اینمعنی آزرده خاطر شد و از دولت ایران خواستار آمد
تا کمتن بسفارت سفر لندن کند و در یقین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای رسخن را ندلا جرم بخواستاری
حاجی محمد حسین خان امین الدوله حاجی میرزا ابوالحسن خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از حضرت
شهریار بلقب خانی مفتخر شده سفیر دارالملک لندن کشت و از تنسوقات رشتهای مروارید و ملبوسات کشمیر
و دو قرطه فاخر هر قطع و بعضی اشیاء دیگر مصحوب او آمد در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم ایلی راه
لندن برداشت و مکتوبی دوستانه نیز از بهر سلطان مصطفی که این هنگام سلطنت روم داشت مرقوم شد
انگاه شاهنشاه ایران از طهران خیمه برون زد روز جمعه هیجدهم ربیع الآخر چمن کمال را که هشت فرسنگی طهران است

شکارگاه

شرح سلطنت و جهانگیری محمدعلی شاه قاجار

لشکرگاه کرد اینوقت مصطفی قلیخان عرب را که از جد و پدر حکومت ترشیز داشت دست بکردن بسته بدرگاه آورد و نداز این روی که مدت هشت سال حاضر حضرت نگشت و در قلعهٔ خویش خویشتن داری همی کرد لاجرم شاهزاده محمدولی میرزا فوجی بتسخیر قلعه و تدمیر او گماشت تا بدو دست یافته و دست بسته بدرگاه پادشاهش فرستاده و شهریار تاجدار بر جانش ببخشود و حکم داد تا بعد از اخذ اموال زن و فرزند و دار الخلافه نشین سازد آنگاه از چمن کمال آباد ره سپار گشته در چمن سلطانیه فرود شد و شاهزاده محمدعلی میرزا نیز از پس روزی چند برسید و میرزا بزرگ قایم مقام نیز از تبریز بتعجیل سدهٔ سلطنت بشتافت و از حرکت موکب پادشاه بطرف آذربایجان آگاه شده راجعت کرد پس شهریار تاجدار محمدعلی میرزا را برقانون منقلا از پیش روی پیرون فرستاده و خود از پس دو روز کوچ داد و نایب السلطنه عباس میرزا پست هزار پیاده جدید نظام با پست عراده توپ برداشته پذیره پادشاه شد و از دو سوی راه آذربایجان برصف کرد و شهریار از میان لشکر عبور کرده نایب السلطنه را تحسین فراوان فرستاد و لشکر را نیز بجداگانه نواخت و نوازش فرمود و روز پست و دوم شهر جمادی الآخره ارض اوجان لشکرگاه نمود و از آنسوی مکشوف گشت که طور مصوف سردار روس با لشکر اینوه در منزل سوغانلق که یکفرسنگی تفلیس است استوار نشست و نیارال بنیسن را با جماعتی جنگجوی بار اضی قراباغ مامور داشت و فوجی دیگر را بحفظ و حراست محال پنبک و کاهبانی شوره کل پیرون فرستاد و دلی بولکونیک را با لشکری جداگانه بحمایت کجنه و قبایل قزاق و شمس الدین لو حکم داد و از سوی دیگر از ولایت اخسقه و باش آچیق کاشی چند معروض افتاد که با کارداران ایران از در صدق و عقیدت میباشند و انتهاز فرصت میبرند تا باجماعت روسیه کین و کید خود آشکارا سازند لاجرم شهریار نامدار شاهزاده محمدعلی میرزا را با پست هزار سواره و پیاده و پنج عراده توپ مامور نواحی تفلیس داشت و مهرعلیخان قوانلو و اسمعیل خان دامغانی و محمدعلیخان شامبیاتی و میرزا محمدخان لاریجانی و ذوالفقارخان و مطلب خان سرکردگان لشکر سمنانی و دامغانی ملزم رکاب شدند و بعد از روزی چند نایب السلطنه عباس میرزا را از راه چمن کوکجه ییلاق پیرون فرستاد تا در آن نواحی اقامت کرده برزشت و زیبای امور محمدعلی میرزا نگران باشد و بمقتضای وقت کارکند فرج الله خان بیگلربیگی باشی را با سپاهی لایق بنظم اراضی حالش و توقف محال ارد بیل فرماندار آنگاه بسبب جذب کرمی هوا و سورت حرارت چمن اوجان شهریار ایران از اینجا کوچ داده در محال سراب نشمن فرمود تا شاهزاده محمدعلی میرزا بر طریق ایروان رهسپار گشته حسین خان بیگلربیگی ایروان را ملزم رکاب ساخت و در چمن اباران رحل اقامت انداخت و زرم ردسیه را بسرداری اسمعیل خان دامغانی و جمعی از ابطال رجال ساخته کرد و لشکر پیرون تاخت و مانند برق و باد بر آنجماعت روسیان که در آن اراضی اقامت داشتند حمله افکند و سخت بکوشید و بسیار کس از ایشان بکشت و بسیار اسیر گرفت و جماعتی تفنگدار ریخته در مصانع پناهنده گشتند و جمعی که بجای ماندند متحصن شدند قبایل بزچلو و دیگر طوایف که در سوابق زمان از ایروان کوچ داده در پنبک و شوره کل جای کرده بودند چون این بدیدند روی خلاص و مناص

جز در حضرت شهریار مشابه نکردند لاجرم چنین ضراعت بر خاک نهاده بشفاعت اسمعیل خان زلات ایشان محو و منسی گشت و تقی بیک بزچلو که راه آزوقه و علف بر روسیان مسدود داشت مورد اشفاق و الطاف آمد و بعضی قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرضهٔ نهب و غارت گشتند آنگاه شاهزاده محمدعلی میرزا ظفر کرده و نصرت یافته بازگشتند و در کنار قراسوی ایروان لشکر اقامت انداخت تا آنگاه که نایب السلطنه در آنجا نزول کرده یکدیگر را دیدار کردند و بر دیدار یکدیگر شادخوار گشتند آنگاه از ایروان شتاب کرده در اراضی سراب حاضر آستان پادشاه گشت و رخصت یافته بکرمانشاهان شتافت اما نایب السلطنه با ابنوه لشکر چند روز در چمن کلبنر توقف فرمود ابوالفتح خان جوانشیر را با مردان دلیر مامور ساخت که ساکنین قراباغ و نواحی قپان و مقریر امتثال ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواره شاهیسون را بجدود باکو به پیرون تاخت که سپاه روسی را محصور کنند و خبری آرند نخستین جماعت شاهیسون در تکمتاز آمده نیمشبی با کروهی از روسیان دوچار شدند و بیکدیگر در افتادند بزخم تیغ و خنجر و سرنیزه جنگی مردانه کردند و تمامت روسیان را مقتول ساختند و سرهای ایشان را بر دابهای عراده حمل داده بدرگاه شهریار فرستادند آنگاه نایب السلطنه از کلبنر کوچ داد و از طریق اردوباد که مضیق بلا بود تا نخجوان براند و در آنجا بولکونیک بارون ویردی و دیگر اصیصور میخائیل برادرزاده طور مصوف بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مکتوبی صلح انگیز پیش گذرانیدند بشرح آنکه اگر بعضی از حدود ایران بدولت روس تفویض شود و در ازای آن مملکت ارزن الروم و بغداد و دیگر حدود عثمانیه که با خاک ایران پیوسته است باعتضاد دولتین ایران و روس مفتوح و مفوض داریم و اگر سفیری از ایران نزد یک امپراطور روس مامور کرده و کار مصالحه بانجام رسد نایب السلطنه ایلچی را مامور به تبریز فرمود و تا ایشان را از سال حضرت پادشاه داشت تا بهرچه حکم شود در رو باشد و خود از نخجوان سفر کنجه پیش گرفت و با قلت از آذوقه و صعوبت طریق و سورت سرما طی مسافت کرده در کوکجه نزول فرمود و پیر قلیخان قاجار و حاجی محمدخان قراگوزلو را با فوجی از سپاه بنظم قبایل کنجه پیرون تاخت و خود نیز جنبش کرده سکنه آن اراضی و قاطنین آن دیار چون این بدیدند کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد الطاف گشتند از آنسوی چون بولکونیک قاطبه قبایل را در اتفاق و نایب السلطنه مایل و یدسکون خویش را در میان ایشان پیرون رویت یافت لاجرم بتعجیل تمام پیرون شتافت و امیرخان قاجار برحسب فرمان تا حوالی شهر کنجه ایغار داد و بعضی از روسیان که با او دوچار شدند طعمهٔ شمشیر آبدار ساخت و از امنه که ساکن قلعه بودند پیام دادند که اگر از امنای دولت اطمینانی حاصل شود قلعه را بسپاریم آنگاه امیرخان بازحضرت شد در اینوقت مسموع نایب السلطنه افتاد که بعد از مراجعت شاهزاده محمدعلی میرزا طور مصوف دل قوی کرده ساخته جنگ شده است و در نواحی کنجه در ارض زکن لشکرگاه ساخته بولکونیک و بتالیین نیز بدو پیوسته با تمامت لشکر روس رزم را تصمیم عزم داد و چون از مواضعهٔ ارامنه که در قلعه جای داشتند با امیرخان آگاه شدایشان را محبوس داشت بعد از اصغای این خبر نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد با اینکه لشکرش از نیمهٔ دشمن نیز نیمی کمتر بود نه و آغروق را بجای گذاشت و مهدیقلی خان قوانلو البجراست باز داشت و خود آهنگ جنگ طور مصوف را مانند ستاره شهاب شتاب کرفت و از آنسوی نیز روسیان

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

از بهر جدال قدم عجل میزدند تا روز تاریک شد و میان فشتین مسافت نزدیک افتاد هر دو لشکر فرود شده پیاده طور مصوف کردهی از سواره و پیاده را با توبخانه بقصد شبخون برانگیخت چون راه لشکرگاه نزدیک کردند ابراهیم خان پیات را که طلایه لشکر بود از دور نگریستند و همهٔ اسبان و همهٔ مردان بشنیدند پنداشتند که مبادا ایرانیان بآهنگ شبخون ایشان برون شده اند لاجرم بی تامل مقصود طریق مراجعت پیمودند چون سپیده بردمید و آفتاب علم برکشید طور مصوف از دور مصالحه و مداهنه پیش گرفتند و کس بحضرت نایب السلطنه فرستاده بدینگونه معاهده نهادند که با دولت ایران بدسگال نباشد و طریق جدال نپوید و قبایلی که کمر خدمت برمیان دارند میان نکند سخن براین نهادند و روز دیگر لشکر روس راه گرجستان برداشت و ایل و الوسی که در دلخواه ایران بودند طریق ایروان گرفتند و نایب السلطنه نیز بسوی ایروان کوچ داد و این هنگام شاهزاده محمد علی میرزا در نواحی ایروان جای داشت در کوکجه بمعسکر برادر تاخت و یکدیگر را بشاشگاهی دیدار کردند و فرستادگان طور مصوف را که در تبریز متوقف فرموده بود طلبداشت و نوازش کرده بتردیک اوکسیل نمود آنگاه محمد علی میرزا چنانکه مذکور شد روانهٔ حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه بایروان آمد و حسین خان را در آنجا باز داشت و از جانب دیگر فرج الله خان افشار چنانکه گفته آمد با پیاده و سوارهٔ خود در روزی چند در اردبیل توقف نمود و با نظر علیخان شاهیسون که این هنگام حکومت اردبیل داشت طریق مهر و حفاوت میگذاشت تا آنگاه که در فرستادن سوار شاهیسون بدرگاه نایب السلطنه کار بماطله کرد و کشوف افتاد که بحقوق خویشاوندی با مصطفی خان طالش مواضعهٔ نهاده و دل بار دسیان داده لاجرم مان الله خان او را و فرج الله خان عم او را که نایب اردبیل بود گرفته مغلولا روانهٔ درگاه پادشاه داشت و خود در تدمیر مصطفی خان طالش بکوشید و مصطفی خان این هنگام وجوه سپاه و رعیت طالش را با اموال و اثقال در کنار دریای خضر در قلعهٔ جاجیشوان جای داد و پشتوانی روسیه میرحسن خان ولد خود را با لشکر و رخ بر قلع و قمع حسینعلی خان باکویه و هاشم خان شیروانی و علی خان رودباری و محمد خان پسکدلی که در حدود داغستان بودند نامور نمود و ناگاه تاختن کرده بدیشان حمله بر علی خان و محمد خان و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر ساخته باز طالش تاخت از اینسوی فرج الله خان افشار با لشکر جرار بلنگران آمد که جای نشست مصطفی خان است و لشکریان اینسو و جدران آنرا ویران کردند و مصطفی خان در جامیشوان متحصن گشت و این جامیشوان از سه سوی با دریا پیوسته است و از یکجانب بسوی لشکران طریقی برخشکی دارد و بالجمله مصطفی خان هم در آنجا جماعتی از سالدات روسیه را با چند عراده توپ بدد آورد و میر هدایت خان پسر خود را نزد مصطفی خان شیروانی فرستاده از او نیز استمداد کرده با اینکه عمر سلطان که یکتن از بزرگان شیروان بود برای استحاق و فیما بین مصطفی خان شیروانی و مصطفی خان طالش سفر طالش کرد و او را با امیرحسن خان پسر مصطفی خان طالش منازعتی افتاد و جان برسر اینکار نهاد مصطفی خان شیروانی از خون عمر سلطان بگذشت و فوجی از تفنگچیان سایانزا بجامیشوان فرستاد و هم در اینوقت برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکردهٔ هزاره لاریجانی بمدد فرج الله خان برسید و او در محاصرهٔ مصطفی خان طالش کوششی بلیغ نمود و مردم مصطفی خان

طغیان مصطفی خان طالش و محاصره جاجیشوان

پیمناک شدند و هر روز از عشیرت او دو دیگر مردم حالش یکیک دو دو فرار کرده بتردیک فرج الله خان آمدند و فتح جایش دان برخود میدانستند و از آنسوی در تنگنای محاصره تیز بسیار مردوزن میگردد در آمد لاجرم مصطفی قلی خانرا دهشتی عظیم گرفت و کس بفرج الله خان فرستاده سلسله استیمان بجنبانید فرج الله خان بمیانجی معروض داشت و برحسب فرمان پادشاه میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه طریق طالش بر داشت و در لنکران امیر کوه بیک بنی عم مصطفی خان پذیره او شده عقیدت مصطفی خانرا بازنمود آنگاه میرزا بزرگ بجانبش دان رشته مصطفی خانرا مطمئن خاطر ساخت تا کمر اطاعت را بر میان استوار کرد و از آنجا باز شتافته فرج الله خانرا با لشکر مراجعت فرمود و در اینوقت القاص بیک کرجی فرستاده والی اخسقه و باش آچق باجمعی از اعیان اخسقه بدرگاه پیوسته و خواستار اعانت و حمایت بودند تا از شر روسیان محفوظ مانند شهریار تاجدار ایشان را خوشدل ساخت نایب السلطنه را فرماندا و کرا از اعانت ایشان دست باز ندارد مع القصه چون این کارها پرداخته شد نایب السلطنه به تبریز آمد و شهریار تاجدار روز دهم رمضان از چمن او جان طریق طهران گرفت و در عشر آخر رمضان بدار الخلافه در آمد میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه که ملازم رکاب بود این هنگام از امنای دولت خواستار شد که وزارت نایب السلطنه با میرزا حسن فرزند اکبرش مفوض گردد و ملتمس او مقبول افتاد برحسب فرمان میرزا حسن بوزارت نایب السلطنه سر بلند گشت و میرزا بزرگ به نیابت وزارت دیوان اعلی و لقب قایم مقامی بلند آوازه شد و باخلاع فاخره حضرت اشراف حاصل نموده بآذربایجان آمد و این هنگام بولکونیک باردونویروی از قبل طور مصوف بدرگاه نایب السلطنه آمد و مکتوب طور مصوف را پیش داشت بدین شرح که ایمپراطور روس مرا مامور داشته تکه اگر ایرانیان را تیراقبالی باشد با ایشان کار مصالحه کنم اکنون اگر کار بر متارکه نهیم و طریق تردد سفیر ازانشاده داریم زود باشد که یکباره باب مقاتلت مسدود شود و اینک مرا با میرزا شفیع صدر اعظم و اگر با میرزا بزرگ نایب الوزاره دیداری واجب افتاده که در حدود و مملکت یکدیگر را دریابیم و قواعد دوستی و شرایط مصالحه را معتبر سازیم نایب السلطنه صورت حال را معروض سده سلطنت داشته و برحسب امر جواب مکتوب بدینگونه نگاشت که میرزا شفیع صدر اعظم از ملازمت رکاب دور شو انداقا دلاکن میرزا بزرگ قایم مقام بعد از رسیدن نور و زبرای قرار متارکه و نظم قراجه داغ بدان حدود سفر خواهد کرد و یکدیگر را دیدار خواهید نمود و فرمان داد تا در حدود و ثغور دلیران ایران از مقاتلت با روسیان خویشتن داری کنند باردونویروی مکتوب نایب السلطنه بتردیک طور مصوف فرستاد و خود در تبریز توقف نمود در این ایام چنان افتاد که جماعتی از قطاع شیروان بنواحی مغان تاختن کرده پنجاه هزار سر گوسفند و قاطر قراجه داغ بیغابر دند چون این خبر مکشوف شد باردون ویروی کس بطور مصوف فرستاده از این حادثه خجلت خویش را بازنمود طور مصوف در پاسخ نگاشت که بعضی از قبایل بی آگهی من بدینکار نابهنجار پرداخته اند هنگام دیدار نایب الوزاره این معنی را مکشوف خواهم داشت از پس این حدیث معلوم گشت که جمعی از لشکر روس مخالفت دارند و مقرری قرا باغ شده اند که تا اینوقت در تحت فرمان ابوالفتح خان جوانشیر

بود

بود دیگر باره بارون ویردی ایلچی را بطور مصوف مکتوب کرد و او حکم داد تا دسته از مقری بیرون شدند
وهم دراین سال ترکمانان که در کنار رود اترک مسکن داشتند دیگر باره در معابر مسلمانان آغاز
ترکتازی نهادند شاهزاده محمد ولی میرزا امرای خراسان را مترصد رکاب ساخته با لشکرهای فراوان خیمه
بیرون زد تا اراضی نساوابیورد و دره نه و مهنه اطراف رود اترک را بعرض نهب و غارت درآورد
و بسیار کس از ترکمانان را طعمهٔ شمشیر و فراوان اسیر ساخت و غنیمتی لایق بهره لشکریان گشت که از جمله
یکصد هزار سر گوسفند بود و حملهای گران از سرهای ایشان بدرگاه پادشاه فرستاد و مورد فضل
و احسان آمد و هم دراینسال میرزا رضا قلی نوائی صاحب دیوان انشا بوزارت مملکت خراسان مخصوص
شد و میرزا عبدالوهاب اصفهانی که بمعتمد الدوله ملقب شد منشی الممالک گشت و هم دراینسال مردم بستک
و جهان گیریه که از توابع لارستان باعبدالله خان ولد نصیر خان که حکومت لار داشت طریق مخالفت
سپردند چون این خبر بشاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس رسید صادق خان دولوی قاجار را
با فوجی بدفع ایشان فرستاد چون آنجماعت را بضاعت اقامت نماند طریق فرار پیش داشته بجماعت
عرب وهابی که ساکن صحاری عمان بودند پیوستند صادق خان از قفای ایشان بشتافت و آنجماعت را
در اراضی بحرین و قطیف دریافت از دور رویه لشکر را بر صف ساخته جنگ در انداختند صادق خان
در حمله نخستین فرتی نمود و جماعت عرب چنان دانست که خصم از خوف طریق هرب گرفت کشتاخ بغنیمت
بنه و آغزوق پرداختند و در سر قسمت منازعه و مناقشه ساختند چندانکه کار بازخم تیغ و کارد
افتاد و این هنگام صادق خان با مردان خود روی برتافت و چون سیل بنیان کن برایشان درآمد
و تمامت آن لشکر را بایتغ بگذرانیدند و محکمهٔ بستک و جهانگیریه را بحاکم لار سپرده بازشیراز شد و هم
دراین سال سفیر سند که ایین حاجی محمد حسین خان امین الدوله بود مراجعت نمود و میرغلامعلی نامی از
قبل ولات سند بهمراهی او با پیشکش و عریضه برسید و مورد الطاف شاهانه شده مراجعت کرد
و هم دراینسال شهریار نامدار میرزا بزرگ قایم مقام را حاضر حضرت کرده معادل دویست هزار تومان
تسلیم اوکرد تا در حدود دربسته قلاع استوار برآورد و بازوتد و علف بینبار و آنگاه شهریار دیندار

بزیارت قم و تماشای کاشان سفر کرده در عشر آخر ذیحجه مراجعت بدارالخلافه فرمود

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و پنج هجری و ملاقات قایم مقام با سردار روسیه

روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر در سنهٔ یکهزار و دویست و پنج چون پنجساعت و چهل و
شش دقیقه از روز بگذشت آفتاب بهبت الشرف حمل شتافت و شهریار عجم فتحعلی شاه بسنت
جمشید جم جشن نوروزی بپای برد و هریک از شاهزادگان را که در حدود مملکت جای داشتند بحکم سلطنت
از مصدر خلافت مناشیر ملاطفت و خلاع مفاخرت صادر کرد نایب السلطنه عباس میرزا بحکم سیعاد
سال پارین باطور مصوف فرمانداد که قایم مقام وزارت کبری او را دیدار کند و سخن او را در کار
صلح و اگر نه جنگ اصغا نماید با اینکه در اینوقت مکشوف شد که طور مصوف با حاکم باشی آچیق

که این هنگام سلیمان خان بود از در موالفت پیرون شده و خواستار دیدار آمده در مجلس ملاقات
و مصافات او را دستگیر ساخته روانهٔ تفلیس داشت نایب السلطنه قایم مقام را فرمود که خلف وعده در
کیش کرم روا نباشد بی بیم و باک نزدیک اوشتاب کن و اگر طراز حیلت و نیرنگ کند با غلامانیکه ملازم
خدمت داری ساختهٔ جنگ او باش بالجمله قایم مقام راه برگرفت و طور مصوف بعد از تعیین چند جای و تجدید
رای از آنسوی عسکران مکانی معین ساخت و قایم مقام بدانجا شتافته سراپرده نام دولت ایران برافراشت
و طور مصوف بعد از پذیره شدن و فرودنی کردن فرود شد پس باهم بنشستند و خشود و دولت برخواندند
و سخن از در صلاح براندند و نامه از بهر متارکه نگار دادند و هر دو دولت را در نگارش برابر نهادند در این وقت
معلوم شد که در حین توقف نایب الوزاره در عسکران فوجی مامور بتسخیر مقری شده قایم مقام از طور مصوف
سبب پرسید در پاسخ گفت چون قبل از متارکه سپاه روس گرزی در اراضی مقری کرده و نیز مقری از
توابع قراباغ است روا باشد که امنای دولت ایران سخن از آن نخستند لاجرم این سخن ثلمه در میان مصالحه انداخت
و دیگر انکه طور مصوف مکشوف داشت که بعد از مصالحهٔ با ایران آهنگ منازعت روسیان دارم همانا لشکری از
اراضی اخسقه و قارص بمملکت روم خواهم برد یکی از پیمان متارکه آنست که از ایرانیان بدیشان مدد نشود
این شرط یکباره قواعد متارکه و مصالحه را متزلزل ساخت زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان
این شرط استوار بود که در صلح و جنگ هر دو دولت همدست و همداستان باشند بالجمله نایب الوزاره
در حضرت نایب السلطنه صورت حال را باز نمود و برحسب امر متارکه گفت و آهنگ مراجعت کرد و
طور مصوف نیز لختی مشایعت کرده بازپس شد ابو الفتح خان جوان شیرچون اراضی مقری را زیر پای روسیان
دید سکنهٔ آنرا یاران و قاطنین قنات و نواحی مقری را کوچ داده بدینسوی آب ارس نشین فرمود و نایب السلطنه
حکومت دزمار را بازای مقری بدو گذاشت و قبایل قراباغ بسیاب نخجوان و دیگر ممالک محروسه کوچ دادند
و اعزر لوخان کنجه چندکرت بنواحی کنجه تاختن کرد و بسیار کس از سالدات روسیه را مقتول ساخت و
قپلنه ایر ملوی کنجه را کوچ داده بطرف شرور و نخجوان آورد و از آنسوی شهریار تاجدار روز دوشنبه بیست
و هشتم ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد و جمعه بیستم جمادی الاولی چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و
شاهزاده علیخان برادر اعیانی نایب السلطنه را بدفع روسیه بگنجه و ایران مامور فرمود و اسمعیل خان دامغانی
و برادران او ذوالفقار خان و مطلب خان با سربازان دامغان و همدان و سواران خواجه وند و عبدالملکی
شرم رکاب او شدند پس شاهزاده کوچ بر کوچ تا چمن قراباغلر نخجوان براند و در آنجا برای دیدار نایب السلطنه
و صوابدید او در کار جنگ بنشست مع القصه بعد از پیرون شدن شاهزاده علیخان شهریار تاجدار از چمن سلطانیه
کوچ داده در چمن اوجان نزول فرمود و این هنگام نایب السلطنه در چمن دوکچان جای داشت چون
خبر ورود موکب شهریار را اصغا نمود باستقبال شتافت و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت رخصت انصراف
یافته به نخجوان آمد و علیخان را روانهٔ اباران ایروان ساخت و شاهزاده علیخان اسمعیل خان دامغانی را با
جماعتی بحام لو مامور فرمود تا با پارت نکین مبارزت داده کروهی از روسیه را در میدان مناجزت

بگانگ

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بخاک افکنده و خود از آنجا بر سر قبایل شمس الدین لو و طوایف کنجه و قزاق و زرم تپالسین هجوم شده و در حدود کنجه مواشی قبیلهٔ قزاق بتمامت منهوب کشت و تپالسین و افواج او از هر جانب بجنگ در آمدند و بسیار کس از ایشان اسیر و دستگیر شد و از جانب دیگر طور مصوف از طرف صدقلوغان مراجعت بسوی تفلیس گذاشت و میرزا محمد علیخان کاشی وزیر شاهزاده عینخان این خبر بحضرت شهریار آورد و از قضا او نایب السلطنه عینخان شاهزاده را تیز روانه دربار شهریار نمود و هم در امسال ملکم بها در سفیر دولت انگلیس بحضرت شهریار پیوست همانا از پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت لندن مامور گشت تا معلوم کند که رسول دولت ایران سر بهر فرد جنس است یا ملکم بها در خواهد بود اگرچه هنوز جواب نامهٔ او ملحوظ کارداران دولت نگشته بود لاکن چون ملکم بها در از قبل فرمانفرمای هندوستان در بندر بوشهر اشطار رخصت میداشت از شریعت سلطنت بعید مینمود که او را و قعی نگذارند لاجرم محراب خان بگشادی افشار نایب منقچی باشی را بمیزبانی او بپردون فرستادند تا ملکم بها در را از بندر بوشهر کوچ داده در پانزدهم جمادی الاولی با جماعتی از اعیان دولت انگریز در چمن سلطانیه حاضر درگاه پادشاه ساخت تا نامهٔ خود را برسانید و تنسوقات خود را پیش گذرانید و مستر کرشط و مستر لتری و چند تن دیگر که در کار توپخانه و دیگر کارهای جنگ بر قانون انگریز دانا بودند در درگاه پادشاه ملازم خدمت ساخت و توپخانه و کلوله چندانکه همراه آورده بود بسپرد و برحسب امر شهریار ایشان متوقف تبریز گشتند و بکار توپخانه و دیگر امور پرداختند بالجمله سر بهر فرد جنس تیز با ملکم بها در راز دمهر و خداوت میزیست تا عریضه میرزا ابوالحسن خان از لندن برسید که سر بهر فرد جنس چون از پای تخت دولت انگریز تا مور شده برحسب حکم کارپردازان انگلیس متوقف ایران باشد و ملکم بها در مراجعت کند لاجرم ملکم بها در را شهریار باشفاق مکاتبه خورسند ساخته رخصت مراجعت داد و او از طریق مراغه ببغداد شده از آنجا از راه بحر بهندوستان شد این هنگام سلیمانخان شکی و حسینقلی خان باکویه حاضر حضرت شهریار شدند و فرستاده شیخعلی خان قبهٔ نیز برسید و عریضهٔ او را از پیشگاه حضور بگذرانیدند این جمله خواستار بودند که سرداری سپاه از قبل پادشاه مغفور و شیخعلی خان را از خازنان شهریار بذل و مرحمت و دینار افتد تا باتفاق مصطفی خان شیروانی که از مخاطبات بارد سیان پیشبانی دار داعداد کار کرده با لشکر روس کوس زند شهریار تا جدار ملتمس ایشان را مقرون باجابت عطای سیم و زر کرد و ابراهیم خان قاجار را با لشکری جرار بگنجه رد کرد فرستاد تا اگر این سرداران کردار را باکفار راست کنند از رد و کرد عبور کنند و در اعانت ایشان مطمح قصور نشود و اگر نه اراضی قراباغ را بسنابک ستور بسپارد و دست فرسود غارت بدارد و مع القصه ابراهیم خان مدتی دراز در مغان ساکن بود و از ایشان استشمام رایحهٔ صدق نفرمود لاجرم بقصد غارت آب کر را عبره کرد و اراضی قراباغ را بمعرض نهب درآورد و حصاری بزرگ از سیم و سلب بدست کرد و مواشی فراوان براند و دیگر باره در اصلان دوز مغان مقام کرد و پرقلیخان قاجار برحسب حکم شهریار تیز از ایروان بخط حدود مغان آمد و میرزا بزرگ نایب الوزارت فوجی از پیاده و سواره برداشته از حضرت شهریار

پیر قلیخان قاجار برد و سپرد تا در کار قراجه داغ دوزمار قوی دست باشند انگاه ابراهیم خان قاجار
احضار بدربار شد اما پیر قلیخان بعد از ورود بقراجه داغ باتفاق حاجی محمد خان قراگوز لو حاکم آن اراضی آهنگ
قراباغ نموده از آب ارس عبره کرد و از بهر تنبیه مهدیقلی خان قراباغی که در قلعهٔ عسکران جای داشت
راه بدو نزدیک کرد و او را در پس دیوار قلعه یافت و دانست که فتح آن حصن آسان شوان داشت
لاجرم او را بگذاشت و از رود ترتر بگذشت و آهنگ ایل جبرئیل لو فرمود با اینکه آن ایل در مقلی مینیع
جای داشتند پای مردی یورش دست فرسود لشکریان کشتند و هرچه از صامت و ناطق داشتند عرصهٔ نهب
و غارت شد انگاه پیر قلیخان بازشتافت و جماعت چلبیانلو را که در کنار آب ارس بجانب انسی ارمنستان
جای داشتند و باطراف طریق تذبذب و تبصبص می سپردند کوچ داده باتفاق قپان یوسفانلو بدینسوی
آب آورد و صورت حال را معروض درگاه نایب السلطنه داشت و چندانکه از طاغیان دولت اسیر گرفته
بود باز نمود نایب السلطنه فرمود اسیران سنی و شیعی را حاجی محمد خان از لشکریان گرفته باز جای فرستاد و هم
دراین سال امنای دولت عثمانی در قلع و قمع سلیمان پاشای وزیر بغداد یکجهت شدند زیرا که او را مطیع
و منقاد کاردانان ایران میدانستند چنانکه از قصص سابقه خوانندگان را مستفاد می افتد با الجمله رئیس الکتاب را
که حالتی افندی نام داشت از اسلامبول کسیل بغداد فرمودند و فرمان دادند که پاشایان کرکوک و موصل
و قبایل اعراب در تخریب کار وزیر بغداد او را منقاد باشند لاجرم حالتی افندی ببغداد شتافت و چندگاه
خواست سلیمان پاشا را بدست غدر و احتیال پامال کند مجال نیافت پس ازپی چاره از بغداد کناره گرفت
و در سلیمانیه با عبدالرحمن پاشا به پیوست و با او در دفع سلیمان پاشا همدست شد و سکنهٔ نواحی بغداد را
پرشورانیدند سلیمان پاشا از در چاره عریضه نگاشته بدست مسرعی سبک سیر بطرف اوجان فرستاد
شهریار ایران میرزا صادق وقایع نگار مرو زیرا برای تسکین این فتنه روانه فرمود قبل از آنکه وقایع نگار
وارد بغداد شود عبدالرحمن پاشا دیگر پاشایان کرکوک و موصل سپاهی ساز داده تا در بغداد برآیند
و سلیمان پاشا با لشکر خود برای مدافعت و منازعت پیرون تاخته جنگ درانداخت اهالی بغداد او را
بگذاشتند و روی از جنگ برگاشتند سلیمان پاشا چون این بدید ناچار راه فرار برداشت و با معدودی
از ملازمان خود بمیان قبیلهٔ از اعراب پناه جست شیخ قبیله رشتهٔ حمیت و غیرت را بگسیخت و خونش
بریخت پس عبدالرحمن پاشا بمانعی وارد بغداد شد و بصوابدید حالتی افندی مکتوبی از کرچپانزاکه عبدالله آقا
نام داشت بمنصب وزارت و مرتبهٔ امارت برنشاندچون میرزا صادق وقایع نگار در کرمانشاهان واقف
این اخبار گشت سفر بغداد را ترک گفته بحضرت شهریار مراجعت نمود و از آنسوی چنان افتاد که حالتی افندی
از عبدالرحمن پاشا رنجه خاطر شده در انجمن عام او را سخنان ناهموار گفت و عبدالرحمن پاشا نیز حمل این
خشونت نکرده جوابی درشت براند و ازاین روی بمنک شده پناهنده دولت ایران گشت و
عبدالله پاشا را بر انگیخت تا پیشکشی ساز داده بمصحوب احمد چلبی روانهٔ درگاه پادشاه ساخت و شهریار
ایران امضای وزارت او را در بغداد منشور کرد و از پس آن فصل زمستان نزدیک شد و هوای دلجان

برودت

جنگ روسیان ورومیان

بر و دت کرفت موکب پادشاهی درحرکت آمده عزة شوال جنبش کرد و ذ عشر آخر شوال وارد طهران کشت
اکنون باز دراستان روسیان آغاز کنیم چون طور مصوف باز دانست کرلشکر ایران از ایروان بازشدند با
مردم خود در اراضی اخسقه لشکرکاه کرد سلیم پاشا که ازاین پیش حکومت باش آچیق داشت و پیوسته با شیرپاشا
در سر حکومت اخسقه طریق منازعت می سپرد چون این بدید ترک خصومت کفته سپر خویش را با لشکری لایق
بمدد شریف پاشا فرستاد و خود دیترآماده کارکشت انطور مصوف سه ساعت قبل از سپیده دم بکلم یورش
بلدة اخسقه را مفتوح ساخته بدرون رفت ازیمان شهر اجاقلویان وصولی بیک وشریف پاشا و دیکر دلاوران
عثمانی بدیروی تفنک و استعمال سیف وسنان ساخته جنک شده تا دو ساعت بعد از طلوع مهر آتش کین
افروخته بود در پایان کار طور مصوف ولشکر روسیه منهزم شده تا یکفرسنک بازپس شدند و چند روز
توقف کرده دیکر باره اعداد نبرد کرد و از چار سوی اخسقه یورش افکند سپاه عثمانی بازمردانه بکوشیدند
واین کرت چنان روسیان را هزیمت کردند که بشکرکاه خویشتن نتوانستند بازشد سلسلهٔ نظام ایشان
متفرق و شتت کشت و بعد از مسافت چهار فرسنک یکدیکر را یافته باراضی کرجستان شتافتند شریف پاشا
صورت حال را معروض حضرت نایب السلطنه داشت ولیعهد دولت ایران کیسر اسب بازین زرین و یک
قبضه خنجر مرصع بجواهر ثمین تشریف شریف پاشا کرد و دیکر دلاوران مصاف را هریک بخلعتی لایق قرین
الطاف ساخت وازآن سوی دیکر باره طور مصوف باجماعتی از روسیه در حدود باش آچیق سپر کرد
وحیلتی طراز داده سلیمانخان را پیام فرستاد که اکر با ما دیدار کنی قواعد محبت و وداد استوار کردد و دوستین
روم و روس متحد کردد سلیمانخان با ستظهار کروهی از مردم باش آچیق آهنک ملاقات او کرد و
ندانست که اینمردم نیز باطور مصوف مواضعه نهاده اند بالجمله بعد از ملاقات و مقالات سلیمانخان را خود
داشت و باز تفلیس شد و هم روزی چند برنکذشت که حکم داد تا او را مجبوسا به پطرزبورغ برند سلیمانخان
ازاین معنی آکاه شد و چون شب برسید و مجلس شرب خمر ساخته کشت و کاسات باده دوری چند پیمود شد
بهانهٔ حاجتی از مجلس بیرون شد و در حال جامهٔ خویش را دیکرکون ساخته و همچنان ناشناخته از دروازهٔ
شهر بیرون تاخت و براسبی که ازپیش باز داشته بود برنشست و تا بلد اخسقه عنان باز نکشید و در زمان سلیمان بیک
دیوان بیکی اخسقه را که از خویشاوندانش بود بدرکاه شهریار ایران رسول نمود و خواستار شد که او را بزور
وزر مدد دهند تا کین خویش را از طور مصوف باز جوید ملتمس او مقبول افتاد و برحسب فرمان شهریار سپهردار
ایروان با لشکر جرار و حمل درهم و دینار باراضی اخسقه شتافت و در بدو امر چند تن از کارتیل و قراقلخان
بتردیک او رهسپار شده و خواستار آمدند که اکر صواب دانی لوان میرزا والی زاده کرجستان را بحکومت
نصب فرمائی باشد که از این پس از جهای روسیان روی زیان نه بینیم و حسین خان برحسب آرزوی ایشان
لوان میرزا را با برک و ساز فراوان بجانب کارتیل روان فرمود و او بعد از رود و رزمهای مردانه بارها
نمود و از انسوی در حدود مملکت آل عثمان سلیمان خان نیز چند کرت با روسیان میدان مبارزت
بیاراست و کار مقاتلت راست کرد و هم در پایان کار آنجماعت را از اراضی اخسقه هزیمت کرد و یک قلعه

حسین خان

پیش در دست ایشان نماند و شریف پاشا که والی اخسقه بود یکباره پا سودا نامازاین روی حسین خان سردار
چون چنان میدانست که دیده بانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع نگران روسیانند شریعت سپاهیان
در کار طلایه و قراول مهمل گذاشت و از رواح تا صباح بلاغه قمر دخمه و مسامره زید و عمر اشتغال فرمود
روسیان این بدانستند و مغافصة نیم شبی در کنار لشکرگاه او دمان توپها بگشادند و آتش و آهن ببارید
مردم اردو که در جامه خواب خویش بی سلاح و شیاب و بیشتر در خواب بودند عظیم در قلق و اضطراب افتادند
هر کس سر خویش گرفت و رهی پیش داشت پس روسیه بتاختند و دست بنهب و غارت برافراختند میرزا
علیقلی خان قندرسکی استرابادی جلادتی مردانه کرد و خویشتن را بپشتبانه پدمان توپهای آتش زبانه زد و از
تارک مرگ بیم نکرد بسیار کس بکشت و بسیار کس اسیر گرفت چندانکه لشکر روس شکسته شد و از کنار لشکرگاه
کناره گرفت آقا حسین خان سردار از پس این کیرودار اقامت مشکل اشقادبی توانی مراجعت کرده در راه جان
بحضرت نایب السلطنه پیوست و دیگر باره اعداد کارکرده محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیک سرکرده
غلام تفنگچی را تیر برداشته در پیت و یتم شهر صیام بقصد قراکلیسای بیک ایلغار کرده با انکه پشتر از شوارع
و طرق اکثره برف ریخ بود و صورت سرماکمال شدت داشت در یکشبانروز پیت و هشت فرسنگ
راه پیموده در هشت فرسنگی بیک فرود شد و در انجا لشکر را بنظم کرده هم راه برداشت و دو ساعت قبل از
سپیده دم بسنگر حاجی قرا نزدیک شد پس لختی بپائید و پنج تن از مردم خود را مامور ساخت تا از سنگر و لشکر
روسیان خبری آرند ایشان برفتند و در پیرون سنگر روس بدو تن سالدات باز خوردند و هر دو را
تاخود داشته زنده بتر دسر دار آوردند و او را از عدت لشکر خصم و رسم و راه اگاه ساختند پس حسین خان مانند
شیر غضبان تاختن کرد و نزدیک بامداد بنخار سنگر رسید روسیان ازین کمین و کید اگهی یافتند و از بهر مدافعت
برتافتند بازار محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افروخته گشت ایرانیان از چار سوی
یورش دادند و حمله افکندند و همگی در سنگر در آمدند و تمامت روسیانرا با تیغ بگذرانیدند و جمعی از آن لشکر
بقریه که با سنگر اتصال داشت بگریختند و در خانهای ارامنه پنهان شدند ایرانیان هم بدان قریه در رفتند
و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش در زدند و خانه را با ایشان بسوختند و ارامنه را تیر متقول
ساختند زن و فرزند و احمال و اثقال ایشانرا بنهب و غارت برگرفتند و توپهای روسیانرا بگشادند
و رواب و اغنام ایشانرا براندند و ارامنه را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند از سنگر دیگر که نزدیک
بحاجی قرا بود کروهی از روسیان بدنبال ایرانیان بیرون شدند بطمع انکه غوغائی انگیزند و اموال منهوبه را
مسترد سازند چون لختی راه پیمودند غلامان تفنگچی روی برتافته ایشانرا دفع دادند و جمعی را متقول نمودند آنگاه
سردار کامروا و شادخوار مراجعت کرد و سرهای روسیانرا با اموال منهوبه بدرگاه نایب السلطنه فرستاد
و از جمله آن غنیمت آنرا دکشت از آن پس در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که روسیان علف و
آذوقه از قراباغ بقریه شیخ آویز آورده مبتنر کرده اند و از آنجا بمقری حمل میدهند فرمان کرد تا محمد بیک
قاجار سرهنگ با جماعت احسان خان دنبلی و نفری از غلامان تفنگچی بقصد عجل از رود ارس عبره کردند

واز کثرت برف ویخ وصعوبت جبل وشنج پیم ناکرده ناگاه درگردنه شنج آویز پرته زدند از جماعت ارامنه وروسیه پانزده تن فرار کرده بیام کلیسیائی که درکنار شنج آویز بود برفتند وبا تفنگ بسیار آویزد رآمدند دیگر مردم اسیر ودستگیر شدند وایشانرا هم درآن قریه چون گوسفند سر بریدند کروهی بدرون یکی از خانها در رفته خویشتن داری همی کردند سربازان ایران چند نار بجک آتشین افکنده تا بدیوان آتش شکافته کشت ناچار آنجماعت از خانه بیرون شده سر بدادند وسرهای ایشانرا سربازان برسر نیزه تفنگ کرده باغنیمت فراوان مراجعت کردند واز ایرانیان درین مبارزت زیاده از چهارتن مطروح ومجروح نکشت مع القصه موکب اینوقایع در دارالخلافه طهران بعرض پادشاه ایران رسید آنگاه شهریار تاجدار سفر کاشان واصفهان فرمود وچون درآن اراضی بلای غلا ظاهر بود معادل یکصد هزار تومان از منال دیوانی محل رعایا را بسبک سنت ومراجعت بطهران فرمود وهم درامسال میرزا بزرگ قایم مقام که وزارت نایب السلطنه داشت مریض شده ودرد دم محترم وداع جهان گفت

وقایع سال یکهزار ودویست وشصت وشش هجری وقصه عرب وهابی

روز پنجشنبه پست وپنجم شهر صفر در سنه یکهزار ودویست وپنجاه وشش بعد از انقضای یازده ساعت وسی وشش دقیقه از روز خورشید بحمل شد وشهریار نامدار فتحعلی شاه جشن عیدی بگذاشت وبخشیدن فتحی که در این سال روی نمود خبر شکست عرب وهابی بود وهمانا آنجماعت از اراضی نجد هر روز بر قوت وشوکت افزوده تا زمین بحرین را تحت فرمان آوردند وهمت برقتل وغارت مسقط استوار کردند امام مسقط نهفته خاطر ایشانرا بشاهزاده حسینعلی میرزا که فرمانگذار فارس بود بازنمود وبرحسب فرمان او صادق خان دولوی قاجار که هم از این پیش چنانکه ذکر شد کارزار انگیزه عرب را مجرب داشت با فوجی از دلیران عجم تا مسقط تاختن کرد واز آنجا نیز لشکری با مردم خود پیوسته کرد وتا حوالی دریچه عمان بازکشید سعود که سید آن سلسله وقبیل آن قبایل بود برای مدافعت ومنازعت سیف بن مالک ومحمد بن سیف را با کروهی از عرب که عدد رجل وعدت نعل داشتند پرون فرستاد وهر دو لشکر در برابر یکدیگر درآمده بازار ستیز وآویز گرم کردند بعد از کشش وکوشش محمد بن سیف وسیف بن مالک بازجهای مهلک تعصبت وزحمت طریق بهزیمت کرفتند ومردم ایشان طعمه تیغهای سرافشان شد امام مسقط بشکرانه پیشکشی شایان بدرکاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاده ومژده این فتح روز دوشنبه پنجم ربیع الاول درحضرت شهریار معروض افتاد وهم درینوقت از جانب دولت عثمانی برای تشیید مبانی اتحاد سید عبدالوهاب افندی باشقاق شاکر افندی وحیرت افندی درعشر ثانی ربیع الثانی وارد طهران شد وبرحسب فرمان درخانه میرزا شفیع صدر اعظم فرود شد ومکتوب سلطان عبدالحمید بهدیه داشت درحضرت پادشاه پیش کشید وفرمان وارمغان صدر اعظم را نیز بسپرد وخواستاری دوستی دولت آل عثمانرا از کاردانان ایران بنمود وبشرح آنکه پاشایان بابان خاصه عبدالرحمن پاشا معتمد دولتین وسبب ذات پنین است او را در ظل حمایت خویش ندارند واکر تهیج فتنه کند تنبیهش را واجب شمارند وسرحد داران روم را در حدود داشته وقارص پشتوان باشند وایشانرا از مدد وزر ولشکر مضایقت نفرمایند شهریار

رسول سلطان روم بدارالخلافه

ایران هرچه سفیر روم خواستار شد پذیرفته نگشت و فرمود این همه برحسب آرزوی شما خواهد بود لاکن پاشایان شهرزور باید بصوابدید امنای دولت ایران منصوب گردد و نیز وزیر بغداد ما را مطیع و منقاد باشد آنگاه سفرای روم را نواخت و نوازش فرموده فرمانگرد که در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند و موکب پادشاهی روز شنبه نهم جمادی الآخره از طهران در حرکت آمده یکشنبه غرّه رجب چمن سلطانیه مضرب خیام شد و اسمعیل خان دامغانی برای جنگ روسیان مامور آذربایجان گشت آنگاه در چمن سلطانیه بزم سور و سرور گسترده دختر میرزا محمد خان دولتوی قاجار را برای شاهزاده شیخعلی میرزا و دختر سلیمانخان قوانلو را برای شاهزاده عبدالله میرزا عقد بستند بعد از طی بساط عیش و عرس اخبار خراسان بدینگونه رسید همانا پس از قتل صوفی اسلام چنانکه رقم شد چند مدت حاجی فیروز والی هرات فرمان بردار و باج گذار بود این هنگام هوای نفسانی و وسوسه شیطانی برای استرداد اراضی خوریان برپای شد و دست از گذاشتن خراج باز داشت شاهزاده محمد ولی میرزا که والی مملکت خراسان بود با لشکرهای ساخته روز شنبه بیست و ششم جمادی الآخره از مشهد مقدس خیمه برون زد و تا کنار پل نقره که سه فرسنگی هرات است کوچ بر کوچ برفت

حاجی فیروز والی هرات طغیان

و فرمانداد تا لشکریان نواحی و توابع هرات را پایمال سنابک ستور کردند کار بر حاجی فیروز صعب افتاد ناچار از در ضراعت برون شده خراج هرات را بدست فرزند خود ملک حسین میرزا حمل داده بنزدیک شاهزاده فرستاد و از عصیان و طغیان خویش انابت جست و شاهزاده عذر او را پذیرفت و همراه فرموده صورت حال را در عریضه نگارداد و بحضرت شهریار فرستاد و مژده این فتح در عشر آخر شعبان در چمن سلطانیه معروض درگاه سلطان افتاد و هم در این سال عبدالرحمن پاشای حاکم شهرزور با حالتی افندی رئیس الکتاب که شرح حالش مرقوم شد همدست و هم پشت گشت و خاندان سلیمان پاشا را ویران کرده و در دمان او هرچه یافت تاخود داشت و اراضی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورد و آنگاه خالد پاشا نبی عم خود را در محال زهاب حکومت داد و محمود آقای پسر خویش را در کوی و حریر بگماشت و احمد آقای برادر خود را در سرحدیان بحفظ قلعه سردشت بازداشت این هنگام با امان الله خان والی کردستان ساز مخالفت طراز داد شاهزاده محمد علی میرزا این معنی را معروض داشت شهریار تاجدار بفرمود تا نایب السلطنه احمد خان مقدم بیکلربیکی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری را از راه بلباس بدفع او بیرون تاخت آنگاه فیروز خان عزالدین لوی قاجار نیز بفرمان شهریار از طریق سردشت رهسپار گشت و قاسم خان قاجار قوانلو و ابراهیم خان و محمد حسن خان والیان جان محمد خان دولو و یوسف خان سپه دار و فرج الله خان افشار نیشچی باشی و نصرالله خان قراگوزلو را با لشکرهای ساخته فرمان کرد که یکشنبه دوازدهم شهر رجب از چمن سلطانیه برون شده ملزم رکاب شاهزاده محمد علی میرزا گشتند که از طریق زهاب آهنگ شهر زور کنند این جمله تا کرمانشاهان بتاختند و از آنجا در رکاب شاهزاده در غرّه شعبان با اراضی زهاب

مقاتله محمد علی میرزا با رومیان

نازل شدند خالد پاشای نبی عم عبدالرحمن پاشا سلامت جانرا جز در اطاعت شاهزاده و تقبیل آستان او ندید بی توانی پسر عبدالرحمن پاشا را گرفته دست بگردن بربست و او را برداشته بدرگاه

شاهزاده آورده بعوانان بسپرد و قراولی سپاه ایران را برخویشتن نهاد و شاهزاده نازنداب کوچ داده و
نخارر و دسیروان لشکرگاه کرد و یکدو روز برای استجمام مراکب بود و آنگاه آهنگ شهرزور کرده
از جانب دیگر نورزخان قاجار تا نواحی سروشت سبک سیر گشت و احمدآقای برادر عبدالرحمن پاشا
بی انگه مردان کار را دیدار کند دمیدان کارزار پسندد آن حصن محکم را بگذاشت و طریق فرار در نوشت
عبدالرحمن پاشا نیز تاب درنگ نیاورده باراضی کوی و هریر گریخت و شاهزاده چون بشهرزور بازگشت
داد را نیافت همچنان از قفای او بقدم عجل و ایغار تا قلعه کوی بتاخت و او را بمحاصره انداخت و توپهای پاره کوبرا
بدان قلعه کشادند و عبدالرحمن پاشا خویشتن را در دهان مرگ نگریست ناچار تیغ دکفن حمایل کرده حاضر درگاه
شاهزاده شد و پشانی برخاک نهاد شاهزاده بروی نجشود و جرمش را محو و عفو داشت پس عبدالرحمن پاشا
بشکرانه خزائن ذخایر را مشوح داشته پیشکشی لایق پیش گذرانید و زن و فرزند خود را بگروگان ملزم رکاب ساخته
تا در کرمانشاهان ساکن باشند و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته دیگرباره در آن بلدان و امصار فرمانگذار
گشت این هنگام شاهزاده بگرمان شاهان معاودت کرد و سرداران سپاه بدرگاه پادشاه شدند شهریار
تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده روزی چند در چمن گلان آباد کرج فرود شد و میرزا شفیع صدراعظم سه روز
پادشاه ایران را میزبان بود و از آنجا حرکت نموده جمعه هفتم شهر شوال وارد دارالخلافه گشت و اینوقت
خبر رسیدن سفیر انگلیس مشهر گشت همانا از این پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت
لندن مامور گشت بعد از طی مسافت چون بحدود آن مملکت فرود شد سرکو راوزلی باردنت که از اعیان
دولت بود بمیزبانی و مهمان پذیری او را پذیره گشت و با مکانتی تمامش ببندن در آورد امنای دولت
انگلیس که برسالت سرهر فرد جنس برگردون نهاده بودند که همه ساله معادل یکصد و پنجاه هزار تومان
برای اعداد جنگ روسیان بایران فرستند اینوقت معادل شصت و هزار تومان برافزودند و بحمل کردند
که سالی دویست هزار تومان تسلیم کارداران ایران کنند و سالی یکهزار و پانصد تومان نیز در وجه میرزا ابوالحسن خان
برقرار کردند که از دولت کمپنی هندوستان ماخوذ دارد آنگاه سرکو راوزلی باردنت را سفیر ایران ساخته
باتفاق میرزا ابوالحسن خان مامور داشتند و ایشان کشتی در آب افکنده از دریای محیط ژرف بشط شتافتند
ایشان در قبه بصره از بادو مخالف عنان از کف ناخدا بستند و قتی با خویش آمدند نزدیک بساحل نیکی دنیا بودند
ناچار رخت بخشکی کشیدند و در بندر ریچزو که از توابع مملکت بزازیل است و در تحت فرمان پادشاه پرتگیز
سر بدر کردند پادشاه پرتگیز که از نهیب ناپلیون فرار کرده و در آنجا نشیمن داشت از حال ایشان آگاه شد
وجمعی را باستقبال فرستاده هر دو تن را بمکانت تمام وارد شهر ریچزو کرد و روزی چند بمهمانی
بداشت و چنان اتفاق کرد در آن ایام ماریکی سیزده ساله در زرع دراز دیگر زرع بهنا داشت بدست مردی در
میان درختستانها تخم شد چون جمد آن سخت شگرف و شگفت بود بحضرت پادشاه پرتگیز آوردند بفرمود
تا پوست از اکره ضخامت چرم کاو داشت برکندند بمصحوب میرزا ابوالحسن خان انفاذ حضرت پادشاه ایران
داشت تا از خلقت آن جانور شگفتی گیرند هم اکنون پوست آن مار برقرار است مع القصه چون طوفان باد

بازنشست دیگر باره کشتی در آب افکندند و برنشسته تا بندر بوشهر براندند چون کاروان درگاه آگاه شدند برحسب فرمان شهریار ایران میرزا زکی مستوفی مازندرانی برای میزبانی از طهران سفر کرده و در بندر بوشهر ایشان را دریافت و از آنجا تا بدارالخلافه سنت مهمانی و مهربانی را دست باز نداشت چون راه نزدیک کردند محمدعلیخان قاجار قوانلو نایب سرکشیک و میرزا محمد علیخان وزیر شاهزاده حلیخان مامور باستقبال سفیر انگلیس شده او را بشهر درآوردند و در سرای حاجی محمدحسین خان امین الدوله جای دادند دستگردان لرد مردی دانا بود و بزبان عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسه و روس سخن میکرد و خط ایشان را می نوشت بالجمله روز جمعه بیست و هشتم شوال بار یافته حاضر درگاه شهریار شد و نامه پادشاه انگلیس که مشحون بمضامین وداد و بود بداد و تحسین بیکقطعه الماس که پست و پنج قیراط میزان داشت و پست و پنجهزار تومان بها آن بود برای زینت نامه علاقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش داشت و بچرب زبانی و دقیقه دانی عذرخواه حقارت آن ارمغان آمد شهریار ایران فرمود از هدیه دوستی مانند پادشاه انگیز نرگ اعظم اشیاء جهان است بزرگ تر سفیر اوست که در حسن سلوک و ادای آداب ملوک نظیری نتواند داشت و در آن اوانت نوازشی در خور فرموده رخصت انصراف داد سرکوراوزلی پس از تقبیل آستان بسرای خویش آمده زوجه اش را که از بانوی سرای پادشاه انگلیس نیز رسالتی داشت توسط حاجی میرزا علیرضای پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی که خواجه سرای حریم سلطانی بود در دائره حرم خانه داشت تا خدمت دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر را که بانوی کمپر بود دریافت و از قبل خواتون خود عنبرچه که بالباس ترصیع یافته و جواهر نشان هزار تومان بها داشت پیش گذرانید آنگاه سرکوراوزلی در طهران از بهر خویش خانه بنیان کرد و بیاز مید و معادل ششصد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کاروان درگاه نمود چه از آنگاه که سرهرفرد جنس این زر تاکنون سه سال بود و سی هزار قبضه تفنگ انگریزی و بیست عراده توب و چهل عراده قورخانه نیز بسپرد و سی تن مهندس و معلم که نظام جدید و کارهای جنگ را دانا بودند بگماشت تا ملازمت دولت ایران کنند و از تعلیم سپاهیان خودداری ننمایند و با امنای دولت نیز هریک جداگانه تحفه فرستاد و هدیه کرد و این هنگام سرهرفرد جنس برحسب امر پادشاه انگلیس رخصت حاصل کرده مراجعت بلندن نمود و هم در امسال دخمه ارغون خان مغول در ارض سجاس آشکار گشت همانا سجاس از توابع جمنسه است بقعه قیدار بن اسمعیل ذبیح علیه السلام در آن اراضی است و در نیم فرسنگی آن بقعه قریه ایست که دیه ارغون نام دارد و بر فراز قلعه چشمه ایست معروف بارغون بلاغی و بر طرف آن قریه تپه ایست مردی از قبیله شاهیون کرکر بلائی مشعلی نام داشت و حشر خویش را با چوپان خود نامزد کرد مرد چوپان روزی در دامان آن تپه لحظه از بهر آسایش نشست و نگریست که موشی از سوراخی بیرون شد و مروارید چند پاره در دو ظل آفتاب بگستر د مرد چوپان آنجمله را برگرفت نیمی پنهان کرد و نیمی را بنامزد خویش هدیه ساخت کربلائی مشعلی این راز را بدانست و نیمشب بشتافت و خاک را بشکافت و آنچه از زر و جواهر یافت برگرفت و بخانه آورده و در زمین نهفت مردی از اکراد که مجید نام داشت هم بر این سر واقف گردید و برحسب

تذکره

رسیدن میرزا ابوالحسن خان و همراهی انگلیس با او بخلیج فارس

ارغون خان

تذکره که او را بود دانست که قبر ارغون خان است وی نیز برفت و کاوشی دیگر کرد و آلاتی دیگر از سیم و زر بیافت و بترسید که این راز را پرده پوشیده نماند لاجرم بطرف شیروان سفر کرد و از آنجا بحاجی ترخان شد اما از آنسوی چون پازاچون از مضاجعت نامزد یاسوس کردند و از بهر دخترشوی دیگر خواستند آن مرد را که از بهر خود نقشه بود برداشت و بتردیک شاهزاده عبدالله میرزا فرمانگذار رخصه آورد و صورت حال باز گفت شاهزاده کس فرستاد و آن اشیا را از کربلائی فتحعلی ماخوذ داشت و آن تاجی از زر بود مرصع بلعل و زمرد و فیروزه و کمری نیز بدین ترصیع و خنجری که قبضه و غلاف از زر ناب داشت و مرصع بجواهر شاداب بود و جامی از زر سرخ مرصع بلعل و فیروزه و مشربه از ذهب خالص که چهار پهلو داشت و دیگر صفحهای زرکه بر زبر ساخت زین بوده است و یک علاقه شمشیر از زر ناب و چند قطعه لعل باندازه بادام و پسته و پنج قطعه مروارید هریک بمقدار بندقی بود شاهزاده عبدالله میرزا دیگر بار آن اراضی را کاوش کرده چند میخ زر بیافتند که هریک بمیزان پسته و پنج مثقال بود صورت اینحال معروض درگاه پادشاه شد و سلیمان بیک کردمانلو مامور شده آن اشیا را بحضرت شهریار حمل داده بخازنان سپردند اکنون بر سر داستان روسیان شویم از چمن سلطانیه شهریار ایران نایب السلطنه را مامور داشت که از جنگ روسیه دست باز ندارد و دو نظم حدود ایران از پای ننشیند نایب السلطنه نخستین اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیک سرهنگ فوج تبریزی و علی بیک یوزباشی و نظرعلیخان کنگرلو حاکم نخجوان را مامور ساخت که باراضی مغاویز قراباغ شده سکنه آن نواحی را بجانب نخجوان کوچ دهند و اگر فرمان پذیر نشوند بمعرض تدمیر آرند اشیان برفتند و هرکه برطریق فرمان رفت بنواخت شد و کروهی از ارامنه که عصیان در زیدند پایمال نهب و غارت ساختند و بسیار کس اسیر کردند لاجرم ارامنه از عصیان امر نادم شدند و طریق نخجوان بر داشتند پس نایب السلطنه اسیران ایشان را از لشکریان بگرفت و مسترد ساخت و خود تا کنار رود ارس سفر کرده فرمانداد تا حصنی محکم در آنجا بنیان کردند و بجانب تبریز عود فرمود و این هنگام اسمعیل خان دامغانی با لشکری جرار از درگاه شهریار برسید نایب السلطنه او را بر مقدمه سپاه بجانب چمن کلبر خود از دنبال او بیرون شد بعد از ورود او به کلبر امیرخان قاجار دولو را با محمد بیک قاجار افشار روکروهی از لشکر مامور ساخت که بایلغار تا اراضی برکشاط تاخته قلعه برکشاط را مفتوح دارند ایشان آب ارس را عبره کرده بسرعت تمام علی طریق نمودند و از میان درختستانها که مردم برکشاط در چند جای از تنه درخت سنگرها کرده بودند همه جا زدم داده بسیار کس را بکشتند و فراوان اسیر کردند و چنان رزم صعب افتاد که بسیار زنان نیز مقتول شدند و در پایان کار قلعه برکشاط که اله قیا نام دارد بگرفتند اموال و اثقال و زن و فرزند ایشان را برداشته مراجعت کردند با اینکه بیشتر از لشکر پیاده بودند هیشت فرسنگ برفتند و هشت فرسنگ باز آمدند و اینهمه در مدت بیست و چهار ساعت بپای رفت نایب السلطنه اسیران ایشان را بتبار اجتماع نمود و مسترد ساخت و آنجماعت امیدوار شده بقراجه داغ جای گزیدند و از طرف دیگر چه قیچاق قاجار با سواران قراجه داغ تا حوالی اراضی قراباغ و آذربایجان ایل حسین ایل لو فرمود و چه قیچاق

از طریق چاپقچی که اصعب مسالک است راه برگرفت سکنه و ارامنهٔ آن اراضی سنگرهای خداوندان نهاده بودند پرقلیخان تفنگچیان استرابادی را فرمود تا هر سنگر را فتح کنند چند تن بحراست بازدارند و آهنگ سنگر دیگر نمایند در میانه دو تن از اعیان استراباد مقتول گشت و با اینهمه آنجماعت را توان مقاتلت نماند ناچار کوچ داده بعضی در قراجه داغ و برخی در نخجوان نشیمن کردند تا پرقلیخان که جلادتی کرده بی اجازت از راه چاپقچی رفت و سبب قتل سرهنگان استرابادی شد در حضرت نایب السلطنه مورد خطاب عتاب آمیز گشت و تهدید و وعید عقاب یافت از پس اینواقعه آقا پیک که قایدایل کولائی است کس بحضرت نایب السلطنه فرستاده معروض داشت که قبایل مغاویز با من پیمان نهاده اند که بطرف نخجوان کوچ دهند و از پیم نیارال خطاکوف و مهدیقلی آقای حاکم قراباغ جنبش نتوانند کرد اگر سرهنگی و سپاهی بدینسوی شود این کار بپایان رود نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را مامور ساخت و او چون بمیان ایشان در رفت آنجماعت پیم کردند که قصد اسمعیل خان نهب و تاراج است و از مواضعهٔ آقا پیک چنبر بودند لاجرم از در مقاتلت و مبارزت پرون شدند اسمعیل خان از بهر آنکه ایشان را دهشتی در خاطر نیفتد کس را آسیبی نکرد و خویشتن را حفظ کرد که از ایشان نیز آسیبی نه بیند آنجماعت نیز لطف این دقیقه را دریافتند و یکباره کوچ داده بارض نخجوان شتافتند در این هنگام معروض افتاد که امین پاشای سرعسکر دولت عثمانی از زرنه الروم آهنگ قارص نموده و مامور است که از صوابدید نایب السلطنه در رزم روسیه پرون نشود لاجرم نایب السلطنه از چمن کلبز کوچ داده بسوی ایروان شتابان رو سیه تفلیس و باشی چوق با لشکر این پاشا زنهار دهد بعد از ورود به نخجوان چون هنوز سرعسکر وارد قارص نگشته بود از راه نخجوان بقراباغ ایلغار کرد و صادق خان قاجار عزالدین لو را برایل کوروس کاشت و اشرف خان و ماوندی و علی خان نوزیرا با و متفق ساخت تا آن قبیله را کوشالی بسزا داده و بسیار از قبایل را بجانب نخجوان کوچ دادند نیارال خطاکوف با سپاه خود وارد کوروس شد و چون در قوت بازوی خود مبارزت لشکر ایرانرا ندید در معقلهای منیع کوروس سنگر کرده متحصن شد و بسیار کس از سالدات او فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه آمدند با الجمله نایب السلطنه چند کرت لشکر بکنجه فرستاد تا بسیار کس از روسیار متحول و اسیر ساختند و بعد از چهست روز توقف قبایل مطیع و منقاد را آزوقه یکساله عطا کرده مراجعت بنخجوان فرمود در اینوقت معروض افتاد که سرعسکر دوم وارد قارص شده تا باحسین خان سردار ایروان مجلس ملاقات طراز کنند و سرعسکر دوم برنشسته با مردم خود طریق میعادگاه گرفت در بین راه چند تن از سواران او در پیش روی صف برای لعب با سب تازی و تفنگ اندازی مشغول شدند ناگاه تفنگی کشادیافته گلولهٔ آن از کنار چهرهٔ سرعسکر بگذشت و چانه و دندان او را درهم شکست چنانکه در افتاد و از هوش بیگانه شد بی آنکه سردار ایروان دانرا دیده کند او را بقارص باز پس بردند نایب السلطنه مستر کل جراح انگریزی را که ملازم رکاب او بود بمعالجت سرعسکر فرستاد و او را باز پرسی بسزا فرمود و سران لشکر او را پیام داد که از این واهیه دل بد مدارید و رنجه نباشید که لشکر شما را آنچه واجب افتد

کار دران

سرعسکر روسیه خبر یافتن
لشکر او در ارای
مقدمه سپاه قاجار
سپاه نخجوان
و یاری
نایب السلطنه
و در قارص
ملاقات سرعسکر روم با حسین خان سردار ایروان
تفنگ انداختن
سرعسکر
بحسین خان
سردار ایروان
و زخمی
شدن
سرعسکر

کار داران کفایت کنند با الجمله زخم سر مسکر ببهودی یافته چون هنگام خریف نزدیک بود بازرن الرّوم با
شتافت و روسیان در ابکنهٔ خویش آسایش گرفتند نایب السلطنه پسندیده نداشت که بی مقاتلت و منازعت با
روسیه مراجعت فرماید لاجرم میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی را که برادر زادهٔ فتحعلی خان ملک الشعرا بود
در امور نظام جدید رتق و فتق تمام داشت بگنک روسیان مامور کرد همانا آنچه از جماعت روسیان بتفاریق
در مصافگاه اسیر شدند و بعضی خود از لشکرگاه روس فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه پناه جستند از این جمله دو
تن مرد رزم آزمای بانتظام شد و ایشان طریقت مسلمانان گرفتند و بینگی سلمان لقب یافتند و در میان
نظام جدید ایشان را فوج خاصه همی خواندند و پیوسته نایب السلطنه از در رافت و ملاطفت فرمودی که سرهنگ
و سرداران این فوج من خود همی باشم و چون میرزا احمد باکمال فضل و ادب و فصاحت در کلمات عجم و عرب
و شعر نیکو و نثر دلپذیر در صفت شجاعت و جلادت مکاشی بکمال داشت نایب السلطنه او را نایب خویش
خواند و سرداری این جماعت را بدو گذاشت و این هنگام بفرمود تا میرزا احمد در اراضی مقری با روسیه رزم
دهد و ابراهیم بیک باکویه سرهنگ فوج تبریز را نیز با جماعتی با او مامور ساخت و میرزا احمد با لشکر خود بکوچ
داده بقلعهٔ کور دشت آمد و مهدیخان هزارجریبی را با جمعی از تفنگچیان که در آنجا سکون داشتند برداشته
از آب ارس عبره کرد و مانند سیل چنان کن بکام روسیه تاخته جنگ در انداخت تخمستین نیران توپ
و تفنگ افروخته شد و زمانی دراز بباریدن گلوله کار همی کردند چون از این ستیز و آویز هیچ سوی را گزیر
نبود میرزا احمد را عرق مردانگی در رگ و پی بجنبید و ناپروا بپیش روی صفّ تاخته حکم یورش داد لشکر از
دو سوی با هم درآمدند و با سرنیزه های تفنگ ساخته جنگ شدند و بسیار بودند که دست بگریبان
شدند یکدیگر را بکشتی گرفتند و قوت کردند از پای درآوردند و پایان کار روسیان شکسته شدند و
در برج سبد و برج مختر متحصن گشتند و مسلمانان در گرد ایشان پره زدند و از چار سوی یورش بردند
بدیشان دست یافتند و آنجماعت را بتمامت با تیغ بگذرانیدند آنگاه قریهٔ معقریرا با خاک پست
کرده بسیار کس از روسیا نرا اسیر گرفتند و اموال و اثقال ایشان را حمل داده بحضرت نایب السلطنه
مراجعت کردند میرزا احمد که مصدر این جلادت بود مورد عطوفتی عظیم شد آنگاه نایب السلطنه جهانگیرخان
سرهنگ را با جمعی از غلامان تفنگچی مامور باراضی جنان قراباغ ساخت او نیز تا قصیر قلعه که متقلی منیع
بود بتاخت و باسکنهٔ آن اراضی که جماعتی از ارامنه بودند رزم داده ایشان را بشکست و زن و فرزند
و مواشی و اموال انگرود را با خود داشته از راه پل خدا آفرین بقراباغ مراجعت کرد و آنجماعت
چون این بدیدند ناچار کوچ داده بقراباغ شتافتند لاجرم نایب السلطنه اسیران ایشان را مسترد
ساخت و بعطای علف و آذوقه و سیم و زر بنواخت این هنگام مکشوف شد که روسیان بدان
سرند که از طریق کرمانشاهان و ماتف حمل آذوقه و علف بمقری کنند نایب السلطنه دیگرباره میرزا احمد
مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفرقلیخان مقدم را با سه هزار مقدم و یکصد تن از غلامان رزم دیده
بتاخت تا از طریق ارده و باده بسند برق و باد سرعت کرده در میان مقری و قپان درآمدند بر روسیان

چون این بدانستند در کردوس متوقف و متحصن گشتند لاجرم میرزا احمد بقپان تاختن برد و قبایلی که در آنجا سکون داشتند کوچ داده پناهنده دولت ایران ساخت آنگاه نایب السلطنه جنیش کرده وارد بلدهٔ خوی گشت این وقت مکشوف افتاد که یکتن از سرداران روس که جنرال مرکیز نام داشت کس بنزد یک ایپراطور فرستاده و مکشوف نموده که طور مصوف در جنگ سپاه ایران کار بسیار میگذارد و لشکر روس را پیوسته بمعرض دمار و هلاک می آورد اگر حکومت او مرا باشد کار برآزم و کنم و لشکر ایرانرا در هم شکنم لاجرم ایپراطور او را فشور سرداری بداده مامور ساخت و جنرال مرکیز سرعت زده بتفلیس آمد و چون از مراجعت سپاه ایران آگاه شد چهل و نیارال پنبک را با هشت هزار تن سالدات مامور بفتح ایروان ساخت نایب السلطنه چون این بدانست توپخانهٔ رکاب را با مستر لوی معلم انگریزی و جمعی از دلیران رجال را که حاضر حضرت بودند برداشته از خوی بیرون شد و بشتاب تمام تا قپان تپاخت در آنجا مکشوف شد که حسن خان برادر حسین خان سردار با دو هزار تن مرد لشکری بدفع ایشان از ایروان بیرون تاخت نیارال پنبک چون جلادت حسن خان و جنیش موکب نایب السلطنه را بدانست پشت باجنگ داده طریق مراجعت سپرد و بسیاری از مردم او از کثرت برف و سورت سرما هلاک شدند لاجرم نایب السلطنه از قپان مراجعت به تبریز فرمود اما از قبل دولت عثمانی درویش پاشا که حکومت وان داشت با اینکه امنای دولت عثمانی از دربی فرمانی وقعی نمیگذاشت هم با کارداران ایران ساز مخالفت طراز میکرد و گاه گاه بنهب اراضی ایران ترکتازی مینمود و چنان افتاد که مفاضه در نواحی ایروان تا حشایل تیموآقای برادر اسمعیل آقا را بمعرض غارت درآورد و در میانه تیموآقا و یک برادر کهتر او و چندتن دیگر مقتول شد چون این خبر بنایب السلطنه برداشتند فتحعلی خان قاجار پیشکر پنکی خوی و سلماس را و عسکر خان افشار ایل پنکی کردان ارومی را رخصت کیفر فرمودند تا با لشکر خود باراضی وان تاخته دیکمی پنک نامی که حارس آنجا و دبو و چون قوت مقاتلت نداشت اهل خود را برداشته بدرویش پاشا پیوست و هر دو وان ساخته جنگ شدند چون سپاه ایران برسید هم پنک شده طریق هزیمت گرفت مسلمانان پیمانی اهل و عشیرت ارامنه را که در آن اراضی ساکن بودند اسیر و دستگیر ساختند و مراجعت نمودند یاسیخی زاده سید عبدالوهاب افندی سفیر دولت عثمانی از در ضراعت زبان شفاعت گشود و پیمان نهاد که اگر از این پس درویش پاشا عصیانی ورزد و طغیانی کند در مکافات او هیچکس را جای معذرت نماند لاجرم نایب السلطنه اسیران ارامنه را از خویش بها داده از لشکریان بخرید و باز پس فرستاد و هم در این سال شیخعلی خان قبهٔ محمد پنک قاضی تبریز را که بار وسیله در نهان مواضعه داشت از مسند قضا بزیر آورده عبدالله پنک که یکتن از خویشان و ندانش بود منصوب ساخت و چند کرت با جماعت روسیه رزم داد و پیشتر ظفر جست اما از آنسوی جنرال مرکز چون معاینه کرد که هشت هزار تن سالدات او از حسن خان دو دو هزار کس سپاه ایران هزیمت شدند و صعب تر از این انگاه رزمبارزت با شیخعلی خان که قلیل سپاهی داشت سودی بزنند مصورت حال را در خدمت ایپراطور مکشوف داشته اجازت یافت که کار بمصالحت کند لاجرم نخستین عبدالله خان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

قاجار را از بند رها ساخت و این عبدالله خان را پیر قلیخان قاجار برای استمالت ابراهیم خلیل خان هنگام زندگانی او بشوشی فرستاد و ابراهیم خلیل خان او را کرفته بروسیه سپرد و تا این زمان در کنجه بشکنجه زندان بود و بالجمله او را رها ساخت و نامه از دربار معلی پرداخته بدو سپرد و مادر اغورلوخان پسر جوادخان قاجار را برای دلجوئی اغورلوخان با او همراه کرد و روانه درکاه نایب السلطنه ساخت و مصطفی آقای قراق را نیز فرمود تا با حسین خان سردار ایروان طریق و داد و ستد سپرد و آقا حاجی محمدخان مستوفی دیوان نایب السلطنه که حکومت قراباغ داغ داشت و در تدبیر جماعت روسیه رای نیکوهمی زد این هنگام چندتن از قبیله امیرکو قراباغی را برانگیخت تا بقلعه شوشی رفته نیمشبی بدروازه خلیفه لوی شوشی شتافته قورخانه روسیه را آتش زدند و علفی که از بهر دواب در بیرون قلعه و درون مهتر کرده بودند بسوختند و چند خانه در شهر نیز بسوخت مردم روس چنان دانستند که مهدیقلی آقای پسر ابراهیم خلیل خان که حکومت قراباغ دارد مصدر این فتنه کشته و گمان کردند که مردم شوشی همکروه بشوریده اند بالجمله آنشب تا بامداد شورشی عجب بود و بسیار کس از روسیه مقتول کشت و همچنان حاجی محمدخان خواست تا جعفرقلی آقای پسر محمدحسن خان بن ابراهیم خلیل خانرا و قبیله جیرئیل لو را استمال سازد و اسخت ترسناک بود از بهر آنکه در شهادت آقا محمدشاه این سخن سمر کشت که جواهر فراوان از خوابکاه پادشاه بدست کرده و نیز بیم داشت که برادر کهتر او ابوالفتح خان جوانشیر که از بدایت امر پناهنده دولت ایران بود بعد از دفع روسیه حاکم قراباغ شود و او را زبون خویش کیرد و بالجمله با اینهمه دهشت بتحریک و تحریص حاجی محمدخان خواست تا روی بدولت ایران نهند روسیان اینمعنی را تفرس کرده جعفرقلی آقا و لطفعلی بین باشی جیرئیل لو را دستکیر ساخته محبوس داشتند محمود آقا که از بزرکان جیرئیل لو بود آن قبایل را بمتقل صعب برده این صورت را بحاجی محمدخان انها داشت و او در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت نمود و واجب شمرد که از بهر نجات ایشان با سپاهی لایق بدانجانب رکضت فرماید و هم حسین خان سردار ایروان معروض داشت که قلعه آخر کلک از اراضی اخسقه را روسیه بناکاه فرو کرفتند و مسافت ایشان با ایروان قریب اثنا عشر فرسخ باشد که اکر فرصتی بدست کنند آسیبی رسانند از برای مدد لشکر ایروان چندعراده توپ با فوجی از سپاه بدینسوی بازپس فرستاد و نایب السلطنه چون اصغای این کلمات فرمود و با اینکه سخت مریض و علیل بود سپاهی اندک ملازم خدمت داشت در دوازدهم محرم از تبریز خیمه بیرون زد و را برکرفت این هنگام معروض اشاد که روسیان جعفرقلی آقا را با سی برنشاندند و پنجاه تن سالدات بروی کماشتند که او را بقلعه کنجه برد و لجام اسب او بدست یکتن سرباز بهی بود و چون خواستند از رود ترتر عبره کنند و بر بالای بخار رود از بهر شناختن معبر متفرق شدند جعفرقلی آقا فرصت بدست کرده لجام را قطع کرد و یال اسب را کرفته همچیز بزد و از آب ماندند با دبکذشت و همچنان تا میان ایل جیرئیل لو تاختن کرد و بی توانی کس بحضرت نایب السلطنه فرستاد و صورت حال را عرضه داشت نمود و قبیله جیرئیل لو را کوچ داده از تحت حکومت روسیان برکنار آورد و نایب السلطنه او را مورد داشفاق و الطاف ساخته حکومت قراباغ را بمومن

او فرمود و چهار هزار تومان مواجب در وجه او مقرر داشت و خود از رود ارس گذشته بقصد زدن روسیان از طریق اصلان دوز تا سه فرسنگی سنگر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود و برفت و آن اراضی در میان شکی و شیروان و شوشی و گنجه واقع است آنگاه فرمانداد که امیرخان قاجار دوقاجی محمدخان با سوار چاردولی و افشار و جماعت مقدم و قراداغی و ایل جیرئیل لو پیوسته شوند و با ایشان همدست شده تمامت قبایل قراباغ را از میان درختستانها و پشتها کوچ داده از رود ارس بگذرانند و هرکس بفرمانی نکند اسیر طایفه شمشیر کرده و خود آهنگ سنگر سلطان بود فرمود صبحگاه دیگر بر سر سنگر تاخت و روسیان از سنگر بیرون شده صف برزدند و بکشادن توپ و تفنگ آغاز جنگ کردند از اینسوی نیز نخستین مترالزی توپچی باشی انگریزی توپهای خویش را بکار داشت و دهان توپ روسیان را هدف ساخته چند توپ را خرد درهم شکست و عراده توپ ایشان را از پست کرد و چند تن از توپچی روس مقتول گشت آنگاه از چار سوی توپها را بسنگر ایشان راست کردند و ابراهیم بیک با دو فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد کاشانی با جماعت بهادران و جعفرقلیخان با سرباز حراغه و نظرعلیخان دوایو رکرشت با افواج خود یورش برده بسنگر درافتادند و جماعتی انبوه از روسیان را با سر نیزه تفنگ مقتول ساختند و چندتن بکیتان و افیچال و شرژند و یکمتن مایور را بکشتند و یکمتن مایور را با جماعتی اسیر گرفتند مهدیقلی خان جوان شیرحاکم قراباغ با سواران خود از میان سنگر سلطان بود راه فرار برگرفت و بعضی از مردم او نیز گرفتار شدند چون روسیان این بدیدند علم سفید را که نشان طلب امان است افراشته کردند نایب السلطنه فرمانداد تا سپاه دست از جنگ بداشتند و میرزا بزرگ قایم مقام بمیان ایشان رفته تمامت اسلحه جنگ را از آنجماعت بستد و دو علم عقاب پرچم و دو عراده توپ که نشان خاصه دولت روس داشت نیز تا خود فرمود و سرهنگ و سرکردگان ایشان را با هفصد و پست تن سالدات که یکصد و هشتاد تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانیدند نایب السلطنه ایشان را امانداد و فرمود تا مجروحان را مرهم و مداوا کنند و کشتگان را بآیین خویش مدفون سازند و مژده این فتح را عریضه نگار کرده با تمامت اسیران و توپ و علم سفید و نشان مایور روانه دربار شهریار داشت و انچه در دارالخلافه طهران از پیشگاه شاهنشاه ایران بگذشت و عریضه که نایب السلطنه نگار کرده بود میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله در میدان پیشگاه دربار عام بطلاقت تمام برخواند آنگاه شهریار تاجدار کرده اسیرا نرا بحاجی محمدحسین خان امین الدوله سپرد تا بدان جودت وجود که لازم وجود داشت ایشان را از پوشش و خورش آسوده دارد و دویست هزار تومان زر مسکوک در وجه نایب السلطنه بذل فرمود و اسیران بشتر دین اسلام گرفتند و در رسته نیکی مسلمانان درآمدند و از آنسوی امیرخان و جعفرقلی آقا تیرشش هزار خانه وار از قبایل قراباغ را بجانب قراداغ کوچ داده بحضرت نایب السلطنه پیوستند این هنگام مسموع افتاد که چهارصد تن سالدات و دو اراده توپ از قلعه پنه آباد بدد لشکر سلطان بود و پرداخته نایب السلطنه امیرخان را تا

روسیان چون سوادسپاه او را نظاره کردند قلعه ترنوت در فرشد و امیرخان بحاصره ایشان پرداخت و ایشان بنیمشب از قلعه فرار کرده درمیان برف بجبل جمرق گریختند لشکریان از دنبال ایشان تا دامان جبل تباخشند و بسیار کس مقتول ساختند و چنان افتاد که یکتن از سرداران روس که در لشکر سلطان بود مقتول شد زن او با مال و زر فراوان اسیر شد نایب السلطنه او را با اموال قلعه شوشی فرستاد و حکم داد تا او را منه که در حوالی کوه جمرق جای داشت کوچ داده بخارا رود و از آنجا بروسیه آورند این هنگام نیاراال مرکز سرداری روس که باستمالت شیخعلی خان قبّه و لکزیه و داغستان و مصطفی خان شیروانی رفته بود قصّه سلطان بود و تمرکتاز نایب السلطنه را بشنید مجال درنگ نیافته بی نیل مرام بازشد و از رود کر عبره کرده بقراباغ در رفت و نیاراال کنتاوسکی را مامور بتوقف قلعه شوشی کرده خود بجانب تفلیس شتافت این هنگام چون علف و آزوقه نیز تنگیاب بود نایب السلطنه از آب ارس گذشته از اصلان دوز فرود شد و جعفرقلی آقا را نواخت و نوازشی تازه کرده حکومت قراجه داغ را باو گذاشت و مراجعت به تبریز فرمود این هنگام معروض افتاد که جماعت بیاسر کاه بسکنه سلدوز و صایین قلعه دست تعدی دراز دارند و براراضی ایشان ترکتازی کنند نایب السلطنه احمدخان مقدم وعسکرخان افشار را با جماعتی مامور فرمود تا بر فرشد و ایشاقزا کیفری سزا کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری و جنگ لشکر ایران و روس

چون پنج ساعت و پنج دقیقه از شب یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول بگذشت در سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری آفتاب بحمل شد شهریار ایران مظفرشاه بعد از جشن نوروزی سرکوار و زالی بازگشت ایلچی انگریز را باشتاق حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی روانه آذربایجان فرمود تا کار معلمین انگریزی و نظام جدید را باز پرسی کند و خود در روز شنبه پنجم جمادی الاولی با سپاه ساخته و هفت فرسنگی طهران کنار رود کرج را لشکرگاه کرد و فرمانداد تا بنام شاهزاده سلیمان میرزا حصنی محکم برآورند و باغستانی غرس نمودند و سلیمانیه خواندند حاجی محمدحسین خان امین الدوله این بنا را بپای برد و برحسب فرمان کروهی از تفنگچیان جاجرمی را برای حراست آن حصن بازن و فرزند در آنجا سکون فرمود و با لجه شهریار از آنجا کوچ داده روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره در چمن سلطانیه فرود شد اما چون خبر فتح سلطان بود و غلبه اسلامیان بر روسیان در اراضی گرجستان پراکنده شد مردم قشق که از حکومت رویه در زحمت بودند دل قوی کرده همدست و همداستان بر افواج روسیان که حافظ آن اراضی بودند پرداخته تاختند و تمامت آنجماعت را مقتول ساختند حسین خان سردار ایروان نیز بنوا می شوره گل و پنبک شتافت و جمعی از روسیه و سواره قراق را نابود ساخت سالدات روسیه چون غلبه ایلیان همی نگریستند بتفاریق فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند نیاراال مرکز سرداری روس چون این معاینه کرد سلسله مصالحه و مداهنه را جنبش داد و نیاراال لیسالویچ حارس شوره گل و پنبک را فرمود تا بصحوب حاجی ابوالحسن ایروانی که تجارت آن اراضی داشت نامهای مهرانگیز نگاشت باشد که نایب السلطنه کار بصلح کند

این هنگام امپراطور او را طلب داشت و نیارال مرکز روانه پطرزبورغ گشت و یکای و نیارال به وشجوف منصوب گشت و تا تفلیس سبک عنان آمد تا از اینسوی چون عصیان و طغیان مصطفی خان طالش و ضعای خاطر او بار و سیان بنهایت شد نایب السلطنه یکیتن از بنی اعمام او را که سید کاظم نام داشت با استمالت او مامور فرمود تا اگر از این غوایت باز آید مورد عنایت کرد و اگر نه عنان و عذاب بپیچند و از درگاه شهریار ایران نیز ملا علی کیلانی بدین قصد بسپارید تو این هر دو برفشدند و او را دیدار کردند و بی نیل مقصود معاودت نمودند و هم در اینوقت چنان افتاد که از قبل دولت آل عثمان وزیر بغداد سر از ربقهٔ طاعت و انقیاد بپرون کرد و زیرا که حکومت عبدالرحمن پاشای بابان بفرمان شهریار ایران در شهرزور پسندیدهٔ خاطر امنای دولت عثمانی نبود از بهر آنکه در این غلبه و قوت ایرانیان ثلمهٔ دولت و فتح بغداد را معاینه میکردند لاجرم از بلدهٔ اسلامبول بعبدالله پاشای وزیر بغداد فرمان رسید که عبدالرحمن پاشا را از منزلت خویش خلع کن و خالد پاشای عم او را که خصم او دست بحکومت شهرزور بر بر کار لاجرم عبدالله پاشا با لشکری لایق در عشر آخر جمادی الاخره از بغداد بپرون شد و از آنسوی عبدالرحمن پاشا نیز پذیره جنگ شده در ارض دلوجاس که سه منزلی شهرزور است تلاقی فریقین شد در اول حمله عبدالرحمن پاشا بشکست مردمش بعضی عرضهٔ دمار و برخی گرفتار شدند و خود با چند تن فرار کرده تا دارالدولهٔ کرمانشاهان عنان باز نکشید و عبدالله پاشا خالد پاشا را بحکومت شهرزور باز داشته خود طریق بغداد بر داشت و خواست تا اینکار را در حضرت شهریار تیز بستوار بدارد اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریضه داشته روانهٔ چمن سلطانیه نمود شهریار ایران او را بی نیل مراد رخصت مراجعت فرمود و از اینسوی نیز معلوم افتاد که دولت عثمانی با روسیه کار بصالحه کرده اند و از کاردانان ایران نام نبرده اند این معنی تیز بر خشم شاهنشاه پنفرود چه در میانهٔ این همپیمان محکم بود که هریک از دولت ایران و روم با روسیان طریق صلاح نسپرند بی اذن و اجازت آن دیگر نباشد لاجرم شهریار نامدار ظهیرالدوله قاسمخان قاجار قوانلو را و یوسف خان کرجی سپهدار را و فرج الله خان بنفجی باشی اقشار را با لشکری جرار در پنجشنبهٔ چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه مامور ساخت و موکب پادشاهی بسبب طول توقف در آن اراضی بچمن سجاس رود و نزول فرمود با الجمله بعد از ورود سرداران بکرمانشاهان شاهزاده محمد علی میرزا مهدیخان کلهر را بجانب بغداد روانه فرمود تا اگر عبدالله پاشا از کرده پشیمانی آرد و عصیان خویش را پاداشی بسزا کند بطرف او رکضتی نشود و خود با لشکر از کرمانشاهان تا بزهاب شتاب کرد و مهدیخان بازرگان شد و صورت اصرار عبدالله پاشا را در مخالفت باز نمود لاجرم شاهزاده لشکر بایزا سه بهره ساخت کرد یکی را از طریق قراتپه بتاخت و جماعتی را از طرف قزل رباط مامور تعقیل و اسر نمود و خود از زهاب حرکت کرده کنار رود خانهٔ خانقین عرب و عجم را لشکرگاه کرد و لشکریان اقطاع و انحاء بغداد را بتمامت خراب و بیاب کردند عبدالله پاشا پیچاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر نجفی را که در میان سلیمانیه و اشنا عشه پنهتی نامور بود از بهر شفاعت بحضرت شاهزاده فرستاد و برحسب خواستاری او حکم رفت که لشکریان دولت

تاراج کردن لشکر ایران اطراف بغداد را

شرح سلطنت و جهانگیری محمدعلی شاه قاجار

از نهب و غارت باز دارند آنگاه عبدالله پاشا از زر مسکوک و اشیاء دیگر پیشکشی در خور انفاذ داشت و عذر خواه گناه خویش آمد شاهزاده جرم او را عفو کرد و عبدالرحمن پاشا را بحکومت شهرزور برگماشت و صورت حال را بحضرت شهریار عرضه داشت یکشنبه پنجم شهر رمضان در سیاس انجیر بعرض رسید این هنگام پادشاه بجانب دارالخلافه کوچ داده پنجشنبه نهم شوال وارد طهران گشت و شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان برحسب فرمان ناصرالدین تورهبحرانی و اسحق خان قرائی و امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته حاضر درگاه شد و از تقبیل حضرت شاهنشاه کامیاب شده مراجعت نمود و بهم در این سال چهارتن از ارامنه جلفای اصفهان در سرای سلطنت بکار تقطیع زجاج و نصب آینه مزدوری بودند شبهنگام فرصتی بدست کرده از بام سرای بخزانهٔ خاصه در رفتند وسی هزار تومان زر مسکوک بسرقت برگرفتند و بیرون شدند در پایان کار بفحص جاهی محمدحسین خان اصفهانی امین الدوله گرفتار شدند و آن زر را استرداد شد

شهریار بردبار بفتوت فطری و مروت جبلی برجان ایشان نبخشود

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری و طغیان یوسف کاشغری

پس از یازده ساعت و یازده دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری خورشید بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران محمدعلی شاه بعد از تقدیم جشن نوروزی فرمان داد تا لشکریان از ممالک محروسه سالک درگاه شدند و سفرا ذر بایجان را تصمیم عزم داد و پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی از طهران بباغ نگارستان جنبه زد این هنگام خبر طغیان یوسف کاشغری سرکشت همانا یوسف کاشغری پسر مخدوم این خواجه داود پسر آدم خواجه است و آدم خواجه نسب بمخدوم اعظم میرساند که در همهٔ ترکستان نامور بود و مردمان بدو نیز میگروند و طلب رشد و رشاد میکردند مردم ترکستان اولاد و احفاد او را سادات مخدوم اعظم خوانند و کاشغر مملکتی است از کیسوی پاکان بدخشان و از دیگر جانب بازمین ختا پیوسته میشود و هشت شهر نام بردار دران اراضی است مانند کاشغر و یارکند و آقسو و ایله و ختن و قاشل و طرفان و قبایل قاماق که نسب بمغول میرسانند معادل سیصد هزار خانوار میان خاک ختا و کاشغر سکون داشته اند و مردم کاشغر از حمت میکرده اند چنان افتاد که وقتی یکتن از اولاد مخدوم اعظم بکاشغر شد و مردم آن مملکت را از کیش بت پرستی بدین اسلام آورد و قبیلهٔ قاماق نیز مطیع فرمان او شدند از زحمت کاشغریان دست بازداشتند چون از جهان جای بپرداخت فرزندان آدم خواجه دکون خواجه عظمت پدر یافتند آدم خواجه بر سریر سلطنت جای کرد و دکون خواجه مسند ارشاد بگرفت این هنگام مردم ختا از سلطنت آدم خواجه و ترکتاز قبیلهٔ قاماق زحمت همی دیدند پادشاه ختا ناچار ساچه جنگ شد بعد از کارزار فراوان قاماق را مقهور و آدم خواجه را مغلوب ساخت ناچار هر دو برادر فرار کرده بشهر بدخشان در رفتند پادشاه ختا بتطمیع سیم و زر سلطان شاه را که شهریار بدخشان بود بتفریق تا خواجگان را بضیافت طلب داشت و سر هر دو تن را برگرفته بنزد یک پادشاه ختا فرستاد محمد امین خواجه پسر آدم خواجه بکابل گریخت و احمدشاه ابدالی افغان باشتقام خواجگان لشکری خون آشام برداشته بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه را گرفته

بحمدامین خواجه سپرد تا بقصاص عم و پدر در میدان کابل او را سر از تن برگرفت و جسدش را مصلوب
داشت آنگاه محمدامین خواجه سفر بدخشان کرد و برمسند ارشاد تکیه زد چون او نیز دواع جهان گفت فرزندش
یوسف خواجه جای او بگرفت اما چنان افتاد که اخرش شوریده و روزگارش آشفته شد و سفر مصر کرد و از انجا آ
بیست و بلندزمین را درنوشته بشهرزور آمد و عبدالرحمن پاشا را فریفته خویش کرد و گاهی ببغداد شد و با
اسعد پاشا پسر سلیمان پاشا ساز مخالفت نهاد عبدالله پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت یوسف خواجه را
باعث فتنه دانست و او را مأخوذ داشته به بالیوز انگریز سپرد و بالیوزش مجبوسا روانه هندوستان ساخت
یوسف خواجه در بندر بمبئی از دست نگاهبانان فرار کرده ببصره گریخت و از بصره بشیراز گرد و از انجا
بدارالخلافه طهران آمد چون اموال و اثقال او هنگام لشکرکشی شاهزاده محمدعلی میرزا در شهرزور بغارت
رفته بود بشفاعت حاجی محمدحسین خان قاجار مرو زی از شهریار تا جدار فرمان گرفت و اموال منهوبه را استرداد
کرد و نیز با میرزا محمدشفیع صدر اعظم طریق مخالطت باز داشت و با بسیار کس از امنای دولت الفت گرفت
و گاه گاه لعب شطرنج نیکو باخت و چنان بود که هنگام ذکر اسماء الله یکساعت تمام حبس نفس مینمود و در ضمیر
داشت که اگر تواند سر بسلطنت برکشد و این شعر نقش خاتم کرده بود شعر آی خواجه چون بفردوس برین شد
زین جهان جانشین او ست یوسف خواجهٔ صاحبقران! بالجمله در مدت توقف طهران با قربان قلیج خان
ترکمان بیوت مواضعه نهاد و بتفاریق آلات حرب و ضرب ابتیاع نموده بدشت ترکمان فرستاد
آنگاه پوشیده از مردم برنشسته مانند برق و باد بدشت ترکمان شتافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر از جماعت
کوکلان در گرد خود انجمن کرده باراضی فندرسک تاخت و قلعهٔ سپرک را محاصره انداخت و بی کلفت خاطر
قلعه را فروگرفت و از جانب دیگر میرزا علینقی خان فندرسکی را فریب داده با خویش خواند و او را در کنار
ترکمان به پسران او دو دایگان ترکمان کوکلان سپرد تا بخون پدر شهیدش ساختند آنگاه در حدود استراباد
چندانکه دانست و توانست از قتل و غارت باز ننشست صورت این وقایع در باغ نگارستان بکشوف ضمیر
پادشاه ایران گشت پتوانی فرمانداد تا شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان از طریق جاجرم بدفع
قبایل کوکلان تصمیم عزم دهد و شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای طبرستان را حکم رفت که از اراضی استراباد
قشلهٔ بیوت را کیفری شایان کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با پنجهزار پیاده و سواره نامور ترکستان را کوکان
کشت و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و ذوالفقارخان سردار همدانی با چوشش کار آزموده طریق چمن
کالپوشش بپیمودند آنگاه موکب پادشاه راه برگرفته روز و شبنه دوازدهم جمادی الآخره چمن سلطانیه را
لشکرگاه ساخت دهم در آن روز شاهزاده محمدتقی میرزا فرمانگذار بروجرد و جاپلق با لشکر خود برکاب
پیوست مع القصه برحسب فرمان شاهزاده محمدولی میرزا از ارض اقدس طریق دشت گرفت و اسمعیل خان
شاملو ذوالفقارخان با لشکر او پیوسته شدند و چنان ترکمانان را زکر دند که ترکمانان را پوست بر تن زندان کشت
بسیار کس از ایشان بکشتند و فراوان اسیر گرفتند خواجهٔ کاشغری چنان بگریخت که هیچکس نام و نشان
ندانست لاجرم شاهزاده مراجعت بخراسان نمود و محمش خان ولد امیرخان گروس را با یک هزار

دویا نصد تن اسیر ترکمان وسیصد وپنجاه ونیزه سر روانه درگاه شهریار داشت واورذ پنجشنبه نهم شهر رجب
درچمن سلطانیه حاضر حضرت شد وایلچی را ازپیشگاه شهود بگذرانید شهریار تاجدار بمحبوب علیمردان بیگ
غلام پیشخدمت شمشیری که نیامش بجواهر ترصیع داشت تشریف شاهزاده کرد وبزرگان خراسان را نیز بخلاع
جداگانه افتخار دادتا خواجه کاشغری بعدازمراجعت شاهزاده محمدولی میرزا بارض اقدس اززاویه خمول سر
برکشید ودیگرباره ازترکمانان یموت وکوکلان سپاهی گران فراهم کرده آهنگ استراباد نمود وشاهزاده
محمدقلی میرزای ملک آرا این بدانست وباشکرخویش ازاستراباد بپذیره جنگ اوکشت وابراهیم خان قاجار
دولو را با فوجی بدانسوی گرگان برگماشت یوسف خواجه باچهل هزار مرد جنگی روز پانزدهم شهر رمضان
دربرابر شکر شاهزاده صف برزد وخود ازپیش روی سپاه آستین را تامرفق برزده بانیزه خطی برمین دشمن
همی تاخت واول کس او بود که اسب بزد وبمیدان آمد وتالب آب کرگان عنان نکشید وترکمانان از
دنبال او جلادت همی ورزیدند وتاختن کردند وشکرشاهزاده راچنان هزیمت کردند که بسیارکس ازهول
وهرب خویشتن را درآب افکند وجان بداد این هنگام یکتن ازمردم کرایلی که خواجه کاشغری را نیکوهی شناخت
اورا دیدارکرد ودیدی توانی ازجای بجنبید وهم درآن جنبش تفنگ خویش را بدید وبکشاد ویوسف خواجه بدان
گلوله ازاسب درافتاد وجان بداد چون پادشاه بدخشان درازای خون سلطان شاه پدرخویش همان نهاده
بود که هرکس سر یوسف خواجه را بنزد او برد زرسیم فراوان عطا کند این هنگام برسر جسد یوسف خواجه
میان ترکمانان عظیم منازعت رفت وجمعی کثیر مقتول کشت عاقبت سراورا برگرفته باخود ببردند واز ایشان
برجسد شش اسب تاختند وانگشتری اورا بادشنه که درکمر داشت برگرفته بنزد شاهزاده آوردند واو
بحضرت پادشاه فرستاد وهم درامسال درارا ضی عراق عرب چنان افتاد که اسعد پاشای پسر سلیمان پاشا
ازبغداد پیرون شده بمیان عرب منتج رفت ولشکری سازداده برای تسخیر بغداد بازشتافت عبدالله پاشا
که این زمان وزارت بغداد داشت بدفع او پیرون شد ودرمیدان مقاتلت مقتول کشت اسعد پاشا
سراورا برگرفته باسلامبول فرستاد واز دولت عثمانی فرمان وزارت بغداد گرفت وازامینوی نیز پیشکشی
لایق سازداده بمحبوب رجب آغا بحضرت شهریار ایران گسیل ساخت شاهنشاه ازچمن سلطانیه نصرالله خان
نوری غلام پیشخدمت پسر میرزا اسدالله مستوفی را باتشریفی لایق وساخت وستام مرصع بلآلی وجواهر
باتفاق رجب آغا روانه بغداد نمود واسعد پاشا را درمسند وزارت استوار بداشت وهم دراین سال
جلال الدین افندی ازقبل اولیای دولت عثمانی رسول شده بحضرت شهریار پیوست وادمردی زیاده طلب
وپیرون ادب بود چنانکه اولیای دولت ایران را بنام همی خواند وگستاخ خطاب کرد وسخن براین داشت
که اموال منهوبه اهالی عراق عرب که هنگام اعانت عبدالرحمن پاشا بدست لشکریان افتاده استرداد
باید کرد ودرپاسخ حکم رفت که سفیر تبریز کند وباسید عبدالوهاب افندی بیاشد بعدازنزول موکب پادشاهی
بچمن اوجان جواب نامه اورا خواهد رفت واوسفیر تبریز کرد وباسید عبدالوهاب افندی همداستان
گشت وچون وقت برسید کاروان ایران هردو تن راطلب کردند ومجلس گفت وشنود پیاراستند

رسیدن رسول روم بدربار خاقان

ایشان آغاز سخن کرده نخستین اموال منهوبهٔ سکنهٔ عراق عرب را طلب نمودند بزرگان ایران پاسخ دادند
که اعراب آن اراضی از زوار عجم برکت از دو سرقت مال فراوان برده اند استرداد این هر دو مال باهم
نتواند بود دیگر باره سخن کردند که سرحد داران ایران از مداخلت در امور بابان و شهرزور که از توابع
قلمرو روم است دست بازدارند جواب رفت که چون قبایل بابان در حدود کردستان ییلاق کنند
و مردم کردستان باراضی بابان بقشلاق روند اگر پاشایان شهرزور دست نشان کارداران ایران
نباشند این مخالطت قبایل در پایان کار سبب مخالفت و دلتیسن گردد و عاقبت سخن بر آن نهادند
که مبلغ ده هزار تومان که عبدالرحمن پاشا بقانون منال دیوانی برگردن نهاده که همه ساله تسلیم عمال ایران
نماید از وی طلب نکنند کارداران ایران از اینقدر مضایقت نکردند و مشک عبدالرحمن پاشا را بسفرای
روم سپردند پس شهریار ایران سید عبدالوهاب را که از دولت عثمانی نیز احضار شده بود در خصت
انصراف داد اما جلال الدین افندی که برحسب فرمان ماموریتوقف ایران به دیگر از ایام در او جان
و تبریز روزبروز آنگاه بی آنکه کارداران یکی از دولتیسن او را اجازت مراجعت دهند دیدار احمد پاشای
سرعسکر ارزن الروم را بهانه ساخته روانه شد و از انجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند بسعایت برند
اولیای دولت عثمانی چون بر مخائل او دانا بودند سخنان او را وقعی ننهادند و هم از قبل دولت ایران
میرزا رضای منشی که در کار سفارت مجرب بود سفیر دولت روم شد و در ارزن الروم احمد پاشا
با او رسم مهربانی و حفاوت بجای برد و از آنجا راه برگرفته وارد اسلامبول گشت و از قبل سلطان روم
نواخت و نوازش یافت و قواعد اتحاد و دولتیسن را محکم و مشید ساخت این هنگام آغاز و استمان
روسیان کنیم چون خبر جنبش شهریار ایران و انجمن لشکرهای جنگجو پراکنده شد و نیز مکشوف افتاد که ناپلیون
با امپراطور روس سازمکاوحت و مناطحت نهاده و آهنگ تسخیر ممالک روسیه فرموده یاران
رویشجوف سردار روس در مصالحه و مداهنه با کارداران ایران یکدل و یکجهت گشت و بولکونیک فرنچیاز
از قبل خود تردیک سرکور اوزلی برونت ایلچی بزرگ دولت انگلیس کسیل ساخت و با او مکتوب
کرد که اگرچه هنوز میان دولت روس و انگلیس جبل مودت محکم نیست اما دیر نباشد که ناچار طریق
وداد گیرند زیرا که ناپلیون چنان شورشی در عالم افکنده که پیشتر دولتها ناچار باید باهم متحد شوند
و حراست خویش کنند چنانکه هم اکنون از قبل امپراطور مامورم که اگر توانم با دولت ایران پیمان
اتحاد محکم کنم و از پطرزبورغ از جانب دولت روس سجل که هواجوی دولتیسن و نیکوسکال جانبین است
مکتوبی کرده و خواستار شده که کارداران ایران و روس را باهم مانوس دارید و افساد ذات
بین را از میان دولتین مرتفع سازید و هم عریضهٔ مشعر بدینکونه معانی بحضرت نایب السلطنه نگارد او
و هم از دنبال او مایور پاپوف ایشیک آقاسی خود را باشفاق حاجی ابوالحسن خان ناجر ایرانی مامور ساخته
بر تاکید و تشیید قواعد مصالحت بفرستاد و چون از منای درگاه پادشاه ایران مضایقتی در کار مصالحت
نبود نایب السلطنه جواب مکتوب رویشجوف را بخواستاری سفیر انگلیس از در رفق و مدارا نگاشته و فرستادگان

سردار

سردار روس را رخصت انصراف داد اما چون هنوز سازمصالحت طرازی نداشت کار بمسامحت کردن روا
بنود و لاجرم برحسب فرمان شهریار اسمعیل خان قاجار و میرزا محمد خان برادرزاده او باکردهای زسواره و پیاده
روانه آذربایجان شدند و بنایب السلطنه خطاب رفت که در دفع مصطفی خان طالش خویشتن داری نکنند
نایب السلطنه از تبریز خیمه بیرون زد در اینوقت عریضه اشرف خان دماوندی برسید که اسد سلطان قراچورلو
وقبایل مغاد یز قراباغ به نخجوان کوچ دادند و اسد سلطان باسوار قراچورلو مراجعت بگروس قراباغ کرده
روسیان آنجا دو برازحمت فراوان داد و بسیار بکشت و بسیار غنیمت آوردند اما تقی خان افشار و سرهنگ
یوزباشی و نظرعلیخان کنگرلو باتفاق اشرف خان دماوندی از قتل واسر روسیه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند
و حسین خان سردار ایروان کار بجنگ و شوره کل را ساخته کرد و امیرخان قاجار و حاجی محمد خان قراگوزلو
و علیخان نوری مزارع و مراتع خزریک و قراباغ را خراب و پایاب کردند لاجرم در منزل اهر قراجه داغ
مستر کاردان که از جانب سفیر انگلیس روانه تفلیس بود عریضه سردار روس را بحضرت نایب السلطنه آورده و
خواستار شد که لشکریان از جنگ دست بازدارند و مکانی را پیرون از شهر تبریز معین فرمایند تا سردار روس
حاضر حضرت شده کار مصالحت را استوار دارد نایب السلطنه چهل روزه مدت نهاد که شمشیر انتقام در جیب
نیام باشد جز در دفع مصطفی خان طالش که از مشارکت با این متارکه بیرون است و نجفقلی خان حاکم گروس را
بمیزبانی سردار روس فرماندادو میعاد نهاد که اگر تا دوازدهم رجب که دوازدهم ایام متارکه است سردار روس
از تفلیس بسوی ایروان شود و پیمان متارکه برطلان خواهد بود مع القصه صورت این متارکه را روانه درگاه
شهریار داشت ایلچی انگریز در کار مصالحه ابرام و الحاح نموده عاقبت سخن برآن نهادند که حاجی میرزا ابوالحسن خان
شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را بپایان برد پس حاجی میرزا ابوالحسن خان برحسب فرمان
رهسپار شده در چمن گلستان قراباغ فرود شد و رویشوف شرط پذیره بجای آورده باهم بنشستند و سخن
در پیوستند رویشوف بانگارنده خود فرمود تا بدینگونه صورت صلحنامه را نگارد و چنانکه عنقریب مسطور خواهد
گشت مع القصه نایب السلطنه بدفع مصطفی خان طالش بجهت شد و از منزل اهر کوچ داده بنواحی مشکین آمد
و امیرخان قاجار را با لشکری جرار و توپخانه صاعقه بار روانه طالش داشت و میرزا محمد علی مستوفی را بمرافقت
او فرماندا و امیرخان از طریق ارکوان روان شد و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و صادق خان قاجار عزالدین لو با مردم خود از راه دریغ و زندان مامور شدند و لشکر گیلانی از طرف استارا جنبش کرده روز
هشتم شعبان امیرخان و سایر لشکریان و لشکران نزول کردند مصطفی خان هرجا مضیقی در مسالک بود
با درختان زفت سنگر بست و هرجا پلی و قنطره یافت بشکست و میرحسن خان پسر خود را با جماعت
کاکیشوان حافظ و حارس معابر داشت و ایشان در برابر سپاه شهریار چون خس و خار که بر کنار سیلاب
افتد از جنگ نیاروند و جماعت روسیان که در لشکران بودند بکاکیشوان کرجی شدند و کشتی های جنگی را که در
هر کشتی شانزده توپ بود و لشکر فراوان که هریک را یکتوپ بود جنبش داده در برابر معموره لشکران بداشتند
و خود در کنار بحر باستظهار کشتیهای جنگی و در خانها و نیستانهای کنار بحر ساخته جنگ شده توقف نمودند

ملاقات کردن میرزا ابوالحسن خان با سردار روس

امیرخان چون این بدانست کروهی از لشکر و چند عراده توپ برداشته شتاب تمام بسوی ایشان مشتافت و چنان
در پیوست و دو ساعت از جانبین سیر گلوله توپ و تفنگ متواتر بود جمعی تباه شدند و یکفرسنگ در میان
بصدمت توپ ایرانیان شکسته مردمش غرقه شدند آنگاه امیرخان همان منهزمان سخت را که تا لشکرگاه کشتی و میان
قصد زرع پیش بود لشکرگاه کرد و آن زمین را از طرف عرض هفتاد زرع خشکی برزیادت بنود با الجمله طرفین
آمدند و سیاه را مسدود ساخت و از قزل اقاج تا ارض شلوار که شش فرسنگ راست برجهای مثلث
بنیان کرد و در هر برجی فوجی برگماشت تا مجال عبور بر رسته محال افتاد و کاروانشان را بحاصره گرفت چهار ماه
مدت محاصره بطول انجامید و در این ایام با اینکه شب و روز باران توپ و خمپاره بسیار و بر میشد زیاده از
چهارصد از لشکر ایران عرضهٔ هلاک نگشت مصطفی خان از قلت آذوقه و علف و امتداد محاصره بیچاره گشت
در پایان کار برحسب فرمان سه حصن حصین در آن اراضی بنیان کردند نخستین در لنگران که نشیمن مصطفی خان
بود و دیگر در ارکوان و سه دیگر را در ارض استارا در این سه قلعه را بصوابدید میرزا ابوالقاسم وزیر سپرقایم
مقام از مبدای زرستان تا نیمهٔ عقرب بپایان بردند و توپخانه و آذوقه کما لا از بهر حرسهٔ قلاع سه گانه
آماده نمودند و حاجی محمدخان قراگوزلو حاکم و حارس آن قلاع و اراضی گشت و میرزا رفیع خان رشتی با
تفنگچیان رشت بحفظ ارکوان پرداخت اما از آنسوی در این مدت که نایب السلطنه مشغول کار طالش بود
مدت چهل روزه متارکه بپای رفت و در دیشجوف سردار روس از تفلیس بیرون شده بقراباغ آمد و
اعلام کرد که میباید خدمت نایب السلطنه را دریابم و سخن مصالحه را بپای برم لاجرم نایب السلطنه بنجفقلی خان
کروس را بمهمانداری او روانه قراباغ داشت و قرار دیدار را در سلطان حصاری گذاشت این هنگام
چنان افتاد که الکساندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود بعزم ملاقات سلیم پاشای والی اخسقه
بچلدر رفته بود و از آنجا بگرجستان شده مصدر فتنه گشت و انمعنی موجب وحشت خاطر سردار روس
شده از رسیدن بحضرت نایب السلطنه پشیمان گشت و پیام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس
میتواند بود و من تا سلطان حصاری نخواهم آمد و نیز بعضی سخنان در میان انداخت که دیدار متعذر شود
از جمله هنگام ملاقات خواستار تساوی جانبین بود و نیارال حق ویروف را فرستاد و پیام داد
که من در مصالحت اختیار تام ندارم لاکن متارکه میتوانم کرد چندانکه سفرا میان دولتین مترددشوند
قرار محکم بگذارند نایب السلطنه صادق خان پسر نجفقلی خان کروس را با مستر لزی توپچی دستر کامل حکیم
انگلیس مأمور ساخت که با نشاق حق ویروف بنزدیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابوالقاسم
وزیر را فرمود تا با صلان دوزشو که بارودارس متصل است و وحشت خاطر سردار روس را
بزداید بعد از رسیدن میرزا ابوالقاسم با صلان دوز ردیشجوف سردار روس حق ویروف را
بنزدیک او فرستاده بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمد و شد همه از در فریب و نیرنگست
لاجرم میرزا ابوالقاسم حق ویروف را رخصت مراجعت داده صورت حال را معروض داشت
و نایب السلطنه از سلطان حصاری کوچ داده با صلاندوز آمد و ردیشجوف تفلیس شد و کنراد سکی را

بحراست

بحراست قراباغ بازگذاشت و او در آق آغلان ساکن شد اما چون در اینام توقف در سلطان حصاری از بزرگان شکی در حضرت نایب السلطنه تظلم آوردند و از تعدی جعفرقلیخان دنبلی بنالیدند و سلیم خان نیز در این کار اصرار نمود لاجرم پسر قلیخان قاجار دمیرزا محمدخان قاجار و علیمردان خان خمسه را فرمان رفت تا با سپاهی لایق از طریق قراباغ راه شکی گیرند و خود با سپاهی قلیل در اصلان دوز درآمد و لشکر ایران از چار سوی سنگر و سینه را بمحاصره انداختند و ایشان را چون قوت مبارزت در میدان نبود و بخویشتن داری پرداختند تا آنگاه که علف و آزوقه اندک و کار بر روسیان صعب افتاد پس حیلتی کردند و چند تن از مردم قراباغ را گماشتند تا بلشکرگاه اسلام آمد و جعفرقلیخان قراباغی را بفریفتند که ما از قبل قبایل قراباغ آمده ایم اگر سپاهی همراه ما پیروان کنند که پشتوان قبایل باشد بی توانی بدین جانب کوچ دهند جعفرقلیخان صورت حال را معروض داشت و برحسب امر نایب السلطنه صادق خان قاجار با فوجی از رود ارس عبره کرد و سوی جانان از پیش و کم سپاه جعفرقلیخان و قلت لشکر در مخیم نایب السلطنه آگاه شدند و نیاران روس را خبر بردند و او دل قوی کرده با ابطال رجال خود کار شبیخون را ساخته کرد و از آق آغلان بپرداخت و ناگاه در کرد قراولان ایران پرده زده همگان را دستگیر ساخت و بسرعت شتاب کرده در صبح تحتین سواد لشکر او را بنظر سپاه اسلام دیدار کردند و گمان بردند که اینک صادق خان مراجعت نموده و چون نیک نگریستند دانستند اینک سپاه روس در رسید آن مجال نیافتند که صف راست کنند نایب السلطنه که جلادت جبلی و شهامت فطری داشت قدم پیش گذاشت و فرماندار توپخانه را آتش در زدند و از آن بانگ بهنگام هر کس از لشکریان که دابه خود را بشب چریده بود تفرقه فتنه کرد و بلشکرگاه شتافت پس نایب السلطنه بیاران سرباز آمد و ایشان را بزحمت برصف کرد و علیخان نسقچی باشی را فرمود تا اهالی صنعت و حرفت را از اردو بازار کوچ داده از میان جنگ و جوش لختی برکنار برد این هنگام روسیان در رسیدند و سواران قزاق قلت ایرانیان را نیکو نگریستند بی توانی حمله کردند نایب السلطنه غلامان رکابی را برداشته اسب برجهاند و بر ایشان درآمد و زمی مردانه داد و آنجماعت را بهزیمت کرده تا میان توپخانه روس از دنبال ایشان بتاخت این هنگام توپها را بر روی هم دمان بکشادند و بانگ دار و گیر در دادند چون میان دولت انگلیس و روس کار بمصالحه رفته بود و معلمین انگریز از تعلیم توپچیان آذربایجان بپکسوی شدند نایب السلطنه چون این بدید از اسب بزیر آمد و دامن بر میان استوار کرد و توپچیان را آموزگاری فرمود و خود نیز کار توپچیان همی کرد و توپها را آتش همی در زد و با قلت سپاه چهار ساعت بدینگونه رزم داد تا بارگیرهای اهل اردو برسید آن مردم کار از کار جنگ پیکانه بودند بگذاری شدند و جعفرقلیخان معدم در این جنگاه از کثرت کوشش و کشش نامبردار شد چنانکه چند کرت در میدان گیرودار نایب السلطنه آشکار تحسین فرستاد و بالجمله چون در این مقاتلت از این برزیادت سودی نبود نایب السلطنه لشکر را برداشته از آن مصاف گاه یک تیرپرتاب کناره گرفت و بیاغ تل اصلان دوز رفت و دیگرباره هنگام عصر آتش حرب بالا گرفت و هر دو لشکر در هم افتادند و فریاد دار و گیر برآمد تا آنگاه که آفتاب نشیب شد پس هر دو سپاه دست از جنگ باز داشتند و سپاه روسیه بفرار

شبیخون آوردن سپاه روس بلشکرگاه نایب السلطنه

آق آغلان

قراباغ

تل اصلان دوز

قراباغ

تل شدند که نیمشب طریق مراجعت سپارند چون شب تیره شد جمعی از سالدات روسیه که در خنک سلطان بود اسیر شدند و در میان لشکر اسلام بودند خود را بلشکر روس رسانیدند و ایشان را ساخته مراجعت دیدند گفتند اگر شما سار شبخون کنید ما از پیش روی لشکر برویم و سربازان شقاقی و نخجوانی را که در این مدت شناخته ایم بنام نخجوانیم تاجیان دانند که مردم ایشانیم و شما را ناگاه بمیان ایشان درانداریم این رای را بنیاراں پسندیده داشت و لشکر را جنبش فرمود بدین حیلت وقتی سربازشقاقی و نخجوانی باخویش آمدند با روسیان دست و گریبان بودند در اول حمله مستر کرشت انگریزی که سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی بود و از جنگ کناره مینمود با چندتن دیگر مقتول و مجروح گشتند سربازان را تیز قوت درنگ نماند آهنگ قتل اصلاندوز کردند ایچیان توپچیان با توپخانه دنبال ایشان گرفتند نایب السلطنه چون این بدید خواست تا لشکر را دل دهد و دیگرباره کار و اردو فی الحال اسب برجاند و خویشتن را در میان آن بلای بالاگرفته انداخت ناگاه اسبش در رکوی درافتاد و از پشت زین بغلطید چند تن از غلامان که ملازم رکاب بودند چنان دانستند که او را آفتی رسید و زندگانی بگذاشت از کمال دهشت بانگ برداشتند که نایب السلطنه زنده نماند هرکس از لشکریان این بشنید یکباره دل از جان برگرفت و اگر توانست بطرفی گریخت نایب السلطنه برخاسته از مضیق آن فرودگاه صعود نمود و سواریرا نگریست که زمام اسبی را گرفته بشتاب میگذرد و چنان دانست که یکتن از مردم روس است که اسب مسلمانی را بغنیمت میبرد تیغ برآمیخت و از پیش روی او درآمد از قضا یکتن از جنیبت داران نایب السلطنه بود او را بشناخت و فرود شد اسب پیش داشت پس نایب السلطنه برنشست و بمیان سپاه اسلام درآمد و آنجماعت را اگرچه هزیمتیان بودند بخویشتن داری تازین حاجی حمزلو آورد و در روسیان نیز تفنگ مقتولین را اخذ کرده پیتوانی از اصلاندوز پرون شدند و از رودارس بگذشتند نایب السلطنه آنشب را متوقف گشته روز دیگر فرماند تا مقتولین را بخاک سپردند و احمال و اثقال لشکرگاه را حمل دادند و از آنسوی سپر قلیخان بعد از عبور از رود کر چون خبر شبخون روسیه و شکستن لشکر اسلام را اصفا نمود و سفرشکنی را بحاصل دانست و مراجعت کرده برکاب پیوست و ایچیان صادق خان و جعفرقلیخان از اراضی قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان این خبر بشنیدند و بدرگاه شتافتند آنگاه نایب السلطنه بمشکین شتافت و روزی چند بیود و در آنجا معروض افتاد که روسیان بقبایل مغاویز که ساکن دره ایلدکز نخجوان بودند تاختنی کرده اند اینخبر واجب کرد که در تبریز تجهیز لشکری لایق شود و طریق اشتقام سپرده آید لاجرم از مشکین به تبریز سفر فرمود تا از آنسوی چون شیخعلی بیک کنکرلو برادر نظرعلیخان حاکم نخجوان در جنگ اصلاندوز کرفتار روسیان گشته بود جماعت روسیان بگمان خویش او را فریفته مواعید کردند و آهنگ نخجوان نمودند باشد که بتدبیر او فتح نخجوان کنند از اینسوی نایب السلطنه از رود راندیشی نظرعلیخان را طلب فرمود و کریخان کنکرلو را بحکومت نخجوان بازداشت تا شیخعلی بیک از لشکرگاه روسیان فرار کرده برکاب پیوست روسیه چون این بدیدند آهنگ نخجوان را بی سود دانسته مراجعت کردند در این هنگام اسمعیل خان دامغانی با سپاه از درگاه پادشاه برسید نایب السلطنه او را از طریق اردبیل بموغان مامور داشت و خود نیز از راه قراجه داغ طریق موغان گرفت و همه جا برف از رکاب سوار میرفت در نیمه راه

نهضت نایب السلطنه از درگاه

حرکت آقا خان محلاتی از اردبیل بجانب موغان

کمشوف افتاد و کر قبایل قراباغی روسیان را میان خود دعوت کرده اند و ایشان بدانجا در رفته و ابطال
قبایل را با خود یار کرده مغافصتة بر سر ارکوان تاخته اند و علیخان فوری که حاقظ ارکوان بود با چند تن از
سرکردگان چون کوچ داد ایل در رسیدن روسیا مزا شنیدند بی انکه رزمی دهند از ارکوان بدر شدند
و میرزا احمد مستوفی کاشانی را که در شیشه نیکی مسلمان نیز در تحت فرمان بود غیرت و حمیت نگذاشت که با هزیمتیان
یار شود و هزار کند سازمقاتلت طراز کرده با آن قلیل مردم قانون مردانگی محکم کرد و استین تا مرفق برزد و
از پیش روی صف ترکتازی همیکرد و بانگ های مردان جنگ بلند شد و بانگ توپ و تفنگ بالا گرفت میرزا
احمد در آن کر و فیر گون و میدان آذر کرده بخون چندان از زمین بشمال و از چپ براست بتاخت و رزم
ساخت که شربت شهادت بنوشید و از جهان دیده بپوشید پس ازان روسیه قصد لشکران کرد و نائب السلطنه
با یلغار طریق طالش سپرد و در ارض مشکین کمشوف شد که جماعت روسیه شب عاشورا از چار سوی تعلقه لشکران
یورش اکنده اند و جنگی سخت در میانه رفته نخستین تفنگچیان لاهیجانی شکسته شده برجی را که حافظ و حارس بود
دست باز داشته هزیمت شدند و روسیان صعود نموده از فراز برج توپ و تفنگ بسوی سربازان
محمد بیک قاجار افشار یکباشی و ندصادق خان قاجار سردار سپاه لشکران و محمد بیک قاجار افشار که در میدان
جنگ نهنگ دم آهنگ و شیر زرم آزمای بودند چندان بکوشیدند که شربت شهادت بنوشیدند اگرچه
دو هزار و پانصد تن از روسیان کشته شد و بسیار کس مجروح گشت لاکن بر قلعه لشکران دست یافتند کتلاوسکی
تیر سه زخم برداشت که بعد از بهبودی بعضی از اعضای او از کار بماند بالجمله نایب السلطنه مجروحان را پرستاران
برگماشت تا مداوا کنند و فرزندان مقتولین را تیول و سیورغال مقرر فرمود و بسبب قلت آذوقه و سورت
برودت هوا اسمعیل خان دامغانی را بتوقف اردبیل مامور داشت اینوقت مشور شهریار تا جدار رسید نائب
السلطنه را ازاین شدت عنا ملالتی نباید بود پس توانی طریق تبریز کرده و اشتغام این کارزار را بهادر دلاور
نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایروانی را حاضر حضرت نمود و آنسوی سردار روس
نیاران چنگ را با دو هزار تن سالدات مامور بایروان داشت که از راه چنگ و شوره کل تاختن کرده باشد
که از مزارع ایروان اخذ غلات توانند کرد و ازاینسوی نیز حسین خان رخصت انصراف حاصل کرده وقتی
بایروان رسید که بمقدار دو هزار تن از اهالی ایروان آماده جهاد بودند و بعضی از علما کفن کرده با مجاهدین همپا
میشدند حسین خان همان مردم را برداشته از شهر بیرون شد و با روسیان جنگ درانداخت و چندان
بکوشید که سردار روس را هزیمت کرد و در آن جنگ چهل تن از مسلمانان شهید شد و از روسیان چهارصد تن
بخاک افتاد حسین خان فرمود تا سر روسیان را از تن دور کرده نزد نایب السلطنه فرستاد و او بعشرت
شهریار میل ساخت وقتی برسید که پادشاه غفران پناه عزیمت بجانب آذربایجان گذاشته بود و بالجمله چون
سورت سرما بشکست شاهنشاه ایران از ظاهر طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جنگ
روسیا نرا ساخته آمد نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا را با امیر ولیر یوسف خان سپهدار عراق و سوار و جلان
و پیاده بختیاری روز شنبه چهارم رجب از راه سرچم و تنگ پی پرون فرستاد و روز شنبه ششم رجب

کتابخانه مجلس شورای ملی

شاهزاده محمود میرزا را با توپخانه و سوارهٔ خواجه وند و عبدالملکی گسیل ساخت و فرج الله خان افشار نقچی باشی و پسرش امان الله خان غلام پیشخدمت خاصه ملازم خدمت او شد و روز پنجشنبهٔ نهم رجب شاهزاده علیقلی رضاقلیخان و محمدحسن خان دولو را با لشکری پرخاشجوی برداشته راه برگرفت و روز شنبهٔ یازدهم رجب موکب پادشاهی با لشکری که عدد رمل و عدت نمل داشت در رخنش آمده روانهٔ چمن او جان شد و شنبهٔ پستم رجب در او جان لشکرگاه کرد و نایب السلطنه عباس میرزا با توپخانه و نظام جدید پذیره ساخته بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت اما ازآنسوی چون سردار روس خبر شنید پادشاه و از دحام سپاه و انجمن صنادید ایران در او جان بداند و از جانب دیگر تصمیم عزم ناپلیون را در تسخیر اسمار و بلدان روسیه اضعاف نمود و در قوت بازوی امپراطور روس مزید کرد یکزمان باد و دشمن نیرومند پنجه زند لاجرم مکتوبی بسرکور اوزلی بارونت ایلچی انگریز نگاشت و او را باستحکام قواعد مصالحت برانگیخت سرکور اوزلی در پایهٔ سریر سلطنت خواستار مصالحت گشت و میرزا شفیع صدر اعظم ایران با او موافقت نمود و ایلچی انگریز بپیمان نهاد که شرایط مصالحت و خاتمهٔ مدابنت و مهاونت برآرزوی کاردانان ایران خواهد رفت لاجرم میرزا ابوالحسن خان شیرازی رخصت یافته برنشست و چنانکه مذکور شد سردار روس را دیدار کرد و شهریار تاجدار از چمن او جان بشهر تبریز سفر فرمود و مردم آن بلده را نواخت و نوازش فراوان کرد و ببندل سیم و زر خوشدل و خورسند ساخت و غرهٔ شهر رمضان مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه بعد از حرکت موکب شهریار فرزند ارشد اکبر خود شاهزاده محمد میرزا را که در فاتحه امر آثار پادشاهی از دیدارش آشکار بود در آذربایجان گذاشته قایم مقام را در حضرتش باز داشت و خود بدرگاه پادشاه شتافت و مورد عطوفت و ملاطفت گشت و از برای تجهیز لشکر شاهنشاهی حلی گران از سیم و زر بداد و رخصت مراجعت حاصل نموده وارد تبریز شد و ازآنسوی سردار روس با میرزا ابوالحسن خان کار بدینگونه کرد و صورت عهدنامه را نگارندهٔ وبدینگونه نگارداد

صورت عهدنامه

که درمیان دولت ایران و روس بصلاح و صوابدید میرزا ابوالحسن خان و سردار روسیه مرقوم شد

اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه با تقابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران با وصافه بملاحظهٔ کمال مهربانی و اشفاق دوستین علیتین که در مادهٔ اهالی و رعایای جانبین دارند بدفع و رفع امور عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشان است طالب استقرار مصالحهٔ میمونه و دوستی جواریت سابقه مؤکده را راغب و شایقند بنابر این نیکولای رویشچوف با تقابه اختیار کلی عطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم امیر الامراء العظام میرزا ابوالحسن خان با وصافه را در این کار مختار بالکل نموده اند حال در عسکر روسیه من محال کلستان قلعه بولاقات قراباغ یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع و جمعیت نموده بعد از ابراز و مبادله متمسک نامورتیت و اختیار کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق بمصالحهٔ مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اختیار نامجات طرفین قویم و فصول و شروط مرقومهٔ ذیل را الی ابد مقبول و مستصوب و مستمر میداریم فصل اول بعد ازاین امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا بحال درمین دولتین علیتین روسیه و ایران بود موقوف و بموجب این عهدنامه الی ابد متروک و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق شدیده فیمابین امپراطور اعلیحضرت شاهنشاهی

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

شاهنشاهی و وراثت و ولیعهدان عظام میانه و ولیتین علیتین ایشان پایدار و سلوک خواهد بود فصل دوم
چون پیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در
بنای اوسطا طوسکوه او پریزندیم باشد یعنی در هر موضع و جائیکه الی قرار داد مصالحه الحال بوده است از
آن قرار باقی و تمامی املاک و ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هریک از دولتین
بوده کماکان در تحت ضبط و احتیار ایشان بماند لهذا در بین دولتین علیتین ارد سیه و ایران برحسب خط
مرقومه ذیل سنور و سرحدات مستقر و یقین گردیده از ابتدای اراضی آدینه بازار بخط درست از راه صحرای
مغان تا معبر میدی بلوک رود ارس تا اتصال و الحاق رود خانه کپنک جای بپشت کوه مقری و از آنجا
خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور کنجه جمع و متصل گردیده بعداز
آنکه دو مزبور که بولایات ایروان و کنجه دهم حدود قراق و شمس الدین لو دتا مکان ایشک میدان مشخص
و مفصل میباشد و از ایشک میدان تا بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانهای حمزه چمن
و از سر کوههای پینک الی گوشه محال شوره گل از بالای کوه برف آلدا گوز گذشته از سر حد محال شوره گل
و میانه حدود قریه سدره برود خانه ارپه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات
خانشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده لهذا یکه زیاده صدق و راستی حدود
ولایت طالش مزبور را از جانب ترلی وار دبیل بعداز تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام متعاهدین
و مهندسان مأموره که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جیال و رودخانها و دریاچه
و اکمنه و مزارع طرفین تفصیلا تحریر و تمییز و تشخیص میباشد آن نیز معلوم و یقین باشد آنچه در حال
تحریر این صلحنامه درست در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آنوقت خط حدود ولایات طالش
نیز در بنای اوسطا طوسکوه او پریزندیم مستقر و معین ساخته هریک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر
آن باقی خواهد ماند و همچنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان
و مهندسان مأموره طرفین هریکطرف موافق اوسطا طوسکوه او پریزندیم رضا خواهد داد فصل سیم
اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بجهة ثبوت دوستی و وفاقی که با علیحضرت امپراطور ممالک ارد سیه
دارند با این صلحنامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایات قراباغ و کنجه که الآن مسمی بایلی
سابطبول و اولکاء خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و باکویه و هرجا از ولایات طالش را
که الآن در تحت تصرف دولت ارد سیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و اوچق
باش و کورنه و منکریل و ابخاز و تمامی املاک و اراضی که در میانه قفقاز لیسنده سرحدات معینه الحاله
بود و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقاز لیسنده الی کنار دریای خضر متصل است مخصوص و متعلق دولت
امپراطوری ارد سیه میدانند فصل چهارم اعلیحضرت امپراطور ارد سیه برای اظهار دوستی و اتحاد
خود با علیحضرت شاهنشاه ایران و یکه اثبات امنیتی بنا برهم جواریت طالب و راغب است که در
ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند

لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار مینمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد هرگاه محتاج باعانت و امدادی از دولت علیهٔ روسیه باشند مضایقه ننمایند تا از خارج نتواند کسی دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و با امداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فیمابین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید دولت علیهٔ روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش ننماید فصل پنجم کشتیهای دولت روسیه که بر روی دریای خضر برای معاملات تردد مینمایند بدستور سابق ماذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و وارد شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها شود و کشتیهای جانب ایران هم بدستور سابق ماذون خواهند بود که برای معامله روانهٔ سواحل اروسیه شده بهمین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی از جانب اروسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریهٔ جنگی اروسیه تا علم در دریای خضر بوده اند حال نیز محض دوستی اذن داده میشود که بدستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد فصل ششم تمامی اسرائیکه در جنگ گرفتار یا آنکه از اهالی طرفین اسیر شده از کرجستان و هر مذهب دیگر باشند میبایدالی و عده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هریک از جانبین خرج و احتیاج باسرای مزبوره داده بقرا کلیسا رسانند و کلاء سرحدات طرفین بموجب پیشتر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند اسرای جانبین را باز پس خواهند کرد و آنانکه بسبب تقصیر یا بخواهش خود از مملکتین فرار نموده اند اذن آنکه برضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت کنند و هریک از هر قومی چه از اسراء چه فراریکه نخواسته باشند بیایند کسی را با وکاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین بنسبت بفراریان داده خواهد شد فصل هفتم علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالای اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مامور و روانه دارالسلطنه جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعهٔ ایشان را برداشته و حاصل و محبت بدستور سابق و کلانیکه از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد و مناسبهٔ طرفین تعیین و معین گردیده زیاده از دو نفر عمله نخواهند داشت ایشان با غراز شایسته مورد مراحات گردیده باحوال ایشان بهیچگونه زحمت نرسیده بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضائی بستم دیدگان جانبین داده شود فصل هشتم در باب آمد و شد فوائل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده میشود که هرکس از اهالی تجار بخصوص بثبوت اینکه در ستر عایا و ارباب معاملات متعلق دولت علیهٔ اروسیه و یا تجار متعلقه دولت بهیهٔ ایران میباشند از دولت خود و یا از سرحد داران جانبین تذکره و کاغذراه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر بجانب ممالک ایران این و دولت بدون تشویش آیند و هرکس هرقدر خواهد متوقف گشته با مور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت انها بوطن خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و شواء از امکنهٔ ممالک اروسیه بولایات و نیز از طرف

بطریقی که در زمان دولت سابقه بوده است

ایران بممالک اروسیه برند شخواه بعوض بیع رسانیده و یا معاوضه نمایند و دیگر نمایند اگر در میانه ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب وغیره شکوه و ادعائی باشد بموجب عادت قانونه نزد وکلاء طرفین یا اگر وکیل نباشد نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را تحقیق و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند که تعرض و زحمتی بارباب معاملات عاید و واصل شود و ارباب تجار طرف ممالک اروسیه که وارد ممالک ایران میشوند ماذون خواهند بود اگر خواهند با اموال و شخواه خود شان بجانب ممالک پادشاهانه دیگر که دولت ایران با شند بروند طرف دولت ایران بلا مضایقه تذکرات راه بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز در ماده اهالی تجار دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه بجانب سایر ممالک پادشاهان که دوست اروسیه باشند میروند معمول خواهد شد وقتی که یکی از رعایای دولت اروسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شد و اموال و املاک او در ایران بماند چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه بدولت است لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض الوا صل شرعی رد و تسلیم بازماندگان اقوام مفوت کرد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنانچه این معنی در میان ممالک اروسیه نیز در ممالک پادشاهانه دیگر دستور و عادت بوده متعلق بهر دو دولت که باشد مضایقه ننمایند فصل نهم باج و گمرک اموال تجار طرف دولت اروسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال مذکور بهر ولایات ایران که ببرند چیزی مطالبه نکرده و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بپرون بیاورند آنقدر زیاده بعنوان خرج و توچه و تحمیل و اخراجات چیزی از تجار روسیه باشر و شتاق مطالبه نشود و بهمین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر بلاد ممالک اروسیه میبرند یا بپرون بیاورند بتکرر گرفته اشکالی بهیچ وجه نداشته باشد فصل دهم بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی ببلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار بارباب تجار و معاملات طرفین داده شد که اموال و شخواه خود شان را داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده و دیگر از منای گمرک از مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند زیرا که بر ذمه امنای گمرک و مستاجرین لازم که ملاحظه نمایند که معطلی و تاخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیابد باج خزانه را از بایع یا از مبیع هر نحو در میانه خود شان سازش مینمایند حاصل و بدین قسم نمایند فصل یازدهم از تصدیق و خط کذا شتن در این شرط نامچه بوکلای مختار دولتین بلا تاخیر با طراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بامره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بر جا ارسال خواهند کرد این شروط نامه الحاله که بخصوص استدامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه باتر جمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مامورین دولتین مزبوره بالا تصدیق و مهر مختوم گردیده و مبادله بیکدیگر شده است میباید از طرف اعلیحضرت امپراطور روسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد چون این صلحنامچه مشروحه مصدقه میباید از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذا دولتین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصول کرد و تحریر انی معسکر اردوسیه

در رودخانه زیوه من محال کلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه یکهزار و
دویست و بیست هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدمیر سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی

صورت نوشتهٔ سردار روسیه نیکولای ردیشچوف

سپارنی اکدچون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط
گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفر آمد و شد نمایند لهذا ایلچی که از دولت علیهٔ ایران برای مبارکباد
بدولت بهیهٔ روس میرود مطالبی که از شاه خود دارد سزاست برای حضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار
نماید سردار دولت بهیهٔ روس تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش و سعی نماید بجهة اعتماد خط
گذاشته مهر نمودیم بتاریخ سیزدهم ماه اکدمیر بالجمله میرزا ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه غریت رکاب
ظفرانتساب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در دارالخلافه شرفیاب رکاب مظفر شد و این هنگام سرکوزوف
ایلچی انگریز که بنیان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس مینمود مراجعت انگلستان را تصمیم عزم
داد و برای انجام کار مصالحه از اراضی روسیه آهنگ عبور کرد شهریار رخصت داد و بعضی از کاسات و
آلات ذهب خالص که ضیافت ملوک را لایق بود داد و را عطا فرمود و پادشاه انگریز را نیز مکتوبی از در حفاوت
کرده او را سپرد و جواب نامهٔ بانوی حرم پادشاه انگریز نیز از قبل خواتون سرای سلطنت نگار یافت
بالجمله سرکوزوف نایب خود مستر مویه را در ایران گذاشته از راه تفلیس و پطرزبورغ رهسپار گشت
و میرزا ابوالحسن خان شیرازی از قبل شهریار تا عهد تاجدار نامور بسفارت روس گشته از طهران بیرون شد
دو هزار تومان نقد کاردان حضرت تسلیم او نمودند و نیز خط دادند که اگر حاجت افتد چهل هزار تومان از
تجار گیلان اخذ نماید و بصوابدید ایلچی انگریز کار مصالحت را چنان بپای برد که روسیان دست از اراضی
ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده اند باز دارند و هم در ایمنسال بزرگان خراسان اعلان کلمهٔ عصیان
کوبند زیرا که شاهزادهٔ محمد ولی میرزا که در آن ناحیت والی ولایت و راعی رعیت بود بفتوای جوانی و
شریعت کامرانی و تکبر و تهمر مکزادگی چون از بزرگان خراسان تفرس عصیانی میفرمود در خاطرش جعل
گران می افکند و در خشم میرفت و آغاز خشونت و غلظت میکرد و ایشانرا بدشنام برمی شمرد و سخنان زشت
اسلاف و اخلاف آنجماعت را یاد میکرد و سالها میرفت که صنادید آن اراضی خاطر رنجیده داشتند و کشف
کدورت ضمیر نمی توانستند کرد تا این هنگام که قصهٔ شیخون روسیه در اصلاندوز و طغیان خواجه
کاشغری کوشش زدمردمان شد اسحق خان سردار قرائی و دیگر بزرگان خراسان در پایان کرکان
انجمنی بشوری افکندند و سخن بر آن نهادند که شاهزاده محمد ولی میرزا را کرشمه باز دارند و ممالک
خراسان را در میان خویش بخش کنند و چون در عرض راه فوت آن یافتند که کار برمراد کنند هریک
بهانهٔ دیگر از رکاب شاهزاده رخصت انصراف یافتند و اسحق خان قرائی بتراز منزل یا بقدرت اجازت
یافته بترتب جیدیه شتافت آنگاه بزرگان خراسان متفق الکلمه شده روز چهارشنبه بیست و هفتم
شعبان لوای مخالفت برافراختند و در مراتع چناران رمهٔ شاهزاده را عرضهٔ نهب و غارت ساخته طریق

سفارت میرزا ابوالحسن خان بمملکت روس

عصیان خوانین خراسان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مشهد مقدس برگرفته و در حوالی آن بلده بترکتازی دست گشودند شاهزاده چنان پنداشت که اسحق خان از طغیان ایشان خبری نیست فی الحال کس نزد یک او فرستاده او را برای دفع این فتنه طلبداشت اسحق خان که مصدر آن واهیه بود با لشکر خود طریق مشهد گرفت و روز یکشنبه یازدهم رمضان که روز ورود او بمشهد بود شاهزاده بچاره از حیلت او غدر غافل بود بفرموده محمد خان قاجار نایب خراسان باتفاق میرزا رضاقلی نوائی وزیر خراسان باستقبال پیرون شد اسحق خان چون ایشانرا دید از کرده و ناکرده باز داشت و بشاهزاده پیام داد که من از خشونت طبع و درشتی خوی شما این نیستم اگر خواهی من بدرون شهر شوم و بزرگان خراسانرا دفع دهم بست و گشود ابواب بلد و حفظ و حراست برج و بارو شهر باید در تحت فرمان من باشد شاهزاده ناچار بدین سخن رضا داد و اسحق خان تفنگچیان قراول را بیرج و باره شهر فرستاده خود بدرون آمد و در چهارباغ فرود شد و شاهزاده را دست حکمرانی از کار بازماند آنگاه اسحق خان پیام داد تا رضاقلیخان کرد زعفرانلو حاکم بزد و نجف و پیلکرخان چاپشلو حاکم دره جز و سعادتعلی خان بغایر لو حاکم جهان ارغیان بشهر در آمدند و مجلس مشاورت ساز داده میرزا هدایت الله پسر میرزا مهدی شهید ثالث را نیز حاضر کردند و سخن در انداختند میرزا هدایت الله که در نهان با اسحق خان همداستان بود و خواین خراسانرا خطاب فرمود که مخالفت با سلاطین نامدار خاصه مانند فتحعلی شاه قاجار که در هر کشوری پسری فرمانگذار دارد کاری بنهایت دشوار است اکنون که شما در این بحر متلاطم در افتاده اید زمام کار را بدست کفایت بازدهید و بفرمان یکتن گردن نهید باشد که روزی چند بپائید و اگر نه فردا هست که از هر سوی لشکرها جنبش کند و خاک این اراضی بباد رود خواین خراسان متفق الکلمه گفتند امر وزارا اسحق خان در رجه شیخوخت دارد و ما را بجای پدر تواند بود از صواب و صلاح او پیرون نخواهیم شد میرزا هدایت الله گفت کار بگره در افتاده بگشادن این سخن از در صدق است در نزد اسحق خان نشستن و عقد مواخات بستن رای متین هم اکنون برخیزید و در پیشگاه او ایستاده شوید خواین خراسان از این سخن برآشفتند و گفتند ما را آخشت حسب و شرافت نسب از اسحق خان افزون است خادم او نخواهیم شد و از جای جنبش کرده دامن برافشاندند و از مجلس بدر شده هم در زمان از شهر پیرون تاختند اسحق خان چون تقدیر را با تدبیر خویش راست نیافت از کرده پشیمان و چاره کار را با طاعت شاهزاده دانسته بقدم ضراعت بحضرت او شتافت و زمین ببوسید و سر شک ندامت ببارید و روز عید فطر شاهزاده را بر دوسار ده فرمانگذاری جای داد و میرزا شمس الدین تفرشی را که این خویش میدانست برای ارتفاع کتاره از خود بدرگاه پادشاه فرستاد بالجمله خبر مخالفت خواین خراسان با شاهزاده نوزدهم رمضان در اوجان معروض افتاد و شهریار تاجدار پنجشنبه دوازدهم شوال از چمن اوجان کوچ داده در قزوین میرزا شمس الدین برسید و خبر تمکن شاهزاده را بر مسند ایالت برسانید و روز یکشنبه نهم ذیحجه موکب پادشاهی وارد طهران گشت و میرزا شمس الدین را روز ورود طهران در عرض راه عارضه افتاد و بهنگام احضار میرزا شفیع صدر اعظم را بر سر او عبور رفت داود مواشیق خواین خراسان و اتفاق ایشانرا با اسحق خان در طغیان و عصیان

بشرح برشمرد و بمرو آمد و خوانین خراسان از آن موافقت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند نهایت هراسناک بودند لاجرم فرمانگذار خود را زرم را بسوی خویش دعوت کردند که زرم را پشتوان باشد این هنگام محمد رحیم خان پسر عوض ایناق بن محمد امین ایناق حکومت جنوق و خوا زرم داشت که بعد از برادرش الترزخوان رایت فرماندهی افراشته بود چون دعوت خراسانیان بشنید طمع و طلب خواطر او را جنبش داد و با لشکر خود در قلعه شتا از خوا زرم راه خراسان برگرفت چون بارض دره جز رسید او را خوانین خراسان بتاخت و تاراج نواحی خراسان رغبت بمیداوند محمد رحیم خان دخامت پایان کار و مخالفت شهریار ایرانزا بیندیشید و ولایت دره جز را منهوب داشت و از همانجا غان مراجعت فزدکذاشت و چون بجنوق رسید عریضه بحضرت شهریار نگاشته بمصحوب ملکعلی نامی روانه فرمود و اغوای خوانین خراسانزا در تحریک خود بازنمود و کاروان حضرت پاسخ او را نگاشته و لحنی از بیم و امید سخن رانده فرستاده او را رخصت انصراف دادند و هم در اینوقت حسینقلی خان پسر اسحق خان قرائی که یکچند مدت وزارت خراسان داشت حاضر درگاه شد و در سرای میرزا شفیع صدر اعظم در آمد تا رفع گناه از پدر کند و سپاه بدفع خوانین خراسان برود در آنوقت که فصل زمستان بود و مامور بتوقف طهران شد و امیرحسن خان عرب حاکم طبس که از در صدق طریق طاعت میسپرد علیقلی خان پسر خویش را با پیشکشی لایق بکیسل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکار داشت و هم در اینسال برحسب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی نظام الدوله لقب یافت و مامور بنظم فارس و عراق گردید و فرزندش عبدالله خان که پیشکار پیشکی اصفهان بود حاضر حضرت شده ملقب بامین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تفویض یافت و هم در اینسال امیر حیدر تورهٔ فرمانگذار ماوراءالنهر عریضه نامی را رسول فرموده عریضه بحضرت پادشاه ایران نگاشته بود و بعد از ورود بطهران عریضه ملک ماوراءالنهر را بربایند و قابی با سرپوش که از سنگ یشب بیوقیت و لعل مرصع کرده بودند پیش داشت و رخصت یافته از طریق بغداد راه روم برگرفت تا از سلطان روم که او را خلیفة الخلفا میدانند استفتا کنند که در طریق سنت و جماعت سیر کردن مردم شیعی مذهب وسیع و شرعی برایشان جایز باشد یا نه و هم در اینسال از والی اراضی یمن دو تن عرب طلیق التمان برسالت برسید و از جور سعود فرمانگذار ممالک نجد شکایت بدرگاه پادشاه آورد و هم در اینسال سعود نیز چند تن عرب برسالت فرستاد و یکقطعه زمرد صافی که بمقدار تربچی بود پیشکش ساخت و خواستار شد که حجاج عجم از راه اراضی نجد طریق مکه معظمه سپرند و حکمران بحرین شیخعلی نامی را با چند رشته مروارید و بعضی اشیاء نفیسه از هندوستان بحضرت فرستاد و پناهنده دولت ایران گشت زیرا که اعراب عتوبی ساکن جزایر فارس پس از انقضای مدت نادرشاه بر ولایت بحرین دست یافتند و از تبعه ایشان قبیله جواسم که در جزیره قشم جای دارند بسیار وقت ببرقت کشتیهای ایران و هندوستان دست کشودند بعد از اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد که کارداران دولتین در قلع و قمع حاکم بحرین و طایفه جواسم متحد باشند لاجرم حاکم بحرین دفع ابداهیه را دست توسل بدامان کارداران ایران زد و حکم

رفت

رفت تا معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک بصوابدید کارپردازان مملکت جواب مکاتیب سفیر انرا
نگاردداده طریق مراجعت گرفتند دهم در امسال میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اگرچه سالی بیست هزار تومان
دبرزیادت از منال دیوانی مقرر داشت چون از کثرت کرم و شدت حیا هیچ سائل را محروم نتوانست
دید و رعایت درویشان و مساکین را بر خویش واجب میداشت معادل سی هزار تومان مدیون گشت
شاهنشاه قدردان حق شناس بفرمود تا از خزانه خاص معادل سی هزار تومان زر مسکوک خاد ماگن
سرای حمل کرده تسلیم معتمدالدوله نمودند تا دیون خویش را بگذاشت آنگاه شهریار تاجدار سفر قم و کاشان
فرموده و حکم داد تا در قریه فین که از نواحی کاشانست بنیان عمارتی دلکش کردند و روز یکشنبه هفتم
ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا
از تبریز بحضرت شتافت و تقبیل سدهٔ سلطنت دریافت این هنگام شهریار جهاندار برای دفع فتنه
خراسان فرمانداد که اسمعیل خان دامغانی با هرود برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای ساخته
و نظام سمنانی و امان الله خان افشار سرتیپ پیادهٔ بختیاری با سوارهٔ خواجه وند و عبدالملکی روز دوازدهم
ربیع الاول بطرف خراسان رهسپار شوند و حسینقلی خان پسر اسحق خان قرائی را نیز رخصت مراجعت فرمود

بیت

وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری و تسخیر خوانین خراسان

روز دوشنبه هشتم ربیع الاول در سنه یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری چهار ساعت و پنج دقیقه از روز
گذشته خورشید بحمل شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون بساط نوروزی مفروش داشت فرمان داد تا لشکرهای
رزمجوی از ممالک محروسه حاضر حضرت شوند تا باراضی فیروزکوه سفر کنند و کارداران درگاه بکار خراسان
نگران باشند تا اسمعیل خان دامغانی چنانکه بشرح رفت با شقاق سرداران سپاه راه خراسان برگرفت
و در شهر مشهد روزی چند بپائید آنگاه پنجشنبه هفدهم ربیع الآخر لشکر خود را راسته کرده از آن بلده بیرون
تاخت و از آنسوی رضاقلیخان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و پیکلرخان چاپشلو و سعادت قلیخان بنابرلو
با مردم خود پذیرهٔ جنگ شدند و شب شنبه نوزدهم ربیع الآخر بلشکرگاه اسمعیل خان شیخون آوردند رزمی
درمیانه برفت و از مردم خراسان بسیار کس خسته و کشته گشت بامداد از هر دو رویه صف راست کردند
از سوی خراسانیان بیست هزار مرد رزمجو بست و از جانب اسمعیل خان پنجهزار کس برزیادت بنود و بالجمله
جنگ درانداختند رضاقلیخان و پیکلرخان جلادت کرده اسب برجهاندند و با لشکر خود بصف امان الله خان
افشار حمله بردند و آغاز کشش و کوشش نمودند سوارهٔ خواجه وند و عبدالملکی و پیادگان بختیاری چون
شیران بخچیر یافته برایشان تاختن بردند بانگ و اردکیر برخاست و خاک با خون آمیخته شد و سرانجام کار
خراسانیان پشت دادند و طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق تا نواحی خبوشان از قفای ایشان برفتند
و مردم مرکب گرفتند روز دیگر اسمعیل خان دامغانی بجانب مشهد مقدس بازشتافت و صورت احوال
در عشر اول جمادی الاولی در حضرت شهریار کشوف افتاد آنگاه از اینسوی چون لشکرها در دارالخلافه طهران
انجمن شدند شهریار تاجدار شنبه یازدهم ربیع الثانی از شهر بیرون شده در قصر قاجار خیمه زدند

و امیر محمد قاسمخان قوانلوی قاجار و یوسف خان کرجی سپهدار عراق را و فرج الله خان آدخلوی افشار
فشقچی باشی را و حسن خان سردار قاجار قزوینی را با لشکری در خور و توپخانهٔ لایق بمقابلهٔ ارد و روانه
اراضی بسطام و چمن کاپوشش داشت و خود با لشکری بسیار و ن حساب کوچ داده در چمن فیروزکوه نزول
کرد این هنگام خبر طغیان محمد زمان خان غازالدین لوی قاجار بر سید همانا محمد زمانخان یکچند از زمان مورد
عطوفت شاه شهید آقا محمد شاه بود و پس از او شهریار نامور فتحعلی شاه او را بحکومت بسطام و کبود جامه خورسند
میداشت و بعد از خمود فشهٔ خواجه کاشغری با یالت استراباد و قبایل ترکمانان سر بلند کشت با اینکه مهدیقلی بالا
رستاقی بمیرزا شفیع صدر اعظم دعوی داری محمد زمانخان را انهی داشت شهریار تاجدار در شریعت عدالت
رواندیدکه بی ظهور عصیانی او را از مکانت خود ساقط سازد تا این هنگام سر بطغیان بر آورد و نخستین بعضی از
بزرگان قاجار را که با کاردار ان دولت یار میدانست بدست ترکمانان ماخوذ داشت و با خوانین خراسان
بدستیاری مکاتیب عقود و مصادقت و مصافات محکم نمود و امیر خان برادرش را تقابلهٔ ماران فرستاد و آنگاه
سی هزار کس از ترکمانان یموت و گوکلان را با خود همدست و همداستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و آهنگ
مقاتلت و تسخیر مملکت نمود و هم در این هنگام کمیتن از جواسیس او در لشکرگاه کرفشارشد شهریار تاجدار او را
بجان امان داد و منشوری چند نگار داده او را سپرد که در نهان بزرگان و علماء و کارفرمایان استراباد
برساند بدین شرح که محمد زمان خانرا که دیوی دیوانه وار خرد پیکانه است اگر ماخوذ داشتید و دست بسته
بحضرت فرستادید مورد عطوفت و ملاطفت خواهید بود و اگر نه روزی چند بزنگذرد که مردان آندیار
عرضهٔ دمار خواهند کشت و زنان و صبیان بسبی و اسر خواهند رفت جاسوس راه برگرفت و پادشاه از چمن
فیروزکوه کوچ داده در علی بلاغ دامغان فرود شد اتفاقا آن جاسوس در ظاهر شهر استراباد دستگیر
پادشاه را در میان عدلی از علف نهاده بر پشت بست و بشهر در رفت در خانهٔ آقا محسن شیخ الاسلام
در آمد و شان شاه را بداد و داد و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سرای خود انجمن
کرده پیام و امید یکه در فشور بود باز نمود و انجماعت اطاعت پادشاه را واجب شمرده دفع محمد زمانخان را
همداستان شدند و بامداد غوغا برداشته کرد سرای او را فرو گرفتند مسموع افتاد که محمد زمان خان این
هنگام آهنگ حمام داشت چون طغیان اهل شهر و کمنون خاطر ایشان را بدانست چنان آشفته شد که برون کردن
جامه را فراموش کرد و با سلب و دستار و کلاه با آب کرم گرمابه در رفت بالجمله محمد زمانخان و مردم او
یکشب تا بامداد رزم دادند و خویشتن داری کردند در پایان کار سه تن از بزرگان ترکمان مقتول کشت و
و از بزرگان یموت آمحمد حسین بخشی قوچاق و آدینه حسن خان تاتار و جعفر بای و نوروز خواجه قوچاق صوفی
القی و طغان نیاز خان یخمر و پسر عم قربان قلیچ و کمتن از خویشان ولی کافر و دجی کرفشارشد نذر انعوی
خلیل آقای سپانلوی قاجار با کلوله تفنگ محمد زمانخان مقتول شد بالجمله اهالی استراباد محمد زمان خانرا نیز
کرفته بزندان خانه باز داشتند و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمودند شاهنشاه ایران میرزا یوسف
اشرفی نایب مستوفی الممالک را بضبط اموال او مامور ساخت و میرزا محمد خان عرب بسطام یوزباشی غلامان

حکم داد

حکم داد تا محمدزمان خان و هواخواهان او را مغلولا حاضر حضرت کنند وارد دوی پادشاهی در حرکت آمده شنبه ششم رجب چون نگه وامغان لشکرگاه شده و امیرخان برادر محمدزمان خان نیز در قلعه ماران بدست لطفعلی خان کتول گرفتار گشت مع القصه هر دو برادر در چمن نگه در پیشگاه پادشاه بموقف عتاب وعقاب ایستاده شدند پس مشتی بچوب و تازیانه عذاب دیدند آنگاه مردم سفره اش چون عروسان بسرخاب وخط وخال حلی وحلل کردند واژونه بر خری ریش و پشت برنشاندند و در لشکرگاه عبور دادند آنگاه فرمان رفت تا هر دو تن را از دیدگان ناپیدا ساختند و محمدحسین آقای قاجارشاهسیاتی و علی مروان و ملک عبدالحسین و مرتضی قلی استرابادی که در این عصیان با او همداستان بودند حکم رفت تا جدایشان را بند از بند مقطوع داشتند همانا نواب فتحعلی خان قاجار چنانکه مرقوم افتاد و فضلعلی بیک شاهسیاتی را که جد این محمدحسین آقا بود بجرم خیانت مقتول ساخت و پسر فضلعلی بیک را نیز بچفرکن محمدحسن شاه تباه کرد محمدتقی بیک فرزند او را شهید آقا محمدشاه بکشت و با فتحعلی شاه که آنوقت ولیعهد دولت بود فرمود که اینک پسر محمدتقی بیک که محمدحسین آقا نام دارد و کودکی دانسته باش که چون با تو کسی از کین کمر بندد وی در رکاب او خواهد بود بدست تو کرفتار خواهد گشت او را زنده مگذار که قسمت تست مع القصه محمدحسین آقا را چندان دل قوی بود که تمامت بدن او را بند از بند هم باز کردند و او تا پایان کار آه نکرد و هیچ سخن نگفت جز اینکه هنگام قطع مفاصل او جلادخیو بر روی او افکند با جلاد برآشفت و او را بر شمرد و گفت تو را حکم داده اند که اعضای مرا از هم باز کنی نه اینکه حشمت مرا نگاه نداری با الجمله دوست تن از ترکمانان نیز در نواحی استراباد تشکیر شدند و مدت طلوع و غروب محمدزمانخان سیزده روز برآمد آنگاه شهریار ایالت استراباد را نیز بشاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای زندران بازگذاشت وارد دوی پادشاه در حرکت آمده نوزدهم شهر رجب اراضی ارباع میدان جوق را مضرب خیام داشت اما از طرف خراسان ابراهیم خان ظهیرالدوله چون مخالفت خوانین را با شاهزاده محمدولی میرزا معاینه کرد در قریه ابدال آباد جام جای کرده با حاجی فیروزالدین میرزای والی هرات ابواب مصافات باز داشت داود را بتسخیر قلعه غوریان برانگیخت و حاجی فیروز پسر خود ملک قاسم میرزا را با لشکری لایق مامور بتسخیر غوریان نمود و حاجی آقاخان همراهی و زیر خود ملازم خدمت او ساخت و ملک قاسم میرزا بر سر غوریان آمده محمدخان پسر اسحق خان قرائی را که حارس قلعه بود محاصره انداخت آقا از جانب دیگر چون محمدخان و اسحق خان پدرش عریضه بترویک کامران میرزا فرستادند قندهار را نگاشته بودند و بر ظهر قرآن مجید خاتم نهاده و پیمان داده بودند که اگر با سپاه خویش آهنگ خراسان کند بی کلفت آن مملکت را بوی سپارند کامران میرزا این سخن ایشان فریفته شده با لشکری جرار از قندهار بیرون شد و نخستین عبور او بر هرات افتاد حاجی فیروز چون جنبش کامران را بدانست از کرده پشیمان شد و ملک قاسم میرزا را از غوریان بازخواند و چون میرزا از جنگ کامران بازداشت مکتوبی باسمعیل خان سردار و منافی کرد بدین شرح که اگر بسوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی هم در زمان پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شهریار ایران پیشکش دارم و همه ساله منال دیوانی هرات را بگذارم و نام پادشاه را از زینت سکه و خطبه دانم لاجرم اسمعیل خان برادران خود ذوالفقارخان و مطلب خان را

ذکر کشته شدن کامران میرزا بطرف خراسان

با لشکریکه حاضر داشت کوچ داده تا پل بقره سه فرسنگی هرات قطع مسافت کرد و بنه و آغروق را در آنجا گذاشته یکمنزل بدانسوی هرات برفت و در پل مالان فرود شد کامران چون آهنگ اسمعیل خان را بدانست روانداشت که با کارداران ایران خصمی افکند مکتوبی از در معذرت نگاشته بمصحوب نصیرخان هزاره بنزد یک اسمعیل خان فرستاد و از خصمی با شاهنشاه ایران براءت جست و از سه منزلی هرات مراجعت بقندهار نمود و حاجی فیروز شادخاطر شده اسمعیل خان و برادران او را بهرات درآورده بدانچه همیشان نهاده بود وفا کرد اسمعیل خان در نیمه رجب بمشهد مقدس مراجعت نمود و مژده فتح هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق معروض درگاه پادشاه افتاد و این هنگام شهریار تاجدار شاهزاده محمد ولی میرزا را در چمن میدان جوق طلب داشت و شاهزاده حسنعلی میرزای حاکم طهران را نیز حاضر فرمود و در خاطر داشت که برای رفع وحشت خوانین خراسان محمد ولی میرزا را مامور بحکومت طهران فرماید و حسنعلی میرزا را بخراسان گسیل سازد و دانایان درگاه هرکس رائی زد در پایان امر سخن بر آن مقرر شد که دیگرباره محمد ولی میرزا بحکومت خراسان بازشد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله برای استمالت خوانین خراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسنعلی میرزا بحکومت طهران و بسطام بازشد و فرمانگذاری بلده یزد نیز با او مفوض گشت از پس اینوقایع چون ترکمان یموت و کوکلان کاهی باجاجه کاشغری سر بطغیان برآوردند و زمانی با محمد زمانخان طریق عصیان سپردند و برحسب فرمان الله یارخان قاجار دولو اشیک آقاسی و حاجی رضاقلیخان دولوی قاجار و عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی مامور بتدمیر ترکمانان گشتند و محمد قاسم خان قوانلو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نیز از چمن کاپوش جنبش نمودند اما چون ترکمانان از کردار خود ایمن نبودند احمال و اثقال و زنان و فرزندان خود را کوچ داده در اقصای دشت راندند چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آزوقه محال مینمود ناچار سرداران سپاه ساز مراجعت کردند و شاهنشاه ایران در بیست و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه علی بلاغ دامغان و فیروزکوه و دلاریجان در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر چهارتن شاهزادگان مجلس سور و عرس برآراست و دختر شاهزاده حسینقلی خان را که برادرزاده شاهنشاه بود بفرزند خود شاهزاده محمد رضا میرزا عقد بست و دو تن از دختران محمد خان قاجار ایروانی را یکی بشاهزاده امام ویردی میرزای ایلخانی و آنیدگر را بشاهزاده محمود سپرد و دختر مهرعلیخان بنی عتم شهریار بهره شاهزاده حیدرقلی میرزا افشار پس از این سور و سرور از قبل دولت انگلیس مردی که هنری السن نام داشت از راه اسلامبول بسفارت برسید از بهر آنکه در فصول عهدنامه که سر کوراوزلی بارونت در سنه یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری با دولت ایران عقد کرده بود تغییر ندهد یکی آنکه نام ولیعهد در عهدنامه معین نشود دیگر آنکه هرسال معادل دویست هزار تومان که برذمت دولت انگلیس بود که تسلیم کارداران ایران کنند بشرط باشد و شرط اینست که چون جنگ روسیان با ایران بصلاح پیوسته پادشاه ایران طلب این زر از انگلیس نکند و از این پس نیز اگر ایرانیان بجنگ روسیان مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام جنگ ایران کنند دولت انگلیس همه ساله دویست هزار تومان تسلیم کند و سفرای انگلیس در میانه نگران باشند تا اگر سرحدداران طرفین از

از حد و خویش قدم پیش ننهند معاینه کنند و صورت عهدنامه سرکور اوزلی بارونت چون در اینوقت کمال یافت

در اینجا نگارش رفت

صورت عهدنامه که درمیان دولت ایران و انگلیس برقرار شده

الحمد لله الکافی الوافی اما بعد این مجموعه اوراق دسته کلی است که از گلزار بی خار و فاق رسته و بدست اشفاق وکلاء حضرتین سنیتین بهیتین برسم عهدنامه مفصل برطبق مصدق و خلود پیوسته میگردد و چون قبل ازاین که عالیجاه زبدة السفراء سرهرفرد جنس بارونت از جانب دولت بهیّه انگریز بحضرت تمهید مقدمات یکجهتی دولتین علیتین وارد و در بارسپهر اقتدار شهریاری شده بود عهدنامه مجملی فیمابین وکلاء دولت علیّه ایران جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم باتفاق به وجاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم با وصافه با مشارالیه که وکیل و سفیر دولت بهیّه انگریز بود بشروط چندکه تبیین آن بعهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها بتصدیق و امضای دولت بهیّه انگلتره مصدق و ممضی آمد بعد که عالیجاه سرکور اوزلی بارونت باتفاق ایلچی بزرگ دولت مزبوره برای اتمام عهود و انجام مقصود بحضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی گردیدند از جانب فرخنده دولت وکیل و کفیل درباب یکجهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره بصلاح صوابدید مشارالیه عهدنامه مفصله مشتمله برعهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از انکه عهدنامه یکجهتی و اتحاد مزبور منظور دولت بهیّه انگلتره گردید چند فصل از آنرا با تغییرات چند بمقتضای مراسم یکجهتی و اتحاد دولتین علیتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و در طی نامه دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردید لهذا جناب صدر مغفرتی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قایم مقام و معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک وکلاء دولت علیّه ایران با عالیجاه مستر مویه باتفاق ایلچی جدید دولت بهیّه انگلتره و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قرار ذیل است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه تجارات و معاملات مملکتین از قرار ذیل است که در عهدنامه تجارتی جداگانه لاحقه شرح داده خواهد شد فصل اول ادبیای دولت علیّه ایران برخود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز هر عهد و شرطی که بهریک از دولتهای فرنگ که با دولت بهیّه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد بسته اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیان را از حدود و متعلقه بخاک ایران راه عبور بسمت هندوستان و طرف بنادر هندنده هند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیّه انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره باز دارند خواه از راه تخویف و تهدید خواه از روی رفق و مدارا فصل دوم چون این عهد حجته که درمیان دو دولت ابد مدت بدست دوستی و صدق بسته آمد امید چنان است که بخواست خدای یکانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روز بروز لوازمات و مقتضیات یکجهتی و یکانگی درمیانه افزون و پیوند موافقت و مواصلت میان این دو پادشاه جاه و ملک دستگاه

ولیعهد و فرزندان و اخفاد و امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالآباد برقرار و استوار باشد پادشاه والاجاه انگریز قرار داد مینماید که بر سر امور داخله ایران فیمابین شاهزادگان یا امراء و سرداران مناقشتی روی دهد و دولت بهیه انگریز از دران میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیانا اگر احدی از شاهزادگان یا هم ولایتی و جائی از خاک متعلقه ایران را بآن دولت بهیه بدهند که بازاء آن کومک و اعانتی نمایند هرگز اولیای دولت بهیه انگریز باین اقبال نکرده بپاداش آن نگردند و دخل و تصرف در خاک متعلقه بدولت ایران نخواهند کرد فصل سیم مقصود کلی از این عهدنامه آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کومک بیکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت ننمایند و منظور اینست که آزامداد جانبین بیکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه بهریک از دولتین ایران و روس از قراریست که باطلاع وکلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد ازین معین و مشخص گردد فصل چهارم چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیمابین دولتین علیتین بسته شده قرار داد چنین است که اگر طایفه از طوایف فرنگیان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش امداد نمایند فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیه انگلیس خواهش مزبور را بعمل آورند و لشکر بقدر خواهش و سرداری اساس جنگ از سمت هند و ستان بایران بفرستند و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر آن در عهدنامه مفصله که من بعد فیمابین دولتین قویتین بسته میشود معین خواهد شد الحال مقرر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه باشد و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهیه انگریز داده نخواهد شد چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی بهیه دولت انگریز لازم است که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف میشود فصل پنجم هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم بایران بیاورند مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم بگیرند فصل ششم اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیه انگریز میباشند نزاع و جدال با دولت علیه ایران نمایند پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که فیمابین دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقی که هر قوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مامور کند یا انکه دویست هزار تومان مقرر را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد مادام که جنگ فیمابین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند مضایقه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

نشو و فصل هفتم چون قرار داد مملکت ایران این است که موجب قشون شش ماه بشش ماه داده میشود قرار داد
شخواهیکه بعوض عساکر از دولت بهیّه انگریز داده میشود این شد که شخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیّه هرچه
ممکن شود زودتر پیشتر مهمسازی نمایند فصل هشتم هرگاه طایفه افاغنه را با دولت بهیّه انگریز نزاع و جدالی
باشد اولیای دولت علیّه ایران از این طرف قشون تعیین کرده بقسمی که مصلحت دولتین باشد بدولت
بهیّه انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آنرا از دولت بهیّه انگریز بگیرند از قرار یکه اولیای دولتین
قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیّه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیّه
انگریز را در آن میانه کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه
صلح گردند فصل دهم اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار بولایت انگریز نماید
بحض اشارت امنای دولت ایران انگس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه
ایران نمایند و در صورتیکه پیش از رسیدن انگس بولایات مزبوره اشاره از امنای دولت ایران در باره او بحاکم آن حدود
برسد انگس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر انگس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند همچنین
از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته فصل یازدهم اگر در بحر العجم دولت
علیّه ایران امدادی ضرور شود از دولت بهیّه انگریز بشرط امکان و فراغ بال کشتی جنگ و قشون بدهند و
اخراجات آنرا موافق برآورد آنوقت قطع و فصل نموده باز یافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و
لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت علیّه ایران نشان میدهند و از جاهای دیگر بپرحضت و ضرورتی عبور نکنند فصل
ما که وکلای حضرتین علیتین میباشیم این عهدنامه مفصله را که سابقا فیمابین وکلای دولتین علیتین بفصول دوازده
گانه نگارش یافته حال بتغییرات چند که منافی دوستی و یکجهتی دولتین علیتین نبود و بصلاح حضرتین انسب مینمود
در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده و دستخط و مهر کذائی ثبت تاریخ پست و پنجم ماه نوبهر سنه یکهزار و
هشصد و چهار دهه عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دویست و پست و نه هجری مصطفوی
علی هاجرها السلام و التحیه تحریرا فی دار الخلافه طهران صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان و السلام و الاکرام
پس از انجام عهدنامه هنری الس مراجعت بانگلتره نمود و از پس آن میرزا رضای قزوینی منشی که بسفارت
اسلامبول شده بود در عشر آخر ذیحجه شاد خاطر و کامروا وارد طهران شد و هم در اینوقت احمد جلبی از قبل
اسعد پاشا وزیر بغداد برسید و عریضه اسعد پاشا را برسانید و پیشکش همه ساله بغداد را پیش داشت و مورد
اشفاق خسروانه گشته مراجعت کرد و هم در اینسال انجوف کرجی از قبل نیکولای رئیسجوف سردار روسیه
با پیشکشی لایق به تهنیت مصالحه دولتین علیتین ایران و روس برسید برحسب فرمان شهریار نصرالله خان نوری
غلام پیشخدمت خاصه بمرافقت انجوف روانه پطرسبورغ گشت و یکقطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاص
دولت ایران است و یکقبضه شمشیر و یک سراسب بتشریف سردار روس بدو پس از مراجعت نصرالله خان
دیگرباره سردار روس بولکونیک پاولانیچ وزیر عسکر را بشکرانه عواطف شهریار با پیشکشی لایق پیشگاه بدرگاه
فرستاد و در روز یکشنبه پست و هشتم محرم سنه یکهزار و دویست و سی هجری حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروز

والی هرات دابراهیم خان پسکلر پکی قبایل هزاره بدرگاه شهریار آمدند و پیشکش خود پیش داشتند ابراهیم خان چون اغوای فتنه غوریان کرده بود مامور بتوقف طهران گشت وحکم رانی قبایل هزاره بآزاد خان پسر محمد خان هزاره مفوض شد وحاجی آقاخان از قبل والی هرات خواستار شد که در مقامات پادشاه محمود کاردار ایران دست از رعایت او باز ندارند میرزا صادق وقایع نگار مرو زی در دوم ربیع الاول بهمراه او مامور بسفر هرات گشت واشفاق شاهنشاه ایران حاجی فیروز مکشوف داشت وهم در اینوقت میرزا حمزه کلائی مازندرانی وزیر محمد قلی میرزای ملک آرا برحسب فرمان معزول شد ومهدیقلی خان دولوی قاجار بنظم اراضی مازندران مامور گشت وهم در عشر آخر محرم حاجی ملا محمد زنجانی که در زاویه ازر وایی مسجد دارالخلافه طهران نماز بجماعت میگذاشت ودر کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت روزی در عبور کوی دربزرن با مستی دوچار شد ودر میان ایشان عربده برفت حاجی ملا محمد این معنی را دست آویز کرده با جمعی از مریدان خود بلاکهی کاراران دولت بسرای جماعت ارامنه که سکنه طهران اند در رفت وجامهای خمر وادانی دیگر مسکرات هرچه یافت بشکست وبعضی اموال ایشان نیز بدست عوام بغارت رفت شهریار نامدار فرمود اینجماعت در پناه اسلامیان اند ونیز از اهل ذمت شمرده شوند خسارت ایشان در شریعت ناپسندیده نیست وجسارت حاجی ملا محمد در ستده سلطنت سخت نکوهیده است پس فرمانداد تا او را واهل او را هرکه بود از زن وفرزند از دارالخلافه طهران اخراج کردند

وقایع سال یکهزار و دویست وسی هجری وفتنه مردم زلف آباد

در سنه یکهزار و دویست وسی ده ساعت وپنجاه وسه دقیقه از روز سه شنبه نهم ربیع الثانی چون برگذشت آفتاب باحل تحویل داد و پادشاه ایران بتخلی شاه قاجار جشن نوروزی بپای برد در این سال نخستین فتنه زلف آباد فراهان پیش آمد همانا ابو دلف که یکتن از امرای بنی عباس است چنانکه ذکرش در جای خود مسطور است در اراضی فراهان بنام خود بنای شهری کرد و آنرا دلف آباد نام نهاد که بفتح دال مهمله ولام مفتوح است در این زمان آنرا ذلف آباد بضم دال معجمه وسکون لام خوانند ونیز بجاذبات این شهر زمین را حفر کردند شهری در تحت ارض آراسته داشت که همچنان مساجد ومعابد وبازار وبزرن ودور وقصور همه باروی زمین برابر بود واز هر خانه چاهی بخانه زیرین حفر داد که سبب تموج هوا وضیاء خانه زیرین باشد وخط محیط این شهر که در تحت ارض هست از سه فرسنگ کمتر نباشد مردم ذلف آباد که نیز جلادتی در نهاد داشتند جرات ایشان را این معقل منیع افزون کرد ایمانی خان حاکم خویش را بی فرمان شدند ومنال دیوانی را از گردن بنهادند آنگاه روزها در شهر زیرین جایگاه می ساختند وشبها بقتل وغارت کاروانیان میپرداختند یوسفخان سپهدار عراق این قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت وبرحسب فرمان عبدالله خان کرجی یوزباشی با غلامان شاهیون وسواره خمسه وسربازان خلج وساوه وفراهانی بدفع ایشان پرون شدند مردم ذلف آباد تفنگچیان خود را انجمن کرده بمیدان جنگ آمدند وباول حمله هزیمت شده بدان شهر زیرین در رفتند لشکریان اطراف ذلف آباد را حصار دادند وطریق آب وآزوقه از آنجماعت مسدود داشتند پس از روزی چند کار بر ایشان سخت شد ناچار امان طلبیدند وپناهنده شدند آنگاه از آن پناهها پرون شده

هرچند تن پکی از آبادانیهای عراق و آذربایجان وطن جمشید پس شهریار بدست لشکر ویران گشت لاکن
شهریاران بهجنان برحال خود باقی است و تخریب آن کاری عظیم سخت است از پس اینواقعه مکشوف شد که دیگر
باره خوانین خراسان باغوای اسحق خان قرائی طریق طغیان سپرده اند شهریار ایران اسمعیل خان دامغانی سردار را
با سپاهی جرار در عشر آخر جمادی الآخره بتنبیه ایشان و تسخیر قلعه جوشان مامور داشت و شاهزاده محمد ولی میرزا
طلب فرمود و خود در روز شنبه هفدهم شهر رجب از طهران بیرون شده در چمن خوش ییلاق لشکرگاه کرد اما
اسمعیل خان سردار از راه جا جرم و اسفراین قطع طریق کرده قلعه جوشان را حصار داد و خوانین بخویشتن داری پرداخته
واز آنسوی محمد خان قاجار دولوئی نایب خراسان باتفاق اسحق خان قرائی از ارض اقدس بیرون شد و قلعه
رادکان را بمحاصره گرفت قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و پسکلر خان چاپشلو حاکم آتک ساخته جنگ شده از
قلعه بیرون تاخته و در میانه فتنه اندک کدورتی برفت و خراسانیان هزیمت شدند پسکلر خان باراضی درجز
گریخت و قوجه دیکر باره بقلعه شتافت اسحق خان قرائی چون قلع فتنه را روا ندیده ساخت مخدخانزاده بخان فیروزه
از تسخیر قلعه باز گذاشت و باتفاق او در ظاهر جوشان بلشکرگاه اسمعیل خان پیوست و لشکریان بیست و هشتم
شهر شعبان فتح قلعه جوشان را یکدل شدند و پیادکان بختیاری از چار سوی یورش برده بر بروج قلعه جوشان
عروج کردند و حرسه قلعه را بتیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند این هنگام چون اسحق خان
دانست که خوانین خراسان را دیگر نیروی جنگ نیست در نزد سردار ضمانت کرد که آنجماعت را از در اطاعت
بدارد و خون جمعی بیگناه در میانه تباه نشود پس لشکریان دست از جنگ باز داشتند و امیرکونه خان رضاقلیخان پسر خود را و بختعلی خان شادلو را در قلعه شهر باز گذاشت و خود بلشکرگاه اسمعیل خان سردار آمد و میرزا
هدایت الله و میرزا عبدالجواد ولدان میرزا مهدی شهید ثالث را از مشهد مقدس طلب نمود و ایشان بلشکرگاه
آمده او را و حسینقلی خان قرائی را برداشته از چمن خوش ییلاق بدرگاه شهریار آمدند و بشفاعت آن دو سید
قریشی نسب از عقاب و عتاب شهریار آسودند پس امیرکونه خان رخصت انصراف حاصل کرده بعد از مراجعت
بخوشان رضاقلیخان و بختعلی خان را از بهر کردکان بطهران فرستاد و خود کمر فرمان برداری استوار کرد
آنگاه شاهنشاه ایران شاهزاده محمد ولی میرزا را بحکمرانی خراسان باز فرستاد و از چمن خوش ییلاق کوچ داده
روزی چند از بهر شکار در فیروزکوه ببود و چهارشنبه پست و دوم شوال وارد طهران گشت امیرزا صادق
وقایع نگار چنانکه مذکور شد چون بهرات رسید و منشور عواطف پادشاه را برسانید حاجی فیروز را دل قوی
شد و بطمع و طلب قندهار و قهر و غلبه بر شاهزاده محمود میان بست و رشید خان قرائی را باتفاق وقایع نگار
با پیشکشی شاهوار بکسیل درگاه شهریار ساخت و داد خواستار شد که از قبل شهریار برای دفع شاه محمود سپاهی
با عانت حاجی فیروز انیکخته شود بعد از ورود بطهران حکم رفت که یکچند رشید خان در سرای میرزا شفیع صدر
اعظم متوقف باشد آنگاه پادشاه در غرهٔ ربیع الاول سفر قم و بعضی اراضی عراق را تصمیم عزم داده در دوازدهم
ربیع الثانی مراجعت فرمود این هنگام خبر افتاد که دوتن از ترکمانان یموت، و کوکلان که یکتن جیون و آن
دیگر قربان نام داشت و این هر دو پسر یکتن از قتلان شاهزاده حسینقلی خان پدر شهریار جهاندار بودند

بدست مهدیقلی خان پیکلربیکی استراباد گرفتار شد ندانیشان را دز زنجیر کشید و خواست تا هر دو تن را بدرگاه شهریار فرستد شب هنگام قربان خود را هلاک کرد و حسین نیز خنجر کشیده بر گردن خویش فرود آورد آن خنجر بزنجیر آمد و زندان بان بدانست و از آن پس نگذاشت تا بقتل خویش دست یابد و او را زنده بدرگاه آوردند شهریار بفرمود تا هر دو چشمش را از بن برکندند و هم در امسال مصطفی خان طالش مریض شده از جهان بگذشت و پسرانش میرحسن و میرحسین و عباس بیک باهم مخالفت آغاز کردند و از رویق و مکانت بیفتادند و از پس او جعفرقلیخان دنبلی وداع جهان گفت و او در پایان کار از گرداخو دپشیمان بود و گاه و بیگاه در حضرت نایب السلطنه اظهار انفعال مینمود بعد از وی مردم شکی سر از اطاعت پسرش اسمعیل خان برتافتند و کاردار ان روسیه مخالفین او را گرفته باراضی خود بشرط حبس فرستادند لاجرم اسمعیل خان در حکومت شکی قوت یافت و امیر اصلانخان برادر جعفرقلیخان با جمعی از خویشان خود بدرگاه نایب السلطنه آمد

وقایع سنه یکهزار و دویست و سی یک هجری و فتنه والی خوارزم

در سنه یکهزار و دویست و سی یک هجری بعد از چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبه بیست و یکم ربیع الثانی خورشید بحمل شد و شهریار بقانون پارسیان جشن نوروزی بپای برد آنگاه بخواستاری شاهزاده محمد ولی میرزا برای دفع خوانین خراسان فرج الله خان افشار با ده هزار تن سواره و پیاده در عشر آخر جمادی الاولی با مور بخراسان گشت و میرزا اصادق وقایع نگار با فاق رشید خان دراني با فرج الله خان همراه شدند که از خراسان بهرات شوند و یکهته مخالفت خوانین خراسان لشکر فرستادن بهرات و تسخیر قندهار را بوقت دیگر موقت داشتند و از جانب دیگر قربان علیخان میوت پشت با دولت ایران کرده بخوارزم اشتافت و محمد رحیم خان ازبک را با راضی کرگان و دشت اتک دعوت نمود و والی خوارزم نیز مردان رزم را انجمن کرده بسفر کرگان تصمیم عزم داد تا از ترکمانان کردکان گیرد و ایشان را مانند قبایل تکه ایل و الوس خویش دارد چون بانجر مسموع شهریار افتاد فرماند تا فرج الله خان با لشکر خود از اراضی بسطام طریق استراباد سپرد و از اینسوی نیز ذوالفقار خان و مطلب خان با سربازسمنان و دامغان با بوسعید و پیکلربیکی استراباد نیز با مردم خود با ایشان همدست شدند محمد رحیم خان چون جنبش سپاه را بشنید یکتن از مردم خود نزد ذوالفقار خان سردار رسول فرستاد که من از بهر اخذ زکوة شرعی میان این قبایل تا خته ام و ساخته جنگ با شاه نیستم ذوالفقار خان رسول او را باز نداد و چون شنیده بود که مردم خیوق سازی را که چکور مینا مند نکوی می نوازند شب هنگام که بیگانه خواب در رفت فرستاده محمد رحیم خان را طلب نمود، حکم داد تا از پس و پیش سراپرده بنشست و تا بامداد چکور بنواخت صبحگاه نیز او را دیدار نکرد و باز پس فرستاد و بالجمله والی خوارزم در حدود دسپرک که از اراضی قندرسک است لشکری راست کرده بنشست و از اینسوی لشکریان راه تزدیک کردند لاجرم از بهر دو سوی صفها راست شد و بانگ کبر و دار بالا گرفت خوارزمیان را در حمله اول پای ثبات بلغزید و لشکر خویش گریخت و آن روز پیگاه شد بامداد دیگر سپاه ایران مانند شیران خشکجوی خیش کردند و عراده های توپ را پیش راندند و در ده نزدیک محمد رحیم خان تیراز آنسوی با سی هزار مرد خوارزمی و ترکمان از لشکر میدان آمد مردان خویش را بنظم کرده آتش

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب بگاچاک افتاد و امر و زنیزه در پایان رزم سپاه خوارزم پشت داد و ابطال ایران و تبال ایشان برگرفتند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و بسیار کس دستگیر ساختند محمد رحیم خان تا حسینقلی عنان باز نکشید و بنه و آغروق را یکباره بهره لشکر گشت چون مژده این فتح بحضرت شهریار آوردند بفرمود فرج الله خان همچنان با لشکر خود طریق خراسان سپرد و خود با لشکر کار دیده سه شبانه هشتم رجب آهنگ چمن سلطانیه فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان بتقبیل سدهٔ سلطنت شتافت و شاهزاده محمد علی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از طهران نیز حاضر رکاب شدند اما از آنسوی شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانگذار خراسان محمد خان قاجار دولو نایب خراسانرا مامور بفتح قلعهٔ رادکان و تدمیر قوچه خان فرمود و امیر قلیچ خان تیموری و عبد الکریم خان عرب بسطامی را ملازم خدمت او ساخت و خود با اسحق خان قرائی و سپاه سبزوار نیشابور از شهر مشهد خیمه بیرون زد اما محمد خان نخستین دفع پیکر خان چاپشلو حاکم دره جزرا فرض شمرده بدو تاخت و پیکر خان با مردم خود و جمعی از ترکمانان تکه بدافعه پرداخته باول حمله شکسته شد لشکریان از قفای او شتاب کردند و قلعه عمارات را از حرسهٔ او بستده اموال و اثقال پیکر خانرا منهوب ساختند و او بدره جز کرخت آنگاه محمد خان بازشده قلعه رادکانرا حصار داد و درینوقت امیر کونه خان زعفرانلو با مردم خود بلشکرگاه محمد خان پیوست اسحق خان قرائی نیز از در نفاق میرفت و در شبان تیره بنهانی علف و آذوقه بقلعه کیان میفرستاد و امیر کونه خان را اغوا میکرد که اگر توانی رضا قلی خان پسر خود و بخفعلی خان را آگهی داد تا نیمشبی براین لشکرگاه شبیخون آرند چون این معنی صعب مینمود سخن برآن نهادند که کس بحضرت شهریار فرستند و پیکر خانرا بزبان ضراعت شفاعتی کنند فرستادگان ایشان بطهران آمدند و شهریار بصلاح وقت فرمانداد که شاهزاده دست از محاصرهٔ رادکان باز دارد و عباسقلی خان نوائی غلام شیخیت این منشور را شش روزه بارض اقدس بردو شاهزاده از رادکان دست باز داشته مراجعت بمشهد مقدس فرمود و این هنگام اسحق خان قرائی پسر خود حسینعلی خانرا بدربار شهریار فرستاد و عرضه داشت که خواتین خراسان را از شاهزاده وحشتی در خاطر نشسته که ابدا برکاب او پیوسته نشوند اگر یکتن از ملکزادگان دیگر والی این مملکت گردد روا باشد کارداران دولت پذیرفتن کلمات او را روا ندیدند و آزردگی خاطر او را یکباره نیز نپسندیدند لاجرم منشور حکومت ترشیز را با فتخار حسینعلی خان صادر کرده او را سپردند حسینعلی خان مراجعت کرد و بی آنکه شاهزاده را وقعی و مکانتی نهد بترشیز رفت و بکار حکومت و حصانت قلعهٔ ترشیز پرداخت اسحق خان نیز بدین اندیشهٔ ناهموار پسر را دستیار شد و حسن بیک قرائی را بشکایت و سعایت شاهزاده بدرگاه پادشاه فرستاد شاهزاده محمد ولی میرزا در قتل او بیجهته کشت و مشهر فرصت بود که او را با پسرش بیک پهلو خوابانداز قضا روزیکه اسحق خان در پیشگاه شاهزاده بپای بود حسینعلی خان پسرش از راه برسید و درآمده از دور بایستاد شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیلاکه در دماغ داشت شاهزاده را بخشونت سخن میگذاشت بالجمله چندان پاسخ ادب نکرد که شاهزاده را عصبیت بجنبید و بر و باری و فرمانگذاری و صلاح و صواب مملکت داری در چشمش خوار نمود و بتوانی بفرمود تا عوانان درآمدند و طناب شال در دانرا

بدربیت والی خوارزم از لشکریان ایران

قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان

قطع کرده و رکردن حسینعلی خان و راندا خشد و بکشیدند تا جان بداد از پس او اسحق خان را ماخوذ داشتند
و با او نیز همین معامله کردند و جسد هر دو تن را در میان میدان پیش سرای دراکنند و مردم ایشان را
بحبس خانه در انداختند و اموال هر دو ان را مضبوط ساختند این حدیث در عشر آخر رمضان در چمن سلطانیه
معروض درگاه پادشاه افتاد و از رودی پادشاهی کوچ داده در عشر آخر شوال دار دطهران کشت اما از آن
سوی شاهزاده محمد ولی میرزا بعد از قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان ولایت ترشیز و اراضی
سرجام خاف را تحت فرمان آورد اما محمد خان پسر اسحق خان برادر دیگر ش حسینعلی خانرا بضبط تربت حیدریه
گماشت و خود در قلعهٔ دولت آباد جای کرد محمد خان قاجار نایب خراسان و امیر قلیج خان تیموری برحسب
حکم شاهزاده قلعهٔ دولت آباد را حصار داد در این هنگام آزاد خان حاکم قبایل هزاره بدر و دهبان کرد
و اسکندر خان بنی عم او بفرمان شاهزاده حکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غوریان
بدو تفویض کشت در اینوقت شاهزاده رایم آن افتاد که مسبا دا بازماندگان اسحق خان حاجی فیروز والی
هرات را بعصیان و طغیان اغوا کنند و تحریک دهند لاجرم میرزا عبدالکریم مستوفی خود را بسفارت
هرات گسیل ساخت اما از این تدبیر در کار حاجی فیروز کاری نبود و در تسخیر غوریان بکچهٔ کشت و شجاعخان
مروزی را که در قریهٔ شکیبان سکون داشت با سیصد تن بر غوریان فرستاد و آن قلعه را مستخلص کرد شاهزاده
محمد ولی میرزا چون این بدانست اسکندر خان حاکم هزاره را بفرمود تا نواحی غوریان را منهوب ساخت انگاه
طریق پیغمانی گرفت و با بنیاد خان هزاره متفق شد و بنیاد خان از قبایل هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی
فوجی برآورد و نصیر خان برادر خود را از قندهار بخواند و با حاجی فیروز نیز به پیوست و ساحهٔ جنگ شده
در غوریان بنشست محمد خان نایب خراسان چون این احادیث بشنید دست از محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد
باز داشته آهنگ غوریان کرد چون در اینوقت میرزا صادق وقایع نگار متوقف در هرات بود حاجی
فیروز حیلتی اندیشید و بدروغ کوشزد وقایع نگار ساخت که لشکری از هرات بشیخوان لشکرگاه محمد خان
نایب مأمور شد و قایع نگار این سخن را باور داشت و بدست آویز ملاقات محمد خان نایب و اصلاح ذات بین به
اردوی محمد خان شتافت و او را از این قصه آگهی داد و باز هرات شد اما محمد خانرا چون سپاهی در خور جنگ
حاضر نبود بپناک شد و راه مشهد مقدس برگرفت از قضای او حاجی فیروز آسوده خاطر ملک قاسم میرزای پسر
خود را پیمانی غوریان فرستاد و بنیاد خان افغان و ست بغارت اراضی خاف برگشود و شاهزاده محمد ولی میرزا
دیگر باره محمد خان نایب را با دو هزار سواره و پیاده افشار پرون فرستاد و ایشان در نواحی غوریان هیچ
دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و چون لشکر را از آن غنایم حملی گران نصیب افتاد هنگام مراجعت
در تربت شیخ جام غنیمت خود را قسمت کرده هر کس بتغاریق طریق مشهد گرفت و از آنسوی محمد خان قرائی
و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند که محمد خان نایب را از لشکریان جز قلیلی حاضر نیست
در مقاتلت او مسارعت کردند و در گرد او پرّه زدند محمد خان نایب لا بد بجنگ درآمد و لختی بکوشید چون
قوت جنگ نداشت هزیمت شد و بجانب مشهد بگریخت مصطفی خان استرابادی نیز در میانه بدست مردم

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

قرائی اسیر شد محمد خان قرائی و خوانین خراسان بعد ازاین فتح دل قوی کرده کس بطلب حاجی فیروز فرستاد و حاجی فیروز نیز سخن ایشانرا استوار داشته مدد و خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود را و دوست محمد خان دُرّانی را با لشکری که توانست بیرون فرستاد و باندک جنبشی اراضی غوریان و جام و باخزر را بزیر فرمان آورده بزرگان آن محال را بکردگان کوچ داده در هرات نشیمن داد و میرزا عبدالکریم مستوفی شاهزاده را بی نیل مقصود باز فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را در حبس خانه باز داشت چون این اخبار در حضرت شهریار کشوف افتاد شاهنشاه ایران دانست که از ان پس خوانین خراسان از شاهزاده محمد ولی میرزا ایمن نشوند بود از چم جان تا توان دار نداز خویشتن داری باز نخواهند نشست لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا را بحکومت خراسان فرمانداد و بشجاع السلطنه ملقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامغانی را با لشکری در خور ملزم رکاب او ساخت و محمد ولی میرزا را بحضرت طلب داشت شجاع السلطنه بختیش ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس بود در حضرت پادشاه از در ضراعت شفاعت کرده رها ساخت و او را ملزم خدمت خویش نمود و در هفدهم محرم سنهٔ هزار و دویست و سی و دو هجری وارد مشهد مقدس کشت خوانین خراسان دست از فتنه باز کرفته و طریق خدمت سپرده و حاجی فیروز نیز چون جزو رود شاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر پادشاه را بشنید پسر خویش ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و رشید خان افغان را به تهینت ورود شاهزاده فرستاد و بهبنیا و خان هزاره بقلعهٔ محمود آباد و جام کریخت اینوقت اسمعیل خان سردار دامغانی باشتمالت محمد خان قرائی برفت و او را از ارض تربت بحضرت شاهزاده آورد و شجاع السلطنه اموال منهوبهٔ پدرش را از مردمان استرداد نموده بدو سپرد و دو هزار خروار غله از مزارع تربت بانعام او مقرر کرد با اینهمه چون محمد خان رخصت یافته باز تربت شد برادرش حسنعلی خان را کرفته محبوس نمود و در نهانی با بهبنیا و خان افغان و نصیر خان هزاره که در محمود آباد بودند مواضعه نهاد و همچنان چون خوانین خراسان بعضی حاضر حضرت شاهزاده نشدند اسمعیل خان سردار با لشکری جرار برفت و محال راوکان تا خوشنازابی سپرسنا بک ستوران نمود و خوانین از در ضراعت بیرون شده بقبول خدمت و طاعت کردند آنگاه شاهزاده رشید خان فرستاده حاجی فیروز را رخصت مراجعت داده فرمود که با حاجی فیروز بکوی که اکر خراج هرات را تا بپایان نکذاری و سکه و خطبه از نام پادشاه ایران بکردانی دست فرسود ندامت و پشیمانی خواهی بود و بعد از رسیدن رشید خان حاجی فیروز وقایع نکار را حاضر کرده ببذل مال بنواخت و کسیل ساخت و او بعد از انکه نه ماه در هرات محبوس بود بمشهد مقدس در آمد و متوقف کشت و هم در ایمسال نایب السلطنه عباس میرزا امیر خان قلخال خود را بخواستاری یولاق خان حاکم مکری تبادیب قبایل بلباس مامور داشت و یوسف خان کرجی سرهنک فوج بهادران را با او بیرون فرستاد و ابراهیم خان سرتیپ و جعفر قلیخان مراغه با مردم خود و سپاه بوداق خان نیز ملزم خدمت او شدند و جماعت بلباس از آنسو پذیره جنک شده زمی سخت دادند چندانکه هزارتن از انجماعت مقتول و بقیه السیف هزیمت شدند و هر کس از ان قبایل بطرفی کریخت و اموال ایشان بتمامت غرضهٔ غنیمت کشت و هم در ایمسال شاهزاده محمد علی میرزا اسد خان بختیاری را مطیع فرمان کرد و این اسد خان مردی نهایت

دلیر بود چنانکه وقتی دانسته بجنگ شیر کمر بربست و آن شیر را بیکضرب شمشیر بکشت پوسته در کوهسار بختیاری میزیست و هیچکس را فرمان برداری نمیکرد و در اخذ اموال کاروانیان هیچ خودداری نمینمود آن نایم که حکومت بختیاری با شاهزاده محمد تقی میرزا بود و میرزا علی کرایلی وزیر خود را باستمالت اسدخان بفرستاد و از شاهزاده محمد علی میرزا خواستار شد تا او نیز آقا قاسم صندوقدار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت بعد از ورود ایشان اسدخان هر دو تن را کرفته محبوس نمود در اینوقت که مملکت بختیاری برحسب فرمان شاهنشاه ایران مفوض بشاهزاده محمد علی میرزا آمد با سپاه خویش بنظم بختیاری پرداخت و نزدیک بمیران که جایگاه اسدخان بود لشکرگاه کرد و در میران برزبرکوهی رفیع است و جز از یکجانب راه آمدشدن ندارد و از آنراه نیز چون خواهند بدرشوند از فراز قلعه طی بها فرود آرند و میان شخص بر بندند و بسوی بالا برکشند با اینحال شاهزاده محمد علی میرزا امیرزا محمد لواسانی وزیر خود را باستمالت اسدخان بقلعه فرستاد و خود نیز بکتینه بپای در آمده بایستاد و میرزا محمد نیز بعد از دستانهای فراوان سخن بر آن نهاد که اسدخان از در فرود شده با شاهزاده دیدار کند که اکر امین شد ملزم رکاب کرد و اکر نه باز قلعه شود چون از قلعه بزیر آمد شاهزاده او را کرم پرسش نمود و سخن بنرمی در پیوست و سواران او یک یک و دو دو در آمدند و ناکاه بر کرد اسدخان پرّه زدند و دستان تفنکها بسوی او بداشتند چون اسدخان چنین دید ناچار طریق مسکنت کرفت و چنین مذلت بر خاک نهاد شاهزاده بروی نیخشود و فرمود باز قلعهٔ خویش شود و بسیج راه کرده دو روز دیکر در لشکرگاه ما حاضر باشد اسدخان چون این بدید دل قوی کرد و مراجعت بدر نموده ساختکی خویش کرد و پس از دو روز بحضرت شاهزاده آمد و همواره ملازم خدمت بود و هم در اینسال حکومت دارالخلافهٔ طهران که پس از شجاع السلطنه مفوض شاهزاده اسمعیل میرزا بود ببرادر اعیانی نایب السلطنه علیخان شاهزاده مفوض آمد و او را بظل سلطان ملقب داشته علیشاه خواندند و هم در این سال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه جسنعلی میرزا که مردی دانا و آزموده بود و حکومت یزد داشت برحسب فرمان بوزارت خراسان نامزد شد و محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی مامور بحکومت یزد کشت و این هنکام میرزا ابوالحسن خان شیرازی از سفر روس مراجعت کرد چنانکه میرزا ابوالحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر ارضی و بلدی مکاشی تازه یافت و چون پادشاه روس برای جنک ناپلیون در حدود مملکت خویش بود بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان در ظاهر پطرزبورغ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده منزل ساخت تا امپراطور روس مراجعت بکتکاه خویش کرد پس بفرمود سه فرسنک راه را بزرکان درکاه باستقبال میرزا ابوالحسن خان بیرون شدند و او را عظیم عزت و حشمت بداشتند و از یکفرسنک راه پنجاه هزار سالدات و دو هزار سوار و شصت عراده توپ از دو رویه راه برصف کردند و او را میان رده شصت در آوردند پس از چند روز که از زحمت راه بیاسود بحضرت امپراطور دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از کلمات امپراطور چنان معلوم میداشت که مملکت نقلیس و شیروان و دیکر اراضی که روسیه بتحت فرمان در آورده اند دست باز خواهند داشت و بکذاران ایران خواهند کذاشت آنکاه که ملک ناپلیون بنهایت شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد کشت خاطر امپراطور

از قبل

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

از قبل او آسوده آمد روزی میرزا ابوالحسن خان را در پیشگاه خویش حاضر فرمود و کیفیت ممالک گرجستان و آوردن ایلچی را هرگز از در عنف و تعدی بدست نکرده ایم بلکه اهالی این ممالک بقدم رضا پیش شده و پناهنده دولت ما گشته اند اندیشه مروت و آئین مملکت داری بعید است که پناهندگان دولت روسیه را دست بسته بکار دولت ایران سپاریم بالجمله مردم مملکت گرجستان و قراباغ چون مذهب عیسی علیه السلام دارند نیکوتر آنست که در تحت فرمان پادشاه روس باشند و مردم داغستان چون بسیار وقت با اراضی گرجستان ترکتازی کنند و نهب و غارت پردازند نیز واجب است که فرمان بردار روسیه باشند لاکن در اراضی شیروان و گنجه و قراباغ نمیدارم و مسترد میسازم این نیز وقتی است که ایلچی مختار ما که سرحد دار جدید گرجستان است بدان اراضی درآید و رضای خاطر مردم باز داند سخن براین نهاد و الکساندر یرملوف را سردار قفقاز نمود و ایلچی مختارش لقب نهاد و با اتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت یرملوف بعد از ورود بشفلیس برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد نهاد که در نیمه بهار بحضرت پادشاه آید و چند تن از مردم خود را با عریضه بهراه میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود و هم در ایام هنری الک انگریزی لقب وکالت یافته مامور بتوقف ایران گشت و مسترموریه از حضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته با کلنر شیتافت

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ذکر شهامت و شجاعت شجاع السلطنه در خراسان

در سنه یکهزار و دویست و سی و دو هجری ده ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دوم جمادی الاولی چون بگذشت خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن جمشید بگذاشت این هنگام میرزا ابوالحسن خان ایلچی از روس با فرستادگان یرملوف برسیدند و عریضه سردار روس را بازنمودند شهریار تاجدار فرمود که هنگام توقف در چمن سلطانیه حاضر درگاه شود و عسکرخان ارومی افشار برحسب فرمان پادشاه و اختیار ولیعهد دولت بمهمانداری او نامزد شد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را حکم رفت که روانه زنجان شود چون ایلچی روس وارد شود او را در چمن سامان ارخی که تا سلطانیه یکفرسنگ راه است فرود آرد و در مدت ضیافت او را وسیله پادشاه گردون خاطر او را باز داند و میرزا افضل الله مستوفی علی آبادی نیز مامور شد که آنچه ایلچی روس را در خرج راه بکار باشد از منال دیوانی معلوم دارد تا خود دارند و بکار برند این جمله راه برگرفتند

آنگاه فرمان رفت که از ممالک محروسه لشکرها برای کوچ دادن بسلطانیه در حرکت آیند اما از طرف خراسان از این پیش مرقوم شد که حاجی فیروز زبرکان جام را از بهرکردگان بهرات کوچ داد و رعیت جام را در قلعه محمود آباد سکون فرمود و بنیاد خان فرمانگذار آنجا کشت بعد از رسیدن فتحعلی میرزا بخراسان محمدخان قرائی برگردن نهاد که هر وقت فرمان رود قلعه محمود آباد را از تصرف بنیاد خان انتزاع داده از قبایل قرائی نیز جمعی در محمود آباد باز داشت این هنگام اسمعیل خان سردار بفرمان شاهزاده کس بدو فرستاد که بوعده وفا کن محمدخان جواب باز داد که چون شاهزاده بنظم جام کوچ دهد مضایقتی در سپردن قلعه محمود آباد نخواهد رفت شجاع السلطنه در اینوقت واجب دانست و در عشر اول جمادی الاولی با نصرت اندک صبحگاهی از ارض اقدس برنشست و بقدم عجل طی مسافت نموده در همان شب بشهر خبوشان آمد

و رضاقلی خان ایخانی که پدر خویش امیرکونه خان را در حبس میداشت چون اینکونه ورود شاهزاده را بدانست
سراز پای نشناخته پذیره شد و جان و مال را بر سم پیشکش پیش داشت همگاه که این خبر پراکنده شد نجفلی خان
شادلو حاکم بر وجرد و پیکلر خان چاپشلو حاکم دره جزد و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوجه خان
کیوانلو حاکم رادکان شتاب زده بحضرت شاهزاده شتافتند و جداگانه نواخت و نوازش ما فیشد چون خاطر
ایشان را مطمئن بساخت بچنان بامداد دیگر برنشسته بناگاه بارض اقدس درآمد و خوانین خراسان پیشکشی لایق
فراهم کرده بازن و فرزند طریق مشهد مقدس گرفتند تا بکردکان در آن بلده بگذارند و دو هزار سوار جرار
نیز برکاب آورند آنگاه شجاع السلطنه سه شنبه بیست و ششم جمادی الآخره بتسخیر هرات راتصمیم عزم داده از
شهر مشهد خیمه بیرون زد و چون درسنگ پشت جام فرود آمد محمد خان قرائی نیز بحضرت آمد و برحسب امر شاهزاده
میرزا محمد خان تکلوی جامی با ثقاق محمد خان روانه شد که قلعه محمود آباد را بدست گیرد ایشان راه برگرفتند و
شاهزاده از قضا خبر یافت روز دیگر بمحمود آباد محمد خان نیز دیگ شاهزاده آمد و معروض داشت که بنیاد خان
در بیرون قلعه بی فرمانی همی کند اینک لطفعلی خان برادرزاده خود را با پانصد تن هزاره بحراست قلعه باز
داشته و خود با سپاهی کمین گاهی گرفته که اگر تواند گزندی بر دوی شاهزاده رساند شجاع السلطنه چون
این بشنید چون شیر غضبناک بخار قلعه آمد و لشکر را حکم یورش داد عبدالله خان ارجمندی و رستم خان قراگوزلو
و مطلب خان دامغانی از چهار سوی بیک درآمدند و اسمعیل خان سردار توپهای آتشین را روی بقلعه باز داد
و شاهزاده از پیش روی سپاه همه جا پیمین و شمال همی تاخت و لشکر یازا تحریض داد و بالجمله دلیران زرمجوی
همها متواتر کردند و در اندک زمان از خندق عبره داده از برجهای قلعه صعود کردند و دست تقتل برگشادند
لطفعلی خان با جمعی راه فرار برگرفت و شاهزاده با گروهی از قضای ایشان تاختن کرد و بسیار کس را با شمشیر خونشین
دو نیمه همی ساخت بالجمله در آن مصاف سیصد و پنجاه تن از مردم هزاره کرفتار شد و یکصد و بیست تن از ایشان
بشمار آمد فرمان رفت تا کرفتار ان را از برجی بزمین با مسخ آهن بدوختند و بعضی را در آتش سوختند و جماعتی را
سر با کمر نرم کردند و اعضای جمعی را با تیغ از هم باز کشادند آنگاه از سرهای ایشان در آن ارض منارة
بنیان کردند و عریضه دی بدرگاه پادشاه فرستادند و این قصه را عرضه داشت نمودند خان که این بشنید در طریق
فرار از برق دو با دشتابنده ترکشت آنگاه میرزا محمد خان تکلوی جامی را بحکومت جام باز گذاشته بجانب
هرات جنبش کرد و چون بتربت شیخ جام رسید عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز بدرگاه آمد و زمین ببوسید
و معروض داشت که حاجی فیروز عزیز را باز گذارد و باطاعت دولت ایران فرض شمارد بشرط آنکه
شاهزاده از اراضی جام پیشی نجوید و هرات را که از احمد شاه بمیراث مانده از حاجی فیروز دریغ ندارد
شجاع السلطنه سخن او را وقعی نگذاشت و بازش فرستاد و از تربت شیخ جام کوچ داده چون بمتزل کوسویه
نزول کرد امیر حسن خان عرب حاکم طون و طبس با لشکر خود برکاب پیوست بالجمله شاهزاده علی مسافت نموده
در پل شقره سه فرسنگی هرات لشکرگاه کرد از آنسوی حاجی فیروز کروهی از شمخال چیان را در مصلای هرات
و تل بنکیان که معقل منیع است باز داشت و خود در قلعه هرات نشین ساخت روز دیگر شاهزاده از پل شقره

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برنشسته با سپاه و توپخانه تا کنار آب اترک آمد لشکر فیروزکوهی و مردم عرب در اول حمله تل نیکیان را فروگرفتند و جمعی از شجاعان را کشتند و قلیلی بشهر گریخت روز دیگر قلعهٔ هرات بمحاصره افتاد امیرحسن خان بدروازهٔ دربند جوشن و امیرعلم خان بدروازهٔ قندهار و امیرقلیچ خان بدروازهٔ قوطی چای و محمدخان قرائی بدروازهٔ عراق و حسینقلی خان پات نیشابوری بدروازهٔ ملک مامور آمدند و سپاهیان بنهب و غارت نواحی پرداختند روزی چند برنیامد که حاجی فیروز کلید عوتریا را با پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شاهزاده فرستاد و نام پادشاه ایران را زینت سکه و خطبه نمود و خوانین خراسان نیز خواستار شدند تا شاهزاده از حصار هرات دست باز داشت و خاطر بر دفع مردم هزاره و نظم باد غیسات گماشت زیرا که بعد از فتح محمود آباد پناه خان و نصیرخان فرار کرده از اراضی بادغیس بکندشده و در دره بام که پنجهر سنگی رود مرغاب است نشیمن ساخته و با بهرام خان فیروزکوهی خویشی نموده او را بتردیک خود برده و ابراهیم خان پکلر پسکی بعداوت بنیاد خان امیرقلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود متفق کرده بدرگاه شاهزاده آمد و تدمیر پناه خان فرض و آسان شمرده و اسمعیل خان سردار نیز بدین سخن همداستان شد لاجرم شاهزاده ابراهیم خان هزاره را با فوجی از پیاده و سواره برای استمالت قبایل از پیش بیرون فرستاد و از پس او اسمعیل خان سردار و امیرقلیچ خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبدالله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمدقطر خان مایمنی و نگاهدار خان چگنی را با سپاه ایشان بمنقلای لشکر روانه ساخت و خود بعد از دو روز از منزل کهدستان با امیرحسن خان و امیرعلم خان عرب و محمدخان قرائی و حسینقلی خان پات نیشابوری و سواره کرده توپخانه کوچ داد و چون دو منزل بطرف بادغیس برفت راه صعب گشت و سنگلاخهای شکفت پدید آمد که بسیار را سبها را عقر کرد و مکشوف افتاد که ابراهیم خان هزاره بجانب حصن پناه خان صعوبت مسالک را سهل نموده و مفاسد امر را مخفی داشته بالجمله چنان شد که بسیار وقت شاهزاده باشقاق امر اخویشتن طناب عرادهای توپ را بدوش حمل همی داد و از شکی علف و آزوقه بسیار در راه بمعرض هلاک درآمد و چون مراجعت از آنجا موجب جلادت دشمن بود ده روز بدینگونه قطع مسافت کرد و روز یازدهم در قلعه که مسکن قدیم قبیلهٔ هزاره بود فرود شد اما از آنسوی ابراهیم خان که از پیش روی تباخت باشقاق محمود خان جمشیدی با نصیرخان برادر بنیاد خان دوچار شد و زمی بداد و هزیمت گشته بتردیک اسمعیل خان سردار گریخت و سردار از منزل مرغ چو پیمن سه فرسنگی دره بام حرکت کرد و از آنسوی بنیاد خان و نصیرخان پیرون شده با قراولان سپاه بازخوردند و باندک تیزدادی ریزی شکسته شده بقلعه گریختند اسمعیل خان با سپاه برسید و اطراف قلعه را فروگرفت و بکشادن تفنگ و توار حملهٔ بسیار از مردم هزاره هلاک شدند پناه خان و نصیرخان ناچار از در خاکساری پیرون شده امان طلبیدند و مقرر شد که فردا بگاه بلشکرگاه سردار آیند و اسمعیل خان حکم داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند از قضا مردم پناه خان از دور و نزدیک بر سراو انجمن شدند و لشکری لایق جنگ فراهم کشت از جرم کشت او دل قوی کرده از بهر مبارزت پیرون تاخت و در ظاهر دره بام سنگری کرده عباسقلی خان برادر زادهٔ خود را با گروهی

در آنجا باز داشت و خود با سپاهی بزرگ در جای دیگر کمین نهاد چون کار جنگ رواج یافت مطلب خان
و امغانی برادر اسمعیل خان سردار با سربازان خود یورش برده لشکریان را بگرفت و عباسقلی خان را
با مردم او عرضهٔ تیغ ساخت لشکریان اینوقت باخذ غنیمت پرداختند ناگاه از طرفی بنیاد خان با سواران
خود در رسید و در حملهٔ اول کربلائی باقر انزانی سرکرده پیادگان انزانی استرابادی کشته شد و مردم او
از جنگ هزیمت کرفتند و سواران هزاره بقتل ایشان از دنبال تاختند سواران سپاه سردار چون این
بدیدند پشت بگریختگان بر داشتند چندانکه سردار کلاه برگرفت و افغان همی کرد سودی نبخشید
ناچار خود نیز برنشست و بگریخت ناگاه گریختگان در منزل مرغ چوپان یک یک و دو دو بلشکرگاه شاهزاده
رسیدند و قصه بگفتند شاهزاده بی توانی امیرحسن خان عرب و اسمعیل خان قاجار شادمانی را بحد است
اما دو باز داشته خود برنشست و توپخانه را تحریک داد و شتاب کردناگاه بجماعتی که از دنبال نیز میتیان
یغما خشمند و چارشد و بانگ رعدآسای توپ بالا کرفت و خود نیز با نیزهٔ خطی بدیشان حمله کرد و یکصد و سی
تن از آنجماعت را دستگیر ساخت دیگر بقلعه دره بام باز کریختند و در زمان حکم داد تا کرفتاران را با
میخهای آهن بزمین کوفتند و بمنزل مرغ چوپان باز آمد و کس فرستاد اسمعیل خان سردار را که بقلعه نوکریچه
بود نیمشبی بلشکرگاه آورند و بامداد آهنک درهٔ بام کرد خوانین خراسان معروض داشتند که چون یک نیمهٔ
لشکر بقلعه نوکریچه اند و این مردم نیز پشت بگشته اند اشتغام این کار بدیگر وقت مبارکتر است لاجرم مراجعت
فرموده در منزل شکیبان معروض افتاد که مدد خان دره ای با جمعی از افغانان در قریهٔ پشنک جای دارد
و میرزا صادق وقایع نگار را که ملازم اردو بود بخص حال بیرون فرستاد او برفت و مدد خان را بدرگاه
شاهزاده آورد و مکشوف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقاخان وزیر او رنجیده و بملازمت شاهزاده
نشتافته لاجرم شجاع السلطنه او را بخلعت کران بها و خنجر مرصع مشهر ساخته ملازم رکابش فرمود و از شکیبان
بچمن پرنی آمد در اینجا عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز با عریضه و پیشکش شایسته برسید و مورد نوازش
و توازش شده باز هرات شد آنگاه امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و امیرحسن خان حاکم طبس
و دیگر سرکردکان را رخصت انصراف داده خود در روز شنبهٔ دهم رمضان وارد مشهد مقدس کشت و
وقایع احوال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود و هم در اینسال روز پنجشنبهٔ هفدهم شهر شعبان
برحسب فرمان شهریار تاجدار بساط عیش و عرس بگستردند و دوتن از دختران حسینقلی خان زاکه برادرزادگان
شهریار بودند برای شاهزاده ظل سلطان و شاهزاده الله ویردی میرزا عقد مزاوجت بستند و هم در اینسال
شاه زمان افغان که بدست برادرش شاهزاده محمود نابینا کشت با یک پسر خود بدرگاه پادشاه آمد و
آهنک زیارت بیت الله داشت و مورد الطاف و اشفاق خسروانی کشت این هنگام وقت رسیدن
الکساندر یریلوف ایلچی روس قریب افتاد و این یریلوف از قبل مادر نسب بچوجی خان بن چنگیزخان میرساند
نوئی محتشم و خاطری مستبد داشت پس از دو ماه که نظم مملکت تفلیس و قراباغ بداد و برحسب میعاد آهنک
چمن سلطانیه کرد عسکرخان افشار بفرمان نایب السلطنه از او جان کلیسیا مهمان پذیر کشت و در ایروان حسن خان

رسیدن یریلوف ایلچی روس

.را در

برادر حسین خان سردار با پنجهزار کس از سواران نامور باستقبال او شتافت وحسین خان که در شهر یروان
از بهر مصیف سراپرده پنج سری برپای کرده بود وقت رسیدن ایلچی تا پیرون سراپرده پذیره شد ودست
او را بقانون اهالی یوروپ که علامت محبت نهاده اند فشرد واو بسراپرده آورد واورا باشرایط مهمان نوازی
ازخاک ایروان بگذرانید ودر روز دیگر بتبریز برحسب حکم نایب السلطنه از قریه سهلان تا سرای دار
الاماره پست وپنجزار سوار وپانزده هزار سرباز وپست هزار کس پیاده وچهل هزار کس از اهل حرفت وصنعت
باچهل عراده توپ از دورویه صف برکشیدند وهمه تن چون تمثال دیوار از سخن خاموش وچشم بر ایلچی داشتند بالجمله
یرملوف بدین ساز وسامان درآمد وروز دیگر رخصت بار یافته بحضرت نایب السلطنه شتافت اما از نایب السلطنه
سخنی که تشیید قواعد مصالحت کند نشنود زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود وآهنگ اشقام داشت لاجرم یرملوف
باکدورت ضمیر از انجا کوچ داده بزنجان آمد وشاهزاده عبدالله میرزا او را عظیم بزرگ داشت وهیچ دقیقه از
پذیره دادن ومهمان پذیری فروگذاشت وبرحسب امر شاهنشاه ایران او را درچمن سامان رحلی فرود آورد
ومیرزا عبدالوهاب معتمدالدوله با او طریق موافقت ومواصلت سپرد از نیسوی شاهنشاه ایران روز یکشنبه
بیست وهفتم شهر شعبان از دارالخلافه طهران حرکت فرموده جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه
گشت واز توپخانه وزنبورکخانه وسوار وسرباز وشاهزادگان وامراچندان انجمن بودند که کمتر وقت بدین
ازدحام واشتظام سپاهی بدید آمد ویرملوف بلباسی دیگرگون ازنیسوی پیرون شده نظاره سپاه
ورسیدن پادشاه را بدان شوکت وحشمت همی کرد وبعد از ورود بچمن سلطانیه بفرمان شهریار اسبی
باساخت مرصع بیکواهر ابدار بنزدیک ایلچی بردند تا برنشسته بلشکرگاه آمد وامان الله خان والی کردستان با پنجهزار
سوار پذیره او شد واز سراپرده پادشاه تا دو میل راه سربازان وتوپچیان وزنبورکچیان از دورویه صف
راست کردند بالجمله یرملوف با این مکانت وارد شده در سراپرده میرزا شفیع صدر اعظم درآمد ومحمود خان
دنبلی قوریسا ول باشی از قبل پادشاه بدانجا شده او را پرسشی بسزا نمود وروز دیگر هنگام بارعام که
شاهنشاه ایران برتخت مرصع جای کرد وادات واوانی زر وگوهر که هریک بالماس ویواقیت شاهوار
ترصیع داشت بکار شد وشاهزادگان باسلبهای زرتار وجواهر آبدار حلی وحلل کرده در برابر پادشاه رده
بسته وبزرگان وامرای ایران درجای خویش برصف شدند حکم باحضار ایلچی رفت ویرملوف باچهل تن از
مردم روسیه ودو تن ترجمان برنشسته لختی درکشیک خانه بایستاد واز انجا بسراپرده خسروانی درآمد وباتفاق
حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تا آنگاه که بخرگاه درآمد چهار جای سرفرود داشت وشاهنشاه
ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار همی کرد او را اجازت جلوس داد یرملوف برحسب امر نشست
وبیدرنگ برخواست ونامه امپراطور را میرزا شفیع صدر اعظم از دست یرملوف اخذ نموده در پیش تخت
شهریار گذاشت پس از مطالعه مکتوب وپرسش حال امپراطور روس همراهان یرملوف را احضار فرموده
هریک را عطوفتی درخور فرمود وجملگی را اجازت داد بقانونی که درآمدند باز شدند روز سیم تحف امپراطور را از
نظر پادشاه بگذرانیدند وآن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام

کیفیت رسیدن ایلچی روس از طرف امپراطور روس بدربار فتحعلیشاه قاجار در ایران

مدار آن ساعت تمامت اعضا و جوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود و نغمه بقانون موسیقی می نواخت و سه قطعه آینه صافی که هریک پنج ذراع طول و دو ذراع مقداری بزرگ یاوت عرض و یک بدست سخن داشت و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذرانیدند برحسب فرمان آینها در کاخهای سلطنت که تمامت آن کاخها نیز از آینهٔ بلور بود نصب گشت و همچنان پرملوف از قبل ایمپراطور فرنسری مکلل بجواهر و بعضی اشیاء دیگر بمیرزا شفیع صدر اعظم عطا کرد و هریک از بزرگان درگاه را هدیهٔ جداگانه داد اگرچه سفیر پرملوف برای تشیید قواعد عهدنامهٔ سابق بود لیکن پارهٔ سخن از قبل ایمپراطور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل میساخت نخستین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است شاهنشاه ایران را بالحکم اتحاد و این مخاصمت اعانت روسیه لازمست و اگر نه اعانت رومیان نیز فرماید شهریار تاجدار در پاسخ فرمودند عهد ما با ایمپراطور همان است که در عهدنامه مسطور است دیگر عرض کرد که دشت خوارزم با اراضی دولت روسیه پیوسته است و بازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را بغارت برگیرند شاهنشاه ایران با خود لشکر بخوارزم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد یا اجازت دهد که لشکر روسیه از دریای خزر با استرآباد شود و از انجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تنبیه خوارزمیان مجبور کنند شهریار فرمود که اگرچه در فصول یازده گانه عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاده لکن در طریق محبت مضایقت نمیرود اما مجبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کاروانان ایران را اگر دهی نباشد بشرط آنکه تخستین فتح بلخ و بخارا و هرات بدست شود آنگاه بزرم خوارزم آسان گردد چنانکه نادرشاه افشار نیز چنین کرد دیگر عرض کرد که اگر اجازت رود کنفرانسی از دولت روسیه در کیلان متوقف باشد و زشت و زیبای تجارت روسیه را باز داند مناسب دولت بدین سخن وقعی ننهادند و باکردند دیگر عرض کرد که برحسب عهدنامهٔ مبارکه مؤتمنی معین شود که حدود و طالش را باز نماید شهریار انجام این کار را بصوابدید ولیعهد دولت عباس میرزا باز گذاشت دیگر عرض کرد که توقف وکلای طرفین در سر حد دولتین واجب است پاسخ رفت که پس از مراجعت بتفلیس معتمدی بدرگاه ما فرستند تا با کارپردازان دولت ایران این کار ساخته کنند آنگاه پرملوف را بخلعت گران بها و شمشیر مرصع و اسب با ساخت و ستام مکلل بجواهر و یکقطعه نشان شیر و خورشید الماس سرافراز فرمود و همراهانش را جداگانه هریک را بحجب قرین اعطا و اعزاز داشت و رخصت مراجعت فرموده بمهمانداری عسکرخان افشار باز شتافت از پس پرملوف پادشاه روشن ضمیر را مکشوف افتاد که او از کاوش روم و خوارزم از پای نخواهد نشست و دور نباشد که وقتی مجبور دولت ایران نیز از وی زیانی رسد لاجرم محمدعلی خان خلج حاکم ساوه را که مردی کهن سال بود با یک زنجیر فیل و چهار سراسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیاء دیگر بسفارت روم فرستاد و او را نهی داشت که اگر پرملوف بجد و دایران یار روم و فتی دست تعدی فراز کند دولت عثمانی دایران باشقاق و فساد وهند محمدعلی خان در عشر آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم گرفت و شهریار تاجدار راه دارالخلافه پیش داشته شنبهٔ بیزدهم ذیقعده وارد طهران گشت و هم در آنسال

محمدعلی خان خلج بسفارت روم

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

میرزا شاه خلیل الله مقتول کشت همانا میرزا شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسن خان است و او از سادات اسمعیلیه میباشد هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند ایشان را امام خویش دانند چنانکه در ذیل مذاهب جهانیان طریقت این جماعت را نیز بشرح باز خواهیم نمود بالجمله در مدت دولت زندیه سید ابوالحسن خان حکومت کرمان داشت و چون عزل شد در محلات که محال قم است نشیمن گرفت و همچنان جماعت اسمعیلیه از هندوستان و ترکستان زکوة خود را بحضرت او می آوردند و اگر نیروی سفر کردن نداشتند باب دریا می افکندند و چنان می پنداشتند که بدست امام میرسد و بسیار کس نذر میکردند که در حضرت امام حتی مدتی معین مجاور باشند و طی مسافت کرده و در اراضی محلات و هر جا که امام را مسکن باشد حاضر می شدند و بجارو ب کشی و دیگر کارها می پرداختند بعد از سید ابوالحسن خان امامت قوم بشاه خلیل الله فرزند او رسید و او بعد از روزگاری سفر نیز کرد و دو سال توقف نمود در ری چنان اتفاق کرد که یکدسته از ملازمان او در بازار ری با اهل حرفت منازعت کردند و زحمتی رسانیدند مضروبین شکایت بمیرزا محمد جعفر صدر الممالک بردند و او باحضار ملازمان شاه خلیل الله حکم داد ایشان هراسناک شده بسرای شاه خلیل الله گریختند و عوانان صدر الممالک بی نیل مقصود بازگشتند ملا حسین یزدی که مردی ادیب و فاضل بود خواست تا در نزد صدر الممالک اظهار عقیدتی کند بتوانی از مجلس جنبش کرده با جماعتی از عوام آهنگ سرای شاه خلیل الله کرد و او از بهر دفاع در سرای بسته بر لب بام سنگری کرد و بعزم مدافعت بنشست مردمان بپورش اول در سرای شکسته و شاه خلیل الله را با دو سه تن از مردم او پاره پاره کردند حاجی محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله که اینوقت حکومت یزد داشت ملا حسین و دیگر اشرار را که این کار کردند بگرفت و بازداشت و صورت حال را عریضه نگاشت شهریار کس فرستاد تا صدر الممالک و ملا حسین و دیگر مردم گناه را حاضر درگاه ساختند نواب صدر الممالک را بسنخان خشن از مکانی که داشت فرود کرده و ملا حسین را در زندان بردند و در زنجیر کشیدند بشفاعت نظام الدوله ملا حسین بجان ایمن شد و عقاب او بزحمت چوب معلق شد و صدر الممالک بعذر گناه پیشکشی لایق پیش کشید و مخدوم را روانه یزد شد و چون قاتل معین نبود دیت مقتول را از تمامت مرتکبین این کار ستاند و داشتند آنگاه شهریار تاجدار آقا خان ولد اکبر شاه را که بجای پدر امام اسمعیلیه بود مورد عطوفت داشتند مصاهرت خویش برگزید و حکومت سایر البلوک قم و محلات را بدو گذاشت و هم در اینسال مردم بندر مغویه که در کنار دریای عمان است با جماعت جواسم و قبایل عتوبی همدستان شده سر بطغیان برآوردند شاهزاده حسینعلی میرزا فرمان فرمای فارس با چشی از شیراز بیرون شده تا دو منزلی بندر مغویه در اراضی بنخ فال فرود آمد و از آنسوی نخجیر کس از مردم جواسم بکشتی برای امداد بکنار بندر مغویه آمدند شاهزاده محمد زکیخان نوری مازندرانی را که مردی جلادت شعار و در مملکت فارس سردار بود بدفع ایشان برانگیخت مردم مغویه چون قوت مقاتلت در خود ندیدند بحصار در رفتند محمد زکیخان بحاصره پرداخت و روز سیم حکم بورش داده قلعه را فرو گرفت و آنجماعت را عرضه تیغ ساخت و در کنار بحر از سرهای ایشان منارها برافراخت و باز تاخته در رکاب شاهزاده

مراجعت بشیراز نمود و مژدهٔ این فتح در غرهٔ ربیع الثانی معروض درگاه شاهنشاه افاق آنگاه شهریار ایران به
تماشای بازماندگان سفر کرد و شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگذار مازندران نیکو خدمتی نمود و مهدیقلی خان دولوی
قاجار حاکم استراباد با سرکردگان یموت و کوکلان در بلدهٔ اشرف برکاب پوست و پیشکشی لایق پیشکش گذرانید
و شاهنشاه ساز مراجعت نهاد و پنجشنبه پنجم جمادی الاولی وارد طهران گشت و هم در اینسال فتح خان افغان از
قبل شاهزاده محمود فتح هرات کرد و همانا شاهزاده محمود چنانکه بشرح رفت باعانت کاردانان ایران بر
افغانستان غلبه جست فراه و هراه را با برادر حاجی فیروز کذاشت بعد از ورود شاهزاده حسنعلی میرزا بخراسان
حاجی فیروز را وحشتی در ضمیر نشست و ملک حسین پسر خود را با حسن خان ناظر روانه کابل نمود تا برادر
استمداد لشکری کرده باشد که قوتی گیرد و غوریان را استرداد کند محمود شاه که تسخیر هرات را در ضمیر داشت این
معنی را بفال نیک گرفت و فتح خان وزیر خویش را با لشکری انبوه روانهٔ هرات داشت تا هرات را بدست
گیرد و اگر تواند بخراسان نیز رخنتی رساند و این فتح خان مردی دلاور بود و پست برادر داشت که هریک
در محلی سرداری و فرمانگذاری بودند و حکومت او در وزارت محمود شاه از پادشاه برزیادت بود و
نقش خاتم چنین داشت پست چه بخت و دولت محمود شه معظم شد غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد
بالجمله فتح خان با لشکر فراوان و توپخانه تا حدود فراه براند حاجی قاخان وزیر حاجی فیروز صواب ندانست
که او را بشهر درآورد و با استقبال او تا نواحی هرات استقبال کرد و تسخیر غوریان را برورد و هرات مقدم
داشته او را در پیرون شهر فرود آورد و فتح خان چند روزی بود و روی دل مردم همی با خویش کرد آنگاه
حاجی فیروز را بدست آویز مشورت به پیرون شهر دعوت کرد و پس از لحظه کفت و شنود از نزد او پیرون شد
و حکم داد تا او را و بزرگان دولت او را در حبس بازداشتند و بشهر هرات در رفته خزاین و دفاین و اموال
و اثقال حاجی فیروز را ماخوذ داشت و ملک قاسم میرزای پسر حاجی فیروز را پس از چند جراحت دست
بست و زنان و دختران را اسیر کرد و هم از تعرض با ایشان دست باز نداشت و حاجی آقاخان وزیر و عبد
الرشیدخان درانی را مقتول ساخت آنگاه حاجی فیروز و زنان و فرزندان او را روانهٔ قندهار نمود
و خود در هرات فشست و کهن دل خان برادر خود را بتسخیر غوریان فرستاد و بمکاتیب و مواعید محمدخان فراهی
و ابراهیم خان و بینا دخان هزاره و دیگر بزرگان جمشیدی و خراسانی را با خود برسر مهر و حفاوت آورد
و با محمد رحیم خان فرمانگذار خواز رم تیز همداستان کشت آنگاه عصیان با دولت ایران را بلند آوازه کرد
و دو روز قبل از نوروز این حدیث در حضرت شهریار انتشار یافت و فرمان رفت تا لشکرها انجمن شوند

شجاع السلطنه تا رسیدن لشکر در حراست حدود خراسان استوار باشد

و قایع سال یکهزار و دویست و سی و سه هجری و ذکر سفارت میرزا ابوالحسن خان بانگلیس

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و سه چون از روز سه شنبهٔ سیزدهم جمادی الاولی چهار ساعت و پست
و دقیقه سپری شد خورشید بساط حمل سپرد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بآئین جمشید جشن نوروزی
در نوشت و نخستین نظم خراسان را تصمیم عزم داد و میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را باستمالت

خوانین خراسان که با فتح خان افغان ابواب مراسلات مفتوح داشتند مامور داشت و با تفاق او زوار یشعار
خان و مطلب خان را با لشکر سمنانی و دامغانی در جمعه یازدهم جمادی الآخره بسرون فرستاد آنگاه میرزا
ابوالحسن خان شیرازی را بسفارت انگلستان که صلح دولت ایران و روس
بتوسط کار داران او بود آگاه سازد که الکساندر بر طرف فرستاده امپراطور روس را دیگرگون یافته واز
اطوار او چنان تفرس کردیم که زمانی دیر نگذرد که عهدشکند و اوراق عهدنامه را در نوردد و در قسم مصالحت را
بدست مسامحت محو سازد و دیگر باره کار بمقاتلت و مبارزت اندازد و همچنان از دولت هزار تومان زر
مسکوک که در ایام مقاتلت بار وسیه همه ساله از دولت انگریز بدولت ایران حمل می شد و پس از مصالحه میشکاران
انگریز از انفاذ یک نیمه آن ذهب دست باز داشته اند طلب کند و یکقبضه شمشیر و چند رشته مروارید و قابی از
سنگ یشب که تمثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود و بعضی اشیاء دیگر بهدیه پادشاه انگلستان مقرر شد
و چون میرزا ابوالحسن خان از طریق اسلامبول رهسپار بود هم مکتوبی بسلطان محمود خان ملک روم مرقوم افتاد
و همچنان نامه بامپراطور نمسه و کتاب دیگر بپادشاه فرانسه رقم شد و هریک را رمغانی جداگانه فرمان رفت
و میرزا ابوالحسن خان در نیمه رجب راه برگرفت و شهریار نیز ساز سپاه کرده در همچد هم رجب خیمه بیرون
زد و تا ارباع فیروزکوه و نگه براند و در آنجا اقامت جست تا خبر خراسان باز راند و کار بر مصلحت وقت برآند
آغاز آشوبی شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرمانگذار خراسان محمد امین خان یازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را
بحراست قلعه غوریان و حصن محمود آباد باز داشت و فوجی را بتاراج و نهب اراضی باخزر و ترنت گماشت
و از طرف افغانستان بعد از نوروز فتح خان از مردم قزلباش کابل و افغانان قندهار و سکنه هرات
و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکری انبوه ساز داده با توپخانه و زنبورکخانه
بآهنگ تسخیر خراسان از هرات برون شد و محمد رحیم خان فرمانگذار خواز رم نیز با مردان رزم آزمای
تا اراضی سرخس تاختن کرد و از خوانین خراسان محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره بلشکرگاه فتح خان پیوستند
و رضاقلی خان زعفرانلو و نجفعلی خان شادلو و پیکلر خان چاپشلو و سعادتعلی خان بغایرلو در حصارهای خویش
استوار ننشستند و نگران شدند تا هرگرا نصرت یار شود و بدو یار شوند شاهزاده شجاع السلطنه نخستین دفع افغانها
واجب دانست و در روز هشتم رجب با سپاهی جنگجوی راه هرات برگرفت میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله با تفاق
ذوالفقار خان و مطلب خان در منزل کال یاقوتی بدو پیوست و هم از آنجا کوچ داده در رباط کافر قلعه
مکشوف افتاد که فتح خان با سی هزار مرد سپاهی در اراضی کوسویه سائخه جنگ است و مسافت تا مابین
حضرت از دو فرسنگ بیزیاد و ت نیست شجاع السلطنه چون این بشنید بنه و آهنرق را در کافر قلعه گذاشته
با ده هزار تن سواره و پیاده و زنبورکخانه کار مقاتلت بیاراست و ایلغار کرده در اراضی کوسویه تلاقی
فریقین افتاد و فتح خان چون سپاه شاهزاده را دیدار کرد و یکتن از افغانان را بسولی فرستاده و پیام داد
که شاهزاده عزیز یا زاید دولت افغان گذارد و محال تربت و باخزر را بمحمد خان و ابراهیم خان سپارد تا از آنجا
هر دو سپاه بی آنکه با هم آویخته شوند و خونها ریخته گردد مراجعت نمایند و اگر شاهزاده از جنگ نپرهیزد

طغرای محمد رحیم خان والی خواز رم فتح خان افغان

و بابا در آویزد چه داند که فتح و نصرت کرا باشد بعید نباشد که تکبر ملک زادگی و تهمر جوانی مملکت سلطانی را بشرار
کند شاهزاده در پاسخ گفت که مولای تو محمود را که پرورده نعمت پادشاه ایران است هرگز آن مکانت نباشد
که در میان ملوک سخن به نیک و بد کند و دم از خیر و شر زند تو را چه افتاده که دیروز حشمت افغان سدوزائی
شکستی و چشم از حقوق ولی نعمت پوشیدی چندانکه بابا خان سرای ایشان نیز در آویختی و در آمیختی اینکونه
سخن از اینگونه مردم پسندیده نباشد اگر ایمنی خواهی آن چند تن قزاق و هزاره را دست بسته بسوی ما فرست
واگرنه جنگ را ساخته باش چون سخن بپای رفت وسفیر فتح خان بازشد بازار مبارزت رواج گرفت شجاع
السلطنه صف راست کرد و میمنه لشکر را بمیرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و فضلعلی خان قوانلوی قاجار سپرد و دیوان
خواجه وند و عبدالملکی را در زیر رایت ایشان بداشت و پیادگان استرابادی را با یک عراده توپ
از پیش روی میمنه کرد و حسنقلی خان نیشابوری را با پیادگان خراسانی بجناح میمنه فرستاد و آنگاه ذوالفقار خان
حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سوارهٔ قراچورلو بطرف میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و
علی اصغر خان عجم بسطام و سربازان دامغانی را بجناح میسره بداد و خود چون شیر نخچیر دیده با سواران بافی و غلامان
رکابی در قلب جای کرد و از آنسوی فتح خان شیردل خان برادر خود را با مردان سیستان و دلیران فیروز
کوهی و جمشیدی در میمنه بداشت و کهن دل خان برادر دیگر خود را با لشکر هراتی و تایمنی و دزی بمیسره فرستاد
و بنیاد خان را با سواران هزاره چهچکو در جناح میسره جای داد و محمد خان را با جماعت فراهی و سبزواری در
جناح میمنه کاشت و خود با خیل قزلباش کابل و افاغنهٔ قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی و تونجانی
بقلبگاه درآمد و جمعی از لشکریان را تیرورساقه و کمین جایی ستادن فرمود و اینوقت آتش حرب زبانه زدن
گرفت و آلات ضرب بکار افتاد و دودمان توپها از طرفین کشاده شد و از کردوده و وزرگاه جهان سیاه
گشت شیردل خان با جماعتی از افغانان بر میسرهٔ سپاه شاهزاده حمله افکند و سربازان سمنانی و سواران
قراچورلو برایشان درآمدند و بدستیاری تفنگ و دیگر آلات جنگ آنجماعت را چنان هزیمت کردند که هرتن
بدیگر سوی همی رفت و بسیار کس از ایشان در خاک معرکه افتاد و دیگرباره افغانان یک حملهٔ دیگر اندر افشردند
و ذوالفقار خان کار ایشان را بساخت اینوقت کهن دل خان با مردم سیستان و قبایل هرات چون پلنگ
خشمگین بآهنگ میسره سپاه شاهزاده سبک عنان شد پیادگان استرابادی حیلتی اندیشیدند و خواستند
تا آنجماعت را از لشکرگاه خود دور کنند دیگباره دستکبر سازند لاجرم لختی بازپس شدند و فتری نمودند سواره
خواجه وند و عبدالملکی چون این بدیدند ایشان را هزیمت شدگان پنداشتند و بتوانی روی برگاه شدند و از
جانب دیگر بنیاد خان هزاره بدانجا که بنه و آغزوق شاهزاده بود بتاخت و هنوز مردم او دست
بچپاول فرا نبرده بودند که سواران رکابی شاهزاده برسیدند و جنگ در پیوستند و بنیاد خان را نیز روی
جنگ ایشان نماند از پیش روی سواران بکریخت از قضا در هزیمت با سواران خواجه وند و عبدالملکی گریزان
نیز از جنگ فرار کرده بودند و چار شدند هر دو سپاه کریخته در کنار میدان با هم درآویختند بعد از کبر و دار
و کوشش بسیار بنیاد خان بجانب کوه سوته کریخت و جماعت خواجه وند و عبدالملکی طریق مشهد مقدس

برداشت

مقتل شجاع السلطنه فتح خان

برداشت تا میدان زرنگاه از کرد و چون شبان سیاه بود و همچکس دوست از دشمن نمیشناخت شجاع السلطنه در آن کرد کاه با چند تن از غلامان جان برکف نهاده و کف برلب آورده چون پیل مست قدم استوار داشت و از یمین و شمال حمله می افکند و در میانه چند تن از افغانان او را دریافتند و با تیغهای آخته بسوی او شتافتند شاهزاده اسب برجهاند و مانند شیر خشمگین بر ایشان درآمد یکتن از افغانان که مردی دلاور بود پیش دستی را تیغ بر فرق شاهزاده براند شاهزاده سر بدزدید و آن تیغ بر سر اسب آمده لختی جراحت کرد هم در آنحال شاهزاده دیگرش مجال نداد شمشیر بزد و او را دو نیمه ساخت و روی برکاشت دیگری را از کمرگاه بزد و آن یک را سر بپراند بالجمله چهار تن را شاهزاده پاره پاره ساخت و چند تن دیگر از افغانان را صفرعلی بیک و مشهدی قلی بیک قلیجی و رستم بیک شاملو که از غلامان رکاب بودند بکشتند افغانان چون این جلادت مشاهدت کردند روی برکاستند و بسیار کس از کریختگان سپاه ایران چون این استواری و درنگ شاهزاده را در جنگ بدانستند از دور نزدیک انجمن شدند ذوالفقارخان سمنانی که در شهامت و شجاعت نامور بود چنان دانست که سپاه ایران شکسته شدند مردم خود را انجمن کرده در یکسوی میدان در کنار رود هری جای کرد و مبارزت را پای داشت فتح خان را در آن ظلمت جنگ کلوله از تفنگ بر دهان آمد و عظیم جراحت کرد ناچار پشت باجنگ داده با قزلباش کابل و افغان قندهار باراضی فراه و سبزوار رفت مع القصه در پایان کار افغانان یکباره هزیمت شدند و از میدان کارزار تا کنار سبزوار که هشت فرسنگ مسافت است همه جا کشته و افکنده و اسیر و دستگیر بود چنانکه هوای آن طریق چنان عفن گشت که یکچند از مدت زمان عبور کاروانیان بصعوبت میرفت بالجمله میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله در تاریکی کردکاه حیران بماند ندانست منصور کیست و مقهور کدام است بی آنکه راه بداند و جای بشناسد بارض کوسویه تاخت در آنجا مسموع بداشت که شاهزاده در میدان کارزار استوار است میتوانی غان برتافت و در کنار رود هری جمعی از سواره و پیاده فکر بست که انجمن شده اند چنان دانست که اینک شاهزاده و سواران دست بسوی ایشان شتاب کرد و چون برسید او بنیاد خان بود معتمدالدوله را دستگیر ساختند این هنگام آفتاب بگشت و روز کوتاه شد شاهزاده آن شب را در کافرقلعه فرود شد و بنیاد خان در رباط کوسویه منزل گزید معتمدالدوله و محمدخان قرائی نیز با او بود و محمدخان بنیاد خان را می انگیخت که معتمدالدوله را بهرات فرستد و او از دوخامت کار می اندیشید و معتمدالدوله نیز او را بفریفت و روی دل او را باشاهزاده کرد و عفو گناه او را خواستار آمد شاهزاده بشفاعت او حکومت غوریان و باخزر و کوسویه را بدو گذاشت و خط حکومت او را باخلعتی گرانبها بمصحوب میرزا علیرضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر خود بدو فرستاد و خانان جمعی از بنی اعمام خود را برسم گروکان ملازم خدمت معتمدالدوله نموده روانه درگاه شاهزاده داشت روز دیگر نخستین ذوالفقارخان بلشکرگاه فتح خان درآمده مردم او از غنیمت بهره عظیم یافتند و از پی او شاهزاده و لشکر او درآمدند ایشان نیز از آن غنیمت بی بهره نبودند از پس اینوقایع شجاع السلطنه مراجعت کرده مژده این فتح را در حضرت شهریار عرضه داشت و شهریارش بصدور منشور ملاطفت مسرور فرمود

هزیمت افغانان از برابر شجاع السلطنه

گرفتاری میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله

وهم از فیروزکوه حکم رفت که شجاع السلطنه از محاصره تربت دست باز ندارد و حسن خان قاجار قزوینی را با پنجهزار تن از ابطال رجال مستخیر قلعه صفی آباد و دفع سعادت قلی خان مقرر فرمود و شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگذار بروجرد و بختیاری بمقاتلت و مبارزت محمد رحیم خان فرمانگذار خوارزم مامور گشت و مهدیقلی خان و محمد خان دولوی قاجار با ده هزار تن لشکر ملازم رکاب او شدند فرمان شد که اگر محمد رحیم خان از اراضی درون و مهین قدم فراتر نگذاشته دست از او باز دارند و حصار بزودنجرد را محصور دارند و نجفقلی خان شادلو را دستیکر نمایند شهریار تاجدار چون این احکام براند خویشتن نیز سفر خراسان را تصمیم عزم داد و با لشکری از حومله حساب افزون راه برگرفت و از شاهزادگان محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و حسینون میرزا و حیدر قلی میرزا و الله ویردی میرزا و اماموردی میرزا ملازم رکاب شدند و قاسمخان قوانلوی قاجار که بمصاهرت پادشاه مفاخرت داشت هم رهسپار آمد با الجمله اردوی پادشاهی از چمن میدان جوق جوق بیش کرده از راه جاجرم جهان نورد گشت در منزل اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه برسیدند و نثاره خانه و توپخانه و زنبورکخانه فتح خانزاد بحضرت آوردند در سه شنبه سیم شهر رمضان اراضی بام که از محال جهان اغیان است مضرب خیام شد و در آنجا مکشوف افتاد که سعادت قلی خان در قلعه صفی آباد جای کرده و حراست قلعه بام را بمرتضی قلیخان برادرش گذاشته برحسب فرمان عبدالله خان ارجمندی و سربازان فیروزکوهی قلعه بام را محاصره دادند و هدف توپهای باره کوب ساختند روز سیم از قلعه گیان بانگ استغاثه بلند شد و مرتضی قلیخان با تیغ و کفن در باره بند پادشاه ما من جبت شهریار دیندار بردی بخشود و درازای غنیمتی که از مردم قلعه بهره لشکریان می شد معادل سه هزار تومان زر مسکوک از خویشتن بلشکر عطا کرد و سعادت قلی خان در قلعه صفی آباد چون اضطرای این خبر بشنود از در زاری و ضراعت محمد قاسمخان قوانلو را بشفاعت الیخت و بخواستاری و تبتقبل آستان پادشاهی شتافت و رقم عفو و عطوفت یافت و در این سفر چنان افتاد که روزی شهریار بگرد قلعه بام برمی آمد و نظاره توپچیان و نظام ایشان میکرد و محمد نام بغایری این بدید و بدانست و کستاخانه شمخال خویش را بسوی پادشاه گلوله شمخال خطا کرد و از پادشاه بگذشته بر پشانی یکتن از غلامان آمد و مغفر او را پراکنده ساخت بعد از فتح قلعه بام چون شهریار بر آنجاعت بخشود و تیغ بخون این خاین نیالود مع القصه بعد از فتح بام میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله از تربت و شجاع السلطنه بلشکرگاه آمد و معروض داشت که این هنگام که شاهزاده تربت حیدریه را حصار داده از قبل شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا ملا شمس مفتی هرات و خان ملاخان ملاباشی در آنی نزدیک شاهزاده آمده او را در حضرت پادشاه شفیع ساخته اند که زلات ایشان بزلال عفو زایل گردد جهان شته کرد و سخن براین نهاده اند که ما را از جسارت فتح خان خبری نبوده و ما این کاوش نفرموده ایم و اگر اجازت رود فرستادگان او را در پیشگاه پادشاه حاضر سازیم تا بکشف مسئول خویش پردازند پادشاه ایران فرمود که ایشان را بنزد ما بار نباشد و پاسخ ایشان را شجاع السلطنه بگذارد و بدینگونه پیام فرستاد که اگر بجز این جنایت فتح خانزاد دست بسته بسوی ما فرستی یا هر دو جهان پس او را از چشم ما نه پرون کنی دیگر بار ه با تو طریق ملاطفت و مصافات خواهیم سپرد و اگر نه ساحته عذاب و عقاب میباشش چون سخن بپای

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

رفت معتمدالدوله بازشتافت و شهریار سه شنبه دهم رمضان از بام کوچ داده در منزل پرشهباز فرود شد
و در آنجا معروض افتاد که محمد حسیم خان خوارزمی چون سفر پادشاه را بارض خراسان بدانست چنان هراسناک
شد که بنه و آذوق را بیکباره شتاب زده بجانب خوارزم شتافت لاجرم محمد تقی میرزا که ساخته زرم او
بود بمحاصره بر وبحر دست برد و کار بر بختیاری خان شادلو تنگ شد و برادر خود محراب خان بیک و شرف خان
بیک و بیست تن از خویشاوندان و جماعتی از علما و سادات را بنزد یک محمد تقی میرزا فرستاد و او را بحضرت
پادشاه بشفاعت برانگیخت شاهزاده انجماعت را بدرگاه پادشاه گسیل ساخت و بخواستاری اکناه ایشان
مفتوح گشت انا رضا قلیخان زعفرانلو باستمداد محمد خان قرائی راه تربت پیش گرفت و چون تربت را محصور
یافت بازشتافت لاجرم شهریار تاجدار فرمانداد که حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخور بادهزار
پیاده و سوار بمنقلای سپاه بطرف خجوشان بپیوندند شدند و خود دوشنبه نوزدهم رمضان کوچ داده
در ظاهر قلعهٔ خجوشان لشکرگاه کرد حسن خان و عیسی خان در جانب جنوب قلعه سنگری برآوردند و یوسفخان
سپه دار و اسمعیل خان سردار بسوی مشرق شدند و سراپرده شهریار در برابر دروازهٔ مشهد برپای شد
و از آنسوی وقتی رضا قلیخان از اراضی تربت بازشتافت و از این جوش و خروش آگاه شد دست بتاخت
کوچ خجوشان دراز کرد و غلیم تبرسید و بسیاری از اثقال خود را بریخته بقلعه شیروان که ره فرستگی خجوشان
گریخت چون این خبر در لشکرگاه سمر شد فرمان رفت تا شاهزاده محمد تقی میرزا از کنار بزد بجرد برخاسته
در ظاهر قلعهٔ شیروان نشست و راه آمد و شد بر قلعه گیان ببست اما از جانب دیگر چون امیر حسن خان
حاکم طبس برحسب حکم شاهزاده شجاع السلطنه یکچند از مدت زمان بتحریص قلاع تربت روزمیگذاشت و
حصن دوغ آباد را که از محال محولات تربت بود باخاک پست کرد محمد خان قرائی را در مملکت خراسان
معقلی محکم که باستظهار آن استوار تواند نشست نماند لاجرم از کاردار ان شجاع السلطنه غواستار آمد تا
میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله برفت و خاطر او را از کدورت وحشت و دهشت صافی داشته بحضرت
شاهزاده آورد و روز دیگر شجاع السلطنه در خانهٔ او دخوان او میهمان شد و دل او را بازجای گذاشته
ملازم رکابش داشت و از خاک تربت بارض اقدس و مشهد مقدس کوچ داد آنگاه آهنگ درگاه
شاهنشاه ایران کرد و امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم
داد خان تیموری و ندر محمد خان برادر بینیاز خان هزاره و یلنگ توش خان برادر صمد محمد خان جلایر
حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستادهٔ کامران میرزای افغان و حکیم خان حاکم سرخس
و بزرگان و صنادید قبایل ترکمانان سالور و ساروق و سرخس و مرو و اعیان یمرحلی و علی ایلی و مهچر
و مهنه و درون و دنا و اپور و دآخال اینجمله در رکاب شجاع السلطنه ثبات فشدند و چون قربت اردوی
پادشاه یافتند برحسب فرمان جماعتی از ملک زادگان و پیشکاران پیشگاه و قواد سپاه پذیره شدند
و شجاع السلطنه را با عظیم نگاشی بتقبیل سده سلطنت حاضر کردند شهریار پرسش نوازش فرمود و ملازمان
رکاب او را نیکو نواخت و خوانین خراسان و افغانستان و ترکمان را که از یکهزار تن بر زیادت بودند بزیور

فرار محمد حسین خان از خراسان

نظام الدوله و دیوان فرستادن

حاجی محمد حسین خان نظام الدوله را که در بساط نعمتش معین زاید و از بهر زائده چین تواند بود در لشکر گاه پادشاه چست سراپرده خاص ضیافت خانه افزودن بپای داشت هم در آنجا شبی در ظلمت لیل و وتن از سواران ترکمان از کنار خیام او عبور دادند ناگاه بگوی که فضول میاه مطبخ او در میرفت در آمدند چندانکه مهمیز زدند و مرکب را تحریک دادند باشد که آن آب عبره کنند در وقت باز وی ایشان بنودند ناچار دل بر مرگ نهادند جان بدادند مع القصه بعد ازین وقایع چون رضا قلیخان نیک نکریست خوانین خراسان و بزرگان افغان و ترکمان را بعضی مقهور و برخی در الزام خدمت پادشاه مجبور یافت و خویشتن را در طریق عصیان و طغیان نگیزنده دید از کار داران دولت خواستار آمد که اگر میرزا شفیع صدر اعظم بگیشب مرا میهمان آید و خاطر مرا از عضب پادشاه ایمن فرماید هیچ بهانه نجویم و بر طریق حضرت پویم بر حسب فرمان شهریار صدر اعظم میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را و میرزا رضای قزوینی منشی و میرزا فضل الله شیرازی منشی مؤلف تاریخ ذوالقرنین که مشتمل بر آثار سلاطین قاجار است با خود برداشته در عشر آخر شهر رمضان راه قلعه رضا قلیخان را پیش گرفت چون با قلعه قریب شد رضا قلیخان با پانصد تن جزایرچی باستقبال بیرون شد و از اسب بزیر آمده رکاب صدر اعظم را بوسه زد و اجازت یافته برنشست و در رکاب او بقلعه در آمد یکهفته صدر اعظم باستمالت او روز گذاشت و امیر کونه خان پدر رشک هم در آن قلعه بدست پسر محبوس بود او را فرمود که صواب آنست که صدر اعظم را ملزم رکاب شوی و بحضرت پادشاه شتاب گیری اگر با خون تو شمشیر الآیدنام دولت ایران بر شتی برآید و اگر بر جان تو نیخشاید جانوا ایمن خواهی زیست سخن پدر را نیوشید و قلی تنها در روز هشتم شجاع السلطنه نیز بگیتی نه بقلعه در آمد و بگیشب بود و هرچه دانست و توانست بفرمود و اینهمه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر تیز داشت در دل رضا قلیخان را نگرود و روز هشتم صدر اعظم رضا قلیخان را بجای خود گذاشته راه برداشت بعد از رود او بدرگاه آتش خشم پادشاه افروخته گشت چون ایل و الوس رضا قلیخان و مواشی ایشان را سه سینقاق بود حکم رفت تا شاهزاده محمد ولی میرزا با جماعتی مستخیر سینقاق خارج و اسپید جرد خلیش کرد و شاهزاده امیر وی میرزا بسوی استاد و خزوه عنان بگذاشت و محمد خان قاجار دولو از لشکر گاه شاهزاده محمد تقی میرزا آهنگ سینقاق راز و توشخانه کرد. شاهزاده محمد رضا میرزا و محمد قاسم خان قوانلو در نواحی خبوشان تاختن کردند سه روز مدت بر زیادت نرفت که تمامت مواشی و اثقال و اموال آن قبایل منهوب شد و از جانب دیگر لشکریان دیوار قلعه شیروان و خبوشان را با توپهای بارکوب رخنه و ثلمه فراوان کردند و بزیر برج و باره بسیار نقب در بردند رضا قلیخان را دیگر توان خویشتن داری نماند جماعتی از علما را بشفاعت برانگیخت و آلات حرب و ضرب خویش را چندانکه خزانه و زنبوره و شمخال و تفنگ داشت با شش عراده توپ بدرگاه پادشاه فرستاد و زن و دختر و پسر خود را بگروگان نهاد و استغاثت آورد که در این سفر چون آتش خشم پادشاه بر من تافته است دل دیدار ندارم روا باشد که بر من بخشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرماید شجاع السلطنه و خوانین خراسان تا خون پیکانها بدر نشود و قلعه خبوشان پی سپر لشکر نکرد و بدین سخن همداستان شدند و بنخواستاری در آستان پادشاه جهان پناه بر خاک نهادند شهریار از ایشان بپذیرفت و زن و فرزند رضا قلیخان را

رضا قلیخان ایل جلایر و قاجار دولو و قوانلو و بیات و شاهسون و افشار و ترکمان و کرد و لر و بختیاری و غیره

بگروگان

بکرمان روانه مشهد مقدس داشت و چون برحسب فرمان شاه محمود و فتح خان افغان را ناپسنا ساخت شهریار فرستاد و کامران میرزا را نوازش و نوازش فرمود و رخصت انصراف داد و نجفقلی خان بیگلربیگی شجاع السلطنه را بسفارت هرات نامزد فرمود و از بهر کامران میرزا خلعتی گرانبها و کمر خنجری مرصع بجواهر ثمین انفاذ داشت و امیرحسن خان حاکم طبس را وکیل خراسان لقب داد و هریک از صنادید خراسان و بزرگان ترکمان را بجداگانه عطائی رفت آنگاه اردوی پادشاه در نیمه شوال با صد هزار کس از ابطال رجال بطرف مشهد مقدس کوچ داد و شش روز در آن ارض مقدس توقف فرمود و هر بام و شام در آستان علی بن موسی علیه التحیة والثنا چهره ضراعت بر خاک سود و میرزا موسی رشتی وزیر شاهزاده را معادل ده هزار تومان تسلیم کرد تا در پهلوی روضه مقدسه صحنی جدید بنیان کند و از آنجا بجانب دارالخلافه طهران رهسپار گشت و روز پنجشنبه هشتم شهر ذیحجه وارد آن بلده گشت اکنون مشرح گوئیم که فتح خان افغان را چگونه میل کشیدند هنگامی که فتح خان رزم میدان شاه محمود با فرزندخود کامران از قندهار پرون شد و کامران راهرات فرستاد و خود در فراه توقف نمود آنگاه که فتح خان شکسته شد و شاهنشاه ایران حکم داد که کامران میرزا یا فتح خان را نیز دما فرستد یا او را ناپسنا سازد کامران میرزا ناچار شده بی آنکه پایان کار را بیندیشد فتح خان را مأخوذ داشته از هرات چشم ناپسنا ساخت و او را با برادرش شیرول خان در حبس خانه انداخت این هنگام شاه محمود مراجعت بقندهار نمود و از پس او پیرول خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریه ناوعلی از جماعت غلیجائی انجمنی کرد تا اگر تواند کامران را از کرسی رساند و برادران خود را از زندان او برهاند کامران برادران او را ناپسنا ساخت تا از کید و کین او برآساید تا از آن سوی چون خبر ناپسنائی فتح خان بسمع شد محمد عظیم خان برادر مهتر او که فرمانگذار کشمیر بود و برادر کهتر خود دوست محمد خان و یار محمد خان را بطلب شاهزاده ایوب بپایتخت پشاور فرستاد و او را بر تخت نشانده باشاه محمود نبرد آزمود و تا حدود جلال آباد را در تحت فرمان آورد و از طرف دیگر محمد عظیم خان عبدالجبار خان برادر دیگر خود را با نفاق دوست محمد خان بتسخیر کابل مامور فرمود و همچنان محمد زمان خان برادر دیگر را بهندوستان گسیل ساخت تا شجاع الملک پسر تیمور شاه را که پناهنده دولت انگلیز بود و تا باسمندر خان حاکم دره مبارزت کرده او را بهزیمت ساخته و محمد هاشم میرزا و سلطان احمد میرزا در چنین هنگامه از نزدیک شاه محمود کریخته بشیرول خان پیوسته و با او بهمدست شدند اینوقت پیرول خان در رکاب محمد هاشم میرزا و سلطان احمد میرزا بطلب منال دیوانی شکارپور راه بلوچستان برداشت بالجمله تمامت افغانستان آشفته شد و خبر حصار شدن قندهار و هرات در تحت حکم شاه محمود و کامران باقی نماند لاجرم کامران میرزا روی ضراعت بدرگاه شاهنشاه ایران نهاد و خلق را دوخان در آنی با یک زنجیر فیل و پنجهزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیا بدرگاه فرستاد شهریار فرستاده او را بنوخت و بوعده ملاطفت و اعانت نوید داد و رسول او را رخصت مراجعت فرمود و تا رضاقلیخان بعد از حرکت اردوی پادشاه از خاک خراسان بمشهد مقدس سفر کرد و حاضر درگاه شجاع السلطنه نشد و مکاشی عظیم یافت آنگاه اجازت مراجعت یافت تا بسیج سفر کرده در رکاب شجاع السلطنه طریق سدهٔ سلطنت بسپارد و چون از خبوشان

ناپسنا ساختن فتح خان بر دست کامران میرزا

شد دیگر باره چنان شکست و در دره حصن بر بست ناچار شجاع السلطنه او را باز گذاشت و طریق دار الخلافه برداشت و در طهران مورد عطوفت شهریار گشت و برادر اعیانی خود حسینعلی میرزا را که نیز حاضر درگاه بود و دیدار کرد و هم در اینسال حاجی محمد حسین خان عزالدین لوی قاجار مروزی پسر پرام علیخان مریض شد و سه روز قبل از وزیر جهان را بدرود کرد و او مردی بزرگ نژاد و دانا دل بود و فضلی بکمال و فرهنگی بمنزاد اشت شهریار را در مجلس خاص مصاحب و در بار عام مخاطب بود و هم در اینسال برحسب پیمانیکه در میان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد بولکونیک مزاریچ از دولت روسیه بصوابدید الکساندر ریطوف بدرگاه پادشاه ایران آمد تا حد و دطالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را نگران باشد شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند و یک تن از کاردار ان خود را از بهر تعیین حد و دطالش با او همراه دارد و هم در اینسال میرزا عبدالحسین خان غلام پیشخدمت که باشتاق خالوی خود میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت فرنگستان مامور بود و بصواب دید میرزا ابوالحسن خان مکتوب امپراطور نمسی مصحوب او گشت جواب نامه پادشاه ایران را از امپراطور کرفته با تحف و هدایای او برسانید و هم در اینسال احمد خان چکلر پکی آذربایجان در مراغه وداع جهان گفت و نایب السلطنه پسران او حسن آقا و نورالله خان و جعفرقلیخان را مورد نوازش داشته حکومت مراغه را بنورالله خان و سرابر مراغه را بجعفرقلیخان سپرد

وقایع سنه یکهزار و دویست و سی چهار هجری

چون در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری دو ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الآخره برگذشت آفتاب به بیت الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلیشاه بعد از انجام جشن نوروز شاهزاده حسنعلی میرزا را رخصت مراجعت بخراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذوالفقار خان برادر او را با ده هزار پیاده و سوار جرار ملتزم رکاب او ساخت شجاع السلطنه در سلخ جمادی الآخره راه خراسان برگرفت و موکب پادشاهی روز پنجشنبه بیست و هشتم شعبان از طهران حرکت کرده بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرگاه شد و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم در منزل سلیمانیه مریض گشت و ناچار در قزوین اقامت جست شهریار تاجدار از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی کیلانی و محمود خان تور یساول باشی و نبلی را از بهر معالجت و مصاحبت او مامور داشت چون مدت او را پایان رسیده بود روز نوزدهم رمضان المبارک وداع زندگانی گفت شاهزاده علیقلی میرزا حاکم قزوین جد او را بکاخی تمام بسلطانیه حمل داد و از انجا بحسب فرمان بزمین کربلا برده در آستانه حسین بن علی علیهما السلام بخاک سپردند مدت زندگانی او از هفتاد سال فزون بود یکدختر از وی بازماند و او منکوحه شاهزاده حسینقلی گشت پس از وی وزارت اعظم بحاجی محمد حسین خان نظام الدوله مفوض گشت و پسرش عبدالله خان امین الدوله مستوفی الممالک آمد لفظ وزیر اعظم وفات میرزا شفیع و نصب حاجی محمد حسین خان را تاریخ گشت و هم در اینسال شاهزاده محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم تا دیب پاشای بغداد و سکمنان

کشت

وفات میرزا شفیع صدر اعظم وزارت حاجی محمد حسین خان اصفهانی

کشت همانا داود پاشا که از کرجی زادگان بغداد است در بغداد دیوان بود و خاطر اسعد پاشا که وزارت بغداد
داشت ازو برنجید و ازبغداد دش بیرون شدن فرمود داود پاشا روزی چند از پاشایان کرکوک و موصل و شهر
زور استمداد کرد و کس او را نصرت نتوانست در پایان امر استغاثت بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا آورد
برگردن نهاد که بعد از فتح بغداد معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک تسلیم کاران شاهزاده فرماید لاجرم
شاهزاده او را باز در لشکر مدد داد تا در بغداد بر وساده وزارت جای کرد چون اسب مراد و مرام را رام یافت
پیمان بشکست و از وفای وعده سر برتافت شاهزاده محمد علی میرزا که اسفندیار را عهد ذلیل می پنداشت ازاین
کردار خشمگین شد و لشکری انبوه کرده اراضی سندلیج و زهاب و بقوبه را بزیر قدم شکریان درسپرد و از درگاه
پادشاه عیسی خان دامغانی امیر آخور باده هزار تن مرد کارآزمای نیز بدانسوی رهسپار کشت و میرزا صادق
وقایع نگار رسول بغداد شد که اگر داود پاشا از کرده پشیمان گردد دین خویش بگذارد لشکر را از آسیب
آن اراضی باز دارد اما داود پاشا چون نزول این دواهی را مشاهدت کرد و خامت کار را معاینه فرمود آستانه
کرمانشاهانی را که عالمی بحریر بود و در بقعهٔ مطهرهٔ کربلا مجاورت داشت بشفاعت برگماشت و احمد چلبی را با
پیشکشی لایق حضرت و منالی که برخویشتن نهاده بود نزد یک شاهزاده گسیل ساخت لاجرم شاهزاده بفرمود
تا لشکر دست از غارت بازداشت و گناه او را نادیده انگاشت و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمود و نیز
در چمن سلطانیه رعیت کیلان که در تحت حکومت حسنر و خان کرجی بود از جور و اعتساف حاکم خویش بنالیدند
پادشاه عدالت کیش دست او را از عمل باز داشت و شاهزاده محمد رضا میرزا را بحکومت کیلان گماشت و
میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را برای رفع حساب حسنر و خان و کیلانیان مامور فرمود و هم در چمن سلطانیه
نایب السلطنه عباس میرزا به تقبیل سدهٔ سلطنت مشتاقت و پس از روزی چند رخصت انصراف یافته باز
آذربایجان شد و شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده جمعهٔ نوزدهم ذیقعده وارد طهران گشت و این هنگام
ولیعهد ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا بپسر ارشد و اکبر نایب السلطنه عباس میرزا را حاضر درگاه ساخت
و از بهر او مجلس سور و سرور بپای برد و دختر محمد قاسم خان قوانلو را که از سوی مادر نیز نسب بشاهنشاه ایران
میرسانید از بهر او نکاح بست و آمد و فرزندزاده را در ساعتی بنکو از دیده رسم شادخوار ساخت شگفت آنکه
شاه شهید آقا محمد شاه روزی فتحعلی شاه خطاب کرد که من جماعت قاجار و تو را با دولت خویش شریک ساختم
تو پیاید دختر میرزا محمد خان قاجار دولو را با عباس میرزا که ولیعهد دولت است بشرط زناشوئی بازگذاری
و فرزندان ایشان که از سوی مادر دولو و از جانب پدر قوانلو خواهد بود نیز ولیعهد دولت خواهد گشت چون سن
رشد و بلوغ رسد هیچکدام توزنده باشی از بهر او دختری از جماعت قوانلو ضبط فرمائی تا فرزندان ایشان از دو
جانب نسب بقوانلو رساند و چون پادشاه باشد همه قوانلو باشد این بگفت و از کمال بهجت برخاست و بوجد
و سماع درآمد و چند کرت بفرمود همه قوانلو باشد همانا بالهام دولت این سخن کرد و امروز زبان آن سخن
شاهنشاه جوان بخت ناصرالدین شاه است که در تخت سلطنت ایران جای دارد و او از جانب پدر پسر
محمد شاه است و محمد شاه پسر عباس میرزا و او پسر فتحعلی شاه باشد و مادرش نیز نبیرهٔ فتحعلی شاه است

مجلس سور ولیعهد ثانی محمد میرزا

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و پدر مادرش امیر محمد قاسم خان پسر سلیمان خان قوانلو است پس بفرموده شاه شهید آقا محمد شاه همه قوانلو باشد
و هم در ایمان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه دختر میرزا شفیع صدر اعظم را از بهر شاهزاده همیون عقد بست و هم در
اینوقت دختر شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران را بشرط زنی بسلیمان خان پسر امیر محمد قاسمخان
سپرد و سلیمانخان ملقب بخان خانان است و با دختری که بولیعهد ثانی عقد بسته شد برادر اعیانی است لاجرم
از سوی مادر نیز نبیره شهریار تاجدار است و هم در این هنگام محمد صادق خان قوانلو نبیره مرتضی قلی خان
برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان نایب دولو بمصاهرت شهریار تاجدار قرین مفاخرت آمدند و از طرف
خراسان چنانکه مرقوم افتاد چون شجاع السلطنه و اسمعیل خان بدان جانب کوچ دادند خوانین خراسان دیگر
باره بدست شفعا استغاثت آوردند و حاضر شدن بدرگاه را بدیگر وقت معلق ساختند کارداران دولت
نیز از بهر آنکه مسلمانان بهدر نشوند و تا خیر تسخیر خوشان مسامحت روا دانستند و حکم رفت تا لشکریان دست
از محاصره باز داشتند از پس اینوقایع روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سفر قم و کاشان را شهریار خیمه بیرون
زد و جمعه دوم جمادی الآخره مراجعت فرمود اینوقت از قبل سلطان محمود خان ملک روم سلیمان افندی
بسفارت برسید و احمد چلبی فرستاده داود پاشای وزیر بغداد نیز با او همراه بود برحسب فرمان میرزا
صادق وقایع نگار پذیره شد و ایشان را در سرای حاجی محمد حسین خان صدر اعظم فرود آورد و مکتوب
و مهدای خویش را در حضرت پادشاه پیش داشتند و بخلاع گرانبها و کمر خنجر مرصع شاد کام شده پاسخ دوستانه

بگرفتند و در عشر آخر رجب مراجعت کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی پنج هجری و رسیدن رسول ایمپراطور روسیه

در سنه یکهزار و دویست و سی پنج هجری بعد از چهار ساعت و یکدقیقه از شب سه شنبه هشتم جمادی الآخره آفتاب
از حوت بحمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بساط عید بپای برد و در اوایل این سال سرخای خان لکزی و
مصطفی خان شیروانی و مهدیخان قراباغی از کار پرداز ان روسیه برنجیدند و جلای وطن اختیار کرده
بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد عطوفت و عنایت شدند و از پس آن عبد الصمد خان اقغان از قبل
شاه محمود و فرزندش کامران میرزا با پیشکش فراوان بدرگاه پادشاه آمد و از اشفتگی ممالک افغانستان
و عصیان برادران فتح خان و ضعف شاه محمود بنالید شهریار پشتوانی او را برزمت شجاع السلطنه نهاد و
عبد الصمد خان را پنجشنبه بیست و ششم شعبان رخصت انصراف داد و خویشتن نیز از دار الخلافه خیمه بیرون
زد و براه چمن سلطانیه برگرفت در منزل سلیمانیه فرستادگان ایمپراطور روس برسیدند و مکتوب مودت
و خداوندت برسانیدند و تحف ایمپراطور را پیش داشتند و آن حوضی مثمن از بلور صافی بود که از هر جانب
تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع برمی آمد و فواره در مرکزش منصوب بود و
چند قطعه آینه که هریک را چهار ذراع و شش ذراع طول بود و همچنان قنادیل و چل چراغهای بلور و دیگر
اشیا پیش داشتند شهریار تاجدار تحف ایمپراطور را بطهران فرستاد و فرستادگان او را اکرام و اجازت
انصراف داد و از سلیمانیه کوچ داده دوازدهم رمضان چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد نایب السلطنه از

آذربایجان وظل سلطان از طهران در آنجا جبین سای سدهٔ سلطنت گشت چون سورت ایام صیف بنگبست
در غرهٔ ذی قعده کوچ داده روز پانزدهم ذیقعده مراجعت بطهران فرمود از آنسوی بعد از مراجعت [illegible]
عبدالصمد خان افغان شاهزاده شجاع السلطنه ساز لشکر کرده از ارض اقدس بیرون تاخت ومحال باخزر
وشهرنو را از تصرف بنیاد خان متخلص ساخت بران اراضی امیر قلیچ خان تیموریرا فرمانروا داشت امیرحسن خان
حاکم طبس ومحمد خان قزائی درمیان راه برکاب پیوسته شد وشجاع السلطنه را پیوسته درخاطر بود که
محمد خان را دستگیر سازد وشفاعت امیرحسن خان حایل می افتاد در تربت شیخ جام ناگاه امیرحسن خان بمرگ طبعی
درگذشت شجاع السلطنه چون این بدید بتوانی محمد خان را مأخوذ داشته زنجیر برنهاد ودر زمان بجانب تربت
حیدریه شتافت بازماندگان محمد خان متحصن شدند ویکدو روز خویشتن داری کردند وچون دانستند این کردار
سبب هلاک ودمار محمد خان خواهد گشت ناچار مادر محمد خان ودو پسر دیگر علی خان ومهدیقلی خان را برداشته
باکلید قلعه تربت بحضرت شجاع السلطنه آمد اینوقت شاهزاده رافوقت فطری ومروت جبلی جنبش داد تا محمد خانرا
با مادر وبرادران مورد نوازش داشته خلعت گرانبها داد وجمله را رخصت فرموده تا بتربت حیدریه بشتافتند
در روز دیگر چند تن از زنده یکان درگاه بسرای محمد خان میهمان شدند ویکتن از خواهران او را در حبالهٔ نکاح
خویش درآورد ومحمد خانرا یکبارگی از دهشت ضمیر آسایش داد وصورت حال را درحضرت شهریار تاجدار عرضه
داشت نمود اما از آنسوی شاه محمود افغانرا چون ساختن لشکر وکوچ دادن شجاع السلطنه مکشوف افتاد وهراسناک
شد که مبادا در مملکت او تاخت کنند صید کریم خان افغان را با پیشکش فراوان کسیل درگاه شاهنشاه ایران
داشت واو تحسین در تربت حیدریه بحضرت شجاع السلطنه پیوست ومعروض داشت که جنبش این لشکر بیکاره
افغانستانرا آشفته ساز ومردم را بر محمود شاه برشوراند اگر رعایت جانب او نزدیک کاردانان ایران
معتبر است هم اکنون فرمانی تا این سپاه طریق مشهد سپارد شجاع السلطنه بخواستاری او امیر قلیچ خان تیموریرا
در محال خاف وباخزر باز داشته بمشهد مقدس مراجعت کرد وصید کریم خان طریق طهران برداشت وبکشش
شاه محمود را پیش گذرانیدند شهریار تاجدار فرمود مملکت خراسان سپردهٔ شجاع السلطنه است وکار حدود و
ثغور آن اراضی منوط بصوابدید اوست وصید کریم خان را با تشریف حسروانه وجواب نامه باز فرستاد
وامیر علی نقی خان پسر امیرحسن خانرا بمشور حکومت طبس ووکالت خراسان صادر گشت وهم در اینسال
فتحای مملکت کیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا وعلی خان اصفهانی وزیر
او را با درویشان نعمة اللهی ارادتی بنهایت داشت وبتسویلات ایشان نیز شاهزاده از ارادت کیشان
درویشان است هم اکنون از بی قیدی اینجماعت کس نام از جمعه وجماعت نبرد وآیات شریعت منهدم
ومطموس باشد شاهنشاه ایران بدست آویز تغیر گردون تا اراضی طارم بشتافت وشاهزاده محمد رضا میرزا
وملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب وعقاب بداشت وزیر او را نیز از حل معزول
کرده حاجی محمد جعفر قراگوزلو که در قریهٔ کبوترآهنگ نشیمن داشت ودر طریقت نعمة اللهی خلیفهٔ عهد
ومرشد وقت بود باتفاق سید حسن همدانی مورد سخط پادشاه شدند ومصادره دو هزار تومان

ذکر مکاتبات فتحعلی شاه با فرنگی محمد

ز مسکوک کرفتار کشته فاضل خان کردستان امیر جارکه فاضلی نامبردار و اوپسی کامکار بود با جماعتی از چاووشان
باخذ آن مامور شده و عبدالله خان امین الدوله از بهر فیصل حساب کیلان راه رشت در نوشت و شاهنشاه مغفرت پناه
بطهران کرد و امیر محمد قاسم خان قوانلو را از بهر نظام قبایل بختیاری روانهٔ اصفهان داشت این وقت
میرزا ابوالحسن خان شیرازی که بسفارت انکلتره رفته بود برسید و مکاتیب سلاطین روم و نمسه و فرانسه را
که هنگام عبور و دیدار کرده بود و برسانید معادل صد هزار تومان زر مسکوک که کاروان انکلیس از تسلیم آن
پروا زان ایران مضایقت کردند تاخوذ داشت و سبب انفاذ و علت امساک این زر و دولت انکریز از پرسش
بشرح رفت و نیز خطی بامضای ولیعهدی نایب السلطنه عباس میرزا بیاورد و نیز یکقطعه خاتم الماس
پادشاه انکریز به تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه بمصحوب میرزا ابوالحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا
ابوالحسن خان سه سال بود و هم در امسال میان دولت روم و ایران که سالها طریق مودت کشاده بود
ادات خصومت آماده کشت نخستین از بهر آنکه سلیم پاشای حاکم بایزید و موش قاسم اقای حیدرانلو را با ایل
و عشیرت از محال چالدران تحریک داده بار اضی روم برد و قبایل سپکی را تیز از ایران برکران داشت چندانکه
حکمرانان خوی و ایروان و راستر داد ایشان سخن کردند بمماطلت و مسامحت دفع داد و دیکر انکه چون داود پاشا
سلیمان پاشا را مقهور کرد و وزارت بغداد را بکرفت صادق بیک پسر سلیمان پاشا فرار کرده پناهنده
دولت ایران کشت حافظ محمد پاشای سرعسکر از زن الردم از نایب السلطنه خواستار شد تا خاطر او را
ایمن کرده روانه از زن الردم داشت بعد از رد و بدان اراضی باغوای داود پاشا او را مقتول ساخت
و نیز مکاتیب حافظ محمد سرعسکر بپاشای موش در تحریک قبایل سپکی و شکیر شد و ملحوظ افتاد و مکنون
خاطر او مکشوف کشت که خون شیعیان اثنی عشریه را هدر داند و مال ایشان را مباح شمارد و دیکر آنکه والدهٔ شاهزاده
علیقلی میرزا را بهپارز زیارت بیت الله الحرام کشت و جماعتی از مردم ایران ملتزم خدمت خدام او کشتند بعد
از ورود بظاهر ارزن الردم سرعسکر حکم داد که سراپردهٔ او را فحص کنند تا مبادا اموال تجار را از جماعت
عشار بنهانی حمل دهند چون اندیشه او مکشوف شد بفرمود حاجی علی رضا پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی
حاجی ربیع خان و حاجی علیخان کرازی با چهار هزار تن از مردم ایران اطراف سراپرده را پرده زده ساخته
جنک شدند صبحکاهی که سرعسکر با دو هزار تن از مردم شهر بیرون شد بدانست که قوت مبارزت ندارد
لاجرم با چند تن از تزدیکان خود پیش شده اظهار خضوع کرده و مراجعت نمود و هم در امسال برحسب
فرمان شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا حاجی حیدرعلی خان صندوق دار خود را که برادر
زادهٔ حاجی ابراهیم خان شیرازی بود بسفارت مصر نزد یک محمد علی پاشا فرستاد و یک قبضه شمشیر
که نیامش با جواهر ثمین ترصیع داشت از بهر او انفاذ نمود و بدو مکتوب کرد که در تدمیر جماعت وهابی و عبدالله
ابن سعود و تسخیر اراضی درعیه و بذل سعی جمیل مبذول دارد که ایشان در عصیان و دست روم و ایران
و غارت اموال زایرین بیت الله الحرام هرگز خودداری نکنند بعد از ورود حاجی حیدرعلی خان بمصر
ابلاغ حکم شاهنشاه ایران محمد علی پاشا برادرزاده خود ابراهیم پاشا با سپاهی زرمجوی مامور داشت

تا بمملکت

شرح سلطنت وجهانگیری محمدعلی شاه قاجار

تا مملکت نجد تا حشه حصن درعیه را مفتوح ساخت وجماعت وهابی را مقتول نمود وعبدالله بن سعود را مغلولا باسلامبول
فرستاد وسلطان محمود خان فرمود سر از شش دو کرده ندانکاه حاجی حیدرعلیخان شادکام مراجعت نموده

از طریق مکه معظمه راه ایران برداشت ودار دتبریز شد

وقایع سنه یکهزار ودویست وسی وشش هجری وطغیان افغانان

درسنه یکهزار ودویست وسی وشش هجری چون نه ساعت ونیم گاه ودقیقه از شب چهارشنبه شانزدهم جمادی الآخره
بگذشت خورشید بحمل اشرف شد شاهنشاه ایران محمدعلی شاه چون جشن نوروز بگذارد میرزا عبدالوهاب
معتمدالدوله را مامور بخراسان فرمود تا خاطر خوانین خراسان را از وحشت زدوده کند وایشانرا حاضر درگاه
پادشاه ساز ومعتمدالدوله در بیست ودوم رجب پرون شد وشاهزاده شجاع السلطنه در عشر اول شعبان در آمد
وطغیان وعصیان خوانین خراسان را بازنمود ونیز شاهزاده محمدعلی میرزا بحضرت پادشاه پوست ومعروض
داشت که چون محمود پاشا پسر عبدالرحمن پاشای بابان بجای پدر حاکم شهرزور شد ماغوای داود پاشای وزیر
بغداد سر از فرمان کارداران ایران برتافت بالجمله شهریار تاجدار محمدعلی میرزا را بازکرمانشاهان فرستاد
وشجاع السلطنه را رخصت مراجعت بخراسان داد ودولو محمدخان دولوی قاجار را باسپاهی آراسته ملازم رکاب
او ساخت ومرکب پادشاهی چهارشنبه یازدهم شعبان در حرکت آمده در اراضی فیروزکوه ومکمه عرض سپاه
داده شد واز آنجا کوچ داده در چمن خوش ییلاق لشکرگاه اقبال آثار آسنوی معتمدالدوله علی مسافت کرده
نخستین در خوشان رضاقلیخان را دیدار کرد آنگاه دنجعلی خان ومحمدخان قرائی وامیرعلم خان را ملاقات
نموده وایشان را در طاعت پادشاه همداستان کرد وفرزندان ایشان را بشرط گروکان کسیل درگاه داشت
لاجرم حسنعلی خان پسر رضاقلی خان زعفرانلو وعلیمراد خان پسر دنجعلی خان شادلو ومهدیقلی خان برادر
محمدخان قرائی ومحمدصادق خان برادر امیرعلینقی خان عرب زنگولی واسدالله خان پسر امیرعلم خان عرب
قریه در چمن خوش ییلاق حاضر حضرت شدند واز قبل شهریار مورد نواخت ونوازش گشته مامور بتوقف
طهران آمدند اما شجاع السلطنه چون بمشهد مقدس شتافت معلوم داشت که در مدت غیاب وایابی وبدار
الخلافه طهران بنیاد خان افغان قلعه شهرنو را بمحاصره انداخته ونواحی باخزر را منهوب ساخته لاجرم شجاع
السلطنه دو تن از پسران خویش هلاکو میرزا داراغون میرزا را ملازم رکاب ساخته باسپاهی لایق تدمیر بنیاد خان
تصمیم عزم داده از مشهد مقدس پرون شد ومیرزا عبدالوهاب معتمدالدوله در تربت حیدریه بحضرت او
پیوست وخواستار آمد که یکتنه بنزد یک بنیاد خان رفته او را مطمئن خاطر بدارد وبحضرت آرد این بگفت ورا
برگرفت وبرفت بنیاد خان بعد از ملاقات معتمدالدوله دست از محاصره قلعه نوبازداشته در محال باخزر بقلعه
کاریز شتافت ورواز درگاه شجاع السلطنه برتافت شاهزاده از گردار او برخشم وکین بنفرود وبا سه هزار
تن مرد لشکری بجانب او جنبش کرد واز انسوی بنیاد خان با ده هزار تن سوار جمشیدی وهزاره وفیروزکوهی
پذیره جنگ شد در روز جمعه بیست وچهارم رمضان در پیرون قریه کاریز هر دو لشکر تنگ در آمدند وصف
جنگ راست کردند از بامداد تا نیمه روز کار بستیز واآویز رفت ناگاه هلاکو میرزا که دل شیر در چنگ پلنگ داشت

اسب برجهاند و با نیزهٔ خطی همه کران افکند و چون باد و برق خویشتن را بر لشکر پناه خان زد بسیار مرد و مرکب بخاک انداخت و فراوان کس را جراحت کرده مطروح ساخت پناه خان را پای اضطرار لغزش کرفته روی بهزیمت نهاد و شجاع السلطنه باجمال و اثقال او تنکریست و ازشهای او تاختن کرد و پناه خان تا قریهٔ کوسویه بشتافت و چون خصم را ترکتاز در ثقایف هم در کوسویه نتوانست زیست کرد از آنجا نیز عنان زنان بمیان ارباع جمشیدی کریخت این هنکام اموال او در لشکرکاه واندوخته او در کوسویه بتمامت غنیمت لشکریان شد و بسیار از مسلمانان که در کوسویه محبوس داشت تا ببرکانان در معرض بیع و شری در آورد رها کشتند بالجمله شجاع السلطنه ابراهیم خان هزاره را بحکومت شهرنو و باخزر باز داشت و عنان بجانب هرات کذاشت در منزل پیرنی فرستادکان شاه محمود برسیدند و اظهار مسکنت و اطاعت کردند لاجرم میرزا موسی کیلانی وزیر هرات شد و متمسک ده هزار تومان خراج همه ساله را بستد و یکصد طاقه شال با شش کشمیر برسم پیشکش کرفته مراجعت نمود و در منزل پیرنی بلشکرکاه پیوست آنکاه شجاع السلطنه راه مشهد مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت شهریار تاجدار هلاکو میرزا را که روز جنک آن جلادت کرده بود ملقب بهادر خانی عطا کرد و از جانب دیکر چون ترکمانان بام و بورمه با غوای محمد رحیم خان در سال پار تواحی سبزوار را منهوب ساخته شد اکرچه علیمراد خان حاکم جوین از دنبال ایشان بتاخت و هفتاد تیره سر و یکصد تن اسیر بکرفت لاکن کاردان دولت بدین قدر راضی نبودند لاجرم برحسب فرمان ذوالفقار خان سمنانی و علیمراد خان افشار سرکرده سواران خمسه در رکاب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران راه دشت برکرفتند و در منزل سندر و چندر شاهزاده اقامت جست و ذوالفقار خان و علیمراد خان بتاخت و تاراج قبایل بام و بورمه پرداخته بسیار کس مقتول ساختند و زنان و پسران و دختران ایشان را اسیر کرفتند و اموال انجماعت را غنیمت نموده متمسک کردند و این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند و هم در اینسال شهریار بکجاب از زر خالص مرصع بکواهر ثمین کرده هزار تومان بها داشت بمصوب عبدالله خان امین الدوله روانهٔ مشهد مقدس داشت و میرزا هدایت الله مجتهد آنرا در پای ضریح نقره و رقبهٔ علی بن موسی علیهما السلام نصب نمود و امین الدوله مراجعت کرد اما از قبل او لیای دولت آل عثمان چنانکه بشرح رفت چون آن کردارهای ناستوده ظاهر کشت و قبایل حیدرانلو و سپکی را در اراضی خوشیمن دادند چندانکه کاردان ایران ایمنی دولت روم و سرعسکر ارزن الروم را مکتوب کردند و از نقض عهد و شکستن پیمان تحذیر نمودند سودی نبخشید تا جرم برحسب فرمان نایب السلطنه حسن خان قاجار قزوینی با سپاهی کران از ایروان خیمه بیرون زد تا جماعت حیدرانلو را بازجای آورد و چون لختی بجانب حیدرانلو کوچ داد و سلیم پاشا با لشکری ازرومیان مقابله بر حسن خان بتاخت و جنک در انداخت با اینکه حسن خان ساخته رزم نبود و کمان نداشت که رومیان در شکستن عهد تا بدینجا جهد کنند برنشست و چون بمعرکهٔ غضبان بجنک اندر آمد هر دو لشکر لختی با هم بکشتند و از هم بکشتند لاکن از هیچ سوی ضربت بدست نشد این هنکام خسرو محمد پاشا از اسلامبول بسر عسکری ارزن الروم منصوب کشت و حافظ علی پاشا معزول شد و نیز رعایت عهدنامه نکردند و در نکاهداری

قبیلهٔ حیدرانلو مینگورتر برآمد و رسولی بنزد یک نایب السلطنه فرستاده و اراضی چهریرا که از محال سلماس است درتحت فرمان خویش خواست نایب السلطنه حاجی علی بیک تبریزی را بهمراه فرستاده او مامور فرمود تا با سرعسکر در رفع منازعت ذات پن سخن کنند حسن و محمد پاشا حاجی علی بیک را محبوس نمود و گفت تا چهریرا بدست نکنم تورا از دست نگذارم و حافظ علی پاشا را بحکومت قارص منصوب داشته بالشکری انبوه بحدود ایروان مامور نمود تا در قرای ایروان تقدیم قتل و غارت کرد و صادق پاشای پسر سلیمان پاشای وزیر بغداد که بدین دولت پناهنده بود و کارداران ایران برای تشیید اتحاد و دولتین او را با مهماندار روانه از زنگ الوند کردند بعد از ورود بحکم سرعسکر صادق پاشا در حبس خانه افتادند و پس از روزی چند صادق پاشا را با چهارتن ملازمان او سربرکرفتند و سرهای ایشان را روانهٔ اسلامبول داشت و مهماندار را با نامه باز فرستاد ولاجرم نایب السلطنه را آتش غیرت تحریک داد و لشکرها را انجمن کرد و روز دوازدهم ذیحجه از تبریز خیمه بیرون زد تا بلدهٔ خوی بتاخت چون سرعسکر این بشنید احمد افندی دواتی را از درضراعت بدرکاه نایب السلطنه فرستاد باشد که آن سیل برخاسته را بنشاند چون این رسالت تیرا ز در حیلت بود پذیرفته نیفتاد و نایب السلطنه جهن خانزاد بمنقلای سپاه مامور ساخته خود نیز راه برکرفت و تا منزل چالدران براند اما حسن خان سپاه رومی را در هم شکست و اسیر فراوان و دستگیر نمود و توپخانه ایشان را بکرفت و از انجا بجانب توپراق قلعه شتافت و بحکم یورش مفتوح ساخت نایب السلطنه بعد از اصفای این خبر بسوی وان و بایزید کوچ داد و در سوی غربی بایزید محکمهٔ زنگ زور را بدست قراولان سپاه مفتوح ساخت مردم شهر بایزید هراسناک شده علما و قضات خویش را بدرکاه فرستاده امان طلبیدند و سر اطاعت پیش داشتند و مورد رافت کشتند در انوقت بهلول پاشا که از پیش در بایزید جای داشت و سرعسکر او را معزول و محبوس نمود و بجراست قلعهٔ آق سرای مامور شد و بحکم سرعسکر با ستخلاص زنگ زور میان بست و توپخانه خود را بدانجا براند روز دیگر نایب السلطنه امیر اصلانخان دنبلی را با یوسف خان و فوج بهادران بر قلعهٔ آق سرای که در فراز جبلی شامخ استوار بود و حصار شهر بر کاشت و بهلول پاشا را پیام داد که اگر سلامت خواهی در این حضرت اقامت جوی و اکر نه زود باشد که قرین ندامت باشی بهلول پاشا هراسنده شد و با اینکه یک برادر خویش را نزد سرعسکر کرو کان باز داشته بود برادر دیگر را بدرکاه فرستاد و نایب السلطنه بدین قدر رضا نداد ناچار بهلول پاشا حاضر حضرت کشت و لشکریان پیامنی و عایقی بر بروج شهر عروج کردند و حصار آق سرای را بزیر پای در آوردند نایب السلطنه لشکر را از قتل و غارت باز داشت و حکومت بایزید را با پنج محال دیکر به بهلول پاشا کذاشت و عبد الحمید پاشا را که یک تن از خویشان و دان او بود بمنظم سپاه کماشت و حسین خان سردار ایروان را با فاق بهلول پاشا و صنادید شهر بجامع بایزید فرستاد تا در منبر جامع خطبه بنام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه کردند و مردم شهر را از وضیع و شریف بذل تمید و طریف شاکر احسان ساخت حاجی حسن پاشای چمن او غلی که با لشکری انبوه بحراست حدود و ثغور آن ممالک مامور بود از شنیدن این اخبار متزلزل کشت لشکرش پراکنده شد و خود در قلعه سنک که متعلق مینیع بود متحصن آمد نایب السلطنه امیر اصلان خان را بدفع او فرستاد و بعد از مقاتلت

لشکرکشی نایب السلطنه بممالک روم

دلاوریهای چالدران بایجی حسن و دران معرکه از الف قزلباش

و مبارزت حاجی حسن پاشا شکسته شد ناچار قلعه را بگذاشت و بازرن الروم گریخت و نایب السلطنه در تعقیب ارزن الروم بگجه شد و لشکر همی براند در محال اشکر د معلوم کشت که سپاه عثمانلو که در حسن قلعه جای داشتند بعد از اصغای فتح بایزید راه فرار برداشته اند بقرا حصار و معدن و نریمان که از آنسوی ارزن الروم است در رفته اند نایب السلطنه محمدزمان خان قاجار و حسن خان و عبدالله خان دماوندی و رحمة الله خان زنگنه با هزار تن سرباز و هزار کس تفنگچی و هشت هزار سوار کرد و عجم بر اثر ایشان بتاخت و خود از طریق ملاذکرد در شباب آمد در منزل خاموصدقی افندی مدرس ارزن الروم با جماعتی از علما از قبل اجاقلویان شهر و بزرگان قبایل و سوباشیان محال بدرگاه نایب السلطنه آمدند و چنین ضراعت برخاک مسکنت سودند و حسن و محمد شیای سرعسکر که در نارین قلعه متحصن گشته بود عریضه از درانکسار نگاشته و خواستار عفو گناه آمد و پیشکشی برگزیدند نهاد که همه سال انفاذ داشته از طریق فرمانبرداری نکرد و همنوز این سخن در میان بود که معروض افتاد که سلیم پاشای والی ارمنیه بفرمان سرعسکر با چهل هزار تن لشکر از حدود بولانلوق بیک ناکاه از دنبال محمدزمان خان و حسن خان تاختن کرده اند نایب السلطنه چون این بشنید صدقی افندی و حاجی ملا باقر قاضی عسکر را رخصت مراجعت بارزن الروم فرمود و در پانسخ سرعسکر پایهای درشت و سخنان زهرآگین فرستاد و از آنجا بجانب بولانلوق ایلغار کرد لشکر روم چون جنبش این چپش را شنیدند بی آنکه با مردی درآویزند و کروی برانگیزند راه فرار برگرفته حسن خان و دیگر دلیران ایران تا حدود وکلی سولمز که سه فرسنگی ارزن الروم است از دنبال هزیمتیان برفتند و هم از انجا نایب السلطنه ده هزار سوار و پیاده و دو عراده توپ از شقای کریختکان و فحص قبایل حیدرانلو مامور نمودند و مروان کارزار چون سیل بی زنهار پست و بلند زمین را در نوشته تا جغشور و ترشور و ترجان که چهار فرسنگی دیار بکرست بشتافتند اگرچه ایل حیدرانلو را در نیافتند لاکن تمامت آبادانیها و قریها پی سپر سپاه کشت و جماعتی کثیر عرضه شمشیر آمد و پنجهزار تن مرد و زن و دختر و پسر اسیر شدند و دویست هزار سر مواشی و اغنام دستگیر افتاد و هفده عراده توپ و فراوان از آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال بهره لشکریان کشت چنان شد که سپاه ثقل آن احمال را بر شانه پسندند و یک نیمه اموال منهوبه را بردند و فرات را نداختند سلیم پاشا چندانکه دانست و توانست مرد و مال را از آن اراضی بقلل جبال شامخه صعود داد و شهر و حومه را یکباره از مردم بپرداخت و خود در مشیر که شهر موش خوانند جای کرد و دیوار حصار را استوار داشت نایب السلطنه حسین خان سردار را بدفع او فرستاد و او با شش هزار مرد لشکری کوچ داد آنگاه اسمعیل خان بیات را مامور بفتح قلعه ملازکرد و نمود اسمعیل خان برفت و آن حصنی که بغایت حصینست بحکم یورش بکشود و تونجانه و سلاح جنگ هرچه یافت برگرفت و در کنار فرات سوجمین خان سردار بپوست و سواران سپاه از بهر نهب و غارت بهر سوی پراکنده شدند ناکاه جمعی از کردان یزیدی و حسنانلو با سواران چهار دولی و نیز چلوکین کشاده جنگ در پیوستند حسین خان سردار چون این بدانست اسمعیل خان بیات و کریمخان کنکرلو و عسکرخان افشار را مدد فرستاد و از آن سوی سلیم پاشای چندانکه در قلعه لشکر داشت بیرون فرستاد و جنگ عظیم کشت آنروز تا چهار ساعت

از شب

جلد حسین خان سردار با یزدان با لشکر روم

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

از شب برفت حرب برپای بود آنگاه توپ و تفنگ را دست باز داشته با شمشیر و خنجر یکدیگر درآمدند و هفت ساعت دیگر زدم و دند اینوقت حسین خان سردار جمعی از سواران قراباغی را بفرمود تا هرکس یکتن از سربازان مقدم را ردیف ساخته از آب عبره دادند چون سربازان بمصاف گاه درآمدند و طبل جنگ بزدند و تفنگ ها بخشاندند بجان درنگ بر لشکر روم محال افتاد یکباره پشت باجنگ داده بقلعه کرینخشدر و زدیکراکهی بنایب السلطنه رسید و از منزل حسن سهل تا کنار قراسو تباخت و پس درنگ آن آب را عبره کرده و عنان زنان تا کنار شهر براند و آن بلده را از سه سوی محاصره انداخت مردم شهر چون این صولت و جلادت مشاهدت کردند سادات و صنادید شهر هریک مصحفی برکف نهاده بحضرت آمدند و از سر شفاعت روی ضراعت برخاک سودند نایب السلطنه برایشان ببخشود و چهارده ساعت میعاد نهاد که اگر سلیم پاشا طریق حضرت سپارد لشکر مایزا از قتل و غارت شهر باز دارد محمد حسین خان زنگنه را بطلب سلیم پاشا بشهر فرستاد و او بی مماطله و مسامحه سلیم پاشا را با تیغ و کفن بدرگاه آورد و در پاداش این خدمت محمد حسین خان که منصب نیابت داشت ایشیک آقاسی شد بالجمله روز دیگر میرزا ابوالقاسم فراهانی وزیر در مسجد جامع تبلیس و میثر خطبه بحضرت نیام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قراءت کرد و لشکریان روزی چند در آنجا ماندگی خویش را دفع دادند و نایب السلطنه محمد زمان خان و حسن خانزاکه برحسب فرمان قلعه خوس را فتح کرده بودند بخواند و هفده عراده توپ هم از آنجا حمل داد و سلیم پاشا را بحکومت ارتینه بازگذاشت و ده هزار تن سواره و پیاده از آن ممالک ملزم رکاب ساخت و محمد بیک برادر سلیم پاشا را لقب خانی عطا کرده بر آنجماعت سرهنگ فرمود و چون سپاه را بسبب قلت آذوقه زیگراه کوچ دادن صعب مینمود نخستین حسین خان سردار را با هفت هزار کس از طریق خامور کسیل ایروان ساخت و چهار هزار تن سوار شقاقی و شاهسون و قراداغی و قراباغی را از راه کوه سپان روانه خوی داشت و محمد خانزا از طریق تبلیس و محمد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط روانه داشت و فرمود قلعه دان را نیز مسخر دارند سلیم پاشا تسخیر قلعه دانزا بر خویشتن نهاد و ایشانزا از محاصره باز داشت و نایب السلطنه اسیرانزا آزاد ساخت و خود از راه اردیش رهسپار گشت روز دوازدهم صفر قلعه ارچیش را که از سه سوی محاط آب است و از سوی دیگر دو تل صعب در پیش دارد بوفور مهابت و سورت سطوت مسخر داشت و دوازده عراده توپ برگرفت و محال بکری و بندماهی و محمودنی نیز بتحت فرمان آمد و چون این اراضی باخاک خوی پیوسته بود بفتحعلی خان قاجار یکلر یکی خوی تفویض یافت بالجمله در این سفر که دو ماهه مدت برزیادت نداشت بلاد و امصار و قرای بایزید و الشکرد و دیادین و ملازکرد و تبلیس و میثر و اخلاط و عادیجواز دارچیش و خنوس با تمامت محال و حدود و قبایل و رعیت و لشکری بزیر فرمان و در شمار ممالک سلطان ایران آمد و نایب السلطنه از آن همه غنیمت که میان سپاه قسمت شد بیرون چهل و هشت عراده توپ چیزی ماخوذ نداشت و هم در اینوقت سعدو خان داغستانی که بعضی از لشکریان که مامور بتسخیر حکاری بودند بسجده سنجاق حکاری را مسخر داشتند مع الجمله نایب السلطنه در این سفر مانند یکتن از آحاد لشکر همی زیست و در خوردن و خفتن و نوشیدن و پوشیدن بوجهی فزونی نجست و چون عنان بازگذاشت مژده این فتح را در حضرت

پادشاه عرضه داشت اما چون این خبر در اسلامبول سمر گشت اولیای دولت عثمانی دو هزار تن لشکر و ده عراده توپ نزد یک داود پاشای وزیر بغداد فرستادند داود را برانگیختند تا اگر تواند حدود ایران را بسنابک ستوران ویران کند داود پاشا نخست محمود پاشای بابان را که بقوت کاران ایران در شهرزور حکومت داشت با خود همداستان کرد و محمد آقای کهیا را با ده هزار کس مرد سپاهی و جماعت دلو باش روانه شهرزور داشت و محمود پاشای بابان با سه هزار تن سوار در کنار آب سیروان بکهیا پیوست چون محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین این بدانست با پانزده هزار سواره و پیاده در عشر اول ذیحجه از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و ده عراده توپ و حسن خان والی فیلی از پشت کوه لرستان با سه هزار کس بدو پیوست این هنگام حسین پاشا خان خمسه و محمد باقر خان ماهی را از راه سنندج و خود عقبه چیاپزار در نوشته در هیچده هم ذیحجه قریب بشهرزور لشکرگاه کرد و محمد آقای کهیا و محمود پاشا در یاسین تپه که از سه جانب با آب پیوسته است واز یکجانب با جلاب لشکری راست کرده بنشست و پانزده عراده توپ در پیش سنگر بداشتند این هنگام محمود پاشا از در کذب و حیلت چند کس بحضرت شاهزاده فرستاد و که اگر گناه مرا معفو دارند و خاطر مرا ایمن فرمایند فردا که از دو جانب صف راست شود با لشکر خود از کهیا بدانسوی گریزم و در زمان با کهیا در آویزم شاهزاده چون کلمات او را با صدق راست ندانست پاسخی ملایم سؤال باز داد و فرستادگان او را باز فرستاد و آنشب را بی بنه و آغذوق بپای بردند دیگر که خورشید سر برزد ساچقه جنگ کشت و موسی داده معلم انگریز را با جماعتی از سربازان سوار و توپخانه و زنبورکخانه از میان دره چنانکه خصم ندید و ندانست بفرستاد تا ناگاه از قفای دشمن در آیند و بنبرد آزمایند و خود لشکر را صفیش داده میمنه و میسره راست کرد و بر فراز تپه صعود کرده حسین بر خاک نهاد و از کارسازی نیاز طلب نصرت نمود و سخت بگریست آنگاه بمیان سپاه آمد از دو سوی کیرودار دلیران بالا گرفت و دهان توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک میدان گونه لعل و مرجان گرفت رومیان را امجال درنگ نماند پشت با جنگ داده بیکبار روی بر تافتند محمود پاشا با شقاق کهیا عنان زنان بطرف کرکوک گریختند شاهزاده پنج حمتی در لشکرگاه کهیا فرود شد سراپرده و خرگاه و توپخانه و هرچه رومیان را بود بدست لشکر ایران افتاد آنگاه شاهزاده مظفر و منصور بسلیمانیه نزول فرمود کهیا چون این بدید واز مراجعت بغداد شرمگین بود مغافصه در مابره بند شاهزاده پناهنده شد و از آسیب جان بسلامت نشست اینوقت شاهزاده عبدالله پاشای عم علی پاشای والی دیاربکر را که از پیش بدرگاه شاهزاده پناه جسته بود بحکومت شهرزور فرستاد و خود ایام محرم را در سلیمانیه بپای برد و صورت این قصه را بحضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت و در اول شهر صفر از سلیمانیه خیمه بیرون زد تا حصار بغداد را بگشاید و نخستین زیارت روضه عسکریین را علیهما السلام و تقبیل آستانه سرمن رای نماید آنگاه بطرف بغداد شتافت در منزل دلو عباس مزاجش از اعتدال بگشت و سخت مریض شد واز آنسوی داود پاشا هراسناک گشت و شیخ موسی نجفی را که در میان علمای اثنا عشریه نام بردار بود بشفیع ساخت و بدرگاه فرستاد و شاهزاده محمد علی میرزا را امکانت شیخ موسی

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و شدت مرض از تسخیر بغداد باز داشت و داود پاشا را بجای گذاشته بجانب کرمانشاهان کوچ داد و در منزل طاق کرا از حمت اسهال بر ضعف بدن بیفزود ناچار در آنجا رحل اقامت انداخت و دانست ازین مرض جان بسلامت نبرد حسن خان قیلی و اسد خان بختیاری را طلب کرد و فرمود تا در نباشد که چون من نباشم ازاین لشکرگاه شوایند بسلامت بیرون شد اکنون که مراحشاشه از جان بجاست طریق تامن خویش گزیده و بکذرید و شب شنبه بیست و ششم شهر صفر در سال یکهزار و دویست و سی هفت هجری هنگام سپیده دم رخت از اینجهان بجهان جاویدان کشید و در ششم ربیع الاول این خبر مسموع شاهنشاه ایران افتاد و در سوگواری پدر چونین اگرچه با دل شکسته و خاطر خسته بود بجای سلطنت و شریعت ملکداری اظهار فزع و حزن نفرمود و فرزند اکبر ارشد او محمد حسین میرزا را بجای پدر نصب کرد و منشور فرمانگذاری عراقین عرب و عجم را بدو فرستاد و او را حشمة الدوله لقب داد و بالجمله جد شاهزاده را در بیرون کرمانشاهان در میان روضه که خود کرده بود باخاک سپردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی هفت هجری و ذکر فتنه میان دولت ایران و روم

چون یکهزار و دویست و سی هفت سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت و سه ساعت و سی و نه دقیقه از روز پنجشنبه بیست ششم جمادی الآخره برفت آفتاب از حوت بحمل شتافت و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بپای برد و آنگاه لشکرها را انجمن کرد و در روز سه شنبه پنجم شوال خیمه بیرون زد و از طهران تا سلیمانیه براند از آنجا میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را بانجو استاری شاهزاده جمشید میرزا از بهر استمالت خوانین بختیاری فرستاد و خود از سلیمانیه کوچ داده و دوشنبه پانزدهم شوال همین سلطانیه را لشکرگاه کرد و در اینوقت اولیای دولت آل عثمان در استرداد ممالکی که نایب السلطنه بدست کرده بود چنانکه بشرح رفت یکدل و یکجهت کشتند و هر جا در ممالک عثمانی تاجری ایرانی یافتند او را محبوس و اموالش را ماخوذ داشتند و ازاین بیت الله الحرام را در مملکت شام بحبس خانه در انداختند و محمد رؤف پاشا را سرعسکر ساخته بازرن الروم فرستادند ازانیسوی نایب السلطنه نخستین حسن خان قاجار قزوینی را بطرف قارص و ارزنگان و فتح قلعه مغاز تباخت و او در اول رکضت با سپاه روم دوچار شد و در جنگ آنجماعت مردانه بکوشید و ایشان را بشکست و بسیار کس بکشت و سعید آقای سیواسی را که سرهنگ آن قوم بود با هزار تن اسیر بگرفت و روانه درگاه نایب السلطنه داشت و ازاینطرف نایب السلطنه در عشر آخر شعبان از تبریز بجانب خوی کوچ داد و بعد از ورود بخوی اسیران روم نیز در رسیدند نایب السلطنه اسیران را آزاد ساخت و سعید آقا سواسی را طلب داشته بسوی سرعسکر روم کسیل ساخت و پیام داد که اگر ازاین جنگ و جوش دست باز داری و در میان دولتین رفع ذات بین کنی بر طریق سلامت رفته باشی و اگر نه راه ندامت خواهی سپرد بعد از مراجعت سعید آقا سرعسکر دیگر پاشایان برگسید و کین بیفزود و ندانست که یکبارگه ابواب مداهنه و مهادنه مسدود شد و کار بر مقاتلت و مبارزت افتاد ناچار نایب السلطنه سازلشکر کرده در نیمه شهر صیام از بلده خوی بیرون شد و نخستین جاعتی از سپاه را بطرف سلماس و الباق و اراضی وان روان

کرد تا از آنسوی زرم دهد در اینوقت مسموع افتاد که جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا
با لشکری بیرون حساب تو پراق قلعه را بحاصره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان یکصد تن سرباز و نوزده
تفنگچی خلج برزیادت بنود نایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی وان بخواند و از چالدران غلان
بجانب لشکر دکذاشت و در منزل اواجق لشکر یکه از بهر حراست قبایل تزد فتحعلی خان بیگلربیکی خوی بودند
برکاب بپوستند سکنهٔ محال وان چون این بدیدند میدان را از لشکر ایران خالی پنداشتند و چهار هزار تن
سواره و پیاده کردان رومی و دولی باش و هیطا بر سر قبایل حضرلو و تکوری که در ارض توره و حاجی بیک
جای داشتند تاختن بردند و مواشی ایشان را بنهب بیش راندند طایفهٔ تکوری در اینوقت با لشکر وان همدستان
شده و با اجتماعت کوچ داد از قضا این هنگام سهراب خان غلام خاصه با افواج سرباز و سواران مقدم
کرد از دنبال ارد و کوچ میداد با مردم وان باز خورد و جنگی صعب در میانه برفت در پایان کار لشکر وان شکسته
شد و کردهای اسیر کشت مواشی منهوبه را استرداد کردند و طایفه تکوریرا با زجای آوردند و در منزل اواجق
بحضرت نایب السلطنه پیوستند و هم در این وقت محمدزمانخان قاجار و فتحعلی خان بیگلربیکی خوی که بتاراج
نواحی وان مامور بودند مظفر و منصور در آمدند اما از طرف دیگر خبر رسید که حافظ علی پاشا در محاصرهٔ تو پراق
قلعه سنگر با نزدیک کرده و نقبها در برده و ویران باشد که آن حصار را بکشاید و همچنان ارامنه که در آن
اراضی جای دارند باستظهار رومیان سر از خدمت برتافتند و در هشت فرسنگی تو پراق قلعه و خندق
خانوار با آلات حرب و ضرب در قراکلیسا سنگری کرده اند نایب السلطنه بعد از اصغای این اخبار از
اواجق ایلغار کرده راه برداشت و نخستین بر قراکلیسا بگذشت جماعت ارامنه را که با سیل دمنده توان
مقاومت نبود کشتار نرا باخاج و انچل پیش داشته از دراستغاثت چهره ضراعت بر خاک نهادند نایب
السلطنه کناه ایشان را نادیده انگاشت لاکن فرماندادکه بیجای انجمن نشوند و در محال دیاربن سکون نمایند و
آنشب را در آنجا بپای برده صبحگاه برنشست و خواست تا لشکر را با آسایش کوچ دهد از بهر انکه ماندگی
بیرون کنند و جنگ را توانا باشند در بین راه مسموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکر ایران اگاه شده اند
و در کوشش و یورش افزوده اند باشد که قبل از رسیدن لشکر فتح قلعه کنند نایب السلطنه از این خبر آشفته
خاطر گشت و فتحعلی خان سردار و حسن خان برادر او را با گروهی قلیل از لشکریان برداشته شتاب
زده راه برگرفت و از بهر انکه میدان جنگ را بداند و جای توپ و زنبوره بازنماید تا قریب سنگر رومیان
براند سپاه آل عثمان از دیدار لشکر یکباره بهم برآمدند نخستین چهار ده عراده توپ و چهار هزار مرد لشکری
از قبایل دولی باش و هیطا بر فراز تلی راندند و دهان توپ و تفنگ بسراشیب گشودند نایب السلطنه با غلام
تفنگچیان از دامان تل بجنگ درآمدند لختی سفیر کلوله در میان آمد و شد کرد و کار بدینگونه همی رفت تا سپاه
ایران که یکفرسنگ از دنبال بود با توبخانه برسید و این هنگام هرجا فراز تلی و معقلی بود لشکر آل
عثمان بزیر داشتند و توبها را بر فراز پشتها جای داده بودند با اینکه سواره و پیاده ایرانیان هشت فرسنگ
راه سپرده بود و اسبهای توبخانه در آن کرمکاه از طول مسافت خستگی و تشنگی داشت نایب السلطنه بی درنگ

دیهیم حسن خان قاجار را با سرباز و سوار ایروان و نخجوان و خوی حکم پورش داده آنجماعت چون شعله نیران سحاب بالا بال گرفتند و در اول حمله خود را بر فراز پشته رسانیده چند عراده توپ از زر و میان بستند جماعت ولی باشی و هیطا چون پلنگ زخم خورده بجنگ درآمدند و هر دو لشکر در هم آمیختند و یکدیگر را با کارد و خنجر خون ریختند بعد از زدوخورد یکدیگر فراوان غلبه رومیان را افتاد توپهای خویش باز پس ستدند و ایرانیان را شکسته سراشیب براندند نایب السلطنه چون این بدید جعفرقلیخان مرندی و قاسمخان ترکمان و محمدرضاخان باکوئی برادر ابراهیم خان سرتیپ را با دو فوج سرباز تبریزی و مرندی بمدد و نصرت شدکان فرستاد حسن خان سردار که پسر دستان و شیر نیستان را بمرد نمیداشت و یکبارگی چون پلنگ غضبان و نهنگ دمان بجنگ درآمد و با دل تفته و تن کفته و دهان پرکرد و کف از میان صف پیرون شد و بسوی فراز و تخت از آمد لشکریان چون این بدیدند دل قوی کردند و از دنبال او بشتاب آمدند هم در این کرّت رومیان چون شیران دیوانه کرد برانگیختند و مانند شیر و آب با ایرانیان درآمیختند سرهای دلیران در زیر نعل ستوران بخش کشت و خاک آن پشته از خون کشته لعل بدخش شد در این حمله شش عراده توپ و یکعراده جنبیاره دلیران ایران بگرفتند و از فراز کوه بزیر درانداختند صفهای لشکر روم که از دور و نزدیک بدان زرمکاه نظاره بودند لهای ایشان از این جلادت بجنبید و این هنگام جنگ بزرگ پیش آمد و در آن زرمکاه سلیم پاشا با ده هزار تن سواره و پیاده در برابر امیرخان قاجار جای داشت و با توپ و تفنگ کار همیکرد نایب السلطنه چند تن بنشقچی نفرستاد و حکم داد که امیرخان بر سلیم پاشا حمله افکند و پورش انداز و خود نیز با میمنه و میسره و جناح و ساقه از جای درآمد نخستین لطفعلی خان کتول با چند تن از غلامان بر سر توپخانه رومیان بتاخت و دو تن از توپچیان را بخاک انداخت ناگاه گلولهٔ توپ بر دهانش آمد و برجای سرد شد نایب السلطنه بفرمود تا اسکندرخان قاجار که امیر توپخانه بود توپها را بتحریک داده مانند باران بهار گلوله ببارید و لشکریان از دنبال دیگر حمله افکندند ناگاه پای اصطبار رومیان لغزش یافت یکباره روی از جنگ برتافتند نخستین جلال الدین محمد پاشا که بچوبان اوغلی معروف بود و چهل هزار سواره و پیاده با چهل عراده توپ در زیر رایت داشت روی برگاشت از قفای او علی پاشا با ده هزار تن مرد لشکری از کنار توپراق قلعه طریق هزیمت برگرفت غلامان رکابی و جماعتی از سوار در قفای گریختگان اسب برجهاندند ابراهیم پاشا که با هشت هزار مرد بحراست سنگر چوپان اوغلی قیام داشت با شکستگان بپامیخت و بسنگر گریخت پاشا السلطنه از بهر آنکه مبادا غلامان رکابی را از لشکر ابراهیم پاشا آسیبی رسد بفرمود تا حسین خان سردار سرباز و توپخانه را بر داشته بر سر سنگر راند و در حملهٔ نخستین بسنگر در رفت چهل و یکعراده توپ و جنبیاره و چهارده رایت بدست کرد و رومیان را در سنگر نیز توان درنگ نماند لشکر ایشان نیز تبفاریق پراکنده گشت و امیرخان قاجار بر اثر سلیم پاشا راه برداشت و مرد و اسب فراوان دستگیر کرد و بالجمله توپخانه و قورخانه و خیمه و خرگاه ناطق و صامت تلید و طریف هرچه با آن لشکر و در آن لشکرگاه بود غنیمت دلیران گشت و لشکر روم در این حربگاه دو چندان مردم ایران بودند زیرا که کتاب اجرای لشکر روم

متفاوت حسن خان سردار اصلان با رومیان
کتابخانه ملی ایران

بدست شد پنجاه و یکهزار تن بشمار آمد و از اینجمله آنکس که جان بسلامت برد و در تن جراحتی نداشت افزون از ده هزار کس نبود و غنیمتی که خاص دولت بود و بیرون کتاب بهای قورخانه و کلوله توپ و بارود طوجیه خانه شصت هزار تومان پیوست بالجمله نایب السلطنه روز دیگر طریق مراجعت ایران سپرد و میرزا محمد تقی مستوفی را بازن الرقوم رسول فرستاد و محمد رئوف پاشای سرعسکر را پیام داد که ما را مرکوز خاطر نبود که با دولت آل عثمان خصمی اندازیم سبب این رکضت و باعث این جنبش پاشایان نامجرب شدند هم اکنون اگر از کرده پشیمان باشید دکار فصلاح و صواب اندیشید ما را از مدابنه و مهادنه مضایقت نخواهد رفت محمد رئوف پاشا در پاسخ عرضه داشت که تا این اراضی پی سپر لشکریان است کار مصالحت و مسالمت بپای نرود و اگر فرمائی هرود لشکر بازخانهای خویش شوند آنگاه مردان کار آزموده از طرفین مختار آیند و مبانی مصالحت را مشید دارند میرزا محمد تقی را باز فرستاد و لاجرم نایب السلطنه از راه خوی به تبریز آمد و مژده این فتح را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت شاهنشاه تاجدار حسن خان قاجار را که در آن کارزار همه کاربرد می کرد خوشتر او را بسارای اصلان لقب نهاد و از آن پس نام او را در مناشیر بدینسان رقم کردند و دیگر صنادید سپاه را هر کس بمقدار رحمت مورد رحمت فرمود همانا هنگام مراجعت نایب السلطنه مرض وبا در لشکرگاه بالا گرفت بعد از ورود به تبریز در آن بلده نیز این بلا شایع افتاد و روز پست و پنجم ذیقعده میرزا بزرگ قایم مقام مریض شد و جهان را وداع گفت شهریار تاجدار چون این بشنید فرزند ارشد اکبرش میرزا ابوالقاسم وزیر نایب السلطنه را قایم مقام صدارت کبری فرمود و منصب وزارت را بپدر دیگرش میرزا موسی خان عطا کرد و مع القصه یکدو سال همی بود که مرض وبا پست و بلند جهانرا در نوشت از بلاد چین و هندوستان بحدود ایران گذشت از شهر شیراز و یزد و اصفهان و کاشان و قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از صد هزار تن افزون بگشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهدت نکرده بودند اکنون با سر دستان آئیم چون نایب السلطنه از ممالک آل عثمان بجانب ایران عطف عنان کرد و مردمان با جماعتی از کردان ساز سپاهی کرده ناگاه در حدود سلماس تاختن بردند و جمعی از مردان و زنان را عرضه تیغ ساخته بازگشتند چون نایب السلطنه این بدانست یوسف خان غلام خاصه خویش را با جماعت بهادران دنبکی مسلمان بدفع ایشان فرستاد و چون یوسف خان از سلماس بیرون شد نصیر خان پسر مصطفی خان همکاری که با پدر خویش نیز کار بخصومت و مبارات داشت با تفاق عثمان بیک هر تو شی انجمنی از کردان کرده با سه هزار تن مردم جنگ آهنگ یوسف خان کرد و وقتی برسید که یوسف خان افزون از دویست تن نومسلمان مرد لشکری نداشت با آن قلیل مردم صف برزد و رزمی مردانه بداد و کردان را بشکست عثمان بیک و نصیر خان بیک بصعوبت از زرنگاه طریق سلامت سپردند یوسف خان هزیمتیان را بگذاشت و بتوانی به تسخیر قلعه باشقلان پرداخت تحکمترین برجی را که در برابر باشقلان بر زبر پشته بود حصار داد و سه ساعت از جانبین بکشادن توپ و تفنگ کار کردند در پایان امر بقوت یورش آن برج را مسخر داشته حرشه آن را با تیغ بگذرانیدند فتح باشقلان در مضای این کار صعب آسان گشت و حافظ و حارس آن حصن نیز عرضه تیغ تیز شد آنگاه بحکم یوسف خان ابراهیم خان حاکم باشقلان اعسکران

افشار برداشته روانه درگاه نایب السلطنه گشت همچنان یوسف خان قبایل آن اراضی را منظم کرده بازشتافت
ومصطفی خان هکاری که منسب بسلاطین بنی عباس میرسانیدند بحضرت نایب السلطنه آمد وچپر اطاعت بزرین
سود ومورد نواخت ونوازش شده تشریف گرانبها یافت وبازهکاری شتافت ونصیر خان پنک پسرش
که رانده درگاه پدر بود هم دراینوقت وداع جهان گفت آنگاه نایب السلطنه دویست تن از فوج بهادران را
بحراست قلعه باشقلان بازداشت ومصطفی خان هکاری دختر خود را از بهر ولیعهد ثانی محمد میرزا نامزد کرده
با ساز وبرگی شایسته بدرگاه نایب السلطنه فرستاد وچون این وقایع معروض درگاه پادشاه اقلیم شهریار
تاجدار بدان شد که از طرف بغداد وکرکوک وموصل نیز اراضی آل عثمان را آسیبی کند لاجرم حکم داد که محمد حسین میرزا
فرمانگذار عراقین عرب وعجم لشکر خود را جنبش داده باده عراده توپ آهنگ بغداد کند وامیر محمد قاسمخان
قوانلو را با تفنگچیان استرابادی وهزار جزایری فرمان کرد تا بمحمد حسین میرزا پیوسته شود وعبدالله میرزا حاکم
خمسه را مورد تبخیر شهرزور کرده ذوالفقار خان سمنانی ومطلب خان برادر او با لشکر سمنان ودامغان ملازم
رکاب عبدالله میرزا شدند وفضلعلی خان قوانلوی قاجار وامان الله خان والی کردستان نیز بدو پیوستند و
میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر تعیین علف وآذوقه سپاه با لشکریان کوچ داد وبالجمله اینجماعت
روز چهست ودوم ذیقعده از چمن سلطانیه بیرون شدند وشهریار تاجدار چهارشنبه سیم ذیحجه خیمه بیرون
زده ودر محال اسفندآباد وعیداضحی کرده واز آنجا بجانب چمن یار سینج کوچ داد اما از آن سوی لختستین محمد حسین میرزا
محال سندیج وبدرائی وزرباطیه را زیر قدم مردان کارفرسوده کرده داود پاشای وزیر بغداد وسید
عبدالله بشهر را بشفاعت برانگیخت وشاهزاده عبدالله میرزا قبایل بابان وشهرزور را کیفری بسزا کرد ولکن در
این هنگام مرض با در لشکرگاه ایشان فراوان شد وبسیار از لشکریان را بکشت ومطلب خان دامغانی نیز
وداع زندگانی کرد ناچار سپاه طریق مراجعت سپرد وهرکس بطرفی گریخت وشاهزاده عبدالله میرزا راه
رنجان برداشت واین مرض بلشکرگاه شاهنشاه نیز شایع گشت وجعفرقلی خان نوائی قورسیاول باشی ودوستعلی
خان معیر الممالک ومیرزا مقیم مازندرانی مستوفی را نابود ساخت ناچار شاهنشاه ایران سپاهیان را رخصت
انصراف داده خود با جمعی از خاصان درگاه روزی چند در دامان جبل الوند بگشت وایام محرم را تا عاشورا
در نهاوند ببود واز آنجا بسوی بروجرد کوچ داد وراه طهران برگرفت روز چهارشنبه بیست وچهارم محرم
وارد دارالخلافه گشت اما از آنسوی چون محمود پاشا نیز از چم بلای وبا بکرکوک درگذشت وعبدالله پاشا در
سلیمانیه قرار گرفت چون سورت مرض وبا بگشت دیگرباره محمود پاشا آهنگ سلیمانیه کرد چون این قصه
بعرض شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد وحدود وکردستان را منظم کند
نایب السلطنه محمد حسین خان ایشیک آقاسی را با مکتوبی مشحون با پیم وعید بدان اراضی گسیل ساخت تا در
کرکوک محمود پاشا را دیدار کرده وتبلیغ احکام بداشت محمود پاشا هراسناک شد وعثمان پنک برادر کهتر
خود را با تفاق محمد حسین خان بحضرت نایب السلطنه فرستاده خواستار عفو گناه گشت وسر در ملاطفت
افتاده واز آنسوی عبدالله پاشای عم او پناهنده دولت آل عثمان شده حکومت شهرزور را از او دریافت

خط وخلعت کرفت لاجرم نایب السلطنه تشریف حکومت شهرزور را مصحوب عثمان بیک بمحمود پاشا فرستاد
وابراهیم خان باکوئی را با دو فوج سرباز تبریز و مراغه مامور داشت که او را در جای خود مستولی دارد و بعد از
رسیدن ابراهیم خان عبدالله پاشا پیچاره کشت و ناچار سر خویش کرفته پناهنده دولت ایران کشت و محمود پاشا
در میانه کوی وسلیمانیه خلعت حکومت در برکرده دار وسلیمانیه شد داود پاشا چون این بدانست درخشم شد و
محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا اهل و مال محمود پاشا را از اربل کوچ داده بموصل آورد تا از آنجا از راه بغداد
روانه اسلامبول دارد و مأمور محمود پاشا صورت حال را بدست سرعی در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت
ولیعهد بی توانی حکمی بابراهیم خان فرستاد که اکر در اخذ اهل و مال محمود پاشا تهاون و زری ما خوذ غلاب و
نکال خواهی کشت ابراهیم خان از سلیمانیه برسر کرکوک براند و از چار سوی حصار داد و توپهای پاره کوب را دهان
باز داشت بکر پاشای حاکم کرکوک از در خضوع پیرون شده فرمان برداری کرد و پیشکشی لایق بفرستاد پس
از انجا کوچ داده قلعهٔ اربل را بمحاصره انداخت و کار بر قلعه کیان سخت کرد تا فرزندان و خویش و ندان
برادر محمود پاشا هر که در انجا بود بکرفت و از انجا بکنار آب موصل آمد و اطراف موصل را با لشکر پر زده
و جنک در انداخت مردم موصل چون مقاتلت او را در قوت بازوی خود ندیدند مادر محمود پاشا و فرزندان
او را با رود وی بابراهیم خان کسیل ساختند و اسیب او را از خود دفع داد ند ابراهیم خان از آنجا بر سر کوی آمد
و محمد پاشا را در قلعه کوی بحصار انداخت و ساز مقاتلت و مبارزت بیاراست محمد پاشا جلادت ورزیده
چهل و پنج روز خویشتن داری کرد و همه روزه نبرد آزمود و در پایان کار که پای اصطبارش از کار شد از
در عجز و ضراعت پیرون آمد و سخن بر آن نهاد که اکر او را بسلامت کذارند تا راه بغداد کیرد بی کلفت قلعه کوی را
بازکذارد و ابراهیم خان این سخن را پذیرفتار کشت و او قلعه را کذاشته راه بغداد کرفت از پس او ابراهیم خان
قلعه کوی در رقبه عثمان بیک را بحکومت باز داشت و چاره عراده توپ با تمامت قورخانه بدست کرد بفرمود
تا توپها را خرد در هم شکستند و قورخانه را حمل داده بدرکاه نایب السلطنه آمد و از دنبال او محمود پاشا نیز
حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف ملکانه بدید و بخلعتی تازه بلند آوازه کشت و باز سلیمانیه
شده بحکمرانی پرداخت

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و ذکر مصالحه میان دولتین روم و ایران

چون یکهزار و دویست و سی و هشت سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بکذشت در روز جمعه بیست و هشتم
رجب بعد از نه ساعت و چهل و هشت دقیقه آفتاب بحمل اشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه سازوبرک
نوروزی طراز داده جشن عید برقانون کرد و در عنوان امر و بدو سال نایب السلطنه عباس میرزا معروض
داشت که محمد رؤف پاشا سرعسکر ارزن الروم برحسب فرمان سلطان محمود خان ملک روم بدان سرحد است
که در میان دولت ایران و روم کار بمصالحت کند شهریار تاجدار انجام این امر را باختیار نایب السلطنه
باز داد و فرستاده او را باز فرستاد نایب السلطنه میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی را روانه ارزن الروم
داشت تا با سرعسکر از هر در سخن کرد و دو عهدنامه یکی بزبان پارسی و آن دیکر بلغت ترکی نکاشتند در یکشنبه

نوزدهم ذیقعده این سجل رقم شد میرزا محمد علی باز ایران شد و از آنسوی عهدنامه را سر عسکر با سلامبول فرستاد و قیصر روم خاتم برنهاد و در نیمه شهر جمادی الآخره پنجب افندی که یکی از رضا دیده دولت روم بود آن عهدنامه را برداشته بطهران آورد برحسب فرمان میرزا ابوالقاسم مستوفی کاشی در اپذیره شده در سرای عبدالله خان امین الدوله اقامت داد بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت مکتوب ملک روم را بسپرد و عهدنامه را که قیصر خاتم برنهاده بود بدو بعضی از آن نگارش بکنون خاطر شاهنشاه ایران راست نیامد لاجرم میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا با پنجب افندی سخن کرده آن کلمات موافق ضمیر پادشاه داشت و عهدنامه بنام میرزا محمد علی وسر عسکر روم از نو نگاشت آنگاه قاسم خان سرهنگ تبریزی باتفاق پنجب افندی سفیر روم شد و عهدنامهٔ جدید را بمهر سلطان محمود خان معتبر داشته مراجعت کرد و صورت عهدنامه این است غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال بسبب وقوع بعضی از حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح وصفوت وضوابط دوستی والفت قدیمه مبدل بنقار وخصومت وموذی بحرب وکدورت شده بود بمقتضای جهة جامعیه اسلامیه اسلام وعدم رضای طرفین بسفک دماء ووقوع آنگونه حوادث واوضاع واعادت سلم وموذت وتجدید دوستی ومحبت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت وموافقت شده وبموجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بالقابه فتحعلی شاه قاجار خلد ملکه واقباله وحکم ماموریت نامهٔ نواب ولیعهد دوران عباس میرزا با وضاع این عبد مملوک وچاکر جان نثار بوکالت نامه مباهی ومخصوص گشته از جانب دولت علیهٔ عثمانی نیز بامر وفرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان بمجیده وکالت نامه بنجاب والی ولایت ارزن الروم محمد امین رئوف پاشای سر عسکر جانب شرق عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینه ارزن الروم باجناب سر عسکر مشارالیه ملاقات وبعد از مبادله وکالت نامهای مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه باین آئین ترتیب وتعیین یافت اساس از قرار یکه در تاریخ یکهزار ویکصد وپنجاه و نه بموجب مصالحه وعهدنامه واقعه گشته حدود وسنور قدیمه وشرایط سابقه از امر حجاج وتجار ورد فراری وتخلیه سپیل اسراء اقامت شخص معین در دولتین علیتین تماما وکالا باین الدولتین باقی ومرعی ومعتبر بوده بارکان آن وجهاً من الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی ومقتضای الفت ومحبت ابدا در کار باشد بعد از این شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانه دو دولت معامله که موذی کدورت وبروذ منافی سلم وصفوت باشد وقوع نیابد وآنچه داخل حد ووقدمیه دولت علیه عثمانیه میباشد در اثنای حرب وقتال بدست دولت فخیمه ایران آمده از جمله قسری واراضی وقلاع وقضا وقصبه جال تحریر از تاریخ این تمسک معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تماما تسلیم شود وبمراعات حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را بلا کتم واخفا تخلیه سپیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد از ماکولات وغیرها عطا شود وبسر حدات طرفین ایصال نمایند ماده اول دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر مداخله نیست فیما بعد از جانب بغداد وکردستان مداخله جایز نداشته از جمله محالی که از توجیهات و

وسنجاقات دکردستان داخل حدود می باشد بسبب من الاسباب و وجه من الوجوه از طرف دولت علیه ایران
مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اکراد اهالی طرفین به ییلاق
و قشلاق عبور نمایند در باب مرسومات عادیه ییلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد باید مابین وکلای
نواب ولیعهد ایران و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت درمیان دو دولت نگردد
ماده ثانیه اهالی ایران کسانیکه بجهه معظمه و مدینه مکرمه و سایر بلاد اسلامیه آمد و شد مینمایند مثل حجاج و زوار
و تجار و مترددین اهالی بلاد اسلام رومیه با آنجماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان در رومه
و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذالک از زوار عتبات عالیات مادامیکه مال
التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیه ایران نیز
با تجار طرف بهیه عثمانی و اهالی ایشان براین وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج
و تجار دولت علیه ایران تنفیذ و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میرمیران
کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین
و از آنجا الی شام شریف از جانب این صره همیون بمعرفت معتمدی متعین که درمیان آنهاست نظارت نماید
و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیه ایران که بمکه معظمه
و عتبات عالیات میروند فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذالک در خصوص رسومات
گمرک تجار و اهالی دولت بهیه ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقدر
یکصد قروش چهار قروش گمرک گرفته و بدست ایشان تذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری
متقل نشده مکرر از ایشان گمرک نگیرند تجار ایران لاجل التجاره چوپوق شیراز که بدار السعاده می آورند
در بیع و شرای آن انحصار نباشد و هرکس که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که بممالک
جانبین آمد و شد مینمایند بمقتضای جهة جامعه اسلامیه معامله دوستانه شده از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند
ماده ثالثه آنچه از عشیره حیدرانلو و سپیکی تنازع فیها بوده و دامروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن میباشند
مادامیکه در سمت آنهاست اگر سجد و ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدداران در منع
و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب سرحدار منع ایشان نشود
از تصاحب ایشان دولت علیه عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند
دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند و بعد از انکه بطرف دولت بهیه ایران گذرند بعد اگر بخاک
عثمانی پایند قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران نگذرند و آنوقت از
حدود دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت برنتند سرحدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان
دقت نمایند ماده رابعه بموجب شرط قدیم فراری و دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذالک از جمله عشایر
و ایلات هرکسیکه بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فخیمه ایران و از دولت بهیه ایران بدولت
علیه عثمانی بگذرد باید آن گذشتگان تصاحب نشوند ماده خامسه آنچه از دارالسلطنه و سایر ممالک دولت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

علیهٔ عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ این تمسک در ظرف شصت روز در هر محلی که باشند بموجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبراً از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیهٔ ایران از دولت عثمانی فرمان برطبق همان افاده بعهدهٔ وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند مادهٔ سادسه در ممالک دولت علیهٔ عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانیکه فوت میشود اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند مامورین بیت المال ترکه همان متوفی را بمعرفت شرع دفتری کرده به ثبت و سجل شرعی رسانند و آن مال را بعینه در محل تا من تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرعیه اشیاء متروکه تسلیم شود و در سوم عادیه و کرایه محل آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا اگر در مدت مذکوره حریق و تلف شود و ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظ را مامورین بیت المال با طلاع معتمد دولت علیهٔ ایران فروخته ثمن آنرا حفظ نمایند مادهٔ سابعه بموجب شرط سابقه برای تأیید و تاپید دوستی و مودت در هر سه سال یکمرتبه از دولتین در طرفین علیتین معتکف و مقیم باشند و از تبعهٔ دولتین علیتین که در اثنای حرب بطرفین گذشته اند در حق ایشان بنا بحرمت مصالحه خیریه سیاست این اساءت نشود و خاتمه آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرره که با المذاکره قرار داد شد و از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهوبه الصنعات و تضمین مصارف جزئیه از جانبین مضی ما مضی گفته صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیتین برفق عادت تصدیق نامها مبادله شده بواسطه سفرا از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز در راس حدود دولتین بیکدیگر ملاقات کرده باستانهٔ دولتین ایصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه بمسالهٔ حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهته نایره کدورت و خصومت منطفی بوده و منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر بر حضت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعده الحرام این تمسک مهور و ممضی شد الی تمته بالخیر والسعاده والحمدلله اولا و آخرا و باطنا و ظاهرا تحریرا فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور جناب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد اما از جانب دیگر داود پاشای وزیر بغداد و جناب شیخ موسی نجفی را که از مخول فقهای اثنا عشریه بود برای عفو گناه خویش و استرداد قلعهٔ مندلیج روانه درگاه پادشاه ایران داشت و بی آنکه در رسالت خویش یکبار درو و خبری باز آرد مصروف افندی را با لشکری زرمجوی جستجو قلعهٔ مندلیج فرستاد و ایمانی خان فراهانی و مهدیخان کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند قوت دفاع ندانستند لاجرم ایمانی خان بگریخت و مهدیخان دستگیر شد و مندلیج مفتوح گشت چون این خبر مسموع پادشاه ایران گشت فرمان رفت که محمدحسین میرزا این کین بخواهد و داود پاشا را کیفر کند و خسرو خان گرجی را فرمود تا با لشکر بختیاری بدو پیوسته شود و قبل از آنکه

آمدن شیخ موسی نجفی جهت شفاعت داود پاشا و بازگشت بی‌نتیجه او

خسروخان علی مسافت کند محمدحسین میرزا جلادت ورزید با پنجهزار سوار و پنج عراده توپ از کرمانشاهان
بیرون شد و بایلغار تا مندیلج بتاخت و از کردراه حکم بپورش داد و مندیلج را بکشود و هشتصد تن از رومیان را
عرضه تیغ ساخت و در عشر آخر شوال این خبر بعرض شهریار رسید و در ازای این جلادت محمدحسین میرزا حشمت
الدوله لقب داد و حکم رفت تا او با زکرمانشاهان شود و خسروخان در مندیلج متوقف کرد و اما داد و پاشا از
این کردار سخت پشیمان گشت و عریضهٔ از نو بنگاشت و شیخ موسی را بشفاعت براینخست شهریار جرمش را معفو
داشت و منشوری بنامش مسطور گشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد نخست آنکه از خانقین تا بغداد
از زوار عجم باج نگیرند دوم آنکه خوابگه نجف اشرف را که در فتنهٔ وهابی بکاظمین علیهما السلام حمل داده اند
باز دیدکنان از دیران دولت ایران باز جای برند و طوماری بتفصیل آن اشیا را خدام عتبات عالیات خاتم
برنهاده بدفترخانه دولت ایران سپارند سیم آنکه در اراضی عراق عرب و عتبات زوار عجم را پاس
حشمت بدارند و دعوی شرعی عجم را بمجتهدین شیعه گذارند چهارم آنکه داود پاشا هرسال شصتهزار تومان زر
مسکوک بشکرانه عفو گناه بدرگاه فرستد بالجمله وقایع نگار حضرت میرزا صادق مروزی بانفاق جناب
شیخ موسی روانه بغداد شد و حکم رفت که اگر این شرایط را داود پاشا بر گردن نهاد و سجلی بمهر صنادید
آن اراضی بداد قلعهٔ مندیلج را بدو گذارند بعد از ورود وقایع نگار بغداد داود پاشا سر اطاعت و
انقیاد پیش داشت و میرزا صادق را کامروا باز فرستاد و هم در اینسال خوانین خراسان در نهان بکار
داران ایران انهی کردند که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا را کنون ضمیر آنست که سر از ربقهٔ اطاعت پادشاه بیرون
کند و بهوای سلطنت سر برکشد پادشاه کارآگاه بدین سخنان کذب و ترهات بمعنی وقعی ننهاد اما چون
شجاع السلطنه این قصه بشنید پستوانی حاضر حضرت شد و با صرار و الحاح فراوان حکومت خراسان را از کردن
فرو گذاشت و با برادر اعیانی خود حسنعلی میرزای فرمانفرمای فارس رخصت یافته تا با صفهان برفت چون
مزاجش از صحت بگشته بود در آنجا بمعالجت و مداوا مشغول شد و حسنعلی میرزا راه شیراز برگرفت از پس او
شهریار تاجدار شاهزاده علینقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشته حجة السلطان لقب داد و
بحکومت خراسان فرستاد و میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهانی را بوزارت او برگشید و برادر اعیانی
حجة السلطان امامویردی میرزا را که سرکشیکچی و ایلخانی ایل قاجار بود بحکومت قزوین فرستاد و خدمت
ایلخانی را بمیرزا اسدالله خان نوری که از بدو کار پادشاه شهید آمحمدشاه تا اینوقت وزیر سپاه و امین
درگاه بود باز گذاشت و چون میرزا اسدالله خان بسبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم جزئی
و کلی جنود پادشاه خاطری بکمال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت
خویش بخدمت سرکشیکچی گذاشت و در اینوقت میرزا اسدالله خان وزیر لشکر نیز پاسبان باشی لقب
یافت و هم در اینسال شهریار تاجدار سفر سلطانیه را ترک گفته در نواحی طهران در ذیل جبل البرز
ییلاق فرمود و هم در اینسال حاجی محمدحسین خان صدر اعظم اصفهانی مریض شد و صبح چهارشنبه سیزدهم
صفر وداع زندگانی گفت فرزند اکبرش عبدالله خان امین الدوله که مستوفی الممالک بود بجای پدر بخدمت

وزارت

وزارت اعظم نیز دریافت وهم درامیان شهریار تاجدار ملا علی محمد کاشانی وحاجی عبدالله اصفهانی خواجه سرا را هریک هزار تومان زرسکوک بداد تا از قبل شهریار دنیابت والده پادشاه سفر مکه معظمه کرده زیارت مشهد الحرام کنند واین شعر را شهریار بنظم کرده بعنبر سودا بر لوحی مرمر منقر نمودند وحاجی عبدالله حمل داده در مسجد الحرام بیادگار گذاشت تا از شهریار ایران تذکره باشد بیت محرمی باید که پیغامی برد نزد جانان نام کسی برد آنگاه در عشر اول جمادی الآخره بجانب قم سفر کرد واز آنجا بطهران آمد

وقایع سال یکهزار و دویست وسی نه هجری

درسنه یکهزار و دویست وسی نه هجری چون سه ساعت وهیجده دقیقه از شب یکشنبه نوزدهم رجب برگذشت خورشید بهیت الشرف شد وشهریار عجم فتحعلی شاه جشن نوروز بآئین جم بگذاشت در روز پنجشنبه دوازدهم شوال از طهران بگلستان خیمه زد وپس از ده روز کوچ ولاچ چهارشنبه دوم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرده ونخستین مردم کیلان بحضرت آمدند واز کارپردازان شاهزاده محمدرضا میرزا شکایت آوردند محمدرضا میرزا از حکومت آن اراضی دست باز داشت وبرحسب فرمان شاهزاده یحیی میرزا حکمران کیلان گشت ومنوچهرخان غلام ارمنی ایچ آقاسی باشی بنظم آن مملکت وتربیت شاهزاده مامور گشت وشاهزاده علینقی میرزا که درسال پارین فرمان حکومت خراسان یافت وبحجة السلطان ملقب آمد باخوانین خراسان ونفاق ایشان برشا بید لاجرم وواسبه بحضرت شتافت واز فرمانگذاری خراسان استعفا جست شهریار تاجدار دیگرباره او را بحکومت قزوین باز داشت ورکن الدوله لقب داد وهم درزمان کس بطلب شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرستاده او را حاضر درگاه فرمود ودیگرباره بحکومت خراسان منصوب نمود واین هنگام ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا برحسب فرمان بدرگاه آمد ومعالجت ومداوای میرزا احمد طبیب احمدآبادی اصفهانی مزاجش که از صحت بگشته بود بهبودی داشت وفرزند اکبر نایب السلطنه شاهزاده محمد میرزا که ولیعهد ثانی دولت بود چون ملازمت رکاب پدر داشت مورد عنایت پادشاه گشت وایالت اراضی قراگوزلو تبریز بدو تفویض آمد ودر رکاب نایب السلطنه باز تبریز گشت وشهریار تاجدار روز یکشنبه دوازدهم ذی حجه از سلطانیه کوچ داده بیست ودوم ذیحجه وارد طهران گشت وعبدالله خان امین الدوله اصفهانی را که حل وعقد امور دولت را کفیل بود بنظم اصفهان مامور فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست وچهل هجری وذکر سفر شاهنشاه ایران باصفهان

درسنه یکهزار و دویست وچهل چون نه ساعت وهشت دقیقه از شب دوشنبه غره شعبان سپری شد آفتاب رهسپر حمل گشت وشهریار تاجدار فتحعلی شاه بساط عید درنوشت ودو روز بعد از نوروز از طهران خیمه بیرون زد وراه اصفهان پیش گذاشت ودرضمیر داشت که دراین سفر بعضی از مردم اصفهان را که بازیردستان درحایا طریق جور واعتساف سپرده اند کیفری بسزا فرماید زیرا که از علمای اصفهان کتابی رسیده بود که حاجی هاشم خان در تهنک حرمت مردم واخذ مال ایشان هیچ دقیقه فرو نمیگذارد واین حاجی هاشم خان وقبایل او از طوایف بختیاری بودند وسالها در محله لنبان اصفهان نشیمن داشتند چنان افتاد که عبدالله خان

امین الدوله خواهر او را بشرط ازنی بخانه آورد و این سبب تکدر و تنمر حاجی هاشم خان گشت و جماعتی از بختیاری که در شمار عشیرت او بودند دست بطغیان برآوردند و اهل حرفت و صنعت و تجار اصفهان را بسیار وقت می آزردند و اموال ایشان را بی حجتی و سندی اخذ میکردند چندانکه حاجی محمد حسین خان اصفهانی زندگانی نداشت جراحات این جماعت را بر هم عطوفت و احسان التیام میداد و ایشان نیز چندان دراز دستی نمیکردند که پای اضطرار مردم بلغزد تا این هنگام که حکومت اصفهان بمیرزا علی محمد خان پسر امین الدوله مفوض گشت او خواهرزاده حاجی هاشم خان بود یکبار دستگاه لشکریان سر بطغیان برداشتند و بسیار را غارت کردند که بخانه تجار در رفتند و اموال ایشان را بتاراج بردند چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت خود را از آن دراز دستی منع کند و نه عبدالله خان امین الدوله بسبب زن و فرزند توانست حاجی هاشم خان را دفع دهد ناچار خویشتن بحضرت شهریار زبان بشکایت باز کرد و از حاجی هاشم خان آغاز شکایت نمود لاجرم پادشاه عادل بعد از ورود باصفهان حاجی هاشم خان را ماخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تادیب حاجی هاشم خان مسامحت کرد اگر خواهد از محل خود ساقط نشود و پنجاه هزار تومان زر مسکوک بخزانه حضرت سپارد و امین الدوله از انفاذ این زر خویشتن داری کرد و این کار با کبریای سلطنت راست نیامد لاجرم شاهزاده سلطان محمد میرزا را بحکومت اصفهان نصب کرد و او را سیف الدوله لقب داد و یوسف خان کرجی را که فرمانفرما و سپهدار سپاه بود فرمود که در حضرت سیف الدوله شاغل خدمت باشد و کار اصفهان را منظم کند و دویست هزار تومان از مثال دیوانی محل رعایای اصفهان را سبک ساخت و امین الدوله بر حسب فرمان ملازم رکاب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب فارس را جزوی و کلی بازپرس کرده معادل سی هزار تومان از مثال دیوانی تخفیف رعایا باز گذاشت و طریق حضرت شهریار برداشت آنگاه در غرة شوال پادشاه کوچ داده مراجعت بطهران فرمود و چون از امین الدوله دل آزرده بود وزارت اعظم را بالله یار خان دولوی قاجار که هم مصاهرت شهریار را افتخار داشت تفویض داد و او را آصف الدوله ملقب فرمود و حسن خان پسر او را که دختر زاده پادشاه بود امیر مازندران فرمود و سالار مازندران لقب داد آنگاه روز هشتم ذیقعده از طهران بباغ نگارستان خیمه زد و منوچهر خان را بنظم کیلان فرستاد و موکب پادشاهی در حرکت آمده هیجدهم ذیقعده چمن سلطانیه لشکرگاه گشت این هنگام کارداران دولت روسیه را نصب خاطر گشت که با دولت ایران نقض عهد کنند و پیمان بشکنند پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی که گنجه ابروان بحکم صلحنامه باید در تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلحنامه مرقوم شد که هر یک از دو دولتین معتمدی معین فرمایند تا حدود طالش را باز نمایند و در مدت چهارده سال که فیمابین دولتین ایران و روس کار بمصالحه و متارکه میرفت چون مردم روس از حق خود بزیادت طلب میکردند انگلیس ربای نرفت این هنگام یکباره روسیان سر برداشته دگفتند محال بالغ لو دگوئی دگو گنجه و نخجیوان جزو مملکت ما باشد والا کار بخصومت خواهد رفت و نیارال یرملوف سردار کرجستان بولکونیک مزرا دیچ وکیل دولت روس را باشاهمیرخان ارمنی که ترجمان او بود روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را برمراد خویش کند و از آنسوی نایب السلطنه حسنخان سالار اعظم

عصیان حاجی هاشم خان و پسینا شدن او

نیز حاضر حضرت شدند و برحسب فرمان روزی چند با مرزا ویچ سخن کردند و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا
محمد علی آشتیانی که از تقریر عهد و تحریر عهدنامه آگهی داشتند نیز در مجلس گفت و شنود حاضر بودند در پایان
امر چون مرزا ویچ را با شرایط عهدنامه حقی نبود سخن بر این نهادند که این اراضی را کارداران ایران با برسیم
عطا بازگذارند و اگر نه کار با عمال نایب السلطنه راست نیاید و بی شک آغاز مجادلت و مقاتلت شود لاجرم
شاهنشاه ایران میرزا صادق وقایع نگار را با اتفاق مرزا ویچ سفارت تفلیس فرمودند تا با یرملوف سخن کنند و
آتش بین فتنه را فرو نشاندند آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بوزارت امور دول خارجه مفتخر ساخت و شب
پنجشنبه نوزدهم محرم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری راه طهران برگرفت و نایب السلطنه برای تظلم
محال قراگوزلو و همدان بدان اراضی شتافت و شاهزاده یحیی میرزا با اتفاق منوچهر خان برحسب فرمان در
قزوین برکاب پیوستند و بعضی از اشرار گیلان را بدرگاه آوردند شاهنشاه بعد از تادیب آنجماعت را مامور
بتوقف سمنان فرمود و معادل شصت هزار تومان بتخفیف مثال دیوانی گیلان مقرر داشت و از آنجا بجدو
ساد جبلاغ سفر کرده یکشنبه چهاردهم سفر وارد طهران گشت و از آنسوی وقایع نگار با اتفاق مرزا ویچ طی مسافت
کرده بعد از ورود به تبریز مرزا ویچ سبقت جست و قبل از رسیدن وقایع نگار یرملوف را دیدار کرد و از
طریق موافقت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که باید قبل از رسیدن سفیر ایران قریه بالغ لو را
مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عراده توپ بجراست گذاشت اگر سردار ایروان از بهر انتزاع
میان بند و ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نپذیرد بیاشیم تا سفیر ایران برسد آنگاه گوئیم که ما
هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران از ارض بالغ لو که در خور هیچ زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه
دریغ دارند اکنون که کار بدینگونه رفت و صورت حال معروض امپراطور روس شد بی آنکه از دولت
فرمانی رسد شوانیم دست از بالغ لو باز داریم همانا کار پردازان ایران از بهر بالغ لو ترک مصالحت نخواهند
گفت و آغاز مقاتلت نخواهند کرد و بالجمله سخن بر این نهادند و کینیاز قراکلیسیا را حکم دادند تا برفت و قریه
بالغ لو را بگرفت و یکصد و بیست تن سالدات و دو عراده توپ در آنجا باز گذاشت و از امینوی چون
وقایع نگار بایروان رسید کینیاز بجسین خان سردار پیام کرد که سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست اگر غرض
تحدید حدود دولتین است این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یرملوف را طالب است او بجدود
چون سفر کرده پس باید تا یرملوف بتفلیس مراجعت کند و وقایع نگار سخنان او را وقعی نگذاشت و از راه بالغ لو
کوچ داده سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز دوم او را عظیم مکانت گذاشتند و سزا
پذیره گشتند و یرملوف نیکام سفر ولیمنوف را از بهر کف و شنید سفیر ایران بجای گذاشته بود و او با
وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در عذر و حیلت حرفی بر زبان نراند و وقایع نگار گفت از اینگونه سخن
چیزی بدست نخواهد شد نیکو آن ست که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو پاسخ خود را در ذیل
آن نگارد و هیچ مراجعتی باشد پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر صفحه نگاشت بدین شرح که
اکنون سال فرا آن است که دولتین علیتین ایران و روس را موافقت بهتر آن است که کارداران دولت

سفارت وقایع نگار بطرف روس

دولت روسیه در تشیید قواعد اتحاد طرفین رنج برند تا لشکری و رعیت دولتین بی کلفت خاطر زیست کنند اگر نه جماعت روسیه از حد و خویش قدم فراپیش نهاده اند و قلعه بالغ لور ا بزیر دست کرده اند صواب آنست که از خلاف رای شاهنشاه ایران بپرهیزند و از آن اراضی بیرون شوند تا این مسالمت بمخاصمت نپیوندد و این مصافاة بمعاداة بدل نشود و لیمنوف در تحت این کلمات نگاشت که ما قریه بالغ لور را بعض حد و خود دانسته ایم و زیر دست کرده ایم تا از قبل ایمپراطور فرمان نرسد دست باز نداریم این هنگام الکساندر بابولیچ ایمپراطور روس در پیست و یکم ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و یک از جهان رخت بدر برد و برادر او قسطنطین بهوای سلطنت سر برکشید چون او بنفاظت طبع و شراست خوی شناخته بود اعیان دولت روسیه او را از در فرمانگذاری نگذاشتند و برادر دیگرش نکولای بابولیچ را بسلطنت برداشتند چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصه سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد بالجمله وقایع نگار را در چنین وقت مجال هیچ اندیشه نماند ناچار نگاشته لیمنوف را برداشته روز بیست و هشتم جمادی الآخره از تفلیس راه برگرفت و بعد از ورود بدار الخلافه طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد و هم در اینسال نایب السلطنه عباس میرزا دختر شاهزاده محمد قلی میرزا را از برای فرزند خود جهان گیر میرزا عقد بست و دختر خویش را ببدیع از زمان میرزا پسر شاهزاده علینقی میرزا رکن الدوله بنکاح داد و هم در اینسال ظهیر الدوله ابراهیم خان والی کرمان که عمزاده شاهنشاه بود وداع زندگانی گفت و فرزندارشدش عباسقلی خان که دخترزاده شاهنشاه بود بجای پدر حاکم کرمان شد و هم در این سال امان الله خان والی کردستان رخت از جهان بیرون برد و حکمرانی کردستان بفرزندش حسنعلی خان که شرف مصاهرت پادشاه داشت مفوض گشت و هم در اینسال محمد حسین خان قراگوزلو رخت بسرای باقی کشید و رستم خان ولد اکبرش بجای پدر کارفرمای پیاده و سواره قراگوزلو گشت و ملازم خدمت ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا شد و هم در اینسال یوسف خان کرجی سپهدار سپاه و حاکم عراق که بنظم اصفهان مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان بیست و فرزندش غلامحسین خان که بمصاهرت شهریار افشار افتخار داشت و با اینکه سنین عمرش افزون از هفده نبود بسلامت فطرت و کرامت طبع و شهامت خاطر امتیاز داشت جای پدر گرفت و خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا و نظم اصفهان بخسروخان کرجی مفوض گشت و هم در اینسال رحمن قلی تورهخوار زرمی متسخیر خراسان را در خاطر گرفت چون در اینسال محمد رحیم خان والی خوارزم درگذشت فرزندا و رحمن قلی تورهخوار زرمی بجای پدر برنشست و نخستین لشکری از قبایل اوزبک و ترکمان و سالور و ساروق و تکه و یمرلی سکنه اپور و دورون و مهنه انجمن کرده مغافصتة تاختن شهر مشهد مقدس براند و لشکرگاهی عظیم کرد شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و قتی چنین بدانست که در حضرت او لشکری در خور زرم خوار زمیان حاضر نبود از قضا هم در آنشب ابری عظیم متراکم گشت و برفی شگرف ببارید و صرصری دم سرد بوزید و سورت سرما چنان شد که پیشتر از لشکر خوارزم جان بدادند و باز گیرایشان نیز بر در رحمن قلی تورهخوار زرمی تمام از آن واهیه دهیبا راه فرار پیش گرفت و با بعضی از مردم خود اطاعان خیزان تا اراضی سرخس برفت و بسنگاه مردم از شهر مشهد بیرون شده لشکرگاه او را از صامت و ناطق متصرف شدند

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

امارحمن قلی تورہ بعد از ورود بسرخس کرشمگان لشکر خود را انجمن ساخت و فوجی را بتاراج نواحی جام و سرجام مامور فرمود از قضا شجاع السلطنه فرزند خود ارغون میرزا را از سبزوار طلب داشته بود و او در منزل شریف آباد با بعضی از مردم رحمن قلی تورہ باز خورد ارغون میرزا که خوکرده کارزار بود چون ایشان را دیدار کرد با شمشیر آخته بمیان ایشان تاخت زمانی دیر برنیامد که جمعی از آن قوم را دستگیر و برخی را عرضهٔ شمشیر ساخت و نیم دیگر از لشکر او نیز در حدود جام با امیر نصرالله خان تیموری دوچار آمد که او نیز از هیبت حضرت شجاع السلطنه بود دلاوران تیموری و ما را از آن جمع برآوردند چون این خبر برحمن قلی تورہ رسید سورت غضب در دماغ او اثر کرد و یکباره دل بر کیفر نهاد و دیگر باره قدم تجسیر لشکر جدی بلنع فرمود و سه هزار تن مرد مبارز از قبایل اوزبک قنقرات و مردم قسم اقالمان انجمن کرد و جمعی از سواران سالور و سارو ق را با ایشان همدست نمود و قوای سپاه خویش را مانند دولت نظر پی و عوض ایناق و رجب مهتر و دولت مراد پروانچی و مراد سردار و تراب پی و سعید نیاز خانزاد با ایشان همراه ساخت تا بکنار مشهد مقدس برابند و چندانکه توانند از نهب و غارت خویشتن داری نکنند و آنجماعت شتاب شهاب و شیمت عقاب با راضی مشهد تاختن کردند و اینخبر روز چهارشنبه چهاردهم رجب معروض شجاع السلطنه افتاد شاهزاده در زمان لشکری را که حاضر رکاب داشت برداشته بیرون شتافت و همچنان شتاب زده در دامان جبل اژدرکوه بآنگروه دوچار شده از دور رویه مردان برصف شدند و کردان بکیر و دار در آمدند بعد از آویختن و خونریختن ترکمانان پشت بجنگ دادند و خراسانیان در قفای ایشان تکتاز آمدند و هزار تن اسیر و پانصد نیزه سراز آنجماعت بدست کرده بازگشتند فتح السلطنه هم در آنجا یکاه از سرهای ایشان منارها برافراشت و رحمن قلی تورہ بعد از این حدیث هولناک مجال توقف در اراضی سرخس محال یافت و بازخوارزم شتافت و مژدهٔ این فتح روز نوروز معروض حضرت شهریار ایران افتاد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و یک هجری و ابتدای نقض عهد روسیان با ایران

در سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و یک هجری چون دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان برفت خورشید در خانهٔ شرف جای کرد و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط نوروزی بپاراست و فرمان داد تا نقش دینار و درهم را بدینگونه کردند بر چهرهٔ درهم که معادل سی و شش نخود سیم بود این مصرع نقش کردند مصرع سکهٔ فتحعلی شه خسرو صاحبقران و بر چهرهٔ دینار که هیجده نخود زر خالص میزان داشت این مصرع رسم شد مصرع سکهٔ فتحعلی شه خسرو کشورستان و نه درهم چنین را یکدینار رها نهادند و یکدینار را با یک چنین درهم یکتومان خواندند و هم در اینوقت در اراضی و راین ری و جبال و اصفهان از زر و سیم مسکوک مقداری بدست شد که بعضی سکهٔ شاپور ذوالاکتاف و برخی سکهٔ خلفای بنی عباس و دیگر ملوک نقش داشت این جمله را خازنان پادشاه مضبوط ساختند و این هنگام شاهنشاه ایران در کیفر جماعت روسیه یکچه شد چه از این پیش نقض عهد ایشان و درآمدن بقلعهٔ بالغ لوی ایروان بشرح رفت و هم در این مدت که آراضی مسلمانان مسلط بود اندازه و رازستی بازنان بیگانه و اخذ اموال مردم خود داری نمینمودند اینحدیث بدست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از رعایای روسیان دلگران بودند کوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او بکار دران

در رود آقا سید محمد مجتهد بدارالخلافه

در گاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده پادشاه اسلام را در این امر رای برچگونه است شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته باندیشه جهاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و روش شریعت نهاده ام جناب آقا سید محمد چون کنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود و پیوانی از عتبات کوچ داده راه دارالخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن بلده جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز عظیم گرامی بداشت و از اجرای لشکر بزیارت سیصد هزار تومان زر مسکوک از خزانه خاص بازگرفتا در تجهیز لشکر بکار رشود پس آقا سید محمد دلشاد گردد و با هریک از علمای ایران مکتوبی نگارد اداکه بحضرت شهریار گرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریض کنند فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود آقا سید محمد و دیگر علما را میهمان پذیرا باشد و از جانب دیگر میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهانی را بمیهمان داری جان مکداونالد کیز انگلیس مامور فرمود که از قبل دولت کمپنی هندوستان روانه ایران بود کریمای هنری الیس وکیل دولت انگلیس در ایران مقیم باشد و این هنگام تا بندر ابوشهر رانده بود با الجمله در اینوقت شاهزاده محمود میرزا که حکومت نهاوند داشت برحسب فرمان شهریار فرمانگذار لرستان فیلی گشت و شاهزاده همایون برادر اعیانی او حکومت نهاوند یافت آنگاه روز شنبه بیست و ششم شوال شاهنشاه ایران از دارالخلافه طهران کوچ داده در سلیمانیه فرود شد و پس از چهار روز راه برگرفته دوشنبه ششم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جمعه دهم ذیقعده نایب السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل نیکولای امپراطور روس کنیاز نخشکوف بسفارت ایران آمد و برحسب فرمان سه شنبه چهاردهم ذی قعده خسروخان والی گرجستان و فرج الله خان آوخلوی افشار او را استقبال کرده در سراپرده صف الدوله الله یارخان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب که اینوقت منشی الممالک بود و میرزا تقی علی آبادی او را ملاقات کرده پرسشی بسزا نمودند و شانزدهم ذیقعده در حضرت شهریار بار جست و مکتوب امپراطور را برسانید و تخت بلوری که بهدیه داشت پیش گذرانید و این تخت را الکسندر با دیوانج از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود و چون او نماند برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر پادشاهی همان تخت را ارسال داشت و این تخت را سه زرع طول و دو زرع عرض باشد که از بلور بیضا مرصع کرده اند و در آن از هر سوی سه شربه از بهر فوران آب جای داده و از پس پشت نشست گاه صورت خورشیدی از بلور صافی پرداخته اند با الجمله بعد از تقبیل سده سلطنت سفیر روسیه مراجعت کرد و در روز جمعه هفدهم ذیقعده جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و آقا سید نصرالله استرابادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا و ارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امراء ایشان را پذیره کردند و روز شنبه هیجدهم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از تمامت علمای آن عصر فضیلتش بر زیادت بود با اشتاق حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد که او نیز قدوه مجتهدین بود از راه برسید تمامت شاهزادگان و قاطبه امرا و اعیان نیز باستقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تجمل و تهلیل و مکانت و محلی جلیل فرود آوردند و اینجمله مجتهدین که انجمن بودند

باتفاق فتوی راندند که هرکس از جهاد با روسیان باز نشیند از اطاعت یزدان سر برتافته متابعت شیطان کرده باشد شاهنشاه دیندار و دولیعهد دولت نیز سخن ایشانرا استوار داشت ازمیانه معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب وحاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه زرم روسیه را پسندیده نپذیرفتند و رضا ندادند مجتهدین ایشانرا پیامهای درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش خویش فتوری است والا نه چگونه جهاد با کافران کرده می شمارید لاجرم ایشان دم در بستند و از آنسوی سفیر روس نیز چندانکه سخن از در صلح راند و همگیفت وقت آنست که کس بحضرت امپراطور گسیل دارید تا او را تهنیت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید سخنان او را نیز وقعی نگذاشتند و از قضا هم در اینوقت کینیاز و سرحد داران پنجک و قراکلیسا از حد و خود بیرون شده تا آبادان ایروان تاختن کردند این معنی بیکباره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد یکچهره کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مایوس شد و خواست تا مجتهدین را دیدار کند بلکه ایشانرا از اندیشهٔ جدال فرو آرد و خویشتن برکردون نهد که دست روسیان را از حد و ایران باز دارد و مجتهدین در پاسخ گفتند که در شریعت ما با کفار راز در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگرچه روسیان از حد و ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان را واجب دانیم در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته فرمود اکنون کار برحسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت فضیلت نهاده ایم و او را رخصت انصراف داده یکهزار تومان زر سکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را عطا فرمود و برحسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه بهمانداری او مامور گشت و راه آذربایجان برداشت از پس او شهریار تاجدار یکباره دل برجهاد نهاد و نخستین شاهزاده اسمعیل میرزا را با تفنگچیان استرابادی و هزار جزایری و قدری سکی بمقابلهٔ سپاه مامور فرمود و ایشان در شنبه چهارم ذیحجه از چمن سلطانیه راه آذربایجان برگرفتند و جمعه هشتم محمدقلیخان پسر آصف الدوله با جماعت خواجه وند و عبدالملکی و مافی از قفای اسمعیل میرزا بیرون شد و نایب السلطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر تحریض مجاهدین پنجشنبه چهاردهم برنشستند و حاجی محمدخان قاجار دولوی با جماعتی از لشکر بطرف طالش درشتاب آمد و فرمان رفت که حسین خان سردار ایروان و برادرش حسنخان ساری اصلان حدود کوکجه دنکیز و بالغلو را از روسیان پرداخته کند و شهریار تاجدار روز پنجشنبه بیست و یکم ذیحجه کوچ داده از راه مغان چاچی را پیما گشت و سه شنبه بیست و ششم ذیحجه اراضی اردبیل را لشکرگاه کرد اما از آنسوی حاجی محمدخان قاجار بحال ادبار و دبشتافت و با جماعت روسیه که در قریهٔ کرمی جای داشتند جنگ درانداخت و بحکم یورش بدان قریه در رقیه تیغ بر روسیان نهاد و بیست تن اسیر و سی نیزه سر و دو عراده توپ از ایشان بگرفت و روانه درگاه داشت و ازینجمله روز ورود پادشاه در اردبیل از پیشگاه حضور بگذشت و از جانب دیگر چون حسین خان سردار ایروان از فرمان پادشاهی آگهی یافت اعداد کار کرده پس از دو روز در جمعه بیست و دوم ذیحجه بر لشکر باشن آبادان تاختن برد و یکهزار تن سالدات که در آنجا جای داشتند بجنگ درآمد و جمعی را بکشت و انجماعت را شکست یکینیاز باکروهی از مردم خود فرار کرده بتبریز تا نهاگر نخشید و سجانقلی خان قاجار

فتح عساکر ایران و اراضی قشلاقی روسیه

آبادان ایران

قزوینی هم در آن شب جمعه بر سنگر با لغو تباخت و حرسه آن سنگر را بکشت و دو عراده توپ بگرفت و حسن خان ساری اصلان از طریق کمری بر سر قراکلیسیا برفت و با چهار صد تن سالدات روسیه که در آنجا انجمن داشتند طریق مقاتلت و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضهٔ هلاک و دمار ساخت و آنجماعت را هزیمت کرد و دو عراده توپ بگرفت و زنان و فرزندان ارامنه را اسیر ساخت و اراضی شوره کل را یکباره از روسیان بپرداخت و بوداق سلطان آیرملو را با دیگر مسلمانان بخور سعد ایروان آورد و همچنان تقی خان برچلو ساکن کوکجه و نیکز از طرف دره چمک راه حمزه چمنی برگرفت و اسبان توپخانه کنیا زرا براند و در اعیان اسبها را بکشت و صورت این فتوح از پی یک دیگر در حضرت پادشاه مکشوف گشت اما نایب السلطنه چون به تبریز در آمد الکساندر میرزا والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را بحال گرجستان و شیروان و شکی مامور فرمود و حاجی محمد خان قراکوزلو را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی متفق ساخت و امیر خان سردار را با شقاق مهدیقلی خان جوانشیر از طریق مقری و اراضی برکشاط روانه داشت و خویشتن روز دوشنبه بیست و دوم ذیحجه راه قراباغ پیش گرفت اما از آنسوی دو هزار تن سالدات که در محال کردس دختر یک و چاپاچی سکون داشتند طریق قلعه شوشی برداشتند تا در آنجا اعداد کار کرده با دیگر لشکریان ساحت جنگ مسلمانان کردند و در همین راه باشاهزاده اسمعیل میرزا بازخوردند و آتش حرب افروخته کشت حاجی آقا لر بیک قراباغی با مردم خود نیز از قشای روسیان در آمد و زرم در داد و هم در اینوقت نایب السلطنه از راه در رسید و جنگ به پیوست از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب آتش حرب افروخته بود و در پایان کار روسیان در فید اسار و بوار در آمدند هزار تن اسیر و پانصد نیزه سر و چهار عراده توپ بدست لشکر اسلام افتاد و در انجمله چهارشنبه یازدهم محرم در ظاهر اردبیل از نظر پادشاه بگذشت آنگاه فرمان رفت تا در قلاع چناقچی و خنزیرک و کروس حافظ و حارس باز داشتند و علف و آزوقه بدادند و حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از فتح قریهٔ کرمی با شقاق میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش دانا قاسلیمان کیلانی سر جنگ فوج شقاقی بر سر قلعهٔ لنکران رفت و بقوت یورش فتح قلعه کرده هرچه از تلید و طریف یافت برگرفت و شکفتی آنکه چهارده سال از این پیش چنانکه ذکر شد این قلعه در شب تاسوعا بدست روسیان افتاد و اینوقت هم در شب تاسوعا مفتوح گشت بالجمله سه عراده توپ و دویست تن اسیر از انجماعت دستگیر شد و دوازدهم محرم حاضر درگاه شهریار آمد فرمان رفت تا قلعه لنکران را با خاک پست کردند و از پس آن فتح قلعهٔ سالیان افتاد و اموال و اثقال فراوان بهرهٔ لشکریان شد از جمله یکصد هزار خروار آرد بدست کردند آنگاه برحسب فرمان میرحسن خان حکومت طالش یافت و شهریار تاجدار بفرمود تا از سرهای روسیان پنج مناره در کنار معبر شرقی اردبیل افراخته کردند و چهارصد تن از اسیران روس باده عراده توپ بشاهزاده سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده آمد و دیگر اسیران را روانهٔ طهران داشتند از پس اینوقایع نایب السلطنه اغورلوخان پسر جوادخان زیادلوی قاجار حاکم کنجه را از خوی طلب نمود و او را با محمد لیخان افشار اردومی متفق ساخت و علما و اعیان کنجه را

مکتوبی

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

کتوبی مشعر بتحریض جهاد بار وسیه کرده بدیشان سپرد وکسیل کنجه داشت واز شهای ایشان علیقلی آقای برادر اغورلوخان را از طریق آیرم بر سر قبایل قاجار وآیرملو وقراق وشمس الدین لو فرستاد تا ایشان را بر روسیان بشورانند امردم کنجه وقبایل ونواحی آن بلده چون از رسیدن اغورلوخان آگهی یافتند در عصیان بار وسیان پخته شدند وسر طغیان بر داشته جماعت روسکی در زرآباد کنجه سکون داشتند چون این بدیدند از بهر کیفر غوغا طلبان وتسخیر کنجه بیرون شتافتند ومردم کنجه جنگ ایشان را پذیره گشتند ودر خارج باغی کنجه بار وسیان دوچار شدند درمیانه جنگی عظیم برفت هم در پایان روسیان شکسته شدند وجمعی کثیر از ایشان عرضهٔ شمشیر گشت وگروهی اسیر شد وهشت عراده توپ وتشکیر آمد از آنجماعت عددی اندک بایکراده توپ بطرف شمکور گریختند اغورلوخان جمعی از سواران را از شهای ایشان بتاخت تا دشمکور ایشانرا نابود ساخت آنگاه اغورلوخان بجای جد وپدر در شهر کنجه بحکومت نشست وروز یکشنبه یازدهم محرم سرهنگی روسیان واسیران ایشان را پیشگاه پادشاه گذشت واین هنگام نایب السلطنه فرمانداد تا امیرخان سردار نیز در کنجه متوقف باشد وعبدالله خان دماوندی ونوروزعلی خان سرهنگ سپاه تمنای قلعه کنجه را حافظ وحارس گردند واز جانب دیگر مصطفی خان شیروانی تا نزدیک شیروان براند وبرحسب فرمان شهریار ابراهیم خان قاجار دولوی باوعراده توپ وحاجی محمدخان قاجار باجمعی از لشکر بپشتوانی مصطفی خان از طریق سالیان راه برگرفتند وتا منزل جوادبراندند جماعت روسیه که در شکی وشیروان جایی داشتند چون این خبنک وجوش بدیدند پدرنگ یکجانب بزمک که معقلی محکم بود فرار کردند لاجرم مصطفی خان در شیروان ومحمدحسین خان در شکی شاوخاطر بحکمرانی پرداختند واز جانب دیگر کینیاز قراکلیسا چون دستبرد حسن خان ساری اصلان را بدانست چندانکه احمال واثقال واذوقه وعلف بذخیره داشت بزر برهم نهاده آتش درزدند وبقلعه لری گریخته درآنجا متحصن گشت مع القصه از جمعه بیست وسوم ذیحجه تا جمعه بیستم محرم اینجمله بلدان وامصار مفتوح گشت آنگاه برحسب حکم شهریارشاهزاده شیخعلی میرزای حاکم ملایر با لشکری انبوه از لشکرگاه بعزم تسخیر قلاع قبه وباکو بیراه برگرفت وشهریار تاجدار بیست ویکم محرم بآهنگ قلعهٔ شوشی از طاهرار وپل کوچ داده بیست وچهارم محرم در یکفرسنگی اهر درکنار رود طویله شامی فرود شد واللهیار خان آصف الدوله را با بیست هزار تن لشکر ودوازده عراده توپ فرمانداد که برکاب نایب السلطنه پیوسته شود ودر فتح قلعهٔ شوشی با او همدست کردد وصد هزار تومان زر مسکوک از بهر تجهیز لشکر بدو داد وفرمود بعد از فتح شوشی بتوانی آهنگ تفلیس فرمایند واو بیست وهفتم محرم کوچ داد ودوازدهم صفر در ظاهر قلعهٔ شوشی بلشکرگاه نایب السلطنه پیوست وچنان افتاد که دراینوقت سفیر دولت انگلیس جان مکدانلد کیز بهمانداری میرزا ابوالقاسم مستوفی بیست ونهم محرم حاضر درگاه پادشاه شد وبرحسب امر شهریار محمدحسن خان دولوی شقاقی باشی ومحمدولیخان افشار او را پذیره کرده درآوردند وروز دیگر میرزا صادق وقایع نگار ومیرزا افضل الله علی آبادی مستوفی او را بازپرسی بسزا کرده پنجشنبه چهارم صفر تقبیل عتبهٔ سلطنت حاصل کرده مورد الطاف واشفاق پادشاه شد مع القصه از آنسوی نایب السلطنه ولیعهد ثانی

شاهزاده محمد میرزا را مامور بحفظ و حراست شهر و قلعه کنجه فرمود و محمد قلیخان قاجار را با جماعت خواجه وند و عبد الملکی و نظر علیخان مرندی را با لشکر مرندی ملازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی بکوشید و حکم داد تا لشکریان در اطراف قلعه سنگرها نزدیک برند و کار بر مردم شوشی سخت کردند قلعه گیان از در چاره با لشکر اسلام ساز مداهنه طراز کردند و پیام دادند که اگر ما را در مال و جان زیانی نباشد از در آوردن سپاه اسلام در این قلعه و متابعت پادشاه اکراه نداریم روزی چند بدین مماطله و تسویف بپای بردند و از آنسوی مدد و فک که در خدمت امپراطور روس سرداری نام بردار بود سپاهی از جماعت روسیه و ارامنه و قفاق ساز داده با پست عراده توپ مغافصة بجانب کنجه رهسپار گشت و از کار شوشی که هیچ آفت و محل مخافت نبود یاد نکرد و ولیعهد ثانی محمد میرزا چون قصد مدد و ف را بدانست با اینکه لشکری در خور جنگ او نداشت جلادت ورزیده پذیرهٔ رزم او شد و قلعهٔ کنجه را بنظر علیخان مرندی سپرد امیرخان سردار که جنگ را شیر آهنین چنگ بود و هم ملازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت و را راضی نمکور رهرو لشکر با یکدیگر دیدار کردند و جنگ استوار گشت بانگ کیر و دار برخاست و شرار توپ و تفنگ بالا گرفت امیرخان که در میان آمد و دم با دل تفنگ و لب گلوله از چپ و راست زدم میداد ناگاه گلولهٔ تفنگ بر مقتل او آمده بیفتاد و درخت جهان جاوید بر دو لشکر اسلام که هم از نخست با لشکر عدد و قلت عدد و شد چون سردار را کشته دیدند یکباره روی بر گاشتند و مدد و ف هم در آن روز که چهار دهم صفر بود از پس این ظفر پیدرنگ آهنگ قلعه کنجه کرد نظر علیخان مرندی چون این جلادت از مدد و ف بدانست تاب درنگ نیاورده قلعه را بگذاشت و طریق فرار بر داشت و لشکر روسیه بانی و وافی شهر و قلعه را فروگرفتند از آنسوی چون خبر آهنگ مدد و ف بطرف کنجه در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد نخستین دفع او را واجب شمرد و دست از محاصرهٔ شوشی باز داشت و حکم داد که مهدیقلی خان جوان شیرایل و الوسی که ساکن اراضی قراباغ اندیجانب قراچه داغ کوچ دهد و خود بی توانی سپاهی که حاضر حضرت بود و بر داشته از قفای مدد و ف تاختن کرد و وقتی بر سید که شهر و قلعه کنجه از لشکر روس آکنده بود ناچار فرود شده لشکرگاه راست کرد و تا لختی سپاه از زحمت راه بپاسایید و از صبحگاه ساز مقاتلت فرمایید از قضا هم در آنشب بسقادیج که یکتن از خبرالان جنگجوی روسیه بود با چهار هزار تن سالدات از طریق تفلیس بر سید و با مدد و ف به پیوست و با مداد دوشنبه بیست و سیم صفر ساز مقاتلت طراز گشت و نایب السلطنه ملازمان رکاب و سواران عبد الملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه باز داشت و سپاهیان استرابادی و مازندران را بر میسره کرد و جهانگیر میرزا را با دو تن دیگر از فرزندان خود در قلب جای داد و سرباز و سوار آذربایجانی را در پس امون ایشان بگماشت و خود با جماعتی از دلیران لشکر در میان در کمینگاه گرفت و از آنسوی مدد و ف دیوار حصار را پشتوان ساخته لشکر خویش را برصف کرد و سواران قفاق را از چپ و راست بر داشت و خود با سربازان توپخانه در قلب شد نخستین تفنگچیان عراقی و مازندرانی ساز مبارزت کردند و به پیشه که در آنجا کردهی از جماعت روسیه سینفاق کرده بودند یورش بردند و در اول حمله روسیان را هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران اسب بر انگیختند و با کرده قفاق در آویختند سواران قفاق نیز تاب

شکست یافتن سلطانیان از روسیان و کشته شدن امیرخان سردار

فتح کنجه بدست روسیه

ورزنک نیاورده پشت باجنگ داده مدد و دف چون این نکریست از قلبکاه جنیش کرد و حکم داد تا دهان توپها بگشادند
واز دخان و شرار مصافگاه چون شب قیر گون پرستاره گشت و گلولهٔ توپ و تفنگ چون ترک مرگ بارید
نایب السلطنه در اندیشه رفت که مبادا فرزندان که نوآموز کار رزم اند در آن ظلمت جنگ آسیبی رسد کس
بشتاب فرستاد که ایشان را برکنار کار زار باز دارند نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از در آشفتگی فرزندان
نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلبکاه پیکسوی تباخشد سر باز آوردن باجگانی چنان فهم کردند که ایشان
طریق فرار گرفتند لاجرم بی اینکه زرمی دهند و حمله افکنند بجمله سر بر کاشتند و بار کیرهای لشکر عراقی و بختیاری را
که بکار جنگ بودند برنشسته راه فرار بر داشتند جماعت مازندرانی و عراقی چون این بدیدند نیز روی از جنگ از
ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان برفتند از میان دو هزار و پانصد تن مردم عراق و بختیاری راکه
اسب بود بر پشته صعود کرده متحصن شدند دیگر روز و یکشب بار و سیان زرم دادند و در پایان کار بجمله اسیر
و دستگیر گشتند و چهار توپ از سپاه اسلام بدست روسیان افتاد و نایب السلطنه باشتاق آصف الدوله ناچار
و بنال هزیمتیان گرفتند و تا کنار رود ارس براندند چون شهریار تاجدار این قصه بدانست هردوان را حاضر
حضرت ساخت و دیگر باره بسازلشکر پرداخت و فرماندادکه نایب السلطنه بهمچنان در کنار رود ارس ساخته
جنگ باشد از قضا در غرهٔ شهر ربیع الاول در طویله شامی که لشکرگاه پادشاه بود برفی چنان شگرف ببارید
که مجال در نگ در آنجا محال نمود ناچار کوچ داده از طریق اهر راه تبریز برگرفت و در ظاهر آن بلده فرود
شد و مجتهدین راکه در مدت مقاتلت در تبریز جای داشتند ملاقات نموده نواخت و نوازش فراوان فرمود
و بعد از سه روز بطرف دیخوارقان کوچ داد شاهزاده شیخعلی میرزا و حاجی محمدخان دولوی و ابراهیم خان قاجار
از اراضی قبه مراجعت کرده در آنجا حاضر درگاه شدند و بزرگان داغستان و چچن بتقبیل سدهٔ سلطنت شتافتند
مورد اشفاق و الطاف شاهانه گشتند و مهدیقلی خان جوان شیر شتهزار خانوار ایل والوس قراباغ راکوچ داده
در اراضی قراجه داغ نشیمن فرمود و حسن خان ساری اصلان و مصطفی خان شیروانی و محمدحسین خان شکی بر
حسب فرمان تا دو فرسنگی تفلیس را بمعرض نهب و غارت درآوردند و نایب السلطنه تا آغاز فصل شتا در کنار ارس
سکون فرمود و امیرحسن خان طالش را در اراضی خویش فرمانروا ساخت و شهریار تاجدار بیست و ششم ربیع
الاول از دیه خوارقان کوچ داده دوم ربیع الثانی وارد دارالخلافه گشت و از آنسوی مدد و دف در عشر اول
جمادی الآخره از آب ارس عبور کرده بجد و دشکین شتافت از بهر آنکه قبایل قراباغ را باز جای بردواز
محال کنکرلو واحمدبیک لو عبور کرده در کرملو لشکرگاه کرد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد
قاسمخان وحسین پاشای یوزباشی و رحمة الله خان سرتیپ فوج قراجه داغی و محمدرضا خان سرهنگ فوج دوم
تبریزی را با سپاهی ساخته بدفع او فرستاد و از جانب دیگر شاهزاده عبدالله میرزا برحسب حکم شهریار تاجدار
با لشکری جرار روز سیزدهم جمادی الآخره روانه اردبیل گشت مدد و دف چون انجمن لشکریان را از جوانب
بدانست شتاب زده آهنگ مراجعت کرد و از اسبهای تونجانه و عرادها بیشکه حمل آذوقه میدادو فراوان
بهره لشکر اسلام گشت و این هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فخلی نامبردار بود در مراجعت

مراجعت شاهزاده با یران بعد از انهزام

شکست شدن لشکر اسلام و فرار ایشان از زرم

وفات آقا سید محمد مجتهد

از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شده در بین راه بمرض اسهال وداع جهان کهنه و جهانیان جاویدان جای کرد و هم در امسال شاه محمود افغان از فرزند خود کامران میرزا تفرقه عصیانی کرده بهمنک شد و از شهر هرات بیرون شده از قبایل فراه و سبزوار انجمنی کرده و در دفع پسر بکچه کشت کامران میرزا بحضرت شجاع السلطنه که فرمانگذار خراسان بود پناهنده گشته استمداد فرمود شاهزاده محمد امین خان پازوکی را با پانصد سوار کیل هرات ساخت و کامرانرا کامروا فرمود شاه محمود چون این بدانست با راضی میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستان شتافت و از جماعت اوزبک و دیگر قبایل چهار هزار تن سوار پرخاشجوی سازداده بقصد پسر سر برتافت و از اینسوی کامران میرزا پسر خود جهانگیر میرزا را بدافعه پدر برانگیخت و محمد امین خان با سواره خراسانی در باغ شاه جای کرد اما شاه محمود از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دامنه معروف بگرکلاغ سر آشیب شده بکنار هرات آمد و از کرد راه جماعتی را بدفع محمد امین خان و سواره خراسانی بتاخت تا باهم در آویختند لکن هیچ جانب را ظفر بدست نشد و شاه محمود خود بر سر فرزند زاده خویش جهانگیر تاختن کرد و در حمله نخستین او را بشکست و کامرانرا در قلعه هرات حصار داد این هنگام شاهزاده کامران پیم کرد که مبادا مردم شهر بروی بشورند و شاه محمود را در آورند لاجرم صورت حال را در حضرت شجاع السلطنه معروض داشت شاهزاده در عشر اول ذیحجه از نیشابور ایلغار کرده پنجروزه بکنار غوریان آمد و کامران میرزا دل قوی کرده با لشکر ساخته از بلده هرات بیرون شده با پدر ساز مقاتلت کرد و بعد از کشش و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق فرار برگرفت از پس او شجاع السلطنه در چمن سنگ بست لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شده از نواخت و نوازش شاهزاده کامروا گشت و شجاع السلطنه را بسرای خویش دعوت کرده شهر در آورد و مفاتیح حصار شهر و خزاین خویش را پیش داشت و شجاع السلطنه از میان آن همه جواهر شاهوار یک انگشتری عقیق اختیار کرد و فرزند خود دارغون میرزا را با پنج هزار سوار در شهر هرات گذاشته در عشر اول محرم مراجعت بارض اقدس کرد و مژده این فتح در طویله شامی معروض درگاه شهریاری ایران افتاد

لشکرکشی پادشاه خوارزم بخراسان

دهم در امسال الله قلی توره برادر رحمن قلی توره باغوای محمد خان قرائی با لشکری ساخته از خوارزم بیرون شد و در عشر اول شهر رجب از طریق مرو و سرخس با راضی جام رانده در کنار قلعه محمود آباد لشکرگاه کرد و دست بنهب و غارت برگشاد از قضا شبی نزدیک بسپیده دم چند سراسب در لشکرگاه افسار گسیخته در هم افتادند و پرستاران و رایضان ستوران برخاسته غوغا در انداختند و ندا در دادند که از دور و نزدیک مردم فراهم شده اسبها را دستگیر کنند غوغای ایشان سبب وحشت لشکریان گشت هر کس از خواب انگیخته شد چنان دانست که شجاع السلطنه با سپاهی ساخته بآهنگ شبیخون تاخته است بیکبار لشکر خوارزم خویش کرده طریق فرار پیش داشتند و الله قلی توره تا سرخس عنان نتوانست کشید و از آنجا نیز پسر زنگ آهنگ خوارزم کرد و صبحگاه مردم جام بلشکرگاه او در آمده طریف و تلید و سیاه و سفید هر چه یافتند برگرفتند و مژده این ظفر در عشر آخر شعبان در دار الخلافه طهران معروض حضرت شهریاری ایران افتاد

ذکر

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ذکر وقایع سال یکهزار و دویست وچهل و دو هجری ومقاتلت ایرانیان با روسیان در سرآذربایجان

در سال یکهزار و دویست وچهل و دو هجری چون هشت ساعت وچهل وپنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان سپری گشت آفتاب بهبیت الشرف شد وشاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن نوروز بگذاشت واز بهر مقاتلت با روسیه با حضار لشکرها مشورت کرد واز آنسوی کارداران روس دو فرزند کشتی جنگ از دریای خزر بجذوا ستراباد و مازندران براندند وجماعت ترکمان را که سکنهٔ سواحل بحر خزر بودند ببذل سیم وزر بفریفتند و برفرمانگذاران دولت ایران برشوراندند از میانه مردی که قیات نام داشت ودر میان ایل جعفربای حکمران بود ساخته طغیان وعصیان کشت بدیع الزمان میرزا پسر شاهزاده محمدقلی میرزا که حکومت استراباد داشت مهدیخان ومحمدتقی خان هزارجریبی ومیرزا اسمعیل خان فندرسکی را ملازم رکاب ساخته تفنگچیان استراباد و مازندران با یکهزار سوار کوکلان نیز برداشته شب پنجشنبه نوزدهم شعبان از آن پیش که سپاه برزندخویشتن را برمردم جعفربای زد ومردانرا خون بریخت وزنانرا ببرده گرفت واموال وامتعه آنجماعت راحمل داده باستراباد مراجعت کرد وروسیان چون این بدانستند بی نیل مرام کشتیهای خودرا باز جای راندند شهریار تاجدار بعد از اصغای این خبر منوچهرخان ایچ آقاسی را فرمان کرد که بکلان رفته فرضه انزلی را حافظ وحارس باشد وعبدالله خان امین الدوله برحسب امر ملزم خدمت شاهزاده سلطان محمدمیرزای حاکم اصفهان شدتا از جانب دولت روسیه کار دیگرگون نگشت زیرا که معروض امپراطور افتاد که حد ومملکت ایرانرا که بروزگاری درازاز کاردانان ایران پرداخته بود واز علف وآذوقه والات حرب وضرب ابا نداشته داشت پیک تاختن لشکر ایران دست فرسود خویش ساخته وانیعنی درخاطر امپراطور ثقلی بزرگ انداخت لاجرم الکساندر یرملوف سردار کرجستان را از محل خود ساقط ساخت ونیارال بسقاویچ را بجای او نصب کرد وکینیاز مددوف را نیز از حکومت قراباغ وشیروان وشکی برگرفت وانجسوف را برگماشت وایشان درفتح ممالک ایران بجهة شدند نخستین بسقاویچ تصمیم عزم داد ونیارال دویچ را با وه هزارتن سالدات وهیجده عراده توپ بتسخیر ایروان برانگیخت وانجسوف نیز با شش هزار تن سالدات ودوازده عراده توپ راه قراجه داغ گرفت درغرهٔ شوال دویچ در اوچ کلیسیا وانجسوف در پل خدا آفرین فرود شدند حسین خان سردار ایروان برادر خود حسن خان سالاری اصلانزا با پنجهزار سوار و هزارتن سرباز بقلع وقمع دشمن از قلعه پرون فرستاد واز آنسوی نیارال دویچ با سه فوج سرباز و هزارتن سوار قزاق وچهار عراده توپ برسر قلعه سردار آباد که از مستحدثات حسین خان سردار ایروان بود تاختن کرد حسن خان سالاری اصلان پذیرهٔ جنگ او کرده درکنار قراسو که میان طریق اوچ کلیسیا وسردار آباد است او را دیدار کرد مانند شیر خشم کرده ویلنگ زخم خورده برروسیان درآمد ودراول حمله یکصد وسی تن از آنجماعت را عرضهٔ شمشیر و دویست تن را زنده دستگیر نمود با اینهمه نیارال دویچ افتوری در عنصر جلادت پدید نشد ولشکر خود را از آن مخافت پرون آورده عنان زنان برسر سردار آباد آمد وازیم شب حکم یورش داد حرسهٔ قلعه نیز بمدافعت برخاستند وتا بامداد رزم دادند ودویچ چون فتح سردار آباد را

حکومت سقاویچ در ارمنستان وابتدای مقاتلهٔ او با ایرانیان

مقاتلهٔ سالاری اصلان با روسیه

صعب دیدار آنجا سر برتافته مانند دیو و دیو دیوانه بقصد قلعه تالین شتافت و همچنان کروفری کرده روی ظفر ندیدند ناچار طریق مراجعت گرفت اما انجسوف از کنار پل خدا آفرین خویش گرد که از آب ارس عبور کنند و باراضی قراجه داغ نهب و غارت افکنند ولیعهد ثانی دولت ایران شاهزاده محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار هزار تن سرباز و پنج عراده توپ در آن اراضی لشکرگاه داشت چون این بدانست مانند شیر آشفته بدیشان کمین بگشاد و همنگام عبور از آب دمان توپها را بآنجماعت گشاد داد و از آن گلوله‌های آتشین بسیار کس در آب جان سپردند انجسوف را قوت درنگ نماند و پشت بانجنگ داده سر خویش گرفت و اینخبر در عشر آخر شوال معروض درگاه پادشاه آفاق و شهریار تاجدار این همنگام فرماندار تا قندیلی از زر ناب کرده با جواهر خوشاب مرصع نمودند که در قیمت معادل پنجهزار تومان زر مسکوک برآمد و آنرا بر قبهٔ مطهره بضعهٔ موسی بن جعفر علیهما السلام موقوف داشته ببلدهٔ قم فرستاد و خود در روز سه شنبه هشتم شهر ذیحجه از دارالخلافه طهران خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش داشت و از آنسوی کارداران روسیه نیارال منکروف را با شاق نیزه سوار سمیرامیچ هزار تن سالدات و هزار سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوچ کلیسا برانگیختند تا بلشکرگاه حسن خان ساری اصلان شیخون افکنند در نیمه راه قراولان سپاه ایشانرا دیدار کرده ساری اصلان آگاه ساختند در زمان برخاسته بنه و آغروق خویش را بگذاشت و با چهار هزار سوار در پیرون سنگر کمین کرد این همنگام روسیان برسیدند و بیدرنگ بلشکرگاه درآمدند و از خیمهای ایشان ساری اصلان و مردم او با تیغهای آخته تباخت و شمشیر در آنجماعت نهاد و جمعی کثیر را با تیغ بگذرانیدند نیارال منکروف چون این بدید قوت مبارزت از بهر او نماند ناچار تونجانه خویش را گذاشته راه فرار پیش گرفت و هی از سواران و بنال ایشان گرفتند و هم در آن شب تا کنار رود ارس برفتند و روسیان بعضی در آب غرقه شدند و برخی دستگیر گشتند ساری اصلان کرخانرا نزد سر برداشت و نزد سردار ایشانرا انفاذ درگاه پادشاه نمود و در منزل میانج پانصد نیزه سر از پیشگاه حضور بگذشت و برحسب فرمان این جمله را بدارالخلافه طهران حمل دادند تا مسلمین بدان شاد شوند آنگاه اردوی پادشاهی از میانج بطرف تبریز کوچ برکوچ شد و اینوقت چنان افتاد که روسیان با پنصد عراده آزوقه از بهر مردم خود از تفلیس بجانب ایروان حمل میدادند که در حصار دادن ایروان بکار لشکر شود و حسن خان ساری اصلان این بدانست و شب همنگام تاختن برده عرادهای آزوقه را ما خود نمود و دنکاهبانانرا سر برگرفت و اینخبر در تبریز بمکشوف حضرت پادشاه آفاق و شهریار تاجدار از تبریز خیمه بیرون زده در همین قبله لشکرگاه کرد اما روسیان چون از حصار دادن ایروان سودی بدست نکردند دست باز داشته بجانب نخجوان شتافتند و قصد تسخیر قلعهٔ عباس آباد که از مستحدثات نایب السلطنه عباس میرزا است نمودند نایب السلطنه این بدانست و از بلدهٔ خوی تا محال چورس براند و احسان خان پسر کلبعلی خانرا که از پیش حکومت نخجوان داشت با سپاه نخجوانی بحراست قلعه عباس آباد مامور فرمود و محمد امین خان و دلتوی قاجاررا با کردهای زرنخ تیاری باد همدستان کرد احسان خان چشم از احسان شهریار و خط پنصلا سلام پوشیده در نهان با نیارال بستقاویج ابواب موالات باز داشت

سفر شاهنشاه ایران بآذربایجان

داور ابمحاصره عباس آباد تحریض نمود و لشکر روس شتاب کرده عباس آباد را احصار و اندینوقت شاهزاده
علیقلی میرزا برحسب امر شهریار با پنجهزار سوار و پنجهزار پیاده بارض چورس آمد و پادشاه از چمن قبله کوچ داده در
ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده احکام پادشاه را اصغا نمود و پس از چهار روز مراجعت
فرمود و اللهیار خان آصف الدوله نیز با پنجهزار سواره و پیاده ملزم رکاب نایب السلطنه شده روانه چورس
شد اینوقت محاصره عباس آباد مکشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه رکن الدوله و آصف الدوله را با شش هزار
سوار و دو عراده توپ برداشته از چورس بیرون شد و حسن خان ساری اصلان را مشور فرستاد که با بنک
جنگ روسیه راه برگیرد اینک من کمین نهاده ام چون روسیان لشکر تو را اندک پندند دست از محاصره عباس آباد
باز دارند و از سینغاق و لشکر خویش بیرون شده با تو درآویزند پس من کمین بگشایم و از قفای ایشان درآیم
و کار بکام کنم از قضا یکتن از ارامنه ایروان که در لشکر ساری اصلان بود این راز را بدانست و شبهنگام اسبی
از باره بند ساری اصلان بگشود و برنشست و چون باد بنزدیک بقاویچ تاخت و او را از این کید و کمین
آگاه ساخت لاجرم بقاویچ با ساختگی تمام کوچ داد و از این سوی چون نایب السلطنه ز مسیر کشت کار را برآزرده
نیافت و در همین راه با بقاویچ دیدار کرده ناچار صف کارزار راست کرد و جنگ پیوسته شد اگرچه زمانی
دراز مردم ایران پای اصطبار افشردند اما با قلت عدده و عُدّه روی ظفر شوم ننمود دید و بسیار کس بشت با
جنگ دادند در میانه چهار تن از روسیان با بنک نایب السلطنه تاختن کرده و خدمتش بخونشستن هر چهار را دفع
داد یک دو تن را با تیغ بزد و دیگر را با کلوله بخاک انداخت و فضلعلی خان قوانلوی قاجار دران زمگاه از پس
انگه اسبش از پای درآمد پیاده همی رزم داد تا از کثرت جراحت با کشتگان هم آغوش افتاد ملازمانش او را
گرفته بکنار آوردند چون بهبودی گرفت جان نثار دولت لقب یافت مع القصه ایرانیان بحال چورس مراجعت
کردند و بقاویچ علمی را که نشانه دولت ایران داشت برافراشته از زره دارس عبور کرده تا کنار عباس آباد
تاختن نمود و احسان خان که از پیش با او مواضعه داشت چون این بدانست هر کس از حرسه قلعه را که دولتخواه
ایران میدانست گرفته بند بر نهاد و در بر روی بقاویچ بکشاد و روز چهارشنبه دهشم شهر ذیحجه بقاویچ بعباس آباد
درآمد و محمد امین خان قاجار و عباس خان سرکرده فوج بختیاری و چندتن دیگر را با خود داشته روانه تفلیس
نمود و احسان خان را بپاداش این خدمت حکومت نخجوان داد و چون این خبر معروض درگاه شهریار تاجدار
افتاد حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان نایب غلامحسین خان سپهدار را با سر باز خلج و ساوه
و قم بجراست قلعه خوی مامور داشت و عبداللهخان فیروزکوهی بحفظ قلعه تبریز شتافت و شاهزاده محمد میرزا
ولیعهد ثانی دولت بنهب و غارت اراضی قرابا غ بیرون تاخت و برادرش جهانگیر میرزا بجانب سالیان کوچ
داد و شاهزاده علیقلی میرزای رکن الدوله بتوقف اراضی چورس مامور گشت و نایب السلطنه طریق ایروان
گرفت آنگاه شاهنشاه ایران از ظاهر خوی کوچ داده از راه چمن مرند و قریه النجق وارد و چمن مهربان گشت
و از آنسوی بعد از ورود بقاویچ در عباس آباد مرض وبا در لشکرگاه او در افتاده هر روز سیصد تن
و زیاده رهسپار هلاک میگشت ناچار از آنجا کوچ داده راه قرابا بای قرابا غ پیش گرفت و خواهرزاده خود

متعاقب نایب السلطنه با بقاویچ

بقیه قضیه عباس آباد و بیرون رفتن روسیه از ایران

خبر ورود لشکر کاه در روسیان و طلب عساکر ایران از خوی

میرزا کربلایی ف را نزد یک نایب السلطنه کسیل داشت سخن از در مصالحه و مداهنه کرد سخنان او را بعرض شهریار تاجدار رسانیدند پسندیده نداشت و فرمود سخنان مستقابیج از در حیلت و نیرنگ است بدین ترهات وقعی نباید گذاشت لاجرم میرزا کربلایی ف بی نیل مرام از نزد نایب السلطنه مراجعت نمود و این هنگام شیخعلی خان برادر احسان خان کنگرلو که حکومت اردوباد بانجوان داشت آقفا بهرادر کرده قلعهٔ اردوباد را بدو میان سپرد و خدمت ایشان کرفت شهریار تاجدار فرماندار تا ابراهیم خان قاجار دولو با افواج مقدم و قراکوزلو بطرف اردوباد تاختن کرده و از کردراه قلعه را باز ستدند و حرسهٔ آنرا مقتول ساخته خود متوقف شدند و سرهای کشتکان را بر کرفته شهای ایشانرا از پیرون دیوار باره سراشیب آویخته کردند و نیز شاهزاده محمد میرزا را راضی قرا باغ را منهوب ساخت و جهانکیر میرزا سالیان را ویران کرد و پاسبانان آن محال را مقتول ساخت و توپخانه ایشانرا که حمل و نقلش مشکل مینمود بدریای خزر انداخت و هفدهم شهر صفر این خبر در حضرت شهریار مکشوف افتاد و تا نایب السلطنه چون ایام عاشورا را بپای برد شاهزاده رکن الدوله را در چورس کذاشته راه ایروان برداشت و بعد از ورود بایروان قاسم خان تبریزی سرهنک فوج خاصه و جعفرقلی خان مقدم را و حاجی میرزا محمد خان مقصود لوی استرابادی و لطفعلی خان ملایری را با لشکری کران آموده و توپخانه و قورخانه بحراست قلعهٔ ایروان مامور ساخته حسین خان سردار ایروانرا مشرم رکاب فرمود و بقدم عجل مشتافته قلعهٔ اوچ کلیسیا را حصار داد و حرسهٔ قلعه از جماعت روسیان ساکن اباران بودند استمداد کردند و ایشان اجابت نمودند نایب السلطنه این بدانست و یوسف خان کرجی سرهنک توپخانه و سهراب خان کرجی غلام پیشخدمت باشی را با چهار هزار تن لشکر بجانب صرهٔ اوچ کلیسیا بازکذاشت و خود طریق اباران برداشت و در قریهٔ اشترک که از ارض ایروان است با جماعت روسیه که بمدد مردم اوچ کلیسیا می آمدند و چارسد مذ از هنکام چیره شدن بهمتر آنسوی زوال نیران قتال افروخته بود و مردان جنک بدهان توپ و تفنک حمله میبردند و زرم میدادند و در پایان کار روسیان هزیمت شدند و توپخانه و آلات حرب و ضرب برخشید و بجانب اوچ کلیسیا کریختند سواران سپاه از قفای ایشان تاختن کردند و از آنسوی لشکر ایران دست از محاصره بازداشته از پیش روی آنجماعت پیرون شدند و دست بقتل و اسرکشودند از آن جمع الاعدادی قلیل بسلامت نرست نایب السلطنه از پس آن فتح یکروز در لشکرکاه بماند و سرهای کشتکان را با اسیران بدست یحیی خان امیر آخور خویش روانه درکاه پادشاه داشت و خود مراجعت بایروان فرمود و از آنسوی بستقابیج چون این بشنیدند یارال ارستوف کرجی را بحفظ قلعهٔ عباس آباد کذاشته خود از مترل قراباباي بانجوان آهنک ایروان کرد شاهزاده رکن الدوله و حسن خان ساری اصلان نیز از ارض چورس کوچ داده بطریق ایروان کرفتند و صحرا نشینان ایروانرا که در کنار رود ارس نشیمن داشتند در سینقاهای محکم جای داده لشکر بحفظ ایشان کماشتند و بعد از ورود ایشان بایروان نایب السلطنه از آنجا بیرون شده در دامن آقری داغ تردیک بقریهٔ انجوره لشکرکاه کرد و بستقابیج باوچ کلیسیا شتافته مجروحان لشکر را روانهٔ تفلیس داشت و خود خاطر بفتح قلعهٔ سردار آباد کماشت نایب السلطنه ساری اصلان را بحفظ قلعهٔ سردار آباد مامور فرمود و خود آهنک عباس آباد کرد و یارال ارستوف از عباس آباد پذیرهٔ جنک شده با لشکری ساخته تا قریهٔ خوک نجوان بتاخت در آنجا

هر دو لشکر صف راست کردند و جنگی هولناک درانداختند نایب السلطنه پای اصطبار استوار کرد چندانکه ارستوف شکسته شد و راه عباس آباد پیش داشت آنگاه نایب السلطنه بمنزل چشمه شاهی خوی فرود شد و پادشاه را از قصه آگاه کرد شهریار تاجدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعه تبریز نشیمن سازد و عبدالله خان ارجمندی و طهماسب قلی خان لاریجانی و ولیخان شکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علینقی خان قراگوزلو و عبدالله خان دماوندی با افواج خود ملزم رکاب او باشند و معادل ده هزار تومان زر مسکوک از بهر نایب السلطنه عاطفر مود آنگاه از چمن معسکر بان باراضی سراب خیمه زد این هنگام یحیی خان برسید و دو هزار و سیصد تیره سر و یکهزار و پانصد تن اسیر و پنج عراده توپ از پشکاه پادشاه بکذرانید شاهنشاه ایران یک فوج از اسیران با دو عراده توپ روانه اصفهان فرمود تا خاص شاهزاده سلطان محمد میرزا باشد و دیگر اسیران با آلات حرب و ضرب چندانکه بوکسیل طهران نمود دو خود نیز از سراب کوچ داده شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد دارالخلافه گشت بعد از پیروزی شدن شهریار تاجدار از مملکت آذربایجان لشکر ایران یکباره هول و هرب در خاطر نشست و بسقاویچ را طمع و طلب زیادت شد این هنگام آصف الدوله افواج مازندرانی را روانه تبریز داشت و کروهی از رجال را بر داشته با شاق میرزا ابوالقاسم قایم مقام از آب ارس عبور کرده بقریه الیخی آمد و نایب السلطنه روزی چند در ایروان و نخجوان بپای برده چون علف و آذوقه اندک بود باراضی چورس شتافت و از آنجا بیلده خوی درآمده آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و بسقاویچ در محاصره سردار آباد و قدم اجتهاد استوار کرد حسن خان ساری اصلان چون استشمام هول و هرب از لشکر اسلام همی نمود در قوت بازوی خود ندید که از در مدافعت بیرون شود و بار و سیان زرم و بدلاجرم دیوار حصار را ثلمه کرده از آنجا بدر شده بجانب ایروان کریخت و بامداد که ارامنه سردار آباد از فرار او آگهی یافتند یکباره دل از خویشتن داری برگرفتند و ابواب قلعه را کشوده روز دوشنبه نهم ربیع الاول بسقاویچ را با مردم او درآوردند و علف و آذوقه که ابناشته داشتند بر و سیان گذاشتند و بسقاویچ از پس فتح سردار آباد و آهنک ایروان کرده و آن بلده را حصار داده و دمان توپها بجانب قلعه بگشاد و پس از روزی چند که از جانبین کاری بدینسو نه رفت جعفرقلی خان مقدم و فوج حراغه هم از بیم جان و هم از آمیزوی که با احسان خان در نهان مواضعه داشت از قلعه فرود شده فرار کرده و آمد یکر مردم که حارس و حافظ قلعه بودند هراسناک شدند چنانکه دست از ایشان باز کار همی شد و از آنسوی شب جمعه چهاردهم ربیع الاول هنگام سپیده دم بسقاویچ از طرف جامع ایروان چون تکرگ بلا کلوله توپ و تفنگ بارید و فراز بارهٔ حصار را از هر سه بپرداخت ساری اصلان چون این بدانست که دیگر از لشکر اسلام کار مبارزت ساخته نیست دست از جنگ باز داشته در مسجدی که خود بنا کرده بود جای کرد پس اهل قلعه در فراز کردند تا بسقاویچ درآمد و نخستین کس فرستاده حسن خان ساری اصلان و حاجی محمد خان مقصود لو و حمزه خان ارتالی و دیگر شناختگان لشکر را بند بر نهاده مجموسار روانه تفلیس داشت چون این خبر در بلده خوی معروض نایب السلطنه افتاد شاهزاده رکن الدوله و اللهیار خان آصف الدوله را روانه تبریز نمود و رحمة الله خان فراهانی را با فوجی از سرباز بدربند و زگرگرسیل ساخت که مبادا از وسیان از انجا عبور کرده آهنگ تبریز کنند و خود باراضی مرند که از توابع خوی است نشیمن جست

مراجعت شهریار تاجدار از ایروان

فتح قلعه سردار آباد و ایروان بدست روسیه

هم در اینوقت مسموع افتاد که نیارال ارستوف با لشکر فراوان و توپخانه در خوار ازدره وزکرگر عبور کرده بجانب تبریز شتافت نایب السلطنه محمدعلی خان رشتی پیکلربیکی تبریز را بتزدیک بسقاویچ رسول فرستاده پیام داد که در اینوقت اگرچه لشکر ایران در آذربایجان اندک است واین قلیل مردم نیز از جنگ وهشت زده وشکسته خاطرند اما نیکو آنست که از این جنگ وجوش باز نشینی واز عاقبت کار بیندیشی که اگر صد هزار تن از روسیه یا دول دیگر در بلدان وامصار ایران در آید وهیچکس از در مدافعت پیرون نشود وهمان اهل صنعت وحرفت از در وبند آیند خود واجب کند ویجنبد جهان از وجود جمله بپردازند وخود دیگر باره مراجعت بنجوی فرمود ند حاجی محمدخان قاجار واسفندیارخان نایب سپهدار را باتفاق بهرام میرزا در آنجا که گذاشته خود طریق تبریز برگرفت در منزل طسوج معروض افتاد که ارستوف در قریه صوفیان جای کرده تا مردم تبریز را از بیم وبلا ایمنی داده آنگاه بفتح قلعه پردازد نایب السلطنه بتعجیل آهنگ تبریز کرد واز آنسوی چون نظر علیخان یکانلوی حاکم مرند بجرم آنکه قلعه کجه را بی رحمت مقاتلت بروسیان گذاشت وبنزیمت جست بفرمان نایب السلطنه عرضه هلاک آمد اینوقت که ارستوف نزدیک شد مردم مرند که رنجیده خاطر بودند بدو پیوستند واز میان بلده تبریز پسر حاجی میرزا یوسف مجتهد که میرفتاح نام داشت وجوانی ناجرب بود به تسویلات نفسانی وتخییلات شیطانی چنان دانست که اطاعت ایمپراطور روس موجب متابعت عوام الناس خواهد شد ومحراب ومنبر او رونق ورواج دیگر خواهد یافت پس بر منبر برآمد ودعای دولت ایمپراطور یکبفت ومردم را بخدمت او دعوت کرد یکبار مردم بر شوریدند وغوغا در انداختند وحفظه وحرسه برج وباره را بزیر انداختند چون رکن الدوله وآصف الدوله نگاهبانان برج وباره را مقهور حامه شهر یافتند از در چاره پیرون شدند رکن الدوله از شهر بند تبریز بدر شد وآصف الدوله زنان وپرده کیان نایب السلطنه را از شهر بپیرون فرستاد تا در قریه یاسمج بر رکن الدوله پیوستند وخود در شهر بماند وچندانکه در اطفای نیران فساد جنبش کرد مفید نیفتاد واز آنسوی چون بانگ توپ روسیه از ارض آجی چای که دو فرسخی تبریز است بلند آوازه شد میرفتاح علم افراشته کرد ومردم شهر را برداشته باستقبال روسیه رهسپر گشت روز جمعه سیم شهر ربیع الثانی در سال یکهزار ودویست وچهل وسه هجری جماعت روسیه را بارک شهر تبریز در آورد ودر حال آصف الدوله را ماخوذ داشته بارک در بردند وبنگاهبانان سپردند این هنگام نایب السلطنه که بآهنگ تبریز میتاخت چون بدو فرسنگی شهر رسید این قصه بشنید قایم مقام را روانه تبریز فرمود وخود ناچار سر بتافت وبجانب سلماس شتافت اما ارستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگذاری تبریز وصواب وصلاح امور را برای ورویت میرفتاح گذاشت وبخیر بتزدیک بسقاویچ انهی کرد واز ایروان کوچ داده طریق تبریز گرفت در اراضی نخجوان محمدعلی خان رشتی را که از جانب نایب السلطنه رسول بود دیدار کرد واو را چنین وقتی وقعی نگذاشت اما بعد از ورود به تبریز از در دوراندیشی چنان صواب شمرد که مداخلت در امور مسلمین بنفرمایند تا مبادا بیکبار بر شورند وآن کنند که اصلاح نتوان کرد وآصف الدوله را دیداری از در مهر وخادوت نمود ودر معنی طریق مسالمت ومصالحت سپرد وحکومت شهر را نیز همچنانکه بود بتفویض بمحمدعلی خان رشتی داشت وبا او کار برفق ومدارا

کرد

کر و آنگاه بطلب فتح خوی برخاست وسپاهی بدانجانب مامور نمود و نایب السلطنه چون چاره کار را در چنین هنگام جز در مصالحه ندید دانست روا ندید که در سر خوی کار بمقاتلت و مخاصمت کند پیدرنگ لشکری که در خوی اقامت داشت با آلات حرب و ضرب مبلغ سی آورد و حکومت آنولایت را بامیر اصلان خان دنبلی گذاشت و دیوسته بی وافی و مانعی بشهر خوی در رفشد اینوقت قایم مقام در سلماس حاضر حضرت شد و نایب السلطنه از سلماس بارومیه آمد و پیشرن خان گرجی غلام پیشخدمت را بنزد یک بسقاویچ فرستاد و بدو نگاشت که از این غلبه که ناگاه تو را افتاده طریق تتمر کمیر و از حشمت شاهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان و حدت سپاه و شورش خاص و عام در حفظ بیضهٔ اسلام ایمن مباش و کار بر مداهنه و مهادنه میکن که سلامت طرفین در رفاهیت جانبین در این است بالجمله پیشرن خان بنزد یک بسقاویچ شد و نامه بداد و پیام خویش بگذاشت بسقاویچ سخنان او را بامیزان عقل راست یافت و دانست که فتح بسیار بلاد و امصار از بهر سلاطین بسهولت تواند بود اما بصعوبت توان نگاه داشت خاصه وقتی که چنونت مذهب درمیان باشد و با اینکه روسیه هنوز تصرف کلی در تبریز نکرده بودند و با مسلمانان مخالطت فراوان نداشتند بسیار کس از سالدات ایشان در برزن و بازار تبریز مفقود شد چه بازاریان و اهل صنعت و حرفت هر جا بدان جماعت دست می یافتند نابود میساختند و چون بسقاویچ این معانی را فهم کرده بود در جواب پیشرن خان از قبول مصالحت و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که با نایب السلطنه در یک مجلس دیدار کند و کار مصالحه استوار دارد و مجلس ملاقات را در هشت فرسنگی مراغه در اراضی دیخوارقان معین کرد و چون این خبر بنایب السلطنه برسید برای حفظ دماء مسلمین و حراست بیضهٔ اسلام سخن بسقاویچ را پذیرفار گشت و فرزندخود بهرام میرزا و خوانین قاجار و لشکریان را از طریق اردبیل و سلدوز بجفتو که اکنون بزحمت آباد مشهور است فرستاد و خود با چند تن از ملازمان حضرت روانه لشکرگاه بسقاویچ گشت و از آنسوی چون شاهزاده علیقلی میرزا پرد کیان سرای نایب السلطنه را از یاسمج همی کوچ داد و قبایل یکانلو و شقاقی با هنگ نهب و غارت تا اراضی زنجان از قفای ایشان همی برفشد و علیقلی میرزا با آن قلیل مردم ایشان را دفع همیداد و بعد از ورود بزنجان پرد کیان را با شقاق حاجی علی اصغر خواجه سرای و عبدالله خان دماوندی روانه شهر همدان فرمود و خود طریق قزوین گرفت و از آنسوی خبر غلبهٔ روسیه در آذربایجان روز جمعه دهم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان افتاد و شاهنشاه ایران این هنگام میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را که کار وزارت اعظم میکرد طلب داشت و حکم داد که بجمیع ممالک محروسه فشور کنند تا لشکرها گرد آیند و اعداد جنگ نمایند چون برحسب امر معتمدالدوله مناشیر پادشاه را بسرداران سپاه رسانیدند نخستین غلام حسین خان سپهدار عراق که در حضرت پادشاه مفاخرت مصاهرت داشت با دوازده هزار سرباز و علف و آذوقه چهارماهه روز پنجشنبه چهاردهم جمادی الآخره در اراضی ساوه لشکرگاه کرد و در عشر اول رجب شاهزاده ملک آرای زندان و استرابادی با ده هزار تن سوار و کرایلی داود صانلو و افغان و پیاده استرابادی و هزار جزایری برسید و شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه

انجمن شدن لشکریان ایران برای دفاع روسیان

با ششهزار سوار با جلان و پیرانوند و پیاده بختیاری و سیلاخوری و توپخانه در عشر آخر رجب در آمد و شاهزاده جهانشاه
از قبل شاهزاده محمود والی لرستان با لشکر فیلی برسید و شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در مشهد مقدس علم
مبارک حضرت رضا علیه الصلوة والسلام را برافراشت و تمامت امرای خراسان و لشکریان آن اراضی را در
کرد علم انجمن کرده سپاهی بزرگ ساز داد و بقدوم عجل تا دار الخلافه تباخت مع القصه در زمانی قلیل لشکری
افزون از حوصلهٔ حساب در دار الخلافه طهران فراهم شد و همچنان شاهزادگان همه روزه از بلدان و امصار
خود با لشکرهای فراوان همی در رسیدند و چون بستقاویچ نیارال رازن را با سپاهی بزرگ در میانج نهاده بود که
هم حفظ حدود آذربایجان کند و هم اگر تواند مردم زنجان را فریفته دولت روسکر داند شهریار تیمجار میرزا تقی
علی آبادی را که منشی خاص حضرت بود و بوزارت شاهزاده عبدالله میرزا روانه زنجان فرمود و شاهزاده شیخعلی میرزا را
با لشکری در خور مامور بتوقف زنجان فرمود اما از آنسوی چون بستقاویچ برای دیدار نایب السلطنه نیز آهنگ
دیدار قان کرد روز ورود نایب السلطنه بستقاویچ و تمامت سرداران روسیه باستقبال بیرون شدند و بتعارفات
خویش خضوع نموده کلاه برکرفشند و نایب السلطنه با هریک باندازه محل و رافتی و ملاطفتی فرمود و بستقاویچ عمیر بانی
پرداخت و آصف الدوله را نیز از بتیرزحاضر ساخت بعد از چهار روز که سخن از در مصالحت همی رفت بستقاویچ
سخن براین نهاد که کارداران روسیه در مدت مصالحه دولیتین در اراضی و قلاع قراباغ و دیگر قلاع و حدود
آذربایجان که متصرف بودند از آذوقه و علف و توپخانه و آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال لشکری کچنها
داشتند و لشکر ایران پیک تاخش جلد را منهوب ساخته و دیگر باره معادل همت کرد و زر مسکوک امپراطور
روسیه تجهیز لشکر کرد و بخت او مساعدت نموده مفاضه آذربایجان مشوح شد اکنون که کار بر مصالحت است یا
این بلدان و امصار را که مشوح ساخته ایم چندان بما گذارید که از منال دیوانی آن حقوق خویش را ما خود داریم و اگر
تفویض این بلاد را نکرده میدارید و استرداد میخواهید این زر که ما در اینکار نهاده ایم بما باید داد و بالجمله پانزده کرور
زر مسکوک بما بپردازید تا ما از تبریز و بلاد دیگر که مشوح کرده ایم بیرون شویم نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی را
بحضرت پادشاه فرستاد تا ابلاغ اینخبر کند شهریار تا جدار بعد از اصغای این کلمات درخشم شد و فرمود یک
نیمهٔ این زر را بتجهیز لشکر عطا کنیم دیگر نیز از روسیا نرا در آذربایجان زنده نگذاریم و فرمانکرد تا شاهزاده شجاع السلطنه
و محمدتقی میرزای حسام السلطنه و غلامحسین خان سپهدار را با لشکرهای جرار از دار الخلافه کوچ داده در بلدهٔ قزوین
انجمن شدند بستقاویچ چون این بشنید از آن سورت وحدت که در خاطر داشتند کاسته فزود و شد و دال خسکی را
که یکی از محرمان خویش میدانست بکسیل حضرت پادشاه و هشت و قایم مقام نیز بر حسب امر نایب السلطنه بسپاه
شتافت تا با اشاق دال خسکی کار مصالحه را ساخته کنند و زیان دولت روسیه را بر کاردران ایران حمل فرمایند
و مال المصالحه را برده کرور زر مقرر کردند کار پردازان ایران معروض داشتند که اکنون مملکت آذربایجان تصرف
سپاه روسیه اند راست بعد از انکه لشکر مسلمانان انجمن شوند و بدان اراضی تاختن برند اگر چه آن مملکت را از روسیان
پرداخته کنند اما در میانه رودم فراوان مقتول خواهد گشت و همچنان زر و سیم بسیار بر سر اینکار خواهد شد
و چون روسیه مقهور شوند و از آذربایجان سار سفر کنند از این مال المصالحه افزون از اموال و اثقال تجار و رعایا

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بغارت خواهد رفت بصواب نزدیکتر آنست که شهریار تاجدار مال المصالحه را از خزانه عطا کند و بر جان و مال مسلمانان ببخشایش آورد چون پادشاه عاقل و دوراندیش بود آتش غضب را بزلال عقل و رویت فرونشاند واین حمل را بر خویشتن نهاد چندانکه شاهزادگان واعیان ایران و قوای سپاه و بزرگان درگاه غوغا برداشتند ونداد دادند که مملکت ایران پیشه شیران و خوابگاه دلیران است ما این عار بر خود نپسندیم جان و سر بر سر اینکار نهیم و زر و سیم نزد بیگانه نفرستیم و از این شور و شورش که در سر داریم از نفلیس بدان سوی تر بریم شاهنشاه فرمود که ما پشت و روی اینکار را دیده ایم و دانسته ایم که شما بر روسیان غلبه توانید کرد و آذربایجان را مسترد توانید ساخت اما ممکن است از تعمیر بلاد و ترفیه عباد چشم توان بست عاقل آنست که چون دولت کارش بدینجا رسید غرور جاهلانه و غیرت سپاهیانه را تحت الشعاع خود و عزل کند آنگاه حکومت فرماید پادشاهان که خزاین را به سیم و زر دلالی و در را بانباشته کنند از بهر آنست که اگر روزی بکار برود بکار برند ما نیز امروز این زر بدیم و باراقه و ماغ عباد و شهر پپ بلاد را ضمن نشویم و فرمان کرد تا فتحعلیمیرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه سفر دهخوارقان کرده قواعد مصالحه را ممهد دارد تا از اینسوی مردم دارالخلافه طهران چون شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با انبوه لشکر خراسان برسید و کلمات او را در اصرار جهاد بار و سیه اصغا نمودند و تجلد و تهمر او را در کار رخنه بدیدند با خود اندیشیدند که شهریار تاجدار او را ولیعهد و دولت کند و پاپ السلطنه را که مقهور روسیان گشته معزول فرماید اندک اندک این ترهات چندان شایع گشت که نیاران دال خبکی با در داشت و چنان پنداشت که نایب السلطنه از ولایت عهد معزول است و از این پس پاپ سلطنت شجاع السلطنه خواهد بود لاجرم بسقاویچ را نامه کرد که کاردار ان روس را سخن مصالحت و مسالمت با نایب السلطنه بود و شرایط مواثیق عهدنامه با او محکم گشته از پس آنکه ولیعهد دولت ایران شجاع السلطنه شد او را جز کاوش با روسیان سخنی بر زبان نیست این رنج بردن و عقد مصالحه استوار کردن با دبچنبر بستن است بسقاویچ چون این سخن بشنید میرزا ابوالحسن خانرا وقعی نگذاشت و اصف الدوله را بر داشته از دهخوارقان روانه تبریز شد نایب السلطنه نیز ناچار از طریق صاین قلعه افشار و سامان مکری با راضی کردن شتافت و امیرزاده بهرام میرزا با بنه و آغزوق بدو پیوست و میرزا ابوالحسن خان در زنجان اقامت کرده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه ایران که از اینگونه مصالحه در خاطر خلجان داشت شاد خاطر شده یکباره دل بر جهاد نهاد و این هنگام مکدانلد ایلچی مختار دولت انگلیس که متوقف تبریز بود از بهر عقد مصالحت میان دولتین ایران و روس میان بست و نخستین بسقاویچ را دیدار نمود و گفت بعد از قلع و قمع ناپلیون کاردار ان دول فرنگستان سخن بر این نهادند که اگر پادشاهی از اراضی خود پیشی جوید و بدولتی دیگر مداخلت کند دولتهای دیگر همدست شوند و او را از پای در آورند تا مبادا قوت زیادت کند و مانند ناپلیون سورش فتنه و شهر پپ ممالک شود هم اکنون اگر کاردار ان روسیه دست از مملکت آذربایجان باز ندارند واجب افتد که دولت انگلیس با دیگر دولتها همداستان گردد و دولت روس را از پای بنشاند مع القصه بسقاویچ را

اشاره به مداخله انگلیس در مصالحه ایران و روس

از حدت و تهمتن فرود آورد آنگاه راه دارالخلافه برداشت و بحضرت پادشاه آمده بعرض رسانیدند که بسیار وقت در مملکت روم و فرنگستان مملکتی مغالفه بدست دشمن افتاده و بحکم مصلحت وقت پست کرده روسی کرور زر داده اند و استرداد ممالک خود نموده اند این ننگی نباشد بلکه فخری باشد و اگر بکار داران ایران حملی گران است شهریار تاجدار اشارت فرماید تا دولت انگلیس این زر از خزانه خویش تسلیم رسیان کند و آتش این فتنه را فرو نشانند بالجمله شهریار را نیز از ان خشم تافته بزیر آورده و کار مصالحه را ساخته کرده و باز آذربایجان شتافت این نوبت در قریه ترکمان چای از توابع تبریز بسقاویچ باتفاق آصف الدوله حاضر شد و نایب السلطنه نیز بدانجا شتافت و منوچهرخان ایچ آقاسی با معادل هشت کرور زر سکوک نیز راه ترکمان چای گرفت و میرزا ابوالحسن خان از زنجان بدانسوی رهسپر گشت چون این جمله در ترکمان چای انجمن شدند نایب السلطنه و بسقاویچ منشور وکالت خود را بیکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه پنجم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری مطابق سنه تنکوزئیل ترکی عهدنامه مبارکه را نگاشتند و بسجلی با خاتم نایب السلطنه و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه بسقاویچ ماخوذ داشت و بسجلی بمهر بسقاویچ نایب السلطنه سپرده آمد آنگاه کوس شادمانی بکوفتند و بسقاویچ راه تبریز برداشت تا لشکر خود را از آنجا کوچ دهد و نیارال رازن را با پنج تن دیگر از مردم خود باتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه حضرت شاهنشاه ایران نمود که صورت عهدنامه را بنظر کاردران دولت رسانند و او در عشر آخر شعبان حاضر درگاه شد و عریضه بسقاویچ را با پیشکش او بعد از سه روز از پیشگاه حضور بگذرانید و مورد التفات شاها نه گشته با جواب عریضه بسقاویچ مراجعت کرده الله یار خان آصف الدوله و منوچهر خان ایچ آقاسی نیز حاضر حضرت شدند و روز کار آسایش فراز شد و لشکریان اجازت مراجعت باوطان خویش یافتند در اینجا صواب نمود که مختصری از عهدنامه نگارشود

ذکر مختصر و منتخبی از عهدنامه دولتین ایران و روس که بعبارته لفظا بلفظ انتخاب شده

اعلیحضرت ایمپراطور اعظم کل ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران باوصافه علی السویه اراده دارند که بنوایب جنگی نهایتی بگذارند و بسبب هجواریت صلحی بی نفاق بعمل آرند لهذا ایمپراطور اعظم جناب ایوان بسکاویچ خبرال انوتار را و پادشاه والاجاه ممالک ایران نوآب نایب السلطنه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان در محل ترکمان چای اختیارنامهای خود را بهم سپردند و فصول آتیه را تعیین و قرار داد کردند فصل اول بعد الیوم ما بین اعلیحضرت ایمپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه موقوت و وفاق کامل بدالآباد واقع خواهد بود

فصل دوم از تاریخ حال هر دو پادشاه با اجلال عهدنامه واقعه در محال گلستان قراباغ را متروک و این عهدنامه جدیده میمونه را با عهود و شروط مسلوک داشته اند فصل سیم پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان کل الکای نخجوان و ایروانرا خواه اینطرف رود ارس خواه آنطرف بدولت روسیه واگذار میکنند و تعهد مینماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه همه دفرد دستور العمل که متعلق باین دو ولایت باشد بتصرف امرای روسیه بدهد فصل چهارم در باب سرحد دولتین ایران و روس بدینموجب

خط

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

خط وضع شده از نقطه سرحد ممالک عثمانی که در خط مستقیم بقله کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده و از آنجا تا بسر چشمه رود خانه قراسوی پائین که از سر اشیب جنوبی آغری کوچک جاریست فرود آمده بمتابعت مجری این رود خانه تا بالشای آن بر دارس در مقابل شرور ممتد میشود و چون این خط باینجا رسید بمتابعت مجری ارس تا بقلعه عباس آباد می آید و در رود در تعمیرات واقعه خارجه آن که در کنار راست ارس واقع است نصف قطری بقدر نیم فرسخ رسم میشود و با این نصف قطر در همه اطراف امتداد می یابد همه اراضی و عرصه که در این نصف قطر محاط و محدود میشود با الانفراد و تعلق بروسیه خواهد داشت و در مدت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از آن از جائیکه طرف شرقی این نصف قطر متصل بارس میشود خط سرحد شروع و متابعت مجری ارس میکند تا بمعبر یدی بلوک و از آنجا خاک ایران بطول مجری ارس امتداد می یابد تا بفاصله و مسافت سه فرسخ بعد از وصول این نقطه خط سرحد باستقامت از صحرای مغان میگذرد تا بمجری رود خانه بالهارود و بمحلی که در سه فرسخی واقع است پائین تر از ملتقای دو رود خانه کوچک موسوم بآدینه بازار و ساری قمش و از اینجا این خط بکنار چپ بالهارود تا بملتقای رود خانه مذکور صعود کرده بطول کنار راست رود خانه آدینه بازار شرقی تا بمنبع رود خانه و از آنجا تا باوج بلندیهای جگیر امتداد می یابد بنوعی که جمله آبهائیکه جاری بحر خزر میشود متعلق بروسیه خواهد بود و همه آبهائیکه سر اشیب و مجری آنها بجانب ایران است تعلق بایران خواهد داشت چون سرحدود مملکت اینجا بواسطه قلل جبال تعیین میابد لهذا قرار داد شد که شتهائیکه از این کوهها بسمت بحر خزر است بروسیه و طرف دیگر آن یا بر آن متعلق باشد از قله بلندیهای جگیر خط سرحد تا بقله کمر قوئی بمتابعت کوههائی میرود که طالش را از محال ارس منفصل میکند چون قلل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق میدهند لهذا در اینجا نیز خط سرحد را همان قسم تعیین میکنند که در فوق در باب مسافت واقعه مابین آدینه بازار و قلل جگیر گفته شد بعد از ان خط سرحد از قله کمر قوئی بلندی کوههائیکه محال رزند را از محال ارس فرق میدهد متابعت میکند تا بسرحد محال ولیکیج همواره برطبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد محال رزند بغیر از آن حصه که در سمت مخالف قلل جبال مذکوره واقع است از این قرار حصه روسیه خواهد بود از ابتدای سرحد محال ولیکیج خط سرحد مابین دو دولت بقلل جبال کلوتوبی و سلسله کوههای عظیم که از ولیکیج میگذرد متابعت میکند تا بمنبع شمالی رود خانه موسوم باستارا پوسته بملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آنجا خط سرحد متابعت مجرای این رود خانه خواهد کرد تا بملتقای دهنه آن بحر خزر و خط سرحد را که بعد از این متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد و میل خواهد نمود فصل پنجم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهد تمامی الکا و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه خط حدود معینه و قلل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر راست الی الابد متعلق بدولت روسیه میداند فصل ششم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران تبلائی خسارت دولت و رعیت روسیه مبلغ ده کرور شد که عبارت از بیست پلیان مناط سفید روسی است قرار داد و موعد و مابین وصول اینوجه در قرار داد علیحده که لفظ بلفظ گویا در این عهدنامه مندرج است معین خواهد شد فصل هفتم چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت

قرار داده ایمپراطور روسیه نیز تصدیق براین مطلب نموده تعهد کرد که نواب مغفرتمآب را از نتایج جلوس بر تخت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند فصل هشتم کشتیهای تجارت دولتین روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر کرده بخارهای آن فرود آیند و در حالت یکشت کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد در باب سفاین حربیه که علمهای عسکریه روسیه دارند مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس و دولتهای دیگر آن اذن را ندارند فصل نهم وکلا و سفرای طرفین اعم از متوقفین و عابرین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام گردند و در این باب دستور العملی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد فصل دهم در باب امر تجارت هر دو پادشاه والاجاه موافق معاهده جداگانه که باین عهدنامه ملحق میگردد و تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلها و حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود تعهد میکند که این کونسلها و حامیان را که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نمایند ایمپراطور روسیه نیز در باب کونسلها و حامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین نحو مساوات منظور دارد و هرگاه از دولت ایران تحقق اشکایتی از کونسلها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگذار دولت روس که در دربار دولت ایران متوقف است اختیار کونسلها و حامیان تجارت با او ست اذن دارد که امر مزبور را بعنوان جاریه بدیگری رجوع نماید فصل یازدهم همه امور و ادعای طرفین که بسبب جنگ تبا خیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند بتعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد فصل دوازدهم دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک در منفعت تبعه جانبین قرار داد میکنند که برای آنها تیکه مابین خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا بآزادی در بیع و معاوضه آنها قدرت داشته باشند لاکن امپراطور ممالک روسیه از منفعت این قرارداد در همه آن مقدار یکه با و متعلق و واگذار می شود سردار سابق ایروان حسین خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریم خان را مستثنی میدارد فصل سیزدهم اسرائی که در جنگ آخر و قبل از آن و تبعه که از هر مدت بسیری افتاده اند از هر دو طرف قرار داد شده که در مدت چهار ماه با اخراجات راه بعباس آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مامور باینکار میباشند انها را کرفته با وطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند بلا مضایقه رد کرده آید فصل چهاردهم از دو طرف قرین الشرف تعهد میشود که رعایای جانبین اعم از فراری یا غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از ان بمملکت طرفین رفته اند یا بعد از این بروند در صورتیکه وجود ایشان مفشأ ضرر و فسادی نباشد مطالبه نشود و لکن اشخاص صاحب تبعه و شان اعم از حکام و خوانین یا رؤسا و ملاهای بزرگ و غیر آنرا که وجود ایشان در ممالک دو طرف بسبب مکاتبات و مخابرات خفیه مفشأ ضرر و مرارتست در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حد و معینه در فصل چهارم اخراج سازند فصل پانزدهم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیرهای آذربایجان از

خاصه وعامه که در مدت جنگ وتصرف عساکر روسیه در ولایات استرداد یکه مباشر خیانتی شده واندوه
گذرند وهریک خواسته باشند باعیال از آنولایت بیرون روند تا مدت یکسال بایشان مهلت داده شود که
اموال واثقال خود را باسباب یا نقل بمملکت روسیه نمایند واحدی از حکام بهیچوجه متعرض حسارت آنها نشود
ودر باب بیع املاک پنجساله مهلت داده شود هرکاه در مدت یکساله مذکوره از احدی خیانتی ناز وبظهور رسد
داخل در عفو وگذشت نیشد فصل شانزدهم بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین
دستور العملهای لازمه مجدد وخود در دانه سازند که بمزک خصومت وتعدی پرداز ندواین مصالحه نامچه در دو نسخه
یک مضمون ترتیب یافته وبدستخط وکلای طرفین رسیده وما بین ایشان مبادله کردیده است باید امضای آن
بتصدیق دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه واکر ممکن شود زودتر ما بین وکلای مختار ایشان مبادله شود دیکر را
در قریه ترکمان چای بتاریخ دهم شهر قیورال سنه یکهزار وهشتصد وبیست وهشت مسیحیه که عبارت است
از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار ودویست وچهل وسه هجری بلاحظه وتصدیق نواب نایب السلطنه بامضای
وزیر امور دول خارجه میرزا ابوالحسن خان رسید فصول عهدنامه تجارت بدانکه این عهدنامه میمونه نیز مشعر
بر فصول تسعه وتفصیل فصول ازاین قرار است که بعینه ایراد میکردد فصل اول چون دولتین علیتین معاهدتین
تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع وفوایدی که از ازادی ورخصت تجارت حاصل میشود بهره مند دارند
لهذا باین تفصیل قرار دادکردند که رعایا واتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند در همه ممالک
ایران میتوانند تجارت کرده وکذا اتباع ممالک مجاوره دولت مذکوره میتوانند رفت وبهمین نسبت اهالی
ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس وایران بمملکت روس میتوانند برده و
معاوضه وبیع نموده وخرید کرده متاع دیکر بیرون برده واز هرکونه حقوق وامتیازاتی که در ممالک علیحضرت
امپراطوری باتباع کاملة الوداد دولتهای اروپا داده میشود بهره مند خواهند شد در حالتیکه یکی از اتباع
دولت روس در مملکت ایران وفات یابد اموال منقوله وغیر منقوله او چون متعلق بدولت روس است بدون
قصور باقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که باختیار تمام بنحویکه شایسته دانند معامله نمایند ودر صورتیکه اقوام
وشرکای او موجود نباشند اختیار ضبط وکفالت همین اموال بوکیل یا کارکذار یا کونسلهای روسیه واکذار
میشود بدون اینکه هیچ کونه ممانعتی از جانب حکام ولایت ظاهر شود فصل دوم حجج وبرات وضمانت نامه ها
ودیکر عهدها که برای امور تجارت خود ما بین اهالی جانبین مکتوبها میکذرند نزد کونسل روسیه وحاکم ولایت
ثبت میشود تا اینکه هنکام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی برطبق عدالت لحقات لازمه نتوانند کرد
اکر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه بنحو مذکور فوق تمسکات محرره ومتصدقه که لایق قبول هر محکمه عدلیه است
در دست داشته باشد از دیکری دعائی نماید وجز اقامه شهود ودلیلی دیکر نیاورد این قبل ادعا تا اینکه مدعی
علیه خود بتصدیق بحقیقت آن ننماید مقبول نخواهد شد همه معاملات منعقده که بصورت مذکوره ما بین اهالی
جانبین واقع شده باشد با دقت تمام مرعی وملحوظ شود هرکونه مجانبت که در انجام آن بظهور رسد وباعث
ضرر یکی از طرفین کردد مورث تلافی خسارت تناسبه از طرف دیکر خواهد شد ودر صورتیکه یکی از تجار روس

تاجدار از جهان رخت بیرون برد چنانکه مذکور شد عباسقلی خان ولیعهد شد او که دخترزاده شاهنشاه بود و در حکومت کرمان استقلال یافت زیرا که در حیات پدر منصب نیابت داشت و هم برحسب حکم ابراهیم خان محمد قاسم خان امغانی وزارت او میکرد و این محمد قاسم خان مردی شدخوی و خشن طبع بود و با اینکه خویش را از جمله قزلباشان می شمرد و بخوی ایشان نبود چنانکه از این پیش نیز با ابراهیم خان طریق تمرد سپرد و بقلعه بم گریخته با مردم سیستان همداستان گشت و سر بطغیان برآورد و شهریار تاجدار آمد حسن مازندرانی پیشخدمت را فرمانگرد تا برفت و او را مطمئن خاطر ساخته بکرمان آورد و در تربت یک ابراهیم خانش ببرداری و کارگذاری باز داشت و بازگشت و از پس آن چون ابراهیم خان آهنگ طهران خواست کرد و در آنجا وداع جهان گفت فرزند خود عباسقلی خانرا در کرمان بنیابت گذاشت و محمد قاسم خانرا بوزارت او باز داشت و در ستخان فرزند دیگر را بحکومت بم فرستاد و ابوالقاسم خان کروسی را ملازم خدمت او کرد چون ابراهیم خان از کرمان سفر کرد و نیز از جهان پیرون شد محمد قاسم خان عباسقلی خانرا که جوانی حدیث و نامجرب بود بفریفت و طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری برداشته مغافصة بقلعهٔ در رفت و ابوالقاسم خان کروسی را ماخوذ و مقتول نمود و مراجعت کرده برادر ابوالقاسم خان را در کرمان عرضه هلاک فرمود و از کرمان بهنجار او کرمان آشفته شد و قبایل بلوچ فرصت بدست کرده نواحی آن بلده را منهوب ساختند چون اینخبر در دار الخلافه معروض سدهٔ سلطنت افتاد فرمان رفت تا میرزا جعفر حمزه کلائی مازندرانی برای نظم آن مملکت سفر کرد بعد از ورود بکرمان بسبب استیلای محمد قاسم خان مداخلت در کاری نتوانست کرد ناچار طریق مراجعت گرفت از پس او شهریار تاجدار خانلر خان پسر علیمراد خان زند را که از سوی مادر نسب بمحمد حسن شاه قاجار میرسانیدند و در حضرت شهریار غلام پیشخدمت خاصه بود بنظم کرمان مامور فرمود لاکن او نیز کاری بنظم نتوانست خاصه در مدتیکه مقاتله روسیان در میان بود محمد قاسم خان در تحریض عباسقلی خان و تحریک فتنه بزرگ زیادت رنج همی برد خانلر خان چون استشمام طغیان و عصیان از احوال ایشان فرمود رنجیده خاطر برنشست و طریق طهران پیش داشت عباسقلی خان بصواب دید محمد قاسم خان یکتن از مردم ناشناخته کرمانزاکه ارباب حسین نام داشت با چهل تن دیگر از مردم بنام و نشان بفرستاد تا خانلر خانرا در رباط قلعه باغین بیکتن پیشخدمت تا شب چهارشنبه بیستم جمادی الآخره سال هزار و دویست و چهل و سه هجری شهید کردند مردی دانشور و شعر نیکو توانست گفت و خط نیکو توانست نوشت بالجمله بعد از قتل خانلر خان محمد قاسم خان بیکباره طریق خودسری گرفت و هرکس از قبل کاروان دولت باخذ مال دیوانی مشغول بود معزول کرد و کردهی را مغلول و محبوس نمود و شاهزاده محمد ولی میرزا که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید هم از بهر آنکه گناهکاران دولت را کیفر کند و هم حکومت کرمانرا بدست گیرد در عشر اول رجب بدین عزم و طلب طریق حضرت گرفت تا از شهریار دستوری جوید و با لشکری ساخته بسوی کرمان تاختن کند عبدالرضا خان یزدی پسر تقی خان چیکلر بیکی یزد که اینوقت وزارت شاهزاده داشت وحل و عقد امور نیز برای و رویت

ادبود

ذکر شورش کرمان و طغیان محمد قاسم خان در غیبت

قتل خانلر خان زند بحکم عباسقلی خان قاجار و محمد قاسم خان در غیبت

در غیبت شاهزاده مردم شهر را باخود همدست نموده برشاهزاده طغیان کرفت اموال واثقال و خزاین و دفاین او را از طریف وتلید وسیاه وسفید ماخوذ داشت وزنان وفرزندان وجواری وحواشی او را بازاوی اندک بربارکیسه کری نشانده روانه دارالخلافه نمود واز اینسوی شاهزاده محمد ولی میرزا از حضرت شهریار رخصت انصراف حاصل کرده راه یزد پیش کرفت چون باراضی ابین رسید ناکاه بازنان وفرزندان بی سازوبرک بازخورد وکرد اوعبدالرضاخان رابدانست ناچار اولاد واحفاد وپروکیان خویش راکه قریب سیصدتن بودند برداشته روانه دارالخلافه کشت واین هنکام محمد قاسم خان دامغانی چون آشفتکی امور یزد را اصغا نمود جماعتی از قبایل بلوچستان وسیستان را فراهم کرده درخدمت عباسقلی خان بآهنک تسخیر یزد از کرمان بیرون شد درمنزل رباط شمس که سرحد کرمان ودوازده فرسنک مسافت تا یزد است مردم کرمان سراز خدمت عباسقلی خان واطاعت محمد قاسم خان برتافتند واز لشکرکاه او بهرجانب پراکنده شدند عباسقلی خان چون این بدید ناچار برنشسته طریق شیراز کرفت ودرخدمت خالوی خود شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس پناهنده کشت وپس از روزی چند از آنجا سفر بازندران کرده درنزد محمد قلی میرزای ملک آرا قرار کرفت ومحمد قاسم خان دامغانی روانه قلعه بم شد وکوش راه ندانا چار بطرف سیستان کریخت اما چون این اخبار معروض درکاه شهریار افتاد حکومت کرمان ویزد را بشاهزاده حسینعلی میرزا مفوض داشت تا باهمان لشکر خراسانیکه ملازم خدمتش بود آن ممالک را بنظم کند وآمحمد اسمعیل اصفهانی پیشخدمت باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه فرمود که اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضاخان استرداد نماید مع القصه شجاع السلطنه تاظاهر شهر یزد براند ودرباغ دولت آباد فرود شده لشکرکاه کرد وشهر یزد را حصار داد ومدتی کارزار ومقاتلت کرد وعلما واعیان یزد که بی تقصیر درکرداب بلاوفتنه قحط وغلا کرفتار بودند درحضرت شهریار تاجدار خواستار آمدند که فرمان کند تا شجاع السلطنه دست از محاصره یزد بازدارد وحکومت آن بلده باعبدالرضاخان تفویض آید شاهنشاه ایران باصلاح وقت مسئول ایشان را باجابت مقرون داشت وحکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود وآسمعیل پیشخدمت باشی مقداری از اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضاخان استرداد کرده روانه دارالخلافه کشت این هنکام فرمانکذاری یزد را شهریار تاجدار شاهزاده علیخان ظل سلطان مفوض داشت وعبدالرضاخان از قبل او دربزد حکمرانی کشت اما شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرد ودربیرون بلده کرمان درباغ نظر فرود شد ومردم شهر از فرمان برداری سر برتافتند وآقا علی نیشابوره تقی خان افغان درانی که از غوغا طلبی میراث از جد خویش داشت سر بغوغا برآورد ودر روزی چند در اطراف باغ نظر رزم داد ودر آن مقاتله محمد حسین خان قاجار مقتول کشت ومیرزا علیقلی پسر میرزا عبدالجبار مازندرانی که همسر دوتن درنزد ابراهیم خان ظهیر الدوله داشت این هنکام باالتماس اهالی شهر مواصفه نهاده بود بکلوله تفنک نکاهبانان باغ نظر زخمی برداشت بالجمله بعد از دوازده شبانروز بزینهار آن فتنه بزلال تدبیر آمحمد حسن پیشخدمت خاصه شهریار خامد کشت واهالی کرمان طریق خدمت کرفتند واز شجاع السلطنه مورود رافت واشفاق آمدند روزکاری دراز بدینسامد کذکر

تفویض حکومت کرمان ویزد بشجاع السلطنه

ضبطیان عبدالرضاخان یزدی وشاهزاده محمد ولی میرزا

شورش اهل کرمان و تسخیر شجاع السلطنه ایشان را

بار دیگر مردم کرمان آغاز شورش کردند و شبی در خانه شیخ محمد حسن کرمانی انجمنی کرده در مخالفت با شاهزاده رای همی زدند صبحگاه شجاع السلطنه اعیان ایشان را حاضر حضرت کرد و کلبعلی خان را مقتول و هفت تن دیگر از بزرگان را بپنا ساخت و شیخ حسن از بیم جان خود را بمیان چاهی در افکند و هم در انجا جان بداد از پس اینواقعه شجاع السلطنه کس بطلب محمد قاسم خان فرستاده او را بتبدیل از سیستان بدرگاه آورد و از انجا روانه دارالخلافه داشت شهریار تاجدار بفرمود تا هر دو چشمش برآوردند و او را در دامغان سکون فرمودند و هم در ایام آنگاه که شهریار تاجدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود میرزا آقاخان پسر میرزا اسدالله خان نوری را که وزیر لشکر بود و در دولت ایران یکتن از وزرای اربعه چنانکه مذکور گشت طلب فرموده ملازم خدمت و ملثرم رکاب داشت با اینکه هنوز سنین عمرش بعشرین نرسیده بود تبصر تمس ملکانه و الهام دولت کارنامه وزارت و طغرای صدارت در ناصیهٔ احوالش مشاهده میفرمود چنانکه امروز مکنون خاطر آن پادشاه کارآگاه مکشوف جمله اهالی ایران و تمامت اعیان جهانست منصب صدارت کبری بوجودش بلند آوازه و خاطرهای پژمرده و دلهای افسرده بزلال احسانش طری و تازه است چنانکه انشاء الله عنقریب بازنموده خواهد شد مع القصه شهریار تاجدار خدمت لشکر را بمیرزا آقاخان مفوض داشت و میرزا اسدالله خان که از بدو دولت شاهنشید آقا محمد شاه تا این زمان وزارت لشکر داشت و در سفر و حضر ملازم حضرت بود هم برای ترفیت پسر هم بحفظ و قرشیخوخت تقبیل درگاه پادشاه گاه گاهی کرد و سخنی که در حل و عقد امور کارگر بود بعرض رسانید و گاهی در بعضی از اراضی از مندران که بتیول و سیورغال مقرر بود روزی چند آسایش فرمود و هم در امنیان بسر برد

ابتدای ملازمت میرزا آقاخان نوری

شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا فرمانگذار بروجرد و بختیاری و خوزستان و شاهزاده محمود فرمانگذار لرستان فیلی کار بمبارزت کشیدند از این روی که در میان قبیله ساکی و سکوند مقاتلتی رفت و چند کس مقتول شد و این هر دو قبیله از هم هراسناک شدند قبیلهٔ سکوند که در اراضی هُرّه ساکن بودند با خاک بروجرد پیوستگی داشتند پناهنده درگاه شاهزاده حسام السلطنه آمدند و کاروان او را بطمع و طلب اراضی هُرّه خفیر داوندند چنانکه شاهزاده حسام السلطنه لشکری ساز کرده بخاک هرّه آمد و سراپرده راست کرد و از اینسوی شاهزاده محمود میرزا از مردم پشتکوه سپاهی کرده خواست تا بر او در زرم دهد و او را از خاک هرّه باز پس نشاند نگارندهٔ این کتاب مبارک که این هنگام آغاز روزگار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار داشتم در قلعه خرم آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بودم اصلاح ذات بین را سفر هسته کردم و بحضرت شاهزاده حسام السلطنه پیوستم با سخنانیکه ضرغام را رام توان کرد و پلنگ را از آشفتگی باز توان آورد و خشم او را از اوج طلب و غضب بحط ساشم و چانش با برادر بهر و خادت کرده که با چند تن از غلامان خویش آهنگ خرم آباد فرمود و این بنده را ملثرم رکاب ساخته تا قلعه خرم آباد بتاخت هر دو برادر یکدیگر را دیدار کرده روزی چند بشادکامی بپای بردند و حسام السلطنه مراجعت بروجرد فرمود و روزگاری دراز برنیامد که باز فتنه خفته بیدار شد و بسخنان مفسدین بازار گیسر و دارگرم گشت حسام السلطنه از قبایل جلالی و چراغوند و یاراحمدی و سکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب چهارده هزار تن لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد

منازعه شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود در لرستان

و شاهزاده محمود از قبا جستند و کاکاوند و ساکی و چواری و پشتکوه و جماعتی از قبایل پشت کوه که سپهر ده جنگجوان دلاوی فیلی بود دوازده هزار تن مرد سپاهی انجمن کرده در اراضی هرو لشکرگاه فرمودند شاهزاده جهانشاه را که کهتر برادر اعیانیش بود با چهار هزار سواره و پیاده از پیش روی سپاه بفرستاد از قضا سواران سکوند و جماعتی از لشکر حسام السلطنه با اینکه عدد ی قلیل بودند با جهانشاه دوچار گشته و جنگ به پیوست در اوائل جهانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت و مردم فیلی از قفای او پراکنده شدند و سواران سکوند یشانزاد رباشد و تفنگهای ایشانرا گرفته باز حطب برهم نهادند و برا سبهای خویش حمل داده زمام سپها را گرفته و پیاده بمنازل خویش رهسپر گشتند اینخبر چون در لشکرگاه شاهزاده محمود پراکنده شد دل لشکریان ضعیف گشت و در اینوقت چنان افتاد که بعضی از رعایای فیلی که در بستر و مزرعی و مرتعی داشتند بر گاه شاهزاده محمود آمده معروض داشتند که این لشکر مزارع و مراتع ما را شبچر میدهند و آذوقه و اندوخته ما را بغارت میبرند شاهزاده محمود مردی خراسانی را که عباسقلی خان نام داشت و حارس سراپرده و حافظ خوابگاه شاهزاده بود طلب داشت و فرمان داد که بمیان دیه و قریهٔ این مردم رفته دست تعدی لشکریانرا از ایشان باز دارد عباسقلی خان برنشست و عنان زنان بمزارع انجماعت شتافته پا رسید هم در اینوقت جمعی از لشکریان بدان دیه در رفتند و آغاز تعدی کردند چندانکه عباسقلی خان از در طرد و منع پیرون شد مفید نیفتاد و هیچکس او را وقعی و مکانتی نگذاشت لاجرم او را خیلتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرده ایشانرا آموزگار شد که هم اکنون راه برگیرید و از پشت این تپه که مشرف بر این قریه است سر بر کنید و تفنگهای خویش را کشاده و بهیدو غوغا در اندازید که اینک لشکر حسام السلطنه است که از راه در رسید چون چنین کنید این لشکریان بیم کنند و از این قریه بدر شوند مردم قریه سخن او را پسندیده داشته در زمان بشتافتند و از فراز قریه سر بیرون کردند و تفنگها بکشادند سخن او را فاکه لشکر حسام السلطنه رسید و لشکریان از قریه بلشکرگاه گریختند در اینوقت از غوغای مردم و فرار لشکریان و ها و هوی اهل قریه امر بر خود عباسقلی خان دیگرگونه گشت و با در داشت که لشکر حسام السلطنه رسید رواندید که دلی نعمت را آگهی ندهد بر اسب خویش نشسته چون برق و باد در راه لشکرگاه شاهزاده محمود پیش داشت از قضا اینوقت نیمروز گرمگاه بود مردم در سایهٔ خیمهای خویش با کمرهای کشوده غنوده بودند که ناگاه عباسقلی خان از پیش روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خویش را پیکدست برگرفته عنان زنان و فریاد کنان همی آمد و همیگفت ای شاهزاده چه آسوده نشسته اینک شصت هزار لشکر حسام السلطنه از راه در رسید این همی بگفت و همی برفت و نزدیک سراپرده شاهزاده نیز نه ایستاد و همچنان سر به بیابان نهاده لشکریان بعضی از خواب بجستند و برخی بند خیمه بگسستند یکی بر اسب زین ناکرده جست و یکی پیاده گریست من همی بودم و دیدم که میرزا رحیمعلی نام حکیم باشی هر دو پای خویش را پیکپا چه شلوار در میبرد و فریاد میکرد که شلوار بند مرا چه رسیده و میرزا قطر اصفهانی مشتاب زده زین بر اسب بست و برنشست بی آنکه پای بند اسب را بگشاید میمیرزد و تازیانه آزمود و چون اسب شوانست جنبش کرد فرو یا در آورد

کرا سب مراچه رسیده مع القصه شاهزاده محمود سوار شد و از دوازده هزار لشکر زیاده از پانصد تن بر سر او کس نایستاد و دیگر مردم فرار کردند چون چند ساعت برفت و معلوم افتاد که این خبر را صدقی نبوده اندک اندک کرخیکان فراهم شدند و لشکرگاه باز آمدند و عباسخان نیز باز آمد و بحراست سراپرده کمر بسته اما این حادثه چنان فتوری در کار کرد که زیستن در آنجا دشوار نمود ناچار شاهزاده محمود بکیتزل باز پس شد و هم از آنجا تا بخرم آباد عنان نکشید و از آنسوی لشکر حسام السلطنه قوی دل گشته کوچ بر کوچ تا دو فرسنگی خرم آباد آمدند و از جانب شاهزاده محمود جمعی پذیره جنگ شده در اول حمله بشکستند و راه فرار بر کرفشد و شاهزاده در قلعه خرم آباد محصور افتاد و هم در قلعه آزوقه ده روزه بنود ناچار قلعه خرم آباد را با شاهزاده شیخعلی میرزا و همیون میرزا گذاشته خود با یکصد سوار بیرون شد با میدانکه از مردم فیلی و نهاوند لشکری فراهم کند و بر سر برادر جرد تمتن فرماید تا خاطر حسام السلطنه آسوده شود و از کنار خرم آباد باز آید اینکار نیز بکام نشد و مردم پراکنده را انجمن نتوانست کرد ناچار راه دارالخلافه گرفت و بحضرت شهریار شتافت از پس او یکدو روز شاهزاده شیخعلی میرزا بنخط و حراست قلعه پرداخت و از جانبین گلوله توپ و تفنگ بکار شد چون در این جنگ و جوش سودی پدید نبود عاقبت در بکشودند و قلعه را بحسام السلطنه سپردند از درگاه پادشاه نیز منشور حکومت لرستان بنام حسام السلطنه صادر گشت و شاهزاده محمود متوقف دارالخلافه آمد و شیخعلی میرزا مراجعت بملایر فرمود و شاهزاده همیون راه نهاوند گرفت

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری و پیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران

در سال یکهزار و دویست و چهل و سه چون دو ساعت و پنجدقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از حوت بحمل درآمد و شاهنشاه ایران محمدعلی شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت و چون الله یارخان آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزت بار و سیه مسامحتی کرده بود و اگرنه جلادتی ظاهر بساخت ضمیر صافی پادشاه را از وی کدورتی بود و لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و فرمود همچنان حاجب بارباشی و عبدالله خان امین الدوله را حاضر کرده دیگر باره کار وزارت را بدو تفویض فرمود و از طرف روسیه چنانکه سبق ذکر یافت نیارال بستاویچ بلده تبریز و خوی وارومیه را بکارداران ایران سپرد اما ایردان ولنکران را در تحت فرمان خویش بداشت و در جواب گفت سپردن اینده مملکت بی اجازت امپراطور نشاید بود و من در خیرخواهی دولت ایران چنان میدانم که برحسب امر شاهنشاه ولیعهد ثانی دولت محمد میرزا سفیر بطرزبورغ کند و نیکولای ویچ را که تازه بر تخت امپراطوری برآمده تهنیت گوید بی گمان امپراطور روسیه این ممالک را بشاهزاده تفویض فرماید بلکه معادل این زر که دولت ایران را زیان رسیده بهدیه و تحفه بذل کند نایب السلطنه بعد از اصغای کلمات بستاویچ خود بحضرت پادشاه شتافت تا برحسب فرمان کار کند چهارشنبه بیست و ششم ذیحجه تقشیل سنه سلطنت کرد و روزی چند در این معنی بزرگان درگاه رای زدند در پایان امر شهریار تاجدار فرمود که بصواب نزدیکتر آنست که نایب السلطنه خود باین سفر را تصمیم عزم دهد و امپراطور را دیدار کند و مملکت مسلمانان را که با عیسویان مذهب دارند در مهر و خصومت بازستاند کار داران آستان بدین سخن همداستان شدند و بسیج سفر نایب السلطنه همی کردند آنگاه شهریار تاجدار فرمانداد تا نایب السلطنه

عزل آصف الدوله و نصب امین الدوله بار دیگر بوزارت

شرح سلطنت وجهانگیری محمدعلی شاه قاجار

الله یار خان آصف الدوله را در میدان پیش سرای سلطنت آورده بچفر سامحتی که در مکاوحت باروسیان کرده بود بدست خویش باچوبش تادیب فرمود پس از آن از حضرت پادشاه رخصت یافته روانه قلمرو عیشکر و همدان شد تا آن اراضی را بنظم کند اینوقت طغیان خوانین خراسان معروض درگاه شاهنشاه افتاد بدین شرح که بعد از انصراف شجاع السلطنه از دارالخلافه منشور فرمانگذاری خراسان بنام فرزند خود هلاکو میرزا کرده و پسر دیگر ارغون میرزا را بحکمرانی سبزوار برگماشت و منکوقاآن فرزند دیگرش را اکسیل ترشیز داشت و امیر علینقی خان حاکم طبس را بوزارت او مقرر فرمود ازاینواقعه سه ماه برزیاد نگذشت که محمد خان قرائی حاکم تربت حیدریه سر بطغیان برآورد هلاکو میرزا که بهادر خان لقب داشت این معنی را بشنید به تجهیز لشکر پرداخت و بآهنگ تربت فرمود رضاقلی خان کرد غفرانلو و بختعلی خان و سید محمد خان جلایر حاکم کلات و پیکر خان چاپشلو حاکم درگز هریک جداگانه از محمد خان رنجیده خاطر بودند مردم خود را انجمن کرده برکاب هلاکو میرزا پیوستند و شاهزاده در نیمه شهر رمضان از بلده مشهد خیمه بیرون زد در منزل رباط سفید امیر علینقی خان عرب نیز با سپاه خود برسید و بنیاد خان هزاره با هفصد سوار بلشکرگاه پیوست یار محمد خان نیز از قبل کامران میرزا والی هرات با دو هزار سوار بغوریان آمد و مشغول فرمان نشست باین عده و عده هلاکو میرزا تا ظاهر تربت براند محمد خان قرائی چون کار بدینگونه دید از در حیلت و نیرنگ پیرون شد و شرحی معروض حضرت شاهزاده داشت که من از خصومت خوانین خراسان هراسان شده ام و سر از فرمان برتافته ام اگر شاهزاده بتجلی کند و خاتم برنهد که سخنان دشمنان را در حق من اصغا نفرماید و محل مرا از ایشان فرو ندارد بحضرت شتابم و بپایانه برخاک نعلم هلاکو میرزا که هنوز پست و بلند جهان را مجرب نبود و سخن او را باور داشت بتجلی برنگاشت و کلماتی چند باز نمود که پسندیده خوانین خراسان نبود و بتزویر یک محمد خان فرستاد و محمد خان بپستوانی کلمات آن نامه را بر خوانین آشکار نمود و ایشان را از شاهزاده رنجه ساخته با خود یار کرد و کار بر شاهزاده دیگرگون شد صبحگاه بدانست که دیگر در فتح تربت کاری نتواند کرد بلکه در لشکرگاه زیست نتواند نمود ناچار برنشست و راه مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره بتحریک رضاقلی خان در اطراف مشهد لختی نهب و غارت افکنده مراجعت کردند آنگاه رضاقلی خان و یار محمد خان افغان و دیگر خوانین خراسان با هلاکو میرزا پیوسته بارض اقدس آمدند و در آنجا رضاقلی خان هلاکو میرزا را از فرمانگذاری خراسان دست باز داشته جمعی نگاهبان و دیده بان بر او گماشته بجنوشان آورد و برادر کوچک او اباقاخان را بر مسند حکومت جای داد و شهر نیشابور و نواحی آن را نیز تحت فرمان آورده داماد خود جعفرقلی خان پسر بختعلی خان شادلو را بحکومت آن اراضی باز داشت پس از روزی چند از این کردار ناپسند پیمناک شده هلاکو میرزا را اکسیل ساخت و او تا شهر سبزوار نیز دیگ برادرش ارغون میرزا تا حشمه صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود شهریار تاجدار برای اطفای نیران این فتنه شاهزاده اسمعیل میرزا را فرمانروای حکومت خراسان پسر داده پیرون فرستاد و نخست اسمعیل میرزا به سبزوار آمد و چون از حال حرم خانه شجاع السلطنه در آنجا جای داشتند از درآمدن بشهر و ارک ممنوع افتاد ناچار از آنجا بمشهد مقدس شتافت و هم در آنجا چون بعضی از فرزندان شجاع السلطنه در ارک مشهد جای داشتند

وهیچ جانب نسبت با آن دیگر فرمان پذیر نبود کار مشکل افتاد و این خبر نیز در دارالخلافه سمر گشت این هنگام
شهریار تاجدار اسمعیل میرزا را احضار فرمود و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروانرا با برادرش حسن خان
ساری اصلان با مور بنظم خراسان فرمود و ایشان با جماعتی از پیاده وسواره در نیمه شهر صفر بارض اقدس
مشهد در آمدند وارک مشهد را تبدیر صواب از تصرف فرزندان شجاع السلطنه بیرون آوردند وارغون
میرزا را در سبزوار نافذ فرمان ساختند این هنگام در اراضی افغانستان کار بر مردم صعب افتاد زیرا که
بعد از دولت شاهزاده محمود افغان برادران فتح خان در آن ممالک بقوت شدند و هر کدام یکتن از اولاد
تیمور شاه افغان را بنام سلطنت برداشته آغاز تعدی نهادند و مردم از ایشان رنجیده خاطر شدند لاجرم مردی
از جماعت هند واز طایفه سیکه مشهور بربدیان یا بانانک که رنجیدنام داشت بجانب کشمیر تاخت کرده مملکت
کشمیر را تحت فرمان کرد و مردم کابل و پیشاور را پناهنده دولت ایران گشتند و عریضه نگارکرده بدست
حسینقلی خان جوانشیر انفاد حضور شاهنشاه ایران داشتند بدین شرح که بر گاه شهریار تاجدار یکتن از شاهزادگان
باجماعتی از لشکریان بدین اراضی مامور فرماید چون راه بدین مملکت نزدیک کند مابندگان قزلباشیه که از
قدیم الدهر فرمان بردار سلاطین ایران بوده ایم خود دامن بر میان زنیم و برادران فتح خانرا دست
بسته بسپاریم و تا سرحد پشاور و پنجاب راهی زحمت مفتوح داریم بعد از رسیدن حسینقلی خان جوانشیر شهریار
تاجدار در اسعاف حاجت ایشان متقاعد نگشت چه از بد و امر با دولت انگلیس طریق مودت و موالات می سپرده و هوا
داشتن سپاه بآنجا و دمور بث آشفتگی هندوستان میگشت لاجرم روزی چند حسینقلی خان را امر بتوقف
دارالخلافه فرمود و آنگاه برحسب خواستاری و مشوری بوالیان سند نگارش رفته بود او را سپرد و روانه مملکت
سند داشت چنانکه تفصیل آن مرقوم خواهد افتاد و آنگاه شهریار تاجدار در نیمه جمادی الاولی از دارالخلافه خیمه بیرون
زده بدارالامان قم شتافت در آنجا میرزا فضل الله منشی شیرازی مؤلف تاریخ ذوالقرنین در احوال سلاطین
قاجار تفصیل سنه سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده همیون که فرمانگذار نهاوند است بپاداش و سپاس
خدمت وزارت این بنده را مجسوس نمود و آنچه در تمامت عمر اندوخته بود هم بصادره از من گرفت نیک
بازن و فرزند فرار کرده بدین حضرت شتافته ام شهریار تاجدار دراینموقعید مرحمت مشتمل فرموده رخصت
داد تا بدارالخلافه رود و در وزیری چند بباشد تا شهریار مراجعت فرماید و شاهنشاه پس از چهار روز توقف در قم راه
سلطان آباد برگرفت غلامحسین خان سپهدار عراق که از تمامت امرای ایران چون بدر تمام از ستارگان ممتاز
بود و آوازه جودش از عراق تا حجاز همیرفت و همواره در کاهش از مردم آرزومند آکنده بود و زوار عرب و عجم
از حضرتش حمل و نیار و درم میکرد چون آهنگ شهریار را بدانست بقدم عجل پذیره شده جبین بر خاک راه سود
و شاهنشاه را با تمامت سپاه بسرای خویش در آورد و نخستین سر کنجینه و دفینه بگشاد و چندانکه سیم و زر و لالی
و در و اشت در پیشگاه پادشاه کشید و هر تجلی و قبالهٔ که از مزارع و مرابع و دیه و قریه و دور و قصور داشت
نیز بر سر آن کیفهای زرکداشت و بر سم پیشکش پیش گذرانید آنگاه حکم داد که مردم سلطان آباد و کرزان از خورد و کلان
و آشنا و بیگانه و دیگر اشیانه از لشکریان بحزند و نه بدیشان بفروشند و خود ابواب غلات و حبوبات و آزوقه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و علوفه فراز کرد و صلای عام در داد تا هر که بود و هر چه خواست بر دابهای خویش حمل دادند و بشکرگاه برده در خیمهای خود بزیر بر هم انباشته کردند و بدان طمع و طلب که در نهاد بشر است هیچکس از پای ننشست و کرتا بعد کرته مانند اهل غارات تاختن آورد و هر چه توانست برگرفت و بیرد و سپهدار بزرگ یادت ازاین هر یک از بزرگان درگاه را و آحاد سپاه را هدیه در خور فرستاد و تا شهریار تاجدار بدان زر و مال نگریست و ازانجمله را با سپهدار گذاشت و هر دیه و قریه که سجل آنرا حاضر کرده بود و هم با و عطا فرمود و بزرگ یادت منال دیوانی آنرا بتیول و سیورغال وی مقرر داشت و او را کلد خدای عراق لقب داد و شانیکه تمثال شاه بر آن نقش بود عطا کرد و پنج عراده توپ برای حفظ قلعه سلطان آباد بدو گذاشت و فرماندار که برگرد و دیوار قلعه نیز خندقی کند و خرج انرا با کاردار ان دیوان محسوب بدارد آنگاه ساز مراجعت فرمود و لشکریان چندانکه توانستند از جو و گندم و ارزن بر بارگیرهای خویش حمل دادند و آنچه فزون بود ناچار بگذاشتند و بگذشتند چه در همه سلطان آباد و گرداگرد یکتن نبود که بتواند از آن اشیاء یک حبه ابتیاع کند بعد از گذشتن شهریار کارگذاران سپهدار آنچه بیوه و مضبوط نمودند و شانزدهم روز پست و هفتم شهر جمادی الآخره وارد دارالخلافه گشت این همنگام نیارال کریبایدوف خواهرزاده نیارال بسقایویچ چون در ترکمانچای حاضر بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت بخت بدرگاه ایمپراطور شتافت و صورت حال را باز نمود آنگاه کارداران دولت روس او را مامور بسفارت ایران داشتند تا در دارالخلافه اقامت جوید و شرایط مصالحه را بپای برد و نامه مودت و مصافات ایمپراطور را با چهل چراغهای بلور و دیگر اشیاء نفیسه بمصحوب او انفاذ داشتند چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه نظر علیخان افشار اردوی را به مهمانداری او بپیرون فرستاد و او را با مکاشی لایق در آورد و چون در عهدنامه مقرر بود که یکنفر کونسل از دولت روس بجهة قرار کار تجارت در اراضی ایران مقیم باشد و هنوز تعین محل و مکان نشده بود کریبایدوف یکتن از مردم خود را بعاریت روانه گیلان داشت و خود راه دارالخلافه پیش گرفت از دربار شهریار محمد خان سرکرده سوار افشار بمهمانداری او مامور گشت و روز یکشنبه پنجم شهر رجب وارد دارالخلافه شد و میرزا محمد علیخان کاشانی وزیر ظل سلطان و محمد ولیخان قاسملوی افشار او را استقبال کرده فرود آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و اللهقلی خان دولوی قاجار نایب بیشقچی باشی و میرزا فضل الله مازندرانی مستوفی بسرای او در قریه حشمت رود دارا بدیدار شتافتند و بعد از سه روز چنانکه قانون بود او را بحضرت پادشاه آوردند کریبایدوف را تکبر و تنمری غیر معروف بود و در تقبیل سدة سلطنت و کفت و شنود در حضرت خلافت خضوعی که در خور چاکران است مرعی نداشت و قدم بجسارت همی زد و سخن بغلظت و خشونت همی گفت تا آنکه بحریای سلاطین در چنین امور از زبنی را البرزی قیاس کند و حزدلی را حزمنی پندارد و پادشاه عاقل مجرب کرداردا و حملی در خاطر نیفکند و او را رخصت داد تا بسرای خویش باز شد و آغاز فشه جوئی کرد و کرداری زشت پیش گرفت سخنت گفت که از شرایط عهدنامه آنست که هیچکس از سرای ایرانیه در ایران نماند انیک دو یکتن در خانه آصف الدوله است باید بمن سپرد و هر چند امنای دولت ایران او را پند گفتند و این گفتگوها در خانه آصف الدوله ذات الدله بود و کیش مسلمانان داشتند بالجمله آصف الدوله چون در شکستن بمصالحه

سفارت کریبایدوف از جانب ایمپراطور

نخستین

نخستین بار وسیله و مساعده در مقاتله ایشان مجرم و متهم درگاه پادشاه بود چیم کرد که این کرت نیز قرعه نقص
بنام او برآید بی سخن آن کمتر کار را برای کرباید وف فرستاده و ایشان در سرای او بتلاوت قرآن مشغول شدند
و علمای اسلام را از حال خویش اعلام دادند و از قضای ایشان آغا یعقوب که یکی از خصیان سرای سلطنت
بود و منسب با رامنه ایروان میرسانید چنان افتاد که از منال دیوان دست او مشغول کشت از درچاره
بسرای کرباید وف کریخت و نیاران نیز او را ظهیر و پشتوان کشت و گفت اگر کاران ایرانرا با او سخنی است
باید قطع سخن خویش در دارالشرع روسیه کنند علمای اثنا عشریه تکلیف خویش را چنان دانستند که کمتران
گرچه را که سالها کیش مسلمانان داشتند از کرباید وف بهر نحو که توانند استرداد فرمایند و مردم شهر نیز روز
دوشنبه دوم شعبان المعظم یکبار بشوریدند و غوغا برداشتند و در مسجدی که حاجی میرزا مسیح طهرانی امام
جماعت بود این غوغا فزونی داشت اما رای علما در قتل ایلچی نبود بلکه غرض ایشان تهدید ایلچی و استرداد
زنان مسلمه بود اما عوام سر از اتقیاد علما بدر کردند و یکبار رتر و یک بصد هزار مرد و زن غوغا کنان روی
بخانه کرباید وف نهادند ایلچی خبر در ارک کوشش دشهریار تاجدار کشت در زمان جمعی از شاهزادگان و بزرگان
درگاه را بیرون فرستاد تا عوام را از اقدام این امر دفع دهند مردم شهر با ملک زادگان سخن بخشونت
کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم اینک این تیغهای آخته را از بهر دشمنان
دین افراخته ایم اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و نخست این تیغها بر شما برانیم شاهزادگان
چون این بدیدند ناچار مراجعت کردند و غوغاطلبان فریادکنان طریق خانه کرباید وف پیش گرفتند
کرباید وف چون کار بدینگونه دید سخت هراسناک شد و آندیکتیک کرچه را با باقی آغا یعقوب از خانه بیرون
فرستاد و در سرای خویش بیست و از پس دیوارها بمدافعه بنشست و چون مسلمانان را با آهنگ سرای خویش
میدانست فرمانداد تا تفنگها بکشادند و در میانه جوانی چهارده ساله بزخم گلوله بیفتاد و جان بداد و مسلمانان
چون این بدیدند یکبار بر خروشیدند و نخست آغا یعقوب را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند
آنگاه از در و دیوار خانه کرباید وف صعود کرده بسرای او در رفتند و او را با سی و هفت تن از مردم او مقتول
نمودند و هرچه در آن سرای بود بغارت برگرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند
هرکس بطرفی رفت و راه خویش گرفت چنانکه نه قاتل شناخته بود و نه غارت کننده معلوم گشت مع القصه از میانه
مسوف نامی که نایب اول کرباید وف بود با یکتن ملازم او را بهمین حادثه دربرده زنده بماند چون مردم عامه پراکنده
شدند این معنی را معلوم داشت تا کاران دولت چند کس فرستادند و او را پنهان از مردم بارک
آوردند شهریار تاجدار بفرمود تا جسد کشتگان را در کلیسای ارامنه طهران بعاریت گذاشتند و مسوف را
مورد عنایت و اشفاق فرمود و او بر جرم کرباید وف یکیک اعتراف آورد آنگاه نظر علیخان شاهزاده رومی را
بهمانداری مسوف مامور فرموده روانه تبریز داشت و بانایب السلطنه فرمان کرد که کرباید وف مردی
جسور و بی آزرم بود و دست بکاری چند در برد که مسلمانان را طاقت حمل آن نبود ناچار برشوریدند
و بی آنکه کاران دولت را آگهی دهند یا از ایشان منع پذیرشوند او را مقتول ساختند صورت

ایخال را

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

این حال را در نزد ایمپراطور روسیه کشوف وارتاچان ندانند که با جازت امنای دولت چنین قبیح کاری افتاد و چون این مشورت رفت و ملسوف بآذربایجان برسید نایب السلطنه بفرمود تا بقانون نظام قوای سپاه جائره سیاه در بر کردند و سه روزه سوگ کردند وف را بداشتند و ملسوف را تیر نواخت و نوارش فرادان فرمود و با ساز و برگی تمام روانه تفلیس داشت و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا نامه به نیاران بسفارت بنویسد و عدم آگهی کارکنان دولت را از این عمل شنیع باز نموده و صورت نامه چنین بود و نیاران کرباید وف ایلچی آمد دولت جاودانی ابد قرار و مدار الخلافه بجهت مبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی وست بپاره رفتارهای ناهنجار زده مباشر برخی از جسارتهای ناهموار شد همراهانش آنچه منع کردند سودی نبخشید و امنان دیوان همپوشش آنچه نصیحت نمودند فایده پذیر نگردید با الاخره دست بکاری زد که خلاف طریقه دین غرای اسلامیان بود و هیچیک از اهالی شرع شریف حوصله چنان خلاف شرعی را نمینمود و رفته رفته کار از مصلحت و دلداری گذشت و پیشوایان دین مبین را بنا بر رعایت شریعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و نوبت دین داری کشت بحتمه رعایت دین حرمت دولت را فراموش کردند و شورشی عام در دار الخلافه دست داد و ایلچی و همراهانش را بقتل آوردند حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرا و هجوم عوام بپسر و پا موافق افتاد و ایلچی بهته دولت روسیه بسبب جسارتهای اشقیه جان خود و همراهان را زبر باد فنا داد و نداولیای دولت قاهره را از این معنی خبری نبود و مباشر و قاتلی که توان سیاست نمود دانشتی همان تعصب و دینداری بر عدم اطلاع ایشان دولت ابد مدت شهریاری ویسلی رشوت است و شهادت ملسوف صاحب نایب بر جسارتهای نیاران کرباید وف و شورش عامه از غنی و ملهوف برهانی مبرهن هرگاه امنای دولت روس رجوع بعقل حزم و بین نمایند دانند که دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقتی چنان و خسارت کبری شایکان مباشر عملی چنین قبیح که مایه هزار گونه تفضیح است نخواهند شد و خود را در دولتهای بزرگ بدنام نخواهند خواست اگر این معاذیر حقه را می پذیرند و شهادت ملسوف صاحب را که خود حضور داشته بنظر قبول میکیرند اولیای دولت علیه نیز تلافی این امر خطیر را بروجه احسن بعمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار و ستوار العمل در رسد معمول خواهند کرد و هرگاه خدای نخواسته بازامر باشتباه است و قرار کار بر که ورت و اکراه خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف بحکم دوشاهنشاه معظم بالجمله چون ملسوف به تفلیس رسید و نامه نایب السلطنه به بستاویچ رسانیدند و قصه آن هنگامه و شورش عامه بگفت بستاویچ بدانست که اینها هیه بی آگهی کارداران دولت بوده و جسارت کرباید وف مورث این خسارت شده در زمان ملسوف را بسفر بطرزبورغ فرمود تا خاطر ایمپراطور را از آلایش کدورت صافی کند و در جواب نامه نایب السلطنه نیز عریضه نگارکرد که کشوف اقتدار چنین امری امنای دولت آگوده نمی شوند و بقتل ایلچی و رسول رضا نمیدهند اکنون که بحکم قضا اینکار چنین برفت نیکو آن است که پستوانی یکتن سفیر چرب زبان از دولت ایران بدرگاه ایمپراطور شود و هم در این گرمی خدر این هنگامه بخواهد تا قواعد دوستی چنان محکم بماند و بنیان اتحاد استوار بپاید و اگر از آن فتنها که در این غوغا همداستان بودند یکتن که بدین اغوا شناخته تر است بحکم شاهنشاه ایران از ممالک محروسه پادشاه بیرون شود بزیادت ایمپراطور اعظم را شاد خواهند داشت

پس نایب السلطنه چون عریضهٔ بسقا ویچ را از در خیر خواهی دانست و صوابدید او را باصلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری و تعیین ایلچی بروسیه برای عذرخواستن قتل گریبایدوف

در سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب پنجشنبه پانزدهم رمضان چون قرص خورشید به بیت الشرف حمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن عید بپای برد آنگاه برحسب خواستاری نایب السلطنه و صوابدید درباریان بسقا ویچ شاهزاده رکن الدوله علیقلی میرزا را مامور بسفر تبریز فرمود و میرزا صادق وقایع نگار مهر و وزیر اینسفر ملازم خدمت او ساخت تا نایب السلطنه رای زنند و سفیری بدرگاه ایمپراطور گسیل سازند سه شنبه پانزدهم شوال رکن الدوله از دارالخلافه بیرون شد اما از آسنوی چون طسوف بدرگاه ایمپراطور رسید و قصهٔ آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کار پردازان دولت روسیه چنین خواستند که یکتن از شاهزادگان ایران بحضرت ایمپراطور سفیر شود و عذرانیه بگوید تا در میان دولتهای یوروپ در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روسیه نکنند بسقا ویچ صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب السلطنه چون فرزند خود خسرو میرزا را از بهر اینسفارت اختیار کرد و محمد خان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان بود و بالکمال حسب حلیه نسب داشت بملازمت رکاب او برگماشت و کردهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از لآلی منضود و با قشهای کشمیر برسم هدیه ایمپراطور به او سپرد و او را روانه داشت و فرمود تا تفلیس طی مسافت بآهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامهٔ شاهنشاه ایران از اکه بایمپراطور روسیه نگارد او داده بپاورد و بصحبت توانا فرستد بالجمله بیست و هفتم شوال رکن الدوله وارد تبریز گشت و سفر خسرو میرزا را بدانست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت شاهنشاه ایران معادل صد هزار تومان زر مسکوک از بهر خرج سفر خسرو میرزا تسلیم میرزا نبی خان وزیر رکن الدوله فرمود تا بتعجیل به تبریز آورد و نایب السلطنه پسیج سفر خسرو میرزا فرموده سازو برگی لایق از قضای او بتفلیس فرستاد آنگاه خسرو میرزا از تفلیس روانه پطرزبورغ گشت و هم در اینوقت نیاران والنور کی که از نزدیک ایمپراطور بسفارت ایران مامور بود بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت زیرا که چون قتل گریبایدوف معروض قبل ایمپراطور افتاد نخستین او را مامور ساخت که حقیقت اینحال را بداند و بعرض رساند در اینوقت که وارد تبریز گشت نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پطرزبورغ متوقف تبریز باشد آنگاه بسفر دارالخلافه کند و مقیم طهران گردد و شاهزاده رکن الدوله تبریز شنبه دوازدهم محرم سال هزار و دویست و پنج هجری از تبریز مراجعت بدارالخلافه نمود و خواستاری کاروان سیه را در ازای خون گریبایدوف چنین معروض داشت که نخست سفارت یکتن از شاهزادگان بپطرزبورغ بود و آن با خسرو میرزا راست آمد دوم از میان آن ارذال عوام عوام یکتن را که بشرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او مردم نام او پیشتر بزبان رانند قصاص شود سه دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه فزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا رضا قلی بیک

سفارت خسرو میرزا بروسیه

پیشکاوبیک

پسر پناه یک طالش که یکتن از قوآدان آن غوغا بود و با تیغ خون آلود از شهر فرار کرده در اراضی شمیران کار قزاقی طهران است نیز خونی بر بخت بدست عوانان کرفتار شده و بحکم شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت به معرض هلاک و دمار رسید اما در کار حاجی میرزا مسیح شاهنشاه متوقف بود که مبادا پیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد حاجی محمد ابراهیم کلواسی خراسانی که فاضلی نحریر بود معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح برهم شدن دولتین مستبعد است و تواند بود که در توانائی او دیگر باره فتنها آخته و بسیار خونها ریخته کرد و سفرا و بعثات بر قانون شرع مبین خواهد بود لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که بصلاح وقت یکچند مدت از زمامداری و رعتبات عالیات باش چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه بسرای خویش شد بعضی از مریدان او را القا کردند که چون از دروازه طهران پیرون شوی تو را ماخوذ خواهند داشت و بر و سیاران خواهند سپرد تا بخون کریبد و ف تو را مقتول سازند وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را بتسویف و مماطله کذاشت تا باصرار کاردانان دولت روز یکشنبه هشتم سفر بمسجد شده بازن و فرزند و مردم شهر آغاز وداع نهاد از این کردار شورش عوام از نخست بار بزیادت شد مردم شهر از دانی و قاصی نزدیک او انجمن شده غوغا برداشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن کرفت و چم آن بود که حکم بقتل عام فرماید حاجی ابراهیم کلواسی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت در روی اینکار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا مسیح بی اکهی خاص و عام شب هنکام با جامه دیکرکون از شهر پیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون پیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند و کاردانان روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را مشاهدت کردند از کار پرداز ایران بنهایت شادشدند اما از جانب خراسان چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان بدان راضی شدند و خوانین خراسان با ایشان طریق طاعت و فرمان برداری سپردند اما رضاقلی خان کرزعفران لو حاکم جوشان چون در ایام فترت امور خراسان نیشابور و اوکان وچنارانرا بتحت فرمان کرده بود سردار را وقعی و مکاشی نمیکذاشت حسین خان از بهر انکه او را نرم کردن و فرو تن کند با محمد خان قرائی که کریخته دولت و راندهٔ حضرت بود و ابواب ملاطفت باز داشت و محمد خان نیز اینمعنی را بفال کرفته با سردار در دفع رضاقلی خان و دیکر بزرکان خراسان همداستان کشت رضاقلیخان چون اینمعنی را شعر شد دیکباره سر از اطاعت برتافت و عصیان خویش را آشکارا ساخت این هنکام ساری اصلان با شقاق محمد خان قرائی و هشت هزار تن مرد سپاهی بدفع رضاقلیخان پیرون شد و تا ظاهر نیشابور تاخت برد کاری بر مراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود و مراجعت بارض اقدس فرمود لاجرم کار رضاقلی خان بالا کرفت و در ارکان شوکت سردار دشمن بدید شد و چم آن بود که رضاقلی خان بر سر مشهد تاختن کند و آن بلده را نیز بدست کیرد این وقت محمد خان فرصتی بدست کرده بدست آویز خراست مشهد لشکری از قزائی آورده قلعه ارک و بارهٔ مشهد را بدیشان سپرد لاجرم سردار یکباره از کار باز ماند و محمد خان در شهر برتق و فتق امور پرداخت در روزی یکبار بارک در آمده سردار را دیدار همیکرد و قصهٔ شهر و حل و عقد امور را بی حاجتی همیکفت و پیوجبی جواب کرفت علما و سادات شهر مشهد عریضه بحضرت شهریار نکارکردند که مصادره محمد خان

سفر حاجی میرزا مسیح از عتبات عالیات

طغیان خراسان

قرائی در این جده از منال دیوانی افسرون است و وقع او از سر پنجهٔ قدرت سردار پیرون و رضاقلی خان نیز تا این بلاد را از خود بگرداند و خیانت محمدخان را باز نماید و پسر خود میرزا رضای فراهانی را کسیل حضرت شهریار داشت و خواستار رشد که یکی از شاهزادگان بحکومت مملکت خراسان مامور گردد تا او نیز در رکابش ملازمت کند و شهر مشهد را از تصرف قرائی باز ستاند شهریار تا جدار مسئول اهالی خراسان را باجابت مقرون داشته شاهزاده احمد علی میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اعتبار فرمود و میرزا موسی نایب کیلانی را که مردی دانا بود بوزارت او برگزید و روز سه شنبه سیم صفر در سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان عرب میش مست که از پیش حاکم ترشیز بود و دو دست سال محبوسا در دارالخلافه میزیست بخواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در برکرده رخصت انصراف یافت بالجمله شاهزاده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چاران گشت و رضاقلی خان ایلخانی و بختعلی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده ولایت نیشابور را بکارداران وی سپردند و برای فتح قلعه مشهد وقع قرائی بیست هزار سواره و پیاده انجمن کرده باشش عراده توپ رهسپار گشتند و در یکفرسنگی مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند صید محمدخان جلایر حاکم کلات که در شهر مشهد با محمدخان همداستان بود چون پشت و روی کار را نظاره کرد دست از مرافقت محمدخان برتافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیادخان هزاره که حاکم جام و باخزر بود از بهر آنکه کارداران دولت ایرانرا از خود شاد کند لشکری ساخته بنهب و غارت اراضی ترشیز و تربت حیدریه پرداخت محمدخان قرائی از همه جهة ابواب بلا را باز دیده ناچار ارک و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم خود راه تربت حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا هشتم شهر رجب در ارک مشهد فرود شد و خوانین خراسان و لشکریان را حضت انصراف داد آنگاه مصطفی قلیخان عرب را بحکومت ترشیز حضت داد و امیر علیقی خان عرب را که حکومت طبس داشت باعانت و استقلال او برگماشت مصطفی قلیخان چون بر مسند حکومت جای کرد کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد مردم شهر ثقل انیمه تغییر و تبدیل برخویش شوانستند نها ولاجرم انجمن شده او را کرفشد و محبوس داشتند و برادر کهترش محمد تقی خانرا بحکومت برداشتند و کس بحضرت شاهزاده فرستاده صورت حال را بازنمودند و از کارکذاران او خط رضا کرفتند و هم در اینوقت برحسب فرمان پادشاه حسین خان سردار و ساری اصلان روانه دارالخلافه کشتند در بین راه حسن خان ساری اصلان چون از سوانح این امر انفعال داشت راضی بدیدار اعیان درگاه نشد و راه بکرداند و در عتبات عالیات اختیار مجاورت کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب بنود سال روزکار برده بود بحضرت شتافت و روزی چند فزدین و چهارمحال اصفهان پرداخت آنگاه وداع جهان کفت و هم در سال هزار و دویست و چهل و چهار هجری روز دوشنبه پنجم ذیحجه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله بمرض سل دق درکذشت و منوچهرخان ایچ آقاسی باشی تفلیسی ملقب بمعتمدالدوله شد و منصب منشی الممالکی او بهره

میرزا آقاخان نوری

تقریض حکومت خراسان بشاهزاده احمد علی میرزا

انتساب میرزا عبدالوهاب بمعتمدالدوله

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

میرزا خانلر مازندرانی پسر حاجی خانجان حلال خور ساکن بندپی کشت وشهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف دارالخلافه سفر ییلاق فرمود و بلای وبا در پیشتر بلاد ایران در افتاد و در طهران نیز قریب ده هزار تن نابود کشت میرزا خانلر منشی الممالک نیز در پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول بدان مرض رخت بجهان جاوید برد و میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک آقا محمد شاه منشی الممالک کشت و در نیمه ربیع الثانی شهریار تاجدار مراجعت بدارالخلافه فرمود اما از آسمانی چون خسرو میرزا بسفارت روس ماموریت کشت چنانکه مذکور شد ایمپراطور روسیه فرمانگر وکه از خاک بنجوان تا دربطرزبورغ او را باحشمت وشکوهی که در خور پادشاه زادگانست کوچ همیدادند وحکام هر بلد بقانونیکه سلاطین را پذیره شوند استقبال او همی کردند و پیشکش پیش گذرانیدند وعمال ولایات را بکارگذاران شاهزاده سپردند تا از بهرآزوقه وعلوفه و دیگر کارها آمر و ناهی خود باشند و در پیشتر منازل از قبل ایمپراطور کارسی سلطانی از بهر سواری شاهزاده میکشیدند و روز ورود به پطرزبورغ ایمپراطور روسیه با تمامت سرداران و بزرگان و جمله سواد و سالدات که در دارالملک حاضر بود قریب یکفرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را سوار ه چند قدم برخود مقدم می برد و در ورود بشهر چندانکه ایمپراطور توپ عزت کشا دمیداد نداز بهر شاهزاده نیز بکشادند و بالجمله شاهزاده در سرای ایمپراطور فرود شد و هنگام شستن نانار و صرف غذای شبانه ایمپراطور بمجلس شاهزاده همی آمد و خوردنی و آشامیدنی بکار همیداشت و شاهزاده را در طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرد و اقسام لهو و لعب پرداخته آورد و دختران نورس که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه آسمان انگشت نهادی بارد روشن تر از خورشید و خوبی طرفه تر از ماهید در آن بساط آسمان سماط بکمال رسیدن همزهای خوشگوار و نواختن سازهای موسیقار و دست زدن و پای کوفتن و دل آشوفتن در آمدند ایمپراطور روسیه هم بقانونیکه سلاطین بپردازند راست گاه گاه دست یکیتن از آن مهوشان گرفتی و با او برقصی و در نهان با خسرو میرزا نگران بودکه در میانه شیفته گشود و فریفته که کردو شاهزاده نهادی عفیف نژادی شریف داشت از علو مکانت و محل منعت فرو ننهی شد و دل بخط و خال نبست و دیده بر جمال نیکشود چنانکه پیرزالی را پیش خواند و گاهی با او بلغت فرانسه سخنی کرد ایمپراطور روسیه که با دختران رقاص بکرد مجلس برمی آمد این کرت چون برشاهزاده گذشت بطپت فرمود که از نظاره اینهمه ماه پاره کنار ه گرفتی و صحبت این عجوزه را بدریوزه شدی خسرو میرزا حشمت ایمپراطور را بر پای خواست و گفت من بدینحضرت از بهر آن شدم که دولت بزرگ را با هم الفت و صلاحیت هم دخار مخالفت را از میانه بدست موالفت بدرود م اکر روزی چند که در اینحضرت اقامت دارم هوش بر سر جام نهم و دل بدلارام دهم کار بکام کی توانم کرد ایمپراطور را باگشاد رکار معروف چنان بفریفت که هرگز از قبل کرد باید دف یا دنگ رد مع القصه خسرو میرزا تحف و هدایائیکه از قبل شاهنشاه ایران داشت از نظر ایمپراطور بگذرانید و بزرگان دولت روسیه را هریک جداگانه عطائی و عمامتی فرستاد و چون عقد مصالحه برده کرور زر مسکوک بود و دکرور از آن هنوز تسلیم کارداران روس نشده بود ایمپراطور روسیه زیادت برآنکه از خون کرباید دف نام ببرد یک کرور آن زر را بپارسنج شاهزاده بدل کرد و کرور دیگر را پنج ساله معادنها و هدیه و اشیاء

نقیسه دیگر با شاهزاده فرستاد و محمدخان امیرنظام را نیز عظیم بزرگ داشت و نواخت و نوازشی جداگانه
فرمود و دیگر همراهان را نیک شاد داشت و رخصت انصراف داد و خسرو میرزا سال یکهزار و دویست و چهل
پنج روز سیم رمضان وارد تبریز گشت مدت سفارت او ده ماه و پانزده روز بود و بالجمله وقایع سفر و سفارت
او را نایب السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت و هم در امسال شاهزاده محمود میرزا بعد از آنکه از حکومت
لرستان فیلی چنانکه مذکور شد معزول گشت بعد از روزی چند بحکومت نهاوند مامور شد و شاهزاده همیون
متوقف دارالخلافه گشت بعد از ورود محمود میرزا بنهاوند بعضی از مردم لرستان که از حسام السلطنه محمدتقی میرزا
دهشتی در خاطر داشتند بتدریک او انجمن شدند و در کار لرستان فتنه انگیختند محمود میرزا را که با حسام السلطنه طرح
کین توزبود و در اغوای مردم لرستان همی روز بروز در پایان امر فتنه بزرگ پدید آمد و دیگر باره میان حسام السلطنه
و محمود میرزا کار بمقاتلت و مبارزت انجامید از جانبین سازلشکر کردند حسام السلطنه از قبایل ایلات و پیرانوند
و سکوند و نجتیاری سپاهی بزرگ کرده تاختن فرمود و تاد و فرسخی نهاوند براند و از امینوی از نهاوند و سواره
خزل و قپله حسنوند فیلی لشکری ساز شد و شاهزاده جهانشاه سردار سپاه آمد و باستقبال جنگ پیرون شده
رود فرسنگی نهاوند تلاقی فریقین افتاد و در اول حمله جهانشاه راه فرار برداشت و برمادیانی که با از مسابقت
آن متقاعد میکشت برنشست و چنان برفت که در خاک نهاوند نشوانست عنان کشید پنج فرسنگ از نهاوند
آنسوی ترکریخت و در ملایر فرود شد و روز دیگر نهاوند مراجعت کرد و بالجمله شاهزاده محمود در نهاوند محصور
گشت و شهریار تاجدار چون اصفهانی اینخبر کرد و دیگر باره شاهزاده همیون را بحکومت نهاوند منصوب فرمود و محمود
میرزا را بدارالخلافه طلب داشت بعد از رسیدن همیون میرزا بنهاوند شاهزاده محمود از سفر دارالخلافه سر
برتافت از بهر آنکه در این مماطله و تسویف روی دل امنای دولت را با خویش کند و در حکومت نهاوند فشوری
از نو بدست آرد و در این مماطله به بی فرمانی نام برآورد و فرمان رفت تا حسام السلطنه و شیخعلی میرزا او را طوعا
ام کرها روانه دارالخلافه کنند اینوقت محمود میرزا در قلعه روئین دز که در وسط شهر نهاوند خود بنیان کرده
متحصن گشت و همیون میرزا در یکی از خانهای شهر نزول کرد و لشکر حسام السلطنه و شیخعلی میرزا در برابر روئین دز
سنگر کردند و از طرفین بکشا دادن توپ و تفنگ مشغول شدند این حرب تا چهار ماه برپای بود و من بنده که
این هنگام در نهاوند بودم چندانکه محمود میرزا را از اینکار شنیع منع کردم مفید نبود و جمعی در میانه مقتول
گشت هم عاقبت بگجنهای محکم و براهین روشن شاهزاده محمود را ملزم کردن کردم و در میان او و حسام السلطنه
پیوستگی دادم تا بزحمت و محنت تمام از قلعه بزیر آمده روانه بروجرد گشت و از دنبال او من بنده زن و
فرزند و اثقال او را بهمدان و جرد حمل دادم پس لشکریان با وطان خویش بازشدند و حکومت نهاوند
خاص همیون میرزا گشت و هم در امسال زکی خان نوری از وزارت مملکت فارس معزول گشت همانا در
سال هزار و دویست و چهارده هجری چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس گشت
و برحسب فرمان شهریار یکهزار تن از تفنگچیان نوری ملازم رکاب او گشت و شکرالله خان پسر میرزا اسدالله خان
نوری وزیر لشکر بسرکردگی آنجماعت منصوب آمد و چون شکرالله خان هنوز کودکی هژده سال بود محمدیگخان

حکومت محمود میرزا و رفتن او بنهاوند و مقاتلت او با حسام السلطنه

عزل محمدیگخان نوری از وزارت فارس

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برادر میرزا اسدالله خان نیز مامور بخدمت شاهزاده گشت که در حضرت او غلام پیشخدمت باشد و تفنگچیان نوری را نیز برنیک و بد مطلع کرده مع القصه ایشان در رکاب شاهزاده رهسپار گشتند و تفنگچیان نوری با زن و فرزند در شیراز متوقف آمدند و محمدزکیخان که مردی چرب زبان و خوشخوی و کشاده دل بود هر روز در حضرت شاهزاده بر مدایح علیه او تقامنود تا از صفا دید درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس بی رای و رویت او فیصل نمیگرفت چنانکه وزرای فارس با استیلای و استقلال شوا نستند یافت ناچار کار وزارت نیز با او مفوض گشت و در کار تیغ و قلم ذوالریاستین آمد و هم بر زیادت از این خواهر فرمان فرما را بسرای آورد و مصاهرت شهریار تاجدار مفاخرت تمام حاصل کرد چون در اینمدت در از میان جماعت نوری و مردم شیراز فتنهای بزرگ برنخاسته بود بیکدیگر آویختند و خون هم ریختند کار مبارات و معاوات بجائی کشید که اجتماع هر دو طایفه در یک بلد محال افتاد شاهزاده حسینعلی میرزا اصلاح کار را در اخراج جماعت نوری دانست و ایشانرا از شیراز کوچ داده روانه دارالخلافه نمود و این هنگام مردم فارس را از محمدزکیخان دهشت و وحشت افزون گشت ناچار او را نیز از مسند وزارت بزیر آورد و اخذ منال دیوانی و رتق و فتق امور را بمیرزا محمدعلی سررشته دار فارس مفوض داشت و اینواقعه سبب آشفتگی امور فارس گشت و منال دیوانی در عقدهٔ تعویق و تعطیل افتاد این هنگام شهریار تاجدار چنان صواب شمرد که در اراضی فارس قشلاق کند و کار آن مملکت را نیز بنظام آورد پس سفر فارس را تصمیم عزم داد نخستین حاجی عبدالعظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت ظل سلطان را زاد دانه یزد فرمود و عبدالرضا خان حاکم یزد را پیام کرد که با اعیان یزد در شیراز حاضر درگاه کرد و اگر در این کار شتاب نکند و مورد عتاب و عقاب خواهد بود و حسینعلی خان معیرالممالک را مامور باصفهان داشت که تا ورود موکب سلطانی منال دیوانی را ماخوذ دارد و میرزا یوسف پیشخدمت خاصه را که مردی ادیب و لبیب و در روایت شعر شناکستان حضرت را طلیق اللسان بود بکرمان فرستاد تا شاهزاده شجاع السلطنه را بدرگاه آورد و شاهزاده اللهویردی میرزا را بنظم قشون و سیرم پیرون فرستاد و عبدالمجیدخان را با تفنگچی نوائی ملازم رکاب او ساخت و غلام حسین خان سپهدار را فرمان کرد که با شش هزار تن سرباز عراقی تو بخانه و قورخانه را حمل داده از پیش روی باصفهان کوچ دهد و شاهزاده علیقلی میرزای رکن الدوله و اماموردی میرزای ایلخانی سرکشیکچی باشی و شاهزاده عبدالله میرزا و فتح الله میرزای شجاع السلطنه و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله فرمانگذار سمنان و دامغان و محال خاور و شاهقلی میرزا و محمدمهدی میرزا و ملک ایرج میرزا ملازم رکاب شدند و میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر را فرمان کرد تا عرض سپاه دیده محمدولیخان و محمدخان افشار و فضل الله خان قراگوزلو و محمدحسین خان خرقانی را با سواره جمعی ایشان باز دیدی بسزا کرده حکم برکوچ داد و نیز عبدالله خان فیروزکوهی و عبدالله خان دماوندی و مصطفی قلیخان سمنانی را با پیادگان جمعی ایشان بنظام کرد آنگاه شهریار تاجدار بفرمود تا عبدالله خان امین الدوله در دارالخلافه متوقف باشد و باتفاق ظل سلطان امور خراسان و طبرستان را نگران کرد و والده یار خان آصف الدوله امیر با رئیس خواجه مقتدرالدوله ایرج آقاسی و حاجی محمدخان دولوی قاجار و پسرش علی محمدخان و محمدصادق خان دنبلی مخاطب به

سفر کردن شاه و ایران بفارس

و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و حسن خان سالار برادر محمد حسن خان دولوی قاجار پسقی باشی و محمود خان دنبلی توپچیباشی نیز ملزم رکاب شدند و همچنان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الممالک و میرزا تقی نوائی منشی خاصه و میرزا صادق وقایع نگار و میرزا ابراهیم خان نوری و میرزا اسمعیل کرکانی مستوفیان دیوان و میرزا فضل الله منشی رسایل ساز و برک راه کردند و شهریار تاجدار یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست و چهل پنج هجری از دارالخلافه خیمه بیرون زد و از راه قم طی مسافت کرده دوم جمادی الآخره وارد کاشان شد میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی بسزا کرده و بنظام الدوله ملقب گشت و اعیان و اشراف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا موکب سلطانی در حرکت آمده و هم جمادی الآخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد لشکرگاه گشت و شاهزاده سلطان محمد میرزا فرمانگذار اصفهان دقیقه از خدمت فروگذاشت بعد از شش روز نیز از اصفهان کوچ داده غلام حسین خان سپهدار منقلای لشکر دو روزه از پیش همی شد و در قشه سلیمان خان خانان که از سوی ماذرنب با شهریار داشت بقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با بزرگان آن اراضی تا مترل شولکستان آباده پذیره کردند و در نهم شهر رجب شهریار تاجدار در ظاهر شیراز بساغی که بفرمان فرمانفرما غرس شده بود فرود شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل دویست هزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه بپیشکش پیش گذرانیدند و علف و آزوقه لشکر را ده روزه بقانون ضیافت گذاشت اما شاهنشاه دویست هزار تومان زر را در ایجای منال دیوانی محسوب داشت و در کار مردم فارس باز پرسی بسزا کرد و نیک و بد هر کس را جزا داد و شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت گشت و بزرگان کرمان را پیشکش سدده سلطنت آورد و حساب خویش را پرداخته کرد و برحسب فرمان محمد زکی خان نوری که از وزارت فارس معزول بود بوزارت کرمان منصوب گشت و در رکاب شجاع السلطنه راه برگرفت اما عبدالرضا خان یزدی که از حاضر شدن بپیشگاه سلطانی پیمناک بود و میرزا سلیمان طباطبائی مجتهد را با جمعی از برادر و برادرزادگان خویش و پیشکشی درخور سدده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود و بشفاعت میرزا سلیمان عبدالرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند و فرستادگان او رخصت انصراف یافتند آنگاه فرمانفرما را مورد الطاف فرموده اعیان فارس را هریک نواختی جداگانه کرد میرزا محمد علی وزیر مشیر الملک لقب یافت و میرزا علی اکبر کلانتر فارس پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام الملک ملقب گشت و در اینوقت معروض اشاد که نیارال والغورکی ایلچی دولت روسیه که متوقف تبریز بود تا بعد از مراجعت خسرو میرزا از مملکت روسیه بدرگاه آید این هنگام که خسرو میرزا بازشده بهمانداری محمد حسین خان زنگنه و فرمان نایب السلطنه تا اصفهان کوچ داده شهریار تاجدار میرزا مهدی ملک الکتاب را که در رکاب وکیل امور و لیعهد بود فرمان کرد تا با ضعفهای شده ایلچی را بطرف همدان کوچ دهد بدانسان که بعد از ورود موکب پادشاهی بهمدان حاضر آستان باشد و نیز حکم رفت کز نایب السلطنه خسرو میرزا را ملازم رکاب ساخته در همدان بدرگاه پیوندد و بعد از چهل روز از شیراز راه برگرفته طریق خوزستان و لرستان پیش داشت و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله را بفرمود

وزارت محمد زکیخان نوری در کرمان

بنه و آغروق وخزانه وصندوقخانه را که حملی گران بود برگرفته از طریق اصفهان راه دارالخلافه سپرد مصطفی قلیخان سمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده گشت وغلامحسین خان سپهدار را فرمود که توپخانه و قورخانه را حمل داده با سربازعراقی از راه فهلیان طی مسافت کند و در بیهمان برکاب پیوسته شود و شاهزاده در روز جمعه یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصورخان حاکم بیهمان دلیل راه گشت و از دشت ارژن تا کازرون براندازکثرت سیلان سحاب که هرچشمه‌ساری رودخانه‌ای شده مجال حرکت محال مینمود و در توقف علف وآزوقه صعب بدست می‌شد ناچار رو دی پادشاهی بعداز پنجروز بحرکت آمد و از رودخانه لشکر مردم بزحمت عبور کردند و در اراضی فهلیان وشعب بوان که از جنات اربعه جهان شمرده می‌شود خیمه زدند و قلعه سفید که در فراز کوهی صعب‌ست نگران آمدند از فضا و در این منزل چون هنگام ناهار نشستن رسید و خوان وخورش سلطانی را حاضر کردند شهریار را رغبتی با کل اغذیه نرفت و بجای می از جلاب قناعت افتاد و ملازمان حضور چون آن طعامهای الوان باز پس بردند و خویشتن بخوردند مزاجها دیگرگون شد و پنجاه تن افزون مبتلا بقی و اسهال و بیهوشی گشت ابراهیم خان پسر حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی که شرف مصاهرت و منصب نظارت داشت هم از اکل آن اغذیه چون مردگان بیزبان افتاده بود و میرزا حسین حکیم باشی اصفهانی چنان دانست که سمی در غذا تعبیه شده است و بعضی چنان فحص کردند که طباخان در منزل سراب بهرام از چشمه کرآب آن بسمیت معروف است آب برگرفته اند و ناداسته بکار برده اند با الجمله شاهزاده جهانگیر میرزا از منزل فهلیان رخصت انصراف حاصل کرد و شهریار بمنزل سراب کوچ داد و همه روز و همه شب سحاب از سیلان نمی‌ایستاد و همچنان از رود و سنگ شیر لشکریان بزحمت تمام عبور کردند و از آنجا از منزل بست و خیرآباد گذشته رود خیرآباد را بحیله تمام بسپردند و طی مسافت کرده بکنار آب کردستان و ظاهر شهر بیهمان خیمه زدند سپهدار با توپخانه در آنجا برکاب پیوست و از آنجا بمنزل کوه سیاه شتافته از عبور از میاه و زحمت سپاه در پیش بود و در آن منزل چون لختی شهریار را از بهر صید کردن و نخچیر افکندن گرد آن اراضی و دشت برآمد و شیر نر از بیشه بیرون شد و صید دلیران رکاب گشت و شاهزاده حسام السلطنه هم در منزل کوه سیاه از بلده شوشتر در رسید و رسم پذیره بپای برد و شیخ مسا در حاکم جعب تیر در آن منزل پیشکش خویش بگذرانیدند از آنجا فرمان رفت که سپهدار از پیش رو دی بشوشتر سفر کرده در انجا لشکر عراقی را رخصت وطن دهد و خود شطر مرکب پادشاهی با شد آنگاه شاهنشاه از منزل کوه سیاه کوچ داده و در ارض رام هرمزفرد و شد مردمان گویند اگر چه استوار نباشد که در خت نارنجی نوشیروان عادل بدست خویش غرس کرده و درختی را که همان دانند هنوز سبز و ریان و بارآور و طرفه‌است و محبوسان بدان تقرب جویند مع القصه شهریار تاجدار جمعه نهم شهر رمضان وارد شوشتر شد و از نظاره بنیان سدی سدید که شاهزاده محمدعلی میرزا بر رود شوشتر کرده بود شگفتی حاصل فرمود و قصه شکستن آن سد و بستن آن بدست دیرین قیصر در عهد شاپور ذوالاکتاف در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم افتاد و بالجمله سدی که شاهزاده محمدعلی میرزا کرده و در اینوقت که شهریار تاجدار در شوشتر جای داشت راقم این حروف تحدید کردم پانصد

و پنجاه زرع طول آن سداست و شصت زرع قطر دو سی زرع ارتفاع دارد اما قطر آن که در نشیب آب شصت
زرع است چون برفراز آب آید پست زرع شود و بالجمله شاهنشاه یکشنبه یازدهم رمضان از شوشتر بیلده
دزفول کوچ داد و بعد از پنجروز از انجا پرون شده پست و سیم رمضان در قصبه خرم آباد منزلی فرود شد
و در این ایام هیچوقت لشکر ما نیز از سیلان سحاب آسایش نبود و جشن نوروزی در خرم آباد افتاد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری و عید کردن شاهنشاه ایران در خرم آباد فیلی

در سال یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری چون دو ساعت و چهار ده دقیقه از روز یکشنبه پست و پنجم رمضان برآمد
آفتاب به پست الشرف شد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در خرم آباد جشن نوروزی بگذاشت و روز سیم
عید نوروز از خرم آباد دیر و جبر و سفر کرد و از انجا بجلایر نزول فرمود و روز پنجم شوال وارد همدان گشت
دیدار ال دالغورکی ایلچی روسیه بمهمانداری میرزا مهدی ملک الکتاب و محمد حسین خان زنگنه وارد همدان گشت
و نیز نایب السلطنه با حشمت و میرزا از راه برسید شاهنشاه دالغورکی را مورد نواخت و نوازش داشته فرمان
کرد تا آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار و دیگر امرا و بزرگان درگاه هر شب یکتن او را بضیافت طلب
کردند و بخورش های گوناگون و ساز و برگ بساط طرب و انواع لهو و لعب عظیم بزرگ داشتند آنگاه به تشریف
پادشاه شاد و کامگار شده رخصت مراجعت یافت و اینوقت چون میرزا محمد علیخان کاشی وزیر ظل سلطان با نفاق
دویست تن از اعیان طهران حاضر درگاه شده چنین ضراعت بر خاک نهادند و خواستار شدند که
که سی سال بر زیادت است که شهریار تاجدار جشن نوروزی در دارالخلافه طهران فرموده و امسال این بساط
شاهوار در خرم آباد گسترده شد دراز ای آن روا باشد که شهریار تاجدار از بهر ییلاق در اراضی عراق توقف
نفرماید بلکه طریق دارالخلافه گیرد و مردم آن بلده را از زحمت انتظار در آرد لاجرم شاهنشاه نایب السلطنه را
فرمود تا در همدان متوقف شده حدود دینور را از تعرض نگران باشد و در عشر آخر شوال از همدان کوچ داده
هشتم ذی قعده وارد دارالخلافه گشت و این هنگام در مملکت خراسان صید محمد خان جلایر حاکم کلات از
خدمت احمد علی میرزا سر برتافته با نفاق کریم خان زعفران لو هزار تن سوار ترکمان انجمن کرده اراضی
چناران و رادکان را بمعرض نهب و غارت درآورد و رضاقلیخان پسر یکلر خان چاپشلو را که حکومت دره
جز داشت هم با خود یار کرده با غوای والی خوارزم پرداخت و التقلی توره فریضه سخن او شده با جماعتی از
قبایل ترکمان تاراج خراسان را تصمیم عزم داده تا کنار رود اترک براندند شاهزاده احمد علی میرزا چون
این بدانست خوانین خراسان را حاضر درگاه ساخت و لشکری زرمجوی فراهم کرده با ستقبال خبر تا بیابان
الان دشت تاختن کرد و والی خوارزم چون این بشنید بی آنکه رزم و یا حمله افکند پشت با جنگ داده روی
بگریز نهاد و لاجرم احمد علی میرزا با راضی پشت کوه که در تصرف صید محمد خان بود تاختن برد و صید محمد خان
روی بدره جز نهاد و با رضاقلی خان هم پشت کشت سلیمان آقای برادر رضاقلی خان چون از برادر خونخواهی
بود در قلعه محمد آباد دامن جست و جمعی از ترکمانان علی ایلی را با خود یار کرده در قلعه را استوار کرد صید محمد خان
با قبایل چاپشلو بیستم شهر ذیحجه بکنار قلعه محمد آباد آمده حمله افکنده با گلوله تفنگ یکی از قلعه گیان جان بداد و از

لشکر کشیدن پادشاه خوارزم بخراسان

واز آنسوی احمد علی میرزا در اراضی پشت کوه قلعه جغیر را بقوت توپهای بارکوب مفتوح ساخت وفتح دیگر قلاع که در پس دون و ربند قلعه کلات است سهل گشت بالجمله آن اراضی را تحت فرمان کرده قبایل جلایر را بجمله کوچ داد و در ازای اسرای کرد چناران یعقوب قلیخان شادلو سپرد و باز مشهد مقدس شد وخبر این فتح در نیمهٔ محرم در حضرت شهریار معروض افتاد و هم در امسال بلای وبا در ایران بالا گرفت واز چاکران درگاه شاهنشاهی میرزا زکی نوری مستوفی درگذشت و فرزندش میرزا محمد تقی بجای او منصوب گشت و محمد حسن خان دولوی قاجار وداع جهان گفت و پسرش محمد امین خان بجای او بسپهبدی باشی شد و هم در امسال بخواستاری مردم کرمانشاهان دیگر باره شاهنشاه محمد حسین میرزای پسر شاهزاده محمد علی میرزا را بحکومت کرمانشاهان منصوب داشت و پس از رسیدن محمد حسین میرزا بآن اراضی مردم خوزستان ولرستان فیلی که سالهای فراوان در تحت فرمان محمد علی میرزا بودند وهم روی دل با فرزندان او داشتند روزی چند بر نگذشت که حکومت شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه در آن ممالک تعرض یافت چند کرت اصلاح ذات بین را از جانبین رسل و رسائل انگیخته شد و عاقبت کار از مکاتبت بمغالبت کشید واز مصالحت بمنازعت انجامید محمد حسین میرزا از مردم کوران و زنگنه و کلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعه خرم آباد براند و شاهزاده حسام السلطنه مدافعهٔ او را بتجهیز لشکر پرداخت این هنگام ارقم حروف در بروجرد بود و چون شاهزاده محمود نیز برحسب امر شاهنشاه در بروجرد متوقف بود مرا نیز بفرمان حسام السلطنه از آن بلده بیرون شدن نمیگذاشتند تا مبادا بر عایت شاهزاده محمود در حضرت شاهنشاه سعایتی کنم و شکایتی آغازم یا محمد حسین میرزا و دیگر شاهزادگان را و این حضوت تحریضی دهم بالجمله حسام السلطنه از جماعت بختیاری و باجلان و پیرانوند و یاراحمدی و سگوند و جز ایشان لشکری فراهم کرده باستقبال محمد حسین میرزا تا اراضی الشتر برفت و لشکرگاه راست کرد و شاهزاده همیون حاکم نهاوند را طلب فرمود و بتردید محمد حسین میرزا رسول فرستاد و تا در میانه سخن بصلاح کند و رسم منازعت را از میانه برگیرد و کاروانان محمد حسین میرزا معروض داشتند که شاهزاده همیون از بهر آن بدینجا شده که ما را خواب خرگوش دهد و حسام السلطنه مفاجئه بستیزد کرمانشاهان تاختن برد لاجرم فرمان کرد تا همیون میرزا را با سی کودن برنشاندند و بکرمانشاهان بردند و ملازمان رکابش را دستگیر ساخته سلاح و سلب و اسب ایشان را گرفته رها دادند در اینوقت شاهزاده شجعلی میرزا که با محمد حسین میرزا و شاهزاده محمود طریق موافقت و مصافات می سپرد فرصت بدست کرده از مردم ملایر و توسیرکان که در تحت فرمانداشت لشکری احتشام کرد و قبایل زندیه که تیر ملازمت او داشتند انجمن شدند با سپاهی آراسته بر سر بروجرد آمد نور محمد خان قاجار دولو برادر آصف الدوله که از قبل حسام السلطنه در بروجرد بود بحفظ و حراست آن بلده میان استوار کرد و ابواب شهر را بر بستهٔ تفنگچیان جلادت پیشه در برج و باره بگماشت و شجعلی میرزا چنانکه از کرد راه برسید توپهای بارکوب را بجانب شهر گشاد و داد و لشکر را بسوی دروازه همی حمله افکندند و از بامداد تا فرو شدن آفتاب کار بزد و یکسو نه رفت و در میانه میرزا حسن شیرازی وزیر شجعلی میرزا با گلوله تفنگ زخمی برداشت از آنسوی شامگاه این خبر باحسام السلطنه بردند و او چون فرصتی بنه و آغروق را در لشکرگاه خود گذاشته چون عقاب صید دیده شتاب کرفت و تا بامداد اسب براند صبحگاه شجعلی میرزا آگاه شد و حکم داد تا لشکر برفراز

تعرض حکومت کرمانشاهان یافت شاهزاده محمد حسین میرزا و بکرمانشاهان عزیمت کرد

پشته که در پیرون بلده بروجرد است درآمدند و عرضه‌ای توپ را برفراز پشته نصب کردند و سپاهیان از چپ و راست رده شدند چون حسام السلطنه برسید نه توپخانه را وقعی ننهاد و نه لشکر را حشمتی گذاشت و حکم یورش داد سپاه او چون شعله نیران راه فرار گرفتند و توپ لشکر شیخعلی میرزا را بجانب نشیب زیافی شوانست بود لاجرم سپاه حسام السلطنه صعود کردند و دلیرانه بر آن پشته برآمدند مردم طایر و زندیه چون این دلیری بدیدند دیگر نتوانستند درنگ کرد پیکبار رهزیمت شدند و راه نشیب گرفتند مردان بختیاری و باجلان و سکوند از قفای ایشان تاختن همی کردند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و میرزا اسمعیل خان کلپایگانی که ناظر شیخعلی میرزا بود و در رهزیمت با ایشان بوحل نشست و یکتن از مردم سکوند با کلوله تفنگ او را مقتول ساخته اسب و سلاحش را ببرد و رحیم خان سکوند که مرد دلیر بود از قفای شیخعلی میرزا بتاخت و راه بدو نزدیک کرد و دست فرا برده گریبان نظرعلی میرزا را بگرفت تا از اسب بزیر آرد شیخعلی میرزا چون این بدید سر برتافت و با نیزه بجانب رحیم خان حمله برد رحیم خان از آهنگ دوست از نظرعلی میرزا باز داشته باز پس نشست و شیخعلی میرزا پسر را بر داشته بملایر گریخت آقا سید مرادکه یکتن از سادات بروجرد از عشیرت آقا سید مهدی بحرالعلوم بود رنجیده خاطر شد و شیخعلی میرزا روزی میگذاشت با چندتن از بزرگان زندیه دستگیر کشتند حسام السلطنه بفرمود تا ایشان را جامهای دیگرگون در برکرده از میان بازار بروجرد با مسخرگان عبور دادند و بند برنهادند و خود با کبر و خیلای تمام درآمده در دارالایالهٔ خویش جای کرد و لشکریان او بنه و آغروق و احمال و اثقال لشکرگاه شیخعلی میرزا را بنهب و غارت برگرفته بمرابع و مساکن خویش شتافتند دیگرباره حسام السلطنه فرمان کرد تا سه روزه آن لشکر پراکنده انجمن شدند و چهارده هزار تن عرض سپاه داده بدفع محمد حسین میرزا از بروجرد بپرون شد و از آنسوی محمد حسین میرزا که قلعه خرم آباد را مشوح ساخته نشیمن داشت پذیره جنگ کرده از قلعه بپرون شد و سرباز گوران و پیادگان را از پیش روی باز داشت و سوارانرا در قفای پیادگان جای کرد و خود در پیش روی لشکر صف راست همی کرد و از یمین بشمال همی شد بالجمله روز هشتم محرم سال هزار و دویست و چهل و شش هجری در پیرون خرم آباد تلاقی فریقین شد سواران پیرانوند و باجلان و بختیاری اسب برجهانیدند و هم عنان حمله افکندند از اینسوی سرباز گوران و تفنگچیان کلهر و زنگنه پیکبار و همان تفنگها بگشادند و آنجماعت را دفع دادند دیگرباره سواران حسام السلطنه کرد هم برآمدند و همداستان کشته حمله دیگر افکندند دیرین نوبت نیز باز خم کلونه باز پس نشستند و اینوقت نصرالله میرزا برادر محمد حسین میرزا که داماد حسام السلطنه بود و در لشکرگاه او میزیست جمعی از لشکریان را با خود متفق کرده بغدر دیک برادر شتافت این نیز در لشکر حسام السلطنه ثلمه و رخنه افکند و با این همه سپاه او همدست و هم پشت شدند و در کرت سیم حمله انگیختند محمد حسین میرزا از اسب فرود شد و پیاده از پیش روی سپاه بچپ و راست همی تاخت و لشکر را بصبر و سکون وصیت همی فرمود و بجنگ و آهنگ تحریض همی داد این نوبت چون سواران حسام السلطنه از باران تفنگ پشت باجنگ دادند دیگر نه ایستادند و راه فرار پیش داشتند این هنگام محمد حسین میرزا بفرمود تا سواران از پس پشت پیادگان بپرون شده در قفای هزیمتیان بتاختند و پیشتر از آن سپاه را اسیر و دستگیر ساختند حسام السلطنه نیز ناچار طریق هزیمت گرفت و پاسی چند از شب گذشته با یکدوتن بشهر بروجرد درآمد این هنگام

چون کار داران او را ضعیف پنداشتند و در اندیشه ی در امور و حفظ حدود و ثغور فتور یافت برادران دفتر بند حاجی ملا اسدالله مجتهد بروجردی و ملا علی مجتهد نگارنده این کتاب مبارک را از شهر بند بر و جرد و پسر دلی رود تا اراضی سمر بند که در تحت فرمان غلام حسین خان سپهدار بود بسلامت کوچ دادند و از انجا من بنده بدار الخلافه سفر کردم با الجمله مملکت لرستان بر کار داران محمد حسین میرزا مسلم گشت و هم در ایام سال جلال الدوله مهدی علی خان برادر زاده آصف الدوله وزیر لکهنو بزیارت عتبات عالیات و مشهد بخف اشرف شتافته از انجا زایر مشهد مقدس گشت و هنگام مراجعت باز دوآر کوچ همی داد در میان منزل عباس آباد و میامی جماعتی از ترکمانان تکه بتاخته و دویست تن از معتمرین زوار را با تیغ بگذرانیدند و پانصد تن جوانان و زنان را اسیر کرفته اموال و اثقال ایشان را برداشته راه دشت برکرفتند در میانه معادل یکصد هزار تومان اموال مهدیعلی خان بغارت رفت و خود نیز اسیر شد چون اینخبر در حضرت پادشاه معروض افتاد رضاقلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان را منشور کرد که مهدیعلی خان را از ترکمانان تکه باز ستاند رضاقلیخان چنان دانست که در حینش لشکر دور نباشد که خون مهدیعلی خان در میانه هدر شود کسی بازرکانی فرستاد تا او را و زوجه شیخ ابراهیم جزایری را که هم با سر برده بودند بهزار تومان زر مسکوک خریده روانه دارالخلافه داشت و شهریار تا جدار او را بنواخت و برک و ساز داد آنگاه حاجی اسمعیل خان شقیانی را با جماعتی از لشکر بکیفر ترکمانان مامور بجرأسان فرمود حاجی اسمعیل خان مریض کشته در یکمنزلی مشهد بدرود جهان کرد و هم در این هنگام منوچهر خان افشار دوالی سمینه و شیر غان عبدالرحمن یوز باشی خود را روانه درکاه شاهنشاه نمود تا پیشکش او را بگذرانیدند و معروض داشت که اکر یکتن از شاهزادکان بدین اراضی مامور فرمائی در رکاب او رزم دهیم و ممالک ماوراء النهر و بلده بلخ را مقبوض ساخته بکار داران حضرت سپاریم فرستاده او را عطوفتی بسزا کرده رخصت انصراف دادند و هم در ایام سال بهرام خان ولد شیبا دخان هزاره که حکومت جام و باخرز داشت سفر سرحش کرد که پراکندکان ایل و الوس خود را فراهم کند مردی از هزاره که با پدرش از در خونخواهی بود فرصتی بدست کرده او را مقتول نمود و محمد خان قرائی وقت را غنیمت شمرد و با مردم خویش با اراضی جام و باخرز تاخته یعقوب خان و آقا خان عمزادکان بهرام خان را با پنجاه تن از عشیرت ایشان مقتول ساخت و آن مملکت را تحت فرمان کرد و هم در ایام سال چنانکه مذکور شد حسینعلی خان جوانشیر از کابلستان سفیر درکاه آمد و از شاهنشاه نشو و ملاطفت کرفته سفر سند کرد و در نزد میر مراد علیخان والی سند خود را سفیر ایران نام نهاد و مذکور نمود که کار داران ایران در تسخیر کابل تصمیم عزم داده اند و دیر نباشد که سپاه پیکران بدان اراضی تاختن کنند و معلوم مینیت که مملکت سند هم از تعرض ایشان مصون ماند والی سند بیمناک شد و میرزا محمد علی شیرازی را با چند تن دیکر بسفارت ایران برکماشت و سه زنجیر فیل و سی پاره از نسیج کشمیر برسم پیشکش انفاذ داشت میرزا محمد علی از طریق بلوچستان راه بندر عباس کرفت و حسینعلی خان جوانشیر از راه بحر به بندر بمبئی آمده و از آنجا طریق دارالخلافه کرفت و دو ماه قبل از رسولان سند بدرکاه آمد میرزا محمد علی یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و تقبیل سدهٔ سلطنت کرده پیشکش خود را پیش داشت و خواستار رعایت و حمایت کشت که از آسیب رنجند سنکه پادشاه کشمیر مملکت سند محفوظ ماند شاهنشاه او را بنواخت و

ومعادل هزار تومان در وجه میرزا محمد علی عطا فرمود و نظرعلیخان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی را بسفارت
سند مامور ساخته و جامه لایق با یک قبضه شمشیر برای خلعت امیرمراد علیخان او را سپرد و در عشر آخر جمادی الآخره
او را با شقاق میرزا محمد علی کسیل سند فرمود و هم در اینسال عبدالرضاخان حاکم یزد با شفیع خان حاکم بلوک را در
که از مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی محکم نمود و او را از فرمان برداری شجاع السلطنه فرمانگذار کرمان باز داشت
شجاع السلطنه در غضب شده از بلدان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تاخته آن بلده را بمحاصره انداخت و تیمور
میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که اینوقت در آباده سورمق متوقف بود هم نبرد یک خویش
طلب نمود تا در تسخیر قلعه معاون باشد و چون بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد شهریار تاجدار
اندیشید که اکراد را از محاصره یزد منع فرماید از برای او در مملکت کرمان وقعی و مکانتی نماند لاجرم سیف الدوله
میرزا پسر ظل سلطان را بحکومت یزد بپرون فرستاد و باشد که بعد از ورود او شجاع السلطنه دست از محاصره
باز دارد و طریق کرمان سپارد و بعد از ورود سیف الدوله میرزا در یزد شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده
ابرام بر زیادت شد و مدت سه ماه بینکار بدر از کشید و کاه کاه عبدالرضاخان بدست آویزانیکه حکومت یزد
باظل سلطان تفویض یافته و اینک فرزند او سیف الدوله میرزا بر سند حکمرانی تمکن است لشکری فراهم کرده
از دروازه بپرون میفرستاد و با سپاه شجاع السلطنه رزم میداد و در این مدت محمدرحیم خان نوری وزیر
شاهزاده مریض شده و داع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سوادکوهی که مردی جلادت پیشه بود زخم گلوله
مردم عبدالرضاخان درگذشت و در پایان امر شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه را برای نظم خراسان مامور
خواهیم داشت نیکو آنست که تخت قلعه یزد را بگشاید آنگاه بجانب خراسان شود چون این منشور بنایب السلطنه
رسید باده هزار تن سرباز و پست و پنج عراده توپ از راه دریا بپرون شده تا بزنجان بتاخت و از آنجا
ولیعهد ثانی محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه ساوه روانه قم فرمود و خود با میرزا ابوالقاسم قایم مقام
ومعدودی از ملازمان رکاب در دوازدهم شعبان وارد دارالخلافه طهران گشت شاهنشاه بفرمود که تخت قلعه
یزد را مفتوح سازد و عبدالرضاخان را بگیرد آنگاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کارداران دولت بدین
محاصره اقدام نموده روانه درگاه دارد پس بسوی خراسان شود لاجرم نایب السلطنه بیست و چهارم شعبان
از دارالخلافه بپرون شده راه یزد برگرفت و چون در منزل عقدا بر سید عبدالرضاخان و تمامت خویشاوندان
با تیغ و کفن بحضرت او شتافتند و روی ضراعت بخاک سودند و چون شجاع السلطنه خبر رود نایب السلطنه را در
عقدا استماع نمود چون توانی مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه بشهر یزد در آمد کارآن
بلده را بنظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت باز گذاشت و چون بعلت امتداد محاصره علف و
آذوقه اندک بود بعد از سه چهار روز روانه کرمان شد شجاع السلطنه چون این بدانست نخستین فرزند خود
هلاکو میرزا را تا دو منزل باستقبال بپرون فرستاد و چون راه نزدیک شد خود نیز پذیره کرد و بتجدات نهایت
پرداخت و چون شهریار تاجدار آمحمد کریم پیشخدمت را باحضار شجاع السلطنه کسیل فرموده بود هم نایب السلطنه
فرمود و دور نباشد که شجاع السلطنه از آن جسارت که در حصار دادن یزد کرده همناک شود و از حاضر شدن

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بدرگاه تقاعدی و رزیدتا بعدی کبیر و لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا یکفوج سرباز او را نکابیان گشته و محمد زمان خان دولوی قاجار را با دویست سوار ملازم رکاب او ساخت تا او را بدارالخلافه کوچ دادند و هم در ایام میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش که در مقاتله بار و سیه اسبق المجاهدین لقب یافته بود و داع زندگانی گفت و این میرحسن خان چنان اقتدار که بعد از مصالحه دولتین ایران و روس بتزویک بتفاویچ شتافت باشد که حکومت طالش را بدست گیرد چون از شرایط عهدنامه بود که از شناختگان مملکت اگر کسی فرار کرده و بدولت روس شاه برد یا از روس بایران آید او را باز فرستند نایب السلطنه برحسب فرمان شاهنشاه کس بتزد بتفاویچ فرستاده میرحسن خان را طلب کرد و بتفاویچ نتوانی او را روانه نمود و نایب السلطنه میرحسن خان را بدست محمد قلیخان سعدلو حاکم خلخال سپرد و فرمان کرد که چنانش بدارکه فرار نتواند کرد بعد از سفر نایب السلطنه بطرف عراق دیزد میرحسن خان فرصت بدست کرده از خلخال بطالش گریخت و در انجا لشکری فراهم کرده با راضی لنکران و ارکوان تاخت برد و با لشکر روس چند زرم مردانه قوایشان را بشکست و آن اراضی را بتحت فرمان کرد و چون اینخبر به بتفاویچ رسید بکارداران دولت ایران نامه کرد که اگر جنبش میرحسن خان با جازت شما نیست او گناه کار هر دو دولت است ما لشکری بدفع او برمیگاریم شما نیز از آنجانب مدد کنید لاجرم نایب السلطنه افواج سپاهی از دپیل را بسوی طالش فرستاد و بتفاویچ نیز لشکری مامور کرد میرحسن خان درمیانه بیچاره ماند لابد در عشر آخر شوال با نزلی کیلان گریخت و از آنجا سفر مازندران کرده و بدارالخلافه طهران آمد بتفاویچ چنین بود که مبادا دیگر باره میرحسن خان از طهران بیرون شود و فتنه انگیزد از کارداران ایران خواستار بود که او را روانه تفلیس دارند از قضا میرحسن خان مریض گشت و بمرض استسقا درگذشت و هم در اینسال دیگر باره محمد خان قرائی دیلنگ توشخان برادر صمد محمد خان جلایر حاکم کلات باللهقلی توره پادشاه خوارزم ساز ارادت و حفاوت طراز کردند و باب رسل و رسایل باز و استشد و دیلنگ توشخان نزدیک خوان خوارزم رفته مورد نوازش گشت و سردار سرحد ترکستان لقب یافت و ترکمانان سارق را بنهب و غارت خراسان برانگیخت از اینسوی احمد علی میرزا چون این خبر بدانست لشکری انجمن کرده باستقبال جنگ تاخت کرد در پل خاتون نزدیک بمیرجن با ترکمانان دوچار شده آنجماعت را بهزیمت کرد و جمعی را اسیر و کروهی را عرضه شمشیر ساخت و در میانه رسولی را که خوان خوارزم نزدیک محمد خان کسیل ساخته بود نیز گرفتار شد احمد علی میرزا او را بی آسیب روانه خوارزم داشت و اللهقلی توره از اینمعنی منفعل شده از آن پس در حضرت شاهزاده اظهار موالفت و مواحدت همی کرد و بزرگان ترکمانان تکه و سارق را بحضرت شاهزاده روانه فرمود تا (ظ) ایلی و خدمتگذاری کردند و پیشکش لایق پیش گذرانیده اسیران خود را رها ساختند اینوقت دیلنگ توشخان و محمد خان قرائی ناچار با شاهزاده طریق خضوع و عقیدت گرفتند و صورت اینحال در حضرت شهریار کشوف افتاد و شاهنشاه ایران پنجشنبه ششم ذی حجه از طهران خیمه بیرون زد و از راه قم عبور کرده تا اراضی کمره کوچ بکوچ برفت شاهزاده حسام السلطنه و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزا از ولایت بروجرد و ملایر و کرمانشاهان بحضرت پیوستند و غلامحسین خان سپهدار که فرمانگذار آن اراضی بود در میزبانی پادشاه و مهربانی با بزرگان درگاه

فتنه میرحسن خان طالش و انکار او

فتنه محمد خان قرائی دیلنگ توشخان و انکار او

وعلف وآزوقه سپاه خود داری نکرد وبعد از چهار ده روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شدند شهریار تاجدار شاهزاده را رخصت انصراف داده از آنجا راه برگرفت واز طریق کلپایگان وخوانسار طی مسافت فرموده یکشنبه غرة شهر محرم سال هزار ودویست وچهل وهفت هجری در چمن فتحیز که از اراضی چهارمحال است فرود شد. از آنجا عبدالله خان امین الدوله را بجهة رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرمود واو در قمشه با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس که بقصد تقتیل سدة سلطنت می شتافت بازخورد وشاهزاده را بجانب فارس مراجعت داد وشاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه آمدند وپیشکش خویش پیش داشتند این هنگام نایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت کرد وحسین خان سردار ایروانرا بحکومت چارمحال ونظم قبایل بختیاری برگماشت ودر اوائل شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سنگبران لشکرگاه کرد وهم در آنجا یگاه توقف فرمود واین هنگام ارغون میرزا پسر حسینعلی میرزای شجاع الدوله که سالها در سبزوار حکومت داشت اگرچه مردی مبارز ونامور بود اما بمسر ملکزادگی وسکرجوانی کرداریهای ناپسندیده داشت از نهب وغارت مجتازان وکاروانیان مضایقت نمیکرد واینوقت که مردم سبزوار نیز از جفای کارداران او بجان آمدند وبرشوریدند ناچار از سبزوار بدامغان آمد واز آنجا از بیابان جندق طریق حضرت گرفت واز بیم عتاب وعقاب پادشاه دربارهٔ بندگان سلطانی پناه جست وبشفاعت عم وپدر کناهش مغفو گشت آنگاه اردوی سلطانی حرکت کرده سرچشمهٔ آب زنده رود وآب کرندرا ملازمان رکاب نظاره کرده در قریه دره کرد لشکرگاه گشت ونایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا ویوسف خان کرجی امیر توپخانه خود را در کرمان گذاشت وسلیمانخان کیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی دریزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود وخود با سه فوج سرباز وشش عراده توپ غرة شهر ربیع الثانی در قریه دره کرد حاضر درگاه شد وبیک قبضه شمشیر مرصع بلالی وجواهر ثمین تشریف یافت وشهریارش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد ده هزار تومان به سربازی که در کرمان متوقف بود بذل رفت ومنشور شد که فرزند نایب السلطنه فریدون میرزا از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد ومحمدخان زنگنه امیر نظام ومیرزا اسحق فراهانی غرازده قایم مقام ملازم خدمت او باشند ونایب السلطنه خود از رود چیحون تا کنار آب اترک راکه از ممالک شرقی ایران است بنظم کند پس نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بنام سیف الملوک میرزا پسر ظل سلطان منشور کرفت وخود فرمان کرد که خسرو میرزا ویوسف خان امیر توپخانه با لشکر از کرمان بیزد کوچ دهند واز آنجا از طریق طبس راه خراسان گیرند وحسینعلی خان وبهبود خان جوانشیر را که از قبل قزلباش کابل رسول بودند چنانکه مذکور شد ملزم رکاب ساخته از راه اصفهان وکاشان آهنگ خراسان نمود وعلیخان پسر عبدالرضاخان یزدی را با اهل وعشیرت عبدالرضاخان برسم کروکان روانه آذربایجان فرمود بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شهریار تاجدار از قزلجه دره کرد کوچ داده پنجم ذی الحجه آباد توقف فرمود ودهم از آنجا بیرون شده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد اصفهان گشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضاخان یزدی وشفیع خان که مردم را در کرمان بودند چون در طغیان وعصیان همداستان همی شدند در اینوقت که

فرمان رفت

رسیدن نایب السلطنه بلشکرگاه پادشاه

فرار عبدالرضاخان یزدی وشفیع خان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برحسب فرمان در کرمان جای داشت یکدیگر را دیدار کرده دیگرباره در مخالفت با دولت مواضعه نهادند
وازتر دخصر و میرزا فرار کرده عبدالرضا خان در قلعهٔ باغش جای کرد و شفیع خان بقلعهٔ راور رفت و
نایب السلطنه در منزل قمشه اینخبر بشنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسف خان کرجی با سر باز و توپخانه بتسخیر
قلعه راور شتافت و سلیمانخان کیلانی که با فوج شقاقی متوقف یزد بود بر سر باغش تاختن برد با الجمله یوسف خان
بحکم یورش و ضرب کلوله توپ در سه ساعت قلعه راور را فتح کرده شفیع خان را با دو پسر برحسب امر
روانه اردبیل داشت و عبدالرضا خان در نیمشبی بازبان یورش بقلعهٔ باغش میدادند با چندتن از بنی اعمام خود بیخبر
طبس و قاینات گریخت در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسفخان
و سلیمانخان را با شمشیر مرصع و جامه کرانبها خلعت کرد و هم در اینوقت رعیت ملایر و تویسرکان بر شاهزاده
شیخعلی میرزا بشوریدند و دست آن نداشت که آن قشه برخاسته را بنشاندند ناچار با چندتن از فرزندان خود
راه برگرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد و مردم ملایر از تعدی کارداران انیز بکوشزد و اشان
درگاه شد و هم گفتند شاهزاده چندان سنت مردم لوط را برخود فرض داشته که شیخ الاسلام و نایب الصدر
بلد ما را که سنین کهولت سپرده اند بجای پسران امرد بسرای خویش آورده و با ایشان در آویخته و در آمیخته و
گاه دست طلب بدامان مردی ناموجب زده و بدو مخذوف را از وی مکشوف خواسته و سر مکتوم را از او
معلوم دانسته و بنخاطر خویش از تحریک و تفضیل مادهٔ ارض بپذیرا سپرده و بمجرد مکرم و کیمیای اعظم رسیده و
گاه دیگر در بر دوی اشنا و بیگانه بسته و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته داین سخن از آن در گفتند که وقتی
مردی جهانگرد که درگاه رحلت و نیزنگ فرد بود بحضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن تمامت
در تحت حکومت من باشند انیک دختر پادشاه پریان واله رفتار و شیفته دیدار توشده است با انیکه
چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر دولت نهاده که اگر با او هم بستر شوی و مهر دوشیزگان از او
برداری سلطنت اقالیم سبعه را با تو راست کند شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری و سلطنت
روی زمین اندک گشت و آن مرد نیرنگ ساز را برو ساده عزت جای داد و خود که گاه در برابر دست بکش
کرده بایستاد و بضراعت و مسکنت طلب آرزو همی کرد مرد جهان کرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرای
او بود رواقی از بهر زفاف دختر پری اختیار کردند چندانکه آلات زر و سیم و جواهر شاداب و لالی شاهوار
در سرای شیخعلی میرزا بودبدان رواق حمل داده حلی و حلل بستد و تا هفته چندانکه شاهزاده را او خایر و قفان
بود و مستعار نیز توانست کرد بدان رواق در بروند چون شب زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان سوی
پس کوشک رواندار و انیک بگرمابه شود و بدن را از موی زیادی پرداخته کند و موی پس کوشک را سترده فرمای و خضاب
کرده ساخته زفاف باش و بفرمای تا طعام عرس را نیک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده
کار بفرمان کرده و از گرمابه بدر شد گفت انیک در سرای خویش باش تا من بر داق شده بسوختن بخور و خواندن
غرایم دختر شاه پریان را با تخت سلطنت حاضر کنم و چون هفت ساعت از شب سپری شود کس بطلب تو
فرستم و با پری هم بستر کنم این بگفت و بر واق در رفت و چندانکه سیم و زر و جواهر و درّ بود بر گرفت

و با یکتن ملازم خود و دو سراسب حمل داد و از برق و باد پیشی گرفت و شاهزاده که در شاه راه انتظار رهگذر
سالی برادر میرفت چون ساعت هفت رسید دگر مطلب او نیامد لختی با اضطراب و التهاب بزیست آنگاه
برخاسته به پشت رواق آمد و چند کرت ندا در داد و جواب نشنید بتوانی بر رواق در رفت و صورت حال را
باز دانست افغان کنان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راهی و طریقی دید لشت صد سوار بیرون
فرستاد و چندانکه در و بنال و شتافتند نشان او را نیافتند مع القصه بعد از اصغای کلمات داد خواهان شاهزاده
بتوانی غلامحسین خان سپهدار را فرمان کرد که محال توسیرکان و ملایر را بحجت فرمان خویش بدار و تا در میان
شاهزاده و داد خواهان باز پرسی بسزا فرماید آنگاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را مامور فرمود تا برفت و
از ارتفاع منال دیوانی و حکومت شیخعلی میرزا در ملایر آگهی حاصل کرده یکهزار تن از اعیان آن اراضی را با خود کوچ
داده بدرگاه آورد و با شجاعت یک نیمه با شاهزاده کار بموافقت داشتند و نیمه دیگر از در مخالفت بودند شهریار
تاجدار فرمود تا کار را بشجاعت برقانون شریعت فیصل دهیم و حکم داد تا ایشان از چمن کردان باصفهان شوند و در
محضر حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی که قدوه مجتهدین و افضل فضلای ایران زمین بود حاضر شوند و طی سخن کنند
شاهزاده بقدم انابت و ضراعت پیش رفت و چیر کسر رعیت را برزمت نهاد و در روی دل مردم را با خویش
کرد و هم بحکم استخاره فرمانگذاری او واجب افتاد لاجرم حاجی سید محمد باقر صورت حال را بکار داران
دولت مرقوم داشت و شهریار تاجدار دیگر باره شیخعلی میرزا را تشریف حکومت داد و میرزا بهاء الدین
بهبهانی را با او همراه کرد تا اگر بر مردم جوری کنند بعرض رساند و هم بفرمود تا حاجی سید محمد باقر ملا احمد فراهانی را
از قبل خود متوقف ملایر فرمود تا امور آن اراضی همه بر وفق شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله صورت
پذیر کرد و هم در اینوقت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله فرمانگذار سمنان و دامغان و خوار و جندق
پنج تن از صعالیک بلوچ و پانزده نیزه سوار از آنجماعت که ملازمان او در حدود جندق گرفته بودند بدرگاه
فرستاد و حکم شد تا سر زندگان را نیز از تن دور کردند آنگاه معادل دویست هزار تومان از منال
دیوانی مملکت فارس بسبب آفت ملخ خوارکی محل رعیت را بسبک فرمود و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را
رخصت انصراف داد و پسران شجاع السلطنه هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقاخان میرزا و اوکتای قاآن
میرزا را ملازم رکاب او فرمود و شنبه هشتم جمادی الاولی از اصفهان کوچ داده از راه نطنز و قم طی مسافت نمود
و یکشنبه غره جمادی الآخره وارد طهران گشت و این هنگام شاهزاده ملک آرای زندان و یحیی میرزا حاکم
گیلان از بیم بلای طاعون فرار کرده متوقف طهران بودند و در خاک گیلان از صد هزار تن افزون بدین
طاعون درگذشت و این بلا در پیشتر بلاد ایران سرایت کرد چنانکه سالها در کرمانشاهان و همدان و نهاوند
و بروجرد آوزبا بچان سایر بود و یک نیمه مردم را از میان برداشت در طهران زیانی اندک کرد و یزد
و اصفهان و کاشان و قم محفوظ بماند اما نایب السلطنه چنانکه بشرح رفت از راه اصفهان و کاشان
طی مسافت کرد و در اراضی و راین سه روزه توقف فرمود و لشکر سمنانی و دامغانی و سوار راه صاحبدل
و خوار را فرمان ملازمت رکاب داد و تا بلده سبزوار براند و فرزند خود مهرمان میرزا را بحکومت آن بلده

سفر کردن نایب السلطنه از خراسان

غضب کرد و محمد رضا خان فراهانی را بوزارت او برگشید و تسخیر قلعهٔ سلطان میدان را که در تحت حکومت رضا قلیخان زعفرانلو بود تصمیم عزم داده از سبزوار بر پرون شد و در کنار قلعه سلطان میدان لشکرگاه کرد و محمد حسین خان زنگنه را که در حضرتش ایشیک آقاسی بود بنزد یک رضا قلیخان فرستاده پیام داد که چون برق راه حضرت سپرد و اگر نه خاک خبوشان و عشیرت او برباد خواهد رفت و حکم رفت که قلعهٔ سلطان میدان را سربازان لشکر نصرت یورش فرمایند اسمعیل بیک میدانی که با فوجی شمخالچی از قبل رضا قلیخان نگاهبان قلعه بود سه روزه مهلت نهاده و رضا قلیخان را آگهی داد و میرزا محمد رضا معتمد خود را پیش درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قایم مقام بخبوشان شده او را مطمئن خاطر ساز و نایب السلطنه بفرمود تا قایم مقام با شقاق میرزا موسی رشتی که در خراسان وزارت احمد علی میرزا داشت بخبوشان شد و با رضا قلیخان چند روز سخن کردند و هم عاقبت رضا قلیخان کار برایین نهاد که زن و فرزند بگروگان دهم و لشکری که در تحت فرمان دارم در سفر هرات ذخوارزم ملازم رکاب سازم بشرط آنکه مرا از خبوشان به پرون طلب نکنند و از حاضر شدن بحضرت معفو دارند و کس فرستاده چهارشنبه نهم رجب قلعه سلطان میدان را بضبط کاروران نایب السلطنه داد و روز دیگر پسر خود حسینقلی خانرا با شقاق جعفرقلیخان پسر بختعلی خان با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و پس از آن قلعهٔ محمد آباد را نیز بقویض کرد و نایب السلطنه آن قلعه را بمیرزا موسی رشتی بسپرد و غال عطا فرمود آنگاه محمد جعفرخان با جماندو را با یکصد نفر سرباز بحفظ قلعه سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت و محمد زمان خان قاجار دولو را حکومت نیشابور داد و خود در پنجشنبه هفدهم رجب وارد شهر مشهد گشت علیمراد خان جوینی خورشاهی و ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله و محمد خان بغایری از پس یکدیگر تقبیل عتبه حضرت پیوستند و بلنگ توشمخان جلایر حاکم کلات پست دوم رجب بدرگاه آمد و نایب السلطنه او را بسفارت جنوق مامور داشت و خوارزم را پیام داد که اگر ایمنی خواهی اسرای خراسان و سایر بلدان ایران را کسیل سازی والا نه ساحته جنگ پیاش بلنگ توشمخان چون بکلات آمد مریض شد و از خدمت سفارت باز ماند و نیز شاهزاده احمد علی میرزا چون مامور بسفر دارالخلافه بود از خراسان کوچ داده پنجشنبه سیزدهم رمضان وارد طهران گشت و از آنسوی خسرو میرزا برحسب فرمان با لشکر از کرمان بپرون کوچ داد و از آنجا طی مسافت کرده در سلخ شعبان وارد طبس گشت و میر علینقی خان در میهمان پذیری نیکو خدمتی کرد و هم از آنجا خسرو میرزا بفرمان نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود از بهر آنکه محمد تقی خان عرب میش مست که حکومت ترشیز داشت در تقبیل عتبه نایب السلطنه کار به تسویف و مماطله میکذاشت بالجمله خسرو میرزا از طبس بترشیز لشکر نخعی و لالوئی و زنگوئی را علم رکاب ساخته هشتم رمضان در ارض ترشیز در ظاهر قلعهٔ سلطان آباد لشکرگاه کرد و محمد خان قرائی با چهار هزار تن مردم خود از ترشیز تا اراضی کوه سرخ سفر کرد تا اگر خسرو میرزا بر قلعهٔ سلطان آباد بپیره شود در حضرت او اظهار نیکو خدمتی کند و اگر کار دیگرگون شود و حال دیگرگون کند نایب السلطنه اکنون خاطر او را شرستی فرمود و کس بدو فرستاده و حکم داد که بتوانی طریق تربت گیری که ما را مبدو تو حاجت نیست لاجرم محمد خان بازشتافت و از اینسوی خسرو میرزا قلعهٔ سلطان آباد را حصار داد و محمد تقی خان با مردم خود چند

فتح قلعه سلطان میدان

فتح قلعه سلطان آباد بدست خسرو میرزا

گرفت از میان قلعه بیرون شده کرسی کرد و بزیارت کشت اینوقت میر علیقی خان حاکم طبس که هم از عرب بود استیذان طلب برزده بدرون قلعه رفت و محمد تقی خان را پیام و امید داده بنزد یک خسرو میرزا آورد جعفر قلیخان برادر کهتر او که هنوز در قلعه بود همچنان طریق طغیان گرفت و بر روی لشکر شاهزاده درست از دیوار کاروانسرا از پس دیوار نشست خسرو میرزا را آتش غضب زبانه کشید و حکم بورش داد یوسف خان امیر توپخانه و سربازان جلادت طراز از چار سوی سنگر ها پیش بردند و بنقب و حفر اراضی دست یازیدند و از دخان توپ و تفنگ جهان را تیره گون ساختند در زمانی اندک چنان کار بر قلعه گیان سخت شد که بستن و سپردن جعفر قلیخان را تصمیم عزم دانستند و او اینمعنی را شرط نمود و بدینرنگ با تفاق علما و اعیان شهر تیغ و کفن از گردن در آویخت و روی بدرگاه نهاد و شاهزاده بروی بخشود و هم در آنروز که هیجدهم رمضان بود علی اصغر خان عجم بسطام را با فوجی از لشکر بحفظ و حراست برج و باره آن قلعه برگماشت و خبر این فتح روز عید فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاهی افتاد و بالجمله بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا با لشکر بقلعه دامغان و چون حاجی فیروز پسر تیمور شاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افتاد بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود فرصت بدست کرده با اهل خویش بمشهد مقدس رسیده بجوار حضرت ثامن الائمه علیه السلام و شجاع السلطنه بهمان هنگام حکومت خراسان داشت مقدم او را بزرگ شمرد و چون کامران میرزا پدر رشید شاهزاده محمود کار بمقاتلت کرد شاه پسند خان که یکتن از بزرگان افغان بود سفیر خراسان کرد که از کارداران ایران استمداد کند و کامران میرزا را تحت حکومت پدر آرد و بعد از سفرا و بنخراسان شاهزاده محمود بیلای دیگر گذشت این هنگام شاه پسند خان بدان سر شد که حاجی فیروز را با خود برداشته بهرات کوچ دهد و کامران را از میان برگیرد و لاجرم حاجی فیروز را از قربت حیدریه کوچ داده تبریز آورد و تا از نایب السلطنه استمداد کرده روانه هرات شود و این هنگام که خسرو میرزا با لشکر بقلعه سلطان آباد در آمد شبانگاه یکتن از ملازمان حاجی فیروز در طلب آب از منزل خویش بیرون شد و چون بی هنگام بود بدست قراولان سپاه گرفتار گشت این خبر بحاجی فیروز بردند داد با شمشیر کشیده برای دفع قراولان بیرون تاخت و قراولان او را ناشناخته مقتول ساختند مع القصه بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا فرمانداد تا محمد تقی خان و مصطفی قلیخان برادرش را که محبوس او بودند با دیگر برادران و خویشاوندان روانه مشهد نمودند و خود بعد از عید فطر برکاب نایب السلطنه بیورش

و قایع سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری و رسیدن سفرا بدرگاه پادشاه

در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری چون یکساعت و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشنبه هفدهم شوال برگذشت آفتاب بخانه شرف تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بعد از انجام جشن نوروزی فرمانداد تا بدیع الزمان میرزای حاکم کرکان و ترکمان میوت و کوکلان با لشکر استراباد و مازندران از دشت ترکمان سفر خراسان کردند و ملازم خدمت نایب السلطنه شدند و این هنگام جان مکدانلد گیز اپیچی انگلیس در تبریز مریض گشته سفر آنجهانی کرد و مستر کمنیل نایب دوم او بجای او منصوب شد و کارداران انگلیس او را بتوقف دارالخلافه حکم دادند پس از تبریز بطهران آمده مقیم گشت و نظر علیخان قاجار

قزوینی

شرح سلطنت و جهانگیری محمدعلی شاه قاجار

قزوینی که بسفارت سندرفته بود مراجعت نمود و میرمراد علیخان والی سند مردیرا که منشی مهرعلی نام داشت با تحف و
او با پیشکشی لایق بدرگاه شاهنشاه فرستاد و بعد از ورود بمورد عنایت پادشاه گشته مراجعت بسند نمود و هم
در اینسال شاه مراد بیک که یکیتن از اکراد قپلر روانداز است و بقوت جلادت و غلبه بمیر روانداز
نامور بود و بفرمان نایب السلطنه حکومت کوی و حریز نیز داشت در میانه کرکوک و دوان سر بطغیان
برآورد و در محال لاهیجان ساوجبلاغ مکری تاختن کرده اموال و اثقال مردم را منهوب ساخت چون اخبار
معروض درگاه پادشاه افتاد منشور شد که خسرو خان والی کردستان او را مقهور سازد و نایب السلطنه
نیز از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سرهنگ فوج تبریزی و تندمیرا و خود وارنی نکنند و عشر آخر ذیحجه
این هر دو لشکر پیوسته شدند و بجانب میرروانداز بسرعت نمودند و نیز با مردم خود پذیره جنگ شد بعد از
تلاقی فریقین قریب بهزار تن از مردم میرروانداز عرضه شمشیر گشت و جمعی نیز دستگیر شد میرروانداز میانه
با جماعتی بسلامت بجست و از آن پس در پس دیوار خندلان نشست و هم در اینسال دیگر باره در میانه شاهزاده
حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و بختیاری و حشمة الدوله محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان و خوزستان
کار بمقابله و مقاتله افتاد چه جدا از مقاتله نخستین کاروان دولت در میان ایشان چنین حکومت کردند که
بعد از انکه حشمة الدوله خوزستان و لرستان را بحکم فرمانداد و زبان حسام السلطنه را در سر حکومت ایند و مملکت
از خزانه خویش او را نماید و سجلی از وی گرفته بحسام السلطنه سپرد و در اینوقت که هنگام رسید و حسام السلطنه
مطالبه زر کرد حشمة الدوله روی به پیچید لاجرم حسام السلطنه تسخیر خوزستان و لرستان را تصمیم عزم داده
فرزند خود ابوالفتح میرزا را برای جمع لشکر میان بختیاری فرستاد و از جماعت باجلان و پیرانوند نیز لشکری
گرده سه شنبه بیست و یکم ذیحجه از برجرد خیمه بیرون زد و آهنگ خرم آباد نمود و ابوالفتح میرزا با لشکر بیحد
درگردنه راران بحضرت پدر پیوست بالجمله تا کنار قلعه خرم آباد عنان نکشید نصرالله میرزا برادر حشمة
الدوله که از قبل برادر حکومت لرستان داشت در قلعه متحصن گشت و برادر را آگهی فرستاد حشمة الدوله
بتوانی پنجهزار تن پیاده و سواره از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده بعزم دفع او شتاب کرفت و تا خانه
براند و حسینقلی میرزا که حاکم نهاوند بود و ناچار مهمان پذیر گشت و کار علف و آذوقه لشکر او را بسامان کرد
اینوقت حشمة الدوله چنان صواب شمرد که نخستین بعزم تسخیر برجرد پرداز و آنگاه با حسام السلطنه مصاف
دهد و آهنگ برجرد کرد و چون از این نیرنگ حسام السلطنه آگاه شد لابد از کنار خرم آباد برخاست و جنگ
حشمة الدوله را تصمیم عزم داده تاختن کرد و در پس راه نخستین قراولان سپاه حشمة الدوله با ابوالفتح میرزا
که پیش تا از لشکر پدر بود دوچار آمدند و در هم افتادند ظفر ابوالفتح میرزا را بود قراولان حشمة الدوله را
هزیمت کرد و هم در اینوقت هر دو لشکر زمین جنگ نزدیک کردند روز دوشنبه دوازدهم محرم در زمین
مرند پرزاد که میان خاک خاوه و هرسین لرستان است تلاقی فریقین شد مردان ندای جنگ در دادند و
الات حرب و ضرب بکشادند نخستین مردم بختیاری و باجلان جلادتی کردند و لشکر حشمة الدوله را الحشی با
پس بردند اینوقت مردم پیرانوند لرستان که در لشکرگاه حسام السلطنه بودند روی دل با حشمة الدوله داشتند

یکبار جنبش کرده با لشکر حشمة الدوله پیوست سپاه حسام السلطنه از کرد و ایشان ضعیف شدند و دیگر تاب درنگ نیاورده پشت باجنگ دادند ناچار حسام السلطنه فرار کرده یکسره تا برود جرد عنان نکشید و حشمة الدوله همچنان از قشلای ابتاخت و بتاخت و بتاراج برود جرد آمد و آن بلده را محاصره انداخت ابوالفتح میرزا چند کرت از شهر بیرون شده رزمی هم داد و باز حصار شد بالجمله شانزدهم محرم این خبر در دارالخلافه سمر گشت شاهنشاه درخشم شده بفرمود تا غلامحسین خان سپهدار بدان اراضی تاختن کند و محمد حسین میرزای حشمة الدوله را از کنار برود جرد بجانب کرمانشاهان کوچ دهد و محمد تقی میرزای حسام السلطنه اگر بکفر این گناه که بی اجازت کاردار ان دولت این مبارزت کرده معادل صد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کند در حکومت برود جرد منصوب باشد والا او را با تیر بکمیل درگاه سازد و بضبط ملک و مال او پردازد سپهدار برحسب فرمان از طهران تا سلطان آباد را دو روزه بتاخت و از آنجا عرض سپاه داده با شش هزار تن سواره و پیاده آهنگ برود جرد کرد و روز دوم حشمة الدوله برادر خود جهانگیر میرزا را باستقبال او مامور داشت و حسام السلطنه از شهر فرزند خود کامران میرزا را پذیره فرستاد بالجمله سپهدار در پیرون دروازه لشکرگاه کرد و روز دیگر محمد حسین میرزا را بعد از انکه چهل و پنج روز برود جرد را حصار داده بود بجانب خرم آباد جنبش داد آنگاه بشهر در رفته رتق و فتق برود جرد و چاپلق و بختیاری را بکارداران خویش گذاشت و دست عمال حسام السلطنه را از عمل باز داشت و پس از روزی چند اصلاح امور حسام السلطنه را بحضرت پادشاه خواستار شد و عریضه کرد و حسام السلطنه نیز راه دارالخلافه گرفت بعد از چهار ماه که التهاب غضب شاهنشاه بنشست و یکباره فرمان کرد که سپهدار آن مملکت را بحسام السلطنه گذارد و خود راه سلطان آباد سپارد چون راقم حروف مقاتلت شاهزادگان را پیشتر وقت خود حاضر بوده ام و معاینه کرده ام و دراین سفر نیز با سپهدار بدان سوی شتافتم و مقاتلت شاهزادگان را در دو قصیده بنظم کردم اگرچه شعرای متقدم در قصاید خویش گاهی بنظم حکایات و روایات غزوات سخن کرده اند لکن بجزئیات وقایع نپرداخته اند بلکه بهر حکایتی اشاره کرده اند از بهر انکه در قصیده با یک قافیه دقایق قصه را شمردن و سخن نیک آوردن کاری صعب است و اینکا رجسته در بحر مثنوی راست تر باید من بنده که در این کتاب مبارک هر کز شعر عرب و عجم ننویسم مگر انکه آن شعر کار تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه بود این هنگام چون انشاد این قصاید را در ایراد جزئی و کلی چنان کرده ام که کوئی فردوسی در مثنوی خویش قصه کند و هم این قصاید نیز تاریخی بود و بالجمله یک قصیده در این کتاب تحریر کردم تا شد که شاعران باشد و روی این سخن با آنان است

کر دارای زبان باشند و حق سخن داند و سخن پارسی را شناسند

قصیده مسوده اوراق در شرح مقاتله شاهزادگان عراق

زپور دستان تا چند و دار و گیر پشین — بداستان شهنشاه سخته کوی سخن
به پین چکونه دلیران شوند در پرخاش — به پین چکونه بزرگان بوند در داشن
چکونه عزم مهان کرد ازین نورد شتاب — چکونه نظم جهان داد ازین فساد و فتن
سپرد در پی خشلی چنان فراز و فرود — کرفت بانی خطی چنان زمین و زمن

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حدیث حشمت شاه و تقی شه غازی
فسانه گشت و شنیدی تو نیز پاداش من

در این قصیده بدین وزن قافیت کشم
هزار دستان ساز و ستاره ریزن

سخن در این بنشاندم که در دربار
شدند گرد ملک زادگان مرد افگن

ستوده حشمت شاه و جهان کشا محمود
جهان تقی شه و شاپور شاه چیره سخن

کنون سر آیم کز آن سپس ز دست قضا
چه بر سر آمدشان و چه بود شان و دین

بدان و تیره محمود شاه از بد چرخ
نهفته ماند بری، سپهر کج در زهمن

هنوز دلش چو آهن میان نارجفا
هنوز نشش چو سندان بزیر پتک محن

بهیچ فن و فنون از فسون چرخ نرست
فلک همیشه براوان بدین فسانه زفن

ولی چو شاپور از پادشاه دستوری
گرفت و کرد بدار الشجاعه بازد طن

بدان هوس که هنوزش فروغ در روزن
بدان هوس که هنوزش فروغ در روزن

ندیده بود که چون تیره اختر روشن
ندیده بود که چون تیره اختر روشن

بدست خسته بود موم گونه یم آهن
بدست خسته بود موم گونه یم آهن

بود بقبضش هر زیر دست دستان زن
بود بقبضش هر زیر دست دستان زن

که شد ز خاطر غوغای کاوه و قارن
که شد ز خاطر غوغای کاوه و قارن

توان نشستن تا چند که به پیت حزن
توان نشستن تا چند که به پیت حزن

بدین امید همی آب سوده در هاون
بدین امید همی آب سوده در هاون

به طلق کشته همی دیده زندگانی تن
به طلق کشته همی دیده زندگانی تن

که تاج شه را در خور نباشد الا سن
که تاج شه را در خور نباشد الا سن

همه ز نیزه و ده باز و کرزه و ده من
همه ز نیزه و ده باز و کرزه و ده من

پری پژوده و دهزار زیب و زینت سکن
پری پژوده و دهزار زیب و زینت سکن

ستوده موی زیاد از مغاکهای بدن
ستوده موی زیاد از مغاکهای بدن

حدیث مست همیون هست و دیده ور زن
حدیث مست همیون هست و دیده ور زن

مبوی در که دارا سپهر امن و امن
مبوی در که دارا سپهر امن و امن

خروشش و ولوله بر شد ز کله او کن
خروشش و ولوله بر شد ز کله او کن

که دلپریش نباشید زار و آسیمون
که دلپریش نباشید زار و آسیمون

که از نخستم این شیوه بود مستحسن
که از نخستم این شیوه بود مستحسن

که ای به بد شده آشوب مرد و فتنه زن
که ای به بد شده آشوب مرد و فتنه زن

چه شاه شهره و چه شهر وزه در و برزن
چه شاه شهره و چه شهر وزه در و برزن

که جز برایش شوان شناخته فرض عین
که جز برایش شوان شناخته فرض عین

یکی مشتاق بیداری که این کرده تورا
بکذب وبهتان آلوده میکند دامن

توجاه دانه براین قوم حکمران باشی
بخال نیک درافتی بسخانه ومامن

دراین کرده رازاوآورند منشوریی
که جزبراستی ایدرنرانده اند سخن

بری درونت کذاریم جاودانه نژند
زمانه چینی هرگز بجز شکنج وشبحن

بکفت وخواست سپس مهرمجد ومحورملک
سپهبد آیت یزدی قادر ذوالمنن

بدو سپرد همه ملک ومخزن شاپور
که خود تو زیور ملکی وزینت مخزن

کنون نکرکه ازاین ودکه آورد منشور
که بادروغ قرین وکه بافروغ قرن

کراین کرده بکذبند نایشان بفشار
وکرکه فرمیه زشاپور پنج او برکن

سپس جنابه روان زی جناب فخرامم
شدند وخواست زدرکاه شورش وشیون

بلابه کفت ای پیشوای دین پسین
یکی بنجشا برختکان ظلم ومحن

زخوی وخصلت شاپور کویش ملتاد
کنیم یک یک برتو عیان بوجه حسن

اکر باین صفت وشیمه لایق حکم است
نهاده ایم بکیش چو بندکان کردن

وکرنه برهان اینم دم ذلیل ضعیف
زچنک ظالم غدار وجابر رمن

کواه شیخ الاسلام ونایب الصدرات
که کیش مردم لوطش شده است شیوه وفن

زهم نماند ریش سفید وزلف سیاه
که نیاز چه فرهاد وچه بت ارمن

زشیرخواره ندانسته مرد صدساله
کسی نماند که پستان نیاردش بدهن

حلال داند خون زنان وخون کسان
چوآب صافی شریان کشیده در دن

کسی که سلوی ومن برک وساز خوان کردی
کنون بنا شد قادر بیرک آویشن

کسکی مشش همی رنجه بود ازخارا
کنون بخاری هرشب نهد بخارا تن

نوانخواهد درماکر نبای یتیم
ثمر بخوید ازماکر که سیب ذقن

کسانی بخند خواب جز بخاک مزار
زنان مانبود امن جز زمرد عدن

بس اینچنین بسرد وندتا وضیع وشریف
کریستند برایشان چوابر در بهمن

ستوده فخرامم کفت شادمان باشید
که آید از پس شکی ورنج نعمت ومن

درست کشت که شاپور کافرست ولعین
کزیده است یزدان پاک اهرمن

نکاشت کفر وتنی وپس بران نهاد نکین
بسوی شاه فرستاد آن خط روشن

که این چنین کس هرکز نه از مسلمانیست
که برمسلمان باشد امیر ستر وعلن

ازاین محاکمه شاپور نیک ماند شکفت
که باید از پی این چاره جادوی جوزن

شفیع ساخت این شه وشبانکه نیز
بپای ماچان هردو شدند زانو زن

سرود این جابنان سپس فخرامم
که کرچه فتنه شاپور بر تو شد روشن

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

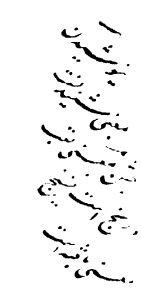

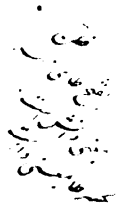

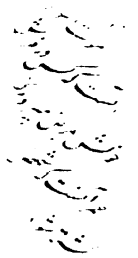

بخواست فوج یلان دکشن نمود سپاه
که بود در خور این داوری سپاه کشن

بسوی مرز لرستان ز خاک دارسرور
سپه براند بکردار سیل جنبان کن

مکان بپای سیه دز کرفت بو که کند
بکوه خارا رخنه بکز خاره شکن

بدز درون بر نصرت شه اکهی بردند
که بر دمید ز کلزار خرمی را سن

تقی شه است و دو پیو رسوار نیزه کذار
که روی باره کند بر تو پشت پالاون

ازاین فسانه چو اکاه کشت نصرت شاه
بخواست پیکی کویند ه دبیع سخن

بکفت زاید ربشتاب نزد حشمت شاه
دلی بر فتن پای از پر عقاب مکن

بکو چه شته آسوده خیز و رزم آرای
فغان کوس کزین از نوای او رامن

تقی شه است و فرزون از ستاره مردد لیر
نه دیر کز نا بر تا بد اختر روشن

اکر بپوئه کجخی بسیج رنج نمایی
وکر نه ما را در کام اژدها مفکن

رها نمود و نواند و بخواست پیک دکر
بد دسر و دکر پیدا رمغز و بادی بن

بپو بنزد تقی شه دلی بکاه پیامم
زاب و آتش اکنده کن فضای دمن

اکر بنزمی بر تافت رخ سپاس کذار
وکر نه بر سبخن پوش جامهای خشن

بکو که راه نشاید برید بر کردون
بکو که کوه نشاید کشید بر کردن

کر فتم انکه کشودیم بر تو این مشکو
کر فتم انکه سپردیم بر تو این ما من

چه سود ز انکه ستانی نکاه داشتش
نه داشتی و سپردی به تیز دم آهن

مکر فراموش کردی هزر حشمت شاه
که خار داند پور پشنک و رزم پشن

مکر ندیدی آن تک و تاز در میدان
مکر ندیدی آن توش و تاب در جوشن

نه دیر کاید ربسان کرسنه شیر
بکاه کوهه بر آشوبد از سم توسن

بپای بورد کر کون کند فراز و فرود
ببانک کوس و کرسان کند زمین و زمن

سپه بدار سه ور آور دچو پور پشنک
جهان بروی تو ساز دچو چاه بر پشن

اکر بمیدان زان اژدها سبق بردی
مسلم است تر اجاودانه این محزن

وکر نه پهنه این سختی و بلا به مکش
چو شیر غضبان هر لحظه بر بما مشکن

طمع مکن که نه ما کله ایم و تو سرحان
هوا مپز که نه تو آتشی و ما خرمن

مپین که آب سیه دز بود به از حیوان
مپین که خاک لرستان بود به از لادن

چه زین تو را که بود دولعل ناب بر بدخش
چه زین تو را که بود در تفر بر بعدن

بسا که سر شده در بوئه کله داریی
نکا بدار سه و تا این هوس به تن

سخن رسید به بن رهسپار آمد پیک
برتقی شه و بسرود و باثنا و سون

کزین هوا بکذر نام خود هبا به مکن
که این هوس نفکند پخ مازبن به مکن

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

تقی شه از سخن او بخشم رفت و سرود — که هان بپو بر نصرت شه و بگو از من
گمان کنی که بود این حصار رویین دز — نه این سپاه بود هرشی چو رویین تن
اگر چو ماهی سازی میان آب مکان — وگر چو مرغ نهی بر بساط باد وکن
همی درآیم در قعر یم نهنگ آسا — همی برآیم بر روی چرخ غقاون
بکفت و راند فرستاده را و کشت سوار — بیاره که فلک با نورد آن کودن
ز چار سوی سپه را بچرخ چاچی تیر — که برج و باره بپیکان کنند پرویزن
دو شب دو روز زرکه تا بشب زشنبه گه — نخشت دیده ابطال آشنا بوسن
نه تیر ماند بکیش و نه تاب ماند بچرخ — نه هوش ماند بمغزو نه توش ماند بتن
ولی چکو نه کسی جای می کند بفلک — ولی چکونه کسی پای می نهد به پرن
برند راه برافلاک کو نی از سلم — کشند رخنه در البرز کهشی از سوزن
کسی که حمله بدز بر دو آن پلنگ بدی — که زی ستاره همی بازکرده چنگ و دهن
وگر خدنگی از دز رها شدی کهشی — شهاب آید از چرخ سوی اهرمین
تقی شه از پی ایندا دری که پیکی جست — زدر درآمد و روی امل نمود و شخن
چکفت کفت که دیدار بخت کشت سیاه — چکفت کفت که پستان فشنه یافت پهن
وگر بجوشید آن بحر کش ز هر لطمه — کفنده چرم فلک را چو پوست کشمه مجن
وگر بتوفید آن کوه کش ز هر جنبش — کسسته تار زمان را چو خار مایه رسن
به پشت خلالی زین نهاد حشمت شاه — همان سپاهش پیرایه شد به پیرامن
بسم تازی مهر آورند قیر آگین — ز چرخ چاچی چرخ آورند تیر آژن
از این سخن نکه پرولان بهم شد راست — که آن باین وکهی این بآن زدی آرن
تقی شه از پی اینکار نیک ماند شکفت — کز خم ما رچرا بی نصیب از چندن
طلب نمود سمند و سوار کشت سپاه — بره نداند کهستی محیط از فرکن
پذیره شتن آهنگ رزم حشمت شاه — وگر صباح چو خورشید سر زداز روزن
دو ابر آتش بالا و بحر طوفان زا — دو کشن لشکر درهم شد ندمر داوژن
وگر زجنبش شد پیکر زمین مفلوج — وگر زطوفان شد جامهٔ فلک ادکن
ز تیغ رشته بخون و زمرد خفته بخون — هوا چو کوه بدخشان زمین چو کان یمن
بچشم کردان دل طفل و شفته چون پستان — بدست ترکان سر کوی و تیغ چون مجن
مصاف لاله ستان شد چو باغ داری — حسام ژاله چکان شد چو ابر در بهمن
اجل ز دهشت در بر همی درید قبا — فلک ز دحشت بر تن همی برید کفن
سپس که جسم کران طعمه کرد یوز پلنگ — سپس که مغز سران مسته ساخت زاغ وزغن

بتافت روی سپاه تقی شه از نادرد
چنانکه کله از کرک باز کرده دهن

زپی چو شیر ژیان آگاه تاخت حشمت شاه
بزد آزو پلنگ اوژن و نهنگ آون

به تیر فرد همی ساخت توسن و راکب
به تیغ چار همی کرد راکب و توسن

تقی شه از دم آن اژدها بدار سرور
کشید رخت سراز کمینه چون دل بهمن

نه دست آنکه زفرآرجسته باد افراه
نه جای آنکه بگزار کرده پا داشن

سپه چو جست فرار از قرار شاه چه سود
چه مور کشت فزه شیر بر نهد کردن

به بست راه بشهر از چهار سوی کشید
به برج و باره زز بنورهای تیسین تن

وکرصباح بکرد ار برق خرمن سوز
رسید حشمت و زد برق فشنه در خرمن

بپای باره همی ده چهار روز نشست
چو شیر کز پی طعمه چشیده طعم وسن

نه زه زشهر برون و نه ره به شهر درون
بخلق کار بسی تنگ شد ازین دیدن

نه کاروان بکشیدی وکرز راه متاع
نه برز کر بنهادی وکر بکاوجون

خبر رسید بشاه جهان که کار جهان
سخفت درهم و آشفته گشت و آسیون

بیاد حادثه زین فتنه رفت خاک عراق
سبک نشین و براین آتش آبی اندرزن

ملک بخواست همه بخردان چاره سگال
بخفت ای زشما تا رچاره برپردن

مراست ظن که بدین کار خودشوم ناچار
برای چاره شما راچکونه باشد ظن

بپاسخ ملک آن را بخردان بگفتند
که گفت شاه چو فرمان شهین بود به سمن

زشاه آید پرداخت کارهای بزرگ
ویا کسی که پس از شه بزرگ سرو علن

ملک سرود که کرمانه رهسپار شویم
کسی که داند این راه ساخت چون اعن

بخرد سپهبد ایران ندانم و اورا ست
کف کریم و دل بازل و سپاه کشن

نماز بردند آنگاه بخردان بر شاه
که رای شاه بکشتی بود قرین و قرن

ملک به تخت کیان بر شد و طلب فرمود
امیر دیوشکر دیو بند شیر شکن

مهین سپهبد ایران بهینه صهر ملک
خلاصه همه گیتی ستوده ذوالمنن

بزد شاه خم آور دیال و شاه سرود
که ای بزرم چو دوزخ ببزم چون گلشن

بزد حشمت شاه وفاد مرز عراق
شنیده که فسان شد زمصر تا لندن

کنون بناخن اندیشه این گره بکشای
بچاره زپی این کار ببزن دامن

بتر کتاز بپوتا بمرز دار سرور
بپین بر آتش این فتنه کیست با پسزن

بران بخوار ری زان ملک فوج حشمت شاه
وزان بیجان تقی شه بنه هزار رمن

ازاین شکست کراه و اوصد هزار دریغ
بدست لطف بدل کن زبول و بعکبن

وکرنه بازفرستش بری چو مرد کناه
بیزم و رزم معانش بگیر زه و کرزن

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بملک و مالش خود را بزرگ دان و امیر — طلب نمای ز بهر دزد تا به بهر من

سخن رسید به بن دادخصم سپهبد یال — چو یافت دستوری از شه زمین دزمن

بخواست اسب و برآمد به پشت باره چو باد — زطوس تافت همی نو زواد سیی ایمن

ز مرز ری و دو شبانروز ترکتازی کرد — بشهر سلطان آباد ساخت پس مکمن

دو پنج کره هزار از سوار نیزه گذار — گمشان ز نیزه فتد در دل فلک روزن

دو روز ماند و کزین کرد و دو بازگشت بزین — بزیر کام ندانست خار را ز سمن

دگر صباح عیان شد سواد دار سرد — ز مرد و مرکب آکنده بد تلال و دمن

جزر رسید بحشمت شه ولیسر که هان — شد آنکهی که نزدیدز خاک جزر و زین

رسید آنکه در ایند شت طایر تیرش — سپاه ما بر باید چو مر عگان ارزن

نه او تقی شه و این فوج نه سپاه دوست — که در نبرد تو باشد به چم آلبستن

سپهبد است فلک در فلک سوار دلیر — سپهبد است جهان در جهان سپاه کشن

شد این فسانه چو آتش دل سپه سیماب — غریو خاست و خرش و مرا دیافت عرن

بجز اطاعت چاره ندید حشمت شاه — که از اطاعت اهرون همی شود اهرن

پذیره را بجهان کیسر شاه رخصت داد — که رو بنزد سپهبد در صلاح بزن

ادب نما و سخن از در ادب بسکال — فروشی کن و مسرای من من دسن سن

وزان طرف ز تقی شاه کامران شه گشت — پذیره و به ثنا ده زبانش چون سوسن

دو خصم خونخواره در یک انجمن نشستند — نه زین بآن و نه از آن باین فتور و فتن

هزبر و کور یک آغل اندرون غنودند — در آن سیفنه که نامدش کار رفته سفن

براند باره سپهبد بپای باره شهر — میان هر دو گروه شد پیاده از توسن

بسان جم بر یاجوج فتنه سدی بست — که ستد جم بر آن هیچ برگ مستردن

ز هر دو لشکر زین داوری وضع شریف — براستانش پرستش گرفت همچو شمن

دگر صباح بنزد تقی شه آمد و گفت — اگر چه خصم تو چون اژدهاست لاتحزن

زباره مرد بخواه و در حصار کشای — که هین مصون همی پی اژدهاست این مکمن

بدو سرد تقی شه که این نه از خرد است — که در کسی نگشوده است بر رخ دشمن

اگر که حشمت تا حشر بر بپای حصار — سکالدم ارنی گویمش بپاسخ لن

بدو سرد سپهبد که رنج حصن مبر — که تیغ من پی تو هست حصنی از آهن

تو در کشا و ز من خواه کار حشمت شاه — که من به پیرایم نیک خار ها ز چمن

مباش گفت تقی شه یوئیس یعقوب — که دیده یوسف خواهی نه در به پت حزن

چو نیک دید سپهبد که این سخن باشد — همی بکوشش تقی شه چو آب در هاون

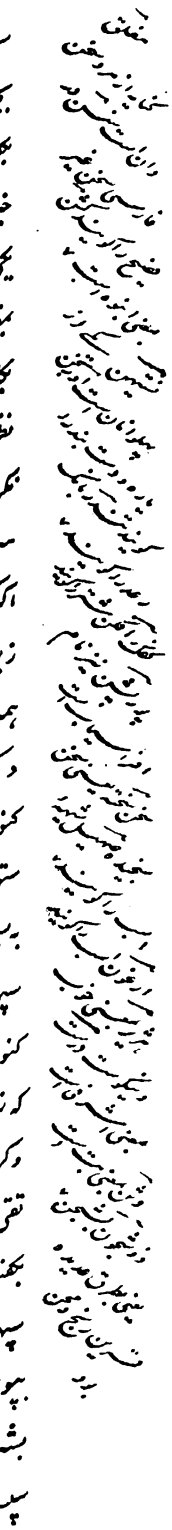

درم نشست و برآشفت و روی تافت چو مهر
که چند در برمغلق تو را سخن سنم
گمان بمن که چو حشمت شهم در آن هنگام
که رو بهاشده پنهان بزیر ابر محن
سپاه من نشناسند برج و باره ز در
به بحر و کوه برابر نهند ربع و دمن
بجان کوه براه اندرون زنند شرار
بکام بحر بکام اندر و کنند لجن
بخفت و خواست زجا و طلب نمود سپاه
دل استوار بکرمابه شد که شوید تن
خبر بحشم سپه شد ز امر نافذ او
روان شدند بمانند سیل بنیان کن
یکی سپه که بگاه رماح نشناسند
زبرگ نسترون هیچ درع نشیمن
بمغفر دی اندر سپهر پیروزه
بسا عدیل اندر مجره او ریحن
بگاز آهن خای و بچنگ کفرسای
بویله تندرسان و بحمله شیراوژن
نظام بسته بوقت بزم و هیچو گلنک
قطار کشته بپویه وری چو گفک افکن
نکرده خواب ز دهشت بخاک سام سوار
تخفته امن ز وحشت بگور پور پشن
سران فوج تقی شاه نیک دانستند
که مینشد بپر خاش مرد اهرمن
اگر که درنگشایند این کروه آنند
که بر شوند بباره چو مرغکان بوکن
ز برج و باره بزیر آمدند و بگشودند
درحصار فرخندند مغفر و جوشن
همه سپاه سپهبد بشهر در شد و کرد
بیرج و باره آن شهر را من و مسکن
و کر صباح بیامد بتز و حشمت شاه
نشست و گفت که مینوش کید و نخجسخن
کنون بخیز و سر خویش گیر و بخرد باش
سهیل ارغون کزین بنغمه ارغن
ستوده حشمت شه چون هژیر و بخرد بود
نمود خلعت اندر زاو طراز بدن
به بست رخت و برآمد بباره تازی
بهانه جوی نگشت و بخست حیلت فن
سپهبد از براو شد بر تقی شه و گفت
که بر فروخت چراغت ز زر طراز لگن
کنون بیار پی شاه صد هزار درست
بمومیائی اشکسته مایه کن مثمن
که زر کند همه کار ساخته چون زر
زر آر و واره ازاین قیل و قال و زرعن
و کر نه زی در دارا پو و دل برگیر
ازاین همه حشم و مال و خانه و مخزن
تقی شه این سخن چون شنید ماند شگفت
که هست در همه احوال مبتلای محن
بخفت از پی اینکار چاره ساز که تو
صمد پرستی و منهم نه بنده ام بوثن
سپهبدش چو پریشیده دید گفت منال
هر انچه عفت سرایم مپیچ ازان گردن
بپو بملک ری و شاوزی بدرگه شاه
مترس از اینکه بجانی چو گنج در زمن
بشه نیاز برم تات باز بفرستند
بسوی مشکوی و داور شوی بمرد و زن
پس تقی شه زی در که ملک ثبات
دلی تمام زاندیشه ذو شجون بشجن

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

نیاز نامه اسپهبد ش شفیع گناه — مگر بدان دو بدرش پادشاه پاداشن
ملک گذشت ز جرمش که بد شفیع بزرگ — بداد و بارهٔ خلالی و نیشج یمن
دگر ز پیش همان ملک کرد ملک خدای — ز شاد و یافت نشان با هزار شادی و شن
پس از دو ماه بدار السرور باز آمد — دو هفته ماه سزیدیش کوی پیراهن
چو شد بخانهٔ خداوند شاه دار سرور — نشست راد سپهبد ببار پای تو سن
بشهر سلطان آباد زان سه ماهه سفر — مظفر آمد و پهلوی ملک یافت سمن
پذیره رفت برون خلق شهر از کهو مه — سران همه بسر و طفلکان بغیر یدن
بشهر در شد و بنشست با سماع و سرود — بخواست نوبت شادی ز خانه و بزران
تبارک الله ازین نیکنامی و رادیی — که از عراق گرفته است تا دیار دکن
نه از غزا شده دیدار خاطر تو کدر — نه از ریا شده دامان همت تو دسن
و بال باشد جز از در تو عرض سئوال — حرام باشد جز از پی تو مدح دسون
سخن اگر نه بمدح تو در زبان هندیان — نظر اگر نه بدیدهٔ تو در نگه در زن
بدشت رزم تو بهرام ترک ترکش کش — بیام قدر تو هندوی چرخ چوبک زن
منم که کلکم و مدحت تو خون کرد است — هزار مرتبه در ناف آهوان ختن
سپهر تا کی و تکرار قافیه تا چند — بنجش بر شمنونده ازین دراز سخن
اگر چه راوان زینگونه پیش ازین کردند — بگفت خویش ازین پیش شیمه و دیدن
تو لب ببند و دعا راد و دست بر بخشای — پی بقای شمنشه بذر که ذو المنن
همیشه تا که ز ماه مدینه هست مثل — که بوی دوست بر انگیختی ز نجم قرن
ز راح لطفش دیدار یاورش کلکون — ز زخم گرزش ستخوان دشمنش فرکن

بدین دو تیره کسی در قصیده لب نگشود
بهوش باش که این شیوه خشم شد بر من

ازاین پیش مرقوم افتاد که عبدالرضاخان یزدی از باقی طریق فرار گرفت بما بعد از فرار بادغیس راه هرات پیش داشت در میان قاین و هرات بعضی از صعالیک بدو باز خوردند و زر و سیم و جواهر ثمین چندانکه با او بود بغارت بردند ناچار عبدالرضاخان مراجعت بقاین نمود و امیر اسدالله خان حاکم قاین او را برداشته بحضرت نایب السلطنه آورد و بشفاعت او جرمش معفو گشت و روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعده الحرام نایب السلطنه با چهار هزار تن پیاده و سواره وارد مشهد مقدس گشت و پانزدهم ذی قعده محمد خان قراگلی برکاب پیوست و مورد نوازش آمد نایب السلطنه پسر او را بشرف مصاهرت خویش مفاخرت داد و دختر او را از بهر یکمتن از فرزندان خود خطبه نمود آنگاه میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را بتردیک یار محمد خان وزیر کامران میرزا فرستاد تا او را از در اطاعت و انقیاد بدر آورد و این هنگام یار محمد خان با لشکری ساخته در غوریان جای داشت

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بعد از رسالت میرزا محمد علی و مراجعت او معلوم شد که یار محمد خان در مخالفت با کاروان ایران و حمایت رضا قلی خان یکدل و یکجهت است اگرچه میرزا قریش را با طاق میرزا محمد علی بدرگاه نایب السلطنه فرستاد لکن مکنون خاطر او مکشوف بود بالجمله نایب السلطنه محمد خان قرائی را در روز غره شهر ذیحجه رخصت داد تا بتربت حیدریه رفته سپاه خود را ساخته کرده باز حضرت شود از آنسوی رضا قلی خان زعفرانلو هراسناک شد و خواستار آمد که نایب السلطنه قایم مقام را تقلعه امیرآباد گسیل سازد تا در اینجا با بنجفلی خان شاملو سخن کند و رضا قلیخان را اطمینان دهد لاجرم برحسب فرمان پانزدهم ذیحجه قایم مقام در قلعه امیرآباد بنجفلی خانزاد دیدار کرد و چون بی اکمه رضا قلی خان حاضر درگاه شود و تقبیل آستان کند معفو نبود سخن ایشان باهم راست نیامد اما بنجفلی خان در نهانی با قایم مقام مواضعه نهاد که چون نایب السلطنه آهنگ قلعه خبوشان کند ترک رضا قلیخان را گفته بحضرت پیوندد بعد از مراجعت قایم مقام نایب السلطنه آوازه سفر هرات را سمر کرد و روز دوازدهم محرم سال هزار و دویست و چهل و هشت هجری لشکر ساخته از شهر مشهد بیرون تاخت و شش روز در اولنگ یاقوتی کرد و فرسنگی مشهد توقف فرمود و از آنجا کوچ داده در چمن قبقه لشکرگاه کرد بالجمله روز یکشنبه دوم صفر در ظاهر قلعه امیرآباد چنارانرا سراپرده راست کرد و قلعه امیرآباد از مستحدثات رضا قلیخان بود و خندقی عمیق داشت و دیوار آنرا نه ذرع ارتفاع بود و جمعی از مردم چناران و کروهی از ترکمانان در آنجا نشیمن داشتند و یوسفخان تاتار با سیصد تن شمخالچی از قبیله زعفرانلو بفرمان رضا قلیخان نیز پاسبان قلعه بودند بالجمله نایب السلطنه شنبه ششم صفر یوسف خان کرجی امیر توپخانه را با جماعتی از قوآد سپاه حاضر کرده حکم بپورش داد لشکریان از چار سوی لشکرگاه پیش دادند و سربازان بخندق نقب ارض پرداختند و قلعه کیان چندکرت کم کم نقابان را اصغا نموده بدافعه برخاستند و در میان نقبها تقاطع آرا استند بالجمله یک نقب را تا زیر برج باره در برده با بارود انباشته کردند و آتش در زدند نوزدهم شهر صفر آن برج بزیر آمد و یک نیمه آن بطرف خندق فرو شده خندق را انباشته کرد توپچیان این هنگام مانند ترک کلوله توپ بباریدند و سربازان از علف وحشیش بارها برزبرهم نهاده برپشت همی کشیدند و بخندق در انداختند تا آن کنده را انباشته کردند و بحکم یورش بر فراز باره همی عروج کردند یوسفخان امیر توپخانه جلادت ورزیده بر فراز باره آمد و لشکر را بهمی تحریض داد و قوی دل ساخت و دو نیاره در هم همی بذل کرد ناگاه کلوله یکی از شمخالچیان بر پیشانیش آمده برجای سرد شد نایب السلطنه چون این بدید فرزند خود بهرام میرزا را فرمود تا شتاب کرده برجای یوسفخان بایستاد و همچنان مردم را باهم و امید تحریض خنک همی داد یوسف خان تاتار ازاین کرار بیچاره متزلزل گشت و شمشیر از کف بیفکند و از دروازه دیگر با سکنه قلعه داغوتاه کان روی بحضرت نهاد و چون چشم ضراعت بر خاک سود نایب السلطنه بر آنجماعت بخشود و فرمان کرد تا لشکریان دست از غارت باز داشتند و چون لشکریان باین قلعه بحکم یورش مفتوح ساختند و بحکم نظام اموال قلعه کیان بهره ایشان بود نایب السلطنه اموال مردم قلعه را با مردم قلعه تعویض کرد و در بهای آن اموال پست هزار تومان زر مسکوک از خزانه خود با لشکر عطا کرد و پیرو ان مال رعیت سیصد قبضه شمخال و سیصد سراسب و پنجه وار سرب و بارود و ششصد خروار غله ماخوذ کاروان نایب السلطنه شد و فرمان کرد تا آن قلعه را با خاک پست کردند و حکومت چناران را بکریم خان زعفرانلو برازنده مشهد خان گذاشت

شرح سلطنت وجهانگیری محمدعلی شاه قاجار

ومژده این فتح بدست اسدالله خان افشار یاور توپخانه دوم شهر ربیع الاول معروض درگاه شاهنشاه افتاد
دشهریار جهاندار معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک ویکجاه زرمه خلعت از بهر ابطال لشکر عطا کرد و پنجهزار تن
سواره وپیاده نیز ملازم حسن خان پسر آصف الدوله فرمود تا بلشکرگاه نایب السلطنه پیوندد و شاهزاده ملک قاسم میرزا
نیز با ایشان کوچ داده پانزدهم ربیع الاول بحضرت نایب السلطنه پیوستند اما از آنسوی چون رضاقلیخان فتح قلعه
امیرآباد را بدانست سخت تبرسید و بفرمود تا لشکری و رعیت او از هر دیه و قریه که جای داشت کوچ داده در شهر
خوشان انجمن شدند و بختعلی خان شادلو پسر خود جعفرقلی خان را که نیز داماد رضاقلیخان بود با یکهزار تن شمخالچی شادلو
بخوشان فرستاد تا در حفظ برج و باره استوار باشند و حسینقلی خان پسر رضاقلی خان با یکهزار تن سواره شمخالچی بحفظ قلعه
شیروان پیرون شد که در وه فرسنگی خوشانست اما نایب السلطنه دوم ربیع الاول از امیرآباد پیرون شده
براد کان آمد و ابراهیم خان کیوانلو را بحکومت راد کان گذاشته جمعه ششم ربیع الاول وارد طاس تپه گشت که
تا خوشان دو فرسنگ مسافت است بختعلی خان شادلو بهمان مواضعه که با قایم مقام گذاشته بود روز دوم دو
برکاب پیوست و مورد نوازش گشت حسینقلی خان پسر رضاقلی خان یکهد و گرت با جمعی از ترکمانان باندیشه
شبیخون از شیروان تا لشکرگاه نایب السلطنه تاختن آورد و از هیچ سوی زیانی نتوانست کرد ناچار طریق
مراجعت سپرد در روز دهم ربیع الاول رسولی از جانب کامران میرزا و یار محمدخان افغان که در غوریان لشکرگاه
داشت برسید و مکتوب ایشان را برسانید بدین شرح که اگر با رضاقلی خان کار را بمسالمت خواهید کرد
ما نیز در میانه سخن از در صلاح گسیم و این مقصود را زود تر فیصل دهیم و اگر قصد خوشان و تدمیر رضاقلی خان
ما از پای سخن ابراهیم نشست و لابد با او خواهیم پیوست نایب السلطنه فرستاده او را هم در زمان باز فرستاد و پیام
داد که اگر رضاقلیخان طریق صدق سپرد هرگز مورد عتاب و عقاب نشود و اگر شما را در اصلاح کار او خاطر لیست
حاضر درگاه شوید بعد از مراجعت رسول واگهی یار محمدخان از لشکرگاه نایب السلطنه دگرگاه رجال و کثرت ابطال
دانست که با او توان ساز جدال و قتال کرد لشکر خود را باز هرات فرستاد و با یکصد تن از ملازمان خویش بدرگاه
آمد و از نایب السلطنه محلی منیع یافت و از پس او روز بیست و هشتم ربیع الاول بدیع الزمان میرزا با لشکر استراباد
رسید و پیوسته لشکرگاه گشت و از ترکمانان سالور که سکنه سرخس اند پنجاه تن بزرگان بدرگاه آمدند و پیشکشی
لایق پیش داشتند نایب السلطنه فرمود تا خرد میرزا لیشانرا در مشهد مقدس بمحاط بدارد و اگر آهنگ
سرخس کنند نگذارد و مع القصه رضاقلی خان چند کرت ملاحسین کوچک سبزواری را از قلعه خوشان بدرگاه فرستاد
و آغاز مسکنت و ضراعت نهاد و نایب السلطنه در پاسخ فرمود اگر رضاقلی خان طریق سلامت جوید قلعه خوشانرا
بسپارد و بحضرت پیوندد و اگر نه ما خود تسخیر حصار کنیم و او را عرضه دمار سازیم چون از آمد و شد سفیر کاری بر نیامد
فرماندار تا لشکر جنبش کردند و خوشانرا حصار دادند سپاه رکابی از طرف مشرق قلعه سر برزد و حسین پاشای
مقدم با فوج مراغه بسوی مغرب شد سهراب خان کرجی با توپخانه جانب جنوب گرفت و بدیع الزمان میرزا با سپاه
رجال طریق شمال سپرد از چار سوی خوشانرا فرو گرفتند و سنگرها پیش بردند و حفرها از چپ و راست
چنان تالب خندق بریدند که اگر سه تن سوار در پهلوی یکدیگر تالب خندق رسپارکشتی از فراز باره کس او شیانرا

دیدار نکردی در اینوقت حسن خان پسر آصف الدوله با پنجهزار تن لشکر و حمل سیم و زر و تشریفات پادشاه زاده
برسید نایب السلطنه پذیره خلعت شهریار کرد و چون بلشکرگاه بازمی شد از بارهٔ قلعه توپی بجانب او گشاد
دادند و این جرات خدمتش را سخت غضبناک کرد و حکم داد تا لشکر بقوت بورش قلعه ازپشت کنند سپاه از جای
بجنبید و جهان از کر و فیر کون شد بانگ توپ و دخان تفنگ و هایاهوی مردان خبگ زمانه را قیر گون ساخت
رضاقلی خان ابواب سلامت را مسدود یافت و کس نزد قایم مقام فرستاده دق الباب استیمان کرد
قایم مقام پیام داد که جز در این درگاه تو را ملاذ و پناه نمیدانم پستوانی تن از کرداب بلا برآر و طرق حضرت
سپار و فرزند خود میرزا علی را نیز بنزد یک او فرستاد تا بی آسیش بلشکرگاه آرد و رضاقلی خان در زمان
تیغ از کردن آویخته طریق لشکرگاه گرفت و در سراپرده قایم مقام فرود شد و قایم مقام هم در آنروز که هشتم
ربیع الثانی بود او را بحضرت نایب السلطنه آورد و از زیان جان ایمنی داد و نگاهبانان بر گماشت که او را با
مکانت قدر نگهران باشند و روز دیگر نایب السلطنه بشهر خوشان درآمده برج و باره را بلشکر خویش سپرد
و خود بگرمابه در رفت و خرشنجعلی خان شادلو که ضجیع رضاقلیخان بود یک زرمه جامه شاهوار و ده سراسب
و سی نفر شتر بپیشکش گذرانیدند و چهل عراده توپ و دو هزار قبضه شمخال با بارود فراوان و غله بسیار که انباشته
رضاقلی خان بود ماخوذ گشت آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا قلعه خوشان را پست کردند و حکومت آن بلده را
با سرولایت نیشابور و بام و صفی آباد و جهان اغیان بنور محمد خان برادر آصف الدوله تفویض داشت و مژده
این فتح را محمد طاهرخان قزوینی روز چهارم جمادی الاولی در دارالخلافه طهران معروض درگاه پادشاه
داشت مع القصه چون نایب السلطنه کار خوشان را بانتظام کرد و بعضی اموال رضاقلی خان را ماخوذ داشت از میان
مجره او مکتوبی بدست شد که صادق آقای برادر سپهدار خان چاپشلو که در لشکرگاه نایب السلطنه روزمیرد بدو
نوشته بود و او را بشیخون تحریض داده بود و نایب السلطنه بفرمود تا بجزای این گناه سر او را از بدن دور کردند
آنگاه بعضی از لشکر را رخصت مراجعت بوطن داد و در نهان با ایشان مواضعه نهاد که ما از تسخیر سرخس ناگزیریم
شما کرده دم آذربایجان باز گردید از راه نیشابور طی مسافت کرده در منزل آق در بند انجمن شوید و کوشش بر فرمان پذیرفتن
و خود چهست و دوم ربیع الثانی از ظاهر خوشان کوچ داده دوم جمادی الاولی بشهر مشهد مقدس درآمد بعد
از سه روز رضاقلی خان ایلخانی بهانه کرمانیه شدن و سر و تن شستن از خیابان بالا بحمام مشهور بحمام معمار باشی
شد و بعد از بیرون شدن از حمام یکتن از غلامان او تیغی و تفنگی بدو داد و او بر اسب خود برآمد و راه فرار پیش
گذاشت سه تن از نگاهبانان او بتگاز درآمده لجام اسبش بگرفتند و او سپه رنگ یکتن را با کلوله تفنگ و آن
دیگر را با شمشیر از پای درآورد و چون از تاختن سواره بیچاره ماند از اسب فرود شد و پیاده دو دان دو دان
راه روضه مقدسه گرفت که در تحت قبهٔ مطهر حضرت رضا علیه السلام پناه جوید بعضی از لشکریان او را دیدار
کردند در میمه راه ماخوذ داشتند و موی ریشش را از بن برکندند و شش را از جامه عریان نمودند و سر و تنش را
با سنگ و چوب بکوفتند و همچنان در حضرت نایب السلطنه آوردند شش صد تومان بروی نهشتند و در وای خویش را
برگرفته او را عطا داد تا تن خویش بپوشید و پنجاه تن سرباز بر گماشت تا او را نیک نگهران باشند آنگاه بتغیر

سرخس را

فرار رضاقلی خان از نیشابور و گرفتاری او

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سرخس را تصمیم عزم داد که نیشمن ترکمانان سالور است و آنجماعت خود را منسوب بتولی خان بن چنگیز خان میدانند و او را ملقب بسالور خان میدانند و مکانت خود را ازان برتر میشمارند که بقتل و اسر پردازند ازین روی ترکمانان تکه و سارق و یمر علی و علی ایلی بنزدیک ایشان رفته اسب و سلاح بعاریت گیرند و چون بمجازان و مردان شیعی دست یافتند و اسیر گرفتند اسیران را با اموال بتزدیک ایشان برند و یک نیمه بدیشان بهره دهند بالجمله نایب السلطنه دوازدهم جمادی الاولی سخن در انداخت که بطرف هرات خواهم رفت و راه سرخس پیش گرفت محمد حسنخان پسر ابراهیم خان پسکلر یکی هزاره نیز ملازم رکاب کشت زیرا که هنگام غلبه محمد خان قزاقی در مشهد مقدس ابراهیم خان پدرش معادل هزار تومان اسب از سکنه سرخس بخرید و زوجه پسر و اهل خود را مرهون قیمت اسب کرده داشت تا کار سواری چند راست کرده و تجهیز لشکر کرده بر مردم هزاره غلبه جوید بشیر محمد خان و اسکندر خان برادران او را دفع دادند و اسبها را نیز تماما خود داشتند لاجرم تاکنون اهل او و زن محمد حسن خان در سرخس بگروگان بودند این هنگام محمد حسن خان از پی چاره ملازم رکاب نایب السلطنه کشت بالجمله نایب السلطنه روز شانزدهم جمادی الاولی ورآق در بند فرود شد و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان قزاقی با سیصد تن سوار بلشکرگاه پیوستند و هم در آنجا طهماسب میرزای مؤیدالدوله را با سوار شاهسون و جمشه و قراگوزلو بر سم منقلای پیش کرده خود با لشکر مازندران و استراباد و سمنان و دامغان از قشلای اوجهپارکشت و حکم داد تا جعفرقلی خان پسر بخفلی خان شادلو با دو هزار سوار خراسانی به پنج فرسنگ مسافت از قشلای اردو کوچ دهد و ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان پنج فرسنگ بر قشلای جعفرقلیخان بود بدینگونه طی طریق همی کردند از قضا سیصد سوار ترکمان که از تاخت و تاراج قاینات مراجعت کرده بودند با لشکر محمد میرزا دوچار شدند سواران لشکر از قشلای ایشان همی تاختند تا بافواج جعفرقلی خان درآمدند از آنجا سوار جعفرقلی خان بدیشان درآمد و ایشان را هزیمت کرده از دنبال بشتافت و تمامت آنجماعت را اسیر و دستگیر نمود و بحضرت نایب السلطنه آورد و برحسب فرمان سر از تن همگی دور کردند بالجمله سه شبانه پست و دوم جمادی الاولی نایب السلطنه در اراضی سرخس خیمه زد و طهماسب میرزا با دو هزار سوار از لشکرگاه پیروان شد و با جمعی از ترکمانان سالور دوچار شده جنگ در پیوست برخی از لشکر شاهزاده مقتول شد و بقیة السیف فرار کرده و بلشکرگاه پیوستند هم در آنحال ولیعهد ثانی محمد میرزا از راه رسیده بلشکر برحسب فرمان او بدان گروه ترکمانان ختلن بردند این را هزیمت کرده روز دیگر نایب السلطنه سهراب خان امیر توپخانه را حاضر ساخته حکم بپورش قلعه سرخس داد و لشکر از جای جنبش کرده و دهان توپ و خپنار را بجانب برج و بارهکشا دیافت سکنه سرخس از پی چاره اسیران شیعی را آورده و در فصیل قلعه برابر کلوله توپ بداشتند تا توپچیان از باریدن کلوله بحشی تقاعد ورزیدند آنگاه بالی محرم بهادر قراول باشی و آدینه قورت خان سالور زنانی را که شوهرهای ایشان چنانکه مذکور شد در مشهد موقوف بودند برداشته بلشکرگاه آمدند و سه هزار تن اسیران شیعی را که در سرخس بودند بدرگاه آوردند و فرزندان ابراهیم خان و زوجه محمد حسن خان را نیز بسپردند تا شد که نایب السلطنه دست از محاصره سرخس باز دارد و مردان ایشان را نیز از حبس مشهد رها سازد و نایب السلطنه فرمود تا زنان ایشان را نیز در لشکرگاه باز داشتند

دبالی محرم را کسیل قلعه ساخت و فرمود تا این حصار را با کاراران تفویض ندارند از این بلیه و بلارها نی بگنجند
بعد از مراجعت بالی محرم باز مردم سرخس سر باطاعت فرو نداشتند و از پس دیوار قلعه آغاز طغیان و عصیان
نمودند این کرت نایب السلطنه سخت غضبناک شد و فرمان یورش داد لشکریان بی انگه حضری کنند بانقبی
کنند از چار سوی حمله افکندند و مانند مرغان اولی اجنحه از در و دیوار قلعه صعود کردند و در آن بلده در آمده
تیغ بیدریغ در مردم نهادند و مدت یکساعت هرکرا یافتند عرضه تیغ ساختند بالی محرم نیز در آن غوغا مقتول
شد آنگاه برحسب فرمان لشکر دست از قتل بداشت و بنهب و غارت پرداخت و کمترکس بود که معادل
هزار تومان بهره نیافت و از آنهمه اموال سه هزار خانوار سالور و سیصد سراسب خاص نایب السلطنه گشت پس
بفرمود تا قلعه سرخس را با خاک پست کردند و چهارصد و پنجاه تن از قبایل ترکمان بر سم تجارت در سرخس
جای داشتند و ایشان تنحاس بودند که اسیران شیعی را در سرخس جزیه دهی بردند و خیوق و دیگر بلدان
ترکمانان میفروختند نایب السلطنه بفرمود تا ایشان را حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار بودند
نیز انجمن کرد و تیغ بدیشان داد تا جمیع این بردگان را پاره پاره ساختند در اینوقت هزار و پانصد تن سواره
سلدوق که از مرو و بدو مردم سرخس می آمدند چون خبر باسرخس نزدیک کردند این قصه ها بشنیدند سر خویش
گرفته از نیمه راه مراجعت کردند آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا جعفرقلیخان شادلو و مصطفی قلیخان سمنانی با جماعتی
از لشکر سه هزار خانوار ترکمان سالور را که اسیر بودند با سه هزار اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات
داده بود بجانب مشهد مقدس گسیل داشتند چندانکه غلات و حبوبات در سرخس انباشته ترکمانان بود بردند و
سرخس خالی داده بجانب مشهد فرستادند تا بلای غلائیکه در مشهد بالا گرفته بود بنشست مع القصه شانزدهم جمادی
الآخره اسیران شیعی بدروازه شهر مشهد قریب شدند میرزا هدایت الله مجتهد با تمامت مردم مشهد پذیره
گردند و در پیرون شهر میرزا هدایت الله نماز بجماعت بگذاشت و بر منبر برآمد و بشکرگذاری دولت ایران و سلامتی
شاهنشاه زبان بدعا برگشاد و مردم غوغا در انداختند بعضی بهایهای گریه شادیانه کردند و برخی بهوا هوی از
فرح و سرور افسانه نمودند بعد از ورود بشهر نایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش نمود و اسیران
ترکمان ایشیمیان بذل فرمود و صورت حال را عریضه کرده مصحوب حضرت قلیخان شاهیسون روانه حضرت
شاهنشاه داشت و این مژده بپست و چهارم جمادی الآخره در دارالخلافه کوش زد مردمان شد اما نایب السلطنه
در چنین هنگام که از شدت برودت هوا کار بر مردم بصعوبت میرفت و از کثرت برف و یخ طرق و شوارع
یکباره مسدود بود بعد از ده روز از سرخس خیمه بیرون زد و هشت روز در آق دربند اقامت فرمود و در آنجا
بدیع الزمان میرزا را بمصاهرت خویش مفاخرت بخشید و بجانب استراباد مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داده در عشر
آخر رجب در اراضی جام فرود شد و قلعه محمدآباد دولت آباد و دزاوه و سنگانرا که محمدخان قرائی مستقل
خویش میدانست بی مانعی بگشود ساخت و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمدخان را چار طریق خدمت سپردند
محمدخان قرائی که در نهان با نایب السلطنه ضمیر صافی نداشت و در طریق صداقت تقاعد میورزید ناچار از
ترتیب پیرون شده حاضر درگاه شد و نایب السلطنه را بتربت حیدریه درآورده دقیقه از قانون مهمانداری

فرونگذاشت و پیشکش شایان پیش گذرانید در این هنگام کامران میرزای افغان که فرمانگذار هرات بود
خواست تا در حضرت نایب السلطنه اظهار عقیدتی کند و ایمنی جوید مکاتیب محمدخان قرائی را که جدا کرده بود
بدرگاه فرستاد و بدین شرح که سفر نایب السلطنه در خراسان خاص از بهر دفع خوانین خراسان یا فتح قلاع قرائی نیست
بلکه علت قائی فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر جمعی از لشکر افغان را در ترتیب داری تا حفظ قلاع قرائی
کند و من نیز جمعی از قرائی را که با خود و یکدل میدانم از خود دور کنم و بحفظ و حراست هرات فرستم بصواب نزدیک
باشد مع القصه نایب السلطنه مکاتیب محمدخان را قرائت کرد و محمدخان ایمنی را تفرس نمود و هراسناک شده
آهنگ فرار کرد و این معنی مکشوف افتاد و لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا او را دربرانش را ببندند
و حکومت ترشت و برسن و کدکن و محلات و سرجام را بسهراب خان غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و آیلخان
هزاره را در بعضی از این اراضی به نیابت او برگماشت آنگاه حسن خان سالار پسر آصف الدوله را از مشهد مقدس
احضار کرده رخصت انصراف بدارالخلافه داد و لشکر سمنان و دامغان را نیز باز فرستاد و خود از انجا کوچ داده
در نیمه شبان وارد شهر مشهد گشت و رضاقلی خان زعفرانلو را با نقاق محمدخان در ارک مشهد مجدداً باز داشت
و یار محمدخان افغان را چنانکه مذکور شد از روزیکه بدرگاه پیوست پنجاه تن سرباز او را نگران بود که بحیل خویش
مراجعت نکند تا کار هرات یکسره شود و شاه پسند خان افغان که با کامران میرزا همضمی داشت از سبزوار فراه
بدرگاه آمده و در حبس یار محمدخان برای فتح هرات مبالغت نمود کامران میرزا برای خلاصی وزیر خویش حیلتی اندیشید
و کسی بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و معروض داشت که یار محمدخان بر سکنه هرات استیلای فراوان بدست
کرده چنانکه مرا از عمل باز داشته اگر کاروان حضرت ولیعهد او را در حبس بدارند من شاکر منت خواهم بود و
یار محمدخان نیز معروض داشت که کامران میرزا با من از در خصومت است اگر مرا مورد ملاطفت دارید در حضرت
مراجعت دهید قلعه هرات را بی زحمت سپاه و آمد و شد لشکر بکار داران حضرت سپاریم نایب السلطنه حیلت
ایشان را بدانست و در باز داشتن یار محمدخان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاده کامران میرزا را بی نیل
مرام باز فرستاد و چون این هنگام قلب شتابود و یورش بجانب هرات مشکل مینمود و سرباز آذربایجان نیز
از زحمت سفر دو ساله بستوه بود نداز انجماعت فوج خاصه را مقیم درگاه داشت و دیگر افواج را ملازم رکاب
فرزند خود خسرو میرزا فرموده روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از نو تجهیز لشکر کرده برای فتح هرات
و افغانستان دخوار زم و خوقند باز حضرت شود آنگاه یار محمدخان را احضار کرده فرمود افغانستان همیشه در تحت
فرمان سلاطین ایران بوده اند بعد از قتل نادرشاه افشار احمدشاه افغان سربطغیان و خودسری برآورد
و کریم خان زند آن دست نیافت کرا و را بجای خود بنشاند لاجرم احمدشاه و فرزندان او مجال یافتند و یک
چند از زمان سر از خدمت سلاطین ایران برتافتند اکنون کامران میرزا باید مملکت هرات را بسپارد و خود
طریق درگاه شاهنشاه ایران گیرد یا سکه و خطبه بنام پادشاه ایران کند و منال و یوانزا برگردن نهد و پسر
دو شهر خود را بگروگان دهد تا آسوده باشد و اگر نه با سپاه ساخته بجانب او تاختن خواهیم کرد و یکفره او را
بخاک ذلت خواهیم گذاشت یار محمدخان بعد از اصغای این قصه یکتن از ملازمان خود را بسوی هرات گسیل نمود

وصورت حال را بکامران میرزا مکتوب کرد و هم در این ایام محمد علی خان فرمانگذار خوقند عبدالرحمن بیک
ملازم خود را با ثاق قاضی خوقند سفر ایران در روم فرمود و بسفارت ایشان معروض داشت که پادشاه جنات
لشکر تاخته مملکت کاشغر را تحت فرمان کرده و مردم بت پرست را بر اهل سنت و جماعت غلبه داده ما بکیفر این
کار تجهیز لشکر کرده و اراضی کاشغر را از بت پرستان بپرداخته جمعی را اسیر کرده قسم و برخی را مقتول ساخته لاجرم
مژده غلبه مسلمین را بر کفره در حضرت پادشاه ایران و ملک روم عریضه کردیم تا بدین شادی شریک باشند
فرستادگان او سخت در ارض اقدس بتعجیل حضرت نایب السلطنه کرده از انجا طریق دارالخلافه گرفتند و در
عشر آخر رمضان حاضر درگاه پادشاه شده عریضه خان خوقند را با دو تن غلام و کنیز ختائی از پیشگاه حضور
بگذرانیدند رخصت یافته سفر روم کردند و هم از راه ایران مراجعت نمودند طریق ترکستان سپردند اما نایب السلطنه
بعد از توقف در شهر مشهد از شاهنشاه ایران خواستار شد و برحسب تمنای او شهریار تاجدار فرمانگذاری چمن مملکت
خراسان را بنام ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا مفوض داشت و تشریف فرستاد آنگاه نایب السلطنه میرزا موسی
یکلانی را که وزارت خراسان داشت بوزارت محمد میرزا برگماشت و میرزا صادق برادرزاده قدیم مقام را
نیز ملازم رکاب او ساخت پس از آن شش فوج سرباز که بشمار چهار هزار و هشصد تن است از بلدان و امصار
خراسان اختیار فرموده معلمین برگماشت تا ایشانرا کار زرم و نظام بیاموزند و چهار هزار سوار نیز از
قبایل آن مملکت معین فرمود و مرسوم و مواجب ایشانرا از منال دیوانی خراسان مقرر داشت تا فرمانگذار
خراسانرا منظر فرمان باشند و میرزا موسی خان برادر کهتر قایم مقام را که مردی با امانت و دیانت بود و بزهد
و تقوی روز بسر برد و در بقعه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة والسلام متولی فرمود تا امور خدمه آن آستان
ملایک پاسبانرا منظم کند و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاص آنحضرت موقوف
داشته اند مضبوط بدارد و دست تصرف پیکانگان را مقطوع شمارد و میرزا موسی خان در انجام این احکام حد
بسزا کرد چندانکه نام او در جهان تذکره گشت و هم در اینسال میرزا علی اکبر کلانتر فارس محمد علی ایخانی قبایل
قشقائی بدست مواصلت و پیوند خویشاوندی شدند و باهم متفق شده در عزل وزیر فرمانفرما که اینوقت میرزا
محمد علی مشیر الملک بود مواضعه نهادند از آنسوی مشیر الملک اینمعنی را دانسته در حضرت شاهزاده حسینعلی میرزای
فرمانفرما مواصلت و موافقت ایشان را از بهر مخالفت با فرمانفرما بازنمود و شاهزاده را با ایشان سرکران
نمود میرزا علی اکبر چون متوقف در شهر بند شیراز بود ناچار طریق ضراعت سپرده بدستیاری پیشکش و سخنان
فریبنده فرمانفرما را با خویش بر سر مهر آورد اما محمد علی خان ایخانی برادر خود مرتضی قلیخان ایل بیکی را در
نهان لشکر داد تا قبایل قشقائی را کوچ داده راه کرمان پیش گذاشت و خود نیز فرار کرده و را راضی فضا بازدر
پوست و هم در انجا میرزا محمد حسین فسائی که از افاضل ادیب اریب سید علی خان بود و در مخالفت
فرمانفرما با خود متفق کردند و بجانب کرمان شتاب کردند سیف الملوک میرزا سپهر جلال سلطان که اینوقت
از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت بقدوم ایشانرا بفال گرفته و را راضی بهم و نزاشیر بیلاق و قشلاق
آنجاعت را معین کرده و محمد علیخان ایخانی برادرش مرتضی قلیخانرا با تمامت ایل در آن اراضی سکون فرمود

شکر کشیدن فرمانفرما بفارس بکرمان

خود

خود با شقاق میرزا محمد حسین فنائی و داماد خود میرزا قاسم خان خلج بشهر کرمان در رفته بدرگاه سیف الملوک میرزا
شتافت و در حال سیف الملوک صورت حال را عریضه کرده بمصحوب میرزا محمد حسین و میرزا قاسمخان روانه
حضرت نایب السلطنه داشت و ایشان راه خراسان گرفتند از آنسوی فرمانفرما از این قصه آگاه شده از شیراز بارادهٔ
ینزد دارا بجرد تاخت و شیخ عبدالرحمن حاکم ابوشهر را رخصت مراجعت داد و در اراضی دشتستان جمعی سنجخواهی
و طلب ثار سابق بر او تاخته و مقتولش ساختند و فرمانفرما شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس را با شقاق میرزا
علی اکبر کلانتر باستمالت ایلخانی و قشقائی روانه کرمان فرمود و خود در ینزد اقامت جست و نیز از بهبهانی
انجماعت مشیر الملک را از وزارت معزول کرد و میرزا محمد حسن نظام العلما را منصوب داشت و صورت حال را
عریضه نگاشته داده بدرگاه شهریار تاجدار فرستاد و شاهنشاه نیز چون سبب این فتنه را دانست که جز وزارت
مشیر الملک نبوده رضاقلی خان سپانلوی قاجار را مامور داشت تا او را بدار الخلافه آورد و بالجمله فرمانفرما خود
چهل روز در ینزد دارا بجرد روز بر د و مراجعت جماعت قشقائی معلوم شد ناچار بتجهیز لشکر کرده با ده هزار تن
سواره و پیاده بجانب کرمان کوچ داد و در نیمهٔ ربیع الاول در ظاهر قصبهٔ شهربابک لشکرگاه کرد و هم در انجا
شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر با ینیل مرام بدرگاه آمدند شیخ ابراهیم خان ظهیر الدوله که حکومت کرمان
داشت چون با فرمانفرما از یک بطن و صلب خواهر بود و در شهربابک نشیمن داشت بی کلفت در بروی برادر
بگشود و او را بضیافت طلب فرمود و فرمانفرما بعد از ورود بسرای او نکاهبانان قلعه را که وصیت تن بودند
ببذل اجری و مواجب مستمال فرموده روانهٔ شیراز نمود و این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معروض داشتند
که اگر ایلخانی نعزل مشیر الملک را از وزارت استوار بدارد طریق حضرت سپارد و لاجرم فرمانفرما مشیر الملک را
روانهٔ شیراز فرمود و چنان افتاد که در عرض راه رضاخان قاجار که بطلب او می شتافت او را دیدار
کرد و خواست تا بدار الخلافه کوچ دهد مشیر الملک بعذری چند تمسک جسته راه شیراز گرفت مع القصه بعد از بیرون
شدن مشیر الملک دیگرباره شیخ الاسلام بکرمان شتافت و ایلخانی را بدرگاه فرمانفرما آورد لاکن سیف
الملوک میرزا بمراجعت ایل قشقائی رضا نمیداد و ناچار فرمانفرما دوازده روز در شهربابک توقف فرمود و
مردم کرمان که نیز از سیف الملوک دل آزرده داشتند با کارداران او بکتاب و پیام آغاز مودت و
حفاوت کردند چنانکه یکروز از قضا سیف الملوک میرزا برای اصطیاد و نخجیر کردن از دروازهٔ شهر بیرون
خواست مراجعت کند مردم شهر او را نگذاشتند و دروازه شهر بروی او ببستند سیف الملوک چاره نماند و بلشکرگاه
عم خویش فرمانفرما آمد روز دیگر مردم کرمان نیز بدرگاه فرمانفرما انجمن شدند و از جور سیف الملوک بنالیدند
در پایان کار فرمانفرما بفرمود تا علینقی خان قاجار سیف الملوک را مجوسا بطرف فارس کوچ دهد و در
نهان او را فرمود تا دررا راضی بوانات سیف الملوک را رها داده و او بشهر یزد گریخت بعد از این واقعه فرمانفرما
بشهر کرمان درآمد و مردم کرمان باطاعت و انقیاد او کمر استوار کردند زوجهٔ سیف الملوک که دختر
نایب السلطنه بود و این هنگام در باغ نظر میان ارک کرمان جای داشت دروازه قلعهٔ ارک را بروی عم خویش
ببست و علینقی خان قراگوزلو با فوج همدانی که بفرمان نایب السلطنه متوقف کرمان بود بحفظ و حراست قلعه

نشست فرمانفرما بفرمود تا لشکریان بایورش قلعه را فروگیرند مصطفی قلی خان قشقائی برادر ایلخانی که بعداز مراجعت ایل با دو هزار سوار قشقائی بلشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود در خدمت ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه وجمعی دیگر از لشکر متحیر قلعه کمر بستند و در اول حمله مصطفی قلیخان بزخم گلوله تفنگ درگذشت و ارغون میرزا که درمیان شجعان لشکر یگانه دولت وشجاعت نامبردار بود بیورش داد و او نیز زخمی باگلوله برداشته بغلطید لشکریان پیش شدند وجسد او را از خاک برگرفته درگلیمی نهادند تا بخاری حمل دهند و همانحال که هنوز جانش در تن نداشت گفت شمشیر ایرانرا درگلیم می پیچید وجان بداد فرمانفرما چون این بدید درخشم شد ویکباره دل در فتح حصار بسته پنجاه روز آن قلعه را حصار داد تا از قلت علف وآذوقه کار بر قلعه گیان تنگ شد ناچار درحصار بکشادند لکن فرمانفرما نام از خونخواهی ارغون میرزا دبی فرمانی علینقی خان قراگوزلو بزد و دو خزانه یاب السلطنه را با ملازمان خدمت او روانه یزد نمود و مردم یزد چون فتح کرمانرا معاینه کردند دست سیف الملوک میرزا را از حکومت آنجا کوتاه دیدند خواستند تا سیف الدوله میرزای برادر سیف الملوک را که اینوقت حکومت یزد داشت معزول دارند و درتخت فرمان فرمانفرما شوند پس عریضه چند نگاشته او را بحضرت او فرستادند و خواستار شدند که با لشکر ساخته بطرف یزد کوچ دهد فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان درتخت حکومت برادر ایلخانی من شجاع السلطنه بود بی سببی از وی انتزاع نمودند مداخلت او در آنجا بی سندی مینیت لاکن بی اجازت کارداران دولت سفر یزد نخواهیم کرد تا آنگاه هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه را بحکومت کرمان برگماشت و میرزا احسن نظام العلما را ملازم خدمت او داشت و اباقاخان پسر دیگر شجاع السلطنه را که بجلادت مشهور بود با لشکری شایسته برباط شمس که سرحد کرمان ویزد است متوقف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه شیراز برگرفت و پسرعم و دایه خود محمد صادق خان پسر حسینقلی خان را روانه دربار شهریار نمود و صورت حال را معروض داشت و از چاکران نایب السلطنه لترجان انگلیس که معلم سرباز همدانی بود واقعه ویردی خان نایب توپخانه ملازمت فرمانفرما اختیار کردند و در رکاب او کوچ دادند اما از آنسوی هنگامی که نایب السلطنه مشغول تسخیر خوشاب بود محمد باغ نظر بعرض او رسید در زمان محمد نظر خان مافی و بدر خان جلیلوند را با پانصد تن تفنگچی نیشابوری و تربتی بدد قلعه گیان فرستاد و ایشان چون بیزد رسیدند خبر فتح قلعه را اصغا نمودند و در آنجا متوقف گشتند اما مردم یزد چون دانستند فرمانفرما مداخلت در کار یزد نخواهد کرد عریضه نگاشته او را نفاذ درگاه نایب السلطنه داشتند و از تعدی سیف الدوله میرزا بنالیدند نایب السلطنه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت نیشابور داشت بحکومت یزد مامور فرمود و محمد رضا خان قراگانی را بوزارت او برگزید و ایشان در عشر آخر جمادی الآخره وارد یزد شدند و سیف الدوله میرزا با شقاق سیف الملوک میرزا روانه دارالخلافه طهران گشتند و هم در این سال امپراطور روس نیارال ببقا دیچ را از گرجستان حاضر درگاه کرده بسرحداری حدود مملکت له مامور ساخت و نیارال بارون رازن را بجای او فرمانفرمای گرجستان کرد و بارون رازن بعد از ورود بگرجستان میرزا ابراهیم برادر معتمد الدوله منوچهر خان را که در گرجستان میزیست بدرگاه شاهنشاه ایران رسول فرستاد و صورت حال خویش و حکومت خود را در گرجستان معروض داشت و او در نیمه

آمدن ایلچی دولت روس بدرگاه پادشاه

شرح سلطنت وجهانگیری محمدعلی شاه قاجار

ربیع الاول وارد طهران شده در سرای معتمدالدوله فرود شد و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت عریضه و پیشکش بارون را زن را پیش گذرانید و مورد اشفاق و الطاف پادشاه شد و بلقب خانی مفتخر آمد آنگاه شهریار تاجدار میرزا مهدی مستوفی پسر زکیخان نوری را برای تهنیت ورود بارون را زن بگرجستان باشفاق میرزا ابراهیم خان روانهٔ تفلیس داشت وچون معتمدالدوله در این هنگام بنظم گیلان مشغول بود میرزا ابراهیم خان برای دیدار برادر و باشفاق میرزا مهدی بیست و پنجم جمادی الاولی از دارالخلافه بیرون شده بگیلان آمد و از آنجا از راه خلخال وارد و پس طریق تفلیس سپرد و میرزا مهدی ابلاغ فرمان پادشاه کرده یکقطعه نشان شیر و خورشید الماس از قبل شهریار تسلیم سردار کرجستان کرد و بعد از بیست روز از تفلیس برون آمده بیست و هشتم شوال وارد طهران گشت و هم در امسال بسبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما و بلای خلاکار بر مردم ایران بصعوبت رفت شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران و شاهزاده یحیی میرزا فرمانگذار گیلان و سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند شاهنشاه عادل معادل چهار صد هزار تومان منال دیوانی اصفهان را از حمل رعیت سبک ساخت و منال گیلان و مازندران را نیز تخفیف سبک کرد و چون از شدت قحط و غلا پیشتر مردم ایران در دارالخلافه طهران انجمن شدند شهریار بفرمود تا ابناشتهای غلات و جوبات را سر بگشودند و هفت [illegible] تمام بنوه فقرا و مساکین را اجری دادتا هنگام حصاد جو و گندم برسید و مردمان تحصیل قوت توانستند کرد و با وطان و مساکن خویش توانستند سفر نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری والمدن وزیر مختار روس

در سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم شوال چون برگذشت آفتاب ببرج حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار مجلس نوروز برپای برد و در اینوقت خبر رسیدن کراف سیمانویچ از قبل امپراطور روسیه معروض افتاد و چه از شرایط عهدنامه بود که پیوسته یکی از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد و کفیل امور دولتی و تجارتی بود و چنین کس را وزیر مختار نامیدند و نیز از دولت ایران در مملکت روسیه سفیری اقامت جوید و بدین امور واقف باشد بالجمله چون سفارت کراف سیمانویچ گشت برحسب فرمان سخت علیخان آوخلوی افشار رشتی بسفارت نایب السلطنه از تبریز راه پذیره کرد و مهمان پذیر شد و روز دوم بدارالخلافه که پانزدهم ذیقعده بود امان الله خان افشار و سلیمانخان قاسملو تا یکفرسنگ او را استقبال کردند و در ارک سلطانی در سرای شایسته فرود آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و چند تن دیگر از چاکران دربار او را دیدار کردند و تهنیت ورود گفتند بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت مقرر شد که در آذربایجان اقامت جوید شهریار تاجدار پیشکش او را پذیرفتار شد و معادل هزار تومان زر مسکوک و چهار رباقه کشمیری و چهار نشان مرصع بجواهر آبدار او را و همراهان او را عطا فرمود و او در نیمهٔ ذی حجه راه آذربایجان گرفت. و میرزا الکساندر ترجمان خود را برای اتفاذ نامه و هدیه امپراطور بحضرت نایب السلطنه بخراسان فرستاد و هم در امسال امه قلی تورپادشاه خوارزم عریضه نگاشته و با بزرگان تکه و ساروق اتفاذ درگاه نایب السلطنه نمود و معروض داشت

سبک داشتن پادشاه منال دیوانی را از رعایا

رسیدن رسول خان خوارزم

که از نیک پنجهزار تن ترکمان سالور در آنحضرت اسیر و دستگیر کرده و بلده سرخس که نشیمن ایشان بود بکباره خراب و بیاب است اگر مروت ملکانه را رفیق حال اسیران فرمائی و ایشان را از قید رقیت آزادی دهی من بایندانی کنم و ضامن باشم که ازین پس بجماعت و اسر شیعیان و غارت مجتازان اقدام نکنند بزرگان ترکمان با عریضه خوان خود را نزد من بدرگاه نایب السلطنه آمدند و روی ضراعت و مسکنت بر خاک سودند و معادل پنجهزار تومان زر مسکوک پیشکش گذرانیدند و بجملی بکاروان و دولت ایران سپردند بدین شرط اول آنکه قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست باسر و نهب و غارت نگشایند دوم آنکه در حدود و شوارع دیده بانان بگمارند تا اگر از قبایل سارق و دیگر طوایف برای غارت پیرون شوند دافع و مانع آیند سیم آنکه اگر مفاقصه ترکمانان در خراسان اسیر کنند یا مالی برند بر ذمت ایشان است که خود استرداد کنند چهارم آنکه بازرگانان ایران را از آق در بند تا کنار چون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان را زیانی برسد از خویشتن جبر کنند پنجم آنکه تجاری که اسیران را بیع و شری کنند در اراضی خود نگذارند و خود نیز اسیر نخرند و نفروشند ششم آنکه اگر فرمانگذار خراسان را بتجهیز لشکر واجب افتد ایشان نیز فرمان پذیر باشند و چندانکه توانند ساز سپاه کرده حاضر رکاب شوند بعد از این شرایط نایب السلطنه پنجهزار تن اسیر سالور را آزاد فرموده تا راه سرخس برگرفتند و بجایگاه خویش شدند و از پس آن فرستاده یار محمد خان افغان از هرات باز آمد و از آن سخنان که نایب السلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد از نزد کامران میرزا خبری برمراد باز نیاورد و معروض داشت که کامران میرزا سخن بر این نهاد که نایب السلطنه با من همان کند که با برادران خود در مملکت ایران روا دارد و در این سفر معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک برسم پیشکش انفاذ درگاه دارم تا از تسخیر هرات خاطر خویش پرداخته کند و راه عراق پیش گیرد و اگر از این بزیادت طلبد و اضافت نکند ساخته مصاف شویم و زرم دهیم تا هر کرا خدای خواهد نصرت دهد نایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و تسخیر هرات را تصمیم عزم داد و لشکر آذربایجان را دیگرباره بخراسان طلب فرمود و عریضه نگاشته بدرگاه شهریار فرستاد و خواستار شد تا سپاه مازندران و استراباد نیز طریق خراسان گیرند شاهنشاه در پاسخ فرمان کرد که برای فتح هرات ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا نیک پسندیده است او را بگذار و خود طریق حضرت سپار که دیدار ترا نیک خواستاریم و رضاقلی خان زعفرانلو و محمد خان قراگزلی و عبدالرضا خان یزدی را که گناه کرده و دولت نیز باخود کوچ داده تا کیفر عمل خویش را مشاهدت کنند لاجرم نایب السلطنه برحسب فرمان شاهزاده محمد میرزا بگذاشت و با پانزده هزار تن سواره و پیاده را ملازم رکاب او ساخت و میرزا موسی رشتی نایب خراسان را بوزارت او برگشید و خود طریق حضرت برداشت و آن هر سه تن را که شاه بنام خوانده بود با محمد تقی خان عرب بیش مست و مهدیقلی خان برادر محمد خان قراگزلی و جعفرقلی خان پسر شجاعلی خان شادلو مواظب و ملازم رکاب ساخت و رضاقلی خان و محمد خان را دو روز قبل از رود خود وارد دارالخلافه نمود و خویشتن بیست و دوم محرم بشهر طهران درآمده بتفصیل سدهٔ سلطنت کرد و سوء و اشفاق بیکرانه آمد

آنگاه

آنجا حکم رفت تا رضاقلی خان و محمد خان را روانه آذربایجان نمود و در منزل میانج رضاقلی خان مریض شده درگذشت و محمد خان بسلامت متوقف تبریز گشت اما عبدالرضا خان از آن پیش که حاضر درگاه پادشاه شود مقداری افیون بلع کرد تا مگر بدان درگذرد و عقاب و عتاب پادشاه قهرمان را نه پسندد اثر افیون چندانکه از علاج روح کند بنود و بسلامت بزیست اما از آنسوی چون اینخبر در حضرت پادشاه کشوف افتاد آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت که آیا عبدالرضا خان آن مکانت از بهر خویش نهاده که محل بازپرس ما برادران افتاده چندانکه خویش را هلاک میکند تا در پیشگاه ما حاضر نشود لاجرم بفرمود تا بازداشتند و زنجیرش حاضر ساختند و او را همچنان بشاهزاده محمد ولی میرزا سپرد و گفت اگر بجای آن همه خزاین و دفاین که باو زیان کرد کالبدش را از زندان پرداخته کنی روا باشد مردان و زنجیر زنجیر او را گرفته از پیشگاه حضور بیرون شدند چون بکریاس درگاه رسید دست فرا برده کاردیکتن از غوانان را از میان برکشید و بر شکم خویش زد هم بدان زخم مزدکار او را از او بگرفتند و او را بشاهزاده محمد ولی میرزا بردند و سپردند و شنبه بیست و هشتم محرم هنگام سپیده دم فرزندان و اهل شاهزاده محمد ولی میرزا که نزدیک بسیصد تن توانند بود و از جمله بدست عبدالرضا خان منهوب و مخذول بودند چنانکه مذکور شد را تا خشت از فرزندان شاهزاده چکیز میرزا و ناصرالدین میرزا و نصرالله میرزا و دا و شاهزاده اسماعیل میرزا نبیره پیکجان او زبک پیش دستی کرده در قتلش آلات حرب و ضرب براندند و هرکس باندازه خویش جراحتی کرد و جسدش را بعد از دو روز مدفون ساختند اما محمد تقی خان میش مست حاکم ترشیز شاهنشاهی آن را بفرمود تا بنداورا برداشتند تا ملازم رکاب نایب السلطنه کشت و دو پسر کوچک محمد خان قرائی را نیز در نزد پدر متوقف تبریز فرمود و این هنگام فرزند نایب السلطنه خسرو میرزا با لشکر آذربایجان از تبریز برسید و در ظاهر دارالخلافه فرود شد و پس از روزی چند بر حسب فرمان پادشاه و صواب دید ولیعهد بجانب خراسان کوچ داد و از جانب دیگر چنانکه مذکور شد چون فرزند نایب السلطنه قهرمان میرزا در حکومت یزد استقرار یافت از مردم یزد نایین سپاهی ساز کرده با پانصد تن سواره و پیاده خراسانی که ملازم رکاب داشت برای تسخیر کرمان تصمیم عزم داد و محمد نظرخان مافی و بدرخان جلیلوند نیز در رکاب او کوچ دادند با تاخان پسر شجاع السلطنه چون این بشنیدند لشکری آراسته کرده و پذیره خبک شد در قلعه باغین کرمان هر دو سپاه یکدیگر را دیدار کردند و بانگ کیره دار بالا گرفت تا قاخان فروغ الدوله در آن خبک جلادتی بنهایت کرد و با تیغ کشیده از یمین و شمال تباخت و مرد و مرکب بخاک انداخت نمانی دیر برنیامد که دویست تن از لشکر خراسانی و یزدی مقتول گشت و محمد نظرخان مافی با جماعتی اسیر شد بقیة السیف طریق فرار گرفته تا یزد و عنان بازنکشیدند و اموال و اثقال ایشان منهوب کشت شهریار تا جدار بعد از اصغای این قصه بر قهرمان میرزا برآشفت که چرا بی اجازت کاردار ان دولت این جسارت کرد و او را از حکومت یزد معزول ساخته دیگر باره سیف الدوله میرزا پسر ظل سلطان را منصب فرمود و حکومت کرمان را بنام هلاکو میرزا پسر شجاع السلطنه مقرر کرد از پس اینوقایع محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی نایب السلطنه و میرزا بابای حکیم باشی او مامور بسفارت

حمله قهرمان میرزا بن ظل السلطان بکرمان

انگلیس و روس آمدند و میرزا تقی علی آبادی منشی الممالک بجنایت آنکه دیهی را بی فرمان پادشاه منشور کرده بیوه رخال مردی داده بود معزول شد و میرزا تقی نوائی مازندرانی بجای او منشی الممالک گشت آنگاه نایب السلطنه معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک از شهریار عطا کرده اجازت سفر خراسان یافت و نوزدهم ربیع الاول بدانجانب شتافت اما این هنگام انواع اسقام و آلام در مملکت ایران گسترده گشت محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران و حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و حشمة الدوله حکمران عراقین عرب و عجم و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حاکم همدان و خوار از امتداد بلای طاعون طریق حضرت کرمنشد و در دار الخلافه انجمن شدند و هم در طهران نزدیک به پست هزار تن بمرض تب لرزه و تو به در گذشت و نیز از امتداد بلای تو به در ایران افزون از دویست هزار تن نابود گشت و مزاج پادشاه همچنان از راه بگشت و تلخ و دراز به تب لرزه روزگذاشت بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دید شد شجاع السلطنه را رخصت فرمود تا نخست در شیراز شده بدستیاری برادر راضی کوه گیلویه و دشت استان را منظم کرده سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگذار باشد اما از آنسوی چون نایب السلطنه راه خراسان گرفت برحسب فرمان سوار شاهیسون و همه نیز ملازم رکاب گشت و مصطفی قلی خان با سرباز سمنان و دامغان در عرض راه بدو پیوست در چمن کلپوش ده روز لشکرگاه کرد تا لشکر مازندران و استراباد برسیدند و از آنجا بطرف خبوشان کوچ داد و فرمان کرد تا ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا به تسخیر هرات شتاب کیرد و شاهزاده بی توانی خیمه بیرون زد حضرت میرزا با لشکر آذربایجان و نجفعلی خان شادلو و امیر علیقلی خان عرب حاکم طبس و امیر اسدالله خان عرب حاکم قاینات و دیگر خوانین با لشکرهای خود ملزم رکاب شدند و ملک قاسم میرزای افغان پسر حاجی فیروز و شاه پسند خان افغان که نیز کینه خواه کامران میرزا بودند بدو پیوستند و شاهزاده بجانب هرات سرعت کرفت و بعد از پیوستن او نایب السلطنه در عشر اول جمادی الاولی از خبوشان کوچ داده بشهر مشهد آمد و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمد میرزا گسیل نمود اما شاهزاده محمد میرزا نخستین با راضی کوسویه عبور فرمود اگرچه یار محمد خان افغان در مشهد مقدس محبوس بود لکن جماعتی که بحفظ قلعه کوسویه مقرر داشته بود دست از حراست باز نداشتند و ابواب قلعه را بروی لشکریان فراز کردند شاهزاده حکم بیورش داد ساعتی برزیادت نرفت که سپاهیان بر قلعه چیره شدند و افغانان را که در آنجا نگاهبان بودند اسیر کرفتند آنگاه شاهزاده جمعی از پیادگان خراسان را بحراست آن قلعه باز گذاشت و راه هرات برداشت و بی آنکه بفتح قلعه غوریان نظری کمارد تا پل نقره که سه فرسنگ تا هرات مسافت است براند از آنسوی نیز کامران میرزا پنجهزار سوار افغان را که از کماکات رجال بودند ساخته جنگ کرده پیرون فرستاد در پل نقره هر دو لشکر با یکدیگر آمیختند بانگ کیر و دار بالا کرفت و کرد سواران را تار کرد و زمانی با هم بکشتند و از هم بکشتند ناکاه توپچیان دهان توپ ها را بسوی افغانان کشاده دادند و از آنجماعت فراوان کس بخاک پست شد لاجرم عنان برتافته بجانب هرات در تکتاز آمدند

مراجعت نایب السلطنه از طهران بخراسان

سفر ولیعهد ثانی محمد میرزا بهرات

آمدند و سواران خراسانی از غضای ایشان تا دروازهٔ آن بلده تاختن کردند از پس این فتح شاهزاده کوچک
داده در نیم فرسنگی هرات لشکرگاه کرد اما قایم مقام از غضای شاهزاده طی مسافت کرده چون
بغوریان رسید دو هزار سواره و پیاده بمحاصره غوریان باز داشت و خود با دیگر لشکریان بلشکرگاه شاهزاده
پیوست کامران میرزا دیگرباره جلادتی کرده از نو بتجهیز لشکر کرده و گرتی دیگر با شاهزاده بزد آزمود
و هم سودی نبرد و مردمش کوفته و شکسته باز هرات شدند و داد در شکنای محاصره افتاد اما چون حکم قضا
دیگرگون بود کار هرات برحسب آرزو نیامد از بهر آنکه نایب السلطنه روزگاری دراز بود که حرارت بلد
و زحمت کالبد داشت و اطبای انگریزی و ایرانی بداوای او در و زمی بر دند و گاه گاه بهبودی حاصل میگشت
آن هنگام که سفر خراسان خواست کرد حکیم کارمل و جان مکنیل که دو طبیب نام بردار انگلیس بودند
و جمعی از اطبای ایران همداستان گشتند که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت مورث مزید حرارت شود این
درم که از سر انگشتان پای تا پایان را نزا فرو گرفته است سبب هلاکت خواهد گشت قایم مقام چون این
معنی را بدانست در نهان صورت حال را در حضرت شاهنشاه معروض داشت و شهریار تاجدار او را پیام
داد که برای حفظ بدن اگر این سفر را بدیگر وقت مقرر داری روا باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که
سبب این پیام قایم مقام بوده پیم کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و کوچ دادن لشکر
تقاعدی ورزیده و خویشتن قایم مقام را بکشش این کلمات انگیخته ازین روی بر قایم مقام خشم گرفت
و سر و مغز او را با صدمت مشت درهم کوفت و راه خراسان پیش داشت بعد از ورود بارض اقدس
هر روز مرض فزونی گرفت و قوت بدن اندک شد چون این خبر بپادشاه برداشتند معادل پنجهزار تومان
زر مسکوک بحکیم کارمل انگریزی عطا فرمود و او را باتفاق میرزا علینقی رکن ملازم آصف الدوله روانه
مشهد مقدس داشت از قضا حکیم کارمل در منزل میامی بمرض نوبه مدهوش گشت و هم در آن بیهوشی درگذشت
بعد از او کاردانان دولت خواستند تا جان مکنیل را که طبیبی حاذق و نایب اول ایلچی انگلیس بود برای
معالجت گسیل مشهد سازند او باین سفر رضا ندا د چه دانسته بود که مرض نایب السلطنه مداوا نپذیر و این هنگام
امنای دولت حکیم داود خان مسیحی را برگ و ساز راه کرده سفر مشهد فرمودند و نیز بمرض نوبه گرفتار شد
و حرکت نتوانست کرد مع القصه اجل که شاه از کدانشناسد و تو انگر از درویش نداند راه تزویک کرد
مرض قوت گرفت و رم پایها طریق صعود سپرد نایب السلطنه ثقه السلطنه را که سفر ابخمانی در پیش است
میرزا علینقی رکن را پیش طلبید و فرمود کار دیگرگون شد و ما را سفری دیگر پیش آمد انا بارحمت خداوند غفار
امید دارم اینک چهل و هفت سال در اینجهان روزشمرده ام و هرگز از فرمان پدر پیکسوی نشده ام پیشتر وقت
با مردم روم و روس در دار و کوب بوده ام و رواج دین کرده ام و هم اکنون راز دل با خداوند دادگر
خاک خواهم گفت و در این تربت پاک خواهم خفت غم فرزندان و بازماندگان ندارم که ایشان بندگان
الهند و فرزندان پادشاه و صبح پنجشنبه دهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و چهل و نه هجری دم
در بست و بملکوت یزدانی پیوست میرزا علینقی رکن در حال راه دارالخلافه برگرفت و بیست چهارم جمادی

خاتمه کار نایب السلطنه علی اندقطاع

الآخره وارد طهران گشت هیچکس را یارای آن نبود که در ابلاغ این خبر ساعی گردد و در حضرت پادشاه نامی آید عاقبت دو تن از شاهزادگان کودک را که نوآموز سخن بودند این سخن را آموخته کردند تا گاه بزبان راندند و شاهزاده را بیمار نشاندند شهریار رسالخورده را در مرگ چنین پسر که عزم افراسیاب و دل اسفندیار داشت آن سبر آمد که گیومرث را در مرگ سیامک و فریدون را در قتل ایرج و کاوس را در خون سیاوش و گشتاسب را در ماتم رویین تن در روا بود و از آنجا که در شریعت سلطنت پسندیده مینیست که بنیان صبر و سکون پادشاهان چون دیگر مردم بدست قوا صف بلا و عواصف عنا متزلزل شود شهریار تاجدار خویشتن داری همی کرد و فرماندار تا مردم آذربایجان و سکنه خراسان شاهزاده محمد میرزا را که عضن آن اصله و ثمر آن نخله و فروغ آن ماه و فرزند آن شاه است بجای او بشناسند و فرمانش را نرم کردن و فرمتن باشند آنگاه ظل سلطان که نایب السلطنه برادر اعیانی بود در سرای خویش مجلس سوگواری گسترده کرد و اعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوگ چنان پادشاه سلیمها سیاه کردند و بانگ ناله و آه بماه بردند اما از آنسوی در مشهد مقدس چون نایب السلطنه بچنان جاوید خرامید محرمان درگاه و محرمان حضرت سه روز این راز را مستور داشتند تا مبادا در کنار رهرات از چنین خبر پشت لشکر شکسته شود و سرعتی که رهش برق و باد میدانست کسیل لشکرگاه داشتند و بعد از سه روز جسد او را از ارک شهر مشهد بروضه مطهره حضرت رضا علیه الصلوات والسلام تحویل داده در مقامی ارجمند باخاک سپردند اما چون قایم مقام و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند چنان صواب شمردند که با کامران میرزا کار مصالحت و مسالمت کنند لاجرم میرزا موسی کیلانی نایب خراسان و نجفعلی خان کردشاد و لو شهر هرات در رفشد و کامران را که در آرزوی چنین روزنه بود بشارت مصالحت دادند آنگاه میرزا موسی مراجعت بلشکرگاه کرد و نجفعلی خان برای انجام شرایط مصالحه در هرات متوقف گشت پس شاهزاده محمد میرزا از کنار رهرات کوچ داده طریق مراجعت گرفت و دو دیست خانوار سکنه کوسویه را با میراسدالله خان عرب سپرد تا با خود ببرد و در عشر آخر جمادی الآخره وارد مشهد مقدس گشت و پس از چند روز نجفعلی خان شادلو با یکصد تن از مردم کامران میرزا برسید و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را برای دربار ایران بیمن همت یار محمد خان که در اینحضرت محبوس است باز گذاشت پس کاردار ان شاهزاده محمد میرزا یار محمد خان را حاضر ساخته با او در کار مصالحه سخن کردند و او در پایان امر کار بر این نهاد که کامران میرزا سکه و خطبه بنام شاهنشاه ایران کند و پانزده هزار تومان زر مسکوک با پنجاه زرمه لنسیج کشمیر بر سبیل پیشکش پیش گذراند و کس بنزد کامران میرزا فرستاد و او را از شرایط مصالحت آگهی داد و پس کامران میرزا پستوانی یکصد از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای آداب تعزیت و تسلیت کرده آن پیشکش را از پیشگاه شاهزاده بگذرانید و هم در اینسال چنانکه از پیش مرقوم شد بعد از مراجعت حسنه و میرزا از سفارت روس یک کرور تومان زر بر ذمت کاردار ان ایران بجای ماند که بعد از مدت معین تسلیم خازنان دولت روسیه دارند و این هنگام وقت ادای آن زر بود و پس شهریار تاجدار میرزا ابوالحسن خان وزیر دول

مراجعت ولیعهد از هرات

خارجه را مامور بسفارت روس فرمود که در ادای آن زر تسویف اندازد و از نومیدی بخشد و اینمعنی پوشیده بود که نایب السلطنه در زمان زندگانی خویش با کارداران روس سخن کرده و زمان ادای این زر را دو سال دیگر مهلت نهاده مع القصه اینخبر بشاهزاده محمد میرزا رسید و او از راز پدر و میدانست و آگاه بود پس در حال عریضه نگاشته و بحضرت شهریار فرستاد که کارداران دولت ایران این رنج نبرند و ایلچی به جانب روس گسیل نفرمایند و هرگز نام این دین بزبان نرانند که ادای این زر بر ذمت من است لاجرم شهریار تاجدار شاد و خاطر شده او را مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را طلب داشت تا حاضر درگاه شده در نظم آذربایجان و انتظام خراسان و تعیین ولیعهد آنچه واجب باشد اصغا نماید و محمد باقر خان قاجار دولو برادر آصف الدوله را که خال شاهزاده محمد میرزا بود بکمید بسته جامه تشریف دولت خراسان فرمود تا سوکواران نایب السلطنه را که سلب سیاه در بر کرده بودند از سوکواری برآرند و میرزا محمد خان پسر آصف الدوله را نیز با یکصد دست جامه دیگر مامور بآذربایجان فرمود و هم در اینسال مرتضی قلی خان ایل بیگی قبایل قشقائی مورد عقاب و نکال آمدها چون جماعت خلج از اراضی روم بایران سفر کردند کروهی از آن قبایل جدا شده طریق فارس سپردند مردم خلج این کروه را قاچقائی گفتند که بمعنی گریخته است و این زمان بتغییر السنه بقشقائی مشهور شده و راقم حروف ذکر قبایل ترکمان و سبب القاب ایشان را در قصه اغوزخان مرقوم داشت مع القصه بعد از جانی خان ایلخانی قشقائی فرزندان او برحسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مکانتی تمام بدست کرده محمد علی خان لقب ایلخانی یافت و مرتضی قلیخان ایل بیگی شد و چون محمد کریخان سردار نوری از وزارت فارس معزول گشته باجماعت نوری از آن بلده بیرون شد همه روزه این برادران بر شوکت بیفزودند و قوتی تازه بدست کردند خاصه مرتضی قلیخان ایل بیگی که تمرد دیگر داشت و آرزوئی افزون از حوصله خویش میاندوخت از شصت هزار خانوار ایل و الوس فارس دو هزار خانوار که بال از دیگران افزون بودند گزیده کرد و ایشان را عمله نام نهاد و از این خانوار نیز دو هزار سوار اختیار نمود و حکم داد که ایشان پیوسته شاکی السلاح ملازم خدمت او باشند و اکثر او را جلا از وی جدا نشوند و ادوات و آلات ملوکانه از بهر خود راست کرد و چندانکه هنگام لهو و لعب و کسار میدان عسیر عنب مردم طرب سلطانش خطاب کردند و هرگز طریق شهر بند شیراز نمی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر نمیگشت و نیز وقتی شاهرخ میرزا پسر فرمانفرما بفریفت داور ابر داشته باهشت هزار مرد لشکری باراضی قشقه تاخت کرد و خان خانان سلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان قاجار را که از جانب مادر منسوب باشهریار نامور داشت از حکومت قشقه خلع نمود و شاهرخ میرزا را بجای او گذاشت چون کردار او بر فرمانفرما ناگوار آمد دیگر باره خواستار شد که محمد کریخان نوری برحسب فرمان پادشاه بشرط وزارت طریق شیراز سپرد چون محمد کریخان باصفهان رسید معلوم داشت که مرتضی قلیخان با پنجهزار تن سواره و پیاده در سر راه اشظار او میبرد تا بدو تازد و جهان از وجودش بپردازد ناچار محمد کریخان طریق مراجعت سپرد بالجمله کردار او بر خاطر پادشاه

کیفیت یاغیگری مرتضی قلیخان ایل بیگی قشقائی

ثبتل اقاد و آن سنگام که شجاع السلطنه را رخصت فارس و کرمان میفرمود چنانکه رقم شد او را گفت که
فرمانفرما را در تدمیر مرتضی قلیخان تحریضی ده شجاع السلطنه بعد از ورود باصفهان فرزند خود اباقا خانرا
نزد برادر کسیل ساخت و پیام پادشاه را بگذاشت لاجرم فرمانفرما آقا باباخان زندرانی سردار فارس را
مامور باراضی فیروزآباد ساخت و فرمود مرتضی قلیخان را بهر نحو توانی دستگیر کن و بسته نزد ما فرست
و خود در شیراز محمد علیخان ایلخانی و میرزا قاسم خان داماد او را بگرفت و در حبس خانه باز داشت و
فرزند خود امام قلی میرزا را بخانه میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد تا او را با بشاق سپرد شش میرزا محمد خان
کلاشر گروهه معلولا بدرگاه آورد و برحسب امر ایشان را نیز در زندانخانه ایلخانی در دامادش محبوس داشتند
اما از آنسوی آقا باباخان طی مسافت کرده در قلعه فیروزآباد اقامت جست و با مرتضی قلیخان که در آن اراضی
سکون داشت و با کبر و خیلای تمام میزیست ابواب مکاتیب و مهربانی مفتوح ساخت و عاقبت الامر
او را باندرون قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح باهم سخن کنند و کدورت ضمیر فرمانفرما را صافی
دارند مرتضی قلی خان که هرگز هیچکس را زبر دست خود نمی پنداشت با چهل تن از مردان رزم آزموده به
درون قلعه آمد و با آقا باباخان در مجلس مشاورت و محاورت بنشست چون لختی سخن کردند آقا باباخان منشور
فرمانفرما را بداد و گفت هم اکنون برحسب این فرمان مجرم و محبوسی پتوانی دست فرا بندد تا تو را
بی آسیب بجانب شیراز کوچ دهم مرتضی قلی خان از اصغای این سخن خشمناک شده زبان بدشنام برگشاد
و از جای جنبش کرده راه بیرون شدن قلعه پیش داشت کردهی از تفنگچیان که در پیرون دروازه
قلعه جای داشتند برحسب مواضعه آقا باباخان دهان تفنگ ها را بسوی او و مردمش گشاد و افکندند مرتضی قلیخان
چون راه بیرون شدن نیافت در کریاس قلعه اقامت جست و مردمش در کرد او انجمن شدند و
دروازه قلعه را بر روی خویش بربستند تفنگچیان از روزن و روفراز بام تگرگ گلوله بر ایشان بارید ن
گرفتند و تا از آن چهل تن کس بجای بود مرتضی قلیخان را آسیب نرسید بعد از قتل آنجماعت یکپای
مرتضی قلیخان نیز زخم گلوله برداشت و او گرفتار شد آقا باباخان او را مجبوسا بشیراز آورد و پس از
روزی چند بهمان زخم وداع جهان گفت آنگاه فرمانفرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلج داماد ایلخانی را از
هر دو چشم نابینا کردند اموال او را ماخوذ داشتند و هم در اینوقت از قضا در مقبره اجداد ایلخانی بپرون
دروازه کازرون معادل شصت هزار تومان زر مسکوک آشکار شده کارگذاران فرمانفرما مضبوط
نمودند مع القصه چون مرتضی قلیخان که اصل فتنه و بیخ فساد بود قلع و قمع گشت فرمانفرما ایلخانی و میرزا علی اکبر
و فرزندان او را از زندان برآورده نوازش فرمود و بر سر عمل بازداشت

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری و خاتمه امر شاهنشاه ایران محمد علی شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری چون یکساعت و سی دقیقه از جمعه دهم ذی قعده سپری شد آفتاب
بیت الشرف در رفت و شهریار ایران محمد علی شاه قاجار بسباط عید در نوشت و پس از روزی چند کرنیل
باجست و سه تن از معلمین انگریز که برای تعلیم سربازان آذربایجان احضار شده بود از راه بر سیده مستر لین

معلم توپخانه با حملهای تفنگ انگلیسی وارد کشت وهمگان مورد نواخت ونوازش آمدند آنگاه شهریار دیندار
برای تقبیل آستان بضعهٔ موسی بن جعفر علیهما السلام سفر قم فرمود و در آنجا میرزا محمد علیخان کاشی رکاز وزارت
ظل سلطان معزول و در آن بقعه زاویه خمول داشت حکم داد که ایوان پیش قبهٔ مطهره را از خشت زر کنند و از زر ده
قبه تا بپای سنگ بلور رسم سازند و از خزانه خویش چندانکه دینار و درم بکار بود نثار کرد و هم در آنجا سلطان
محمد میرزا فرمانگذار اصفهان حاضر حضرت شد و ملتزم رکاب گشته روز عید قدیر در دار الخلافه فرود شد
و در اینوقت بفرمان شهریار جشن سور و سرور آراسته گشت و بساط عیش و عرسی که خسروانرا در خور است
ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا برادر اعیانی او نیر الدوله فرخ سیر میرزا حاکم همدان و شاهزاده
صاحبقران میرزا امیر توپخانه و زبردستان هر یک با ضحیمی شایسته جهت آمدند و حسینعلی خان معیر الممالک
وسلیمانخان قاسملو هر یک هزاره افشار بمصاهرت شاهنشاه قرین مفاخرت گشتند بعد از انجام این سور و
سرور سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و نیر الدوله باز همدان شد و هم در اینسال در نیمه ذیحجه خسرو میرزا
برادر شاهزاده محمد میرزا که در آق در بند خراسان حافظ آن ثغور و ناظم آن اراضی بود هنگام مراجعت
بمشهد مقدس با جماعتی از ترکمانان تکه و چارشد و زرمی صعب بپوست و مردانه بکوشید و ایشانرا بشکست
برخی را بکشت و کروهی اسیر گرفت از این ظفر کبری تمام دشمنی بزانو در و ماغش جای گرفت و بعد از زور و بمشهد
مقدس از مسکنت و خضوع در حضرت برادر بکاست و عاقبت زیست بردی صعب نمود و راه فرار
بر گرفته پست و چهارم محرم با یکسوار وارد دار الخلافه گشت و در سرای ظل سلطان فرود شد و بگفتن
این جنایت از قبل شهریار مورد عنایت نخشت و از پس این واقعه ترکمانان تکه بار اضی ترشیز تاختن کردند
و جمعی اسیر گرفتند و مال فراوان بتاراج بردند و چون طریق مراجعت گرفتند شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم بسطام
جماعتی از قفای ایشان بتاخت تا بدیشان در رسیدند و پانزده کس بکشتند و پست تن اسیر کردند و اموال
منهوبه را استرداد نمودند و هم در اینوقت نیکولای بارون لیج ایمپراطور روسیه بعد از اصغای قصهٔ وفات
نایب السلطنه قانون سوگواری بگذاشت و ارستوف را که از اعیان درگاه بود با مکتوب تعزیت بحضرت
شاهنشاه فرستاد و او در نیمه محرم سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری وارد طهران گشت و حاضر حضرت شد
مکتوب ایمپراطور را بشاهنشاه ایران سپرد و آداب تعزیت و تسلیت بپای برد و از قبل ایمپراطور روسیه
تشدید و ترصیص امور شاهزاده محمد میرزا را خواستار گشت آنگاه مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار
شده با پاسخ نامهٔ ایمپراطور طریق مراجعت سپرد و شاهنشاه منشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان سفر
کرده حاضر درگاه شود و اینوقت مزاج پادشاه از اعتدال بگشت و بمرض نوبه و ذات الجنب و ذات
الصدر مدتی دراز مبتلا بود و این سبب طغیان و عصیان راهزنان گشت چندانکه جمعی از قبایل بختیاری
معادل بیست هزار تومان منال دیوانی را که از اصفهان بطهران حمل میدادند بغارت بردند و مجتازان و
بازرگانان را از طرق و شوارع فارس و اصفهان زحمت بسیار کردند تا شاهنشاه را آثار بهبودی پدیدار گشت
و مردمان بر صراط مستقیم مستقر آمدند و از آنسوی چون شاهزاده محمد میرزا منشور احضار خویش را بدربار شهریار

بزم سور و سرور شاهزادگان

آمدن ارستوف از دولت روس

مطالعت کرد برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را بحکومت خراسان بگذاشت و محمدرضا خان قراگانی را بوزارت او باز داشت و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را مثرم رکاب ساخته روز شنبه ششم شهر صفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری وارد دارالخلافه گشت شاهزاده صاحبقران میرزای سالار توسنجانه روز بنوروز خانه باچهار عراده توپ پذیره گشت و برحسب فرمان عبدالله خان امین الدوله و میرزا آقاخان وزیر لشکر بادیگر از مستوفیان طریق استقبال سپرده شاهزاده بعد از ورود بشهر تقبیل سده سلطنت کرده مورد الطاف واشفاق خسروانی گشت و بپردن دروازه طهران در باغ نگارستان منزل فرمود و صاحبقران میرزا بهمانجا او همین گشت اما شاهزاده ظل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه چشم آن داشت که از پس نایب السلطنه منصب ولایت عهد بدو تفویض شود و کاردانان دولت ایران دو کرده شدند و مجلس مشاوره و محاوره بیاراستند الله یارخان آصف الدوله که خال شاهزاده محمد میرزا بود باتفاق غلامحسین خان سپهدار و منوچهر خان پسر آقاسی معتمدالدوله و جماعتی از چاکران دربار و رشید یدامر شاهزاده محمد میرزا و تفویض ولایت عهد بدو رای همی زدند و عبدالله خان امین الدوله و میرزا تقی علی آبادی و کردوهی دیگر ظل سلطان را بنیابت سلطنت می ستودند و در پایان امر چون میراث پدر خاص فرزند است شهریار تاجدار شاهزاده محمد میرزا را به نیابت سلطنت اختیار نمودند و هم از نخست بفراستی که خاص پادشاهان است دانسته بود که وارث تاج و تخت محمد میرزا خواهد گشت چنانکه از آن پیش که نایب السلطنه وداع جهان گوید بسیار وقت محمد میرزا را طلب میفرمود و در آغوش میگرفت و در نهان مژده سلطنت بدو میداد و بازماندگان دولت و پرده گیان سرای سلطنت را بدو می سپرد و شبی چنان افتاد که شهریار تاجدار انجمنی کرد و چندتن از شاهزادگان را در خود حضرت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا از پس حلقه شاهزادگان بنشست و چشم همی بر شهریار داشت و بر بازوبند پادشاه که الماس و دریای نور نیز در آن نصب بود و دزدیده نظری میکاشت ناگاه پادشاه چنانکه کمتر از اهل محفل آگاه شدند او را الفا فرمود که نگران چیستی این بازوبند ها بزحمت این شاهزادگان بهره توانی بود و چند کرت بزیر لب فرمود که تو میرسد محمد میرزا از این کلمات سخت شرمگین شد و عرق خجلت بریخت مع القصه چون شهریار شاهزاده محمد میرزا را ولیعهد دولت فرمود خواست تا ظل سلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقط نشود فرمان کرد تا جمعی از شاهزادگان و کردوهی از بزرگان حضرت و شناختگان دولت در نزد ظل سلطان مجلسی کردند و منوچهر خان معتمدالدوله را فرمودند هم اکنون باتفاق محمد میرزا بنزد یک ظل سلطان حاضر باشد و در انجمن با او بگوی برادر اعیانی تو نایب السلطنه چندانکه زندگانی داشت اطراف مملکت را حافظ و ناصر بود و با اعدای دین و دولت کارزار و مقاتلت همی کرد و تو حاضر حضرت بودی و بجز است خزاین و دفاین و نظم دارالخلافه روزی همی بردی اینک محمد میرزا فرزند برادر است اگر خواهی بنام و نشان پدر باشد و کار و کردار پدر کند و اگر نه او را بجای خود در دارالخلافه بگذارد و خود بجای برادر باش و طریق آذربایجان سپار ظل سلطان که اکنون خاطر پادشاه را دانسته بود عرض کرد که فرزند برادر من

تفویض ولایت عهد دولت ایران بشاهزاده محمد میرزا

بجای برادر من است صواب آن است که محمد میرزا بنام ونشان پدر باشد ومنصب ولایت عهد بدو تفویض شود
و در آذربایجان که حزه و بزرگ را شناخته دیشت و ردی امور را دیده و دانسته زیستن کند و من بنده
که خوکرده حضرتم همچنان سر بخاک درگاه نهم و پاسبان آستان باشم لاجرم شاهنشاه او را تحسین فرستاده
فرمانداد تا تمامت ملکزادگان و عبدالله خان امین الدوله با جماعت مستوفیان و دو پسران دو میرزا آقا خان
وزیر لشکر با سران سپاه و قوا در درگاه و در باغ نگارستان بساط شاهوار گسترده کردند آنگاه بفرمان شاهنشاه
فرمان ولایت عهد و نیابت سلطنت با شمشیر مرصع بجواهر آبدار و خنجر مکلل بلالی شاهوار و کمرنشان شیر
و خورشید که خاص منصب ولایت عهد است و خلعتی در خور شاهزاده صاحبقران میرزا برداشته
روز پنجشنبه دوازدهم صفر بباغ نگارستان تحویل داد و شاهزاده محمد میرزا پذیره شده بقیات ملکی کرده
بولایت عهد نامبردار گشت و تمامت مردم را بایثار درهم و دینار کامگار ساخت و باانجماعت اشراف
حاضر درگاه پادشاه شده جبین شکرگذاری بر خاک سوده رخصت سفر آذربایجان حاصل کرده شانزدهم
شهر صفر راه برگرفت و برحسب فرمان میرزا محمد پسر قایم مقام وزیر آذربایجان گشت و نیز شهریار
حکم کرد تا برادر ولیعهد خسرو میرزا را شاهزاده اما مویردی میرزا برداشته ببتر و یک برادر بر دو بدو
سپرد مع القصه بعد از رود بآذربایجان مردم دیده بدیدار او روشن کردند و خاطر نیال او گلشن ساخت
اما برادران ولیعهد خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یکمتن دیگر که هرچهار را از یک مادر بودند باهم
مواضعه نهادند و در نهان آهنگ عصیان و طغیان کردند لاجرم ولیعهد فرماندا و تا ایشان را از تبریز
کوچ داده در قلعه اردبیل محبوس داشتند اما از سوی خراسان چون ولیعهد دولت محمد میرزا از آن اراضی
بیرون می شد قهرمان میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت گذاشت و نورمحمد خان برادر آصف الدوله سردار
خراسان را نیز در خدمت او باز داشت بعد از بیرون شدن ولیعهد رضاقلی خان چاپشلو حاکم درهزار
که نایب السلطنه عباسقلی خانش نام نهاد و یلنگ توشخان جلایر حاکم کلات از طریق فرمان برداری
تقاعدی ورزیدند لاجرم نورمحمد خان لشکری کرده باراضی دره جزتاختن کرد عباسقلی خان مقاتلت
با سردار را پیرون قوت خود یافت بتوانی بدرگاه او شتافت بعد از ادای منال دیوان از فرزندان
خویشتن و اعیان دره جز چند کس در خدمت سردار بکردکان فرستاد و خاطر او را از قبل خویشتن مجموع
ساخت یلنگ توشخان چون این بدید با سردار هرسین معاملت کرد و بقدم ضراعت بلشکرگاه شتافت نیکو
خدمتی نمود و در حضرت مراجعت یافته باز کلات شد و نورمحمد خان بمشهد مقدس مراجعت نمود و صورت
ایخال در عشر اول ربیع الاول معروض درگاه پادشاه افتاد و هم در امسال شجاع الملک میرزای افغان
تسخیر قندهار را تصمیم عزم داد و این شجاع الملک بعد از انکه پدرش تیمور شاه بجهان دیگر شد چون با برادران
پهلو نتوانست زد پناهنده دولت انگلیس شد و سالها با محشر رضاعتی در زیر لوای آنجماعت بود آنگاه که آهنگ
السلطنه آهنگ هرات کرد و انمعنی بر کاروران انگلیس ناگوار افتاد و چه ایشان چنان در خاطر نهاده اند که
چون مملکت هرات و افغانستان در تحت فرمان پادشاه ایران افتد در حکومت هندوستان خللی

حلیان خزاین خراسان

تاخت شجاع الملک میرزای افغان بقندهار و افغانستان

خواهد رفت لاجرم مستر کمبل ایلچی دولت انگلیس که متوقف دارالخلافه بود نایب اول خود جان مکنیل را روانه خراسان نمود باشد که نایب السلطنه را ازاین آهنگ بگرداند چون او را موافق شرایط عهدنامه دولتین ایران و انگلیس مجتی نبود بی نیل مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه نیز روزکار نیافت که انتقام برپای برد اما کاروان انگلیس پسندیده نیفتاد که شجاع الملک بر افغانستان غلبه جوید و او نیز در میان ایران و هندوستان سدی دیگر باشد لاجرم او را بسه هزار تن لشکر هندوستان مدد داد و ندر نجید سکه صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان والی سند بر ضاجوئی کاروان انگلیس از اعانت و رعایت او دست باز نداشتند و کروهی از افغانان نیز در کرد او انجمن شدند با الجمله شجاع الملک با سی هزار مرد لشکری و توپخانه از راه پنجاب و کنار رود خانه سند طی مسافت کرده قندهار را حصار داد و برادران فتح خان افغان که هریک دران اراضی مکانتی جداگانه داشتند تجهیز لشکر کرده در ظاهر قندهار با شجاع الملک رزمی صعب دادند و او را هزیمت کردند هم درایسال چون منال دیوانی فارس در عقدهٔ تعطیل بود و قبایل بختیاری در مسالک و معابر زحمت کاروانیان میداد شاهنشاه آهنگ سفر اصفهان فرمود چه روزکاری دراز بود که بسبب بلای قحط و غلا و مرض طاعون و وبا تندرستی پادشاه کاروان ایران آن مجال نیافت که اخذ منال دیوان توانند یا مختاران را از خپک صعالیک برهانند و برزیادت در مملکت فارس آفت مخ خارکی زحمت زلزله سکنه را جوعان و مساکن را ویران داشت و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس در عقده تعویق و تعطیل افتاد و محمد تقی خان پسر علیخان کنورسی بختیاری از تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار تا بدانجا برک و سامان کرد که با هشت هزار لشکر بر سر شوشتر رفت و اسدالله میرزا که از قبل برادر خود محمد حسین میرزای حشمة الدوله حاکم آن بلده بود چون قوت مقاتلت با او نداشت طریق مداهنت و موافقت گذاشت و محمد تقی خان از اراضی شوشتر و دزفول برام هرمزشتافت میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان دشتی نیز با محمد تقی خان ابواب موافقت و موالات فراز کردند با الجمله این همه موجبات سفر پادشاه شد

لشکرکشی شاهنشاه ایران بصوب اصفهان

و روز یکشنبه سیم جمادی الاولی در باغ نگارستان خیمه زد و منشور کرد تا حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان و اصفهان حاضر حضرت شوند و بتجهیز لشکر فرموده شاهزاده هم جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده بدارالامان قم آمد و از آنجا اما مویردی میرزای سرکشیکچی باشی و صاحبقران میرزا امیر توپخانه و زنبورکخانه را حکم داد تا بانه و آغرق از راه جوشقان طی مسافت کرده در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت و پست و دوم جمادی الاولی در قریه فین فرود شد و پس از بیست روز طریق اصفهان گرفت در منزل مورچه خورت بنه و آغر دو لشکر و محمد تقی میرزای حسام السلطنه نیز از برجرد با لشکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم اصفهان تا بدانجا پذیره گشت و شهریار از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جمادی الآخره داره اصفهان شد و در باغ سعادت آباد نشیمن بساخت و فرمان کرد تا سیف الدوله نشیمن و مکمن قبایل و صعالیک بختیاری را نیک بازدانده باشاق آصف الدوله بقلع و قمع ایشان پردازد و در روز دوم جمادی الآخره

فرمانفرمای فارس برسید و تقبیل آستان خسروی نموده شهریار تاجدار بفرمود تا محمد تقی میرزای حسام السلطنه باتفاق فرمانفرما بسجانب فارس کوچ دهد و منال دیوانی راکه از چهار سال پیش بجای مانده است ماخوذ دارد و فرمان کرد که عبد الله خان امین الدوله با هفت هزار سوار و پیاده از قشقای فرمانفرما سفر شیراز کند و نقشبند ممسنی و بختیاری را کوشمالی بسزا دهد و جمع و خرج فارس را ببصیرت رقم زند لاجرم فرمانفرما و محمد تقی میرزا سه شنبه هفدهم شهر جمادی الآخره اجازت یافته بطرف شیراز کوچ دادند و امین الدوله میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه و میرزا سید علی تفرشی مستوفی را برداشته از لشکرگاه پادشاه بیرون شدند و در لسان الارض تخت فولاد اصفهان منزل کردند و لشکریان برگرد او انجمن شدند و پرده راست کردند اما کار دیگرگون بود و خدای دیگرسان قضا کرده بود در اینوقت زمان شهریار تاجدار نزدیک شد و روزکار چاکران دربار تاریک گشت همانا شاهنشاه دانا یکسال از آن پیش که مرکش فرارسد بفرمود در قم پیکسوی از روضه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام از بهر او مقبره کردند دختر خود فخر الدوله را فرمان کرد تا چون از نفر مهمات عالیات مراجعت میکرد پنجاه من تربت از مضجع شریف سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا با خود بیاورد و آنرا در مقبره خویش بگستردند و در دار الخلافه حکم داد تا از بهر نصب بر قبر خویش سنگی از مرمر صافی قطع کردند و میرزا تقی علی آبادی شرزمه از آثار و صفات حضرتش تلفیق نمود و میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی بخط نستعلیق بر آن سنگ رقم کرد و استادان فرها دپیشه منقر نمودند و این سنگ در سرای سلطانی بود در اینمدت که استادان رنج آن میبردند همه روزه شاهنشاه بزیارت آن سنگ می آمد و استادان را در انجام آن امر تعجیل مینمود و یاد مرگ میفرمود و اینوقت که هر اصفهان پیش آمد هم بفرمود تا از بهر مرقد مطهر عباس بن علی علیه السلام ضریحی از نقره خام کنند و معادل شش هزار تومان بهای آن را از خزانه خاص بداد و میرزا هدایة الله نوری مستوفی برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را باتفاق میرزا تقی نوری مستوفی در انجام این کار بگماشت و یکچند روی باحضرت آله داشت اما در اصفهان روز پانزدهم جمادی الآخره مزاجش از اعتدال بگشت و برض ذات الجنب گرفتار شد چندانکه اطبا در مداوا رنج بردند سودی نبود لاکن پادشاه غیور با اینهمه رنج و عنا بر چاکران درگاه و قواد سپاه ظاهر میگشت تا مبادا مردمان بیم مرگ پادشاه کنند و از راه بگردند روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره سال یکهزار و دویست و پنجاه مطابق یونت نیل ترکی سه ساعت قبل از فرو شدن آفتاب در رواق قزل اتاغ هفت دست سعادت آباد از جامه خواب جنبش کرد و خواست تا تن را بجامه بیاراید و خویشتن را نیز با لشکر بنماید هنوز بند قبا را استوار نکرده بود که ضعف قوت کرد و پادشاه از پای بنشست و بر آغا بهرام قرا باغی که یکتن از خواجه سرایان بود دمتکی آمد و هم در آن نکبه نفسی چند برآورد و دم فرو بست شاهزادگان و بانوان پرده سرای از بهر آنکه اینواقعه در لشکرگاه کوشند مردم نشود و لب از ناله و افغان و بانگ هایهای فرو داشتند و جسد پادشاه را در همان سرای غسل و کفن کردند و نماز بگذاشتند نخستین شاهزاده محمد رضا میرزا از بهر آگاهانیدن ولیعهد پیروانی برنشست و مانند صبا راه آذربایجان پیش داشت و شاهزاده عبد الله میرزا نیز بطرف خمسه که دار حکومت او بود شتافت

خاتمه کار شاهنشاه دارای فتحعلی شاه قاجار

گرفت مردم لشکرگاه تبفرتس و تفحص از زندگانی پادشاه بدگمان شدند و تا فرو شدن آفتاب اگرچه این راز کس بزبان نتوانست آورد در دل همه کس آنکه بود و از لشکرگاه بر مردم شهر نیز سرایتی رفت و چون شب درآمد دروازهای شهر ببستند و هر کس از بام و برزن خویش سنگری راست کردند و از پس سنگر نشسته بخشان تفنگ دست بر دند از شامگاه تا سپیده دم از تمامت شهر اصفهان بانگ تفنگ دهیهای مردم بیرون همی رفت و مردم لشکرگاه نیز بر دو بهره بودند لشکر مازندرانی و قوشن رکابی و دیگر قبایل از نیرون سعادت آباد درکنار زاینده رود نشیمن داشتند و توپخانه و زنبورکخانه در میان ایشان بود و از مینوی زاینده رود سراپرده غلامحسین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این هر دو لشکر از یکدیگر هراسناک بودند و دهان توپها و زنبورکها را بسوی هم راست کرده داشتند و در میان ایشان لشکرقطره برزاینده رود هم لشکرمایان کرده بودند کز زیاده از یکبر در رفتن شوانست آصف الدوله در اینوقت نبه و آغروق خود را از همان قطره حمل داده بسراپرده سپهدار در آمد محمود خان دنبلی توپیسا دل باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب نیز کار بدینگونه کردند آنگاه شاهزادگان و آصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان از در سعادت آباد انجمن شدند و شوری انگندند در پایان امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جای داده بدانسانکه در زندگانی کوچ همی داد با لشکر یکه در سعادت آباد جای دارند از راه نطنز طریق کاشان و قم گیرند و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که از دیگر ملکزادگان اکبر بود کارفرمای لشکر باشد و بعد از حمل جسد پادشاه و بیرون شدن یک سیمه لشکر سپهدار با سپاه خود پرویان سرای سلطنت را از سعادت آباد و بدروازه شهر اصفهان کوچ دهد و شاهزاده سیف الدوله بسپارد و خود از راه مورچه خورت و سه بگاشان سفر کنند لاجرم رکن الدوله باز و بند دریای نور و دیگر جواهر و اثاث سلطنت را به برادر اعیانی خود اماموردی میرزا سپرد تا حارس و حافظ باشد و با خود حمل دهد آنگاه کس فرستادند و این الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا دیگرگون بود و کار دیگرسان گشت روا باشد که از لشکرگاه خویش بتزدیک ما رهسپار شوی و آنچه بصلاح و صواب نزدیک دانی بیان فرمائی تا بشاورت یکدیگر کار بندیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم این الدوله دانسته بود که آصف الدوله و سپهدار او را در ولایت عهد محمد میرزا با خود موافق ندانند و اگر توانند آسیبی بدو رسانند لاجرم سران لشکر را که در نزد او حاضر بودند طلب داشت و فرمود شما را آگهی میدهم که شهریار تاجدار بدار القرار شتافت و کردنها از حمل قلاده حکم او آزاد گشت اکنون بگوئید تا بر چگونه اید و کار بر چه سان خواهید کرد ایشان گفتند پادشاه ظل الله بود و ما را نام و نان و مال و جاه از او بدست شد و در زندگانی خویش حکم تو را بر ما روان ساخت روا نباشد که چون او وداع جهان کوید نتوانی سر از فرمان او بر تابیم و نابود مش انگاریم همچنان ما فرمان بر داریم و حکم تو را چون وی و پیرو بر خود روان داریم چون این الدوله از لشکر ایمنی یافت رسول شاهزادگان و امرا را باز پس فرستاد و پیام داد که در زمان زندگی پادشاه من بر خود فرض دانستم که بعد از وی با هیچ سلطان کوچ ندهم و در حل و عقد امور ملکی سخن نگویم از این پس نفس را از هوا معزول خواهم داشت و در زاویه خمول خواهم زیست و از آنسوی مرعی که از برق جهنده تر بود از قضای قضا نظر

کسیل

کسیل داشت که بتوانی طریق مراجعت گیرتا بی کلفت خاطر اصفهان را با تو تفویض دارم واین سپاه که در
کردمن انجمن است ملازم رکاب تو سازم چون در اصفهان نشیمن کنی فرمان تو در شیراز روان تر باشد لشکرهای
فارس پیرزنک بسوی تو شتاب گیرند و شجاع السلطنه نیز از کرمان در رسد و ملکزادگان عراق پیشتر بسوی
تو آیند زیرا که برادر بزرگتری و بجای پدر توانی بود محمد میرزا همسال فرزندان ایشان است سرفرود داشتن با
برادرزاده که بجای فرزند است برخاطر گران نباشد بالجمله دیر نباشد که با صد هزار لشکر ساخته آهنگ طهران
کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی فرمانفرما چون مردی لین العریکه بود و آن غلظت و عنصر مداشت
که چنین هنر تواند کرد و چنان دانست که اگر بشیراز شود و با مردم خود انباز آید بهتر از این کار بکام خواهد کرد لاجرم
شاهزاده حسام السلطنه را بطرف بروجرد روانه فرمود و خویشتن بفارس اختیار کرد امین الدوله چون این بدید شکررا
رخصت مراجعت باماکن واوطان خود داده و خویشتن بشهر اصفهان در رفت و سلطان محمد میرزای کارفرمای
اصفهان از سکون دران شهر بیمناک شده با راضی چیار محال سفر کرد و فوج جدید سرباز اصفهان را که بسرنیزگی
مایور خان ارمنی منظم کرده بود و ملازم درگاه خویش ساخت اما شاهزاده رکن الدوله شنبه بیست یکم جمادی
الآخره هنگام بامداد جهت پادشاه را بر تخت حمل فرموده با تو نخانه و زنبورکخانه کوچ داد و شاهزادگان و امرا از
پس شتر روان شدند و لشکر از پس پشت ایشان برصف شد میمنه و میسره و قلب سپاه راست شد و مقدمه و ساقه بر
سامان گشت هم بدانگونه که پادشاه زنده بود قطع مسافت کردند و چون دروازهای اصفهان سد و دبو دار
سعادت آباد بر کردشهر همی گشتند و نماز دیگر در باغ توشخانه فرود شدند بعد از بیرون شدن آنجماعت علیقلی
خان سپهدار و آصف الدوله در باغ سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله مادر سلطان محمد میرزا را که اینوقت
بانوی بانوان سرای سلطنت بود با تفاق ضجیع سلطان محمد میرزا و دیگر جواری و آحاد حریم پادشاه از سرای
اندرون برآورده با احمال و اثقال ایشان بشهر اصفهان روان فرمود و از دروازه سرباز خلج نگاهبان و
نگران بود چندانکه از سعادت آباد بدروازه شهر در برند و با امین الدوله که این هنگام در کرمانیس دروازه
جای داشت بسپرند محمد قلی خان پسر آصف الدوله نیز ملازم خدمت تاج الدوله بود و در اصفهان با حضرت
او مقیم گشت آنگاه سپهدار و آصف الدوله نیز برنشسته با لشکر عراقی طواف شهر اصفهان کردند و شاکه با باغ
توشخانه درآمدند و در این چند روز از تنگی علوفه و آذوقه کار بر لشکر صعب میرفت چه بلای قحط و غلا شایع بود
و دیگر انکه مردم از پس دروازه اصفهان بودند و همه روزه هرکرا هرچه بایسته بود بشهر درمی شد و بدست میکرد
و هیچکس افزون از قوت یکشبه نمی جست چون دروازها برببستند و بادیگرها را در بیابان بغارت بردند و هرکس
از لشکرگاه قدم بیرون گذاشت هم از لشکریان ثیاب و سلب او را منهوب و مسلوب داشتند مردمان بیچاره
ماندند هم جوعان و هم هراسان بودند و هرکرا یک نیمنان سیر کردی این هنگام از بیم جان و خوف جوع بدو قدر
قناعت ننمودی من بنده درشکستن نانها بر خوان سپهدار بودم اما معهودی که با من بودند یکدیگر را نیک نگریستم
که از گوشت شتر و گوشت گوسفند که بعضی را با دای بها و برخی را بغارت آورده بودند هریک تن دو من بوزن تبریز
اکل گوشت کرده بود و این بر زیادت از اشیاء دیگر بود و از آنچه از مزرعها گزر برآوردند مع القصه رکن الدوله

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

از راه نظر بسپارشد و اسکندر میرزای پسر ملک آرای زندان را نگاهبان اثاثه سلطنت کرد و در هر دیه و قریه و هر شهر و بلد عالم و عامی با سلب سیاه با استقبال شتافتند و بانگ ویله و افغان بفلک ماه رسانیدند روز پنجشنبه چهارم رجب وارد دارالایمان قم گشته جمیع خادمان قبهٔ مطهرهٔ معصومه علیها السلام و تمامت علما و عموم رعایا پذیره گشتند و جسد پادشاه را بشهر در برده با حشمت سلطانی و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله در خمهٔ خویش با خاک سپردند و الله علی الله مقامه فی غرفات الجنان مدت زندگانیش در این جهان شصت و هفت سال بود و از انجمله سی و هشت سال منفرداً پادشاهی کرد و دوازده سال ولایت عهد داشت اما سپهدار و آصف الدوله با لشکر عراق از راه مورچه خورت طی مسافت کرده در سرخه سنگ قهر و فرود شدند و از آنجا صورت حال را در عریضه نگاشته بدست مسرعی سبک سیر روانه حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داشتند و در شتاب کردن خدمتش مدار الملک ری الحاج فراوان نمودند من بنده نیز شعری چند انشا کرده بدست رسول نهادم چنانکه عنقریب در ذیل قصهٔ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم خواهد شد مع القصه مردم از ابعد از اینها همه دهیا آرای متشتته بدست شده و هر کس باندیشه دیگر سر برآورد چنانکه تفصیل اجمالی در ذیل سلطنت شاهنشاه حق پرست دیندار محمد شاه قاجار بشرح خواهد رفت اکنون بذکر آثار مخجسته و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاه برگذشته پردازیم صفت عدل و منصفت وجود و جودت و شهامت و شجاعت آنحضرت در نگاشتن وقایع سلطنت مرقوم افتاد و یکرا از تکرار آن سخن باطناب رود و اما از شمایل موزون و آفرینش اندر شطری نگارد هم که شنونده را شگفتی آرد و همانا خدایش باندامی آفریده که اگر با صد هزار تن لشکری آمیخته رفتی و کشش از مسافتی که چشم زجمت سیاه را از سفید شناختی نظاره کردی بدانستی که مردم کدام و پادشاه کدامست زیرا که از این صد هزار مرد بخلقت موزون و اندام متناسب فرد بود با کمر کاه باریک و سینه فراخ و چشمهای کشاده و ابروهای پیوسته محاسن مشکینش از میان بر میگذشت عجبتر آنکه اولاد و احفادش که اکنون در مملکت ایران زیاده از صد هزار تن توانند بود در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات به چند و بداند که این کس منسوب بان پادشاه رساند و تعداد اولادش تا آنگاه که جهان را وداع گفت چنین بود از روزیکه این پادشاه بمجد رشد و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد دفرزند آورد تا اینوقت که بجهان دیگر شتافت از چهل و هفت سال افزون نبود و در این مدت قلیل از صلب پاک او دو هزار تن فرزند و فرزندزاده بعرصهٔ شهود خرامید و پیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفته شد و تا این زمان که پس از وفات او چهت و یکسال سپری شده اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که باده هزار تن راست آید لکن راقم اینحروف مردگان ایشان را رقم نکند و نبیره فرزندان را که نسبت با آن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند بنگارد و چنانست که دویست و شصت تن پسر و دختر پسر او واسطه از پشت پادشاه با دید آمد و یکصد و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات پدر بر بودند و یکصد و یکتن مختلف ماندند. از انجمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هشتاد و هشت تن فرزند بجای ماند و از انجمله دویست و نود و شش تن پسر و دویست و نود و دو تن دختر بودند و از دخترزادگان نود و هفت تن بجای بود

ذکر اولاد و احفاد ملی شاه و اسامی آن که هنگام رحلتش زنده بودند

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

از جمله چهل و هفت پسر و پنجاه تن دختر بود پس معلوم شد که هنگام پرورش شدن از ایشان آن پادشاه را هفصد و هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت اکنون اسامی ایشان را نگارد هم پسران و دختران فرزندان ایشان را هرکه پسر باشد بنام رقم کنم و غیرکان را که دختر باشند بر شمار ایشان اختصار جویم و بذکر نام نپردازم پسران و پسرزادگان را بر دختران و دخترزادگان مقدم سازم همانا ارشد و اشرف پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت بر نگارد شد و او روز چهار شنبه چهارم ذیحجه در سال یکهزار و دویست و سه هجری در محال نوای از زندران از بطن دختر فتحعلی خان دولوی قاجار تولد شد با اینکه از هنگام مهد تا پایان عهد همه تجهیز لشکر کرد و نظم کشور داد کاه بارد م و روس جهاد همی کرد و کاه در خراسان و طوس رزم همی داد خط نستعلیق را نیک نویسا نوشت و نظم و نثر را نیک دانست اگرچه وی بکمال شمسی پیش از شاهنشاه بار امکاه شتافت از ذکر نام چنین نامبردار شاهی گزیر نبود مع القصه از نایب السلطنه چهل و هشت تن فرزند بجای ماند پنجاه و دو تن دختر بودند نام ایشان و نام فرزندان ایشان چنانکه بدان اشارت شد رقم نمیشود و پنجاه و شش تن پسران بود نخستین ایشان پادشاه جوان بخت محمد شاه که شرح سلطنتش از این پس مرقوم می شود داود ششم ذیقعده در سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو هجری از بطن دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار متولد شد دوم بهرام میرزا سیم جهانگیر میرزا چهارم بهمن میرزا که با شهریار تاجدار محمد شاه برادر اعیانی است پنجم فریدون میرزا ملقب بفرمانفرما ششم اسکندر میرزا هفتم خسرو میرزا هشتم قهرمان میرزا که با محمد شاه از یک مادرست نهم اردشیر میرزا دهم احمد میرزا یازدهم جعفرقلی میرزا دوازدهم مصطفی قلی میرزا سیزدهم سلطان مراد میرزا ملقب بحسام السلطنه چهاردهم منوچهر میرزا پانزدهم فرهاد میرزا شانزدهم فیروز میرزا هفدهم خانلر میرزا احتشام الدوله هیجدهم بهادر میرزا نوزدهم محمد رحیم میرزا بیستم مهدیقلی میرزا بیست و یکم حشمة الدوله حمزه میرزا بیست و دوم ایلدرم بایزید میرزا بیست و سیم لطف الله میرزا بیست و چهارم محمد کریم میرزا بیست و پنجم جعفرخان بیست و ششم عبد الله خان است پسر دوم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزاست که متخلص بدولت بود وی و بدولتشاه لقب داشتی شب هفتم ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را بیست و چهار فرزند بود ده تن پسران بودند و چهارده تن دختران اما پسران اول محمد حسین میرزا حشمة الدوله دوم طهماسب میرزا مؤید الدوله سیم نصر الله میرزا ملقب بوالی چهارم اسد الله میرزا پنجم فتح الله میرزا ششم عماد الدوله اما مقلی میرزا هفتم نور الدهر میرزا هشتم جهانگیر میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم ابو الحسن میرزا پسر سیم فتحعلی شاهزاده محمد قلی میرزاست که ملک آرا لقب داشتی و در اشعار خسروی تخلص فرمودی چهارشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و دویست و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بودند بیست و سه تن پسران و بیست و سه تن دختران اما پسران اول محمد کاظم میرزا دوم تیمور میرزا سیم اسکندر میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا پنجم نوذر میرزا ششم قهرمان میرزا هفتم اردشیر میرزا هشتم سلطان حسین میرزا نهم سلطان حسن میرزا دهم داراب میرزا یازدهم نصر الله میرزا دوازدهم نور الدهر میرزا سیزدهم شاپور میرزا چهاردهم کیومرث میرزا شانزدهم سام میرزا هفدهم عبد الصمد میرزا هیجدهم ملک جمشید میرزا نوزدهم شاه منصور میرزا بیستم لطفعلی میرزا بیست و یکم

اول
عباس میرزا
نایب السلطنه

بهادر میرزا پست و دوم محمد رحیم میرزا پست و سیم ملک جهن میرزا پسر چهارم فتحعلی شاه شاهزاده محمد ولی میرزا
روز جمعه غره شهر شوال در سال یکهزار و دویست و سه هجری متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بوده پست
و شش تن پسران و پست تن دختران اما پسران اول اسمعیل میرزا مادرش از کردان شادلوست دوم چنگیز میرزا
سیم نصرالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان بیات حاکم نیشابور است چهارم محمد میرزا مادرش دختر مجتبی خان برادر
محمد خان قاجار یراوانی است پنجم جعفرقلی میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائی است ششم رضاقلی میرزا هم مادرش
خراسانی است هفتم تیمور شاه میرزا ی برادر اعیانی چنگیز میرزا است هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضا
قلی میرزا است نهم هادی خان هم ازما در شیردل خان است دهم جلال الدین میرزا مادرش از سادات
قرشی است یازدهم محمد طاهر میرزا دوازدهم محمد عظیم خان ازما در محمد میرزا است سیزدهم جهانگیر میرزا ازما در
چنگیز میرزا است چهاردهم حسن خان ازما در نصرالله میرزا است پانزدهم موسی خان ازما در رضاقلی میرزا است
شانزدهم جعفرخان برادر اعیانی محمد طاهر میرزا است هفدهم محمد ولی میرزا بنام پدر است ازما در جلال الدین میرزا
هیجدهم شیر محمد خان ازما در محمد ولی میرزا نوزدهم امیر خان ازما در رضاقلی میرزا بیستم شاهرخ میرزا پست
یکم طهماسب قلی میرزا پست و دوم مهدیقلی میرزا پست و سیم عباس خان پست و چهارم احمد خان پست
پنجم مسعود میرزا ازما در عباس خان است پست و ششم سعید میرزا ازما در احمد خان است پسر پنجم فتحعلی شاه
حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس است در سال یکهزار و دویست و سه هجری روز اضحی در قصبه نوا متولد شد
فرزندان او پست و شش تن باشند نوزده تن پسران و هفت تن دختران اما پسران اول رضاقلی میرزا از دختر
محمد قلی خان افشار ارومی ملقب بنایب الایاله دوم اما مقلی میرزا مادرش از معارف مازندران است سیم
بنجعلی میرزا ملقب بوالی ما مادرش از کرچیان است چهارم نصرالله میرزا ازما در اما مقلی میرزا است پنجم تیمور
میرزا ملقب بحسام الدوله برادر اعیانی رضاقلی میرزا است ششم شاهرخ میرزا ازما در بنجعلی میرزا است هفتم
جهانگیر میرزا است هشتم اکبر میرزا ازما در شاهرخ میرزا است نهم کیخسرو میرزا است ملقب بسپهسالار
از دختر امیر کونه خان زعفرانلو است دهم اسکندر میرزا ازما در تیمور میرزا است یازدهم ماه میرزا از
ما در اما مقلی میرزا است دوازدهم محمد کاظم میرزا مادرش از مردم شیراز است سیزدهم محمد میرزا از
ما در رضاقلی میرزا است چهاردهم کامران میرزا پانزدهم داراب میرزا شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا
ازما در کامران میرزا است هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان ست هیجدهم ایرج میرزا دوازدهم منوچهر
میرزا هنرزاده و توامان ست نوزدهم طهماسب قلی میرزا پسر ششم فتحعلی شاه حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
برادر اعیانی فرمانفرماست جمعه غره ذی حجه سنه یکهزار و دویست و چهار هجری متولد شد و در اشعار
شکسته تخلص فرمود ی فرزندان او شانزده تن باشند هفت تن پسران و نه تن دختران اند اما پسران
اول هلاکو میرزا ملقب بهادر خان دوم اباقاخان ملقب بفروغ الدوله سیم ارغون میرزا چهارم منکو
قاآن میرزا پنجم اوکتای قاآن میرزا و این پنج تن از بطن دختر مرتضی قلیخان عم شهریار تاجدار
فتحعلی شاه بودند ششم ابوسعید میرزا مادرش از مردم قم بود هفتم قهرمان میرزا مادرش دختر اسحق خان

قراگیست

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

قرایت پسر هشتم فتحعلی شاه شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه است روز شنبه ششم شهر صفر سال هزار و دویست و شش هجری متولد شد و در اشعار رشوکت تخلص فرماید فرزندان او سی و دو تن باشند پانزده تن پسران و شانزده تن دختران اند اما پسران اول ابوالفتح میرزا مادرش دختر اقا والده حاجی ابراهیم خان شیرازیست دوم شجاع الملک میرزا از ما در ابوالفتح میرزاست سیم اورنگ زیب میرزا مادرش از ترکمانان است چهارم ابوسعید میرزا پنجم ظهور ش میرزا ششم امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسین خان دنبلی است هفتم محمد صفی میرزا از دختر میرزا احمد خلیفه سلطانی است هشتم عالم کیر میرزا برادر اعیانی ابوالفتح میرزاست نهم جلال الدین میرزا از ما در ابوسعید میرزاست دهم سنجر میرزا از ما در جلال الدین ست یازدهم داراب میرزا دوازدهم امیر شیخ میرزا سیزدهم اسحق میرزا چهاردهم کامران میرزا پسر هشتم فتحعلی شاه علیقی میرزای رکن الدوله است پنجشنبه نوزدهم شهر شوال در سال یکهزار و دویست و هفت هجری متولد شد فرزندان او نامادکورا پست و هشت تن باشد یک نیمه پسر و نیم دیگر دختر اند اما پسران اول سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب بسلطان مادرش دختر مصطفی قلیخان عم پادشاه است دوم اسکندر میرزا او نیز برادر اعیانی سلطان است سیم جهانگیر میرزا هم از ما در سلطان است چهارم انوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی قلیخان پنجم اسحق میرزا ما در او از جماعت بنی اسرائیل ست ششم داراب میرزا ما در او از قبایل کرد است هشتم محمد کریم میرزا هشتم افراسیاب میرزا هم محمد رحیم میرزا دهم نصرالله میرزا یازدهم شکرالله میرزا مادرش از قاجار قزوین است دوازدهم حمزه میرزا مادرش از مردم اصفهان است سیزدهم سیاوش میرزا چهاردهم امان الله میرزا از ما در نصرالله میرزاست پسر پنجم فتحعلی شاه شاهزاده شیخعلی میرزاست ملقب بشیخ الملوک شب چهارشنبه دهم رجب سال هزار و دویست و ده هجری متولد شد و در اچهل و شش فرزندان باشد پست و پنج تن پسران و پست و یکتن دختران اند اما پسران اول نظر علی میرزا مادرش منسب بنادر شاه افشار رساند دوم احمد میرزا مادرش همشیره محمد حاتم خان ترکمان ساکن ملایر است سیم الب ارسلان میرزا ملقب بسالار ما مادرش از مردم کرجستان است چهارم قزل ارسلان میرزا از ما در سالار است پنجم سلطان سنجر میرزا هم از ما در سالار است ششم محمد رحیم میرزا از ما در احمد میرزاست هفتم سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر هادی خان ترکمان ساکن ملایر است هشتم اسحق میرزا از ما در سلطان یوسف میرزاست نهم ظفر لتکین میرزا هادی نیز با سالار برادر اعیانی است دهم فضل الله میرزا مادر او نیز ترکمان است یازدهم محمد زمان میرزا دوازدهم محمد جعفر میرزا از ما در فضل الله میرزاست سیزدهم شاه مراد میرزا چهاردهم محمد کریم میرزا از ما در احمد میرزاست پانزدهم محمد طاهر میرزا هم با احمد میرزا برادر اعیانی است شانزدهم سلطان یعقوب میرزا از ما در سلطان یوسف میرزاست نوزدهم ولی محمد میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولوست بیستم جلال الدین میرزا مادرش ترکمان است بیست و یکم علیقلی میرزا بیست و دوم عبداللطیف میرزا مادرش دختر عبداللطیف خان ملایری است بیست و سیم عبدالرشید میرزا از ما در عبداللطیف میرزاست بیست و چهارم محمد صفی میرزا بیست و پنجم اسکندر میرزا پسر دهم فتحعلی شاه شاهزاده علی شاه ملقب بظل سلطان است سه شنبه شهر شعبان سنه یکهزار و دویست و ده هجری متولد شد او برادر اعیانی نایب السلطنه است و بیست و دو تن

فرزندان دارد دوازده تن پسر و دوازده تن دختر نخستین پسران اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قهار قلی میرزا نسب
بنا در شاه افشار رساند دوم محمد حسین میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است چهارم محمد
طاهر میرزا پنجم شجاع الدوله میرزا دیگر از سیف الملوک است ششم داود میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم
ابوالقاسم میرزا نهم ابوالحسن میرزا دهم ابوالفضل میرزا دیگر از مردم قم است پسر یازدهم محمد شاه
شاهزاده عبدالله میرزاست که دارالتخلص فرمودی جمعه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست
و یازده هجری متولد شد او راسی فرزند بود که ده تن پسر و بیست تن دختر نخستین پسران اول محمد محسن میرزا مادرش
دختر نظام الدوله سلیمانخان قاجار قوانلوست دوم اسحق میرزا سیم یعقوب میرزاست چهارم لطف الله میرزا پنجم
خلیل الله میرزا ششم عبدالحمید میرزا هفتم عبدالمجید میرزا هشتم عبدالرشید میرزا برادر اعیانی عبدالحمید است
نهم انوشیروان میرزا دهم ابوسعید میرزا پسر دوازدهم محمد شاه مامویدی میرزا ملقب بایلخانی برادر اعیانی
رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد او را یازده
تن فرزند است سه پسر و هشت دختر نخستین پسران اول امامقلی میرزا از سوی دربنسب بنا در شاه افشار میرساند
دوم محمد حسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار تاجدار است سیم علی محمد میرزا مادرش از دهستانات
پسر سیزدهم محمد شاه شاهزاده محمد رضا میرزاست و در اشعار تخلص کند روز دوشنبه سیم ذی قعده سال
هزار و دویست و یازده هجری متولد شد فرزندانش سیزده تن باشند ده تن پسر و سه تن دختر نخستین پسران اول
رضاقلی میرزا مادرش نسب بنا در شاه افشار رساند دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان دولوی
قاجار است سیم محمد زمان میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزاست چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علیخان
اصفهانی است پنجم محمد جعفر میرزا مادرش از مردم طهران است ششم محمد هاشم میرزا مادرش از ندارای است
هفتم محمد باقر میرزا از مادر محمد جعفر میرزاست هشتم محمد اسمعیل میرزا هم از مادر محمد هاشم میرزاست نهم
اکبر میرزا مادرش از مردم کیلان است دهم جمال الدین میرزا از مادر محمد جعفر میرزاست پسر چهاردهم محمد شاه
شاهزاده حیدرقلی میرزاست جمعه پانزدهم صفر سال هزار و دویست چهارده هجری متولد شد در اشعار
خاور تخلص کند او را یازده تن پسر و دو دختر است هشت تن پسر و سه تن دختر باشد اما پسران اول مرتضی قلی میرزا
ملقب بسنجان بابا مادرش دختر مهرعلیخان پسر مرتضی قلیخان عم شاهنشاه است دوم حاجی نصرالله میرزا برادر
اعیانی مرتضی قلی میرزاست سیم امان الله میرزا مادرش از قبیله قاجاریه است چهارم نورالله میرزا مادرش
دختر حاجی مصطفی قلیخان عم پادشاه است پنجم اسدالله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزاست ششم
علی محمد میرزا مادرش نسب بنا در شاه افشار رساند هفتم شکرالله میرزا از مادر امان الله میرزاست هشتم
علی اکبر میرزا از مادر علی محمد میرزاست پسر پانزدهم محمد شاه محمود میرزاست دوشنبه دوازدهم صفر
سال هزار و دویست و چهارده متولد شد و در اشعار تخلص باسم فرماید فرزندان او سی و چهار تن باشند
یک نیمه پسر و نیم دیگر دختر نخستین پسران اول مسعود میرزا مادرش دختر محمد خان ایروانی است دوم محمد زمان
میرزا مادرش دختر علیمراد خان زند است سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیانی است چهارم

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

سلطان تکش میرزا از طرف مادر نسب بنادرشاه رساند پنجم سلطان جهان میرزا برادر اعیانی سلطان تکش است
ششم کیان میرزاست بکاف فارسی درش از مردم قریه کیان نهاوندست هفتم قاآن میرزا هشتم عبدالباقی
میرزا مادرش از مردم قزوین است نهم سبکتکین میرزا دهم خسرو میرزا یازدهم مبارک میرزا از مادر سلطان
تکش است دوازدهم شکرالله میرزا سیزدهم نعمت الله میرزا چهاردهم ملیک توشن میرزا پانزدهم اعطا الله میرزا
شانزدهم حیدر میرزا هفدهم محمد میرزا پسر شانزدهم فتحعلی شاه همیون میرزاست شب جمعه بیست و هشتم
جمادی الآخره سال هزار و دویست و شانزده هجری متولد شد و در اشعار حشمت تخلص کند او را بیست تن فرزند
باشد یازده تن پسر و نه تن دختر نداما پسران اول محمد شفیع میرزا مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر
اعظم است دوم اکبر میرزا مادرش از کردان شادلو است بیستم جوان بخت میرزا چهارم محمد رحیم میرزا مادرش
دختر مرتضی قلیخان سپانلوی قاجار است پنجم سلطان سیامک میرزا ششم ابوالفیض میرزا هفتم نجفقلی میرزا هشتم
ابونصرالدین میرزا از مادر ابوالفیض میرزاست نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا ایندو تن از مادر سیامک میرزا توامان
زادند یازدهم ذوالدهر میرزا مادرش از مردم دماوندست پسر هفدهم فتحعلی شاه الله ویردی میرزاست
شب سه شنبه بیست و سیم شهر رمضان از مادر زاده و سال هجرت هزار و دویست و شانزده بود در اشعار رضا
تخلص دارد او را یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزاست و مادر او دختر حسینقلی خان برادر شهریار
تاجدارست پسر هیجدهم فتحعلی شاه اسمعیل میرزاست شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و هفده
متولد شد او را پانزده تن فرزندان است یک نیمه پسر و نیمی دختر اما پسران اول سلطان اویس میرزا مادرش
از مردم خراسان است دوم اردشیر میرزا از مادر سلطان اویس بیست و سیم محمد میرزا چهارم غلامرضا میرزا دوی
نیز برادر اعیانی سلطان اویس بیست و ششم ابوالقاسم میرزا هفتم اسدالله میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه احمدعلی میرزاست
روز جمعه ششم شوال سال هزار و دویست و هیجده متولد شد برادر اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار بنام
خود تخلص کند او را یازده تن فرزندست چهار تن پسر و هفت تن دختران است اما پسران اول یعقوب میرزا
مادرش از ترکمانان است دوم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمدتقی خان سوادکوهی است سیم نادر میرزا
مادرش دختر حسینقلی خان برادر شاهنشاه است چهارم خان کلدی خان مادر او دانیز ترکمان است پسر بیستم
فتحعلی شاه علیرضا میرزای برادر اعیانی شاهزاده محمدرضا میرزاست شب سه شنبه ششم ذیقعده هزار و
دویست و هیجده هجری متولد شد او را بیجز یک دختر فرزند نباشد پسر بیست و یکم فتحعلی شاه کیقباد میرزاست
شب جمعه نوزدهم صفر سنه هزار و دویست و بیست و یک هجری متولد شد او را فرزند پنج تن دختران باشند.
پسر بیست و دوم فتحعلی شاه بهرام میرزاست شب پنجشنبه پنجم ربیع الاول هزار و دویست و بیست و یک هجری
متولد شد او را پنج تن فرزند باشد سه تن پسران و دو تن دختراست اما پسران اول امیر اصلان میرزا مادرش
دختر امیر اصلان خان کردستانی است دوم شکرالله میرزا مادرش مازندرانی است سیم اسدالله میرزا از
مادر شکرالله میرزاست پسر بیست و سیم فتحعلی شاه شاپور میرزاست شب چهارشنبه سیزدهم صفر هزار و دویست
و بیست و دو هجری متولد شد او را یک پسر و یک دختراست نام پسرش مهدیقلی میرزاست مادر او دختر

امیر اصلانشخان کروستانی است پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه ملک قاسم میرزاست روز چهارشنبه دوم
جمادی الآخره سال یکهزار و دویست و دو هجری متولد شد و بعد از رشد و بلوغ سفر آذربایجان کرده
در خدمت ولیعهد دولت نایب السلطنه همی زیست پسر بیست و پنجم فتحعلی شاه منوچهر میرزاست شب
جمعه چهارم جمادی الآخره متولد شد در سال هزار و دویست بیست و دو هجری او را پنج پسر و دو دختر است
اما پسران اول اسدالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شهریار است دوم سلطان یوسف میرزا مادرش
از مردم کرجستان است سیم محمد کاظم میرزا برادر اعیانی اسدالله میرزاست چهارم محمد حسین میرزا مادرش دختر
محمد حسین بیک افشار است پنجم علی محمد میرزا هم از مادر اسدالله میرزاست پسر بیست و ششم فتحعلی شاه هزار میرزاست
شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و دو هجری متولد شد شش تن فرزندان
دارد چهار تن پسر و دو تن دختر اما پسران اول فرخ زاد میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجارست
دوم فریدون میرزا برادر اعیانی فرخ زاد است سیم نصرالله میرزا مادرش ترکمان است چهارم فرج الله میرزا
با ضرالله میرزا برادر اعیانی است پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه ایرج میرزاست پنجشنبه غره جمادی الآخره سال
هزار و دویست و دو هجری متولد شد او را شش تن فرزند است پنج تن پسر و پنج تن دختر اما پسران اول محمد حسن خان
مادرش آصفه دختر علی مراد خان زند است دوم سنجر میرزا مادرش از کرجستان است سیم غلامحسین میرزا
مادرش دختر حسینقلی بیک پازوکی است چهارم محمد قلی میرزا از مادر غلامحسین میرزاست پنجم جعفرقلی میرزا هم برادر
اعیانی غلامحسین میرزاست پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه یکی دو سی میرزاست روز جمعه پنجم شوال سنه
هزار و دویست و دو متولد شد فرزندان او هشت تن باشند پنج تن پسران و سه تن دختران اما پسران
اول شاهویردی خان مادرش دختر فضلعلی بیک جوانشیر است دوم قزل ارسلان میرزا برادر اعیانی شاه
ویردی خان است سیم اسدالله میرزا مادرش دختر علیقلی بیک قراجه داغی است چهارم اسمعیل میرزا هم از
مادر شاهویردی خان است پنجم ذوالفقار میرزا هم از دختر فضلعلی بیک است پسر بیست و نهم فتحعلی شاه
شاهقلی میرزاست چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و دویست و سه هجری متولد شد او را نه تن
فرزندان اند سه تن پسر و شش تن دختر باشد اما پسران اول آرو شیر میرزاست مادرش دختر حسن خان دنبلوی
قاجارست دوم محمد علی خان مادرش دختر محمد خان دولوی قاجارست سیم خلیل الله میرزا مادرش از
قبیله بزچلوست پسر سیم فتحعلی شاه محمد مهدی میرزاست شب یکشنبه غره شوال سال هزار و دویست و سی سه
هجری متولد شد او را نه تن فرزند است چهار تن پسر و پنج تن دختران اما پسران اول محمد کریم خان مادرش
دختر امیرخان عزالدین لوی قاجارست دوم محمد صادق خان مادرش از ... دمران است سیم محمد
رحیم خان مادرش دختر مهرعلیخان قاجار قوانلوست چهارم لطفعلی خان برادر اعیانی محمد رحیم خان است
پسر سی و یکم فتحعلی شاه کیخسرو میرزاست برادر اعیانی کیکاوس میرزا او را هشت فرزند است بیست تن پسر
و پنج تن دختر اما پسران اول محمد صادق خان مادرش دختر محمد باقرخان سپکلر یکی دارالخلافه است
دوم مرتضی قلیخان سیم محمد حسین میرزا اند و برادر ازیک مادرند و میلاد کیخسرو میرزا شب پنجشنبه سیزدهم

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

صفر سنه یکهزار و دویست و پست و چهار است پسر سی و دوم فتحعلی شاه کیومرث میرزا ی ایلخانی ملقب به ابوالملوک است روز سه شنبه پست و پنجم جمادی الآخره سال هزار و دویست و پست و چهار هجری متولد شد و در شش تن فرزند است چهار تن پسر و دو دختر نداما پسران اول هوشنگ میرزا و دراو از مردم کرجستان است دوم سیامک میرزا ما دراو دختر میرزا قدیر لشکر نویس مازندرانی است سیم سلطان احمد میرزا مادرش دختر محمد حسن خان دولوی قاجار است چهارم ادریس میرزا برادر اعیانی هوشنگ میرزا است پسر سی و سیم فتحعلی شاه جانشاه میرزا است او نیز برادر اعیانی شاهزاده محمود است یکشنبه پست و پنجم رمضان سال یکهزار و دویست و پست و چهار هجری متولد شد او را نه تن فرزند است شش تن پسر و سه دختر است اما پسران اول عادلشاه میرزا دوم جهانگیر میرزا سیم قنبر میرزا چهارم فاضلشاه میرزا برادر اعیانی جهانگیر میرزا است پنجم محمد حسین میرزا از مادر عادلشاه است ششم محمد هاشم میرزا پسر سی و چهارم فتحعلی شاه سلیمان میرزا است سه شنبه چهارم محرم سال هزار و دویست پست و پنج هجری متولد شد او را سه فرزند است یک پسر و دو دختر نام پسرش داود میرزا است و مادر او آقا بیگم دختر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است پسر سی و پنجم فتحعلی شاه فتح الله میرزا است چهارشنبه نهم رجب سال هزار و دویست و پست و شش هجری متولد شد و ملقب بشجاع السلطنه است سه تن فرزند دارد که دو تن پسر و یک دختر است اما پسران اول نورالله هر میرزا مادر او دختر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار است دوم ابراهیم خان برادر اعیانی نورالله هرست پسر سی و ششم فتحعلی شاه ملک منصور میرزا است برادر اعیانی ملک قاسم میرزا شنبه پست و دوم رجب سال هزار و دویست و پست و شش هجری متولد شد او را در حیات پدر ولدی باو دیده نشد و بعد از پدر بچنان عقیم بماند بیشتر وقت در نزد برادر روزگار برد پسر سی و هفتم فتحعلی شاه شاهزاده بهمن میرزا است ملقب ببهاء الدوله شب یکشنبه پست و سیم شهر شوال سال هزار و دویست پست و شش هجری متولد شد شش تن فرزندان او دست چهار تن پسر و دو دختر اما پسران اول ساسان میرزا مادرش از مردم کرجستان است دوم مهدیقلی خان مادرش دختر مهدیقلی خان دولوی قاجار پکلر بکی استراباد است سیم داراب میرزا برادر اعیانی ساسان میرزا است چهارم فریدون میرزا برادر اعیانی مهدیقلی خان است پسر سی و هشتم فتحعلی شاه سلطان محمد میرزا ملقب بسیف الدوله است او را فرزند نباشد ما دراو تاج الدوله بانوی سرای پادشاه است میلادش روز پنجشنبه پست و ششم جمادی الاولی سال هزار و دویست و پست و هشت هجری است پسر سی و نهم فتحعلی شاه سلطان سلیم میرزا است شب پنجشنبه پست و ششم شوال هزار و دویست و پست و هشت هجری متولد شد فرزندانش چهار تن باشند دو پسر و دو تن دختر اما پسران اول آزاد خان میرزا دوم محمد حسین میرزا برادر اعیانی آزاد خان است پسر چهلم فتحعلی شاه سلطان مصطفی میرزا است جمعه یازدهم ذی قعده هزار و دویست و پست و هشت هجری متولد شد او را دو پسر باشد اول سلطان صیفور میرزا مادرش دختر خانلرخان پسر علیمراد خان زند است دوم سلطان محمود میرزا است برادر اعیانی سلطان صیفور پسر چهل و یکم فتحعلی شاه سلطان ابراهیم میرزا است شنبه نوزدهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و پست و هشت هجری متولد شد او را چهار فرزند است

یکصد و سه دختر نام پسرش حسینعلی میرزا مادرش دختر حسینعلی خان قاجار ایروانی است پسر چهل و دوم فتحعلی شاه سیف الله میرزا برادر اعیانی شاهزاده بهاء الدوله است سه شنبه چهاردهم رجب سنه یکهزار و دویست و پنجاه و نه متولد شد او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول ضرار الله میرزا دوم جهانبخش میرزا سوم قوی برادر اعیانی و مادر ایشان از کرجیان است پسر چهل و سیم فتحعلی شاه یحیی میرزا است شب سه شنبه غرة شهر محرم سنه هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شد او را یکصد و دختر باشد پسر چهل و چهارم فتحعلی شاه زکریا میرزا است شب شنبه بیست و ششم ربیع الاول سنه هزار و دویست سی و چهار هجری متولد شد برادر اعیانی یحیی میرزا است او را فرزند نباشد پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه محمد امین میرزا است روز دوشنبه دهم ربیع الثانی هزار و دویست و سی و چهار متولد شد او را دو تن دختر باشد پسر چهل و ششم فتحعلی شاه سلطان حمزه میرزا است شب چهارشنبه بیست و یکم رمضان سال هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل و هفتم فتحعلی شاه فرخ سیر میرزا برادر اعیانی سلطان محمد میرزا ملقب به نیر الدوله است پسر چهل و هشتم فتحعلی شاه سلطان احمد میرزا ملقب بعضد الدوله است جمعه نوزدهم ذیقعده هزار و دویست و سی و چهار متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل و نهم فتحعلی شاه صاحبقران میرزا است او را یک پسر است که محمد حسن خان نام دارد مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است پسر پنجاهم فتحعلی شاه طهمورث میرزا است جمعه هفدهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و سی و پنج متولد شد او را فرزند نباشد پسر پنجاه و یکم فتحعلی شاه حسینقلی خان ملقب به جهانسوز شاه برادر اعیانی یحیی میرزا است او را فرزند نباشد پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه محمد هادی میرزا است برادر اعیانی محمد امین میرزا است پسر پنجاه و سیم فتحعلی شاه پرویز میرزا است پسر پنجاه و چهارم فتحعلی شاه علیقلی میرزا است پسر پنجاه و پنجم فتحعلی شاه عباسقلی میرزا است او برادر اعیانی علیقلی میرزا است پسر پنجاه و ششم فتحعلی شاه کامران میرزا است پسر پنجاه و هفتم فتحعلی شاه اورنگ زیب میرزا است پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سلطان جلال الدین میرزا است پسر پنجاه و نهم فتحعلی شاه امان الله میرزا است پسر شصتم فتحعلی شاه سلطان حسین میرزا است اینجمله پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بودند اگرچه سخن بر آن نهادیم که هنگام بدرود شهریار تاجدار از جهان چند انکه از فرزندانش زنده باشند نامبردار شوند و پنج تن از ایشان هنگام وفات شهریار زندگانی نداشتند و نگارنده کتاب مبارک در این نگارش حشمت و لیعهد دولت نایب السلطنه و شاهزاده محمد علی میرزا را بداشت و سه تن دیگر را بدان نگاشت که عشره ساده شکسته نشود و عدد باشصت راست آید اکنون دختران شهریار را نگارنده ایم از این چهل و هشت تن که رقم میشود دو تن قبل از رحلت شهریار بدیگر سرای تحویل دادند و شش تن دوشیزگانند که هنوز دیدار شوهر نکرده اند و باکس هم بستر نشده اند و چهل تن ضمیمه شوهران و مادر دختران و پسران اند نخستین همسر سلطان مشهور بسنجانم خانخانان از شاهزاده حسینعلی میرزا است و او صغیره ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار حکمران کرمان بود پنج تن فرزند آورد دو تن از ایشان پسرند اول عباسقلی میرزا دوم ابو الفتح میرزا و دختر دوم شاهزاده بیگم جان هم از او در فرمانفرماست دیگر سرای امیر محمد قاسم خان قوانلو بود یک پسر آورد مسمی بسلیمانخان و ملقب بسنجانخانان و او را دو دختر بود که یکی را باشاهنشاه کشورگشا

محمد شاه

مادر ها
تهران
ماه ایران
علی شاه

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

محمد شاه قاجار عقد بست و اینک فرزندش شاهنشاه جمشید دستگاه ناصر الدین شاه که ملکش جاوید باد حصار شخت و تاج و خداوندباج و خراج است و دختر سیم سید بیگم که همدم سلطان لقب دارد هم از مادر فرمانفرماست بحباله نکاح محمد زکیخان نوری سردار فارس درآمد و در سفر بیت الله الحرام بمرض وبا درگذشت و دختر چهارم امینه مشهور بگلین خانم از مادر شاهزاده محمد علی میرزاست حفظ نسخ را نیکو نوشت و چند مجلد قرآن مجید را نگار داده و در عتبات ائمه دین علیهم السلام موقوف داشت ضجیع برادر زاده شهریار زین العابدین خان کشت و دو تن دختر و یک پسر آورد و نام پسرش محمد جعفر میرزاست و دختر پنجم مریم خانم از مادر حسام السلطنه ضجیع الله یار خان آصف الدوله است و او را هشت فرزند است چهار تن پسر و چهار تن دختر اما پسران اول حسن خان مشهور ربالا دوم میرزا محمد خان ملقب به پیکلر بیگی سیم محمد علیخان چهارم حسین خان و دختر ششم فخر جهان خانم مشهور بفخر الدوله از مادر شاهزاده شعاع السلطنه است روزی چند در سرای میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادر شهریار بود و از وی جدائی جست او را فرزند نباشد اما نیک بزرگ و دختر شش عطاف بزرگان است سفر بیت الله الحرام کرده و تقبیل آستان ائمه هدی سلام الله علیهم فرموده و دختر هشتم شاه بیگم مشهور بضیاء السلطنه است از مادر شاهزاده محمود و در سرای درونی شهریار نگارنده اسرار بود و صیت حسنش افسانه تمامت بلدان و امصار بعد از پدر ضجیع میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد و از و فرزندان آورد و دختر هشتم سلطان بیگم هم از مادر ضیاء السلطنه است روزی چند با پسر مهدیقلی خان دولو همسر و هم بستر بود در جوانی وداع جهان گفت و از و یکدختر ماند دختر نهم گوهر ملک خانم با ولیعهد دولت نایب السلطنه از یک مادر است نخست در سرای محمد امین خان قاجار رشتی باشی بود و از پس او ضجیع میرزا ابو القاسم قایم مقام گشت او را فرزند نباشد دختر دهم زینب خانم از مادر محمد قلی میرزای ملک آراست و دوکرت سفر بیت الحرام کرده و ملقب بحاجی شاه شد ضجیع اسمعیل خان پسر نظام الدوله سلیمانخان قوانلوست از وه تن فرزند یک پسر دارد و نام او احمد خان است دختر یازدهم خدیجه خانم هم از مادر ملک آراست ضجیع محمد باقر خان ملقب بمرتاض شاه پسر حسینقلی خان برادر شهریار است چهار فرزند دارد و سه تن پسر است اول اسد الله خان دوم حسین خان سیم محمد حسن خان دختر دوازدهم طیغان خانم است بحباله نکاح موسی خان قوانلو درآمد و بعد از روزکاری زایر بیت الحرام گشت او را نه فرزند است پنج تن پسران باشند اول جعفر قلی خان دوم مهدیقلی خان هم نام جد خود است سیم محمد قلیخان چهارم سلطانقلی خان پنجم موسی خان بعد از فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت دختر سیزدهم عزت نساخانم است با برادرزاده شهریار موسی خان پسر حسینقلی خان هم بستر گشت و بعد از وفات شوهر سفر بیت الله الحرام نموده و در پایان امر بحباله نکاح حاجی میرزا آقاسی کارگذار ایران درآمد چنانکه مذکور خواهد شد سه دختر دارد و یک پسر از موسی خان نام پسرش اللهقلی میرزای ایلخانی است دختر چهاردهم شمس بانو خانم ضجیع میرزا موسی خان برادر میرزا ابو القاسم قایم مقام شد دختر پانزدهم خدیجه سلطان مشهور بعصمة الدوله ضجیع ابراهیم خان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است او را چهار فرزند باشد سه تن پسر نداول صدر الدوله دوم آصف الدوله سیم محمد باقر خان دختر شانزدهم فتحعلی شاه درخشنده کوهر خانم است

ضجع میرزا اسمعیل خان پسر میرزا خانلر حلال خور مازندرانی منشی الممالک باشی هزاره اسمعیل میرزا از یک بطن است
او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصرالله میرزا دوم میرزا فریدون دختر هفدهم که هر شاه یکم
در سرای علی محمد خان قاجار دولوست دو دختر و یک پسر دارد نام پسرش محمد خان است و دختر پنجدهم شاه
سلطان خانم ضجع محمد صادق خان قوانلو پسر مرتضی قلیخان عم شهریار است بعد از وفات شوهر زیارت بیت الله الحرام شد
و در عتبات عالیات بجاله نکاح میرزا محمد تقی شهرستانی که فاضلی نحریر است درآمد از محمد صادق خان پسری
دارد که نام او محمد زمان میرزاست و دختر نوزدهم شاه کوهر خانم ضجع رستم خان پسر ابراهیم خان عم زاده
شهریار است چهار تن فرزند آورد سه تن پسر نداول عبدالحسین خان دوم سهراب خان سیم رستم خان که بعد از
وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت دختر بیستم تاجلی بیگم خانم از ما در شعاع السلطنه است و زوجه نصرالله
خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان قوانلو است او نیز سفر مکه معظمه کرده و از نصرالله خان پنج فرزند آورده سه
تن پسر است اول ابراهیم خان دوم مهدیقلی خان سیم خلیل الله میرزا دختر بیست و یکم حسن جهان خانم مشهور بوالده
وی نیز از ما در شعاع السلطنه است ضجع خسرو خان والی کردستان شد و شش تن فرزند آورد سه دختر و سه
پسر اما پسران اول رضاقلی خان دوم غلامشاه خان سیم خان احمد خان دختر بیست و دوم ماه بیگم خانم بحباله نکاح
غلامحسین خان سپهدار عراق درآمد و را سه فرزند است دو نفر پسر اند اول یوسف خان دوم حسن خان دختر
بیست و سیم محمدعلی شاه سر و جهان خانم زوجه آقاخان حاکم محلات است که او را طبقه اسمعیلیه پشت بر پشت امام
خویش دانند وی را از آقاخان سه فرزند است دو دختر و یک پسر که علیشاه نام دارد و دختر بیست و چهارم
خورشید خانم زوجه عباسقلی خان سرکرده جماعت افشار رحمه است سه تن فرزند دارد یکتن پسر است مسمی
بولی محمد خان دختر بیست و پنجم مولود سلطان خانم زوجه رضاقلیخان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود از
جدائی حبت و بسرای حاجی حسن خان پسر ذوالفقار خان پسر عم شوهر نخستین خود در رفت او را فرزند نباشد
دختر بیست و ششم محمدعلی شاه عالیه سلطان خانم زوجه علیخان دامغانی میرآخور شهریار شد یکدختر و یک پسر
آورد نام پسرش عیسی خان است دختر بیست و هفتم زبیده خانم زوجه علیخان قراگوزلوست او را یک پسر است
مسمی بمحمد حسین خان دختر بیست و هشتم خورشید کلاه از ما در شاهزاده سیف الدوله است ضجع میرزا علی محمد خان
نظام الدوله پسر عبدالله خان امین الدوله کشت و سه فرزند آورد یکتن پسر باشد مسمی به نجفقلی خان دختر بیست
و نهم شیرین جان خانم هم از ما در سیف الدوله است زوجه مهدیقلی خان پسر حسین خان سردار ایروانی است
او را دختری ام مرضع خانم او نیز از ما در سیف الدوله است و در سرای محمد قلیخان ایشیک آقاسی باشی پسر آصف
الدوله است دختری دیگر قیصر خانم از ما در یحیی میرزاست و زوجه سلیمان خان افشار قاسملوست یک پسر دارد مسمی به
محمد ولیخان دختری دوم سارا سلطانخانم هم از ما در یحیی میرزاست زوجه جهانگیر خان افشار اردوی شد
دختری سیم آقا بیگم زوجه میرزا علی نژاد جرچی ملاباشی است یکتن دختر دارد دختری دیگر چهارم شاه جهان خانم
مشهور بخان بی بی چون همنام عمه شهریار است هم بعمه شاه مخاطب میشود و زوجه میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانیست
او را یک دختر است دختری پنجم فرخ سلطان خانم او نیز از ما در شاپور میرزاست و زوجه میرزا غلامشاه پیشخدمت باشی است

که نسب

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

کرنسب بمیرابوالقاسم قندرسکی میرساند زیارت بیت الله الحرام کرده واز میرزا غلامشاه شش فرزند آورده دوتن
پسر اند اول میرزا ابوالقاسم دوم سید حسین میرزا دختری وششم ماه نوش لب خانم زوجه امیر دیوان میرزا نبی خان
قزوینی است یکدختر دیک پسر آورده نام پسرش داراب میرزاست وختری وهفتم حب نبات خانم ازمادر محمد
مهدی میرزاست برادر زاده شهریار میرزا محمد خان بعداز جدائی از فخرالدوله او را بجاله نکاح درآورد او را
یکدختر باشد دختری وهشتم فتحعلی شاه پاشا خانم هم ازمادر محمد مهدی میرزاست زاپریت الله الحرام کشت وبنکاح
سهراب خان کرجی خازن شهریار درآمد اول اریکلی خان ملقب بوالی دوم محمد علیخان دختری ونهم فرزانه بیکم
هم ازمادر محمد مهدی میرزاست زوجه حسینقلی خان میرالممالک نخرانه دار شهریار است او را یکدختر باشد دختر
چهلم فتحعلی شاه مهرجهان خانم هم ازمادر محمد مهدی میرزاست بعداز فوت شاهنشاه زوجه زین العابدین خان پسر قاسم
خان هزارجریبی تولتر آقاسی شد دختر چهل ویکم سلطان خانم ازمادر ملک آیرج میرزاست زوجه محمد باقر خان
دولو پسکلر بیکی دارالخلافه کشت او را یکدختر باشد دختر چهل ودوم فتحعلی شاه خاور سلطان بیکم ازمادر
علیقلی میرزاست بعداز فوت شهریار بجاله نکاح میرزا نظرعلی حکیم باشی قزوینی درآمد یکدختر پسر آورد مسمی به
میرزا محمد خان دختر چهل وسیم فتحعلی شاه رخساره بیکم بعداز فوت پدر زوجه محمد خان ایروانی امیر تومان شد و
پس ازاو محمد علیخان ماکوئی او را بنکاح بست واکنون درسرای امیراصلان خان قوانلو است ازمحمد خان یکدختر
دارد دختر چهل وچهارم خرم بهار خانم ازمادر کامران میرزاست دختر چهل وپنجم بزم آرا خانم ازمادر نیراز
مادر کامران میرزاست دختر چهل وششم ماه تابان خانم بازوجه میرزا نبی خان ازیک مادراست دختر چهل
وهفتم ملکزاده خانم است دختر چهل وهشتم فتحعلی شاه بدرجهان خانم ملقب بماه باجی است او نیز ازمادریحی میرزاست
آمازوجات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه عجب نباشد که اگرکس شمار کند باهزار تن راست آید لکن دراین کتاب
مبارک آنانکه درحشمت حسب ونسب بتجمل وسند داشته اند یا درسرای سلطنت صاحب ولد بوده اند و
اگرنه شناخته ونامبردار کشته اند بنام نکاشته می آید وآنجماعت که نسب بزرگ داشته اند نخست رقم میشود
وبعدازان طبقه که هنگام رحلت پادشاه بافرزندان بوده اند شرده می آید آنگاه آنجماعت را مرقوم داریم
که بعضی را فرزند نبوده وبرخی را فرزندان برده اند وهنگام بدرود پادشاه ازجهان بی ولد بوده اند بالجمله
نخستین زوجات فتحعلی شاه آسیه خانم وختر فتحعلی خان دولوی قاجاراست واو مادر نایب السلطنه عباس میرزا
وظل سلطان وگوهر ملک خانم است ودوتن ازفرزندانش نیز وفات کرده اند او را شاه شهید آقا محمد شاه
برای شاهنشاه عقد دائمی بست ودرسنه هزار ودویست وپست هجری وداع جهان گفت جسد او را بعتبات
عالیات حمل دادند زوجه دوم فتحعلی شاه نیز آسیه خانم نام داشت واوه وختر محمد خان قاجار همشیره نظام
الدوله سلیمانخان تولموست نخست درسرای مهدیقلی خان عم شهریار بود وابراهیم خان ظهیر الدوله را
ازاو آورد ازپس او بعقد دائمی شاهنشاه درآمد محمد قلی میرزای ملک آرا وخدیجه خانم وزینب خانم فرزندان
اویند دوتن هم ازوی وفات کرده واو درمازندران وداع جهان گفت زوجه سیم فتحعلی شاه خیر النساخانم
دختر مرتضی قلیخان عم شهریاراست که بطرف روس کریخت چنانکه مرقوم شد او نیز معقده شاهنشاه ومادر

حیدرقلی میرزاست و دو تن هم از وی بزاده است با پسر بکلربیگی سفر کرد و در آنجا رخت بجهان دیگر برد زوجه چهارم فتحعلی شاه مریم بیگم خانم دختر شیخعلی خان زند و مادر شیخعلی میرزاست از وی نیز دو تن فرزند وفات کرده‌اند پسر سفر ملایر کرد و از آنجا بزیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت بدیگر سرای مقام کرد این چهارتن که شمردیم زنان معقوده بودند و دیگران بمدت معین و صیغه مشخص در سلک پردگیان سرای سلطنت درآمدند زوجه پنجم فتحعلی شاه بدرنسا خانم دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار است او را یک فرزند بیاید و بمرد و چندان تندخوی بود که مرافقت با دیگر زنان نتوانست کرد و لاجرم طلاق کرفته از سرای سلطنت بیرون شد و سفر بیت الله الحرام کرده پس از مراجعت بدار الخلافه وداع زندکانی کفت جسدش را بعتبات عالیات حمل دادند زوجه ششم فتحعلی شاه خدیجه خانم دختر محمد خان عزالدین لوی قاجار است یک فرزند آورد و بمرد او را جاریه از مردم سبزوار بود وقتی از خواتون خویش خواستار شوهر کشت و مسئولش باجابت مقرون نیفتاد لاجرم خواتون خود را از هر بجوراینید و بکشت و شهریارش بکفر این کار بفرمود تا بردهن جنبپاره بستند و آتش در زندزوجه هشتم کوهرتاج خانم دختر میرزا محمد خان دولو پسکلر یکی طهران بود در جوانی بمرد و یکدختر پادکار کذاشت که نام او کوهر خانم است و زوجه رستم خان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله میباشد زوجه هشتم فتحعلی شاه ملک سلطان خانم دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است یکدختر آورد و در روزکار نیافت زوجه نهم سلطان خانم دختر اللهقلی خان قاجار دولو والده ماما الله میرزاست زوجه دهم بدرجهان خانم دختر محمد جعفرخان عرب حاکم لسبطام است حسینقلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه و سه دختر از بطن اوست سه دختر هم از او وفات کرده زوجه یازدهم فتحعلی شاه خیرالنساخانم دختر شاهرخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمد شاه بعد از فتح خراسان او را برای شهریار خواستاری نمود و او یکفرزند آورد و بمرد زوجه دوازدهم فتحعلی شاه آغا بیکم مشهور به آقا باجی دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است بعد از فوت والده ملک آرا بعقد دائمی شهریار درآمد در سال یکهزار و دویست وچهل و شش در ارض قم وداع جهان کفته هم در آنجا مدفون کشت زوجه سیزدهم فتحعلی شاه بیکم خانم دختر صادق خان شقاقی است یکفرزند آورد و زنده نماند زوجه چهاردهم فتحعلی شاه طرلان خانم دختر اللهیار خان قلیچه از وی فرزند نیامد زوجه پانزدهم فتحعلی شاه بیکم خانم دختر اماملی خان افشار است ملک قاسم میرزا و ملک منصور میرزا از بطن اوست و دو تن هم وفات کرده زوجه شانزدهم فتحعلی شاه قمرنسا بیکم دختر حسینقلی خان پسر اماملی خان افشار است یحیی میرزا و جهانسوز میرزا و سارا سلطان و قیصر خانم و بدرجهان خانم از بطن اوست یکتن هم وفات کرده زوجه هفدهم فتحعلی شاه زینب خانم دختر احمد خان مقدم بیکلر بیکی مراغه است او را فرزند نیامد زوجه هیجدهم فتحعلی شاه خانم کوچک دختر محمد تقی خان فیروزکریم خان زندست زوجه نوزدهم فتحعلی شاه مریم بیکم خانم دختر جعفرخان زنداست او را فرزند نبوده زوجه بیستم فتحعلی شاه آغا بیکم دختر صیدمراد خان زنداست او را نیز ولدی نبوده زوجه بیست و یکم خاتون جان خانم دختر محمد علیخان زنداست و ما در شاهقلی میرزا او یکفرزندش وفات کرده طواف خانه خدای نیز نموده است زوجه بیست و دوم فتحعلی شاه خیرالنساخانم دختر معجزشاهان پادکیت یکدختر آورد و خدیجه سلطان بیکم خانم که با ابراهیم خان ناظر شوهر عقد بست زوجه بیست و سیم فتحعلی شاه

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

نوشش آفرین خانم دختر پدرخان زندست ماه نوش لب خانم زوجه میرزا نبی خان و ماه تابان که بعد از شاهنشاه
بنکاح میرزا حسین خان پسر میرزا نبی خان درآمد دختران او ینداز زوجه پست و چهارم فتحعلی شاه مهرسا خانم همشیره
محمود خان قوریساول باشی و نبلی است و او نخست نامزد امیر سلیمانخان قوانلو بود از پس او میرای سلطنت درآمد دو
فرزند آور و دو دوکرت زایر بیت الحرام کشت اما فرزندان او نماندند زوجه پست و پنجم فتحعلی شاه خانم جان خانم
دختر محمد علیخان زند ولد کریم خان او را فرزند نبود زوجه پست و ششم خانم جانی خانم دختر ابراهیم خان ظالش
دو فرزند از او متولد شده و هر دو تن مرده اند زوجه پست و هشتم فتحعلی شاه آغا بیکم خانم نسب بسلاطین صفویه میرساند
و او فرزند نیاورد زوجه پست و هشتم فتحعلی شاه سنا باجی خانم از بزرگ زادگان طالش است که هرشاد خانم زوجه
علی محمد خان دولوی قاجار از بطن او دست زوجه پست و نهم فتحعلی شاه کوهر خانم دختر رقلی خان زند است او را
فرزند نباشد زوجه سی ام فتحعلی شاه نبات خانم دختر تقی خان قاجار است او را ولد نباشد زوجه سی و یکم فتحعلی شاه
کوهر خانم دختر فتحعلی خان ولد رضا قلی خان عم شهریار است فرزند ندارد زوجه سی و دویم فتحعلی شاه کوهر خانم دختر خانبابا خان
مانکلی است او را نیز ولد نباشد این طبقه از زوجات شاهنشاه از شاهزادگان و بزرگ زادگان ایرانند اکنون

اسامی زوجات فتحعلی شاه که هنگام وفات شهریار صاحب دختران و پسران بودند

زمانی که در سرای سلطنت پسران و دختران آورده و خود و بزرگ و بانوی سرای پادشاه شده اند رقم میشود و بالجمله
زوجه سی و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم از مردم کرجستان است شاهزاده محمد علی میرزا دامت سلمه خانم از بطن او دست و یکمین
فرزندش نیز وفات کرده زوجه سی و چهارم فتحعلی شاه بی بی کوچک خانم همشیره صادق خان بروجردی است
شاهزاده محمد ولی میرزا از بطن او دست مریم خانم هم از او دست زوجه سی و پنجم زینب خانم همشیره علیقلی بختیاری
شاهزاده محمد تقی میرزا از بطن او دست مریم خانم هم از او دست و دومین فرزندش نیز مرده است زوجه سی و ششم بیکم
جان خانم دختر حاجی صادق فردینی است رکن الدوله و امامویردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن او دست
یکمین هم مرده است زوجه سی و هشتم فتحعلی شاه کلثوم خانم از سادات پازوارست شاهزاده عبدالله میرزا از بطن او دست
زوجه سی و هشتم فتحعلی شاه مریم خانم از مردم کرجستان است محمد رضا میرزا و علیرضا میرزا از بطن او دست سه تن
هم از فرزندانش مرده است زوجه سی و نهم فتحعلی شاه مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است محمود میرزا و
همیون میرزا و احمد علی میرزا و جهانشاه میرزا و از دختران ضیاء السلطنه و سلطان بیکم خانم از بطن او دست پنج تن
از فرزندانش نیز مرده است زوجه چهلم فتحعلی شاه فاطمه خانم مشهور بسنبل باجی همشیره علی اکبر خان راهوری
از بلوک کرمان است شاهزاده شعاع السلطنه و از دختران فخر الدوله و والیه و تاجلی بیکم خانم از بطن او دست شش
تن هم از فرزندانش وفات کرده زوجه چهل و یکم فتحعلی شاه کلبدن خانم ملقب بنجم زن الدوله از مردم کرجستان
شاهزاده بهاء الدوله و سیف الله میرزا از بطن او دست یکمین از اولادش وفات کرده نخست در سرای
سلطنت صندوقدار لقب داشت و نقش خاتم چنین کرد معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه
جهان و از آن پس خازن الدوله نام یافت چندانکه شهریار بجواهر شاهوار و درهم و دینار و اوانی
سیم و زر و آلات مرصع بجواهر و درر و رزمهای و پیادسلحهای زیبا بدست شد تمامت سپرده او بود
و هرگز محاسبی و اواره نگاری نداشت و علم او بر این همه خزاین چنان احاطت داشت که اگر شهریار از وی

خرد تر چیزی و ناچیز تر ششی از آن خزاین طلب میکرد و در شب تاریک دست میبرد و اول با مطلوب را برمی آورد
بعد از وفات پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت زوجه چهل و دوم طاوس خانم ملقب بتاج الدوله از مردم اصفهان
شاهزاده سیف الدوله و نیر الدوله و عضد الدوله و از دختران شیرین جهان خانم و شمس الدوله و مرصع
خانم از بطن اوست سه تن از اولادش نیز مرده است چون بسرای سلطنت در آمد چنان پسندخاطر شهریار قاجار
کرد از تمامت خاتونان فرزندی جهت همانا جواهری که از بهر حلی و حلل از سر و بر علاقه کرده بود معادل دو کرور تومان
زر مسکوک را بتقویم رفت بعد از وفات شهریار بقشش یکمن چنین کرد خاک غم ریخت فلک بر سر تاج زوجه
چهل و سیم فتحعلی شاه بنفشه بادام خانم از ارامنه آذربایجان است شاهزاده الله ویری میرزا از بطن اوست زوجه
چهل و چهارم فتحعلی شاه مشتری باجی از اهالی شیراز است و در علم موسیقی قوتی تمام دارد محمد مهدی میرزا
محمد امین میرزا و محمد هادی میرزا و از دختران جت بنات خانم و پاشا خانم و مهر جهان خانم و فرزانه خانم از
بطن اوست پنج تن از فرزندانش وفات نموده زوجه چهل و پنجم زلیخا خانم از جماعت ترکمانان است اسمعیل میرزا
از بطن اوست که حکومت بسطام داشت زوجه چهل و ششم پریشاه خانم از مردم کرجستان است شاهزاده
کیومرث میرزا از بطن اوست دو تن از فرزندانش مرده است نیک پارسا و پرهیزکار بود و بعد از پادشاه زایر
بیت الله الحرام گشت و ملقب بحاجی شاه شد زوجه چهل و هشتم شاهپری خانم ملقب بسبردار و رفن موسیقی نام
برد ارد و نسب بقبیله مجوس رساند ملک ایرج میرزا و سلطان مصطفی میرزا و از دختران جهان سلطانخانم
از بطن اویند زوجه چهل و هشتم شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی هنری بسزا دارد کیقباد میرزا
و یکتا دست میرزا و کیخسرو میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش نیز وفات کرده زوجه چهل و نهم فتحعلی شاه
سکینه خانم از مردم اصفهان است بهرام میرزا و هرمز میرزا از بطن اوست یکتن از او نیز وفات کرده زوجه
پنجاهم فتحعلی شاه چیران خانم از قبیله کولان ترکمان است سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن اوست
یکتن هم وفات کرده زوجه پنجاه و یکم ستاره خانم از مردم اصفهان است والده منوچهر میرزا است زوجه
پنجاه و دویم فتحعلی شاه گل پیرهن خانم از مردم کرجستان است علیقلی میرزا و عباس قلی میرزا و نورالله
میرزا و از دختران خاور سلطان از بطن اوست زوجه پنجاه و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم خواهر بصیر خان
شیرکوهی رشتی است شاپور میرزا و از دختران فرخ سلطانخانم از بطن اوست دو تن ولدش نیز وفات
کرده زوجه پنجاه و چهارم نه نه خانم همشیره محمد مهدیخان پازواری متخلص بشعله است طیقون خانم و عزت
خانم از بطن اوست زایر بیت الله الحرام نیز گشت زوجه پنجاه و پنجم بی بی خانم و دختر حاجی یوسف بارفروشی
شاه سلطانخانم از بطن اوست زوجه پنجاه و ششم حاجیه خاتون خانم دختر لطفعلی بیک اصفهانی است
شمس بانو خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و هفتم فتحعلی شاه خوشنما خانم از مردم کرجستان است و بیگم
خانم از بطن اوست زوجه پنجاه و هشتم فاطی خانم از مردم شیراز است سرو جهانخانم از بطن اوست زوجه
پنجاه و نهم خیرنسا خانم از مردم میاس است شاه جهانخانم ملقب بخان بی بی از بطن اوست زوجه شصتم
نه نه خانم ملقب بمهد علیا همشیره ملا عبدالله است از مردم ساری مازندران کامران میرزا و اوزبک

زیب میرزا و از دختران بزم آرا خانم و خرم بهار خانم از بطن اوست و یکمین از فرزندانش نیز مرده است
زوجه ششصت و یکم فتحعلی شاه هما خانم از قبیله کرد جهان پیکلوست و جلال الدین میرزا از بطن اوست زوجه شصت
و دویم یکم خانم دختر حاجی الیاس تجریشی از قرای طهران است پرویز میرزا از بطن اوست و دومین از فرزندانش
نیز وفات کرده زوجه شصت و سیم ماه آفرین خانم دختر کل محمدخان شیرازی است زیبده خانم از بطن اوست
زوجه شصت و چهارم شاه فراز خانم از مردم بلباس است آغا یکم از بطن اوست زوجه شصت و پنجم کلی خانم
الشهیر به الاکزار از مردم قراباغ است سلطان حسین میرزا از بطن اوست زوجه شصت و ششم ملک جهان خانم
از اهالی شیراز است مولود سلطانخانم از بطن اوست زوجه شصت و هفتم فتحعلی شاه شهباز خانم از مردم قزوین
رخساره یکم خانم از بطن اوست زوجه شصت و هشتم الکز خانم از مردم بسطام است صاحبقران میرزا از بطن اوست
زوجه شصت و نهم فتحعلی شاه شهربانو خانم از قبیله خدابنده لوست و عالیه سلطانخانم از بطن اوست اکنون جماعتی از
زوجات فتحعلی شاه رقم میشود که فرزندان ایشان بجمله وداع جهان کفته اند و هنکام رحلت پادشاه فرزندان آنها
زوجه هفتاد و هم خیرنسا خانم دختر ابوطالب بیک سنک سری دو فرزند از و وفات کرده زوجه هفتاد و یکم حسن ملک
خانم از جماعت لکزیست یکفرزند از و مرده است زوجه هفتاد و دوم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دختر صمد نظر
پیرانوندست یکمین ولدش وفات کرده زوجه هفتاد و سیم جاجیه بنات خانم از جماعت بنی اسرائیل است
دو نفر فرزند از و وفات کرده اولنخست در سرای جعفرقلیخان عم شهریار بود و بعد از و بسرای سلطنت در آمد
و بعد از مردن فرزندانش شاهنشاه او را طلاق گفت و بعد از انقضای مدت معلوم او را با میرزا شفیع صدر اعظم
عقد بست و بعد از وفات صدر اعظم بزیارت بیت الله الحرام شتافت زوجه هفتاد و چهارم دلارام خانم
از مردم کرجستان است یکمین ولدش وفات نمود زوجه هفتاد و پنجم طوطی خانم از قبیله ارمنیه است یکفرزند
از و وفات کرد زوجه هفتاد و ششم خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو فرزند از و مرده زوجه هفتاد
و هفتم جان بیکم از مردم قم است یکمین فرزندش وفات کرده زوجه هفتاد و هشتم کل بخت خانم از قبیله ترکمان
یموت است سه تن فرزندش فوت شده زوجه هفتاد و نهم جاجیه خانم از مردم طالش است دومین فرزندش
مرده است زوجه هشتاد م فتحعلی شاه کل اندام خانم از جماعت بنی اسرائیل است دومین فرزندش وفات
کرده زوجه هشتاد و یکم فتحعلی شاه شاه پرور خانم از قبیله قراچورلوست دومین فرزندش فوت شده زوجه
هشتاد و دوم فتحعلی شاه سکینه خانم از مردم طهران است یکمین فرزندش وفات کرده زوجه هشتاد و سیم
سرو ناز خانم از مردم کرجستان است دومین اولاد از و وفات کرده است زوجه هشتاد و چهارم فتحعلی شاه
جهان افروز خانم دومین ولداو وفات کرده زوجه هشتاد و ششم فتحعلی شاه خاتون باجی از مردم مازندران است
یکمین ولدش فوت شده ازین پس آنچه از زوجات فتحعلی شاه برنخاریشود در سرای سلطنت اولاد نیاورده اند
زوجه هشتاد و هفتم میرزا مریم دختر محمد تقی بیک استرابادی است زوجه هشتاد و هشتم فتحعلی شاه سکینه خانم
از ترکمانان است زوجه هشتاد و نهم شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه نودم فتحعلی شاه شیرین خانم
از مردم ارمنیه است زوجه نود و یکم شاخ نبات خانم از مردم کرجستان است زوجه نود و دوم شاه نبات خانم

زوجات فتحعلی شاه که فرزندآور و فرزندان ایشان ببرند و هنکام رحلت شهریار فرزند نداشتند

از مردم کنجه است زوجه نود و سیم فتحعلی شاه جان جان خانم از مردم اصفهان است زوجه نود و چهارم فتحعلی شاه
شهر بانو خانم از قبایل بنی اسرائیل هست زوجه نود و پنجم گل پری خانم از مردم کرجستان هست زوجه نود و
ششم فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم ارمنیه است زوجه نود و هفتم فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم کرجستان است
زوجه نود و هشتم جواهر خانم از جماعت ترکمانان است زوجه نود و نهم فتحعلی شاه شکوفه خانم از مردم کرجستان است
زوجه صدم فتحعلی شاه عنچه دهان خانم از قبیله ترکمان کوکلان است زوجه صد و یکم گربلائی مریم خانم از مردم
کرجستان است زوجه صد و دوم معصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل هست زوجه صد و سیم نوبهار خانم
از مردم قرای طهران است زوجه صد و چهارم دل افروز خانم از ترکمان کوکلان است زوجه صد و پنجم فتحعلی شاه
دل افروز خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و ششم خیرالنسا خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و هفتم
آزرده خانم از جماعت شاهیسون زرکراست زوجه صد و هشتم منیژه خانم از مردم شیراز هست زوجه صد و نهم
فتحعلی شاه شهناز خانم از قبیله شقاقی است زوجه صد و دهم فتحعلی شاه لولی خانم از جماعت ارمنیه است زوجه
صد و یازدهم جانجان خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و دوازدهم یاسمن خانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و سیزدهم زیبانظر خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهاردهم سیدسنا خانم از سادات
کاشان است زوجه صد و پانزدهم آهو خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و شانزدهم ماهی خانم از جماعت
بنی اسرائیل است زوجه صد و هفدهم نازآفرین خانم از مردم شیراز هست زوجه صد و هجدهم شیرین خانم
از مردم اصفهان است زوجه صد و نوزدهم نورسلطان خانم از قبایل ترکمان است زوجه صد و بیستم کلابی خانم
از جماعت زندیه است زوجه صد و بیست و یکم شاه پسند خانم دختر رمضان بیک خمسه است زوجه صد و بیست و دوم
جهانسنا خانم از مردم باجلان است زوجه صد و بیست و سیم نازک بدن خانم از مردم قراباغ هست زوجه صد و بیست
و چهارم مروارید خانم از قبیله بزچلو هست زوجه صد و بیست و پنجم طوطی خانم از طایفه کارخانه زند است زوجه
صد و بیست و ششم کوچک خانم از مردم بنی اسرائیل است زوجه صد و بیست و هفتم فتحعلی شاه کوچک خانم
از مردم شیراز هست زوجه صد و بیست و هشتم فتحعلی شاه شاه صنم خانم از قبیله بزچلو هست زوجه صد و بیست
و نهم گل صبا خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و سی ام پیکم خانم از مردم ورامین هست زوجه صد و سی و یکم
مرال خانم از مردم ترکمان است زوجه صد و سی و دوم شهربانو خانم از مردم مازندران است زوجه صد و سی
و سیم فتحعلی شاه سنا خانم از مردم عرب است زوجه صد و سی و چهارم پریزاد خانم از مردم قزوین است زوجه
صد و سی و پنجم فتحعلی شاه شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و سی و ششم کجنگی از مردم اصفهان است
زوجه صد و سی و هفتم سارا خانم از مردم دامغان است زوجه صد و سی و هشتم ملک جانخانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و سی و نهم حزده خانم همشیره ابوالقاسمخان طهرانیست زوجه صد و چهلم شمشاد خانم از ترکمانان یموت است
زوجه صد و چهل و یکم صنم برخانم از جماعت عثمانلو هست زوجه صد و چهل و دوم فتحعلی شاه زینب خانم از مردم
مازندران است زوجه صد و چهل و سیم مریم گلنیک خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهل و چهارم
شرف خانم از مردم همه است زوجه صد و چهل و پنجم جانی خانم از سادات مازندران است زوجه صد و چهل و

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

ششم شاه ویردی خانم دختر استاد محمد رضای زوجه صد و چهل و هشتم زینب خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهل و هشتم
بنات خانم از مردم قزوین است زوجه صد و چهل و نهم فخر جهان خانم دختر آقا محمد جعفر کاشی است زوجه صد و پنجاه هم بتابت
خانم دختر کربلائی محمد مازندرانی است زوجه صد و پنجاه و یکم نیاز خانم از مردم مجوس است زوجه صد و پنجاه و دوم
شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و سیم گوهر خانم از طایفه کلیائی است زوجه صد و پنجاه و چهارم
زینب بیگی از مردم مازندران است زوجه صد و پنجاه و پنجم نرگس بیگی از مردم ارمنیه است زوجه صد و پنجاه و ششم خدیجه خانم از
جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و پنجاه و هشتم سارا خاتون از مردم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سیکسنه خانم
از جماعت ترکمان است اینجمله پسران و دختران و زنان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بود که برشمردیم اکنون بعضی از اعمام و عم
زادگان شهریار را برمی نگارد و همانا پسرهای محمد حسن شاه که عم شهریار بند در خاتمه احوال پدر شناخته آمد اکنون نام اولاد بعضی
از ایشان را و نام فرزندان حسینقلی خان برادر شاهنشاه را نگارنده مع القصه ذکر خاتمه کار حسینقلی خان و نابینائی او
درین کتاب مبارک مرقوم افتاد و امام فرزندان او بتمامت در ایام نابینائی او متولد شدند شش تن و دختر و شش تن پسر بودند
و دختران را شش تن از شاهزادگان بنکاح بستند اول خل سلطان دوم امنه بیردی میرزا سیم احمد علی میرزا چهارم اسمعیل میرزا
پنجم علیرضا میرزا ششم منوچهر میرزا و نام شش تن پسران حسینقلی خان بدینگونه است اول میرزا محمد خان دوم زین العابدین
خان سیم محمد صادق خان چهارم محمد باقر خان متخلص بمریخ شاه مادرش گوهر تاج خانم دختر علیمراد خان زند است که بعد از
وفات شوهر بحباله نکاح شاهزاده محمود درآمد پنجم موسی خان مادرش از جماعت بنی اسرائیل است ششم حسینقلی خان که بعد از
فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت نامهد یقلی خان عم شهریار چون از جهان برفت ابراهیم خان ظهیر الدوله او را از وی
باز ماند و ابراهیم خان در سنه یکهزار و دویست و چهل هجری در دار الخلافه وداع جهان گفت و از وی پست و یکتن دختر
و پست تن پسر بماند اما پسران اول محمد کریم خان که اکنون در میان شاکردان شیخ احمد احسائی رکن اشد و نائب
احد است دوم نصر الله خان سیم رستم خان چهارم خسرو خان پنجم موسی خان ششم اسمعیل خان هشتم شاهرخ خان هشتم
اسد الله خان نهم علی محمد خان دهم علیقلی خان یازدهم هیبی خان دوازدهم محمد تقی خان سیزدهم غلامحسین خان چهاردهم
غلامعلی خان پانزدهم محمد حسن خان شانزدهم عبد الرحیم خان هفدهم علی اکبر خان هیجدهم بهرام خان و دو تن دیگر را
از دختر شاهنشاه فتحعلی شاه دارد که مرقوم شد اول عباسقلی میرزا دوم ابو الفتح میرزا دیگر عم شهریار مرتضی قلیخان است
که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد او را هفت تن اولاد بود پنج تن دختران بودند اول برای شهریار
در رفت دوم بنکاح شاهزاده ملک آرا درآمد سیم راشاهزاده محمود لی میرزا عقد بست چهارم مقصود شجاع السلطنه کشت
پنجم را پسر عم او آقا خان پسر حاجی مصطفی قلیخان بنکاح گرداند و تن پسرانش اول مهر علیخان است که او را چهار پسر
بود محمد صادق خان و رستم خان و محمد باقر خان و محمد رحیم خان پسر دوم محمد حسین خان است که او را نیز پسری مسمی
بهدیخان است عم دیگر شهریار حاجی مصطفی قلیخان است و او برادر اعیانی مرتضی قلیخان است آنگاه که برادرش از راضی
روس بگیلان تاختن کرد و بفرمان شاه شهید او را در دار الخلافه میل کشیدند تا مبادا فتنه بزرگ شود و او سخت دلیر
بود چنانکه پیکان تیر از صفحات آهن و نحاس در میبرد و هنگام اصطیاد از پشت اسب کوران و شتی را با تیغ
دو نیمه میساخت او را او ده دختر و دوازده پسر است اما پسران اول محمد حسن خان ملقب بآقا خان و قتی چنان افتاد

اسامی بعضی از اعمام و عم زادگان و برادرزادگان شاهنشاه فتحعلی شاه

اختتام جلد اول تاریخ قاجاریه

خاتمه جلد اول از تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

که یکتن ملازم او که نصیر نام داشت در کمین گاهی که کرزند شهریار توانست کرد با تفنگ ساخته بدست عارسان درگاه کرفتار شد آقاخان از اصفهای این قصه هراسناک شده از شکارگاه راه فرار برداشت برحسب فرمان اسمعیل خان دامغانی با یکتن دژخیم از قفای او بدار الخلافه رفته هر دو چشمش را تاریک کردند دوم محمد ولیخان سیم حسینعلی خان چهارم محمد کاظم خان پنجم فضلعلی خان ششم عیسی خان هفتم محمد باقرخان هشتم احمد خان نهم امامقلی خان دهم الله ویردی خان یازدهم ذوالفقارخان دوازدهم بهرام خان بالجمله نام اولاد واحفاد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه تا آنگاه که رخت بجنان جاویدان برد برنگاشتم وعشیرت حضرتش تا اینوقت که سال هجرت بریکهزار وهفتاد ویک میرود دو ورنباشد که ده هزار تن باشند همانا درین کتاب مبارک ذکر حال سلاطین اقالیم سبعه مرقوم کشت با اینکه بسیار پادشاهانرا معدودی پسران بودند کاهی پسران بر پدران بشوریدند وکاهی پدران بدفع پسران کوشیدند کاهی برادران از یکدیکر روی برکاشتند وبقلع وقمع یکدیکر خاطر کماشتند در سیر سلاطین همه روی زمین مانند فتحعلی شاه سلطانی نیاشم که بدین عدت وعدد فرزندان آرد واز این عجب تر آنکه اکرچه هریک ازایشان در مملکتی وشهری فرمانکذاری وشهریاری بودند توپخانه وزنبورکخانه وسوار وسرباز فراوان درکردایشان انجمن بود هرکز سر از فرمان برنکاشتند بلکه قوت برکاشتن نیز نداشتند مع القصه اکنون که قصه فتحعلی شاه بپایان رسید ذکر احوال شاهنشاه مبرور محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم می افتد آنکاه بفرخی ومبارکی ذکر جلوس شاهنشاه ایران وخسروخسروان سلطان بن سلطان السلطان ناصرالدین شاه که دولتش مؤبد وملکش مخلد باد نکار خواهد رفت واولاد واحفاد فتحعلی شاه چند انکه از هنکام وفات او تا زمان این شهریار جهان دار بر عدد وعدت افزوده اند هریک را بنام برخواهد نکاشت انشاالله تعالی وحسن توفیقه ومنه

تمام شد جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

از تالیفات عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمد تقی مستوفی

ملقب بلسان الملک تا بتاریخ عشر اول شهر رمضان

المبارک سال هزار ودویست وهفتاد

وسه هجری عالیشان زبدة الاقران

میرزا آقای کمره تحریر کرد ودر کار

خانه خاصه عالیجناب سیادت

نصاب آقا میرباقر

بزینت طبع

محلی شد

قاجار

ناصرالدین

السلطان

شاهنشاه بفرمان ممالک محروسه

ایران یادگار سلاطین کیان

شهریار افسر مدون صولت

افلاطون فطنت جمشید رزانت

خورشید رایت ظل الله فی الارضین

المجاهد فی مناهج الدین

سند السلاطین ومخزن

الخواقین

ابن

السلطان

السلطان ابن

السلطان والخاقان ابن

الخاقان ابن

خاقان

خلدالله
سلطانه
و
برهانه

صور و ابدید
آن شخص اول از آن
ثانی اصف سلیمان
جناب اشرف ارفع امجد امیر
نویان مؤتمن السلطان مقرب الخاقان
وزیر مفخم معظم اعتماد الدوله میرزا
آقاخان صدر اعظم عالیجاه مقرب الخاقان
میرزا تقی سپهر لسان الملک
مستوفی دیوان
اعلی
کتاب جلد
دوم تاریخ قاجاریه را
از مجلدات تاسیخ التواریخ
باتمام رسانیده بزینت
طبع مجلی
داشت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المنعم المفضل و الصلوة علی محمد المحمود و علی وصیه و صهره و آله المستشرفین علی سریره الذین بهم ضایع الله و الناس ضنایعهم ما دامت الشمس بازغة و الکواکب طارقة و بعد چنین می نگارد محمد تقی مستوفی لسان الملک که چون قصه شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بپای رفت حدیث سلطنت ولیعهد دولت او را آغاز کرده بجناب نخستین پیوسته میدارد همانا شاهنشاه جوانبخت محمد شاه قاجار پسر ولیعهد دولت و سلطان قوی آیت نایب السلطنه عباس میرزاست و او پسر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و او پسر شاهزاده جهانخشا حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه و او پسر شهریار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلی خان قاجار است که شریک دولت و کفیل سلطنت شاه شهیدان شاه سلطان حسین صفوی بود شاه شهید آقا محمد شاه که در عرض این سلاطین اقاوه است عم فتحعلی شاه و پسر محمد حسن شاه است بالجمله شاهنشاه غازی محمد شاه چون چهار ساعت و پست و هشت دقیقه از روز سه شنبه ششم شهر ذیقعده سپری شد در سال یکهزار و دویست و پست و دو هجری مطابق تخاقوئیل ترکی در بلده تبریز در ارک علیشاه از مادر متولد گشت و مادر او دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است که پیکلربیکی دارالخلافه طهران و فراهم آورنده خراج ایران بود بالجمله چون از مادر متولد گشت برحسب فرمان ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بشیری روانه دارالخلافه شده این مژده بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آوردند شهریار شاد خاطر شده نایب السلطنه را مشمول مراحم گردانید و بحکم وصیت شاه شهید آقا محمد شاه این مولود را محمد شاه نام کرده و تسمیه ثانی دولت شناس بالجمله حضرتش در حجر تربیت پدر دولتمند روزگار روزها بالیده شده تا بحد رشد و بلوغ رسید پس

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بدستیاری آموزگاران هنرهای رزم و بزم را نیکو پیاموخت و بفطرت پاک و طویت صافی در میان قوم شناخته آمد هرگز دامان ورع و تقوی از کف ندورت مناهی و ملاهی آلوده نشد در لغات عرب و صنعت اهل ادب و تفقه بکلام الله مجید و خط اشعار طرفه و بسیط هنری بکمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت در پیشه نقاشی و فن حساب دانان و مهندسان از تمامت بار یافتگان درگاه و چاکران پیشگاه رتبت برتری داشت و با اقتدار سلطنت اطهار مسکنت همی کرد و درویشان بسوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت در طریقت موحدین و عقیدت آنجماعت معضلات حقایق و مشکلات دقایق را از در تعلیم و تعلم توانست بود تا کنون در سلاطین شیعی پادشاهی بدین پاکی طینت و صفای طویت و فضل طبیعی و جود جبلی نخواندهام و نشنیدهام شجاعت و جلادت که از سلاطین جز آن متوقع نیست هم در شخص او کمال ظهور داشت چنانکه شطری از آن در ذیل تاریخ شاهنشاه جهان فتحعلی شاه در قصه روسیان و آذربایجان و جنگ افغانستان و خراسان مرقوم افتاد و این شناخته بود که در هر جنگ نایب السلطنه عباس میرزا محمد شاه را مامور فرمود و شکسته باز نیامد بالجمله آنگاه که از سال میلادش دوازده عام برگذشت در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری برحسب فرمان قاهر حضرت شهریار تاجدار کشت و شاهنشاه از چپین او آیات سلطنت همی مطالعت کرد و هم در اینوقت مهد علیا دستور کبری دخترزاده خویش را که صبیهٔ اعضاد الدوله امیر محمد قاسمخان قاجار قوانلو بود با او بنکاح بست و سر و ریاد شاهانه بپای برد و هم از ایشان شاهزاده شهریار مظفر منصور ناصر الدین شاه زیب و زینت تاج و تخت کشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القصه از این پیش بشرح رفت که فتحعلی شاه روز پنجشنبه دوازدهم صفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شاهنشاه غازی محمد شاه را در باغ نگارستان طهران تشریف ولایت عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و هم در اینسال خود سفر اصفهان کرده روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره بسنجان جاویدان تحویل داد و بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد خاطرها دیگرگون کشت بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر همی کردند و تخت و افسر همی جستند نخستین شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس بود که دور و نزدیک از وفات فتحعلی شاه رخصت انصراف حاصل کرده رهسپر شیراز کشت و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری نیز بفرمان پادشاه با او همراه شدتا در نظم قبایل و سکنهٔ اداضی فارس با او همدستان باشد و روزدیگر عبد الله خان امین الدوله مامور کشت که با هفت هزار سواره و پیاده از دنبال ایشان سفر شیراز کند و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس را که در عقدهٔ تعطیل افتاده ماخوذ دارد و حال رعیت فارس را باز پرس کند و معلوم دارد که منال دیوانی را عمال اخذ کرده و ذخیره نهاده اند یا عاید خویش دفع داده اند چون شاهزاده حسینعلی میرزا تا منزل مهیار برفت و امین الدوله از سعادت آباد اصفهان لشکرگاه پادشاه بود یک تیر پرتاب دور شده در تخت پولاد خیمه زد شهریار تاجدار رخت از اینجهان بیرون برد و چون سالهای دراز میرفت که الله یار خان آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار را با امین الدوله کار بر خصومت بود و بدانسان که عادت خواجه تاشان است خصمی ایشان هر روز بر زیادت میکشت از این روی امین الدوله هرگز ایمن نمیزیست و رضا نمیداد تا محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند و از

آنسوی چون آصف الدوله و سپهدار کنون خاطر امین الدوله را دانسته بودند و چم داشتند که مبادا در زیر لوای یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی فتوری اندازد بعد از وفات فتحعلی شاه و رفع امین الدوله واجب شمردند و با شاهزاده علیقلی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکر گاه بود همدست شدند و آقا علی اکبر مشیخدمت فتحعلی شاه را بسوی او فرستادند و پیام دادند که اینک شاهنشاه از جهان بیرون شد و کارها دیگرگون گشت صواب آنست که نزد یک ما تحویل کنی تا کار بشوری کنیم و با هرچه پیش آید همدست و همداستان باشیم و خواستند تا اگر امین الدوله بجانب ایشان فراز شود او را ماخوذ داشته باز دارند اما چون این پیام بامین الدوله رسید نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت انجماعت همدل و همزبان بخشیدند یکرویش مینیت که فتحعلی شاه ما را با تو همراه کرده و بفرمان برداری تو فرمانداده هم اکنون او را زنده انگاریم و سر از خط فرمان تو برنداریم امین الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیام باز فرستاد که من در حضرت شهریار رسال فراوان بردم و زمان شیخوخت دریا قم موی سپید شد و قوی ضعیف گشت ازین پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از زاویه عزلت بیرون نخواهم شد شما از من چشم پوشیده دارید و این چشمه را خوشیده انگارید و آقا علی اکبر را بی نیل مرام مراجعت داد عبدالله خان امین الدوله بعد از مراجعت آقا علی اکبر سطری چند برنگاشت و محسن بیک ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت بسرعت صبا و سحاب شتاب کن و هرچه زودتر شاهزاده حسینعلی میرزا پوسته شو این مکتوب را بدو بسپار و بگوی بلجای میرود و نیک فتحعلی شاه را زمان برسید و بسرای دیگر کوچ داد و چون اینخبر اصفهانی بشنوانی طریق مراجعت گیرد مانند برق و باد و درین لشکرگاه حاضر باشد امروز فرزند اکبر و ارشد شهریار توئی و از همه برادران خزاین و دفاین بیشتر داری چون این لشکر تراچند از کرد رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده کردند و نزدیک تو انجمن شوند پس باز بندد دریای نور و تاج ماه و دیگر اثاثه سلطنت که از معادل ده کرور زر سکوک برزیادت است ماخوذ داری انگاه ترا با سی هزار تن سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چنین گنج گران در تخت اصفهان جای دهم چون مردم فارس این بدانند که تو با چنین گنج و سپاه باصفهان راه کرده خورد و بزرگ با تیغ و جوشن و اگر نیابند با چوبهای دشت ارژن اعداد جنگ کرده و پنجاه روز بزنگذرد که پنجاه هزار تن در اصفهان حاضر رکاب شوند و از آنسوی برادر اعیانی تو شجاع السلطنه که مردم ایران بی انگه پژوهنده شوند او را خواهند و اندیک اندیک چنین لشکر از کرمان و یزد برسد و شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه که با شاقی تست کلید عراق است او را با خود با صفهان کوچ داده تا لشکر پراکنده و با جلان و بختیاری و یا راحدی و دیگر قبایل را در حضرت تو حاضر سازد و دیگر ملکزادگان که در بلدان و امصار عراق فرمانگذارند مانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و همیون میرزای حاکم نهاوند و از آنسوی محمدحسین میرزای حاکم کرمانشهان همگی طریق حضرت تو گیرند چنان شود که مردم دارالخلافه طهران از دراضطرار و اضطراب تا باصفهان تراپذیره شوند و بی کلفت خاطر بدارالخلافه درآورند مع القصه امین الدوله ازاین گونه سخن فراوان کرد و محسن بیک پست و بلندزمین را بقدم عجل درنوشته در مهیار بشاهزاده حسینعلی میرزا رسید مکتوب امین الدوله را بداد و پیام او را بگذاشت شاهزاده حسینعلی میرزا

طلبیدن عبدالله خان امین الدوله شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما را بتبطیع سلطنت ایران

از خبر

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

از خبر مرگ پدر بی خویشتن شد خدای را شکری و را خوی سلطنت نداده بود و آن جلادت در کوهر نداشت که تا چندین ترکتاز تواند کرد همی پنداشت که وزیر شیراز مردی غریب و مسکین است لاجرم وحشت زده و هراسان محسن بیک را نیز برداشت و از مهیار شتاب کرفته تا قمشه تباخت و از آنجا شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه وداع کفتا و را روانه برجرد نمود و خود بطرف شیراز در تکتاز آمد و بعد از ورود بشیراز وقتی مسعود معین کرده تاج بر سر نهاد و بخت برآمد و نام خویش را نقش بزرکرد و زینت منبر ساخت و خود را سلطنت بلند آوازه فرمود

سلطنت دعوی حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس

برادر اعیانی او حسینعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید که شاهنشاه ایران بجنان جاویدان تحویل داد لشکری از مردم کرمان انبوه کرد و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا کرده او را مامور بتسخیر یزد فرمود و هلاکو میرزا کوچ بر کوچ طریق یزد برداشت سیف الدوله میرزا پسر ظل سلطان که این هنکام از قبل برادر خود سیف الملوک میرزا حکومت یزد داشت این قصه بشنید و چون از مردم یزد این بود مقاتلت و مبارزت با هلاکو میرزا را از طریق

[illegible] فارس

حصافت عقل منحرف یافت لاجرم بی آنکه اسبی بمیدان تازد و زرمی سازد یزد را تسلیم داده باد و عراده توپ و پانصد سوار کهملازم رکاب داشت طریق دارالخلافه طهران کرفت اما شجاع السلطنه بعد از بیرون فرستادن هلاکو میرزا خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر آسود و بدان اندیشه بود که حسینعلی میرزا کلید خزاین و دفاین بدست او خواهد کذاشت و او تجهیز لشکر کرده سلطنت برادر را استوار خواهد داشت اما از آنسوی امین الدوله در لشکرکاه خویش تا چاشتکاه روز دیکر بماند تا از شاهزاده حسینعلی میرزا خبری رسید و نه محسن بیک باز آمد دانست که فرمانفرما مراجعت نخواهد کرد پس از آنجا کوچ داده در کنار زاینده رود از پس دیوار باره شهر نزدیک سعادت آباد سراپرده کرد چون رکن الدوله و شاهزادکان جد پادشاه را حمل دادند و لشکر یکه با امین الدوله بود اجازت یافته با لشکر رکن الدوله پیوست و در اینوقت که توپچی و زنبورکچی و سواره و پیاده همه آشفته خاطر و از یکدیکر هراسنده بودند و هر کس اکر توانست دست غارت بدیکری فرا برد علف و آذوقه نیز تنکیاب بود میرزا آقاخان وزیر لشکر بدان تدبیر و رویت در میان اینجماعت بشیر و نذیر کشت که ایندم شصت آرای پراکنده خاطر را همدل و همداستان نمود بدانسانکه با جد شاهنشاه چنان کوچ دادند که کفتی پادشاه زنده است و برپشت اسب طی مسافت همی کند

بالجمله چون در خاتمه احوال مشعلی شاه این قصه بشرح رفت بتکرار نخواهیم پرداخت روز دیکر که غلامحسین خان سپهدار تاج الدوله دیکر پرده کیان سرای سلطنت را از سعادت آباد کوچ داده در میان دروازه اصفهان با امین الدوله سپرد چنانکه مرقوم شد و خود راه دارالخلافه برداشت امین الدوله پرده کیان را برداشته بمیان شهر آورد و در خانهای سلطانی جای داد و خود بسرای خویش فرود شد و چون هنکام رحلت پادشاه شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان با راضی چهار محال تاختن کرد و با سپاه خویش پیوست چنانکه ذکر شد امین الدوله بعد از رسیدن بدو با اصفهان کس بسوی او فرستاد که از چه روی جایی در چهار محال کرده نتوانی برخیزد و طریق شهر کیرد و کار شهر را بنظام کن سلطان محمد میرزا روز سیم سعادت آباد آمد و از درآمدن بشهر همپاک بود و با امین الدوله مکتوب کرد که اکر تو با من از در صدق بودی و مرا با صفهان از روی نیرنک طلب نکردی اینک شاهزاده سلیمان میرزا بچه اندیشه در سرای خویش مهمان پذیری امین الدوله در پاسخ کفت که خواهر من بشرط زناشوئی در سرای سلیمان میرزا

مراجعت سلطان محمد میرزا از چهارمحال باصفهان

در اینوقت که پادشاه از جهان برفت با کسیرهای او را در مراتع تجارت بروند اکنون در سرای من از بهر آنست که بسیج راه کنند و طریق دارالخلافه سپارند با بالجمله عاقبت امین الدوله با او سوگند یاد نمود و در ظهر کلام اضافه رقم کرد که هرگز سر از دربانیت پرون نشود آنگاه سلطان محمد میرزا بشهر در آمد و امین الدوله بحضرت او رقعه معرض داشت که اکنون اگر خواهی خود در این شهر رتق و فتق میکن و مرا بگذار تا در سرای خویش بیاسایم و اگر خواهی تا من همه روز بدیوان حضرت پویم و در حل و عقد امور مداخلت کنم باید از آنچه من گویم پرون نشوی و بر آنچه حکم کردم حکومت نفرمائی سلطان محمد میرزا پنهان نهاد که از سرای درونی کمتر پرون شود و در هیچ امر داخل نگردد اینوقت امین الدوله نزدیک علمای شهر پیام کرد که سالها در زمان دولت فخیمه شاه روزگار بآسایش بردید و بعزت زیستن گردید اکرام روز خویش و تبار شما حق آن نعمت نگذارند و بهواجس نفسانی مردم شریر و مفسد را حفظ و حراست فرمایند زمانی دیر بر نیاید که جان و مال مردم بهدر شود و مردم حاجی سید محمد باقر که فخر علمای ایران بود و خویشاوندان آقا میر محمد مهدی امام جمعه و کاشتکاران دیگر علما بعضی از مردم مفسد و شریر را که سبب آشوب شهر و غارت اموال تجار و نهب بزرن و بازار بودند ماخوذ داشتند و روز دیگر محمد علیخان اصفهانی با جماعتی از سربازان نزدیک ایشان رفت و آن اشرار را گرفته نزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آوردند صوابدید امین الدوله و فرمان او ایشانرا در میدان نقش جهان اصفهان حاضر ساخته هریک را از چپ و راست دست و پای قطع کردند لاجرم آن بلده بنظام شد و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت و اینوقت سیف الدوله سربازیکه از چهارمحال بدست میرزا خان بنظام کرده بود ملازم خدمت داشت و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لنبان نشیمن داشتند دو هزار تن حاضر حضرت امین الدوله بودند و امین الدوله هنوز همه روزه با حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نامه میکرد که اگر چه از کار اصفهان سفر شیراز کردن پسندیده نبود با اینهمه از آن پیش که یکتن در دارالخلافه طهران صاحب تخت و تاج شود و کار سلطنت بدو استقرار یابد با لشکری ساخته بجانب اصفهان تاختن کن بلکه غلبه ترا افتد و اینمعنی را نیک بدان که در ارک شیراز روز بردن و سکه و خطبه بنام خود کردن کس پادشاه ایران نشود و روزکاری دراز نرود که همان ارک شیراز تو را حصار دهند و بی کلفت خاطر کرفتار کنند و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات امین الدوله را وقعی نمیگذاشت و همچنان در ارک شیراز نشیمن داشت اکنون برسر داستان شویم و در همان ساعت که فتحعلیشاه چشم از جهان بربست شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضاقلی میرزا با سپاهی تیزتک برنشسته با چند تن از ملازمان خود مانند برق و باد راه آذربایجان پیش گرفتند تا شاهنشاه غازی محمد شاه را از این حدیث آگاه کنند و در حضرت او عقیدت خویش را مکشوف دارند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز چنین توانی بر نشست و آهنگ زنجان و اراضی خمسه نمود باشد که آنحال را از تخت حکومت شاهزاده فتح الله میرزای شجاع السلطنه پیرون آورده و زمام ملک بدست گیرد چه از پیش چنانکه مرقوم افتاد در آن مملکت فرمانگذار بود و بساوخا و دفاین در دور و قصور خویش مدفون و مخزون داشت و بی آنکه خویشتن در آن اراضی فرمانگذار آید از کشف آن خزاین هرلسناک بود اما آصف الدوله و سپهدار با شقاق از راه مورچه حضرت علی طریق همی

کردند

شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

کردند و لشکر عراق را با خود کوچ همی دادند آنگاه که در دیه قمرود در سر بند عباسی فرود شدند عریضه بحضرت شاهنشاه غازی محمدشاه نگار دادند که هرچه زودتر بجانب دارالخلافه طهران سفر فرمای و تاج و تخت سلطنت را مستقل گذار تا مردم زیاده طلب از طلب و تعب باز نشینند و اهالی ایران از جنگ و جوش باز دارند اینک من که سپهدار عراقم با دوازده هزار تن مرد لشکری چشم بر حکم و کوشش بر فرمانم اگر فرمان رود طریق آذربایجان گیرم و اگر نه در عراق فرمان پذیرم محمودخان دنبلی قوریسادول باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب فراهانی نیز هریک عریضه نگار دادند و عقیدتی بکار بستند نگارنده این کتاب مبارک که حاضر آن انجمن بود دوازده بار استفتاح بنام شاهنشاه غازی نمود و این چند شعر را دکردم و بدست رسول نهادم

بعشر دوم از دو تیمن جمادی ماه — ز سال هجرت رفته دو ششصد و پنجاه
بمانده یازده روز و برفته یازده روز — بچه بشهر رجب هم ز چهارشنبه ماه
بروز پنجم هفته بهفتم آبان — که مهر بود و بمیزان در و بسر طان شاه
نهفت روی ز خلق و نمود روی بخلق — که ظل باره آله و که ظل باره آله
بخواست از سر تخت و نشست بر سر تخت — گزیده مخلص شه گزین محمدشاه

بالجمله مکاتیب را فرستاده بر کرفته بجانب آذربایجان سبک سیر آمد و آصف الدوله باتفاق سپهدار وارد کاشان شدند چون حکومت کاشان خاص سپهدار بود ناچار از خویش برگماشت و طریق قم پیش داشت آصف الدوله در قم اقامت نمود و سپهدار طریق عراق پیمود و در سلطان آباد متوقف گشت امارکن الدوله و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در خاتمه قصه مخلصی شاه بشرح رفت چون جسد پادشاه را با خاک سپردند با لشکر ماز ندرانی و قوشون رکابی و دیگر سپاهیان راه طهران پیش داشتند و از آنسوی با مداد پست دیگر جمادی الآخره مسرعی از عبدالله خان امین الدوله نزد یک شاهزاده علیخان ظل سلطان رسید و او را از وفات پادشاه آگاه ساخت و او با ندیشه سلطنت پرداخت

دعوی سلطنت شاهزاده ظل سلطان در دارالخلافه طهران

ظل سلطان که در طلب سلطنت نیز بیست و از آنروز که محمدشاه غازی ولایت عهد یافت چنانکه مرقوم شد دلگران بود و این هنگام یکباره مکنون خاطر را مکشوف داشت و در همانروز دیگر محمد باقرخان دولوی قاجار برادر آصف الدوله را که پیشکار سپکی طهران بود طلب نمود و دیگر بزرگان قاجار و اعیان دارالخلافه طهران را نیز حاضر کرد و ایشانرا از مرگ پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی نیز باز نمود حاضران حضرت کفشدسالهای فراوان است که از پدران خویش بمیراث خدمت سلاطین قاجاریه برداشته ایم اکنون که مخلصی شاه از جهان برفت هرگز حق نعمت او فراموش نکنیم و تا جان در تن داریم پیکانه را در ملک مداخلت ناهیم لاکن هریک از فرزندان پادشاه صاحب تاج و کاه شود در حضرت او ایستاده شویم و اطاعت او را آماده باشیم آنگاه ظل سلطان کار شهر را بنظم و نسق کرد و از ری حفظ و حراست برج و باره شهر نگاهبانان و دیده بانان برگماشت از پس آن مجلس را از پیکانه بپرداخت و محمدباقرخان پیشکار سپکی را حاضر

ساخت و با او گفت اینک خواهرزاده تو محمدشاه در طلب تاج و گاه است و برادر تو آصف الدوله اگرچه در قم اقامت دارد با او بهدل و همراه است اکنون بگوی کار ما با تو بر چگونه خواهد رفت اگر حمایت خویشان خواهی جست هم اکنون طریق ایشان گیر و اگر نه مرا از خویشتن آسوده فرمای بعد از گفت و شنود فراوان محمدباقرخان قرآن مجید را در میان نهاده سوگند یاد کرد که تا سلطان جان در مملکت بدن فرمانگذار دارد از فرمان او بنگذرد و هرگز بجانب خواهرزاده و برادر ننگرد آنگاه ظل سلطان دل قوی کرده و کلید دروازه و حراست برج و باره را همچنان با او بگذاشت روز دیگر مسرعی از شاهزاده اماموردی میرزا برسید و مکتوب او را برسانید بدین شرح که با لشکر ساخته جهد پادشاه را بدارالامان قم آوردیم و ما خاک سپردیم اینک با همان سپاه براه دارالخلافه اندریم و ما را جز در حضرت تو سر ضراعت نیست و هرچه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود ظل سلطان نیک شاد شده در پاسخ فرمانگرد که با تمامت لشکر هرچه زودتر حاضر درگاه شو این سخن مردم فتنه‌جوی را دل قوی ساخت گروهی بنزد یک ظل سلطان انجمن شدند و گفتند بی درنگ جای درا و درنگ کن و تاج سلطنت بر سر زن تا مردم دور و نزدیک اندیشه ترا بازدانند و بدرگاه تو شتاب گیرند و اگر در اینکار تقاعد ورزی و مردمان را در طلب این مرند هم آن میرود که اشرار دارالخلافه ناگاه برشورند و بارگ سلطانی درافتند و سرای سلطنت و خزانه پادشاهی را منهوب دارند و با اینهمه ظل سلطان هم داشت که چون بر تخت سلطانی جلوس کند سلاطین و دول خارجه و بزرگان ایران او را از شخت فرود آرند و گویند بحکم ولایت عهد و وصیت فتحعلی شاه سلطنت ایران خاص شاهنشاه غازی محمدشاه است در اینوقت میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که از میرزا ابوالقاسم قایم مقام دشمنی تمام در خاطر داشت و از این روی از سلطنت شاهنشاه غازی ما رب بود گفت جواب دول خارجه بر ذمت من است و نگاشته ظاهر ساخت که در میان دول خارجه و بزرگان یورپ برقرار است که وصیت شاهنشاه برگذشته در تعیین ولیعهد موقوف و منوط برضای جمهور رعیت اگر مردمان راضی بسلطنت ولیعهد نباشند تغییر آن ممکن است این نگاشته بسیار از مردم را بقوت کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان که در طهران بودند جماعتی بحکم و کردی بدلخواه خویش در کنار آن صفحه شرحی نگاردادند و ختم برنهادند که ما بسلطنت ولیعهد هستان نیستیم ظل سلطان را بپادشاهی سلام دادیم این هنگام اماموردی میرزا نیز با لشکر ما واشاقه سلطنت برسید بازو بندهای دریای نور و تاج ماه و شمشیر مرصع و دیگر لالی و اوانی سلطانی را تسلیم کرد پس ظل سلطان روز چهاردهم شهر رجب اشاقه سلطنت را بر خود راست کرده رکن الدوله را وربدست خود تاج کیانی بر نهاد و بر تخت سلطانی جای کرد بزرگان ایران در خدمت او بر صف شدند و او را تهنیت و تحیت گفتند و نامش را در خطبه عادلشاه یاد کردند و بر سیم و زر علیشاه نقش نمودند رکن الدوله بدین نیکوخدمتی ملقب بتاج بخش گشت و افزون از حکومت قزوین فرمانگذاری گیلان و خمسه را منشور گرفت و اماموردی میرزا سرکشیکچی باشی شریک السلطنه لقب یافت و منصب خود را با فرزند خویش اماقلی میرزا گذاشت و شاهقلی میرزا ایشیک آقاسی گشت و چون ظل سلطان از این امور بپرداخت فرزندارشد خود سیف الملوک میرزا را بولایت عهد برگماشت آنگاه بفرمود تا با امین الدوله منشوری کردند که نخستین توقاد را از اینداهیه آگهی فرستادی و بدین امر

اقدام

شرح سلطنت و جهانگیری محمّدشاه قاجار

اقدام و ادی اکنون از چه در اصفهان نشیمن ساختی و بجانب ما پنر و اختی پتوانی بجانب طهران راه برگیره و در حل عقد امور چنانکه بودی باشی امین الدوله چون کار ظل سلطان را استوار نمیدانست و سلطنت او را ممکنتی نمیگذاشت سر بفرمان او در نیاورد و همچنان در اصفهان روی دل با حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه داشت بالجمله چون محمّد حسین میرزای حشمة الدوله با ظل سلطان افزون از برادرزادگی بسمت مصاهرت داشت نیز فرمانی بسوی او کرد و حکومت کرمانشاهان را بدو گذاشت و شاهزاده ایلخانی میرزا را نیز بحکومت قم منشور فرستاد و اسمعیل خان پسر عبدالرزاق خان کاشی را در کاشان باز داشت و فرمان حکومت او را قسم کرد و از آنروز که برتخت نشست مهر از درگنجینه شهریار تاجدار فتحعلی شاه برگرفت و معادل چهار صد هزار تومان زر مسکوک بر بازماندگان و فرزندان آنمردم که در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند همچنان آنجمع را که در طهران اقامت داشتند عطا کرد و چون رکن الدوله و اما مویردی میرزا و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر بزرگان و سپاهیان از راه برسیدند قریب چهار صد هزار تومان دیگر برایشان بذل فرمود و رعیت و لشکری در دارالخلافه طهران غنی شدند و ظل سلطان را عادلشاه خواندند از این روی که بعد از قتل نادرشاه عادلشاه خزانه او را پراکنده ساخت چنانکه در جای خود رقم شد مع القصه اینوقت سیف الملوک میرزا پسر ظل سلطان و حضرت پدر معروض داشت که اینهمه درهم و دینار که در میان مردم پراکنده ساختی برای قوام سلطنت تو کاری نیست پادشاهان کار با مردان شمشیرزن کنند نه با رضاجوئی جمعی پیرزن از این کنج کناسنجیده بذل میفرمائی معادل صد هزار تومان مرا تسلیم کن و این لشکر همچنان که از گرد راه برسیده با من همراه کن تا از اینجا با راضی خمسه و زنجان سفر کنم و در خاک سراب و کرمرود خیمه زنم و بر سر راه محمّدشاه و لشکر او سدی سدید باشم چنانکه یکتن از مردم آذربایجان بدینسوی سفر نکند جز انکه بطوع و رغبت از سر اطاعت محمّدشاه برتابد و درین حضرت چنین ضراعت بر خاک نهند جمعی از حاضران درگاه با سخن او همداستان شدند و حصافت عقل او را ستایش کردند محمّد جعفرخان کاشی که وزارت ظل سلطان داشت سالهای فراوان با سیف الملوک میرزا طریق مخاصمت و مبارات میکذاشت و سخت از و هراسناک بود و با خود میاندیشید که اگر کار سلطنت بر ظل سلطان راست آید و سیف الملوک میرزا بقوت شود و دور نباشد که قصد جان او کند چه ظل سلطان مردی لئیم العرکه است و آن غلظت و صلابت در وجود ندارد که تواند چاکر نشان از شر فرزندان حراست فرماید لاجرم محمّد جعفرخان در نهانی با سلطنت ظل سلطان رضا نمیداد خاصه در هر کار که سیف الملوک میرزا اقدام میکرد تو اعد آنرا منهدم میساخت هم در اینوقت رای ظل سلطان را که سخت داشت از اتفاق با پسر بگردانید و از جانب دیگر میرزا آقاخان وزیر لشکر که بخرد و خرده بین و تدبیر صواب اگر خواستی از آب آتش افروختی و از آفتاب سحاب کردی و از دیرباز دل در سلطنت محمّدشاه داشت و کار مصلحت دولت او میکذاشت در اینوقت بهنگام یافت و در حضرت ظل سلطان معروض داشت که در این زمستان از سورت سرما و کثرت برف مرغ در آشیان بر جای سرد شود و خانه آذربایجان که مملکتی سرد سیر است هم در میان قوت بر دولت بر زیادت باشد کی تواند لشکر از آنجا جنبش کرد و گر فرض آنکه کاروان محمّدشاه اعداد راه توانند کرد و بی سفر توانند نمود از پس نور روز سلطانی و اول بهار اقدام در این امر کنند واجب نباشد که در چنین

زمستان لشکری که هم اکنون از سفر رسیده مامور بحمیه و زنجان فرمائی اینجماعت تا بدایت بهار چنان خسته و
مانده شوند که هنگام نبرد جستن با سپاهیان و زرم دادن با لشکر آذربایجان در اول حمله پشت باحنک کنند و را
فرار پیش گیرند و این لشکر مازندرانی را من نیک شناخته ام ایشان باهای نند که تا سر او بر سنگ نیاید از راه
نکرد و هم اکنون اینجماعت ناچارند که سفر مازندران کنند و زنان و فرزندان خویش را پرستاری نمایند چون نوروز
سلطانی فرا آید سفر برایشان سهل کرد و بهر کجا که بخوانی بهر کجا که برانی مطیع و منقاد باشند ظل سلطان و خان
حضرت او که مردمی آزموده و نامجرب بودند چه دانستند که مرد دانا چون بخواهد دست تدبیرش در شهد صافی
زهر نقیع تعبیه کند اینصورت را که در معنی تشتت شمل بود بتهیاء امر حمل دادند همدل و همزبان این رای را پسندیده
داشتند لاجرم وزیر لشکر کار بکام کرد و سپاه مازندرانی و دیگر قبایل را بطرف مرابع و مساکن خویش کیل
ساخت و درگاه ظل سلطان را از لشکر پرداخته کرد و هم در اینوقت حاجی خان قراباغی سرهنگ که امور بتوقف
خراسان بود با یک فوج سرباز ان شقاقی از راه برسید نکشی آنکه ظل سلطان هم او را بتشریف خنجر الماس
و عطای زر و سیم نوازش و نواخت فرموده روانه آذربایجان ساخت اما از آنسوی چنانکه مرقوم افتاد چون
سیف الدوله میرزا پسر دیگر ظل سلطان از ییلاق بیرون شد تا کاشان کوچ بر کوچ آمد و این هنگام مردم کاشان
بر دوشیمت و طریقت بودند کروهی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم براه بودند و انتظار ورود
موکب او را بطهران میبردند از جمله ایشان میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان برادرزاده فتحعلی خان ملک
الشعرا و فرزندان و اتباع او بودم من بنده نیز چون از سفر اصفهان بکاشان آمدم دیگر بار در وی شهر یار
برگذشته فتحعلی شاه کوچ ندادم و در کاشان متوقف و در دولتخواهی شاهنشاه غازی محمد شاه با میرزا ابوالحسن
و اتباع خویش متفق بودم از آنسوی اسمعیل خان که از قبل ظل سلطان حکومت کاشان داشت با مردم خویش
و جماعتی از اهل آن بلده همداستان شده ساز مقاتلت و مبارزت طراز کردند چند گاه مساکن او را با ما
سنگرها در میان بود و جز گلوله تفنگ رسولی در میانه مترد و نمیگشت تا اینوقت که سیف الدوله میرزا از یزد
برسید اسمعیل خان او را پذیره شد و همچنانش با لشکر و توپخانه بشهر در آورد و اینحدیث چاکران محمد شاه را
ضعیف کرد و میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا محمد از خانه خویش بیرون شده در سرای حاجی سید محمد تقی
پشت مشهدی که در میان علمای اثنا عشریه فاضلی نام بردار بود پناهنده گشتند هر چند من بنده ایشان را
تحریض بدافعه دادم و گفتم با بخصومت کاردار ان ظل سلطان نام برآورده ایم اگر سلطنت او را قدر کس
بر ما ابقا نخند صواب آنست که هیچ از منازعت و مدافعت دست باز ندارید میرزا ابوالحسن در جواب گفت
هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه و سفراء بدار الخلافه خبری نرسیده و اکنون ظل سلطان بر تخت
سلطنت جای دارد و اینک پسر او ست که با توپ و لشکر با ما طریق مقاتلت می سپارد بهتر آنست
که کناری گیریم تا او سفر طهران کند آنوقت اسمعیل خان را دفع دهیم این بگفت و بنجانه حاجی سید محمد تقی بر فت
و بنشست اما از آنسوی اسمعیل خان بفرموده سیف الدوله میرزا با چند تن از ملازمان سیف الدوله بنجانه
حاجی سید محمد تقی شدند و با میرزا ابوالحسن و فرزندان و میرزا محمد با قرآن مجید سوگند یاد کردند و ایشان را

مطمئن

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

مطمئن خاطر ساخته نزدیک سیف الدوله میرزا آورد تا آنکاه اسمعیل خان اصرار فراوان نمود که سیف الدوله شاهزاده را میل درکشد و نابینا سازد سیف الدوله پذیرفا نگشت لاکن اموال ایشان را بغارت برگرفت و در عوض چند شتر عرب و چند سراستر نیز از بنده مولف بغارت رفت بالجمله هر دو تن را برعراده توپ سوار کرده راه طهران پیش داشت بعد از چیرون شدن از من بنده و دیگر چاکران همچنان همدست شده اسمعیل خان را دفع دادیم اما از آنسوی چون سیف الدوله میرزا با راضی شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه رسید که از آنجا تا طهران یک فرسنگ و نیم مسافت است جنرکرفاری ظل سلطان را اصغا فرمود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اینوقت میرزا ابوالحسن و میرزا محمد رها شده به بقعه شاهزاده عبدالعظیم در رفتند اکنون باز استان شاهنشاه غازی محمد شاه پردازیم و بازگوئیم که چگونه خبر مرگ پادشاه را اصغا فرمود آنچنانکه ذکر نمود

رسیدن خبر وفات پادشاه ایران فتحعلی شاه بشاهنشاه غازی محمد شاه

همانا بعد از وفات فتحعلی شاه شاهزاده رکن الدوله بشتاب تمام مسرعی بجانب دارالحکومه خود بلده قزوین روانه فرمود تا فرزندان و عیال او از این قصه آگاه شده اموال و اثقال خود را محفوظ دارند و شهر قزوین و حومه آن بلده را از تعرض قبایل و جماعتی که در آن اراضی سکون دارند حراست فرمایند فرستاده او سه روزه مسافت کرده وارد قزوین شد در اینوقت چنان اتفاق که حاجی محمد خان باغ میشه که خواهرش بشرط زنی در سرای نایب السلطنه بود در قزوین جای داشت و از این روی از آذربایجان سفر قزوین کرد که دختر شاهزاده رکن الدوله را از برای پسر نایب السلطنه که خواهرزاده اش بود نکاح کند هنوز این کار را بپای نبرده بود که فرستاده رکن الدوله برسید و خبر مرگ پادشاه را برسانید حاجی محمد خان چون این بشنید لب از خواستاری و خطبه ببست و بیتوانی بر اسب خویش برنشست و مانند برق و باد طی طریق کرده سه روزه از قزوین بآذربایجان شد و روز پست و ششم جمادی الآخره وارد تبریز کشت و این سخن را از مردم پوشیده داشت جز اینکه بنزدیک میرزا ابوالقاسم قایم مقام شده او را در تنهائی آگهی داد و قایم مقام بی توانی بحضرت شاهنشاه غازی رفته این قصه باز گفت و معروض داشت که این راز را پوشیده میفرمای تا کار سپاه بنظام کرده و از حضرت او مراجعت نموده بسرای خویش در رفت و آوازه رنجوری خویش را درانداخت و در بروی آشنا و بیگانه ببست و بحاضر شدن لشکرها فرمان کرد محمد خان زنگنه که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان تمام بود و در آن وقت در حدود روم در خاک کلی جای داشت از بهر آنکه با سر عسکر دولت عثمانی و فرمانگذار ارزن الروم کار حدود و ثغور مملکتین و ترتیب اهالی دولتین را بانتظام کند و لشکرهای ساخته ملازم خدمت او بود که اکراد بطریق مصالحت و مسالمت نزد او از در مناجزت و مبارزت پیرون شود این هنگام قایم مقام نخستین بسوی او نامه کرد که کار دیگرگون کشت و شهریار از جهان پیرون شد اگر سر عسکر این قصه بداند و این سخن در لشکرگاه پراکنده شود لشکر ایران دل شکسته شوند و مردم روم بر تکبر و تنمر بیفزایند و هرگز کار تو بر کام نشود و پیش از آنکه این خبر کوشزد خاص و عام کرده با سر عسکر از در رفق و مدارا باش و در قرار امور تجارت و دیگر کارها تا آنجا که سخن بغلبت نکشد و امر مبارزت منجر نکردد کار همی کن و بیتوانی در میانه معاهده رقم کن و با لشکر خویش طریق تبریز پیش گیر که پند

آهنگ دارالخلافه باید نمود محمدخان که مردی دانا و توانا بود چون این مکتوب بدید در اندیشه رفت و همی خواست تا این کار را ساخته کند و مراجعت فرماید و از غازکلی تا لشکرگاه سرعسکر هشت فرسنگ مسافت بود پس رسولی نزدیک او فرستاد و پیام داد که با استعداد دولتیین ایران در روم تعطیل در فیصل امر حدود مقرون بصواب نیست اکنون که شما بطلب ملاقات با جنبشی ندارید من برای دیدار شما از پای نخواهم نشست و فردا بگاه بلشکرگاه شما خواهم شتافت در روز دیگر برنشسته بلشکرگاه سرعسکر در رفت و با او بنشست و گفت چون عباس میرزای نایب السلطنه وداع جهان کرد قبیله شکاکی وحیدرانلو و دیگر طوایف فرصتی بدست کرده معادل یکصد و پنجاه هزار تومان اموال تجار ایران را غارت بردند و از کاروان دولت ایران بسیار دوقت باشما انهی رفت که اموال بازرگانان را مسترد سازید و کار را مسامحت کردید تا دولتیهد دولت ایران محمدشاه از خراسان بآذربایجان آمد و مرا با لشکر ساخته بدینجانب بتاخت و فرمان کرد که اگر این کار برفق و مدارا بپای نرود و فیصل این امر را بازبان شمشیر حوالت کنم هم اکنون یا ورقی را بخط و خاتم خود نگارکرده بمن سپارکه این قبایل را تبعه دولت ایرانند تا خونشتن اموال تجار را از ایشان استرداد کنم یا مال بازرگانان را خود تسلیم فرمای بالجمله لختی از اینگونه سخن کرد و بغازکلی مراجعت فرمود و روز دیگر سرعسکر باز دید محمدخان را تصمیم عزم داده سفر غازکلی کرد و در ان مجلس برذمت نهاد که معادل هشتاد هزار تومان درازای اموال بازرگانان تسلیم کاروانان دولت کند و سجلی نگاشته بسپرد و خواستار شد که روزی چند با محمدخان بپای برد تا از دیدار یکدیگر برخوردار شوند محمدخان سخن او را پذیرفتار شد و چندان بیود که سرعسکر طریق منزل خویش گرفت پس بقدم عجل و شتاب آهنگ تبریز کرد و چون دو ساعت از شب بسپری شد لشکر را فرمان داد تا بی بانگ شیپور و نایاهای کوچ داون ساخته راه شدند و ندانست بکجا خواهند شد بالجمله چنانکه نه سرعسکر بدانست و نه لشکرگاه شد بجانب تبریز راه برگرفت و هم در آن شب با سرباز و لشکر پیاده بهیجده فرسنگ ایلغار همی فرمود اما از اینسوی دو روز بعد از آنکه حاجی محمدخان به تبریز آمد و خبر مرگ پادشاه ایران را برسانیدند یکتن چاپار دولت انگلیس نیز وارد تبریز گشت و محمل وزیر مختار انگلیس را آگاه ساخت و از پس دو روز دیگر شاهزاده محمدرضا میرزا و فرزندش رضاقلی میرزا و چندتن از ملازمانش وارد شدند تا شاهنشاه غازی را بسلطنت سلام کویدند و او را بسفیر دارالخلافه تحریض و تحریک دهند این هنگام مردم شهر تبریز از قصه آگاه بودند اما هیچکس برخلاف نظام جنبش نمینمود الا آنکه این سخن را کوشش بکوش همی تذکره کردند قایم مقام چون دانست که پوشیدن این راز دیگر دقیقی ندارد میرزا احمد مجتهد شهر تبریز را و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا جبار قاضی و صدرالفضلا ملا صدری و دیگر علمای آن بلده را در نزد خویش انجمن کرد و فرمود شما نیز آگاه باشید که پادشاه ایران از جهان برفت اکنون باید در تمهید قواعد و تشیید مبانی دولت شاهنشاه غازی محمدشاه هرکه تواند بمال و اگر نه بدعا روز بر دو نخستین باید شاهنشاه را تعزیت گفت آنگاه تهنیت فرستاد و این خبر موحش را هرکس نتواند در انحضرت مکشوف سازد شما که علمای دین و ناصحان آئین میباشید همگی همکروه بحضرت او شتابید و پادشاه را از اینداهیه آگاه سازید پس علمای بلد مجتمعا بدرگاه شاهنشاه رفتند و او را از مرگ جد خویش آگهی دادند شاهنشاه غازی محمدشاه اندوه دل آشکار ساخت و حزن والم خویش را

فرادان بازنمود و میتوانی سلب سیاه طلب کرده چندروز جامهٔ سوگواران در بر کرد و آنگاه وزیر مختار دولت روس و انگلیس باتفاق در حضرت او حاضر شدند و رسوم تعزیت و تسلیت بپای بردند آنگاه عرض داشتند که تخت ملک را بی پادشاه گذاشتن و سلب سوگواران داشتن از این برزیاوت پسندیده نباشد بعید نیست که مسامحت در اینکار رفته حدیث کند که بزحمت بسیار دفع آن باید کرد بزرگان حضرت نیز بدین سخن همداستان شدند

جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه بتخت سلطنت دره ارالسلطنهٔ تبریز

میرزا ابوالقاسم قایم مقام بدستیاری ستاره شناسان تعیین وقت نموده شب یکشنبه هفتم شهر رجب سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شش ساعت و پنج دقیقه از شب گذشته بطالع شانزدهم درجه اسد شاهنشاه غازی سلب سیاه را از بر دور کرده جامه سلطانی در پوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بار عام در داد بزرگان درگاه و سران سپاه و دبیران حضرت انجمن شدند و تهنیت و تحیت فرستادند و هرکس بدین مبارکباد پیشکشی درخور خویش پیش گذرانید و تاریخ جلوس او را که در سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری بود باعدد و حروف کلمه ظهور الحق برابر یافتند آنگاه شاهنشاه غازی سفر دارالخلافه طهران را تصمیم عزم داد و چون از برای تجهیز لشکر و اعداد سفر زر مسکوک بدست نبود کارداران حضرت خواستند تا از وزیر مختار انگلیس چندانکه بکار باشد درهم و دینار بقرض ستانند و بعد از ورود بدارالخلافه وین خویش را بگذارند پس قایم مقام وزیر مختار انگلیس کمل را طلب کرد و از این سخن پرده برگرفت کمل در پاسخ سخن بلیت و لعل می افکند و گاه بمماطله و تسویف می انداخت قایم مقام برآشفت و با او گفت اگر در دادن زر در بیسیج سفر تقاعدی و زری در دولت انگلیس متصور خواهی بود و کتابی از معجزهٔ خویش پرون کرده بدو داد که میرزا بزرگ پدرش از سرکور اوزلی ایلچی انگلیس گرفته بود بدین شرح که بر ذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات محمد شاه و بعهد دولت نایب السلطنه او را چندانکه سیم و زر بکار باشد و بیسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود بدارالخلافه استرداد نمایند چون کمل این عهدنامه را بدید جای سخن از بهر او نماند معادل سی هزار تومان زر مسکوک از بازرگانان تبریز بوام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد و بکارگذاران انگلیس که در اسلامبول متوقف بودند نگاشت که دین بازرگانان را بکارگنان ایشان که نیز در اسلامبول سکون دارند تسلیم نمایند و این هنگام قایم مقام کار سفر راست همی کرد و برحسب فرمان برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا که حکومت اردبیل و مشکین داشت حاضر درگاه شد تا ملازم رکاب باشد و چون در میان پسران نایب السلطنه جانخیر میرزا و خسرو میرزا چنانکه در ذیل تاریخ محمد شاه مرقوم افتاد با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند و این هنگام در اردبیل محبوس بودند قایم مقام بهم کرد که مبادا بعد از سفر شاهنشاه غازی بطهران خاصه اگر با مدعیان سلطنت مقاتلتی افتد یا فتوری در کار در آید ایشان را آذربایجان را آشفته کنند و مردمانرا بر پادشاه بشورانند لاجرم بصلاح و صواب دید او و برحسب فرمان اسمعیل خان فراشباشی با چند تن مردم ژخیم روانه اردبیل کشت و هر دو تن را از بهر دو چشم ناپینا ساخت و هم در اینوقت منصور خان فراهانی که با دو فوج سرباز قراجه داغی مامور بود که بخراسان رفته در اسنجا اقامت کند شاهنشاه غازی بعد از اصفای قصه محمد شاه او را از سفر خراسان

منع فرمود و حکم داد تا با تفاق لشکری انگریزی توپخانه و توپنجانه را برداشته روانه اوجان شود و بعد از ورود شاهنشاه غازی با وجان همه جا منقلای لشکر کوچ داده بر مقدمه سپاه برود و هم در اینوقت سلیمانخان کوران در تبریز بود از بهر آنکه محمد حسین میرزای حشمة الدوله فرمانفرمای کرمانشاهان دل با او بد کرده و او را با خویش از در مخالفت و دشمنی از هر در و چشم ناپنا ساخت و او از کرمانشاهان فرار کرده پناه هند و تبریز گشت و دیگر میرزا هدایة الله کردستانی از قبل رضاقلیخان والی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دشمنان نایب السلطنه را از برای والی نگاه بندد و در اینوقت شاهنشاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرمان کرد که با راضی کرمانشاهان سفر کند و محمد حسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد آنگاه میرزا تقی قوام الدوله آشتیانی را بوزارت او نصب فرمود و حکم داد تا سلیمانخان کوران و میرزا هدایة الله نیز ملازم رکاب او باشند چه از امور حدود و ثغور آن راضی آگاهند از پس آن فریدون میرزای برادر خود را ملقب بنایب الایاله فرموده بحکومت آذربایجان بازگذاشت و خویشتن بکیل و بجمة آهنگ دارالخلافه فرمود و وزیر مختار انگلیس و روس در تقدیم خدمت از چاکران حضرت کوی مسابقت همی بردند و در نظم توپخانه و توپرخانه رای نیک همی زدند

سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز بطهران

شاهنشاه غازی چهاردهم رجب مطابق روز جلوس ظل سلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال بیرون بلده لشکرگاه کرد و هم در انجا سه روزه کار لشکر بساخت و راه برگرفته در سعدآباد وفرود شد و از سعدآباد کوچ داده ارض اوجان را لشکرگاه کرد لشکری و منصور خان که در انجا اقامت داشت تقدیس سدهٔ سلطنت نمود محمد خان امیر نظام با سواره و پیاده که ملتزم خدمت داشت هم در آنجا بلشکرگاه پیوست و صورت معاهده با سر عسکر روم و قصهٔ سفر خویش را معروض داشت از انجا که محمد خان از غث و سمین امور آذربایجان نیک آگاه بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در نزد فریدون میرزا بحل و عقد امور پردازد و حاجی حیدرعلیخان شیرازی نیز برحسب فرمان حکومت ارومی یافت و هم در این منزل عیسی خان پک تنکابنی از قبل منوچهر خان معتمد الدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شده عریضه و پیشکش او را پیش داشت و بعرض رسانید که معتمد الدوله با چهل هزار تومان زر سکوک و لشکر ساخته بشتاب تمام ملازم رکاب میشود و هم در انجا از شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه که حکومت زنجان و خمسه داشت مسرعی برسید و عریضه و پیشکش او را از پیشگاه حضور بگذرانید شاهنشاه غازی منشور حکومت آن راضی را با خلعتی لایق بدو فرستاد و فرمان کرد که سرحد خویش را از لشکر بیگانه حافظ و حارس باشد اما از آنسوی چنانکه مرقوم شد بعد از وفات محمد علی شاه شاهزاده عبد الله میرزا از اصفهان تاختن کرده تا راضی زنجان عنان باز نکشید و هیچکس از کرد راه برسید از دیه و محال زنجان و ایل دالوسی که در ان راضی سکون داشتند سه هزار تن سواره و پیاده در کرد خویش انجمن کرد و ده روزه کار سپاه خویش راست کرده در یکفرسنگی شهر زنجان در کنار رود زنجانه رود لشکرگاه ساخت و با شعاع السلطنه مکتوبی کرد بدین شرح که سالهای فراوان من حکمران زنجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و دور و قصور برآورده ام چنان افتاد که

شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

روزی چند پدر ما که پادشاه ایران بود از من رنجیده خاطر گشت و تو را که برادر کوچک منی بر من اختیار فرمود و حکومت زنجان را با تو گذاشت و بر زیادت کردستان را تفویض فرمود اکنون که پادشاه بجهان جاودید تحویل داد صواب آنست که حشمت برادر بزرگ بداری و خانه مرا من گذاری و خود بحکومت کردستان قناعت فرمائی و اگر انصاف ندهی واز در مخاصمت و مبارات پیرون شوی ما این لشکر ساخته خواهیم تاخت و شهر زنجان را بمحاصره خواهیم انداخت بی شک این شهر بدست من مفتوح شود و تو شرمگین و مخذول گردی شعاع السلطنه در پاسخ نگاشت که پادشاهان را در شناخت مردم فراستی جداگانه است خاصه فتحعلیشاه را در حق ما که از تفرس سلطنت بر زیادت سمت پدری داشته و فرزندان خویش را نیک ممتحن فرموده همانا در ناصیه من کفایتی مطالعه فرمود که در دو مملکت فرمانگذارم ساخت چون این کار را من بفرمان پادشاه بدست کردم در شریعت ملک روا نباشد که بی فرمان پادشاهی از دست بگذارم اگر تو کار دیگر میکنی واز فرمان پدر بدر میشوی مرا پسی نباشد از بامداد کار جنگ خواهیم ساخت و باستقبال جنگ پیرون خواهم تاخت فرستاده شاهزاده عبدالله میرزا رخصت انصراف داد و هم در آن شب ساز لشکر کرده هزار و پانصد تن سوار و هزار تن سرباز و پانصد تن غلام رکابی و دیگر مردم دچار عراده توپ و یکصد زنبورک بساخت و صبحگاه از دروازه شهر پیرون تاخت اما از آنسوی چون لشکر عبدالله میرزا مردمی چریک و متشتت بودند و دانستند که سهل و آسان غنیمتی بدست نمی شود و فردا بگاه باید حاضر جرگاه بود و با گلوله تفنگ و شمشیر مردان جنگ بزور آزمود تا بشب درنگ نیاورده دو ساعت از آن پیش که سپیده بر زند از لشکرگاه پیرون شدند و هر کس بجانبی راه برگرفت شاهزاده عبدالله میرزا با معدودی از مردم خود تا چار بطرف قزوین روی گذاشت و چشم براه شاهنشاه غازی همی داشت و شعاع السلطنه چون این بدید مراجعت بشهر زنجان نمود و عریضه نگار داده بدرگاه شهریار غازی فرستاد که اگر دو فوج از لشکر بدینجانب مامور شود من قوتی بدست کنم و در پیرون شهر زنجان سنگری راست کرده لشکرگاه سازم و بر سر راه لشکر عراق سدی سدید باشم و برحسب خواستاری او فرمان شد تا لنزی صاحب انگریزی و منصورخان فراهانی با دو بیست تن سوار و دو فوج سرباز و شش عراده توپ بجانب زنجان شتافتند و بعد از ورود ایشان در آن اراضی بطرف شرقی شهر سنگر راست کرده لشکر آذربایجان و خمسه و زنجان و کردستان جای کردند و همچنان شاهزاده همن میرزا با فوج نیکی مسلمان مامور شد که از راه سرچم و نیک پی بزنجان شود و منتظر موکب پادشاهی باشد و پس از هیجده روز موکب شاهنشاه غازی برسید چنانکه مرقوم میشود اما از آن سوی اینخبر در دارالخلافه طهران پراکنده گشت که شاهنشاه غازی هم در این زمستان با همه دارالخلافه از تبریز پیرون شد و با لشکر فراوان راه برگرفت و سورت سرما در عزم او تفرش نیفکند ظل سلطان از این خبر آشفته خاطر گشت و بزرگان درگاه را حاضر ساخته سخن بشورت در افکند و گفت ما از انگاه رای بر خطا زدیم که لشکرهای حاضرکاب را از زر و مال غنی ساختیم و رخصت خانه دادیم اکنون لشکر پیاز را چگونه توان از اوطان خویش بمیدان جنگ آورد و در برابر گلوله توپ و تفنگ بداشت همانا میرزا آقاخان وزیر لشکر ما را مغرور ساخت و چنان لشکر انبوه را از کنار ما پراکنده کرد خان

حضرت کهنه افسوس برگذشته بکاری نباشد اکنون اگر توانید با محمد شاه از در مصالحت پیرون شوید

فرستادن ظل سلطان رسول و نامه نیز بنام یک شاهنشاه غازی محمد شاه

تمهید مصالحت را رکن الدوله و میرزا موسی نایب کیلانی همدست و همداستان شدند که ما بحضرت محمد شاه دستگیم و او را از اندیشه مقاتلت باز داریم ظل سلطان شاد شد و از نوایشان را بسیج سفر کرد و سیم و زر بداد و گفت از قبل من با محمد شاه بگوئید که نزدیک چهل سال فتحعلی شاه که پدر ما بود سلطنت ایران داشت و فرزند او عباس میرزا که برادر اعیانی من است ولیعهد و نایب سلطنت کبری بود و در آذربایجان همی زیست اکنون که پدر و برادر نماند چنان میراث پدر فرزند راست من جای پدر گرفتم تو نیز جای پدر گیر اینک تو فرزند برادر من بلکه فرزند من باشی مانند پدر خویش ولیعهد میباش و مملکت آذربایجان را بتحت فرمان میدار و برزیادت ازین از خزانه پادشاهی یک کرور تومان زر مسکوک بسوی تو حمل دهم تا بمعیشت عیش روزبری بسر بری و چرا بتجهیز لشکر بایدکرد و با عم خویش که حشمت پدر دارد مقاتلت نمودن تا در میانه جماعتی از مسلمین تباه کردند و خون جمعی بیگناه ریخته شود و ازاین لشکر تاختن و جنگ ساختن سیصد تن از زنان و پرستاران فتحعلی شاه که همه خواهران و مادران تو اند آشفته و خائف برایشان بخشش و این جمع را پریشان مخواه و اگر این پند از من نپذیری و طریق مقاتلت برگیری اگر لشکر من شکسته شود و هزیمت یابم تا این زنان کیسوان خویش را بیزند و میدان جنگ دراینده و اطفال خود را هدف گلوله توپ و تفنگ نمایند تا روزگار بر تو تنگ شود و نام تو بننگ برآید و این ثانیه سلطنت که امروز بدست من است مانند تاج ماه و دریای فیروزه دیگر جواهر رنگین و لآلی ثمین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است خرد در هم شکنم و خزاین نیز هرچه بیابم بسوزم در آتش بشویم در آب بالجمله رکن الدوله و میرزا موسی راه برگرفتند و کاردار ان ظل سلطان چنان صواب شمردند که لشکری سازکرده از قضای ایشان پیرون فرستند تا محمد شاه از آن لشکر نیز بیندیشد و باز رکن الدوله کار بجدار اکنند آنگاه از شصت و حومه قریب بهفتهزار تن مرد لشکری انجمن کردند و ملازم رکاب امیر فریدون میرزا برادر اعیانی رکن الدوله نمودند و شهر انجان کرجی را بفرمودند تا توپخانه و زنبورکخانه را برداشته در خدمت امیر فریدون میرزا کوچ دهد تا اگر کار بمصالحه بگران نرود و ساحت جنگ باشند بعد از پیرون شدن ایشان حسنخان کرجی معروض داشت که من زبان قوم نیک تر دانم و با سخنان فریبنده بهتر توانم کاردار ان محمد شاه را بازگردانید و گفت باز نشانم او نیز بسیج راه کرده از شهر پیرون شد محمد حسین خان ملک الشعرا که انتهاز فرصت میبود و کار از شهر بند طهران سر بدر کند خود را بلشکرگاه شاهنشاه غازی رساند در اینوقت با حسنخان همراه شد این هنگام از مردم لشکری و سپاهی در طهران جز عددی اندک نبود و ایشان معدودی از عرب و کردهای زمانزدانی بودند که حراست برج و باره میداشتند و در تحت فرمان محمد باقر خان بیکلربیکی میزیستند مع القصه محمد شاه غازی از اوجان راه برگرفت و طی مسافت همی کرد و در هر منزل لشکری بدو پیوسته همی شد در قزوین میانج رکن الدوله و ملازمان او و میرزا موسی نایب برسیدند و در حضرت پادشاه جبین ضراعت بر خاک نهاده پیام ظل سلطان را باز گفتند شاهنشاه غازی در جواب فرمود که نخستین باید دانست که فطرت پادشاهان از خمیر مایه دیگر است و خوی سلاطین از دیگر مردم جداست و خدای باری خوی سلاطین در ظل سلطان نگذاشته است با اینکه تخت ملک

خاص او نشده و مردم ایران او را بسلطنت سلام نداده اند خزانه و دولت ایران را که سلاطین پیشین متوانند دست
بدو برد برگرفت و در میان مردم پراکنده ساخت و اکنون حسن ظن او نداده و پرده کیان را بر من عرضه میدارد و
همه مردان را بآه و ناله زنان دفع میدهد و از شکستن جواهر مراحته خاطر میخواهد مگر من بی دریای نور و تاج ماه صاحب
تاج و گاه شوانم بود اگر کس بچند پاره سنگ لایق افسر و اورنگ شدی گاهی نوبت ببازرگانان افتادی و آنچه
میگوید من بجای پدر نشسته ام و میراث پدر برده ام سخنی گزاف است زیرا که میراث پدر بعد از ادای وصیت او
بهره فرزندان افتد و آن نیز بهره تمامت فرزندان باشد امروز بحکم وصیت سلطنت میراث من است و مداخلت
دیگر کس دران در شریعت پادشاهی حرام باشد صواب آنست که ظل سلطان حشمت خویش را نگاه دارد
واز آنچه حق اوست بر زیادت نجوید در پایان کار بتوسط میرزا ابوالقاسم قایم مقام منال دیوانی شهر قم و
کاشان را ببیورغال ابدی ظل سلطان مقرر کردند بشرط آنکه از کبر سلطنت فرو و شود و از اندیشه تاج و تخت
دست باز دارد و از میانج شاهنشاه غازی کوچ داده طی طریق همی فرمود تا بارا ضی زنجان آمده در سمان ارخی که
از جانب شرقی یکفرسنگ تا زنجان مسافت است لشکرگاه کردند این هنگام شجاع السلطنه اسبی را که عجمیه
نام داشت و بشصد تومان زر مسکوک خریده بود بنگاری که خاص پادشاهان است زینت کرده تاج زربفت
زر دوزین مرصع بجواهر بر بست و با لشکریان باستقبال پیرون شد و همچنان هزار لوله تفنگ و شش عراده
توپ و صد لوله زنبورک و یکصد و سی سراسب توپخانه و دو هزار دست جامه سرباز و دویست بابه خیمه
و هزار تومان نقد و هزار خروار غله برسم پیشکش پیش گذرانید و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت چاکران حضرت
اسب عجمیه را بفال نیک گرفتند بالجمله برحسب فرمان محمدحسن خان خلخالی از سمان ارخی مامور شد که با هزار
تن لشکر در ارک زنجان متوقف باشد تا اگر فتح طهران دیر بدست شود یا فتوری در کار وارفته موکب پادشاهی
دران زمستان ساکن زنجان باشد آنگاه شاهنشاه غازی از زنجان کوچ داده در سلطانیه لشکرگاه ساخت و از آنجا
میرزا یوسف همدانی را مامور بکرمانشاهان فرمود و خطی بمحمدحسین میرزای حشمة الدوله فرستاد که مملکت کرمانشاهان را
به بهرام میرزا گذاشته بی توانی طریق حضرت کیرو آسوده همی باشد و هم در سلطانیه فرستاده معتمد الدوله را چون بحضرت
برسید و معادل هزار تومان زر مسکوک تسلیم کاردان حضرت کرد و معروض داشت که اینک با لشکری شصت
و چهل هزار تومان زر معتمد الدوله رهسپار حضرت است بعید نیست که قبل از ورود بقزوین بلشکرگاه پیوسته
شود این خبر نیز بر قوت لشکریان بیفزود و دلها را قوی ساخت آنگاه شجاع السلطنه را تشریف حکومت زنجان داده
رخصت انصراف داد. و سیصد تن سرباز و دو عراده توپ در قلعه سلطانیه گذاشته راه برداشت چون هریک
از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف داشتند که قواعد سلطنت ظل سلطان متزلزل است بدستاویز
مصالحه بین دولتین از طهران پیرون شده بدرگاه پادشاه غازی می شدند میرزا مهدی ملک الکتاب
و اسفندیارخان بیات قولر آقاسی نیز تعقیل سدة سلطنت کردند شاهزاده عبدالله میرزا نیز بر سید و با چاکران
درگاه پیوسته شد و چون منزل خرم دره لشکرگاه گشت برادر شهریار اردشیر میرزا که حکومت کروس داشت
با فوج کروس برکاب پیوست و در اینجا معروض داشت که شاهزاده ماموردی میرزا از قبل ظل سلطان با سپاه

و توسنجانه با آهنگ جنگ در نکاز است و هم قریب بدین منزل منوچهرخان معتمد الدوله با دو هزار تن سوار و جماعتی از تفنگچیان کیلانی و چهل هزار تومان زر مسکوک بلشکرگاه پیوسته چون ضراعت برخاک نهاد و پیشکش خویش بگذرانید و ملازم رکاب شد بعد از رسیدن این زرکاران دولت مستغنی شدند و دین و زیر مختار دولت انگلیس را از کردن فرو گذاشت با الجمله سالار شیخعلی میرزا نیز در عرض راه برسید و عریضه و پیشکش پدر را برساینده میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین که وزارت محمدحسین میرزا داشت نیز ملحق گشت و وقت حرکت از کرمانشاهان با محمدحسین میرزا مواضعه نهاد که اینک من طریق درگاه پادشاه می سپارم و کاردان دولت را ممتحن میدارم اگر چنان فهم کردم که حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند و چون حاضر حضرت شوی خود انصراف خواهی یافت که با تو می نگارم و عنوان آن هوالعزیز خواهم نگاشت چون بخوانی بی توانی طریق حضرت گیر و اگر کار را دیگرگونه یافتم و عنوان هوالله تعالی می نویسم این هنگام اگر توانی خویشتن داری کن و با لشکری که قصد تو کند مقاتلت مپیوند و اگر بهر جانب که توانی طریق فرار بسپار و معقلی از برای خویش بدست کن با این همه مواضعه چون بدرگاه آمد و ما مولات محمدحسین میرزا را تباه دید در سر مکتوب او هوالعزیز نگاشت و او را حاضر درگاه ساخته بمهالک صعبه انداخت چنانکه در جای خود مرقوم میشود با الجمله دارا راضی ابهر بعرض رسید که شاهزاده اماموردی میرزا از اراضی قزوین را در نوشته و تا سیاه دهن که شش فرسنگ از اینسوی قزوین است تاخته کرده قراولان هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده کرّی نموده اند و فضلعلی خان بیلکر بیکی قراباغی با سواران خود جلادتی بسزا کرده قراولان لشکر اماموردی میرزا را تا بلشکرگاه او هزیمت داده و بسیاری کس از هزیمتیان را بهنگام عبور از کنار قزوین اهل حرفت و صنعت دستگیر ساخته اسب و سلاح ایشان را ماخوذ داشته رها نمودند و از اینجا خبر جنبش پادشاه و سپاه او در لشکرگاه اماموردی میرزا پراکنده شده و قوت درنگ از بهر ایشان نماند لاجرم راه فرار پیش داشته اند و از قزوین نیز باز پس شده و در اراضی قشیلاق نشیمن کرده اند تا شهریار فرمان کرد تا صبحگاه لشکرساز راه کرده و از ابهر رهسپر گشته تا ظاهر قزوین براند سلطان بدیع الزمان میرزا پسر رکن الدوله با بزرگان قزوین پذیره شدند و در کار علف و آذوقه خویشتن داری نکردند لاجرم فرمان حکومت قزوین بنام سلطان بدیع الزمان میرزا رقم شد و تشریف سلطانی بیافت بعد از دو روز از قزوین خیمه بیرون زده و در خاک علی فرود شد در اینجا الله یارخان آصف الدوله که متوقف قم بود چنانکه مذکور گشت باتفاق میرزا تقی علی آبادی بدرگاه پیوست چون آصف الدوله بعد از آنکه رسیدن موکب پادشاه را اصفا نمود از قم راه قزوین برگرفت و میرزا تقی علی آبادی نیز بفرمان ظل سلطان برای اصلاح ذات بین از طهران بیرون شده در عرض راه با آصف الدوله باز خورد و متفقاً تقبیل سده سلطنت نمودند خسروخان کرجی و محمدحسین خان ملک الشعرا نیز ملحق شدند این هنگام مردمی که در لشکرگاه اماموردی میرزا بودند خویشتن داری ننموده شکر و نخجیتن امان الله خان افشار از لشکرگاه اماموردی میرزا جدا شده بحضرت آمدند و زمین بوسه زدند بن بصیر از سرکردگان یکیک و دو و دو با مردم خود پیوسته رکاب شدند چندانکه یکباره لشکرگاه اماموردی میرزا شکسته شد شاهزاده بیمرش میرزا به بقعه شاهزاده عبدالعظیم فرار کرد و روز دوشنبه یارغازی شهر زان پذیره شد و محمدطاهر میرزا بطهران گریخت اماموردی میرزا بیچاره ماند و بر جان خویش هراسناک گشت

سلطنت یافتن شکر خلل سلطان

ناچارکناری گرفته وکتابی برکف الدوله برادر اعیانی خود کرده واو را درحضرت شهریار شفیع ساخت وخواستار
آمد که او را مطمئن خاطر ساخته بدرگاه پادشاه آورند لاجرم شاهنشاه غازی وزیر مختار دولت انگلیس را نزد او
وکیل ساخت تا برفت وخطا امان شهریار را بدو برد آنگاه اماموبردی میرزا شاد خاطر شتاب کرفت ورکاب
پادشاه را بوسه زد وجرمش معفو گشت وشاهنشاه چنان نهاد که هرکناه که تاکنون فرزندان فتحعلی شاه در امر سلطنت
کرده اند بازپرس نشود وازین پس چون عصیانی کنند ماخوذ باشند وفرمان رفت که منصب ومواجب اماموبردی
میرزا آنچه درحیات فتحعلی شاه برقرار بود کاسته نشود وپس اماموبردی میرزا شاد خاطر رخصت انصراف حاصل کرد
که بدارالخلافه شده ظل سلطان را ازصورت مصالحه آگهی دهد وبه تیول قم وکاشان راضی بدارد وطریق طهران
پیش داشت ازآنسوی سهراب خان کرجی باهیجده عراده توپ وسیصد زنبورک وهزار تن تفنکچی بختیاری به
فرمان ظل سلطان مامور شد که ازطهران پیرون شده باتفاق صاحبقران میرزا بشکرکاه اماموبردی میرزا پیوسته
شود وچون یکفرسنک ازطهران پیرون شد کارداران ظل سلطان چون ضعف امرخویش را معاینه کردند درهم
شدند که مبادا سهراب خان بشکرکاه محمدشاه پیوسته شود لاجرم محمدرضا خان پسر محمدباقرخان پیکلربکی را باچهارصد
تن تفنکچی ازقفای او مامور ساختند که سهراب خان را نکران باشد ازآنسوی چون سهراب خان ازشکستن لشکر اماموبردی
میرزا آگهی یافت محمدرضا خان را ماخوذ داشت وکوچ داده صبحگاه بسلیمانیه آمد ودراینجا شاهزاده هنرمیرزا را
که درقرای سیورغال خویش اقامت داشت مجوس نموده نماز دیگر از سلیمانیه پیرون شد وچون یکساعت ازشب
بگذشت درعرض راه باماموبردی میرزا که اجازت یافته بطهران می شتافت بازخورد واو را نیز ماخوذ داشت
وقریب بقشلاق قزوین بشکرکاه پیوست وزیر مختار انگلیس چون کرفتاری اماموبردی میرزا را اصغا نمود نیز روبک
قایم مقام آغاز شکایت کرد پاسخ رفت که اکر سهراب خان ازمعابده ما دشفاعت شما آگهی بیداشت هرکز بدین امر شنیع
مبادرت نمیکرد وهم اکنون او را رضا کنیم ورها کنیم بالجمله چون محمدباقرخان پیکلربکی دانست که سپاه
شاهنشاه غازی ماتدسیس بنیان کن صعب وسهل زمین را درنوشته راه نزدیک کرده اماموبردی میرزا نیز بدو پیوست
معلوم داشت که اختر ظل سلطان واژکونه است ودیر نباشد که کرفتار شود لاجرم نزدیک او آمد ومعروض داشت
که من سالها پرورده نعمت وپناهنده حضرت بوده ام هرکز کفران نورزم وکافر نعمت نشوم دانسته باشد که
محمدشاه بالشکری دررسید که دفع او درقوت بازوی ما نیست اینک راه نزدیک کرده واماموبردی میرزا نیز
بدو پیوسته یکه ورزنبکذرد که درکمند خصم کرفتار شوی صواب آنست که هرچه توانی ازز وکوهر ازاین خزانه
دولت کرامر وزمفاخرش بدست تست برکیری وباخود حمل دهی ودرداراالامان قم درتخت قبه مطهره جای
کنی واکر توانی بجای دیکر نیز توان رفت ظل سلطان کفت مرا فرزندان وچاکران وپوستکان فراوانند
اکر باتمامت ایشان کوچ دهم نیکو باشد وازین سخن رمانی محمدجعفرخان وزیر درخاطر داشت محمدباقرخان جواب
بازنداد وواو فهم کرد که محمدجعفرخان را پیرون شدن نکذارند لاجرم ازین عزیمت متقاعد کشت ومحمدباقرخان
ازنزد او پیرون شد وباخود اندیشید که اکر قبل ازورود محمدشاه تقدیم خدمتی کند درشمار پوستکان ظل سلطان
برآید ومورد عتاب وعقاب پادشاه شود پس ازقبل پادشاه منشوری مجعول خطاب بخوشتن نکاشت بدین

شرح که قبل از ورود موکب پادشاه ظل سلطان و محمد جعفر خان وزیر او و دیگر مردم که در طغیان و عصیان با او همداستان شده اند گرفته با غل و زنجیر محبوس دار و اگر در این امر کاربدار اکنی کیفر خواهی یافت و خاتم محمد خان پسر مهدقلی خان دولو را که بجای پدر محمد شاه بدان منشور نهاد و آنگاه تفنگچیان قلعه را که مازندرانی بودند طلب نمود چه دانسته بود که ایشان با میرزا آقاخان وزیر لشکر مواضعه نهاده اند که هرگز با ظل سلطان از در صدق و صفا پیرون نشوند و هر وقت بتوانند از گزند او خودداری نکنند با الجمله آن منشور را با بزرگان ایشان باز نمود و آنجماعت را در گرفتن ظل سلطان و محمد جعفر خان همداستان ساخت و از در حزم و دوراندیشی با عامه تفنگچیان گفت که ظل سلطان از محمد جعفر خان رنجیده خاطر شده و پیم دارد که او بطرفی فرار کند و دیگر دست بدو نیابد ازین روی مرا حکم فرستاده که هم امشب او را اخذ دارم چون ایشان را متفق ساخت بجماعت قاجار پیام فرستاد که امشب تا بامداد هر کدام از سرای خویش بدر شود خون او هدر کرده و در خانهای خویش بیاشید و در سرای استادار کنید اگر غوغائی برآید پرسش نفرمایید و محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجار را که با خود متفق میدانست حاضر کرد و اما از آشوب محمد جعفر خان سیف الملوک میرزا از دور و نزدیک اصغا نمودند که در سرای محمد باقر خان انجمنی است و تفنگچیان قلعه نه بر عادت همه روزه در انجا تردد مینمایند لاجرم تفحص کردند که خاطر او در حق ایشان دیگرگونه است بعد از فرو شدن آفتاب بنزدیک ظل سلطان آمدند و هر دو ان معروض داشتند که ما امشب از کمین و کید محمد باقر خان آسوده نیستیم و او را در حضرت تو از در صدق و صفا نمیدانیم صواب آنست که او را طلب فرموده یک امشب در نزد ما بامداد کند و در این سخن الحاح فراوان نمودند در پایان امر ظل سلطان در پاسخ ایشان فرمود سخن بدراز مکشید و در جایگاه خویش بیارمید که اطمینان من بر محمد باقر خان زیاده از شماست چه او با من تاکنون وه کرت افزون با قرآن مجید سوگند یاد کرده و همه روزه مکتوب برادر خود آصف الدوله را سربسته نزد یک من آورده در اینوقت سیف الملوک میرزا و محمد جعفر خان از حضرت او باز شدند و محمد جعفر خان بعادت همه شب در بالاخانه کشیک خانه سرای سلطنت برفت و بیاسود و بعد از اکل و شرب شاد بخفت و آسوده خاطر بیارمید

گرفتاری ظل سلطان و محمد جعفر خان بدست محمد باقر خان بیکلربیکی

نیمه شب محمد باقر خان مردم خود را برداشته باتفاق جمعی از تفنگچیان مازندرانی هنگام سپیده دم بدار الاماره سلطانی در آمد و مفاجئه ببالاخانه کشیکخانه صعود نموده محمد جعفر خان را در جامه خواب فرو گرفت و ملازمان او را نیز ماخوذ داشت با زوبند و اشیاء دیگر که در جیب و بغل او بود بدست خویش برگرفت و او را آورده در میان کشیکخانه که در دهلیز سرای است باز داشت هم در اینوقت محمد رحیم خان را با وه تفنگچی فرستاد تا بمیان شهر رفته شاهزاده محمد ولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که پسی دوستی مینست تو را از بهر آن خواسته ام که پیام مرا با ظل سلطان رسول باشی چون محمد ولی میرزا حاضر شد گفت از قبل من در حضرت ظل سلطان معروض دار که از این پیش هر چه کشم پذیرفتاری نشدی اکنون برحسب فرمان پادشاه محمد جعفر خان را ماخوذ داشته و در حضرت تو از طریق ادب پیرون نشوم اگر خواهی بهر جانب فرار میکن که تو را از مقصد باز نخواهم داشت محمد ولی میرزا که خود نیز از ظل سلطان دل آزرده و هشت سپری در درونی رفته در اواق نازخانه مخصوص شاه ظل سلطان

دریافت که مانند ابر بهاری بهای میگریست او را دیدار کرد و بخان محمد باقرخان را آشکار داشت ظل سلطان فرمود هرگز باین کلمات خاطر من آسوده نشود و بیکان چون از این سرای بدر شوم مرا ماخوذ دارند و از هر دو چشم نابینا سازند در اینوقت زنان حرم سرای بکرد او انجمن شدند و براو دریغ و افسوس همی کردند و طریق چاره را مسدود یافتند محمد باقرخان آنگاه حکم داد تا ظل سلطان را در رواق معروف بکلاه فرنگی آورده بنشستن فرمودند و جماعتی از تفنگچیان را در کرد او نگاهبان ساخت و فرمان شاهنشاه غازی را اینوقت بر مردمان مکشوف داشت اهل و عشیرت محمد جعفرخان چون این بشنیدند بی توانی بخانه آقا محمود مجتهد در رفتند و محمد باقرخان کس فرستاد تا ابواب سرای او را مقفل و مختوم داشتند و این مژده را در عریضه نگاشته داده بلشکرگاه فرستاد و از اینسوی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که کنا ظل سلطان هم برادر بود چنانکه مرقوم شد چون کرفتاری او را بدانست فرار کرده در آستانه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه پناهنده کشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از میان ملک زادکان بدلخواهی ظل سلطان شناخته بود قرار کرده راه شیراز برداشت مدت سلطنت ظل سلطان و خود سری او چهل روز بود مع القصه روز دیگر شاهنشاه غازی با لشکرهای ساخته و توپخانه و قورخانه و تمامت سران سپاه و اعیان درگاه بسلیمانیه آمد و از آنجا در قریه طرشت ری منزل نموده روز دیگر آهنگ دار الخلافه فرمود و سکنه طهران خورد و بزرگ طریق استقبال سپردند و شاهنشاه غازی روز چهار دهم شعبان وارد نگارستان که از بیرون قلعه شهراست در اوتاغی که معروف بدلکشا می باشد در آمد و از شهر خسروخان کرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع بجواهر شاهوار و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و تمامه اثاثه سلطنت را از بکجوزان ظل سلطان انتزاع نموده بحضرت آورد و شهریاربدان اشیا تن بیاراست و بر کرسی مرصع معروف بتخت طاوس که نیز از شهر حمل داده بودند بنشست و بار عام در داد تمامت شاهزادکان و امرا و اعیان در پیشگاه حضور صف برزدند و شاهنشاه را بسلطنت سلام دادند و تهنیت و تحیت فرستادند اول کس از شاهزادکان که در بلدان ایران حکومت داشتند و در دار الخلافه حاضر شدند شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و اراضی خوار داشت روز چهارشنبه یکم شهر شعبان با دو هزار تن سرباز سمنانی و دامغانی و چهارصد تن سوار ه و صاحبمنصب بدرگاه آمده در نگارستان ملازم حضرت پادشاه شده صوابدید قایم مقام حکم شد تا سپاهی که ملزم رکاب او بود بسرهنگی مصطفی قلیخان سمنانی سفر سمنان کرده و در انجا بسیج راه کنند و بخراسان شوند و غلامحسین خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته بحضرت شتافته نوازش و نواخت یافت و برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این هنگام متوقف خراسان بود تهنیت جلوس پادشاه را عریضه نگاشته داده با پیشکشی لایق انفاذ داشت روز تا روز از دور و نزدیک سران و سرهنگان و اعیان امصار و بلدان طریق حضرت سپردند محمد حسین خان فیروزکوهی و عباسقلی خان لاریجانی و دیگر سرکردکان مازندران هم در توقف نگارستان تقبیل آستان نمودند و پادشاه غازی روز دوم شهر رمضان وارد شهر طهران شده بارک سلطانی در آمد این هنگام ظل سلطان را بر حسب فرمان از رواق کلاه فرنگی برآورده در خانه خواهر او فخر الدوله جای دادند و محمد جعفرخان را بدست محمد باقرخان بیکلربیکی سپرده تا

در سرای خویش باز داشت و چون محمد باقرخان دانسته بود که چهل بار کیر از اموال و اثقال او بقریه شاهزاده عبدالعظیم تحویل بایشه کس فرستاد و اینجمله را حمل داده در سرای سلطنت در اواتاق نقاش خانه بر زبر هم نهاد و پس از ورود شاهنشاه صورت حال را معروض داشت شاهنشاه بازدل فرماند که اموال محمد جعفرخان از طریف و تلید و سیاه و سفید با تو عطا کردیم پس محمد باقرخان آن اموال را بسجانه خویش آورد و در میان آن احمال معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بنقد یافت و دیگر اشیاء نفیسه و جواهری که ماخوذ داشت با آن درهم و دینار مسکوک بمیزان صدهزار تومان برمیرفت و از پس آن کس بسجانه محمد جعفرخان فرستاد و ابواب سرای مفتوح داشته هرچه یافت برگرفت این هنگام محمد جعفرخان کس بنزدیک قایم مقام فرستاده معروض داشت که از آن روز که ظل سلطان آغاز طغیان کرد و سر بسلطنت برآورد من دانستم که اقامت در حضرت او مورث وخامت است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشتن را چنانکه از وی زیانی نه بینم بکناری کیرم شاهد حال اموال و اثقال من است که از شهر بیرون فرستادم تا خویشتن از دنبال فرار کنم از قضا دست نیافتم و کرفتار شدم اکنون که محمد باقرخان برتمامت اندوخته من دست یافت دیگر را چکند مجلس من در خانه او چرا باشد قایم مقام بفرمود تا حسینعلی خان معیرالممالک و حاجی علیخان حاجب الدوله آقا محمد حسن صنیع الدوله را برفشد و او را بنزدیک وی آوردند بعد از کفت و شنود او را بمعیرالممالک سپرد تا در سرای خویش باز داشت و چون قایم مقام نماند یکچند از مدت سپرده حاجی قاسمخان سرتیپ فوج خاصه بود و در پایان امر بشفاعت حاجی میرزا آقاسی رها کشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از جمله چاکران درکاه شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اکنون بر سر سخن رویم بعد از ورود شاهنشاه غازی بطهران حاجی سید محمد تقی کاشی که در میان موحدین طریقت و مجتهدین امور شریعت فخلی نامور بود بدرکاه پادشاه آمد و تهنیت جلوس بگفت و این هنگام شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه میزیست برحسب فرمان حکومت کاشان یافت و بغوث الدوله ملقب کشت و میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان که از قید سیف الدوله میرزا رهائی جست چنانکه مرقوم افتاد بوزارت او منصوب کشت و برحسب امر مبلغ پانصد تومان زر که بصادره سیف الدوله میرزا از وی ماخوذ داشته بود مسترد کشت جهانکیر میرزا برادر کهتر مؤید الدوله مامور بحکومت یزد کشت و ملازم خدمت برادر شد که از کاشان روانه یزد شود و چون از کاشان راه برکرفت و با راضی یزد نزدیک شد مردم آن بلده برهلاکو میرزا که اینوقت یزد را بتخت فرمان کرده بود چنانکه تفصیل آن در این کتاب مرقوم است بشوریدند و او ناچار بجانب کرمان فرار کرد و جهانکیر میرزا وارد یزد کشته برمسند حکومت جای کرد و بالجمله طهماسب میرزا راه کاشان برکرفت و عبدالصمد خان زرزاء با جماعتی از سواران او نیز ملازم رکاب طهماسب میرزا شد بعد از ورود بکاشان اسمعیل خان را کرفته باز داشت و برطریق اصفهان و شیراز قراولان برکاشت تا مبادا مغافصته از فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه سپاهی بدینجانب تاختن کند بعد از بیرون شدن طهماسب میرزا از طهران و درآمدن سرکردکان مازندران بصوابدید میرزا ابوالقاسم قایم مقام شاهنشاه غازی میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را

طلب فرمود و فرمان کرد که سفرا زندان نموده شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای زندان را مطمئن خاطر ساخته حاضر درگاه سازد لاجرم میرزا فضل الله باتفاق عباس خان قاجار قوانلو شب نوزدهم شهر رمضان از طهران بیرون شده پست و هفتم رمضان بشهر ساری در رفتند و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار پادشاه را که همه از در رفق و مدارا بود باز نمودند نخستین ملک آرا سخت هراسنده بود و زنان و فرزندان او چنان بیمناک بودند که در قتل میرزا فضل الله همداستان گشتند تا مبادا ملک آرا را غره نماید و سفر طهران فرماید میرزا فضل الله و عباس خان گفتند با جصافت عقل سخن کنید و کلمات سنجیده برانید اگر لشکری دارید که با محمد شاه از در جنگ تواند بود عرض دهید و اگر گنجی اندوخته اید که بدان تجهیز لشکر توانید کرد سر بکشانید و اگر نه خط عصیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه گشتن از شریعت عقل بیرون است چون عصیان شما آشکار شود و بی فرمانی شما گوش زد بزرگان درگاه گردد همان بزرگان مازندران شما را دست بگردن بسته بحضرت پادشاه برند ملک آرا این رای را استوار گرفت و دل در سفر طهران بست و کس فرستاده بسپر خود بدیع الزمان میرزای ملقب بصاحب اختیار را از استراباد حاضر کرد و روز چهاردهم شهر شوال از دروازه ساری بیرون شده راه دارالخلافه پیش داشت و در منزل علی آباد از کثرت برف و باران پنجروز نتوانست جنبش کرد از این روی کارداران درگاه چنان دانستند که ملک آرا از سفر طهران پشیمان شده است و از نیمه راه آهنگ مراجعت کرد لاجرم میرزا تقی علی آبادی را نامزد استقبال او کردند تا حال را باز داند بعد از ورود میرزا تقی بعلی آباد میرزا فضل الله بشتاب برق و باد بدرگاه پادشاه آمد و ساحت ملک آرا را از این آلودگی مصفا داشت و روز دیگر در رکاب برادر اعیانی پادشاه بهمن میرزا که اینوقت حکومت دارالخلافه داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان و میرزا علی پسر قایم مقام باستقبال ملک آرا بیرون شدند و او را در عشر آخر شوال بشهر طهران درآوردند و در خانه موسی خان قوانلو فرود آوردند و بعد از دو روز بحضرت پادشاه حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرده رخصت جلوس یافت و همچنان شاهنشاه غازی هریک از اعمام خویش را که سن شیخوخت دریافته بودند چون مجلس از بار عام پرداخته بود هنگام ناهار شکستن نشستن میفرمود اما ظل سلطان اگرچه گروهی از درانگران بودند او را از شهر بیرون شدن میگذاشتند لکن شهریار خویش از دیدار خویش بی بهره روا نمیداشت او را بحضرت خویش طلب داشت و چون برفراز مجلس آمد پادشاه حشمت او را بر پای خاست و ظل سلطان محل سلطنت را وقعی نگذاشت چنان نشست که بر صدر مجلس برآمد و اگر نه از محمد شاه فروتر نبود شاهنشاه غازی که همه از حلم و حیا آفرینش و هشت کشاده روی با او سخن کرد و این کبر و خیلا را بر او نگرفت و هیچ از آنچه در میانه برفته بود یاد نکرد و چون مجلس نهایت شد مردم مجرب با ظل سلطان گفتند اینگونه کردار از مردم کرفتار با شهریار روا نیست چنانکه خداوند جبار را خویش و تبار نیست هرکس در حضرت او خاضع تر باشد و اطاعت و بندگی بیشتر کند تقرب او افزون است پادشاه را که ظل الله گویند بدین معنی تشبیه کنند از اینجاست که سلاطین فرزندانند و پدر و عم نشناسند هرکه با ایشان از در ضراعت و صداقت بیرون شد قربت یابد و بدین سخنان حکمت آمیز ظل سلطان را از آن تکبر و تنمر فرود کردند تا چون ماه

روزه سپری شد و عید فطر فرا رسید و شاهنشاه غازی در دارالاماره سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس کند فضل سلطان پیش شده دست در بغل شهریار کرد و او را بر تخت صعود داد و خود باز شده بر صف بایستاد از آنسوی چون اینخبر پراکنده شد که محمد شاه در آذربایجان و مازندران و عراق تا قدفرمان گشت در اصفهان عبدالله خان امین الدوله کس نزد یک سلطانمحمد میرزا فرستاد و پیام داد که پادشاه ایران تعیین یافت مرا دیگر در امور این مملکت مداخلت سخنها بدرفت این بگفت و از سرای خویش بخانه حاجی سید محمد باقر شتافت که مخل مجتهدین ایران بود پناهنده گشت و در آنجا بنشست این هنگام سیف الدوله نام شاهنشاه غازی را زینت سکه و خطبه بمود و مبلغی از زر مسکوک که بنام پادشاه نقش کرده بود برسم پیشکش بدرگاه فرستاد و آن زر در عشر آخر شهر رمضان برسید اما کارداران درگاه خسروخان کرجی را بحکومت اصفهان مامور داشتند و او را اندرز کردند که سلطان محمد میرزای سیف الدوله را بی آنکه از حشمت او کاسته شود کیل طهران کن امانگران باش که بدیگر سوی جنبش نتواند کرد و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را نیز حکم رفت که سیف الدوله را بدارالخلافه کوچ دهد لاجرم خسروخان باصفهان شده امر آن بلد را بنظم کرد و برحسب فرمان سلطان محمد میرزا با عشرت خویش و مادر خود تاج الدوله حاضر دارالخلافه گشت

تدبیر مئونه الله یارخان آصف الدوله و میرزا ابوالقاسم قایم مقام در امور وزارت اعظم برای خود

از پس این وقایع الله یارخان آصف الدوله که خال شاهنشاه غازی بود روزگاری در حضرت فتحعلی شاه وزارت اعظم داشت این هنگام چنان میدانست که بی دولت طمع و طلب بدین منصب دست خواهد یافت از اینجانب میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متصدی امور وزارت بود او را از آرزوی خود دفع همی داد از اینجا که پیرون حوزه سلطنت همیشه حاملان سیف و علم مقهور حاملان قرطاس و قلم اند خاصه قایم مقام که باصابت رای و حصافت عقل شناخته تمام ایران بود عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و بصلاح و صواب دید او فرمان رفت که آصف الدوله سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگذار باشد چون این رخصت از پادشاه بگرفت بنزدیک آصف الدوله آمد و گفت امروز در مملکت پادشاه قاعده دولت و قائمه سلطنت توئی اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت ولایت عهد تاکنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمیگشت هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است اگر بدست تو مفتوح و مضبوط نشود از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود چندان سپاس و ستایش گذاشت که طمع و طلب آصف الدوله را یکی ده چندان ساخت آنگاه فرمود که من سفرش تا تمام کرد و نخستین انگه صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند دیگر انگه مرا بیجد سراسب جنیبت باید که همه با لجام و زین زرین مرصع بجواهر ثمین باشد این جمله را از باره بندخاص تسلیم کنند و مملکت فارس را بسپورغال من منشور دهند چندانکه من در آن اراضی حکمران باشم منال دیوانی طلب نکنند قایم مقام با دلی فسیح و جبین گشاده معروض داشت که ما خود بسیج سفر شما را ازین برزیاده بنجیده ایم باز اگر خاطری هست مکشوف فرمای تا ساخته داریم آصف الدوله چون از قایم مقام که وزیر اعظم و کارگذار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شد و همچنان دیگر باره فرس طمع را تحریک داد و گفت باید پسر من حسن خان سالار میرزا با باشد و پسر دیگر من محمد قلیخان چون یکچندانمدت در اصفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور [illegible] بینشی بسزا دارد حکومت

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اصفهان را بادی گذارند و دو پسر دیگر من پیکلر سکی و محمد علیخان از بهر حکومت برو جرد و همدان نیکوست بالجمله
ازاینکونه سخن فراوان کرده قایم مقام بصوابدید او همه را برصفحه رفتم کرد تا بنزدیک پادشاه برده مشورت کند
واز نزد آصف الدوله برون شده بحضرت شاهنشاه غازی آمد و معروض داشت که هیچ پادشاه را مانند
آصف الدوله خالی و نیک سکالی نبوده امروز بر پادشاه بخشایش آورد و عظیم فتوت و مردوت ظاهر ساخت
زیرا که نام تخت و تاج نبرد و آن را طلب نفرموده فرد و آن از زر و کوهر و اسب و استر و سیاه و سفید
طریف و تیلد هیچ نماند که نام نبرد و بنام طلب نکند و فهرست مسئولات او را در پیش پادشاه گذاشت و
چنان بود که او معروض داشت آنگاه گفت کسی که لجام چاکری در دهن دارد اینکونه سخن کند اگر پادشاه دوست
بدست کند چه خواهد اندیشید این کلمات در نزدیک پادشاه آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت و
بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست ندهد و از بهر آنکه حاضر درگاه نباشد
و در امور دولت مداخلت نکند او را بحکومت خراسان مامور فرموده و باتفاق پسرش حسن خان سالار روانه آن
اراضی داشت آنگاه در دفع حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس یکدل
و یکجهت گشت و برادر کهتر خود فیروز میرزا را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد
الدوله را طلب فرموده به تسخیر فارس فرمان کرد و لنزی صاحب انگریزی معلم توپخانه را با کروهی انبوه
از سرباز و سوار ملازم خدمت او و منوچهر خان معتمد الدوله بسیج راه کرده در عشر آخر شوال از دارالخلافه
طهران برون شد میرزا ابوالقاسم همدانی ملقب بذوالریاستین و محمد طاهر خان قزوینی را که از شاگردان
ملازمان رکن الدوله بودند نیز با خویشتن کوچ داد و لنزی صاحب را با سی عراده توپ و جماعتی از لشکریان
برمنقلای سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بعد از ورود بقم الله ویردی میرزا
که بحکم ظل سلطان در آن بلده حکومت داشت کرشمه روانه طهران نمود و حکومت قم را بحاجی امیر اصلانخان
قراکوزلو کذاشته راه کاشان برگرفت و از کاشان فیروز میرزا و معتمد الدوله با یک نیمه لشکر از راه
اردستان و حدود یزد رهسپار شدند و نیم دیگر را با تفاق لنزی صاحب بجانب اصفهان مامور ساخت
شاهزاده سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون اینخبر بشنید پذیره لشکر شد و علف و آذوقه
سپاه را بساخت و در اصفهان لنزی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده حیدرقلی میرزا
و سلیمان میرزا و فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه بآهنگ اصفهان برون شده اند لاجرم شتاب
زده با سپاه خویش از اصفهان خیمه برون زد و بطرف فارس رهسپار آمد و همچنان از انسوی چون این
خبر در مملکت فارس بسمع کشت فرمانفرما برادر اعیانی خود شجاع السلطنه را با ده هزار تن سوار و پنجهزار تن
پیاده باستقبال فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه تا اصفهان عنان زنان کوچ دهید
و آن بلده را مسخر داشته نشیمن کنید و مرا آگهی فرستید با الجمله شجاع السلطنه با آن لشکر ساخته از شیراز برون
تاخت و پست و بلند زمین را در نوشته در منزل سوسی آباد که از اراضی قمشه است سواد سپاه محمد شاه
دیدار کرد و لشکریان بهم برآمده و از دو سوی روده شده صف راست کردند لنزی صاحب فرمان داد

تا توپخانه را پیش رانند و دمان توپها را بکشاندند و سربازان با تفنگ از پس توپخانه ساخته جنگ کشند از گلوله توپ و تفنگ تگرگ مرگ ببارید و میدان حرب از دو خان و کر دچنان شد که مرد از مرد شناخته نبود و شجاع السلطنه که آموخته شجاعت و جلادت بود چون این بدید دانست که فارسیان مملکت فارس مرد این عزیمت نیستند و هم اکنون هزیمت شوند تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر را بقوت کند چند کرت تا کنار توپخانه تاختن کرد و حمله افکند هم از آنجا که مبارزت سودی بدست نشد لشکر شیراز را نیروی درنگ نماند یکبارگی پشت با جنگ داد و راه فرار پیش داشتند چندانکه شجاع السلطنه از چپ و راست بتاخت و مردم را بجنگ تحریض داد مفید نیفتاد ناچار خود نیز طریق فرار بر گرفت و از قفای لشکریان برفت و در عرض راه در میان کوه و دره سیقانی بدست کرده از بهر آسایش اقامت کردند نثری صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و برسید و دیگرباره دنایره حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف و برودت هوا فرار از حرکاه صعب مینمود ناچار درین کرت شاهزادگان قدم اصطبار استوار کردند و تا فرو شدن آفتاب زرم دادند چون شب تاریک جهان فرو گرفت و آذوقه و علوفه نیز بدست نبود نثری صاحب باعتمادی از هزیمتیان بدست کرده بود بلشکرگاه خویش مراجعت کرد و شاهزادگان این معنی را فوزی بزرگ شمرده باشفاق لشکر بازگشتافتند و هیچکس تا در شیراز غنان باز نگشید نثری صاحب از پس این فتح در منزل آباده بحضرت معتمدالدوله پیوست و معتمدالدوله بی توانی رهسپار آمد و مانند سیل بنیان کن از قفای هزیمت شدگان برفت و لشکر فارس از آن هول و هیبت گریافتند هم در شیراز نشوانستند اقامت کرد هرکس بوطن خویش گریخت فرمانفرما و شجاع السلطنه ناچار شهر را بگذاشتند و در قلعه ارگ متحصن گشتند و چون ساده دلان از بهر رود معتمدالدوله مهماندار و میزبان معین کردند و از آنسوی معتمدالدوله دو روز قبل از نوروز بشهر شیراز درآمد و ابواب شهر و باره حصار را بمردم خویش بسپرد و در تسخیر ارگ یکدل گشت چنانکه عنقریب مرقوم میشود و هم در اینسال برادر اعیانی شاهنشاه غازی همین میرزا بحسب فرمان حکومت دارالخلافه طهران یافت و حاجی علی اصغر که از جمله خواجه سرایان بود بوزارت او منصوب گشت و هم در اینسال فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله از اصفهان طریق درگاه سپارد و چون دیگر چاکران ملازم حضرت باشد میرزا تقی علی آبادی نیز برحسب امر بدو مکتوب کرد و از رافت پادشاهش نوید داد و بیسچ مفید نیفتاد و همچنان در خانه حاجی سید محمد باقر نهفته بود و هم در این سال میرزا محمد علیخان وزیر دارالخلافه پسر عبدالرزاق خان کاشی که در حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه در امور دولت مداخلت داشت و با وزرای درگاه در مصالح مملکت شریک بود در ارض قم رخت بجهان جاوید برد و هم در این سال میرزا صادق مروزی که وقایع نگار دولت و دارو غه دفترخانه پادشاهی بود بسرای باقی تحویل داد اما از اسنوی چون بهرام میرزا چنانکه مرقوم افتاد مامور بحکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان گشت نخستین درگاب شاهنشاه غازی از تبریز تا بسیج کوچ داد و بعد از بیرون شدن پادشاه از آن منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و دیسیج راه نموده با میرزا تقی قوام الدوله و سلیمان خان کوران و میرزا هدایت الله امین کردستان راه برگرفت و دویست سوار شقاقی و صد تن سواره قراپاپاق دیگفوج سرباز مراغه را ملازم رکاب ساخته بعد از طی یکی دو مرحله برحسب فرمان فوج مراغه را نیز روانه لشکرگاه پادشاه داشت و با سواران رکابی از طریق ساوجبلاغ مکری و پاذره اسپار

کشت

سفر کردن شاهزاده بهرام میرزا بکرمانشاهان

کشت و در اراضی سُنقر میرزا هدایة الله را روانه سنندج نمود تا با سپاه کردستانی در کنار رود سیروان پیوسته رکاب کرده و سلیمانخان را نیز مامور فرمود که از پیش تاختن کرده جماعت کوران را ساخته خدمت کنند و ذوالفقار ذهاب تخت فرمان دار و بعد از ورود سلیمان خان به ذهاب نورالدهر میرزا که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت ذهاب داشت تاب درنگ نیاورده راه کرمانشاهان برگرفت و سلیمان خان حکمرانگشت اما بهرام میرزا از قفای ایشان طی مسافت همی کرد و در اراضی شهرزور محمدخان سرتیپ ایروانی که از پیش در سلیمانیه متوقف و کارفرما بود برحسب فرمان شاهنشاه غازی با چهارده توپ و دویست و پنجاه تن از سربازان مراغه نزد بهرام میرزا شتافت و بعد از ورود دیگر سیروان عبدالله پاشای پسر سلیمان پاشای بابان با چهار هزار تن سوار بابان برسید و با بهرام میرزا پیوست اما در خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمدشاه قرار گیرد اظهار عقیدتی کرده باشد و اگر روزگار دیگرگون شود کار دیگرگون کند روزی چند برنگذشت که خبر عبور شاهنشاه غازی از منزل ابهر و خرم دره بجانب طهران برسید پس بهرام میرزا دل قوی کرده رود سیروان را عبره کرد و از آن سوی آب اوتراق نمود و عبدالله پاشا را با لشکر رخصت انصراف داد تا اگر حاجت افتد دیگر بارش طلب فرماید در این وقت آقا محمد صالح برادرزاده آقا محمدجعفر مجتهد کرمانشاهان از قبل محمدحسین میرزای حشمة الدوله وارد شده و حال پرسی بسزا کرده و از قفای او ملک محمد سلطان چمنه سرهنگ که از جمله خدمتگذاران حشمة الدوله بود برسید و مکتوبی از محمدحسین میرزا برسانیده و نوشته از قایم مقام نیز بازنمود و بشرح اینکه بصوابدید میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمة الدوله و معاهده او حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان برحسب فرمان خاص از برای حشمة الدوله است و بهرام میرزا مامور است که در ذهاب اقامت کند و آن حدود و ثغور را حافظ و حارس باشد اما بهرام میرزا چون در نهان رخصت داشت که اگر تواند حشمة الدوله را در کرمانشاهان نگذارد چشم از این مکاتیب بپوشید و میرزا تقی قوام الدوله را با یکصد سوار روانه کرمانشاهان داشت و حشمة الدوله پیام کرد که من از آمدن بکرمانشاهان ناچارم و اگر تو را حکومت این مملکت باید بی آنکه حاضر درگاه پادشاه شوی و خاطر کارداران دولت را از خویش صافی داری کارها نتوانی کرد و خود نیز از قفای او کوچ بر کوچ همیرفت و از بزرگان کلهر و زنگنه و دیگر قبایل همه روزه پذیره کشته و با او پیوسته سلیمانخان کوران با سپاه خود برسید و رضاقلی خان والی کردستان با میرزا فرج الله وذیر خود و میرزا هدایة الله امین کردستان با چهار هزار مرد لشکری در منزل ماهی دشت بلشکرگاه بهرام میرزا پیوست که اگر حاجت باشد در رکاب او بکرمانشاهان در رود شاهزاده چون مردم آن بلده را مطیع و منقاد میدانست رضاقلیخان را با لشکر رخصت انصراف داد و میرزا فرج و بعضی از سرکردگان را ملازم رکاب ساخت و روز هیجدهم شهر رمضان کوچ داده در پیرون باره شهر در قلعه که شاهزاده محمدعلی میرزا بنیان کرده بود فرود شد و از انسوی میرزا تقی قوام الدوله در عرض راه سی تن از راهزنان قبیله بدره را دستگیر نموده بنزد یک شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا پست و چهارم شهر رمضان وارد کرمانشاهان شد بفرمود تا آنجماعت را عرضه هلاک و دمار ساختند اما از انسوی چون میرزا ابوالقاسم قایم مقام میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمة الدوله را با خود متفق ساخت مکتوبی بمحبوب ملازم خود

فتحعلی بیک بحشمة الدوله نگاشت و او را بنوید حکومت کرمانشاهان و ملاطفت شهریار جهان مستمال ساخت و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین چنانکه بدان اشارت شد عریضه کرد و علامتی که با حشمة الدوله مواضعه داشت در عنوان عریضه رقم کرد و لاجرم حشمة الدوله در سفر دارالخلافه یکجهته کشت و چنان صواب شمرد که با بهرام میرزا دیدار نکند و از مجلل حشمت خود خویش را ساقط نسازد لاجرم روز ورود بهرام میرزا بشهر کرمانشاهان از دروازه دیگر بیرون شد راه طهران پیش داشت اما چون بهرام میرزا در دارالاماره کرمانشاهان اقامت جست و کار آن بلده را منتظم کرد فرزندان شاهزاده محمد علی میرزا را جداگانه نواخت و نوازش فرمود و اجری هریک چون روزگار پدر و برادر مقرر داشت آنگاه ملا عبدالعزیز کاشانی را که مامور بملازمت او بود روانه لرستان فرمود تا نصرالله میرزا را که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت آن را راضی داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمد علی خان مکری ایشیک آقاسی شاهزاده محمد علی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه خوزستان فرمود تا برادر دیگر حشمة الدوله اسدالله میرزا را نیز از انجا بکرمانشاهان فرستد و صورت حال را نگار کرده انفاذ درگاه شاهنشاه غازی دارد و خواستار آمد که برادرش فرهاد میرزا را نیز دیگ اوکیل سازند تا در تقدیم خدمت بهرچه شایسته داند منصوب دارد کار داران دولت او را بتشریف تمثال پادشاه مفاخرت بخشیدند و معادل سه هزار تومان زر مسکوک عطا کردند و هزار تومان میرزا تقی قوام الدوله را بذل رفت و فرهاد میرزا را نیز از تبریز طلب فرموده روانه حضرت او داشتند بعد از ورود او بکرمانشاهان بهرام میرزا را بحکومت لرستان مامور فرمود و بالجمله مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان بر بهرام میرزا راست ایستاد نصرالله میرزا والی و اسدالله میرزا نیز دیگ اوشدند و محمد حسین میرزای حشمة الدوله در عشر اول شوال وارد دارالخلافه گشت و در حضرت شاهنشاه غازی حاضر شده زمین بوسید و پادشاه از ورود او نیک شاد شد چه فرزندیت و شجاعت او را از همه شاهزادگان افزون میدانست و هم در شهر ذیقعده شاهزاده محمود را کاردار ان دولت در لرستان ماخوذ داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند و او در اراضی لرستان با عده دی قلیل طی مسافت کرده که بعتبات عالیات سفر کند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرس کردند که مکنون خاطر محمود میرزا آنست که مردم لرستان را با خود همداستان کند و عصیان ورزد لاجرم گرفتار شد و هم دراین سال فضلعلی خان پیکلربیکی قراباغی مامور بحکومت مازندران گشت و آن مملکت را انتظام کرد و بعضی از ترکمانان که در جزیره میان کاله کمین گاه ساخته با سر و نهب مردم می پرداختند کیفر کرده هزیمت داد

ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری مطابق سچقی ئیل ترکی، چون ده ساعت و پنج و نه دقیقه از روز یکشنبه دوم شهر ذیحجة الحرام سپری شد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروز بپای برد و درین بساط عید چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر صف شدند و هر کس در جای خود ایستاده شد فضل سلطان بهمان سلب که فتحعلی شاه را سلام میداد در رفت و ختقان خویش را بپوشید و آن تاج زرکه همه ساله بقانون داشت بر سر زد و از پرون ایوان بر لب آبگیر بایستاد و پادشاه را در ورود بتخت فرستاد

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

و برعادتی که چاکران درگاه پادشاهان عجم را مخاطب سازند درگفت و شنود قربان خاکپای مبارکت شوم گفت اما شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرا بدست آویز وجع پای و شیخوخت خویش بدرون ایوان شده سلام داد و لختی دورتر از پایه تخت پادشاه بنشست قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاء الدوله را بنزدیک او رسول فرستاد و پیام داد که ظل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و فتحعلی شاه وصیت فرموده که محمد شاه حشمت او را نگاه دارد و قدر او را رفیع سازد و با اینهمه با تاج و خفتان خویش برلب ایگیر ایستاده تو را چه افتاد که گاهی پادشاه را در عریضه خویش شاه بابا جانم بسیای عنوان نگار میکنی کفایت از آنکه با آقا محمدشاه شهید همنام است و گاهی در پایه سریر سلطنت جلوس میفرمائی ازین پس در عنوان عریضه قربان خاک پای مبارکت شوم بنویس و در پیشگاه پادشاه ایستاده باش و اگر نه از ان نگار عرضه دار خواهی شد و ازین نشست تن و جان خواهی خست و در این عید شاهزادگان بزرگ مانند محمدولی میرزا و محمدرضا میرزا و شاهزاده بهاء الدوله و محمود میرزا و حشمة الدوله و دیگر کسان در پیشگاه حضرت برصف بودند و کارآذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان بنظام بود و شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه حاکم بروجرد و بختیاری و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و همیون میرزا حاکم نهاوند از قضای یکدیگر در عشر اول ذیحجه وارد دارالخلافه گشتند و در عید اضحی همگروه تقبیل سده سلطنت کردند اما از انسوی معتمدالدوله چنانکه مرقوم افتاد بعد از ورود بشیراز کس نزد فرمانفرما و شجاع السلطنه رسول فرستاد و پیام داد که از پس دیوار ارک نشستن و در بروی خویشتن بستن و خود را بعصیان پادشاه جبار آوازه کردن پسندخردمند نباشد شما را اگر از حدود و خورستان تا حوزه بلوچستان دست قدرت دراز بود کدام کار بساز کردید که در تنگنای ارک شیراز توانید کرد هما نا اگر دیر بپائید و در نکشائید به نیروی کوشش و قوت یورش و گلوله های توپ بارهٔ کوب این قلعه پست شود و قبهٔ جلال شما که هرگز پستی ندیده با خاک یکسان کرد و اگر اجازت رود من بیکتنه بحضرت شما آیم و شما را از قبل پادشاه آسوده خاطر کنم فرمانفرما بدین سخن رضا داد و سخن براین نهاد اما از انسوی شجاع السلطنه با برادر گفت صواب آنست که چون ما بداد معتمدالدوله بدینجا حاضر شود و با ما سر سخن باز کند بگفتار این زشتی که بروی آورده او را بیکضرب بتیغ دو نیمه کنم و چون او از میان برخیزد و سپاهش بی سالار بماند با معدودی بر لشکرش تبازم و جملگی را پراکنده سازم و این توسنخانه و آلات حرب و ضرب را بدست کنم و گمان آن نیز دارم که بعد از قتل معتمدالدوله این لشکر ذرکرد ما انجمن شوند و از بهر ما برای جنگ اعدا تجهیزه باشد فرمانفرما فرمود این نیک رائی است اما باید تا از من ایمائی رود و قبل از اشارت من برانگیخته جسارت مکن سخن براین نهادند و روز دیگر معتمدالدوله با چند تن از سرشناسان لشکریان درگاه بحضرت فرمانفرما شد و چون نگاهبانان و حارسان ارک کار فرمانفرما را استوار ندیدند از درآمدن مردم پیکانه اظهار کراهتی نمیکردند لاجرم از قضای یکدیگر جماعتی از سربازان بارک در رفتند و چون معتمدالدوله با فرمانفرما آغاز سخن کرد و لختی از سطوت پادشاه و صولت سپاه با زراند فرمانفرما را قوت پاسخ و قدرت اشارت نماند در حال معتمدالدوله حکم راند که چندتن سربازان ایشان را نگاهبان باشند و نگذارند بسرای دردنی نزدیک پردگیان عبور کنند و گفت من حق نعمت فتحعلی شاه را فراموش نمیکنم و او لادایشان را رحمت

کرفتاری شجاع السلطنه و فرمانفرما بدست معتمدالدوله و انجام کار ایشان

میرسانم لاجرم سلیمان میرزا و پسران فرمانفرما و فرزندان شجاع السلطنه هریک هرچه توانستند از مال پدر برگرفته
و بجانب بصره و بغداد فرار کردند آنگاه معتمدالدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه را بمنصورخان سرتیپ فراهانی سپرد
تا با فوجی از لشکریان راه طهران برگرفت چون ایشان را در قریه کهریزک که سه فرسنگ تا طهران مسافت است
فرود کردند بجواب دید و صلاح و اصرار و الحاح قایم مقام شاهنشاه غازی حکم داد تا چندتن از مردم دژخیم ملازم
محمدباقرخان سپکلر سکی دارالخلافه شده بدانجا سفر کردند و شجاع السلطنه را از بهر دو چشم ناپناسا خشد و اینواقعه
در شب یکشنبه سیزدهم شهر ذیحجة الحرام بود و پس از دو روز در سه شنبه پانزدهم هر دو تن را وارد طهران کردند
و فرمانفرما را در خانه منوچهرخان معتمدالدوله منزل دادند و چون در اینسال مرض وبا طغیان کرد چنانکه مذکور
میشود فرمانفرما بمرض وبا گرفتار شد میرزا حسین حکیم باشی فحص شاه او را معالجت و دوائی
که بقیمت اندک بود تجویز نمود فرمانفرما گفت مداوا چکنی که نه خادمی دارم که تهیا کند و نه درهمی که بها کنم میرزا حسین
سخت شرمناک شد و چون زری لایق با خود نداشت معدودی از فلوس نحاس در زیر بساط گذاشت و برفت
مسموع افتاد که وقتی اسبهای رمکه فرمانفرما را بشمار کردند هیجده هزار برآمد و او را خزانهای اندوخته و بارهای
مروارید بود بالجمله در شب پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو بجهان جاوید
خرامید اکنون حدیث معتمدالدوله در مملکت فارس بپای میبرد و بعد از آنکه فرمانفرما و شجاع السلطنه را روانه
دارالخلافه نمود اراضی فارس را تحت فرمان کرد و بدفع منافقین و مخالفین پرداخت نخستین محمدعلیخان ایلخانی
قشقائی و میرزا محمد فسائی را گرفته روانه طهران نمود اما ولیخان ممسنی که روزگاری دراز میرفت که با فرمانگذاران
فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نام بردار بود هم در اینوقت ده هزار تن
سوار گرد خود انجمن کرده تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و مجتازان را عرضه نهب و
غارت میگذاشت قلعه کل و کلاب و قلعه سفید که از زمان رستم دستان تاکنون باستحکام و متانت است
از معاقل ادبود و در طریق این قلاع سنگهای صخره تعبیه کرده بود که اگر وقتی مردم بیگانه بدانجا یورش برند
صعود کنند باندک جنبشی که پارهای چند زیر شود و از فراز بفرود آید و هر که را لختی دویست مرد را باخاک
عجین سازد مع القصه معتمدالدوله یکتن از ملازمان خود را بدو فرستاد و پیام داد که بهبود و دور کردن مایش
که در مملکت چنین پادشاهی تهاز ملاذی و پناهی از بهر تو سزاوار نخواهد بود ولیخان محمدباقرخان پسر خود را بنزدیک
معتمدالدوله فرستاد و اظهار فرمان برداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت نکند معتمدالدوله محمد
باقرخان را مورد ملاطفت و اشفاق داشت و تبشیر عنایت کونا کون خاطرش را شاد ساخت و گفت تا
ولیخان را دیدار نکنم هرگز نزد من موثق نباشد و خاطر او نیز آسوده نشود هم اکنون تعجیل کن و با پدر نزدیک
من بشتاب محمدباقرخان برفت و قصه بگفت ولیخان با خود اندیشید که اگر بگفته بشهر درود و فرزندان
و لشکریان او بدست نباشند معتمدالدوله هرگز او را ما خوذ ندارد پس اموال و انقال خود را در قلعه
سفید جای داده نگاهبان برگماشت و اهل و عشیرت خود را باتفاق محمدباقرخان بسپرش در قلعه کل و
کلاب سکون فرمود و خود بشهر درآمده نزدیک معتمدالدوله حاضر گشت مردمان از دیدار او عجب کردند

و در نزد معتمدالدوله دوست و دشمن متفق الکلمه گشت که دیو بیابان کرد بپای خویشتن به بند آمده رها کردن او از حزم و بعید است لاجرم معتمدالدوله فرمان کرد تا او را گرفته باز داشتند ولیخان چون خود را گرفتار دید از در زاری و ضراعت پیرون شده برزمت نهاد که قلعه سفید را بر روی لشکریان مفتوح دارد و چندانکه اموال مردم را بغارت و سرقت برده و چندانکه پسران فرمانفرما هنگام فرار ذخیره خود را نزد او بودیعت نهاده اند بسپارد و لاجرم معتمدالدوله محمدطاهرخان قزوینی را با دو هزار تن سواره و پیاده مامور بفتح قلعه سفید ساخت و سلیم خان سرکرده سواره چکنی و حسنعلی خان سرهنگ فوج زرندی را با او متفق داشت و ولیخان را نیز با ایشان سپرد و فرمود او را نگران باشند تا آنزمان که آنچه برزمت نهاده او باز پس محمدطاهرخان و ولیخان برداشته تا بقلعه نورآباد که از مستحدثات ولیخان است و تا قلعه سفید نیم فرسنگ مسافت دارد کوچ دادند در انجا ولیخان باوعده وفا کرد و قلعه سفید را از مردم خود پرداخته بدست لشکریان سپرد و محمدطاهرخان فوجی از سربازان زرندی را بحراست آنجا باز داشت و با ولیخان اظهار مهر و حفاوت افزون کرد و پس از روزی چند او را گفت از این سفر غرض قلعه سفید بود و بس بلکه اموال منهوبه باید مسترد شود و قلعهای دیگر نیز سپرده آید ولیخان از اصغای کلمات او از سپردن قلعه سفید نیز پشیمان گشت و روزی چند کار مماطله و مسامحه میگذاشت تا یکشب که محمدطاهرخان را دل بطرف لهو و لعب رفت بساطی بگسترد و سران سپاه را نیز حاضر کرد و بکسانیدن کاسات عقار و اصغای موسیقار پرداخت ولیخان که حاضر انجمن بود چون دماغها از تخمیر شراب پرنشاط دید و نگاهبانان خود را نیز سرشار پیمانه و از خویش بیگانه یافت کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه نورآباد برآورده در کنار لشکرگاه ایشان را با خود همداستان ساخت و ناگاه برستان تاخت و در حمله نخستین محمدطاهرخان و رضاقلیخان و سلیم خان را ماخوذ داشته تا قلعه نورآباد برانند و بند بر نهاد و لشکر او را هزیمت کرد چنانکه تا شیراز عنان نکشیدند و چون صبح برآمد کس بقلعه سفید فرستاده سربازان زرندی را پیام کرد که هم اکنون از قلعه سفید پرون شوید و سر خویش گیرید و اگر نه سرکردگان شما را سر برگیرم سربازان زرندی در پاسخ گفتند ما فرمان بردار پادشاهیم و از قتل صدمتن چنین سرکردگان باک نداریم و در حراست قلعه نیکوتر کوشند اما از انسوی چون هزیمت شدگان بشهر شیراز در رسیدند معتمدالدوله را از این قصه آگاه شدند و سخت تافته خاطر گشت و در زمان لشکری از سواره و پیاده بسیار گرد و با توپخانه و قورخانه بمأموریت لشکرانه خان نوری وشی صاحب انگریزی پرون فرستاد و ایشان تا قلعه نورآباد تاختن بردند ولیخان چون قوت مقابله و مقاومت نداشت عشیرت خود را کوچ داده با اموال و اثقال راه بیابان برگرفت و از دور و نزدیک در شعاب جبال و شکاف اراضی از این دره بآن دره همی شد محمدطاهرخان و دیگر سرکردگان را با خود محبوسات همی برد و از پس او لشکریان قلعه نورآباد را فروگرفتند و در فحص حال ولیخان همی روزشمردند یکدو ماه کار بدینگونه رفت و اینخبر در طهران معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد و پادشاه را عرق غضب در ضربان آمد و معتمدالدوله را فرمان کرد که چون این منشور بخوانی بتوانی خویشتن از شیراز پرون شو و ولیخان را در هر منزلگه که باشد دستگیر کرده و دست بسته بحضرت فرست چون این نشور معتمدالدوله رسید یکدل و یکجهت آهنگ

ولیخان کرد و از انسوی چون ولیخان در حبس و بند محمد طاهرخان و دیگران سودی نیافت بلکه سبب تهیج فتنه و جنبش لشکر دانست ایشان را رها ساخت تا بشیراز آمدند پس معتمدالدوله محمد طاهرخان را در شیراز گذاشته خود با سپاهی بزرگ خیمه بیرون زده در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که اینوقت حکومت فارس نامزدی بود راه برگرفت ولیخان چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت که خویشتن را بقلعه کل و کلاب رساند و در انجا متحصن گردد و خواجه حسین کلابی که از پیش با وی استان بود مقدم او را سبارک داشت و قلعه کل که در فسا و قلعه کلاب واقع است بدو سپرد و او با قرخان پسرش را با زنان و فرزندان در انجا جای داد و خود با لرهای ممسنی اطراف پایان گرفت و هر روز در پنجاه و در صد روز یهی گذاشت از ینسوی چون فیروز میرزا و معتمدالدوله با آن لشکر نامور باراضی بهبهان رسیدند خواجه حسین از عهده وعدت ایشان آگهی یافت دانست که از در ستیزه بیرون شدن پشیمانی بر سندان زدن است لاجرم پدرنگ بلشکرگاه فیروز میرزا در آمد و نخستین نزدیک معتمدالدوله آمده اظهار عقیدت و انقیاد کرد و بی کلفت خاطر قلعه کلاب را مسلم داشت معتمدالدوله حکم داد تا سیصد تن از سربازان در قلعه کلاب جای گزیدند و چون قلعه کلاب بر قلعه کل مشرف بود سربازان و مان تفنگها را بطرف باقرخان و فرزندان و زنان ولیخان گشادند زمانی دیر برنیامد که قلعه مسخر گشت و لشکریان تاختن کرده باقرخان و عشیرت ولیخان را به تمامت دستگیر نمودند و دست بسته بلشکرگاه فرستادند و در اینوقت نیز مکشوف افتاد که ولیخان در اراضی کازرون گریخته است و در انجا روزگار بسی برد معتمدالدوله بفرمود تا اسمعیل خان قراچورلو با سیصد تن سوار از دنبال او شتاب کرفت و در عرض راه معلوم داشت که ولیخان در قریه خانه زنان که از قرای شیراز است بنهانی زیستن کند لاجرم بشتاب برق و باد تاختن برده نیمشبی اطراف او را فروگرفت و بی آنکه تیغی از نیام برآید یا تیری از کمان کشاده شود او را گرفته دست بسته بکازرون آورد و صورت حال را معروض فیروز میرزا و معتمدالدوله داشت و حکم رفت تا او را بشیراز کوچ دادند و بعد از دو دو دا و بشیراز معتمدالدوله ولیخان را با کنده و زنجیر روانه دارالخلافه نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند نابینا ساخت و از زردان و صعالیک قبیله او و دیگر قبایل چندان سر بدیعه نشوی ایشان منارها برآورد که قاطعان طرق را یکباره دست طمع مقطوع گشت چنانکه مسموع افتاد که وقتی یکتن از ملازمان معتمدالدوله را معادل هزار تومان زر سکوک بر فتراک بسته بود و در اراضی ممسنی اسب را بر درختی بسته بخفت و اسب رها گشته برفت بعد از دو روز که اسب خویش را بیافت همان زر بر فتراک بسته داشت و هیچکس را از قبایل ممسنی آنمل نبود که تواند آن زر بکشاید و دست بدان آلاید لاجرم کاروانیان و مجتازان در امن و امان بزیستند و هم در ایمنسال شاهزاده فیروز میرزا بر حسب فرمان شاهنشاه غازی مورد منظم کرمان و استرآباد شده و اسکندرخان قاجار دولو با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان سلماسی با دو فوج و مصطفی قلیخان سمنانی با فوج سمنانی و فوج دامغانی و دویست تن غلامان رکابی و دو هزار سوار شاهسون و کرد و دوازده عراده توپ ملازم رکاب او شده از شاهنشاه غازی اسبی با زین زرین و خنجری مرصع بجواهر ثمین تشریف یافته از دارالخلافه بیرون شدند و راه بسطام پیش داشت شاهزاده اسمعیل میرزا که از روزکار دیرین با نایب السلطنه مبرور عباس میرزا عقیدت صافی نداشت و با شجاع السلطنه طریق مواضعه میکذاشت

هراسناک شد واز جماعت عرب وعجم شاهرود و بسطام وترکمان دشت انجمنی کرد که اگر تواند اردوشیه میرزا
کزندی رساند اما شاهزاده با لشکر جرار مانند آتش وآب پست و بلند زمین را بشتاب سحاب وشهاب
در نوشت وراه بدو تردیک کرد لشکر از چنین سیلی دمنده چون خس وخاشاک بهر سوی پراکنده شدند
واسمعیل میرزا بیچاره ماند پس شاهزاده اردشیر میرزا از کرده بر سید واورا ماخوذ داشته بطهران فرستاد
ولشکری که با خود داشت مامور فرمود که سفر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده قهرمان میرزا باشند و
خود نیز تا مزینان برفت واز آنجا بالشکری قلیل مراجعت نمود وبسطام را انتظام کرد وطریق استراباد سپرد
وچتوانی ازان اراضی سپاهی فراهم آورده بدشت گرکان تاخت وچون اینخبر بعرض کاروان دولت رسید
حاجی علی اصغر خواجه سرای را با توپخانه وقورخانه وصمصام خان را با فوج تنکی سلمان وبختیاری خان یوزباشی را با دویست
غلام رکابی وهزار تن سوار شاهیون وافشار بملازمت رکاب اوکیل ساخته وایشان در کنار گرکان بدو پیوستند
لاجرم از مردم بیوت وکوکلان منال دیوان بگرفت وبرزیادت گردکان وپیشکش اخذ نموده روانه طهران داشت
شاهنشاه غازی اورا خلعتی لایق وکاردی مرصع بجواهر شاهوار تشریف فرمود ازپس آن شاهزاده دیگرباره سفر بسطام
کرد واز اینجا بدار الخلافه آمد

گرفتاری میرزا ابوالقاسم قایم مقام بفرمان شاهنشاه غازی وخاتمه کار او

اکنون بوقایع دار الخلافه بازگردیم بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت وهوا را سورت گرما پدید شد
شاهنشاه غازی از طهران بباغ نگارستان تحویل داد وکاروان دولت در چهارمون نگارستان خیما افراشته
کردند ومیرزا ابوالقاسم قایم مقام در باغ لاله زار که یک تیر پرتاب با نگارستان مسافت است نشیمن کرد این
هنگام شاهنشاه غازی در قید وبند قایم مقام پیچته گشت چه از دیرباز از وی رنجیده خاطر بود با اینکه تشریف وزارت
خاصه از بهر قایم مقام مهیا بود وعقدهای سخت را بسر انگشت تدبیر توانست گشود فاضلی موقب وادیبی مجرب بود اما
بحری که با منصب همسازاست وآن غفلتی که با دولت ابنا زنگذاشت که دل پادشاه را با خود صافی دارد وکدورت
خاطرش را که بسالهای دراز متراکم بود بزداید چه ازان وقت که وزارت نایب السلطنه عباس میرزا داشت
پیوسته محمد شاه از رویش اوباکراه بود واجری ومواجب ملازمان حضرتش را بی کلفت ومشقت ادا نمینمود ودر
حل وعقد امور دولت هرگز بر مراد او تقدیم امری نمیفرمود ودر مملکت خراسان بحیث چنان افتاد که شاهزاده محمود
در سراپرده محمد شاه بمیهمان حاضر شد شاهنشاه غازی قایم مقام را پیام کرد که امشب مرا میهمانی رسید وخوراک
وخوردنی که لایق میزبان ومیهمان باشد بهرای تا در اینجا حاضر کنند ودر پاسخ گفت قانون شما آنست که هر شب
باید در سرخوان نایب السلطنه کار اکل وشرب کنید خوان جداگانه بدست نشود هم اکنون مهمان را عذر در
کنار نهید وبدانجا کوچ دهید محمد شاه ازاین سخن سخت آشفته شد وحشمت پدر مانع بود که قایم مقام را کیفر گوید میرزا
حسن آشتیانی مستوفی الممالک که آنوقت در حضرت نایب السلطنه مستوفی بود این قصه بشنید وکار آن مجلس را
از خورش وخوردنی ساخته کرد مع القصه ازین گونه کردارها فراوان افتاد که در هریک پادشاه بخونریختن
قایم مقام را برخویش واجب میداشت ودر خاطر نهفته میکرد بعد از انکه در تخت سلطنت جای کرد وزمام مملکت

بدست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود و این هنگام نیز بر عادتی که داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر میرفت و اگر حکمی از پادشاه میرسید و آنرا با صلاح دولت راست نمیدانست یا با طبع خویش موافق نمی یافت بی سئوال و جواب بر خلاف آن حکم فرمان میکرد و اینهمه بر غضب شاه افزوده میگشت و آن کین دیرینه نیز جوش میکرد و وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل صد تومان زر بمردی باغبان عطا فرمود قایم مقام کس فرستاد و آن زر را ستر داد کرد و بیستوانی بشاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه تاشیم الا آنکه تو چاکر بزرگتری و ما از صد هزار تومان بر زیادت نتوانیم اشیار خویشتن کرد اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را خود میکن و هشتاد هزار تومان این زر تو را باشد و من با بیست هزار تومان کوچ دهم و اگر نه من میماندار شوم و تو با بیست هزار تومان قناعت فرمای پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرزه نهفته اندازین کردار و گفتار آتش غضب افروخته گشت و ساخته هلاک او و یاران قایم مقام آمد و از انسوی قایم مقام کین و کید پادشاه را باخود میدانست اما چنان می پنداشت که تا بر تمامت ملک ایران نیک مستولی نشود بر طریق رفع او نرود و با خود متی اندیشد که تا آن هنگام بدست وزرای مختار دول خارجه و تدبیرهای دیگر سجلی بنجاتم بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه رقم کند که چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار بشرط ولایت عهد از پدر به پسر باو کار است و بچکس آزردی آن مقام نکند و وزارت نیز بدنیکو نه باشد پادشاهان نتوانند او را و فرزندان او را از وزارت خویش خلع کنند و غافل ازان بود که تدبیرها با تقدیر ها راست نیاید بالجمله شاهنشاه غازی چون هنوز پسرهای مشعلی شاه از محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکانت تمام بودند اکراه میداشت که قایم مقام از کنون خاطرش آگاه شود مبادا کیدی آغاز کند و خللی در کار ملک اندازد و لاجرم با میرزا نصرالله دیبای صدر الممالک و محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدمیر او همداستان شد و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش میدانست نیز آگاه کرد اما قایم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم صفر هنگام نماز دیگر با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که بخانه میرزا محمد پسر میرزا احمد کاشی رفته در وفات میرزا زین العابدین مستوفی کاشی که عم او بود او را تسلیت و تعزیت گوید اینوقت از حضرت پادشاه کس باحضار او برسید و او را طلب فرمود و از انسوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را حاضر کرده فرمود که سالها پرورده نعمت ما بوده و در مهد فراغت غنوده امروز در تقدیم اینخدمت اگر همه جان بر سرش کرده مسامحت نباید روا داشت قاسم خان اجابت فرمان را چپسر ضراعت بر خاک نهاد و آنگاه الله ویردی بیک مهردار و میرزا رحیم مشخدمت خاصه را که موثق و ممتحن بودند هریک را آلتی قتاله سپرد و فرمود بعد از درامدن قایم مقام بنگارستان او را حکم باقامت کنند و اگر فرمان پذیرنشود و سازمرافعت کند ضرب کلولا اش از پای درآرید مع القصه قایم مقام بباغ نگارستان درآمد او را گفتند در بالاخانه عمارت دلگشا باشد تا پادشاه از سرای درونی بیرون شود الله ویردی بیک و میرزا رحیم حربهای خویش پنهان داشته او را در بالاخانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند چون زمانی برگذشت و شاه حاضر نشد گفت من با چندتن میعاد نهاده ام که بتسلیه دوستی رفته باشم صاحب خانه چشم براه است میرزا تقی و میرزا موسی نیز

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

درشاهراه انتظار بند در حضرت پادشاه معروض دارید که زحمت پیرون شدن برخود ننهد فردا از بامداد حاضر
حضرت خواهم شد گفتند شاه فرمود تا مرا دیدار نخند مراجعت نفرماید لختی دیگر توقف کرد و دیگر باره آهنگ
پیرون شدن فرمود الله ویردی پیک گفت فرمان این است که هم در اینجا بباشید گفت همانا من محبوسم و کلاه
خویش را بزیر سر نهاده ردای خود را زبر پوشش کرد و بخفت از انسوی شاهنشاه اسد پیک فراش خلوت را نزد یکدیگر
حاجی قاسمخان سرتیپ فوج فرستاد و فرماند اکه من قایم مقام را ماخوذ داشتم هم اکنون فوجی از سربازان را
بفرست تا اطراف باغ لاله زار را پیرده زنند و نگاهبان باشند و مردم او را نگذارند از جائی بجائی متردد شوند حاجی
قاسم خان گفت هرگز من با پیام و ل اینگار ندارم الا آنکه شاهنشاه غازی با خط خویش رقم کند دیگر باره آسد
پیک برفت و خط پادشاه بیاورد لاجرم حاجی قاسم خان کردهای از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد میرزا
علی و دیگر فرزندان و ملازمان قایم مقام را نگاهبان شدند و اطراف باغ لاله زار را فروگرفتند و محمدرضاخان
قراباغی پسرعم قایم مقام را که از خراسان رسیده بود دریره سربازاندا ختند و بعضی از اموال و اثقال
و اسب و استر و رایحی خان میرآخور نایب السلطنه عباس میرزا ماخوذ و مضبوط ساخت از این روی که محمد
رضاخان بعد از وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس کار بریحی خان آشفته کرد و خواست او را محبوس و مغلول
سازد یحی خان نیمشبی خویش را از باره شهر بزیر افکند و فرار کرد و اموالش بهره محمدرضاخان گشت مع القصه
بعد از بازداشتن قایم مقام در بالاخانه دلگشا شاهنشاه غازی فرمود نخستین قلم و قرطاس را از دست او
بگیرید و اگر خواهد شرحی بمن نگارکند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادوئی در بنان و بیان اوست که اگر
خطا او را ببینم فریفته شوم و او را رها کنم پس برحسب فرمان عوانان دژخیم ادات نگارش او را کرفته از بالاخانه
دلگشا فرود کردند و در پنجوله که حوض خانه خوانند محبوس داشتند و بعد از شش روز در شب شنبه سلخ صفر شش
خپه کردند و جسدش را در جوار بقعه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه باخاک سپردند از پس آن اموال و اثقال
وزر و کوهر و کتب خانه او را کاروانان دولت ماخوذ داشتند و فرزندانش را مامور نمودند که در اراضی فراهان
در قرای خویش نشین کنند و عشیرت او هرکه در آذربایجان بود هم مامور باقامت فراهان کشت و هریک را سیورغالی
از منال دیوان مقرر شد تا بدان معاش توانند کرد و برادرزاده قایم مقام میرزا اسحق که در اینوقت در
آذربایجان وزارت فریدون میرزا داشت هم از انجا پیرون شده در دارالامان قم اقامت کرد

فرستادن جمعی از شاهزادکان بقلعه اردبیل و تفویض وزارت اعظم بحاجی میرزا آقاسی

بعد از هلاکت قایم مقام چون آغاز تابستان بود سورت کرما بقوت شد و هوای طهران عفن کشته مرض
وبا در میان مردم در افتاد و شاهنشاه ناچار بود از اینکه با راضی ییلاق سفر کند و در شریعت سلطنت
بعید مینمود که جمعی از شاهزادکان را که مهیج فتنه توانند شد در دارالخلافه بگذارد و از انجا پیرون شود لاجرم
بفرمود تا حاجی خان شکی و پرویز خان چاردولی با جماعتی از سواران روز چهارشنبه چهارم ربیع
الاول شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و علینقی میرزای رکن الدوله و محمدتقی میرزای حسام
السلطنه و اماموردی میرزای کشیکچی باشی و شیخعلی میرزای شیخ الملوک و محمدحسین میرزای حشمة الدوله

و محمود میرزا و اسمعیل میرزا را کرفته هر یک را با یکدو تن خادم روانه ارومیه داشتند و در قلعه ارومیه نکاهبانان برایشان کماشتند و در عشر اول جمادی الاولی صاحب اختیار پسر محمدقلی میرزای ملک آرا را نیز بدانجا فرستادند با الجمله بعد از پیرون فرستادن شاهزادکان شاهنشاه غازی پنجشنبه پنجم ربیع الاول از نکارستان بجانب امامه کوچ داد و سراپرده راست کرده دو ماه دران اراضی اقامت فرمود و این هنکام شاهزاده الله ویردی میرزا و ابوالملوک کیومرث میرزا هراسناک شدند که مبادا چون دیکر شاهزادکان مورد عتاب و عقابی کردند لاجرم از دیه دربند که محل اقامت ایشان بود تا دارالخلافه دو فرسنک مسافت داشت برنشسته بجانب بغداد فرار کردند اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر همچنان خاص میرزا آقاخان وزیر لشکر بود و هیچکس آرزوی آن محل نمیکرد و در قوت بازوی خود نمی دید چه این صد هزار لشکر را بیشتر بنام و نشان و حسب و نسب میدانست و کمتر وقت بود که از اجرای مواجب یکتن از لشکریان پرسش میرفت او را بچرید محاسبان و فرد نکارش لشکر نویسان حاجت افتد مبلغ و مقدار هر یک را باز مینمود بلکه ستده و داشته را میدانست لاکن در وزارت کبری و صدارت اعظم بسیار کس نیازمند بودند یکچند روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی با بعضی امور مداخلت مینمودند و میرزا نصرالله صدر الممالک اردبیلی که اینوقت در قریه امامزاده قاسم سکون داشت هم بدین آرزو روزی بردلاکن شاهنشاه غازی روی دل با حاجی میرزا آقاسی داشت و در امامه او ملازم رکاب بود و حل و عقد امور بدست او صورت می بست و پادشاه او را قطب فلک شریعت و طریقت میدانست و با او بحسن عقیدت و صفای نیت میزیست و مصدر کشف و کرامت می شمرد و از قضا بسیار وقت از روزکار مستقبل خبری میکفت که براستی می پیوست چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فتحعلی شاه خبر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه را با تاریخ وقت خبر داد و مستوفی الممالک در پشت کتابی بنکاشت و چنان بود که او کفت بالجمله یاد روزمان سیر و سلوک صفای خاطری بدست کرده بود یا کوکبی که او را باین مقام برکشاند تربیت میفرمود و بر زبان او و دست او آنچه او را بکار بود جاری میکرد و بالجمله شاهنشاه غازی باطراف ممالک فرمان کرد که ما قایم مقام را حبس مؤبد کردیم و تدبیر امور جمهور را بدست حاجی میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را پذیرفتار باشید اما چون حاجی میرزا آقاسی روزکار خویش را بتعلم و تعلیم برده بود و از اسرار سلطنت و رموز ملک داری بیخبر بود میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان که مردی ادیب و اریب بود و از اداره کاران و مترسلان فزونی داشت با خود یار کرد و در حل و عقد امور و رتق و فتق مملکت مشاورت او همی کار کرد و او را فرمود که میرزا حسن آشتیانی آرزوی آن دارد که مستوفی الممالک باشد و چون او را با محمدخان امیر نظام از کخت روز طریق موافقت و مرافقت بوده جانب او را فرو دمن نخواهد کذاشت لاجرم من بدین امر رضا ندهم و شاغل این منصب مردی مجرب میباید که در کارهای خطیر بصیر بود و روی دل او نیز با من باشد امروز آن توئی میرزا شفیع عرض کرد که من با میرزا حسن از عنفوان کاینیم و او از من روزکار پیشتر برده و سال فراوان دیده حشمت او را نتوانم فرو کذاشت چه در میان خویشاوندان کرد ار من نکوهیده کرد و عاقبة الامر سخن براین نهادند که میرزا تقی قوام الدوله

شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

از کرمانشاهان طلب کنند واین منصب را بدو تفویض وارند لاجرم میرزا موسی نایب کیلانی را برحسب حکم پادشاه بوزارت کرمانشاهان ولرستان وخوزستان مامور داشتند وبخواستاری میرزا موسی فرهاد میرزا نیز با او همراه شد و فرمان رفت تا میرزا تقی قوام الدوله راه حضرت سپارد و از اینسوی چون حاجی میرزا آقاسی زشت سیدانست که کس او را وزیر خطاب نکند یا صدراعظم خواند و رتبت خویش را در حضرت پادشاه برتر از این القاب می پنداشت وهمی برزبان داشت که چون حضرت پادشاه اسلام فرض است و مرا در خدمت محمد شاه عقیدتی بکمال باشد روزی چند زحمت این خدمت برخویش منهم و دامن تقوی خویشتن به پلیدیهای دنیوی آلوده میازم تا محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسد و زمام امور را بدست گیرد و پشت مناشیر پادشاه را چنانکه قانون وزیران است خاتم مینهاد و اهالی دول خارجه چون دانستند که حاجی میرزا آقاسی لقب صدارت و وزارت را مکروه میدارد او را شخص اول ایران خطاب کردند واین لقب را پسندیده داشت اما میرزا حسن آشتیانی پسر میرزا کاظم که پدرش در حضرت شاه شهید آقا محمد شاه محلی لایق داشت و خود در نزد نایب السلطنه عباس میرزا مستوفی بود و از شناختگان درگاه شمار می شد و شاهنشاه غازی را امور و الطاف واشفاق بود در ایام توقف او مهر خویش را در پشت منشور پادشاه بجای مستوفی الممالک نهاد چون منشور بدست حاجی میرزا آقاسی آمد خاتم او را محو کرد و آن منشور را بنزد پادشاه برده معروض داشت که این موضع خاتم خاص امین الدوله است اگر فرداامین الدوله طریق خدمت جوید و بدین حضرت پوید جواب او چیست شاهنشاه غازی فرمود که میرزا حسن یکشب در خراسان ما را نان داد و مهمان ما را بنواخت درازای آن ما این نان از و قطع نخواهیم کرد شما نیز باید درین میرزا حسن را بر ذمت همت ما رو انداری و روی این سخن با ضیافت شاهزاده محمود بود چنانکه ترجمه اش بعد از مراجعت از امامه میرزا مسعود تبریزی که مردی زبان دان بود برحسب حکم وزارت دول خارجه یافت وضیاء السلطنه را که در میان دختران فتحعلی شاه بنام بود از بهر خویش نکاح بست میرزا ابوالحسن خان شیرازی که از پیش وزیر دول خارجه بود و از چشم قایم مقام هنوز در بقعه شاهزاده عبدالعظیم پنهان بود از قبل حاجی میرزا آقاسی مطمئن خاطر شده بشهر در آمد و بعد از تقبیل سده سلطنت در میان مقربان درگاه منخرط گشت این هنگام شاهنشاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم پشخدمت خاصه را روانه اصفهان فرمود تا امین الدوله را پیام کرد که توقف تو در اصفهان مورث اختلال حکمرانان آن اراضی است سخت آنکه بی هول و هرب طریق حضرت گیرد و چون دیگر چاکران در تقدیم خدمت باشد والا نه تا دارالامان قم سفر کن و هر وقت آسوده خاطر شدی راه طهران پیش دار امین الدوله پیش از تمام میرزا رحیم را بمطالعه و تسویف بداشت آنگاه شرحی بوزیر مختار انگلیس نگاشت و او را بشفاعت برانگیخت مستر مکنیل از کاروان دولت خواستار شد تا او را رخصت سفر عتبات عالیات دادند پس امین الدوله از طریق کوهستان بختیاری با راضی عراق عرب در رفت و در آستان ملک پاسبان کربلا و نجف مجاور گشت تا رخت بجهان دیگر برد چنانکه در جای خود مرقوم میشود اما از اینسوی چون میرزا موسی روانه کرمانشاهان شد و قوام الدوله راه طهران پیش داشت کار آن مملکت را منظم کرد و بعد از چند ماه که فصل خریف برسید شاهزاده بهرام میرزا سفر خوزستان را تصمیم عزم

داد و ساز سپاه کرده با پنجهزار سواره و پیاده و شش عراده توپ تا جایدر براند و در انجا با میرزا محمود جهانشاهی
که از قبل کارداران دولت مامور بود عرض سپاه داده بجانب خلیلان کوچ داد و میرزا موسی با شقاق فرهاد میرزا
در خلیلان بلشکرگاه پیوست و از آنجا بهرام میرزا میرزا محمود را روانه دارالخلافه نمود و میرزا بزرگ قزوینی ابوزرت
لرستان برکشید و خود با فرهاد میرزا و میرزا موسی راه خوزستان برگرفت در اول اراضی خوزستان شفیعخان
بختیاری از قبل محمدتقی خان کنورسی بختیاری که سالها عصیان ورزیده بود و کاروانیان و مجتازان را
از درفارس تا خاک کاشان عرضه نهب و غارت میداشت بنزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که
محمدتقی خان از حاضرشدن در اینحضرت هراسناک است اگر او را از طلب داشتن بدرگاه معفو داری در تقدیم
خدمت تقاعد نورزد و همه ساله پیشکش لایق انفاذ دارد بهرام میرزا در پاسخ فرمود که یکسال هست شاهنشاه غازی
صاحب تاج و لوی کشته و محمدتقی خان از سلطنت او یاد نکرده اکنون باید بی بهانه بنزدیک ما حاضر شود و اگر نه
بقوت غازیان درگاه او را حاضر کنیم و میرزا امین علی آبادی را با شقاق شفیع خان بنزد محمدتقی خان رسیل
ساخت تا ابلاغ حکم کند و خود بجانب دزفول کوچ داد جعفرقلیخان پسر اسدخان بختیاری و دیگر بزرگان
آن قبایل با سواره و پیاده فراوان در شهر دزفول بنزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز رو
شوشتر کشت در شهر شوشتر شفیع خان و میرزا امین از نزد محمدتقی خان مراجعت کرده معروض داشتند
که محمدتقی خان را نه چنان وحشت و دهشتی مرکوز خاطر است که هرگز بدین لشکرگاه تواند در آمد و شاهزاده بجهته
کشت که بعد از نوروز لشکر بسازد و بقلع و قمع او بتازد چنانکه در حاشیه خود مذکور می شود و دیگر در این سال
چون شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله را از حکومت کاشان برحسب فرمان معزول داشتند تا بجدیتی لایق
از آن برکنار و زکرثاری قایم مقام وارد دارالخلافه گشت و در آن مدت که شاهنشاه غازی در امامه جای
داشت عباسقلی خان جوانشیر نپیره ابراهیم خلیل خان والی قراباغ را که مردی با نسب بلند و حسب ارجمند است
بحکومت کاشان مامور فرمود و هم در این سال روز پانزدهم محرم میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی
وداع جهان گفت و در پنجم ربیع الاول میرزا اسدالله خان پسرش مرض وبا در گذشت و هم در اینسال میرزا هدایت
پسر میرزا اسدالله خان وزیر لشکر رخت بسخان جاوید برد و هم در این بلای وبا محمدحسین خان ایشیک آقاسی
باشی زنگنه و حاجی اسفندیارخان توپچی باشی و محمدرضا خان پسر سهراب خان کرجی و آغا فرج ایچ آقاسی
و میرزا نصیر لشکرنویس و میرزا مجید لشکرنویس و اسمعیل خان پسر عبدالرزاق خان کاشی بسرای جاوید تحویل
دادند و در ممالک ایران نزدیک به پنجاه هزار کس عرضه هلاک کشت و درین مدت که مرض وبا بالا گرفته بود
برحسب فرمان ظل سلطان در قریه امامزاده قاسم که از قرای طهران است سکون داشت بعد از مراجعت
شاهنشاه غازی از امامه بدارالخلافه ظل سلطان نیز حاضر حضرت شد و از کارداران دولت خواستار آمد
که شهر قم و کاشان را بسیورغال و تفویض دارند و خود در دارالامان قم نشیمن کند چون در آن مدت که در
امامزاده قاسم جای داشت یکدو تن از سرکردگان مازندران چند کرت اسب و مرد حاضر کردند که ظل
سلطان را از امامزاده قاسم بطرفی فرار دهند و این معنی را میرزا آقاخان وزیر لشکر فهم کرده حصول

شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

گرفتاری ظل‌السلطان و محبوس شدن او در آذربایجان

این مدعی دامول را در عقده محال انداخت و پادشاه را از زین راز آگاه ساخت لاجرم کاردان دولت توقف ظل‌السلطان را در قم روا ندیدند لاکن این راز را پوشیده داشته او را اجازت سفر مکه دادند روز بیست و چهارم رجب که با اول آذرماه مطابقه داشت از طهران بیرون شد و از قضا روز جلوسش بر تخت سلطنت در طهران هم اول آذرماه بود و بالجمله چون ظل‌السلطان از شهر بدر شد و لختی طی مسافت کرد برحسب فرمان چند سوار برفت و او را با خود داشته سفر آذربایجان فرمودند و در شهر مراغه جای دادند و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امامه محمدخان زنگنه امیرنظام از آذربایجان برسید بزرگان درگاه و قوادسپاه خاصه اهالی نظام با استقبال او شتافتند و او را با حشمتی تمام درآوردند و چون حاجی میرزا آقاسی خود نیز پیوسته برزبان داشت که وزارت اعظم خاص امیرنظام است اعیان درگاه یکباره در کرد و انجمن شدند اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شفیع صاحب دیوان فرمود که من امیرنظام را از بهر آن آوردم و بر پادشاه و چاکران درگاه عرضه دادم که حشمت او از نظرها محو شود و اکنون که او را بسوی آذربایجان مراجعت دادم دیگر کس بطمع وطلب وزارت او نخواهد نشست و دل با من خواهد بست و اگر جز این کردم پیوسته مردمان بهوای او میزیستند و هیچ کاری بنظام نمی‌شد مع القصه پس از یکدو ماه برحسب فرمان پادشاه غازی امیرنظام روانه آذربایجان شد و از جانب دیگر چون خبر کرمانی قایم مقام در مملکت خراسان کوشش ذوالفقار خان آصف‌الدوله شد بی‌انگه منشوری با حضار او صادر شود راه طهران برگرفت و چنان می‌پنداشت که این هنگام صدارت اعظم بی‌مانع و دافعی بهره او خواهد بود و بعد از ورود بطهران وی نیز کار بکام نتوانست کرد و پس از روزی چند فرمان شد تا بتوانی طریق خراسان برگیرد و مملکت خراسان را فرمانگذار باشد و برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا برحسب امر از خراسان احضار شد و مامور بآذربایجان گشت و اینوقت کار وزارت اعظم بر حاجی میرزا آقاسی راست بایستاد و هم در اینسال مستر الست با مکتوب تهنیت و تحف تحیت از دولت انگلیس بحضرت شاهنشاه آمد و اتحاد دولتین و اتفاق جانبین را شیدمبانی گشت و مورد الطاف خسروانی شد و هم در اینسال بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی برحسب فرمان حکمران دارالسرور بروجرد و سیلاخور و محال ملایر و تویسرکان گشت و محمدباقرخان سپکلر سپکی بجای او فرمانگذار دارالخلافه آمد و دیگر برادران پادشاه خانلر میرزا مامور بحکومت یزد شد و منوچهر میرزا حاکم کلپایگان و خوانسار گشت و همچنان آقاخان محلاتی امام اسمعیلیه در کرمان نافذ فرمان آمد و طریق عصیان و طغیان سپرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو و سفر کردن شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار بکربلا و بازگشتن بدارالخلافه

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو شب سه‌شنبه سیزدهم شهر ذیحجة الحرام چون چهار ساعت و ربع ساعت از شب برآمد آفتاب بحمل تحویل داد و بدایت سنه تخاقوئیل ترکان کشت شاهنشاه غازی محمدشاه بر قانون سلاطین عجم جشن عیدی کرد و مردمان را چندان از زر و جامه عطا داد که هیچگاه یاد نداشتند بعد از سپردن بساط عید تسخیر هرات را در خاطر گرفته فرمان کرد تا از ممالک محروسه لشکریان اعداد کار کرده در دارالخلافه ملتزم رکاب شوند و هم در اینوقت فریدون میرزا از آذربایجان برحسب حکم حاضر حضرت شد و قهرمان میرزا

برادر اعیانی پادشاه از خراسان برسید و منشور فرمانگذاری یافته روانه آذربایجان گشت آنگاه شاهنشاه غازی روز سه شنبه بیست و دوم شهر صفر از دارالخلافه خیمه بیرون زد و در باغ نگارستان نشیمن ساخت و لشکرها همی گرد شدن گرفتند از انجا برادر خود فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار قزوینی و پنج فوج سرباز و توپخانه و قورخانه در خور روز دهم ربیع الاول بر منقلای سپاه از راه خوار و سمنان مامور بطرف بسطام و کالپوش فرمود و خود روز یکشنبه پنجم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه گران از نگارستان کوچ داده چمن فیروزکوه را لشکرگاه کرد و چهل روز در انجا اقامت فرمود و همه روزه سپاهی از پی سپاهی برسید و میرزا آقاخان وزیر لشکر در عرض سپاه و فراهم آوردن مردم جنگی و بدست کردن علوفه و آذوقه لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد چنانکه دوست و دشمن او را تحسین فرستادند و منوچهرخان معتمدالدوله مبرات از فارس کرده هم در انجا حاضر حضرت شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد عنایت پنهایت گشت چون بسمع سفر خراسان و هرات ساخته شد فرستاده الله یارخان آصف الدوله حکمران خراسان برسید و عریضه که او نگاشته بود برسانید بدین شرح که اینک در تمامی اراضی خراسان بلای وبا پراکنده است در شهر مشهد مقدس روزی دویست تن افزون بدین مرض از جهان بیرون شود و مردم خراسان در شعاب قلل جبل کریخته اند و هیچکس را اندیشه هیچکس منیت صواب آنست که شهریار غازی تسخیر هرات را بدیگر وقت اندازد پادشاه نامدار ناچار عنان بگردانید و نظم ترکمانان تکه و یموت و کوکلان را بر تسخیر هرات مقدم داشت و از فیروزکوه تبدمیر ترکمانان کمر نصبت و هیبت سخط پادشاه و نظم وزیر لشکر چنان بود که در چهل روزه او تراق فیروزکوه از چهل و پنجهزار تن سواره و پیاده لشکر و بیست هزار تن بزرگان درگاه و خادمان ایشان یک سنبله از مزرع رعیتی بی سپر ستور نگشت بالجمله از همان فیروزکوه سران و سرخیلان قبایل یموت و کوکلان را نامنویس کرده بمحمد صالح خان کرد محله سپرد و او را فرمود بمیان ترکمانان سفر کند و ایشان را بگوشمالی باج گذار سلاطین ایران بوده اند و قلاده فرمان برداری بر گردن داشته اند چه اشاره که امسال بر افزون میرود و که از طریق طاعت و ضراعت پیکسو شده اند و سر بطغیان و عصیان برآورده اند هم اکنون ادای ما مضی بایدکرد یا ساخته سزای قضا باید بود و روز سیم جمادی الاولی از فیروزکوه رایات نصرت افراخته شد و شیران ابطال در محال کوه رسیدند بیارمیدند و از آنجا کوچ بر کوچ تا منزل شاهکوهان نکشید در انجا بعضی از بزرگان قبایل یموت و کوکلان حاضر درگاه شده جبین مسکنت بر خاک نهادند اما پیشتر از انجماعت از طریق اطاعت پیکسوی شده بودند چنان می پنداشتند که کشیدن توپ و بردن لشکر و تحویل نبه و آغروق از قلل جبال و سیقتها ی سخت که ایشان راست محال است چه تاکنون کمتر سلطانی را با احمال و اثقال در انجا عبور افتاده لابد رم در جواب محمد صالح خان و پذیرفتن احکام پادشاه کار بمطاوله و تسویف میکردند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که در کالپوش سکون داشت پنجهزار سوار و یلیراز لشکر اختیار کرده تا قاری قلعه که ترکمانان را معقلی محکم است عنان باز نکشد و در انجا کوشش بر فرمان باشد این حکم از مصدر جلالت صادر شد و شاهنشاه غازی از شاهکوه کوچ داده ارض تجرد محال ابریسیج را در نوشته بحرقان بسطام فرود شد روز بیست و پنجم ربیع الاول چمن کالپوش لشکرگاه گشت

گشت اما فریدون میرزا یکروز قبل از ورود موکب پادشاهی محمدخان امیرتومان ایروانی وسنهراسنجان وحسن‌خان
ساری اصلان را برداشته با پنجهزار سوار وشش عراده توپ راه قاری قلعه برگرفت واینوقت چنان افتاد
که جمعی از ترکمانان که باراضی سبزوار بنهب وغارت تاخته بودند هنگام مراجعت رعیت متوتر تاش بر سر راه
ایشان پرون شده جنگ به پیوستند وکردهی راز انجماعت عرضه شمشیر وبرخی را دستگیر نمودند چندتن از
ترکمانان که جان بسلامت نبردند تا قاری قلعه تاختن کرده ورود پادشاه را بگالپوش وسفر فریدون میرزا را
بقاری قلعه بازرگان قبایل مکشوف داشتند وایشان ساخته مقاتلت ومبارزت شدند ودو ده هزار تن سوار
جنگی انجمن کردند از اینسوی چون فریدون میرزا بظاهر قاری قلعه رسید زمین زرمگاه شک شد وهردو لشکر
درهم افتادند وتیغ وسنان در یکدیگر نهادند واین هنگام توپچیان دمان توپها را بکشادند وسربازان مانند
باران گلوله تفنگ بباریدند لشکر ترکمان از میدان جنگ بیکسوی شدتا از آتش توپخانه کمتر زند نه پند وچند کرت از
دور ونزدیک ترکتازی کرده حمله درافکندند وچون دانستند ازین رزم ساختن جز جان باختن کاری بدست
نشود ناچار پشت بجنگ داده روی بفرار نهادند وجانب خیوق وخوارزم را پیش داشت لشکریان مسافتی
بعد از قفای ایشان بتاختند واز انجماعت سیصد تن مقتول ساختند ودویست وپنجاه تن نیز اسیر شدند وچندگاه
اموال واثقال وآذوقه وعلوفه در قاری قلعه برزبرهم نهاده بودند بدست لشکریان افتاد پس فریدون میرزا
در قاری قلعه اوتراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت وکرفتارانرا بسرهای گردنکشان
کیسل حضرت نمود ومعروض داشت که قاری قلعه معقلی سخت است اگر فرمان رود دلیران جرار
که درین حدود همیشه از بهر لشکر سیقفاتی باشد شاهنشاه غازی فرمود که فوجی از لشکر را همه ساله درین قلعه گذاشتن
وتیمار ایشان داشتن سودی نباشد چه ترکمانان درین دشت پهناور بهرجا که خواهند تحویل کنند قاری قلعه را
باخاک پست کن که از بهر ایشان معقلی نباشد واذوقه وعلوفه وجوباتی که در آن قلعه انباشته اند پانزده روزه
اجری لشکر را بگیرد وهرچه بماند بآب رود فرو ریزد وخود بخارا آب کرکان سفر کن که ما نیز بدانجا خواهیم شد
لاجرم فرمانفرما برحسب فرمان قلعه را ویران کرد وجوبات را خورد وماهیان ساخت وخود آهنگ کرکان کرد
واز اینسوی شاهنشاه غازی روز پست وپنجم ربیع الثانی از گالپوش کوچ داده در منزل دشت شاه نزول
فرمود واز انجا کوچ داده در ارض پای قراول نزدیک بدامان چیل جای کرد وچون چل دانون توپخانه واثقال
ازان چیل صعب المسلک بزحمت بود چند روز اقامت رفت بعد از گذشتن توپخانه از پای قراول پرون شده
از قراشیخ وکنار آب کرکان طی مسافت فرموده در گنبد قابوس میان قبایل کوکلان نشیمن کرد وبزرگان
قبایل وامان برمیان برزده آذوقه وعلوفه سپاهیان را برپشت اسبهای سواری خود حمل داده بلشکرگاه می‌آوردند
آنگاه حکم شد تا عباس‌خان قاجار پیکلربیکی استراباد پانصد تن از بزرگان آن قبایل را برسم گروگان گرفته بهمراه
امیر سعدالله‌خان قندرسکی روانه دارالخلافه داشت چون کار کوکلان پرداخته شد رایت منصور پادشاهی بطرف
مرابع یموت درانتراز شد وبجانب بی‌بی شروان لشکر بجنبش آمد وقبایل یموت از اصفهای این خبر اموال واثقال
خود را حمل داده بجانب بلخان داغی طریق فرار پیش داشتند از قضا فریدون میرزا که از قاری قلعه طریق حضرت

پادشاه می‌سپرد و در عرض راه با ایشان دو چار شد و بیدرنگ بجنگ درآمد و بسیار کس از ایشان بکشت و برخی اسیر گرفت و دیگر مردم مال و بنه بگذاشتند و راه فرار برداشتند اسب و شتر و گاو و گوسفند آنجماعت با تمامت اموال و اثقال بهره لشکریان گشت و فریدون میرزا بعد ازین فتح حاضر درگاه شد و شاهنشاه غازی عزم مراجعت را تصمیم داد و بجانب دارالخلافه کوچ داد و دولت آباد دامغان معروض درگاه افتاد که مردم ساری را از فضلعلی خان حاکم مازندران . وحشتی در خاطر نشسته چندانکه از دو سوی ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند و فضلعلی خان در سرای امارت خویش که از یکجانب با دیوار بارهٔ شهر اتصال دارد جای کرده و از جماعت کرد و ترک که شاه شهید آقا محمد شاه از عراق بدان اراضی نشیمن فرموده در کرد خود انجمن ساخته و ایشان از دو هزار تن افزون بودند و در برابر این جماعت مردم ساری همکرده شده کار بمنازعت همی کشند شاهنشاه غازی بعد از اصغای این قصه فرخ خان غفاری کاشانی پیشخدمت خاصه را که باصالت عقل و اصابت رای بود مامور داشت که بدان مملکت سفر کرده حقیقت حال باز داند و بعرض رساند و قتی فرخ خان برسید که میان فضلعلی خان و مردم ساری هفت تن زخم گلوله تفنگ از جان پرداخته بود لاجرم دانست که دیگر مردم ساری را با فضلعلی خان از در اطاعت نتوان داشت در سرای یکتن از مردم رعیت فرود شد و شبانگاه مردم کرده ترک را نیز یکجا خود طلب کرد و گفت ازین پس با فضلعلی خان آمیختن و خون مردم ساری را ریختن نزدیک کاردان دولت پسندیده نباشد صواب آنست که شما از کرد او پراکنده شوید و بمرابع خویش روید تا فضلعلی خان یکتنه بماند و خون ریختن شود جماعت ترک و کرد این سخن را بصواب دانستند و بجانبهای خویش بشتاب گرفتند بامداد چون فضلعلی خان جامه خواب بگذاشت و هیچ یار و یاور نداشت ناچار پذیره فرمان گشت و فرخ خان مهمانداری ملازم خدمت او داشته روانه دارالخلافه داشت و صورت حال را در عریضه بنگاشت کاردان دولت منشور کردند که برحسب فرمان پادشاهی دران مملکت آمر و ناهی باشد و کار لشکری و رعیت را بانتظام بدارد تا حکمران مازندران معلوم و مامور گردد و هم در امسال چون عید نوروز سپری شد چنانکه ازین پیش مرقوم گشت بهرام میرزا از شهر شوشتر بعزم تدمیر محمد تقی خان بختیاری خیمه بیرون زد و محمد تقی خان قلعه تل را که نشیمن داشت از مرد و مال تهی ساخته در سیفقات مونکث که مقعلی استوارست جای کرد و ایل و الوس خود را از مرابع و مراتع خود کوچ داده در اطراف خویش نشیمن فرمود چون بهرام میرزا سه منزل طی مسافت کرد و خبر رود او با تو بنخانه و لشکر متواتر گشت قبایل بختیاری که در کنار محمد تقی خان بودند هراسناک شدند و گفتند ما را با لشکر پادشاه قدرت مقاتلت نباشد و در میان ایشان سخن بلا و نعم افتاد محمد تقی خان دانست که اگر کار را زنیکونه رود و در نباشد که مردم برشورند و او را دست بسته بلشکرگاه فرستند لاجرم علینقی خان برادر خود را نزد یک بهرام میرزا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با معدودی از چاکران لختی از لشکرگاه پیکسوی شود و محمد تقی خان را دیدار کند عجب نباشد که وحشت او را بنشاند و ملازم رکاب گرداند بهرام میرزا بصواب دید میرزا موسی نایب و رالسن صاحب انگریزی آرزوی او را پذیرفتار گشت و میرزا موسی را از لشکرگاه بنزدیک محمد تقی خان فرستاد تا او را حاضر کند و خود با یکصد سوار از قفای او راه برگرفت و از انسوی محمد تقی خان با تفاق

سفر بهرام میرزا بکوهستان و نظم بختیاری

میرزا موسی با چهار تن سوار علی مسافت کرده بنزدیک شاهزاده آمد و بهرام میرزا او را مطمئن خاطر فرمود آنگاه برحسب آرزوی محمد تقی خان میرزا موسی را بحراست اردوی خود مراجعت فرمود و خویش فضان آقای سرتیپ توپخانه ورالسن صاحب را برداشته با سی تن سوار روانه سیقناق مونکث شد و محمد تقی خان را با شمشیر و جامه تشریف کرد و بعد از سه روزه مسافت بکوه مونکث رسید و آن معقلی است که از سه جانب طریق عبور مسدود دارد و از آنسوی که صعود توان کرد نیز پانزده فرسخ راه رابی نردبان شوان برشد و بر فراز آن کوه آبی خوشگوار و هوای معتدل است بالجمله شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط میزبانی بپای برد و زنان و فرزندان خود را حاضر کرده تا هر یک جداگانه مورد نواخت و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کردند روز دیگر بهرام میرزا محمد تقی خان را برداشته بقلعه تل آمد و دولوله توپ بی عراده در انجا بیافت فرمود تا بکرمانشاهان حمل دادند و از انجا محمد تقی خان را برداشته بلشکرگاه آورد و روز دیگر بطرف شوشتر کوچ داده پست و دو روز محمد تقی خان را در شوشتر بداشت و با او معاهده نهاد که ضجیع او و زن و فرزند علی نقی خان و شفیع خان بشرط گروگان در کرمانشاهان نشیمن کنند و علیقی خان پیوسته ملازم رکاب باشد و هزار تن سرباز از قبیله خود بصوابدید ورالسن صاحب بنظام کرده هم خویشتن بدرگاه پادشاه برده عرض و هدومنال دیوانی را همه ساله برساند بالجمله علیقی خان باگروگان مقرر کرده بود برسید و محمد تقی خان رخصت یافته بسیقناق خویش مراجعت نمود آنگاه چون از عرب بنی لام بعد از وفات پادشاه مبرور مغفور شاه در حوالی شوشتر ترکتازی رفته بود بهرام میرزا بفرمود تا میرزا احمد خان غلام پیشخدمت وحیاتقلی خان سرهنگ بمیان آنجماعت رفته ایشان را بخفری بسزا کردند و حاکم آن کرده را که شیخ مذکور نام داشت معزول نموده شیخ نعمه را بجای او منصوب فرمود و تشریف حکومت بداد و نیز بعد از نیز فرمان شاهزاده را پذیرفتار گشته شیخ نعمه را خلعت فرستاد آنگاه شاهزاده اسمعیل خان قوانلوی قاجار را بحکومت شوشتر گذاشته خود ساز مراجعت کرد و یکماه در دزفول توقف نموده کار آن بلده را بانتظام فرمود و از انجا بخرم آباد و فیلی سفر کرد فرها و میرزا و میرزا موسی از انجا برحسب فرمان پادشاه روانه دارالخلافه طهران شدند و شاهزاده بهرام میرزا روانه کرمانشاهان شده و در انجا برحسب فرمان شاهنشاه غازی تجهیز لشکر کرده فوج کوران را که سپرده محمد ولیخان پسر سلیمان خان بود و مامور بفرمان برداری ورالسن صاحب انگریزی نموده و فوج کرمانشاهانی را به ضرالله خان پسر حسن خان کلانتر سپرده و اینجمله را روانه داشته در گرگان بلشکرگاه شاهنشاه پیوستند و خود از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و کندمان و اراضی چهارمحال و بختیاری آباد همه جا سفر کرده کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشان را بانتظام کرده روز پست و پنجم شهر شعبان مراجعت بکرمانشاهان نمود و از آنسوی چون شاهنشاه غازی از سفر گرگان وارد دارالخلافه گشت چنان معروض افتاد که اختلالی در امر کرمانشاهان پدید شده و چون جمعی از بزرگان آن اراضی از بهرام میرزا رنجیده خاطره و هشت زده اند و نظم انیکار بدست او راست نیاید لاجرم برحسب فرمان شاهزاده از حکومت آن مملکت معزول شد و روز چهارم شهر شوال از کرمانشاهان بیرون شده از راه عراق و قم روانه دارالخلافه طهران گشت و معتمدالدوله منوچهر خان ایچ آقاسی باشی در شهر رمضان مامور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت

خوزستان ولرستان وبختیاری وکرمانشاهان گشت بعد از ورود بکرمانشاهان قبایل کلهر وکوران همچنان برطریق عصیان میرفشند حیاتقلی ومحمد ولیخان ومصطفی قلیخان وجمعی دیگر از اعیان در اعلان کلمه عصیان همدست وهمداستان آمدند معتمدالدوله در اندک روزگاری برآنجماعت چیره شد وایشان را از دراطاعت باز داشت وشاهنشاه غازی برای تعمیر قدمهیب بقعه شریفه کاظمین علیهما السلام از خزانه خاص زری بدو فرستاد ومعتمدالدوله حاجی میرزا حسن رشتی طبیب را برای انجام این امر بدان ارض اقدس گسیل فرمود تا اینخدمت را تقدیم کرد و هم درینسال روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران مامور بتوقف همدان گشت اگرچه اقامت او درطهران مورث وخامتی نبود لکن بدست آویز شیخوخت وسالخوردگی حشمت پادشاه را نیکونگاه نمیداشت لاجرم برحسب فرمان میرزا موسی خان برادر میرزا بنی خان امیر دیوان او را برداشته روانه همدان گشت ودران بلده سکون فرمود وهم درینسال برادر کهترشاهنشاه غازی اردشیر میرزا که در علوم عربیه وفنون ادبیه وآداب رزم وبزم هنرهای بکمال داشت مامور بحکومت مازندران گشت ومیرزا اسدالله خان نوائی بوزارت او نامبردار شد وشاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مامور بحکمرانی کرمان آقاخان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانست از شهر کرمان با راضی بم سفر کرد وقلعه بم را میثاقی کرده بنشست ورایت خودسری فراخته کرد چنانکه درجای خود مرقوم خواهد شد وهم درینسال چون قبل ازسفر کردن شاهنشاه غازی بجانب کرکان جماعتی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوانشیر که حکومت آن بلده داشت رنجیده خاطر شدند وبحضرت پادشاه شتافته زبان شکایت باز داشتند وبعرض کاروران دولت رسانیدند که اگرچه عباسقلی خان بکردار وگفتار ستوده صفات وکبار است لکن عمال او از شهر ودیه ازمنال دیوانی برزیادت طلب کنند واو بشریعت بذل وجود وامیدار وگدایشان را درمعرض مواخذت حاضر سازد لاجرم شاهنشاه غازی این بنده نگارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده ماخوذ عمال او را از مردم شهر ودیه درربسم وجریده کنم وفدلک حساب او را بعرض رسانم بعد ازانکه من بنده بکاشان رفتم وفرمان پادشاه بکشم عمال او که از اعمال خویش درپیچ بودند زلال صفا وصدق را درمیان عباسقلی خان واین بنده شکایت وسعایت نکدر ساخته واین بود تا شاهنشاه غازی بدارالخلافه مراجعت فرمود واین هنگام شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله برحسب فرمان حاکم کاشان گشت بعد ازورود او جمع وخرج منال دیوان را من بنده جریده کرده بطهران آوردم ومعروض درگاه داشتم وهم درینسال سیف الله میرزا حاکم سمنان گشت* وفتح الله میرزای شعاع السلطنه حکومت همدان یافت ومحمد خان ایروانی امیر تومان حاکم عراق گشت وهم درینسال سیف الملوک میرزا پسر اکبر خل سلطان با بعضی از مردم درپنهان بان بنکوهش کاروران دولت باز میداشت وبکان خویش فتنه می انگیخت چون صورت حالش بکشوف کشت برحسب فرمان او را کوچ داده درقزوین نشیمن فرمودند ونگاهبانی چند بر نگاشتند وهم درینسال میرزا جعفرخان مشیرالملک بنشان سفارت بحری مامور بتوقف اسلامبول گشت واو راه برگرفت و در ازرن الروم امر مع وشرای بازرگانان ایران را بانتظام کرد واز انجا بیرون شده در اسلامبول

شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

رحل اقامت انداخت وسلطان محمود کراین هنگام سلطنت روم داشت او را محلی شایسته نهاد وکسی از چاکران خود را با یکصد از نامیان او روانه عتبات عالیات نمود و فرمان کرد که در ان اراضی زایران مشاهد مقدسه را مکانت بزرگ نهند و بازرگانان ایران را بر طریق اقتصاد باشند بالجمله میرزا جعفرخان را در اسلامبول مکانتی بدست شد کرا رامنه بندرانه میرود یکمرد مبسیار وقت بنزدیک او پنا هنده میرفشد و خود را در جار و جوار او میکرفشد و با دولت بلجیق و اسپانیول از قبل دولت ایران عقد مسالمت و معاهده بتجارت بست چنانکه در جای خود مذکور می شود

وقایع حال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سفر هرات در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق ایت ئیل ترکی چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه بیست و چهارم ذالحجه سپری شد آفتاب از حوت بحمل جای کرد شاهنشاه غازی محمدشاه جشن نوروزی بپای برد و چون پنجروز بعد از تحویل شمس بیرج حمل ماه محرم در رسد و سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار قمری در آید و هم پنجروز بسال شمسی ماند باشد که سال قمری منقضی شود لاجرم وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار مرقوم میکرد و بالجمله بعد از درنوشتن بساط عید شاهنشاه غازی در فتح هرات و تدمیر کامران میرزا بجهة کشت و فرمان کرد تا لشکر مازندران و آذربایجان و عراق کرده کوچ داده در دارالخلافه ابنوه شدند و از ان سوی کامران میرزا بالشکری ساخته آهنگ تسخیر سیستان داشت و فرمانگذار سیستان پناهنده شاهنشاه غازی شده صورت حال را بکارولران دولت نگاشت و از پس او امیر دوستمحمدخان سردار کابل و کهن دل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار افغانان محال هرات هریک جداگانه رسولی و عریضه انفاد حضرت داشته نیاز مند شدند که خسرو ایران در تسخیر هرات و تدمیر کامران میرزا کار بتسویف ندارد و شاهنشاه غازی فرستادگان ایشان را بنواخت و پاسخ مکتوب هریک را مشروح کرد و هم از قضای ایشان قنبرعلی خان ماقی را بنزدیک کهن دل خان رسول کرد و شمشیری که قبضه آن با الماس مرصع بود بتشریف او انفاذ فرمود و هم در اینوقت کال افندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه دولت عثمانی حاضر حضرت سلطانی شد و مکتوب خویش برسانید و شرح آنچه در میان دولتین ایران و روم حادث شد در جای خود بشرح میرود بالجمله شاهنشاه روز چهارده هم شهر صفر از شهر طهران بباغ نگارستان تحویل داد و حاجی میرزا آقاسی که مشیر درگاه و کارپرداز کلی و جزئی رعیت و سپاه بود با تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران بپیشواز سفر کرده در پیرامون نگارستان سراپرده راست کردند و میرزا آقاخان وزیر لشکر که زمام سواره و نظام پیاده بدست رویت او بود در نظم سپاه آذربایجانی و جمع آوری لشکر عراقی و مازندرانی و اجرای حلوفه و آذوقه چندان حسن رویت بکار داشت که شاهنشاه هرزمان تحسین و تحبت فرستاد و از انسوی کامران میرزا والی هرات چون تصمیم عزم پادشاه را در تسخیر آن اراضی دانسته بود تاخیری نادیده رسولی کسیل حضرت ساخت و این هنگام رسول او که فتح محمدخان نام داشت برسید و پنجاه طاقه با شقه کشمیر و پانزده راس اسب برسم پیشکش پیش گذرانید و عریضه پیش داشت بدین شرح که اگر شاهنشاه ایران این عبد عقیدت کیش را چون دیگر چاکران حضرت شمارد و عصیانی که از درکذب ازین بنده باز نموده اند

معفو و منسی دارد و وجوه و نایب و راوسس منابر را بنام و لقب پادشاه زینت بخشم و هرگز از طریق طاعت نگردم
از برای بنده مطیع و منقاد سفر پادشاه و زحمت سپاه درین اراضی واجب نباشد چون کارداران ایران کذب او را
مجرب داشتند کلمات او را وقعی نگذاشتند و فرستاده او را بی نیل مرام باز فرستادند و پیام دادند که سپاه را از
سپردن این راه گزیر نیست اگر سخن کامران میرزا از درصدق و راستی است چون راه نزدیک شود حاضر درگاه
پادشاه آید آنگاه برحسب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمران کرد و از پس او شاهنشاه غازی فرمانروا میرزا
و محمد باقرخان بیگلربیگی و محمد کریم خان پسر او را با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسمخان سرتیپ تبریزی با فوج
خاصه مامور بتوقف دارالخلافه فرمود و شاهزاده حمزه میرزا را با تفاق حسن خان ساری اصلان و سی هزار تن سوار
و سرباز فرمان کرد که همه جا از پیش روی لشکر برود و در نیشابور بلشکرگاه پیوسته شود و از پس او امیر توپخانه چلیپ
خان شاپسون را بفرمود تا با شصت عراده توپ طریق محال خارکیرد و بر منقلای سپاه کوچ دهد و خود با سپاه
ساچمه و توپخانه و قورخانه کوس رحیل کوفت و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی از نخارستان کوچ داده
در قریه اشرف آباد فرود شد و از انجا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با شش هزار لشکر کارآزموده
روانه چمن کندمان داشت تا اشرار بختیاری را یکسر کند و اراضی کوهکیلویه را بنظم در آورد و امیر اصلان خان قراگوزلو
ملازم خدمت او ساخت و همچنان بهرام میرزا را بحکومت قزوین مامور فرمود و طهماسب قلیخان قزوینی نوباوگان
او برگشید و روز دیگر از انجا برنشست و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی
وارد شهر سمنان گشت شاهزاده سیف الله میرزا که اینوقت حکومت سمنان داشت پذیره گشت و آذوقه و
علوفه لشکر را به نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از هفت روز از انجا کوچ داده روز شنبه دهم جمادی الآخره
در چمن بسطام قبه خیام برافراخت و مدت بیست روز در آن اراضی اوتراق فرمود و در انجا معروض افتاد که امپراطور
ممالک روسیه نیکولای سفر تفلیس و کرجستان را تصمیم عزم داده تا زیارت اوچ کلیسیا کند و مملکت کخیه و قراباغ
و ایروان را نیک بداند و هم مکتوبی بحضرت شاهنشاه غازی فرستاده که ما تا باین حدود سفر کرده ایم اگر شاهنشاه
ایران نیز کامی چند فراگذارد تا یکدیگر را دیدار کنیم شاد و خوار باشیم نیک سزاوار است و این هنگام چون

سفر خراسان و فتح افغانستان در پیش بود این کار برآزرد میرفت

سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران بجانب ایروان بحال پرسی امپراطور روسیه

چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار بهر و حفاوت بود واجب افتاد تا یکتن که لایق
حال پرسی امپراطور باشد سفر ایروان کرده او را دیدار کند و تشیید مبانی اتحاد و فرماید لاجرم شاهنشاه غازی
فرمان کرد که ستاره روشن سپهر سلطنت و نیر اعظم گردون خلافت ولیعهد دولت قوی آیت ناصرالدین میرزا
که این هنگام هفت ساله بود از تبریز جنبه پسرون زند و امپراطور را پذیره شود و تهنیت ورود گوید محمد خان
امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلماء و میرزا تقی خان وزیر نظام و چند دیگر از شناختگان دولت ملازم رکاب
او باشند و محمد طاهر خان قزوینی را نیز بنجاه بافته شال رضائی و سه رشته تسبیح مروارید و چهل اسب
ترکمانی از بهر مبارکباد درود امپراطور سپرد و از چمن بسطام بپرون شد و در حدود ایروان بر کاب

ولیعهد پیوست بالجمله محمد خان امیر نظام بسیج راه کرده و در رکاب ولیعهد بیرون شد و قبل از آنکه امپراطور روسیه
در آید ولیعهد دولت ایران در ظاهر ایروان خیمه راست کرد کارداران دولت روسیه بحضرت او آمدند
و معروض داشتند که برحسب فرمان امپراطور در صرحه این بلد سرائی شاهوار ترتیب کرده ایم تا ولیعهد نشیمن
فرماید چرا در خیل سراپرده روز باید گذاشت ولیعهد فرمود ما را خضارت چمن و غزارت جویبار از تنگنای حصار
پسندیده تر باشد و از انسوی امپراطور از پای تخت دولت با هفت تن سوار که از خاصه کان درگاه بودند کوچ
همی داد و هر منزل سواری دلیل راه میکرد و در منزل دیگر او را مراجعت میداد و دلیل دیگر ملازم رکاب
میساخت بدینگونه طی مسافت کرده یک روز بعد از ورود ولیعهد دار ایروان گردید و هنگام ورود پانزده
توپ برای حشمت او کشادند و چون وارد شد نخستین بکلیسیا رفته نماز بگذاشت و کیشتان و مسکینان را
بذل بسیار کرد و پس از آن بعیادت مرضی و بیماران سالدات رفت و هریک را پرسش و نوازشی جداگانه
فرمود آنگاه حکیم خانه و دواخانه و توپرخانه و جباخانه را یک یک بازدید کرد و از آنجا بمنزل خویشتن رفت
دبی توانی با ران روزن را که وزیر اول بود بحضرت ولیعهد فرستاد و اظهار مهر و حفاوت فراوان نمود
و پیام کرد که عم تو میگوید من برای شما سرائی شاهوار پرداخته کرده ام چرا در صحرا منزل ساختید ولیعهد
همان جواب نخستین باز داد که از برای خضارت و نضارت در چمن نشیمن کردیم دیگر گفت عم تو میفرماید شنیده ام
بسبب ضعف بُنیَت در این سفر زحمت فراوان دیده اید در پاسخ فرمود شوق دیدار امپراطور چندان است
که من هنوز در طریق محبت یکقدم پیش برنداشته ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعیده توانم کرد باری روزن
ازین سخن نیک شاد گشت و فراوان تحسین و تحیت فرستاد آنگاه معروض داشت که فردا چون سه ساعت
از روز برمی آید بدین حضرت حاضر میشوم و در رکاب ولیعهد خدمت عم او امپراطور خواهیم رفت و
رخصت مراجعت حاصل کرده بیرون شد و روز دیگر بهنگام برسید و کالسکه خاص امپراطور را آورده
ولیعهد را برنشاند و خود با اتفاق ملتزمین خدمت ولیعهد در رکاب او طی مسافت کرده او را در سرای
امپراطور فرود آورد و تا وقتی که یکدر بایوان امپراطور راه داشت نشیمن فرمود و زمانی دیر برنیامد که امپراطور
خود آندر را فراز کرده بدین اوتاق درآمد و ولیعهد را در بغل کشید و هم از آن در بایوان خویش شد و عیسی خان
خال ولیعهد نیز از دنبال در رفت آنگاه دیگر باره در بازکردند و محمد خان امیر نظام و دیگر چاکران را طلب
نمودند محمد خان نظام العلما را از پیش روی خود از فقاز روان شد و میرزا تقی خان از پس او و محمد طاهر خان
قزوینی و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تبریزی که چاکر دولت روس بود از قفای یکدیگر
در رفتند امپراطور همچنان بر سر پای بود و ولیعهد را در بغل داشت و با او همی فرمود که هرچه میخواهی از
این عم پیر بزرگ بخواه که بر هرچه دست دارد از تو دریغ نخواهد داشت و انگشتر الماسی که تمثال امپراطور
از طرف زیر نقش داشت در انگشت ولیعهد کرد آنگاه با محمد خان امیر نظام فرمود که دو پای تراشیده ام
از پای نشیمن محمد خان از در ادب سر بفرمان در نیاورد و امپراطور خود دست بر کتف محمد خان نهاد و او را بشانه
درین هنگام اجابت فرمان کرد و هم بی توانی بر پای خواست آنگاه از حاجی ملا محمود نظام العلما پرسش نمود

محمدخان معروض داشت که از بزرگان علماست. و از کمال امانت و دیانت که او راست شاهنشاه اسلام تعلیم
ولیعهدش مخصوص داشته امپراطور با نظام العلما فرمود که این کوهرکرانمایه را با تو سپردم در خدمت او نیکو همی
باش تا اهل ایران در سایه ایندرخت تناور راحت کنند نظام العلما عرض کرد که انبیا از اخبار آسمانی اخبار کرده اند
که قلوب ملوک مهبط الهام است بعد از آنکه دو پادشاه بزرگ این بنده را در خور این خدمت دانستند انشاالله کار
برحسب آرزو خواهد شد و من مورد الطاف دو پادشاه خواهم شد آنگاه پرسش حال محمدطاهرخان کرد و خدمت او را
بازدانست و میرزا تقی خان را بپرسید محمدخان عرض کرد که از پیش مستوفی نظام بود و اینک وزیر نظام است
و انگلس است که در پطرزبورغ هنگام سفارت خسرو میرزا تقبیل حضرت امپراطور کرده فرمود شکر خداوند را
که رفیق خود را دیگر باره دیدار کردم پس بلسان ارسی حال او را پرسش کرده پاسخ گرفت آنگاه میرزا احمد حکیم باشی را
فرمود من از شما راضی شدم که وجع پای امیرنظام را نیکو مداوا کردی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت زنانی که از هر
تو فرستادم مبارکت باشد آنگاه با امیرنظام فرمود حصار هرات را چه رصانت است و افغانان را چه نکات
که شاهنشاه ایران را با لشکرهای فراوان چندین سرکردان دارند امیرنظام از این سخن استشمام تحقیری کرد
و نیکو پاسخی داد و عرض کرد که قلعه هرات را آن حصانت و رصانت است بلکه با نظر کوکبی بنیان شده که تاکنون
بدست هیچ سلطان مغلوب نگشته و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و افغانان خود همین مردم
لکزی دارند که سالهای دراز است که با سپاه مانند تو امپراطوری رزم همی دهند و هرگز شکسته نشوند
با اینکه شهربندی و حصاری ندارند و افغانان از پس دیوار قلعه خویشتن داری کنند و هرگز بمیدان ایرانیان
درنیایند امپراطور از این سخن خاموش شد و دیگر باره فرمود جماعتی از ایران با راضی روسیه کریخته اند
برحمی گرفتار شده اند و همچنان از جماعت روسیه که در جنگها اسیر ایرانیان گشته اند و فوج نیکی مسلمان
در حضرت شاهنشاه ایرانند اگر از جانبین اسیران دگر نیکوکاران را باز وطن فرستیم نیکوکاری باشد و قواعد دوستی
و یکجهتی محکم تر گردد امیرنظام معروض داشت که چنین است و انجام این امر را بر ذمت نهاد پس حضرت
انصراف داده بمجلس مراجعت کردند و آن در را استوار کردند از بنال ایشان افیه دان مرصعی با لباس
از برای امیرنظام فرستادند و در عرض راه بدو رسانیدند و او گرفته سپاس گذاشت و بعد از ورود
بمنزل افیه دان مرصعی نیز از برای میرزا تقی خان و دو دیگر از برای عیسی خان و محمدطاهرخان انفاذ داشت
و یک حلقه انگشتری از بهر محمد آقای پسر نظام العلما که هنوز کودکی بود عطا کرد و فرمود از بهر آنست که محمد
آقا چون بزرگ شود بگوید پادشاهی را رفت بود و که مرا در طفلی فراموش نکرد و نظام العلما و حکیم باشی و
هریک از چاکران را جداگانه بمقدار محل و مبلغی زر بذل کرد و بعد از سه روز امپراطور را راه کرجستان برگرفت
و ولیعهد طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از رود ته تبریز دیگر باره امپراطور تا جی مرصع با لباس
و نشان عقابی با حمایلی که خاص پادشاهان است بیاد ولیعهد انفاذ تبریز داشت آنگاه ولیعهد صورت حال
عریضه نگارکرده بمصحوب محمدطاهرخان انفاذ درگاه شاهنشاه داشت شهریار سخن امپراطور را در رهاشتن
دو فوج نیکی مسلمان پذیرفتار گشت و چون میرزا اسدالله خان نوائی وزیر مازندران وداع جهان گفت

محمدطاهرخان را

محمدطاهرخان را بجای این خدمت وکیل الدوله لقب داده بوزارت مازندران برگشید و روانه فرمود

حرکت موکب پادشاهی از بسطام بجانب هرات و فتح قلعه غوریان

اکنون باز برسر داستان شویم مدت بیست روز که چمن بسطام لشکرگاه پادشاه بود همه روزه سران و سرکردگان با لشکرهای خود از ممالک محروسه بلشکرگاه پیوسته میشدند و هم در اینجا معروض افتاد که الله قلی توره والی خوارزم جماعتی از قبایل کوکلان را که در کرکان اقامت داشتند و خدمتگذار دولت ایران بودند با کروهی از سکنه قاری قلعه بجانب اتک کوچ داده از بیم آنکه در خوارزم جای دهد چون این خبر بآصف برومند بختیاری خان شاهلو رسید با انبوهی از سواران مامور داشت تا تاختن برده در کنار قلعه مهیمین بدان جماعت رسید لشکر خوارزم چون این بدیدند نخستین بقلعه مهیمین در رفته خویشتن را بحاشیه جنگ کردند و از اینجا همکروه پیرون شده رزمی صعب دادند و هم در پایان کار شکسته شدند بختیاری خان سر و اسیر فراوان از آنجماعت گرفت و هزار و پانصد نفر کوکلان را کوچ داده وارد بروجرد کرد و در اینجا سکون فرمود و هم در اینوقت اللهیار خان آصف الدوله نیز از خراسان پذیره شده برسید و در حضرت شاهنشاه معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا این وقت مدتی دراز بنا شد و کاروان دولت را هنوز استقراری بدست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ بزیر نیامده اگر درین سفر خطری بدین لشکر نامور رسد سرهای بکریبان در رفته بلند شود و مدعی سلطنت فراوان کرد و کار ایران و یرباران آید صواب آنست که شاهنشاه غازی از چمن بسطام تحویل مقام نفرماید سرداران و سرکردگان را با لشکرهای کار آزموده برای فتح هرات و افغانستان برگمارد و اگر فتح کردند کار بکام شود و اگر دولت شکسته شوند زیانی بناموس سلطنت نرسد شاهنشاه غازی فرمود اکنون که تا بدینجا تاخته ایم و سفر هرات را بلند آوازه ساخته ایم اگر در عزم ما فتوری و در آهنگ ما قصوری راه کند نیروی خصم دوچندان شود و دلیرانه آهنگ جنگ کند این بگفت و فرمان کرد تا آصف الدوله بمشهد مقدس شده بتجهیز لشکر خراسان کند و برکاب پیوسته شود و از پس آن فرمان کرد تا لشکر ساز راه کردند و روز پستم جمادی الآخره از چمن بسطام کوچ داده در خیرآباد فرود شد و در اینجا یکتن از مردم شاهیسون در میان قورخانه تفنگی بگشاد و بیم رفت که قورخانه آتش گیرد قورخانه چیانش دست بسته بدرگاه آوردند و حکم رفت تا سر از تنش برگیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت بسلامت بجست و در منزل مزینان نیز یکی از غلامان رکابی کار بدینکونه کرد و همچنان قورخانه چیانش بمحل سخط پادشاه حاضر کردند این نیز بالحاح حاجی میرزا آقاسی از قتل امان یافت از قضا روز دوم شاهیسون بر پشت اسب خویش در کنار چاهی ژرف سکون داشت و آن غلام اسب خویش را اندکی بتر کتازی مسافت میکرد چون نزدیک شد اسب عنان از کف او بستد و بر مرکب مرد شاهیسون باز خورد لاجرم هر دو تن از پشت اسب جدا شده بچاه در افتادند و جان بدادند اکنون بر سر سخن باز شویم شاهنشاه از خیرآباد کوچ داده تا اراضی سبزوار رغان باز نکشید امیر توبچی نه در اینجا برکاب پیوست و پس از چهار روز از سبزوار کوچ داده تا شهر نیشابور براند و پیست روز در آن بلده اقامت فرمود تا لشکریان بسیج سفر کردند و هر چه در بایست بود حمل دادند شاهزاده حمزه میرزا و حسنخان سالار اصلان با سپاه از

از پیشگاه حضور بگذشت دلیخان تنکابنی سرتیپ فوج خمسه و قزوین با لشکر خود نیز برسید پس از انجا خیمه بیرون زدو
در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه سه روزه رخصت زیارت قبه منوره حضرت رضا
علیه الصلوة والسلام را حاصل کرده بدانجا رسپار آمدند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز اجازت یافت یکماه شهر صیام را
در مشهد مقدس مقام کند آنگاه شاهنشاه غازی از ان اراضی رخت بیرون برده از طریق تربت شیخ جام رسپار
گشت و در انجا الله یارخان آصف الدوله برسید و هم از انجا او را باد وازده هزار سوار کارآزموده و پیاده نظام
و نه عراده توپ ماموربفتح هرات نمود و فرمان شد که اسکندرخان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران
و شمخالچیان قراگوزلو نیز با آصف الدوله کوچ دهد آنگاه از تربت شیخ جام باراضی سرجام نزول فرموده و پس از
هفت روز از انجا طریق غوریان گرفت و روز دوم جمعی از افغانان از قلعه غوریان بیرون شده با عباسقلی خان
دیروانی که قراول سپاه بود دوچار شدند و زدوخورد پیوسته شد و در اول حمله شکسته شدند و بقلعه در کریختند عباس
قلیخان چندتن از انجماعت را اسیر گرفته با چند سر بحضرت پادشاه آورده صورت حال را معروض داشت
و مورد اشفاق خسروانی گشت مع القصه شاهنشاه غازی روز هفتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان لشکرگاه کرد
شیر محمدخان افغان برادر یارمحمدخان با جماعتی از افغانان حارس و حافظ غوریان بود و در زمان ابواب قلعه را
فراز کرده و دیوار باره را استوار نموده از تفنگچیان و شمخالچیان زبردست بر سر بارها لشکری انبوه کرده در
اینوقت حاجی میرزا آقاسی سخن براین نهاد که شاهنشاه را بر سر فتح غوریان ایستادن و از مقصد باز نشستن لایق
نباشد هم اکنون باید قلعه غوریان را دیده انگاشت و رایات ظفر را بسوی هرات برافراشت میرزا آقاخان
وزیر لشکر فرمود این رای بصواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و بجانب هرات تاختن از شریعت
کشورستانی بعید است همانا از این پس اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کند با لشکریان را حمل آذوقه
و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از زحمت افغانان چگونه بسلامت خواهند زیست
شاهزاده محمدرضا میرزا و چندتن دیگر از شاهزادگان و امرا درین سخن با وزیر لشکر همداستان شدند حاجی
میرزا آقاسی گفت آیا تواند بود که فتح قلعه غوریان در دو ماه و سه ماه بدست نشود و چون اینکار بدرازکشد صولت
سلطنت شکسته گردد و مردم هرات را آن هراس و هیبت که امروز در دل است برخیزد وزیر لشکر گفت اگر
در رتق و فتق این امر مداخلت فرمائی برذمت من است کز این حصار ناگزیر تا سه هفته گشاده دارم حاجی میرزا آقاسی
غضب آگوده فرمود من از اینکار دست بازداشتم تو باش و قلعه غوریان پس وزیر لشکر قوآد سپاه را طلب فرمود
و گفت اگر ما قلعه غوریان را بگذاریم و بگذریم چندانکه در کنار هرات باشیم از خراسان نتوانیم خبر گرفت اگرچه هرات را
حصار داده باشیم خود نیز در محاصره خواهیم بود بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمائی
حاجی خان سرتیپ و بعضی دیگر از سرکردگان برذمت نهادند که قبل از انجام هفته این کار را بهر هفت کرده
گیریم و اگر همه بذل جان کرده ایم سخن تو را نگذاریم بهنر ما باشد پس آن لشکر جرار چون بحر بیکران بجنبش آمد و قلعه غوریان را
از چار سوی حصار دادند افغانان از فراز برج و باره شمخالها بکشادند و از نیسوی توپچیان دمان توپها را گشاد
دادند و سربازان با سرنیزه های تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را بحفر کردن و کنده بریدن فرو گرفتند

یکصد و دوز

یکدو روز بر زیادت نبود که کندها را بخندق قلعه پیوسته کردند و از هر جانب توده‌های چند از خاک برافراشته و توپها را بر فراز آن تلها صعود دادند با نک توپ و تفنگ و کردوخان جنگ جان را دیگرگون کرد و پای ثبات قلعه گیان برفت شیر محمدخان را دیگر دل نماند و از فراز باره با نک الامان بالا گرفت و فریاد برآورد که دیدار محمد حسین خان مرا واجب افتاده اگر تا پای این برج راه نزدیک کند روا باشد محمد حسین خان سرتیپ فیروزکوهی و صمصام خان سرتیپ فوج نیکی مسلمان که در برابر آن برج سنگر داشتند آواز دادند پس محمد حسین خان تا پای باره برفت و شیر محمدخان از فراز برج ندا در داد و امان طلبید لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افتاد و امید بخشایش داد آنگاه قلعه گیان از ورطه ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در بگشاییم از مردم این قلعه نام و نشان نماند چندان مهلت بگذارید که این لشکر آشوفته بیخهای خویش باز شود و این جنگ و جوش فرو نشیند تا خویشتن بحضرت پویم و زینها رجویم با الجمله روز سه شنبه چهاردهم شعبان شیر محمدخان تیغ و کفن از گردون آویخته با تفاق محمد حلیم خان و محمد طاهرخان بحضرت آمد و چنین ضراعت برخاک نهاد و بشفاعت حاجی میرزا آقاسی عصیان او معفو گشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشد و مردمش از قتل و سبی و نهب و غارت محفوظ باشند و آنجماعت که بحکم کاروان کامران میرزا از محال خاف و دیگر قری در آنجا سکون جسته اند آسوده خاطر بهر جا که خواهند کوچ دهند آنگاه میرزا اسدالله خان قاینی را بفرمود تا با یک

فوج لشکر خراسانی در قلعه غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد

ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره مزدن قلعه هرات را

شاهنشاه بعد از دو روز از غوریان کوچ داده روز پست و سیم شهر شعبان باراضی هرات در آمده در جانب شمال قلعه قریب مصلا و مزار ابوالولید لشکرگاه کردند نخستین جماعتی از افغانان نزدیک شش هزار تن بفرمان کامران میرزا از شهر بیرون تاخته با محمد ولیخان تنکابنی سرتیپ و فتح الله خان ماکوئی که با مردم خود بر مقدمه سپاه بودند بعد از عبور از بوزه کبوتر خان دو چار آمدند و جنگ پیوسته کردند با اینکه فتح الله خان از جنگ غوریان زخمی صعب داشت در قدم جلادتش فتوری پدید نشد و مردانه رزم داد و محمد ولیخان که از نامداران شجعان بود خود علم برداشته حمله افکند سرخوش خان سرهنگ فوج قزوین و اسکندرخان سرهنگ فوج خمسه و باقرخان چلبیانلو نیز بجنگ درآمدند و چون شیران رزم آزمای از چپ و راست تاختن کردند در آن زمگاه باقرخان هشت زخم برداشت و از پای نشست در پایان کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند لشکریان از قفای هزیمتیان تا بدروازه هرات عنان نکشیدند و مردو مرکب بخاک افکندند و باز لشکرگاه شدند و از جانب دیگر سیصد تن سوار افغان ناگاه از قفای لشکر پیرون شده یکتن از فیل بانان را با یک فیل تقبل آوردند چند اولان را دو چون این بدانستند برایشان تاختند و انجماعت را هزیمت ساختند هم در آن شب دیگر باره فوجی از افغانان از بهر پشتخون همداستان شده از شهر پیرون تاختند و بجانب مصطفی قلیخان سمنانی و سپاه او حمله بردند مصطفی قلیخان بیستوانی فرمان کرد تا سر بازان تفنگهای خویش را بدیشان کشادند لاجرم جمعی بخاک افتادند و برخی بشهر در گریخت روز دیگر اردوی پادشاهی حرکت کرده چمن

سنگ سفید او تراق کشت هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده بجانب لشکرگاه ترکتازی کردند
حاجی خان امیر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرد و در اول حمله انجماعت را هزیمت داد و روز دیگر فرمان شد تا
قلعه هرات را حصار دهند روز شنبه بیست و هشتم شعبان لشکرها از چارسوی جنبش کرد محمد خان ماکوئی امیر
توپخانه بجانب شرقی قلعه هرات شده در برابر دروازه قندهار فرود آمد موسی سیمنوف مهندس فرانسه
که در علم هندسه استادی نامبردار بود کارفرمای لشکر او شد سنگر راست کرد و سربازان را حفر کردن پارچ
و کنده ساختن زمین و پیش داشتن سنگر پیاموخت محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی با فوجهای جنگجوی قزوین
بسوی دیگر شد و خیراں پروسکی مهندسی لشکر او کرد و حاجی خان امیر بهادر جنگ در برابر برج خاکستری
جای کرد و میرزا رضای مهندس باشی تبریزی لشکر او را آموزگار گشت ولیخان تنکابنی خواست تا برحسب
فرمان مارپیچ خود را از سنگر حاجی خان بگذراند و بجانب راست شود چون سربازان قزوین بسنگر حاجی خان
راه نزدیک کردند سربازشقاقی بدافعه پیرون شد و با سنگ طریق رزم سپرد و سربازان قزوین سر از سنگر
بدر کردند که اینکونه آهنگ و جنگ با سنگ را باز دانند مردم افغان از برج خاکستری پیکار و بانان تفنگها
بگشادند و سی تن از مردم قزوین را مقتول ساختند در نیوقت پیم آن رفت که در میان سرباز قزوین و شقاقی کار
بمقاتله رود مهندسان صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاه خشمگین شده حاجی خان را بود عتاب باز داشت و
گفتار ناهموار دیگر گذاشت با الجمله عصام خان سرتیپ در برابر دروازه عراق نشیمن جست حبیب الله
خان امیر توپخانه برج خاکستری را که در میان بروج هرات بنام بود پیش داشت و توپهای بارهکوب را
بجانب آن برج کشاد و ناگاه توپی که بر زبر آن برج بود با جمعی از حرسه قلعه بکبار بزیر آمد و هولی بزرگ در دل
قلعه گیان افکند مع القصه لشکریان از اطراف مارپیچ ها پیش بردند و سنگرها پیش دادند از میانه فوج محمد علی خان
راه با قلعه نزدیک کرده قریب بدروازه قندهار یکصد و بیست تن از سربازان در مسجد خرابه جای کردند
شبانگاه پانصد تن از افغانان همدست و همداستان کشته بایتهای آخته از شهر بیرون تاختند و سه کرت
بدان مسجد خرابه یورش بردند و در هر کرت بآموزگاری موسی سیمنوف سربازان تفنگها بدیشان کشادند
و ایشان را باز پس بردند در کرت سیم بسیار کس از انجماعت کشته شد ناچار پشت باجنگ داده بشهر
در گریختند و همچنان بسیار شبها از شهر بیرون شده شبیخون بر سر محمد ولیخان و حاجی خان امیر بهادر جنگ
و عصام خان می بردند و جان بر سر این جلادت می باختند و از مردم سنگر نیز بسیار کس مقتول و
زخمی میساختند با الجمله نخستین امیر بهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت فرمای
تا بقلعه هرات یورش برم و همی خواهم تا هیچ یک از افواج با من جنبش نکند بشرط انکه چون با مردم خود این
خدمت بپای برم و شهر هرات را فروگیرم فتحنامه در بلاد و امصار بنام من رود چندانکه شهریار فرمود کس
بدینگونه در چنین قلعه یورش نکند او برالحاح بیفزود چندانکه پادشاه دیگر سخن نکرد و حاجی خان این
سکوت را موجب رضا شناخته بسنگر خویش شتافت و مارپیچ لشکر خویش را بخندق شهر پیوسته کرد
و سربازان بهندسی میرزا رضا چون روز تاریک شد خندق را انباشته کردند و بدان سوی خندق جای گرفتند

وبها در فنگ که از پیش روی سر باز همی رفت ناگاه با گلوله تفنگ جراحتی یافت چنانکه از پشت تا سر تا کمرگاه پوست شکافته شد و یکماه مرهم کرد تا بهبودی یافت اگرچه این خدمت برخلاف فرمان بود لکن بدین جلادت یکقبضه شمشیر الماس پاداش یافت محمد ولیخان وخبرالله بروسکی نیز ما پیچ وسنگر خود را تا بخندق بردند وهمچنان صمصام خان ومجعلی خان تا خندق راه کردند ومجعلی خان را جراحتی بکتف رسید یکروز چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کمین ساخته تا هرکس بطرف چپر رود ما خود را زند مهدیخان قراپاپاق وچند تن از غلام تفنگچیان بر ایشان تاخته پست تن سر و اسیر کرفتند اینوقت چنان افتاد که عمال طوغ وطبس معادل پنجهزار تومان زر مسکوک ومقداری قورخانه واشیاء دیگر بجانب لشکرگاه حمل میدادند دیده بانان اینخبر بهرات بردند وجماعتی از افغانان بتعقیب بر ایشان تاخته سی تن از مسلمانان عرضه تیغ ساخته وآن زر ومال را برگرفته بهرات در رفتند از پس این وقایع میرزا جان مستوفی هرات از نزد کامران میرزا فرار کرده پناهنده درگاه پادشاه گشت وبعد از وی شمس الدین خان سردار که از بزرگان افغان وبرادر زن کامران میرزا بود از یار محمد خان وزیر کامران رنجیده خاطر شده بحضرت شاهنشاه غازی شتافت ومورد اشفاق شاهانه گشت وفرمان شد که شمس الدین خان میرزا جان مستوفی را برداشته با جمعی از لشکر بقری ومزارع هرات رفته آذوقه وعلوفه بلشکرگاه حمل دهند وآنچه از رعیت ماخوذ میدارند از بابت مال دیوانی سند بسپارند واز مینوی در شب پانزدهم رمضان یار محمد خان افغان وقتی که لشکر در جوش وجنگ وکشادن توپ وتفنگ بود بر فراز برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر دولت از جنگ باز دارید با مداد ان یکمن بشهر قدم در نهند وما را از قبل پادشاه امان دهد تا سر بخط فرمان گذاریم وطریق حضرت سپاریم این سخن کوشزد پادشاه شد وفرمان رفت تا سپاه دور وز دولت از جنگ بداشت وبرحسب حکم عزیزخان سرهنگ که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصوره است بدرون هرات رفت ودو روز توقف نمود آنگاه با عریضه شاهزاده کامران ویار محمد خان وجمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد وکشوف افتاد که کامران میرزا در خاطر نهاده که سخنان دروغ خویش را فروغی دهد وپادشاه را بمواعید کذب وانعام زر وسیم از تسخیر هرات باز دارد شاهنشاه فرستادگان او را بی نیل مرام رخصت انصراف داد وفرمان کرد تا دیگر باره بمیدان حرب افروخته گشت وچون برحسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان یک نیمه قلعه هرات را حصار دادند ونیم دیگر را گشاده داشتند بسیار وقت افغانان از آن دروازه که در محاصره بود بیرون شده شبانگاه بر سنگرها تاختن میکردند وبا سربازان بساز مقاتلت ومبارزت طراز میدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر باحاجی میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از پیشین زمان تاکنون قانون پادشاهان در حصار دادن شهرها چنان بود که ابواب طرق وشوارع را مسدود ومیداشتند بلکه اگر توانستند جامه نامه را از رون شدن وبرون شدن نمیگذاشتند اینکه شما فرمان کرده اید دو سه دروازه شهر را از آسیب لشکر معاف داشته اید تا قیامت اینکار سنجیده نیست زیرا چه غلات وحبوبات بشهر درآورند واگر لشکری

بدو ایشان رسید بی کلفت بشهر در برند و شبها نیز بر باشیخون آرند و چنان باشد که تا کنار سنگر در رسند واز تاریکی شب هنوز سر باز نمانده که ایشان دوستانند یا افغانانند شاهزاده محمد رضا میرزا و میرزا نظر علی حکیم باشی وجمعی از سران سپاه بدین سخن همداستان گشتند حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار نمیداشت و میفرمود سه دروازه را حصار دهید و سه دیگر را مفتوح بگذارید عاقبت الحاح کردند و سرانجام سخن را پرسش نمودند در پاسخ گفت چون اطراف شهر را نیک حصار دهیم و سد طرق و شوارع کنیم کار بر خصم صعب شود و در حراست خویش نیک بکوشد و حفظ حصار نیکو کند و کار ما بدراز کشد اما چون یکسوی شهر گشوده است و راه فرار گشاده است چون لختی سختی چند شهر را بگذارد و راه فرار بردارد و وزیر لشکر گفت که کار بدینگونه نیست انگس که از تنگنای محاصره خواهد فرار کرد از راه شناخته بیرون نشود بلکه با چند پاره چوب قنطره از بهر خندق راست کند و از دیوار باره فرود شود و از راه ناشناخته فرار کند تو آدم سپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست اگر ما را بدینگونه در فتح این حصار بر کاری نیکار بدست یار است نشود حاجی میرزا آقاسی ناچار گردن نهاد و فرماند تا تمامت شهر را در محاصره گیرند لکن چون در فتح غوریان و بسیار کارها سخن وزیر لشکر استوار می افتاد و شاهنشاه غازی را رامی ستوذند اندک اندک در خاطر حاجی میرزا آقاسی جای گرفتند و بیم داشت که یکسره روی دل با دشمنان آورد و شبانگاه بلشکریان خویش گروند و شهر هرات را نقطه مرکز نهاده و پرکار زدند و از همه سوی طریق صادر و وارد مسدود داشتند حاجی خان امیر بهادر جنگ قراباغی با دو فوج شقاقی از جانب تل بنکی که بسوی ارک هرات است سنگر برده میانه دروازه قوطی چای و دروازه ملک جای کردند و لیخان تکابنی سرتیپ با جماعتی از مردم تکابن و فوج خمسه و قزوین و فوج سمنانی و دامغانی و سیصد تن از فوج خاصه و گروهی از کجور و کلارستاقی بجانب برج خاکستر سنگر کرد و صمصام خان با افواج بهادران میان دروازه عراق و برج خاکستری درآمد و حسام الملک کلبعلی خان افشار با جماعت افشار و خمسه و کلیسائی و خدابنده لو بسوی برج فیلخانه شد و اسکندر خان قاجار دوالو پسر شجاعلی خان با افواج قراجه داغی و مراغه و قراچائی و کردوس میان دروازه خشک و برج شاه کرم بکار درآمد و نبی خان سرتیپ قراگوزلو با افواج همدانی در زیر برج خواجه عبدالمصور بحفر کردن مارپیچ و نظم سنگر پرداخت و محمد خان سردار با افواج عراق در برابر دروازه قندهار زیران گیرودار برافروخت بدینگونه تو آدم سپاه با لشکرهای خویش اطراف هرات را پرتره زدند ما از این سوی چون کامران میرزا از این پیش فرزند خویش نادر میرزا را با ثقاة السر ملا شمس قاضی هرات و با قرخان ایشیک آقاسی و امیر آخور خود بطلب مدد و پشتوان نزد یک الله قلی تورە فرمانگذار خوارزم و مصر اسبخان والی میمنه و شیر محمد خان هزاره و طایفه تایمنی و جماعت جمشیدی گسیل داشته پیام داد که اینک محمد شاه آهنگ هرات فرموده و چنان ندانید که بعد از فتح هرات شما آسوده خواهید زیست زیرا که تعب و طلب این پادشاه و سپاه از بهر آزادی امیران شیعی هست و اینجماعت پیشتر در خیوق و میمنه و میان قبایل پراکنده اند هم اکنون پایان کار را نگران باشید و از مدافعت و منازعت این لشکر تقاعد روا ندارید لاجرم قبایل خوارزم و ترکستان جوشش و کوشش را میان استوار کردند نخستین طایفه تایمنی دو هزار تن سواره و پیاده عرض داده طریق هرات برگرفتند و در عرض راه با نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان حمل غلات و جبوبات

بلشکرگاه.

فرستادن کامران میرزا پسر خود را بطلب آمدن لشکر خوارزم و سیمنه و مقاتله آصف الدوله با ایشان

بلشکرگاه میگردد باز خوردند و جنگ پیوسته شد بسیار کس از مردم تایمنی عرضه شمشیر و جماعتی نیز اسیر گشت بقیه السیف سر خویش را گرفته تا مرابع و مساکن خود و خان باز نمیدیدند اما چون پسر کامران میرزا پیام پدر را بسنجاق خوارزم برد الله قلی توره هزار و پانصد تن سوار جرار گزیده ساخت و خلیفه عبد الرحمن ترکمان که مردم آن اراضی خاک مقدمش را بشفای مرضی میبردند برانجمله امیر ساخت و خلیفه عبد الرحمن نام در میرزای پسر کامران را با همراهان او برداشته تا میمنه تبرد یک مضر انسجان شد و از میمنه واند خود و شبرغان ششهزار سوار کاری فراهم کرد و شیر محمد خان هزاره اگرچه همه روزه کس بدرگاه پادشاه میفرستاد و تقبیل سده سلطنت را میعاد مینهاد لکن سخن از دروغ کذب میکرد در اینوقت که خبر لشکرکشی خلیفه عبد الرحمن را بشنید از قبایل درزی و فیروزکوهی و جمشیدی چهار هزار مرد رزم آزموده بدو فرستاد و او با ده هزار مرد ساخته نبرد کشت و ازین طرف چنانکه بیان اشارت شد آصف الدوله با ده هزار مرد سپاهی و نه عراده توپ از تربت شیخ جام مامور کشت و ازینسو نه سران و سرکردگان ملازم رکاب او شدند نخستین برادرزاده او اسکندر خان قاجار با فوج مراغه و فوج قراچی و سوار قراچی دو هزار و دویست تن پیش راه کردند که یک نیمه را شیر خان عمزاده او سرهنگ بود و نیمه دیگر را احمد آقا سرهنگی داشت دو هزار تن عرض داد و دیگر کلبعلی خان حسام الملک افشار با فوج اخلاص و سواره کلیائی هزار و ششصد تن بساز کرد و دیگر نبی خان قراگوزلو هزار تن فوج قراگوزلو اعداد کرد و عبد الله خان صارم الدوله آن هنگام یاور آن فوج بود و دیگر علیمراد با چهارصد تن سرباز کرد و سس کوس حیل بنواخت و نور الله خان شاهیون با یکصد و پنجاه سوار جرار و جعفر قلی خان کردشاد لو با هزار تن سوار خراسانی و شادلو و دیگر سرباز نیشابوری و ترشیزی و پیاده سرو نایتی و شمخالچی کوهپایه مشهد مقدس اجتماعات نیز هزار و پانصد تن بشمار آمد پس آصف الدوله از تربت شیخ جام منزل کاریزوار انسجا بجهسان که مبدای خاک هرات است کوچ داد و از انجا بمنزل شکیبان که تا قلعه غوریان دو فرسنگ مسافت است براند آنگاه منزل توشه را در نوشته و در اراضی وغیسات و یورت قبایل جمشیدی فرود شده و در قراتپه خیمه بزد چون مردم آن اراضی را قوت مقاتلت نبود علف و آذوقه که انباشته بودند بگذاشتند و راه فرار برداشتند و زمان خان جمشیدی با اینکه ششهزار مرد جنگ داشت توان در نگ نیاورد قلیل کری نمود و در حمله نخستین دویست تن از لشکر او قتیل و دستگیر شدند ناچار طریق فرار برداشت از پس او آصف الدوله سه روزه در قراتپه او تراق کرد آنگاه راه قلعه نو بر گرفت و بهرزمین که عبور سی داد مردم هزاره مرتع و مرتع خود را وداع گفته بدیگرجای میرفتند و خانهای خود را آتش در میزدند و آصف الدوله چنان از قفای ایشان میرفت که بسیار وقت آتش افروخته ایشان را بدیدار میکرد و حکم میداد تا لشکریان بنشانند و خرابی روا ندانند بالجمله تا قلعه نو براند و در انجا ده روز اقامت کرد و از قبایل اوزبک و دیگر طوایف که سکنای سراپل و میمنه واند خود و شبرغان بود فحصی بسزا نمود آنگاه از انجا کوچ داده بجانب بالامرغاب بشتاب گرفت از آن پیش که ارض پدره کج مزار سد زمان خان جمشیدی و شیر محمد خان هزاره و شاه پسند خان فیروزکوهی لشکری انبوه کرده بجنگ درآمدندی از دو رویه صف قتال راست شد و ابطال رجال طریق مبارزت و مقاتلت سپردند و این کرت افغانان مردانه بکوشیدند و مدت چهار ساعت

رزم دادند در پایان مردویست و پنجاه تن از انجماعت مقتول کشت و پای اصطبار ایشان بلغزید و بیکبار
هزیمت شدند و آصف الدوله بمنزل پدهٔ کج درآمد و از انجا اسکندرخان برادرزاده خود را با دو فوج سرباز
و اغه و قرائی و سواره قرائی بر منقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه کوه و دره و پست
و بند فراوان بود اسکندرخان پیاده شد و از راه دیگر کوچ داد و لشکر طریق دیگر برداشت لاجرم
اسکندرخان چون خواست از میان دره عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قپچاق که از دور
و نزدیک نگران او بودند ناگاه براو درآمدند و مجری آب را از آن دره مسدود ساختند و از دو جانب
بر فراز کوه برآمده اسکندرخان و مردم او را که در نشیب دره بودند هدف گلوله شمخال و تفنگ ساختند
و کار بر او صعب افتاد اما چون شیران جنگی بدافعه پیرون شد و بسیار کس از مردم او مقتول کشت و بسیار
اسب نیز سنجاک افتاد اسکندرخان با اینکه خود نیز زخم برداشت اسبهای کشته و مردان بخون آغشته را سنگر کرد
و همچنان مردانه رزم داد و از انسوی چون آصف الدوله نزدیک بغروب شدن آفتاب بمنزل رسید و اسکندرخان را
نیافت دانست که در راه پیاده شده است هم در اینوقت ناگاه بانگ شمخال و تفنگ برسید و مکشوف افتاد
که ترکان با اسکندرخان درآویخته اند لشکریان خواستند بمدد او بپیرون شوند آصف الدوله رضا نداد
و گفت اکنون جهان تاریک شود و اسکندرخان تا بامداد خویشتن داری تواند کرد و اگر این لشکر هم اکنون جنبش
کند و روزپگاه شود بعید نیست که راه بدو نکنند و خود نیز در تاریکی شب تباه شوند بالجمله آن شب تا بامداد بسودند
چون سپیده بزد جعفرقلیخان قراجه داغی و فعلی خان قراگوزلو و کلبعلی خان افشار با افواج خود و جعفرقلیخان
شادلو با سوارگرد شادلو و سواره کلیائی بحکم آصف الدوله بمدد اسکندرخان پیرون شدند هنوز دو نیزه بالا
آفتاب صعود نداده بود که بر زمگاه برسیدند اسکندرخان همچنان از پس سنگر گشتگان رزم میداد بعد از رسیدن
لشکریان حرب و ضرب بالا گرفت از دو رویه لشکر بکوشش و کشش درآمدند مردم اسکندرخان نیز نیروئی تازه
بدست کردند و در پایان امر ترکان را بشکستند و بهزیمت دادند از قضا در اینوقت سه هزار تن سوار بمدد
ترکان رسید هزیمتیان چون این بدیدند دیگرباره دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند جعفرقلیخان کرد شادلو
و سواران خراسانی تاختن برده از پیش روی ایشان پیرون شدند چون در میان هر دو لشکر حرب برپای
ایستاد و کار بصعوبت افتاد شیرخان سرهنگ با فوج قراجه داغی از قفای جعفرقلیخان برسید و جنگ بپیوست
از دو سوی دلیرانه رزم دادند پست تن از سواران خراسانی و شادلو مقتول کشت و از انسوی حمید اسلطان
هزاره که یکتن از سرکردگان نامبردار بود جراحتی صعب یافت و بسیار کس از مردم او بسیر و قتیل کشت
لاجرم ترکان پشت باجنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان بلشکرگاه آصف الدوله مراجعت
نمودند و این هنگام آصف الدوله غرابالا مرغاب را تصمیم عزم داد و مردی را که حاجی پیک نام داشت
و از نزد شیرمحمدخان هزاره از در خدیعت فرار کرده پناهنده لشکرگاه ایران شده بود و سیل را دگرباره
رهنمائی کرده بالا مرغاب برد حاجی پیک که از برای چنین وقت انتهاز فرصت میداشت لشکر را بمیان دره
عبور داد که از دو سوی جبال باز خم افراشته داشت چون لشکر بمیان دره در آمد ناگاه ترکان از بیقفا تها پیرون ریختند

و ایرانیان را هدف شمخال و تفنگ ساختند فوج کلبعلی خان افشار که بر فراز کوه عبور رسیدند تا مبادا دشمنان شرف
بران دره شوند و کار بر لشکر سخت کنند قوت و رنگ نیاوردند لاجرم لشکر ایران در تنگنای دره سخت بیچاره
ماندند چنانکه نه قوت رفتن داشتند نه نیروی بازشدن در این وقت سواران خراسانی که از پست و بلند راه آگاه
بودند از اسبها بزیر آمده و از سنگ برزند و بدان جبل صعود داده با فوج کلبعلی خان پیوستند و رزمی سخت بدادند
و ترکان را بشکستند لکن چندان سر بازان دران کوه بر فراز و فرود تاخته بودند که بعد از این فتح از شدت عطش
ایشان را دیگر قوت قدمی بر گرفتن نبود و جعفر قلیخان شادلو مقداری جوهر لیمو با خود داشت اینوقت بر
سر بازان قسمت کرد تا قوتی بدست کرده باز لشکرگاه شدند و چون در این جنگ نیز لشکریان اسبهای خود را
شکر کردند فرصی فراوان نابود کشت و بعد از انکه تخت این فتنه حاجی بیک هزاره مفقود شد و چند انکه آصف الدوله
کس بطلب او بشتافت نشان او نیافت بالجمله صبحگاه دیگر آصف الدوله اسکندرخان را با سوار قراگوز
بر منقلای سپاه مامور فرمود و محمد رحیم خان برادر جعفر قلیخان را با سوار شادلو بچندا ول گذاشت و لشکر را کوچ
داده تا منزل خواجه کند براند بعد از ورود منزل مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان بر مردم اسکندرخان تاخته اند
و بر ایشان غلبه ساخته چند کس اسیر کرفته اند آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه زین بر اسبها بستند
و بر نشستند تخمینا دویست تن سوار بعد قراولان رسید هم در این هنگام ناگاه سه هزار سوار هزاره از کمینگاه
بیرون تاخت و جنگ در انداخت سواران خراسانی چون این بدیدند دانستند با عدو اندک نتوان نبرد
ایشان آزموده و در زمان پیاده شده اسبها را سنگر ساختند و بخویشتن داری پرداختند از این طرف
اسکندرخان قاجار و جعفر قلیخان قراجه داغی با سیصد سوار بر سیدند و هم از قفای ایشان آصف الدوله
با انبوهی از لشکر راه نزدیک کرده سواره هزاره را دیگر قوت در رنگ نماند و پتوانی پشت با جنگ داد پس
روز دیگر آصف الدوله از انجا کوچ داده بجانب آب شهرود فرود شد که اکنون شش مردم آن اراضی دریای
بالا مرغاب میخوانند و در انجا قراولان سپاه پنجهزار سر گوسفند از قبایل اسیری براندند و پست تن شبانان
اسیر کرفتند و چون در این مدت از عبور لشکر ایران کار بر ترکان صعب میرفت و در مرابع خویش زیستن
نمی توانستند تبغاریق سی و هفتهزار خانوار جمشیدی و فیروزکوهی رود مرو را هجره کرده در اراضی بالا مرغاب
سیقناق کرفتند و از انجا شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و شاه پسند خان فیروزکوهی سواران جنگی
خود را کزیده کرده بمضرابخان والی میمنه و خلیفه عبد الرحمن ترکمان و نادر میرزا پسر کامران میرزا که بطلب
مدد بدان اراضی رفته بود پیوستند و مجلسی از پی مشورت کردند و پیمان نهادند که تا جان در بدن و توان در تن دارند
از مبارزت و مناجزت دست باز ندارند و این هنگام پست هزار تن سوار رزم آزمای در کرد ایشان
انجمن بود بالجمله پست و بلند زرمکاه را بهندسه کرده پست و چهارجای سنگر بسته و ساخته جنگ نشستند
اما آصف الدوله بجانب رود شهرود و همی طی مسافت کرد و در این وقت یکتن از اسیران شیعی که مجنون
نام داشت و در خدمت شیر محمد خان هزاره بود شمشیر او را بر گرفته بدرگاه آصف الدوله کریخت و
صورت حال را مکشوف داشت که اینک از جماعت اوزبک و مردم دسر پلی و اندخودی و شبرقانی

و سواره ترکمان سالور و ساروق و قبایل چاراویماق بیست هزار سوار جرار در رود فرسنگی این لشکرگاه ساخته کارزار ندیده فراز و نشیب دشت را لشکرهای سخت برآورده اند و مجاوی آب را از لشکر پیکانه مسدود ساخته اند آصف الدوله بعد از مشورت با سران سپاه به آغزوق و انتقال احمال را در لشکرگاه بگذاشت و محمد ابراهیم خان قاجار را با دو هزار تن سواره و پیاده و دو عراده توپ بجراست بازداشت و لشکر را با هشت عراده توپ بجنبش داده سهل و صعب زمین را در نوردید چون راه بسنگرهای ترکمان نزدیک شد جنگی بزرگ پیش آمد از دو رویه صفها راست کردند و دلیران رده بر رسته آتش توپها زبانه زدن گرفت و از کردو خان روی جهان قیرگون شد نخستین نبی خان همدانی بر میمنه ترکمان حمله افکند و سربازان مراغه بر میسره تاختن بردند جعفرقلیخان سرتیپ قراجه داغی با فوج خویش راه قلب پیش داشت و کلبعلی خان حسام الملک سرتیپ و مصطفی قلیخان و جعفرقلیخان شادلو و دوست محمدخان تیموری و دیگر سران و سرکردگان با افواج خود پیکبار از جای خود جنبش کرده حمله بردند و از انسوی ترکمان چون شیران غضبان بجنگ درآمدند و چهار کرت همکرده حمله انداختند چنانکه با لشکر ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خون یکدیگر بریختند و هر کرت تو بچیان از دو مان توپها تگرگ مرگ بر ایشان بارید ندو ایشان را باز پس بردند در کرت چهارم سواره ترکمان پیکباره پشت داد و این هنگام سواران ایران در قفای هزیمتیان تاختن کردند و سربازان بسنگرها یورش بردند نورالله خان شاهیون با مردم خود در آن حرکاه جلادتی بکمال ظاهر ساخت مع القصه هفتصد تن از ترکمان در آن کیرودار اسیر و عرضه شمشیر گشت ناچار به آغزوق بگذاشتند و یکباره طریق فرار برداشتند لشکر باین تاسه فرسنگ از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب کرفتند آنگاه خیمه و خرگاه خویش را در سنگرهای ایشان راست کرده سه روزه اقامت کردند و اموال و انقال آنجماعت را بتمامت ماخوذ داشتند اینوقت با قرخان امیرآخور کامران میرزا که ملازم پسرش نادر میرزا بود مژده این فتح را دست آویز کرده برابسی رهوار برنشست و چون برق جهنده طی طریق کرده بلشکرگاه شاهنشاه غازی پیوست و صورت حال را معروض کارداران درگاه داشت از مقیمان درگاه شد و نواخت و نوازش چندرانه دیدا آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ یورت اوزبک کرده بمنزل چچک توکه اول آن اراضی است درآمد و از آنجا بمنزل آلتین خواجه کوچ داد و همانکروهی از آنجماعت مراحدیث کردند که آلتین خواجه غاریست که شش تن از مردوکان را در آنجا بودیعت نهاده اند که در جسد ایشان هیچ خللی راه نکرده و فنا دی بدیدنشده و جسد سگی و آهوئی در کنار ایشان افتاده که نیز بر صورت نخستین است و زخم دندان سگ بر ران آهو نمایان است چنانکه هیچ نقصان نپذیرفته و موی بدن سگ و آهو را خللی نرسیده و همچنان مرعی مانند حقا رد را فتاده است که یک پر آن را آسیبی نباشد و بعضی از مردم گمان کرده اند که ایشان اصحاب کهفند و نگارنده این اوراق قصه اصحاب کهف و رقیم را در کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کرده و بصواب آن درست باشد اکنون بر سر سخن رویم آصف الدوله از آلتین خواجه بمنزل چهارشنبه وانجا بارض قپچاق فرود شد که تا میمنه دوازده فرسنگ مسافت داشت درین هنگام یکباره کار بر ترکمان صعب افتاد زیرا که بزرگان میمنه و سرپلی و سران اندخودی و شبرغانی و سرکردگان چاراویماق و دیگر قبایل از در مرحمت نزد یک آصف الدوله آمدند و سر انقیاد و اطاعت فرود داشتند و خواستار شدند که لشکر از قپچاق رخت جنبش

نکند

نکنند و ابواب کوشش و کشش [illegible] آصف الدوله یکتن از مردم خویش را بیمینه فرستاده و بهرچه
خواهد فرمان پذیر شوند آصف [illegible] اجابت مقرون داشت و جعفرقلیخان کرد شاد و او را روانه
بیمینه نمود و جعفرقلیخان راه برداشته [illegible] بیمینه شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی با هزار سوار
او را پذیره شدند و در قلعه آنمان [illegible] پیشکش نیکو خدمتیها کردند و روز دیگر از طریق دوزکتل روانه
بیمینه شدند و دوزکتل عبارت از ته کوه باشد که نادرشاه افشار از بهر عبور او دن توپ بیمینه همه جا در سنگ
خاره شارعی کرده با الجمله چون بیمینه رسید خوانین تمامت قبایل با هزار سوار باستقبال او برسیده و با تفاق
تا بیمینه برفتند مضراسبخان والی بیمینه مقدم جعفرقلیخان را عظیم گرامی بداشت و او را شانزده روز مهمان پذیرفت
و در فرمان برداری و چاکری شاهنشاه غازی پیمانی محکم نهاد آنگاه فرزند خود حکومت خان را بشرط کردکان
مامور داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستم خان شیرخانی و شاهولیخان اندخودی و
ذوالفقار شیرسرپلی از قبیلهٔ وزبک و شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و دیگر سران و سرکردگان
قبایل هریک یکتن از فرزندان خود را از بهر کردکان رکاب حضرت شاهنشاه غازی داشتند و نیز زمانخان جمشیدی
میراحمد خان عمزاده خود را با کردکانها همراه داشت و یکصد سراسب ختلانی و ترکمانی که رکاب سلطانی را
لایق بود از بهر پیشکش گزیده کردند و از ذیایلی و اطاعت عریضها نگاشتند و اینجمله جعفرقلیخان بر گرفته بلشکرگاه
آصف الدوله آمد و اینوقت ترکان قوی دل شدند و ابواب سعی و کشش مفتوح افتاد و مردم بیمینه از خوردنی
و پوشیدنی حل داده بلشکرگاه آوردند و لشکر را سعت عیش و خصب نعمت بدست شد و عبدالله خان قپچاق برادر
شاه پسند خان نیز و یک آصف الدوله نشانهٔ قلاده طاعت بر گردن نهاد و عفو عصیان خویش را بزبان ضراعت
خواستار آمد و دوازده هزار خانوار قبایل قپچاق و موودودی و فیروزکوهی که در تحت فرمان او بودند از قیصار
کوچ داده هشت فرسنگ بازپس آوردند و در مساکن خویش جای داد و همچنان از سوی دیگر مضراسبخان برادرزاده
خود را با عریضه و پیشکشی جداگانه روانه درگاه شاهنشاه غازی کرد تا مگر آصف الدوله را فرمان مراجعت دهد چنانکه

در جای خود مرقوم می افتد

انگیختن علمای هرات افغانان را بجنگ شیعیان بنام جهاد

چون این اخبار بگامران میرزا رسید و فرستادگانش بی نیل مقصود و مراجعت کردند از پی چاره بایار محمد خان وزیر
خود سخن بشوری افکند و بصوابدید یار محمد خان ملا عبدالحق که از اجلهٔ علمای مملکت هرات بود مردم قریشتکی را
که از جمله سادات شمرده می شدند بشهر طلبید و در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرده پس از نماز جمعه ندا در دادند
که ای مردم اگر این سپاه بدین شهر راه کنند جان و مال شما بهدر شود و حفظ جان و مال واجب است و ازین
بر زیادت مقاتلت با اینجماعت جهاد فی سبیل الله است اگر کشته شوید جای در بهشت کنید و اگر از ایشان
بگشید هم بهشت شما را باشد مردم را بدین کلمات جنبش داده همی کرده کرده بگرما به در رفتند و غسل کردند
و ناخن بچیدند و کفن بپوشیدند مردم پیشکی از پیش روی شهریان از قضا آلات حرب و ضرب بگرفته از دروازه
خشک بآهنگ مقاتلت پیرون شدند و نخستین بقراولان محمد خان امیر تومان باز خوردند و جنگ بپوشد

در بدو کیرو دار کلوله تفنگی بر مقتل علی محمد خان کرد بچه آمد بر جای سپر دشمن افغانان بشکافت که سر از تن او بر کیرد علیقلی خان افشار چون این بدید با تیغ آخته بتاخت [illegible] شیر ساخت و خود نیز مجروح شده با همان جراحت علیمحمد خان را بر قرپوس زین حمل داده [illegible] برون برد و اینوقت خبر ترکتاز ایشان در لشکرگاه پراکند شد محمد ولیخان سرتیپ تمکانی و مجعلی خان کوتی و جنرال پروسکی با قراولان افواج خود از جای جنبش کرده بر انجماعت حمله بردند در اول حمله سی و هشت تن از افغانان و چهارتن از سادات اپشتکی و یکتن از عزاد کان یار محمد خان وزیر مقتول کشت و پنجاه و شش تن جراحت یافت و جمعی نیز اسیر کشت افغانان را پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ داده بشهر در گریختند و جنرال پروسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت از پس این جنگ برحسب فرمان جمد علی محمد خان را بمشهد مقدس حمل داده باخاک سپردند و محمد صالح خان فرزند او بجای پدر منصوب کشت و هم دیگر باره یار محمد خان افغان بسنگر حاجی خان ندا در داد و طلب امان کرد و بر حسب فرمان شاهنشاه غازی یکتن از یاوران فوج شقاقی بشهر هرات در رفته آغاز گفت و شنود کرد و در پایان کار سخن چنان برآمد که در گرت نخستین با عزیز خان کردند دوم در نیوقت بخشعلی خان قراباغی یوزباشی با صدتن غلام از اردو بیرون شد که از تربت شیخ جام و جذو دارض اقدس آزوقه و علوفه و قورخانه بجانب لشکرگاه حمل دهد دیگر چنان افتاد که انفتقلی توره با نصدتن سوار از ترکمانان جنگ آور بدو کامران میرزا کسیل هرات داشت و از مینوی چپ الله خان امیر توپخانه برای حمل خزانه که از دارالخلافه می آوردند از لشکرگاه لختی پذیره شدند و در عرض راه سواران ترکمان را دیدار کرده بر ایشان حمله بردند از جانبین بانگ کیرودار برخاست زمانی دیر نپائید که از ترکمانان سی و چهارتن را سر بر گرفت و پنجاه و شش کس را دستگیر نمودند و یکصد و پنجاه سراسب ماخوذ داشت بقیة السیف با زحمت فراوان از مصافگاه راه فرار پیش داشتند هم از قضای هر میتیان چهار فرسنگ تاختن کردند روز دیگر اسیران را از پیشگاه پادشاه بگذرانیدند حکم رفت تا ایشان را نیز عرضه تیغ ساختند امیر توپخانه و ملازمانش را بخلاع فاخره قرین مفاخرت فرمودند و نیز فرمان شد که مصطفی قلیخان معاول پنجهزار خروار غله از محال بادغیس بلشکرگاه حمل دهد تا لشکریان را دعت وسعتی در امر معیشت پدید آید و درین هنگام چون فصل خریف بود و زمستان از پی در میرسید شاهنشاه غازی بفرمودند تا مردمان در ظاهر هرات از چوب و سنگ و گل از بهر خویش خانها کنند روزی چند بر نگذشت که شهری از نو بنیان کشت و مردم قورخانه و جاخانه نیز کارخانها برآوردند و بسعی اسمعیل خان فراشباشی توپهای بزرگ بریختند چنانکه گوکان مراهق بدرون آن توانستند رفت و همچنان کلوله توپ بریختند و بارود بساختند و فشنگ بپرداختند در نیوقت برادرزاده والی سیمنه حاضر درگاه پادشاه شد و عریضه و پیشکش مضر انجان را پیش گذرانید و اظهار ضراعت و اطاعت کرد شاهنشاه غازی رسول او را شاد و خاطر باز فرستاد و فرمان کرد تا آصف الدوله طریق مراجعت سپارد و داد در عشر اول ذیحجة الحرام بلشکرگاه پیوست و بزرگان قبایل جمشیدی و هزاره و تایمنی را که بگروکان آورده بود عرض داد و مورد اشفاق خسروانه گشت و حکم شد تا از کنار رهرات راه خراسان گیرند و در حمل و نقل آزوقه و علوفه بلشکرگاه مساعی جمیله معمول دارند و آن مردم که بگروکان آورده بود بخلاع فاخره نواخت و نوازش فرموده با وطان خویش

رخصت

رخصت مراجعت داد آصف الدوله خواستار آمد که بپای باره هرات شده یار محمد خان را دیدار کند باشد که اندرزها
پند و موعظت ازین غفلت و عطلت بزیر آرد و بالجمله رخصت حاصل کرده بپای باره شد و یار محمد خان را طلب
نمود و چندانکه باو آواز در پیچم و امید سخن کرد مفید نیفتاد و لاجرم برحسب فرمان طریق خراسان برگرفت و هم درین وقت
از جانب دوست محمد خان سردار کابل و والی سیستان و رنجید سکه پادشاه پنجاب و بخارا و الله قلی توره
والی خوارزم رسولان چرب زبان و تحف و هدایای فراوان از دنبال یکدیگر برسید و هریک مورد نوازش
و نوازش شدند و از ممالک ایران منال دیوانی و تمنوقات سلطانی را فضلعلی خان یوزباشی بلشکرگاه حمل
داد و هم درینسال خسروخان والی اصفهان از محمد ابراهیم دریچه که از کدخدایان محال لنجان بود رنجیده خاطر
گشت و چنان دانست که رعیت لنجان را در گذاشتن منال دیوان تخلی باشد لاجرم او را ماخوذ داشته
محبوس فرموده و چندانش بداشت که هم در زندان جان بداد و کرد او را در خاطر مردم دهشتی انداخت اما تا نوز
فرمان پذیر بودند چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شفیع نجف آبادی را که مردی شناخته بود و هم بزندانخانه
در افکند خویشاوندان و کنشدبی گمان با آقا شفیع همان معامله در میان هست که با محمد ابراهیم کرد و نخستین انجمنی
کرده از در ضراعت پیرون شدند و بزرگان شهر را بشفاعت برانگیختند آقا میر محمد مهدی امام جمعه مکتوبی بخسروخان
کرد و خواستار رهائی او گشت خسروخان پذیرفتار نشد و در قید و بند آقا شفیع بیفزود و لاجرم مردم بشوریدند
و غوغا برداشتند و باو باش شهر بر خسروخان بتاختند و او را در عمارت هفت دست بمحاصره انداختند
روزی چند کار بمقاتلت رفت و ازجانبین جز گلوله تفنگ در میانه رسول نبود صورت اینحال روزحرکت شاهنشاه
غازی بسیجانب هرات معروض درگاه اقبال شاهنشاه غازی بفرمود تا فرخ خان غفاری کاشانی بدانجا
شده صورت حال را باز داند و بعرض رساند فرخ خان از طهران راه برگرفت و در منزل مورچه خورت عباس
قلی خان توپچی باشی سابق از قبل خسروخان او را استقبال کرد و آقا محمد مهدی امام جمعه اصفهان آقا محمد علی مذهب را
نزدیک او فرستاد و هریک هم خواستند او را بسرای خویش برند و با او متفق شوند و مردم شهر نیز انجمن شده از دروازه
پرون تاختند و با فرخ خان بشهر در رفته هم خواستند او را بسرای امام جمعه در برند فرخ خان کفتا هیچیک را
پذیرفتار نشد و برای خویش منزلی اختیار کرد و چون بدانست که میان مردم اصفهان و خسروخان کار باصلاح
نتوان کرد صورت حال را معروض درگاه داشت لاجرم کارداران دولت مشورت کردند که خسروخان را
روانه درگاه سازد و خود بنظم شهر و اخذ خراج دیوانی بپردازد تا آنگاه که حاکمی منصب شود و از پس آن فضلعلی خان
قراباغی را مثال حکومت بدادند بعد از ورود چهار ماه دیگر فرخ خان و را اصفهان بیود و منال دیوانی را
بپرداخت و بعضی ادات و آلات مرتضع بلالی که مامور بود بساخت و روانه هرات گشت و فضلعلی خان در
کار خویش استوار شد و مردم را آسوده خاطر نمود و چون یکچند دیگر از مدت حکومت او بگذشت میرزا جواد اصفهانی
که وزیر منال دیوانی بود در اخذ اموال مردم و اتلاف منال دیوان خودداری نتوانست کرد و همه شب بلهو و لعب
و ساز و طرب بروز آورد و عاقبت الامر از وخامت عمل تبر سید و بیم کرد که مبادا وقتی فضلعلی خان از منال
دیوان پرسش کند بدان سر شد که با جماعتی همداستان شده سفر هرات کند و دست او را از حکومت

اصفهان بازدار و فضلعلی خان مکنون خاطر او را مکشوف داشت و او را مجال نگذاشت و ناکاهش دستگیر ساشه جهان از وجودش بپرداخت و هم در ینسال شاهنشاه غازی شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله را که حکومت همدان و توابع آن را راضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشد و او بسیج راه کرده از قفای لشکریان کوچ داد و در اراضی هرات بدرکاه پیوست و تا هنگام مراجعت پادشاه

از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نیاسود

فرار کردن ظل سلطان و بعضی شاهزادکان از قلعه اردوبیل بمملکت روسیه

و هم در ینسال مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردوبیل را فرو گرفت چون هوای شهر تبریز بسلامت بود ظل سلطان را از مراغه و دیگر شاهزادکان از اردوبیل بدانجا تحویل دادند چون بلای طاعون بنشست دیگرباره فرمان شد تا در اردوبیل جای کنند ایشان ظل سلطان و علی نقی میرزای رکن الدوله و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمدتقی میرزای حسام السلطنه و اما مویردی میرزای کشیکچی باشی و شاهزاده محمود و شیخعلی میرزا و محمدحسین میرزای حشمة الدوله و بدیع الزمان میرزای پسر ملک آرا بودند چون یکچند از مدت زمان در قلعه اردوبیل توقف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر توانند از تنکنای زندان فرار کنند و خواست تا از میان قلعه بپیروان شهر نقبی حفر کنند و از انجا بدر شود و پس بی آنکه مکنون ضمیر را مکشوف سازد شاهزادکان را برانگیخت که باید درین قلعه کرما با زبهر خویش کرد و از حاجت بمیان شهر رفتن و با مردم فرومایه شنیدن و گفتن مستغنی گشت پس بصوابدید یکدیگر محمدحسین میرزا با محمدخان زنگنه امیرنظام مکتوبی کردکه اگرچه ما با زادگانیم اما پادشاه زادکانیم و خود هریک در شهری شهریاری بوده ایم و با ساز و برگ شاهانه غنوده و آسوده ایم امروز درین قلعه کاه و پیکاه محتاج بکرما به شویم و ناچار باید میان شهر عبور کنیم و با اهل بزرن و بازار درحماهما عریان شویم این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را نیز پست کند اگر تو از مال خویشتن معادل سیصد تومان زر مسکوک در راه ما بذل کنی تا درین قلعه بنیان حمامی کنیم بسیار نباشد و هریک از شاهزادکان در کنار آن مکتوب کلمه چند رقم کردند و خاتم برنهادند چون مکتوب ایشان ملحوظ امیرنظام افتاد سیصد تومان زر از بهر ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حمام کشت مهدیقلی میرزا پسر نایب السلطنه که حکومت اردوبیل داشت و حاجی علی عسکرخواجه سرای که وزارت او میکرد اگرچه هر روزه بدان قلعه درمی آمدند و شاهزادکان را باز پرس میکردند بسبب بنیان حمام از حیلت ایشان غافل ماندند بالجمله شاهزاده رکن الدوله آقامحمد ابراهیم برادر زن خود را روانه قزوین کرد تا بهانه حضرجای حمام و دو تن مرد مقنی آورد و ایشان را بفرمود تا بکار درآمدند و در نهان مقنیان را آموخت که از جای حمام نقبی به پیرون باره بزنند چنانکه از میان خندق سر برکند و این خندق که همه ساله پرآب بود از قضا بسبب قلت باران خوشیده بود و نیستان فراوان داشت بالجمله مقنیان همه دو زجای حمام حفر کردند و همه شب نقب بریدند و صبحکاه سر نقب را به بستند و خاک آن را با خاک حمام برزبرهم کردند تا آنکاه که سر از میان خندق پیرون کرد و راهی میان نیزار شد پس سنکی بر سر آن سوراخ نهادند و از بیرون نیز سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب پست ذرع بود و چون کار نقب بپای رفت شاهزاده

محمود و محمد حسین میرزای حشمة الدوله از دور و نزدیک تفرس کردند که شاهزادگان آهنگ فرار دارند و تصمیم کردند که مبادا بعد از فرار شاهزادگان ایشان را بزحمت شکنجه رنجه بدارند لاجرم حاجی علی اصغر را دیدار کرده او را گفتند روزی چند بر نگذرد که شاهزادگان را در اراضی دولت روسیه خواهی یافت حاجی علی اصغر آشفته خاطر شده بی توانی بسرای رکن الدوله شتافت و رکن الدوله از ورود او سخت تبرسید و از برای پنهان داشتن امر صواب چنان دانست که نشیمن او را بر سر نقب بسازد تا اگر در خانه فحص کنند بزیر پای خویش نگران نبرد و بالجمله بساطی بگسترد و حاجی علی اصغر را برنشاند از قضا که به بیان نقب و رزمه بود و چون نقب را تاریک و مسدود الراس یافت مضطرب شد و هر زمان برجستن کرده خویشتن را بدان سوخته پاره که بر سر نقب نصب بود میکوفت و بانگ برمی آورد و زنگ در چهره رکن الدوله دیگرگون می شد و حاجی علی اصغر آن بانگ می شنید و پرسش مینمود اما فهم نمیکرد که از کجاست و چون قضا بر این رفته بود و این راز مستور بماند و حاجی علی اصغر لختی از اندیشه فرار ایشان باندرز و پند سخن کرد و رکن الدوله در پاسخ سوگند یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخواست و راه خویش گرفت و یکباره رکن الدوله آقا محمد ابراهیم را پیرون فرستاد تا بدست تجارت ده سراسب بخرید و سپها در قریه کلخوران که نزدیک بقلعه ارک بود بپرداربه بست و همیگفت چون فربی شوند در قزوین بُرده بفروشم و سودی برم چون ایشکارها بپای رفت رکن الدوله خواست بداند که اگر شاهزادگان ازین راز آگاه شوند با او همراه خواهند شد یا بیمناک شده این راز را پرده پیرون خواهد افتاد با خویش اندیشید که در خلاصی ازین بند با ایشان مشورت میکنم و ایشان را بکاری صعب و سهناک می طلبم اگر اجابت کردند همانا ازین نقب دل کرختن خواهند داشت و اگر نه این سرتیز از ایشان مستور دارم لاجرم شاهزادگان را در یک مجلس انجمن کرد و گفت تا چند درین محبس خواهیم زیست گفتند چه چاره توان کرد گفت اگر آنچه من گویم پذیرفتار شوید خلاصی توانید جست گفتند آن چیست گفت تا خود چندتن از شاهزادگان نیم زرمها کرده ایم و جنگها دیده ایم هر یک شمشیری بدست کنیم و همگی بدین قرار دل تا حمله افکنیم و همه را باتیغ بگذرانیم و از قلعه بدر شویم شاهزادگان گفتند سخن بر مجال راندی ما معدوی باشیم چگونه توانیم بر اینجماعت غلبه کرد پیشکش جان بر سر اینکار نهیم رکن الدوله گفت کسی که از جان نگذرد چگونه ازین زندان تواند جست و دیگر سخن نکرد شاهزادگان برخاستند و هر کس بسرای خویش شد از میانه لختی اسمعیل میرزا را بداشت و گفت اگر بدانچه حکم کنم گردن نهی ازین بند رهائی در پاسخ گفت تا با من کشف ضمیر نکنی و پشت و روی کار را ننگرم با تو پیمان نکنم و خود را بخطر نیفکنم او را نیز گسیل کرد تا شب یکشنبه بیست و ششم ربیع الثانی که آهنگ فرار داشت چون شش ساعت از شب بسپری شد ظل سلطان را آگاه کرد و برادر را عیانی خود اما مویردی میرزا را نیز آگهی داد و هر سه تن بر سر نقب آمدند سر آن را باز کردند و چند شمع در میان بیفروختند و از آنسوی چنانکه مواضعه کرده بود آقا محمد ابراهیم با چهار تن چاکر دیگر دلیل راه اسبها را برداشته نزدیک بخارخندق باز داشت و از مینوی چون شاهزادگان خواستند بدرون نقب روند زن رکن الدوله بیامد و آغاز زاری نمود که فردا بگاه چون شما را نبینند فرزندم نصرالله میرزا را سر بردارند رکن الدوله فرمود او را نیز حاضر کرد پس نصرالله میرزا با پدر پیوست و هر چهار تن به نقب در رزمه از میان خندق سر بدر کردند در نیوقت ظل سلطان از هول و بهت مدهوش شد رکن الدوله

بفرمود تا رسنی بر کمر او بسته از خندق بفراز بردند و بر اسبی سوار کرده یکتن از پس پشت او بنشست و او را بداشت پس شتاب زده راه برگرفتند و در عرض راه بمیان درختستانی رفته یاوه شدند و لختی سرگردان در میان درختان از چپ و راست بشدند و شارع را ندانستند تا سپیده بزد و روز روشن شد پس راه را بشناختند و بقدم عجل بتاختند چون دو ساعت از روز سپری شد بقراول خانه دولت روسیه رسیدند و از قلعه ارد پل تا بدانجا ده میل مسافت برزیادت بنود و بالجمله قراولان گفتند شما را با کاروان دولت ایران نسپاریم و نیز اجازت نهیم پیشتر سفر کنید هم اینجا بباشید تا صورت حال را بکپتان که کارفرمای ماست معروض داریم بهرچه حکم کند چنان خواهیم کرد لکن چون ملسوف صاحب در نوبت برحسب فشور امپراطور حکومت آن دو طالش داشت و این همان کس بود که نیابت کرباید وف ایلچی داشت و چون کرباید وف در طهران بشورش عام مقتول گشت چنانکه مرقوم شد ملسوف بسعی خلل سلطان و کارداران او از هلاکت نجات یافت این هنگام در قراول خانه روسیه بپاداش آن نیکوئی نیکو خدمتی همی کرد و بالجمله این قصه را نگارکرده بکپتان فرستاد و ندا از آنسوی چون روز برآمد علیمردان خان که سرهنگ نگاهبانان قلعه بود بعادت همه روزه بپرسش حال شاهزادگان آمد و ازان چند تن خبری نیافت در حال حاجی علی اصغر را آگهی فرستاد و او شتاب زده بیامد و صورت حال را باز دانست از غضب پادشاه بر جان خویش تبرسید نخستین زن رکن الدوله را بمقام عتاب و عقاب باز داشت و لختی باچوب سر و متعلقان او را بکوفت و او نقب را بنمود و گفت از این راه بدر شدند مرا چه گناه باشد اگر تواند ایشان را دستگیر کنید و گفتار رسانید آنگاه شاهزادگانی که بجای بودند بجمله را گرفته کنده و زنجیر بر نهاد و در یک زندانخانه باز داشت این هنگام مهدیقلی میرزا نیز برسید و سخت آشفته حال بود و همی بگرد باره برمی آمد تا مبادا دیگران نیز راهی کرده باشند و وقتی دیگر بدر شوند چون عبور او بر کنار زندان خانه شاهزادگان افتاد محمد تقی میرزای حسام السلطنه فریاد برداشت که ای مهدیقلی میرزا نام ننگ از بهر کدام روز است ندانسته که عم بجای پدر باشد ما همه عم توایم و هریک نزدیک توحشمت پدر داریم اگر سه تن برادران مکناهی کردند عصیانی برما نباشد پای ما را چرا برکنده نهاده اید و زنجیر بگردن افکنده اید این سخنان بر مهدیقلی میرزا کارگر افتاد و بزندانخانه در رفته کنده از پای اعمام خویش برداشت و فرمود تا قراولان پیوسته نگران ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند اما حاجی علی اصغر و علیمردانخان با چندتن از مردم خود سوار شده چون برق و باد از دنبال شاهزادگان بتاخت و در قراول خانه روس ایشان را دیدار کرد و از غایت سادگی خواست که زاری و ضراعت آنجماعت را بمجلس خانه مراجعت دهد روی بر خاک نهاد و اشک ببارید و گفت اینکار که شما کردید اگر کس خبر بپادشاه رسانید مرا بایتغ بگذراند بر من رحم کنید و بازشوید شاهزادگان گفتند تو مرد خصی و بی زن و فرزند نداری خویش و پیوندت نباشد اگر ترسناکی همراه ما باش تا تو را با خویشتن کوچ دهیم گفت اگر من با شما سفر کنم این مزرع و مرعی که در زیران کرده ام و لختی مال فراهم آورده ام بجمله ماخوذ عوانان دیوان شود و اگر شما بر این برخشید و بزندانخانه مراجعت کنید مرا هیچ زیان نرسد و در آنجا این مسئلت همی الحاح کرد شاهزادگان درخشم شدند و گفتند ای مردکول احمق برخیز و راه خود گیر ما هریک پادشاه و پادشاه زاده بوده ایم و بر سر تاج و تخت

قصه سفارت حسین خان اجودان باشی بممالک اروپا

خصمی کرده ایم بعد از سه سال که از محبس گریخته ایم باز شویم و خود را عرضه تیغ تیز سازیم از بهر آنکه تو مرد پیر خصمی از ده وزرع مربع و ده کری مزرع خود بر خوردار باشی این قلیل بضاعت را از خون اینجاعت افزون میدانی داور را بانگ زدند که برخیزای پیر احمق واز پیش برانند ناچار حاجی علی اصغر بازار و پل شد و مهدیقلی میرزا صورت حال را در عریضه نگاشته بدرگاه شهریار فرستاد و هم در اینسال هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات برحسب فرمان حسین خان مقدم که اجودان باشی سپاه آذربایجان بود سوار و پیاده لشکر آذربایجانی را با توپخانه و توپرخانه کوچ داده وارد طهران گشت و در اینجا دو فوج سرباز ان خمسه را که از سفر هرات بسبب تاخیر اجرای تقاعد وزیده بودند بستمال ساخته باخود برداشت و در سمنان بلشکرگاه پیوست چهارده فوج سرباز و پنجهزار سوار در پیشگاه حضور عرض داد و مورد الطاف خسروانه گشت نشان مرتبه سرتیپی و حمایل سرخ و یک قبضه خنجر مرصع بیافت واز اینجا تا منزل میامی ملتزم رکاب بود و چون مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس که مامور توقف دارالخلافه بود از سفر کردن شاهنشاه غازی بطرف هرات و افغانستان هراسناک گشت و پیم داشت که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود مردمان برشورند و کارداران دولت انگلیس را از خود دفع دهند و هم تواند بود که دولت روس و ایران همداستان شوند و در کار هندوستان خللی اندازند بدین خیالات بنگاشتن و گفتن ترهات پرداخت و هر روز مکتوبی بدولت انگلیس گسیل کرد تا موارد مصافات را بگذورات و همیات آلوده گند و نیز مکشوف افتاد که جارچ هشتم پادشاه مملکت انگلیس وداع زندگانی گفت و چون از خاندان سلطنت پسری مخلف نبود دختر برادر او که وکتوریا نام داشت متصدی امر سلطنت گشت در اینوقت کارداران ایران واجب دانستند که سفیر براسفر انگلستان فرمایند که تهنیت جلوس او گوید و هم باصلاح ذات بین پردازد و شبهات مکنیل را مرتفع سازد و بهمگنان با دولت فرانسه و منسه ابواب حفاوت و مهربانی باز دارد و در ساز مصادقت و موالفت فرازآرد از میانه حسین خان را اختیار فرمودند و برحسب امر اجودان باشی تمامت عساکر و شیر مشور تخانه و ایلچی کبیر لقب یافت و مامور بسفارت دول ثلثه آمد واز منزل میامی رخصت یافته روانه تبریز گشت و روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الآخره از تبریز بیرون شد و طی مسافت کرده از طریق خوی و چالدران راه سپر گشت و در قریه قراکند که سرحد اراضی روم و ایران است از قبل تهمتول پاشا حاکم بایزید مهماندار برسید و مجال بایزید را در نوشته بارزن الروم آمد عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ارزن الروم قدم او را گرامی داشت و از مملکت او بحشمت تمام گذشته غره شعبان بشهر و اسکله طرابزان در آمد عثمان پاشا حاکم طرابزان نیز مهمان پذیر گشت روز پنجشنبه دوازدهم شعبان بکشتی بخار رسوار شده صد و شصت فرسنگ مسافت دریا را دو شبانروز در نوردید یکشنبه پانزدهم شعبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان باتفاق مستشار دولتی افندی و میرزا جعفرخان مشیرالدوله وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت و ملاطفت فراوان دید و تمثال شاهنشاه غازی محمدشاه را از اجودان باشی طلب فرموده دیدار کرد و بعد از رخصت از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت فرانسه و منسه که در اسلامبول متوقف بودند ساز مراودت و مخالطت نهاد و اما لارد پالمرستون پی ایلچی انگلیس حسین خان

پیام داد که اگر از بهر تماشا سفر لندن خواهی کرد راه گشاده است و اگر از در سفارت ایران بدانجا خواهی شد چندانکه مسئولات مستر مکنیل در ایران قرین انجاح نشد و راه نیابی با الجمله حسین خان پنجشنبه سیم شوال از اسلامبول کوچ داده هفته دیگر بجزیره سیره سرحد خاک یونان آمد و از انجا قطع مسافت کرده از طریق جزیره کاروفو بمملکت منسه فرود شد بعد از ورود بدارالملک وینه پرنس مترنیخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد و او بعضی از مکاتبات مستر مکنیل را که از ایران بلندن فرستاده بود و در انجا بطبع درآورده پراکنده ساخته بودند آشکارا ساخت لختی از آشفته کاری ایران و شکایت از سفر شاهنشاه غازی بهرات نگاشته بود حسین خان در پاسخ از نقض عهد کارداران انگریز بازنمود چه در عهدنامه بشرحی که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم شد ثبت است که چون شاهنشاه ایران قصد افغانستان کند دولت انگریز را در میانه سخنی نیست و باین معاهده کشتی جنگی به بندر فارس فرستادند و اخبار جنگ نمودند و کامران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اغوا نمودند پرنس مترنیخ گفت نیکو آنست که این کلمات را رقم کنی تا من بلندن فرستم و مکشوف دارم که مکنیل و دولت انگریز را بنقض عهد شناخته خواهد داشت پس این سخنان را ترجمانی کرده انفاذ لندن داشت و از آنسوی ایلچی انگلیس که در منسه بود حسین خان را دیدار کرده آگهی داد که میان دولت انگریز و ایران کار بر مخاصمت و معاداست و سفارت تو در دولت ما پذیرفته نیست اما کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند پاژ لندستان وزیر دول خارجه کس نزدیک او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد و دوکرور زر مسکوک تسلیم کنیم و مواجب سپاه آذربایجان را همه ساله از خویشتن برسانیم حسین خان صورت حال را عریضه کرده بدست فرستاده خود فرج الله بیک روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و خود روز چهارم ورود در خدمت ایلچی اطور منسه کرده مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند بیود تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه از لندن برسید نخاشته بودند که ما را با دولت ایران خصومتی نباشد چون مکاتیب مکنیل موارد صفار اگمدر ساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند عذرایشان پذیرفته است با الجمله حسین خان بعد از پنجاه روز توقف در منسه پاسخ نامه شاهنشاه ایران را از ایلچی اطور منسه گرفته روز یازدهم محرم آهنگ مملکت فرانسه کرد

چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

قصه خرابی محمره بدست علی رضا پاشا وزیر بغداد

و هم در اینسال علیرضا پاشا وزیر بغداد موارد دولتیین ایران و روم را که سالهای دراز زلالی صافی بود بخس و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت از بهر آنکه در شهر محمره عوانان حاکم و عشاران باجتازان و بازرگانان طریق رفق و مدارا می سپردند و ازاین روی تجار پیشتر حمل خود را بمحمره فرود می آوردند و از وجه عشاری بصره کاسته می شد و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلی می افکند و انتهاز فرصت می بود تا اینکه شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری انبوه کرده ناگاه بر سر محمره تاختن آورد و حاکم محمره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند چون این بشنیدند بقصد مدافعه پیرون شتافتند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بلغزید جماعتی قتیل و کروهی پراکنده گشتند لشکر دولت عثمانی بیامنی

و دافعی بشهر ذر رفته مردان را بقتل و زنان و صبیان را بسیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازرگانان را از خانها و بازارها تاخود و اشتند و بسوی بغداد کوچ دادند چون این خبر در کنار رهرات معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد نخستین بفرمود تا کتابی بکاروانان دولت روم کردند و میرزا جعفرخان مشیر الدوله را که اینوقت سفیر کبیر و مقیم آلمامبول بود منشور فرستاد و که اگر کاروانان دولت روم چیزی از این خسارت کردند و علیرضا پاشا را بدین جسارت کیفر فرمودند قوا حداستحا و را فتوری پدید نخواهد شد و اگر نه ما این کینه را باز خواهیم جست و زیان محمره را باز خواهیم داد و چون این منشور باسلامبول رفت میرزا جعفرخان وزرای دول خارجه را انجمن ساخته چندکرت با وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد ایشان چون در جواب بیچاره ماندند کار با غلو طاندخاستند و گفتند محمره خود از اراضی مملکت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده می شود چون مدتی از زمان سر بطغیان و عصیان برآورد ند کیفر عمل ایشان فرض افتاد و ما بشریعت سلطنت انجماعت را کیفر کردیم شما را چه افتاد که بر سر رعیت ما طریق حمیت گرفته اید و با ما از در منازعت پیرون شده اید این سخن وقتی توانید کرد که محمره در شمار اراضی ایران باشد چون سخن بدینجا رسید و زرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش شدند و میرزا جعفرخان مجلی حاضر نداشت که گواه دعوی خویش سازد ناچار دم فرو بست تا سلطان محمود پادشاه آل عثمان دواع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت بود شکسته شد و کیستان پاشا کشتیهای جنگی دولت عثمانی را چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد بکاروانان محمد علی پاشا سپرد این هنگام میرزا جعفرخان سخن در انداخت که ادیای دولت ایران مرا چه راه بدار الخلافه طلب داشته اند و برنشست و شتاب زده تا طهران بتاخت و صورت حال را باز نمود حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در ازای محمره شهر بغداد را مفتوح سازد و بمکافات عمل عثمانی روم پرداز د بدست آویز سفر اصفهان تجهیز لشکر پرداخت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اما از آنسوی چون میرزا جعفرخان سفر ایران کرد امنای دولت روم را مکشوف افتاد که این سفر از بهر آن کرد که ضعف دولت روم را باز نماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمره جنبش دهد و از نیمعنی سخت تر سیدند و صارم افندی را بسفارت ایران مامور ساخته پیرون فرستادند و سلطان مجید خان بدو خطی داد که معادل سیصد هزار تومان زیان محمره را بروی تمت نهد و این امر را بمسالمت و مصالحت بپای برد چون صارم افندی وارد دار الخلافه گشت حاجی میرزا آقاسی او را و قعی ننهاد و از برای زیان محمره پنج کرور تومان از سر کوک همی طلب کرد صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت دانسته رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار محمره بتاخیر افتاد تا وقتی که میرزا تقی خان وزیر نظام مامور بسفر ارزن الروم گشت چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم در اینسال قیات نامی از قبیله جعفر بای ترکمان جزیره چرکن را که معدن نفت و نمک است بتصرف خویش در آورد و این جزیره را شش فرسنگ مسافت دایره باشد و در بحر خزر برابر باکو یافتاده مع القصه قیات از تجارت نفت و نمک آن جزیره در ساحل بحر برک و سامانی بدست کرد و جماعتی از ترکمانان گرد او انجمن شدند و اگر تو انشد از تجارت نفت و نمک بر زیادت مردم طبرستان را اسیر گرفتند و در بلدان و امصار ترکمانان بفروختند این جزیره از بهر ایشان معقلی منیع بود و شاهزاده ها رد و شیر میرزا که در دشت دار و گیر چنگ شیر داشت و در بحر آبنگ نمک

دفع ایشان را تصمیم عزم داد هزار تن تفنگچی اشرفی وکلباری وعمرانلو وطالش گزیده ساخت وباقورخانه داآزوقه
از اشرف بیرون تاخت وبخار بحر آمده کشتی در آب افکند وشش فرسنگ رانده نخست بجزیره عاشورا ده که
دو رآن ازنیم فرسنگ مسافت افزون نیست درامد ودرانجا روزی چند اعداد کارکرده راه جزیره چرکن
برداشت چون دو روز دیگر براندریاح عاصفه بوزید آب بحر راطغیان طوفان داد یکشبان روز کشتی ها را
خطری هولناک پیش آمد بعد ازسکون باد آرامش بحر راه برگرفت وبجزیره چرکن در رفت ترکمانان چون
این لشکر بدیدند وتوان مقاتلت ومبارزت نداشتند هرکه توانست بطرفی گریخت وجمعی کثیر عرضه شمشیر گشت
وخانهائی که ازچوب کرده بودند وآلاتی که ازهرحرب وضرب ودیگر صنایع داشتند بعضی حریق وبرخی غریق آمد
اردشیر میرزا چون ازین کارها بپرداخت مراجعت کرد وصورت حال رانگاشته انفاذ حضرت پادشاه داشت
شاهنشاه غازی یک قبضه شمشیر مرصع بجواهر آبدار ویک قطعه نشان شیر وخورشید تمام الماس ازمرتبه سپهری
وحمایل سرخ تشریف اوفرستاد

وقایع احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار درسال یکهزار ودویست وپنجاه وپنج هجری وتشدید محاصره هرات

درسال یکهزار ودویست وپنجاه وپنج هجری مطابق سنه تنکوزئیل ترکی چون سه ساعت وچهل ویکدقیقه ازروز
پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام برامد آفتاب ازحوت بحمل شد وشاهنشاه غازی محمدشاه درظاهر هرات جشن عیدی
بگذاشت وبزرگان دربار وقوادلشکر جزا را بذل درهم ودینار فرمود ودرکار محاصره وتسخیر بلده
هرات هرکس راجداگانه پند واندرز کرد ولشکریان کاربرسکنه هرات صعب کردند وازآنسوی مستر مکنیل
وزیرمختار دولت انگلیس بعدازسفرکردن شاهنشاه غازی بهرات روزگاری درداراالخلافه طهران روز
گذاشت وچندانکه توانست بکارداران دولت انگریز از درشکایت وسعایت مکتوب کرد واشان راازو
خلل درامرهندوستان پیم داد وچون سفرشاهنشاه بدرازکشید باهنک هرات ساز راه کرد وروز سیزدهم
شهر ذیحجه ازطهران بیرون شد وزیرمختار دولت روسیه سیمونیچ نیز روز پست وچهارم ذیحجه ازدنبال او
راه برداشت بعدازعید نوروز نخستین مکنیل راه نزدیک کرد وبرحسب فرمان بعضی ازملازمان حضرت اورا
پذیره شدند وبلشکرگاه درآوردند ومقدمش راحترم داشتند ازپس ده روز دیگر وزیرمختار دولت روسیه
نیز برسید واورا همچنان استقبال کردند ودرلشکرگاه فرود آوردند امامستر مکنیل که درخاطر خجلت ونیرنگ
نداشت بعدازتقبیل سده سلطنت معروض داشت که اگراجازت رود من بدرون هرات رفته کامران
میرزا راهطمئن خاطر ساخته بحضرت آرم وشهری نشتد هرات راخراب وبیاباں نگذارم شاهنشاه غازی نظر
برافقت وموافقت دولت ایران وانگریز سخن اوراز درصدق وصواب دانست ورخصت فرمود تاآن
بلده درفته کامران را دیدارکند وبی تخریب ابنیه وتدمیر سکنه آتش فتنه رانشاند پس مکنیل بدرون
شهر هرات رفت وباجوانديشید که هنوز هرات مفتوح نشده است وکارمقاتلت ومبارزت بپای
نرفته است بااینهمه فرمانگذاران افغانستان وکابل وقندهار فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده
وگردن بزیر حکومت کارداران ایران نهاده اند اگر قلعه هرات ازمیانه برخیزد وحدود مملکت

ایران با راضی هندوستان برچیند بی توانی مردم هندوستان پناهنده دولت ایران شوند وکار پردازان
انگلیس را از میان خود دفع دهند اما گمان نکنیل بر خطا بود زیرا که با اتحاد دولت ایران وانگریز در سالهای
دراز چون حسن جوار اتفاق می افتاد مردم هند در انقیاد با دولت انگریز بر زیادت می شدند بالجمله نکنیل را
دراین امر سوء ظن افتاد و دل بر آن نهاد که پادشاه ایران را بی انگه فتح هرات کند مراجعت دهد لاجرم
کامران را دل قوی ساخت واورا از قبیل دولت انگریز مدد مال وآلات حرب وضرب ومردان جنگ
ضمانت کرد وازین روی افغانان یکی برده شدند ودر حفظ حراست حصار مردانه بکوشیدند چون ایشانرا
در کار استوار کرد وبجانب لشکرگاه مراجعت کرد ومعروض داشت که چندانکه سخن از درهم وامید راندم
مفید نبود کامران میرزا هرگز از ین حصار بیرون نشود وگردن باطاعت فرو نگذارد وازین سخن آتش
خشم شاهنشاه زبانه زدن گرفت وبفرمود تا کار محاصره را سخت کردند ونیز حکم داد تا هرگرا در لشکرگاه از
الآت نحاس بهمراه بود ماخوذ ساختند وبگداختند واهل صنعت چند توپ قلعه کوب بریختند که هریک را
کودک مراهق آسان بدرونش توانست رفت ودرخور این توپها گلولها بکار بستند ومهندسان کارآگاه
واطراف هرات نگران شده درسه موضع لایق سه باستیان برافراختند وتوپها را بسنگر ثقیل برفراز
آن پشتها بردند ودرون هرات را هدف گلوله ساختند وگلوله در مرد وزن اثر داد وابنیه دور وقصور
با خاک پست شد در عشر اول شهر صفر از نزول بلا وشدت قحط وغلا وصدمت توپ کار بر قلعه گیان مشکل
افتاد مردمی که از قری وحومه بشهر درآورده بودند انجمن شدند ودر نزد یار محمدخان افغان بردند گفتند که ما را
قوتی بذل کن که بدان معاش کنیم یا رخصت فرمای که ازین شهر بدر شویم باشد که لشکر ایران ما را رحمت
نرسانند واگر اسیر گیرند هم نان دهند یار محمدخان چون بیچاره بود رخصت فرمود وچهار روز از بامداد تا شام
دوازده هزار تن مرد وزن ودختر وپسر جوعان وعطشان بی پرده وبی پروا همه ویله کنان وافغان زنان
با چهرهای معصفر وتنهای لاغر از شهر هرات پیرون شده بلشکرگاه درمی آمدند پس شاهنشاه غازی برایشان
ببخشایش آورد وبفرمود وچند روز از مطبخ خاص خویش همگان را نان وخورش دادند وسلب وپوشش عطا
کردند حاجی میرزا آقاسی ومیرزا آقاخان وزیر لشکر ودیگر امرای درگاه سیم وزر فراوان برایشان بذل فرمودند
وبرحسب فرمان نشیمن آنجماعت را معین کرده روانه مملکت خراسان نمودند درینوقت حاجی خان امیر بهادر
جنگ چنانکه مذکور شد از مبارزت سابق جراحتی داشت ونیز کاریدن کاسات راح او را پریشان حال
سپاه نمیگذاشت لاجرم دو فوج شقاقی که درتحت فرمان او بودند بایکدیگر طریق شقاق ونفاق گرفتند وبرزیادت
باجماعتی از افغانان ابواب مخالفت فراز کردند وآنجماعت ایشان را باظهار تشیع فریب دادند وبسیار
روز وشب بپای بردند وباهم بلهو ولعب پرداختند چون افغانان ایمن گردیدند شبی یکشب باهم مواضعه نهادند یک
نیمه درمیان شقاقی بخوردن خمر جای ساختند ونیم دیگر بشبخون تاختند آنگاه هردو گروه متفق شده یکصد
وپنجاه تن از سربازان شقاقی را سر برگرفتند ویکتوب ایشان را باخود حمل داده بدرون شهر بردند واین
نقرش دیگر بود که از بهادر جنگ دیده شد واز پس این میرزا علینقی منشی فراهانی که نگارنده رسایل سر

بود بخانه کشف اسرار و دیگر جنایتها مورد سخط شهریاری آمد و جلادانش بجر طناب خفه کردند مع القصه در اینوقت
کامران میرزا با یار محمد خان عتاب کرد که تا چند مملکت را خراب باید داشت و مردم را بهلاکت باید گذاشت
صواب آنست که شاهنشاه ایران را از دراطاعت پیرون شویم و در حضرت او چون ضراعت برخاک نهیم یار محمد
خان عرض کرد که نخست یکتن از مردم خود را بدان حضرت فرستیم و اگر بابت جوییم پس از عفو کنا طریق درگاه
سپریم پس کامران میرزا عریضه نگاشت و در عنوان عریضه نگاشت ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی
کاری به بلبلان کهن آشیان مدار و خواستار شد که یکتن از ملازمان درگاه بدرون شهر شده او را مطمئن خاطر
کند و طریق حضرت سپرد و بدست یکی از بزرگان افغان اتفاق داشت برحسب فرمان حاجی عبدالمحمد محلاتی که در نزد
حاجی میرزا آقاسی مکانتی داشت مامور شده بشهر و در رفت و کامران میرزا تقبیل سدهٔ سلطنت را تصمیم
عزم داد و کمپنل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس چون این بدانست در نهانی یکتن از مردم خود را بشهر فرستاد
پیام کرد که هرگز از شهر بیرون مشو و روزی چند استوار باش که من اینکار بکام تو خواهم کرد و از اینسوی
بحضرت شهریار غازی آمد و تحیت بگفت و عرض کرد که فتح افغانستان بدست شما سبب آشفتگی هندوستان است
نظر باتحاد دولتین ایران و انگلیس صواب آنست که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دار الخلافه سپارید
شاهنشاه غازی درخشم شد و او را بانگ زد که تو سفیری ناآزموده بوده و صلاح دین و دولت ندانسته و از
پیش برانداما از آنسوی کامران میرزا بگفتار کمپنل و اغوای یار محمد خان از پیمان خویش پشیمان شد و حاجی عبد
المحمد بی نیل مرام مراجعت کرد و روز پنجم شهر صفر از قبل مودود خان و از جانب اسیم خان فیروز کوهی نامه پیک و
صاحب نظر پیک و اسداله پیک حاضر حضرت شد و پیشکشی شایسته بگذاشتند و عریضه مودود خان و از اسیم
خان را که مشعر براطاعت و فرمان برداری بود بدرسانیدند برحسب فرمان قلعه نو باد غیس به تیول ایشان مقرر
شد و فرستادگان کامران را مراجعت کردند و در اینوقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله سنگی
سخت دیگر در کوهستان هرات بدست کرده کلوله توپ از آن برآورده و چون در خواستگاری اقبال فرمان شد
تا یکصد تن حجار همه روزه از آن سنگها کلوله توپ و خمپاره بپردازند و هم در عشر اول صفر حکم رفت که خلعت
نوروزی حکام ایران را بدیشان برند پس چند تن از پیشخدمتان خاصه مامور بحمل خلاع شدند خلعت سیف الله
میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی وزیر او را و همچنان خلعت یحیی میرزا حاکم کیلان و امان الله خان افشار
وزیر او را میرزا رحیم پیشخدمت خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را هادی پیک حامل
گشت و خلعت منوچهر خان معتمد الدوله را که این هنگام در کرمانشاهان بود و خلعت محمد ناصر خان حاکم بسطام را
بمیرزا حسنعلی پیشخدمت سپردند و خلعت قهرمان میرزا فرمانگذار آذربایجان را میرزا لطفعلی برگرفت و اسد
پیک فراشش خلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان گشت اینهمه روز دوم ماه صفر از هرات کوچ
داده روانه مقصد شدند و روز هشتم صفر چپ الله خان امیر توپخانه و جعفرقلیخان سرتیپ قراجه داغی و باقرخان
کرد و هراتی برحسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده بنواحی کرخ تاختن بردند نخستین مواشی و دواب مردم قلعه
کرخ را و در مزارع و مراتع منهوب ساختند و شصت سوار از مردم هرات که در آن اراضی برای چراسب شده بودند

دستگیر

شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

دستگیر شود و این هنگام امیر توپخانه را مسموع افتاد که چون مردم قندهار کهن دل خان را در فرمان برداری شاهنشاه ایران یکدل و انستند چند تن از علمای ایشان در رؤوس منابر بنالیدند و بر مردم هرات زبان بدعای خیر گشادند و هی از عوام آن بلده چنان دانستند که سفر هرات کردن و با پادشاه ایران رزم دادن جهاد در راه دین باشد پس ششصد تن از ایشان جماعت بجانب هرات شتافتند و چون قلعه هرات را بحصره دیدند و راه درون شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده در قلعه که قریب بدین ارض است متحصن شده اند امیر توپخانه کس بدیشان فرستاد که بی اکراه طریق درگاه پادشاه ایران گیرید و در پناه باشید و اگر نه ناچار عرضه هلاک و دمار خواهید شد آنجماعت سر بر تافتند و بخویشتن داری پرداختند لاجرم امیر توپخانه با بیصد سرباز و صد سوار رو عزاده توپ بتاخت و آن قلعه را حصار داد و فرمان کرد تا بگلوله توپ قلعه ایشان را پست کردند و بقوت یورش بر ایشان جماعت تاختند و نود و نه تن از آن مردم را سر بریدند و یکتن را زنده با سرهای آن کرده بدرگاه پادشاه آوردند شاهنشاه غازی بفرمود تا او را رها کردند تا باز قندهار شود و این خبر را بعلمای عامه رساند آنگاه حکم داد تا از آن سرها منارها کردند که دیگران بدان نگرند و اندازه خویش گیرند و هم در این وقت قنبر علیخان که باشقاق استاد او خان فرستاده کهن دل خان سفر قندهار کرده بود و چون بقلعه لاش رسید شاه پسند خان از جماعت احق زده و شاه پسند خان برادر علیخان از جماعت افغان خجانسوری از نواحی سیستان نزدیک قنبر علیخان آمد و باشقاق و بلشکرگاه پیوسته تقبیل سده سلطنت کردند و مورد نواخت و نوازش آمدند و همچنان خداداد خان از قبل کهن دل خان برسید روز دوازدهم شهر صفر عریضه خویش را بداد و دو سر فیل بپیشکش پیش گذرانید و خواستار شد که برآزروی کهن دل خان فرمان رود تا لشکر قندهار را تجهیز کرده بحضرت آرد شاهنشاه فرمود ما را با لشکر جای نباشد نیکو آن است که کهن دل خان سپاه خود را برداشته بطرف فراه و اسفزار و غور کوچ دهد و آن محال را که جلال الدین میرزا پسر کامران حکومت داشت بتخت فرمان آرد چون خداداد خان راه قندهار برگرفت این خبر بکامران میرزا بردند که دیر نباشد که لشکر قندهار بر سر جلال الدین تاختن کنند لاجرم بیصد سوار بدو پسر پرون فرستاد و ازین پیش چون از پسر مدد خواسته بود با پنصد سوار بفرمان جلال الدین میرزا رهسپار هرات بودند و عرض را شبی این دو لشکر با هم دوچار شدند و هر دو گروه آن دیگر را لشکر قندهاری دانست پس بپرتگ در هم افتادند و تیغ در هم نهادند و بسیاری کس از طرفین در خون خویش غلطان گشت چون سفیده بزد و تاریکی فرو نشست دانستند که ناشناخته یکدیگر را بکشتند و پشیمانی سود نداشت و در عشر آخر شهر صفر محمد عمر خان پسر کهن دل خان با چهار هزار سوار افغان بدرگاه آمد و در حضرت شاهنشاه روی بر خاک نهاد و طوق طاعت بر گردن گذاشت و از جمله ملازمان رکاب شد چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات نیز با چاکران حضرت کوچ داده در دار الخلافه طهران توقف کرد و از گذاران دولت هر سال معادل پنجاه هزار تومان مواجب در وجه او مقرر گشت بالجمله محمد عمر خان مامور بدفع جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا شد و بجانب فراه و اسفزار کوچ داد و آن اراضی را بتخت فرمان کرد جلال الدین چاره شد و باشقاق اسمعیل خان کلانتر بدرگاه شاهنشاه غازی پناهنده گشت برحسب فرمان شاهزاده محمد رضا میرزا مهمان پذیر شد و او را بمحلی لایق فرود آورد و مکاشی بزرگ نهاد

در این وقت کار بر قلعه‌گیان هرات روز تار و روز سخت‌تر و صعب‌تر می‌شد و چون لشکر ایران نیز از طول مدت حصار دادن هرات خاطر رنجیده و آشفته شده در تخریب قلاع و رباع و حومه شهر و قطع اشجار و درختستانها و باغها خودداری نمیکردند چهار فرسنگ و سی فرسنگ اطراف هرات بیابان ساده گشت و از عمارت و زراعت پرداخته آمد و همچنان در شهر هرات از صدمت گلوله توپ و خمپاره کمتر خانه بسلامت بود بلکه در محلات بجای دور و قصور تلهای خاک دیده میشد با اینهمه شهریار غازی دل بران داشت که بی‌رحمت یورش و کثرت کشش شهر هرات مفتوح شود و مردم هرات بامضای مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس با اینهمه زحمت خودداری میکردند با اینکه زبردستی سپاه و توپچیان لشکرگاه را مجرب داشت بسیار وقت بود که زاغی یا کبوتری برلب باره هرات می‌نشست و در زمان با گلوله توپ پست می‌شد و گاه بود که افغانان کلاه خود را بر سر چوبی کرده از پس دیوار باره نمودار میکردند و بعض دیدار شدن با گلوله توپ بر باد میرفت

تعیین شاهنشاه غازی قوای سپاه را در سنگرها و تحریض لشکر را در محاصره هرات

چون کار محاصره هرات بدراز کشید و کامران میرزا از کردن کشی سر فرو نداشت شاهنشاه غازی یکباره دل بران نهاد که بحکم یورش آن قلعه را مسخر دارد و پس از سر پرده بیرون شده برابری تیرتنگ برنشست و بر تل تنگی صعود فرمود با اینکه از برج و باره شهر مانند تگرگ گلوله توپ و تفنگ بر فراز آن تل میبارید بدان تنگ‌گریست عرادهای توپ را بدانجا که روا دانست بفرمود و نصب کردند و از انگونه که بایست طریق یورش سرباز را بنمود و باسراپرده مراجعت فرمود آنگاه برحسب حکم نایب‌الله خان امیر توپخانه در روزدهان توپها را کشاده داشت و برج و باره شهر را فروان رخنه و ثلمه انداخت از پس آن بفرمود تا شاهزاده محمدرضا میرزا با سنگر اسکندرخان در رفت و سلطان محمد میرزای سیف‌الدوله با سنگر ولیخان تنکابنی جای کرد و شاهزاده علیقلی میرزا با سنگر محمدخان سردار افواج عراق درآمد و برادر کهتر شهریار حمزه میرزا با سنگر کلبعلی خان افشار برفت تا اینجملگی نگران باشند و هر فوج از لشکر بزیادت جلادت کندی عرض رسانند تا از پادشاه پاداشن برند و فرمان رفت که دو ساعت از ان پیش که سپیده صبح دمد لشکر بکار درآید مستر مکنیل چون این بدانست آشفته خاطر شده شتاب زده بدرگاه پادشاه آمد و از در ضراعت معروض داشت که سه روز با این لشکر را از جنگ باز دارید تا من بدرون شهر رفته کامران میرزا و یار محمدخان را بدین حضرت آرم شاهنشاه حشمت و دولت انگلیس را نگاه داشته مسئول او را باجابت مقرون کرد و خطی بشاهزاده محمدرضا میرزا نگاشت که مستر مکنیل را و مهدیخان قراپاباغ را با چهار سوار رخصت کن تا از دروازه خشک بشهر هرات درروند چون مکنیل بدرون شهر رفت کار دیگرگونه کرد و نخستین کامران میرزا و یار محمدخان را برانگیخت که این چند روز که طریق مبارزت مسدود است هر رخنه و ثلمه که در دیوار قلعه پدید شده تعمیر کنید و از خویشتن معادل ده هزار تومان زر مسکوک بدیشان داد و ایشان را بمرمت برج و باره برنگاشت و گفت دو ماه دیگر خویشتن داری کنید تا کشتیهای جنگی ما از کنار دریای عمان دیدار شود آن هنگام رزم ایرانیان از شما بگردد و جنگ و جوش از جانب فارس برخیزد چون ازین کار بپرداخت از هرات بیرون شده طریق لشکرگاه گرفت و مهدیخان قراپاباغ این قصه را بعرض رسانید شاهنشاه غازی درخشم شده فرمان کرد تا مکنیل از لشکرگاه بیرون شود و او نیز بدین حدیث و

رنجیدن مستر مکنیل سیمته محاصره هرات ومراجعت بانگلیس

وحادثه دیگر اینکه حاجی خان کلانتر از فرستادگان ما را ماخوذ داشته ومکاتیب ما را از وی اخذ نموده چنانکه در جای خود مسطور است طریق لندن برداشت وچون تا دارالخلافه سفر کرد از کارداران انگلیس فشوری بدو آوردند که خود بجانب انگلیس سفر کن لکن لشکرگاه شاهنشاه ایران را بی کلانتر از صاحب منصبان انگلیس مگذار لاجرم استدرت تا دوم ذوالحجه از انجا روانه هرات داشت وخود بجانب لندن رهسپار گشت از پس او شاهنشاه بفرمودند تا دو بهلبان از دو جانب برج خواجه عبدالمعبد بسوی دروازه قندهار ودروازه خشک برآوردند چندانکه از دیوار شهر برافراز بود وچهار توپ که اهل صنعت چنانکه مرقوم شد در ظاهر هرات کرده بودند که هریک هشتاد و دو پوند گلوله را که پونده نود وشش مثقال است اندازه داشتی دو توپ را با آلات جر ثقیل بر سر دو بهلبان بردند و دو توپ دیگر برفراز تل سنگی صعود دادند واز دهان این توپها آتش وآهن بشهر بارید ند کمتر خانه معمور ماند بسیار کس مقتول گشت وهم در ینوقت مجعلی خان سرتیپ ماکوئی با یکفوج سرباز خوی از راه برسید وحکم شد که در سنگر بنی خان قراگوزلو جای کند ودراین گیرودار شیر محمد خان سردار هزاره فرصت بدست کرده مراتع اسبهای توپخانه را مخصوص نمود وبا هزار سوار تاختن برده شش صد سر اسب از چراگاه براند سلیمانخان افشار که با هزار تن سواره حارس وحافظ بود چون آگاه شد از دنبال تباخت واز لشکرگاه نیز سوار کرد وستانی برفت لاکن بدیشان دست نیافشد واز پنجاه اسب برزیادت بازنیاوردند وهم درینوقت معروض درگاه افتاد که شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله با بعضی از منال ویوانی ودیگر اشیاء تا مرتبت شیخ جام قطع مسافت کرده ومحمدعلیخان ماکوئی وفوج دوم تبریز ملازم رکاب او دست واز مردم شیبانی انخبر بافغانان برده اند وششصد سوار از انجماعت بجانب او رهسپار شده تا اگر توانند بدو کمینی بکشایند واز وچیزی بربایند شاهنشاه غازی چون این بشنیدند حبیب الله خان امیر توپخانه ومحمدتقی خان سرتیپ بیات ومهدیخان قراپاباغ وجهانگیرخان سرکرده نظام پسر قاسمخان قوللر آقاسی را با پانصد سوار ودو عراده توپ بیرون فرستاد ودر حدود شیکیبان با افغانان دوچار شدند ودیری بر نیامد که گشت بازحمتی اندک افغانان هزیمت شدند ولشکریان دویست وپنجاه تن از انجماعت را اسیر بربدند ویکصد وپنجاه کس اسیر کرفتند ودر رکاب مؤیدالدوله که اموخته رزم وخوکرده کارزار بود بحضرت شهریار کوچ دادند وهیران را در موقف عذاب بازداشتند شهریار غازی بفرمود تا جمله را عرضه دمار و هلاک سازند شیر محمد خان برادر یار محمد که بعد از فتح غوریان تاکنون ملازم رکاب بود معروض داشت کردن از انجماعت از بزرگان قبایل افغانند اگر پادشاه بر ایشان ببخشایش آرد وایشان را بجان امان دهد هریک معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بپیشکش پیش کذارند شاهنشاه در جواب او سخن نکرد وجلادان واداشتند که دعای او باجابت نبود وهمچنان بکار قتل آنجماعت مشغول بودند ناگاه از میان افغانان یکتن جدا شده چند کام چنانکه استغاثت کنندش شد آنوقت با خنجر کشیده بجانب شهریار دررکتا زآمد نخستین یکی از دربانان با خنجرش جراحتی کرد وچند کس که حاضر حضرت بودند هریک با تیغش بزدند شاهزاده علیقلی میرزا انیز برادر شمشیری راند آنگاه ببندازبندش را با تیغ باز کرده باتش سوختند از پس این قصه فرمانکذاری جماعت شاهسون را نیز با امیر توپخانه مفوض داشت ومحمدعلیخان ماکوئی را فرمان رفت تا در سنگر بنی خان قراگوزلو ساکن شود

آنگاه شاهنشاه یکروز قوآد سپاه را حاضر داشته گفت مرا در خاطر چنان میرود که باید بقوت یورش این قلعه را پست کرده افغانان را کیفر کفران بچشانیم اما نخست اینکار را با تجربت باید بسر کرد آنگاه تصمیم داد چه نخستین از خندق عمیق باید گذشت واز کنار خندق تا پای بارهٔ شهر پنجاه ذرع عروج باید نمود دوم در عرض این راه سه فصیل است که این زمان شیرجاجی گویند وسه کنده دیگر اندرست واز پس هر فصیل جماعتی از افغانان با شمشیر و شمخال و تفنگ جای کرده اند چون این جمله را قهر کنند و بگذرند آنگاه بپای قلعه در رسند و باید برج و باره که ده ذرع فراز است صعود نمایند مردی عاقل امری چندین خطیر پیرون تجربت تقدیم نفرماید اکنون بگوئید شما کدام یک جان عزیز را خار میدارید و با متحان بدین قلعه یورش می برید تا بدانیم که سر باز ازین کندها و فصیلها تواند گذشت یا نه عرض راه نفس گسسته شود و عرضه هلاک گردد و از میانه سرخوش خان افشار که شیر از پستان شجاعت مکیده بود چنین ضراعت برخاک نهاد و باینخدمت بر دست گرفت شاهنشاه غازی او را تحسین فرستاد و فرمان کرد که اسکندرخان سرهنگ فوج خمسه و مصطفی قلیخان سرتیپ فوج سمنانی و دامغانی نیز بر طریق او روند و پشتوان او باشند بالجمله روز دیگر سرخوش خان از بامداد کار جنگ راست کرد و دمان توپها کاشت و آنگاه میان استوار کرده با شتاق اسکندرخان مانند شیران جنگی رزم زنان از خندق بدانسوی شد و از سه شیرجاجی عبور کرد و چهل شمخال و پنجاه تفنگ از کف افغانان بربود و سی تن از جماعت افغان را اسیر بر گرفت و در میان شیرجاجی سیم نشست و صورت حال عریضه کرد و مسئلت نمود که اگر شاهنشاه فرمان کند هم از اینجا بباره شهر صعود کنم و اگر جان بر سر اینکار کنم در راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکستری را فزود گیرم شهریار او را فراوان تحسین کرد و فرمود ما خواهیم تا اینکاوه را ممتحن بداریم هنوز هنگام نرسیده هم اکنون بسنگر خویش مراجعت کن تا باقامت سپاه بیکدست حمله انگنی سرخوش خان مراجعت کرد و مور و اشفاق شاهانه گشت و اسکندرخان هنگام بازشدن در میان خندق جراحت کلوله یافت و از آن تنگنا بقدم جلادت پیرون شتافت و بعد از دو روز وداع زندگانی گفت و برحسب حکم توکل خان فرزند او بجای او نصب شد چون مصطفی قلیخان بر جان خویش تبر سید و از پس سنگر سر بنگرد فرمان رفت که جلادان سرش بر گیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی بجان امان یافت و پیمان نهاد که هنگام یورش دیگر از دیگر سران سپاه پیشی جوید

یورش بردن لشکر بقلعه هرات بفرمان شاهنشاه غازی

در اینوقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان با عدا دکار یورش کنند و نخستین مباختن سلم پرداخته و لشکر از افراز شیرجاجی سیم تا پای بارهٔ اکهی نداشت و بعضی از افغانان القا کردند که نزدبان شش پله پسنده باشد و سخن از دروغ و کذب و حیلت کردند چه نزدبان دوازده پله می بایست بالجمله نزدبانهای شش پله راست کردند و ساخته کار شد پس شهریار قوآد سپاه را پیش طلبید و ایشان را تحریض بر جنگ داد و چون هم آهنگ آواز بر داشتند که ما را تاب برجنگ بر بیدانداز پستان پیکان شیر داده اند و از بهر یورش همداستان شدند بر رنگی صاحب سپر پادشاه مملکت که سالها چاکر حضرت بود و بخواستاری خویش در سنگر صمصام خان جای کرد و سران و سرکردگان هر کس بسنگر خویش شدند و همچنان شاهزادگان از برای تحریض لشکر و بازآوردن جنر هریک مامور باقامت

سنگری شدند شاهزاده محمد رضا میرزا دیگر بار بسنگر اسکندر خان در رفت و شاهزاده یحیی میرزا مقیم سنگر
محمد خان سردار شد و شاهزاده سیف الدوله در پهلوی ولیخان تنکابنی قرار گرفت اما باسلبانی که در برابر برج
خواجه عبد المصور بود که سوی شرقی دروازه قندهار و از طرف شمال بدروازه خشک منتهی شود چهارده عراده
توپ استوار داشت و باسلبانی دیگر اراده خمپاره بود و سه دیگر نیز ده توپ داشت و این هر سه باسلبان را
قریب بخندق برده بودند و جوشش یورش نیز از نجا میرفت فرخ خان غفاری کاشانی که پیشخدمت خاصه
بود و بصدق لهجه معروف بود مامور آمد که درین زمگاه نگران باشد و لشکر را بیورش تحریض کند و جبن و جلادت
هر کس را معروض دارد پس ازین جایگاه اسکندر خان قاجار دولو سرتیپ فوج مراغه و پسرش جعفر قلیخان
سرهنگ اعداد جنگ کرد و جعفر قلیخان قراچورلو سرتیپ دو فوج قراجه داغی باشقاق شیر خان قراچورلو و
احمد بیک قراجه داغی که هر دو تن منصب سرهنگی داشتند ساخته کار زار شدند و همچنین نبی خان قراگوزلو سرهنگ
فوج ششم قراگوزلو و عبد الله خان یاوربکار و آمدند و مجعلی خان سرتیپ فوج خوی و رشید خان قراگوزلو سرهنگ
فوج مخبران و فوج کروس و فوج سیم مراغه ینجله از بهر یورش همدست و همداستان شدند جمع القصه در تمام سنگرها
لشکر با اعداد کار یورش کردند و بامداد روز شنبه هشتم شهر جمادی الاولی طبل جنگ بکوفتند و شیپورها بنواختند
و نخستین دهان توپها بکشادند و چهل هزار گلوله توپ در مدت پنج ساعت بر دیوار باره بباریدند و نیمی از دیوار بزیر
آوردند و هنوز بی دستیاری زبان کس نتوانست بباره برآمد بالجمله پس از یکساعت از زوال آفتاب
توپچیان فیشنگ های جنگ را که از بهر اجازت یورش علامتی بود آتش زده صعود دادند پس یکبار لشکر جنبش
کرد و سیجانب قلعه در تکتاز آمد هوا از گرد و ابری متراکم گشت و زمین از مرد بحری متلاطم آمد بانگ طبل و نوای شیپور
گوشها همی درید و دو تفنگ و دو خان توپ سلب سوگواری همی بر بدافغانان نیز از فراز برج و باره دمیدن
فصیل و کنده چون شیران خشم آلود که کمین بکشایند و بیدار شدند و بکار در آمدند از دو رویه خبک پیوسته شد
صمصام خان ارس دو دو فوج نیکی مسلمان چون دانسته بودند بعد از مراجعت از سفر هرات بخواستاری ایپراطور
باراضی روسیه مامور خواهند شد در کار مقاتلت مماطلت داشتند و مصطفی قلیخان سمنانی با آن پیمان که بعد از تقاعد
از یورش نخستین نهاده بود جبن جبلی ناقض عهد گشت و از پس سنگر سر بدر نتوانست کرد و لیخان تنکابنی که ضیغم
شمشیر بود و جگر شیر داشت این هر دو قاید لشکر را پشتوان خویش می پنداشت لاجرم از سنگر صمصام خان یورش
افکند و از انجا تا لب خندق که از سه هزار گام بر زیادت بود طی مسافت کرد و چندانکه بر خم گلوله شخال و تفنگ
مردش بخاک همی افتادند باک نداشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و گریبان شد و از
انجماعت همی بکشت تا پشت ها و ندانه خندق و خاکریز و فصیلها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر حاجی سیم نصب
کرد و چون مصطفی قلیخان و صمصام خان را در قفای خود دیدند دانست که با این قلیل مردم که در نیمروز با جوامسافت
بعیدی را با این کرد و دو پیمود و اند بدین بروج مرتفعه عروج شوان کرد و لابد صدمتن سر باز بکر و رایت خویش
باز داشت و باز شد که از لشکر گاه جماعتی با عانت بر دو هنگام مراجعت چون از خندق بدانسوی شد گلوله
از دهان توپ باز شد و بر پس گردنش آمد چنانکه سرش برفت و کس ندانست این توپ از طرف افغانان

کشاده شد یا از سنگر دلیخان بود با الجمله هم در این وقت برسکی مصاحب بزخم کلوله از پای برفت سرخوش خان سرهنگ
که در جلادت جگر پلنگ داشت چون جسد دلیخان را در حوزه میدان بدید سربازان خویش را فرمان کرد که یکپوی
آرید و ایشان از بیم کلوله شمخال و تفنگ تقدیم این محال نپذیرفتند سرخوش خان درخشم شد و برخاست تا بضرب
تازیانه تادیبی کند از قضا کلوله بر پهلوی راستش آمد خنانکه از کار شد سربازان جسد او را که حشاشه جانی داشت
بخارا آوردند لاجرم فوج تنگابنی و مردم قزوین و جماعت افشار را بی سرتیب و سالار قوت مقاتلت نماند واز
آبنگ برج خاکستر باز پس نشستند و از طرف فیل خانه کلبعلی خان افشار هم بکردار دلیخان حمله افکند و با اینکه پیاپی
از شناختگان سپاهش بزخم کلوله بخاک راه افتاد از کشش و کوشش خویشتن واری نکرد و تا شیرجاجی سیم
براند و این فصیلها و خاکریزها چندان افراخته بود که چون یکتن سرباز زخمی برمیداشت یا بخاک می افتاد و سکون او
در هیچ مقام ممکن نبود غلطان غلطان تا فرود خندق در میرفت و افزون از آنان که بر سر برج و باره بود
هشت هزار تن افغان در میان این کندها و شیرجاجی ها رزم میداد و سربازان چنان دلیر و جنگجوی بودند که
بعد از طی مسافتی و رازدکردود خان رزمگاه عجلان و عطشان و کرمگاه دوزاین خاکریزهای افراخته صعود
میکردند آنگاه خسته و نفس گسسته بافغانان پیوسته میشدند و با چنین حالت مقاتلت میکردند بدین زحمت هشت
هزار افغان را هزیمت کردند و از سوی افغانان چنان دلیر و برطبع شیر بودند که یکروز فرخ خان غفاری
کاشانی من بنده را حدیث کرد که خویشتن نگران بودم که دو تن از مردم افغان که افزون از یک پیرهن سلب
در برنداشتند با شمشیر کشیده از یکسوی باره پدیدار شد و آهنگ چندتن سرباز که برفراز شیرجاجی بودنمودند
سربازان دهان تفنگها بگشادند یکتن از ایشان زخمی برداشته روی برگاشت و آن دیگر راه نزدیک کرد
و تیغ خود را بر یکتن از سربازان فرود آورد و سر برتافت که مراجعت کند سربازان با کلوله اش بخشودند و
او جراحت یافته در میان شیرجاجی بنشست مع القصه کلبعلی خان حسام الملک چون بشیرجاجی سیم برسید
دو دانست که سربازان از یورش برون بیرج خاکستر روی برتافته اند طاقت درنگ نیاورد و طریق مراجعت
گرفت و دیگر امیرها در جنگ حاجی خان قراباغی را نزدیک سربازان مکانتی نمانده بود و فرمان یورش داد
دلختی راه بپیمودند از پیش که بکنار خندق آید پشت با جنگ داد و دیگر اسکندرخان قاجار با دو فوج
قراجه داغی چون پلنگ غضبان یورش داد و از خندق و خاکریز دو هرته شیرجاجی بگذشت لشکر او چنان
عطشان شدند که بیم هلاکت میرفت شیرخان سرهنگ را گفتند اگر یک مشک آب بدست کنی تا ما هریک
جرعه نبوشیم چنان برفراز این بروج رویم که بیچ مرغی برآشیان خویش عروج نکرده باشد شیرخان پیدرنگ
آبنگ لشکرگاه کرد و چون از شیرجاجی جدا شد بزخم کلوله افغانان در خون خویش بغلطید و یکتن از افغانان تخته
سر او را برگرفت و برفت سربازان چون لختی درنگ کردند و از سرهنگ نشانی ندانستند از زحمت
عطش پای اضطرار ایشان بلغزید و راه فرار برگرفتند و هنگام بازشدن جعفرقلیخان سرتیب را نیز زخمی
برسید و همچنان با آن جراحت از معرکه برون شتافت و بعد از شکستن ایشان لشکر اسکندرخان را که
از دیگر سوی حمله میبردند قوت مبارزت نمانده هزیمت شدند تا بنی خان قراگوزلو و مجعلی خان و محمدعلیخان

ماکوئی

ماکوئی که هر سه تن سرتیپ لشکر بودند از جانب برج خواجه عبدالمصر طبل جنگ بکوفتند و برفتند در میان خندق
ولیران افغان سر راه برایشان گرفته دست و گریبان شدند اگرچه افغانان زاهزیمت کردند اما مجعلی خان
زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او نبود فوج او نیز متابعت او مراجعت کردند اما نبی خان قراگوزلو
که در پنجه دشمن باز سفید و شیر سیاه بود بدان ننگ ریست خندق و خاکریز و سه شیر حاجی را درنوشت چون
از شیر حاجی سیم آهنگ برج و باره کرد معلوم داشت که زبان شش پله رسنده نباشد و این حیلتی بود که
هنگام ساختن سلم بکار برند بی توانی حکم داد تا هر دو زبان را سر بر هم نهاده استوار ببستند و با دویست
تن سرباز از شیر حاجی سیم بیرون شده برج خواجه عبدالمصر را فروگرفتند و تپسره فتح بکوفتند و این
مژده بحضرت شاهنشاه غازی برسانیدند و تا نزدیک به فرو شدن شمس در این برج رایت فتح افراشته
و خود نشیمن داشت چون دیگر سپاهیان از کار زار برتافته بودند افغانان هنگروه بدانسوی شتافتند و زره
صعب برفت در میان کیرو دار نبی خان بضرب کلوله تفنگ در افتاد و سربازان جدا و را که هنوز نفسی بر
می آورد برگرفتند و برطریق هزیمت برفتند و دیگر محمد خان سردار با سپاه عراق بدروازه قندهار
تاختن برد و نیز تا شیر حاجی سیم برفت جماعتی از لشکر او با دو تن از شناختگان عراق مقتول گشت و او را بجان
درنگ محال افتاد و بالجمله از فوج قراجه داغی بعد از قتل شیر خان قراچورلوی سرهنگ جعفرقلیخان قراچورلوی
سرتیپ را کلوله بر شکم آمد و از انسوی بدر شد اما بهبودی یافته بسلامت زیست و عبدالله خان قراگوزلو که
در فوج نبی خان یاور بود در میان شیر حاجی و دوکس را از افغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم شمشیر برداشت
از اینجا بمقام سرهنگی ارتقا نمود هم اکنون رتبت سرتیپی یافته وصارم الدوله لقب گرفته و همچنان یکتن از سربازان
که شیرعلی نام داشت از همان فوج قراگوزلو بزحمت فراوان سه نوبت برفراز برج عروج کرد و نصب رایت
نمود و افغانان او را بصدمت سنگ و دیگر آلات جنگ بزیر انداختند و در پاداش این خدمت محلی
ارجمند یافت و از فوج مراغه دو تن مردنامور که در منصب یاور بودند مقتول شدند و از فوج مخبران رشیدخان
قراگوزلو که سرهنگ بود با کلوله تفنگ پایش را جراحتی رسید و بهبودی یافت و صمصام خان ارس را
نیز بپای زخمی رسید هم جان بسلامت برد و همچنان اسمعیل خان ارس که دامادا و بود کلوله بر سینه اش آمد
و از پشت بیرون شد و نیز از مردن برست و دیگر خانلرخان سرهنگ فوج افشار قزوین و اسکندرخان سرهنگ
فوج خمسه و ولیخان سرهنگ فوج سرنیزه مقتول گشتند و عبدالحسین بیک یاور فوج کروس کلوله بر شکش
آمد که از پشت بدر شد و کلوله دیگر سرش را جراحت کرد و با اینهمه بهبودی گرفت و جان بسلامت برد
و علیمرادخان سرهنگ فوج کروس هم دو جراحت برداشت و زنده بماند مهدیقلی خان شقاقی سرهنگ
فوج شاهزاده هم بیرق برفراز باره هرات بزد و با یک پسر مقتول گشت باقرخان چلیپیانلو سرکرده سوار
هم بعرصه دمار کشت و در چنین کرمگاه جنگ در میان دو با سلیان لختی از توره خانه آتش گرفت و این
نیز زیانی بزرگ در کار را فکند فرخ خان این هنگام طریق درگاه پادشاه برداشت باشد که لشکریان را
مددی برساند برحسب فرمان فوج فیروزکوهی روانه حربگاه شدند و این هنگام جنگ بنهایت رسیده بود

لشکرها بسنگرها مراجعت کردند نبی خان قراگوزلو و سرخوش خان افشار را که باجراحت از میدان جنگ بخارج آوردند وقت فرو شدن آفتاب جان بدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر که از بدایت جنگ تا بنهایت در تنظیم سپاه و تحریض لشکر از یمین و شمال شتابنده بود و نام حزم و بزرگ را جریده داشت نیکو فحص فرمود بعضدتن درین یورش مقتول شدند و صدتن زخمدار بودند و از طرف افغانان هزار و چهارصد و پنجاه تن بخاک هلاک در افتادند مع القصه شاهنشاه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را برگرفته بمشهد مقدس حمل دادند و دران زمین که ابواب بهشت برین است باخاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده الطاف و اشفاق شاهانه ظاهر ساخت و هر کس را باندازه زحمت نعمت داد سران سپاه پیشانی بر خاک نهادند و هم آواز معروض داشتند که هرگز از ین شرمندگی شکر زندگی نخواهیم کرد و جز اینکه دیگر بار ما را اجازت یورش رود و این قلعه بدست ما پست شود شاهنشاه از کلمات ایشان نیک شاد شد و دانست از ین همه جوشش و کوشش فتوری و قصوری در جلادت ایشان پدید نشده پس آواز بلند فرمود که من درین کرت خویشتن با شما یورش خواهم داد چه شما را در دینی من هستید و من خود را یکتن از شما دانم دیگر باره لشکریان روی بر خاک نهادند و زبان بشکر و ثنا برگشادند آنگاه برحسب وصیت نبی خان قراگوزلو یکفوج لشکر او بمحمود خان قراگوزلو و فوج دیگر بمهدیقلی خان قراگوزلو سپرده آمد و منصب ولیخانی تکابنی به پسرش چپ الله خان مفوض گشت و علی خان برادر شیر خان قراجه داغی جای برادر گرفت و حاجی عبدالرحیم خان پسر قهرمان خان افشار سرتیپ افواج قزوین گشت و فضلعلی خان پسر سرخوش خان و حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سرهنگ شدند و مجعلی خان ماکوئی امیرخمیس لقب یافت و افواج شقاقی بسپرده آمد اما حاجی خان امیر بهادر جنگ که بسیار وقت در کار لشکرکشی لغزش همی کرد خاصه در آن شبیخون افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را بهلاکت گذاشت دیگتوب را بنهب افغانان از دست بداد و همی خواست تا معادل ده هزار تومان زر سکوک بامیر تو بخانه برشوت فرستد تا ولیای دولت را از نهب آن توپ آگهی ندهد و اینکار ساخته نشد و این هنگام تفرس کرد که بکیفر عمل امیر اجل خواهد شد لاجرم فرار کرده به بقعه علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام پناهنده گشت چون کار گذاران حضرت خواستند مرسوم و مواجب او را که از منال دیوان بسیور غال داشت مقطوع دارند شاهنشاه عادل بازل فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجب است اما زن و فرزندان او عصیانی نکرده اند که قطع مرسوم و مواجب کنیم و مصطفی قلیخان سمنانی چون بشفاعت حاجی میرزا قاسی از نهب توپ قتل برست بکیفر آن جبن که در کار جنگ کرد برحسب فرمان موی زنخش را با ماست آلوده ساخته واژونه بر حمار ریش برنشاندند و در بازار لشکرگاه عبور دادند و فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروزکوهی و رضاقلیخان سرتیپ قاجار پسر پیرقلیخان سپرده آمد عذر بنوقت معروض داشتند که مردم کرخ که از سخت روز مطیع فرمان بودند با اهالی هرات طریق مودت و مصافات سپرده اند و هیزم و نمک بدیشان برده اند لاجرم حکم رفت تا محمدخان سردار ایروانی با پنج هزار تن سوار و پنج عراده توپ بر سر ایشان تاختن برد آنجماعت از در ضراعت پیرون شده با تیغ و کفن در پذیره گردند و انابت و استغاثت جستند و هم مبلغی زر و اشیاء دیگر پیش داشتند محمدخان چون ایشان را از دراطاعت

یافت بلشکرگاه مراجعت کرد و بعد از سه روز مریض شده وداع زندگانی گفت و برحسب امر سلطانی منصب او
بفرزندش محمد حسن خان مخلف گشت

رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس بجزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات

در اینوقت از شیراز و کرمان بسرعت برق و باد و چندتن رسول برسیدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فیروز میرزا حاکم کرمان عریضه برسانیدند بدین شرح که کشتیهای جنگی دولت انگلیس از دریای عمان تا کنار جزیره خارک آمده سی خانوار مردمی که در خارک نشیمن داشتند ببندل و احسان فریفته دران جزیره جای کرده و از برای انداختن علف و آذوقه غلات و جوبات را یکی برچهار پا میدهند و مردم ایشان در دور و نزدیک در سواحل بحر بفراهم کردن آذوقه مشغول اند شاهنشاه غازی از نقض عهد کاروان دولت انگلیس و کردار ناهنجار ایشان بگشار یکنیل سخت غضبناک شده فرمود مردم انگریز چنان میدانند که مرا از مبارزت و مناجزت باکی و بیمی است من چنان دانسته بودم که عهدنامه انگلیس در کنار دریای عمان دیوار آهنین است و دولت ایران سالهای فراوان برای انگلیس در خشکی هندوستان دیوار آهن بود اکنون که نقض عهد کردند من نخست دست از هرات باز میدارم و حدود مملکت را استوار داشته لشکری برمی گمارم که همیشه جنگ انگلیس را پسنده باشند آنگاه کار هرات را پرداخته خواهم کرد و از حمایت انگلیس برکناری خواهم نشست تا مقدار حقوق دولت ایران از زمان ناپلیون تاکنون برخویشتن بازدانند و چنین سهل و آسان نقض عهد روا ندارند انوی استدرت چون این جلادت از لشکر ایران بیند دانست که درین گرت اگر یورش برند هرات را یکباره با خاک پست کنند این هنگام آنچه در خاطر می نهفت آشکار کرد و با کارداران دولت در میان نهاد که اگرچه سخن شما از در صدق است و ما در عهدنامه نهاده ایم که چون پادشاه ایران آهنگ افغانستان کند سخن نکنیم لاکن بر شما حق دوستی داریم با اینکه هنوز خبر فتح هرات در هندوستان سمر نگشته مردم هند طریق بی فرمانی گرفته اند و در پذیرفتن امر و نهی ما کار بمساحت و ماطلت کنند بی گمان اگر خبر فتح هرات بدیشان رسد سر بفرمانی برارند و کارداران انگلیس را دفع دهند اکنون دولت انگلیس ناچار است که اگر شما مراجعت نکنید بمنازعت برخیزد و مملکتی مانند هندوستان را از دست نگذارد و اینک کشتیهای جنگی ما تا جزیره خارک طی مسافت کرده است و من خبر جنگ میدهم اگر از اینجا دست باز نمیدارید از جانب فارس ساخته جنگ باشید کارداران دولت نیز در حضرت پادشاه معروض داشتند که اینک از هرات جز نامی باقی نیست از بیرون این بلده تاسی فرسنگ آبادی نمانده و از درون خانها تل خاک شده اهل صنعت و حرفت آن به بلاد بعیده جلای وطن کرده قلیل مردمی بی توش و تاب از پس این دیوار خراب بجای مانده که از بیم جان بجان میکوشند پنداشتند لشکریان فرد ایکاه این قلعه را فتح خواهند کرد لکن سودی درین امر نباشد نخست آنکه گروهی سربازان متقول شوند و بعد از فتح مملکتی خراب بدست شود که سالها باید از خزانه خاص سیم و زر تعمیر آن حمل داد. دیگر آنکه این لشکر بکیلان اقرب آن است که در ظاهر این قلعه نشسته اند و همه روزه رزم داده اند هم اکنون باید اینجا برخیزند با دولت انگلیس که پنجاه سال است کار بر افقت و موافقت رفته مقاتلت کنند اگرچه کارداران انگلیس نقض عهد کردند اما دوست پنجاه ساله اگر خطائی کند میتوان متحمل ثقل آن گشت و از انسوی از شهر هرات علما

و اعیان بیرون شدند و چنین مسکنت بر خاک نهادند و گفتند کامران میرزا از فرمان برداری این حضرت هرگز خویشتن داری نکند و بهر چه فرمان رسد اطاعت فرماید لکن با اینهمه مقاتلت که در اینجا افتاده چگونه دل آن دارد که حاضر درگاه شود و او را از طلب مئودن بحضرت یکچند از مدت زمان معاف دارید و از قتل این قلیل مردم که در اینجا بجای مانده بگذرید و در عرض این ایام چنان افتاد که در شب شانزدهم جمادی الآخره جماعتی از افغانان فوج قراگوزلو را بهرج خواجه عبدالمصور آوردند و مطیع فرمان شدند چون این قصه را معروض درگاه داشتند شاهنشاه غازی حکم داد که سربازان از برج بزیر آیند و فرمود تا نخستین دفع فتنه انگلیس را از حدود فارس نکنم تسخیر هرات نخواهم جست این بگفت و فرمان کرد تا لشکر کوچ دهند و روز یکشنبه هفدهم جمادی الآخره از ظاهر هرات راه برگرفته و در منزل سحرخیز ان فرود شد و از انجا شیر محمدخان برادر یار محمدخان را رها فرمود تا بازهرات شدو جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا معروض داشت که من از خدمت پدر روی برگاشتم و راه بدین حضرت گذاشتم اکنون بسیار صعب باشد که با اهل و عشیرت کوچ دهم اگر اجازت رود روزی چند با نم و بسیج سفر کرده بازن و فرزند از قفای لشکر طی مسافت کنم مسئولش باجابت مقرون رفت محمد عمرخان پسر کهن دل خان و شمس الدین خان سردار و جماعتی از بزرگان کابل و قندهار و هرات ملازم رکاب شدند و موکب پادشاهی از انجا حرکت کرده در منزل زنگ صبا که تا غوریان دو فرسنگ مسافت است فرود شد و در انجا فرمان رفت که امیر اسدالله خان قایینی بارض قاین و بلدهٔ طون و طبس کوچ دهد و آن محال را حاکم باشد و محمد علیخان پسر اصف الدوله و جعفرقلیخان شادلو با شش هزار تن لشکر مامور بتوقف غوریان گشت انگاه شاهنشاه غازی فرمان کرد که نقض عهد دولت انگلیس را با ایران در دارالطباعه بزینت طبع محلی داشته در تمامت دول خارجه پراکنده سازند و همچنان بخط خویش منشوری نگاشت که تمامت سپاه و مردان شمشیرزن سلب نظام در بر کنند و این منشور را نیز بطبع برده در همه بلدان و امصار ایران ارسال داشتند و صورت آن خط بدین شرح بود

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمدشاه بخط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیرزن جامه نظام پوشند

لباس نظام بهترین لباس است و حکم این است که همه نوکرهای شمشیر بند درین لباس باشند و منفعتهائی که منظور میشود یکی اینکه همه مردم بصورت توحید میشوند و در نظر دشمن مهیب و جنگی با نظام می آیند در پوشیدن سبک و در آوردن آسان است خرجش کمتر است البته از قیمت یکدست لباس سابق دو دست لباس نظام دوخته میشود اگر آن لباس قدیم پنجاه دوام میکرد و در بدن تازه بود این یکسال دوام میکند البته دو کرور رعیت شال بکشمیر و هند میرفت و در صندوقخانه تنها در هر سال سه هزار طاقه شال خزیده میشود و همچنین مردم برای جبه و کمربستن و ارخالق و کلجه مبلغهای گزاف در بهای آن تبذیر و اسراف میکردند و پولها از ایران بیرون میرفت و حال بجهة لباس نظام این همه چیز از مردم ایران رفع شد و شال هیچ لازم نیست مردم متکبر متفرعن بشال و خز و لباسهای بلند فخر میکردند و بر اشال و اقران تفوق می جستند و مردم نجیب از زخارف دنیوی بی نصیب هم لازم می شد که لباسشان را آن طور کنند بایستی دویست تومان خرج نمایند تا جبه ترمه یا پوست سخارا تمام کنند و راه روند و این لباس نظام همگی از قدک و دارائی و شال مستغنی کرده خواهد بود و پوستهای شیرازی در کلجه و کلاه استعمال

میشود

میشود که پول بی جنبه بکشمیر و هند نرود و بهترین اصناف مردم سربازها بودند و بزرگان شیعه آنها بودند
حالا که رخت سربازی متداول شده همه در لباس آن مردمان غیور و یاران دولت و روح و هندکان شیعیت
شیعه شدند و حسن دیگر آنکه مردم نوکر لباسشان تفاوت با اصناف رعیت و خراج گذار و تجار و اردو رخت
قدیم ایران همین لباس نظام بود چنانکه در تخت جمشید در صورتهای سنگی سلاطین ایران و امرا و چاکران ایشان
بآن لباس کشیده اند و صورت سنگی که کشیده اند البته اکثر مردم در انجا ملاحظه کرده اند مع القصه چون این منشور را
شاهنشاه غازی رقم کرد حاجی میرزا آقاسی این حکم را با آیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت کریمه وَثِیَابَکَ
فَطَهِّرْ را بعضی از مفسرین به ثیابک فقصر تعبیر کرده اند و همچنان لَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحًا اِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ
وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا و دیگر وَلِبَاسُ التَّقْوٰی ذٰلِکَ خَیْرٌ اینهمه دلالت بر آن کنند که جامه را کوتاه باید داشت
که نه موجب کبر شود و نه باپلیدیها آلوده کردد و بالجمله لشکر از زنگ صبا فرمان کوچ یافت و شاهنشاه غازی
راه برگرفت و طی طریق کرده در محمود آباد فرود شد و میرزا آقاخان وزیر لشکر را که زمام تمامت سپاه بدست
او بود فرمان کرد تا همه لشکر را در عرصه که کنج داشت فراهم کرد و عرض سواره و پیاده بداد و پس آن شاهنشاه
ایران بخط خویش منشوری کرد و حکم داد تا آن مثال را ابطال فرو خوانند بدین شرح

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در مراجعت از هرات بخط خویش تمام بزرگان درگاه قدیم و محدث
سرداران و امرای توپان و سرتیپان و سرهنگان و سران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران
جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانند از وقتیکه بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم
نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن کردد تا دران سفر پیش من مامور
شدم به تنبیه هرات قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هرات
دزدی و هرزگی نشود و دو ماه نکشید نقض عهد کردند متصل چاپول نمودند و اسیرها بردند و من خود را در پیش
خدا مقصر میدانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل میکردیم زحمت را بخود کوارا
نمی ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی شدیم و کرنه خدا نه پیغمبر نه مردم هیچ کدام من بحث میکردند و
خود در پیش خود خجل بودم و مانعی هم بنظر نمیرسید چرا که از رود سند تا جیحون اگر جمیع بجنگ من میشدند بعد از
فضل خدا بهیچوجه آنها را مانع این همت نمیدانستم و حال آنکه سردار دوست محمد خان از کابل و سردار کهندل خان
از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلات عریضها و آدمها فرستاده بودند آن مانع
هم بنظر نمی رسید خلاصه آمدیم و قشون بهمت مردانه جنگها در محاصره و فتوحات غزیان و باد و غیبات
و میمنه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند درست کردند چنانکه احدی از متمردین از سند تا جیحون دیگر نماند
بزرگان بلخ و اکابر اویماقات فیروزکوهی و هزاره و جمشیدی و غیره آمدند از قشون نهایت رضامندی دارم
در سرمای زمستان و کرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا همه این زحمات
در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و فتحهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان نثاریها
کردند بشهر و اهلش صدمها زدند و دیگر و زچهل هزار کلوله از توپها و خمپاره ها بشهر انداختند از این صدمات

امر شهر چنان پریشان شد که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضها در جزو آمد که در نیوقت با اینکه سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را با مرافغان هیچ جه رجوعی نباشد اعلام جنگ رسید باین مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ست و کشتیهای جنگی آنها بخاک ما که جزیره خارک باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما بفارس و کرمان قشون میکشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را بهمان عهدنامه دولتی مضبوط میدانستیم آن عهدنامه را محکم تر از صد قلعه و توپها که در بندر بنا زیم پنداشتیم در نیوقت قشون ما دو سال ست که در سفراست جنگ با افغانان و اوزبک که کومک افغان بود میکردند و با انگلیس که دولت بزرگیست صلاح حرب ندانستیم برگشتیم مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گفتن اسرا داشتم تغییر دادم هرگز بخدا قسم اسیرهای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم ازین نیت برگشت نخواهم کرد و بفضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم باز سردار خراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی فوجهای آراسته و عساکر پیراسته در غوریان که پنج کلوی هرات است که اگر مخلصین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید فوراً خود شاه هرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرار و سربازان آشجار و سواران شیرشکار و توپخانه رعدنشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یکساعت بدهند تو بچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار بدانید که مردن با غیرت و مردانگی بذات پاک احدیت بهتر از هزار سال زندگانی بردباری و تملق است و بقوت اسدالله الغالب من شما را چنین دانسته و میدانم که از همه قشونهای دول خارجه تابدارتر زحمت و غیورتر و دیندارتر و پاس آبروی دولت را بکارتری باشید و هرچه دارم برای شما میخواهم نه در بند خانه و اوتاغهای باذنیت و لذت و خوشگذرانی هستم همین قدر از خدا طالبم اذیتهائیکه از همسایگان اوزبک و سایر ترکمان بخراسان رسید پس بگیرم و ذلت بهیچکس نکنم این منتهای لذت من است همانا شما برادران دینی و غیور من هستید تحریر افی شهر جمادی الآخره مع القصه حکم فرمودند این منشور را میرزا نظرعلی حکیم باشی برافواج لشکر قرائت کرد و آنگاه بزینت طبع درآورده در بلدان و امصار ایران پراکنده ساختند از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده روز شنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از در دروازه خیابان با وجهی که در پای داشت پیاده قطع مسافت کرد و چنین ضراعت برخاک آستان امام هشتم نمود و بدین شعر زبان بگشود و شعر در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را ببذل زر و سیم غنی ساخت آنگاه طریق دارالخلافه برگرفت همانا از پیش مرقوم شد که سنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان مراد میرزا مامور بچمن کندمان شد که از قبایل سنجیاری کردکان گرفته بمنوچهرخان معتمدالدوله سپارد و خود با اصفهان و فارس را نگران باشد تا اگر کاری نه برقانون برآید بنظام کند منصورخان سرتیپ فراهانی با فوج جلیر و فوج کمره و فوج فراهانی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و آقاخان سرهنگ کلپایگانی با فوج کلپایگانی یمنی

رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از سفر خوزستان وفارس بلشکرگاه پادشاه

وزین العابدین خان شاهیون با بیقصد سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت خمسه چهارصد تن سوار ملازم رکاب او گشت بعد از ورود او بکندمان فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را حاجت افتاد و فوج کلپایگان و فوج قراگوزو را طلب داشته بشیراز برد و حکم باقامت او تا سلطان میرزا در کندمان او را ترفیق کرد و از مردم بختیاری گروکان بگرفت و امور آن اراضی را بانتظام گرویس راه جانگی بتروسیر برگرفت شاهرخ خان کدا از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت جانگی داشت چون طلیعه ان لشکر بدیدهرا شنا شد و آن اراضی را گذاشته بقلل بازخه فرار کرد سه ماه تمام شاهزاده در جانگی روز گذاشت و شاهرخ خان را نیز مطمئن خاطر ساخته نزد خویش آورد و حکومت جانگی را بهمان بادی تفویض داشت و پسر او را در زمره چاکران ملازم رکاب ساخت و آهنگ جانگی کرمسیر کرد و توپخانه را از جبال شامخه بزحمت تمام عبور داد و بچمن مال امیر درآمد درکنار رود کرن محمدتقی خان بختیاری با لشکری ساز کرده علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبره کردن نمیگذاشت پانزده روز درمیانه کار بمقاتلت و مبارزت میرفت در پایان کار محمدتقی خان بیچاره کشته و دانست که مرتع و مربع او پی سپر سنابک ستور خواهد گشت از در زاری و ضراعت پیرون شد و خود نیز قلعه تل کرا و را نیکوتر متصل بود پناه برده متحصن گشت و علینقی خان برادر خود را بحضرت شاهزاده فرستاد تا بدانچه فرمان رود پذیرفته شود و از قفای او پسرش را با علف و آذوقه بلشکرگاه شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و خواستار شد که شاهزاده او را بدرگاه طلب نکند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمدتقی خان خود بدین درگاه حاضر نشود خاطر باو صافی نکند و گرنه درین کار مسامحتی روا ندارد ما را بجانب او رکضتی خواهد رفت محمدتقی خان چون این بدانست از منوچهر خان معتمدالدوله کشایشی طلبید و او سید عبدالحسین خان شوشتری را نزدیک شاهزاده رسول فرستاد که این بهنگام بصواب نزدیکتر است که محمدتقی خان را بجای بگذارید و طریق شوشتر بردارید تا درین ماه محرم که در میرسد مصیبت سیدالشهدا علیه الصلوة والسلام را باشتاق بپای بریم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و هرگروکان که از بزرگان بختیاری می ستده بود در اینجا بمعتمدالدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان بشیراز شد و بعد از پنجاه روز از شیراز پیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی را از هرات بشنید مردم خود را در چمن کندمان بجای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت و در ارض سمنان حاضر درگاه شد و در آنجای نظم بختیاری و نیکوخدمتیها پادشاه بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سرهنگی و حمایل سفید بتشریف گرفت و بهرام میرزا نیز از قزوین بحضرت آمد پس ازان کوچ برکوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد دارالخلافه طهران گشت افواج نیکی سلمان را بانجا استماری امپراطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر با وطان خود افتاد و مصطفی قلیخان سمنانی که جنایتش عفو گشت بحکومت کاشان مفتخر آمد و شاهزاده بهاءالدوله ملازم حضور شد و همچنین حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقاخان محلاتی بنوا استماری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس رخصت منصوب شده حاکم محلات گشت و هم درینوقت غراف ساویچ ایلچی روسکه متوقف دارالخلافه بود بحسب امر کارداران دولت روسیه راه پطرزبورغ گرفت و خاصل صاحب با تحف و هدایا برسید و بجای او سکون یافت و هم درینسال برحسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده علی قلی میرزا مولف

اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را هریک باضبعی لایق عقد مزاوجت بستند و هم در ینسال شاهنشاه غازی برای زیارت بقعه متبرکه معصومه علیها السلام و زیارت قبر خاقان مغفور فتحعلی شاه اعلی الله مقامه بدارالامان قم سفر کرد و فقرا و مساکین را نواخت و نوازش فرمود و در انجا معروض افتاد که کشتیهای جنگی انگلیس از جزیره خارک حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند سکنه بوشهر و جماعتی از لشکر که مقیم آن بندر بودند ایشان را بقوت تمام دفع دادند و جماعت انگریزان دیگر باره بجزیره خارک مراجعت کردند بالجمله بعد از هفته پادشاه غازی مراجعت بدارالخلافه فرمود و از پس آن ولیعهد فلک مهد و دولت و آفتاب سپهر سلطنت السلطان ناصرالدین شاه از آذربایجان حاضر درگاه شد برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز بملازمت رکاب او برسیدند و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران و فیروز میرزا از کرمان تقبیل سده سلطنت حاضر شدند و هم در اینوقت قنبر علیخان مافی برحسب فرمان بر سالت بغداد مامور گشت تا علیرضا پاشا رایاکاماندکه تخریب محمره و زیان زوار را پاداش کن و اگر نه ساخته کیفر باش و نور محمد خان برادر آصف الدوله را بحکومت خوزستان و نظم حدود عراقین عرب و عجم مامور فرمود آنگاه شاهنشاه از دارالخلافه سفر ییلاق کرد و هنگام حریف مراجعت نمود و حکم داد تا سلطان مراد میرزا با چمن سلطانیه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را بعرض عرض درآورد و قهرمان میرزا را مراجعت آذربایجان فرمود و اردشیر میرزا را بدوانه مازندران داشت و هم در ینوقت معروض افتاد که در میان مردم شیراز و توابعان کار بخصومت رفته و از مناقشت بمقاتلت پیوسته فریدون میرزای فرمانفرمای فارس چندانکه خواست اصلاح ذات بین کند موفق نگشت لاجرم حکم داد تا دهان توپها را از ارک بنجانهای شهر کشاده داشته و بعضی از دره رو قصور پست شد شاهنشاه غازی میرزا ابی خان امیر دیوانخانه را با یکفوج سوار شایسته مامور بحکومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا در میانه مردم رعیت پایمال نشود و هم در ینسال برادر کهتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و کلپایگان رخت بجنان جاودان کشید و هم در ینسال میرزا مسعود وزیر دول خارجه مامور شد که بمشهد مقدس شده لشکر خراسان و قلعه غوریان را بازپرس کند و

هزیمت شدن رضاقلیخان والی کردستان از عبدالله پاشا بابان

از مردم انگلیس که بافغانستان شده اند کنون خاطر ایشان را بداند و بعرض رساند و میرزا رضای میرزا آقاسی مهندس باشی برسالت خوارزم مامور گشت و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حکومت یزد یافت و شاهزاده فتح پسر میرزای نیز الدوله فرمانگذار کلپایگان و خوانسار آمد و هم در ینسال عبدالله پاشا بسر فرمان کار داران ایران برتافت و مردم او در حدود کردستان طریق نهب و غارت سپردند از دارالخلافه طهران حکم رفت که رضاقلیخان والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که پناهنده دولت ایران است باخود کوچ داده در شهرزور بسیاحی عبدالله پاشا نصب کند لاجرم رضاقلیخان با لشکری انبوه و ساز و برگ تمام بجانب شهرزور راه برداشت و در هر مربع و مرتع که لشکرگاه کرد بحکم جوانی و هواجس نفسانی بساط لهو لعب بگستردی کار ساز طرب بساخت عبدالله پاشا که مردی مجرب و شیخی سالخورده بود چون این بدانست لشکری کارآزموده عرض داد و با هشت عراده توپ باستقبال جنگ او بیرون شد و ملی ساخت چنان کرد که هیچکس از وی نشان نداشت و چون راه نزدیک کرد و در میان دره کمین نهاد و هنگامیکه رضاقلیخان بکسار یدن جام و برگرفتن

کام

کام مشغول بود و لشکرش نیز هر کس با قبضه های باده به پهلوله در اطراف وه ناکاه کمین بکشاد و از میان دره بیرون تاخت هنوز رضاقلیخان و مردم او دوست از دشمن ندانسته بودند که گلوله های توپ عبدالله پاشا مرد و مرکب در میربود مع القصه رضاقلیخان و لشکر او خیمه و خرکاه بگذاشتند و راه فرار برداشتند عبدالله پاشا و سپاه او در آمدند و تمامت آن اموال و اثقال را بغنیمت برگرفته طریق مراجعت سپردند و هم در ینسال آقاخان پسر شاه خلیل الله که شرح حالش در جلد اول تاریخ قاجاریه مرقوم افتاد و جماعت اسمعیلیه امروز او را امام مفترض الطاعه دانند چون برحسب فرمان شاهنشاه غازی یکچند از مدت زمان را حکومت کرمان داشت و سر بطغیان برآورد و سبب عصیان او در حضرت پادشاه

سبب طغیان آقاخان محلاتی در حضرت پادشاه

این بود که حاجی عبدالمحمد محلاتی همه ایام در محلات که دارالحکومه نخستین آقاخان بود روز میکذاشت و مطیع فرمان آقاخان بود و بعد از انکه امر و نهی مملکت ایران تفویض بحاجی میرزا آقاسی یافت حاجی عبدالمحمد بدست آویز طریقت در دستان و سیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد و اندک اندک رفیق حجره و شبستان و انیس باغ و بستان کشت و در رتق و فتق مملکت چون بیشتر وقت حضور داشت از نیک و بد سخنی توانست کرد و چون بدین مقام عالی رسید بر آقاخان فزونی جست و خشم او را از بهر پسر خویش خواستار آمد و کرد او را و در خاطر آقاخان ثقلی عظیم افکند چند انکه عاقبت سر از اطاعت پادشاه برتافت و کناه کرده حضرت کشت و این هنکام در قلعه بم متحصن آمد لاجرم برحسب فرمان عباسقلی خان سرتیپ با فوج لاریجانی و حسن خان پاور توپخانه بدفع او مامور شده او را در قلعه بم حصار دادند و از فتحای ایشان فیروز میرزا که اینوقت حکومت کرمان داشت با لشکری ساز کرده بر سر قلعه بم تاختن برد و کار بر قلعه کیان صعب انداخت چون آقاخان از همه جهت خویش را در شده ره بلا دید قرآن مجید را با تیغی از کردن آویخته برکاب فیروز میرزا آمد شاهزاده او را بجان امان داد و صورت حال را معروض داشت و هم در اینسال چنانکه بدان اشارت شد روز یازدهم شهر محرم حسین خان اجودان باشی از نمسه روانه فرانسه کشت و از

سفارت حسین خان اجودان باشی بجانب فرانسه

دینه که تا سرحد فرانسه سیصد و سی و چهار فرسنک است بپرون شد از اراضی دولت و ژنبرک و اراضی باویار و اراضی باوکذشته بشهر استراسبرغ که اول خاک فرانسه است رسید از انجا تا شهر پاریس صد و بیست فرسنک مسافت حاکم استراسبرغ در وحسین خان را در بیجده و دقیقه بشهر پاریس رسانیدند بقانون نصب منارها که در راه کرده اند بدستیاری چرخ الماس و ابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش در جای خود مرقوم خواهد شد بالجمله دوشنبه غره شهر صفر وارد پاریس کشت میسیو دانین که در سفارت جنرال غاردان از جانب ناپلیون مدتی در ایران بود و زبان فارسی میدانست از قبل کارداران دولت فرانسه او را مهماندار کشت و روز دیکر وزیر دول خارجه را دیدار نمود و شبانکاه او بپاز دید آمد و روز سیم حسین خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران سه جای سر فرود داشت و چون خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپارد پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را بکرفت و پس از زمانی بوزیر دول خارجه سپرد و بنشست و فراوان اظهار رفاوت و مهربانی کرد آنکاه حسین خان رخصت انصراف یافته نیز در یکی از عمارات سلطنتی منزل کرد و هم در ینوقت نیز پادشاه برسید و کفت خواستم تا سفیر برادر خود را بار دیکر دیده باشم بالجمله از ان پس هدیه پادشاه را که یکقبضه شمشیر مرصع بجواهر شاداب و شانزده طاق شال رضائی و یکعدد کتاب شاهنامه فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی بپیش کذارند و این هنکام

چنان اشاد که مردم پاریس برشوریدند و خواستند پادشاه را معقول سازند چنانکه شرح آن در ذیل تاریخ فرانسه مرقوم خواهد شد بعد از انکه پادشاه بر مفسدین غلبه کرد و ایشان را گرفته محبوس داشت آگنس که سبب این فتنه بود خواست معقول سازد مادر آن مجرم نزد پادشاه رفته بنالید و آب چشمش بر دست پادشاه چکید در ینوقت پادشاه از خون او بگذشت و خطی بدینگونه نوشت که اگرچه آن مقصر قصد هلاک کسی را کرده بود که آسایش خلق بواسطه وجود اوست لکن بدستی که این حکم را می نویسد قطره از آب چشم مادر او اشاد و از آن رحم بدل صاحب اینست آمد چون ارکان دولت و جمهور را در عقاب و بخشش او حقی نیست و منحصر بوجود ماست از تقصیر او در گذشتیم و بهمان قطره اشک او را بخشیدیم و مرخص کردیم مع القصه چون سفارت حسین خان در دولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد احمال و اثقال خود را در پاریس گذاشته میبوجه ئیل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشائیان راه لندن برگرفت و از پاریس تا سرحد فرانسه که هفتاد و یکفرسنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی درآمد و از انجا بکشتی تجارتی نشسته بجزیره دوور که اول خاک انگریز است رفت و روز دیگر وارد لندن شد سرکور اوزلی که سفارت ایران کرده بود او را در منزل منبود و چهل روز اقامت جست و روز چهلم رسیع الثانی شرحی به لارد پالمرستان وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی میگذرد که با نامه دوستانه و هدیه شاهانه از جانب شاهنشاه ایران برای تهنیت پادشاه دلیم چهارم و تهنیت جلوس ملکه انگلستان مامورم و نیز سوء سلوک مستر کمبل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگری بجای او معین شود اکنون که سفارت من پذیرفته نیست نامه شاهنشاه ایران را تسلیم کردن شایسته نباشد اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن را بداند و بفهماند روا باشد چه تواند بود که رنجیدگی طرفین را مرتفع سازد بالجمله روز نوزدهم جمادی الاولی حسین خان وزیر دول خارجه را دیدار کرد و ابدا از گفت و شنود فراوان پرده از راز برگرفت و گفت بعد از اتحاد دولت ایران با روس دولت انگریز با روس شد و همچنان سفر شاهنشاه بهرات سبب آشفتگی هندوستان گشت و نیز مکشوف افتاد که نظم لشکر ایران با کاردانان و معلمان روس است و بزرگان ایران پیشتر مواجب از دولت روس میبرند حسین خان گفت اگر بتوان زر دسیم را پوشیده کرفت معلم را نتوان پوشیده داشت ایلچی شما بنماید که کدام معلم روس در میان لشکر ایران است و دیگر انکه چگونه شاهنشاه رضا میدهد که چاکرانش مواجب خوار دولت روسیه باشند این سخنان کذب همه از مکنیل است با اینکه کاردانان ایران را دلجوئی فراوان کردند چون خواست سفر لندن کند خبا رجنگ کرد و با حاجی سید محمد باقر که فحل علمای ایران است کلمات ناپسند نوشت اما حسین خان چون راه مسالمت مسدود یافت صورت حال را به کونت نسلرد وزیر دول خارجه روسیه نوشت و نیز بزرگان لندن بسیار کس اکهی یافتند و مکیثب جماعتی با وزیر دول خارجه گفتند آنچه ما دانسته ایم مستر کمبل در ایران بفتنه جوئی روزگذاشته و چون تو خود او را از بهر این کار اختیار کرده سوء سلوک او را مستور میداری در جواب گفت چنین است لکن چون سابق بر این میرزا صالح ایلچی دولت ایران از مستر ولک شکایت آورد او معزول شد تا کنون سفرای ما در ایران مکافاتی بسزا ندادند هم اکنون اگر من مکمیل را عزل کنم ازین پس سفیران ما چاکران دولت ایران خواهند بود با بسیار کس از بزرگان لندن و مشترانش و سرجان مکال و سرکور اوزلی گفتند مکنیل مردی نجیب است و در خور سفارت ایران نبود و در راه دولت ایران ما را زر و سیم فراوان داده ایم همه یاوه شد اکنون دو چندان باید در راه

شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

افغانستان بگذاریم دوک دلستان شرحی نگاشت وبزینت طبع درآورده ورلندن پراکنده داشت که خلاصهٔ آن این است

نکوهش دوک دلستان مردم انگلیس را درمخالفت با ایرانیان

از نگارش پارلمنت وفرمانفرمای هندوستان چنان معلوم میشود که جنگ افغانستان کاری دراز وخطرناک است پنجاه هزار تن لشکر وبسیار بزرگان بولایت بی آب وعلف میروند واثر هیچ رسم وراه آگاه نیست واهل آن ولایت دلیر وجنگ آورند وهزار و پانصد میل از سرحد انگلیس دور است ما سی سال با ایران دوست بودیم وایلچی بزرگ درانجا داشتیم وسه چهار ملیان پونت خرج کردیم ایران برای ما قلعه بود که سر راه فرانسه وروسیه را داشت تا قصد هندوستان نتوانستند کرد اکنون میگویند ایران معبر دولت روسیه شده میان دولت ایران وانگلیس سه طغرا عهدنامه موجود است ومقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان مقاتله کند دولت انگلیس را درمیانه سخنی نباشد ودرجنگ با افغانستان حق با دولت ایران است چه از مملکت هرات هنگام فرصت ده هزار تن از ایرانی اسیر بردند شاه ایران لابد تبدیل میروزدان لشکر کشید وهرات را محاصره کرد وبا اینکه وزیر بزرگ کامران بسفارت انگلیس نوشت که پادشاه ایران لشکر بسر ما می آورد بشما زحمت نمیدهیم منع نکنید اعانت هم نکنید دولت انگریز خود هرزه درائی کرد ومهندس بهرات فرستاد وجنگ با دولت ایران کرد وکشتی جنگی بجزیره خارک فرستاده قدری مملکت دست خود را تصرف کرد ولشکر بزرگ بافغانستان فرستاد وبخیال آنکه فرمانگذاران افغانستان با دولت ایران دوستر میباشند نمیگوئید نوشته است وزیر دول خارجه ایران که بچه سبب دولت انگلیس تقاتله ما را با افغانستان سبب دشمنی خود میدانند وخود چرا مداخلت میدارند همانا دوستی دو دولت بشرایط عهدنامات این سخن که اکنون میگویند مکرر وقتی ایلچی مختار شما عهدنامه می بست فراموش کرده بود یا اینکه دولت انگلیس قوت خود را زیاد میداند وچنان می پندارد که شکستن عهدنامه وعهدنامه جدید بستن آسان است همانا این همه بعهدها مثل کارهای پیونیک است که پادشاهی بود ببد عهدی معروف وانگه کاروان انگلیس میگویند هرات کلید هندوستان است وبسبب دوستی ایران با روس کلید هند بدست روس می افتد این سخن استوار نباشد اکنون پنجاه سال است سپاه ما طی مسافت میکند وهنوز از سرحد ما بجائی نرسیده است که یک گلوله بدشمن بیندازد ومیدانیم کی خواهد رسید ومعلوم میشود که دیگر بار روسیاه باید فرستاد این کلید بسیار راز دور است سپاه روسیه اگر عزم هند کند از هرات بعد از پنجاه بسرحد هند میرسد آنوقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد مملکتی را که درهم ودینار فراوان نیست وکشتی بسیار نیست وسلطنت بحر نیست چگونه بر هندوستان دست می یابد درصورتیکه یکتن سر کرده مهندس انگلیس درمیان سپاه هرات با لشکر ایران جنگ میکرد ویکتن وکیل سفارت درکابل بود ویکتن در قندهار وباصرار عهدی بست که با دولت ایران خصومت انداز نمد بزرگان انگلیس چه اندیشه می کنند هیچ نمیگویند این کونه کردار کار ما را مشکل خواهد کرد وزحمت خواهیم افتاد شاه شجاع که رانده افغانستان است وسی سال است مواجب خوار ما است شایسته آن نیست که بجای دوست محمدخان که مرد کی عاقل است بنشیند واز تجار درصد تومان دو تومان نیم میگیرد ومملکت کابل را بنظم دارد ونیز افغانان را قوت بسیار است وجنگ آورند وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نمود ولشکر او سه کرت بیرق را بر سر دیوار قلعه زدند وافغانان با دست وشمشیر مدافعه نمودند ونگذاشتند بشهر درآیند ولشکری کی

فرستاده ایم پیشتر از هندوستان است و افغانان اموالی هندوستان را مردجنگ نمی شمارند و بسخره میگیرند بالجمله ایندیواری که ما بدست خود میخواهیم خراب کردن سنگر سختی درمیان ما و اهل مشرق بود اکنون برسر و استان رویم اگرچه سخنان دوک ولنستان همه از روی حکمت بود لاکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده بودند مفید نیفتاد و آقا حسین خان اجودان باشی دیگرباره از لندن بفرانسه سفر کرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب نمود و کارداران فرانسه کونت سیریا سفیر بزرگ نمودند و سه تن معلم توپچی و دو تن معلم سواره و پنج تن معلم سربازرا حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ دارد نکنند دست از مقاتلت بازندارند خبرال داماس که از شناختگان سرکردگان ناپلیون بود و بعد از وعزلت انتخاب کرده بود خواست در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم رجب از پاریس بیرون شده از راه اسلامبول و طرابزان علی مسافت کرده پنجم شوال وارد تبریز گشت و هم در ینمال اشرار و اوباش اصفهان سربطغیان برآوردند و اهل صلاح و فلاح را آسوده نمیگذاشتند چه بسیار شبها که مردم فاجر بخانه مرد تاجر در میرفتند زن و فرزندش را فضیحت میکردند اموال و اثقالش را بغنیمت می بردند اکراد و ارامنه امان داده و بامداد از در داد خواهی و از حدیث شبانه میکردند پس از شب دیگر سراغش میرسیدند و بسیار وقت بود که اشرار محله بر مسلمانان متحول ساخته بودند و در انجیره های مساجد غسل میدادند و شستن میفرمودند و بدان فخر میکردند لاجرم شاهنشاه غازی منوچهرخان ایچ آقاسی معتمدالدوله را بقلع و قمع اشرار و حکومت آن بلده مامور ساخت و مصطفی قلیخان صمصامی را از حکومت کاشان معزول ساخته شاهزاده فتح الله میرزای شجاع السلطنه را بجای او منصوب داشت و مدتی دراز برنیامد که خویشتن سفر اصفهان را تصمیم عزم داده فرمانها و میرزا را در طهران باز داشت و محمدباقرخان پسکلر بیکی و فرزند او عیسی خان را و محمدحسن خان سردار و حاجی عبدالرحیم خان افشار را با فوج قزوین و حاجی یوسف خان سرتیپ را با فوج خاصه بحراست دارالخلافه بگذاشت و خود با جماعتی از لشکریان بطرف اصفهان در حرکت آمد و تا کاشان براند و قریب پنجاه تن از اهل کاشان را که نیز بشرارت شناخته بودند ما خود داشته روانه استرابا د فرمود و حکم رفت که در استرابا د مقیم و مجاور باشند و هم در کاشان عریضه خانم میرزا که مامور بحکومت کرمان و حدود سیستان بود برسید و از مردم بلوچ که قطع طریق میکردند سرهای فراوان فرستاد و معتمدالدوله از اصفهان تا کاشان پذیره گشت و ملازم رکاب شد و شهریار غازی روز پست و پنجم شهر ذیحجه وارد اصفهان گشت و نصرالله خان کشیکچی باشی را مامور ساخت تا اشرار را در هر جا باشند ما خوذ دارد و یکصد و پنجاه تن از مردم شریر پدین درمدت اقامت شهریار در آن دیار دستگیر شد و پیشتر عرضه دار کشت و برخی را مامور بتوقف ارد و پل فرمودند و چنان آن عرصه امن گشت که بسیار شب بحکم معتمدالدوله اهل حرفت دکاکین را در می بستند و بخانهای خویش می شدند و آسوده می خفتند و هیچ وقت فلوسی از مال کسی نا بود نگشت و چون سلطان عبدالمجید خان پادشاه مملکت روم از کیفر مجرمه بر حذر بود خاصه چون اصغا فرمود که شاهنشاه ایران با انبوه لشکر بطرف اصفهان کوچ داده مکتوبی بامپراطور دولت روسیه کرد و خواستار شد که در اصلاح ذات بین جنبشی کند و او کتابی الفت انگیز مبنی بر این معنی بکیل حضرت شاهنشاه غازی داشت قورت صاحب نایب و حامل صاحب ایلچی روس نامه امپراطور را بنظر شاهنشاه

سفر کردن شاهنشاه غازی باصفهان و وضع دادن مردم شریر را از آن بلده

خواستاری سلطان روم از امپراطور روسیه برای مصالحه با دولت ایران

شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

رسانیدند ومقرر شد که سفرا انجمن شوند ودر تخریب محمره ورفع زیان آن سخن کنند چنانکه درجای خود مسطور میشود وهم

درینوقت امام مسقط رسولی با عریضه وپیشکش بحضرت پادشاه فرستاد

شرح احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار ودویست وپنجاه وشش هجری

در سال یکهزار ودویست وپنجاه وشش هجری مطابق سنه بیچقان نیل ترکی چون نه ساعت وپنجاه ودقیقه از روز جمعه پانزدهم محرم برآمد آفتاب در بیت الشرف جای کرد وشاهنشاه غازی محمدشاه قاجار جشن نوروزی بگذاشت وبعد از نظم اصفهان در شهر ربیع الاول فرهادخان سرکشیکچی باشی قاجار را مامور بحکمرانی شیراز فرمود ومیرزا نبی خان امیر دیوان را طلب داشت ومنصب سرکشیکچی باشی میرزا محمدخان برادر نصرالله خان مفوض آمد وهم درینوقت حسین خان اجودان باشی با ایلچی دولت فرانسه وهدایای پادشاه فرانسه ومعلمین سواره وپیاده برسید ومقرر بود که ایلچی فرانسه نیز متوقف درایران باشد کارداران دولت ایران گفتند که ما دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ می شماریم ومکانت عظیم میگذاریم اما هر دو دولت که باهم طریق موافقت می سپارند عهدنامه درمیانه نگار میدهند وبدان کار میکنند آنگاه که ناپلیون زندگانی داشت از قبل شاهنشاه ایران فتحعلی شاه سفیری سفر فرانسه کرد ومیان دولتین عهدنامه نگارشد هم اکنون با پادشاه فرانسه بدان عهدنامه کار کنیم وایلچی او را در دارالخلافه اقامت فرمائیم وصورت عهدنامه ناپلیون را که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم نکردم در اینجا نگارش میباید که سخن با ایلچی فرانسه مستور نماند

صورت عهدنامه که کارگذاران دولت ایران با ادیبای دولت فرانسه نگارش داده اند

چون درین اوان سعادت نشان وزمان میمنت اقتران خدیو فلک جاه سلطنت ودستگاه امپراطور ممالک فرانسه وپادشاه ایتالیا بنای الفت واتحاد با اعلیحضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحبقران وخسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تختگاه کسری وجم فرمانفرمای ممالک فسیحة المسالک ایران وعجم السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر فتحعلی شاه خلدالله ملکه گذاشته بجهة تشیید مبانی الفت ووفاق ودولتین علیتین وتجدید عهد مودت واتفاق سلطنتین بهیتین ازدو جانب بارخصت کاملة تعیین رخصت گذار فرموده از طرف جناب امپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا وزیر اعظم وکاتب ستر امپراطوری صاحب حمایل همیون ونشانهای دولت موسیو رهوک مامور گردید وبنای عهد وشرط با بنده آستان فلک بنیان پادشاهی وچاکر درگاه سپهر اشتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابدقرین میرزا محمدرضا وزیر قزوین گذاشته بمقتضای صلاح دولتین علیتین بایکدیگر مکالمه ومحاوره ومجاهده نمودند از قرار شرح مسطوره ذیل مواد مرقومه بناگذاری نموده که من بعد امنای دو دولت کبری وادیبای دو سلطنت عظمی رضانامه آنها را قلمی ومهر همیون مزین ساخته تسلیم یکدیگر نمایند ماده اول اینکه فیابین اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه فلک بارگاه ایران وجناب امپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا صلح مؤبد بوده من بعد بایکدیگر شرایط الفت ووداد ومراسم محبت واتحاد ورامرعی فرموده همواره بین الدولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد ماده دوم جناب امپراطور اعظم بمقتضی مراسم دوستی وموالفت با دولت علیه ایران متعهد وکفیل گردید که من بعد احدی خنه زدگان

ایران نماید و چنانچه امدی خواسته باشد که بعد ازین دخل در خاک ممالک ایران نماید جناب ایمپراطور اعظم با
پادشاه سپهر شکوه ایران موافقت بعمل آورده بدفع دشمن پرداخته حراست ممالک مزبوره را نماید و بهیچوجه خود
داری نکنند ماده سیم انکه جناب ایمپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت کرجستان ملک حلال
موروثی پادشاه ایران میباشد و حقیقت مطلب بر جناب ایمپراطور مشخص و معلوم است ماده چهارم جناب ایمپراطور
فرانسه و پادشاه ایطالیا تمامت قبایل طایفه روسیه را از ملک کرجستان و تمامی خاک ایران اخراج نموده
تا با الکلیه ترک حدود و کشور ایران نمایند و چنانچه بار دوسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهدنامه
ایشان قرار داده بطریق امور و دولت خود درین خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده
ذمت همت خود واجب و لازم ساخته ماده پنجم انکه از طرف قرین الشرف جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا
یکنفر سفیر معتبر رخصت گذار متعین آید و در آستان فلک بنیان اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ایران اقامت
نموده بمنتهی تکذاری و صلاح اندیشی دولتین قیام و اقدام نمایند ماده ششم انکه هرگاه رای پیضا ضیای جهان آرای
اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید که عساکر پیاده بضابطه فرنگ تعلیم و مهیا نماید و بعضی قلعها بضابطه قلعه
فرنگ بنا گذارند جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنا بر آن مطلب توپ سفری و تفنگ خزینه دار هرقدر
ضرور باشد بصوب ایران ارسال و قیمت آن از قرار قیمته فرنگستان بسرکار جناب ایمپراطور اعظم واده شود
ماده هفتم انکه در دولت علیه ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قلعهای فرنگ ساخته باشند و توپخانها بقاعده
فرنگ و ترتیب عساکر پیاده بضابطه فرنگ تعلیم نمایند هرقدر توپچی و مهندس و تعلیم لازم بوده و از قبیتان معتبر
ضرور شود جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنا بر این مطلب متعهد گردیدکه ارسال صوب ایران نمایند که آنجا
ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر پیاده نمایند ماده هشتم بنا بر موافقت این دو دولت بهیه از جانب شوکت
جوانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ممالک ایران انقطع مکاتبه و مراسله که با قرال انگلیس کرده از جانب
دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته بجهة دفع آنها عساکر روانه نمایند و بر این مطلب ایلچی
شوکت مدار پادشاهی که بجانب هند و انگلیس رفته بار جاع احضار او امر فرمایند و از جانب انگلیس و کمپنی آنچه بالیوزو
وکلای قرال انگلیس که در سواحل بنادر عجم و ولایت ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود و اموال و امتعه
انگلیس ضبط شده بتجارت ایشان را بر انجاز از جانب ایران منقطع نمایند و فرمان قضا جریان پادشاهی درین خصوص
از مصدر عز و شان صادر گردد و در اثنای این مخاصمه از طرف ایران و انگلیس بجهة سفارت یا بهانه دیگر هرگونه بسفیر
که بجانب آستان فلک بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مطرود نموده راه ندهند ماده نهم انکه هرگاه در مستقبل
دوسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده بجانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند این دو دولت
نیز با تفاق یکدیگر بدفع آنها اقدام نموده از روی موافقت و اتحاد بنخاصمه و محاربه و مجادله آنها پردازند چنانچه بجانب
یکی ازین دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دولتین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده بدفع آنها پردازند
و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان بطریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در صورت
موافقت و اعانت یکدیگر بهیچوجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و مسامحه و اهمال جایز و روا ندارند ماده دهم انکه

اعلیحضرت

شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

اعلیحضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران موافقت ومطابقت فرموده ازصوب افغان وقندهار روانه شده و تجهیز سپاه وتهیه جنود فرموده وقتی که مشخص شود ومعین گردد بیجته تسخیر وتصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس عساکر جنود منصوره پادشاهی را مامور وارسال فرمایند ودولایات متصرفی انگلیس راضبط وتسخیر نمایند ماده یازدهم هرگاه کشتی فرانسه ازصوب بنادر مملکت ایران ظهور وعبور نماید بعضی تدارکات وجزئیات وبرخی اشیاء ضروریات برای اتباع وکارشود ولازم گردد اهالی بنادر بایشان محبت ومعاونت نمایند ودر تدارک آنها لوازم دوستی را بعمل آورده اعانت نمایند ماده دوازدهم آنکه جناب امپراطور اعظم خواهش مینماید که من بعد هرگاه بجانب هندوستان بیجته دفع انگلیس فرستادن لشکر ضرور شود واقتضا نماید که ازجانب خشکی سپاهی بجانب هندوستان ارسال نمایند اعلیحضرت پادشاه ایران اذن واجازت بایشان عنایت فرمایند که ازهرراه وهرطرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید باتباع رخصت داده روانه هندوستان شوند وسپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده بالاتفاق عزیمت تسخیر هندنمایند ومن بعد در هروقت که این اراده وعزیمت را داشته باشند موقوف است براینکه مجدداً اولیای دولت علیه ایران درین خصوص اظهار نموده چنانکه رای عالم آرای پادشاهی اقتضا فرماید ورخصت عبور بایشان بهندوستان عهدنامه درین خصوص اظهار نموده فیمابین دولتین علیه ایران وفرانسه وکیفیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشد واینکه ذخایر وضروریات ایشان را درکدام راه وکدام منزل باید تدارک شود وچه مقدار سپاه ایران همراه بوده باشد همگی را قرارداد نموده باذن ورخصت اعلیحضرت پادشاه بجایگاه ایران روانه هندوستان شوند ودرخصوص این مطلب باید اذن ورخصت شاهنشاهی وعهدوشرط علیحده شود کمترین بنده درگاه جسارت بر تعهد این مطلب ننموده مجدداً موقوف بعرض اولیای دولت قاهره واذن شاهنشاه عالم پناه است ماده سیزدهم آنکه هرگاه بیجته کشتیهای فرانسه درحین عبور از بنادر ایران بعضی اشیاء از ذخایر ضرور شود اهالی بنادر بقیمت فروخته شخواه را از فرانسه بازیافت نمایند وهمچنین هرگاه درحین عبور سپاه ایشان از راه خشکی چیره وبعضی اشیاء ضرور شود بنحویکه درماده سابقه قلمی شده ذخیره وآنچه بعساکر آنها ضرور شود اهالی ایران بایشان فروخته از قرار قیمت ایران شخواه بازیافت نمایند ماده چهاردهم آنکه شروطی که درماده دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده دولت روسیه وانگلیس بهیچوجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداد نشود واز هیچ سمت بایشان راه عبور ومرور ندهند ماده پانزدهم آنکه بیجته آمد ورفت تجار بنابانتفاع دولتین وامور متعلقه بتجارت در دارالسلطنه طهران بخاکپای مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض شده قرارداد بیجته امور مزبوره گذاشته شود وعهدنامه مجددی درین خصوص مرقوم نمایند ماده شانزدهم آنکه انشاالله تعالی این عهدنامه در دارالسلطنه طهران بعد از چهارماه ازین تاریخ تبدیل شده رضانامه مهرمبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی مزین شده تسلیم اولیای دولت فرانسه ومهرجناب امپراطور رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت بهیه ایران شود تحریرا

مراجعت ایلچی فرانسه بپاریس

درار دوی جناب امپراطور اعظم که محل فکتین بوده باشد فی شهر صفر سنه هزار ودویست وپنجاه ودو هجری مع القصه کاردار ان ایران عهدنامه ناپلیون را بایلچی فرانسه فروخواندند وگفتند تاکنون پادشاهی بعظمت ناپلیون از مملکت فرانسه برنخواسته واوچون خواست باشاهنشاه ایران طریق موافقت سپرد براین

شرایط کردن نهاد و اولیای دولت ایران چون با دولت انگریز پیوستگی داشتند سر باتفاق ناپلیون در نیاوردند و اتحاد با دولت انگریز را رجحان نهادند همچنان کار پردازان انگلستان چون از ناپلیون هراسناک بودند قدر موافقت با دولت ایران را نیکو می شناختند ضراعت و مهربانی فراوان مینمودند و سیم و زر و آلات حرب چندانکه بکار بود بهدیه میفرستادند اکنون که ناپلیون از میان برخاست و آن روزگار سپری شد امروز خود را از دولت ایران مستغنی دانستند و نقض عهد کردند و بهانه جنگ افغانستان و تسخیر هرات که در عهد نامه ایشان شرط است که سخن نگویند اظهار رنجش نمودند و اخبار رنجک کردند درین صورت اگر دولت فرانسه با شرایط عهدنامه ناپلیون با ما طریق موافقت سپرندی روا باشد و اگر نه دوستی بزبان جز زحمت سفر اثری نخواهد داشت ایلچی فرانسه را پذیرفتن این شرایط عظیم گران مینمود و او را از دولت خویش نیز رخصت نبود لاجرم بعد از سه ماه جواب نامه پادشاه فرانسه را گرفته بجانب پاریس معاودت کرد و جنرال و معلمین فرانسه در حضرت شاهنشاه کمر چاکری استوار کرده متوقف گشتند و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصفهان و فارس از راه بروجرد و عراق مراجعت بدار الخلافه طهران فرمود و هم درینسال در شب جمعه بیست و هشتم رجب نصرالله خان سرکشیکچی باشی در شیراز بدرود جهان کرد و جسد او را حمل داده در بقعه شاهزاده عبدالعظیم مدفون ساختند و شاهنشاه غازی فرمانفرمائی مملکت فارس را از بهر دلخشنده خورشید سپهر سلطنت ولیعهد دولت ابد آیت ناصرالدین شاه نامزد فرمود و برادر کهتر خود فرهاد میرزا را که حاکم طهران بود نایب الایاله لقب داد و بمملکت فارس فرستاد و میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را بوزارت او برگماشت فرهاد میرزا در عشر اول ذیقعده وارد شیراز گشت و آن مملکت را بانتظام کرد و چون مردم بهبهان در گذاشتن منال دیوانی کار بمعاطلت میکردند منصور خان سرتیپ فراهانی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز بدان اراضی گسیل ساخت تا بعضی از مردم شیرزا دستگیر کرده بشیراز فرستاد و میرزا قوامی را که کارفرمای بهبهان بود فرار کرده بنزدیک منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان و خوزستان شتافت و هم درینسال آن هنگام که شاهنشاه غازی از کاشان رهسپار اصفهان بود معروض درگاه افتاد که مردم کرمان برخلاف میرزا که اینوقت حکومت آن اراضی داشت برشوریده اند و او را در حکومت کرمان و اخذ منال دیوان مداخلت نمیگذارند شاهنشاه درخشم شده بدان شد که جاعتی را بتدمیر اشرار آن بلده مامور ساخته طایفه شماعی وکلان تری و بعضی از اعیان آن اراضی را که باعث این فتنه بودند بکیفری بسزا کنند کاردان حضرت از در ضراعت زبان بشفاعت کشودند که چون میان حاکم و رعیت کار بمنازعت رفته است چون خاطر مبارک نهضت بقوت حکومت روزگاری دراز مردم را بنکال و عقاب خواهد داشت اگر حکومت کرمان بدیگرکس مفوض شود بسلامت نزدیک تر باشد لاجرم فضلعلی خان سپهر پکی قراباغی را بحکومت اختیار فرمود و او را با یکفوج سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار شاهسون روانه نمود بعد از ورود فضلعلی خان مردم کرمان سر اطاعت پیش داشته دست از طغیان کوتاه کردند خاطر میرزا برحسب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از بیم جان به قلاع جنبص و اسفندقه و دیگر جایها گریخته بودند اندک اندک آسوده خاطر شده باز جایی آمدند

نیابت فرهاد میرزا در حکومت فارس

کرشمه ری آقاخان محلاتی و در آمدن او بطهران و دیگر باره فرار کردن و طغیان و رزیدن او

دهم در فصال چنانکه بدان اشارت شد چون آقاخان محلاتی در قلعه بم دستگیر آمد او را روانه درگاه شهریار داشتند روزی چند در بقعه شاهزاده عبدالعظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود حاجی میرزا آقاسی حاجی عبدالمحمد محلاتی را که در معنی آقاخان از تحمیلات او بار فرمان برداری از دوش فرو گذاشت و فرار کرد بشاهزاده عبدالعظیم فرستاد تا او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد آقاخان را اگرچه این امر بنحی عظیم بود لاکن پذیرفتار گشت و کلاه از سر برگرفته دستاری سبز بقانونی که آئین سادات قریشی است بر سر بست و باتفاق حاجی عبدالمحمد بخانه حاجی میرزا آقاسی نزول کرد و بشفاعت او از وخامت عمل آسوده گشت و بعد از روزی چند رخصت یافته روانه محلات شد و در خانه و قلعه خویش نشیمن کرد و مزرع و مرتع خود را مالک آمد آنگاه از اولیای دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر مکه معظمه و زیارت عتبات عالیات و بهمین این مسئولش نیز اجابت مقرون گشت پس زنان و فرزندان و اموال و انقال خود را از راه بغداد روانه کربلا و نجف نمود آنگاه در مدت سه ماه در هر جا از بلدان ایران اسبهای مهیا و ذخیره بود که توانست خرید از مردم خویش بنهانی فرستاد و دو چندان که مذابود بها داد و چنانکه کس ندانست در محلات پانصد سراسب تازی جهنده بمضمار بست و اعدادکار سفر کرد و مردم زرم دیده را نیز بذل زر بفریفت و در عشر اول رجب یکشب از محلات برگشته راه کرمان پیش داشت چه در کرمان جماعت عطاء اللهی تمامت طریقت اسمعیلیه دارند و آقاخان را امام وقت پندارند خواست تا در انجا لشکری انجمن کنند و سر بخود سری برآرد و فرمانی چند از قبل شاهنشاه غازی مجعول کرده شبیه خط و مهر تمامت مستوفیان درگاه را در پشت فرامین رقم کرد بدین شرح که ما حکومت کرمان را تفویض آقاخان نمودیم امر و نهی او را مردم کرمان نافذ دانند و سر از فرمان او برنتابند و خود نیز باعیان کرمان بدانگونه که رسم حکام است مکتوبها کرد و بحاجی سید جواد مجتهد کرمان بدین شرح نامه

نامه آقاخان محلاتی بحاجی سید جواد

سفر کعبه کنم تا بخرابات رسم زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز بنده درگاه عزم زیارت مکه معظمه داشتم در عرض راه این احکام و فرامین رسید ما مور حکومت و توقف در کرمان شدم مهمان پذیر باشید والسلام و از خویش چون خبر بیرون شدن آقاخان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد حیلت سازی او را رقم کرده بدست مسرعان سبک سیر روانه مملکت یزد و کرمان داشت مع القصه آقاخان همه جا بسرعت تمام طی مسافت کرده نخستین یکبار شهر یزد رسید و چون جماعتی از قبایل عطاء اللهی در آن محال نشیمن داشت نتوانست پوشیده گذشت خواست تا ایشان را نیز باخود کوچ دهد لاجرم میرزا حبیب الله دبیر خود را روانه نمود تا در شهر یزد عریضه از زبان خود نگاشته ارسال خدمت شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله نمود بدین شرح که شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکه معظمه فرموده تا از بندر عباس طریق مقصد سپردم و فرمانی از پادشاه نگاشته رخصت میرزا آقاسی نیز بنمود که آقاخان که از راه بندر عباس روانه مکه معظمه است حکام بلدان و امصار عرض راه تمامت او را نگاه دارند و همه جا پذیره او کردند و مهمان پذیر باشند بهاء الدوله که فرمانگذار آن اراضی بود بفرمود تا در میان شهر خانه از بهر ورود او معین کردند و ساز و برگ مهمان نوازی مهیا داشتند و چندکس نیز باستقبال او بیرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقاخان ساعت ورود خود را مشخص کرده بود او را بشهر در آورد روز

دیگر کمتر از پذیره شدگان آقاخان مراجعت کرده و در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقاخان از شهر یزد بدان سوی عبور کرده و در قلعه نوکه یکفرسنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده و هم در زمان چندتن از مردم اقدائی درآمدند و معروض داشتند که آقاخان حکم داد تا مردم و مواشی و نقار شتران ما را ما خود داشته با خود برانند شاهزاده بهاء الدوله یکتن را پیش خود را بدو فرستاد که برای شما خانه در شهر معین کردیم چه شد که در نیامدید و شتران این مردم را از بهر چه رانده اید آقاخان در جواب گفت که من فردا کرپانزده هم است نماز دیگر بشهر درمی آیم و از حضرت شاهزاده برخوردار میشوم و این شتران را بکری گرفته ام و زرگری را میرزا حبیب الله حکم فرستاد که در شهر بساند میرزا حبیب الله نیز بر دولت نهاد و خود نیز بنزد آقاخان شد که روز دیگر او را بشهر در آورده و زرگری را بشتر داران برساند و گذشتن از کاریز دراز بهانه چنین آورد که چون کروهی از ایل عطاء اللهی در این محال نشیمن دارند برای دیدار ایشان و اخذ زکوتی که در میان آنجماعت برقرار است بدانجا شده با الجمله صبح پانزدهم کشوف افتاد که آقاخان دو ساعت قبل از سپیده دم از قلعه نو برنشسته و بطرف کرمان شتافته و هنگام زوال آفتاب مسرعی از دارالخلافه برسید و خط شاهنشاه و نگارش حاجی میرزا آقاسی را بشاهزاده بهاء الدوله سپرد بدین شرح که آقاخان از محلات فرار کرده و مشایی چند از پادشاه جل منوده تا بدان دست آویز فتنه انگیزد چون در ابیابی ماخوذ دارد و معلولا بطهران فرست شاهزاده بهاء الدوله خشمگین شد و نخستین پیش کرد که مردم آقاخان چندند و کشوف داشت که برادرانش محمد باقرخان و میرزا ابوالحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا هادی و دو دست سوار کار آزموده و جماعتی از شمخالچی ملازم رکاب اوست و در یزد نیز جماعت عطاء اللهی با او پیوستند شاهزاده بهاء الدوله را در یزد لشکری بدست نبود یکصد تن از نگاهبانان قلعه ارک یزد را برداشته با بیست تن سوار که حاضر بود آهنگ آقاخان کرد بعضی از مردم مجرب گفتند این چه عزم است که تصمیم داده با این قلیل مردم پیاده چگونه میتوان با سواران از جان گذشته در آویخت پیم آنست که مردم شما هزیمت شوند و شما دستگیر گردید و نام دولت را پست کنید بهاء الدوله از غضب فرو خشکشت و گفت آقاخان و لشکر او را امکانت آن نیست که من از و اندیشناک شوم اگر همه گیتی نه باشم از قفای او تاختن کنم و او را و هم شکنم این بگفت و اسب خویش را طلب داشته بر نشست و آن قلیل مردم را برداشته مانند ضرغام غضبان رهسپار گشت چون سه فرسنگ طی مسافت کرده بمحمدآباد رسید مسموع داشت که سرباز شقاقی از کرمان مراجعت بطهران مینماید و در سریز و فرود میشود یکتن بطلب مدد نزد ایشان فرستاده و خود از قفای آقاخان طریق مهریز گرفت تا شش فرسنگ پانزده فرسنگ است گرفت و نزدیک بسپیده دم وارد مهریز گشت آقاخان از انجا کوچ داده بود و از انسوی سرباز شقاقی سراز فرمان برتافته گسی بدو پیوند نشد در این وقت بهاء الدوله خویشتن را سریز و برداشت و در انجا ابوالفتح خان سرهنگ شقاقی را بکلمات عتاب آمیز خطاب کرده سیصد تن از سرباز شقاقی اختیار کرده و هم در زمان از دنبال آقاخان شتابان گشت اما آقاخان در همه جا در بیابان و دور از شارع قطع منازل میکرد و آهنگ شهر بابک و سیرجان میتاخت و دو فرسنگ از انسوی مهریز چشمه و برجی در بیابان ظاهر بود آقاخان بر سر آن چشمه فرود گشت و هنگام زوال آفتاب که از انجا خواست کوچ داد شاهزاده بهاء الدوله با سیصد تن سرباز شقاقی و صدتن پیاده جندقی

مقاتلت و مبارزت بهمن میرزای بهاء الدوله با آقاخان محلاتی

برسید

برسید و در آن کرمکاه روز دوقوت کرما چشمه آب را در دست دشمن یافت ناچار از کرد راه آهنگ جنگ کرد و
رو به صف راست کرد و سواران آقاخان و شمخی لچیان و جماعت عطاءالله همدست و همداستان مخذول را خشد
شاهزاده بهاءالدوله که بحکم حسب و نسب آموخته حرب و خوکرده میدان بود چون این بدید اسب برجهاند و از
چپ و راست تاختن همی کرد و حمله همی بر دناکاه در کرمکاه میدان کولوله برا سر او آمد و اسب از پای برفت
بهاءالدوله را ازین حدیث دهشتی در ضمیر جای نکرد و همچنان پیاده در پیش روی سربازان همی شتافت و لشکر را
تحریض بجنگ داد و بالجمله تا هنگام فرو شدن آفتاب هر دو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابوالحسن خان برادر
آقاخان نیز فراوان مبارزت نمود و جلادت آشکار کرد و هشت تن از سربازان مقتول کشت و شانزده تن از مردم
آقاخان بخاک افتاد و بسیار کس جراحت یافتند چون شب تاریک شد آقاخان با سواران خود راه سیرجان برگرفت
و چون آن ارض سرحد یزد و کرمان بود بهاءالدوله روا ندید که بی اجازت کارداران دولت از مملکت خویش بدانسوی
سفر کنند و دیگر پیادگان نفس گسسته را از قضای سواران بتازد لاجرم صبحگاه از سر آن چشمه راه یزد برگرفت او در
کرمان یکروز از پس آنکه مناشیر مجعول آقاخان را مردم شهر مطالعه کردند مسرعان سبک سیر با فرمان پادشاه وارد
کرمان شدند و حکم دستگیر ساختن او را برسانیدند دیگر داراد و رادر یزد نیز انها داشتند فضلعلی خان قاجار کرمان
با عداد کار پرداخت و هم در ینوقت چنان افتاد که کهن دل خان والی قندهار و مهرول خان برادر او و خوانین
افغان چنانکه بشرح رفت بعد از فرار از قندهار و پناه آوردن بدربار شهریار برحسب فرمان بلوک شهربابک بسیورغال
ایشان مقرر شد و نشیمن از انجا جستند تا هنگام برسد و سفر قندهار کنند و بر مملکت خویش دست یابند بعضی از
مردم شهربابک از سرداران افغان رنجیده خاطر شدند و از در خصومت سخن کردند عاقبت کار بمقابله و مقاتله کشید
سه چهار هزار تن از مردم شهربابک و این عطاءالله و خراسانی همکروه شده آهنگ افغانان کردند و حاجی محمد
شهربابکی کارفرمای انجماعت کشت افغانان چون قوت آنجمع نداشتند در قلعه شهربابک متحصن گشتند و از انجانبین
بازار محاربت رواج گرفت در میان این کیرودار آقاخان برسید و این حدیث را از اقبال بخت و دولت
چه لشکر همی ساخته جنگ بیافت و در خاطرها کز نخستین قلعه افغانان را مستخرد داشته اموال ایشان را ماخوذ
دارد آنگاه راه شهر کرمان سپارد پس لشکریان را در کار محاصره استوار داشت و از انسوی محمد باقرخان
برادر خود را روانه سیرجان نمود تا مردم آن اراضی را از طغیان آقاخان بیاکاهاند و ایشان را باطاعت و انقیاد
او بخواند محمد باقرخان با راضی سیرجان شتافت و قلعه زیدآباد را مقر خویش ساخته باغوای مردم پرداخت
و از انجانب فضلعلی خان بعد از اگهی از کار آقاخان مردم خویش را برداشته از کرمان بیرون تاخت و در منزل بایز
در رود محمد باقرخان را در قلعه زیدآباد اصغا نمود نخستین آهنگ او کرد و محمد باقرخان چون قوت مقاومت
با و نداشت در قلعه زیدآباد متحصن گشت و برادر را ازین کار اگهی فرستاد آقاخان بتوانی از شهربابک و عطاءالله
و خراسانی سپاهی گزیده ساخته راه زیدآباد گرفت آنگاه که آفتاب سر بر زد بزیدآباد در رسید و هم از گرد راه
جنگ به پیوست و تا هنگام زوال آفتاب آتش حرب افروخته بود بسیار کس از جانبین بدرد و جان کردند در پایان
امر لشکر آقاخان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده با راضی احمدی و لار گریخت فضلعلی خان بعد ازین فتح زیرجان

بشهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان معذرت جست و اشرار قبایل سیرجان و شهربابک را کیفر
کرد آنگاه معلوم داشت که آقاخان دیگر باره در احمدی دلار تجهیز لشکر کرده و بطرف اسفندقه و جیرفت رفته
و سعیدخان رودباری و مردم کرمسیر با او پیوسته اند و قلعه اسفندقه را که معقلی محکم است میثاق خویش کرده
و از جبوبات و خلات انباشته ساخته فضلعلی خان مردم خویش را برداشته بدفع او رهسپار آمد و در ارض سوغان
برای تجهیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان سه فوج سرباز و دو عراده توپ طلب نموده با لشکر خویش پیوسته
کرد و در اینوقت خبر رسید که آقاخان از اسفندقه بطرف کرمسیر سفر کرد و فضلعلی خان دیگر از قضای اوتاختن را مناسب
وقت ندانست و دفع دادن او را در اول بهار نیک تر شمرد لاجرم مراجعت بکرمان کرد و هم در اینوقت قنبرعلیخان ناظم
از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قبل علیرضا پاشا عبدالرزاق افندی کلیددار روضه کاظمین علیهما السلام بدرگاه
آمد و اظهار مسکنت و معذرت کرد و زیان محمره را برذمت نهاد و حامل صاحب ایلچی روسیه برای تماشای اصفهان
حاضه همت کشت و هم در اینوقت شاهزاده خانلرمیرزا که بعد از ورود فضلعلی خان بکرمان طریق خدمت سپرد چون بشهر
یزد رسید با شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله در آویخت که از این پیش حکومت این شهر با من بود و من در این امر ازتو
سزاوارترم شاهزاده بهاء الدوله چون دید خانلرمیرزا هنوز طفلی است اگر با او ازدر مبارزت پیرون شود او را
دفع و بدپسند خردمندان نخواهد بود شهر یزد را بگذاشت و راه اصفهان برداشت کارداران دولت مسرعی کسیل
ساخته خانلرمیرزا را حاضر کردند و شاهنشاه غازی همی خواست او را در موقف عتاب بدارد و عقابی کند بشفاعت
حاجی میرزا آقاسی عصیانش منسی کشت و شاهزاده بهاء الدوله دیگر باره بحکومت یزد بازگشتافت و هم در اینوقت
میرزا رضای میزان آقاسی از سفارت خوارزم بازآمد و از جانب الله قلی توره نیز رسولی برسید و چهل راس
اسب ترکمانی پیش گذرانید آنگاه شاهنشاه غازی بعد از سه ماه و ده روز توقف از اصفهان خیمه بیرون زد و از راه
خوانسار و جرفادقان قطع مسافت کرده بنهاوند و از انجا بهمدان سفر کرد و در انجا شاهزاده حمزه میرزا را طلب فرمود
و حکومت قزوین را بطهماسب قلیخان قزوینی تفویض داشت و در انجا بعضی از مردم خوانسار و کلپایگان که از
حکومت نیرالدوله فرخ سیر میرزا بزحمت بودند زبان بسعایت باز داشتند و سخن از دروغ و بهتان در افکندند
و بعرض کارداران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمدتقی خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل او را باب
مکاتبات فراز کرده در عصیان و طغیان با دولت ایران مواضعه نهاده اند لاجرم برحسب فرمان بخشعلی خان قراباغی
یوزباشی برفت و او را در قزوین بحضرت آورد و بعد از فحص مکشوف افتاد که او را جنایتی نبوده و از در سعایت کذبی
بدو بسته اند لاجرم ملازم خدمت کشت مع القصه شاهنشاه غازی از همدان بقزوین راند در عرض راه عریضه فرخ
خان پیشخدمت خاصه که از منزل کردن ما مور بفحص حال مردم کیلان شد رسید و مکشوف افتاد که امان الله خان
افشار روز بر کیلان طریق زهد گرفته و چنان در تزهد نام برداری کنند که هنگام عبور در بازار و بزرن اگر حبات
گندم و ارزن نگرد که از جوال زراعت پیشه پاشیده باشد ایستاده شود و حبه حبه بدست خویشتن برگیرد و جامه
پشمین پوشد و بر حصیر نشیند ازین روی فیصل امور بدست او مهمل مانده و منال دیوانی ما خوذ نینقاده لاجرم فرمان
شد که فرخ خان غفاری یحیی میرزا حاکم کیلان و امان الله خان افشار را روانه درگاه سازد و خود بنظم شهر

اخذ

شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

وزارت محمدامین خان نسقچی باشی در گیلان

واخذ منال دیوانی پرداز و لاجرم ایشان از گیلان سپرون شده در قزوین برکاب پیوسته و محمدامین خان نسقچی باشی بجای مان الله خان وزارت گیلان یافت و حکم رفت که فرج خان در گیلان توقف کرده منال دیوانی را بالجمله باخود وارد و سالهای مستقبل را نیز عمل معین کنند که اینکونه فتور در کار خراج نیفتد و فرج خان اینخدمت پرداخته کرد و بعد از هشت ماه طریق درگاه برداشت با الجمله شاهنشاه بعد ازین وقایع راه طهران برگرفت و در دارالخلافه نزول فرمود و این هنگام جهانگیر میرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران میرزای والی هرات بتقبیل سده سلطنت رسیده چین ضراعت برخاک نهادند و مورد الطاف و اشفاق خسروانه شدند و هم در امثال سلیمان خان امیر تومان از حکومت خمسه معزول شد و شاهزاده حمزه میرزا فرمانگذاری یافت و ملا عبدالعزیز کاشانی با اشاق عبدالرزاق افندی مامور بسفر بغداد و توقف آن اراضی گشت تا در کار زوار و تجار ایران شحنگی کند و نگران باشد که از لشکر و رعیت آل عثمان ایشان را زیانی نرسد

شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق سنه اود ئیل ترکی چون سه ساعت و چهل و دقیقه از شب یکشنبه بیست هفتم شهر محرم سپری شد آفتاب بمحل تحویل داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید گسترده کرد و چاکران درگاه را ببذل درهم و دینار شاد و خوار ساخت در اول بهار امسال از فضلعلی خان حاکم کرمان عریضه برسید که اگرچه آقاخان ازین جنگ شکسته برفت لاکن از اندیشه خویش دست باز نداشته در تجهیز لشکر و اعداد کار روزگار برد اکر سپاهی در خور جنگ بدینجانب آهنگ کند روا باشد لاجرم فرمان شد تا جیب الله خان امیر تومان با مردان میدان و توپهای بره کوب بسیج راه کرده طریق کرمان برداشت و ازانسوی چنانکه بدان اشارت شد آقاخان در کرمسیر مهیای تجهیز لشکر بود و دران چند ماه دستان اعداد خویش را بسزا دید و با سواره و پیاده ابنوه و دو عراده توپ و توپرخانه فراوان برداشته بآهنگ تسخیر شهر کرمان رهسپار گشت فضلعلی خان حاکم کرمان چون این بشنید نخستین اسفندیارخان برادر خود را با فوجی از لشکر باستقبال جنگ اوپیرون فرستاد و از قضای او عبدالله خان سرتیپ با دو فوج ملایری و توپسرکانی و دو عراده توپ راه برگرفت ولی محمد خان سرتیپ تفنگچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپر شد نخستین در دشت آب اسفندیارخان با آقاخان دوچار گشت از دو رو صف برکشیدند و جنگ درپیوستند بانگ کیخسرو وار بالا گرفت اسفندیارخان مردانه بکوشید و از انسوی آقاخان و برادرانش پای سخت کردند و پی در پی حمله افکندند در میانه اسفندیارخان چند زخم کران برداشت و هم کلوله بر مقتلش آمده از پای درآمد و لشکرش هزیمت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند آقاخان چون از کار اسفندیارخان بپرداخت هم دران گرمی بر سر عبدالله خان تاختن آورد و عبدالله خان با اول حمله ضعیف گشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه بزنجان متحصن گشت آقاخان در حصار را دون او سودی نیافت او را بگذاشت و متوجه آهنگ ولی محمد خان سرتیپ کرده و از کرده راه چون صرصر خزان بروی زد در اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد ولیخان را دستگیر نمود آنگاه در هفت فرسنگی کرمان در اراضی بردسیر بقلعه شیزجای کرده و باعیان کرمان همه روزه مکتوب فرستاده ایشان را اغوا همی کرد که فضلعلی خان زادست

بسته بمن فرستید در ینوقت امیر توپخانه از کرد راه برسید و نخست آهنگ آقاخان کرد و او نیز بی خوف و هراس در برابر امیر توپخانه ایستاده صف راست کرد و جنگ به پیوست آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ جهان را تیره گون ساخت در پایان کار آقاخان شکسته شد و طریق راه در پیش داشت و بازگردی کرد و در شیراز جای کرد و امیر توپخانه منظفر و منصور بشهر کرمان در آمد اما فضلعلی خان از در دیگر در آمد و غلبه آقاخان پوست بر تنش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند دور نباشد که مردم کرمانش دستگیر ساخته بآقاخانش سپارند ناچار بتجهیز لشکر پرداخت و در مدتی اندک سپاهی در خور جنگ برآورد و بتوپخانه خواهی برادر کمر بسته باشتاق امیر توپخانه راه قلعه شیز برداشت آقاخان چون دید که از اغوای مردم کرمان جمعیت فضلعلی خان متفرق نشد و نیک مرد برادر کشته باشکر ساخته در میرسد مصاف او را پسندیده نداشت و از قلعه شیز بیرون شده بجانب بم و نرماشیر کوچ داد فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرده از قفایش تاختن کرد و در منزل ریگان که سرحد بلوچستان و نرماشیر است بدو رسید و هر دو لشکر ساخته جنگ شده درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند بعد از کشش و کوشش فراوان لشکر آقاخان شکسته شد و دو بهره از مردش مقتول و دستگیر آمدند و هم در ینوقت روز پگاه شد و تاریکی جهان را فروگرفت آقاخان هم دران تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از انجا راه هندوستان سپرده در بندر بمبئی سکون اختیار کرد فضلعلی خان بعد ازان فتح مراجعت بکرمان کرده صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشت و هم در ینسال در مملکت فارس میان قبیله قشقائی و ایل ممسنی خصمی واقع شده و کار بمقاتلت و مبارزت انجامید فرهاد میرزا که حکومت شیراز داشت میرزا فضل الله ضیاء الملک را در آن بلده گذاشته بمیان قبایل شتافت قلعه طوس و قلعه نوذرده دیگر معاقل ایشان را خراب کرد و از قبایل رستم و بکش و جاوی و دشمن بایری که شعب ممسنی هستند گروگان گرفت و علی ویس خان برادر خانعلی خان ممسنی را با چندتن از اشرار ماخوذ داشته بردمان توپ بست و آتش در زد و خانعلی خان فرار کرده بجانب ماهور میلاتی گریخت آنگاه حاجی شکرالله خان برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را بحکومت بهبهان باز داشت و از قبایل باوی و اجری و نونی و بایراحمدی و دیگر قبایل گروگان گرفته بجای شکرالله خان سپرد تا ایشان را بشیراز کوچ داد و میرزا کوچک یاور توپخانه را با توپ و سرباز در ممسنی بحکومت گذاشت و خود از راه خشت ببوشهر رفت و هم در ینسال شیر محمد خان افغان از قبل کامران میرزای والی هرات و یار محمد خان برادر خود که وزارت کامران داشت با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه آمد و خواستار عفو گناه گشت و معروض داشت که بعد از آنکه ناهمواری مردم انگلیس را در افغانستان معاینه کردیم و دانستیم که عصیان پادشاه ایران گناهی بزرگ بوده اینک از در اطاعت و متابعت ایستاده ایم و نام پادشاه را بر سیم و زر نقش

کرده ایم و خطبه بنام او میخوانیم

حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او بدست مردم کرند

و هم در ینسال نور محمد خان سردار قاجار برحسب فرمان از حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان شکی بجزا نگذاری خوزستان و نظم حدود عراقین عرب و عجم نامور گشت اگرچه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود و نسب بسلیم خان شکی میبرد که بسیار وقت ناشش درین کتاب مسطور افتاد و او از اهل سنت و جماعت بود و در

درگیش

درکیش خود متعصب و متمنی بود از آنسوی پیشتر از امالی ایلات خوزستان و قبایل حدود عراقین عالی باشند
و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خدای یگانه دانند تعالی الله عما یقول الظالمون لاجرم حاجی خان آن مردم را برانگیزه
خلاف شریعت خویش میدانستند مامور میفرمود خاصه در قطع شارب و ایشان از کلمات او هارب بودند عاقبت
کار بخصومت رفت و درمیان قبیله کرند آثار بی فرمانی پدیدار آمد و حاجی خان چون این بشنید با لشکری اندک بمیان
آن قبیله سفر کرد تا ایشان را کیفر کند سخت مردم کرند از در اطاعت و فرمان برداری بیرون شدند
و هدیه و تحف پیش کشیدند و گفتند از مذهب و کیش ما سخن مکن و دیگر هرچه گوئی فرمان پذیریم و سر از اطاعت
وانقیاد بیرون نکنیم حاجی خان نیز بدین سخن رضا داد و از قضا یکتن از مردم او را برای اخذ آزوغه بامردی از
شناختگان کرند کار از مناقشه ببارزت انجامید و مقتول گشت حاجی چون اصغای این قصه نمود سخت خشمگین شد
و آن کین که در خاطر می نهفت آشکار ساخت و حکم داد تا تمامت مردم کرند را درکنده و زنجیر کشند و بجانب
کرمانشاهان کوچ دهند آنجماعت چون این بدیدند یکبارگی از در منازعت بیرون شده همدست و همداستان
روبسرای حاجی خان نهادند و او بمدافعت میان استوار کرد و چون شیر عرین از رواق خویش کمین بگشاد
و چهل تن از مردم کرند را هدف گلوله آتشین ساخت و در پایان امر از اطراف آنجا نه صعود کردند و آن رواق را
برسراو فرود آوردند و آتش در آن سرای زدند حاجی خان از آن رواق بیرون شد و چون نیروی مقاومت
نداشت خویشتن داری همی کرد تا سپیده صبح سر برزد و این هنگام میان کاهدانی در کریخت و مقداری کاه
بر زبر خود بریخت و غلطان درآمد و بعضی از مردم او را مقتول ساختند و او را نیافتند چون ساعتی برگذشت
و آتش بکاهدان در افتاد و ناچار از میان کاه بیرون شد و مردم آن بلده یکجانب او حمله بردند و تفنگ ها بگشادند
پیکبار چهار زخم گلوله بیافت و باچنین جراحت خنجر خویش را کشیده بدانجماعت بتاخت و دو تن را باز خم
خنجر بکشت و خود نیز بیفتاد و بمردم مردم کرند بعد از قتل او از بیم شاهنشاه ایران کوچ داده در اراضی بغداد نشیمن
کردند چون این خبر معروض درگاه پادشاه اقاق و عبدالحسین خان جوانشیر رتبه سنب ابراهیم خلیل خان میر و بحکومت
آن اراضی نصب فرمود و علیرضا پاشا وزیر بغداد را فرمان کرد که آنجماعت را دست بسته بدرگاه فرستد و هم
در امسال یکتن از فرزندان شاهنشاه غازی که نام و لقب خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت و هنوز چهار ساله
بود بدرود جهان کرد و هم در امسال از قبل کارداران انگلیس ریاح صاحب طبیب بدست آویز سیاحت بدار
الخلافه طهران آمد و با اولیای دولت سخن از اتحاد و دوستی در میان نهاد و چون اکراهی از ایشان نیز ندید
شاد خاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد و هم در امسال هشتصد سوار از جماعت ترکمانان
بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختن برده هیچ دقیقه از اسر و سبی و قتل و غارت فروگذار نکردند و هم در
عرض راه از قضا با محمد ولیخان برادرزاده آصف الدوله که با معدودی لشکر کاه رفته بود باز خوردند و او را
نیز ماخوذ داشتند چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد با لشکری ساخته باراضی ترکمانان تاختن برد و ایشان را
زحمت فراوان کرد و با اینهمه محمد ولیخان را نیافت چه او را بجانب مرو تاخته بودند لاجرم باز مشهد مقدس شده
صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی محمد علیخان غفور را بنزدیک الله تقلی توره فرمانگذار خوارزم رسول

فرستاد که اگر ایلغار ترکمانان بزمان تو بوده ساخته جنگ باش واگرنه آنجماعت راکه طراز این منازعت کرده اند

کیفر کن و محمد ولیخان و دیگر اسیران را بحضرت ما فرست

فتح بنفهل و بلوچستان بدست امیر تومنجانه و حکومت عباسقلی خان والی در کرمان

درهم در امینسال بعد از فرار آقا خان امیر تومنجانه بطریق بلوچستان کوفت و پانزده منزل از آنسوی کرمان تاختن برده

قلعه بمپور را محصور داشت و مدت ده روز دیوار برج و باره را بگلوله توپ و خمپاره تخریب داد مردم بمپور فریاد

برداشتند و امان طلبیدند امیر تومنجانه صغیر و کبیر آن شهر را کوچ داده در لشکرگاه سکون داد و آن قلعه را با خاک

پست کرد و روزی چند دران اراضی اقامت داشت از قضا یکروز که امیر تومنجانه بشکارگاه رفته بود یکتن از سربازان

دست جمیله را بگرفت و با او در آویخت و خواست با او درآمیخت شوهر آن زن این بدید و غیرت برداشت و مردم

بمپور جنبش کردند و خواستند تا زنان و اطفال خویش را با تیغ کذرانیده از پس آن رزم دهند تا بتمامت مقتول گردند

و نیران حرب افروخته گشت و آلات ضرب بکار افتاد و در یکوقت امیر تومنجانه برسید و چندانکه خواست این آتش

افروخته را بنشاند نتوانست او نیز تیغ برکشید و حکم بر قتل داد و بیشتر از ان مردم عرصه هلاک و دمار گشت و دیگر

اسیر و دستگیر شد پس از بمپور اسیران را بکنده و زنجیر با خود ببرد و تا مسافت پنج منزل بقندهار برفت و بسیار

کس از متمردین را نابود ساخت آنگاه صورت حال را عریضه کرده با اسیران روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه

غازی چنانچه تمام الماس تشریف او بفرستاد و دیگر سران و سرکردگان را خلعتهای گوناگون کرد و ایشان را

علم براجعت فرمود و درین سال مکنیل صاحب از انگلیس برای انجام کار مصالحه وارد دارالخلافه گشت و شاهزاده

فتح الله میرزای شجاع السلطنه از حکومت کاشان معزول شد و علیخان سالارخان بجای او نصب گشت و از

قبل امپراطور روسیه غراف مدن بدرگاه آمد و هدایای خویش را با مکتوب امپراطور پیش داشت و خامل صاحب

مراجعت به پطرزبورغ کرد و هم درینسال برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او

نوذر محمد خان سردار بوزارت او سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا بحکومت بروجرد مامور گشت و خانلر میرزا

فرمانگذار همدان و شاهقلی میرزا حاکم ملایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد و عباسقلی خان جوانشیر

والی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دارالخلافه راه برگرفت بعد از ورود بیزد در خاطر گرفت که اسیران

بنفهل را که امیر تومنجانه در ممالک ایران پراکنده ساخته چندانکه تواند بزور و ریا بزر از مردم بازستاند و بمساکن خویش

رساند تا دل مردم بلوچ را بسوی خویش کند و نام دولت را بعدالت بلند سازد پس ده روز در یزد اقامت کرد

و معادل سه هزار تومان زر مسکوک در بهای اسیران بذل کرد و میرزا محمد علی مجتهد یزدی را نیز وصیت کرد که از

پس او چندانکه اسیر از شهر و قری بدست شود و خریده روانه کرمان دارد آنگاه راه کرمان برگرفت و بعد از ورود

بکرمان نیز چندانکه در میان سربازو توپچی و تفنگچی کرمانی اسیر بنفهل یافت بخرید و جمعی را نیز بقوت فرمانگذاری

از سرای مردمان طلب داشت و هر یکرا آزوقه و علوفه عطا کرده بتفاریق روانه بنفهل داشت و از برادرزاده

محمد علیخان بنفهلی جل رسید بستد و صورت حال را در عریضه نگارداده روانه دربار داشت شاهنشاه غازی او را

تحسین کرد و فرمانداد که چندانکه در عراق از سرای بنفهل بدست شود روانه کرمان دارند مابالجمله سه هزار رد

حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان

ششصد تن اسیران بنفهل بدست عباسقلی خان والی بازوطن شدند وبیشتر از آنجماعت را نیز بذر زراعت عطا کرد
ومحراب خان ودیگر بزرگان بنفهل را بخلعت وعطیت شاد وکامران ساخت وهمچنان حاکم سیستان را ببذل تلیید
وتعریف وانفاذ خلع وتشریف شیفته خاطر کرد وچندانکه از دیگر چاکران پادشاه نیک تر پذیرای فرمان بود وطریق
تجارت بطرف بلوچستان وسیستان گشاده گشت مع القصه عباسقلی خان والی کارکرمان وبلوچستان را منظم
کرده وراخذ منال دیوانی بامردم برفق ومدارا بود بدین نهاد که چون در مملکت او مالی بسرقت برند اگر از سارقین
ماخوذ نتواند از خویشتن برساند چنانکه باین پیمان دو هزار تومان زیان یافت ومالی که چندساله در حدود یزد و
اصطهبانات بسرقت رفته بود بابلاغ امید وپیم استرداد کرده بخداوندمال تسلیم نمود ودیگر محمدعلی خان مهنی که در
آذربایجان محبوس بود وبعد از وفات خاقان مغفور محمدعلی شاه فرار کرده بمیان قبایل مهنی ومجاز که در سفندقه
وسارود جیرفت نشیمن داشتند در رفت وحکام کرمان تا اینوقت بدو دست نیافتند عباسقلی خان چندانکه
خواست خاطر او را از دهشت ووحشت پرواخته کند ونزدیک خویش حاضر سازد نتوانست لاجرم میرزا اسدالله
خان مستوفی کرمان را باجمعی از لشکریان مغافصة برسر او تاخت ومحمدعلی خان بمیان ریگستان گریخت ولشکر
از تعاقبش بتاخت واو را در فرازتلی بمحاصره انداخت وبقوت یورش او را کرفته مغلولا بکرمان آوردند واز انجا روانه
طهران داشتند ودیگر قلعه بم را که از مرور لشکر خراب وبیاب افتاده بود تعمیر کرده وعلف وآذوقه چندین ساله
بذخیره نهاد وچاه آب آنرا که انباشته بودند حفر نمود ودر حومه کرمان حکم داد تا دوازده هزار اصله توت غرس کردند
تا از بهر کرم قز وتحصیل ابریشم بکار باشد ودیگر چنانکه مرقوم شد بعد از غلبه مردم انگلیس بر افغانستان برحسب فرمان
شهریاربک وازفارس بلوک هرات ومروسرخس بتیول وسیورغال سرداران افغان مقرر شد وکهن دل خان
سردار افغان باتفاق رحیم دل خان ومهردل خان برادر انش ومحمد صدیق خان ومحمد عمرخان پسران او وسایر
پسرها وسردارهای قندهار ده پانصد تن ملازمان او در شهریاربک جای کردند بعد از حکومت عباسقلی خان والی
چون افغانان ببارزت مردم انگلیس بیرون شدند چندکرت کهن دل خان سردار خواست تا راه قندهار
گیرد وبالشکر انگلیس طریق گیرد وازسپر دچون درمیان دولت انگلیس وایران از روزکار قدیم طریق مهر و
عداوت گشاده بود والی بدین امر رضا نمیداد وچون لشکر انگلیس یکباره از افغانستان بیرون شد ودیگر جای
عذر نماند ونیز کهن دل خان بیمناک بود که مبادا بعضی از مردم قندهار باو از درمخاصمت بیرون شوند واو را فرض
دهند لاجرم عباسقلی خان واجب دانست که بنا هنده دولت ایران را کامیاب باز فرستد واز آن سوی
چون کهن دل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد برادر خود رحیم دل خان را ناکاه بکرمان فرستاد
وصورت حال را باز نمود عباسقلی خان والی نخستین کس فرستاد ومنازل عبور ایشان را از نرماشیر تا سرحدات
واز آنجا تا سیستان علوفه وآذوقه فراهم کرد واسمعیل خان سرکرده جازه سواران ونایب الحکومه بم ونرماشیر را
حکم فرستاد که صد شتر آذوقه با ایشان حمل دهد وچندتن مرد متقی باخود همی برد که اگر حاجت افتد در عرض راه
حفر چاه کنند ومحمدرضا خان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق با ایشان همراه کند تا در قندهار
متمکن شوند با الجمله محمدرضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان راضی پسر خود لطفعلی خان را باسه تیر

سوار ملازم رکاب کهن دل خان ساخت تا او را بقندهار برده بر مسند حکومت جای داد و خطی از کهن دل خان گرفت و نزد یک عباسقلی خان فرستاد بدین شرح که برحسب امر کارداران دولت ایران لطفعلی خان با لشکر خود طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده ام و او را حارس و حافظ قلعه ارک قندهار داشته ام عباسقلی خان در پاداش این خدمت و ازای این زحمت خنجر و کارد مرصع و دیگر اشیاء نفیسه از بهر محمد رضا خان و لطفعلی خان انفاذ داشت و هم در امسال یکتن از مردم حیلت اندیش که در صورت بکیش درویشان بود و در معنی خبر از خوی ایشان نداشت در اراضی کرکان بدعوی کرامت و وصول بمقام ولایت سر برکشید و محمد مقلی ترکمان که در میان قبایل تکه نفوذ حکم و او مکانتی بسزا داشت با جماعتی از ترکمانان سر بر خط ارادت او نهاده و چنانکه رسم ترکمانان است و نام ایشان نگونه نه مردم را به نگاهداشت حشمت بر زبان نیاورند او را نیز حضرت ایشان لقب کردند و به پشتوانی و طریق عصیان گرفتند محمد ناصر خان قاجار قوانلو که این هنگام حکومت استراباد داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه بازنمود شاهنشاه غازی فرمان کرد تا محمد حسنخان سردار ایروانی با ده هزار تن سوار و سرباز آهنگ او کرده و شاهزاده اردشیر میرزا فرمانفرمای مازندران نیز با لشکری جرار جنبش فرمود و از اراضی خراسان جعفرقلیخان ایلخانی بر نجردی طریق کرکان گرفت و ششهزار سوار خراسانی با خود کوچ داد و چون ارض کرکان لشکرگاه گشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکمانان جای عرض و کوشش نماند محمد مقلی بی آنکه تیغی فراز شود یا تیری پرواز کند و مبرق و مرعد و مبرقع بگذاشت و بجانب دشت چاریق فرار برداشت اردشیر میرزا بصوابدید سردار رسولی بدو فرستاد که بهبود او طریق فرار سپارد که از ترکتازان این لشکر مخلص نتوانی جست اگر کوچه سلامت جوئی حضرت ایشان را بحضرت ما فرست و زن و فرزند بزرگان ترکمان را بدیخانب کسیل کن محمد مقلی چون این حدیث بدانست و ابواب چاره از همه جامه دریافت ناچار محمد خان پسر خود را با نفاق حضرت ایشان بدرگاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز گروگانها با پیشکش کسیل داشتند و پیمان نهادند که اگر فرمان رود تا صره خوارزم برومند و زرم و بهندار اردشیر میرزا صورت حال را معروض درگاه داشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده با لشکر یکباره در کرکان او تراق کند تا محمد علیخان غفور از سفارت خوارزم بازشود و مکنون خاطر اقدس قوره کمشوف افتد و در ازای این خدمت نشان شیر و خورشید تمام الماس و حمایل مرتبه اول سیر تبی به تشریف شاهزاده اردشیر میرزا عنایت فرمود و هم در امسال معادل سی هزار تومان از منال دیوانی فارس را برحسب فرمان پادشاه فرهاد میرزا برآ علف و آزوقه سپاه

محمد مقلی ترکمان و ظهور حضرت ایشان در کرکان

امیر تومنجانه به بمپور فرستاد

سفر کردن منوچهر خان معتمدالدوله بخوزستان و دفع فتنه محمد تقی خان بختیاری

و هم در امسال چنانکه از پیش مرقوم گشت محمد تقی خان کوتر سی بختیاری محل صعالیک و قدوه طاغیان بود و از اموال مجتازان و کاروانیان خزاین بر هم نهاده ده هزار سوار آماده فراهم داشت بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از اصفهان معتمدالدوله در قلع و قمع او یک جهته شده و در اول خریف از اصفهان خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرده و از لشکر فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج

لرستان و تفنگچی کلباد ی مازندرانی و سوار بختیاری و لرستانی و لشکری که در تخت فرمان سلیمان خان ارمنی
بود باشش عراده توپ ملازم خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود
حمل همی داد و هر جا بکوهستان و تیلا قها عبور کردی یخ سارهای سخت پیش آمد بفرمود تا با تبر و آلات دیگر
یخ بشکستند و توپها را تحویل دادند و از آبها و سنگلاخها همه بدست توپچیان و سربازان عرادهای توپ را
بکشیدند و راه بیریدند علی نقی خان برادر محمد تقی خان که ملتزم رکاب بود برادر را ازین درنگ و شتاب آگهی
فرستاد پیام داد که چاره خویش کن بلکه سر اطاعت پیش دار که جز این راهی و پناهی نمیدانم لاجرم محمد تقی خان
برادر دیگر خود محمد کریم خان را با اشیائی چند باستقبال فرستاد پس محمد کریم خان برسید و پیشکش و عریضه
برادر را برسانید و محمد تقی خان نیز از قفای او با اشراف قبیله در منزل مال میر پذیره گشت و بملازمان معتمدالدوله
پیوست ملاطفت فراوان و تشریف گرانمایه یافت آنگاه از معتمدالدوله خواستار آمد که شبی در قلعه تل میهمان
او حاضر شود و مسئولش اجابت مقرون افتاد و معتمدالدوله دیگر روز در ان قلعه بمیهمانی او رفت هم در ان قلعه معروض
داشت که اگر اجازت فرمائی من درین قلعه با عشیرت خویش متوقف باشم و چون نوروز بگذرد در اول بهار
در شوشتر حاضر شوم هم این آرزو پذیرفته آمد با برادران و یاران خویش در قلعه تل جای کرد و معتمدالدوله
با لشکر طریق شوشتر سپرد و چیستم محرم وارد شوشتر گشت اما چون نوروز سلطانی سپری شد و زمان میعاد
فرا آمد محمد تقی خان باز طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن بدرگاه سر برتافت چندانکه او را بوعد و وعید بیم
و امید دادند مفید نیفتاد علی نقی خان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقی خان بر خویشتن ترسناک است و او را از
از قبایل بختیاری دشمنان فراوانند اگر اجازت رود و علینقی خان بقلعه تل سفر کند و در انجا در حراست خویشتن
بیهتر تواند بود که راه حضرت گیرد و معتمدالدوله محمد حسین خان قراگوزلو و علی نقی خان را روانه قلعه تل نمود ایشان بر فتند
و او را مطمئن خاطر کرده تا صحرای لهبری که پنج فرسنگی شوشتر است بیاوردند هم در انجا محمد تقی خان خواستار آمد
که میرزا محمد خان کلبادی رفته او را از نو پیمانی نهند و اطمینانی دهد بفرموده معتمدالدوله میرزا محمد خان نیز برفت و
باز کار بانجام نشد این کرت خواستار شد که معتمدالدوله خود تا بدانجا سفر کند و سهم او را بشکند هر چند شفیع خان
و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از اینکونه سخن منع کردند پذیرفتار نگشت چون معتمدالدوله این سخن بشنید
گفت اگر چه هم اکنون قوت آن دارم که محمد تقی خان را دستگیر سازم لاکن چون از دوراستیمان تا بدینجا سفر کرده
او را ندیده می انگاریم بگذاریدتا بقلعه معاودت کند و آنچه سرنشت اوست دیدار نماید پس محمد تقی خان بقلعه تل شد
و سر کردگان بمحل خویش عودکردند پس ازان معتمدالدوله بتجهیز لشکر پرداخت و حکم داد تا از قبایل هفت لنگ
و چهار لنگ بختیاری مردان کاری انجمن شوند کلبعلی خان و جعفرقلیخان سپهر اسد خان بختیاری با مردم خود
برسیدند و علیرضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته بود با دلی پرکین و مردمی کینه جوی حاضر
گشت و علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر سران بختیاری با لشکرهای ساخته بتاختند آنگاه معتمدالدوله از
شوشتر کوچ داده در تخت قیصری فرود شد و سلیمان خان سرتیپ برادرزاده خود را بطلایه سپاه و نظم
لشکر اختیار نموده طریق قلعه تل پیش داشت محمد تقی خان چون این بدید دانست که با سیل بنیان کن روبرو

بست مجال اقامت محال یافت لاجرم اموال و اثقال و عشیرت و تبار خود را برداشته با ابطال رجال نزدیک
شیخ ثامرخان فرمانگذار قبایل چیب شتافت و با خود اندیشید که معتمدالدوله را با شیخ چیب قوت مبارزت
نباشد و نیز چیب از حدود روم است و او را بدین راضی فرمان عبور نمیست و اگر در شمار روم نباشد از توابع
فارس خواهد بود و در هر حال پیرون حکومت معتمدالدوله است و شیخ چیب نیز فرمان پذیر هیچ سلطان نبود
و همواره پانزده هزار سوار جرار آماده داشت بالجمله محمد تقی خان در فلاحیه سکون یافت و از پس او معتمدالدوله
قلعه تل را علی رضاخان پدر کشته سپرد و خود عنان بجانب چیب بگردانید و نخستین شیخ ثامرخان را پیام کرد که
بصواب نزدیکتر آنست که محمد تقی خان را که گناه کرده دولت و در تخت حکومت من است بمن فرستی و فتنه
خفته را نانگیختن و بندگان خدای را خون ریختن سبب نباشی شیخ ثامرخان پاسخ فرستاد که من و محمد تقی خان
هر دو تن از چاکران شاهنشاه غازی میباشیم لکن چون او امروز پناهنده من است اگر خطا و جراست او
نکنم در میان عرب هدف سرزنش و شنعت باشم یکمین از شناختگان درگاه را بدینجا فرست تا محمد تقی خان را
مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد معتمدالدوله سلیمان خان سرتیپ را برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت
و او شیخ ثامرخان و محمد تقی خان را ایمنی داده با تفاق وارد لشکرگاه ساخت معتمدالدوله دیگرباره او را مورد
نوازش و نواخت داشته میرزا محمدخان کلبادی را بهمانداری او امر فرمود و چندتن را نیز بگماشت که نگران او
باشند تا مبادا طریق فرار سپرد و فرمود شیخ ثامرخان بعد از مراجعت علی نقی خان و عشیرت محمد تقی خان را روانه
لشکرگاه دارد بعد از مراجعت شیخ چیب در پیرون کردن ایشان از فلاحیه کار برفق و مدارا کردند و ایشان نیز هر روز
بمماطله و مسامحه روزگار گذاشتند و علی نقی خان در نهان اعداد لشکر همی کرد لاجرم معتمدالدوله سفر فلاحیه را
تصمیم عزم داد و از میانه محمد شفیع خان خواستار آمد که مرا رخصت فرمای تا بفلاحیه شوم و اهل محمد تقی خان را با تفاق
علی نقی خان بدینسوی آرم و اجازت یافته بفلاحیه شد چون نتوانست علی نقی خان را بدستیاری پند داند زر
بدینسوی آرد خود با او همداستان شد و روی از طریق اطاعت برتافت و بعد از روزی چند یکشب که از تیرگی شب
دیدار نمیکشت با تفاق شیخ ثامرخان پانزده هزار سوار جرار که درین مدت اعداد کرده بودند بر او داشته بر دوی
معتمدالدوله شبیخون آوردند و اطراف اردو را دایره کردار پرّه زدند و یکبار گلوله های آتشین بیارید معتمدالدوله را
کردل قوی و رای رزین بود از جای نرفت و سلیمانخان سرتیپ را حکم داد که هیچکس از لشکریان از جای خود جنبش
نکند همگان برجای خود ایستاده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند بالجمله لشکر عرب و بختیاری بر پیش
آوردند و توپچیان دهان توپها بسوی ایشان بگشادند و آتش در دادند بسیار کس از انجماعت نابود گشت و لختی
بازپس شدند دیگرباره دلیری کرده بورش افکندند و علی نقی خان نزدیک بخیمه میرزا محمدخان کلباد تاختن
آورده بانگ در داد که هان ای برادر چه نشسته که وقت فرار است محمد تقی خان از جای جنبش کرد که خود را به
علینقی خان رساند میرزا محمدخان کلبادی چون شیر غضبان بدو حمله کرد و گرزی که در دست داشت بر وی
فرود آورد و بفرمود تا چندتن او را گرفته کشان کشان بسراپرده معتمدالدوله رسانیدند و معروض داشتند که
شیخون این لشکر برای رهائی محمد تقی خان است بهتر آنست که درین سراپرده محبوس باشد معتمدالدوله فرمود

تا او را در پنجه

تا او را بخیر گران برنهاوند و نیک بداشتند بالجمله بخباعت از شب گذشته تا یکساعت قبل از سپیده دم لشکر
عرب و بختیاری از هر جانب او را وهمی یورش افکنند و باگلوله توپ خسته شده باز پس گشت چون صبح روشن
شد دیگر تاب درنگ نیاورند و پشت باجنگ داده روی بفرار نهادند چون در معابر رود و دلاخ فراوان بود
بسیار مردم ایشان غرقه آب گشت مع القصه هشصد تن از مردم بختیاری و عرب مقتول گشت و فراوان مجروح
شدند و از لشکر معتمد الدوله هفت تن مقتول و سی و شش تن مجروح گشت مشایخ اعراب که سالها از شیخ ثامر
خان زحمت دیده بودند و جگرگون نهادن و رنج بردن چاره ندانستند چون این خبر بشنیدند دانستند که روزگار
بنزد معتمد الدوله شتافته از در داد خواهی غوغا برداشتند شیخ عبد الرضا که از قضا دید قبایل چیب و با شیخ
ثامر خان نیز قرابتی داشت از سهم او فرار کرده روزگاری دراز در بغداد میزیست و بار روی حکومت فلاحیه
ندید و این هنگام مکتوبی بدرگاه معتمد الدوله فرستاد و برحسب حکم او بلشکرگاه پیوست. همچنان وتیره با وی نیز دیگر
او شتافتند و بنوازش او کام یافتند و دیگر شیخ عقیل و شیخ عجیل و جماعتی از مشایخ حاضر شده بخلاع گوناگون
مفتخر آمدند و از آنسوی منصور خان سرتیپ فراهانی از قبل فرهاد میرزا که ایوقت حکومت فارس داشت با افواج
خود برای اخذ منال دیوان مامور سفر چیب بود و شیخ ثامر خان او را امکانی نمیگذاشت ناچار در منزل چم سهابی
بنزدیک معتمد آمد و پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر جراحی که مشهور بنهر خزاین است عبور نموده بدان
سوی آب لشکرگاه کرد و معتمد الدوله خبر نمود تا بر نهر خزاین که در کنار بیوت فلاحیه گذرگاه دارد قطره بندند
تا لشکر را از آب بهره داده در تخریب فلاحیه و تدمیر شیخ ثامر خان کار یکسره کنند چون لشکریان بقطع نخیل
و ساختن پول مشغول شدند شیخ ثامر خان چاره ماند و علمای فلاحیه را با قرآنهای مجید بشفاعت بیرون فرستاد
معتمد الدوله در جواب گفت شیخ ثامر خان را سه کار باید کرد نخستین آن هنگام که فرمانگذار فارس بودم منال
دیوانی چیب را نداده است آن مال را بمن فرستد و علی نقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بدنسوی کیسل سانو
سه دیگر آنکه با مترددین و با زرگانان شوشتر و دزفول نیکتر مهر و خاوت ورزد علما بازشدند و شیخ ثامر
خان پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علینقی خان و اهل محمد تقی خان طلب مهلتی نمود معتمد
الدوله فرمود از این نیز با تو دریغ ندارم بشرط آنکه وطن از اعیان مردم خویش بگرو گان روانه لشکرگاه
داری پس وطن از اکابر چیب را که یکی فدعم و آن دیگر مرید نام داشت بگرو گان گذاشت و معتمد الدوله
ساز مراجعت نمود و محمد تقی خان را با کنده و زنجیر با خود کوچ همی داد و در منزل غربیه یکقطعه نشان تمثال
پادشاه مرصع بجواهر مصحوب میرزا ابراهیم مستوفی برسید و معتمد الدوله بدان مفاخرت جسته روانه شوشتر
گشت و قصه شبیخون و فتح ثانی را معروض درگاه سلطانی داشت دیگر باره یک قبضه شمشیر و یکرشته چال
سرخ و سبز امیر تومانی با کل مرصع از حضرت پادشاه و رحق او سبدول افشار و آقا اسمعیل پیشخدمت
خاصه سلام بدو آورد معتمد الدوله بدان شکرگذاری جشنی بزرگ کرد و چهار صد و پنجاه دست خلعت
از خویش با عیان لشکری و رعیت فرستاد و هم در یوقت مجعلی علیخان ماکوئی با شش عراده توپ
و فوج قدیم خوی و دو فوج قراجه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خلج ساوه و فوج زرندیات دسواره بروجرد

دکرمانشاهان برحسب امر شاهنشاه غازی بنزدیک معتمدالدوله آمدا چون مدت میعاد شیخ ثامرخان بپایان
رسیده واز فرستادن عشرت محمدتقی خان جنبی سمز نگشت جز اینکه آقا عباس برادر کهتر محمدتقی خان
بپای خویش بنزدیک معتمدالدوله آمد وامان یافت معتمدالدوله بدان سر شد که دیگر باره لشکر بفلاحیه برد تا شیخ
ثامرخان علینقی خان را کفت که ازین زیاده مرا نیروی حراست شما نیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید
علینقی خان از فلاحیه بیرون شد واز قضای اوزمان دفرزندان محمدتقی خان کوچ داده بدست آویز قراتپی که با
خلیل خان بهمه داشت بخانه او شتافتند خلیل خان نیز چون توان انیکارند اشت ایشان را باجویش راه نداد
واز انجا طریق شعاب قلل جبل کرفتند تا درجیال شامخه معقلی بدست کنند از قضا درین آمد وشد با لشکر منصور
خان دوچار شدند وبجمله دستکیر آمدند چون خبر بمعتمدالدوله بردند صفرعلیخان جلان را بلشکرکاه منصورخان
فرستاد تا ایشان را بشوشتر آورد ودیکر محمدکریم خان از فلاحیه بیرون شده بخانه خلیل خان بهمه فرود
شد وخلیل خان بتوانی کس بنزدیک علیرضاخان که از قبل معتمدالدوله در قلعه تل حای داشت فرستاد و
او را اکهی داد علیرضاخان جماعتی را بدستکیر نمودن او مامور نمود وخود نیز از دنبال شتاب کرفت از آنسوی
محمدکریم خان تفرس اینحال کرده از خانه خلیل خان فرار کرد و در عرض راه با علیرضاخان دوچار شد از دوجانب
جنک بپوست شد ومردانه بکوشیدند درمیانه محمدکریم خان بزخم کلوله تفنک از اسب در افتاد وجان بداد واز جانب
دیکر کروهی از سواران معتمدالدوله که برای کرفتن محمدکریم خان پیرون شدند ناکاه بمحمدشفیع خان سامانی باز خوردند
در اراضی دینارآن او را کرفته ودر بنجه کشیدند علینقی خان از کرفتاری او آکاه شد از ملامحمد دینارانی استمداد
کرده باکروهی بر سر سواران تاختن آورد ومحمدشفیع خان را از ایشان کرفته رها ساخت از اینسوی علیرضاخان
این خبر بشنید که علینقی خان با ملامحمد دینارانی محمدشفیع خان را رها ساخته اند از قلعه تل پیرون تاخت وبدان جماعت
در رسید وجنک بپیوست و در اول حمله ایشان را درهم شکست علینقی خان فرار کرده بر جبلی بلند صعود کرد
وملامحمد مقتول کشت وبیشتر مردم او ولشکر علینقی خان دستکیر کشتند علیرضاخان کرفتاران محبوس کرد و سر
ملامحمد را از تن دور کرده بنزدیک معتمدالدوله فرستاد در اینوقت معتمدالدوله فرمود که شیخ ثامرخان در
ادای منال دیوان و فرستادن علینقی خان نقض عهد کرد وکروکان او را زمان نکال برسید وحکم کرد تا فدغم
و مرید را در بازار شوشتر سر از تن برکیرند وشیخ ثامرخان نیز برخود نهاده بود که ایشان را بقتلکاه فرستاده
چه از پیش زن وفرزند هر دو تن را به بریدن موی وپوشیدن سلب سوکواری امر کرد بالجمله چون مردم شوشتر
از حکم معتمدالدوله آکاه شدند آقا سیدحسین شوشتری و دیکر علمای آن بلده بحضرت شتافته بشفاعت زبان باز
کردند وایشان را از موقف هلاک رها دادند پس بفرمود تا هر دو تن را در خانه آقا محمد... شوشتری جای
دادند وپتوانی آهنک چیب فرمود واین هنکام نیز از شاهنشاه غازی منشور برسید که ما فلاحیه ونواحی آنرا
از تحت حکومت فرها و میرزا دعال فارس انتزاع کردیم وعلاوه بر اصفهان ولرستان وخوزستان باتو
سپردیم پس میرزا محسن خان شوشتری را بحکومت شوشتر باز کذاشته روز هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت
شیخ ثامرخان چون این بدانست بخشت در صیانت قلعه وحصانت مکان خاطر کماشت و باز اندیشید که قلعه

فلاحیه را

فلاحیه را آن رصانت نیست که باچنین سیل نبیان کن پای دار و پس اموال واثقال وزن و فرزند خود را برداشته
روی بقلعه کوت شیخ نهاد که معقلی متین وحصنی بنهایت حصین است چون فرار او مکشوف افتاد معتمدالدوله شیخ
مسلم را که حاضر بود فرمود که بنزد برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از بغداد ملازم رکاب سازد که حکومت
فلاحیه خاص اوست و آقا محمدزمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و فرمود شیخ ثامرخان را بکوی که
اگر هم اکنون بنزدیک ما شتابی و منال و یوانی را دانمائی همچنان شیخ قبیله و حاکم سلسله خواهی بود آقا محمدزمان
برفت و بی نیل مرام باز آمد لاجرم معتمدالدوله کوچ بر کوچ تا فلاحیه سفر کرد و مردم آن بلده قرآنها حمایل کرده استقبال
نمودند شیخ عبدالرضا نیز از راه برسید و برحسب وعده حکومت فلاحیه یافت و مجعلی خان شجاع الدوله ماکوئی را
که ملازم خدمت او بود از فلاحیه بحکومت بختیاری فرستاد و دو فوج خوی و دو عراده توپ و هزار من سرب با او
همراه کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری دو فوج سرباز بسازکند و خراج پنجساله بختیاری را بپردازد و
از بزرگان ایشان صدخانوار بشرط گروگان بسوی دارالخلافه کوچ دهد بخواستاری مجعلی خان کلهرعلی خان
وجعفرقلیخان از قبایل چهارلنگ و محمدمهدیخان و علیرضاخان از قبایل هفت لنگ که ملازم لشکرگاه معتمدالدوله
بودند با او همراه شدند تا در بعضی امور با ایشان که پنای آن را راضی اند شوری کند و مجعلی خان راه بختیاری
برگرفت اما شیخ ثامرخان گمان داشت که بسبب حدت کرما و سورت تابستان معتمدالدوله را دران اراضی
تاب اقامت نخواهد ماند و پس از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد کرد چون مدتی از روزگار گذشت و استواری
قدم او را بدید هم در کوت شیخ تاب درنگ نیاورد و از آنجا بکویت گرا راضی حجاز است گریخت و محققی نیست
در این وقت شیخ عبدالرضا که سالها بامید حکومت فلاحیه میزیست بی داعی از فلاحیه فرار کرد و برادرش شیخ مسلم
نیز از لشکرگاه گریخته بدو پیوست و همچنان فدعم و مزید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند چون
حیوانات وحش از چپ و راست پراکنده شدند لاجرم معتمدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگذاری
خوزستان بمولی فرج الله مفوض داشت و محمره را که بفتنه بصریان خراب بود حکم بتعمیر و آبادانی کرد و حاجی
محمدعلی محصی را بسفارت بصره نزد متسلم فرستاد و پیام داد که یا محمره بدست شما آباد خواهد گشت یا بصره چون
محمره خراب میشود و علیپاشا وزیر بغداد را نیز از نیکو نه پیامی کرد و از کاروان دولت خواستار آمد که با راضی
روم تاختن نکند و کیفر خرابی محمره را باز جوید امنای دولت ایران چون بتوسط وزرای دول خارجه انگلیس و
روس ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند اجازت نکردند لاجرم معتمدالدوله از چپ بشوشتر
و از آنجا بذرفول سفر کرد و محمدتقی خان را مغلولا با پنجاه و نه عراده توپ و دو و نیم پاره و یک قنقذ و بسیار
اسبان تازی بمصحوب فوج میرزا محمدخان کلهر دی روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و حکومت
دزفول را بسجاجی ملا احمد کرمانشاهانی باز گذاشت و احمدخان پسر حسن خان والی فیلی را رخصت پشتکوه
فیلی داد و محمدحسین خان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و مولی فرج الله باکروهی لایق جنگ
مامور شد که یکچند از زمان در چپ متوقف باشد که مبادا شیخ ثامرخان ساز مراجعت فلاحیه کند دراین
وقت مجعلی خان از امور بختیاری نزدیک معتمدالدوله آمد و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از

وازوی سجلی برای سند خویش گرفته روانه دارالخلافه داشت وهم شکری که از قبایل بختیاری بسازکرده بود بعرض رسانیدند وچون ازطرف دیگر کارداران ایران مکشوف افتاده بود که عبدالحسین خان جوانشیر حاکم کرمانشاهان در نظم آن ممالک قوتی بکمال ندارد وازکمال ضعف حلیف وهم سوگند خوانین کرمانشاهان شده از دارالخلافه مشوری معتمدالدوله آمد که در امور کرمانشاهان فحصی کند وکار آن مملکت را منظم دارد ولاجرم معتمدالدوله مجبعلی خان را با لشکری ساخته روانه کرمانشاهان داشت عبدالحسین خان چون این بشنید بیم کرد که مبادا مجبعلی خان طمع در حکومت کرمانشاهان دربندد ودر امرا دخلی اندازد لاجرم در موافقت وموضعت با خوانین کرمانشاهان یکجهته شد وبختیتن تقلعه زنجیر رفته محمد ولیخان کوران وجمعی دیگر از بزرگان قبایل را حاضر کرده در دفع مجبعلی خان بپیچان کروند واز انجا بازکرمانشاهان شد درینوقت مکتوب مجبعلی خان بدو رسید که اینک من برای نظم این مملکت رسیده ام عبدالحسین خان درجواب نوشت که مردم این شهر بفرمان تو نخواهند شد واگر بپذیری واز اینجا مراجعت نکنی دور نباشد که گناه کرده دولت شوند از قضا درینوقت از دارالخلافه منشوری بمجبعلی خان می آوردند بدین شرح که معتمدالدوله مامور داشتن تو را بکرمانشاهان معروض داشت ومقبول کارداران دولت گشت همانا پیدرنگ قاتلان حاجی خان را دستگیر کن واز تدمیر ایشان دست بازمدار واگر کسی از مردم آن مملکت بمدد ایشان برخیزد خون او بریز واین منشور بدست عبدالحسین خان افتاد واو برداشته دیگر باره بقلعه زنجیر رفت ومردم را انجمن کرده ازین حکم هراسناک ساخت واز انجا خطی بمجبعلی خان نوشت که پیدرنگ آهنگ مراجعت کن واگر نه عرضه هلاک ودمار خواهی شد مجبعلی خان چون این بدانست لشکر خود را ساخته جنگ نمود وآهنگ عبدالحسین خان کرد مردم آن اراضی چون از جنبش لشکر وتوپخانه آگهی یافتند قوت ورنگ نیاورده هرکرده طریق طرفی گرفت وعبدالحسین خان لابد بشهر کرمانشاهان کوچ داد ودیگر باره به بزرگان قبایل شرحی رقم کرد که من از درون شهر لشکری ساخته میکنم وشما از بیرون نیز انجمنی کنید تا باتفاق شبیخونی براین لشکر بریم وپراکنده سازیم این خط بدست مجبعلی خان افتاد وبامسرعی سپرده روانه دارالخلافه داشت کارداران دولت چون این بدیدند مثالی بمجبعلی خان فرستادند که عبدالحسین خان معزول است واو را بسوی دارالخلافه گسیل ساز وخود حاکم کرمانشاهان باش ناچار عبدالحسین خان سفر دارالخلافه کرد وشاهنشاه غازی او را عتاب کرد که حسب ونسب تو را دانسته ام وهمی دانم که خویشتن را مقهور مجبعلی خان نشوانستی دید واغوای مردم کرمانشاهان ازین روی کردی اما ندانستی که این چنین غوغا نام دولت را همی پست کند پس عوانان را بفرمود تا او را لختی باچوب ادب کردند از پس آن مجبعلی خان بحکومت کرمانشاهان پرداخت ومحمد ولیخان کوران بدست مصطفی قلیخان که از اقوام او بود مقتول گشت ودیگر قاتلین حاجی خان را نیز مجبعلی خان ماخوذ روانه طهران داشت وبعد ازین وقایع چون معروض افتاد که عبدالله پاشا از شهرزور آهنگ کردستان نموده مجبعلی خان مامور بدفع او گشت وبا پانزده هزار لشکر از سرباز وقبایل کرمانشاهان روانه کردستان شد عبدالله پاشا چون آگهی یافت مراجعت نموده مجبعلی خان نیز بازشده درحکومت کرمانشاهان استقرار یافت آنگاه از ذرفول بخرم آباد فیلی وچمن الشتر سفر کرده آن مملکت را بنظم ساخت واز طریق بروجرد که درتحت فرمان سلطان مراد میرزا بود روانه اصفهان گشت پست ودوم

شهر رجب

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

شهر رجب باصفهان در آمد و هم در ینسال درمیان دولت ایران و انگلیس شرایط امور تجارت بصوابدید کارپردازان تفصیل یافت و بدین شرح عهدنامه کردند و خاتم برنهادند

صورت عهدنامه تجارت که فیمابین دولتین بهیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت

چون بمن الطاف خداوند یگانه جلت نعمائه و عظمت آلائه از روزیکه عهد دوستی و الفت مابین دو دولت ذی شوکت ایران و انگلیس مرتب و ممهد گشته روز بروز سلاطین نامدار و خسروان معدلت شعار دو دولت ابد آیت واحد ابد واحد بحکم اصول و فصول آنرا مرعی و ملحوظ داشته متعلقان مملکتین را از فواید آن ممتع و محظوظ فرموده اند مگر عهدنامه تجارت که در دیباچه عهدنامه سال هزار و دویست و پست و نه هجری اولیای دولتین علیتین عهده انعقاد آن کرده اند و تا اکنون به بعضی از جهات در عهدهٔ تراخی باقی مانده لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهده میمونه درین سال فرخنده فال اعلیحضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رفعت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو جم خدم غوث الاسلام و المسلمین عون الملة و الدین شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران خلد الله ملکه و سلطانه جناب جلالت و نبالت همراه عزت و فخامت اکتناه امیر الامراء العظام زبدة الکبراء الفخام مقرب الخاقان حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه را بوکالت مطلقه سرافراز فرمودند و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شهریار عادل کامکار خسرو باذل شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ابد الله شوکته و دولته جناب جلالت مآب نبالت نصاب مجدت و درایت انتساب عمدة السفراء المسیحیه زبدة الکبراء العیسویه سرجان ملکم نبیل وزیر مختار را بوکالت کلیه مفتخر فرمودند و وکیلان مشار الیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این دو فصل منعقد و بدیل عهدنامه اصلیه ملحق فرمودند که بعون الله تعالی بین الدولتین همواره منظور شود و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گردد فصل اول تجار دولتین علیتین مابسویه ماذون و مرخص اند که هر گونه اسعه و امتعه خود را بمملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که بخواهند بمبایعه یا معاوضه نمایند و از متاعی که میآورند و میبرند در یمن و دو یک مرتبه بطریقی که از تجار دولتهای کامله الوداد فرنگ گمرک و مال التجاره گرفته میشود از تجار تبعه طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج یکمرتبه و دیگر بهیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکتهای یکدیگر چیزی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین بهمجی که به تبعه دولتهای کامله الوداد فرنگ از هر گونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها بهره یاب خواهند گردید فصل دوم چون برای پرستاری تجار جانبین لازم است که از هر دولت وکیل التجاره با ماکن مشخصه تعیین شود لهذا قرار داده شد که هر نفری وکیل التجار از جانب دولت بهیه انگلیس در دار الخلافه طهران و دار السلطنه تبریز اقامت داشته باشند فقط مشروط بر اینکه همان که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد با الانفراد بخصایص جزال قونسولی سرافراز باشد لاغیر و چون سالهاست که بالیوزی از دولت بهیه انگلیس در بندر بوشهر متوقف است دولت علیه ایران اذن میدهند که بالیوز مزبور کماکان در انجا اقامت نماید و کذالک دو نفر وکیل التجاره از جانب دولت علیه ایران در دار الخلافه لندن و در بندر مبارکه بمبئی ساکن نمایند بهمان مراتب و امتیازات که وکیل التجاره دولت بهیه انگلیس در مملکت ایران صانها الله عن الحدثان خواهد بود این عهدنامه

تجارت ماکه وکلای مختار دولتین بستیم در دارالخلافه طهران بتاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و دویست
و پنجاه و هفت هجری مطابق بیست و هشتم ماه اکبوتر سنه هزار و هشصد و چهل و یک عیسوی بخط و مهر خود مرقوم و
مختوم نمودیم و هم در ینمال ایلچی مخصوص میرزا جعفرخان مشیرالدوله که در اسلامبول اقامت داشت باجازت کار
داران دولت علیه ایران با دولت بلجیق که ذکر سلاطین و مملکت آن در جای خود مسطور است طریق مودت
باز داشت و عهدنامه درمیان دو دولتین ایران و بلجیق نگارش یافت بدین شرح

صورت عهدنامه منعقده فیمابین دولت علیه ایران

و دولت بهیه بلجیق که در اسلامبول استقرار یافته

حمدا لمن ظهرت فی الکون حکمته تباسیس العهود و وطدت فی العالم مشیته تمهید العقود برخردمندان تیزهوش و
تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نیست که جناب رب الارباب انتظام امور معاش و معاد را بقبضه اراوت و اختیار
سلاطین با عدل و داد و کافه برایا در تحصیل مآل و انجاح مطالب و اسعاف مآرب طریق مهربانی و وداد
سپرند و پیرامون تقاعد و خلاف حساب نکردند تبیین این مقال آنکه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری سیرت
بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت مالک ممالک ایران وارث تاج
و تخت سلاطین کیان ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد الله ایام سلطنته
الی آخر الدوران و اعلیحضرت فلک رفعت قضا آیت قدر رتبت پادشاه تمامی ممالک بلجیق لیئوپولد ادام الله
ایام سلطنته الی آخر الزمان هر دو علی السویه چون مناسب دیدند که بجهة تاسیس قواعد دوستی و محبت
و تمهید مراسم مهاونت و مودت و ترفیه حال رعیت و گشایش ابواب منافع تجارت بر روی رعایا و برایا
ما بین دولتین علیتین معاهده و دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود لهذا دولت علیه ایران عالیجاه مقرب الخاقان
میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص و دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان
صورت همیون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل افتخار سرخ و سبز و نشان افتخار دولت
علیه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همیون و امضای جناب جلالتمآب اجل افخم حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی
درین خصوص وکیل و مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه بلجیق از قرار دستخط همایون و امضا نامه جداگانه جناب بارون
فرانسوا جان دنیر بحر و وزیر مختار دولت بهیه بلجیق مقیم اسلامبول صاحب منصب و نشان اعلیحضرت پادشاه
تمامت مملکت بلجیق و صاحب نشان آبرو و عزت دولت فخیمه فرانسه و صاحب نشان درجه اول افتخار دولت
علیه عثمانیه را درین باب ماذون و مختار ساخته لهذا مامورین مذکورین بعد از تبدیل اختیار نامه طرفین قرار
معاهده را در ضمن هفت ماده بنحو آتیه داوند ماده اول فیمابعد ما بین دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیق و تبعه
ایشان اساس دوستی موبد و برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین فخیمتین آمنا و سالما بمملکت یکدیگر تردد و گشت و
گذار نمایند و هر کدام خواهند باکرایه برای امر تجارت و نشیمن خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند ماذون باشند و
از طرف مباشرین دیوان ممانعت نشود و در حق آحاد رعیت دولتین علیتین رعایت عزت و حرمت ملحوظ
شود و از اجحاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین بهتین با دولت دیگر جنگ و محاربه دفعة باشد

اصلا بدوستی این دو دولت خلل نخواهد رسید ماده سیم اشخاصیکه از تبعه دولتین بهیتین بعنوان تجارت یا سیاحت بممالک یکدیگر میروند یا توقف مینمایند در حق آنها لازمه احترام مرعی شود از عوارض و تقسیم محاف باشند و در وقت دخول و خروج تجار دولت بلچیق از امتعه تبعه دولتین بهیتین در یکجا از صد پنج کمرک زیاده مطالبه نشود و از امتعه تجار دولت علیه ایران مثل تبعه دولتین متحابتین فرانسه و انگلیس موافق تعرفه رفتار کرده و ماده چهارم از تبعه دولت بلچیق اگر بطریق سیاحت یا تجارت بممالک دولت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت و سلامتی آنها از طرف دولت علیه ایران احکام و مناشیر عبور مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها نمایند ماده پنجم دولت علیه ایران ماذون نمایند که دو نفر رئیس تجار از دولت بلچیق در تبریز و دارالخلافه طهران مقیم شوند که بامور تبعه خود رسیدگی کنند و همچنین اگر امنای دولت علیه ایران بخواهند در شهرهای بروحل و آنورس مملکت بلچیقا رئیس تجار بگذارند ماذون خواهند بود ماده ششم اگر ما بین تبعه جانبین از بابت معامله نزاع و دعوائی شود باستحضار رئیس تجار یا ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و در صورتیکه یکی از تبعه دولتین مفلس و شکسته شود بعد از تشخیص و تحقیق اموال و اسباب او را فیما بین ارباب غرما بالسویه تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او بر رئیس تجار آن دولت تسلیم شود ماده هفتم انشاالله این عهدنامه دوستی تجارت ابدالدهر بکمال صداقت و دقت از طرفین محفوظ و مرعی خواهد شد بهیچوجه خلل و نقصانی باجزای این راه نخواهد یافت این عهدنامه دوستی تجارت در دو نسخه تحریر و املا شده و از جانب وکلای طرفین ممضی و مختوم گشته و مبادله گردید در روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری بالجمله بعد از انجام امر میرزا جعفرخان مشیرالدوله صورت عهدنامه را انفاذ دار الخلافه طهران داشت و حاجی میرزا آقاسی بپذیرفت و خاتم برنهاد و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه نیز مهر خویش برزد از پس آن کارداران دولت بلچیقا در اخذ کمرک مال التجاره تغییری روا داشتند و این شرطنامه را لجدا نگاشتند که عمال دولتین کار را نیکو نه کنند

شرطنامه دولت بلچیق که تتمه عهدنامه دولتین ایران و بلچیق شده

نظر باظهار جناب وزیر بحر و ملاحظه کتاب تعریف بسبب تغییر فقره آخر ماده سیم عهدنامه مبارکه که متعلق بگمرک تبعه دولت علیه ایران و دولت بهیه بلچیقاست نظام گمرک دولت بلچیقا مغشوش و پریشان می شد لهذا مومن طرفین محض ملاحظه صلاح دولتین علیتین قرار فقره مزبور را باین نحو دادند که تبعه دولتین گمرک را وقت ورود و خروج بملکت یکدیگر مانند شرط اول عهدنامه تجارتی دولت بهیه انگلیس که این اوقات ما بین دولت علیه ایران و دولت مشارالیها منعقد شده است کارسازی نمایند این شرطنامه جداگانه انشاالله بعد از تصدیق و امضای امنای دولتین ذیشوکتین در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و همان قدر قوت و قدرت خواهد داشت که گویا در عهدنامه مبارکه که در بیست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است لفظا بلفظ مندرج شده بتاریخ پانزدهم شهر ذیحجة الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در اسلامبول قلمی و مبادله گردید و هم در ینسال برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که حکومت آذربایجان داشت در بلده تبریز روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده

بدرود جهان فانی کرد و جداو را بدارالامان قسم حمل داده در بقعه مطهره حضرت معصومه با خاک سپردند و هم در
امسال محمد خان زنگنه امیر نظام عساکر آذربایجان در نیمه رمضان المبارک بسرای جاودانی تحویل داد

در بیان زیانی که مستر مکنیسل وزیر مختار دولت
انگلیس از روی جهل و نادانی بدولت ایران و انگلیس رسانید

همانا آن مردم که از سیر سلاطین متقدم و تاریخ اقالیم عالم آگهی دارند دانسته اند که دولت ایران از قدامت دول
روی زمین فضیلت تقدم دارد و دلیران ایران را شناخته اند که شجاعت شیران دارند و هنوز کار بدینکونه نمیرود
چه مردان هیچ مملکت را با کردان ایران برابری نتواند بود و هم این معنی معلوم است که دولت انگریز بزرگترین دول
روی زمین است و من بنده تاریخ سلاطین انگریز و حشمت دولت ایشان را در کتاب ناسخ التواریخ انشاالله
بشرح خواهم داد و این هنگام که در ذیل تاریخ دولت شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار قصه افغانستان و تاختن
سپاه انگریز را در آن اراضی نگارمید هم از بهر آن است که خداوندان خرد بدانند که فتنه بچگان مانند آتش است و دانایان
از پیش کفته اند آتش سوزان را بزرگ و کوچک نباشد زیرا که از شراره شهری افروخته شود و از برقی خرمنی سوخته
کردد چنانکه مستر مکنیسل را خطائی اشقا و دولت ایران و انگریز را خللی بزرگ کرد و ما زیانی که بدولت ایران رسید
آن بود که بعد از آنکه بفرمان شاهنشاه غازی آصف الدوله با ده هزار تن مرد سپاهی و ده عراده توپ بیک نیمه
ترکستان و افغانستان را چنانکه بشرح رفت مسخر داشت و از طرف دیگر شهر هرات را که بدست هیچ پادشاهی منفتح
نشد هنگام محاصره مردم ایران ویران کردند و اطراف هرات را تا پست فرسنک و سی فرسنک خراب و پاب
ساخته شد از میانه مستر مکنیسل طریق بخردی برداشت و کاروان انگریز را برکاشت تا از بهر حفظ هرات با دولت
ایران اعلام جنک کردند و شاهنشاه ایران دوستی چهل ساله دولت انگریز را بر فتح هرات رجحان نهاد و نقض
عهد ایشان را باحلم کران سنک خود حمل داد و از هرات بدارالملک خویش تحویل کرد اگرچه صغیر و کبیر مردم
ایران و دیگر ممالک دانستند که مراجعت شاهنشاه نه از عجز در تسخیر هرات بود بلکه دریغا رعایت مودت و موالات
دولت انگریز زرفت لکن با این همه دولت ایران را نقصانی بود که شاهنشاه شهر هرات را ناکشوده مراجعت فرمود
و مستر مکنیسل این خطا را از آن کرد که فتح افغانستان را خللی در ملک هندوستان می پنداشت و ندانسته بود
که بعد از فتح افغانستان بدست پادشاه ایران ملک هندوستان بر انگریز تنک تر است با ایستداد از بهر آنکه دولت
ایران و انگریز از زور و داد و اتحاد بودند و افغانان که جار هندوستان اند با دولت انگریز از در خصومت باشند و
همچنان مستر مکنیسل با دولت انگریز دو زیان بزرک کرد نخستین آنکه دولت انگریز را بنقض عهد و شکستن پیمان در
میان دول خارجه مشهور ساخت از بهر آنکه در سه عهدنامه پیمان نهاده بودند که در لشکرتاختن پادشاه ایران بافغانستان
مداخلت نکنند و این هنگام کشتی جنکی خود را از دریای عمان بجزیره خارک راندند و اعلام جنک دادند زیان
دیگر آن بود که برکاروان انگریز و جیب اشقا و تاخت خزانه بزرک بذل کردند و لشکری بزرک با فغانستان آوردند
آن خزانه بیها رفت و آن لشکر تباه شد و نام دولت انگریز که بزرکترین دولتهاست پست شد اگرچه نکارنده این
حروف در ذکر سیر سلاطین و اخبار دول روی زمین با هیچکس منازعتی نمیکند و شناعتی نمیکند بلکه خبر اشرا

براستی و درستی رقم زند در اینجا چون سلاطین ایران را با دولت انگریز همواره کار بهر و خصومت رفته اگر سطری چند
کنون خاطر خویش را بر نگارد و در نزد اولیای دولتین معذور باشد همانا من بنده چنان دانسته ام که سران و سرداران
انگریز با آن حکمت و فطنت که ایشان راست و لشکر انگریز با آن کثرت و قورخانه و توپخانه و خزانه که با ایشان بود
در دست افغانان چنین بسهل ذلیل و زبون شدند از بهر آنست که هر لشکر که از دولت جمهوریه ماموریکب
شود نیکو رزم ندیده و در دولتی که جمعی کثیر از بلدان و امصار بعیده فراهم شوند و همگان خود را آزاد دانند هرگز در کار
متفق نشوند چه ما کمتر دیده ایم که دو کس دور از نفاق با هم اتفاق کنند چگونه تواند شد که هزارتن در یک سخن
متفق شوند و ناچار رهبر امر که پیش آید یک نیمه مردم فعل آن را واجب خواهند داشت و نیم دیگر ترک آن را لازم خواهند
دانست لاجرم چون بکاری در آیند آن نیمه که بر خلاف باشند در تخریب آن امر رنج خواهند برد تا سخن خویش را
راست کنند و هیچکس از مردمان عقل خود را از دیگران کمتر نداند ازین در است که هیچکس بر عقل کس حسد نبرد چه
خود را عاقل تر داند دیگر آنکه مردم مشورتخانه فرزندان و خویشاوندان دارند و پیشتر از ایشان در میان سپاه
منصبی و نشانی گرفته اند بلکه خود نیز صاحب لوا و منصب باشند و مردمان بطبع خویش را دوستدار و فرزندان
خویشان خود را دوست میدارند چندانکه ممکن است چرا خود را و ایشان را بکشتن میفرستند اینکونه مردم در کار
حرفت و صنعت و سود و تجارت که ادوات آسایش و راحت است توانا خواهند شد و از کار مقاتلت و مبارزت
که با ختیار خویش خود را بهلاکت افکندن است باز خواهند ماند و ما سنجیده ایم که هر لشکر بحکم پادشاه قاهر رزم
دهد هر یک مرد برابر پنجاه مرد است که از دولت جمهوریه برخیزد زیرا که پادشاه قادر است که هر کس را بخواهد بدرجه
امارت برکشد و نیز اگر بخواهد بکشد پس روی دلها همه با یکتن باشد اما در دولت جمهوریه چه وقت هزارتن متفق
خواهند شد که کسی را برفرازند یا از محل خود ساقط سازند کس از هزارتن نتواند با هم امید بود چنانکه از پیش رقم
شد که فتح خان افغان با چهل هزارتن سوار و پیاده چند کرت بر سر ذوالفقار خان سمنانی یورش افکند ذوالفقار خان
با چهار هزارتن او را بشکست و مردم او را فراوان بکشت و بنه و آغروق او را بتمامت برگرفت و در افغانستان
سی هزارتن از لشکر انگریز با توپخانه و قورخانه بزرگ درآمدند و بدست ده هزارتن افغان یکباره مقتول شدند و از
آنجماعت یکتن بسلامت بیرون نشد پس اگر گوییم یکتن مرد ایرانی با پنجاه تن لشکر جمهوریه برابر است بر خطا نباشد و این
از آن بود که لشکر انگریز خود را آزاد دانند و خوی با جنگ نکرده اند و در هیچ جنگ با هم متفق نشوند و در هزیمت شدن
هم از پادشاه ندارند و اگر خود را بهلاکت اندازند هم ایشان را امید بسیار نباشد و من بنده قصه لشکر تاختن انگریز را
با افغانستان برمی نگارم تا صدق گفتار من درست شود و از برای اولیای آن دولت بصیرتی باشد تا دیگر سخن مردم
نامجرب را استوار ندارند و با دولت ایران که خط هندوستان از بهر شان آهنین و دیوار است نیکوتر باشند

آمدن شجاع الملک و سپاه انگریز با افغانستان

مع القصه ازین پیش بدان اشارت شد که شجاع الملک از عم خویش کامران میرزا والی هرات رنجیده خاطر شد و
پناهنده دولت انگریز گشت . در مملکت هندوستان بزیست و از کارداران دولت انگریز جامه وجامکی
گرفت و چون شاهنشاه ایران از هرات مراجعت فرمود روی دل کامران میرزا نیز با انگریزان شد و همچنان
مردم کابل و قندهار از فرمانگذاران خود آزردگی داشتند و ازین روی افغانستان آشفتگی داشت چون این خبر

ترجمه تاریخ مردم انگلستان در سفر افغانستان

در پای تخت نشستن اشتهار یافت اولیای دولت در تسخیر افغانستان همداستان شدند و فرمانفرمای هندوستان را فرمان کردند که در تسخیر افغانستان خویشتن داری روا ندارد لاجرم فرمانفرمای هند جماعتی از سران و سرکردگان سپاه انگریز و چهل هزار تن مرد لشکری ملازم رکاب شجاع الملک ساخته او را بار اضی افغانستان تاخت شجاع الملک از طریق سیستان راه برگرفت و چون در آن منازل آب و علف کمیاب بود بسیار کس از مردم او عرضه هلاک گشت چنانکه تفصیل مبارزت ایشان در عرض راه و غلبه بافغانستان در ذیل تاریخ انگلستان مرقوم خواهد شد بالجمله نخستین مردم انگلیس قصد قندهار کردند کهندل خان سردار که در حضرت شاهنشاه ایران فرمان بردار بود چون افغانان را در مدافعت با دشمنان متفق ندانست با برادران و فرزندان و پانصد تن سوار از مردم خود بجانب دارالخلافه طهران گریخت و شاهنشاه غازی از محال فارس و کرمان او را تیولی مقرر کرد چنانکه در جای خود رقم میشود بالجمله تا وصاحب انگریز بجای او والی قندهار گشت آنگاه لشکر بکابل راندند و آن اراضی را تحت فرمان آوردند امیر دوست محمدخان را چون قوت مقاتلت و منازعت نبود سر اطاعت پیش داشت بتوانی او را ماخوذ داشته بند برنهادند و بهندوستان فرستادند و منجر پاتنجر که یکتن از اعیان انگریز بود برحسب حکم شجاع الملک حکومت کابل یافت و از پس آن پاتن چرکه با چهل سوار از اعیان انگریز مامور بهرات شد و دران بلده درآمده با کامران میرزا مواضعه چند نهاد و معادل هفصد هزار تومان زر مسکوک بداد تا در تعمیر خرابیهای برج و باره هرات و خرابی خانها بکار برد چه بعد از مراجعت شاهنشاه غازی بیرون و درون هرات خراب و بیاب بود و امایار محمدخان با او حیلتی اندیشید آن زر بگرفت و برج و باره را دیگر باره تعمیر داد و از پس آن صاحبان مناصب انگریزی را از شهر هرات بیرون شدن فرمود و راه لشکر انگریز را از مملکت خویش مسدود داشت اکنون بر سر سخن رویم و بکشوف سازیم که این افغانان که مشهور دلیران ایران بودند چنانکه بکمال دانده شاهنشاه غازی در کنار هرات او تراق کرد و تمامت افغانستان بجنبش و جوش برخواستند و همواره قلیل لشکری از ایران آنجماعت را شکسته میساخت و در پایان امر از سیمنه تا قندهار مطیع فرمان شدند و از انسوی کاروان انگلیس نخستین شجاع الملک را که از پادشاه زادگان افغان بود بسلطنت برگزیدند و این در فتح افغانستان قوتی عظیم بود و آن لشکر که در تحت لوای شجاع الملک کوچ دادند در عدت و عدت کمتر از لشکر ایران نبود و صد چندان ایرانیان زر و سیم بکار بردند با اینهمه یکباره بدست افغانان نیست و نابود شدند و این خسران از سوء تدبیر و غوایی مستشرین بود که بزرگترین دول جهانیان را خوار کرد و بالجمله من بنده این قصه را از این پس از لفظ پاتنجر صاحب منصب توپخانه و توپرخانه چی باشی که خود در سفر افغانستان همه جا حاضر بوده و بخط خود و لغة خود نگاشته داده ترجمانی میکنم خلاصه سخنش اینست که میگوید این تنگ که در افغانستان دولت انگریز را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچکس را روی نداده زیرا که شش فوج پیاده نظام و سه دسته قدر انداز و جماعتی از توپچیان یوروپ و یکفوج سواره نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار تن تبعه لشکر نظام تمام در دست افغانان مقتول گشت و چهل کرور تومان ایران خزانه دولت منهوب شد و یکصد و چهار تن از بزرگان و اعیان دولت انگریز عرضه تیغ آمد بدین شرح که کاروان دولت انگریز سر ولیم مکنکتن را که سفیر کارستان بود بحکومت بندر بمبئی مامور ساختند

ساخته و الکساندر برنز نیز را بجای او منصب کرده با سپاه افغانستان بتوقف جلال آباد حکم داده و فوج جنرال سیل را نیز با ایشان همراه و اشتند و اینوقت کاروانان انگلستان مملکت افغانان را خاص خویش میدانستند و میجر پاتنجر وکیل انگریز در کابل آسوده حکمرانی میکرد تا ماه جمادی الآخره برسید یکتن از مردم افغان باریک زی که ملا مومن نام داشت با شاق مردی دیگر برحسب حکم شجاع الملک برای اخذ منال دیوانی بحال جنوبی کابل شتافت مردم آن محال سر از زمان برتافتند و تفنگی بدیشان کشاده از پیش براندند چون این خبر بکشوف افتاد گروهی از سپاه بدفع ایشان بیرون تاخت آنجماعت چون قوت منازعت نداشتند بقتل جبال گریختند و این فتنه نخستین بود و چون ماه رجب پیش آمد سه تن از بزرگان قبیله غلجائی از کابل بیرون شده بغارت قوافل و نهب کاروانیان دست طرق و شوارع برداختند و در سه فرسنگی کابل سیقنائی کردند لاجرم طریق آمد شد ان از هندوستان بکابل مسدود گشت و هم در اینوقت محمد اکبرخان پسر امیر دوست محمد خان که بعد از گرفتاری پدر در کوه دکمری گریخت با جماعتی از مردم خود بقریه بامیان در آمد و راهزنان غلجائی بدو پیوستند و جمعی دیگر از غلجائی که در اراضی شرقی کابل جای داشتند و لارد اکلند فرمانفرمای هندوستان از مبلغی که در وجه ایشان مقرر داشت کاسته بود با محمد اکبرخان متفق شدند و برشوریدند یکصد و پنجاه تن با تفاق پنجاه جماعتی از لشکر برداشته بدفع ایشان بیرون شتافتند و چون سه فرسنگ از کابل بعید افتادند گروهی از افغانان غلجائی برایشان تاخته سی و پنج تن از ان مردم را مقتول ساختند لشکر انگریز ناچار متوقف گشت و بنجوشتن واری پرداخت جنرال سیل فوج سیزدهم را از کابل برداشته به بنیتس پیوست و روز دیگر بقصد مبارزت با محمد اکبرخان راه برگرفت اما از تاخت و تاز افغانان ایمن نبود و برخویش ترسان بود شب پیستم رجب دیگر باره سپاهی از کابل به بنیتس پیوست و همگروه دو روز دیگر با افغانان رزم زنان به تبرق که کمین محمد اکبرخان بود راه تردیک کردند و قوت مبارزت نیافتند چه از طرف دیگر شجاع الملک از حمزه خان غلجائی بدگمان شده او را ماخوذ داشت و ازین روی خوانین افغان بیم کردند که مبادا ایشان را یک گرفته مجوسا بلندن فرستند برشورش و غوغا بیفزودند و سه هزار تن از افغانان غلجائی یکباره سد طرق نمودند و از جانب دیگر میجر کریفس با لشکر خود پست و دوم رجب تا ظاهر کابل براند مع القصه روز غره شعبان شهر کابل یکباره آشفته گشت مردم شهر و کاکین و جمرات خویش را استوار در بستند و همگروه بر الکساندر برنس تاختن برده او را بکشتند و خزانه و دولتی را که سپرده جان سن بود بغارت بردند شجاع الملک که در بالاحصار شهر جای داشت یکتن از پسران خود را و گروهی از افغانان را با دو عراده توپ بآرامش ایشان حکم داد و سودی ها بدیشان اما لشکر انگریز سنگری که هزار ذرع طول و ششصد ذرع عرض داشت او تراق داشتند و باستیانی محکم افراخته بودند و قلعه جداگانه داشتند که علف و آزوقه در انجا انباشته و جماعتی حافظ و حارس گماشته بودند و هم درین دار و گیرها بال و همچنان دبیر و دیگر آنرزنایب میجر مقتول شدند روز چهارم شعبان افغانان باغ شاه را فرو گرفتند و نیز قلعه محمد شریف را که در برابر بازار بود مسخر داشتند و جمعی تفنگچی بنگاهبان گذاشتند تا راه لشکر انگریز با قلعه که آزوقه انباشته بود مسدود داشتند و آنگاه قلعه آزوقه را حصار دادند و از کاروانان انگریز خطائی بزرگ بود

بود که علف و آذوقه را دور از لشکرگاه انباشته بودند بالجمله این سخن و این فوج پنجم هندی با یکصد تن حافظ و حارس قلعه بود و امر دفع افغانان را نمیتوانست کرد و این خطای دیگر از خردمندان انگریز بود چه قلعه آذوقه را آنگاه که دور از لشکرگاه کردند واجب افتاد که چندان حافظ و حارس باز دارند که دشمن را بر آن غلبه نباشد مع القصه انگریزان بدان رضا دادند که دست از قلعه آذوقه باز دارند و مردم خود را بسلامت بلشکرگاه آرند پس کپتن سوئین فوج چهل و چهارم با دویست تن راه برگرفت باشد که این سخن و این را از آن مهلکه نجات دهد از قلعه محمد شریف و باغ شاه امد راهدف گلوله ساختند و تگرگ مرگ بر او باریدند کپتن و مردم او مقتول و مطروح افتاد معدودی ازان سپاه و سه تن از نایبان او مجروح باز بسنگر شدند از پس آن هنگام نماز دیگر این سخن کاردان با صد تن و یکدسته از فوج پنجم سواره نظام باعانت این سخن وارن و مردم قلعه بیرون شدند هم ازیشان هشت تن مقتول و پانزده کس مجروح شده باز گریختند در نیوقت کپتن بوید سوارسات چی نزدیک سردار سپاه امد و عرضه داشت که اگر این قلعه تسلیم دشمن شود معادل صد هزار تومان منهوب شود و این سهل باشد ازین صعبتر آنست که ما را افزون از دو روز آذوقه در سنگر نیست و آن قوت نداریم که از جای دیگر حمل آذوقه توانیم کرد سردار سپاه از اصغای این کلمات هراسناک شد و پنداشت که این سخن وارن حکم فرستاد که چندانکه توانی بجراءت قلعه استوار باش و ما نیز تو را مدد خواهیم فرستاد این سخن وارن در پاسخ گفت که افغانان هم اکنون در زیر یکی از بروج قلعه نقب درمی برند و مردم ما چندان هراسناکند که بیکار کس خود را از فراز باره بزیر افکنده بسنگر میگریزند هم امشب اگر ما را مدد نرسد کار از دست بیرون شود لابد ما چون شش ساعت از شب بگذرد سپری شد سردار سپاه با وزیر مختار و دیگر سران لشکر مشورت کرده سخن بر این نهادند که هم امشب باید مدد بقلعه آذوقه فرستاد و افغانان خوی آن ندارند که در شب بیدار و نگاهبان باشند و از پیش بینی کپتن جان را جاسوس فرستادند تا از افغانان خبری آرد کپتن برفت و باز آمد و گفت جماعتی از افغانان مجلسی کرده از بهر یورش قلعه سخن مشورت همی کنند از این حدیث انگریزان در فرستادن معین تقاعدی کردند تا سفیده صبح سر برزد و افغانان دلیرانه یورش دادند و در قلعه را آتش در زده بسوختند و درون شدند این سخن وارن چون این بدید از راه دیگر از بهر گریز بدیوار قلعه کرده بود با مردم خود بیرون شد و بسنگر گریخت اجوان باشی او را مخاطب ساخت که از چه روی قلعه آذوقه را بگذاشتی و بگریختی در پاسخ گفت اینک من حاضرم از سران سپاه انجمنی کنید تا سخن کنیم بزرگان لشکر چون نخست لشکری لایق نگاهبان قلعه نساختند و هم در نیوقت لشکری بدو ایشان نتاختند مجاهده و مدافعه او را از طور خرد دور دانستند اما انگریزان ضعیف شدند و افغانان دل قوی کرده از ان قلعه بجمل آذوقه برداختند در نیوقت بزرگان انگریز هم از بیم جوع هم از غیرت نام و ننگ عظیم دلتنگ شدند لیفتنت ایری که قصه افغانستان را باز آورد در تسخیر قلعه محمد شریف تصمیم عزم داد و بر دو مدت نهاد که طریق یورش قلعه را با تو باین کند تا لشکر در رود و پس سردار سپاه پنجمین فوج ششم پیاده هندی را مامور بیورش ساخت اما پنجمین که می بایست همه جا بر پیش وی سپاه برود چون راه برگرفتند خود را در پناه دیواری کشیده داشت سردار سپاه چون این بدید دانست که این چنین مردم بزور نتواند کرد پس لشکر را مراجعت فرمود و روز دیگر اعداد کار کرد و این سخن بر بندر

کرفتن افغانان قلعه آذوقه انگریزان را

با صد تن از فوج پیاده چهل و چهارم پادشاهی برانگیخت و همچنین ویس را با صد تن از فوج پنجم پیاده هندی و دیگر را با صد تن از فوج سی و هفتم پیاده هندی فرمان کرد و بر این سر کردگان کریفقدس را سردار فرمود و بجماعت ساخته جنگ شده نخستین لختی دیوار قلعه محمد شریف را با توپ پست کردند آنگاه یورش برده قلعه را مسخر داشتند و همچنان یک نیمه باغشاه به تسخیر انگریزان آمد و از طرف دیگر سواران افغان و انگریزان با یکدیگر رزم داده در میانه عبدالله خان بدست کپتن اندرس مقتول کشت و افغانان نیز جلادت کرده کپتن مکنری را با جزایرچیانش از باغ شاه اخراج کردند و جمعی کثیر را بکشتند مردم قزلباش کابل که تاکنون برکناری بودند و با هیچ طایفه مبارز پیرون نمی شدند این هنگام افغانان را بقوت یافتند بنزد ایشان شتافتند پس افغانان روز هشتم شعبان زیر برج قلعه محمد شریف را نبقب زدن گرفتند و لشکر انگریز را هر پنهاک کردند و از طرف دیگر انگریزان را در سنگر نیز خورش و خوردنی اندک بود چنانکه وزیر مختار بزحمت فراوان و بهای گران قوت لشکر را افزون از یکروزه نمیتوانست بدست کرد و در چنین وقت چون سردار سپاه مریض بود و تبدیل او واجب مینمود لاجرم وزیر مختار کس بطلب برنکدیر شتافتند و او با یک عراده توپ و صد تن پیاده فوج چهل و چهارم پادشاهی و تمام فوج ششم شاه شجاع از بالاحصار بسنگر آورده و مقداری آرد و کندم نیز با خود بیاورد و از آنبعد از ورود بسنگر بجای آنکه لشکر را قوی دل کند کفت سپاه انگریز را با افغانان قوت مقاتلت نیست و بر زیادت از این پس زمستان در پیش است و بجماعت یکتن از ما را زنده مجال مراجعت ندهند بهتر آن است که اگر توانیم از اینجا سفر کرده خود را ایجلال آباد رسانیم لشکر انگریز چون از شتلتان اینگونه سخن اصغا کرد وحشت و وحشتی بزرگ در ایشان افتاد و ما بسردار سپاه در پاسخ گفت ما همه جا باید حفظ و حراست خویش کنیم و از سنگری که امروز کمن و ما من بست پیرون شدن و در بیابان با افغانان رزم دادن خود را بدندان شیر افکندن است این اختلاف کلمه در میان لشکر همه دیگر انداخت و لشکر را افزون از دو روزه آزوقه بدست نبود و هم در اینوقت افغانان از جانب شرق و غرب سنگر بر بلندیها عروج کردند و آهنگ یورش نمودند و از یک برج قلعه که ریکاباشن نامیده میشد و با سنگر یک تیر پرتاب بر زیادت مسافت نداشت چون باران بهار گلوله شمخال و تفنگ بر سنگر میبارید و وزیر مختار چنان صواب شمرد که شتلتان ببرج ریکاباشن یورشی برد و زحمت آن سوی را از سنگر بگرداند بالجمله تمامت لشکر انبوه شدند و خواستند از طرف شرقی سنگر پیرون شوند کپتن بلو که سردار دو دسته پیاده فوج شاهی بود خواست از دروازه سنگر پیرون شود و از اقتحام لشکر راه را یافته بگردد و از جای دیگر سوراخی از سنگر بدست کرده پیرون شتافت و درین هنگام از زرم افغانان چنان بهر سید که گویا مرگ را بچشم خویش همی دید و در زمان جمعی از شجعان ایشان مقتول کشت کلنل بگرل سردار فوج چهل و چهارم با نفاق لیفتننت برد از فوج ششم شاه باکردی از سپاه یوروپ و قلیلی از سپاه هند بزحمت تمام بجای ایشان پیرون شدند افغانان چون این بدیدند تاختن کرده میان هر دو لشکر حایل و حاجز شدند و از انسوی کپتن بلو را با مردمش محصور کرده تیغ در ایشان نهادند. شتلتان از نگریستن باین حال آتش حمیتش زبانه زدن گرفت و فرماند تا لشکر از جای بجنبید و همدست بحمله برند باشد که آنجماعت را بنجات و هند افغانان بتاختند و ایشان را لختی باز پس برند و انگریزان دو کرت

دیگر حمله دادند بالجمله در حمله سیم وقتی بمردم خود رسیدند که از آنجماعت جز پنجاه و شش تن بر نه و یکتن از سپاهیان دیگر کس بجای نبود و این و تن زمی مردانه دادند چه سی تن از افغانان را در این جنگ بالکل تفنگ پست کردند از انگریزان دویست تن مقتول کشت اما در این کیره و دار قلعه ریگاباشی و قلعه ذوالفقار رود و قلعه کوچک دیگر که مقداری کندم انبا شته داشت بدست انگریزان افتاد و سپاه انگریز در زمان بجمل کندم پرداختند و یک نیمه آن کندم را بسنگر آوردند تا آن هنگام که روز تاریک شد افغانان چون شیران جنگی بزیر قلعه ریگاباشی و قلعه ذوالفقار نقب در بردند و آتش در زدند و دیگر باره آن قلاع را بدست کردند و روز سیزدهم شعبان جماعتی از افغانان از طرف غربی سنگر سه عراده توپ برپشته عروج داده بسنگر بکشادند وزیر مختار و رفقایشان استوار کشت شلتان بفرمودتا پنجهزین جماعتی را برداشته و بیرانه بجانب ایشان تاختن بردند چنان برفت که پس از یقین افزون از دوازده ذرع مسافت نماند با اینهمه پیاده افغانان چون کوه پاینده قدم استوار داشتند و بکشادن توپ و تفنگ جماعتی از انگریزان را مجروح و مطروح ساختند و این هنگام سواره افغان از جنگ روی برتافت و روی پیادگان را جبرا برگاشت سپاه انگریز در اینوقت فرصتی بدست کرده پیش شد و با نیزه پیش جمعی از پیادگان افغان را که بعد از گذشتن سوار بجای بودند هزیمت کردند و یکعراده را شکسته توپ آن را بخاک افکندند و دو عراده دیگر را برگرفته بسنگر خویش آوردند و بعد ازین فتح اندک آسایشی برای انگریزان بدست شد و یفنستن و اکرو باکروهی از سواران بی نظام در شبها از بالا حصار توانست حمل آذوقه بسنگر کند اما از پیم زمستان و آمدن برف و سد طرق مهیا نبود وزیر مختار بر آن بود که سنگر را پرداخته ببالا حصار کوچ دهد و شلتان این رای را استوار نمیداشت و هم در اینوقت از جلال آباد جنرال سیل خبر فرستاد که در این زمستان هرگز مارا آن قدرت نباشد که بمدد شما لشکر فرستیم و اینخبر مردم سنگر را دل شکسته کرد و بزرگان لشکر دل بر آن نهادند که بر سنگر محمد خان که میان سنگر انگریزان و بالا حصار است یورش برند و او را دفع دهند تا در عرض راه بالا حصار مانعی و دافعی نباشد استورت مهندس بحفت لشکر انگریز را قوت مقاتلت نیست و این رای را بکردانیدند و چون از قریه پنجاره همه روزه انگریزان آذوقه بسنگر می آوردند و از افغانان زحمت فراوان میدیدند بدان شدند که آن قریه را فرو گیرند و آسوده خاطر شوند پنجهرسوین از فوج پنجم هندی با جماعتی بفتح آن قریه مامور شد و قتی برسید که افغانان بدانجا تاخته آن قریه را بتحت فرمان داشتند پنجهرسوین بی نیل مرام مراجعت داد و در میانه یفنستن ایری نیز جراحتی برداشت و روز پست و دوم شعبان محمد اکبر خان از بامیان بکابل در آمد و افغانان در کردار انجمن شدند و ازین طرف انگریزان بطلب آذوقه روز دیگر در تسخیر قلعه بچاره یکدل کشتند و زیر مختار زینسان تحریض داد چه بعد از تسخیر قلعه افزون بر تحصیل آذوقه پشتهای چند که افراشته بر سنگر بود بدست میشد و از شر دشمن ایمنی حاصل میگشت بالجمله چون دو ساعت از نیم روز برفت پنج دسته از فوج چهل و چهارم و شش دسته از فوج پنجم هندی و شش دسته از فوج سی و هفتم هندی و صد تن از فوج مهندس و دو دسته بر زیادت نیم دسته از سواره بنظام با یکعراده توپ بر جبلی که مشرف بدان قلعه بود عروج کردند و در قلعه افزون از چهل تن کس نبود پس دمان توپ و تفنگ کشاده شد پنجهرسوین با ثباق پنجهر گرشاک که مامور بفتح قلعه بودند دروازه قلعه را نشناخته

واز راهی که باچوب دشخته کرده بودند یورش بردند لاجرم پنجر سوین مجروح وجمعی از سپاهش مطروح کشت وهزیمت شده باز تاخت آنگاه سه دسته از فوج پیاده سی وهفتم هندی را با پنجر کرشا وصد تن سالدات مهندس بر پوشتن سنگر مامور ساخت تا مبادا شبانه هنگام افغانان آسیبی بسپاه رسانند اما ایشان بساختن سنگر دست نیافتند وکاری که چندین واجب بود مواظب نشدند ودو ده هزار تن از افغانان کابل در جبل ویکر پک تیر پرتاب مسافت جای داشتند پس آنهنگ ایشان نمودند در نیوقت بصوابدید کونل اولیور انگریزان بصورت قلعه برصف شدند وسواران نظام در قفای ایشان رده رست کردند اما سواران افغان از میمنه ایشان حمله افکنده بیفتشت واگر راحصار دادند شربت آشل از میانه جلادتی کرده عبدالله خان افغان را که پیش آهنگ بود بضرب کلوله جراحتی کرد لکن افغانان از سه جانب چنان حمله بردند که شکر انگریز را مجال جدال نماند از غلبه دشمن وغلیان عطش بیتاب وتوان گشته هزیمت کنان مقتول هی شدند وافغانان بر سر توبخانه تاختن آوردند سواران نظام را حکم بدفعه رفت وایشان بی فرمانی کرده روی برکاشتند توب انگریزان وقورخانه بدست افغان افتاد واینوقت چون بسبب جراحت عبدالله خان جماعت افغانان طریق شهر برداشتند سپاه انگریز فرصتی بدست کرد ودیکبار به توبخانه در استرداد نمودند واز قورخانه از سنگر بجگاه رسانیدند ودمان توپها را بروی افغانان بکشودند جماعت افغان چون این بدیدند دیکبار به انجمن شدند وسر بر تافته چون شیران صید دیده بر سر توبخانه حمله افکندند وتمامت توپچیان را با تیغ بگذرانیدند وباشمشیرهای کشیده بنظام پیادگان در تاختند وایشان را پراکنده ساختند که دو کس باهم نمی توانست بود لاجرم هزیمتیان بهزار زحمت بسنگر خویش در گریختند وسواران افغان تا کنار سنگر تعاقب در آمدند پنجر کرشا با معدودی خود را بسنگر برد وفوج خمسه شاهی وجزایر چیان از پیش روی افغانان در آمده بر زیادت ازان چیرگی بر ایشان نگذاشتند از انجا افغانان باز پس شدند عثمان خان با مردم خود نیز در دفع افغانان جلادتی بسزا کرد لاکن درین جنگ توبخانه وقورخانه بدست افغانان افتاد وهمچنان هزیمتی دیگر واکر جراحت یافتند کونل اولیور وجمعی از زخماران چون قوت آن نداشتند که با هزیمت شدکان خود را بسنگر در برند افغانان هنگام مراجعت از کنار سنگر ایشان را با تیغ پاره پاره کردند وهمچنان واماندکان وگریختکان را که پراکنده بودند از پنجولها برآورده سر بر گرفتند از پس این جنگ دیگر انگریزان را قوت مقاتلت نماند وسخن از در مصالحت و مسالمت هی کردند عجب آنکه مردم انگریز با آن رای صایب ورویت سالم در افغانستان چندان آشفته خاطر بودند که در هر قدمی کاری ناصواب بدست ایشان میرفت چنانکه درین خبک چندین خطا کردند اول آنکه در چنین جنگی خطیر چکونه از یکسو توب برزیادت بمیدان نیاوردند دوم آنکه در طلب تسخیر این قلعه چراشب هنگام پیرون نشدند ودر روز یورش ندادند سیم آنکه با یکصد تن مهندس که برای بستن سنگر بردند چرا وقت ضرورت سنگر نکردند چهارم آنکه چرا با اینکه سواره بدان کوه نمی توانست حمله بر پیادگان را بصورت قلعه برصف کردند وآنگاه بصورت دو قلعه برآمدند پنجم سواره خود را در جائی بنظام کردند که نه خود را توانستند حفظ کنند ونه با خصم درآویزند ششم آنکه وقت هزیمت ومراجعت بسنگر چرا چندان بتوانی حرکت کردند که یکباره تباه کشتند پیاده بسرعت بسنگر در روند تا کمتر مقتول شوند مع القصه از هول وهراس در مردم انگلیس کمتین مرد با هوش وخرد

خطای تدبیر انگریزان در مقاتله با افغانان

باقی نبود در ینوقت کپتن کنولی از بالاحصار بگذشت و شجاع الملک و دیگر سران هم سخن برین گذاشتند که بی توانی ببالاحصار کوچ دهید و لشکر را بگذارید بنوز شیلتان این رای را بصواب نمی شمرد و در پایان امر انگریزان بطلب مصالحه بیرون شدند عثمان خان باریک زنی که از خویشاوندان شجاع الملک بود پیام فرستاد که محمد زمانخان که بنگاه دولت انگریز است و افغانان را از درآمدن بلشکر دفع داد و همچنان بلز اکپتن را روزگاری دراز حراست نمود سخن برین وارد که افغانان میگویند لشکر انگریز بباید یکباره از مملکت ما بیرون شود و ما در کار خویش بینا تریم و هرگز اخواهیم بخود پادشاه خواهیم ساخت مع القصه روز بیست و هفتم شعبان وزیر مختار با دو تن از افغانان دیدار کرد و سخنی چند از در مداهنه و مهادنه بگفت افغانان بر طریق تکبر و تجبر رفتند و بیرون طاقت آرزوئی چند بیکشد و چون وزیر مختار اجابت ننمود گروه از جای بجستند و گفتند کار ما در میدان جنگ یکسره خواهد شد وزیر مختار گفت قیامت نزدیک است زود باشد که همگان یکدیگر را دیدار کنیم و زشت از زیبا آشکار شود پس از یکدیگر جدا شدند و چون سه روز بر این بگذشت در غره رمضان هنگام سپیده صبح گروهی از افغانان بالاحصار یورش بردند مهجر اپوارت که حکمران نظام بود لشکر را بمدافعت برانگیخت و افغانان را شکسته کرده مراجعت داد و روز چهارم رمضان افغانان بر جبل چاز صعود کردند و چند توپ بسنگر کشاودند و چون شب در آمد بر سنگر محمد شریف یورش دادند اما فتح ناکرده باز شدند و روز دیگر هنگام سپیده دم قنطره که بر رود کابل بسته بود خراب کردند و روز ششم رمضان سنگر محمد شریف را بقوت یورش فرو گرفتند و فوج چهل و چهارم را

از آنجا هزیمت دادند

تحریض دادن سران سپاه انگلستان وزیر مختار را در مصالحه با افغانان و مکیدت جماعت افغانان با ایشان

روز هشتم رمضان بزرگان انگلستان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریض کردند و در صواب دیدن این امر تعجیل نمودند شلتان با شاق و نکتل و دیگر چمبر تر بر آن سجل خط نهادند و خاتم بزدند روز یازدهم رمضان وزیر مختار با کپتن لارنس را با شاق تر و دیگر کنزی را بر داشته با معدودی از مردم خود از سنگر بیرون شد و در برابر جبل سیاه سنگ که لختی از سنگر دور بود متوقف گشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شده با یکدیگر مجلسی کردند و نخستین وزیر مختار آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انگریز با امیر دوست محمد خان بر طریق مهر و وداد روند و در هر محل او را امکانی عظیم نهند آنگاه معاهده جدید را که نگاشته بود بر ایشان خواندن گرفت بدین شرح که سپاه انگریز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه یکتن از بزرگان افغان نزد ایشان بگروگان باشد تا خود نیز باز گردند و بار کسیر از انگریزان باز نگیرند و بتوانند بسلامت از آن راهی بیرون شوند بعد از بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را خواه در کابل و خواه در لودیانه اندسالی یک لک روپیه افغانان از بهر معاش بستاند اگر شجاع الملک بلودیانه رود افغانان بار کیر و علوفه او را تیز برسانند و دیگر هر که در ایام تقاتله و مقابله کنابی کرده معفو باشد و ازین پس سپاه انگریز با افغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ایشان را بخواهند چه در میانه بنای دوستی است و این دوستی برزیادت خواهد بود و بالجمله صورت این معاهده بتزویک محمد اکبر خان بردند و لختی جرح و تعدیل کرد آنگاه

مقرر داشت

مقرر داشت که همه روزه آزوقه انگریزان را برسانند و ایشان سه روزه لشکر را پرداخته بسپارند در این وقت انگریزان بکار
شل و تخویل پرداختند و چنان هراسناک بودند که سراز پای نمی شناختند سپاهی که در بالاحصار بود نرجمت و
ذلت بسیار بلشکر آوردند تا باشقاق کوچ دهند امحمد اکبرخان ایشان را علف و آزوقه نفرستاد و گفت تا تمام قلاع
و لشکرها که انگریزان تحت فرمان دارند پرداخته نکنند و تسلیم ننمایند دل ناگواهی مینهد که ایشان را خورش و خوردنی
فرستیم یا بارکیر از بهر حمل ایشان حاضر کنیم روز هیجدهم رمضان برفی عظیم بیارید و کار مردم انگریز یکباره پریشان
شد تا چار روز دیگر حکم فرستادند تا غزنین را تیر تسلیم کنند و انگریزان از انجا پرون شوند روز بیستم رمضان
باز وزیر مختار مجلسی کرده با افغانان دیدار کرد و در انگشت یک نیمه قورخانه و توپخانه که در لشکرگاه دارید بما گذارید
وزیر مختار از نکال عجز و ناچاری پذیرفتار شد استورت مهندس برپای خواست و گفت تا چندین ذلت بر خود
خواهیم گذاشت باید همگی روانه جلال آباد شد تا هرچه مقدر شده بظهور رسد کس سخن او را وقعی نگذاشت و
دیگر بار وزیر مختار محمد اکبرخان و عثمان خان را دیدار کرد و کپتن کایلی و دیگر کپتن ایرنی را نزد یک ایشان
کروکان فرستاد و گفت که کپتن کرانت را با اسبان کالسکه و اسب عربی او و بعضی اشیاء دیگر برحسب خواهش
محمد اکبرخان تفویض او کرد و روز پست و دوم رمضان مستر اسکنر که در مدت مقاتله اسیر شده در خانه
محمد اکبرخان میبود بلشکر آمد و با وزیر مختار گفت محمد اکبرخان شما را پیامی صعب فرستاده وزیر مختار چنان
آشفته شد که زبانش از کار رفت بالجمله اسکنر با وزیر مختار گفت که اکنون خاطر محمد اکبرخان آنست که فردا
وزیر مختار با جمعی از سران سپاه انگریز باید ما را ملاقات کنند و جماعتی از غلجائی نیز حاضر خواهند شد
تا عهد و پیمان استوار شود و گروهی از سپاه انگریز را اعداد کنید تا اگر جماعت غلجائی بخواهند تسخیر قلعه
محمدخان کرد ایشان نیز در تسخیر قلعه اتفاق کنند و هم در آن مجلس محمد صدیق خان گفت بعد از فتح قلعه محمدخان تا کی
زیست که انگریزان هشت ماه دیگر در افغانستان بمانند تا پرده ایشان دریده نشود آنگاه چنان بیرون شوند
که کوفی برغبت خویشتن میروند و شجاع الملک درین مدت بنام پادشاه باشد و محمد اکبرخان وزارت او
کند بشرط آنکه در ازای این خدمت دولت انگریز سی لک روپیه بمحمد اکبرخان بذل کند و ازان پس نیز هر سال
چهار لک روپیه برقرار دارد و وزیر مختار این سخنان را در کمال بیچارگی اصغا میکرد و هر شرط با افغانان مینهاد
هم از بیم و هم از جهالت با انگریزان پوشیده میداشت بالجمله این مجلس بدینگونه بپای رفت و با اینکه ثلوج
لاینس و جمعی دیگر تفرس کردند که بازافغانان ترکتازی خواهند کرد سر از سخنان محمد اکبرخان شوانشد بر فت

وزیر مختار انگلیس بدست افغانان قتیل

پس سخن بر این نهادند که جنرال الفنستون فوج پنجاه و چهارم که در تحت فرمان میجر ایوارت میباشد ساخته شبک
شود و فوج ششم شاهی با دو عراده توپ اعداد کار کند و سر ویلیم مکنکتن با سپاه قراول که پانصد ذرع
دور از لشکرجای داشت برصف شده منتظر رود و محمد اکبرخان باشند مع القصه بریکسوی سپاه در فراز
پشته انگریزان بساطی بگسترند و وزیر مختار و جمعی از بزرگان لشکر و محمد اکبرخان و خوانین افغان جلوس کردند
در این وقت محمد اکبرخان وزیر مختار را مخاطب ساخت که آیا بر عهد خویش استوار خواهید بود او در جواب
تمهید عهد و تشیید معاهده سخن همی کرد و هریک از خوانین افغان یکتن از سرکردگان انگریز را با خویش

مشغول کرد و سواران افغان یک یک و دو دو درآمدند و اطراف انگریزان را فروگرفتند و خواجین افغان بغرها
محمد اکبرخان هریک بازوی یکتن از سرکردگان انگریز را گرفته از فراز پشته بزیر در بردند و سر برگرفتند و زیر
مختار را نیز کشان کشان همی تا خشه داد و فریاد و اغوثاه بلند میساخت پس با ضرب شمشیر نخستین دستش را از پیکر
باز کردند آنگاه سرش را برگرفتند لیفتنت ایری که قصه افغانستان از نگارش او بمارسیده و درین هنگام بدست
محی الدین افغان اسیر شده وی نگذاشت خون او بریزند و او را ردیف خود کرده از آن مهلکه بدر بردند و ازان پس تنی چند
محمد اکبرخان آورد محمد اکبرخان با چشمی پرخشم بدو نگریست و گفت شما بودید که طمع در مملکت بایستید هم اکنون
از کیفر کار خویش برخوردار باشید اما از قتل او دست باز داشت و بعلاوه مومن افغانش بسپرد و بالجمله سر وزیر
مختار را در بازارها بگردانیدند و جسد تروتر را از طاق بازار بیاویختند و اسکینز را محبوس کردند و بسیار کس را مقتول
ساختند و روز پست و دوم رمضان باز مردم انگریز و افغان از نو بنشیان مصالحه کردند بدینگونه که بجای
وزیر مختار بود با افغانان دیدار کرد و او را گفتند نخستین باید توپخانه خویش را با ما تسلیم کنید و افزون ازین عراده
توپ با خود حمل ندهید دوم آنکه چندانکه زر و سیم و اثقال و اموال خزانه دارید با ما بگذارید و بگذرید سیم
آنکه جماعتی از بزرگان خود را بگروگان بسپارید و هم واجب است که ایشان با زن و فرزند بگروگان باشند
چهارم آنکه چهار ده لک روپیه برحسب ادعای افغانان وزیر مختار برذمت نهاده بود چون او مقتول گشت
شما باید دین او را بگذارید اگرچه این سخنها بر میخچر پاتنجر صعب بود اما مجال سر برتافتن نداشت این هنگام ماجرا
الفینستون از بهر مشورت مجلسی کرد و گفت برعهد و پیمان افغانان وثوقی نباشد اگر بعد ازین همه تکلیف شاق
و تشییع میثاق بیاشند و ما را امان دهند سهل باشد اما چون دانسته ایم که پیمان ایشان استوار نیست چرا
باید چندین حمل گران برگردن دولت گذاشت یا باید در همین بالاحصار و کابل اقامت داشت و رزم داد
و اگر نه راه جلال آباد برگرفت و هرچه پیش آید کرد و ننهاد و نام دولت را پست نکرد اگرچه این سخنان از حصافت
عقل و صورت خاطر بود عجبی نیست که اگر کار بدینگونه میکردند بر افغانان چیره می شدند اما جبن و بددلی
عقل را تباه کند و روز روشن را سیاه سازد لشکر انگریز از هول و هرب روز از شب نمی شناخت و صدای
از خطا نمیدانست در پاسخ گفتند ما را در این زمستان قوت مقاتلت با افغانان نیست بلکه هیچوقت ما مردم هندوستان
نتوانیم بود و آوردهای ایشان نتوانیم ساخت پس نخست عزت خویش را بگذاشتند و ذلت برداشتند و هم در ذلت
روی سلامت ندیدند و جان بذلت سپردند مع القصه روز پست و نهم رمضان اول کپتن ترم منند و دوم کپتن
وانس سیم کپتن واد برتن چهارم کپتن ترب را با زنان و فرزندان بگروگان نهادند و ایشان را در خانه
زمان خان برده در پهلوی کپتن کونولی و کپتن ایری جای دادند و پنجشنبه بانگتان مریضان را و زخمداران را
بشهر کابل در برده در پناه یکتن از بزرگان افغان مداوا کنند و بخ عراده توپ شاهی را تسلیم افغانان کردند
و اطبای اوجاق را نزد مرضی گذاشتند و بسیج راه کردند و روز پنجم شوال برفی بزرگ بیارید و افغانان نیز در
کوچ دادن ایشان دست در معاذیر زدند بالجمله روز دیگر سپاه انگریز راه برگرفت و از کثرت برودت
هوا کار برایشان سخت و صعب بود و ایشان را دوازده هزار شتر بار کش حمل زنان و مردان و اطفال خرد و بزرگ

میدان با قلت علف و آذوقه رسیدند و چهار هزار و پانصد تن سپاه نظام نه عراده توپ حمل و لوله تا کنار رودخانه طی مسافت کردند و از انجا چون پل استوار بر آب بنود تا شامگاه بحمل شتر و بارکیر مشغول بودند و افغانان و یشان را دشنام همی گفتند و سخره همی کردند حرکت چندان سیاه تاشبانگاه کشید و پنجاه تن از مردم جزوی من برسر برف بمردند و سایر لشکریان نیز از نظم نظام پیرون شدند و بسیار کس از لشکر هندی بمردند و با این همه زحمت یکفرسنگ و نیم طی مسافت کرده بمنزل بکرام رسیدند هم دران شب جماعتی از سورت سرما جان بدادند و روز هفتم شوال از انجا کوچ دادند و یک نیمه سپاه هند از شدت برودت و ضعف بنیت نتوانستند با لشکر طی مسافت کنند و افغانان چون کرکان کرسنه که بمیان کوسفندان در روند از قفای انگریزان میرانند تا میان صف در میرفتند و احمال و اثقال ایشان را در میربودند و همچنان یک عراده توپ نیز گرفته بنزد محمد اکبر خان بردند و او حکم داد تا شش تن دیگر از بزرگان انگریز را بکردکان گرفتند و مردم انگریز از نو پیمان دادند که تفنگ کس کشاده نشود بشرط آنکه خطب و علوفه ایشان را باز گیرند باین ذلت و هیبت تا منزل تب خاک آمدند روز هشتم شوال باز افغانان آغاز باریدن کلوله شصتخال و تفنگ کردند پیچ ثمین فوج چهل و چهارم با پیادکان آهنگ مدافعه کردند لکن مفید نبود و همچنان محمد اکبر خان چندتن دیگر بکردکان بگرفت و کار بدینکونه رفت تا براهی که حوزه کابل نام دارد برسیدند و انجا دره ایست که پنج میل طول آنست و نشیب آن دره رودی میگذرد و بر کمر کاه آن چیل رفیع جاده ایست که تا کنار رود هشت زرع سر اشیب است و از انسوی تا فراز چیل مسافتی بعید باشد و چنین تنگنا افغانان بکشادن تفنگ و ستد طریق درآمدند و جماعتی از پسران و دختران سرکردکان را اسیر کرفتند و یکعراده توپ را با ماخوذ داشتند و توپچیانش را بکشتند با الجمله تا لشکر انگریز بخورده کابل درمیرفت سه هزار تن از ایشان مقتول بود و بنه و آغروق ایشان یکباره منهوب کشت و در آن منزل نیز برفی بشدت بیارید و در همه لشکرگاه چهار خیمه پیش نبود و یکی جنرال و هشت دو دو از بهر زنان و اطفال بود و سه دیگر زخمداران داشتند و بسیار از جراحت یافتکان و در انجا بمردند روز نهم شوال که زندکان آرزو بمردکان می بردند چون خواستند کوچ دهند جنرال سیل کفت با شید که محمد اکبر خان از نو سخنی آورده همیکوید که کوچ دادن زنان او را باشد و زخمداران بمانند و بازنان کوچ دهند و این زنان از کابل تا بدینجا خردنی اندک می یافتند و بسیار کس از ایشان را اطفال شیرخوار بود و بسیار کس بیکس بودند چه شتربان و چاکران ایشان را کشته بودند و اکر نه کریخته بودند و جز آن جامه که در بر داشتند اموال ایشان بتمامی بغارت شده بود با اینهمه بسخنان محمد اکبر خان و ملازمت او دلخوش بودند باشد که زنده بمانند روز دهم شوال لشکر انگریز همه در طپش و طلب بودند که از پیش روی کوچ دهند چه غارت افغانان از دنبال بود و این هنگام سپاه یوروپ اندک توانا بودند و بیشتر مردم هندوستان و پای از برف و برودت از کار رمانده بود و افغانان بر فراز جبال برآمده و طرق و شوارع را همه جا مسدود داشته بکشادن تفنگ مشغول بودند و مردم هند تفنگها را انداخته هزیمت میساختند در اینوقت افغانان بر سپاه انگریز تاختن کردند و با تیغ کشیده بسیار کس بکشتند با الجمله در انجا سپاه هند تمام کشته شدند خزانه و بنه و سلب و ثروت یکباره بدست افغانان

افتاد چون لشکر انگریز بقبر جبار رسید از جمع سپاه پنجاه سوار تو نجانه یکهزار ده توپ دوازده پوند و هشت و پیاده از فوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و پنجاه سواره از تمامت سپاه انگریز و معدودی از تابین منزل رسیدند و دیگر هر که بود مقتول گشت و هر چه بود منهوب شد تمام معبر هفت کتل از کشته پشته افتاد و از دوامان جبل فریاد زخمداران و بیماران همی بر میرفت همانا از روزیکه از سنگر بیرون شدند تا این منزل پنجاه تن از سرکردگان بزرگ یوروپ نابود گشت و دوازده هزار تن مرد لشکری از لشکرگاه انگریز مقتول افتاد و با اینحال شکایت ببرد محمد اکبر خان بردند در پاسخ گفت منع جماعت غلجائی در قوت بازوی من نیست هم در انجا افغانان از کشادن تفنگ دست باز نمیداشتند لکن بواسطه ظلمت شب انگریزان کمتر زیان دیدند در پایان کار آن یکتوپ که بدست مردم انگریز مانده بود هم بگرفتند و اکثر گردیو را با تفاق دالکترف ماخوذ داشته باخود ببردند روز یازدهم شوال از منزل کتر سنگ کوچ داده روانه چکدلی شدند و شلتان بارخی از ابطال رجال چندان سپاه کشت و همه راه بکار مدافعت بود و افغانان تقتل و اسر مشغول بودند هنگام نماز دیگر انگریزان به چکدلی رسیدند و بر پشته رفیعی برآمده در انجا صف راست کردند باشد که خود را بخشت و جلادت بنمایند و افغانان کمتر تقتل ایشان مبادرت کنند و ایشان را سه کوسا له بود بکشتند و کوشت آنرا خام همی بلعیدند اما افغانان بر پشتهای فراخته تاخته ایشان را هدف گلوله همی ساختند در نیوقت محمد اکبر خان اسکینر را طلب داشت و آن پیچاره با میدچاره اطاعت کرد و پس از ساعتی مراجعت نمود و بجنرال گفت محمد اکبر خان سخن بر این دارد که میباید شلتان و جان سن را نیز بگروگان بگذارید و بجلال آباد در شوید اینوقت بانگ تفنگی برآمد و معلوم شد که اسکینر را بکشتند و سپاه انگریز مرضی و مجروحین را گذاشته بیفرمان روانه جلال آباد شدند اما از آنسوی چون راه سختی و صعبی در پیش بود افغانان خاربنها در انجا تعبیه کرده بودند تا چون انگریزان عبور داوند بدان خاربنها گرفتار شدند و تا معبر خویش را پرداخته میکردند افغانان برسیدند و بقتل عامه پرداختند و در اینجا افزون از شش خورده کابل از انجماعت بکشتند و دوازده تن از سرکردگان نامور انگریز مقتول گشت صبح سیزدهم شوال عدو انگریزان چنان اندک بود که جماعت قلجائی را هر گز از ایشان همی بنجاطر در نمیرفت پس یکبار بدیشان حمله افکندند سپاه انگریز از بهر فرار بر بلندیهای جبل عروج میکردند و افغانان یک یک و دو دو را بدست آورده ماخوذ میداشتند و مقتول میساختند چون عدتی در ایشان نماند و بیشتر زخمدار و مانده شدند افغانان یکبار بتیغ سپدریغ بدیشان آزمودند سوتر و سه چهارتن از مردم او را که زخمی بودند هم اسیر کرفتند دیگر تمامت آن سپاه مقتول گشت از میانه یکتن بجلال آباد در رفت و آن دالکتر پیدون بود بعد از قتل چنان لشکری بزرگ محمد اکبر خان مراجعت بکابل فرمود و کروکانها را در حبس خانه باز داشت و زنان انگریز را در بازارها برقص کردن حکم داد و این بود تا این زمان بدولت انگریز استغاثت بردند و کاروان الکلستان امیر دوست محمد خان را رخصت داده باتر کابل فرستادند و اسیران خود را بگرفتند

شرح حال فرخنده مآل شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

در سال

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه بارس ئیل ترکی چون نه ساعت و چهل و چهار دقیقه از شب دوشنبه هشتم شهر صفر سپهری کشت خورشید به پیت الشرف شد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در دار الخلافه طهران بساط عید بپای برد و حکام ممالک محروسه را طلب داشته در امور رعایا پرسشی بسزا فرمود و دفع دزدان و راهزنان و رفاه حال مجتازان و کاروانیان را بر حکام بلدان واجب داشت و چون بهنگام زندگانی نایب السلطنه عباس میرزا وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی لشکر بجانب کرمان کوچ میداد و آنگاه که از نایین به نه کنبد سفر کرد و آب باندازه مردم و دواب بدست نشد شصت سراسب و پنج تن سرباز از تشنگی جان بداد چه از نایین تا اغدا که پست فرسنگ مسافت است جز در منزل نه کنبد که رباطی است و آبگیری که جز چشم سحاب چشمه ندارد و هیچ آبادانی و آب نباشد لاجرم شاهنشاه غازی حکومت یزد را بحسین خان اجودان باشی مفوض داشت و فرمان کی دگر در نه کنبد چشمه آبی احداث کند و جماعتی از بهر حفظ طرق و شوارع بگمارد تا مجتازان از شرب آب و زحمت صعالیک بلوچ آسوده خاطر گذرند حسین خان بعد از ورود بیزد چندانکه در ان اراضی حفر ابار کرد آب نیافت و مردمانش گفتند سلاطین ماضی در ان اراضی بسیار حفر ابار کرده اند و فحص آب نموده اند و بی نیل آرزو ترک گفته اند در این هنگام یکتن از پرهیزکاران را در خواب القا کردند که حسین خان را بکوی که از تلی که در کنار نه کنبد است آب توان جاری ساخت و آن تل را سنبذ نام است حسین خان بعد از اصغای این قصه تا از گمان برآید کس فرستاد و در انجا چاه کانه کرد و بعد از بیست ذرع حفر چاه شش ذرع آب برجوشید و انبار گشت لاجرم حفر و قنات کرده یکی را خضر آباد و آن دیگر را حاجی آباد نام گذاشت و سی چهل خانوار رعیت بدانجا کوچ داده از بهر ایشان خانه و حمام و مسجد بساخت تا در انجا سکون کرده حافظ مترددین باشند و از نه کنبد تا اغدا را نیز در میان راه قنات دیگر کرد و حسین آباد نامید و در شهر یزد یکربع از قنات اهرستان را که خالصه دیوان است پیشکشی لایق داده از اولیای دولت بملکیت گرفت و بر مردم شهر موقوف داشت و مجرای آن را از سه فرسنگ مسافت حفر کرده از میان شهر جاری ساخت و هم در ینسال فرهاد میرزا چون از بوشهر مراجعت بشیراز همی کرد حسن خان کلهداری و شیخ جباره خان کنکانی و شیخ خلفخان علویه را که از اشرار اراضی کرمسیر بودند مغلوبا باخود کوچ داد و قلعه شهریاری را در عشر آخر صفر مفتوح ساخت و آن قلعه را بر فراز کوهی کرده اند و چاهی از میان قلعه تا بآب رود خانه که سه جانب آن کوه را محیط است بر سنگ خاره حفر نموده فرهاد میرزا بفرمود تا باسنگهای گران آن چاه را انباشته کردند و دیوار قلعه را پست نمود که مامن دزدان نباشد و پنجشنبه نهم ربیع الاول وارد شیراز گشت این هنگام بزرگان شیراز و صنادید مملکت فارس بعرض کاروزاران دولت رسانیدند که فرهاد میرزا می نایب الایاله فارس را در قدم صداقت لغزشی افتاده و بخیالات بعیده و مقالات ناپسندیده هر روز دل بدیگر دولتی داده و اکنون چنان دانسته که اگر با دولت انگلیس نپیوسته شود کارها بکام خواهد کرد اگرچه با استحکاد دولت ایران و انگلیس اینگونه آمالش زلال صدق و صفا را مکدر نمی ساخت لاکن حاجی میرزا آقاسی دفع او را بصواب نزدیکتر دانست تا مبادا در میان دولتین بیسنونتی اندازد لاجرم برحسب فرمان فرخ خان غفاری کاشانی

پیشخدمت خاصه روانه فارس شد تا یکصد هزار تومان از منال دیوانی را ماخوذ دارد و صورت حال را بازدانسته بعرض رساند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی وزیر فارس نیز احضار بدرگاه شد و از انسوی خانعلی خان ممسنی که در ماهور میلاتی گریخته بود پوشیده از مردم بشیراز آمده پناهنده توپخانه گشت فرهاد میرزا او را مطمئن ساخته حکومت ممسنی داد و او شاد خاطر بمیان قبیله خویش رفت و علیقلی خان بختیاری برادر محمدتقی خان از مقربان خان معتمدالدوله گریخته بود بنزدیک فرهاد میرزا آمد او را نیز روانه دارالخلافه نمود و در همو وقت فرج خان از دارالخلافه برسید و بعضی سخنان که مردم فارس بسعایت و شکایت میکردند باز رسانیدند کارداران دولت چنان صواب شمردند که فرهاد میرزا حاضر درگاه شود او را طلب فرمودند و حکم رفت که فرج خان در شیراز اقامت نماید و خراج مملکت فارس را فراهم کند تا آنگاه که اختر اقبالداری بدان اراضی مامور گردد و این بود تا میرزا نبی خان امیر دیوان مامور بحکومت فارس گشت و فرج خان با منال دیوان طریق درگاه شاهنشاه گرفت و هم در منال میان دولت علیه ایران و دولت اسپانیول قواعد دوستی و اتحاد تمهید گشت و میرزا جعفر خان مشیرالدوله که در اسلامبول اقامت داشت با وزیر مختار دولت اسپانیول بفرمان کارداران دولتین عهدنامه بشرح نگاشته شد و خاتم برزدند بدینگونه

صورت عهدنامه دولت علیه ایران با دولت بهیه اسپانیول

الحمد لله رب العالمین اما بعد دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول بجهة ملاحظه صرفه و صلاح تجار و عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن بصنعت تجارت و تشویق و ترغیب این امر مهم که از مصالح مهمه دولت جنین یافتند که هیچ مقدمه مانند انعقاد عهدنامه باین مهم جسیم معین و مفید نخواهد شد لهذا هر دو علی السویه مناسب دیدند که من بعد ما بین دو دولتین بهیتین و تبعه آنها اساس دوستی و آمد شد موافق عهدنامه مبارکه دوستی و تجارتی که بزیور حمایت و عدالت آراسته است برقرار و پایدار باشد برای انجام این مرام اعلیحضرت فلک رفعت شمس برج جلالت نخبه سلاطین زمان وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه ممالک وسیع المسالک ایران ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان محمدشاه قاجار ایده الله ایام سلطنته از طرف قرین الشرف خود علیاجاه مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیه ایران و در دربار عثمانیه صاحب نشان مهرمثل صورت همیون نشان او را شیر و خورشید سه تیغی و صاحب دو حمایل سبز و سرخ و نشان درجه اول افتخار دولت عثمانیه را در ضمن احتیارنامه جداگانه درین خصوص وکیل مطلق و مختار نموده و همچنین بدرمنیر اهبت و آفتاب درخشان سلطنت شکوفه نونهال بوستان جلالت السلطان دوناپارت دوم که بنام نامی ایشان در ایام صغرسن امر سلطنت بلقب ولیعهدی بحضرت بال دومروار جسیر تر و صاحب اختیار مملکت و یک تاوره مریلا محول است از طرف خود موسیو آن توانی لویس دکاردوناصاحب نشان مشهور ممتاز چارلسیم پادشاه ممالک اسپانیول و صاحب نشان امریقان سلطان ایزدپل کمانلک و صاحب نشان عیسوی پورتقال و صاحب نشان صوار دولت یونان و صاحب نشان جلیل کرمقدس پت المقدس صاحب

نشان

نشان اول افتخار دولت علیه عثمانیه اجزای مشورتخانه سلطان ایزوپیل کتالنک نویسنده خاص پادشاهی ذیر
مختار دولت مشارالیها در آستانه علیه روم از قرار نوشته وکیل مطلق ومختار نام کرده مامورین مزبورین بعد از
نشان دادن وملاحظه نمودن اختیارنامه یکدیگر همه را موافق رسم وضابطه یافته قرار عهدنامه مبارکه را در ضمن هفت
ماده آتیه باین نهج وانمود ماده اول بعد الیوم مابین دولت علیه ایران ودولت بهیه اسپانیول وتبعه طرفین الی
ماشاءالله تعالی اساس دوستی صادق ومحبت وموالات دائمه باقی برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین
علیتین مأذون باشند که بآزادی تمام وامنیت بمملکت یکدیگر آمد وشد نمایند ومعامله تجارت وسیاحت کنند
وخانه ودکان وحجره وانبار بقدر ضرورت خود کرایه نمایند واز طرف مباشرین دیوان بهیچوجه ممانعت نشود بلکه
پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده وقت کنند که بسیاحان وتجار طرفین خوش رفتاری شود وبقدر مقدور
باستراحت وآرام آنها بپردازند ودر وقت ضرورت احکام ومناشیر عبور آنها مرحمت شود که کسی مانع نشده حمایت
از آنها کنند ماده سیم درحق تبعه دولتین بهیتین که بعنوان معامله وتجارت وسیاحت بمملکت یکدیگر تردد مینمایند
از وقت ورود الی وقت خروج لازمه احترام مرعی شود واز انها بهیچ رسم ورسم عوارض مطالبه نکرده مگر آنکه از امتعه آنها
مثل دول متحابه کمرک گرفته شود ماده چهارم دولتین علیتین بجهة آسایش واطمینان تبعه خودشان که بخاک یکدیگر
آمد وشد خواهند مأذون خواهند بود که در دو محل مناسب وکیل تجارت اقامت کند دولت علیه ایران مأذون
خواهند ساخت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت بهیه اسپانیول در دارالخلافه طهران ویکنفر دیگر در دارالسلطنه
تبریز مقیم شود وهمچنین دولت بهیه اسپانیول راضی خواهند گشت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت علیه ایران
در مدرد پای تخت دولت مزبور ویکنفر دیگر در بندر برصلون ویا بعوض محل ثانی در یک بندر دیگر که دولت
ایران مناسب دانند وکیل تجارت نصب نمایند ماده پنجم هروقت که در خصوص معامله وداد وستد مابین
دولتین معاهدتین گفتگو ونزاعی اتفاق افتد آن نزاع باید موافق عادت وشریعت مملکت بامتحضار وکیل تجار
آن دولت قطع وفصل شود وهرگاه یکی از تبعه دولتین مفلس وباشکست شود میباید بعد از ملاحظه دفتر رسال و
مرسول وطلب وشخواه آن اموال واسباب او فیمابین ارباب طلب بطور عدل تقسیم کرده واگر یکی از تبعه طرفین
وفات کند مخلفات او باید بوکیل تجار آن دولت تسلیم شود ماده ششم اگر یکی از دو دولتین معاهدتین با دولت دیگر
جنگ ومحاربه داشته باشد باید ازین رهگذر بدوستی ابدی دولت علیه ایران ودولت بهیه اسپانیول
بهیچوجه خلل وقصور نرسد ماده هفتم این عهدنامه دوستی وتجارت که فیمابین دولتین پنج مذکور گذشته درضمن
هفت ماده قرار داده شده است بیاری خداوند یگانه امضای دولتین معاهدتین جمیع مواد آنرا ایام مرعی
داشته بهیچوجه بارکان آن خلل نخواهند رسانید وانشاءالله در مدت پنجاه ویا کمتر عهدنامه مزبور بامضا ومهر
امضای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد خاتمه این هفت ماده
مربتصدیق وکلای طرفین در دو نسخه بسیاق واحد انجام پذیرگشته بعد از مهر وامضای طرفین در دارالخلافه
اسلامبول بتاریخ نهم مرج مطابق پیستم محرم الحرام سال یکهزار ودویست وپنجاه وهشت هجری مطابق یکهزار و
هشصد وچهل ودو عیسوی عوض ومبادله گردید وهم در یغسال چلیب الله خان امیر توبخانه بعد از مراجعت از سفر

بلوچستان و فتح بنغهل و نهب و غارتی که از سفر بلوچستان و افغانستان بدست کرده بود برگ و سازی ملکانه طرآ
داشت درین هنگام در دارالخلافه طهران بساط عیش و عرس بگسترده و دختر تاخان را که از بزرگان قبیله
شاهیسون بود در طراوت رخسار و حلاوت گفتار در مملکت آذربایجان نامبردار بود از بهر خویش نکاح بست
و جماعتی ابنوه از صاحبان مناصب تونجانه را بفرستاد تا او را از خانه پدر با هودج زرکوچ دادند و تا قریه کن که سه
فرسنگ کم و بیش تا طهران مسافت دارد بیاوردند و بزرگان اهل نظام پذیره او شدند و از نیظرف امیر تونجانه
بساط شاهانه گسترده کرد و از خوردنی و آشامیدنی چندانکه در حوصله حساب نگنجد حاضر ساخت و چندانکه دانست
و توانست از جانوران مواشی و نخجیران وحشی و ماهیان بحری و مرغان بری ذبح کرد و کرکس ازان پیش نشان
نیندارد روز چهارشنبه نهم رجب که بهار عیش و طرب و نهار لهو و لعب بود بهنگام نماز دیگر که امیر تونجانه آن
غیرت ماه را چشم براه بود ناگاه زمانش برسید و آهی سرد برآورد و همچنان برجای خویش سرد گشت حلاوت
مغنیان تبلاوت مقرئان تحویل کرد و سخنان تهنیت بکلمات تعزیت تبدیل یافت پذیرندگان هودج زرین
عروس را بسلب سیاه محفوف داشتند و از پیرون طهران آن اختر تابناک را بجانب آذربایجان رجع
ساختند میرزا جعفر وقایع نگار پسر میرزا صادق مروزی که ذکر او درین کتاب تکرار رفت مرا حدیث
کرد که مردی قرشی نسب از سادات بنغهل سفر دارالخلافه کرده بسرای من آمد و بهزار کونه ضراعت مرا بشفاعت
برانگیخت که از جماعت اسیران که امیر تونجانه از بنغهل با خود کوچ داد یکتن دختری است که بشرط زنی و سرای
پسر من بود و من برای رهانیدن او بخانه منزل تاخته ام و اینک حل این عقده بسر انگشت تدبیر تو شناخته ام
وقایع نگار بر زحمت او رحمت آورده اینمعنی با امیر تونجانه یاد کرد و در پانخ گفت پست تن تو بچی بپای کرده ام
اگر این مرد را بدست کند سر از پیکرش برگیرند وقایع نگار باز شد و این راز با او باز گفت و مرد خواهنده در
پنواه پنا هنده گشت و روز دیگر امیر تونجانه در گذشت

قصه عروسی خانم امیر تونجانه

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری

سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنه توشقان ئیل ترکی چون سه ساعت و دوازده دقیقه از
روز سه شنبه نوزدهم شهر صفر برآمد آفتاب بحمل شد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و
حکام و عمال مملکت را طلب داشته در نظم ولایت و رفاه رعیت و تشیید مبانی عدل و داد هریک را گانه
فرمان کرد و چون در میان بازرگانان بسیار کس بادید میشد که خویشتن را بدروغ مفلس میخواند و دین
وام خواهان را نمیگذاشت خاصه رعایای تبعه دولت روسیه پیشتر این خدیعت میساختند و ادای دیون
مردم را تسویف و مماطله می انداختند کارداران دولت ایران در روس برای رفع اینگونه حیلت سازی
از بهر امور تجارت عهدنامه کردند و خاتم بر نهادند بدین شرح

صورت قرارنامه تجارتی فیمابین دولتین بهیتین ایران و روس

تد پر اینکه برای رفع افلاس حیلی و رفع حیلجات و رشکستگان عهدنامه لازم است که از قرار تفصیل ذیل است
فقره اول جمیع مستندات خرید و فروخت و تمسکات و غیره من بعد باید در دیوانخانه معتبر و در دفتر مخصوص

که حاکم

که حاکم هر ولایت مختوم بمهر دولت میدهد ثبت میکند در دفتر مذکور کل مطالبات از روی تاریخ و غیره باید ثبت کرده و تاریخ و نمره دفتر باید بر روی مستندات نوشته شود و اوراق و قرنمره داشته باشد محکوک و قلمزده نباشد فقره دوم مستنداتی که در دفتر بزرگ معتبر شده باز باید جداگانه در دیوانخانه با اسامی معاهدین نوشته شود و نمره در دفتر بزرگ نوشته شود فقره سیم چنانچه کیجا مطالبه شخواهد و تمسک که در دیوانخانه معتبر شده است برخیزد مگر ثبت دیوانخانه اش قدیم تر ست اول وصول خواهد شد این قرار داد مبطل قواعد غرما که هنگام افلاس جاری است نخواهد بود فقره چهارم ثبت مستندات چیزی نیست واجب ولی بخصوصه مستندات که موافق قاعده در دیوانخانه صورت اعتبار بهم رسانیده است ترجیح دارد بر مستندات خارجی که معتبری نخواهد بود مگر بعد از اجرای مستندات که در دیوانخانه معتبر شده است واین نوع مستندات خارجی را میتواند در مدت یکسال به دیوانخانه آورده معتبر نماید فقره پنجم هر گاه مال غیر منقولی را بخواهد بفروشد باید بیع و شرط کذارد و باید قباله و بنچاق را بدست مشتری دهد چنانچه سر وعده شخواهد راند بیع لزوم خواهد رسانید و دیوانخانه قبل از ثبت و معتبر نمودن چنان سند خریدو فروخت باید مشخص نمایند که قباله و بنچاق آن بدست مشتری داده شده است و پیش از ان مال غیر منقول بغیر فروخته نشده باشد و نزد کسی بیع شرط و کرو نباشد فقره ششم ادای تمسکی ثابت نخواهد بود مگر اینکه طلبکار دیده کار رهرو و بمهر و خط خود بر روی تمسک نوشته باشند که شخواه کلاً رسیده والا عند الضروره باقامه شهود و بیاد قسم ادای قرض ثابت شود فقره هفتم بعد از وفات بده کاری طلب کاران حق مطالبه خود را از ورثه مرحوم قبل از انقضای وعده خواهند داشت مگر ورثه اموال مرحوم را رد نمایند فقره هشتم هر یک از ورثه کسبه و تجار دعوی افلاس نمایند باید قسم یاد نمایند که از اموالش چیزی پنهان نکرده است و افلاس خود را هم ثابت نمایند همچنین شرکاء و کارکنان او هم قسم یاد نمایند که از اموال خود چیزی پنهان نکرده فقره نهم ازین نوع ورشکسته ها دست برمیدارند تا حاضر کنند دیوانیان اموال آن شکسته و اموال اولاد و زن او را ضبط خواهند کرد و بصورتیکه ثابت شود که بعد از ظهور ورشکستگی او صاحب آن اموال کشته اند آنچه از اتو امشان که بهیچوجه دخلی با مور شکسته نداشته باشد بایشان رسیده باشد یا اینکه حاصل کاسبی جداگانه باشد مع جهاز و خرجان شوهر رفته از ضبط محفوظ خواهد بود فقره دهم چنانچه باعث افلاس از سرقت اتفاقی و از غرق ثانیه و از غارت و شمنان باشد درین صورت سند ورجوع ضامن تن نیست فقره یازدهم سزای مفلس جعلی همان سزای دزد و سزای شخص کاذب خواهد بود و هیچ تخفیف سزای آن در باره مواردو استثنائی منحصر با علیحضرت قدر قدرت شهریاری خواهد بود و مفلس جعلی باید مدت طول مرافعه اش در حبس باشد و ما احدی هم نباید مرافعه نمایند جمیع اموالش ضبط خواهد شد و دوباره تجارت نمیتواند نمود و مباشر شغلی نمیتواند شد همین سزا برای رفقای او برای اشخاصیکه اموال نهان داشته اند باقی خواهد بود فقره دوازدهم شرط نامجات شخص مفلس که بعد از افلاس نامه اش واقع شده است باطل است همچنین شرط نامجات و بخشش ها که بعد از ظهور افلاس نموده است باطل است فقره سیزدهم تقسیم اموال ورشکسته فیما بین طلب کاران بعد چهارده ماه خواهد بود اگر اجناس ورشکسته قبل از قبل چیزهائیست که زود ضایع و تلف میشود مثل چهارپا و آذوقه و سایر بلاورنک نقد نمایند و مال التجاره که بعد از اشتهار افلاس بدست مفلس میفروشند باید در کمرک ضبط شود

دیوانخانه فرستاده و همچنین هر نوع مراسلات باسم مفلس که مشعر بر عدم صدق افلاسش باشد باید بدیوانخانه رسانند فقره چهارم دوم مادامیکه مفلس کل قروض خود را ادا ننموده است بازبده کار حساب خواهد شد طلب کاران به رضای خودشان برای طلبهای مابقی مهلت خواهند داد و دوران اشتهار چه حاصل او شود و بارث باو برسد عوض قروض داده شود فقره پانزدهم چنانچه در مقابله و قرشبت یا مستندات نقیضش ظاهر شود دیوانخانه ثبت را بآن قلب نموده باشند دیوانخانه باید از عهده قروض در شکسته برآید فقره شانزدهم آنهائیکه مفلس جعلی حساب میشوند از تقرار می باشند اول اینکه شکسته افلاس خود را ثابت نماید بطریق واضح حساب شده و جنس خود را که از مردم گرفته است بدهد دوم آنکه بهنان و آشکار جنس بخانه میبرد سیم آنهائیکه افلاس خود را دانسته بعد از ظهور افلاسش بقصد خرون مال طلب کاران بخشندگیها کرده چهارم آنکه مال غیر منقولی را که سابقا بغیر فروخته است یا بیع و شرط کذاشته مجددا بفروشد یا بیع شرط کذارد پنجم اینکه مال وقف را بفروشد یا بیع شرط کذارد فقره بنفدهم اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری سوای در بعضی مساجد و اماکن شریفه که از قدیم الایام مثل خانهای علمای نامدار و عمارات پادشاهی بست بوده اند بست ها را یعنی بست خانهای مردم را موقوف فرموده غدغن میفرمایند که هیچیک از رعایای این دولت جاوید مدت مقصرین را مثل دزد و مفلس و سایر را بخانهای خود راه ندهند و هر که خلاف حکم نماید مورد مواخذه پادشاهی خواهد شد فقره سیزدهم چون بحجته پیش رفت امر تجارت همه جا ملک التجاری ضرور است لهذا اولیای دولت قاهره در همه جای ایران که تجارت کلی میشود ملک التجار تعیین خواهند فرمود دیگر اینکه هر وقت کار تجار بهیئه دولت روسیه بدیوانخانه رجوع میشود باید قطع و فصل آن در حضور یکنفر صاحب منصب سفارت یا قونسل بشود همچنین ضبط اموال مفلس و مخلفات مقروض متوفی در جائی که پای رعایای خارجی بمیان آید باید نوشته در حضور یکنفر صاحب منصب روس باشد کارداران روس طلبهای در شکسته را از بده کارانش که اهل ولایت خواهند بود چنان مطالبه خواهند کرد مثل آنکه مقروض خود رعایای دولت بهیئه روس بوده باشد دیگر در باب فقره پنجم که مال غیر منقولی ذکر شده است مجددا ایراد میشود که در ایران سه کس بر قری حق دارند اول دیوان اعلی دوم مالک سیم رعیت چنانچه مالک بخواهد قریه خود را بیع و شرط بگذارد و بحجته رفع کشمکش باید قبل از وقت از دیوان اعلی و رعیت اذن حاصل کند تحریرا چست و دوم شهر شوال سال یکهزار و دویست و پنجاه نه هجری و هم در امسال سید حسن خان سرتیپ که با فوج خود مامور بتوقف شیراز بود جماعتی از اعیان فارس در حضرت کارداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت ایران را از کردن خویش فروگذاشته و در نهانی با دولتی دیگر آشنا و یگانه شده کارداران دولت چم کردند که مبادا در میانه فتنه انگیزد و با دولتی که سالها طریق موالفت سپرده اند مورث مخالفت شود لاجرم او را از نیابت ایالت فارس خلع کردند و فتح الله خان ماقی را با سواری چند از مردم ماقی فرمان کردند تا سفر شیراز کرده او را بحضرت آورده و میرزا نبی خان امیر دیوان را بجای او بحکومت فارس فرستادند

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت مطابق سنه لوی ئیل چون نه ساعت و هشت دقیقه از روز چهارشنبه

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

سلخ شهر صفر بر گذشت آفتاب از حوت تحویل حمل داد شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار بساط نوروزی در نوشت
و این هنگام فتنه میرزا علی محمد باب آشکار گشت همانا او مردی از تاجرزادگان شیراز بود و پدر او میرزا رضا
بزاز نام داشت و اعمامش کار تجارت میکردند و او در بدایت حال بتحصیل علوم فارسیه پرداخته از مقدمات
عربیه نیز بهره گرفت آنگاه وساوس شیطانی و هوا و هوس نفسانی او را تحریک داد تا بمخالفت شریعت غرا آن
بریاضات شاقه پرداخت و از آن ارتقای بمدارج عالیه جست چنانکه مسموع افتاد وقتی در شهر بوشهر کفش
بینیش چون دم تنور تافته هنگام سورت گرما بر بام میرفت و در برابر آفتاب با سر برهنه می ایستاد و زبان
باو راد خویش میکشاد و چندان این زحمت بر تن نهاد که دماغش علیل و مغزش پریشیده گشت آنگاه سفر عتبات
عالیات کرد و در زمین مقدس کربلا سکون اختیار نمود و همه روزه در محفل تدریس حاجی سید کاظم که بهترین
تلمیذ شیخ احمد احسائی بود حاضر میشد و از کلمات او استفاده مینمود و بر طریقت شیخ احمد میرفت یکدو سال
بدینگونه روزگار بر او چون حاجی سید کاظم از اینجهان بسرای جاوید انتقال نمود چند تن از شاگردان او را بر داشته
برای ریاضت و عبادت بمسجد کوفه در رفت و چهل روز اقامت کرد و یکباره مزاجش از استقامت بگشت
آنگاه در تنهائی مردمان را بزهادت و افادت خویش میفریفت و بارادت خود دعوت مینمود و از هر کس مطمئن
خاطر میشد باو میگفت من باب اللهم فادخلونی بیوت من ابوابها هیچ خانه را جز از در مدرون نتوان شد هر که
خواهد بخدای رسد و دین خدای را باز داند تا مرا دیدار نکند و اجازت نستاند از این رو میرزا علی محمد باب مشهور
شد و چون روزی چند بگذشت صیتی یابد گشت و نام او کمتر بر زبانها نرفت مع القصه چون در کربلا کرد خود
انجمنی کرد و مریدان او فراوان شد هر کس را صدیق تر دانست با او از تحدی خویش فزونی جست و با خاصگان
خویش گفت آن مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش برند منم و چون در خبر است که حضرت قایم صلوات الله
علیه از مکه معظمه خروج خواهد کرد با مریدان خویش همگفت که سال دیگر دعوت خویش را در مکه ظاهر خواهم ساخت
و با شمشیر بیرون خواهم تاخت و بعضی اخبار و احادیث را که با ظهور آنحضرت مطابقتی دارد با خویشتن راست
میکرد و مردم را می آموخت که چون سال دیگر خروج من با سیف خواهد بود و خونها خواهم ریخت بر شما فرض است
که مکاتیب خود را با شنجرف و دیگر سرخیها نگارکنید و نیز میگفت در اذان و اقامه نام مرا داخل کرده اشهد
ان علیمحمدا بقیة الله بگویید و کلماتی چند با هم تلفیق میکرد و میگفت این از خدای بمن فرود شده و قرآن من است
و چون آن کلمات از قواعد عربیت بیرون بود و غلطات نحوی فراوان داشت بعضی از مردم بجاجه بیرون
میشدند و آن غلطها را باز مینمودند و در جواب میگفت نحو را در حضرت حق گناهی بود تا کنون بدان گناه ما خوذ و معذب
بود اینک بشفاعت من رستگار شد پس اگر مرفوعی را مجرور یا منصوبی را مکسور بخوانی زیانی نباشد هم بدینجا انتهی
گفت اکنون دین کمال یافت و ظهور حق تمام شد که من ظاهر شدم چه من صورت علی و محمد هستم همانا علی و محمد دو کس
بودند اینک آن هر دو منم از این رو نام من علی محمد است هم بدین آرایش نگرفت و گفت هنگام آفرینش
تحتستین محمد و علی با من بیعت کردند و با من ایمان آوردند و چون او را همی گفتند که پیغمبران سلف بر صدق سخن
خویش طرق عادت کردند و معجزها نمودند صالح از سنگ خارا ناقه کرد و خلیل از آتش گلستان آورد و

وموسی از چوب عصا اژدهای دمنده ساخت عیسی مرده هفصد ساله را از گور بیرون تاخت محمد صلی الله علیه وآله
که خاتم انبیاست ازین جمله فزونی جست و بیرون عالم ناسوت در اجرام فلکی و عوالم ملکوتی کار کرد و چنانکه قصه معراج
و حدیث شق قمر تا کنون سمر است و در پاسخ گفت برهان کمالات من مقالات من است ازین افزون کدام معجزه
تواند بود که من روزی هزار بیت بمناجات سخن کنم و با خامه خویش نگارم و هم مع القصه بعضی از مردم که بلاقی و اشد
باردات او سر نهادند و گروهی را که کیاستی بود با مید ریاست بدو پیوستند و اجتماعت قواعد اصول و فروع دین را
دیگرگونه نهادند و چون زمان جاهلیت بجای سلام یکدیگر را ترحیب کردند و مرحبا بک گفتند و ایام روزه و شهر
شهر رمضان را نوزده روز فرض شمرده و اندازینکونه تغییر و تبدیل در احکام شریعت غرا چندان افکندند که
از حوصله نگارش افزون است و نیز بدین قدر پیروان او رضا ندادند بهر آنکه مردم شهر یزد و نواحی را با خود
متفق کنند نگفتند ما و ام که سلطنت باب در تمامت روی زمین ظاهر نگشته و تمامت ادیان را واحد و متحد
نساخته ایام فترت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده اگرچه در شریعت باب یکزن را تا نه تن تزوج توانند بود
لکن اکنون اگر برافزون بخواهد منعی نباشد و باجتماعت هریک نامی از انبیای کبار و ائمه اطهار را بر خویش
مینهادند و زنان و دختران خویش را بنام و نشان زنان خانواده طهارت میخواندند آنگاه در هر خانه که انجمن
میشدند بشرب خمر و منهیات شرعیه ارتکاب مینمودند و زنان خویش را فرمان میدادند تا بی پرده بمجلس
پسکانان در می آمد و بکسار یدن کاسات عقار مشغول میشد و سقایت مردان مجلس میکرد مع القصه چون باب
تاسیس چنین بنیانی نهاد و برحسب میعاد راه مکه معظمه برداشت و در سفر مکه از مریدان خویش انبوهی شوانست
فراهم وارد تا بوعده وفا کند و با شمشیرهای کشیده خروج نماید لاجرم راه بکردانید و سفر فارس را تصمیم عزم
داده از بندر بوشهر سر بدر کرد و چندتن از مریدان خود را بشهر شیراز فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت کنند
و نفثات خود را بعضی قرآن و برخی را مناجات نام نهاده بدیشان سپرد که بر مردم فرو خوانند و مردمان
بجای قرآن مجید و صحیفه سجادیه آن کلمات را قرائت کنند و این هنگام حسین خان اجودان باشی عساکر ایران
که ملقب بنظام الدوله بود حکومت فارس داشت بدو خبر بردند که میرزا علی محمد باب در بوشهر رحل اقامت
انداخته و فرستادگان او درین شهر با غوای مردم پرداخته اند نظام الدوله چندتن از عوانان را بر گماشت تا
فرستادگان او را دست بسته حاضر ساختند و حکم داد تا بیستوانی عصبی که بدان مشی توانستند کرد از
پای ایشان قطع نمودند روز دوم شعبان این امر را بانجام بردند روز شانزدهم شعبان چندتن سوار بفرستاد
تا در بوشهر باب را ماخوذ داشتند و از آنجا کوچ داده شب نوزدهم شهر رمضان بلده شیراز در آوردند و در
خانه کرا از پدر بمیراث داشت جای دادند اینوقت حسین خان تدبیری اندیشید و روزی مجلس را از پسکانه
پرداخته کرده باب را بنزدیک خود طلبید و سر معذرت پیش داشت و گفت بر من روشن شد که سخن تو
از روی صدق است و طریقت تو پسندیده باشد همانا دوش در خواب دیدم که تو بر من در آمدی و با سر انگشت
پای مرا از جای برانگیختی و گفتی هان ای حسین خان و چنین تو نور ایمان مشاهده کرده ام و اینجاست که درازای
فرستادگان خود تن را هلاک نساختم برخیز و طریق حق گیر میرزا علی محمد باب این سخنان را با درد داشت

و گفت

وگفت تو خواب ندیدی بلکه بیدار بودی ومن خود بودم که بیالین تو آمدم وچنان کردم حسین خان از روی خضوع
پیش شده دست او را بوسه زد وگفت جان ومال در قدم تو ریزم واین تو بخانه وسر باز کرد ورشید از اکنون
تحت فرمان من است بحکم تو کوچ دهم وبا دشمنان تو نبرد آزمایم باب در جواب گفت چون با من بگرویدی
واز در مطاوعت ومتابعت پیرون شدی چون جهان را مسخر کردم سلطنت روم را با تو خواهم گذاشت
حسین خان عرض کرد که من سلطنت نمیخواهم همه آرزوی من آنست که در رکاب تو شهید شوم وپادشاهی
جاودانی بدست کنم بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از وحشت وانقلاب آسایش داد مجلسی بریاست
وعلمای بلد را انجمن کرد وباب را گفت حجت خویش را برایشان مردم تمام باید کرد آنگاه که علما طریق تو گیرند کار عامه
سهل باشد پس میرزا علی محمد باب با دل قوی بمجلس علما در آمد وسید یحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب بکشاف
که از مریدان باب بود وبنیز حاضر گشت وچون آغاز سخن کردند بی ترس وبیمی باب سر برداشت وگفت چگونه شما
از اطاعت من بپکسوی همی شوید ومتابعت مرا فرض نمی شمارید از آن پیغمبر که شریعت آن دارید در میان شما جز
قرآن ودیعتی نذارد واینک قرآن من فصیح تر از قرآن شما ونیکوتر از آن است ودین من ناسخ ودین پیغمبر شما است
بی آنکه تنها انگیخته گردد وخون شما ریخته شود وحفظ جان ومال خود را واجب شمارید وطریق خلاف ونفاق سپارید
چون سخن بدینجا آورد علمای مجلس بهمان مواضعه که با حسین خان نهاده بودند در پاسخ او سخن نگردند اما حسین خان سر
برداشت وگفت نیکو گفتی ونیکوتر از این آنست که شرایع خود را در صفحه نگارکنی تا هر کس خواهد بدان بنگرد
وبگرود وپس قلم بگرفت وسطری چند نگارکرد علمای مجلس چون بدان نگریستند از قانون عربیت پیرون یافتند
وغلطات آن را یک یک باز نمودند واین هنگام حسین خان روی بد وکرد وگفت با اینکه هنوز لفظی چند را
شوائی تلفیق کرد واین چه یاوه درائی است که خویشتن را برخاتم الانبیا فضیلت نهی وترهات خود را بر کلمات
خدای باری تفضیل دهی وبفرمود تا عوانان در آمدند وهر دو پای او را استوار ببستند وبا چوبش زحمت
فراوان کردند همی فریاد برآورد وتوبت وانابت جست وواستغفار خویشتن را بکلمات شنیع برشمرد واظهار
نادانی وپشیمانی کرد آنگاه حکم داد تا باشیاء اسود چهره او را سیاه کونه کردند وبمسجدی که شیخ ابوتراب
یجماعت نماز میگذاشت وبردند تا دست وپای او را بوسه زد وبرگرداز خویش لعنت فرستاد ومدت
شش ماه محبوس بود وچون خبر او در اصفهان سمر گشت چند تن از مردم عامه بی آنکه پشت ورویی اینکار را دیده
باشند روی دل بجانب او کردند منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله که اینوقت حکومت اصفهان داشت
گمان کرد که تواند بود میرزا علی محمد نیز یکی از بزرگان دین باشد وهر کس نشنیده بود که او میگوید من صاحب
الامرم یا قرآن آورده ام با خود میاندیشید که اگر مردی باب معرفة الله باشد زیانی در دین نخواهد بود وزبان
از لعن او کوتاه میداشت معتمد الدوله از نیکو نه مردم بود وخواست او را بیازماید پس چند تن سوار بفرستاد
که اگر توانند او را از بند برهانند وپوشیده از مردم باصفهان برسانند وقتی سوارهای معتمد الدوله بفارس رسیدند
از قضا بلای دبا بالا گرفته بود ومردم آشفته خاطر بودند لاجرم بی زحمت باب را برداشته باصفهان آوردند
ومعتمد الدوله او را بمکانی تمام فرود آورد وبعد از حسین خان سیدیحیی را پیام فرستاد که دیگر در مملکت فارس

سیاحت باب باصفهان

سکون تو ناهموار است بی انکه آزرده شوی و آسیبی بنی پیرون شو سید یحیی ناچار شده و از شیراز کوچ داده بشهر
یزد سفر کرد و همچنان پیروان باب از پیم حسین خان بهر سوی پراکنده شدند تا از آنسوی معتمد الدوله چون باب را
در آورد خواست تا دانش او را امتحان دارد یکشب مخفی آراسته کرده دوستانشان فضلای اصفهان را بمهمانی
دعوت نمود امام جمعه و جماعت اصفهان میرزا سید محمد و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا احمد
حسن پسر ملا علی نوری نیز از جمله مجلسیان بودند باب در نیوقت در آمد و بمکانی رفیع جلوس نمود نخستین
آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت این مردم که طریق شریعت سپرند پیرون دو فرقه نباشند
یا مسائل شریعه خویشتن را از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگرنه مقلد مجتهدی باشند پاسخ
گفت که من تقلید کسی نکرده ام و نیز هر کس با ظن خویش عمل کند حرام دانم آقا محمد مهدی گفت امروز باب علم
مسدود است و حجة خدای غایب باشد بی انکه امام وقت را دیدار کنی و مسائل حقه را از زبان او اصغا فرمائی
چگونه با یقین پیوسته شوی و کار با یقین کنی باز بگوی این علم از کجا اندوختی و این یقین از کجا آموختی باب در
جواب گفت تو متعلم مثل کودک اپی جادی و مرا مقام ذکر و فوا دانست تا ترا رسد که با من از آنچه ندانی سخن
کنی چون مناقشه ایشان بدینجا رسید آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکم خاصه در مقولات
ملا صدری قدرتی بکمال داشت سر برکرد و باب را گفت بدین سخن که گفتی ایستاده باش تا در اصطلاح خویش
از برای ذکر و فوا مقامی نهاده ایم که هر کس بدانجا رتقا جوید با تمامت اشیا همراه باشد و هیچ شیئی از وی غائب
نماند و هیچ چیز نباشد که نداند آیا تو نیز مقام ذکر و فوا در اچنین شناخته و احاطت وجود شما بر اشیا چنین است
میرزا علی محمد باب بی تفرش خاطر و لکنت زبان گفت چنین است هر چه میخواهی بپرس میرزا حسن گفت
همانا از معجزات انبیا و ائمه هدی یکی طی ارض است بگوی تا بدانیم که زمین چگونه در نوشته شود مثلا حضرت
جواد علیه السلام قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت مسافتی که از مدینه تا طوس بود بکجا شد آیا
زمین میان این دو شهر فرو شد و مدینه بطوس برچسپید و چون امام علیه السلام بطوس شد دیگر باره زمین برآمد
و این شواند بود چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد پس همه باید خسف شود و جان داران همه تباه شوند و اگر
گوئی زمینها باهم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز نتواند بود چه بسیار شهرها باید محو شود و بدان سوی مدینه تا طوس
رود و حال اینکه هیچ قطعه از زمین دیگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرده و اگر گوئی امام طیران نمود و از
مدینه تا طوس با جسم بشری برجستن کرد این نیز بر این محکم راست نیاید و همچنان بگوی که چگونه امیر المؤمنین
علی علیه السلام در یکشب و یک حین در چهل خانه میهمان شد اگر گوئی علی نبود و صورتی نمود و پندیریم
زیرا که خدای و رسول دروغ نگوید و علی شعبده نکند و اگر براستی بود چگونه بود و همچنان در خبر است که
آسمانها در زمان سلطان جابر بسرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطی سیر دارد و نخست آنکه از
برای آسمان دو گونه سیر چگونه تواند بود دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه ما علیهم السلام
معاصر بودند پس باید آسمان را بطی سیر و سرعت سیر در یکزمان یکی باشد این سر را نیز بکشوف دار باب
در جواب گفت اگر خواهی کشف این معضلات را مشافهه کنم و اگرنه با کلک و بنان بر صفحه رقم زنم میرزا حسن

گفت

میرزا علی محمد باب با علمای اصفهان

گفت امر تو راست هرچه خواهی میکن پس باب قلمی وصفحه بدست کرد و بنگاشتن پرداخت تا آن هنگام که خورش وخوردنی بمجلس مهیا وند سطری چند بنگاشت میرزا حسن برداشت ونظاره کرد وگفت همانا خطبه عنوان کرده وحمدی ودعا وثنائی آورده وکلماتی چند بمناجات رقم زده واز اینجا خواسته ایم خویش را آشنا نکرده سخن ورا اینجا بماند و چون از کار اکل وشرب بپرداختند هرکس رهٔ خویش گرفت وباخانه خویش شد وچون معتمدالدوله راول باجانب باب بود تخریب امراو میفرمود وبعد از پیرون شدن عاملان سرائی از بهراو معین کرد واو را پوشیده از مردم بداشت وسخن وراند اخت که باب را ازین شهر پیرون فرستادم واین بود تا آنگاه که معتمدالدوله

وداع زندگانی گفت وفتنه باب بالا گرفت چنانکه درجای خود مذکور خواهد شد

لشکر کشیدن نجیب پاشا وزیر بغداد برسر کربلای معلا وقتل مردم آن بلد

وهم دراینسال درکربلای معلی قتلی شنیع روی نمود از بهرآنکه از مردم عرب وعجم بسیار کس که در بلدان واصقاع خود سبب فتنه شده یا شرّی انگیخته بودند چندانکه در وطن خویشتن زیستن نتوانستند ناچار بشهر کربلا درمیگریختند ودرآن بلده پناهنده شده سکون اختیار میکردند چون ازین اشرار درآن بلده شریفه انجمنی شد این هنگام بر مجاورین آن ارض مقدس تیرکار صعب واشتد وابواب رحمت وظلم فراز کردند وهمچنان حاکم کربلا راکه از قبل وزیر بغداد حکومت داشت ازمحل خویش ساقط کردند ودست او راز اخذ منال دیوانی کوتاه داشتند علیرضا پاشا که دوازده سال حکمران بغداد بود برایشان جماعت شوانست چیره شد تا اینوقت که کارداران دولت عثمانی نجیب پاشا را بوزارت بغداد فرستادند واو مردی کینه جوی وباجماعت شیعی بشدت بطریق معاداة میرفت بعداز ورود به بغداد شرارت اشرار کربلا را وستا آویز کرده بسیتوانی بتجهیز لشکر پرداخت ولشکری بزرگ بساخت وباهنگ تسخیر کربلا خیمه پیرون زد وبعداز قطع مسافت آن بلده طیبه را حصار داد ومردم کربلا که اهل حرفت وصنعت بودند بامردان جنگ قوت مقاتلت ومبارزت ندانستند لاجرم تاب درنگ نیاورده از پس دیوارها کریختند ونجیب پاشا حکم داد تا بکشادن توپ وقوت یورش شهر کربلا را مفتوح ساختند زایر ومجاور وزوار وصادر وراجع بیتیغ بگذرانند جز آنکس که درخانه ظل السلطان وخانه حاجی سید کاظم جای کند زحمت نرسانند وحشمت این دو خانه را از بقعه مطهره سیدالشهداء وروضه منوره عباس بن علی علیهم السلام برزیادت بداشت بالجمله چون سه روز از مدت محاصره بسیری شد روز یازدهم شهر ذیحجة الحرام شهر اشهر شروع ساخت وحکم داد تا سه ساعت تمام لشکریان بقتل عام قیام کردند ونه هزار تن راعرضه هلاک ودمار ساختند ودر بقعه سیدالشهداء وحضرت عباس تنها از خون ناس برانگیختند ودرین دو بقعه مبارک اسب وشتر بستند وهرمال وخزانه که درآن بلد یافتند بغارت برگرفتند والواحی که در روضه منوره نصب بود وخرد وریزه شکستند بالجمله نجیب پاشا بعداز سه روز حاکمی درکربلا بگذاشت وروز چهاردهم ذیحجه بجانب بغداد مراجعت کرد وعبد الباقی حنفی مذهب بلکه ناصبی منسب که ملازم رکاب نجیب پاشا بود واز شعرای اهل سنت بشمار میشد این شعر بگفت

آحسین ونفسی طیبت مفتدک الاولی ... وقضوا نهدی وعلی الضلال تمردوا

حتی جری قلم القضاء بطهرها ... یوما فطهرها النجیب محمد

شیخ عزیزبن شیخ شریف بنجفی که اینک با نگارنده این کتاب مبارک انیس سرای و رفیق حجره است در جواب او گفت

اخا عدو الله ان نجیبکم ... سلک الضلال و فی العمی یتردد
و لئن به دنک البسیطة و نسنت ... فابشر یطهرها المسلک محمد

و نیز حاجی ملا محمود تبریزی ملقب بنظام العلما که در حضرت ولیعهد دولت پادشاه زاده شیر صولت شاه شیران و چراغ ایران ناصرالدین شاه ملا باشی بود این ابیات انشا کرد

اخا عدو الله کل نجیبکم ... کیزیدکم شرب المدامة تعودوا
هذا بن هند و المدینة دارهم ... المهراق فیها و النبی محمد

و هم حاجی ملا محمود انشا کرده است

تبا لاشقی الاشقیاء نجیبکم ... نصب الحسین و فی لظی یتخلد
لا تعجبوا مما اتی اذ قد اتی ... بصحیفة ملعونة یتقلد

سفارت میرزا تقی خان وزیر نظام بارزن الروم و شورش اهل آن بلده بر وی

چون از قتل دیگر بلاکه این صورت نرشت بدست نجیب پاشا دیدار شد و خبر آن در ایران سمر گشت شاهنشاه غازی در کیفر اینکار قدم استوار کرد و آن رنجش که از بهر محمره و تخریب آن بلده در خاطر داشت و چندان کشت و زرا مختار دولت روس و انگلیس که در نهانی پشتوان دولت عثمانی بودند واداشتند که کار ایران با روم یکسره شود و دولت روم را از آن ضعفی که بدست محمد علی پاشای مصری عارض شده قوت مقاتلت نخواهد داشت پس بقانون مسایحی خود را میان افکندند و گفت و شنود فراوان کردند و عاقبت سخن بران نهادند که دول اربعه ایران و روم و روس و انگلیس هریک وزیری و وکیلی معین کنند و اینجا در یک انجمن نشسته با هم سخن کنند و دولت ایران را راضی و آشته اصلاح ذات بین فرمایند لاجرم بصوابدید حاجی میرزا آقاسی میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که از روم بسرعت تمام سفر ایران کرده و سفیر کبیر دولت بود چنانکه مذکور شد هم دیگر باره مامور گشت و مقرر شد که این مجلس در بارزن الروم آراسته شود و وکلای اربعه حاضر شوند چون میرزا جعفرخان از طهران سفر کرده وارد تبریز گشت مزاجش از صحت بعید افتاده و در بستر ناتوانی بگفت لاجرم حاجی میرزا آقاسی میرزا تقی خان وزیر نظام را بجای او اختیار کرده حکم داد تا سفرا را زن الروم کند لاجرم بسیج سفر کرده دویست تن از شاطران و تفنگچیان و قراولان سربازان برای حشمت خویش با خود برداشت و طریق ارزن الروم گرفت در منزل قزل وینج که مبدای خاک روم است یکصد یوزباشی با پنجاه سوار از قبل دولت عثمانی پذیره او کرده خواست تا بفرمان پاشای ارزن الروم مهمان پذیر شود و خرج خوانسالار و علوفه سوار بر ذمت نهد میرزا تقی خان نپذیرفت و گفت با اتحاد دولتین ما خویشتن را مهمان ندانیم که پذیرای میزبان باشیم و هنگام ورود بارزن الروم جماعتی از لشکریان با قراولان خویش استقبال او کردند و او را در سرائی نیکو فرود آوردند و در رواق نشیمن او دویست تومان زر مسکوک نهادند و پاشای ارزن الروم پیام کرد که این زر وکیل خرج برگیرد و هر روز و هر ماه آنچه بخواهد فرمان دهد بچنان میرزا تقی خان آن زر باز فرستاد و از پس سه روز پاشا را دیدار کرد و او روز دیگر بسرای وی آمده و درین آمد و شد

برخاست

برعادت رومیان هریک چست توامان بجای قهوه دادند بالجمله میرزا تقی خان در ارزن الروم اقامت کرد
و چون ایلچی دولت عثمانی دران بلده درگذشت بعد از سه ماه انور افندی از اسلامبول برای انجام مصالحه و مسالمه
آغاز مکالمه کشت و سخن برآن نهادند که هر روز در منزل یکتن از وکلای اربعه انجمن شوند بدینکونه که یکروز در
سرای انور افندی میرزا تقی خان حاضر شود و از مقصود خویش سخن کند کرونل ویمن فرستاده دولت انگلیس و
کرونل و نیز فرستاده دولت روسیه نیز حاضر باشند و مقالات او را رقم کنند و دیگر روز در سرای دیگری
درایند و کار از یکونه نکنند تا این مکالمت سنجامت رسد و هر دو روز که انور افندی و میرزا تقی خان جواب و سوال
خویش را نگارهی دادند انفاذ پای تخت و دولتین علیتین بعید اشتند تا کاروان جانبین ملاحظه کرده خبری باز
دادند بدینکونه هیجده مجلس از بهر گفت و شنید آراسته کشت و شرح مقالات آن مجالس را نگاشتن از قانون
تاریخ نگاران بیرون است مع القصه چون مدت این سفارت از سه سال افزون کشت مردم ارزن الروم
در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زیانی رسانند و چون دانستند که این اغلوطه در چیر کسر محمره سودی خواهد داشت
یکروز کودکی را که سنین عمرش از سه سال و چهار سال بزیادت نبود دست آویز فتنه کردند و گفتند که یکتن
از ملازمان میرزا تقی خان باو در آویخته و بدین جمعی از عامه شهر خانه و کوی بگذاشتند و عوغا
بر داشتند اسعد پاشا یکتن کهیا با جماعتی از غوغا طلبان نزد میرزا تقی خان رسول فرستاد و پیام داد که بی بهانه آن مرد
که این گناه کرده بما فرست تا تباه کنیم و آتش این فتنه را فرو نشانیم میرزا تقی خان گفت منت خدایرا که ما هر دو از
مسلمانیم و در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب القتل باشد هم اکنون بفرمای تا هر که این نسبت بملازمان
من کند در محضر یکتن از علمای بلد حاضر شود و چرا غعلی خان ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان
دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و بهر چه حکم شرع باید اطاعت کنم کهیا باز شد و این پیام باز بر دستور
روس و انگلیس بگشاد که ما هم اکنون انور افندی را دیدار میکنیم تو فردا بگاه در محضر شرع حاضر میشویم و هم
در ساعت اسعد پاشا و انور افندی را دیدار کردند و این حکومت را به محکمه قاضی متقرر داشتند لاکن هم در آن شب
اعیان شهر در سرای پاشا انجمن شدند و مواضعه نهادند که فردا چون آفتاب سر برزند ابواب حجرات بازارها را
استوار ببندند و صغیر و کبیر شهر برشورند و هر کرا از مردم ایران و ارزن الروم بدست کنند سر از تن برگیرند همچنان
که میرزا تقی خان چنان می پنداشت که کس بخانه قاضی باید فرستاد ناگاه غوغای مردمان را اصفهانو دو هنوز
مجال فحص حال نکرده بود که خانه او را حصار دادند و بانگ تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و اینوقت
ملازمان میرزا تقی خان افزون از سی تن نبود بفرمود تا در سرای بربستند و از پس دیوارها بنشستند و حکم داد
که تفنگهای خویش را کشاده دهید تا مردم بهم کنند و کستاخ بسرای ما در نیایند لکن هیچکس از مردم ارزن الروم را
هدف گلوله مسازید چه اگر کسی را از ایشان بقتل آورید یکتن از مردم ایران را زنده نگذارند و از آنسوی مردم
شهر مجری آب را از خانه میرزا تقی خان مسدود داشتند و در سرای او را هی آتش در زدند و نردبانها در
اطراف خانه نصب کردند و بچهرپ دیوار در شغول شدند یکتن از مردم میرزا تقی خان که میرزا حسن نام
داشت از کثرت دهشت و وحشت خود را از بام بزیر افکند باشد که بیگانی فرا گیرند جمعی از پی او تباختند

داورا کرفته در بازار قصابان بردند و مقتول ساختند و کروهی که از نزد با نها بام برآمده بودند در قبوخانه میرزا تقی خانرا
بشکستند و یکمتن را بعد از جراحت کلوله و خنجر بیام سرای بردند و پاره پاره کردند و اعضای او را بدرون خانه همی افکندند
چراغعلی خان و بعضی دیکر ازان مردم کرد در سرای بودند بزخم کلوله و دیکر آلات حرب جراحت یافتند میرزا تقی خان
نیز بزخم سنک جراحتی چند یافت این هنکام میرزا تقی خان دید که کار از مدارا بیرون شد بفرمود تا بزخم کلوله
مردم را آسیب کردند و مردم عامه چون این بدیدند از بام سرای بفرو دکوی در رفتند این هنکام اسعد پاشا باشفاعت
سفیر روسیه بدر سرای میرزا تقی خان آمد و پیام کرد که در بکشایند تا من نزدیک میرزا تقی خان بنشینم و او را از آسیب
مردم عامه حراست کنم میرزا تقی خان چراغعلی خان را پاسخ فرستاد که اکر حکم شما بر مردم عامه روان است
نخست ایشان را پراکنده سازید آنکاه در آیید و اکر نه چون در بکشائیم نخست این مردم غوغا طلب در آیند و ما را
تباه کنند و شما این کناه بر مردم عامه بندید اسعد پاشا ازین کلمات بر نجید و بازشد و کوشش مردم بر زیادت
کشت از آنسوی و دیکفرسخی شهر این خبر به بحری پاشا رسید که در منصب فریق بود و فریق آن را کویند که
ده هزار تن مرد لشکری در تحت فرمان او باشد و در ایران این چنین کس را امیر تومان کویند بالجمله چون فریق
خبر این غایله بشنید نخست آلات حرب و دو فوج از لشکر خود را که از مردم ارزن الروم بودند بکرفت تا مبادا
با مردم شهر پیوسته شوند و بشتاب راه شهر پیش داشت و چهار فوج از لشکر خود که مردم عربستان بودند
با توپچیان فرمان کرد که از دنبال او سرعت کنند و نخستین خود با سیصد تن سرباز راه نزدیک کرده بانک
شیپور بلند آوازه شد مردم شهر چنان دانستند که سپاه دولت بدد ایشان همی آید دل قوی کردند و بر کوشش
و یورش بیفزودند میرزا تقی خان چون این بدید فرمان کرد که از زر و مال هر چه درین سرای داریم از
سر بامها بکوی و برزن بریزید باشد که مردم شهر با تخد غارت پردازند و لختی ما را بسلامت کذارند تا آنکاه که
فریق در آید و در تفریق این مردم تدبیری فرماید و اکر خن او تیز رنکی نپذیرد و یا از و نیز نکمک بر آید ناچار
جنک باید کرد و بخون خویش از جماعت بسیار باید کشت مع القصه در بنوقت فریق برسید و نخست
چند کس از مردم خود را در کرد سرای میرزا تقی خان بازداشت آنکاه بانک در داد که ای مردم صواب
آنست که از این جنک و جوش دست بازدارید و زمام اینکار بمن کذارید اکر قتل این مردم واجب باشد یکتن را
از ایشان زنده نکذارم و اکر نه چرا بیموجبی سفیر ایران را باید کشت و دولت آل عثمان را در میان دول خارجه
بنقض عهد مشهور کرد مردم شهر چون از قاضی بلد و اسعد پاشا در آن غوغا اجازت دانستند فریق را محلی
و مکانتی نینکاشتند و ازین سخنان در کار ریکدیکر شدند و بر جلادت بیفزودند چون مردم فریق
اندک بودکار بر ایشان دشوار همی کرد و در میانه چند جراحت برداشت و در کرمکاه این کیر و دار ناکاه عبد الله بیک
توپچی باشی با چهار فوج از لشکر فریق برسید و پیش روی سرای میرزا تقی خان بر صف شد این هنکام
فریق را قوتی بدست شد و آن مردم که بتخریب جدران خانه مشغول بودند در کردند و نزدیک با نها را از کرد سرای
بر کرفت و خود با نزدیک میرزا تقی خان آمده او را قوی دل ساخت و کفت من و نه فوج لشکر که در تحت
فرمان حاضر دارم تا مقتول نکردد تو را زیان نرسد و از آنسوی اسعد پاشا را پیام کرد که حکومت این شهر

خاص از

خاص از بهر تو بوده است چون است که اینمردم را دفع نمیدهی و نام دولت عثمانی را در میان دول زشت میکنی
یا اینجماعت را پراکنده کن و اگر نتوانی بجلی بمن فرست که در قوت بازوی من نیست آن هنگام با تمامت
لشکر را بهلاکت می اندازم یا بنشیان این شهر را با کلوله توپ پست میکنم اسعد پاشا در پاسخ او تقاعد ورزید
فریق چون این بدید بمیان لشکر خود آمد و فریاد درداد که ای لشکر شمار ضا میدهید که پنجاه هزار تن مردم شریر
از زن الروم بر شورند و ایلچی دولت ایران را با سی تن از همراهان او مقتول سازند و نام دولت عثمانی را
پست کنند لشکریان همدل و همزبان گفتند ما بحکم دولت تو را فرمان برداریم هرچه حکم کنی چنان خواهیم کرد
پس بفرمود تا ساخته جنگ شوند و تفنگها را با کلوله و بارود انباشته کنند اسعد پاشا چون این بشنید قاضی
شهر را بنزد او رسول فرستاد و باشد که بزبان ملامت فسخ عزیمت او کند فریق با قاضی گفت سخن بدراز نکش
فرمان کن تا هم اکنون اینمردم باز خانهای خویش شوند و اگر نه بفرمایم تا این توپها و تفنگها بسوی ایشان بگشایند
قاضی چون چنان دید ناچار بمیان مردم آمده اجتماعت را بیک اشارت ابرو پراکنده ساخت چنانکه یکتن
بجای نماند و این هنگامه نه ساعت مدت داشت بالجمله چون این غوغا بنهایت شد اسعد پاشا و قاضی و
سفرای دولت انگلیس و روس و جماعتی از بزرگان شهر چند تن مردم معالج برای جراحت یانگان برداشته
بسرای میرزا تقی خان درآمدند اما میرزا تقی خان جراحات خود را پوشیده همی داشت و چون از کثرت
خرابی آن سرای دیگر در خور نشستن نبود فریق پاشا گفت من سفیر ایران را بلشکرگاه خود میبرم تا از بهر او
خانه لایق معین شود اسعد پاشا گفت نیکو باشد لکن صواب آنست که اینجماعت جامه رومی در پوشند و از
میان این شهر عبور کنند تا مبادا دیگر باره مردم بر شورند و ایشان را آسیبی رسانند میرزا تقی خان گفت
باز چه اندیشیده من مردم خویش را از مقاتلت منع کردم اگر نه کس نتوانست چنین سهل و آسان در تخریب
این خانه دست بیازد من هرگز نام ایران را بننگ آلوده نمیکنم و با جامه عثمانی به بهشت جاودانی نمیروم
اگر خواهی هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست سوار میشوم و بدین شهر عبور میدهم اجازت
کنند تا همه مردم مبارزت ما پیرون شوند و مردم ایران و حمله شیران را بدانند بالجمله در پایان امر فریق پاشا
چند عراده حاضر ساخت مردم مجروح و جسد مقتولین را حمل داد و میرزا تقی خان را برنشاند و فوج لشکر
از پیش روی او و دو فوج از پس پشت او باز داشت و با اینهمه کوچکان از در و بام خار و خاشاک بر ایشان
نثار همی کردند تا از شهر پیرون شده در لشکرگاه فریق پاشا فرود شدند اسعد پاشا پیام کرد که من امشب
بحال پرسی ایلچی ایران خواهم شتافت فریق پاشا با میرزا تقی خان مواضعه نهادند که او را بازندهند لاجرم
چون دو ساعت از شب سپری شد و مشعل اسعد پاشا پدیدار گشت میرزا تقی خان چراغهای سراپرده چون
بنشاند و چون پاشا برسید اعلام دادند که سفیر ایران در جامه خوابست او را بیدار نتوانیم ساخت پاشا بناچار
بسراپرده فریق شد و پس از ساعتی خسته خاطر مراجعت کرد و بعد ازین وقایع میرزا تقی خان بصوابدید نزدیکان
خود بسفیر دولت انگلیس و روس پیام فرستاد که مرا مجال زیستن ازین پس در ارزن الروم محال افتاد و چند رجال
با همه مقتول و مجروح کشت و اموال با همه مطروح و منهوب شد ایشان بعد از اصغای این سخن بتوانی منزل

میرزا تقی خان شتافته و گفتند هرگز ما رضا ندهیم که تو مراجعت بایران کنی و بکارداران دولت خویش انها و اعلام میداریم تا دولت آل عثمان را در جبران این کسر که باشما کرده اند مجبور دارند بعد از گفت و شنید فرا وان سفیران دولتین روس و انگلیس سجلی سپردند و خاتم بر نهادند که پس از مدت بیست و دو روز اکراموال منهوبه دولت متقولین را کارداران دولت عثمانی نرسانند از خویشتن ادا فرمایند و مسرعی روانه اسلامبول داشتند لاجرم میرزا تقی خان دیگر باره بشهر ارزن الروم در آمده در سرائی نیکو جای کرد از آنسوی کارداران دولت عثمانی چون این خبر بشنیدند عارف پاشای ایچ آقاسی را که حارس حضرت سلطان بود و او را صورت سلطان مینامیدند شتاب تمام تا ارزن الروم تباختند تا بنزدیک میرزا تقی خان آمده از قبل سلطان عذر این گناه بجست و معادل پانزده هزار تومان بهای اموال منهوبه را بصحبت یوسف پک یاور حرب انفاذ داشته و در ارزن الروم بمیان سی طبق حمل داده از بازار ها ببرای میرزا تقی خان آوردند و تسلیم دادند و پس آن اسعد پاشا را از حکومت ارزن الروم معزول کردند و این منصب را نیز بافریق پاشا مفوض داشتند و هم منشوری از دولت روم برای ماخوذ داشتن مردم غوغا طلب بادو فوج سرباز در رسید یکفوج لشکر در کرد سرای میرزا تقی خان بجاست گذاشتند و ندا در دادند که اگر مردم شهر بعد و غوغا طلبان جنیبتی کنند چشم از ارزن الروم پوشیده خواهیم داشت و یکباره ویران خواهیم گذاشت و سیصد تن مردفتنه جوی را دستگیر نموده در حبس خانه افکندند برخی در محبس بمردند و جماعتی را با سلامبول بردند و پس از یکماه دیگر چند فوج لشکر از اسلامبول برای توقف ارزن الروم میرسید فریق پاشا از بهر باز دید آن لشکر از شهر بیرون شد و در عرض راه تفنگی بشاد یافت و گلوله آن بر مقتل فریق آمده در گذشت و هیچکس ندانست قاتل کیست جز اینکه گفتند از رجال دولت کسی اغوای یکمتن از لشکریان کرده تا رتکاب این کار ناهموار نموده و از پس این وقایع از کاردران دولتین ایران و روم اجازت رسید که عقد مصالحه بدست وکلای دول اربعه استوار شود و صورت معاهده را نگارد همچنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

وهم در امسال اللهقلی میرزای ایلخانی رئیب حاجی میرزا آقاسی مکاتبتی بزرگ بدست کرد و هیچ امری در دولت بی مداخلت او بکران نمیرفت چه تمامت امور ملک و مملکت مفوض بحاجی میرزا آقاسی بود و شاهنشاه غازی از امانت و دیانت بزرگ او را صاحب کشف و کرامت میدانست و ایلخانی رئیب و پسر خوانده او و مدد بخش و خشر شهریار تاجدار فخیم شاه و ضجیع حاجی میرزا آقاسی بود و لاجرم کارها بر مراد او میرفت و مردمان در اسعاف حاجت خویش دست توسل بدامان او میزدند و چون او ایلخانی قبیله قاجار بود همه روزه شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در مجلس او انجمن میکشتند و هر گفتار نا بهنجار که بر زبان میراند کردهی از هم و جماعتی از بهر حاجت مهملات او را بکلمات آسمانی و حکمتهای لقمانی تعبیر میکردند و اینهمه بر کبر و خیلای او افزوده میگشت محمدقلیخان ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از بزرگان درگاه که از زخم زبان حاجی میرزا آقاسی مجروح و مطروح بودند و میدانستند که در حضرت پادشاه شکایت و سعایت از او بردن باد بهنبر بستن و کوه بناخن خستن است با یکدیگر موافقه کردند که امروز ایلخانی شیفته نادانی و جوانی است

و بیشتر

شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

وپیشتر وقت مست وبی خویشتن است اورا باید درحضرت شهریار آلوده عصیان وطغیان ساخت وچون او پشت بادولت کند وراننده حضرت کردو حاجی میرزا آقاسی نتواند خویش را برکنار داشت وما توانیم گفت که این گناه جز بفرمان او نیست همانا این تاج وگاه واز بهر ایلخانی خواهد تا درمملکت ایران یکباره سلطانی کند واینوقت شاهنشاه غازی درقتل ایلخانی ناچار شود وحاجی میرزا آقاسی رااگر درمعرض هلاک ودمار نیفکند واز محل خویش ساقط سازد وپس همگی سخن براین نهادند وهرشب که ایلخانی بساط لهو ولعب گسترده میساخت زنان شبباره وپسران بدکاره به پیمودن کاسات عقار وتواختن موسیقیها رو می آمدند سرود هزار دستان وهیاهوی مستان از مجلس ایلخانی یک نیم شهر را درمیربود واینوقت یکتن از مجلسیان او را خطاب میکرد که باین دل دانا وبازوی توانا وروی رخشنده وکف بخشنده که ترا هست این تاج ودیهیم مردیگران را ظلمی عظیم است ودیگرکس معروض میداشت که اگر فرمان کنی من فردا بکاه پادشاه را گرفتاری بچاه سالم وتورا برگاه نشانم وتمامت مردم ایران بدین آرزومندند واز دل وجان تورا میجویند ایلخانی که عهد طالع ومست طالع بود بدین سخنان مایل وبال فراخ میساخت وبکشف مهمات خاطر گستاخ میشد از انسوی صبحگاه بحضرت پادشاه می آمدند وسخنان شبانه را معروض درگاه میداشتند شاهنشاه غازی چون حظ حد حاجی میرزا آقاسی را واجب میدانست ومانند ایلخانی وکلمات او را از صدیک بچیزی نمی شمرد ومکافات او را بتاخیر می افکند وچون خواست اینگونه سخن ودر دارالملک کمتر بر زبانها رود پانزده هزار تومان زر مسکوک ازوی پیشکش ایستد واورا مامور بحکومت بروجرد ساخت وچون محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا مردی عاقل وفاضل بود واز کمالات بهره کامل داشت وهم از ارتکاب معاصی پرهیزکار بود حاجی میرزا آقاسی او را بوزارت ایلخانی منصوب داشت باشد که ایلخانی بمصاحبت او از مواظبت مخدورات بپرهیزد او درینمه فصل حریف از دارالخلافه بیرون شد وبعد از ورود بروجرد آنولایت را بانتظم ونسق کرد وچندماه درانجا اقامت داشت وچون نوروز سلطانی نزدیک شد برای تقبیل سده سلطنت وبساط بوسی حضرت آهنگ دارالخلافه کرد ومیرزا محمد خان عم خود را بنشان نیابت دربروجرد گذاشت وراه طهران برداشت

چنانکه شرح حالش درجای خود مذکور میشود

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار درسال یکهزار ودویست وشصت ویک هجری

سال یکهزار ودویست وشصت ویک هجری مطابق سنه نیلان نیل ترکی ودو ساعت وپنجاه وشش دقیقه از شب جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول چون برگذشت آفتاب درنقطه الشرف شد وشاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت همانا بعد از خرابی محمره بدستیاری اشرار بصره وقتلی که درکربلای معلی بدست نجیب پاشا واقع شد وکار پردازان دولت عثمانی درکیفر این امر مماطله کردند وشرایط عهدی که درمیان دولتین ایران وروم رفته بود از پس پشت انداختند این نقض عهد وخاطر بزرگان ایران جملی انگیخت ومکافات این امور را بحجته شده بتجهیز لشکر پرداختند وزرای مختار دولت انگلیس وروس اصلاح ذات بین را گربسته درصدد نیز ایشان را از پی مسالمت برانگیختند وبرنهضت نهاوندکه چون این مخاصمت

بمخالصت انجامد چیزی مسطر نمی‌کنند و کاروان ایران بوزرای دولت و سفرای انگلیس و روس شرحی نگارند که دولت عثمانی هرگاه این شرایط را بر ذمت نهد کار مصالحت و مسالمت بپای رود و اگر نه فیصل این امر در میانه با شمشیر خواهد رفت

خلاصه فقرات نگاشته که در شهر جمادی الاولی ولیای دولت ایران بوزرای مختار دولتین علیتین روس و انگلیس بگذارند ۲

فقره اول هرچند این املاک متنازع فیه دولت علیه ایران و دولت علیه عثمانی بشهادت تواریخ و کتب جغرافیا که اکثر دولتهای بزرگ دارند و میدانند مختص دولت علیه ایران است لکن بنا بتوسط اولیای دولتین فخیمتین قرار چنین بدهند که محمره و جزیرة الخضر و لنگرگاه تعلق بدولت ایران دارد و کشتیهای این دولت علیه آزاد از دهنه کرفه الی موضع الحاق حدود ایران و روم تردد کنند فقره دویم قرار بدهند زمام تقسیم شود یعنی کل کوهستانات آن تعلق بدولت ایران دارد و جلگه متعلق بدولت عثمانی خواهد بود که من بعد مشخص خواهند نمود فقره سیم تا دولت عثمانی زر خسارات مظلومین کربلای معلا را نپردازند همان جلگه زمام را دولت علیه ایران تصاحب خواهند نمود فقره چهارم رسوم عادیه بیلاقیه را از سالی که نرسانیده‌اند ما بعد ها اولیای دولت عثمانی از قرار تصدیق و غور رسی وکلائی که مامور خواهند شد کارسازی کنند فقره پنجم از سمت خوی و وان و بایزید و ضیره الی دهنه شط العرب مهندسین دو دولت واسطه و دولت اسلام خط سرحدات جانبین را تشخیص بدهند فقره ششم دولتین علیتین بهمدیگر تعهد خواهند کرد که بجهة رفع سرقت ایلات سرحد نشین در سرحدات قرار کشیکخانه ها خواهند گذاشت فقره هشتم دولتین علیتین از عهده هر تاخت و تاز یکه از ایلات باهمدیگر بکنند یکدیگر روی وهد خواهند برامد و با ایلات وحشیات که در قطور و اباقیه و محمودی سکنی دارند آزار و اذیت ننمایند فقره هشتم فراریان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا و کسبه عموما رد نمود و تصاحب نکنند الا اولاد خاقان مغفور را که بسمت برگشه بزنند و مانع از مراوده و مکاتبه و متعاولة آنها باشند فقره نهم بغیر از دو فقره یعنی زر خسارات مظلومین کربلای معلا و رسوم عادیه بیلاقیه همه خسارات نقدیه دیگر از طرفین موقوف و متروک خواهد بود و جمیع فقرات عهدنامه ارزن الروم که تغییر داده نشد فقط بلفظ برقرار خواهد بود

ذکر مجلس سور و سرور ولیعهد دولت ایران

السلطان ناصرالدین شاه بفرمان شاهنشاه غازی

دهم ربیع الثانی شاهنشاه غازی فرمان کرد که چراغ خاندان شرافت و خورشید آسمان خلافت ولیعهد کردون مهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه را مجلس سور و سرور گسترده کنند و ماهی که چنین شاهی را لایق باشد برواق آرند و زینت و شاق سازند بصوابدید حاجی میرزا آقاسی میرزا بنی خان امیر دیوان را که از حکومت فارس معزول و در منزل خود بامتثال دیوانی مشغول بود حکم رفت که اکراین خدمت را نیکو بپای برد از زاویه عزلت بمعارج قبول ارتقا جوید و خراج دیوانی را سماحت پاداش در وجدان باحت فرماید لاجرم میرزا بنی خان وامین برزدوآستین برچید بریکسوی باغ نگارستان ساحتی را که لیم شهری المساحت بود بدست

نجاران صنعت کرد حمل درختان تناور ایوانهای شاهانه و رواقهای بلند آسمانه بنیان کرد و تمامت این ابنیه را بدیباهای زربفت و زرتار و بافتهای کشمیر و قندهار محفوف و ملحوف داشت و سراپردهای خسروانی چند لشکرگاهی افراخته کرد و ازادوات عیش و طرب و آلات لهو و لعب و قبایل سرود و کویان و طوایف پای کوبان انجمنی بزرگ ساخت آنگاه عریضه نگار داوه بحضرت شهریار فرستاد که کار این عیش و عرس بپرگ و ساز آمد اکنون وقت آنست که شاه و شاهزاده فراز شود و بساط سور و سرور بسازند و این هنگام شاهنشاه غازی در قرای ییلاق طهران جای داشت و از سورت گرما و حدت هوا در حوزه دارالخلافه پیوسته آتش و انگشت بپیضه ماکیان نیم برشت می شد لاجرم بر شاهنشاه غازی در نفس باجوا و ناف تابستان سفر طهران صعب مینمود و چون از نخست روز حاجی میرزا آقاسی را یکتن از مردان مستجاب الدعوه شناخته بود خطی بدو نوشت که اگر توانی از خداوند قادر جبار خواستار باش تا این هوای تفته سرد و بر دشود و سفر ما بطهران سهل و آسان کرد و پیشخدمتی از حضرت پادشاه این خط بیاورد و بسجاجی میرزا آقاسی سپرد و او برگشود و نظاره بکرد و در جواب او بگفت که در حضرت شهریار معروض دارد که ان شاالله چنین خواهد بود و چون پیشخدمت از مجلس بدر شد روی با مجلسیان کرد و گفت همانا پادشاه شما را سلیمان دانسته است و نسیم صبا را در تخت فرمان من فهمیده است که میفرماید هوا سرد و بر دکنم من مردی فقیرم بیش نیستم از اینگونه کارکی تواانم کرد این بگفت ولیکن روز دیگر که شاهنشاه غازی و پردگیان سرای سلطنت بشهر در آمدند مدت هفته که در شهر اقامت داشت چنان بادی خنک بوزید که مردم را بر دوست هوا زحمت میکرد و آن روز که مجلس سور بپای رفت و شاهنشاه پیروزمند شتافت باز تنور گرما تفته کشت مع القصه بساعتی که ستاره شناسان اختیار کردند بفرمان شاهنشاه غازی و معمارت خورشید هنگام نماز دیگر روز شنبه هشتم جمادی الآخره دختر شاهزاده احمدعلی میرزا را از برای ولیعهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه عقد بستند و شب پست و هشتم جمادی الآخره شاهنشاه بدارالخلافه آمد و مبدای نشاط و زینت بساط گشت و یکهفته همه بزم میهمانی و بذل خلاع خسروانی و نثار درهم و دینار و افضال جواهر شاهوار بود و شب جمعه پنجم رجب جماعت شاهزادگان و تمامت بزرگان باتفاق برادر کهتر ولیعهد دولت عباس میرزا بسرای عروس رفته با هودج زرین و محمل کوهرآگینش بحضرت ولیعهد گردون مهد آوردند و در سرای سلطانی واریکه خاقانی جای دادند و هم در ینسال چون شهر رمضان برسید و ایام صوم فراز شد مزاج پادشاه از صحت بگشت و نیروئی که خدای در طبیعت بودیعت نهاده ضعیف شد و مرض روزتار روز قوت گرفت چندانکه توان خاستن و نشستن برفت و ملازم بستر کشت و مردمان را بیم رفت و بحق بود که شاهنشاه درین مرض وداع تاج و گاه گوید لاجرم مغزها آشفته کشت و خبر ناتندرستی شهریار در بلدان و امصار پراکنده شد مردم صعالیک و قاطعان طریق از سنگلها بیرون تاختند شوارع و مسالک را مخافت و مهالک ساختند مردم دارالخلافه بلکه چاکران درگاه در حیات پادشاه بدگمان شدند این بود تا روز عید صیام برسید کاروانان دولت شوری کردند و گفتند اگر هم امروز پادشاه برفراز گاه نشود و بار عام ندهد این شهر و تمامت شهرهای ایران آشفته خواهد شد ناچار پرده از پیش

انتخاب کرامت حاجی میرزا آقاسی

روی ایوان شهریار فرخ‌نهاد شد شاهزادگان و بزرگان درگاه و قوای سپاه و جماعتی از لشکریان را حاضر پیشگاه ساخت شد و ایشان جماعت صف بر صف و رده بر رده ایستاده شدند آنگاه شاهنشاه را از بستر ناتوانی برداشته همچنان بر زبردست بایوان شاهانه درآورده بر زبر تخت جای دادند و شاهزادگان ایوان را برگشیدند مردمان بیشمار را دیدار کردند حمد آله و حشمت پادشاه را بیکبار جبینها بر خاک نهادند و تحیت و تهنیت فرستادند من بنده را چون هر عید فرمان رسید بر حسب فرمان قصیده باید م انشا کردم و در این عید صیام پیش از الا علی قصیده انشا کردم لمولفه

مبارکست رخ شاه و رمبارک ماه — که ماه دیده شود در رخ مبارک شاه
جهانخشای محمد شه آنکه از شاهان — جهانخشای نیامد چو او یک از پنجاه
مدار فتح و ظفر بر طریق لشکر اوست — همی برایت منصور او کنند نگاه
اگر که خاک درش را بباد و آب دهند — صور کند همه رسم خدود و نقش جباه
اگرچه دست خیال از فلک کند شه رات — بود هنوز زدامان قدر او کوتاه
و گر بحجبت روزی بشام می نبرد — کسی که روی تو یکروز دیده است بگاه
دران زمان که درآید به لجه هامون — بسان موج مخالف سپاه پیش سپاه
زگرد تیره یک ابر سیاه برخیزد — سنان و خنجر بارد همی ز ابر سیاه
زمین چو لجه سیماب رقعه جای بجای — اجل چو صیقلم کین تو زخته کاه بکاه
چنان ز دهشت آشفته مغز کرد و مرد — که سر به تیغ سپرد است و نیست تن آگاه
ز رزمگاه تو الماس ریزه برچیند — اگر کنند به بنگاه کاوه ماهی راه
کسی که بر زبر کشتهای تو گذرد — ز سر بیفتد از آسیب آسمانش کلاه
بخواب در همه شب روی از دو هم نهند — هر انکه حمله تو دید روز با دو فراه
اگر نهنگ شناور نبود اسب ملک — هزار بار چسان شد ز بحر خون بشناه
تو دوست داری تن دشمن بجامه جنگ — شهان اگر چه بپوشند اطلس و دیباه
و گر نروید جز تیر و تیغ خون آلود — ازان زمین که ترا بوده است لشکرگاه
تو یکتنه بدو عالم سپاه چیره شوی — بدین سخن دل و شمشیر تو بس است گواه
جهان بگیری و زین دست بی تعب نخشی — نه آن با ستمداد و نه این با شکراه
بوقت لطف جهانی کنی بجود و طراز — بگاه خشم جهانی کنی به تیغ تباه
سحاب دست تو گر قطره بر زمین بارد — نهال ز زر زمین برومد بجای گیاه
تو اشتقام ببرد کناه می نکنی — که آسمان نزند با تو بر طریق کناه
ز کبر بارد گر سایه نفکند بر شیر — اگر بسایه اسب تو بگذرد روباه
ز خیمه تو بن میخهای زرین است — که خلق از ینطرفش آفتاب خواند و ماه

همیشه

همیشه تا ز سپهر بلند هست بدهر — یکی به بنگه چاه و یکی بذروه جاه
بدرگه تو بسان سپهر مدحت خوان — همیشه پشت سپهر بلند باد و تو ماه

حاضران حضرت هنوز گمان نداشتند که این پادشاه است و بر تخت تکیه است و پشت مردم می پنداشتند که کارکنان دولت قدیمی اند یشید ماند و تبعیه ساخته اند و این دیگر کس است که بجای شاه برگاه نشانده اند تا مبادا فتنهای خفته بیدار شود و مملکت آشفته گردد و همه تن چشم و گوش بودند که از شهریار یعنی اصفهان فرمایند ناگاه شاهنشاه غازی که خدایش در جنان جاوید هر لحظه نعمت قربت برمزید کند لب بازکرد و سخن آغاز کرد و این بنده ضعیف را مورد الطاف شاهانه داشت و در نظم و نثر فراوان بستود و لختی از دورنامج التواریخ تحسین و تجهیل کرد و بچنان سلوک این بنده را در مسالک چاکری وداد و تخواهی ترجیب و ترتیب فرمود و این کلمات را هم بر زیادت قدر و اعادت کرد و تا مردمان را رخصت انصراف فرمود و همانا من بنده که تاکنون پانصد هزار بیت نظم و نثر در دولت او فراهم کرده ام شکر نعمت او را نیز وجه پادشاهی با این عظمت و چندین تفاخر و تباهی میکه چندین هزار کس بشنیدن کلمه از و خرسند باشند کتابی در تکریم این بنده بیان فرمود و همانا چندانکه ازین پس زنده باشم و او را ستایش گویم بلکه فرزندان من تا پنجاه پشت چندانکه بیایند و بگذرند و بر روان او درود فرستند ادای شکر این مجلس نکرده باشند بالجمله شاهنشاه غازی نیرومند شد و آن مردم که درین واهیه بر طریق عصیان رفتند پایمال عتاب و عقاب ساخت و هم در سنه ۱۲۵۰ میرزای ایلخانی قاجار که شرح حالش مرقوم شد در مدتی که شاهنشاه غازی مریض بود با غوای شیاطین انس و معاشران ناجنس دکشف اباطیل خود را در خور سیر و اکلیل می پنداشت و این راز را کاه با همکنان در میان میگذاشت این هنگام از میان اوک دارالخلافه بیرون شده در باغ بهارستان که در ظاهر قلعه طهران خود بنا کرده بود جای کرد و از قورخانه پادشاهی هر روز خطی فرستاد و مقداری سرب و بارود بباغ بهارستان حمل و او قورخانه چیان را تاکید آن نمود که سراز فرمان او برتابند چه هم آن و هشتند که ایشان را داده نزد حاجی میرزا آقاسی آلوده عصیانی کند و مورد عقابی و عتابی سازد و بالجمله از ملازمان خویش و مردم صعلوک و درویش نزدیک بپانصد تن تفنگچی در کرد خود فراهم کرد و همه شب در ایام شهر صیام بزرگان درگاه و چاکران پادشاه را بدست آویز ضیافت حاضر مجلس خویش میساخت و کمال مهر و محبت مرعی میداشت از بهر آنکه سرکشان و رخدمت او نرم کردن شوند و ملازمت او را کردن نهند و همه روزه با معدودی از مردم خود بشهر در می آمد و بعد از دیدار حاجی میرزا آقاسی بدربار پادشاه میرفت و از پشت دروی کار را نگاه میشد و چنان می پنداشت که اگر روزی صاحب تاج و تخت بجهان دیگر رخت کشد حاضر خواهد بود و بی کلفت خاطر بر ضبط ملک قادر خواهد گشت از جانب دیگر میرزا نظر علی حکیم باشی و محمد طاهر خان وکیل قزوینی و شاهزاده ملک قاسم میرزا و چند تن دیگر از اعیان دولت چون با حاجی میرزا آقاسی از درخصومت بودند همه روزه همه شب مواضعه مینهادند که ملک روزکار پادشاه کوتاه شود و دیگری بر تخت ملک شاه کرد و منوچهر خان ایلچی آقاسی معتمدالدوله را شتاب زده بطهران آرند و صدارت اعظم و امارت کبری را بدو سپارند و از یکسوی

فتحعلی شاه قاجار

تقدیم حضرت میرزا آقاخان وزیر لشکر بدولت ایران

دیگر محمد قلیخان ایشیک آقاسی سپهر آصف الدوله و جماعتی از اعوان او کار شوری دیگر سان کردند و گفتند چون ماه و شبا
زندگانی تباه شود و ولیعهد دولت صاحب تاج و گاه گردد فرزندان امیر محمد قاسمخان توانند که خالان او بند
سر باوج ماه فرازند و دست ما را از دامان دولت کوتاه سازند نیکو آن است که بعد از پادشاه چندان بباشیم
که الله قلیخان ایلخانی بنخستین تبازد و عصیانی سازد آنگاه بروی درائیم و او را بگفر گناه او تباه سازیم و حاجی
میرزا آقاسی را نیز زنده نگذاریم چون اینکار بپای بریم مسرعی نزدیک بمن میرزا فرستاده او را بسرعت تمام
بدار الخلافه کشانیم و بر تخت ملک نشانیم و بدین اندیشه دو بیست تن مردم تفنگچی از دور و نزدیک انجمن کرده
در سرای خویش بنهانی همی داشتند و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر در اعداد امر و عدت اتباع و بسط خاطر از همه
افزون بود هریک از ایشان عاجت و اسعاف مرام خویش دست توسل بدامان او میزدند و او را پشتوان و
ظهیر خویش میخواستند از جمله میرزا آقاخان که از بدو دولت آقا محمد شاه شهید تا این وقت پدر بر پدر از
نیک و بد آگاه و طرف شور پادشاه بود اکنون خاطر ایشان را تفرس کرد و روزی تار و زبر سر بالین پادشاه
حاضر شده او را از نکاهی امور آگهی همی داد و شاهنشاه غازی بصبر و سکوتی که جز از پادشاهان نیاید کناه
ایشان را نادیده می انگاشت و کیفر کفران هیچیک را فرمان نمیکرد تا آنگاه که خدایش بهبودی داد و فرا جش
باستقامت و سلامت پیوست و هم در اینوقت با اینکه میرزا آقاخان وزیر لشکر مکشوف داشت که الله قلیخان
ایلخانی آرزوی تاج کیانی همی کند و بهوای تخت سلطانی روز بر دو چند انگه در باغ بهارستان دهنگا
مستان او را شاه خطاب کنند و شاهانه جواب شنوند شاهنشاه غازی حشمت حاجی میرزا آقاسی را فزونی نگذاشت
و هیچ از اینکونه سخن بر زبان نراند جز اینکه فرمان کرد که ایلخانی طریق بروجرد سپرد و آنولایت که تحت فرمان
اوست بنظم کند چه در اینوقت حکومت بروجرد و کلیایگان و محلات و محال خوار او را مفوض بود لاجرم
ایلخانی بسیج سفر کرده شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا و پسران علی نقی میرزای رکن الدوله حمزه میرزا و
محمد کریم میرزا و امان الله میرزا و دیگر ابوالفتح میرزای پسر شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و دیگر
عم او میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان و دیگر مهدیقلی خان امیر الامراء و جعفرقلیخان برادر او با تفاق او راه
برگرفتند محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا که شرح حالش مرقوم شد چون بحکم حاجی میرزا آقاسی
وزیر او بود بایست با او کوچ دهد و چون کردار بنهجا ایلخانی مکشوف بود ملک الشعرا هراسناک شد از بیم
حاجی میرزا آقاسی پسر را منع از سفر نتوانست کرد و از سوی دیگر استشمام کناهی با دولت پادشاه میرفت
عاقبت با این بنده شوری کرد و با تفاق بنزد حاجی میرزا آقاسی شتافتیم و شرحی نگاشته بدو سپردیم
که اینک شصت سال است هواخواه این دولت و پرورده نعمتیم امروز مردمان ایلخانی را کناه کرده دولت
و رانده حضرت خوانند اگر این سخن استوار است سفر محمود خان سزاوار نباشد بر فرازان مکتوب
بخط خویش نگاشت که مردمان این سخنان را زره بهتان کنند بر حسب حکم پادشاه محمود خان بایست همراه
او باشد و اگر این سفر خطری با دیده آید بر من است نه بر شما بالجمله الله قلیخان ایلخانی روز هشتم ذیقعده
از دار الخلافه بیرون شده طریق بروجرد برگرفت اما چون حاجی میرزا آقاسی ایلخانی را از طهران بیرون

تاخت

پیرون کردن حاجی میرزا آقاسی جمعی از بزرگان درگاه را از طهران

تاخت و دل از آلایش او بپرداخت و در قلع و قمع اعدای خویش تصمیم عزم داد و از شهر طهران پیرون شده در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود جای کرد و در حضرت شهریار معروض داشت که ده سال افزون است زحمت ایران برذمت نهاده ام و با این ضعف شیخوخت تن بنهار که نه صعوبت داد و ام اکنون جمعی خائن دولت در کارها مداخلت افکنده اند و در حل و عقد مملکت داخل شده اند اینجماعت را باید بحل خویش مراجعت داد و اگر نه مرا رخصت فرمای تا در عتبات عالیات گوشه عزلت گیرم و زحمت کاروان دولت نکنم چندانکه شاهنشاه غازی خواست از در دیگر او را راضی بدارد سود نبیاد و در عاقبت الامر فرمان کرد که ملک قاسم میرزا سفر آذربایجان کند و میرزا نظر علی حکیم باشی را نیز از تومان بمصاحبه راه خود داشته با او همراه کنند و این هر دو روز پنجم ذی قعده از دارالخلافه پیرون شدند ملک قاسم میرزا طریق آذربایجان گرفت و میرزا نظر علی در دارالامان تم اقامت کرد و اما میرزا آقاخان وزیر لشکر که شاه را از غش و سمین امور آگاه ساخت و بیعهد دولت را از کید دشمنان حارس و حافظ بود و مورد اشفاق ملکانه و الطاف خسروانه گشت در روی دل پادشاه بجانب او هیچ بود و همچنان ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه چون نیکو خدمتهای او را بدانست و معلوم داشت که کین و کید دشمنان را بجز تدبیر عظیم و قایه بود و سهام نیرنگ ایشان را بدستیاری فرهنگ خقانی کشته او را بحضرت خویش حاضر ساخت و نیکو بنواخت و بدست خویش خطی نگاشته بدو سپرد کز کلمات آن این معنی مستفاد بود یعنی آن هنگام که تخت و تاج مرا باشد و اقتدار باشد خراج بهره من کرد و وزیر لشکر را بمقامی رفیع تر ازین برکشانم و او را پادشاهانه کنم و رفیع تر از آن مقام که وزیر لشکر داشت صدارت کبری بود و در معنی او را وعده صدارت اعظم داد و امروز بشرط آن پیمان در سند صدارت و چار بالش امارت جای دارد چه گفته اند که مرد کریم بوعده وفا کند اما از انسوی حاجی میرزا آقاسی چون قربت وزیر لشکر را در حضرت پادشاه بدانست و مواضعه او را با ولیعهد دولت نیز تفرس کرد سخت هراسناک گشت و با خویش اندیشید که در چنین هنگامه صواب آنست که کار یکسره کنم و از پیم عزلت و ذلت یکباره برآسایم و در حضرت پادشاه معروض داشت که از قدیم گفته اند دو پادشاه بر سر یک کاه نزود و دو حسام بیک نیام نشود امروز میرزا آقاخان وزیر لشکر و مملکت وزیری دیگر است تو انم گفت که مردمان مکانت او را فزون از من دانند و مقام او را رفیع تر از من شمارند یا او را از مداخلت دولت باز داریم را بزاویه عزلت گذارم چندانکه پادشاه خواست این قصه کوتاه کند و در میان ایشان میانجی شود مفید نیفتاد و چون پیشتر وقت حضرتش مریض و علیل بود و حاجی میرزا آقاسی حل و عقد امور را از کثیر و قلیل و کبیر و دخیل همی گشت خلع او را از مسند وزارت در کار مملکت خللی بزرگ می پنداشت پس بصواب نزدیکتر چنان دانست که فرمان کند تا روزی چند وزیر لشکر کناری گیرد و چون تمضی وقت فراز آید باز آید لاجرم وزیر لشکر رتق و فتق سپاه را با برادر خود میرزا فتح الله گذاشت و خود طریق کاشان برداشت برادر دیگر او میرزا فضل الله امیر دیوانخانه نیز با وزیر لشکر همراه شد و در کاشان نزدیک برادر اقامت کرد و مردم کاشان از وضیع و شریف و قوی و ضعیف چون عبید مملوک در طریق طاعت او سیر و سلوک همی کردند خاصه از تجار که از اقامت ایشان در طاعت

وانقیاد فرزندی جستم چندانکه وشاه سخن چین نزد حاجی میرزا آقاسی زبان بسعایت کشود ندواین کردار را برمن خیانتی گرفتند چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم درینسال چون از جانب امپراطور روسیه جنرال ورانضوف بفرمانگذاری مملکت قفقاز و کرجستان نام برداشته جانشین گشت شاهنشاه غازی یک قطعه نشان تمثال پادشاه دیگر شته پشیح مروارید بتشریف او مبذول داشت و میرزا جعفرخان مشیر الدوله مامور گشت تا تشریف شاهنشاه ایران را بفرمانگذار کرجستان برد واو تقدیم خدمت کرد و مراجعت نموده یکروز قبل از نوروز سلطانی

بحضرت سلطان پیوست

شرح وارد ات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری مطابق سنه یونت ئیل ترکی چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از شب سه شنبه بیست و سیم ربیع الاول برگذشت خورشید در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و درینسال چنان اتفاق کرد کارداران دولت بالله یارخان آصف الدوله فرمان گذار مملکت خراسان و دیگر کون گردانیدند ازین روی که محمد قلیخان پسر آصف الدوله در حضرت شهریار جایب باروائیک آقاسی بود و مکانتی بسزا داشت واز انجانب الله قلی میرزا پسرزاده حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه که از طرف مادر هم نسب با فتحعلی شاه داشت رهب حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود چه مادر او بعد از مرگ شوهر بجمال نکاح حاجی میرزا آقاسی درآمد و چون بسن رشد و بلوغ رسید ایل قاجار را ایلخانی گشت و چنانکه مذکور شد براتب علیه ارتقا نمود و با قضای جوانی و نادانی سبب فتنهای بزرگ گشت و هر کس خدمت او را کردن مینهاد و با اندیشهای ناصواب او متفق نمیگشت دامن او را بخصومت حاجی میرزا آقاسی آلوده میساخت و چندان سعایت میکرد که حاجی میرزا آقاسی را با او بخصمی برمی انگیخت و هیچکس را آن نیرو نبود که با حاجی میرزا آقاسی برزند از نیروی بر بسیار مردم کار صعب افتاد محمد قلیخان نیز از ان مردم بود که دل آزرده داشت و همواره با آصف الدوله از کارداران دولت کتابی بسعایت و شکایت نیگاشت و باز مینمود که سلطنت پادشاه را بسوء تدبیر حاجی میرزا آقاسی مداری و استقراری نمانده رعیت دل رنجیده و ارد و لشکری با خاطر آزرده روز میگذارد سالی و ماهی نمیرود که سربازان آهنگ طغیان ننازند و اولیای دولت را با خذ مواجب بمحاصره نیندازند و ازانسوی چون این سخنان در خراسان سمر گشت و حسن خان سالار پسر دیگر آصف الدوله اصفهانیمنوچهریان می پنداشت که اگر تجهیز لشکری کند و آهنگ دارالخلافه فرماید مردمان چنان از پادشاه رنجیده اند که پنرحمت جنگ تاج و اورنگ را از بهر او خواهند نهاد و او را بسلطنت سلام خواهند داد و این شعر فردوسی را بسیار وقت با تزویکان خویش می سرود و پیت مراعارا یدازین زندگی که سالار باشم کنم بندگی لاجرم در پذیرفتن فرمان و اطاعت سلطان کار بسماطلت و مسامحت نهاد و با جعفرقلیخان پسر فتحعلی خان برادر دیگر وی نیز پیوند کرد و دختر خویش را بشرط زنی بسرای او فرستاد و خواهر او را از بهر خود بنکاح بست از اینسوی چون حاجی میرزا آقاسی این قصه بدانست و طغیان جعفرقلیخان نیز در حضرت پادشاه مکشوف بود و از حاضر شدن بدرگاه اکراه داشت از قبل شاهنشاه غازی فرمانی با صف الدوله فرستاد که بتوانی جعفرقلیخان را بحضرت فرست و آصف الدوله روا نمیدانست که نقض

عهد کند

عهد کند وجعفرقلیخان را سفرا را لخلافه فرماید وحسن خان سالار نیز هرگز بدین حکم گردن ننهند واز این روی
کار بماطله کردند وپاسخ فشور را بمعاذیر ناپسند نگاردادند بدرگاه فرستادند با الجمله چندکرت باحضار جعفر
قلیخان فشور رفت واین حکم بنفاذ نشد لاجرم حاجی میرزا آقاسی در پی فرمانی آصف الدوله فرزندش یکجهته
شده صورت حال را بسعایت الله قلی میرزا به بلیغ ترسخنی درحضرت پادشاه معروض داشت وسخن بر آن
گذاشت که میباید یکتن مرد دانا دل کار آگاه که جز طریق صداقت نسپرده باشد بحکومت بسطام فرستاد
تا حقیقت حال را باز داند وبعرض رساند ازمیانه سلیمانخان دنبلی که زینت حسب باحلیه نسب انباز داشت
مخصوص را شقاوت لاجرم در شهر جمادی الآخره فشور حکومت شاهرود وبسطام بنام او رقم شد وتشریف شاهانه بدو
اشقاد واو بی توانی فرزند خویش مهدیقلی خان را از پیش بشرط نیابت روانه شاهرود وبسطام داشت وخاطر
بر بسیج سفر گماشت بعد از اعداد کار حاجی میرزا آقاسی او را طلب فرمود واندرز کرد که مکنون خاطر ما از چه رو
فرستادن مانند تو مجرب کس را نه نظام بسطام بود وبس بلکه از طرف خراسان چنان مسموع رفت که
آصف الدوله با پادشاه دل بد کرده وپسر او حسن خان سالار باندیشه خودسری وعصیان سر برآورده
واز خوی پادشاه عادل بعید است که بقدم عجل طریق مکافات گیرد وشتاب را که شیمت شیطان است وگیفر
مردمان پیشه سازد تا مبادا بسعایت شیاطین انس در مهلکه غوایت افتد وبهواجس نفسانی شکنجه پشیمانی بیند
پس صواب چنان نمود که چون سفر شاهرود وبسطام کنی همه روزه عیون وجواسیس خویش را با راضی خراسان
گسیل سازی ومکنون خاطر پدر وپسر را تفرس فرمائی در روز تا روز اندیشه ایشان را باز نمائی تا اگر واجب افتد
ایشان را دفع دهیم واز محل ومکانتی که دارند فرود آریم پس سلیمانخان فرمان او را بقدم قبول تلقی کرده رخصت
انصراف یافت واز آنجا حاضر حضرت پادشاه گشت شاهنشاه غازی نیز با او سخن همه از نیکو نه کرد واو را
رخصت سفر فرمود پس سلیمانخان اعداد کار کرده راه برگرفت ودر منزل فیروزکوه او را مسموع افتاد که با غوای
جعفرقلیخان کردشاه ولو حسن خان سالار ترکمانان کوکلان سر بعصیان برآورده اند وسلیمانخان ملقب
بخان خانان حاکم استرآباد را که از سوی مادر نسب با شجعلی شاه داشت فریب داده قریب ببرابر خویش
برده انداد نیز برای اخذ منال دیوانی میان آنجماعت شتافته وایشان برشوریده اند ومغافصته بر لشکرگاه او
تاخته برده اموال واثقالش را عرضه نهب وغارت ساخته اند ودر میانه نوشیروان خان پسرش نیز
اسیر گشته لاجرم صورت حال را نگارداده افتاد در گاه پادشاه داشت واز فیروزکوه بمنزل چاردره
وکلاته کوچ داد وهم در انجا معلوم داشت که جعفرقلیخان بر سر زوین غارت برده واراضی زوین وجاجرم را
بتحت فرمان آورده وزن وفرزند محمدحسن خان زوینی را که از خدام دولت بود اسیر کرده از میانه محمدحسن خان
یکتنه برا سبی برنشسته وتا بسطام عنان نکشیده بعد از ورود به بسطام مهدیقلی خان پسر سلیمان خان را اساز
وبرگ کرده روانه طهران داشت اما سلیمانخان چون وارد بسطام گشت وآن بلده را بانتظام کرد وچندتن
مردجاسوس اختیار نموده یکتن باستراباد گسیل داشت ودو کس بخراسان وبرجفر فرستاد تا فحص حال

کرده کنون خاطر سالار دو جعفرقلیخان را مکشوف داشتند و بازنمودند که ایشان در اغوای ترکمانان دو دیگر قبایل شباروز
حیلتها می انگیزند تا جمیع قبایل را خاین دولت و گناه کرده حضرت سازند تا از پادشاه هراسناک گردند و به
عصیان دولت همداستان شوند و دیگر در خاطر دارند که از بزرگان خراسان گروگان گرفته در قلعه کلات
باز دارند و چون این کار بپای برند عصیان خویش آشکار کنند و هنوز آصف الدوله در این امر تقاعدی دارد
و هنگام نیندیشد چه آصف الدوله را در خاطر بود که اگر بعد از شاهنشاه غازی زنده ماند چشم از ولیعهد دولت
که خدایش خاص سلطنت آفریده بود بپوشد و بهمن میرزای برادر اعیانی محمدشاه را بپادشاهی بردارد و بالجمله
سلیمانخان این اخبار را کتابی کرده بتردیک میرزا شفیع صاحب دیوان که معضلات دولت را مستشار و محرم
اسرار بود فرستاد تا ایشان را در حضرت پادشاه و جناب حاجی میرزا آقاسی آشکار ساخت و خود با ترکمانان
فرنک فارسیان و چناشنک که هماره آغاز موافقت و ساز مرافقت نهاد و با ایشان مواضعه کرده
میثاق اتفاق استوار داشت تا اگر تحریک سالار و جعفرقلیخان ترکمانان کوکلان دیموت آهنگ شاهرود و
بسطام کنند او را آگهی دهند و بدین تدبیر ایام زمستان را بسلامت گذشت و هرگاه ترکمانان آهنگ ارض
اوکروند آگاه شده مردمان را بحفظ و حراست خویش مامور داشت و از زحمت و شمن آسوده زیست و هم در این سال

وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس و تفویض امر او بحاجی میرزا عبدالله

حاجی میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متولی روضه مقدسه رضویه علی ساکنها آلاف
التحیة بود دو داع زندگانی گفت و چندانکه متصدی این امر شریف بود نیکو خدمتی کرده موقوفات بقعه مبارکرا
در تمامت ایران بنظم داشت و دار الشفای رنجوران را آباد ان فرموده هرگز در کار معالج و مداوا مسامحت
نرفت و پیوسته اطعمه وافره به فقراء و مساکین از کارخانه خاصه و مطبخ خاص حضرت رضا علیه السلام می
گذشت میرفت و مکتب خانه اطفال را چنان برونق کرد که کودکان مردم تنگدست در تحصیل علوم از بزرگ
زادگان کار بسهل تر کردند و ز ایران آن سده سنیه را هر که بی زاد و راحله بود اسعاف حاجت فرموده هر شب
انجماعت از خدام راکه در آستانه مبارکه دیده بان بودند از مطبخ خاص طعام داد و در تعمیر ابنیه مساعی جمیله
معمول داشت بالجمله چون از جهان رخت بدر برد بر حسب فرمان شاهنشاه غازی دصوابدید حاجی میرزا آقاسی
حاجی میرزا عبدالله خوئی که از جمله منشیان خاصه درگاه بود متولی بقعه متبرکه گشت و هم در ینسال شاهنشاه
غازی فرمان کرد که حسین خان نظام الدوله حاکم فارس آب شش پیر را که منبع آن در کوهستان ممسنی
و بلوک اردکان است و از انجا برود فخاریان پیوسته میشود و بدریای عمان میرود نهری حفر کنند و بهری شهر
شیراز رسانند و از منبع آن آب تا شیراز بیجده فرسنگ مسافت است و بسیار وقت سلاطین متقدم این
عزم را تصمیم داده اند و تقدیم نکرده اند بالجمله شاهنشاه غازی حکم براند که اگر معاول یکصد تومان زر مسکوک
از خراج فارس بخرج مقصود رود و مقبول است لاجرم حسین خان دامان همت بر میان استوار کرده
دوازده هزار مرد و مزدور را انجمن کرده از این مسافت دراز نهری که ده ذراع عرض و پنج ذراع عمق داشت
حفر کرده هزار زمین که افراخته بر و چاه کرده با سنگ و ساروج مجری آب را استوار داشت و آب را بشهر
شیراز آورد و خرد و بزرگ شاد مانه پیرون شتافتند و شکر خداوند ادا کردند احسان پادشاه بگذاشتند و هم در ینسال

چنانکه

چنانکه ازین پیش مرقوم شد القصه میرزای ایلخانی برحسب فرمان سلطانی سفر بروجرد کرد و بعد از ورود بدان بلده جماعتی که نسب با خاندان سلطنت داشتند و در حضرت او مواظبت و ملازمت مینمودند برای اخذ مال و رفاه حال او را باظهار کلمه عصیان تحریض میدادند و هر شب که بساط لهو و لعب گسترده میشد و مجلس خمر و قمار آراسته میگشت خاصه آن هنگام که بگسارید ن یا غها و ماغها آشفته میگشت از غایت پخوشتنی ناگفتنیها گفته میشد همگنان بدست و همدل زبان بستایش و نیایش او میگشودند و او را بارتقای رای سلطنت و ضبط حوزه مملکت ترغیب میدادند ایلخانی نیز بهواجس نفسانی این تخییلات شیطانی را پسندیده میداشت و با مداد که برمسند حکومت متکی میشد اجماعت در برابر او ایستاده برصف میشدند و او را ترحیب و تحیت ملکان میفرستادند و همچنان عم او میرزا محمد خان که در غیبت ایلخانی بنشان نیابت حکومت بروجرد داشت و اینوقت از حساب اخذ خراج و بازپرس منال دیوان خوش داشت که ایلخانی طریق طغیان سپرد و خویش را خاین دولت و راند حضرت ساز دو بزشت و زیبای امر او پرداز و لاجرم از یکسوی او را انگیخته عصیان میساخت و از جانب دیگر سیئات اعمال او را بمده چندان نگارداده بدار الخلافه میفرستاد و توسط محمد قلیخان ایشیک آقاسی محظوظ پادشاه می افتاد و شاهنشاه غازی چون بهیچ امر از حاجی میرزا آقاسی مستور نمیداشت هرگاه بدین سخن میرسید حاجی میرزا آقاسی معروض میداشت که این سخنان همه از دروغ و بهتان است که دشمنان من و ایلخانی حدیث میکنند و خاطر شاه را از یکدیگر این گناه بر میتافت با الجمله یکدو ماه کار بدینگونه رفت و آن بحر خیلا دروماغ ایلخانی بقوت شد و از آنسوی منوچهر خان معتمد الدوله جماعتی از بزرگان ایران که با حاجی میرزا آقاسی دل بد داشتند و او را در نزد پادشاه زیانی نمیتوانستند در اغوای ایلخانی الحاح فراوان مینمودند تا او پشت بدولت کند و بجرم او حاجی میرزا آقاسی آلوده جنایت کرده و در پایان امر با این همه نیرنج و طلسم زید و عمرو ایلخانی در حسم حبل موالفت و رفع رایت مخالفت یکچند نشد چون او را مالی بذخیره و گنجی اندوخته نبود چندانکه از بهر خورش و خوردنی یکروزه و یکشبه خوانسالارش و تکاپوی برزن و بازار بود ناچار بدان سر شد که یک نیم از خراج سال آتیه را از مردم بروجرد ماخوذ دارد و بدان مایه خرج کند در اینوقت محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا که برحسب امر پادشاه بوزارت او منصوب بود نیک نگریست که اندک اندک سخنان بیهوده مستانه و کلمات بمعنی شبانه در میان بنهاد که در میان مردم افسانه شود و دولتی را که پدر بر پدر پرورده نعمت بوده بکفران احسان سمر شود پس از پی چاره گری میان استوار کرد و نخستین میرزا محمود مجتهد را که بنسب با سید بحر العلوم میبرد و میرزا صادق امام جمعه بروجرد را که حافظ شریعت و سالک طریقت است دیدار کرد و گفت اگر من مخالفت ایلخانی کنم زیان جانی بینم و اگر سخن نگفتم تا او سفاهتی آغاز و فتنه انگیزد روزی چند برنگذرد که من و بر زیادت شما و هر که درین شهر است بهره هلاک و دمار کرده و معجلا چاره اینست که در نهان عمال این بلد را بیاموزید که چون کارداران ایلخانی در طلب منال دیوانی برایند رعیت را بر شورانند تا از خراج سال آینده چیزی بر ذمت نگیرند چون ایلخانی را زر و سیم نباشد جنبش نتواند کرد و ایشان این گفتار را پذیرفتار شدند و بکار بستند اما محمود خان چون از نیکار بپرداخت چنوانی صورت حال را نگاشته بدست

مسرعی پوینده تر از برق و باد بنزدیک محمد حسین خان ملک الشعرا فرستاد چون او بر مکتوب وی واقوف یافت عظیم دهشت زده
کشت و با محمد قاسم خان برادر خود واین بنده سخن بشوری افکند و پایان امر سخن بر آن نهادیم که اگر ما خود
حدیث این حادثه را در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده نداند و او بی شک ما را
بکذب نسبت کند و از در خصومت پیرون شود و بر زیادت محمود خان بدستایخانی مقتول کردد و اگر تن
راز را پوشیده داریم عاقبت در حضرت پادشاه آکوده کناه شویم و افزون بر کهران نعمت تباه کردیم نیکو
آنست که صورت این حال بدست حاجی میرزا آقاسی معروض افتد و چون ما در نزد او این راز را از پرده پیرون افکنیم
نتواند ستر داشت ناچار در حضرت شهریار مکشوف دارد پس من بنده قلم و قرطاس بر داشتم و این
قصه را تا بنجا نامه بزنکاشتم و با ثاق ملک الشعرا بسرای حاجی میرزا آقاسی بر فتیم و مکتوب بدادیم و قصه بکفتیم
او را دیکر مجال پوشیدن این راز نماند و در زمان یکتن از پیشخدمتان پادشاه را طلب داشته این مکتوب را
بحضرت فرستاد و از آنسوی چون ایلخانی از اخذ منال دیوانی بی بهره ماند و از بهر معاش خویش چاره کشت
ناچار در شهر ربیع الاول طریق دار الخلافه بر داشت و در عرض راه مکتوب حاجی میرزا آقاسی و نامه مادرش
که ضجیع حاجی میرزا آقاسی و دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه بود هم بدو رسید که چه نشسته و از زور نادانی و جهل جوانی
خویشتن را بدامان شیر عرین باز داده بمانا قصه مخالفت و اندیشه طغیان تورا محمود خان نکاردا ده بطهران
فرستاد و مکشوف حضرت شهریار تاجدار ایلخانی از این حدیث هراسناک شد و طی طریق دار الخلافه را
بر عجل و شتاب پیفزود و باشد که دولت خویش را از اشتغال این عصیان پیرون کند و هم خطی بخسرو خان کرجی
سرلک نکاشت که محمود خان مارا در حضرت پادشاه آلوده عصیان و کناه ساخت و بیشک از بر و بحر
پیرون خواهد تاخت اکر توانی چند تن سوار بر کار تا او را در عرض راه مقتول سازد اما محمود خان چون راه بکریزد
و از طرف کنکاور بدار الامان قم سفر کرد و بسلامت زیست بالجمله بعد از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان
ایلخانی روزی چند بر نکذشت که آهنک سفر دار الخلافه مسموع پادشاه تاجدار کشت و در زمان فرمان کرد
تا حاجی فرامرز بیک فراش خلوت بجانب اوتاختن برده هر جا او را دیدار کند از در آمدن بدار الخلافه دفع
دهد حاجی فرامرز بیک سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول راه بر کرفت و در منزل حوض سلطان با او دوچار
شد و اینوقت با پانصد سوار بجانب طهران رهسپار بود مع القصه حکم شاهنشاه غازی را با او اتفاق کرد و او را
مراجعت داده بدار الامان قم آورد و از آنجا بصوابدید حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا را سفر قم
کرد و خط شاه را با ایلخانی سپرد و بدین شرح که هیچکونه خاطر ما را از قبل تو کدورتی و رنجشی نیست الا آنکه بنا بجانب
میرزا آقاسی چنین خواسته که یکچند روزکار خویش را در عتبات عالیات بپای بری و از آلایش معاصی و
پلیدیهای بیفرمانی پاک شوی چون ایلخانی این منشور بخواند با ثاق شاهزاده کیومرث میرزا شتافت و
دو از دهم ربیع الثانی از قم پیرون شد و طریق عتبات عالیات بر داشت و بعد از وصول بدان ارض
مقدس شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت بدار الخلافه فرمود و از این طرف بعد از ما مور داشتن شاهنشاه
غازی ایلخانی را بعتبات عالیات برادر کهتر خود مهدیقلی میرزا را ما مور بحکومت بروجرد فرمود و شاهزاده

بعد از

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

بعد از ورود بر وجود و اشفتگیهای ایلخانی را بنظم کرد و محمد کریم میرزای پسر رکن الدوله را که برادر زن ایلخانی و حافظ زنان و بازماندگان او بود ماخوذ داشته بضرب چوبش کیفری سزا کرد

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری مطابق سنه توی ئیل ترکی چون دو ساعت و سی و چهار دقیقه از روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی بگذشت آفتاب در حمل تحویل داد و شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار بساط عید باسنجام برد و این هنگام نزدیکان حضرت پادشاه را عصیان سالار آشکار بود و شاهنشاه غازی دفع او را واجب میشمرد و از آن طرف سالار در اظهار کلمه عصیان اصرار میداشت و آصف الدوله رضا نمیداد سخن براین داشت که مردم ایران بسلطنت ما متفق نخواهند گشت چه ما از خاندان سلطنت نبوده ایم و اگر مردم ایران از پادشاه و حاجی میرزا آقاسی رنجیده خاطر باشند از دودمان سلطنت بزرگان بسیارند که برما فزونی دارند پس کار دیگری را اختیار کنند و ما را ازین محل که امروز داریم نیز فرود آرند هم اکنون بفرمان برداری مردم خراسان و سخنان ایشان فریفته نشوید که نیروی ما بقوت دولت و منشور پادشاه است ما را چندان دل و همت که از پادشاه روی بگردانیم چون کار یکسره کنیم ما را چون بره بدامان گرگ بگذارند و بگذرند پس صواب آنست که یکتن از خاندان سلطنت را برانگیزیم و بدست او محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی را ازین براندازیم و امروز انگس جز بهمن میرزا برادر اعیانی محمدشاه نیست که فرمانگذار آذربایجان است بجرئت فخایر و دفاین ما میبرد و ارست و از آذربایجان لشکر بزرگ تواند انگیخت چون او را با خود همدستان کنیم مردم خراسان دیگر عصیان نانگنند و مردم عراق با سپاه این دو مملکت برنتابند اکنون بر آنچه در ضمیر نهفته پرده بر مدرانید تا من بدستیاری رسل و رسایل بهمن میرزا را با خود همدست کنم آنگاه دست بدین کار بیازم و روزی چند بر نگذرد که او را بر تخت جای دهم و زمام ملک و مملکت بدست گیرم سالار که کبر و خیلای سروری در سر داشت در جواب پدر گفت اینک از خویشاوندان ما که در دارالخلافه جای دارند پشت و روی اینکار دیده و دانسته اند همه روزه مکتوب رسد که پدرنگ آهنگ دارالخلافه کنید و دانسته باشید که تاج و اورنگ بی زحمت جوش و جنگ بهره شما خواهد گشت زیرا که حاجی میرزا آقاسی مردمان را چندان بزخم زبان زیان کرده که التیام آن جراحات بهیچ مرهم فراهم نشود و مکاتیب محمدقلیخان نیز گواه مقالات ایشان است اکنون که ما خود قوت و مکانت اینکار داریم چرا باید بسلطنت بهمن میرزا سر فرود آریم این بگفت و در تهیج فتنه و بسیج امر یک جهته کشت و در خاطر نهاد که اگر تواند کج اندوخته پدر را بر یکرد و بر لشکر قسمت کند آصف الدوله این معنی را تفرس کرده با پسر سر رفق و مدارا پیش داشت و گفت اکنون نگه کار بد نیکو نه میرود اینقدر مرا زمان دهید که معادل صد هزار تومان زر مسکوک برداشته بطهران شوم اگر مهر سلطنت را پریشیده دیدم و مردم را در رفع و خلع پادشاه یکجهته شناختم من نیز ایشان را تحریض کنم و دوستان قدیم را دیدار نمایم و ببذل زر و مال متفق الکلمه سازم و همچنان بهمن میرزا را از آذربایجان برشوراهم آنگاه شما را اگهی فرستم تا جنبش کنید و کار برآرزو دارید و اگر این سخنان را وقعی و ثباتی نیست و مردم با پادشاه

از و رخالفت نیستند با حاجی میرزا آقاسی طریق موافقت سپرم و این زر که با خود حمل سیدهم به پیشکش پادشاه
و هدیه او پیش گذارانم و حکومت مملکت تومس و استراباد و را باخراسان توام سازم و مثال دیوانی یکسالهٔ آن
ممالک را تجدید تسلیم کنم و با تشریف پادشاه و منشور حکومت فراز آیم و بیستوانی ازین ممالک نیز لشکر فراوان
انجمن سازم و چون زمستان بپای رود و در اول بهار با لشکرهای ساخته جنبش کنیم و آرزوهای دیرینه بیابیم
بالجمله خان خویش را بدین تمویهات آرایش کرد و سالار را آرامش داد و آنگاه از سیم و زر و حلی و زیور و نقد
و طریف و دونی و شریف هرچه در خراسان اندوخته داشت حمل داد و طریق طهران برگرفت و طی طریق را نیز
بقدم عجل و شتاب میکرد که مبادا حسن خان سالار باز سفاهتی آغاز کند و از دنبال بتازد و مع القصه از منزل
میامی کس فرستاد و سلیمانخان حاکم بسطام را از ورود خویش آگهی داد و سلیمانخان او را پذیره شد و آصف
الدوله در قلعهٔ آصفیه که خود بنا کرده بود قریب به بسطام فرود شد این هنگام چون سلیمانخان بعضی حال او را
بود یکتن از نزدیکان آصف الدوله را بغربیت و مخالفت او و فرزند او حسن خان سالار را پرسش نمود و عصیان
ایشان را بدانست و مکشوف داشت که آصف الدوله هشتاد و دو بار کیسه صندوق حمل داده که پیشتر فرستد
بزر مسکوک است و از جواهر و آلات و ادوات سیم و زر بر زیاده چهار صد هزار تومان زر مسکوک خزانه
میسر و این قضیه را نیز معروض درگاه پادشاه داشت اما آصف الدوله روز دیگر از قلعهٔ آصفیه کوچ داد و از برای فرصتین وطن
شیفتن سر هنگان عرب و عجم را با خویشتن تا دامغان کوچ داد و از انجا رخصت انصراف فرموده خود
روانهٔ طهران گشت بعد از ورود بطهران و تقبیل سدهٔ سلطنت چون بدانچه گمان داشت نصرت نیافت
سر اطاعت و ضراعت پیش داشته نخستین منشوری بنام حسن خان سالار صادر کرد که متولی بقعهٔ متبرکهٔ حضرت
رضا علیه الصلوة و السلام باشد و از پس آن مثالی دیگر بنام فرزند دیگر خود میرزا محمد خان بیکلربیکی گرفت
که به نیابت آصف الدوله در خراسان حکمرانی کند و حکم دیگر بنام سلیمانخان حاکم بسطام صادر کرد که پانصد تن
تفنگچی و صد تن سواره و دو عراده توپ از بسطام تا بمنزل مزینان ملازم خدمت میرزا محمد خان سازد و از آن
حکم در خاطر داشت که این توپ و لشکر نیز با سپاه حسن خان سالار پیوسته شود و هم فتح بسطام از برای
او آسان باشد و از انسوی حاجی میرزا آقاسی چنان دانست که نیابت میرزا محمد خان در خراسان سبب
فتور کار سالار خواهد گشت و میان برادران کار بخصمی خواهد رفت ازین روی نیابت او را در خراسان پذیرفتار
گشت و او را بی کلفت بیرون فرستاد و بعد از رسیدن میرزا محمد خان به بسطام سلیمانخان که از مکنون خاطر
او آگاه بود و فتنه جوئی او را میدانست ده روز بماطله و تسویف او را بداشت و صورت حال را عریضه
نگار داده بدرگاه پادشاه فرستاد و نمود که من چنان دانسته ام و از کلمات میرزا محمد خان چنان فهم
نموده ام که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بخراسان بیستوانی با سالار همدست و همداستان شود و با
جماعت خراسانی و ترکمان طریق مراجعت گیرد حاجی میرزا آقاسی در پاسخ نگاشت که بمعاذیر دلپذیر
اگر توانی توسنجانه را از وی باز دار و وقتی این حکم برسید که میرزا محمد خان توپ و سپاه را با خود ببرده
بود و اما چون بزنجان رسید سالار را آگهی فرستاد که اینک توپ و سپاه بسطام را با خود کوچ داده

آمدن آصف الدوله از خراسان بدار الخلافه طهران

اگر توانی

اگر فرمائی تخت تعین ایشان را بملازمت خدمت دعوت کنم چنانکه پذیرفتند نیکوکاری باشد و اگر نه جمله را اسیر
گیریم و با ترکمانان بفروشیم و یا آنکه آلات حرب و ضرب که در دست دارند ما خود داریم و برهنه تن رها
سازیم حسن خان سالار پاسخ فرستاد که هنوز هنگام اظهار و اعلان کلمه عصیان نیست بگذار تا بازجای شود
لاجرم آن توسنخانه دلشکر بسلامت باز بسطام شد اما از اینسوی عیون و جواسیس سلیمانخان همه روزه برسیده
و باز نمود که بعد از رسیدن میرزا محمدخان بیکلربیکی بخراسان با سالار متفق شد و افزون از پیش در تحریص
سالار و تحریک فتنه ریخ بر و تا از آنچه می نهفتند پرده بر کرفتند

ذکر ظهور عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعه کلات بدست او

حسن خان سالار و جعفرقلیخان کردشادلو چون ساز مخالفت را بلند آوازه خواستند نخستین بدان سر شدند که کلات را
از لشکر پکانه پرداخته کنند و از بهر خویش مقامی محکم بدست کرده ذخایر اندوخته بدانجا نهند و اگر کار صعب
افتد بدانجا پناهنده شوند و اینوقت محمدولیخان قاجار و مصطفی قلیخان همدانی با سر باز قراگوزلو و قاجار یک
سرهنگ فوج صمصام خان برای حفظ و حراست در کلات اقامت داشتند پس حسنخان سالار خطی بمردم
کلات نگاشت که با سپاه پادشاهی کار یکسره کنند و ایشان را دست بکردن بسته دارید و از جانبی
محمدخان آقای چلائی را مامور ساخت که با مردم خود اعداد کار کرده دروازه کلات را که مشهور بدروازه
ارغون شاه بود مفتوح دارند و امیر اصلانخان پسرش با جعفرقلیخان بزنجردی دروازه تفته را فروگیرند و
سلیمانخان دره جزی از دروازه دوچه و ... و جعفرقلیخان بزنجردی نیز با امیر اصلانخان همراه شده
این مردم یکبار جنبش کرده دروازه های کلات را فروگرفتند سپاه پادشاهی که هرگز با سالار این گمان
نداشتند چون صورت حال را باز دانستند ناچار بقلعه گنگ کبنند که محکمه کلاتست و در گریخته متحصن شدند
سپاه سالار ایشان را پیام کردند که در تنگنای این حصار در حل اقامت انداختن و بر سر اینکار جان باختن
در شریعت عقل روا نباشد کس را با شما کاری نیست از این حصار بر آئید و راه خویش گیرید سربازان چون
طرق و شوارع را مسدود و یافتند سخن ایشان را استوار داشته از قلعه بدر شدند سواران خراسانی بیتوانی
بر ایشان تاخته نخستین آلات حرب و ضرب ایشان را ماخوذ ساختند آنگاه محمدخان آقا و آقا رضاخان
کوارشکی را مامور کردند که اینجماعت را تا خبوشان کوچ دهند و از انجا مردم خبوشان تا برنجرد برسانند از
انجا بمردم ترکمان بشرط سپارند و آقاجان یک سرهنگ را به آقاسی خان خوری سپردند که او را بشهر
مشهد ببرد و آقاسی خان او را بسرای خود پنهان کرده و نگذاشت تا عبد ترکمان کرده و مردم خبوشان نیز سربازان را
بجانهای خود برده حراست نمودند و بدست مردم برنجرد نسپردند چون این خبر بسالار رسید با مردم خبوشان
دل بد کرد و پیمان نهاد که بعد از مراجعت از سفر عراق ایشان را یکسر کند و لشکر بزرگ بسازکرده بجانب عراق
و نکتاز آمد و یزدان قلیخان براو و جعفرقلیخان را با سیصد خانه نوار کردشادلو بکلات فرستاد تا در انجا حافظ
و حارس باشد و از نیطرف چون این خبر پراکنده شد سلیمانخان در زمان صورت حال را در عریضه نگار کرده
روانه دارالخلافه داشت و طغیان سالار در نزدیک کاردان دولت کشوف افتاد از اینسوی آصف الدوله

چون دانست که دیگر کار سالار را تقویه نتواند کرد از خویشتن نیز بیمناک شد پس خواهر خود را که مادر شاهنشاه غازی
بود برای زیارت کعبه معظمه بر انگیخت و خود نیز خواستار آمده ملازمت او را اختیار کرد و یک نیمه از آن زر
که از خراسان با خود حمل داده بود در تبریز بعضی از مردم که شناخته امانت بودند بودیعت نهاد و در خدمت خواهر
بسمج سفر کرد و از راه آذربایجان و شام طریق کعبه معظمه برگرفت و در آن سفر بر زیادت از آنچه مادر پادشاه
بذل سیم و زر فرمود آصف الدوله از مال خاص خویش معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار برد و همه روز
و همه شب تمامت زایران و حجاج را از مطبخ خود خورش و خوردنی فرستاد و بدان مکانت و حشمت همی بود
که پاشای شام در مجلس او بی اجازت از پای نمی نشست و بزرگان دولت عثمانی در امضای هیچ امر مهمی
او جنبش نمیکردند و بخلاع گرانبها و بذلهای کران او مفتخر و شاد خاطر بودند بدین فرهی و شکوه سفر کعبه معظمه
بپای برد و هنگام مراجعت در عتبات عالیات جای کرد و مادر شاهنشاه روانه دار الخلافه گشت اما محمد
قلیخان پسر آصف الدوله که در حضرت شهریاری ایشیک آقاسی بود چون عصیان سالار را زپرده بیرون افتاد در حضرت
شاهنشاه غازی معروض داشت که اگرچه هرگز چشم از حقوق الخضرت نپوشم و بی باک در هلاک پدر و برادر
بکوشم لکن بزرگان دربار این سخن را زمن استوار ندارند و عاقبت درین درگاه آلوده گناه شوم و تباه شوم
بصواب نزدیکتر آن است که اجازت رود تا سفر آذربایجان کنم و در مراغه نزد فتحعلی خان بیگلربیگی غم خویش
بکروکان باشم تا آنگاه که کار سالار یکسره شود چه فتحعلی خان با آصف الدوله از در معادات بود و بالجمله
شهریار این سخن را پسندیده داشت و او را با سواری چند بمراغه فرستاد و در ینوقت که مادر شاهنشاه از مکه
معظمه مراجعت کرده به تبریز رسید محمد قلیخان بدست آویز استقبال عمه و دیدار او از مراغه به تبریز آمد
و از انجا هنگام مراجعت بطرف عتبات عالیات گریخته به نزد پدر خود اقامت جست اکنون بر سر
سخن رویم چون شاهنشاه از آهنگ حسن خان سالار آگاه شد بصوابدید حاجی میرزا آقاسی بفرمود تا ابراهیم
خلیل خان سرتیپ سلماسی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز افشار و سواره خواجه وند و عبد الملکی و
سوار افشار رصاین قلعه و کری مامور فرمود تا از طهران بیرون شده غره شهر رمضان وارد بسطام
گشت و از آنسوی سالار تا سبزوار نتاخته کلمه عصیان را بلند آوازه ساخت و جعفر قلیخان کردشاه لور را
با دوازده هزار سوار بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد و جعفر قلیخان از راه کلاته بیخ بقریه قیهج آمد و آنجا
اوتراق کرد و میان هر دو لشکر از یکفرسنگ و نیم بزیادت نبود و روزی چند از دو زنگران یکدیگر
بودند و چون این خبر معروض کاردار ان دولت شاه و حاجی میرزا آقاسی پیم کرد که مبادا بسبب قلت سپاه
در اول مقاتلت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام دولت پست کرد و پس فرمان کرد و سلیمانخان
و ابراهیم خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما در خور این جنگ نباشد هرگز اقدام مبارزت نکنید و در مراجعت
بسمنان ناشیده تا لشکری ساخته باشما پیوسته شود و سلیمانخان چون نیک نظر کرد سودی در مراجعت
ندانست و باخود اندیشید که اگر این سپاه که پیشتر پیاده گانند طریق مراجعت سپرند خصم دل قوی کند و در
عرض راه ایشان را بحاصره افکنند و جمله را از میان برگیرد آنگاه مردم این اراضی که بیشتر در نهان

با سالار مواضعه دارند بی ترس وبیم با او پیوسته شوند وکار بصعوبت شود لاجرم با ابراهیم خلیل خان سخن بشوری درانداخت او نیز بدین سخن همداستان شد آنگاه گفت اگر خواهی تو دراردک بسطام نشیمن کنی وقلعه را نیکو داری تا من با این سپاه پذیره خصم شوم وزرم وبیم او کرنه حراست قلعه را با من گذار وطریق مبارزت سپلد اگر خدایت نصرت داد شاد وشاکر باش وهرگاه شکسته شدی اززرمکاه بقلعه قاسم آباد درگریز واز انجا تا قلعه اردک بسطام بکمیل مسافت برزیادت بنود وهمانا در انجا روزی چند خویشتن داری توانی کرد تا از دارالخلافه مدد برسد ونیروی ستیز وآویز بدست شود وهم درینوقت یکتن از جواسیس سلیمانخان برسید وباز نمود که چهارتن از جماعت کوداری که در قریه ابر بسطام سکون دارند با جعفرقلیخان مواضعه نهاده که اگر توانند قورخانه را آتش درزنند چون مردم کوداری وسپاه عرب وعجم در تحت فرمان مهدیقلیخان بود وسلیمانخان با پسرانیعنی رااسنی کرد واو هرچهارتن را ماخوذ داشته زنجیر وکنده برنهاد مع القصه روز دیگر ابراهیم خلیل خان گفت شاهنشاه این سپاه را محکوم حکم من ساخته ومرا بدین مکاه تاخته هرگز نپاهند حصار نخواهم شد این بگفت وفرماند تا سربازان خیمهای خویش فرو کردند واداوات وآلاتی که حمل آن صعب بود بقلعه اردک دربرده ساخته جنگ شدند چون لختی طی مسافت کرده از کنار شهر بعید افتادند ابراهیم خلیل خان سرهنگان وسربازان را پیش خواند وبایشان گفت همانا دانسته اید که پادشاه ما را از پی جنگ بدین راه تاخته نیز دانسته باشید که ایجماعت که با ما سرمنازعت دارند ترکمانان سواره ومردان جنگ باره اند وما همه پیاده کاینم اگر ازایشان هزیمت شویم یکتن بسلامت بیرون نتوانیم رفت بجمله عرضه شمشیر واگر نه اسیر گردیم اکنون با من از در صدق سخن کنید اگر اندیشه نام ونگ کرده اید دل برجنگ نهاده اید نیکوکاری باشد از پس آنگه خدای نصرت دهد هرکس باندازه جرات وجلادت از کاروان دولت عطوفت ورافت خواهد یافت ونامبردار خواهد شد واگر طریق فرار خواهید برداشت ومرادر میدان جنگ خواهید گذاشت هم اکنون مکنون خاطر را مکشوف دارید تا پیش از انکه شما شکست پنیرد ونام دولت پست کرد ومن آهنگ جنگ نکنم وشمارا مراجعت داده ودر قلعه اردک جای دهم وبا شیم تا لشکری ابنوه از طهران برسد وبا ما پیوسته شود لشکریان یکدل ویکزبان گفتند که هرگز مبادکه ما روی بنبارد پس نهیم وتا جان دربدن داریم رزم دهیم لاجرم ابراهیم خلیل خان دل استوار کرده حکم داد تا سربازان افشار چنان نهادند که ما جنگ دشمن را پسنده باشیم وچنان بکوشیم که نام ما آویزه گوش دلیران آفاق گردد وهمچنان از میان دو هزار تن سپاه عرب وعجم چهارصد کس بقدم جلادت پیش شد وخاتمه این منازعت را مواضعه نهاد ابراهیم خلیل خان این جمله را نواخت ونوازش نمود ودل استوار کرده طبل رحیل بکوفت ولشکر را بدان صوب که قلعه کرده بود بهمی جنبش داد اما از آنسوی چون جعفرقلیخان بدانست که لشکر ابراهیم خلیل خان خیمهای خویش را فرو کردند چنان فهم کرد که آهنگ فرار کرده اند بفرمود تا لشکریان برنشستند وبسوی دشمن بتاختند

عنان کشت: الجمله چون طرفین لختی طی مسافت کردند ناگاه سیصد سوار که بر مقدمه جیش جعفرقلیخان میرفتند
پدیدار گشت چون چشم سربازان بیک ناگاه بر سوار افتاد بعضی از ایشان را دل بجنبید و در مؤخر قلعه سربازان
از بیم لختی بهم برآمدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید درخشم شد و بانگ برایشان زد و گفت من نخست
باشما پیمان نهادم و شما بدین جنگ پیمان دادید چه شد که از سیصد سوار پیمناک شدید و در هم افتادید
اکنون که این بیابان کوشش تاکوش بسواران جرار آکنده خواهد گشت شما کار بر چگونه خواهید کرد این بگفت
و حکم داد تا چند توپ راسر بر تافتند و با ایشان روی در روی کردند و توپچیان آتش زنهای افروخته را
فراداشتند تا بحکم ثانی آتش درزنند سربازان چون این بدیدند از در نابت پیرون شدند و سراطاعت
پیش داشتند و دیگر باره بر دست نهادند که اگر دریای لشکر در جنبش آید دست از کوشش باز ندارند هنوز
این سخن در میان بود که سواران جعفرقلیخان پدیدار گشت جهان از کر و فیر کون شد و زمین جنگ تنگ آمد
جعفرقلیخان سپاه خویش را چهار بهره کرد و هر بهری سه هزار تن بود و بر چهار صف بداشت و ابراهیم خلیل
خان چنانکه رقم شد لشکر خویش را بر صورت قلعه همی پیش داد و بود تا سواران نیک نزدیک شدند آنگاه
فرمان کرد تا توپچیان و همان توپها بکشادند و سواران از پیش روی توپ هزیمت شدند و دو بهره گشته
از دو سوی قلعه سربازخان برمی آمدند که از آسیب گلوله توپ محفوظ بودند و ساعتی چند کار بدینگونه
رفت چون روز از نیمه بگذشت ابراهیم خلیل خان حکم داد تا یک نیمه قلعه همچنان برجای بزیست و نیم دیگر بر صف
شد و بجانب سواران رهسپار آمد و چون لختی راه نزدیک کرد بفرمود تا توپچیان توپها بکشادند و سربازان
تفنگها گشاده داشتند مانند ترک گلوله توپ و تفنگ باریدن گرفت و ترکمانان راجای پشت پای
خاریدن نماند لاجرم روی برتافتند و هزیمت کنان بلشکرگاه خویش شتافتند و توپچی و سربازان از کنار
قاسم آباد که مصافگاه بود تا حسین آباد از قفای هزیمتیان در تکتاز آمدند و سواران عراقی از پس پشت
سربازان پیرون شده باتفاق ابراهیم خلیل خان سبک عنان کشتند توپچیان چون دانستند که با سواران
نتوان هم تگ بود اسبهای عراده را بر زیادت کردند و هر عراده را با هشت اسب همی جنبش دادند بالجمله جعفر
قلیخان با مردم خود تا لشکرگاه خویش بگریخت و هم در انجا نتوانست اقامت جست از انجا نیز آتشوی تبرزد
اما ابراهیم خلیل خان چون بکنار خیمه و خرگاه او رسید آفتاب بکشت و روز تاریک شد لاجرم در پیرون
حصار حسین آباد از اسب بزیر آمد و آنشب را در آنجا بماند کرد و صبحگاه طبل جنگ بکوفت و لشکر را
بسازکرده آهنگ لشکرگاه جعفرقلیخان کرد و بر کرد خیمه و خرگاه او توپها را بکشاد و بکشوفها فرمود تا لشکرگاه
او هیچکس نمانده است با سربازان گفت تواند بود که جعفرقلیخان نشیمن خود را بپرداخته و در کناری کمینگاه
ساخته باشد تا چون بطمع مال دست از هم باز دارید و بدین لشکرگاه فراز شوید از کمینگاه پیرون تازد
و جهان را از وجود شما بپردازد لاجرم لشکر را از کسب غارت و اخذ غنیمت باز داشت و تا نیمه روز
درنگ در آن لشکرگاه زمان بگذاشت و چون از لشکر خراسانی هیچکس مبارزت را مبادرت نکرد ناچار
بلشکرگاه خویش مراجعت نمود و درین دو روز چون سربازان پیادگان بودند و سواران ترکمان و خراسان

از سم کلوله توپ و تفنگ زمین جنگ نزدیک نمیکردند با این همه جوش و خیش هیچکس از طرفین متقول نگشت
جز اینکه مهدیقلی خان پسر سلیمانخان دو تن از مردم ترکمان را اسیر گرفت و اسب مجیدخان مکری با خم کلوله
با خاک افتاد و بالجمله دو روز دیگر نیز هر دو لشکر در برابر هم آسوده نشستند و نگران یکدیگر بودند روز سیم جعفر
قلیخان بدان سر شد که با لشکر خویش در قلعه آصف آباد که مقتلی محکم است جای کند و بباشد تا حسن خان
سالار با لشکرهای گران در رسد پس بفرمود تا لشکریان خیمه و خرگاه خویش فرو کردند و بر اسبهای خود بر نشستند
از مینوی ابراهیم خلیل خان چنان دانست که او بجنگ درمی آید چون اینوقت مریض بود بفرمود تا غفار بیک
سرهنگ افشار با دویست تن سرباز دو عراده توپ باستقبال جنگ کند هنگام عبور جعفرقلیخان جنگ پیوسته
شد و شمخالچیان او از فراز پشته که در کنار راه بود یکتن سرباز را بزخم کلوله مقتول ساختند و از مینوی نیز چند
تن شمخالچی بنیران توپ نابود کشت بالجمله جعفرقلیخان خویشتن را بقلعه آصف آباد در برده بانتظار سالار
نشستن بنود و هم در این هنگام خبر برسید که سالار با پست و پنجهزار سواره و پیاده خراسانی تا منزل مزینان
رانده است و از اینجا محمدخان بنیابت وجهانگیرخان را با هزار سوار بمدد جعفرقلیخان فرستاد و خبر جنبش
او را بداد و در اینوقت جعفرقلیخان آهنگ خدمت سالار کرد و محمدخان و جهانگیرخان و سلیمانخان در ره جزی
و محمدرحیم خان برادر سلیمانخان را در لشکرگاه بگذاشت و خود راه برداشت چون بنزدیک سالار آمد و قضیه
خویش را معروض داشت سالار با او خطاب کرد که جلادت ترا لازم برزیادت می پنداشتم ابراهیم خلیل خان
کیست و محل او چیست که خار راه لشکر ما باشد و تا چندین با شما زدم و مدد جعفرقلیخان عرض کرد که این سخن از
در صدق و صواب است همانا عمداکار او بتسویف افتاد ختم و در مناطحت با او مسامحت ساختم از بهر آنکه سالار
خود برسد و نظاره این کیر و دار کند . و نیز این فتح بنام او باشد اما از اینسوی بعد از رفتن جعفرقلیخان مزینان
محمدخان ماکوئی که بفرمان شاهنشاه غازی مامور بسفر خراسان بود وطی مسافت کرده این هنگام با دو عراده
توپ و چهار فوج سرباز از دهخان پیرون شده وارد قریه ده ملا کشت و ابراهیم خلیل خان چون این
بدانست با افواج افشار و مهدیقلی خان پسر سلیمانخان و دو فوج عرب و عجم و جماعت سواره بسطام در
خاطر نهاد که با محمدعلیخان پیوسته شود و نیز او را مسموع افتاده بود که سواران خراسانی از رسیدن محمد
علیخان اکحی یافتند و آهنگ شبیخون او کرده اند لاجرم از بسطام پیرون شده و در رفتن شتاب کرفت
که زودتر خود را بمحمدعلیخان برساند و او را از کید شبیخون برهاند اما سواران خراسانی پیش دستی کرده
در تاریکی شب تا قریب بقریه ده ملا برانند و در اینجا از پس تلی کمین ساختند هنگام بامداد که محمدعلیخان
آهنگ کوچ داد بقانون اهل نظام بفرمود تا توپچیان اعداد کار کرده از چار سوی لشکرگاه دمان
توپها را بجانب پیکانه راست کردند و آتش زنانها را فراز داشتند تا اگر ناگاه دشمنان از جانبی درآیند
دفع دهند و سربازان به بربستن احمال و حمل دادن اثقال مشغول شدند این هنگام سواران خراسانی
که انتهاز فرصت می بردند سربازان را مشغول یافته از کمینگاه پیرون شتافتند و مانند سیل بنیان کن
حمله افکندند محمدعلیخان در زمان حکم داد تا توپها را آتش درزدند تا لختی سوار باز پس شد آنگاه طبل

جنگ بکوفت و سرباز زده راست کرد و بجانب سواران راه برگرفت و توپچیان نیز عراده ها را پیش راندند همه را تکرک مرگ ببارید ندازان پیش که یک تیر پرتاب قطع مسافت شود دوازده هزار سوار خراسانی را هزیمت ساخته شد و ترکمانان هنگام هزیمت مزروع کلاته خان را یغما برگرفتند و برفتند اما از انسوی ابراهیم خلیل خان بمچانه شتاب زده طی طریق مینمود چون دو فرسنگ راه بپیمود بانگ توپ بشنیدند و دانست که لشکر خراسان با محمد علیخان جنگ در پیوسته اند پس برسرعت سیر بیفزود و برفتن شتاب کرفت چون لختی دیگر برفت از دور لشکر خراسان را دیدار کرد که بهزیمت طی مسافت همی کنند و چون هزیمتیان ابراهیم خلیل خان را نیز بدیدند که ساخته جنگ همی تاختن بردند ترس و بیم بفزودند و یکباره دل بر فرار نهاده خیمهای خویش را بزیر آوردند و بتیوانی بر بارکیرها حمل داده راه میامی پیش داشتند و ابراهیم خلیل خان با مردم خود در قریه ده ملا بمحمد علیخان پیوسته شد و آن روز و شب را در انجا بگذاشت

رسیدن شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدوله و مقاتله او با سالار و فرار سالار بدشت ترکمان

روز دیگر برادرش شاه غازی حمزه میرزا که او نیز برحسب فرمان مامور بفتح خراسان بود با چهارده عراده توپ و پنجهزار سرباز از راه برسید و این هنگام هر سه لشکر با هم یک انجمن شدند و فحص حال سالار را نمود معلوم داشتند که با پست و پنجهزار سواره و پیاده در میامی اوتراق کرده و محمد خان بغایری و جهانگیر خان نیز دوازده هزار تن هزیمت شده را بدو برونداینک ساخته جنگ نشسته است حمزه میرزا رزم او را یکجهته کشت و از طریق ارمیان که از دیگر طرق آب و علف بر زیادت داشت آهنگ او کرد و از انسوی سالار چون این بدانست ابطال رجال خود را کزیده کرده بمنقلای سپاه بیرون فرستاد و ازین روی که نصرت خویش را ضعیف می شمرد پوشیده از لشکریان چهارده سراسب جنیبت خویش را بسچهارده تن از خاصکان خود سپرد تا بر نشستند و چندانکه توانستند از زر مسکوک حملی کران بر فتراک بار بستند تا اگر کار دیگرگون شود طریق فرار سپرد و بالجمله چون از نیکار بپرداخت توپخانه و توپرخانه را بایزدان بخش خان فرزند خود سپرد و امیر اصلانخان پسر دیگر را سردار سواران فرمود و حکم داد تا لشکر جنبش کرد و در اراضی ارمیان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و از دو رویه صفها راست کشت نخستین توپچیان بجنگ درآمدند چون چند گلوله توپ در میانه سفر کردند ناگاه لشکر خراسان بهم برآمدند و لختی باز پس شدند جماعتی از ایشان هنوز بیکسوی کار زار برصف بودند و شاهزاده چنان دانست که ایشان ساخته جنگ اند پس با توپخانه آهنگ ایشان کرد ناگاه یکتن از ان صف جدا شده کلاه خویش را بر سنان نیزه کرده براه فراخت و این از بهر زینهار جستن علامتی بود پس بی اسیب بنزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که اینک کریم داد خان هزاره و ابراهیم خان راوکانی و حسین خان ریش اقاجی با سوار خراسانی و هزاره نقتیل حضرت را رخصت همی طلبند لاجرم حمزه میرزا علی اکبر خان سرهنک قاجار را بدیشان فرستاد تا آنجماعت را مطمئن خاطر کرده کرده برکاب پیوستند و روز دیگر قاضی نیشابور و عبد العلی خان سرهنک توپچی نه که تا کنون

مجوس سالار بود بدرگاه شاهزاده آمدند مع القصه بیشتر از لشکر خراسان فوج فوج بحضرت شاهزاده حمزه میرزا
آمده چنین ضراعت برخاک نهادند و سر اطاعت پیش داشتند پسرهای سالار و بعضی از مردم او از میانه فرار
کرده این خبر بسالار بردند و او بی توانی پسرهای خود را برداشته باتفاق جعفرقلیخان و سواره کرد شادو سلیمانخان
دره جزی و شاهرخ خان قاجار طریق فرار برداشت همانا شاهرخ خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار است
که حکومت کرمان داشت و نام او در این کتاب مبارک بسیار وقت مرقوم افتاده و این شاهرخ خان بعد از حکومت
قزوین و استرابادچنانکه از او یاد شد در دارالخلافه طهران اقامت داشت و چون دخل او با خرج راست نبود و اسیر
دام خواهان کشت دیگر دز از جماعت دام خواهان پیره زالی که زبانش از سنان پسر زال کزنده تر و دهانش
از منخره دیو سفید کنده تر بود در آمد و او را در طلب زر و سیمی که بوام داده بود بر شمرد و بسخنان ناهموار پیاز رد
و شاهرخ خان از بیم شحنه عدل پادشاه او را بخیفر کزندی نتوانست کرد و نیز زر نداشت که بدهد و از شکنج او بره
از غایت حزن واندوه از دارالخلافه بیرون شده بر اسبی رهوار برنشست و دو منزل بیک منزل پیموده
بسالار پیوست و خاتمه کار او در جای خود مرقوم خواهد گشت اکنون بر سر سخن رویم حسنخان سالار با مردم
خود طریق فرار گرفته بجانب جوین رهسپار آمد و دران اراضی در قلعه خباتای فرود شده رحل اقامت انداخت
چون شب تاریک جهان فروگرفت سلیمانخان دره جزی برنشسته براه لشکرگاه شاهزاده حمزه میرزا رفت
و چون حاضر درگاه شد معروض داشت که سالار و جعفرقلیخان در خاطر دارند که خویشتن را بقلعه کلات در
افکنند و متحصن گردند اگر فرمان رود من طریق دره جز سپارم و ایشان را از وصول بمقصود باز دارم شاهزاده
او را اجازت کرد و بدین دست آویز سلیمانخان باز خانه خویش شد و سالار نیز براین بود که اگر تواند خود را بحصن
کلات رساند پس از جوین امیر اصلانخان را از سیم و زر حملی گران داد و فرمود از جماعت شادلو کرد هی را
بتوقف کلات باز گذاشته ایم و دروازهای کلات را بحاتم علی یوزباشی سپرده ایم تا باتفاق شیخعلیجان
و انجمنی از پیاده و سواره نگاهبان باشد هم اکنون این سیم و زر بر گیرد و در کلات شده متوقف میباش تا من
و جعفرقلیخان در حدود خراسان گرد برمی آئیم و با ترکمان و افغان و هزاره همداستان شده جنگ ساخته
میشویم و بهر جانب تاختن میبریم اگر کار بر مراد کردیم رو باشد و اگرنه در قلعه کلات جای گیریم که حصنی حصین و
معقلی متین است پس امیر اصلانخان بفرمان پدر راه کلات برگرفت و از انسوی مردم کلات چون از سوء
سلوک جماعت شادلو در رنج و شکنج بودند آنگاه که خبر شکستن سالار را اصغا نمودند یکباره بر شوریدند و مردم
شادلو را ماخوذ داشته آلات حرب و ضرب ایشان را بستده از جامه و سلب نیز عریان کردند و دست
تصرف حاتم علی یوزباشی را نیز از دروازها کوتاه داشتند وقتی امیر اصلانخان باتفاق یزدانقلی خان برادر
جعفرقلی خان برسید و این قصه بشنید دهشت که در کلات راه نتواند کرد ناچار در کنار دروازه دیگ کلات
حل سفر فرو گذاشت و چشم براه پدر همی داشت اما سالار بعد از انکه پسر را همی کلات تحصیل کرد باتفاق جعفرقلیخان
از جوین تا نوزنجر و تباخت و چنان صواب شمرد که در ایام شتا در نوزنجر متحصن شود و اگر حمزه میرزا بجانب
او روی نهد باتفاق مردم نوزنجر در زم و بد پس جعفرقلیخان مردم شهر و بزرگان شادلو را انجمن کرده ایشان را

تحریض رزم همی داد و گفت سالهاست پدران ما در میان شما فرمانگذار بوده اند و زشت و زیبای شما را از جویش دانسته اند و اینک حسنخان سالار است که سالها در خراسان حکمرا بوده و امروز بتزویک ما میهمان رسیده و کر همه جان بر سر اینکار نهاده ایم سهل باید داشت و جانب او را فرو نگذاشت مردم نوربخر و کهنتند اینهمه راست گفتی و سخن جز از روی صدق نیفکندی لاکن این سر نیز از شما پوشیده نباشد که حمزه میرزا برادر شاهنشاه غازیست و اینک با سپاهی که گرد میدان را تو تیای دیده دانند و شراب شربان را صهبای لاله گون شمار ندا از راه در میرسد و بدان تو بها که ترکمانان را پراکنده ساخت بر تارک مرگ میبارد و ناچار درین تنگنای حصار عرضه دمار و شما کرفتار میشوید نیکو آنست که پیش از رسیدن دشمن شما طریق سلامت سپرید و مارا طاعت و ضراعت کنید چون جعفرقلیخان دانست که مردم نوربخر با او همداستان نشوند و هنکام سختی جانبش را فرو گذارند ناچار زن و فرزند خود را برداشته در خدمت سالار از بر و بخر و پیرون شتافت و چون در قریه راز رسیدند که سر حد نوربخر و مبدای اراضی ترکمان بود عشیرت جعفرقلیخان را جای داد و آنگاه سالار چهل هزار تومان زر مسکوک با خود حمل داده با تفاق جعفرقلیخان و جماعتی از سواران خود طریق اقحال برداشت و بخانه قراداود قلان آن پکی که در میان قبایل توقمش ترکمان نافذ فرمان بود پناهنده کشت قراداود قلان قدم او را مبارک شمرد و شناختکان قبیله توقمش نیز از ورود او شاد و خاطر شدند چه دانسته بود و ندا و حامل خرقه است و از خدمت او اخذ سیم و زر توان کرد و اما از انسوی حمزه میرزا با سرعت سحاب و سورت شهاب از دنبال سالار رهسپار کشت و مانند ضیغم غضبان تا بنوربخر دو تاخت و چون از سالار و جعفرقلیخان نشانی ندانست چند روز در بربخر اقامت کرد و در ینوقت مکشوف افتاد که جماعت توپچی و سربازی که از پیش سالار در تحت قبه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام پناهنده بودند بعد از فرار او دو نصب محمدولیخان نایب پیرون شده بمکافات عمل اشرار شهر کمر استوار کردند و کار بمقاتلت انجامیده پست تن توپچی و سرباز مقتول کشت ناچار لشکریان بعلت قلت عدد و بارک مشهد کریخته با تفاق محمدولیخان نایب محصور شدند لاجرم شاهزاده ابراهیم خلیل خان را با چهار عراده توپ و سرباز و سوار افشار بار اضی تربت و ترشیز مامور داشت بعد از ورود ابراهیم خلیل خان در ان محال محمدعلیخان پسر آصف الدوله که فرمانگذار آن اراضی بود بطرف هرات کریخت بالجمله چون شاهزاده از کار ابراهیم خلیل خان بپرداخت محمدعلیخان ماکوئی را مامور بتوقف بربخر و کرده حکومت آن بلده را بدو کذاشت و دو فوج سرباز ماکوئی و یکفوج سرباز بیات را با چهار عراده توپ در ترداو موقوف داشت و خود با سران لشکر و جماعت لشکریان راه مشهد مقدس بر کرفت و روز هفدهم ذیقعده الحرام وارد مشهد مقدس شده بنظم آن بلده پرداخت بعد از بیرون شدن حمزه میرزا از نوربخر و محمدعلیخان امر آن بلده را بانظام کرد و فوج بیات را بقلعه کرمخان که از محال نوربخر و است فرستاد تا در انجا لشکر ساخته حافظ و حارس باشند و هم بر سر راه سالار و ترکمانان دیده بانی کنند آنگاه دست تعدی از آستین برآورد و در اخذ اموال رعیت نوربخر دقیقه فرو نگذاشت و از تعرض اهل و عشیرت مردم هیچ نداشت و از انجا که مردم ماکو خویشتن را با حاجی میرزا آقاسی نسبت میکردند از هیچکونه ظلم و ستم

سر خیمتین سالار با قحال

پرهیز

پرهیز منیفرمودند و نزدیکان حضرت پادشاه را نیز وی آن نبود که کرد و از ناهموارشان را معروض درگاه دارند
و برزیادت ازین در خدمت حاجی میرزا آقاسی نیز پرده از کردار ایشان برنمی گرفتند و معایب ایشان را
بحاسن بازمینمودند بالجمله سربازماکوئی اقتفا بمحمد علیخان کرده هریک جداگانه در اموال و انفال و
دختران و پسران مردم طمع بستند و چندانکه توانستند و بهوای نفس کار کردند و کام راندند مردم بزنجرد
بجان آمده در نهانی یکدیگر را دیدار کردند و مواضعه نهادند و مکتوبها نگاشته بجانب جعفرقلیخان فرستادند
که زندگی بر ما عار افتاد و جان عزیز در چشم ما خار شد چه آسوده در آقتخال نشسته و ما را با حال بلابسته برخیز و
بدینجانب قدمی بزن تا ما نیز برشوریم و اینجماعت بی شرم را از خویش دفع دهیم سالار و جعفرقلیخان
چون ازین قصه آگاه شدند سخت شاد خاطر گشتند و سران ترکمان را نیز آگهی دادند تا دل قوی ساخته بسر
ایشان انجمن شدند بالجمله لشکری ساخته جنگ براورودند و با دو هزار سوار جرار از آقتخال بیرون تاختند قراداغلان
آن پیکی خویش را با ایشان کوچ همیداد و در منزل میان کوه سالار با چند سوار توقف کرد و جعفرقلیخان و قراداغلان
در تکتاز آمدند فوج بیات که حدود مانه و سملقان را نگران بودند چون از رسیدن لشکر بیگانه آگهی یافتند از
قلعه بیرون شتافته در دشت کرمخان با دشمن رودرروی شدند و از دو سوی صفهای جنگ راست شد
سواران ترکمان از نهیب گلوله سربازیک تیر پرتاب برکنار شده و اطراف سربازان پرده زدند و از چهار جانب
حمله درافکندند و از مینوی سربازبکشادن تفنگ ایشان را دفع همی داد چندانکه دویست تن از طرفین
عرصه هلاک و دمار گشت این هنگام چون سربازان را در مقاتلت ضعفی پدید گشت بیگانگان زرم کنان
خویشتن را بر فراز تلی که در کنار مصاف بود صعود دادند و سواران در گرد آن تل پرده زدند و دلیرانه حمله
افکندند چندانکه سرباز بیچاره کشت و در پایان کار کرفتار آمد و پانصد تن سرباز و صاحب منصب اسیر
و دستگیر شد برادر محمد مرادخان بیات نیز از جمله اسیران بود و برخی از اینجماعت خویشتن را بقلعه کرم خان
در بروه متحصن شدند و بدستیاری تو بها که در قلعه داشتند بسلامت زیستند

ایلغار کردن جعفرقلیخان و قراداغلان بشهر بوزنجرد و قتل محمد علی خان ماکوئی

جعفرقلیخان و قراداغلان بعد ازین فتح دیگر بکار قلعه و آن قلیل مردم نپرداختند و با دل قوی و سر کینه جوی
بطرف بوزنجرد تاختن بردند و شبانه تزدیک بحصار رسیدند و مردم شهر را از رسیدن خویش آگهی فرستادند
اهل آن بلد چون این مژده بشنیدند مانند دیو و دیوانه بخروشیدند و آلات حرب و ضرب برخویشتن
راست کرده از جای درآمدند و نخستین بجانب دروازها تاختن بردند و هرکس از لشکریان که حافظ دروازه
و حارس باره بود با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و بروج شهر را از مردم خود نگاهبان نهادند و جعفرقلیخان با سواران
ترکمان و قراداغلان بشهر درآوردند و هم دران هنگام به آهنگ تسخیر قلعه ارک ساخته بدانسوی تاختند محمد علیخان
چون این بدانست تو بها را بر سه باره و دروازه ارک استوار بداشت و فرمان کرد تا تو بچیان بجانب
شهر و هان تو بها بکشادند و سربازان مانند باران بهاری گلوله میباریدند از مردم بوزنجرد و جماعت ترکمان

کرده کرد و بخاک راه درمی افتادند و جان میدادند با اینهمه دست باز نمیداشتند و سر برنمی کاشتند در اینوقت
محمدعلیخان بر سر مردم توپچی ایستاده فرمان جنگ همی داد از تابش آتش ماشه در تاریکی شب دیدار شد
یکتن از تفنگچیان بی توانی بجانب او تفنگی گشاد و او را زخمی منکر بزد صاحبان منصب جسدش را از باره بزیر
آوردند و زخمش را مرهم کردند سودی نبخشید روز آن شب و نماز دیگر جان بداد اما لشکریان قتل او را پوشیده
داشتند و هیچ از مناجرت و مبارزت فرو نگذاشتند و از شام تا بام و صبح تا روح مردانه زرم دادند
مدت پانزده روز این جنگ و جوش بدرازکشید تا این خبر در شهر مشهد سمر کشت شاهزاده حمزه میرزا از این قصه
سخت خشمگین کشت و نخستین منشوری بیزد او نویروی خان زعفرانلو پسر رضاقلیخان ایلخانی نوشت که اگرچه در
ایالت خوشان تو را مداخلت نداده اند لکن قبایل زعفرانلو و مردم خوشان از فرمان تو بیرون نشوند هم
اکنون از سواره و پیاده چندانکه توانی آماده دار و طریق بوزنجرد بر گیر تا مبادا مردم ترکمان بر محصورین قلعه
منصور کردند و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازند و انیک من جماعتی بمنقلای لشکر پیرون میفرستم تا باشما
همدست شود و نیز خود از دنبال با لشکری بزرگ خواهم شتافت و محمدولیخان قاجار را با دو فوج سرباز
و دو عراده توپ و کروهی از سواران بر مقدمه سپاه پیرون فرستاد و چون یزدانویردی خان فشور شاهزاده
برخواند در زمان بزرگان قبایل زعفرانلو و اعیان خوشان را طلب نموده انجمنی کرد و گفتا مروز که کار آشفته است
و کروهی طریق طغیان گرفته است خدمت دولت باید کرد و تا کاروان درگاه پادشاه را از امتحان
صافی برایم و ازین پس آسوده زیستن کنیم مردم شهر و بزرگان قبیله سخن او را استوار داشتند و با او همدست
و همداستان شدند پس بالشکری ساخته جنگ با بیغار راه بوزنجرد برگرفت و بسر بازان محصور ارک مکتوبی
کرده بدست یکتن از مردم خود گسیل داشت بدین شرح که من اینک باتفاق محمدولیخان با لشکری لایق بمدد
شما در میرسیم مبادا بیمناک شوید و از حراست قلعه باز مانید این مکتوب بفرستاد و خود باتفاق محمدولیخان
طی مسافت همیکرد چون تا بوزنجرد راه نزدیک کردند جعفرقلیخان را دیگر مجال درنگ نماند آهنگ فرار کرد
و سواران ترکمان چندانکه توانستند از مردم شاد و اسیر کرفتند و مواشی و اموال ایشان را نیز منهوب ساخته
طریق مراجعت پیش داشتند و هم در اینوقت شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سواره و پیاده و قورخانه و توپخانه برسید
و معلوم داشت که جعفرقلیخان بطرف اقخال کریخت و هرچه توانست از قبیله شاد لوکوچ داده با خود ببرد و لاجرم
بعد از رود به بوزنجرد مردم آن بلده را که سبب این فتنه بودند معاتب و معاقب بداشت و هرکس را باندازه
گناه کیفر کرد و بسیار کس از بیم عذاب و عقاب از شهر فرار کرده بکوه و بیابان کریخت از قضا درین هنگام که آغاز
فصل زمستان بود برفی چنان بشدت ببارید که کس ازان پیش نشان نمیداد و بادی چنان سرد بوزید که هیچ
تن یارای نداشت و ازان مردم که از شهر پیرون شده بودند کمتر کس جان بسلامت برد و حمزه میرزا ناچار در ان
اراضی اقامت بایست کرد پس جد محمدعلیخان را بارض مقدس مشهد فرستاد تا با خاک سپردند و خود با
ماه و سمنان کوچ داد و شش ماه در ان اراضی قشلاق کرد چون خبر توقف او در اقخال کوشزد سالار و جعفرقلیخان
شد در خاطر نهادند که اگر توانند بلشکرگاه او شبیخونی اندازند پس دیگر باره از مردم ترکمان حشری کرده

رسیدن حمزه میرزا بوزنجرد و کریختن جعفرقلیخان

جعفرقلیخان

جعفرقلیخان با دو هزار سوار از قافلان پیرون شتافت و طی مسافت کرده قریب بلشکرگاه حمزه میرزا کمین نهاد و
در روزی چند پوشیده همی بود تا یکروز چنان افتاد که حمزه میرزا آهنگ شکار کرده با چند تن از نزدیکان خود
برنشست و در اطراف لشکرگاه بکار نخجیر درآمد جعفرقلیخان چون این بدانست مغافصته از کمینگاه بیرون تاخته
بجانب حمزه میرزا حمله برد شاهزاده چون بدیشان نگریست دانست که با استماعت طریق مدافعت نتواند
سپر در روی برتافت و بسمت لشکرگاه چون برق و باد همی بشتافت سواران ترکمان از قفای او عنان
زنان همی برفتند و چنان راه نزدیک کردند که یک نیزه بالا پیش مسافت نماند و اینوقت شاهزاده بجای
لشکرگاه رسیده و لشکریان قصه بدانستند و بپیچیان و مان توبها را بسوی ایشان گشاده و لشکر از
جای جنبش کرد و جعفرقلی خان بی نیل مقصود باز پس شد و طریق فرار برداشت اینوقت سواران خراسانی برگشته
از دنبال او تاختن برند و راه بدو تزدیک کرده اسب جنیبت و یکدو تن از نزدیکان او را دستگیر نمودند و مراجعت
بلشکرگاه کردند اما جعفرقلیخان همچنان مردم خود را فراهم آورده دیگرباره در پستیهای زمین کمین نهاد و از
پس و شاهزاده الطفعلی خان نبایری را با جماعتی مامور ساخت تا بقلعه خان که از محال مانه است رفته نشیمن کند و
نگران آن طریق باشد از بهر آنکه سواران ترکمان از آن راه نتوانند عبور کرد و پنجه ازان بود که جعفرقلیخان جمعی از
سواران خود را در آن قلعه باز داشته و خود نیز کمینی نهاده با الجمله الطفعلی خان از لشکرگاه مسافتی بعید پیمود
ناگاه قراولان سپاه جعفرقلیخان او را دیدار کرده از جای جنبش کردند و سواران که در قلعه جای داشتند
نیز بیرون تاختند و در اطراف او پرّه زده حمله در انداختند و بزحمتی اندک او را و مردم او را اسیر کرفتند و
بعد ازین فتح راه اتک برداشته روانه قافلان گشتند بعد ازین سفرسالار و جعفرقلیخان یکدل دران اراضی ساکن
شدند و با قبیله ترکمان ابواب بذل و جود مفتوح داشتند تا مبادا پایمال نهب و غارت ایشان کردند
ازانسوی قبیلهٔ اوتمش چون این بدیدند بنزدیک قراولان غلان پیام کردند که یکچند از مدت زمان سالار
و جعفرقلیخان را میزبان شدید و سود و فراوان برگرفتید صواب آنست که ایشان را روزی چند بمیهمانی
فرستید تا ما نیز بهره بدست کنیم چون مسئول ایشان باجابت راست نیامد رنجیده خاطر شدند و اندک
اندک طریق مخاصمت و اندیشه مبارزت پیش داشتند سالار پیمناک شد که مبادا این دو قبیله با هم از در
مقابله و مقاتله بیرون شوند و در اصلاح ذات پین جان و مال او بهدر شود لاجرم سفر کلات را تصمیم
عزم داده از قافلان کوچ داد و چون در حدود خبوشان قراولان یزدانویردی خان زعفرانلو جای داشتند
راه بکرداینیدند و قراولان را با هزار تن سواره از جماعت نوقتمش برداشته از راه دره جز آهنگ کلات
کردند چون لختی راه بپیمودند کروهی از طایفه اوتمش بر ایشان در آمدند و حمله افکندند و ساعتی با هم بکشتند
و از هم بگشتند چون قبیله اوتمش دانستند که بر ایشان ظفر نتوانند جست دست از مبارزت کشیده و آشتی
و مراجعت کردند از پس اینواقعه سالار کس فرستاده از کار کلات و حال امیر اصلانخان پرسشی کرد و
معلوم داشت که کلات را از تحت تصرف او بیرون کرده اند ناچار بطرف سرخس شتاب کرفت
و بعد از روز و بسرخس در خانه راضی خان که آق سقال و فرمانگذار مردم سرخس بود فرود شده پناهنده

کشت و امیر اصلانخان چون خبر یافت دانست با عشیرت خود از دروازه دیگر بگذشته بقدم عجل خویش را
بسرخس در برد و چند مدت از روزگار چون سپری شد سالار دانست که در کار خراسان خللی نتواند کرد امیر
اصلانخان و شاهرخ خان قاجار و لطفعلی خان بنایری را بسجانب بخارا رسول فرستاد و شرحی نگاشت که اگر
مدد بمن فرستی تا فتح خراسان کنم چندانکه زنده باشم سر از فرمان تو پیچیدن نخواهم کرد و پاداش این نیکو
خدمتی و چندان خواهم گذاشت امیر بخارا در پاسخ گفت نخست آنکه مراد حضرت پادشاه ایران ارادتی بکمال است
و خویشتن را از جمله فرمان برداران آنحضرت میدانم دیگر آنکه شما پدر بر پدر پرورده نعمت پادشاه ایرانید و
امروز بر پادشاه اسلام و دولت خویش بشورید باید آنکس که باخداوند نعمت از خیانت نپرهیزد کی اعانت ما را
در خاطر خواهد داشت تا غایت اینکونه مردم را رعایت نخواهیم کرد و در اینوقت شاهرخ خان که از سالار نیز خاطر آزرده
داشت و با اینهمه عناد و عذاب که در رکاب او دید هرگز وفائی و وفائی نیافت از امیر بخارا خواستار شد که او فرمان برد
باشد و در حضرت او اقامت جوید مسئول او باجابت مقرون افتاد و در بخارا متوقف گشت امیر اصلانخان و لطفعلی خان
بنایری بی نیل مقصود باسرخس مراجعت کردند و هم در امسال میرزا تقی خان وزیر نظام که سه سال و چند ماه در ارزن
الروم اقامت داشت چنانکه شرح سفارت او از پیش مرقوم شد در پایان امر بمصلحت و مشورت سفرای روس
و انگلیس عقد مصالحت و مسالمت در میان دولت ایران و روم استوار کرد و عهدنامه در میانه بدین
شرح نگاردند

صورت عهدنامه که میرزا تقی خان امیر نظام میان دولت ایران و دولت آل عثمان در ارزن الروم نگاردند

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته و دلالات آنکه از مدتی با نیطرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت سنیه
و دولت دوران حدت علیه ابدالدوام با دولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود و بر
مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط صلح و صفوت و جهت جامعه اسلامیه که دولتین علیتین بدان متصف
میباشند با السویه اینکونه مواد نزاعیه را بر وجه موافق و مناسب فخامت میان دولتین علیتین تجدید تاکید بنیان
صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده بمساعی
تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد و تقضیه برحسب فرمان همیون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان عظمت
مملکت مدار ملک کیرآرایش تاج و سیر رجال الاسلام و المسلمین جلال الدنیا و الدین غیاث الحق و الیقین قهرمان
الایده و الطفین ظل الله الممدود فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی داور جمشید جاه دارا بارگاه و ستگاه انجم سپاه اسلام
پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دریادل کامران شاهنشاه ممالک ایران السلطان
بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه ادام الله تعالی ایام سلطنته فی فلک
الاجلال و زین فلک قدره بمصابیح کواکب الاقبال بنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر
منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبهٔ اول سیرتبی و حمایل افتخار سبزات بوکالت
مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک تاجداری بدراق شهریاری پادشاه
اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ذو الشوکة و الشهامة السلطان بن السلطان

بن السلطان

بن السلطان عبد المجید خان جناب مجدت مآب عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعد الله افندی
که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص بآن رتبه است مرخص و تعیین
شده بر وجه اصول حادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامهای مبارکه انعقاد معاهده مبارکه در ضمن
نه فقره آتیه قرار داده شد که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقده ارزن الروم مبادله میشود فقره اول
دولتین اسلام قرار میدهند که مطایبات نقدیه طرفین را که تا بحال از یکدیگر اخذ میکردند کلا ترک کنند ولکن با این
قرار بقاء ولایات تسویه مخصوصه مندرجه خللی در فقره چهارم نیابد فقره دوم دولت ایران تعهد میکند که جمیع اراضی
بسیطه ولایت زهاب یعنی اراضی جانب از آبدولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند که جانب
شرقی زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آزامع و زرکرند بدولت ایران ترک کند و دولت ایران قویا تعهد میکند که
در حق شهرود ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه که در ولایت مذکور دارد
دقتا من الاوقات یکطور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانیه نیز قویا تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر
ولنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است
بملکیت و در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که بحر
منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در شهرمذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدتین تعهد میکنند
که باین معاهده حاضره سایر ادعاشان را در حق اراضی ترک کرده تازه و جانب بلا تاخیر مهندسین و مامورین
تعیین نموده برای اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نمایند فقره چهارم طرفین قرار داده اند که چیارا تیکه
بعد از وصول اخطارات دوستانه دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و شصت
و یک هجری تبلیغ و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تاخیر افتاده برای انکه مسائل آنها
از روی عدالت و احقاق حق شود و از دو جانب بلا تاخیر مامورین را تعیین نمایند فقره پنجم دولت عثمانی وعده میکند
که شاهزادگان فراری ایران را در برسا اقامت داده غیبت آنها را از محل مذکور و مراوده مخفیه آنها با ایران رخصت
ندهد و از طرفین دولتین علیتین تعهد میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه از ارزن الروم عموما رد شوند فقره
ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه وجاریه اموال مذکوره نقدا یا جنسا بوجهی که
در عهدنامه منعقده ارزن الروم در سنه ۱۲۳۶ در ماده ششم که دایر تجارت است مسطور شده واگذار و از مبلغی که در
عهدنامه مذکوره تعیین نشده زیاده وجهی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانی وعده میکند که بموجب عهدنامهای
سابقه اقتضا زائیکه لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات نسبتی بوده بتوانند بکمال امنیت محلهای
مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانی است زیارت نمایند و همچنین تعهد میکنند که بمراد استحکام و تاکید روابط
دوستی و داد که لازم است فیمابین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین مسائل را استحصال
نمایند تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات نائل میباشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات
مذکوره بهره و ربوده خواه در تجارت و خواه در سواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بیحرمتی محفوظ باشند و علاوه
بر این بالیوزهائی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک

عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود و بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول مینماید و عذر میکند که کافه اقبال از اتیکه شایسته منصب و مامور یت بالیوزهای مذکوره باشد و حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری میشود و حق آنها نیز جاری میشود و نیز دولت ایران تعهد میکند که بالیوزهائیکه از طرف دولت عثمانیه بجمیع محلهای ممالک ایرانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود و در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد میکنند معامله متقابله را کاملا اجری دارد و فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحدها باشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجری کنند و بهمین خصوص در محلهای مناسبه عسکر اقامت خواهند داد و دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع پیدا برایند قرار داده اند عشایریکه متنازع فیه باشد و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد ازین دائما اقامت خواهند کرد یکدفعه باراده اختیار خودشان حواله شود و عشایریکه تبعیت آنها معلوم است جبرا باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند فقره نهم جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوص معاهده که در سنه ۱۲۳۸ در ارزنة الروم منعقد شده که بخصوصه باین معاهده حاضره الحاق و تغییر نشده مثل آنکه کلمه بکلمه درین صفحه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقا شده است و فیما بین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامهای آن را مبادله خواهند کرد و کان ذالک فی یوم سادس عشر من شهر جمادی الآخره سنه ۱۲۶۳ و هم در امسال آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دارالخلافه طهران که در تمامت ایران بپاکی طینت و صفای طویت موصوف بود از جهان فانی بجنان جاویدانی تحویل کرد و همچنان منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله فرمانگذار اصفهان و خوزستان و لرستان وداع زندگانی گفت میرزا اکبر کین خان که یکتن از خویشاوندان او بود معادل صد هزار تومان زر مسکوک پیشکش برفعت نهاد و حکومت اصفهان یافت و هم در امسال میرزا محمد تقی نوری که از فقهای مشهور معروف بود رخت بسرای باقی کشید و همچنان حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی که ایلچی دولت روسیه بفتوای او در دارالخلافه مقتول گشت چنانکه مرقوم شد در عتبات عالیات بشرفات جنان سفر کرد و دیگر عبدالله خان امین الدوله در کربلای معلی بجنان جاوید خرامید و دیگر شاهزاده شیخعلی میرزا در تبریز درگذشت و شاهزاده عبدالله میرزای دارا در طهران وداع اینجهان گفت اگرچه بعضی از احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک بشرح رفته لکن تفصیل حال هریک در ذیل نام ایشان انشاالله تعالی در جای خود مسطور خواهد شد

سفارت میرزا محمد علیخان نایب وزیر دول خارجه بمملکت فرانسه و دولت آل عثمان

و هم در امسال میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه مامور بسفارت مملکت فرانسه گشت و روز سیزدهم ربیع الثانی از دارالخلافه بیرون شد موسیو دوال که از قبل کارداران فرانسه مامور بتوقف طهران بود با او همراه گشت بعد از طی مسافت و سپردن اراضی تبریز و خوی بحال دولت آل عثمان نزدیک شد و در ارض اواجق خلیفه قلیخان او را استقبال کرده در عرض راه قراکلیسیا و ملا سلیمان با میرزا تقی خان وزیر نظام بازخورد و او بعد از انجام عهدنامه روم با ایران چنانکه از این پیش مرقوم افتاد از ارزن الروم مراجعت میکرد

بالجمله

بالجمله یکدیگر را دیدار کرده از مردم بلده ازران الروم پرسش نمود بالجمله از بایزید وطرابزان بامکانتی ورخوجور کرد
واز انجا بکشتی بخار نشسته روانه اسلامبول گشت وچون از آب پیرون شد محمدخان مصلحت گذار باجاعت
بازرگانان ایران او را پذیره شدند بعد از ورود باسلامبول رشید پاشا که این هنگام صدراعظم بود
نخستین کاتبی را بترد یک او فرستاده پرسشی بسزا نموده خانه خاص او معین کرده مهمان پذیرگشت وبعد از دو روز بای
پاشای وزیر دول خارجه مستشار خود را بحال پرسی او گیل ساخت وروز پنجم صدراعظم مکتوبی بدو فرستاده بسرای
خویش دعوت کرد واز اتحاد دولتا ایران وروم سخن فیرمیند که گفت از پس آن موسیو تی توف وزیر مختار روسیه
وثرنال لازوکوئی وزیر مختار انگلیس وهمچنان وزیر مختار فرانسه را دیدار کرده هریک او را جداگانه ضیافت کردند
وزیر مختار روس وانگلیس ازوی خواستار شدند که دو ماه در اسلامبول متوقف باشد از بهر آنکه سفارت فرانسه بر
ایشان ناگوار بود ورضا ندادند که دولت ایران با فرانسه از در اتفاق ومهربانی باشند وطریق تجارت فراز گذند
واز فرانسه سفیری در ایران متوقف باشد واز نیک وبد درمیان دولتها سخن کنند وتوقف میرزا محمدعلیخان را در
اسلامبول از پی آن میجستند که تدبیری اندیشند باشد که از اولیای دولت ایران حکمی منع سفارت او صادر کنند
میرزا محمدعلیخان سخن ایشان را پذیرفا نگشت وهم درینوقت کشتی دولت فرانسه برسید وآهنگ راه کرد وزیر
مختار روس وانگلیس چون این بشنیدند خطی بدو نوشتند که تاکنون ما از قبل خود خواستار بودیم وپذیرفا رشید
اینک از قبل دولت خویش میکنیم که دو ماه در اسلامبول توقف کنی میرزا محمدعلیخان در جواب گفت که شما رضا
ندهید که من بحکم دولت خویش را فرو گذارم ومورد عتاب وعقاب آیم روز دیگر کاربران نهادند که در سرای تیوف
لانجمن شوند ودراین امر سخن کنند روز دیگر که مجلس آراسته گشت میرزا محمدعلیخان احکامی که از کارداران دولت داشت
ظاهر ساخت وکشوف افتاد که جز سفارت فرانسه داخل هیچ امری نتواند شد چون این احکام بدیدند دیگر سخن نکردند
پس میرزا محمدعلیخان بعد از چهل وهفت روز از اسلامبول بکشتی در آب رانده وطی مسافت کرده به بندر طولون که
از محال فرانسه است در آمد حاکم شهراه را بمکانتی تمام در آورد بفرمود تا طبل سلام بکوفتند وتوپهای کشتیها هم جنگی را
آتش در زدند وورعیت راه سه کالسکه حاضر داشت واز دو طرف راه سربازان را برصف کرده در منزل نیکوفرود
آورد وبعد از ورود او صاحبان منصب باجامهای نظام بدیدار او آمدند وشب دیگر حاکم شهراه را بتماشاخانه دعوت کرد
ودر آن شهر کارخانهای فراوان بود که در آنها اهل صنعت بپرداختن توپ ودیگر آلات حرب مشغول بودند بالجمله
از انجا میرزا محمدعلیخان بر کالسکه سوار شده بشهر لیان کوچ داد واز لیان روانه پاریس گشت درینوقت لوئی فلیپ
که پادشاه مملکت فرانسه بود بپنجاه فرسنگ از آنسوی پاریس جای ییلاق داشت لاجرم کارداران دولت
فرانسه سفیر ایران را در منزلی نیکوفرود آوردند وده کالسکه ودهتن خادم ملازم خدمت او ساختند پس از روزی
چند موسیو کیزو مکتوبی بدو کرد که سفر پادشاه ییلاق بدراز خواهد کشید برحسب فرمان شما باید سفر ییلاق کنید لاجرم
میرزا محمدعلیخان هدایای خویش را برداشته بر کالسکه بخار سوار شده ودر مدت پنجساعت پنجاه فرسنگ مسافت را
قطع نموده در کمپین که محل اقامت پادشاه بود فرود شد او را در منزلی در سرای سلطنت بدودند وخورش وخوردنی
روزانه وشبانه از مطبخ پادشاه نهادند اگرچه از منزل تا ایوان پادشاه مسافتی بعید بود وبرای حفظ حشمت او روزیکر

دو کالسکه که هریک را هشت اسب حمل میداد حاضر ساختند یکی را میرزا محمد علیخان نامه رسان و نشان و تمثال شاهنشاه عدله جای داده و خود نیز بنشست و آن دیگر را اتباع او جای کردند بعد از ورود بسرای خاص سلطانی با وتاقی که بزرگان دولت فرانسه نشیمن داشتند درآمد موسیو کیزو که شخص اول فرانسه بود با اتفاق وزیر جنگ و دیگر بزرگان برخواسته او را پذیره شدند و لایق مکانت و مکانی نشیمن دادند و موسیو کیزو کلمه چند از میل خاطر پادشاه بدیدار او بگفت میرزا محمد علیخان در پاسخ گفت که هرگاه مادر پیشگاه شاهنشاه ایران حاضر میشویم جامه درمی پوشیم که آن خاص حضور است وچون میان دولتین اتحاد حاصل است در حضرت نیز با آن جامه حاضر خواهیم شد دیگر آنکه کدخدا میرتیچ ایلچی فرانسه که در ایران اقامت دارد در حضرت پادشاه رخصت جلوس دارد مرا نیز اجازت نشستن میباید موسیو کیزو نیمساعت مهلت نهاد و پادشاه خویش را دیدار کرده باز آمد و پاسخ چنین آورد که لوی فلیپ میفرماید که سفیر ایران در مجلس نخستین خان باما درآید که بر پادشاه ایران درمی آید وازین پس در هر مجلس اجازت نشستن از بهر اوست میرزا محمد علیخان عرض کرد امروز را بهمین قرار دارند روزهای دیگر را چه خواهند نشست دیگر باره موسیو کیزو بدرگاه رفته اذن جلوس او بیاورد پس میرزا محمد علیخان با اتباع خود نزدیک لوی فلیپ رفت و مترجم باشی عرض کرد که میرزا محمد علیخان نایب اول وزارت امور خارجه ما مور بسفارت فرانسه وارد پیشگاه اریکه سلطنت گشته است پادشاه فرمود بسیار مشعوف شدم از سفیر پادشاه ایران امیدست که باعث استحکام مودت شود آنگاه خود سبب مامور شدن خود را عرض کرد و نامه شاهنشاه غازی را خویشتن بدست لوی فلیپ نهاد و سخنی چند که مشعر بر تشیید قواعد محبت و تمهید مبانی الفت بود بمبلغ ترجمانی معروض درگاه داشت و زلال مودت را مین دولتین از شوایب توهمات و خس و خار شک و ریب صافی نمود و پادشاه نامه را گرفته بر سر نهاد آنگاه بموسیو کیزو سپرد و از پس آن تمثال شاهنشاه را بدو سپرد لوی فلیپ از تخت خویشتن برخاست و تمثال را گرفته نظاره کرد و تحسین فرستاد و هم بدست موسیو کیزو داد آنگاه سفیر ایران را رخصت انصراف داد و میرزا محمد علیخان از آنجا بیرون شده با یوان زن پادشاه رفت و ولیعهد دولت فرانسه کدخدا پاریز را در آنجا دیدار کرد و تسبیح های مروارید و شالهای رضائی و بعضی اشیاء دیگر که بهدیه برده بود هم در آنجا تقسیم کرده بهره هریک را انفاذ داشت و بمنزل خویش مراجعت کرد و شب دیگر بحسب فرمان پادشاه را میهمان کشت و در آن مجلس با پادشاه جماعتی زنان حاضر بودند و پس از دو روز دیگر سفیر ایران را تماشای سپاه نظام طلب داشت و سی هزار تن مرد لشکری در آن ییلاق حاضر بود بعد از صف شدن و رده بستن و قوانین اهل نظام را نمودن فوج فوج رخصت یافته همی عبور کردند و هنگام گذشتن فریاد همی بر آوردند که پادشاه بسلامت باشد و پس آن دگر باره فریاد کردند که سفیر دولت ایران بسلامت باشد و بگذشتند بعد از عبور ایشان پسر پادشاه که کار سپاه با او بود حاضر شده جبه نشانهای بسیار پیش داشت و پادشاه برپشت اسب بر وی گذشت و عارضی با او بود نامدار پسر فلان و آنکس حاضر همی شد و شمشیر خویش را از دست فرو گذاشت و بقانون نظام خضوعی کرد و پادشاه دست در جبه برده نشانی لایق او بر می آورد و بدست خویش او را عطا میکرد و او دست پادشاه را بوسه زده نشان را نهاد مینمود و شمشیر خود را بر میگرفت و براه خویش میرفت آنگاه دیگر کس پیش میشد بدینگونه اینکار بپایان برد آنگاه میرزا محمد علیخان را

رخصت

رخصت داد تا باز منزل خویش شد و شب دیگرش تماشاخانه طلب کرد و با مداوش روانه پاریس داشت و پس
از روزی چند پادشاه نیز طریق پاریس سپرد و بعد از سه ماه میرزا محمد علیخان را با جواب نامه پادشاه ایران و مواثیق
دوستانه میان دولتین رخصت مراجعت داد و او تا شهر مرسلیه که بندر دولت فرانسه است طی مسافت کرده
از آنجا بکشتی سوار شد و تا اسلامبول براند در آنجا میرزا جواد غلام پیشخدمت شاهنشاه ایران بدو پیوست و عهدنامه
که میرزا تقی خان وزیر نظام در ارزن الروم با دولت آل عثمان کرده بود بدو سپرد که با کاروان دولت روم
مبادله نماید و نگارنده حروف مصورت عهدنامه و سفارت میرزا تقی خان را در جای خود نگارکرد و همانا چون میرزا
تقی خان از صدور ایران و تقسیم سلاطین باستان خبری استوار نداشت هنگام نگارش عهدنامه کارگذاران دولت
روم حیلتی اندیشیدند و محمره را که از اراضی ایران است بمملکت روم پیوسته کردند و در عهدنامه نگاشتند که دولت
عثمانیه محمره و لنگرگاه و خارو جزیرة الخضر را ملکیه بدولت ایران واگذار نماید میرزا تقی خان که از زمینی غافل بود و نشناخت
میداشت که این اراضی جزو مملکت ایران شده و دیگر کار خان دولت روم را در ملکیت محمره اغلوطه نخواهد رفت
و وکیل دولت روم خوشدل بود که پادشاه ایران ازین پس در تخریب محمره و اموالی که از آنجا بغارت رفته شنوائی
سخن کرد چون وکلای اربعه چنانکه مذکور شد از ارزن الروم پراکنده شدند و صورت عهدنامه در دارالخلافه
طهران ملحوظ نظر حاجی میرزا آقاسی گشت هم از آن در که وی را نیز در تعیین حدود بهره کافی نبود و هم از بهر آنکه
آن خطائی که تخست او را در کار محمره آشکار پوشیده دارد و در مجلس عامه سخن در افکند و آغاز فخر و مباهات
نمود که اینک معادل ده کرور تومان ملک از دولت عثمانیه ما خود داشته ام و از پادشاه منشور گرفته و
بحدود فرستاده و فرمان کرده که در محمره قلعه محکم بنیان کنند و فرمود طریق مکه معظمه را از طرف بخدد جبل خواهم
کرد و در عرض راه قلاع محکم و رباطهای استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر بجراست باز خواهم داشت و
همه سال امیر حاج از ایران برخواهم گماشت تا ایرانیان را بمکه کوچ دهد و مولی فرج الله را فرمانگذار خوزستان کرد
و از بنیکونه سخنان با او القا نمود کاروان دولت عثمانیه ازین کلمات بیمناک شدند و این هنگام که میرزا محمد
علیخان برحسب فرمان خواست عهدنامه که در ارزن الروم نگارشده بود مبادله کند کاروان روم نخشد
که بعضی از فصول عهدنامه در لباس ابهام است باستحضار وزرای مختار دولت روس و انگلیس توضیح
آن ابهامات بچهار فقره نگاریافته هرگاه می پذیرید و بخطی می سپارید مبادله خواهیم کرد و اگرنه رنج بیهوده مبر
میرزا محمد علیخان گفت من اجازت ندارم که بخطی بسپارم و بی اجازت دولت بخط مراچه محل خواهد بود کار
داران روم وزرای دولت روس و انگلیس را برانگیختند و ایشان میرزا محمد علیخان را اطمینان خاطر دادند
که ما حاجی میرزا آقاسی را بدین توضیحات راضی کنیم و از قبل سلطان روم چهار هزار تومان جایزه که در معنی شود
بود او را دادند و بخطی از و گرفتند آنگاه عهدنامه را مبادله کردند و معنی مبادله اینست که صورت عهدنامه
را برای سند طرفین دو نسخه کرده باشند یکی را کاروان ایران بخطی کنند و خاتم برنهند و بدولت
روم سپارند و آن دیگر را کاروان روم بخط کنند و بدولت ایران سپارند تا از برای دولتین هنگام
حاجت سندی باشد اما توضیحاتی که اینوقت کردند در ضمن چهار سؤال و جواب بود بدینگونه سؤال اول

رجال دولت عثمانی دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرارنامه تصور میکنند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه
وهمچنین جزیرة الخضر بایران این ترتیب نمیتواند احاطه کند نه اراضی دولت عثمانی راکه بیرون از شهر محمره است نه
سیاربناور دولت عثمانی راکه واقع است در انجا باجواب سفیران دولت روس و انگریز مامورین دولتین
واسطه میکویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل و رمرواب حقا لهند
المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد مامورین واسطه علاوه بران قبول میکنند رای رجال دولت عثمانی را
که واگذار کردن بایران محلی راکه دران سئوال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیرة الخضر است و بالعالی
ترک نکرده است درین محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر راکه در انجا واقع شده باشد سئوال دوم دولت عثمانی
سئوال میکند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند نصف
انها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی درین حالت میتواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود
و با آنها تعلق یابد و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود جواب سفیران مامورین دولت
ایران بهیچ بهانه نمیتواند بدست بیاورد مملکتی راکه در سمت یمین شط العرب است نه زمینی راکه در سمت یسار است
و متعلق بدولت عثمانی است اگرچه عشایر ایران نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق
بعثمانی دارد سکنی کرده باشند سئوال سیم دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سئوال میکند اگر دولت
ایران مطالبات خسارت دولتی را میتواند درمیان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکنند در حالتی که ترک کرده است
و نیز دولت عثمانی تصور میکند که این ادعا نباید داخل بکنند به تنها مگر حق عادیه بیلاقیه و بعضی خسارات که فیمابین
تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلا بواسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل این جواب سفیران معنی محقق
اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران میتواند درین باب ادعا بکنند و هر طریقه که باشد ترک میشود و البته باید
ترک شود بنا علیه هیچکس نمیتواند درین باب حرفی بزند طلب اشخاصی طرفین میتواند آن اشخاص را راضی بدارد
تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد همچنانکه قبول شده است مامورین بخصوصه که تعیین خواهد شد خلاصه چیزیکه
ملاحظه شده است در باب طلب اشخاصی میتواند آن مامور طی نماید سئوال چهارم دولت عثمانی سئوال میکند
اگر دولت ایران گفتگوئی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود بفقره دوم همچنین
فقره که از فصل هفتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود جواب سفیران روس و انگلیس مامورین اعتقاد دارند
میتواند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده اند همراه خوشوقتی که علاوه کنند در فقره هشتم در باب مقابله
داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها و در باب سئوال قلعه مامورین خیلی مایل
هستند که مامورین دولتین واسطه تاکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب و امید
دارند که بهره یاب شوند مع القصه کارداران دولت روم بدینگونه اغلوطه درکار راکنند ند و میرزا محمد علیخان طریق
مراجعت بایران گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد چون از دولت ایران رخصت اینگونه امور نداشت در نزد
اولیای دولت معاهده و تغییرات او در عهدنامه پذیرفته نشد و کس بسند و تجلل او نگریست

آغاز فتنه شاهزاده بهمن میرزا فرمانگذار مملکت آذربایجان

وهم درین سال در نزد کاروان دولت مکشوف افتاد که همن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی که حکومت آذربایجان
داشت زلال صدق وصفا را با آلایش نفاق مکدر ساخته چه از آنروز که آصف الدوله وسالار خواسته طریق طغیان گرفت
واجب دانسته که یکتن از شاهزادگان را به پشتوانی خود انگیخته کنند از میانه آصف الدوله همن میرزا را گزیده که دیرینه خواهر
زاده او بود و مملکت آذربایجان را در تحت فرمانداشت او را غره کرد که حاجی میرزا آقاسی تبدیرهای نا تندرست وسخنان
گزنده پیم آنست که قاعده سلطنت را بلغزاند از برای حفظ دولت وتمهید قواعد سلطنت چنان دانسته ام که امروز در خاندان
ملک صاحب تاج وتخت تو یکتوانی بود وزیرا که مملکتی مانند آذربایجان را فرمانگذاری دینزگجی اندوخته داری وانیک
مملکت خراسان که زیر فرمان من است از حکومت تو سر نتواند برتافت واگر روزی چند با برادر چهره نشوی وبا او
کار یکسره نکنی ازین کم مباش که بعد از برادر تو باشی واگر نه ولیعهد دولت ناصرالدین شاه چون صاحب افسر
وگاه شود نخستین خالان وخویشان او ما را پراکنده وپریشان کنند مع القصه آصف الدوله با همن میرزا فراوان
ازینگونه سخن گرد تا روی دل او را از برادر بگردانید ومردم روزگار که هنگام سعایت شبنمی را سحابی وشتابی را آبی
خوانند مکنون خاطر او را در حضرت پادشاه یک برده زدند وبازنمودند که رضاقلی خان والی کردستان که از سوی مادر با خاقان
مغفور فتحعلی شاه نسب میرساند هم درنهانی با آذربایجان شده وبا همن میرزا مواضعه نهاده شاهنشاه غازی را مخالفت
برادر در خاطر جلی گران افکند وخطی نگاشته بخسروخان کرجی سپرد وفرمود چنانکه کس نداند واین خط را جز تو نخواند
دو اسبه ودو تازیانه با آذربایجان تاختن کن وهمن میرزا را مجبوسا حاضر درگاه ساز ودستوری دیگر نگاشت که از
پیرون دروازه طهران تا آذربایجان هرکس از حکام ولشکریان ودیگر مردمان سر از فرمان خسروخان پیرون
کشند بکیفر سر بسر انیکار خواهد کرد وحاجی میرزا آقاسی نیز بدین شرح مکتوبی کرد وبدو سپرد لاجرم خسروخان راه
برگرفت واز پیرون دروازه طهران بفراهم کردن سپاه پرداخت وکوچ برکوچ طی مسافت کرده وارد خمسه گشت
وهم درانجا امیر اصلانخان خمسه برادر حسینقلی خان که نسب به ذوالفقارخان خمسه میبرد ودیگر اعیان خمسه ولشکریان
گرد او انجمن شدند واین هنگام هشت هزار سواره وپیاده نزدیک او آماده کشت واز انطرف اگرچه این راز
مستور بود وکس آگهی نداشت که خسروخان بکجا شد واز بهرچه افتاد اما بعضی از چاکران همن میرزا که اقامت طهران
داشتند اینمعنی را تفرس کرده ومسرعی چون برق وباد نزد یک او گسیل نمودند که چرا آسوده نشسته که ناگاه بدست
خسروخان محبوس ومغلول خواهی گشت همن میرزا چون این بدانست از درچاره پیرون شده با معدودی
از ملازمان خود با آهنگ دارالخلافه شتاب گرفت واز راه وپیراهه چنانکه خسروخان را دیدار نکند بجانب طهران
طی طریق همی کرد کارداران دولت چون دانستند که همن میرزا از آذربایجان پیرون شد سفر خسروخان را در
آن اراضی روا ندیدند وچون والی کردستان نیز آلوده عصیان بود کیفر او را واجب شمردند پس دستوری بدو
فرستادند که همچنان از خمسه راه کردستان برگیرد ودر آن اراضی حاکم وفرمانگذار باشد پس خسروخان با آن لشکر
که گرده بود بطرف کردستان کوچ داد ودر آنسوی رضاقلی خان والی اصفهان نمود که لشکری انبوه بمملکت او درآید
چنان دانست که غلامشاه خان برادرش که با او طریق مخالفت داشت از حضرت پادشاه دستور حکومت یافته
وبجانب مقصد شتافته رضاقلیخان سخت هراسناک شد وهفصد سوار از مردم خود را برداشته از شهر

سنندج پرون شتافت و دامان جبلی را کرمانه لختی صعود کرد و آنجا از بهر خویش سیقیاتی بساخت و چشم براه دوکوش
بنجر فراز کرد اما خسروخان جیلتی اندیشید و میرزا علیقی و پسر خود را نزد او رسول فرستاد و پیام داد که من برحسب
فرمان پادشاه مامور گه در همه ممالک و تمامت حدود و ثغور سفر کنم و اگر حاکمی را نظم ندهم بعرض رسانم بلکه خود معزول
کنم لکن مهر و خلوت مرا با خود دانسته در میدانی کنج و ذخیره مراکس انباز ندارد و همانا معادل پنجاه هزار تومان زر
مسکوک از کنج خاص خویش از بهر تو ایثار کنم و تو را برسند حکومت استوار نشانم چون میرزا علیقی پیغام رسالت کرد
رضاقلیخان این کلمات را باور داشت و شبانگاه بر نشسته با سیصد سوار طریق لشکرگاه خسروخان گرفت و صبحگاه در
خسروخان بخست از بهر او سراپرده راست کردند و او را امکانی نهادند و روز دیگر چون رضاقلیخان بنزدیک او آمد و بر
بساط او بنشست ناگاه روی با او کرد و گفت همانا تو از بهر قتل من بنزد من آمده و اگر نه این شمشیر و خنجر از بهر چه زیر کمر
داری این بگفت و برخاسته بسراپرده دیگر شد و بزرگان کردستان را گفت هم اکنون بنزد او شوید و آلات حرب
او را باز کنید مردم کردستان کفشدماهر کز با خاندان و ایلیان این نکنیم اگر همه بعرض هلاک و دمار دریم پس امیر
اصلانخان را فرمان کرد تا برفت و آلات حرب والی را اخذ کرد و آنگاه حکم داد تا عباسقلی خان پسر علیقلیخان کرد
والی را برابر اسبی کودن و پالانی برنشاندند و دستش را از قفا بسته و با پانصد سوار راه طهران برگرفت و آن سیصد سوار
که با والی بودند بدست لشکر برهنه و عریان تن شدند از قضا هم در نیوقت آن چهارصد سوار دیگر را که والی در سیقفاق
گذاشته بود بخبر برسیدند و همچنان بدست لشکر ما خود کشتند و از بهر ایشان پیرهن و ازار یکجای نماندند همه عریان طریق
دشت و بیابان گرفت و خسروخان باخاطر آسوده وارد شهر شده بر مسند ایالت متمکن گشت و لشکر را رخصت خانه
خود داد جز اینکه علیخان سرتیپ قراگوزلو را با فوج دبدشت و از نیسوی رضاقلیخان والی بعد از ورود بطهران در خانه
میرزا نبی خان امیر دیوان فرود شد و از آنجا برحسب فرمان او را بردست چند تن از توپچیان سپردند تا در توپخانه بازدارند
و نگران او باشند اکنون بحدیث بهمن میرزا باز شویم از آذربایجان تا طهران را بسرعت صبا و سحاب درنوشت و در عشرآخر شوال
وقتی بفاصله طهران رسید نخستین خواست تا نزدیک حاجی میرزا آقاسی شود و او را بشفاعت برانگیزد و چه آشفتگی امر خویش را از وی پندارد
و این هنگام حاجی میرزا آقاسی بیرون دروازه طهران در قلعه عباس آباد که خود بر کرده بجای داشت و شاهنشاه غازی
بشکارگاه قریه کن سفر کرده بود و بالجمله بهمن میرزا نخست راه عباس آباد برگرفت و هنوز یک تیر پرتاب تا قلعه مسافت داشت
که یکتن از عوانان حاجی میرزا آقاسی برسید و گفت اجازت هست که از اینجا کامی فراتر نهی چه حاجی میرزا آقاسی میفرماید که
تو بدخواه پادشاهی و آنکس که دل با پادشاه بدوارد با ما راه نکند ناچار بهمن میرزا راه بگردانیدند و با اینکه بر جان و تن خویش
ترسان بود بطرف کن رهسپار گشت و بعد از ورود در خانه یکی از رعیت فرود شد و یکتن از پردگیان سرای سلطنت را
بشفاعت برانگیخت شاهنشاه غازی شبانگاه او را طلب داشت اگرچه از عصیان او هیچ سخن نکرد لکن در خاطرش
ثقلی عظیم می انداخت و بجمله ملکانه نقطه میاخت بالجمله بعد از مراجعت شاهنشاه بدار الخلافه بهمن میرزا برحسب فرمان بیرون
دروازه شهر در باغ لاله زار سکون فرمود و از آنجا بعد از روزی چند بمیان شهر آمده در سرای میرزا آقاخان وزیر لشکر
فرود شد و چون در نیوقت چنانکه بدان اشارت شد وزیر لشکر متوقف در کاشان بود و همی خواست تا سرای او را از
بهر خویش خرید شاهنشاه غازی چون بدانست فرمود ما هنوز نام وزیر لشکر را از لوح ضمیر نشسته ایم که خانه او خاص

دیگری

دیگری کرده و حکم داد تا بهمن میرزا را از آن سرای بیرون شود و چون این خبر با بهمن میرزا بردند بر وی بشت خاطر بفزود
وهم بعضی از شیاطین ناس خاطر او را از خوف و هراس آکنده تر ساختند تا بدانجا رسید که دیگر مجال شکیب نداشت
پس صبحگاهی که آهنگ حضرت پادشاه داشت چنانکه هیچکس از چاکران او نیز ندانست چون در عرض راه بدر سرای
وزیر مختار روسیه میگذشت ناگاه از اسب خویش بزیر آمده بدرون سرای رفت و گفت از بیم عقاب و عتاب
شاهنشاه ایران پناهنده امپراطور روسیه شده ام و الغوزکی وزیر مختار روسیه چنوانی حاضر حضرت پادشاه شده
از در ضراعت زبان بشفاعت او کشود و نیز معروض داشت که بهمن میرزا را هرگز در حضرت پادشاه گناهی نرفته بلکه
حاجی میرزا آقاسی چون او را خواهرزاده آصف الدوله میداند با او طریق معاداوت و مبارات می سپارد و اینهمه ساخته
و پرداخته اندیشه های ناصواب اوست شاهنشاه وزیر مختار را رخصت مراجعت داد و میرزا فضل الله علی آبادی
مستوفی را حاضر کرده فرمود بخانه وزیر مختار شود و گناه بهمن میرزا را در محضر او یک یک شماره کن نخستین آنکه با سالار
و آصف الدوله در طریق طغیان همداستان گشت و از رسول و رسایل جانبین اینمعنی کشوف گشت و دیگر
آنکه با والی کردستان و حکام دیگر بلدان و امصار چندانکه توانست در تشنیع فتنه و فساد و مواضعه نهاد و دیگر آنکه با
اتحاد و دولتین ایران و روس چنان با کارداران روسیه مرافقت و موافقت انداخته و چنان باز نموده که اتفاق
این دو دولت از در نفاق است اگر کار از یکونه نمیساخت عنقریب موالعت این دو دولت را بمخالفت می
انداخت و قتلی که از قبل دولت روس در گیلان اقامت دارد چنان بفریب پیش بکارهای ناهنجار تحریض میداد
که هم نزدیکی مردم گیلان را بقتل او انگیخته میکرد با الجمله از یکونه ده گناه بزرگ برشمرد و میرزا فضل الله بخانه وزیر مختار
شد و اینجمله را کشوف داشت و با اینهمه چون میان دولت ایران و روس رشته مهر و وداد محکم بود کارداران
ایران بکیفر این گناه طریق عجل نسپردند و عصیان او را بشفاعت اولیای دولت روسیه بسیلاب نسیان محو کردند و
گفتند اکنون اقامت او در ایران دور نیست که مورث وخامتی باشد بهتر آنست که آنچه از خراج آذربایجان ماخوذ
داشته حساب آن را پرداخته کند و از ایران بیرون شده در ممالک روسیه نشیمن فرماید پس بهمن میرزا روزی چند
در محضر و پیران حضرت و مستوفیان دولت حاضر شده حساب منال دیوانی را بپرداخت و از کارداران دولت
رخصت یافته از طریق گیلان تفلیس شتافت و زن و فرزند و اموال و اثقال خویش را نیز با خود حمل نموده بعد از
سه سال که از تفلیس توقف آن اراضی دل آزرده کشت بملکت قرباغ تحویل کرد و تا کنون که سال بر یکهزار و دویست
و هفتاد و دو هجری میرود در آن اراضی روزکار میبرد

ذکر سفر کردن ولیعهد کردون مهد دولت ایران سلطان ناصرالدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان

چون کار بهمن میرزا بنهایت شد و در مملکت آذربایجان فرمانگذاری شایسته می بایست برحسب فرمان شاهنشاه
غازی و صوابدید کارداران دولت این قرعه بنام رخشنده آفتاب فلک سلطنت و تابنده گوهر بحر خلافت
ولیعهد کیوان مهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه برآمد آنگاه برحسب فرمان میرزا فضل الله مستوفی
علی آبادی بوزارت او مفتخر گشت و عباسقلی خان جوانشیر امیر دیوانخانه آذربایجان گشت و میرزا جعفر خان
مشیرالدوله برای نظم امور دول خارجه معین آمد و میرزا جعفر وقایع نگار رتبت منادمت یافت و میرزا موسی

تفرشی مستوفی برای جمع و خرج منال دیوانی مامور گشت و عبدالمحمد خان قورخانه چی عامل قورخانه شد و حمزه خان
انزابی استرابادی از بهر پاسبانی و حفظ قلعه تبریز منشور گرفت این جمله از چاکران درگاه شاهنشاه غازی مامور
بملازمت رکاب حضرت ولیعهد آمدند اما عباسقلی خان جوانشیر دیگر باره بصوابدید اولیای دولت مامور
باقامت گشت و میرزا موسی مستوفی نیز کوچ نداد این هنگام ولیعهد بسیج راه فرمود و چاکران خویش را نیز
فرمان کرد تا اعداد کار کردند و روز نوزدهم صفر از دارالخلافه طهران خیمه بیرون زده نخستین در قریه کن منزل
فرمود و از انجا راه آذربایجان پیش داشت و از کثرت برف و برودت هوا از طهران تا تبریز را چهل و چهار روز طی مسافت
فرمود و مردم آذربایجان چنانکه تن پذیره جان کند صغیر و کبیر طریق استقبال بر دوشهند و شادخوار و کامیاب
آمدند و میرزا جعفرخان مشیرالدوله خادمان سرای و پردگیان حضرتش را از دنبال کوچ داده به تبریز برد و حضرت
ولیعهد بعد از ورود به تبریز از ان خوی سلطنت که خدای در نهادش نهاده بود و آن جود که در طبیعت بود و دیعت
داشت معادل دویست هزار تومان از منال دیوان را باخرج صندوق دار و خوانسالار و امیرآخور سر بسر کرد و
از خراج آنچه ازین خرج بر زیادت آمد از بهر عطای درویشان و اجرای دیگر چاکران باز گذاشت و هم تازه بکنوج
لشکر بنظام کرد و فوج ناصریه نام نهاد تا میرکت این نسبت همیشه منصور باشند امامیرزا فضل الله وزیر به برحسب
فرمان از ملازمت رکاب ولیعهد بجای ماند تا جمع و خرج خراج آذربایجان را باهم راست کند چون انکار باپرداخت
ملقب بنصیرالملک گشت و روز پست و هشتم جمادی الاولی از طهران بیرون شد و شانزدهم جمادی الآخره در
ظاهر تبریز فرود شد و روز نوزدهم ازین پیش چنان افتاده بود که در میان مسلمانان و جماعت ارمنی که در تبریز سکون
دارند مناقشتی برفت از بهر آنکه یکی معلم از قنسل دولت روسیه که متوقف تبریز بود نا پدید شد و این قصه را محمدخان
پکلربیکی انهی کرد و محمدخان چند تن از مردم شهر را که گمان این سرقت بدیشان میبرد گرفته بند بر نهاد و مردم شهر
ازین حدیث بهم برامدند و گفتند ما هرگز سر بدین حکومت فرو نخواهیم داشت که از بهر سگ یکمن مردکافر
چند کس مسلمان را در حبس خانه بنیداز ند و پایمال عقاب و نکال سازند بالجمله مردم حرفت داهل سوق که بی بیمی
غوغا طلب اند و بی حاجتی در طلب لجاجت در بازارها ابواب هجرات خویش را فراز کردند و بیکتاز در امدند
و همدست و همدستان بنجانه را ممنه در رفتند و هرچه یافتند بغارت برگرفتند چون انخبر در حضرت ولیعهد
سمع رضی افتاد درخشم شد و چنان آن بود که بقتل انجماعت فرمان دهد بزرگان درگاه زبان بشفاعت باز کردند
و نیز حلم پادشاهانه و تائید ملکانه جنبش کرد و آتش غضب را بزلال عفو خامد نمود پس بفرمود تا نصیرالملک بشهر
درامد و در اصلاح ذات بین خوزی نماید لاجرم نصیرالملک نیز ان آن فتنه را بزلال تدبیر بنشاند و مردم را بسر
حرفت و صنعت خویش باز داشت و ازانسوی انخبر بدارالخلافه بردند و کاروان دولت احمدخان نوائی
نایب ایشیک آقاسی را برای فحص انحال روانه آذربایجان فرمودند بعد از ورود به تبریز بفرمان ولیعهد دولت
السلطان ناصرالدین شاه اموال را ممنه را از مسلمانان مسترد ساختند ازین پیش مرقوم افتاد که بعد از وفات
منوچهرخان معتمدالدوله میرزا علی محمد باب را برحسب فرمان از اصفهان بآذربایجان بردند و در قلعه
چهریق محبوس بداشتند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد و حاجی میرزا آقاسی نیز

عریضه

عریضه بحضرت ولیعهد نگاشت که بعضی از مردم نادان کژنیک را از بدو پنجاه را از صد ندانند و بر زیادت این
مرد را که مال نباشد و بکار حرفت وصنعت نیز همت نه بندد و در راه دین بتحصیل یقین نکرده بود و طلب فتنه
وغوغا باشد و همی خواهد که کار دین و دنیا دیگرگون شود بلکه در میانه بنوائی رسد و از نیکو نه مردم از و در رویزد
فریفته میرزا علی محمد باب شده اند و باب اغوا و ضلالت باز و اشته اند هم اکنون بفرمای تا او را از چهریق بدارالاماره
آرند و علمای آن بلده را بانجمن کن تا سخن او را اصغا فرمایند و مکنون خاطر او را باز دانند چون منشور شهریار ملحوظ ولیعهد
دولت و شمس ملکت افتاد بفرمود تا باب را از چهریق به تبریز تحویل دادند و در سرای کاظمخان فراشباشی باز
داشت و روز دیگر حاجی ملا محمود نظام العلما و ملا محمد ممقانی و جماعتی از علمای شهر را انجمن کرد و حکم رفت
تا باب نیز در آمده در مجلس علما بنشست چون آغاز مجادله طراز شد نخستین نظام العلما سخن کرد و در دی با باب
کرد و گفت این کتابها که بقانون قرآن مجید و صحایف سماویه بنام شما در بلدان و امصار ایران پراکنده است آیا
از مقالات شماست یا شما را اقتری کرده اند باب در جواب گفت این کلمات از خداست نظام العلما گفت سخن
بلغز و معما کردن در این مجلس و انجمن بکار نخواهد بود چه بسخنان تو جمعی در خراسان براه عصیان همی روند و گرد
در ما زندان طریق طغیان دارند سخن بی پرده گوی و خود را از پرده بیرون شو باب از این کلمات برآشفت و گفت
ارمی اینهمه مقالات من است نظام العلما گفت همانا تو خود را شجره طوبی نامیده و این سخن کشف آن کند که هر چه
بر زبان تو میرود خدای فرماید گفت خدای تو را رحمت کند سخن جز این نیست نظام العلما گفت آیا شما رضا داده اید
که مردمان تو را باب نام کرده اند گفت این نام مردمان بر من نبسته اند بلکه خدای مرا بدین نام خوانده همانا من باب
علم این وقت ولیعهد فرمود من چنان نهاده ام که اگر تو باب علم باشی من از این مسند فرود آیم و تو را بر نشانم نظام العلما
گفت نیکو سخنی گفتی امیر المؤمنین علی علیه السلام که باب علم بود سلونی قبل ان تفقدونی میفرمود و از طبقات ارض
و صفحات سموات اگر کسی پرسشی میکرد و برحسب آرزو جواب میگرفت اکنون که تو باب علمی مشکلات خویش را در
علوم با تو عرضه خواهم داشت نخستین از علم طب سئوالی کنم گفت من طب نخوانده ام فرمود از علم دین پرسشی کنم و
علم دین را بی فهم قرآن و حدیث نتوان دانست و فهم قرآن بی علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و غیر ذلک
نشود و نخست سخنی از علم صرف بمیان انداخت و پاسخ گفت علم صرف در کودکی تلمذ کرده ام و اینک در زمن
حاضر نیست نظام العلما گفت تفسیر این آیت را از قران مجید بنمای که میفرماید هُوَ الَّذِی یریکم البرق خوفا وطمعا و هم
بگوی که با علم نحو چه ترکیب دارد و هم بگوی شان نزول سوره کوثر چیست و تسلیه پیغمبر صلی الله علیه و آله از این
سوره چه باشد لختی متفکر گشت و در بیان آن مهلت خواست باز نظام العلما بسخن آمد و گفت معنی این حدیث
بگوی که در میان مامون خلیفه عباسی با حضرت امام ثامن رضا علیه السلام اقتا و قال مامون ما الدلیل علی خلافة
جدک علی بن ابیطالب قال آیة انفسنا قال فلانسائنا قال فلانبائنا فسکت مامون گفت این حدیث نیست
علمای مجلس گفتند همانا حدیث باشد نظام العلما گفت گرفتیم حدیث نیست آخر مقالتی از عرب است معنی
آن را بفارسی بگوی همچنان مهلت طلبید و یکباره نظام العلما گفت شرح این حدیث کن که میفرماید لعن الله
الیعون فانها ظلمت العین الواحده باز لختی در از سر فرو کرد و گفت اکنون چیزی ندانم دیگر باره پرسش

کرد که معنی این کلمات علامه حلی چیست که میفرماید اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی همچنان تعریف کن فصاحت و بلاغت را بگوی در میان اینها از نسب اربعه چه نسبت است نه تو آخر کرامت خویش بر فصاحت بازبسته بگوی شکل اول چیست بدیهی الانتاج است جواب هیچیک را نتوانست باز داد آنگاه نظام العلما گفت یک سخن دیگر باقی است هم آنرا بر تو عرضه می کنم تا این علوم همه قیل و قال است و ما از اینها همه چشم بپوشیم هر که بدینگونه دعوی دارشد و معجزه و کرامتی بدید کند از برای کس جای سخن نماند و هر که بد و نکره و دکافر کرد و این هنگام باب سر برداشت و ولیرانه پرسش کرد که چه کرامت خواهی گفت شاهنشاه غازی وجعی صعب در پای وارد همی خواهم که دفع آن وجع کنی گفت این نتوان کرد ولیعهد فرمود نظام العلما زمان کهل و شیخوخت دریافته و ضعف پیری او را از ملازمت رکاب ما باز داشته اگر توانی او را جوان کنی تا همه وقت با ما کوچ دهد گفت این را نیز نتوانم نظام العلما گفت این مرد از همه علوم بیگانه است و با کشف و کرامت نیز آشنا نیست باب چون این سخن بشنید بر آشفت گفت من آنکسم که هزار سال است انتظار او را می برید نظام العلما گفت تو صاحب الامری گفت هانم گفت صاحب الامر نوعی بوده یا شخصی میاشی گفت صاحب الامر شخصی میباشم نظام العلما گفت نام تو چیست و اسم پدر و مادر تو چه است و مسقط الراس شما کجا است و سالیان شما چند است گفت نام من علی محمد است و مادر من خدیجه است و اسم پدر من میرزا رضای بزاز است و مسقط الراسم شیراز است اکنون از زندگانیم سی و پنجسال میگذرد نظام العلما گفت نام صاحب الامر محمد است و پدرش حسن و مادرش نرجس نامیده میشود و مسقط الراس آنحضرت سر من رآه و عمر مبارکش از هزار سال افزون است گفت هم اکنون من کرامتی از خویش کویم که بدین سخن مرا باور دارید گفتند نیکو کاری باشد بگوی آن کدام است گفت من روزی هزار پت کتابت میکنم گفتند کرفتیم که این سخن بصدق باشد نگارندگان بسیارند که از من افزون نویسند و این معجزی نباشد اینوقت ملا محمد ممقانی گفت تو در قرآن خویش آورده که اول من آمن بی نور محمد و علی از نیکونه خویشتن را از ایشان برتر و بهتر دانی زمانی متفکر گشت و متوحش شد دیگری از علما گفت که خدای در آیه خمس فرموده فان لله خمسه شما ثلاثه فرموده اید از کجا این آیه نسخ شد از کمال وحشت گفت ثلث نصف خمس است حاضران بخندیدند ملا محمد گفت کرفتیم ثلث نصف خمس است شما چرا حکم بر ثلث میکنید و حال آنکه خدای خمس فرموده لختی خیره خیره نکریست و پاسخ نداد و گفت مکر ندانسته اید که من مرتجلا خطبه فصیح همیکویم و نویسم و برخواند که الحمد لله الذی رفع السموات و الارض و این کلام را بفتح تا و کسر ضاد قرائت کرد چون هنگام ولیعهد با اینکه هنوز از عمر مبارکش شانزده سال افزون نرفته بود بتائید خدای و الهام دولت فرمود بت و ما بتا و الف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجر معا در دوی با باب کرد و فرمود این سخنان بیهوده تا چند و مردم عامه را تا چند اغوا کنی و بضلالت افکنی و چرا خویشتن را صاحب الامر خوانی ائمه ما علیهم السلام آن هنگام که بکلکتهای یزدانی باید مظلوم باشند همچنان صابر و شاکر بودند و یک یک بدست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند اگر صاحب الامر همی خواست مظلوم و مغلوب بود و غیبت اختیار نمیفرمود این غیبت از بهر آن است که چون ظاهر شود و معجزه تمامت انبیا با او باشد و بنماید و بر همه عالمیان غلبه فرماید و همه و نیها و آئینها را یکی

کند

کند وهیچکس سر از چنبر حکم او بیرون نتواند کرد هزار سال از بهر آن غیبت نفرموده که چون آشکار شود کاهی جنبیدن
نظام الدوله اش با چوب ادب کند وکاهی در مجلس چوبق در تعب باشد همانا دانسته ام که در تسخیر آفتاب کوشش
کردی ودر تابستان بوشهر وکرمای عتبات در برابر آفتاب با سر برهنه روز بشب بردی چندانکه دماغ خویش
اشفته کردی وچون مردی دیوانه بوده حکم بقتل تو نمیرانم لکن با چوبت رنجه وشکنجه میفرمایم که این مردم عوام بدانند
توصاحب الامر نیستی وهیچکس در جهان با حضرت عجل الله فرجه نتواند چیره شد این بگفت وباعوانان وفراشان
بفرمود وباحملی از چوب درآمدند وهر دو پای باب استوار ببستند وباچوب مضروب داشتند باب فریاد برداشت
وباستغاثت وانابت همی اظهار ضراعت نمود ونظام العلما یکتن از مردم خود را بسراو بداشت واورا همی تلقین کرد
که بکوی پلیدی سگ وخوک خوردم ودیگر چنین سخن نگنم واو بدینکونه همی زکفت بعد ازین وقایع دیگر بارش بحضرت
بردند ومحبوس نمودند وهم درینسال میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که شرح حال او در ذیل نام او مرقوم خواهد
شد وداع زندگانی گفت وبجنان جاویدانی شتافت فرزند او میرزا یوسف که در زمان زندگی پدر در دیوان
حساب ممالک نیابت داشت برحسب منشور پادشاه استیفای ممالک محروسه بدو مفوض شد وخط وخالم
بجای پدر نهاد وهم درینسال علی اشرف خان ماکوئی که حکومت زنجان داشت با مردم آن بلده از در اجحاف وتعدی
میرفت وبر زیادت ازین حفظ اموال وفروج مسلمین را که در فرمان روائی علت غائی است خوار می شمرد وقتی
چنان اتفاق وکه زنی از مردم آن بلد را بدست کرده یکشب تا بامداد بداشت وبی شرط مزاوجت با او طریق مضاجعت
گذاشت صبحگاه آن زن بمیان بازار آمد وقصه شب دوشین بتکرار کرد آنگاه معجر از سر برگرفت وبمیان مردم
افکند وکفت با این غیرت وحمیت معجر زنان بر سر کنید وبازنان بسر برید مردم از کلمات او بخروشیدند وبخروشیدند
وانجمنی بزرگ کرده غوغا برداشتند وهمدست وهمداستان بسرای علی اشرف خان تاختند واورا محاصره نمودند وخشت
وهم زنانی دیر برنیامد که از در وبام بخانه او در رفتند او را بگرفتند وبدرون حمامی برده سر ومنذرش را بکوفتند سرش را
بچند جای جراحت کردند وبختش بیازردند چون بیم قتل او میرفت چند کس بام حمام را بشکافتند واورا صعود داده از آنجا
بیرون شتافتند واو بمیان قریه درکریخت وصورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی احمد خان نوائی
نایب ایشیک آقاسی را مامور فرمود که بدان بلده تاخته علی اشرف خان را روانه درگاه دارد وفحص کند که سبب
طغیان که بوده است وهرکه آلوده عصیانی است ماخوذ داشته بحضرت فرستد احمد خان برفت وعلی اشرف خان را
هم از کرده راه روانه داشت واز آن قصه باز پرسی بسزا کرد ومعروض داشت که اگر مردکناه را یکیفر بدیکر تمامست
این شهر را تباه باید ساخت چه این غایله ناکاه روی داده وتمامت مردم این شهر در این امر متفق بوده اند بدین
تدبیر مردمان را از تعذیب وتدمیر بسلامت داشت

وقایع سال یکهزار ودویست وشصت وچهار هجری وخاتمه امر شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار

درسال یکهزار ودویست وشصت وچهار هجری چون بشصت ساعت وپست وسه دقیقه از روز دوشنبه چهاردهم
شهر ربیع الثانی سپری شد مطابق سنه پیچی ئیل ترکی آفتاب بیت الشرف تحویل داد وشاهنشاه غازی محمد
شاه قاجار بآئین جم وملوک عجم جشن عیدی بپای برد ودرین سال شاهزاده حمزه میرزا از ارض سلطان چنانکه بران

وفات میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک

شورش علی اشرف خان ماکوئی در زنجان وسرکوبی او

اشارت شد بچمن زاد کان آمد و در انجا مکشوف افتاد که ملا حسین شبر دیه بشهر مشهد در آمده مردم را بکیش میرزا علی محمد باب
دعوت میکند و جمعی با او پیوسته اند و از جانب دیگر علمای شهر از بهر دفع او انجمنی کرده اند و کار بمقاتلت افتاده لاجرم
شاهزاده چند تن بطلب او فرستاد و او را بلشکرگاه آورده و باز داشت چنانکه شرح حال او از این پس مرقوم خواهد
شد و هم در ایسال آن وجع که از مرض نقرس ده سال برافزون بود که با بدن مبارکش ملازمت داشت بر زیادت
گشت چه این پادشاه را که جوابر و جگر هزبر بود و در کار غزو و جهاد جدی تمام داشت این مرض مزمن او را نمیگذاشت
بیشتر وقت ملازم بستر بود و آنگاه که بهبودی حاصل میکرد نه آن بود که از وجع پای والم دست آسوده شود چنانکه خود
میفرمود هنگامی که مردمان مرا صحیح دانند چندان در دناکم که اگر آن درد را بر چندتن قسمت کنند همه فریاد واغوثاه
بردارند عجب آنکه با چندین درد و محنت و قوت سلطنت هرگز با زیردستان سخن بخشونت نگفت و با همه مرض سبب
ضیق صدر و شراست خلق او نگشت و همواره با رخی چون گل بربار و خلقی چون بهشت و بهار مبارک دیدار و خوب
گفتار بود و هرگز پناهنده را محروم و خواهنده را مایوس نداشت چندانکه تمامت خراج ایران را در وجه چاکران
درگاه و زعمای سپاه و علمای بلدان و اهصار و مساکین هر شهر و دیار به تیول و سیورغال و اجری و مواجب بذل
کرد و هنوز هرکس از او مستلتی کرد و حاجتی جست از کمال جود و سخا و غلبه شرم و حیا نیروی رد سئوال نداشت لاجرم
بدانچه سائل خواسته بود فرمان اجابت میکرد و کار بدینگونه رفت تا معادل دو کرور تومان زر مسکوک خرج جود او
از دخل ایران برزیادت گشت بعضی از مردم بخیل چنان وانمودند که شاهنشاه جواد این بذل و احسان را حسابی بر
نگرفته است و اینکار بدست ادبی جواز کفایت و درایت رفته است اندک اندک این سخنان گوش زد پادشاه شد
و بر خاطر مبارکش ثقلی عظیم افکند و فرمود درهم و دینار را از خاک کوی و بازار افزون ندانم و لعل پاره را از سنگ
خاره بیرون نخوانم و چون مرد بخیل از انچه احسان کرده ام پشیمان نیستم جز اینکه روزگار بر من تلخی رود و که چه
باندازه آرزوی خواهندگان بر اثیار زر و مال توانا نباشم و همچنان وقتی بفرمود تا صفحه را رقم کردند و مطوع ساخته
در بلاد ایران بپراکندند بدین شرح که مردمان چنان ندانند که ما در ضبط اموال و اخذ منال پنا و توانا نیستیم بلکه
بعد از وفات شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار اندوخته شاهزادگان و ذخیره ایشان را نیکو میدانستیم و اگر انجا را
از مسند حکومت دفع دادیم از بهر آن بود که در کار سلطنت و امر مملکت خللی بار ندیشود و اما معادل شانزده کرور
تومان زر مسکوک اندوخته ایشان را از ورد و اندیشه و علم برزمان و فرزندان ایشان باز گذاشتیم و نام نبردیم و اگر دو
چندان بود هم ندیده می انگاشتیم زیرا که ما را چشم بر تخت و تاج است نه بر باج و خراج مع القصه این چنین پادشاه را
دو فوادح امراض و انقحام اسقام از کشورگشائی و ملک ستانی چنانکه میخواست باز داشت و همه ساله از زین پیش نبود
که هنگام ماجورا و سودت کرما از طهران یکدو فرسنگ پیرون شود و در ییلاق اوتراق فرماید و هنگام
خریف بدارالملک مراجعت نماید این هنگام بصوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت که بر فراز قریه تجریش
بنیان قلعه استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر ییلاق بدانجا سفر کنند و اقامت جوید لاجرم بنایان از
سنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و با اینکه این بنا بر سنگ
خاره بود خندقی عمیق بر سنگ خاره حفر کردند و بعضی دور و قصور در میان قلعه بپرداختند با انیکه یک

نیمه کار قلعه هنوز راست نبود و معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار رفت و چون هنگام تابستان برسید
شاهنشاه غازی بدانجا کوچ داد و همچنان بنایان و دیوارکران در عمارت قلعه بکار بودند و نیز یک تیر پرتاب
دورتر از این قلعه حاجی میرزا آقاسی از بهر سکون خویش قلعه دیگر بنیان کرد و محفلی متین برآورد و قلعه نخستین را
بنام شاهنشاه قصر محمدیه نام نهادند و آن حاجی میرزا آقاسی را بنام او عباسیه خواندند و چون شهر رمضان برسید
وجع نقرس در دست و پای پادشاه فزونی گرفت و حضرتش را علیل و ملازم بستر ساخت و این هنگام بر خم
زبان حاجی میرزا آقاسی بسیار از مردم ایران رنجیده خاطر بودند و همچنان مردم ماکوئی که خود را منسوب بحاجی
میرزا آقاسی میدانستند و بعضی از ایشان قوادو سپاه و حکام بلدان و امصار بودند بهیچ وقیقه از مراتب
جور و اجحاف فرو نمیگذاشتند و جماعتی که از ایروانی و ماکوئی در طهران اقامت داشتند از جمله سواران سپاه
بشمار میشدند هم با مردم دارالخلافه بشراست خلق و خشونت طبع میپرداختند و حاجی میرزا آقاسی چون این مردم را
منسوب بخویش میدانست و چنان می پنداشت که اگر وقتی روزگار ناشفته شود ایشان ملازمت خدمت او
خواهند کرد و دشمنان او را دفع خواهند داد لاجرم کیفر کردار ایشان را بتاخیر می افکند و صغیر و کبیر مملکت را
رنجیده خاطر میساخت و بهیچکس از بهم حاجی میرزا آقاسی نیروی آن نداشت که این سخنان را در حضرت
پادشاه معروض دارد و پادشاه را نیز بسبب اقتحام امراض قوت فحص این امور نبود و در پایان کار این پریشانی
بهمه مملکت سرایت کرد و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر که از نیک و بد سپاه آگاه بود و هریک از لشکریان را
از دیرمی و امیدی دیگر میرفت چنانکه مذکور شد مامور بتوقف کاشان بود امر لشکر نیز پریشان شد اگرچه مردم
ایران از لشکری و رعیت جز بسلطنت پادشاهان قاجار گردن ننهادند اما این هنگام کارها از نظام بیرون
بود چنانکه از بهر اخذ اجری و مواجب بسیار وقت سربازان سپاه زعمای درگاه را احصار میدادند و حکام بلاد
در اتفاذ مثال دیوان کار را مهمال و اهمال میکردند و بسیار کس از بزرگان مازندران در حاضر شدن بدرگاه
تقاعد میورزیدند و جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب در مملکت مازندران در بقعه شیخ طبرسی انجمن شده مهد
فتنه دیگر بودند کار خراسان نیز آشفته بود چنانکه تفصیل اینجمله در جای خود بشرح خواهد رفت مع القصه در قصر
محمدیه علل شاهنشاه غازی هر روز بقوت شد و قوی طبیعی ضعیف گشت چون عید صیام نزدیک شد و پادشاه
از بار عام ناچار بود تا مردمان از حیات او بدگمان نشوند و سر بطغیان برنیاورند عیسی خان پسر امیر محمد قاسم خان
قوانلو را که اینوقت ایشیک آقاسی بود فرمان رفت که بامداد عید چاکران حضرت را در پیشگاه حضور انجمن کند تا
شاه را دیدار کنند و زود و القای رخصت انصراف ایشان نماید تا مبادا از طول اقامت آنجماعت پادشاه تعب
و زحمت افتد با لجمله صبحگاه عید مردمان در پیش روی پادشاه بر صف شدند و بزرگان درگاه در حاشیه
ایوان روه بسته من بنده بر جای تیکه بود سخنی چند به تهنیت راندم ضعف مزاج مبارکش مجال نگذاشت که مجلس
بخاتمت پیوندد و فرمان کرد تا شاه در دوان ایوان را فرو هشتند و حضرتش را از فراز تخت بزیر
بستر حمل دادند

وصایای شاهنشاه غازی هنگام وداع زندگانی با ستر کبری و مهد علیا

در این وقت بانوی سرای سلطنت مهد علیا والده ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه را از قصر نیاوران کسکون داشت طلب کرد و فرمود افسوس همی خورم که چرا ولیعهد دولت را در این قلیل مدت مامور آذربایجان ساختم و این هنگام که روز من بگران میرود و دواع جهان میکویم بر بالین من حاضر نیست چشم من از دیدار او و گوش من از گفتار او بی بهره ماند و هم چنان آن میرود و که این مردم که حاضر دارالملک اند بعد از من درهم آویزند و فتنه انگیزند و پای تخت که مترلت قلب مملکت دارد چون آشفته شود و بعید نباشد که این پریشانی در تمامی بلدان و امصار سرایت کند و کار ولیعهد بزحمت و صعوبت افتد اکنون رای آنست که اگر توانی پس از من تو خود این بلد را بنظم کنی و زمام دولت را از دست نگذاری و خزانه دولت و اثاثه سلطنت را حفظ و حراست فرمائی نه تو آخر دختر پادشاه و بانوی سرای پادشاه و مادر پادشاهی کم از ان مباش که روزی چند تخت و تاج را بداری تا صاحب تخت و تاج ورا ید و هم از من بافرزند من بگوی که اینجهان را تقا نباشد و با هیچکس ابقا نکند با عدل و داد تعمیر جهان باقی کن و با مردمان نکوئی فرمای رسول خدائی میفرماید خَیْرُ النَّاسِ اَنْفَعُهُم لِلنَّاسِ یعنی بهترین مردم آنکس باشد که سود او با مردم بیشتر باشد و فرمود پادشاهی که در ازای خدمتی نعمتی دهد کار بازرگانی کند مرد جواد و جوانمرد آنکس باشد که بجای جرم و خطا بذل و عطا کند و فرمود لیس الشدید بالصرعة اِنَّمَا الشَّدِیدُ یَمْلِکُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ رسول عجم و عرب میفرماید توانا آنکس نیست که در کشتی گرفتن توانا باشد بلکه توانای قادر آنکس است که بر غضب غلبه کند و عنان نفس را بگرداند و دیگر فرمود رسول خدای فرماید المستشار مؤتمن از بهر مشورت مردم با دیانت و امانت اختیار کن خسیسان بداندیش را با خویش آشنا مساز و مردم ناهجرب را در حضرت خود مقرب مفرمای زیرا که پادشاهان محبوس حشمت خویشند و جز با آن چند کس که بارداده اند با کس محاورت و مشاورت نتوانند و ایشان بهواجس نفسانی و وساوس شیطانی بسیار باشد که با هم متفق شوند و کسی را بکذب و سعایت آلوده جنایت کنند و پادشاه قادر قاهر آن بیگناه را تباه کند پس پادشاه باید صابر باشد و چون کوه پابرجا بهر بادی جنبش نخورد و در عقاب مردم بشتاب نزود و در کار اعمال استعجال نفرماید بلکه عفو سیئات را از مکافات دوستر دارد چه اگر از عفو کناهی پشیمانی پیدا بهتر از آن است که در تعجیل عقوبت قرین ملامت کردد چون اندرز پادشاه بپای رفت او ولیعهد بهای های بگریست و این سخنان بر وقت نهاده رخصت انصراف یافت و بقصر نیاوران مراجعت کرد و روز دیگر از وجع نقرس بر زیادت در مزاج مبارکش هیضه رویه بشدت شد و هم درین ایام یکتن از مزدوران دیوار کران که در قصر محمدیه بکار بود در خواب چنان دید که شاهنشاه سلبی سیاه در بر کرده بر منبری برامد و با نکی که سکان جمیع بلاد و امصار اصغا نمودند مرثیه انشاد فرمود با مداد ان همچنانکه در رسته مزدوران یکذشت و شاه نکران بود ناکاه زمین بوسید و قصه خواب دوشین را بکذاشت شاهنشاه غازی تعبیر این خواب بدانست و فهم کرد که خبر مرک اوست که بلاد و امصار را فرو کیرد و بهمه جا فرارسد لکن با بقای دین حنیفی و حلم احنفی هیچکونه دیکرکون نشد و آن مزدور را نواخت و نوازش فرمود و حکم داد تا او را مشتی زر بذل کردند با الجمله یکشنبه چهارم شوال چون حاجی میرزا آقاسی از قلعه عباسیه بر عادت همه روزه عیادت پادشاه را تصمیم عزم داد و چون بدروازه قصر

محمدیه رسید سهراب خان کرجی از سربالین شاهنشاه کناری گرفته نزدیک او شتافت و در گوش او گفت که روز پادشاه امروز و اگر نه امشب بشما مکاه رسد حاجی میرزا آقاسی بهراسید و پیم کرد که اگر بدرون قلعه آید چون حال پادشاه را بداند و دشمنان او را ماخوذ دارند لاجرم از بیرون دروازه قلعه عباسیه مراجعت کرد و در انجا با مردم خویش نگران نشست که کار بر چگونه شود و شب سه شنبه ششم شوال شاه را جز خاشاکی از جان در بدن نبود هم در اینحال چنانکه توانست نماز خویش را بگذاشت و خدای را بوحدانیت بستود چه مردی موحد بود و چون دو ساعت و سی و پنج دقیقه از شب بگذشت تهلیل کنان تاج و تخت بگذاشت و بجنان جاوید خرامید اللهم البسه حلل الایمان وارفع مقامه فی فراویس الجنان هم دران شب گروهی از مردم استشمام این واهیه دیگر شدند و بامداد ان این خبر موحش سمر گشت جسد همایونش را هم در قصر محمدیه غسل و غسل دادند و بنحو شیعیان محفوف ساخته در محفه نهادند مهد علیا دستر کبری والده ولیعهد در قصر نیاوران این قصه بشنید و مویه کنان بشتافت و مادر شاهنشاه گذشته که چند ساعت قبل از مرگ پسر را عیادت کرد و بقصری که در امامزاده قاسم داشت مراجعت کرد از این قضا موی بکند چاکران درگاه از دور و نزدیک و یله کنان انجمن شدند و آقا محمود مجتهد را که این هنگام در قریه تجریش مقام داشت حاضر کردند تا بر جنازه او نماز گذاشت و اینوقت از شناختگان چاکران که اقتدا به آقا محمود نمودند حسینعلی خان معیر الممالک و آقا محمد حسن مهردار و محمد علی پیک ناظر بودند این بنده کمنام نیز حاضر بودم روز نهم شوال جنازه شاهزادگان و بزرگان درگاه و سران سپاه انجمن شدند و علمهای سیاه افراخته کردند و جسد پادشاه را بدان آئین که در زمانی که وجه محل داوند شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه از قضای جنازه و پیش روی صف جای کرد و پروکیان سرای سلطنت بر قانون خویش راه برگرفتند و از آنسوی مردم دارالخلافه عالم و عامی و عاقل و جاهل باستقبال بیرون شدند بدان آئین جسد مبارکش را تا ظاهر دروازه طهران آورده در باغ لاله زار بجایت نهادند و مجلس تعزیت بپای کردند و باعطای سائلان و طعام زایران پرداختند این بود تا شاهنشاه منصور از آذربایجان برسید دیگر هر حادثه که بعد از وفات شاهنشاه مبرور حدیث شد و اختلاف کلمه که میان بزرگان درگاه پدید گشت در کتاب تاریخ شاهنشاه جوان بخت فرازنده تاج و تخت السلطان ناصرالدین شاه بشرح خواهد رفت انشاالله تعالی بحوله وقوته

ذکر اخلاق ستوده و صفات حمیده شاهنشاه غازیه

این پادشاه پاک طینت صافی طویت هرگز دست بمنکری نیازید و لب بمسکری نیالود تابع شریعت احمدی و انبیا و سالک طریقت سر حلقه اولیا بود تمامت چاکران حضرت را رخصت کرد که ایام جمعه حاضر درگاه نشوند و در مساجد راکع و ساجد باشند علف و آذوقه لشکریان را که در محل رعایا بود و معادل پانصد هزار تومان برمی آمد بفرمود تا هنگام اخذ سند بر عیت بنویسند و دیوانی محاسب دارند و هر مزرع و مربعی که در عهد دولت نادر پادشاه افشار و پیش ازان کاروانسرا و دیوان مضبوط و بخالصه داشته بودند فرمان کرد تا مردمان و ورثه مالکان بسجل خویش بیاورند و هر کدام در محضر شرع شریف معتبر گشت مسترد ساخت و در زمان سلطنت او چندان صنایع و بدایع بدست استادان چرب دست

باستقبال شد که حکامی دول خارجه در ملاحظه هریک تحسینی جدا و تحیتی جداگانه فرستادند باندازه نیم شهری جباخانه و توپخانه بنیان شد و بفرمان شهریار یکهزار توپ قلعه کوب ساز و برنجیدند و بسفشد و برعرادها سوار کردند و لایق این اعداد و جمپاره و کلوله شل و کلوله توپ و تفنگ سربازان و فیشنگ جنگیان و توپخانه آماده کردند و حاتم خان جباردار باشی که در ساختن فیشنگ جدی وافی بکار برد ملقب بشهاب الملک گشت وقتی حاجی میرزا آقاسی بر زبان رانده بود که در مدت سلطنت شاهنشاه غازی سی کرور تومان زر مسکوک بکار توپخانه و توپخانه رفته است و چران حضرت برحسب فرمان فحص احیال کردند معادل ده کرور تومان برآمد و هم در اینسال ازان پیش که روز شاهنشاه کوتاه شود هر دیه و قریه و مرتع و مرعی که در ایران حاجی میرزا آقاسی بدست کرده بود بر طریقت شریعت غراسجلی کرده بشاهنشاه غازی هبه نمود و بینجمله در صفحه اداره نگاران و مستوفیان دیوان یکهزار و چهارصد و سی و هشت قریه و دیه و مزرع بشمار آمد و اینکار را ازبهر آن کرد که بزرگان درگاه که با او دل بد داشتند و گاه گاه در حضرت پادشاه راه میکردند و بخیانات و استعارات مکشوف میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده کرور تومان دیه و قریه از بهر خود کرده است و هر سال یک کرور تومان منافع آن را ماخوذ میدارد و چون از هیچ راه کسی را در وزارت او قوت خلل و شمه نبود حاجی میرزا آقاسی خواست تا ازین در نیز زبان مردم را بریده دارد و تا مبادا روزی شاهنشاه بحبال او را بدست اعدا پایمال کند و شناخته بود که او زر و سیم بذخیره ننهد و جز آب و خاک اندوخته نکند پس این املاک را و آنچه در دست داشت بپادشاه بخشید با الجمله دیگر آثاری که از شهریار بیادگار ماند فراوان بود از جمله ضریح روضه عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که خاقان مغفور فتحعلی شاه فرمان کرد و بپای نبرد شاهنشاه غازی بپای رسانیدند و بجای خود نصب کردند و دیگر بر سر قبر شیخ محمود صاحب گلشن راز در شبستر تبریز بقعه و حوزبنیان کرد و قبر شیخ فریدالدین عطار را در نیشابور قبه بساخت و مزار شیخ ابوالحسن را در خرقان بسطام عمارت کرد و قبر حاجی محمد حسن را در بلده نائین بقعه رفیع بپرداخت و زیارت گاهی ساخت و قبر حاجی ملا رضای همدانی را در کرمان گنبدی بلند برآورد و در طریق خراسان در منزل میاندشت دیگر جایگاه حضرت قنوات نمود و بنیاد رباطات فرمود و در اصفهان هر عمارت که از سلاطین صفویه بجای بود مرمت کرد و خود نیز خانها بنا نهاد و در طهران عمارات نیکو پرداخت و قورخانه و جباخانه و سربازخانه باندازه شهری عمارت کرد و دیگر وزرای درگاه و امرای پیشگاه و قواد سپاه بسیار کس را بدرجات عالیه ارتقا داد که نام بعضی ازیشان درین کتاب مبارک مرقوم افتاد و چون نام اینجمله در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است در ذیل احوال اعیان ممالک جهان ذکر هریک بشرح میرود و علما و حکما و دیگر بزرگان که درینوقت بوده اند هریک جداگانه مسطور میشود و ذکر حال ایشان را درینجا نگاردادن کاری بتکرار کردن است لاجرم ازین اطناب دست بازداشتم و نام مبارک فرزندان این پادشاه را نگاشتم

تفویض نمودن حاجی میرزا آقاسی املاک خود را بمصالحه شریعه بپادشاه غازی

ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

ذکر خاتمه امر محمد شاه قاجار

شمار فرزندان شاهنشاه غازی پسران و دختران هنگام وفات او نه تن بودند پنج تن از ایشان پسران اند اول چراغ خاندان سلطنت و فروغ دودمان دولت ولیعهد کردون مهد السلطان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه که امروز خسرو آفاق و پادشاه کردون رواق است همانا چون از پس این اوراق کتاب تاریخ این پادشاه ناصر و منصور مسطور میشود و درین ضیق مجال بشرح حال او که محال مینمود نپرداخت دوم شاهزاده عباس میرزا که باجد خویش همنام است در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ماه رجب متولد گشت و مادر او خواهر یحیی خان چرکسی است و ایشان از نسب با خلفای بنی عباس میرسانند سیم شاهزاده عبد الصمد میرزا مادر او از ترکمانان است و این نام نخواستاری حاجی میرزا آقاسی بر وی افتاد چون در طریقت موحدین ملا عبد الصمد همدانی مراد حاجی میرزا آقاسی بود نام مراد خود را بر شاهزاده نهاد و چهارم شاهزاده محمد تقی میرزا مادر او از اعیان کردان ارومیه است پنجم شاهزاده ابراهیم میرزا مادر وی نیز از ترکمانان است مادختران شاهنشاه غازی هنگام وفات او چهار تن بودند نخستین ملکزاده عزة الدوله است و مادر او دختر امیر محمد قاسم خان قوانلوست و باشاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه اصله خلافت زاد و شاخ مبارک و مصحف شرافت را سوره یاسین و تبارک کند دوم آسیه خانم مادر او دختر شاهزاده ماموردی میرزاست سیم عذرا خانم و او باشاهزاده محمد تقی میرزا از یک مادرست چهارم زهرا خانم مادر او یکتن از خاصان سرای سلطنت است وارد ات احوال این شاهزادگان هریک در کتاب سیم تاریخ قاجاریه در ذیل قصه ملک الملوک عجم ناصر الدین پادشاه بر نگار میشود هم اکنون عنان قلم را کشیده خواهم داشت و تاریخ دولت شاهنشاه منصور را که از آفت عین الکمال دور باد خواهم نگاشت و از انحضرت که مطاف حاجت و مُنیت است چنین منتظر میرود که این بنده ضعیف را در میان وضیع و شریف چنان بدارد که در نگارش کتابی چون ناسخ التواریخ هر روز طبع من گشاده تر باشد چه از سفاهت این بنده در میان چاکران حضرت طبع را طراوتی دیگر و کلمات را حلاوتی دیگر پدید شود همانا چاکران را در تقدیم خدمات اگر مددی از اشفاق پادشاه نرسد حمل کاه نتوانند کرد و اگر از پادشاه نیروئی بدست کنند کوه را بر کنند پیت ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد و مبدم حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد

خدایا از تو خواهنده ایم که این پادشاه را که ملجای پناهنده است بر آرزوها مظفر و منصور بداری و دشمنان او را مخذول و مقهور فرمائی و دین اسلام را پشتیبانی او بقوام کنی و خزاین آفاق را بدست جود او ختام بشکنی بحق محمد و آله الامجاد کتبه العبد الفقیر میرزا آقا تمرتی

قاجار

شاه

ناصر الدّین

السلطان

تاریخ

دولت شاهنشاه

ایران و خداوند تاج و تخت

کیان ملک الملوک عجم و آرش

ملک فریدون و جم السّلطان بن السلطان

السّلطان و انخاقان بن انخاقان بن انخاقان

از اکاذیب منشیانه و اغراقات مترسلانه

بری و عریست چه من بنده نگارنده را

بسیار وقت حاضر فرموده و فرمان

کرده اند که از وقایع احوال آنچه دیده

و دانسته حرفی بزیادت و

نقصان نکنم فتح را فتح

بنگارم

شکست را

شکست بنویسم

همچنان

خلد الله
ملکه علی القراض
الی الدوار
که
ما از مصدر
جلال حکم قضا مثال شرف
صدور یافت امتثال امر این عبد
عبودیت دثار میان استوار کرد و بر حدیث
که در موارد ملک و مداخل مملکت تقریر یافته
بی فضول تحریف و تصرف تحریر داد اگر در مطالعه
این قصص و روایات حدوث قصه یا نزول حادثه
بر خلاف عقیدت قائلی پسند خداوندان
خرد را نرسد که بر من بنده خرده گیرند
چه این اختلاف و آیات از خلاف روات
باد پدید آید و سخت صعب
است
که
از شرکای
جماعتی باز آیند و قصه
آن جنبات را بی اختلاف
کلمه باز گویند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی المن والطول ولا الاله القوة والحول الاول الذی لا یعرف نهایته والآخر لا یوصف بدایته الظاهر من ستراته غیوبیته والباطن فی ظهوراته عظمته تفرد بقدرته من مخلوقاته وتوحد بحکمته من مبدعاته والصلوة علی مصباح الظلم ومفتاح الحکم سند الخافقین سید الثقلین محمد خیرة المصطفین وعلی وصیه وامینه وقاضی دینه وحامی دینه شمس الغیاهب بحر المواهب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب وعلی الائمة من ولده الذین هم حج الله وکلماته التامات وغایة خلق السموات وخلاصة الاسطقسات علیهم آلاف الصلوات والتحیات وبعد چنین میگارد بنده حضرت یزدانی وچاکر درگاه سلطانی محمد تقی سپهر شهرتی لسان الملک که چون در سیر سلاطین قاجاریه کتاب اول وثانی بنهایت شد کتاب سیم را بزینت سیر ومفاخر خیر فخر السلاطین وفخار الخواقین ضرغام کنام سلطنت صمصام نیام تیمنت طلیعه باج وبخت ودیعه تاج وبخت نمودار دیدار ماه وخورشید یادگار فریدون وجمشید مؤید غیث الکرم ولبث الاجم ملک الملوک عجم السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت رایات دولته مرفوعة وآیات نصرته مطبوعة نگارد بید وتواریخ سلف بدین شرف تویخ مینهد همانا ملک ناصر وشاهنشاه منصور ناصر الدین شاه ملک عجم را قوام مملکت ورکن اشد ومحمد شاه را ولیعهد دولت وفرزند ارشد است ونام پدران این شاهنشاه منصور که هفت تن سلاطین سرور ند ازین پیش بر نگارکرد واجتناب از اطناب را در اینجا تنگ ارنپرداخت

مع هفده

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مع القصه این شاهنشاه منصور که چشم بدانش و دولتش دور باد در سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری موافق
اقش دار السلطنه تبریز چون چهار ساعت و ربع ساعت از غروب آفتاب سپری شد در شب یکشنبه ششم شهر
صفر المظفر متولد گشت و مادر او مهد علیا دختر کبری دختر زاده فتحعلی شاه و فرزند امیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان
قوانلوی قاجار است که بسیار وقت در کتاب تاریخ قاجاریه نام ایشان مسطور افتاد پس شاهنشاه منصور از سوی
پدر و جانب مادر منسب با فتحعلی شاه رسانده کمتر از پادشاهان را نسبی بدین فخامت و شرافت افتاده و این نکته
قصه ایست که از این پیش نیز بدان اشارت شد هنگامی که روزی شاه شهید آقا محمد شاه با فتحعلی شاه فرمود که سالها
در میان قبایل قاجار قوانلو و دولو تولکار رهبعادات و مخاصمت میرفت من چنان این خصومت را از میانه برانداختم
و جماعت دولو را با دولت خود شریک و سهیم ساختم و از بهر آنکه این مخالطت و پیوستگی را محکم کنم دختر فتحعلی خان
دولو را با تو نکاح بستم هم اکنون عباس میرزا را که از دختر وی داری بولایت عهد خویش اختیار کن دولو
بشکی دولو را با خود استوار فرمای و چون بعد از من تاج و تخت خاص تو کرد و عباس میرزا بمجد رشد
و بلوغ رسد دختر میرزا محمد خان دولو را که اینک پیشکار پیکی دار الملک طهران و کیزنده خراج ایران است
از بهر او نکاح کن و پسر یکه از این هر دو بوجود آید محمد شاه بخوان تا بنام من باشد و او ولیعهد ثانی دولت
تست و چون محمد شاه بسن رشد و بلوغ رسد همچنان توزنده خواهی بود و سلطنت در خاندان قوانلو قوای
عظیم خواهد داشت این هنگام دختری از خویشتن با پسر سلیمانخان تزویج ده و دختری که از وی آید
از بهر او عقد کن تا چون فرزند او بحجت سلطنت جای کند از دو سوی نسب بقوانلو رساند چون سخن بنجا
رسید آقا محمد شاه را سر دور و طربی عجب روی نمود و از جای خویش بپای خاست و از شدت وجد
و سماع بهر طرف متمایل همی گشت و چند کرت فرمود و همه اش قوانلوست همه اش قوانلوست و بسیار
افتاده است که پادشاهان بالهام دولت اینگونه سخن کرده اند اکنون بر سر سخن رویم چون شاهنشاه منصور
متولد شد پدر او محمد شاه و جد او نایب السلطنه عباس شاه و پدر نایب السلطنه فتحعلی شاه هر سه تن
زنده بودند و صیت آقا محمد شاه را نیز بیاد و شنیدند و بدین مولود بنظر عظمت می نگریستند و فتح اقالیم عظیمه
و ممالک بزرگ از جبین او مطالعه میکردند و در تربیت او روز میکذاشتند تا سه سال و چهار ماه و چهار
روز از روزگار او برآمد و روزگار فتحعلی شاه بپایان رفت و شاهنشاه غازی محمد شاه بدار الخلافه طهران
شتافت و تاج و تخت سلطانی بیافت چنانکه از این پیش بشرح رفت بالجمله محمد شاه چون صاحب تاج و گاه
شد و تعیین ولیعهد و دولت واجب افتاد برادران شاهنشاه غازی خاصه برادران عیانی در خاطر داشتند
که بدین محل رفیع و مقام منیع از تقاجویند و با یکدیگر همی گفتند که طفل سه ساله که هنوز در خور مهدست
لایق نیست که در دول خارجه بولایت عهد نامبردار شود و امر محمد شاه که دختر میرزا محمد خان دولوی
قاجارست نیز فرزندان خود را از چهره که هنوز کودکی بود و دستر میداشت و این مقام را از بهر قهرمان میدان
و بهمن میرزا خواستار بود و خالوهای محمد شاه و مانند محمد قرخان پیشکار پیکی دار الخلافه و الله یار خان آصف
الدوله و نوروز محمد خان سردار و دیگر برادران و فرزندان ایشان تمامت ولایت عهد شاهنشاه منصور را

رضا نمیداوند و این منصب را از بهر خواهرزادگان خود قهرمان میرزا و بهمن میرزا میجستند که عرق
سلطنت از خاندان وی لو منقطع نشود و یکباره کار بر توانلو فرو نیاید میرزا ابوالقاسم قایم مقام چون
این بدانست و منش آصف الدوله را نیز در هر کار واجب میشمرد در تقدیم این امر تصمیم عزم داد
و شاهنشاه غازی را تحریض همی کرد تا منشور ولایت عهد بنام السلطان ناصرالدین شاه رقم شد و وزرا
دول خارجه از قصه آگاه گشتند پس آن منشور را نفاذ آذربایجان نمودند تا بحضرت ولیعهد بسپارند بدان
کهتر شاهنشاه غازی فرمود من میرزا کرا این هنگام نایب الایاله آذربایجان بود چون آن منشور را ملحوظ داشت
گفت این منصب برای من انسب بود اکنون که بنام ناصرالدین شاه برآمد هم ما را اکراهی نیست بالجمله بفرمود
تا بساط شاهانه گسترده کردند سران سپاه و بزرگان درگاه انجمن شدند و منشور پادشاه را اصغا نمودند
و حضرت ولیعهد را درود و تحیت فرستادند مع القصه این شاهنشاه منصور از هنگام مهد ولایت عهد
یافت و هم دوران خردسالی حشمت پادشاهی داشت چنانکه در سلاطین قاجاریه هیچیک از ولیعهدان
دولت را آن مکانت و منزلت نبود زیرا که ولیعهد دولت فخیمه شاه نایب السلطنه عباس میرزا بود
و در روزگار پدر با حشمت اسکندر و عزم افریدون شناخته هر کشور بود و سالهای فراوان از آذربایجان
و خراسان طلیعه هیبت او بمشرق و مغرب میرفت با اینهمه برادران او محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین
عرب و عجم و محمد ولی میرزا حکمران خراسان و محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حاکم طهران و دیگر بلدان و امصار چون نیز دیک او میرفتند برادرانه سلام
میدادند و نایب السلطنه حشمت ایشان را بر پای میخواست و ایشان را جلوس میفرمود و چنان محمد شاه
غازی آن هنگام که ولیعهد دولت بود در مجالس و محافل از اعمام خود فروتر می نشست و ایشان را
توقیر پدرانه مینهاد و امانا صرالدین شاه که خدایش خیر ناصر و معین باد از کاهی که ولایت عهد یافت بلکه از
آنگاه که زینت مهد گشت هیچیک از شاهزادگان و صنادید ایران را در حضرت او رخصت جلوس
نبود او را تحیت پادشاهان کردند و بحشمت پادشاهی در او نگریستند و حضرتش روزتا روز بالیده همی شد
تا در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری که امپراطور ممالک روسیه سفر ارمنستان کرد و محمد شاه غازی
آهنگ هرات میداشت حضرت ولیعهد بجای پدر طریق ایروان سپرد و امپراطور روسیه زاویدا کرد
و چون یکهزار و دویست و شصت و یکسال از هجرت پیغمبر قرشی سپری شد بفرمان محمد شاه غازی ولیعهد خورشید
مهد دولت ایران را که این هنگام چهارده ساله بود مجلس عیش و عرس بگستردند و دختر شاهزاده احمد علی میرزا
از بهر او نکاح کردند و در نوبت کار رزم و بزم نیکو آموخته داشت و در ایوان خورشیدی رزمگاهان و در
میدان جمشیدی سرافشان بود و در پشت اسب تازی شیر نیستان و پور دستان را بازی کرفتی و در
بذل بدره و صره قصه قاآن و حدیث حاتم را بسخره شمردی و هم بفرمان محمد شاه غازی در سال یکهزار و دویست
و شصت سه هجری سفر آذربایجان فرمود و کار آن مملکت و حدود و ثغور آن اراضی را بانتظام کرد و شرح
اینوقایع تمامت در ذیل تاریخ محمد شاه مرقوم افتاد مع القصه حضرت ولیعهد در مملکت آذربایجان فرمان

فرمان

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

فرمان بود تا در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چنانکه مذکور شد شاهنشاه غازی محمدشاه در شب ششم شوال از این سرای پرملال بجنان جاویدان شتافت و دولت پنجروزه یافت و سلطنت اینجهان را بفرزند خویش ودیعت کرد

اختلاف کلمه امرای ایران و دارالخلافه طهران و تدبیر فرمودن مهدعلیا و ستر کبری و اندیشیدن چون شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در قصر محمدیه رخت بدار القرار برد ملازمان حضرت هم دران شب عریضه نگار کرده بنزد یک مهدعلیا و ستر کبری والده شاهنشاه منصور سلطان ناصرالدین شاه انفاذ داشتند خدمتش نخستین قصه این غایله را با فرزند خویش مکتوب کرده بدست مسرعی سبک سیر روانه آذربایجان داشت و خود چون سپیده صبح سر برزد در هودجی زرین جای کرده از قصر نیاوران بقصر محمدیه کوچ داد و چون در اطراف قصر محمدیه و حومه شهر سواران مافی و شاهیون بنهب و غارت مجتازان و مترددین کمر استوار داشتند جماعتی را بدفع ایشان برگماشت آنگاه چون اختلاف کلمه و تشتت آرای بزرگان ایران و چاکران سلطان را نیک میدانست و همچنان از شورش مردم کرمان و فتنه خراسان اندیشه داشت بر سلطنت فرزند هراسان بود پس تدبیری که هیچ وزیرکار را آگاه تصویر آن نتواند کرد و حکمتی که هیچ عاقل دانا بوصول آن توانا نشاند بود بحفظ حوزه مملکت و تقویم قوایم سلطنت پرداخت اگرچه برادرانش مانند سلیمانخان خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی حاضر حضرت بودند و در تقدیم خدمت شاهنشاه ایران در بذل سر و جان افسوس نداشتند لکن مهدعلیا بیمناک بود که مبادا با بعضی از امرای دربار طریق موافقت سپارند و جانب برخی را فروگذارند همیخواست تا چاکران دربار که سالها در حضرت شهریار کمر خدمت بسته و بمقامی رفیع و مکانتی منیع پیوسته اند مثل مانند دیگر را آسیب نتوانند لاجرم اختیار کسی واجب انگاشت که با صفات عقل و اصابت رای خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه باشد تا اگر بدست او از میان سرای و پس پرده فرمانی رود هوای دل خویش نخواهد و بران حکم نیفزاید و نکاهد از میان ملکزادگان شاهزاده علیقلی میرزا را که زینت فضل و ادب را با شرافت حسب و نسب توام داشت بوزارت خویش اختیار کرد و بصلاح و صواب دید او تمامت بزرگان درگاه را که همگان خواجه تاشان و دوستان ازیشان بکخدای و یکراه بنود چنان باهم بداشت که هیچ خاطری را خطری نیفتاد و هیچ باشی را خراشی نرسید و این چنان خطی خطیر بود که پادشاهی با سپاهی تدبیر آن نتوانست کرد و چنانکه بشرح میرود و همانا چون شاهنشاه غازی بسرای جاوید تحویل داد حاجی میرزا آقاسی چنانکه مرقوم شد بر خویشتن هراسناک گشت نه در هنگرات موت بر بالین شاهنشاه فراز آمد و نه بعد از فوت بر جسد پاکش نماز گذاشت بزرگان درگاه که روزگاری دراز از خشمنت طبع او در تعب بودند چون از وی این هول و هرب دیدند دل قوی کردند و در مخالفت او عقد موالفت بستند و هم دران شب میرزا یوسف مستوفی الممالک و حسنعلی خان اجودان باشی و الغوزکی وزیر فوجات دولت روسیه و فرنت صاحب شارژ دافر دولت انگلیس را دیدار کردند و گفتند تمامت

قواد سپاه و بزرگان درگاه از وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی قرین زحمت و ضجرت اند و در

مواضعه امرا در عزل حاجی میرزا آقاسی

عزل و عزلت او همدست و همداستان شده اند اگر ازین پس در کار دولت مداخلت کند بعید نیست که کار مقاتلت انجامد صواب آنست که شما او را بیاگاهانید تا خود کناری گیرد و ازین کارگاه جوید وزرای مختار در پاسخ گفتند شما نتوانید او را از امارت خویش دفع دهید و از مسند وزارت خلع کنید زیرا که شما او را این حکومت نداده اید و بدین منصب طلب نفرموده اید او را پادشاهی این مکانت داده و پادشاهی تواند اهانت کرد و ایشان را این سخنان ناگوار اتفاق در مراجعت کرده و دستان خود را دیدار کرده و مواضعه از نو استوار نموده اند و اینوقت میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا نصرالله صدرالممالک و عباسقلی خان جوانشیر و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و محمد حسن خان سردار ایروانی و حسینعلی خان امیرالممالک و آغا بهرام امیر دیوانخانه و آقا محمد حسن مهردار و محمد علی بیک ناظر و میرزا موسی مستوفی و حسنعلی خان اجودان باشی و بخشعلی خان قراباغی و چند تن دیگر از اعیان حضرت با هم حلیف گشتند و پیمان نهادند که چندانکه در تن جان دارند بوزارت حاجی میرزا آقاسی گردون نگذارند و هر کار پیش آید با هم یار باشند سلیمانخان خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی نیز با ایشان طریق رفق و مدارا داشتند بالجمله انجماعت عریضه نگاردادند شاهزاده علیقلی میرزا سپرده تا بحضرت مهد علیا برد و بدین شرح که مارا با زخم زبان و درشتی خوی حاجی میرزا آقاسی قوت مقاومت نمانده است اگر ازین پس خدمت وزارت او را مفوض خواهد بود نام ما را از جریده چاکران محو فرمائید ما در شاهنشاه منصور پشت و روی اینکار را نیک بیندیشد و دانست که اگر حاجی میرزا آقاسی را دفع ندهد اینجماعت بعد از اظهار مخالفت با او هرگز قدرت اقامت نخواهند داشت ناچار پنجاه تن از بزرگان چاکران و صنادید بزرگان که در ترتیب هریکتن یک کرور تومان بکار رفته بمعاقل صعبه پناهنده خواهند شد و با راضی بعیده پراکنده خواهند گشت پس باشاهزاده علیقلی میرزا فرمود که هیچ دانسته که چرا فرمانگذاران بعضی از اقالیم را پادشاه خوانند و سلطنت متداوله ایشان را دولت نام کنند همانا این نام و این حشمت از برای گروه سواران و پیادگان نیست زیرا که در دشت ترکمانان سواران دولیران بسیار زند و در قبایل عرب شجعان و فرسان فراوان باشند و هرگز در میان ایشان کس بسلطنت ناموزگرد و ملک ایشان بدولت نامیده نشود پس قوام دولت و سلطنت با آن مردم است که مغزها را در تدبیر غوایل تاب میدهند و چشمها را در تحریر رسایل بر آب می نهند وقتی شنیدم یکی از وزرای نادان روسی با مرگ دانا کرد و گفت تو را هر سال از دولت پادشاه دو هزار و سه هزار تومان زر مسکوک چرا باید داد با اینکه یکتن سرباز ده کس مانند تو را بس باشد من این زر از تو باز گیرم و بجای تو دویست و سیصد تن سرباز فراز آرم او را نشنوانده بود که چون روز کریه پیش آید یکتن ازین مردم نفقه دو هزار و سه هزار تن این سربازان را چون گوسفندان برانند اگر بخواهند چنان کنند که بتیغ تیز شان بتوان کاشت و اگر بخواهند چنان کنند که با تیغ تیز شان نتوان داشت ما چنان میکنیم که اینجماعت

بکاری نیشد با اینهمه حشمت و دولت و شکوه سلطنت بدین مردم لاغر تن ضعیف بنیت است که هر سال از
خزانه دولت زری شایکان برایکان ستانند و هر روز بر اسب خویش لگام زر و زین زرین بندند و
با ملازمان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند و هر جا جلوس کنند سخنهای سنجیده بتوانند گفت و رای ستوده
بتوانند زد همانا هر جا مردمان از شاهزادگان و بزرگان و امیران کرده گرد بینند رئیس آنجماعت را پادشاه
خوانند و ملک او را دولت نامند و نیز نه بینی که پادشاه یکتن باشد و بگیتی دو رایتی که خدای او را داده
در میان چندین کرور مردم هر کرا بخواهد بکشد و اگر بخواهد ببخشد این سخن را فردوسی سیکو فریده پت چه
یکمرد جنگی چه یکدشت مرد مساوی بود روز نبرد و با رضای یکتن بیگانه کس مرد داند و را از حضرت
پادشاه پراکنده نخواهیم داشت مع القصه چون ما در شاهنشاه سخن بدینجا آورد و با شاهزاده علیقلی میرزا فرمود
که امرای درگاه را از من بگوی که موارد خاطر او در خدمت پادشاه بآلایش تخییلات نفسانی مکدر ندارید
که من حاجی میرزا آقاسی را از مسند وزارت فرود کنم و شما را از شما بگردانم لاجرم امرا بعد از اصغای این
کلمات دل قوی کردند و صبحگاهان در قصر محمدیه سراپرده افراخته بسوگواری و تعزیت پرداختند از
آنسوی حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود و جای داشت و از چاکران دولت جز
سهراب خان کرجی و حاتم خان شهاب الملک کس را با او آمد شدن نبود و آنجماعت مکوئی که باستظهار
او پیشتر از ممالک ایران را ویران کردند خاصه آنکه وه که در دارالخلافه جای داشتند و شبها با چراغ بنجانها
در میرفتند و اموال مردم را بسرقت بر میگرفتند چون مرکوز خاطرها بود که حاجی میرزا آقاسی پشتوان ایشانست
اگرچه تا بدینجا رضا نمیداد اما هیچکس را آن نیرو نبود که از مردم ماکو سخنی نالایق بزبان راند و هر ظلم و زحمتی
که با مردم روا میداشتند اگر وقتی اندکی از بسیار کوشزد شهریار میشد شحنه شهر و عسس بازار و کلانتر بلده
گروازنا بهنجار ایشان را بپرده ستور مینمودند و چندان کذب خود را در شعار راستی بجلوه میدادند
که دیگر باره آن مرد مظلوم بدست کارداران دولت پایمال غضب و سخط میگشت عجبتر آنکه با حاجی میرزا
آقاسی نیز بتمویه سخن میگفتند و کردار کریه ایشان را پوشیده میداشتند لاجرم این کروه چندان از در
جسارت بخسارت خلق در آمدند که بسیار وقت یکتن از ایشان در میان بزن و بازار با خنجر کشیده
صد کس را حمله میبرد و خود را مرد صد مرد میدانست زیرا که هیچکس را با او جرات نبرد نبود و دو روز
قبل از وفات شاهنشاه غازی چند کس از نیمروز در چاشتگاه روز بسرای محمد تقی خان معمار باشی آمدند
و بکمال تعنیف سرای او را از قید و طریقت پرداختند از حضرت پادشاه فرمان رفت که یکفوج سرباز از
محمدیه بر. در آمده ایشان را با خود دارد تا مکافات کردار خویش را معاینه کنند شدت مرض پادشاه
این حکم را نیز تعطیل داد تا آن هنگام که شاهنشاه وداع تاج و گاه کفت و حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس
آباد پناه جست سپاه ماکوئی نخستین کهران نعمت او کردند و از کناره جستند و با اینکه نزدیک بهزار تن
در شهر طهران جای داشتند و هریک خود را در جلادت و شجاعت مرد هزار تن می پنداشتند اینوقت
چند تن از مردم بازاری بقصد ایشان پرون تاختند و هر پست تن و سی تن از آنجماعت را یکمرد کفتام

از دنبال تبکتاز می‌آمد و شمشیر و خنجر از کمر کاویان باز میکرد و بعد از اخذ ثروت و سلب بانواع زحمت و تعب باسنگ و چوب سر و مغز ایشان را میکوفت و عریان و عطشان از دروازه شهر بیرون شدن میفرمود یکدو ساعت پیش برنیامد که در تمامت شهر یکتن از ایشان بجای نبود و بالجمله چون انجماعت بدین ذلت و ضجرت از شهر اخراج شدند در باغ محمد حسن خان سردار که بدانسوی خندق شهر خود بنا کرده بود پناه جستند و در پناه او بزیستند اما حاجی میرزا آقاسی چون در قلعه عباس آباد خویشتن را بی یار و دید بیم کرد که مبادا ناگاه دشمنان باد در آویزند و خویش بر بزند از بهر حراست خویش تدبیری اندیشید و کس بنزد یک از شاهزاده عباس میرزا فرستاد و پیام داد که عباس میرزا را بنزد من فرست تا در عباس آباد نشیمن کند و چندانکه شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان نرسیده باشد بنیابت برادر منتظم دارالخلافه گشته و خزانه و دولت و سرای سلطنت را حارس و حافظ کرده و ما در عباس میرزا در پانزده کفت فرزند من هنوز کودکی است و او را از زشت و زیبای هیچ امر آگهی نیست بیم دارم که او را بمیان جماعت فرستم مبادا قرین شین و شناعت کردم چون حاجی میرزا آقاسی بدین تدبیر نیز وقایه نفس نتوانست کرد مکتوبی برجال دولت فرستاد و بدین شرح که چون شاه جهان برحمت خدای پیوسته شد و حق نعمت او برذمت این بندگان ثابت است پس واجب میشود که طریق اتفاق سپریم و از نفاق برحذر باشیم و نظر واثاثه سلطنت را حراست کنیم تا شاهنشاه ایران از آذربایجان بدارالخلافه طهران کوچ دهد و سهراب خان کرجی نیز از قبل او بمجلس تعزیت حاضر شد و در تحویل جد مبارک پادشاه سخنی چند بکرد و فرمود که میرزا آقاسی هم در آنروز از شهر طهران بمجلس تعزیت تاخته بود و موافقت امرا را سودی نشناخته و اشت گفت هنوز حاجی میرزا آقاسی از فرمان کردن و حکم راندن دست باز نمیدارد و او را بگوی تو کناری گیر که کاروان دولت آنچه صلاح دانند چنان خواهند کرد و تیمور پاشا و محمود پاشا و یکدو تن دیگر از اعیان ماکو که هنوز پشت باحاجی میرزا آقاسی نکرده بودند چون این کلمات را اصغا نمودند و مواضعه امرا را در قلع و قمع او تفرس کردند بتوانی مراجعت بعباس آباد نمودند و او را آگاه ساختند و خود نیز از انجا برنشسته بباغ محمد حسن خان سردار رفتند اما از انسوی چون مکتوب حاجی میرزا آقاسی در مجلس امرا قرائت شد در میان ایشان سخن بلا و نعم افتاد چه شاهزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا دل بجانب او داشتند و در میان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و شاهزاده بهرام میرزا کار از مناقشه بمکاوحت و مناطحت نزدیک افتاد و کشیکچی باشی چندکرت از بهر کاوش و کوشش جنبش همیکرد و از سوی دیگر وزرای مختار روس و انگلیز نیز دیگر امرا پیام کردند که شما سلب وزارت بحاجی میرزا آقاسی نپوشیدید که امروز سلب تواند کرد و بیاشید تا شاهنشاه ایران برسد بهرچه حکم کند روا خواهد بود و ما از قبل دولت خود ابلاغ این سخن میکنیم و هرکه بدین سخن کردن ننهد با دولت ما ساخته جنگ باید بود و چون کار بدینجا انجامید مهد علیا بیمناک شد که مبادا فتنه انگیخته گردد که خون جمعی ریخته شود پس قلمی گرفت و بحاجی میرزا آقاسی رقمی نوشت که با آنهمه رافت و رحمت که از شاهنشاه غازی بهره توکشت در سکره غرات و غمزه سکرات او را عیادت نکرد می امروز دیگر اظهار جلادت

مواضعهٔ امرا در عزل و نصب حاجی میرزا آقاسی

چکنی

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

چکنی ما خود خط خانه و خزانه صاحب تخت و تاج تو انیم کرد و بسوء تدبیر شما محتاج تخواهیم بود پس امرا رقم مهد علیا را بستدند و بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چند انگه شاهنشاه ایران بدین شهر در نیامده مهد علیا ناقد فرمان است ما خود حاجی میرزا آقاسی را عزل و عزلت نظر نمودیم بلکه این فرمان مهد علیاست و در اینوقت وزرای مختار بحضرت مهد علیا شتافتند و در امر حاجی میرزا آقاسی فراوان سخن کردند و چنان از در حکمت و نصفت پاسخ گرفتند که خود ایشان خیره بماندند و همی گفتند چهار دو سال است در ایران از هیچ مردی سخن بدین پرداختگی و سنجیدگی نشنیده ایم و ازین کار ها کرده شد و حاجی میرزا آقاسی یکبارگی بیچاره گشت پس از عباس آباد برگشته راه شهر پیش داشت و میان ارک طهران در رقه بنجانه خویش فرود شد و بر زبان داشت که من در اینجا از بهر حراست خانه و خزانه پادشاه زاده ای فضان آقای سرتیپ تو بنجانه بدو پیام کرد که من توانا نیستم و از حکم مهد علیا و صوابدید امرا چون شود اگر در تقدیم خدمتی با تو موافقت کنم جان بسلامت نبرم حاجی میرزا آقاسی ایا اینوقت مجال اقامت محال اقاد و با معدودی از ملازمان خود برگشت و از دروازه ارک بیرون شده نخستین قصد کرد که بجانب آذربایجان راه برگیرد و شاهنشاه را پذیره شود پس بطرف قریه یافت آباد که خود چنان کرده بود شتافتن گرفت و از قضا وزیر مختار از قریه زرگنده تیز دیک او سرعت میکرد تا در سرای او با عانت او اقامت کند و قتی بخارشهر رسید که حاجی میرزا آقاسی یک تیر پرتاب طریق فرار سپرده بود و بالجمله مانند سحاب در سماء علی مسافت کرده در تاریکی شب بدروازه قلعه یافت آباد رسید رعیت قلعه که در پناه رعایت او بودند در نکشودند و تفنگی بجانب او بگشادند حاجی میرزا آقاسی دانست که روز او تاریک شد و حساب بخت باریک گشت از آبتنگ آذربایجان عنان برتافت و بجانب بقعه شاهزاده عبدالعظیم شتافت چون صبح روشن شد نورالله خان شاهیسون که با چندتن از مردم خود بطلب او تاختن میداشت او را دیدار کرد و بجانب او در تختاز آمد هر دو گروه عنان بگذاشتند و اسبها را به مهمیز برجهاندند تا در یک بدروازه شاهزاده عبدالعظیم نورالله خان شاهیسون را بدو نزدیک کرد و نورالله خان طالش که اینک در میان چاکران مهد علیا یوزباشی است ملازم رکاب حاجی میرزا آقاسی بود عنان برتافت و تفنگ خویش را بجانب نورالله خان شاهیسون گشاد و او دیگر اسب از مردم او را بزخم گلوله پست کرد نورالله خان شاهیسون و مردم او لختی بازپس شدند و حاجی میرزا آقاسی بحجت قبه حضرت عبدالعظیم در رقه استوار بنشست و از جانب دیگر شاهزاده محمد تقی میرزا چون بدانست حاجی میرزا آقاسی از میانه بیرون گریخت با ملازمان خود بعباس آباد تاختن کرد و اشیائیکه بعد از غارت دیگران بجای بود او بر گرفت و رفت اما حاجی میرزا آقاسی بجان در تحت آن قبه شریفه خاطر آشفته داشت و اندیشه وزیر مختار روس و انگلیس را و رحق خود مکشوف میخواست پس از شاهزاده عبدالعظیم مکتوبی بمن بنده فرستاد و در عنوان آن نگاشت فدای تو کردم خدای رحمت کند بپدر و مادریکه تو را پرورد که من در تمامت ایران بصدق و صفای تو کس نیافته ام و ازین روی این نامه از بهر تو کرده ام هستی خواهم که کنون خاطر وزیر مختار

روس و انگلیس را کشوف داری و من فرستی اگر اینکار بپای بری چنان دان که مرا زنده کرده باشی روا
نیست که کس بر من خورده گیرد و که در اینجا خویشتن را بصدق و صفا ستوده ام چه من سخن او میگویم و
هنوز آن مکتوب در نزد من بنده حاضر است بالجمله در همان روز فحص این حال کرده اندیشه اشیا نرا
در حق او معلوم داشتم که در حفظ جان و مال او خویشتن داری نکنند اما در منصب وزارت طلبی نخواهند
داشت پس عریضه نگاشته بنزدیک او فرستادم و او را آگهی دادم چون از این راز آگاه شد یکباره از
آرزوی وزارت کناره جست تا آنگاه که برحسب فرمان راه عتبات عالیات برداشت چنانکه مذکور
میشود اما از انسوی امرای درگاه روز سیم جمد شاهنشاه غازیرا حمل داده بباغ لاله زار آوردند چنانکه
از این پیش رقم شد و خود بشهر در آمدند و انجماعت که با یکدیگر حلیف بودند سخن بر آن نهادند که میان سرای
سلطانی در بالاخانه کسیکخانه مجلس کنند و متوقف شوند و هیچ روز و هیچ شب بخانهای خود در نروند
تا آنگاه که شاهنشاه ایران از آذربایجان در رسد پس در آن بالاخانه انجمن شدند و بیم کردند که مبادا در
ممالک محروسه فتنه و فتوری حادث شود چنان صواب شمردند که مهد علیا بهر شهر و بلد فرمان کنند
که حکام و عمال دست از خدمت خویش باز نگیرند و هیچ حکمی که از سابق رفته دیگرگون نکنند تا آنگاه
که صاحب تاج و گاه بدارالملک آید پس این احکام بصلاح و صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا نگاریافت
و پشت هر رقم را امرای درگاه خطها نهادند و خاتم بر زدند و هر تومان و سیورغال که مردم را بود بدین
ارقام تجدید احکام کردند و معادل صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت بر گرفتند و بهر کار که
خود صواب دانستند بکار بردند و حاجی علیخان را که این هنگام فراشباشی و ملقب بحاجب الدوله است
برای وصول منال دیوان روانه گیلان داشتند و عباسقلی خان جوانشیر بضبط قرای خالصه پرداخت
تا مبادا کندم و جو و دیگر جوبات که در مزارع و قریها انباشته کرده اند مردم بیکانه پراکنده کنند و بعد از
ورود موکب پادشاهی لشکریان را علف و آذوقه تنگیاب شود و چون شاهزاده عباسقلی میرزا برادر
اعیانی علیقلی میرزا از اصفهان سفر طهران پیش گرفت میرزا نبی خان که حکومت اصفهان داشت منال دیوانی
خزانه کرده انفاذ دارالخلافه نمود و خواستار شد که شاهزاده نیز نگران باشد تا مبادا راهزنان زیانی
رسانند از اینسوی چون این خبر بدارالخلافه رسید مهد علیا جعفرقلیخان قراجه داغی را با یکصد و پنجاه سوار چرون
فرستاد تا هر جا خزانه را دیدار کند بی آسیب بطهران رساند و جعفرقلیخان تا بکاشان برفت و با خزانه
بازطهران شد و این هنگام چون در میان امرا و حلفا چند تن با رزوی وزارت اعظم روزمیکذاشتند
در زاویه خاطر با یکدیگر مناقشه داشتند و در پایان امر بوزارت میرزا نصرالله صدرالممالک کردن نهادند
و او بتصدیق ایشان خود را صدر اعظم ایران همی دانست و خواستار شد که سرای حاجی میرزا آقاسی را
از بهر او پرداخته کنند تا بدانجا تحویل کند پس بصوابدید امراعیسی خان ایشیک آقاسی باشی و آغابهرام
امیر دیوانخانه و میرزا موسی مستوفی یکدیگر و تن دیگر از تبعه ایشان بسرای حاجی میرزا آقاسی در رفتند
و ابواب متقفل را مفتوح ساخته اموال او را جریده کردند و از آنجا نقل و تحویل دادند لکن صدرالممالک را

صدور احکام مهد علیا برای نظم بلدان و امصار

آن فرصت

آن فرصت بدست نشد که دران سرای جای کنند این بود تا شاهنشاه ایران برسید و میرزا تقی خان
وزیر آشتیانه فرود شد چنانکه مرقوم می افتد مع القصه آنجماعت که حلیف یکدیگر بودند کار از پیش نبردند و اشتند در
ارک دارالخلافه روز میکذاشتند اما در میان بلده غلامحسین خان سپهدار چون قبل از وفات شهریار
از کارداران دولت در آشفتن امر محمد حسن خان سردار اجازتی داشت کار او را در حکومت عراق پریشان
کرد و مردم را بدستیاری رسل و رسایل بر عبدالله خان پسر سردار کنایب الحکومه بود برشوراند چنانچه
براو تاختند و او را از مسند حکمرانی بالط ساختند آنگاه پسر خود را که نیز سردار لقب داشت بعراق فرستاده
بجای عبدالله خان فرمانروا کرد و جمعی از سربازان عراق را بدارالخلافه طلب داشت تا باستقبال شاهنشاه
ایران روانه آذربایجان دارد و ایشان بملازمت موکب پادشاهی کوچ دهند تا بازطهران شوند
عیسی خان دولوی قاجار که پیشکار دارالخلافه بود و میرزا مسعود وزیر دول خارجه و میرزا شفیع آشتیانی
صاحب دیوان و جماعتی دیگر با سپهدار متفق بودند ایشان نیز انجمنی شدند و چنانکه امرا و ارکان
استیلا داشتند ایشان در شهر مستولی بودند و چون میان سپهدار و سردار کار بمخاصمت میرفت و آن
حلیف امرای ارک میبودند این حریف زعمای شهر اندک اندک معادات و مبارات میان این هر دو گروه
افتاد و هر دو قبیله گاه و بیگاه بحضرت شهریار عرایضها نگار میکردند و از یکدیگر بسعایت و شکایت
زبان میکشودند امرای ارک همی گفتند ایشان تهییج فتنه همی خواهند کرد و اگر نه عراق را از چه روی آشفته
نمودند و سرباز عراق را از چه در پی امر پادشاه طلب کردند و ایشان همی گفتند در سلطنت ایران که
پنجهزار سال است فتوری نیافته اینک امر اخلی خواهند کرد و بر آن سرند که بنیان دولت را برجهود مقرر
کنند و خود از ارکان مشورتخانه باشند و اگر نه پی امر پادشاه خزانه دولت را چرا برگرفتند و بخانه حاجی
میرزا آقاسی در رفتند و همچنان خویشتن تفویض منصب کنند و صدر اعظم برنشانند تا کار بدانجا رفت
که یکدیگر را تهدید مبارزت همی دادند ساکنین ارک سخن براین نهادند که توپهای باره کوب را از برج
و باره ارک بخانهای شما کشاده خواهیم داشت و قاطنین شهر همی گفتند که زنان و فرزندان شما که در شهر
سکون دارند آسیب خواهیم زد و در ارک کار بر شما صعب خواهیم ساخت و چون در زمان حیات
شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی فوج مراغه را از حسین پاشای پسر احمد خان کرفته ببساقلی خان پسر محمد زکیخان
نوری سپرد و درین ایام فترت حسین پاشا در میان آن فوج فتنه انگیخت و چون پدر بر پدر بر مردم مراغه
حکومت داشت آنفوج را از تحت فرمان عباقلی خان بیرون کرد و خود بر ایشان فرمانفرما گشت
و خود فرمان پذیر امرا بود و درینوقت خبر رسید که یکفوج سرباز عراقی بحکم سپهدار بعزیمت سفر کرده اینک
بیکمنزلی طهران رسیده اند امرا برضاجوئی محمد حسن خان سردار حسین پاشا را مامور نمودند تا نیمشبی بر سربازان
عراقی تاختن کرده اموال آنجماعت را ماخوذ داشت و تفنگ و دیگر آلات حرب ایشان را بستند و در
خلال این احوال میرزا آقاخان وزیر لشکر و برادر او میرزا فضل الله میرویران که متوقف کاشان بودند
اصغا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران از آذربایجان بطهران قریب افتاده و در میان امرا و اعیان

مواضعه جمعی از امرا در میان شهر به مخالفت جماعتی که در ارک بودند

آمدن میرزا آقاخان وزیر لشکر از کاشان بدارالخلافه طهران

درگاه اختلاف کلمه روی داده دستان دسیسه کردگان مازندران از حاضر شدن بدارالخلافه کراهتی دارند وتقاعدی میورزند وزیرلشکر باخود اندیشید که سفر طهران کند و در اصلاح این امور رنج برد و قبل از ورود پادشاه تقدیم خدمتی فزاید پس باتفاق میرزا فضل الله ومعدودی از ملازمان خود برنشسته آهنگ طهران کرد و روز سه شنبه پنجم شهر شوال وارد طهران گشت واز روز خروج او از دارالخلافه که چهارم محرم سال یکهزار و دویست وشصت و دو هجری بود چنانکه مذکور شد تاکنون دو سال وهشت ماه و پست وچهار روز مدت سفر او برآمد بالجمله روز ورود او بدارالخلافه مردم شهر کروز وشب قرین رنج وتعب بودند رسیدن او را نعمتی بزرگ شمردند ویک نیمه مردم باستقبال او بیرون شدند او در او برامرا وبزرگان درگاه حملی گران بود زیرا که چندکس ازیشان بامید وزارت وآرزوی صدارت بودند وبرخی درامر لشکر وکشور مداخلت میجستند ودانسته بودند که بابودن او کس را امکانی نماند ومرجع حاجتی نگردد وزیر لشکر که کنون خاطر ایشان را مکشوف داشت درخاطر گرفت که اگرچه بکثرت قبایل عشایر ومدد دوستان وفرمان برداران برویکران غلبه توانم کرد اما در تقدیم خدمت پادشاه خیانتی باشد ومن همانا از کاشان از بهر آن بدینجا شدم که حوزه دارالملک را از فتنه جاهلان محفوظ بدارم نه اینکه موجب فتنه شوم پس چنان صواب شمرد که نخستین شاژرد فردولت الخلیس را دیدار کند واز آنجا بدربار شود تا امرا بدانند که اگر با او طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز بخصومی ایشان جنبش خواهد کرد پس با پذیره شدگان از دروازه دارالخلافه درآمده شاژرد فرا ملاقات کرد واز النوی مهدعلیا وستر کبری که آموزگار دانایان روزگار تواند بود به صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا اخطی بوزیرلشکر فرستاد که از بدو دولت شاه شهید آقا محمدشاه تاکنون پدران واعمام وعشیرت تو که همیشه دویست تن مرد شناخته درمیان ایشان بوده حاضر حضرت بوده اند وتقویم دولت کرده اند پادشاه حق شناس هرگز شمارا آلوده عصیان نسازد وخدمت شمار بسیلاب نسیان محو نفرماید هم اکنون طریق حضرت گیرد وبهمان عقیدت که از کاشان جنبش کردی برزیادت آماده خدمت باش لاجرم وزیرلشکر بارگ سلطانی درآمده بفرمان مهدعلیا در عمارت خورشید فرود شد و کارگذاران مهدعلیا او را مهمان پذیرشدند ومجلس او را خورش وخوزدنی از مطبخ خاص نهادند بزرگان دولت واعیان حضرت همه روز وهمه شب بنزدیک او انجمن شدند ودرینوقت از محفل جلفای ارگ ومجلس اکابر شهر خدمت او را قوت برزیادت بود واقتحام مردم در نزد او هر ساعت برافزون می شد

اما صدرالممالک بشورت اُمرا وزارت اعظم را خاص خویش می پنداشت

درذکر طغیان وعصیان سیف الملوک میرزا وگرفتاری وحبس او بفرمان مهدعلیا بدست سلیمانخان افشار

چون بعد از فوت شاهنشاه غازی قبایلی که در نواحی دارالخلافه نشیمن داشتند تبر کتازی برخاستند مسالک را برمتردین ممالک کردند واز معابر متقاطع برساختند مهدعلیا بصوابدید شاهزاده علیقلی میرزا فرمان کرد تا سلیمانخان افشار با جماعتی از لشکر جرار از دارالخلافه به بیرون سفر کند طاغیان کافرنعمت را بکیفر نامزد سیلمان باچهارصد تن سوار افشار راه برگرفته تا حدود قزوین براند وشتر قبایل راهزنان را از قوافل بگرداند

در راه کار دانیان راکشاده داشت در اینوقت فتنه سیف الملوک میرزا ظاهر گشت همانا سیف الملوک پسر ارشد و اکبر ظل سلطان است و سیزده سال از ظل سلطان روزکار کمتر برده و این شگفت نباشد چه بسیار افتاده است که شاهزادگان قوی بنیت که باعث عیش روزکار بر ندند در دوازده و اگر نه در سیزده سالگی خواب پیشند و بلوغ حلم کامیاب شوند با مجلد ظل سلطان فرزند خود سیف الملوک را هنوز کودکی بود که روانه آذربایجان داشت و ملازمت خدمت عم خود نایب السلطنه عباس میرزا بگماشت و نایب السلطنه او را مانند یکتن از فرزندان خود تربیت همیکرد و دختر خود را که هم خواهر بطنی شاهنشاه غازی محمد شاه بود با او عقد بست و از وی فرزندان آورد و بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد چون سیف الملوک در مخالفت محمد شاه غازی با پدر خود ظل سلطان موافقت کرد اگرچه محمد شاه بر قتل او قادر بود قطع رحم و حسم قربت روا نداشت و فرمان کرد تا او را در قزوین برده جای دادند و چند تن نگران شدند که از دروازه شهر بیرون نشود و فرزندان او که خواهرزادگان پادشاه بودند در دارالخلافه نشیمن داشتند و روزکار خود را با الطاف پادشاه بنیکوئی میگذاشتند چنانکه اسدالله میرزا که فرزند اکبر سیف الملوک میرزا بود و بکمال فطانت و دیانت آراستگی داشت برحسب فرمان شاهنشاه غازی حکومت سمنان و دامغان یافت و هم در اینجا بود تا شاهنشاه وداع تاج و گاه گفت اکنون باسر داستان آییم در اینوقت که سلیمانخان افشار در محال ساوجبلاغ بنظم طرق و شوارع مشغول بود سیف الملوک فرصتی بدست کرده از دروازه قزوین بیرون گریخت و بمیان قبایل قزوین که در نواحی شهر سکون داشتند فرود شد و در مدتیکه در محبس قزوین بود از ان زر و سیمی که محمد شاه باجری او مقرر کرده بود معادل سه هزار تومان اندوخته داشت این مبلغ را نیز با خود حمل داد و بمیان قبایل آورد و بدین زر و بدین نژاد هفتصد و شصت تن سواره و پیاده بر سر خود انجمن کرد خیالات سودا وی که در زاویه تنهائی ملازم هر کس شود در مجلس چهارده سالگی اش در دماغ اقتحام کرده بود که بیچگونه عقل و دور اندیش از در صلاح و صواب راه نتوانست کرد پس بتوانی سر بداعیه سلطنت برداشت و قلم و قرطاسی بدست کرده بسران و سرکردگان سپاه منا شیر شاهانه نگاشت و بر سر هر منشور چون پادشاهان طغرا نهاد و فرمان پادشاهانه داد و بدین شرح که میباید در رکاب ما حاضر شوید و از کین ساختن و سر باختن خویشتن داری نکنید تا غایت ملوکانه نپیوندید و اگر نه سخط پادشاهانه خواهید یافت و یک چنین حکم نیز بسلیمانخان افشار فرستاد و از قضا در اینوقت یکتن از مردم وزیر مختار روس که چهار هزار دینار زر بر فتراک بسته داشت و طریق دارالخلافه میگذاشت عبور او بر سیف الملوک میرزا افتاد بفرمود او را حاضر کردند و آن زر را از وی بگرفت و بر مردم خود قسمت کرد و خطی بدو داد که چون بر تخت سلطنت جای کند این زر از خزانه دولت برساند و با او گفت وزیر مختار را بگوی که من این زر از تو بقرض بردم چه امروز مرا فرض افتاده مع القصه سلیمانخان کتاب او را جواب باز نداد و مکتوبی چند بسرکردگان افشار فرستاد تا بسوی او شتاب کردند و هشتصد سوار فراهم شدند این هنگام سلیمانخان دل قوی کرده مکتوبی چند بسران قبایل قزوین

و مردمی که با سیف الملوک میرفتند سلوک میدادند نگاشت و ایشان را از ورود سپاه و سخط پادشاه تهدید و تخویف کرده و خود و بایغار بجانب اوتاختن نمود و در بقعه امامزاده که بکازرسنگ نامیده میشود سیف الملوک را دریافت مردمی که در رکاب او بودند زر و سیم او را میربودند چون لشکریگانه را دیدار کردند بی انکه آغاز جنگی کنند یا تفنگی بیندازند سیف الملوک را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند سیف الملوک چون این بدید دشتی عظیم یافت و از بهر فرار برنشسته طریق جبلی که در آن حوالی بود پیش گرفت تا مگر خود را بمقتلی رساند و از بلا برهاند سواران افشار بگرد او رسیدند و شهباز از دنبال او شتاب کرفتند و او را با چند تن از خدمان او دریافته ماخوذ داشتند و بازشتافتند و هم در اینوقت چون بفرمان مهد علیا امامقلی خان یوزباشی و نورالله خان شقاقی روانه درگاه شاهنشاه ایران بودند سلیمانخان صورت حالرا عریضه کرده بمصحوب ایشان انفاذ حضرت پادشاه داشت و آن شب را در بقعه امامزاده بپای برده بدادن سیف الملوک میرزا را با قید و بند بقریه چنداراورد و این قصه را نیز در حضرت مهد علیا و امرای دربار معروض داشت لاجرم مهد علیا که در اینوقت سلیمانخان خان خانان را بدفع سیف الملوک برانگیخته بود آسوده خاطر شده فرمان کرد تا او را مغلولا بدارالخلافه کوچ دهند پس سلیمانخان افشار بعد از سه روز او را برداشته از دروازه دولت بارک سلطانی درآورد و بحبس جاودانی درانداخت و از بهر نظم طرق و شوارع هم بدان اراضی باز تاخت و در آن محال بزیست تا موکب شاهنشاه ایران برسید پس پذیره راه شده نیز در همان کازرسنگ بتعجیل سده سلطنت پرداخت و مورد نوازش شاهانه گشت

اما مهد علیا بعد از حبس سیف الملوک میرزا حکومت فرزندان اسدالله میرزا را در سمنان و شریعت سلطنت کرده دانست و رقم عزل او را بدو فرستاده حاضر طهرانش ساخت مع القصه اگرچه در تمامت ایران هیچکس لایق تخت و تاج نتوانست بود و اخذ خراج نتوانست کرد اما در بدو سلطنت ناصرالدین شاه تمامت بلدان و امصار ایران آشفتگی داشت و شاهنشاه با آب شمشیر این آلودگیها را شست شهر کاشان کز از آسایش و آرامش مردم کویا کوی خاموشان است هم در اینوقت در میان اعیان ایشان کار منازعت و مبارزت میرفت چنانکه در ایام توقف حضرت قلیخان قرا باغی که از پی حمل خزانه بدان بلده سفر کرده بود همچنان این تعادی و تقاتل برقرار بود تا در روز شاهنشاه ایران بطهران هیچکس نیاسود و شهر بروجرد که در تحت حکومت جمشید خان ماکوئی بود از خبر وفات شاهنشاه غازی آشفته گشت و چون مردم ایران از جماعت ماکوئی خاطر رنجیده داشتند مردم بروجرد نیز بکین و کید جمشید خان برخاستند و این هنگام جمشید خان چرون بروجرد در محال سیلاخور و اراضی نجتیاری تابع بروجرد سکون داشت و با سراپرده و سرباز و ثروتی که امرای بزرگ را کرانی کند روز میکذاشت پیش از آن که کس او را بیاگاهاند مردم آن اراضی از وفات شاهنشاه آگاه شدند و ناگاه بروی تاختن کردند مردم و مال او را بگرفتند و درآوردند و پایان امر جمشید خان از آن مهلکه با تن عریان بسلامت جان بشاد خاطر بود پس بهزار تعب و طلب سلبی درویشانه در پوشید و کودنی بکری کرفته برنشست و بدینکونه بکنتنه تا طهران کوچ داد و او نیز

ببیاغ محمدحسن خان سردار ایروانی فرود شد و دیگر مجعلی خان ماکوئی که این هنگام امیر پنجه است حکومت
کرمانشاهان داشت مردم آن بلده نیز از وی دلتنگ بودند چون خبر فوت شاهنشاه غازی را شنیدند
بر وی بشوریدند و بسیار کس از مردم او را ماخوذ داشته سلب و ثروت بگرفتند مجعلی خان با معدودی
از انجا هزیمت شده راه آذربایجان برداشت و در عرض راه بموکب شاهنشاه منصور پیوست چنانکه در
جای خود مذکور میشود و همچنان از زمان پیش بشرح رفت که حسروخان کرجی برحسب فرمان شاهنشاه غازی
سفر کردستان کرده و رضاقلیخان والی را مجبوسا بدارالخلافه فرستاده بصوابدید کارداران دولت او را
در تونجانه بازداشتند و چند تن از توپچیان بحراست او بگماشتند بعد از وفات محمدشاه که هرکس کرفتار
خاطر خویش بود فرصتی بدست کرده از میان تونجانه بیرون گریخت و بفوج سربازان کردوس که در
ظاهر قلعه محمدیه اوتراق داشتند پیوسته شد و ایشان را بدمدمه و وسوسه با خود متفق ساخته راه کردستان
پیش داشت و در عرض راه از تعدی سربازو تعرض ایشان با مترددین نیز پرهیز نکرد و مع القصه
سربازان را کسیل کردوس کرده خود بکردستان در رفته مردم را بگرد خویش انجمن کرد و بقصد حسروخان
لشکری گردآورده برسر او تاختن برد علیخان سرتیپ قراگوزلو که متوقف کردستان و درسخت فرمان حسروخان
بودند مقاومتی کردند اما ایشان را قوت مقاتلت با رضاقلیخان نبود لاجرم در قلعه سنندج محصور
شدند و بخویشتن داری پرداختند تا آنگاه که خبر ایشان در آذربایجان سمر گشت و از انجا شاهنشاه ایران
ناصرالدین شاه فرمان کرد تا حسروخان و علیخان با مردم خود راه برگرفته در زنجان بلشکرگاه پادشاه
پیوسته شدند و ازان پس فرمان رفت تا رضاقلیخان را نیز با خود داشته بطهران آورند چنانکه
در جای خود مذکور می شود

شورش مردم کرمانشاهان بر مجعلی خان ماکوئی

تاخت کردستان بر حسروخان

در ذکر آشفتگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین خان نظام الدوله و خاتمه امور ایشان

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی از این سرای ملال رخت بیرون برد این خبر موحش را
روز جمعه یازدهم شوال بشیراز بردند حسین خان جوان باشی ملقب بنظام الدوله که این هنگام حکومت
مملکت فارس داشت سودی در اعضای این خبر ندانست روز دیگر بزرگان فارس را انجمن کرده گفت
شاهنشاهی مریض رخت ببست و شاهنشاهی جوان بخت نشست آن روز را بتعزیت بگذاشت و شب
هنگام نام السلطان ناصرالدین شاه را بر سیم و زر نقش بزد و روز دیگر مجلسی تهنیت کرده ازان زر و
سیم نوبنام شاهنشاه نو بذل کرد و پیشکشی لایق انفاذ حضرت شاهنشاه ایران داشت و آن اشیاء در
اراضی خمسه حاضر درگاه شد و چون میرزا تقی خان امیر نظام اینوقت امور جمهور را زمام داشت و
با حسین خان بخاصمت دیرینه در طلب انتقام بود خدمت او را از محل قبول ساقط فرمود و فرستاده
او را بی پاسخ و جواب بجانب شیراز بشتاب داد مردم شیراز که مخاصمت حسین خان را در خاطر نهفته داشتند
چون بدانستند که او را در نزد کارداران دولت منزلتی نیست یکباره در دفع او همدست و همداستان
شدند و اینوقت صدتن توپچی و شانزده عراده توپ و دو فوج سرباز آذربایجانی حاضر بود و غیر خان

مکری سرهنگ سرباز که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصور راست هم در شیراز
اقامت داشت و قبل ازین غایله سیصد تن سرباز و دو عراده توپ و بعضی توپخانه بحکم حسین خان
بار اضی ممسنی سفر کردند تا آن اراضی را بنظم کنند و صد تن سرباز نیز در حدود داراب بودند
محمد قلیخان ایل بکی شقاقی سیصد تن سربازان را گرفته محبوس نمود و آلات حرب ایشان را با آن دو توپ
و توپخانه ماخوذ داشت و آن سرباز که در حدود داراب بود نیز بی برگ و ساز باز آمد حاجی قوام کلانتر
شهر شیراز که سالها با ایل بکی طریق مخاصمت می سپرد اینوقت در مخالفت حسین خان سر موالفت پیش
گرفت پس ایل بکی از مردم قشقائی و دیگر قبایل قریب پانزده هزار کس انجمن کرده در یکفرسنگی شهر
اردو تراق کرد و آن سیصد تن سرباز را محبوسا با خود کوچ میداد و قوام الملک نیز از شهر دو پیک چنین
مردم فراهم کرد و خود بیرون شده ایل بکی را دیدار نمود و در دفع دادن حسین خان محاورت و
مشاورت بپای برد آنگاه مراجعت کرده حسین خان را پیام کرد که اعیان شهر و بزرگان قبایل در
بیرون این بلده انجمنی کرده اند تا در حرکت و سکون شما سخنی کنند و رای صواب را از خطا باز دانند و اجابت
کرد شما نیز درین مجلس شوری از خویشتن کس بگمارید تا فرجام کار را بدانید و کار را بانجام رسانید غیر از خان
سرهنگ و میرزا عبد الله منشی حاضر آن مجلس شدند و در پایان امر بزرگان فارس سخن براین نهادند
که آن پادشاه که حسین خان را بحکومت فارس فرستاد و وداع تاج و کاه گفت و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران
بعد از ورود بطهران باز حسین خان را برما فرمان روا خواهد کرد و صواب آنست که حسین خان طریق دار
الخلافه بگیرد و ما را بحال خود باز گذارد و بعد از جلوس سلطان و صدور فرمان بهرچه حکم رود اطاعت
خواهیم کرد ایل بکی گفت اگر حسین خان جز این بخواهد و مردم او متقول خواهند کشت قوام الملک در آن
مجلس سخن نگفت و چون بشهر مراجعت نمود با حسین خان پیام فرستاد که من بخیانت و دولت آلوده نیشوم
و اگر خواهی بارک در می آیم و بحراست قلعه ارگ کمر استوار میکنم اگر توانی اینخانی را دفع دهی حسین خان را
آن لشکر نبود که با سی هزار کس مقاتلت کند و بیم داشت که پرخصت کاروان دولت طریق حضرت
سپرد پس سخن به تمویه و تغبیه در افکند و پیام کرد که من بسیج راه میکنم بدین شرط نخستین آن سیصد تن
سرباز را که منهوب ساخته و بحبس انداخته اید آلات و ادوات ایشان را مسترد سازید و بمن فرستید
دیگر آنکه چون توپخانه را از من باز میگیرید مردمان در عرض راه ما را علف و آزوقه ندهند سه ماهه
اجری سرباز را تسلیم کنید تا جان بسلامت ببرند و دویست تفنگچی مرا که اینده اید هم باز دهید
تا بنه و آغروق خویش را حمل دهم آنگاه هشت روز مرا مهلت بگذارید تا بسیج راه کرده کوچ دهم غیر از خان
شب هنگام تنبر دیگ ایل بکی شتافت و انجام این معاهدات را بروی عرضه کرد و گفت من با تو بر
طریق مهر و مودت بوده ام و هرگز بزیان تو رضا نداده ام اکنون واجب است تو را تنبیهی کنم و از
وقاحت اینکار ریاکارانم هیچ نکوئی این جنگ و جوش از بهر چه کنی و این خصمی با که افکنی گرفتم
آنکه درین مقاتلت غلبه تراشد و این جمع را قلع و قمع کردی هیچ ندانسته که بنخواهی اینمردم شاهنشاه

ایران برخیزد و خاندان تو بکیفر این گناه ویران کرد و ایل بیکی را این سخنان از سستی غفلت بهوش کرد و سربازان را
از حبس رها ساخته آلات حرب و ضرب باز داد و دست از توپخانه و قورخانه باز داشت و عزیزخان آن شب را
بپایان آورد و صبحگاه از توپخانه و قورخانه را برداشته با خط اجری سه ماهه سرباز مراجعت بشیراز کرد و با تفاق
حسین خان بحفظ و حراست قلعه پرداخت و سربازان را در مدافعت و منازعت دلیر ساخت روز هشتم که
میعاد برسید و کوچ دادن حسین خان را وقت فراز آمد و خلف وعده او مکشوف اهالی شیراز گشت نیران
فتنه افروخته آمد و روز دیگر ایل بیکی بمنزل سعدیه تحویل کرد و مردم شهر پیش از آنکه آفتاب سر برزند بضبط
اثاثه و نخستین سه هزار تن تفنگچی بمسجد وکیل در رفت و دو تن سلطان فیروزکوهی دیگر تن مردستقار را که در
آن مسجد راکع و ساجد بودند با تیغ پاره پاره کردند و ارک را بمحاصره گرفتند و بازار وکیل را بمعرض غارت
در آوردند، سرمایه معیشت ساختند حسین خان در این وقت کرفتار تب لرزه و مرض نوبه بود و عزیزخان در مقال
شجاعت و جلادت کار مدافعت را استوار کرد و حکم داد تا توپچیان در مسجد را با کلوله توپ شکستند و سنگبدان
یورش برده بمسجد را از مردم شیراز بپرداختند و سنگر خویش بر بام مسجد راست کردند و درین مبارزت
سه تن از سربازان و چند تن از مردم شهر مقتول گشت و از این واقعه چون چهار روز بگذشت دیگر باره پنجهزار تن
از مردم شهر بازار وکیل را که در جنب باغ و پهلوی ارک بهت فروکرفتند و همی خواستند تا در بام بازار
سنگر کنند عزیزخان با فوج شقاقی مجران و فوج چهارم تبریزی بیام بازار رفته کارزار داد و مردم شهر را
بقوت جلادت قهر کرد و بر بام بازار نیز سنگری کرده و دعاوه توپ بدانجا نقل کرد و درین جنگ سه تن
از سرباز و سی تن از مردم شهر عرضه دمار گشت و در این وقت زین العابدین خان پسر قاسمخان قوللر آقاسی که یوزباشی
غلامان بود بمواعید مردم فارس مغرور گشت و بدان سر شد که سرای خویش را که مشرف بر عمارت حسین خان
و عزیزخان بود بمردم شهر بسپارد تا از انجا زدم و هند عزیزخان بدین معنی وقوف یافته شامگاهی با
پنجاه تن سرباز بدانجا شتافت و آنخانه را فروگرفته نگاهبانان بر گماشت زین العابدین خان بمیان شهر
در رفته پناهنده شهریان گشت مع القصه در اطراف ارک و باغ مردم شیراز چهل و پنج سنگر فراز کردند
و چهل روز پیهم الفریقین حرب قایم بود و بیشتر این سنگرها با سنگر سربازان فزون از سه ذرع و چهار ذرع
مسافت نداشت یکروز چنان اتفاق کرد که مردم شهر خواستار شدند که عزیزخان در حافظیه حاضر شده سخن
از در مداهنت کنند و این جنگ و جوش را خاموش بدارند تا آنگاه که از شاهنشاه ایران منشوری برسد
پس بهرچه فرمان کند فرمان پذیر باشند و پیمان نهادند که از جانبین افزون از دویست تن کس حاضر نشود پس
عزیزخان با دویست تن سرباز بیرون شد و چون مردم فارس در خاطر داشتند که او را ماخوذ دارند
و با این شرط بمقصود خویش فایز بنوذند ملاجرم بعد از بیرون شدن عزیزخان جنگ در انداختند و
بسنگرها حمله دادند حسین خان فرمان کرد تا دهان توپها را بکشادند چنانکه چهل تن مطروح اثاث و صد تن
مجروح گشت و از آنسوی چون بانگ توپ و تفنگ بگوشزد عزیزخان گشت بتوانی بجانب ارک بشتاب
کرفت مع القصه چون خبر این فتنه در نزد کارداران دولت سمر گشت بداعیان فارس کردید

حصار دادن مردم شیراز حسین خان نظام الدوله را

که دیگر کرد فتنه نکردند و برحسب فرمان امیر اصلانخان پیشخدمت آنگاه که شاهنشاه منصور از خمسه بجانب دارالخلافه کوچ میداد آن منشور را گرفته بسوی شیراز در تاخت آمد و بعد از ورود موکب پادشاهی بدارالخلافه احمدخان نوائی نایب ایشیک آقاسی باشی مامور شد که بشیراز سفر کرده پشت و روی اینکار را نیک بچند و مهیج این فتنه را بداند بعد از ورود احمدخان چون اعیان فارس از حکام شاهنشاه آگاه شدند از خبک و جوش باز نشستند پس احمدخان در آن بلده اقامت جست و مردم را به پیم و امید آسایش و آرامش بداد تا آن هنگام که حکام فارس مامور شدند و حسین خان را برحسب امر محبوس داشتند چنانکه مرقوم میشود

ذکر آشفتگی مملکت کرمان و مقاتله فضلعلی خان پسکلر بیکی با عبدالله خان صارم الدوله

فضلعلی خان پسکلر بیکی کرمان در عشر آخر رمضان همی خواست تا بجانب بلوچستان تاختنی کند و از قبایل بلوچ و زردان و راهزنان را که زحمت بازرگانان میکنند فوجی اسیر و قتیل کیرد و ازین تاختن و رزم ساختن هم در خاطر داشت که در نزد کاران دولت سعروض دارد که حکومت یزد نیز مرا میباید زیرا که من باید حدود یزد را منظم کنم و راه کاروانیان را از کرمان بعراق کشاده دارم چکونه با عدل پادشاه راست آید که زحمت مرا باشد و نعمت حاکم یزد برد و با لجمله فضلعلی خان پسر خود محمد علیخان را که سرتیپ دو فوج قراجه داغی بود بنیابت خویش در کرمان بکذاشت و میرزا اسمعیل شیرازی را بوزارت او باز داشت و خود بعجد و نیز در راه برکرفت پیوسته روز بر زیادت در پست و بلند بابان کان جلادت بزه کرد و کمین مبارزت کشاد و هیچکس از مردم بلوچ را دیدار نکرد ناچار عنان بجانب کرمان برتافت در اینوقت خبر وفات شاهنشاه غازی محمد شاه در بلوک رفسنجان سمر کشت و بخفقلی بیک عامل آن بلوک سرعی نزدیک فضلعلی خان کسیل داشت تا او را ازین غایله آکهی دهد قبل از وقوف فضلعلی خان این راز در کرمان مکشوف شد چندتن از پسرهای ابراهیم خان که با شاق عبدالله خان صارم الدوله و میرزا اسمعیل وزیر عزل فضلعلی خان را انتظار میبردند در اینوقت همداستان شدند که اکر مراجعت کند او را از دخول کرمان ممانعت فرمایند و از جانب دیکر نوائی خان که سرهنک فوج قراجه داغی بود و محمد علیخان سرتیپ او را ازین منصب بی نصیب داشت در خاطر کرفت که سربازان را با خود انباز کند و محمد علیخان را از مداخلت در امر ایشان دفع دهد و سرباز قراجه داغی را بعضی از محمد علیخان خاطر رنجیده داشته دفع او را طلبیدند و برخی از ایشان شورش و غوغا با میدنهب و غارت بودند با نوائی خان همداستان شدند با خود کفتند تخستین باید دو فوج ملایری و قراکوزلو را که در تحت فرمان صارم الدوله اند مقهور داشت آنگاه بر مراد خویش منصور کشت و بر باد کیسه های باغ نظر دیکر با مها برآمدند و سنکر کردند و مردم صارم الدوله را هدف کلوله ساختند و بسیار کس را بخاک هلاک در انداختند فوج ملایری و سرباز قراکوزلو چون پنجه از کمین دکیدایشان بوده ند قریب با ده کروه پریشان شدند صارم الدوله چون این بدید شیپور ربزد و لشکر خود را انجمن کرده بدفع دشمن برکاشت و مردم او چون نزدیک با قورخانه بودند

نخستین

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

نخستین توپخانه را بدست کردند و دانستند که با تفنگ جنگ قراجه داغی را بپای نتوانند برد توپهای بارو کوب را برابر دیگرهای افراخته و سنگرهای پرداخته ایشان روی بارو می کردند و آتش در زدند سربازان قراجه داغی را توت اقامت برفت ناچار از فراز با دیگر و بام فرود شدند باشد که از بهر مبارزت از دیگر پیروزن شوند چون دانستند که توپخانه بدست پکانه افتاده دیگر مجال درنگ نیاوردند و پشت جنگ دادند و هزیمت شدند پس عبدالله خان صارم الدوله دست یافت و محمد علیخان پسر فضلعلی خان و نوائی خان سرهنگ و صاحبجان مناصب افواج ایشان را گرفته بازداشت و فوجی قراول بر ایشان گماشت چون از نیکار بپرداخت سربازان بسجانب خانه فضلعلی خان تباختند و از سیاه و سفید و طریف و تلید هرچه در انجا خانه بود برگرفتند و برفتند از انسوی فضلعلی خان که مراجعت کرمان سید و چون بسه فرسنگی آن بلده برسید از فضیحت لشکر و حبس پسر و غلبه پکانه و غارت خانه آگاه شد و دانست که در چنین وقت اگر از در چاره بکوشد هم ازین شربت بنوشد پس از سنجانخان برتافت و بکبودان که هیجده فرسنگ مسافت بود با یلغار شتافت و در رباطی که بفرمان شاهنشاه غازی خود بنشیمان کرده بود فرود شد و در انجا بسیج راه کرده طریق دارالخلافه برگرفت و از ینسوی ارک سلطانی بر صارم الدوله مسلم گشت و در بلده کرمان موسی خان پسر ابراهیم خان و میرزا اسمعیل وزیر ماندند و این هر دو با صارم الدوله طریق موافقت می سپردند و او نیز با ایشان براه مرافقت میرفت تا مبادا علف و آزوقه از و بازگیرند و در حصار ارک کار او دشوار افتد این بود تا آنگاه که صارم الدوله گاه و جو و دیگر چیزها که بایسته داشت بخط و حواله میرزا اسمعیل تقلعه ارک در برده انبا شتند کرد و در خلال این احوال غلامحسین خان پسر ابراهیم خان که جماعتی از اشرار با او یار بودند یکشب در مجلس لهو و لعب وقتی که صافی ایاغ در و ماغش اثر کرد و بزبان آورد که اگر حکومت این شهر بهزاد لا و ابراهیم خان تواند بود من از برادرم موسی خان لایق ترم همکنان آنشب طلب بطلب مال زیده و عمر و حشمت مجلس خمار و را آفرین فرستادند و بدین سخن همدست و همداستان شدند و روز یازدهم ذیقعده با آلات حرب و ادوات ضرب برشوریدند و بخانه میرزا اسمعیل تاختن بردند تا او را و موسی خان را دستگیر و عرضه تیغ و تیر سازند میرزا اسمعیل که اینوقت در خانه موسی خان جای داشت چون این قصه بشنید سخت بهراسید و موسی خان نیز بهمناک شده هر دو تن با شقاق بمیان ارک در رفتند و در جوار عبدالله خان صارم الدوله پناه گرفتند غلامحسین خان خانه میرزا اسمعیل را عرضه غارت ساخت و از انجا با جماعت اشرار بمیدان کجعلی خان تاخته رحل اقامت انداخت و دار حکومت را در انجا مقرر کرد و روزی چند کار بدینگونه برفت اما از انسوی فضلعلی خان که بسجانب دارالخلافه می شتافت چون بزرگان یزد رسید مسرعی از برادرش بخشعلی خان بدو آمد و خطی از میرزا تقی خان امیرنظام بدو داد بدین شرح که برحسب امر شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه در حکومت کرمان نافذفرمان باشی انیکه موکب همیون از خمسه رهسپار دارالخلافه است بعد از ورود بطهران اشعار منشور شاهانه میسزد

گرفتاری محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی

فضلعلی خان را این حکم قوی دل ساخت و مراجعت بکرمان را تصمیم عزم داد و از قضا در این وقت محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی قاجار که مامور توقف کرمان بود وارد و ارد کان گشت همانا در عهد وزارت حاجی میرزا آقاسی سعایت و وکونه مردم معتبر بود یکی انگه بهمانی در گوشش او میگفت که فلان و بهمان در دوش انجمنی کردند و بخاصمت تو مواضعه نهادند دیگر آنکس که شبیه خط و خاتم مردم را مکتوبی بگرد و بداندیش هر کس بود گناهی بدو می بست و آن مکتوب را نزد حاجی میرزا آقاسی می آورد و او بسیار وقت بود که بی فحص و پرسش محرکان دشمن استوار میکرد و بی آنکه از کس بپرسد این سخنان نقار است یا این نامه نگار است تا آن بیچاره فرصت خویش را از تهمت بری کند او را از اوج جاه بحضیض چاه می افکند و گناه خویش را نمیدانست و این بزرگ محنتی بود از کرم یزدانی و رحمت ربانی اینقدر بود که چون زمانی گذشت متابعت شریعت میخواست از خونریزی پرهیز میکرد و بقطع مرسوم مردم رضا نمیداد و اگر نه با آن استیلا که در دولت و مملکت او داشت و آن مردم کم نعمت را در حضرت او بزرگ غنیمت می پنداشتند عجب نبود اگر اعیان ایران را بتمامت خون ریخته باشند و اگر نریخته باشند اکنون بر سر سخن رویم چون در زمان دولت شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی دل با میرزا محمد خان سرکشیکچی باشی بد کرد و بصواب دید او شاهنشاه فرمان عزل او براند و بجای او محمد ناصرخان نصب کشت و قلیل مدتی بر این برگذشت بخشعلی خان قراباغی با چند تن از دوستان او نامه شبیه بخط محمد ناصرخان نگار کردند و مانند خاتم او نقشی برزدند و او را نجیات دولت و مودت دشمن مملکت متهم ساختند و این نامه را چنان تعبیه کردند که چون حاجی میرزا آقاسی آنرا برگرفت و برخواند آورنده آن را نشناخت اما این جنایت را بر محمد ناصرخان راست پنداشت و متوانی بخشعلی خان را بفرمود تا او را بیرون دروازه طهران طلب داشته از غلامان رکابی که در تخت فرمان دبودند چند تن بر گماشت تا او را بگرمان برده در آن اراضی اقامت فرمودند و در این وقت که کاروان دولت سلطان ناصرالدین شاه را در فیصل حق از باطل بینا و توانا میدانست تفتیش سده سلطنت را تصمیم عزم داد و از کرمان تا ارد کان براند اما فضلعلی خان چون این بدانست بروی تاخته دیگر باره او را ماخوذ ساخت و از ملازمانش اسب و استر و سلب و ثروت بگرفت و با جانب کرمان از برق جهنده تر برفت و از انطرف در کرمان فتنه دیگر حدیث شد اسمعیل خان برادر کهتر موسی خان در رفسنجان جای داشت چون منهوب و محصور شدن موسی خان و میرزا اسمعیل را بدانست گروهی از مردم رفسنجان را با خود متفق کرده آهنگ کرمان کرد و با صارم الدوله و موسی خان مکتوبی فرستاد که اینک من بدفع غلامحسین خان در میرسم شما نیز مردم خود را ساخته جنگ بدارید صارم الدوله نیز اعداد کار کرد و از دو جانب بر سر غلامحسین خان که اینوقت در بیرون آن بلده مزار میرزا حسین خان را معقل خویش کرده بود بتاختند مردم غلامحسین خان چون نگران این جوش و خروش شدند بی آنکه رزم دهند هراسنده گشتند و پراکنده آمدند غلامحسین خان بمیان شهر در گریخته بخانه حاجی سید جواد پناهنده گشت و هم در آنجا بوی سلامت نیافت و بخانه برادر خویش حاجی محمد کریمخان شتافت اگرچه این هنگام حاجی محمد کریمخان

در بلده یزد و زمیکذاشت اما خانه او ایمنی داشت چون روزی چند غلامحسین خان در انجا بپای
برد خبر رسیدن فضلعلی خان و مراجعت او بکرمان مکشوف شد دیگر باره مخالف و موالف متفق شدند
و دفع او را از هر کار واجب شمردند صارم الدوله توپخانه و سرباز را با موسی خان سپرد و او را با چندتن برادران
وجماعتی از مردم شهر ببازرگت فضلعلی خان پیرون فرستاد چون فضلعلی خان این لشکر را دیدار کرد دانست
که باچنین بیکار حکومت این شهر برقرار نماند پس عنان برتافت وطریق مراجعت گرفت و در بینوقت
مسرعی برسید و مکشوف داشت که حسروخان پسر ابراهیم خان و اما معلی خان یوزباشی که اکنون سرهنگ
فوج کرمانی است برحسب فرمان منتظم کرمان در میرسند و مکتوب چند از ایشان باعیان شهر آوردند از
جمله اما معلی خان نگارشی ببیرزا اسمعیل فرستاد که فلان غلام با من بگریخته او را با خود وجوس
بدار تا من برسم وگناه او را کیفر کنم میرزا اسمعیل انجام این امر را باشحنه شهر بشرح کرد و آن غلام تفرس
کرده بخانه ملا علی اعمی که یکتن از علمای آن بلداست پناهنده گشت وشحنه شهر از طلب او باز نمی نشست
پسر ملا علی بنزد پدر رفت و او غابر داشت که ازین پس اقامت شما درین شهر موجب ندامت است
زیرا که شحنه شهر بحکم میرزا اسمعیل هر پناهنده را از خانه مجتهد بلد خواهند استاین بگفت و مردم کوی
و بازار را بسرای خود خواندن گرفت و انجمنی بزرگ برساخت و این پدر و پسر در خاطر داشتند که با
فضلعلی خان تقدیم خدمتی کرده باشند چه گمان آن میرفت که برحسب فرمان کاروان دولت
دیگر باره در کرمان حکومت کند با لجمله ملاحسین پسر ملا علی مردم شهر را به تسخیر ارک برشورانید و حاجی
سید جواد را نیز با پدر متفق ساخت چون این خبر بصارم الدوله رسید و اینوقت توپخانه و سرباز او
بچنگ فضلعلی خان پیرون شده بود بیم کرد که مبادا مردم شهر بارک یورش افکنند و چیره شوند
پس از در معذرت و استمالت مکتوبی چند بشهر فرستاد و هیچ مفید نبود آن شب را متوقفین ارک
در گال هول و هراس بصبح کردند و بامداد ان چنان رای زدند که میرزا اسمعیل بخانه ملا علی اعمی رفته
از در ضراعت معذرت خواهد شود و توبت و انابت جوید پس او بامداد ان بسرای ملا علی در رفت
و اینوقت یک نیمه شهر در انجا انجمن بودند پسر ملا علی آغاز پرخاش نمود و سخنهای درشت همیگفت
میرزا اسمعیل چندانکه پوزش و نیایش نمود کس عذر او نپذیرفت و انابت او را اجابت نکرد سخن از
مناقشه بمفاحشه انجامید میرزا اسمعیل گفت نه آخر این غوغای عام از برای یکتن غلام است که بدین
خانه پناهنده شده من از ان غلام کمتر نیستم و بدینخانه پناه آورده ام چرا دست من نمیگیرید و عذر من
نمی پذیرید این سخن در گوش ملا علی و پسرش باد در چنبر بود با لجمله اشرار بجزوشیدند و خنجرها
بکشیدند و نخستین حاجی زین العابدین برادر میرزا اسمعیل را جراحت فراوان کردند تا چنان دانستند
که جان بداد اما او جان بسلامت برد از پس آن میرزا اسمعیل را با کارد و خنجر پاره پاره کردند و ملا علی
و پسرش نظاره کردند آنگاه حکم دادند تا جسد او را در نمدی پیچید و کشان کشان بمیدان بخعلی خان
بردند و در انداختند و شهر از سلب او را از تن مسلوب داشته عریان بگذاشتند تا مطمح نظاره صغیر و کبیر

قتل میرزا اسمعیل شیرازی وزیر کرمان

کشت و پایان امر چند تن از طایفه شیخیه بیامدند و او را تکفین و تجهیز کرده با خاک سپردند از پس آن برحسب امر کارداران دولت حاتم خان شهاب الملک مامور باصلاح کار فضلعلی خان شد و بکرمان آمد و نیز بعد از ورود این حکومت را از بهر خویشتن همیخواست و در امر فضلعلی خان خلل همی انداخت چون این قضیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد شاهزاده طماسب میرزای مؤیدالدوله منشور حکومت کرمان یافت

چنانکه مذکور میشود

در ذکر آشفتگی شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبه محمد عبدالله بر آن جماعت

در زمان دولت شاهنشاه غازی حسینعلی خان معیرالممالک حکومت یزد داشت و چون خود ملازمت رکاب بر ذمت نهاده بود دوستعلی خان مشیخدمت خاصه شاهنشاه بنیابت پدر در یزد اقامت داشت و کار حکومت میکذاشت کارداران دولت برای استحکام امر حکمرانان آن بلده میرزا علیرضا صدر و میرزا علی و محمد ابراهیم خان پسر عبدالرضا خان یزدی و چند تن دیگر را بدارالخلافه طلب داشتند بعد از ورود بانجماعت بطهران روزی چند برنگذشت که شاهنشاه وداع جهان گفت و باینخبر در یزد شور کشت و آن مردم که قوت رد و منع اشرار داشتند چون حاضر نبودند جماعتی از اهالی یزد که آرزوی چنین روز میبردند انجمنی کردند و نخستین بدروازه های شهر تاخته سربازی که از بهر حراست بود از فراز برج و باره بزیر آوردند و تفنگ و دیگر ادات ایشان را بستدند و از انجا بدر سرای دوستعلی خان رفته حصار دادند و از جانبین بی آنکه کس را هدف گلوله کنند تفنگی چند کشادند درین غوغا چند سرباز از دوست علی خان بغارت بردند و خنجری از کمر ابوالقاسم خان سرهنگ دولتدی باز کردند صبحگاه دیگر جماعتی از عشیرت تقی خان یزدی و اولاد عبدالرضا خان بپشتوانی و استظهار دوستعلی خان حاضر شده گفتند ما از نزدیک تو دور نشویم تا شاهنشاه منصور ناصرالدین شاه بر تخت مملکت جای کند و منشور او بدین بلد برسد دوستعلی خان که خاطری آزرده داشت اجابت این مسئلت نکرد و راه دارالخلافه برگرفت و ابوالقاسمخان سرهنگ نیز از قفای او آهنگ کرد درینوقت اشرار شهر یکباره جنبش کردند و بهر اخذ اموال مردم شورش کرفتند و در هر محلت یکتن از ان مردم شریر بر دیگران امیرگشت در محله کازرگاه محمد نامی را که در میان اشرار سخت بازو و توانا بود رئیس کردند و این محمد خود در زیارت جاها به بیع و شرای شمع کار معاش راست میکرد و پدرش عبدالله دهلیزبان کاروانسرای تجارت بود و بالجمله نخستین محمد از یکتن تاجر محجوس سیصد تومان زر مسکوک بقهر و غلبه ماخوذ داشت و بر جماعت اشرار قسمت کرد آنگاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت باز دارند و در حفظ و حراست اموال مردم خویشتن داری نکنند ازین روی سردمان او ستدار او شدند و او بر جمیع اشرار غلبه جست و تمامت محلات شهر را تحت فرمان کرد و اینوقت تاجران و مالداران برضای خود هر کس بدو سیم و زر بهدیه میفرستاد و او باشرار بذل میکرد و در امر خویش استوار میزیست این بود تا شاهنشاه ایران وارد دارالخلافه طهران شد و حاجی شیخان

حکومت

حکومت یزد و یافت چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد

در ذکر جلوس شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه و ورود تبریز و سفر کردن بطهران و وقایع بعد از ورود بدارالخلافه

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار بدارالقرار سفر کرد ارکان دولت و شاهزادگان مملکت که در دارالملک طهران اقامت داشتند همدل و همزبان و یعهد کردند مهد سلطان ناصرالدین شاه را چشم براه نشستند مهدعلیا دستر کبری والده شاهنشاه سخنگوترین بچه نیز فرزند مکتوبی فرستاد و آگهی بداد وزیران مختار دولت روس و انگلیس نیز هریک بقونسل خویش نامه کردند تا شاهنشاه نو را از قصه آگاه کنند بالجمله نامه والغوزکی وزیر مختار روس بانشکوف که در تبریز قونسل بود رسید بدین شرح که محمدشاه سخت مریض است و مرض او چنان صعب افتاده که طبیبان دانشمند از مداوا و معالجت او دست باز داشتند انشکوف که اینوقت در نعمت آباد از بهر ییلاق اوتراق داشت چون این مکتوب برخواند برآسبی رهوار برنشسته شتاب کنان به تبریز آمد و در شش ساعتی شب یازدهم شوال بدرسرای سلطان ناصرالدین شاه حاضر شده و ببستیاری دربان و حاجب معروض داشت که مرا امری واجب افتاده که در این نیمشب خویشتن را بدین رنج و تعب انداخته و تا بدینجا تاخته ام لاجرم شاهنشاه اجازت کرد تا حاضر پیشگاه شد پس مجلس را از پیگانه بپرداخت و انشکوف مضمون نامه را بکشوف ساخت شاهنشاه ایران که آیت یزدان بود چون کوه پابرجای همچ آشفته رای نگشت انشکوف را رخصت انصراف داد و از پس آن کس بطلب میرزا فضل الله نصیرالملک که این هنگام منصب وزارت داشت فرستاد و او را حاضر کرده قصه این غایله را با او حدیث کرد و نصیرالملک از اصفای این خبر پای از سر ندانست همخواست دیوانه شود و اگر نه از هوش پیگانه گردد شاهنشاه با نمک برادر زد که با خویش باش و رای خویش تیره مکن این هنری نباشد که روزآسایش خرد مردم را آزمایش کنند مرد عاقل آنست که در مهالک پرهفت و مسالک مخافت عقل خویش را پریشیده نسازد و از طریق حزم و رویت بیچاره پرواز اگرچه در مصیبت پدری مانند محمدشاه هرگاه و در تمامت عمر مرا تعزیت گویند و تسلیت فرستند هنوز اندک باشد اما نتوان طریق سوگواری برداشت و زمام ملک و مملکت را از کف فروگذاشت تا بندگان خدای را قدر و اجر بر دو پایمال هرج و مرج نشود و اگرچه مرا آن قدرت نیست که یکتنه بر اسب خویش بنشینم و تا دارالخلافه بتازم و بر تخت ملک جای کنم چه مردم ایران را خاطر بخیال من کاشن است و چشم بموکب من روشن اما اینگونه حرکت حشمت سلطنت را نقصانی باشد باید با توپخانه و تونجانه و لشکری لایق بدارالخلافه کوچ داد و اگرچه خراج آذربایجان را من تمامت بذل کردم اما هنوز معادل سی هزار تومان نقد سکوک در نزد بکجور من حاضر است آنرا نیز بگیرد و اعداد لشکر و بسیج سفر کند نصیرالملک زمین خدمت ببوسید و بازخانه خویش شد و میرزا تقی خان وزیر نظام که شرح حال او و سفارت او بازن الروم در کتاب تاریخ شاهنشاه غازی محمدشاه مرقوم شده هم درینوقت برحسب فرمان بتجانه نصیرالملک آمد و الله ویردی خان پسر قاسمعلی خان را که یاور توپخانه بود با خود بیاورد و بی اینکه دیگر مردم را ازین

واهیه و بیاآنکی دهند با عداد لشکر و بسیج سفر پرداخته نخستین هفصد تن توپچی بهار لوکه در دهخوارقان
سکون داشتند طلب نمودند و کارشان زده عراده توپ و قورخانه راست کردند و فرمان کردند
تا از سربازان فوج مراغه و فوج ناصریه و فوج مرندی برگ دساز خود را کرده از درگاه آیند و این
کارها را در روز یازدهم شوال باز کردند و هیچکس را آگاه ازین راز نساختند شب دوازدهم سرعی
که وزیر مختار انگلیس قونسل خویش فرستاده بود برسید و نیز نوشته بود شاهنشاه غازی را مرضی صعب
عارض شده و واجب افتاده که سلطان ناصرالدین شاه بقدم عجل و شتاب راه بگیرد و همچنان حاجی
میرزا آقاسی مکتوبعلی خان ماکوئی که اینوقت سردار کل عساکر منصوره بود فرستاد و نیز در شدت مرض
شاهنشاه و سرعت سیر سلطان ناصرالدین پادشاه شرحی بلیغ رانده بود و اصیل و اصیلی نایب سفارتخانه
دولت علیه و ثابت صاحب نایب سفارت انگلیس نیز برسیدند و از شدت مرض شاهنشاه خبر آوردند
عصر روز دوازدهم شوال مسرعی ناعی در رسید و از ستر کبری و مهد علیا و سایمانخان خان خانان
مکتوبی آورد و دران کتاب بوفات شاهنشاه غازی تصریح شده بود و اینخبر نیز در شهر تبریز پراکنده شد
درینوقت سفرای دول خارجه بدرگاه آمدند و چنین رای زدند که شاهنشاه ایران اگر همه با صدتن غلام
رکابی باشد باید دولت سپه سفر طهران فرماید شاهنشاه کشا رایشان را پذیرفتار شد و فرمان کرد تا فوج چهارم
و فوج مجران شقاقی حاضر شوند و چهار هزار سوار از جماعت طالش و شاهسون نیز انجمن کردند بفرمود
تا هزار و پانصد باب خیمه در مدت هفت روز از بهر سپاه بساختند چون از نیکاران بپرداخت بصوابدید
ستاره شناسان ساعتی فرخنده و مبارک اختیار کردند در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار
هجری چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد در دارالسلطنه تبریز بر تخت سلطنت
جای کرد و تاج پادشاهی بسر برنهاد و قاطبه علما و فضلای آن بلد و تمامت امرا و بزرگان آن اراضی و پیشکاران
سلطانی حاضر شدند و جلوس مبارکش را تهنیت و درود فرستادند و شاهزادگان بزرگ حسنعلی میرزا
شجاع السلطنه و محمد تقی میرزای حسام السلطنه بتقبیل آستانه شاهانه شاکر و شادمانه کشتند روز دیگر میرزا
تقی خان وزیر نظام و میرزا جعفر خان مشیرالدوله مبلغی از زر و سیم از بزرگان بوام گرفتند و بتجهیز لشکر
کردند و فرمان رفت که میرزا جعفر خان متوقف در تبریز بوده امور دول خارجه را نگران نیک و بد
باشد و درینوقت کاروان حضرت معروض داشتند که بزرگان ماکوئی در مدت وزارت حاجی میرزا آقاسی
امارت بلدان و حصار داشتند و از طریق احجاف و اعتساف مال فراوان فراهم کرده بجانب ماکو
حمل دادند و گنجینها نهادند صواب آنست که علیخان ماکوئی را ماخوذ داشته فرمان رود تا اندوخته
ایشان را بمصادره اخذ کنند چه اینجماعت افزون از تعدی بار رعیت بحکم اوارجه نگاران جمعی گران
از مال دیوان ماخوذ ساخته و کسن بجمع و خرج ایشان پرداخته شاهنشاه دریادل فرمود ما را حاجتی هم
بر کشودن بلاد و فتح ممالک است نه بر جریده حساب دفتر قدلک و علی خان را رخصت کرد تا
مراجعت ماکو کرده در سرای خویش اقامت کند و این علیخان را دو ماه ازین پیش شاهنشاه غازی

بصوابدید حاجی میرزا آقاسی بسرداری کل عساکر منصوره فرمان فرستاد و او را بشمشیری که قبضه آن مرصع بالماس بود و نشانیکه مکلل بجواهر شاهوار تشریف کرد و میرزا تقی خان وزیر نظام مبارک بادا این محل و منصب در تبریز بساطی درخور بگستراد و طوی لایق بکردمع القصه روز نوزدهم شوال ده هزار تن از ابطال رجال سواره و پیاده التزام رکاب را آماده شدند و شاهنشاه ایران از تبریز بیرون شده در باسمیج فرود آمد و فرمان کرد که در همه راه چهارده عراده توپهای باره کوب را با توپخانه از پیش روی لشکر عبور دهند و دو عراده توپ که بوزن ثقیل نباشد با اسبهای جنیبت جنبش دهند بالجمله در باسمیج از امرای ایران و صنادید مملکت عرایض و ذرایع متوالی کشت که ما همه بندگانیم خسرو پرست چشمها براه کشاده است و جانها بهر نثار آماده هرچه زودتر آئی همنوز دیر است و هرچه شتاب کنی بصواب باشد و قضه کرابت خویش را از حاجی میرزا آقاسی و فرار او را باشاهزاده عبدالعظیم نیز معروض داشته و خروج سیف الملوک را با دعوت ملکانه و سلوک او را تا بزنداننخانه هم بنگاشتند پس شاهنشاه ایران روز دیگر از باسمیج کوچ داده بسعدآباد براند و از انجا باد جان آمده یکروزه او تراق فرمود تا سواره طالش الحاق یافت و از انجا تا چمن توپچی طی مسافت فرمود و هم در انجا یکروز لشکرگاه کرد و احمدخان نوائی نایب ایشیک آقاسی را مامور کرد تا از پیش روی سفر کند و در هر منزل علف و آزوقه سواره و پیاده را آماده بدارد و سپاه خمسه را نیز حاضر کند تا بعد از ورود موکب پادشاهی بزنجان منتظم رکاب شوند و در اینوقت چون محمدخان زنگنه امیرنظام جای بجهان جاوید داشت و علیخان ماکوئی نیز روی بوطن گذاشت هیچکس بر تمامت سپاه ایران نافذ فرمان نبود میرزا تقی خان وزیر نظام که هم درین سفر در تجهیز لشکر تقدیم خدمتی کرده بود وقت را غنیمت شمرد و از کاردانان درباز خواستار شد تا منصب و لقب محمد خان زنگنه باو تفویض شود و در ان منزل منصب جلیل امیرنظامی یافت و بدین نام بزرگ نامی گشت و در اینجا شاهنشاه را کاری بزرگ پیش آمد زیرا که حاجی میرزا آقاسی در وزارت شاهنشاه غازی محمدشاه خراج ایران را چنان بذل کرد و بتیول و سیورغال و اکرام و افضال مردم متقرر داشت که هر سال دو کرور تومان خرج ایران از دخل ایران برزیادت بود نه شاهنشاه مبرور را درین امر از کثرت جود پرسشی میرفت نه وزیر مغرور را در نیکار نکوهشی بود درین هنگام سلطان ناصرالدین شاه با خود همی گفت که اگر کار چون دولت ماضی کنم مردم ایران از نیافتن حق خویش راضی باشند و اگر بر خراج ایران بیفزایم و حمل رعیت را گران کنم در یوم یقوم حساب چه جواب خواهم گفت پس صواب آنست که از میان مردم ایران یکتن را که سخر و نه خلق و خشونت خلق و سورت خوی و غلظت طبع بر همه کس افتخار کند اختیار کنم که نه از لطف جوانان شکوه بیند و نه بر ضعف پیران اندوه خورد و حشمت امیران و نفقت فقیران را بیک میزان سخته کند و حیدر لیمان را با ناله یتیمان بیک امتحان سنجیده آرد تا چون قطع مرسوم شاهزاده معیل کند طبعش علیل نشود و چون بر تیول مردی دبیر خط ترقین کشد از تدبیر او خاطرش ملول نگردد بلکه تا آنگاه که جمع و خرج ایران را برابر نکند رحم بر مادر و برادر نکند در میان

همه مردم ایران این هنر را در نامه استعداد میرزا تقی خان امیر نظام مطالعه فرمود و عجب آنکه اگر در میان بزرگان ایران صد کس را از بهر وزارت نامزد میکردند هنوز نوبت بادنی افتاد و این نبود جز از کیاست طبع و فراست خاطر شاهنشاه چه گفته اند دل پادشاه را بملکوت خدای راه باشد و ارباب دول در پیش دگم مهم باشند بالجمله شاهنشاه ایران دل بر آن نهاد که صدارت اعظم را بمیرزا تقی خان مفوض دارد و این از فتح اقلیمی و کشودن کشوری نامبردارتر بود چه مهد علیا وستر کبری و تمامت شاهزادگان و قاطبه اعیان و بزرگان و جمهور قوای سپاه و صنادید درگاه جز این مینمودند و خواستار جز این بودند با اینکه شاهنشاه ایران هنوز هفده ساله بود و همانکه خواست کرد و همان راه راست بود تا هیچکس را از کنون خاطر اکحی نداد اکنون با سر سخن رویم بحشمتلی خان یوزباشی قراباغی بفرمان مهد علیا وصوابدید امرا با دو عراده توپ و هزار و پانصد تن سوار از دارالخلافه تا چمن توپچی راه برید و پیوسته لشکرگاه کشت و میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی چنانکه تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد بعد ازان منزلت و تقرب در حضرت مامور باقامت در قم گشت و تا کنون در بلده قم روزگار میگذاشت این هنگام حرکت موکب پادشاهی را از آذربایجان بدانست از قم بقزوین براند و در انجا ششصد تن سوار افشار قزوین را تحریض داده با خود برداشت و او نیز در چمن توپچی بلشکرگاه آمد شاهنشاه فرمود میرزا نظر علی را که گفته بود بیفرمائی نکند و از قم بدین حضرت راه بگیرد پس حسن خان پسر حاجی بیژن خان را که غلامان تفنگچی در تحت حکم او بودند بفرمود که نصیر الملک را بگوتا مشوری صادر کند و بدان حکم چندتن غلام تفنگچی میرزا نظر علی را برداشته تا بارض قم کوچ دهند و در انجا ساکن فرمایند لاجرم چندتن از غلام تفنگچیان بسیج سفر و ثروت میرزا نظر علی حکیم باشی را خود داشته او را بدار الامان قم تحویل دادند چون در این وقت خبر رود میرزا آقاخان وزیر لشکر بدار الخلافه معروض افتاد و امرای درگاه باشتاق از رود او اظهار وحشت و دهشت کرده بودند شاهنشاه دانا هسی خواست که تا رود موکب پادشاهی امرا از خشیت و تباهی آسوده خاطر باشند هم خطی بدار الخلافه فرستاد که میرزا آقان وزیر لشکر دیگر باره سفر کاشان کرده بماند تا شاهنشاه بعد از رود بطهران نجنبد چون این حکم را بدار الخلافه آوردند وزیر لشکر گفت من ازین آمدن بدان خاطر بودم که تسکین فتنه ماژندران کنم و نگذارم بدست امرای ایران که در طهران اقامت دارند کاری افتد که مورث ندامت باشد منت خدایرا که بر این هر دو آرزو فایز شدم و اکنون که شاهنشاه در میرسد ازین دو غایله قلب مبارکش را هیچ اکراه نخواهد بود پس وقت باشد که اطاعت فرمان سلطان کنم و مراجعت کاشان کیرم چون کار بدینجا پیوست صاحبان مناصب سفارت نخانه انگلیس بمیان ارک سلطانی در آمدند و در خدمت مهد علیا وستر کبری معروض داشتند که سالهاست دولت انگلیس و ایران با هم از در مودت و موالاتند دسو دیگر را از دست نمیگذارند ما از قبل دولت خود ابلاغ اینجا میکنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر ایران در رود رباشد و از انسوی کاردان

مهد علیا نیز مراجعت او را راضی نبودند وزیر لشکر چون در میان بوک و نکرا قشلاق و بیم کرد که از مراجعت
او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او امراز بان ملامت باز دارند و بگویند چرا بی اجازت
طریق حضرت گرفت پس تدبیری نیکو بیندیشید و رنهکامیکه صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس و
تمامت امرائی که در اردک جایی داشتند و همچنان خادمان حضرت مهد علیا همه انجمن بودند روی
باجتماعت کرد که این جنبش و جوش بگذارید این اختلاف کلمه از ان درست که من بی فرمان بدین در
آمده ام و این رای بر خطا باشد همانا من بفرمان آمده ام و دست در کریبان برده و دستخط مبارک شاهنشاه
کرد ایام ولایت عهد بدو داد و بجمل متبع امارت میعاد نهاد چنانکه شرح آن در تاریخ محمد شاه
رقم شد بیرون کرد و گفت من بحکم این منشور تا بدینجا تاخته ام و هم اکنون بسرای خویش در خواهم
رفت و استراحت خواهم نشست تا آنگاه که شاهنشاه فراز آید که بکشد حاکم است و بنواز د رواست و دوست
و دشمن چون آن خط بدیدند زبانها بکام در کشیدند پس وزیر لشکر از اردک سلطانی بسرای خویش در رفت
و برادر او میرزا فضل الله امیر دیوان هم در خانه خویش جای گرفت اکنون بداستان خویش باز گردیم
از چمن توپچی موکب سلطانی کوچ بر کوچ تا بسلطانیه طی مسافت کرد و در میان زنجان و سلطانیه
خسرو خان کرجی باتفاق علی خان سرتیپ قراگوزلو و دو فوج سرباز تفنگچی سده سلطنت چین مسکنت
بر خاک نهادند چه از آذربایجان فرمان رسیده بود که خسرو خان کردستان را برضا قلیخان بگذارد و طریق
حضرت بردارد و بالجمله روز دوشنبه شاهنشاه بزنجان در فوج قدیم و جدید خمسه با هزار و پانصد تن
سوار پیوسته رکاب شدند و هزار و پانصد سوار شاهسون نیز از راه برسید و شاهنشاه ایران در
سلطانیه یکروز لشکرگاه کرد و عرض سپاه دید و بنجانه و قورخانه و تمامت سواره و پیاده را از پیشگاه
حضور عبور داد و هم در اراضی خمسه مجعلی خان ماکوئی چنانکه مذکور شد از کرمانشاهان بدرگاه پیوست
بی فرمانی کردن و بی حکم طلب بحضرت آمدن او موجب سخط و غضب گشت فرمان رفت تا او را
ماخوذ داشته بند بر نهادند و ادوات حشمت و ثروت او را باز گرفتند آنگاه فوج خمسه را مامور
بتوقف زنجان فرمود و افواج قراگوزلو را اجازت مراجعت بخانه داد تا خویشتن را برگ و ساز کرده ساخته
سفر خراسان باشند و عم خویش عبدالله میرزا را بحکومت خمسه باز گذاشت و میرزا شفیع تویسرکانی را
بوزارت او بداشت آنگاه از اراضی خمسه رهسپار قزوین گشت فوج افشار قزوینی و سوار ایل
دالوسی که در نواحی قزوین سکون دارند تمامت حاضر رکاب شدند و چون ایشان را ملازمت
رکاب واجب نبود مامور بتوقف در قزوین آمدند و هم از انجا طریق دارالخلافه برداشت
مردم طهران تمامت شاهزادگان و جمهور امرا و قاطبه اعیان استقبال شاهنشاه را راه برگرفتند
بغیر محمد حسن خان سرداری که در عرض راه از دربار سلطانی بد و خطی آمد که مارا مسموع
افتاد که بیرون قانون چاکری خویشی همی کنی اگر ازین پس سر از سرای خود بدر کرده بفرمایم تا سرت
برگیرند از جرم محمد حسن خان ملازم سرای خویش بود و دیگر مردم فوج از پس فوج شتاب میکردند

و در عرض راه برکاب می‌بوسید من بنده با تفاق میرزا شفیع صاحب دیوان بدانسوی سلیمانیه تا خیتم و خاک پی اسب سلیمان زمان را توتیای دیده ساختیم و بعواطف شاهانه قرین مفاخرت پیکرانه آمدیم مع القصه موکب پادشاهی بدین شکوه و فرهی از سلیمانیه بقریه یافت آباد نزول فرمود و سراپرده سلطنت افراخته گشت امرائی که در ارک جایی داشتند بدین مجمع که ارک سلطانی را نتوانستیم تهی کذاشت تا بدینوقت پذیره سلطان نکرده بودند در یافت آباد زمین بوس درگاه کردند میرزا اسدالله صدر الممالک هنوز خود را صدر اعظم می پنداشت و آرزوی اقامت در سرای حاجی میرزا آقاسی داشت در یافت آباد که روی امر و نهی پادشاه با میرزا تقی خان امیر نظام گشت و سرای حاجی میرزا آقاسی برای مقام او تعیین یافت مردمان تفرس کردند که امارت نظام و صدارت اعظم خاص او خواهد بود و صدر الممالک و جماعتی دیگر از بزرگان در تخریب این امر از قدرت خویش بر زیادت جنبش کردند و کوشش ایشان را با تشیید حکم پادشاه مناطحت کوه و کاه بود و درین منزل چون صدق نیت و حسن طویت میرزا سعید خان که اکنون وزیر دول خارجه است مکشوف افتاد و مکانت او را در فضل و ادب و استقرای نظم و نثر عجم و عرب و استیفای چند کونه خط و اقتصای چند کونه لغت باز دانستند شاهنشاه ایران بصلاح و صوابدید میرزا تقی خان تحریر رسایل خاصه و ترقیم اسرار مکتومه را با او مفوض داشت بالجمله روز دیگر که جمعه بیست و یکم شهر ذیقعدة الحرام بود شاهنشاه ایران از یافت آباد بشهر طهران در آمد و میرزا تقی خان را هر ساعت برافتی دیگر خلعت کردند و نام بزرگان و اشراف را جریده کردند که شب شنبه بیست و دوم ذیقعده میان سرای سلطنت پیش روی عمارت کلاه فرنگی حاضر شوند و بحکم ارصاد ستاره شناسان و رصد دانان چون هفت ساعت و بیست و دقیقه از شب سپری شد شاهنشاه جوان بخت رخت سلطنت را که از هفت پدر بمیراث داشت طلب فرمود و تاج کیانی را که چهار من بمیزان از یاقوت رمانی و دیگر جواهر شاهوار ترصیع یافته بر سر نهاد و بازوبندها و دریای نور و تاج ماه را که بعضی از جواهر شش را از تحدید قیمت بیرون نهاده اند بر بست و رشته‌های لالی منضود را که هر دانه با پیضه کبوتر در برابری ترانه دار و حمایل کرد و شمشیر الماس را که در دست چنین پادشاهی جهان بکشاید بر میان بست و بر تختی مرصع و مکلل بر نشست حاضران حضرت زانو بستند و رکنا سجدا تحیت و تهنیت گفتند من بنده نیز چون کرمک شبتاب بر دیدار افتاب نکران بودم و بران جلوس مبارک یامین و تبارک می سرودم و هم دران شب میرزا تقی خان امیر نظام را بجامه که حواشی آن تمام از مروارید آبدار تخفیف داشت خلعت شاهوار رسید و نام اتابکی و صدارت اعظم با امیر نظام توام گشت و رتق و فتق تمامت امور بخط و خاتم او مسلم آمد و از پس آن روز دوشنبه بیست و چهارم ذیقعده الحرام شاهنشاه ایران بارعام در داد و در سرای فیح سلطانی و ایوان بزرگ جهانبانی بر تخت مرصع تاج کیانی جلوس فرمود و صنادید امرا بشربت جلاب و شیلان کامیاب و شیرین دهان شدند و از پس آن میرزا تقی خان بر و ساده وزارت

جای ساخت و بنظم مملکت و تقویم امور سلطنت پرداخت محمدحسن خان سردار را خواستار شد تا شاه
خواهش را مضمون داشته از ملازمان درگاهش ساخت آنگاه بزرگان ایران یک یک و دو دو در محضر
خویش طلب داشته با ایشان سخن در انداخت و گفت تخت بگویید تا مرا بوزارت اعظم پذیرفته اید
و برانچه حکم کنم گردن نهاده اید یا پرده مخالف خواهید نواخت ایشان چون دیدند اکنون اینکار را براو
استوار گشته و برمسند حکمرانی کامکار نشسته ناچار بدین قضا رضا دادند و باطاعت و متابعت او متوجه
نهادند میرزا تقی خان از اینجماعت خاطر آسوده کرد و حفظ امور جمهور و نظم حدود و ثغور را وجهه
همت ساخت و چون بیشتر در آذربایجان روزگار برده بود و بر امر عراق و مملکت ایران احاطتی لایق
نداشت و از پیش شناخته بود که در کار کشور و امر لشکر هیچکس چون میرزا آقاخان وزیر لشکر
دانا و بینا نباشد چه از زمان پیش که مستوفی لشکر یا وزیر نظام بود در تحت فرمان وزیر لشکر کار
می پرداخت و هنر او را در هر کار نیکو می شناخت و این هنگام دانسته بود که عقده ها در هم بافته
و برهم تافته امور ایران را جز بسر انگشت تدبیر وزیر لشکر نتواند کشود ناچار با او طریق موافقت و
مرافقت گرفت و شرط و داد و پیمان اتحاد محکم کرد و در جزوی و کلی امور مشورت او را مقدم داشت
و بدست او مشکلات مملکت و معضلات دولت را سهل دانست و زبان او را مفتاح ابواب بسته
دول خارجه شمرد و در اینوقت بنیان امر خویش را بترصیص این قواعد و تشیید این مبانی استوار
یافت و با دل قوی و پیران حضرت و مستوفیان درگاه را طلب نموده جریده جمع و خرج حساب
ایران را از ایشان بخواست و دو کرور تومان خرج را بر جمع افزون یافت پس طبقات شاهزادگان
بزرگ را تا چاکران خورد و نام هر کس را از مستوفیان درگاه و عارضان سپاه همی بخواست و
از مرسوم و مواجب ایشان لختی بکاست و درین امر وضع شریف و قوی و ضعیف را یکدست بهره
فرستاد تا هیچکس را بکس سخره نباشد و من بنده با اینکه در حضرت شاهنشاه بمنصب استیفا فخری
بزرگ داشتم و در انشاء قصاید لآلی فرائد ثنا حضرت می بردم و تاریخ اقالیم سبعه جهان و اقسام
خمسه زمین را از زبان ترجمانی کرده نگاشته بودم و در ولایت عرایض قریب و بعید را در بارعام
پیش پیکر اعلی بدان ذلاقت و طلاقت میگردم که مورد تحسین پادشاه می افتاد و وقت آمد که دو هزار
کس در پیشگاه حضور انجمن شد و حامل فتحنامه نرسید من بنده قرطاسی بیاض برگرفتم و بی لکنت زبان
تا آخر فتح بالجمله با تقدیم چندین خدمت میرزا تقی خان معادل دو هزار تومان زر سکوک از مرسوم
و مواجب من بنده بکاست الا آنکه میعاد نهاد که چون اینکار بر میزان نهم با تو و چندان دیگر وزیر
لشکر خیانت آنچه دیدی بر ذمت نهاد و ضمانت کرد و مع القصه کار بدینگونه کرد و چندانکه جمع و خرج خراج
ایران را با هم برابر بداشت از پس آن بنظم بلدان و امصار پرداخته بصوابدید شاهنشاه ایران فرمان
کرد تا اسکندر میرزا بحکومت قزوین پرون شد و میرزا یحیی مستوفی تفرشی وزارت قزوین یافت
و ایشان در عشر آخر ذیحجه بجانب مقصد شتافتند شاهرخ میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای

تدبیر کردن میرزا تقی خان امیرنظام میرزا آقاخان وزیر لشکر در جمع و خرج ایران

فارس مامور بحکومت کاشان گشت و محمد کاظمخان پسر محمد حسین خان کاشی بوزارت او نامبردار آمد
و در خدمت او طریق کاشان گرفت

ذکر شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و قتل حاجی میرزا عبدالله متولی باشی و جمعی از سربازان

ازین پیش در ذیل تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه قصه خراسان و تاختن شاهزاده حمزه میرزا بدان
اراضی و هزیمت شدن حسن خان سالار تا بدانجا که سالار و جعفرقلیخان کرد شاد و لوبسر حسن گریختند و
شاهرخ خان قاجار در سنجار اجای کرد مرقوم شد هم اکنون این سخن از انجا که بازشد فراز می آید آنگاه که
شاهزاده حمزه میرزا بخون محمد علیخان ماکوئی از مشهد مقدس بجانب بزنجرد کوچ میداد و صمصام خان
بلوک فوج سرباز در ارک مشهد باز گذاشت و نیابت حکومت خویش را بدو تفویض کرد و او با مردم
آن بلده کار بعدل و نصفت همیکرد و سرکردگان لشکر که چون دیگر چاکران جز گین و کید یکدیگر را نجویند
و در حضرت جز بر بدهم سخن نگویند بر صمصام خان حسد بردند چون حمزه میرزا از بزنجرد مراجعت کرده
بجهة غارت میاه و خضارت کیاه چهل روزه در چمن کاه و باغ اوتراق کرد وقت یافته زبان بشکایت
و سعایت صمصام خان گشودند چندانکه حمزه میرزا را حاضر خدمت ساخته مصطفی قلیخان سرتیپ همدانی
با دو فوج سرباز همدانی و افشار بجای او نصب کرد بعد از ورود او بمشهد سرباز افشار و همدانی
سر بنافرمانی برآوردند و دست تعدی باموال و اثقال رعیت شهر و حومه فرا بردند تا بدانجا که مردم
خرمنهای اندوخته حبوبات انباشته را در پیرون شهر بگذاشتند و حراست زنان و فرزندان
خود را مقدم داشته بخانهای خود در رفتند و حمزه میرزا چون بر سران سپاه حکمی که لایق بود روان
نداشت بعد از اصغای اینخبر کار بمسامحت گذاشت و از انسوی مردم لشکرگاه از بهر علف و آذوقه
بهر دیه و قریه در میرفتند مانند اهل غارتگر و یغما هرچه می یافتند بر میگرفتند لاجرم مردم خراسان
یکباره رنجیده خاطر شدند و از طرف دیگر میرزا محمد خان پسر آصف الدوله که بعد از ورود حمزه میرزا
بخراسان باعشیرت آصف الدوله و سالار در بقعه شریفه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام پناهنده
گشته و تاکنون که انجا میزیست در اینوقت فرصتی بدست کرده مردم شهر را یک دو دو در
تحت قبه مبارکه دیدار همی کرد و در فتنه و شورش مواضعه همی نهاد و از قضا هم درین هنگام در چمن
کاه و باغ خبر بحمزه میرزا بردند که حسن خان سالار و جعفرقلیخان شادلو لشکری انبوه از ترکمانان
برداشته از سرخس تا آق دربند تاخته اند اراضی خان سرخسی نیز با ایشان کوچ میدهد باشد که
در نواحی مشهد غارتی برنده و غنیمتی بگیرند حمزه میرزا بعد از اصغای اینخبر نخستین جمعی از سواران
عراقی را فرمان کرد تا باراضی کال یاقوتی رفته حدود خراسان را از شر دشمن نگران باشند و
از قفای ایشان ابراهیم خلیل خان را با بعضی از توپخانه و سربازه سوار خراسانی بتاخت و این
هر دو لشکر در کال یاقوتی باهم پیوسته شدند و ایشان را آگهی آمد که جعفرقلیخان و سالار تا بارض
نظریه رانده اند و راه نزدیک کرده اند لاجرم سواران عراقی و خراسانی با مستقبال جنبک ایشان

استقبال

مقاتله ترکمانان سرخس با لشکر خراسان

احتجال کردند جعفرقلیخان چون اینمعنی را بدانست لشکر خویش را در کمینگاهی باز داشت و خود را با معدودی در پیش روی لشکر نمودار کرد و چون سوار عراقی و خراسانی او را دیدار کردند و اسب برجهاندند و از دنبال ایشان براندند جعفرقلیخان کاهی بستیزنده و کاهی گریزنده سواران را از میان توپخانه و سربازان بمسافتی بعید دور افکند آنگاه مردم او کمین بگشادند و سواران عراقی و خراسانی را در میان پرده خویش افکندند و از چار سوی رزم دادند و عبدالله خان صاین قلعه را با دو برادرزاده بضرب کاوله تفنگ از اسب درانداختند جماعتی از سواران صاین قلعه و شاهیسون و دیگر قبایل مقتول شدند و جمعی اسیر کشته بقیة السیف هزیمت شده تا میان سربازو توپخانه عنان نکشیدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید سران سپاه خراسان را خطاب کرد که شما را با سالار مواضعه در میان است و این تباهی که در سپاه ما افتاد و چندانکه جمعی سر بدادند و کروهی پشت با جنگ کردند همه از حیلت و نیرنگ شما بود هم اکنون از میان لشکر آذربایجان و عراق بیک سوی شوید و جداکانه او تراق کنید و محمدحسین خان هزاره با پانصد تن سوار و دیگر سواران خراسان را بلشکرگاه خویش راه نگذاشت مردم خراسان یکباره دل آزرده شده سخن بر آن نهادند که هنگام فرصت طریق مخالفت سپارند و اینخبر بشهر مشهد فرستادند مردم آن بلده در کار عصیان و طغیان قوی دل شدند و از انسوی چون قصه قتل عبدالله خان صاین قلعه و هزیمت لشکر را حمزه میرزا بدانست ناچار از چمن کوتاغ کوچ داده تا کال یاقوتی بتعجیل طی مسافت کرد و در اینوقت حاجی پیکلربیکی از تحت قبه مبارکه اعلان کلمه عصیان را تصمیم عزم داد و چندتن از اشرار شهر را با خود متفق کرد و رجب مردی را نیز طلب نمود و این رجب از جمله غلامان رکابی بود که برحسب حکم حمزه میرزا در تحت فرمان جعفرقلی میرزا پسر محمدولی میرزا میزیست هنگام توقف حمزه میرزا در چمن کاو باغ آوده عصیانی کشت و جعفرقلی میرزا بزخم چوبش زحمت فراوان کرد و لاجرم رجب بشهر مشهد کریخته بصحن قبه مبارکه پناه برد و این هنگام با حاجی میرزا محمدخان پیکلربیکی پیوست بالجمله رجب مردی بانجا بود تن از اشرار بلد شمشیرها از غلاف برانیختند و برقعها از چهره دراویختند و باغوای پیکلربیکی در شب پست و پنجم شهر رمضان از صحن مقدس رضوی علیه السلام بیرون تاختند و تخت راه بازار را پیش داشته بطلب شحنه شهر همی بشتافتند و او را در جای نشست خود نیافتند چه ابراهیم سلطان که از قبل حمزه میرزا شحنگی شهر داشت باتفاق حاجی میرزا هاشم مجتهد و چندکس دیگر از بزرگان علما در سرای یکتن از اعیان مشهد بمیهمانی بود و لاجرم جماعت اشرار فحص حال او را کرده ناکاه بدان ضیافتگاه در آمده با تقابهای آویخته و حربهای انگیخته بمجلس درریختند و ابراهیم سلطان را از کنار علما بمیان مجلس کشیده با تیغ پاره پاره کردند و هرشق او را بیکدروازه بیاویختند و میرزا کاظم ثمنانی را نیز مقتول ساختند و از انجا بجانب خانه حاجی میرزا عبدالله متولی باشی بشتافتند و بسرای او درریخته او را از میان جامه خواب ماخوذ داشته و کشان کشان تا بمسجد کوهرشاد آوردند

میرزا محمد خان بیکلربیکی که در انجا نیز آتش فتنه را دامن میزد چون چشمش بر حاجی میرزا عبد الله افتاد
از در خشم با آنجماعت گفت که هنوز او را زنده بنزدیک من میدارید لاجرم او را بیکسوی کشیده در
دهلیز مسجد سرش از تن برگرفتند و هم در آن شب در هر خانه و پنوله که کمان منزل سربازی داشتند
برفتند و هر کس از جماعت سربازان بدست آوردند بکشتند و نیز دیده بانان برج و باره و حرسه دروازها
تمامت دستگیر نمودند و مقتول ساختند گروهی از سربازان ازین مهلکه بیرون جسته در صحن قبه مبارکه
پناه جستند و در انجا بر بام صحن مقدس سنگر کرده بمدافعت نشستند هم بر ایشان کسی رحمت نیاورد
پیکلربیکی حکم داد تا ابواب صحن مقدس را مسدود داشتند و چند روز ایشان را بی آب و نان
بگذاشتند تا ناچار بقتل و اسر رضا دادند و از انجا بیرون شدند پس بفرمود تا جماعتی را اسیر بربستند
و برخی را با ترکمانان بفروختند و گروهی را در حمام خیابان سفلی جوعان و عطشان محبوس نمودند و چون
ازین کارها بپرداخت سرعی از برق و باد جهنده تر بنزدیک سالار فرستاد که دیگر از بهر چه نشسته
برخیز و طریق شهر بر گیر که کار بر مراد رفت و علمای شهر نیز بدو نوشتند که ما ازین پس اطاعت مردم
آذربایجان را نخواهیم کرد چه ایشان را از شریعت اثنا عشریه بیرون میدانیم از بهر آنکه سربازان
بحمام زنان در رفتند و با زنان مردم زنا کردند و بالجمله درین فتنه ابراهیم خلیل خان بجهة اعداد
کار لشکر در شهر مشهد جای داشت و قبل از انکه مردم شهر بدو دست یابند خود را بمیان ارک مشهد
در برد و باتفاق مصطفی خان همدانی محصور و متحصن گشت و صورت حال را بجمله مکتوب
کرده بنزدیک شاهزاده فرستاد اما شاهزاده حمزه میرزا چون در کمال یاوقی خبر بر شوریدن
مردم شهر و قتل و نهب سربازان را اصغا فرمود و بیتوانی بطرف شهر راه برگرفت و مردم شهر چون
این بدانستند سپاهی از سواره و پیاده انجمن کرده از شهر باستقبال جنگ بیرون تاختند و در کمال
عیش تاختنی بلشکر شاهزاده بردند و چند نفر شتر قورخانه را دستگیر ساخته مراجعت بشهر نمودند و از
این نصرت مردم شهر در جنگ شاهزاده دلیر گشتند و از انسوی چون حمزه میرزا ابواب شهر را بر
خویش مسدود یافت راه بگردانید و از دامن کوه سنگی طی طریق کرده بقلعه ارک مشهد در رفت
و خود با جماعتی در ارک جای گرفت و دیگر لشکریان در بیرون دروازه ارک لشکرگاه کردند و سنگری
از پیش روی سپاه برآوردند مردم شهر که بفتوی بعضی از علمای خود این جنگ را جهاد می پنداشتند
از دروازه نوغان بیرون تاختند و جنگ در انداختند حاجی میرزا هاشم نیز در پای باره
شهر نگران این جنگ و جوش بود ناگاه بزخم گلوله توپ خشتی از فراز باره باز شده بر سر حاجی
میرزا هاشم فرود شد و جراحتی بوی رسانید شهریان شکسته شدند و او را بر داشته بشهر
در بردند از پس آن بفرموده حمزه میرزا مصطفی قلیخان سرتیپ با جماعتی از سربازان برای حمل
علوفه و آذوقه از لشکرگاه بیرون شد مردم شهر این بدانستند و از دنبال او شتافته او را
دریافتند و جنگی صعب بپیوستند مصطفی قلیخان چون مردان رزم دیده بکار در آمد و با اینکه

زخم

زخم گلوله بر ران یافت از بهر آنکه مردم او دل شکسته نشوند جراحت خود را پوشیده داشت و چندان
بکوشید که دشمنان را هزیمت کرده مراجعت بلشکرگاه نمود و در نیوقت حمزه میرزا چند کرت رسول
بشهر فرستاد و مردم شهر را به بیم و امید پیام داد باشد که بی زحمت مقاتلت مردم طریق
اطاعت و انقیاد بگیرند هیچکس او را اجابت نکرد بلکه فرستادگان او را اجازت مراجعت ندادند ناچار
روز دیگر فرمان یورش بلشکر داد و سربازان از محلتی که مشهور بسربشور است تاختن برده بشهر در
رفتند و آن محلت را تا بازار و حمام شاه فروگرفتند و بی توقف تا آنجا را که مالک بودند بمعرض نهب
و غارت درآوردند و استرحام هیچ مرد و زن را اجابت ننمودند رعایای شهر چون این بدیدند از بهر
حفظ زن و فرزند و اموال و اثقال خویش با جماعت اشرار و اهل بغی و فساد متفق شدند و از فراز
بامها و پس دیوارها بمدافعت و مبارزت قدم استوار کردند و جمعی از سربازان را مقتول ساخته
ایشان را هزیمت دادند تا درون قلعه ارک براندند و از بهر آنکه ازان پس سربازان را قوت یورش
نباشد خندقی در میان شهر و قلعه ارک حفر کردند و سنگری محکم برآوردند شاهزاده حمزه میرزا
درخشم شد و حکم داد تا توپها را بجانب شهر فرازکردند و چند روز و چند شب چون باران بهار
تگرگ مرگ بر آن شهریار یدا تا از اطراف حسن خان سالار چون مقاتلت با حمزه میرزا را در نوبت

آمدن سالار بمشهد مقدس و محصور شدن حمزه میرزا

بازوی مردم سرخس دانست جعفرقلیخان کردشاولو را روانه هرات نمود تا از یار محمدخان والی هرات
استمداد کند و لشکری در خور جنگ حمزه میرزا با خود بیاورد و بعد از فرستادن جعفرقلیخان رسول
پیکلر بیکی برسید و خبر آشفتن مشهد را برسانید لاجرم شاد خاطر گشت و ترکمانان را نیز قوی
دل و دلیر کرده و بیدرنگ قراولان که در میان قبایل آقخال آن پیکی است و اراضخان و
دیگر قوشیدخان را که در طوایف سرخس حکمروا بودند برداشته با دو هزار سوار ترکمان بانهک
و شتاب شهاب تا بشهر مشهد براند بعد از ورود او مردم مشهد را جلادت برزیدت کشت حومه شهر را
نیز بحکم فرمان خویش کردند و حمزه میرزا و لشکر را یکباره حصار دادند در نیوقت از برای آذوقه
و علوفه کار بر لشکریان بصعوبت میرفت گاه گاه با توپخانه و سرباز بقلاع و قرای قریب بشهر
در رفته و قوت چند روزه بدست کرده مراجعت بارگاه مینمودند و همه روزه با مردم شهر زدوخورد
میدادند و از جانب دیگر سواره هزاره در اطراف لشکرگاه از ترکتاز بازنمی نشست و اکراز
سپاهیان کسی بطلب آذوقه یا چرانیدن دابه خود بیرون شدی اسیر کشتی و هم درین وار
دیگر حسن خان زعفرانلو فرصتی بدست کرده با جماعتی بجانب لشکرگاه یورش برد و بزخم
گلوله توپ با خاک پست شد و مرد و هش هزیمت کشتند در نیوقت مسرعی که مکاتیب کارداران
دولت را از طهران بخراسان میبرد تا حمزه میرزا را از وفات شاهنشاه غازی آگهی دهد گرفتار
مردم سالار کشت حسن خان سالار شاد خاطر شده مکتوبی با لشکرگاه حمزه میرزا فرستاد و
پیام داد که این جنگ و جوش از بهر چیست و از برای کیست پادشاه شما جان را

وداع گفت روا آنست که شما نیز جنگت را وداع گویید و روز دیگر سید هاشم ندیم خود را نزد
حمزه میرزا رسول کرد و گفت باشاهزاده بگوی که این سپاه را پی پادشاه چرا باید رنج مبارزه
داد بشکیج مناجرت انداخت صواب آنست که این منازعت بگذاری و طریق مراجعت برداری
اگر ازین پس تخت و تاج ایران بهره من گشت و اخذ خراج نصیب من افتاد تو را و این لشکر که در
رکاب تو چندین مصابرت کردند و مردانه رزم دادند پاداشی پادشاهانه خواهم کرد شاهزاده
حمزه میرزا در پاسخ گفت سالار را بگوی اندازه خویش نگه دارد و بیرون اندازه خود سخن مگوید که ما را
در هیچ وقت بارعایت تو حاجت نخواهد رفت مع القصه درمیان چنین داهیه بزرگ خبر وفات
شاهنشاه غازی محمدشاه در شهر مشهد پراکنده گشت و سالار اینخبر را طلیعه اقبال و دولت و مردم
خراسان در تقدیم خدمت او یکی بر ده چندان شدند و هم در ینوقت کشوف افتاد که جعفرقلی خان
کرد شادلو یار محمدخان والی هرات را با لشکر جرار جنبش داده بمدد سالار کوچ میدهد اینخبر نیز خاطر
لشکر عراق را شکسته کرد و حمزه میرزا یکباره در تنگنای حصار کرفتار گشت و عنف و آزو قه
چنان تنگیاب شد که سربازان بیشتر وقت گوشت اسب و شتر قوت کردند و مواشی را چون علوفه
بنود فراوان در قلعه ارک بمردند و هوای قلعه بشدت عفن گشت اما یار محمدخان بی آگهی جعفرقلیخان
ملازم خود میرزا بزرگ خان قرائی را نزد یک حمزه میرزا فرستاد و معروض داشت که مرا در
حضرت تو جز سر اطاعت و انقیاد نیست اینک با لشکری ساخته بدرگاه تو خواهم تاخت و بهرچه
فرمان کنی فرمان پذیر خواهم بود مع القصه یار محمدخان باتفاق جعفرقلیخان تا باراضی جام طی مسافت
کرد و از انجا دیگرباره چنانکه جعفرقلیخان ندانست مکتوبی نزد یک شاهزاده حمزه میرزا فرستاد
که چنان بداند من بمدد سالار آمده ام بلکه بحضرت تو خواهم پیوست و در راه دولت رزم خواهم داد و از
آنجا مکتوبی با سالار کرد که من فرد ا بشهر مشهد در می آیم بفرمای تا از بهر من سرائی در میان شهر
معین بدارند تا فرد و شوم حسن خان سالار چهارباغ مشهد را در میان شهر تعیین داد و بفرمود تا
بخش میرزا با اشراف علما و سادات و اعیان شهر بامداد از دروازه شهر بیرون شوند و یار
محمدخان را پذیره کنند و چون تفرقه کرده بود که با حمزه میرزا نیز تقربی کرده است روز دیگر
علما و اعیان را با لشکر لایق بیرون فرستاد و لشکریان را بفرمود که چون یار محمدخان را دیدار کردید
نگران باشید اگر بشهر در می آید در تکریم مقدم او خویشتن داری نکنید اگر با جانب قلعه ارک راه
بگیرد با او در آویزید و اگر توانید خونش بریزید مع القصه روز دیگر مردم شهر بیرون شدند
راه بر گرفتند اما یار محمدخان با جعفرقلیخان گفت من نخست باید بقلعه ارک در شوم و ارک را فرو
گیرم آنگاه آسوده بشهر خواهیم شد جعفرقلیخان اگرچه این سخن را از روی صدق نمیدانست اما قدرت
مخالفت نداشت و در معنی ماخوذ بود با جمله یار محمدخان همی قطع مسافت کرد تا آنجا که راه ارک
از طریق شهر نمودار شد غلمان بجانب ارک بتافت و از دروازه ارک نیز ابراهیم خلیل خان

و عبدالعلی خان

یار محمدخان بخراسان

و عبدالعلی خان با سربازو توپخانه استقبال او را پیرون شدند مردم شهر چون این بدیدند بجانب او حمله برده جنگ در انداختند یار محمدخان و زرم زنان از دهن کوه سنگی بسوی ارک همی رفت تا توپخانه و سربازان با او پیوسته شد اینوقت مردم شهر را دست از مقاتلت با او کوتاه گشت و یار محمدخان بارک درآمد و در حضرت حمزه میرزا اظهار اطاعت و انقیاد کرد و جعفرقلیخان را نیز مجبوراً با خود همیداشت و بریکسوی اردوی حمزه میرزا جداگانه لشکرگاهی کرد و چون یکدو روز بر این برگذشت و از بهر آذوقه کار بصعوبت میرفت یار محمدخان سپاه افغان را برداشته بقلعه کلستان برفت و مقداری علوفه و آذوقه حمل داده مجهز بدین قلعه آورد و این هنگام مردم شهر دانستند که دیگر یار محمدخان با ایشان یار نخواهد گشت و برگین و بیداد یک جهته شدند و چند روز دیگر چون یار محمدخان از ارک پیرون شد باشد که از غلات و جبوبات چیزی بارک رساند سالار از مردم شهر لشکری ساز کرده بآهنگ جنگ او بتاخت و هردو لشکر یکدیگر را دیدار کرده بکیر و دار درآمدند و در میان ایشان زرمی صعب رفت بعد از کشش و کوشش بسیار نصرت با مردم شهر افتاد و یار محمدخان و افغانان چنان هزیمت شدند که توپخانه خود را گذاشته راه ارک برداشتند حمزه میرزا چون اینخبر باز دانست بفرمود تا از میان ارک توپچی و سرباز شتاب زده پیرون شتافتند و یار محمدخان را دریافته او را با افغانان بارک درآوردند اینوقت اقامت لشکریان در کنار مشهد مشکل افتاد و یار محمدخان در حضرت شاهزاده معروض داشت که صواب آنست که از اینجا بجانب هرات رهسپار شویم و زمستان را در ان اراضی بپای بریم علوفه و آذوقه لشکر ایران را من از خویش کفایت کنم تا آنگاه که شاهنشاه ایران در تخت ملک جای کند و زمستان بپای رود و پس با سپاهی ساخته از بهر جنگ باز شویم و کامه برمراد کنیم شاهزاده در این سخن با او همداستان گشت و بفرمود اسبهای توپخانه را شماره کردند و چندانکه بار گیر داشتند توپها را از بهر حمل و نقل بجای گذاشتند و آنرا که اسب بمرده بود برحسب فرمان توپچیان خرد و درهم شکستند و عراده آنرا بسوختند تا از پس ایشان دشمن نتواند بکار ببست جعفرقلیخان کردشاد لو در اینوقت تدبیری اندیشید و پیمان نهاد که اکراد را اکسیل سازند تا بشهر در رود و پانصد نفر شتر با حمل آذوقه و یکصد سراسب و یکصد استر بدیشان فرستند تا بسیج سفر هرات کنند و شاهزاده او را رها ساخت و بنخواستاری یار محمدخان و ابراهیم خلیل خان او را خلعتی نیکو بداد تا بشهر مشهد در رفت لکن وفا بعهد نتوانست کرد چه سالار و مردم مشهد پیمان او را پذیرفتار نشدند پس از یکدو روز دیگر چون غیر جعفرقلیخان از وفای عهد مکشوف افتاد حمزه میرزا و یار محمدخان چندانکه توانستند عمارت ارک را ویران کردند و بسوختند و از انجا کوچ داده طریق هرات برگرفتند حسنخان سالار و جعفرقلیخان نیز با لشکر خراسانی و ترکمان از دنبال ایشان رهسپار بودند تا اگر توانند بلشکرگاه ایشان تاختنی کنند چون حمزه میرزا از اراضی جام بدانسوی شد سالار بجانب نیشابور عنان بگردانید و در رباط نیشابور با لشکرهای خود او تلاقی کرد و این هنگام

پیشتر محال خراسان تحت فرمان سالار بود و نیز امیر اصلانخان پسر خود را با جمعی از سواران خراسان بچناران فرستاد و تا آن اراضی را فروگرفت و از انجا با لشکری لایق بجوشان رفت و آن محال را نیز تحت فرمان کرد

فرار کردن سامخان ایلخانی از طهران و تقدیم خدمات او بدولت ایران

سامخان ایلخانی پسر رضاقلیخان زعفرانلو و ابوالفیض خان برادر او برحسب فرمان مامور بتوقف طهران بودند یکروز بعد از وفات شاهنشاه غازی سامخان با خویش اندیشید که اگر همچنان متوقف طهران باشم تا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان فراز آید و بر تخت ملک جای کند کاروران دولت چنان خواهند دانست که من مجبوسا درین شهر بوده ام لاجرم تا زنده باشم رهائی نخواهم یافت پس صواب آنست که بشهر خراسان سفر کنم و تقدیم خدمتی کرده بپای خویش باز آیم تا عقیدت کاروران حضرت در صدق نیت من صافی گردد و لاجرم ابوالفیض خان را برداشته از پیرون قصر محمدیه راه برگرفت و شش روزه تا کنار سبزوار براند و در انجا فتنه خراسان و استیلای سالار را دران مملکت اصغا نمود و بیم کرد که مبادا بدست مردم سالار گرفتار شود سخن در انداخت که شاهنشاه غازی رخت از جهان بیرون برد و اینک من بنزدیک سالار اینخبر بمژده خواهم برد جماعتی از دیده بانان سالار که حاضر بودند او را خذ و حبس سامخان را در خاطر داشتند باشتاق سامخان راه برگرفتند تا زودتر این مژده بسالار رسانند و در عرض راه سامخان فرا رسیده بطرف محمدحسن خان زدینی راه برگرفت تا روزی چند برآساید و اعداد کار فرماید و ندانسته بود که محمدحسنخان را که از قبل کاروران دولت حکومت جاجرم داشت خویشاوندان جعفرقلیخان کردشادلو بسیاب نزدین فرار دادند و اموالش را ببردند چون سامخان بدان اراضی رسید و پرسش حال محمدحسن خان کرد یکتن از مردم آن محال او را اغلوطه داده بدرون قلعه دلالت کرد و سامخان و ابوالفیض خان و یکتن ملازم او چون بدرون قلعه شدند حرشه قلعه در ببستند و سنگی از پس در استوار کردند و پدرنگ آنکس که ملازم سامخان بود از اسب بزیر آوردند و باخذ سلب و ثروت او مشغول شدند و جماعتی قصد ایلخانی کردند سامخان عنان بگردانید و تفنگ خویش را بمیان آن مردم گشاد و تا از طریق دروازه بیکسوی گریختند و اسب برجهاند و همچنان از پشت اسب دست فرا برده علاقه دروازه را بکشید چنانکه سنگ را جنبش داد و دور فراز شد پس باتفاق برادر خود ابوالفیض خان اسب برجهاند و تا نزدین شتاب زده براند و بعد از رود بسر دین دوازده روز در خانه محمدحسن خان اقامت کرد تا از کار خراسان پیشی حاصل کنند و در انجا مکشوف افتاد که فایل زعفرانلو بایزدان ویردی خان برادر سامخان طریق اطاعت و انقیاد سپرده اند و دست تصرف امیر اصلانخان پسر سالار را از خبوشان بازداشته اند و امیر اصلانخان از چناران بجانب خبوشان نتواند شد و نیز معلوم شد که سلیمان آقای جوینی بفرموده سالار محال جاجرم را فروگرفت و همچنان حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان

شادلو

شاه و حکومت اسفراین یافته و با سپاهی از مشهد تا اسفراین شتافته و بدان سراست که هم از آن محال احتشادی کند و بوزنجرد را فروگیرد و این هنگام کاظمخان خلج با دو عراده توپ و فوج خلج بفرمان کارداران دولت در بوزنجرد متوقف بود و بالجمله سامخان ایلخانی از پشت در این امور آگهی یافت از زدین برنشسته از محال جاجرم راه بگردانید تا مبادا کرفتار شود و از بامداد تا نیمه شب سی و پنج فرسنگ راه بریده بخارا را اضی اسفراین آمد و از انجا بمیان قبیله میلانلو که از جمله جماعت زعفرانلوست در رفت و این هنگام آسوده خاطر شد پس آدینه محمد را از میان مردم خود برگزیده بنهانی روانه بوزنجرد کرد و مکتوبی بکاظمخان خلج فرستاد که ازین گروه چریک که با حیدرقلیخان انجمن شده پیم مکن و او را مردانه بمدافعت باش که چندانکه از مرد و مرکب و علف و آذوقه بکار باشد بسوی تو حمل میدهم کاظمخان پاسخ فرستاد که خاطر خویش را از قبل سن شوش مدار که هرگز لشکر من از جنگ سیر نشوند و آذوقه شش ماهه نیز حاضر دارم اگر توانی تقدیم خدمتی از بهر حمزه میرزا بکن که در ارک شهر محصور و متحصن است پس سامخان از انجا بشیروان آمد که از محال جنوبشان است و لشکری فراهم کرده بجنوبشان در آمد و چون سلیمانخان در دره جزی با سالار پیوستگی نداشت کس فرستاده او را بجنوبشان دعوت کرد و سلیمانخان اجابت نموده با مردم خویش بجانب جنوبشان تاخت و هر دو با تفاق آهنگ خدمت حمزه میرزا را تصمیم عزم داده بعلی آباد که سه فرسنگی جنوبشانست کوچ دادند و از انجا نیز یک منزل بسوی مشهد پیش راندند رسولی نزد یک حمزه میرزا فرستادند و پیام دادند که ما نیک کوشش برفرمانیم و بهرچه کوئی چنانیم و از انسوی چنان افتاد که حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان شادلو روزی چند کاظمخان خلج را در بوزنجرد حصار داد و هم دران محاصره او را فریفته احسان و افضال سالار ساخت چندانکه در پایان کار با فوج خلج و دو عراده توپ از قلعه بیرون شد و با تفاق حیدرقلی خان و جماعتی از قبایل شادلو بآهنگ خدمت سالار رهسپار آمدند و چون باراضی پایین ولایت جنوبشان رسیدند سامخان ایلخانی این بدانست با لشکر خود را و بدیشان نزدیک کرد و کاظمخان را پیام فرستاد که جماعت شادلو پشت با دولت ایران کرده اند و با سالار پیوسته هرگز ایشان را از اراضی جنوبشان عبور نگذارم تو نیز اگر با ین جماعت یار شدی از بارکخارا باش و اگر نه حیدرقلیخان را بگذار و نزدیک ما شتاب کیر تا بدانچه روا باشد چنان کنیم کاظمخان وقعی بسخنان سامخان نگذاشت و آهنگ خدمت سالار میداشت لاجرم سامخان اعداد لشکر کرده و در اطراف لشکرگاه حیدرقلیخان و کاظمخان پرّه زد و ایشان را بمحاصره انداخت و ایشان چون راه بآبگاه ندانستند سخت بیچاره کشتند کاظمخان خلج رضا داد که از حیدرقلیخان کناره جوید اگر بدین شرایط پیمان استوار شود و نخست انکه کس زحمت حیدرقلیخان را نکند و بگذارند تا او بسلامت بجانب بوزنجرد سراجعت کند و اگر سامخان و سلیمانخان بجانب مشهد راه برگیرند و کاظمخان با ایشان طی مسافت کند چون بخارا در اید با ختیار خویش خواهد بود و پس اگر بخواهد نزد حمزه میرزا میرود و اگر نزدیک سالار خواهد

شد سامخان چون جدا شدن او را از حیدرقلیخان بنقد سودی میدانست بدین شرایط پیمان نهاد و سوگند یاد کرد و لاجرم کاظمخان با توپ و سرباز خود و تا چاران ترکتازی کرد و حیدرقلیخان نیز از اهالی بام بغایری و سرولایت نیشابور را سپرده و در چاران با کاظمخان پیوست و از انجا کس نزد یک سالار فرستادند که گروهی نزدیک ما فرست تا باتفاق طریق خدمت سپریم مبادا در عرض راه از حمزه میرزا و یا رمحمدخان افغان ما را زیانی رسد لاجرم سالار میرزا محمدخان بیکلربیکی و محمدخان بغایری را با پانصد سوار روانه چاران کرد تا ایشان را بمشهد کوچ دهد و از انسوی حمزه میرزا محمدباقرخان برادر کاظمخان را با پانصد سوار افغان بطلب کاظمخان بیرون فرستاد و بعد از ورود بیکلربیکی محمدباقرخان نیز برسید کاظمخان بدست آویز آنکه برادر خود را دیدار خواهم کرد و آسوده خاطر خواهم شد محمدباقرخان را نزد یک خویش آورد و او را با خود متفق ساخت و دهان توپها را بجانب افغانان بگشاد و سواران افغان ناچار مراجعت کردند و ایشان نزدیک سالار شدند و از انسوی حاجی بیکلربیکی و محمدخان بغایری تا علی آباد برانده باشد که در آنجا سامخان ایلخانی و سلیمانخان را نزدیک سالار کوچ دهند و بیکلربیکی در اینوقت دیگرگونه حیلتی نهاد و با سامخان گفت که من ناچار اطاعت سالار را گردن نهادم زیرا که قوت دفع او را نداشتم اگر شما با من همداستان شوید و بشهر مشهد درائید بی کلفت خاطر سالار را از مشهد دفع میدهم و تقدیم خدمت دولت را بر ذمت منهم سامخان پاسخ داد که ما را بدین اغلوطه نزدیک سالار نتوان برد اگر خواهی نخست او را بیرون شدن فرما تا ما از پس او درائیم و هم در اینوقت خبر کوچ دادن شاهزاده باتفاق یارمحمدخان بسوی هرات پراکنده شد و سامخان ناچار برای حفظ خبوشان بخانه خویش مراجعت کرد و پس از کوچ دادن حمزه میرزا بیکلربیکی و امیر اصلانخان و محمدخان بغایری برای تسخیر سبزوار از راه سرولایت نیشابور شتاب کرفتند و خواستند از هشت فرسنگی خبوشان عبور دهند سامخان ایلخانی چون بر این معنی وقوف یافت برادر خود یزدانوردی خان را با لشکر ساخته بدفع ایشان بیرون تافت بیکلربیکی مبارزت او را در چنین وقت روا ندانست عنان بگردانید و از دیگر جای راه برگرفت لشکر پیاده سرولایت که ملازم رکاب او بودند بازماندند و دویست تن از انجماعت باتفاق چندتن از اعیان ایشان بدست یزدانوردی خان دستگیر شده با خود بخبوشان آورد و سر ولایت نیشابور از تحت حکومت سالار بیرون شد و از این هنگام که پانزدهم ذیحجة الحرام بود تا روز سلطان مراد میرزا بسبزوار سامخان در خبوشان روزگذاشت

سفر کردن حاجی نورمحمدخان سردار و سلیمانخان افشار بخراسان برای استمالت سالار و جعفرقلیخان

روز غره ذیحجة الحرام خبر عصیان مردم خراسان و اتفاق ایشان با حسن خان سالار و جعفرقلیخان کردشاد و لو معروض کاردران دولت افتاد و میرزا تقی خان امیر نظام حاجی نورمحمدخان عم سالار و سلیمانخان افشار را از برای اطمینان مردم خراسان و استمالت سالار و جعفرقلیخان اختیار کرد

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و بصلاح و صوابدید او شاهنشاه ایران فرمان کردند تا ایشان طریق خراسان برگرفتند و همه جا علی‌السویه
کرده تا بسبزوار برانند و از آنجا مکتوبی مشحون بعواطف خسروانه و عفو ملکانه شاهنشاه ایران نگاشته و
بسالار و جعفرقلیخان فرستادند و رسول ایشان در بند فریمون وقتی که سالار و جعفرقلیخان از قصد
حمزه میرزا و یارمحمدخان بجانب هرات میشنیدند بدیشان رسید حسن‌خان سالار خاصه در وقتی که
حمزه میرزا در اراضی خراسان زیستن نتوانست داشت و تمامت خراسان را خاص خویش می‌پنداشت
اینکونه رسل و رسایل را وقعی نمیگذاشت اما جعفرقلیخان را جنبشی در خاطر افتاد و گفت اگر از دوحشت
دو هشت بیرون شود طریق دارالخلافه بگیرد و بالجمله سالار برای نظم حدود و ترتیب حیدریه بدان اراضی
سفر کرد و جعفرقلیخان بجانب نیشابور رهسپار آمد وقتی برسید که نورمحمدخان سردار و سلیمانخان قاجار
از سبزوار کوچ داده در پیرون نیشابور در رباط عباسی جای داشتند چون خبر ورود جعفر
قلیخان را اصغا نمودند سلیمانخان او را پذیره کرد و سخنان دلپذیر از لطف و قهر شاهنشاه القا
نمود و چندانکه پند داند زراد در خاطرش راسخ افتاد و پیمان داد که طریق حضرت گیرد و عرضیه
بکاردار ان دولت نگارکرده بسلیمانخان سپرد تا او با مکتوب خود انفاذ درگاه پادشاه دارد
اما این راز را از سالار مستور ماند و بعد از سه روز دیگر سالار نیز از راه برسید و با او افزون از دو هزار
سواره و پیاده و شمخالچی کوچ نمیدا و خلیفه سلطان آذربایجانی با چهارعراده توپ که پشت بادولت
ایران کرده بود نیز ملازمت رکاب او میکرد و مع القصه بعد از ورود سالار نورمحمدخان و سلیمانخان
او را دیدار کردند و چندانکه توانستند خاصه نورمحمدخان برادرزاده را پند پدرانه گفت و در پایان
امر سخن براین نهادکه یک تن از فرزندان خود را با عریضه از در معذرت بدربار شهریار گسیل میدارم
و در ضمیر داشت که کاردار ان دولت از اراضی خراسان را بدو گذارند و از و بدینقدر راضی باشند و
هرگز شر حاضر حضرت نخواهند مدت دوازده روز این گفت و شنود بدراز کشید تا خبر رسیدن
شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه بخراسان مکشوف افتاد و سالار بدانست که کاردار ان
دولت این مملکت را بروی مسلم نخواهند داشت دل دیگرگون کرد و چون دانست که مردم سبزوار
در بروی حسام‌السلطنه بستند چنانکه مرقوم میشود برجلادت بیفزود و چون خبر رسید که فتح‌اکرده
سبزوار را بگذاشت و بگذشت با سپاهی که داشت آهنگ سبزوار نمود و جعفرقلیخان را قدرت
مخالفت او نبود ناچار بموافقت او راه برگرفت نورمحمدخان و سلیمانخان در نیشابور بجای ماندند
اما مردم سبزوار چون عصیان کاردار ان دولت کرده بودند مقدم سالار را مغتنم شمردند او را
استقبال کرده بشهر در آوردند در اینوقت نورمحمدخان و سلیمانخان از نیشابور بجانب بهر ولایت
سفر کرده چهارشنبه سلخ صفرالمظفر بلشکرگاه سلطانمراد میرزای حسام‌السلطنه پیوستند و در اینوقت
حسام‌السلطنه چنانکه مذکور میشود تخریب اسفراین و تسخیر بوزنجرد را تصمیم عزم داد و چون اینخبر
بجعفرقلیخان برسد آشفته خاطر گشت و با لشکری لایق از نزدیک سالار بدست آویزحفظ خانه خود

بیرون شد و تا میانه اسفراین دو روز بخرد تاختن کرده در منزل رویین فرود شد سلیمانخان افشار چون
این بدانست از لشکرگاه حسام السلطنه بنزدیک او شتافت و از انجا باتفاق او تا بوزنجرد برفت
جعفرقلیخان در سفرداراالخلافه یکجهته شد و بسیج راه کرده باتفاق سلیمانخان و پنجاه تن سوار از جماعت
شاهسون روز جمعه غره ربیع الاول روانه طهران گشت بعد از دو روز بدارالخلافه مورد نواخت و نوازش
شاهانه گشت و جنایت او بزلال عنایت شسته آمد و مربع و مرتع او از تقریب مراکب و مواکب
محفوظ ماند

در ذکر مامور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان و وقایع آن اراضی

روز پنجم ذیحجة الحرام برحسب فرمان شاهنشاه ایران شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از
دارالخلافه بیرون شد تا بنظم مملکت خراسان بپردازد و حسنخان سالار را عرضه هلاک و دمار سازد و اسکندرخان
قاجار عمزاده سالار بصوابدید میرزا تقی خان امیرنظام ملازم خدمت شاهزاده و سردار سواره
و پیاده گشت و بدین شرح سپاه با او همراه گشت فوج پنجم بنصرت مراغه سپرده جعفرقلیخان پسر
اسکندرخان سردار هشصدتن کوچ داوند و فوج مخبران شقاقی سپرده قاسمخان سرتیپ یکهزار و
سیصد و سیزده تن برآمدند و فوج مراغه سپرده حسین پاشا هفصدتن بشمار آمد و فوج قراجه داغی
سپرده محمدعلیخان سرتیپ نیز هفصدتن بود و فوج ماکوئی سپرده تیمورپاشای سرهنگ هشصدتن
سازراه کرد و سواره ایناناد سپرده صفرعلیخان شاهیون هفصدتن و سواره قورت پکلو سیصدتن
و سواره شاهیون سپرده محمدباقرخان افشار هشصدتن و سواره پرویزخان چاردولی سیصدتن و سواره
شاهیون بغدادی سپرده علیخان هفصدتن و سواره شاطرانلو سپرده جعفرقلیخان پنجاه تن و سواره
مشکین وارد پل سپرده جعفرقلیخان شاهیون یکصدتن و سواره قراچورلوی عراقی هشتاد تن پنجمله
چهارهزار و سیصد و سیزده تن پیاده و سههزار و پست تن سواره بشمار آمد پس حسام السلطنه این
لشکر را با هیجده عراده توپ و یکهزار بار قورخانه برداشته طریق خراسان پیش داشت و طی مسافت
کرده تا شاهرود برآمد بعد از دو روز بشاهرود از نورمحمدخان سردار که اینوقت در نیشابور جای
داشت مکتوبی برسید که حمزه میرزای حشمة الدوله در ارک مشهد تاب درنگ نیاورده طریق
هرات برگرفت و کارداران دولت از پیش مراکفته اند که اگر حمزه میرزا را هزیمت شده یافتم
شما را آگهی فرستم تا بیرون خاک خراسان او تراق کنید و کوشش برفرمان جدید بدارید حسام
السلطنه جلادتی کرد و این سخن را دقتی نگذاشته شتاب زده راه برداشت و بقدم عجل تا مزینان براند
مردم مزینان را فرصت خویشتن داری بدست نشد ناچار پذیره شدند و دو روزه علف
از دقه سپاه را حاضر کردند پس از دو روز از انجا کوچ داده غره شهر محرم الحرام در کنار رغربی سبزوار
سراپرده راست کرد و مردم شهر او را پذیره نفرمودند و ابواب شهر را استوار بربسته تفنگچی و شمخالچی
برفراز برج و باره نشستند حسام السلطنه مکتوبی چند بعلمای شهر و اعیان بلد رقم کرد و مضمون تجریض در

(در تقدم

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

در تقدیم خدمت پادشاه و اجتناب از عصیان و کناه بصحبت ملاحسن قاضی بشهر فرستاد و امیر اصلانخان
پسر سالار از قصه آگاه شد و ملاحسن را ماخوذ داشته بایکدست از شاخ چنار بیاویخت و باز خم چوبش
زحمت فراوان کرد و اما حسام السلطنه چون از ملاحسن خبر باز نیامد روز پنجم محرم از جانب غربی سبزوار
کوچ داده از طرف شرقی و زرین مصلی لشکرگاه کرد و از اسبخی تا شهر سه هزار ذراع مسافت بود
دیگر باره مکتوبی نگاشت و رسولی بشهر گسیل نمود باشد که مردش طریق مسالمت سپرند و از مخاصمت
بگروند این نوبت خطی مجهول بدو فرستادند که مردم خراسان از لشکر آذربایجان نه چندان هراسانند
که بدین مکاتیب رفع وحشت توانند کرد والا آنکه از کنار سبزوار کوچ دهید عجب نباشد که از تعدای
شما چند کس از علمای شهر و اعیان بلد باشما پیوسته کرد و حسام السلطنه از این پیام درخشم شد
و بفرمود تا لشکریان سبزوار را حصار دادند و سنگرها برکشیدند و مارپیچها حفر کردند و دهان توپها
کشاده داشتند در اینوقت عریضه سامخان ایلخانی برسید که اینک تقبیل خدمت را تصمیم عزم
داده ام بهرچه فرمان کنی چنان کنم شاهزاده شاد خاطر شد و رسول او را شاد کرده باز فرستاد
و پیام داد که هرچه زودتر حاضر حضرت باش لاجرم سامخان روز ششم محرم از جوشان بیرون
شده سه روزه راه بریده روز نهم بلشکرگاه پیوست ششصد سوار زعفرانلو ملازم خدمت داشت
لطفعلی خان بنایری والده یارخان و میرحیدرخان ملاش نیز با او کوچ دادند و کوچک آقای برادر
زاده سلیمانخان و دوجزی را نیز با پنجاه سوار بهمراه آورد حسام السلطنه ایشان را مورد نوازش
و نوازش فراوان فرمود و بالطاف و اشفاق شاهنشاه ایران مستمال ساخت و چون این هنگام
علف و آذوقه کمیاب بود جماعتی را بحال گوهیش که تا سبزوار شش فرسنگ مسافت است
بتاخت تا علوفه و آذوقه چند روزه بیاورند اما هنوز از قلت آذوقه و کثرت برف و شدت
برودت هوا کار بسختی میرفت روز دوازدهم محرم سامخان در خدمت حسام السلطنه معروض
داشت که حسن خان سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو و کروهی از مردم خراسان در باغ زرگران که تا شهر
نیشابور نیم فرسنگ مسافت داشت اوتراق کرده اگر اجازت رود جماعتی از این لشکر گزیده
کنم و باد و عراده توپ ایلغار کنان بروی تاختن برم و نیمشبی روز او را کوتاه سازم حسام السلطنه
شاد شد و کروهی از لشکر را ملازم خدمت او ساخت و سامخان راه برگرفت لشکر آذربایجان و
عراق که تاکنون فرمان پذیر سامخان نبودند در کار ایلغار رتها دنی میکردند لاجرم هنوز دو فرسنگ
تا لشکرگاه سالار مسافت بود که آفتاب از کوه سربرزد ناچار مراجعت کردند و در عرض راه با قبیله
بلوچ که در محال نیشابور نشیمن دارند باز خوردند و ایشان را بمعرض نهب و غارت در آوردند و شتر
و گوسفند و شتر و خردنی هرچه یافتند برگرفتند و باز لشکرگاه شده بر لشکریان قسمت کردند بعد از
ورود سامخان سه شب دیگر از پی هم چنان برف ببارید که مرد لشکری از این خیمه بدان خیمه بزحمت
توانست رفت این هنگام سران سپاه سخن بران نهادند که در چنین وقت حصار دادن سبزوار

کاری از شریعت عقل پیرون است صواب آنست که از اینجا کوچ داده بشاهرود مراجعت کنیم و بباسطم تا زمستان بگذران رود و در اول بهار بتسخیر خراسان برما آسان شود و هم در اینوقت میرزا محمد خان پیکلربیکی و محمد خان بغایری با چهارصد تن تفنگچی بمدد مردم سبزوار برسید و بمیان شهر در رفته به حراست حصار استوار بنشست این نیز لشکر را از فتح قلعه یاسی دیگر بود و بالجمله چون سران سپاه در کوچ دادن از کنار سبزوار یکجهته شدند سامخان ایخانی قدم پیش گذاشت و گفت این چه رای ناصواب است اگر این لشکر از اراضی خراسان بازپس شود خراسانی چنان دلیر شود که هیچ سپاه برایشان چیره نتواند شده دیگر آنگه اگر شما مراجعت کنید درین مسافت بعیده هیچکس طریق اطاعت نخواهد سپرد و علف و آذوقه بلشکر نخواهد آورد و سپاه سالار دلیرانه از قفای شما خواهند تاخت و ازین سواره و پیاده اسیر و قتیل خواهند ساخت سرکردگان سپاه گفتند گر فتیم که این سخنان از در صدق کنی مگر نمیدانی که فتح این قلعه در چنین برف و برودت با قلت خوردنی و نقصان ادوات معیشت در قوت بازوی ماینست و این سپاه را درین زمستان از تحصیل قوتی و اقامت در پیغوله گزیر نباشد سامخان گفت اگر بدانید از اینجا کوچ داد شما را بخوشان در میبرم و یک نیمه خوشان را از بهر لشکر پرداخته میسازم تا آن هنگام که آفتاب در بیت الشرف جای کند تمامت این سپاه را خورش و خوردنی میرسانم و اگر این کلمات از من پذیرفته نیست بزرگان لشکر سبحلی بمن سپارند که با این معاهده سخن سامخان را پذیرفتار نشدیم و از کنار سبزوار بشاهرود مراجعت کردیم در پایان امر حسام السلطنه رای سامخان را استوار داشت و از کنار سبزوار کوچ داده طریق سرولایت نیشابور و خوشان را پیش داشت محمد خان بغایری چون این بدانست با چهارصد تفنگچی تا قلعه عنبرستان بتاخت چه آن قلعه در دو منزلی سبزوار بر سر راه لشکر بود و نسبت با محمد خان بغایری داشت بالجمله چون عبور لشکر بدانجا افتاد مردم قلعه در ببستند و از فراز باره یکتن از لشکریان را بزخم گلوله از پای درآوردند حسام السلطنه چون این بدید دل در تسخیر قلعه و تدمیر قلعه گیان گذاشت و فرمان کرد تا سه ساعت از ان پیش که آفتاب فرو شود تا آنگاه که شش ساعت از شب سپری شد توپچیان با گلوله توپ ترک مرگ بران قلعه ببارند سامخان و سواران زعفرانلو و دیگر سپاهیان هیچ دقیقه از کوشش فرو نگذاشتند محمد خان بغایری چون کار بدینگونه دید دیگر مجال درنگ نیافت با چندتن تفنگچیان بغایری از قلعه بیرون شده بحال بام و جهان را عیان گریخت و مردم قلعه فریاد استغاثت و استیمان برداشتند حسام السلطنه برجان ایشان ببخشود و آنجماعت را فرمان کرد تا از قلعه بیکسوی شدند و علوفه و آذوقه چندانکه در انجا انباشته داشتند بر لشکر قسمت فرمود و بعد از فتح آن قلعه که متعلق محکم بود و مردم آن اراضی بدان استظهار تمام داشتند کس را جرات بپفرمانی نماند پس اعیان آن محال و شناختگان سر ولایت نیشابور تقدیم خدمت شاهزاده را تصمیم عزم دادند و هم کرده بحضرت وی آمده مورد نواخت و نوازش شدند و از انجا حسام السلطنه بجانب صفی آباد کوچ داد و آن

فتح قلعه عنبرستان و

بیعت حسام السلطنه

اراضی را

اراضی را تخت فرمان کرد و لطفعلی خان بغایری که از پیش حکومت صفی آباد داشت و این هنگام در رکاب حسام السلطنه کوچ میداد و مردم صفی آباد را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آورد و محمد خان بغایری ازین خبر آشفته خاطر گشت و چنان آن داشت که این لشکر باشقام او تا بام نیز سفر کند لاجرم بسامخان ایلخانی ضراعت برد و او را بشفاعت برانگیخت پس بفرمود حسام السلطنه سامخان ایلخانی و جعفرقلیخان سرتیپ قراجه داغی و طالب بیک تفنگدار تا بام برفتند و محمد خان را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آوردند و او مورد عنایت و ملازم خدمت گشت و در رکاب حسام السلطنه با راضی سفر این کوچ داود حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان شادلو در قلعه میان آباد جای داشت چون از رسیدن سپاه آگاه شد قلعه میان آباد را گذاشته طریق قلعه رویین وزر برداشت و با برادر خود جعفرقلیخان پیوست و این هنگام جعفرقلیخان با دو هزار سوار در رویین وزر کار میکذاشت حسام السلطنه یکباره تمام در اسفراین او تراق کرد و از رویین وزر تا لشکرگاه افزون از سه فرسنگ مسافت نبود لکن چون روی دل جعفرقلیخان بکاروان دولت بود و درین مدت بر ضرر لشکر جنبشی نکرد الا آنکه برادر خود حیدرقلی خان را با جماعتی از سواران ترکمان وشادلو بقریه زیارت که از محال شیروان و خبوشان است فرستاد تا آن دیه را منهوب داشتند و دویست تن مرد و زن اسیر کرفتند بالجمله حسام السلطنه از اسفراین عباسقلی خان پیرپنج کردجهان پیکلو را باستمالت جعفرقلیخان برویین وزر فرستاد و خطی که طالب بیک تفنگدار باطمینان او از کاروان دولت آورده بود بدو سپرد بدو بردند و سلیمانخان پیرپنج افشار نیز از لشکرگاه بسوی او راه برکرفت و بدان شرح که مرقوم شد او را بدارالخلافه بردند مع القصه در ایام توقف حسام السلطنه در میان آباد نویدی خان برادر سامخان ایلخانی علوفه دار از هرکونه خوردنی همه روزه از خبوشان بلشکرگاه حمل میداد و لشکر را بضیق معاش نمیگذاشت در قتیکه حسام السلطنه آهنگ محال جوین و تسخیر قلعه جغتای کرد سلیمان آقای قلیچی بنیره الله یارخان که حکومت جوین داشت باستظهار سالار طریق پیفرمانی کرفت و سیصد تن از فوج ترشیزی را نیز از سالار بمدد کرفته قلعه جغتای را استوار بداشت از ینسوی حسام السلطنه در نیمفرسنکی جغتای سراپرده راست کرد و سالار را از انسوی در سه فرسنکی جای داشت و شاهزاده را از سالار آگهی نبود و روز دیکر بفرمود تا جماعتی از سواران و سربازان دوعراده توپ برداشته در مزارع و مراتع جوین بطلب علوفه بیرون شدند و در قرای جوین سواران بهرسوی پراکنده شدند تا بدانند اخذ آذوقه از کجا توان کرد و دیده بانان سالار معاینه کردند که سواران عراقی بهرسوی پراکنده اند و اینک سیصد تن از سربازان مجران با دو عراده توپ بجای آسوده اند انجا خبر بسالار بردند و او هزار سوار پیرون فرستاد و سوار او نخستین بر سر سربازان ترکتاز آورد و از ینسوی توپها بانجا دوید و جنگ پیوسته کشت سواران عراقی چون بانک توپ بشنیدند از هرجانب بلشکرخویش پیوستند و از انطرف چون بانک توپ کوشز و سالار شد فرمان کرد تا لشکر از پس یکدیکر بمدد درآمختند بردند و خود نیز برنشست و بتاخت و این قلیل سرباز از بامداد تا شش ساعت با این سپاه کران

رزم زدند تا قریب شد که توپخانه پرداخته شود پس کمیتن از سواران بلشکرگاه تاخت و لشکریان را از قضیه
آگاه ساخت حسام السلطنه بفرمود تا از سوار و سرباز دو توپخانه لشکری لایق این جنگ راه برگرفتند و خود
نیز برنشسته اسب برانگیخت و از پیش روی لشکر تا حربگاه بتاخت و مردم خود را قوی دل ساخت چندانکه
پای اصطبار استوار کردند و مردانه بکوشیدند تا لشکر برسید نخستین یورش بردند و فراز تلها و پشتها را
از شتخانچی و تفنگچی بیگانه پرداخته کردند و جنگی صعب بپیوستند درین حربگاه دویست تن از مردم سالار
کرشار و عرضه هلاک و دو مار کشت داود را دیگر نیروی درنگ نماند ناچار پشت باجنگ داده روی
بهزیمت نهاد و از لشکرگاه خویش چهار فرسنگ آنسوی تر کرسیخت و حسام السلطنه مراجعت کرده قلعه
جقتای را بگذاشت و بجانب آق قلعه راه برداشت و این قلعه چنان محکم است که بر فراز دیوار آن دو عراده
توپ را باهم نیک توان عبور داد و از فوج ترشیزی پانصد کس نیز در آنجا حافظ و حارس بود بالجمله
شاهزاده آن قلعه را حصار داد ولکن گلوله توپ را با دیوار آن زیانی نبود اما چون مردم قلعه را خورش و
خوردنی بدست نبود و سرب و باروت نیز اندک داشتند پس از یکهفته بتوبت دانابت گرائیدند و امان
طلبیدند حسام السلطنه بر قلعه کیان ببخشایش فرمود و سرباز ترشیزی را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آورد
و ملازم رکاب ساخت سربازان ترشیزی که در قلعه جقتای جای داشتند چون این بشنیدند کس بطلب
امان فرستادند و از شاهزاده آسوده شده قلعه جقتای را نیز بگشودند و سلیمان آقای قلیچی از آنجا
فرار کرده بسالار پیوست بالجمله چون چنین از لشکر بیگانه پرداخته شد حسام السلطنه محمد ابراهیم خان
قاجار سه پانلو را بحکومت آنجا باز داشت و خود بتسخیر سبزوار رای رضمیر گرفت اما سالار پیش دستی
همی کرد و راه سبزوار پیش داشت بعد از زد و خورد و بسبزوار برادر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی و پسر خود
امیر اصلانخان را در سبزوار بگذاشت و حاجی میرزا ابراهیم سبزواری و چند تن از اعیان آن بلد را
بگروگان با خود برداشته بجانب نیشابور کوچ داد و حسام السلطنه بجانب سبزوار رهسپار گشت
و قلعه خسروگرد را که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است لشکرگاه فرمود و ده روز در آنجا بزیست
همه روزه میرزا محمد خان بیگلربیگی و امیر اصلانخان و شاهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیچی
و جمعی دیگر از اعیان سبزوار با سواران جرار پیرون شده با قراولان سپاه رزم میدادند و شامگاه
باز شهر میشدند در ینوقت یحیی خان تبریزی با سوار کلیائی و سه عراده توپ چهار ده پوند و سه هزار
تومان زر مسکوک از دارالخلافه طهران برسید و از کارداران دولت سامخان ایلخانی را نشان شیر و
مرصع آورد و هریک از بزرگان خراسان را که تقدیم خدمتی کرده بودند به تشریفی جداگانه قرین
مرحمتی ساخت و هم در ینوقت از جعفرقلیخان حاکم ترشیز و اقوام سربازترشیزی که در لشکرگاه بودند
مکاتیب چند متواتر گشت که فرمان بردار دولت ایرانیم بهرچه حکم شود اطاعت رود و هم در ینوقت
رسولی از تربت آمد که یعقوبعلی خان تربتی را مردم تربت محاصره کردند و خواستار شدند که اسکندرخان
سردار قاجار را که ازین پیش حکومت ما داشت بسوی ما فرستد تا شهر را بدو بسپاریم حسام السلطنه

شرح آق قلعه بدست حسام السلطنه

این مسئلت را

این مسئلت را نیز اجابت کرد و سبزوار را با شش عراده توپ و جماعتی از سرباز و سوار کسیل تربت
داشت داود راه برگرفته نخستین بطرف ترشیز کوچ داد و مردم ترشیز که در طلب امان بودند دا را
پذیره کردند اسکندرخان جماعتی از سربازان مراغه را بنگاهبانی بازگذاشت و آنگاه که حسام السلطنه
بترشیز آمد سرباز مراغه را برگرفته یکصد و پنجاه تن پیاده عرب و عجم را در انجا سکون فرمود بالجمله
اسکندرخان از ترشیز بطرف تربت رهسپار گشت و جعفرقلیخان ترشیزی را با خود کوچ داد و بعد از رسیدن
اسکندرخان بتربت یعقوبعلی خان که از پیم سردار از ترشیز بتربت فرار کرده بود هم از انجا بجولات گریخت
و اسکندرخان سردار بعد از نظم تربت با جعفرقلیخان ترشیزی بجولات شتافت و یعقوبعلی خان را مطمئن
خاطر ساخته با خود باز آورد و از پس او حسام السلطنه از خسروگرد کوچ داده بجانب سبزوار آمد و در آن
شهر را بر لشکر قسمت کرده فرماندار تا لشکر برآورند و ما پیچها حفر کردند و در ارک سبزوار مصطفی قلیخان
ترتبی با دویست تن سرباز بفرموده سالار حافظ و حارس بود این هنگام که یعقوبعلی خان برادر او در
طریق خدمت سپرد و اسکندرخان سردار را بتربت در بر دکمتوبی بمصطفی قلیخان فرستاد که من
طریق خدمت گرفتم تو نیز ترتبات سالار را از خاطر محکن و قلعه ارک را بمردم حسام السلطنه بسپار
مصطفی قلیخان چون مکتوب برادر را برخواند خود نیز عریضه نگاشته داده با مکتوب یعقوب علی خان
نزد حسام السلطنه فرستاد و عرض کرد که لشکری بمن فرست تا ارک را بدو سپارم حسام السلطنه
بی توانی فرج الله خان سرکرده فوج عرب را با مردم او مامور فرمود تا شتاب زده برفشد و روز
چهار دهم ربیع الثانی ارک را فروگرفتند این هنگام مردم شهر چنان آشفته بودند که هیچکس از خویشتن
خبر با زنمیداد و امیر اصلانخان پسر سالار با چند سوار از مردم خود از بهر آنکه مردمان را اغلوطه دهد تا
گرفتار نشود در میان کوی و بازار اسب میتاخت و فریاد برمی کشید که هان ای مردم دلیرانه بکوشید
دشمن را دفع دهید از نیکو نه هستی فریاد کرد تا پس دروازه شهر آمد دروازه عراق را بسته و سپاه
خصم را از پس درنشسته یافت از انجا عنان بگردانید و بدروازه دیگر شتافت همچنان این در را بسته
یافت در کمال جلادت از اسب بزیر آمد و بزخم تبرزین قفل دروازه را بشکست و در بگشود و بنشست
و بجانب نیشابور اسب برجهاند سامخان ایلخانی با جمعی از سواران بفرمان حسام السلطنه از دنبال او
دوه فرسنگ بشتافتند و کردا و نیافتند امیرزا محمدخان پسکلیکی و شاهزاده محمد یوسف و سلیمان
آقای قلیجی و جماعتی دیگر از اعیان سبزوار بمیان مسجدی رفته بنشستند و لشکریان ایشان را دست
بسته بحضرت حسام السلطنه آوردند شاهزاده انجماعت را بیحیی خان تبریزی سپرد تا با کنده
و زنجیر بدارالخلافه آورده بعوانان شاهنشاه ایران سپرد اما حسام السلطنه بعد از فتح سبزوار
هشتم ربیع الثانی بجانب نیشابور رهسپار آمد اما میرزا موسی خان بیات را که هنگام آشفتگی خراسان
خشمناک الدوله بحکومت نیشابور برباز داشته بود هنوز حکومت نیشابور برداشت و مردم سالار را در ان
بلده مداخلت نمیگذاشت با اینکه سالار دو عراده توپ از چهار عراده توپی که خلیفه سلطان نزد یک

او برده بود به نیشابور فرستاد و اما مویردی خان را بسیار بیم و امید داد مفید نیفتاد بالجمله چون حسام السلطنه بدومنزلی نیشابور رسید اما مویردی خان باستقبال آمد و خواستار شد تا سپاهی به نیشابور برده شهر را بسپارد حسام السلطنه او را فراوان بنواخت و از جماعت قراجه داغی کردهی را بحراست نیشابور فرستاد و حکم داد تا توپهای خلیفه سلطان را با لشکرگاه آوردند شب عید نوروز سلطانی شهر نیشابور نیز مستخلص شد و دیگر قصبهای خراسان در جای خود مسطور میشود و هم در ینسال حکم سلطانی صادر گشت که میرزا جعفرخان مشیر الدوله سفر بغداد کند و با تفاق وکلای ثلاثه دولت روس و روم و انگلیس بحمره شود و موافق عهدنامه ارزن الروم حدود و اراضی دولتین را معین دارد در روز چهارده‌هم شهر ذیحجه از تبریز بیرون شد و چهار سال مدت سفر او بدراز کشید و رویش پاشای وکیل دولت آل عثمان بخیرخواهی دولت خویش از طریق انصاف انحراف جست و باغوای مردم چپ پرداخت و ایشان را بمواعید عرقوبی تحریض داد که خویشتن را از تبعه دولت آل عثمان بخوانند تا ده ساله منال دیوانی از شما طلب نکنیم با اینهمه مشیر الدوله ده هزار تومان بر خراج ایشان بیفزود و اجتماعت بدین شناعت رضا ندادند و خود را بکذب بدولت پیکانه نبستند و همچنان ششهزار تومان بر شهر جیزه خراج نهاد و هزار و دویست دیه و قریه که در رویش پاشا بدروغ منسوب باراضی دولت آل عثمان میداشت کذب او را مدلل کرد و مسجل داشت وکیل دولت روس چه یکوف و انگریز ولیمس نیز مجمل کردند و خط و خاتم بر نهادند و هم در ینسال حاجی پژن خان که پیشخدمتان سدهٔ سلطانی را ریاست داشت برحسب فرمان حکومت یزد یافت بعد از ورود بدان بلده چنان دانست که بقوت محمد عبدالله که شرح حالش از این پیش گذشت حکومت یزد بایست کرد لاجرم او را طلب داشته رئیس عوانان خویش کرد و هیچ امری را بی اشارت و استشارت او بپای نتوانست برد شاه کار بدینگونه رفت تا کارداران دولت از آشفتگی امر یزد آگهی یافتند و او را معزول ساختند و هم در ینسال کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزا را که حکومت مازندران داشت طلب نموده بفرمانگذاری بروجرد فرستادند و حکمرانی مازندران بشاهزاده مهدیقلی میرزا مفوض گشت و هم در ینسال فتنهٔ قرة العین ظاهر گشت همانا این زن زرین تاج نام داشت و او دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یکیتن از جملهٔ فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عزاده و بیت که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهد بیت که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر نیز با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی باحظی وافر بود از سوء قضا شیفتهٔ کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جملهٔ اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت بود بدانست حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یکزن را بنکاح نه مرد فرض استحباب کرد و اصحاب میرزا علی محمد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند او را ره بودند و از کمال شیفتگی بر پیشوا و راه

پازده میدانستند با اوقاتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجی و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت قرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته میکرد و تن را چون طاووس بهشت آراسته میداشت و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده بر ایشان در می آمد و لختی بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرحی بکمال میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بر وی چیره نگردد مستمعین بر پای میشدند و بپای سریر او میرفتند و بهای او را که بر یاقوت رمانی افسوس میکرد بوس میزدند و پستانهای او را که بر نار بستان دریغ میخورد و چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون کردار ناهنجار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین که همه مجتهدین و علمای دین را واجب القتل میدانست بر قتل عم خویش نیز فتوی راند و اصحاب را هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود و در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت اما قرة العین از پدر و شوهر جسم رشته موالفت گرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین به پیرون سفر کرده با اصحاب خویش راه برید و از داعیان باب بود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم در امسال میرزا احمد شاملو که چند گونه خط را نیکو نوشت در مشهد رضوی علیه الصلوة و السلام درگذشت و کلمه قدمات بعده الخط تاریخ وفات او گشت

ذکر حکومت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله در بروجرد و سیلاخور

دو ماه قبل از انکه شاهنشاه غازی وداع اینجهان کوید کاران دولت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را که اینوقت حکومت همدان داشت طلب نموده ماموریفسر مانگذاری مازندران نمودند و در مدتی قلیل آن مملکت را بانتظام کرد و چون روز نهم شوال خبر بر طال تحویل شاهنشاه غازی از اینجهان فانی بدو و بر دند بزرگان مازندران را حاضر ساخت و گفت آگاه باشید که شاهنشاه ما از جهان رخت بربست و پادشاهی جوان بجای او نشست انیک از آذربایجان بجانب دارالخلافه شتاب کرفته و مرا بالتزام رکاب فرمان داده و من ازین سفر بدان سرم که ساحت شما را از آلایش عصیان صافی بدارم چه در زمان شاهنشاه غازی و حکومت شاهزاده اردشیر میرزا پیرون قانون چاکری از حاضر شدن بحضرت پادشاه و تقدیم خدمت پادشاهزاده تقاعدی ورزیدند بزرگان مازندران بدین سخن شاد مانه شدند و هریک جداگانه عذرخواه را عریضه بدرگاه شاهنشاه نگاشتند احتشام الدوله اینجمله را گرفته ایلغار کنان تا بدار الخلافه طهران براند و از انجا پذیره موکب شاهنشاه را رایت برگرفت در منزل سیاه دهن قزوین بتقبیل سده سلطنت قرین بهروزی و میمنت گشت و بملازمت رکاب تا بمنزل کمرج کوچ داد و از انجا برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت بروجرد یافت و بی انکه بشهر طهران درآید بجانب بروجرد شتافت و بصوابدید کاروان دولت یکصد تن سوار چلبیانلو و سی سوار قبه ملازم خدمت او شد بعد از ورود بروجرد بیرون آن بلده

در باغ شاه فرود آمد روز سیم از قبیله حسنوند فیلی جماعتی تا قریه فیل که یکدو تیر پرتاب تا باغ شاه بر زیادت مسافت ندارد بتاختند و مواشی مردم آنقریه را منهوب ساختند از وقوع این حادثه جهان در چشم احتشام الدوله تاریک شد و نتوانی با معدودی از مردم خود که حاضر بودند بر نشست و چون برق و باد شتافته جماعت حسنوند را دریافت و هم دران گرمی که از راه برسید پنج تن از ایشان را بزخم گلوله تفنگ بخاک پست کرد مردم حسنوند چون این کردند بدیدند مواشی منهوبه را بگذاشتند و طریق فرار بر داشتند و مردم فیلی ازان پس دست تعرض از اراضی بر وجرد کوتاه نمودند و از جانب دیگر نصرالله خان والوند و قاسمخان قاید رحمتان که همه عمر بغارت بازرگانان روزگار می بردند اینوقت که خبر ورود احتشام الدوله بدانستند در قلعه ده کرد سیلاخور که متقلی متین بود جای کردند و نام از شاهزاده ننوشتند چندانکه احتشام الدوله از در رفق و مدارا کار کرد بر استکبار و استکاف ایشان افزوده کشت ناچار در تسخیر قلعه و تدمیر ایشان یکجهته شد و از بروجرد راه برگرفته ولی خان سرتیپ را نیز با جمعی از سربازان ملازم رکاب ساخت و طی مسافت کرده قلعه ده کرد را حصار داد و نصرالله خان نیز از بیرون قلعه سنگری چند کرد و بمدافعت پیرون شد و شاهزاده بیتوانی فرمان یورش داد و سربازان حمله افکندند و همچنان ترکتاز بسنگرها در رفتند و او را دستگیر ساختند و در این جنگ جمعی از سرباز مقتول و کروهی مجروح کشت و بعد از گرفتاری قاسمخان و نصرالله خان قلعه کیان را پای اصطبار بلغزید و آن دروازه که دو راز لشکرگاه بود بگشودند و بجانب جبل گریختند پس شاهزاده بقلعه در رفت و روز دیگر قاسمخان و نصرالله خان را باکنده و زنجیر بشهر آورد و از پس آن جمعی از مردم پیرانوند فیلی که فرمان پذیر حسینعلی خان پیرانوند بودند در محال بروجرد بجهت مجازات و غارت بازرگانان روزگار سپرند احتشام الدوله جماعتی را بدفع ایشان بفرستاد و تا پست تن از ان قاطعان طرق و شوارع را دستگیر ساخته بشهر بروجرد آوردند پس بفرمود دو تن از ایشان را عرضه هلاک ساختند و دیگر از را مثله کردند و همچنان چون فرامرز خان باجلان بعد از وفات شاهنشاه غازی در محال بروجرد اغاز ترکتازی نموده مصدر بسیار شرارت و شطارت بود و با بزرگان بختیاری نیز مرافقت و موافقت داشت احتشام الدوله در مبدای ورود بمقر حکومت او را دو راندیشی دور دانست لاجرم او را بحکومت باجلان فرمان گردونصرت داد و با قرخان و اسدخان و علی محمدخان را نیز بحکومت بختیاری فرستاد و ایشان بعد از پیرون شدن از شهر بر جسارت و شرارت بیفزودند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از ضعف حال شاهزاده شمردند ازین روی یکباره کار حومه شهر آشفته کشت و این آشفتگی خاطر شهریان را نیز از بهر فتنه بر شورانید حاجی رحمن که یکتن از خویشاوندان حاجی ملا اسدالله مجتهد بود جمعی از اشرار شهر را بگرد خود انجمن ساخت و در میان کوی و بازار مردمان را بر مخالفت شاهزاده تحریض همی کرد و شحنه شهر را ماخوذ داشته محبوس نمود و بعضی از منال دیوان را از عمال احتشام الدوله بگرفت و بر مردم غوغا طلب قسمت کرد شاهزاده که مردی مجرب بود آتش سخط و غضب را بزلال صبر

فتح قلعه ده کرد

و سکون نشاند و دفع غوغای عامه را بآلات حرب و ضرب و دست بُرد و لاجرم چون آفتاب بمغرب
در رفت مردم عامه پراکنده شدند و بنجاهای خویش در رفتند و آنجماعت که آتش این فتنه را
دامن همی زدند معاینه کردند که شاهزاده بدین نیرنگ و حیلت آلوده مبارزت و مقاتلت نکشت ناچار
صبحگاه عذرخواه کناه خویش آمدند و چندان پوزش و نیایش آوردند که مورد بخشایش گشتند

تحویل جسد مبارک شاهنشاه مبرور از دارالخلافه طهران بدارالامان قم

ازین پیش مرقوم افتاد که جسد مبارک شاهنشاه غازی را کارداران دولت از قصر محمدیه حمل داده در
باغ لاله زار بقانون شریعت نهادند چون شاهنشاه منصور بدارالخلافه در آمد و برخی از امور را بنظام
کرد روز دوازدهم شهر ذیحجه الحرام خویشتن بباغ لاله زار در رفت و بزرگان ایران و اعیان چاکران
حاضر حضرت گشتند آنگاه شاهنشاه بفرمود تا جسد مبارک محمدشاه را بزرگان درگاه برگرفته بر سر
دوش حمل همی دادند و اشک همی باریدند من بنده توانم گفت که بر زیادت از دیگر مردمان
خسته خاطر بودم چه شکر نعمت او را با تصنیف چندین کتاب و تالیف چندین ابواب نتوانم گذاشت
بالجمله شاهنشاه منصور تشیع جنازه پدر همی کرد تا از باغ لاله زار بدر شد آنگاه چنانکه پادشاهی باسپاهی
کوچ دهد آن جسد مبارک را بدارالامان قم تحویل کردند و روز چهارشنبه هیجدهم ذیحجه در جوار قبه بضعه
موسی بن جعفر علیهما السلام بآئین سلطنت و قوانین شریعت بخاک سپردند و زر و مال فراوان
بفقرا و مساکین بذل کردند اللهم البسه حلل النور و اشد و سلطانه فی حظایر القدس و هم در امسال
برحسب فرمان شاهنشاه ایران سلیمانخان خان خانان حکومت اصفهان یافت و میرزا عبدالوهاب
گلستانه مستوفی بوزارت او منصوب شد بعد از ورود ایشان باصفهان میرزا عبدالحسین میرزشته
دار اصفهانی که در آرزوی وزارت آن بلده روزگار میگذاشت با میرزا عبدالوهاب از در
معادات و مبارات پیرون شد و روی دل خان خانان نیز با میرزا عبدالحسین بود ازین روی
که او را از کارداران دولت مثالی بدست بنود و در فرمان برداری خانخانان خضوعی بزیادت
داشت و از جانب دیگر میرزا عبدالوهاب که وزارت اصفهان را از شاهنشاه منصور منشور
داشت بدین ذلت سر در نمی آورد و در پایان امر میان ایشان کار بمقابله و مقاتله رفت
و از دو جانب مردم خویش را انجمن کرده اعداد جنگ نمودند چون این قصه معروض درگاه پادشاه
افتاد بصوابدید میرزا تقی خان امیر نظام چراغعلی خان زنگنه را مامور فرمود که سفر اصفهان کرده میرزا
عبدالوهاب را در خدمت وزارت بنیرو کند و میرزا عبدالحسین را بدرگاه آرد چون چراغعلی
خان وارد اصفهان گشت بیشتر از مردم شهر بکار جنگ و کشادن تفنگ مشغول بودند و
اهل حرفت و صنعت و بازرگانان حجرات خویش را استوار بسته نیمی در کردند میرزا عبدالحسین و
نیم دیگر نزدیک میرزا عبدالوهاب انجمن بودند چراغعلی خان باخود اندیشید که اگر حکم احضار
میرزا عبدالحسین را اظهار کنم چون بی اجازت کارداران دولت در این امر مبارزت نموده

ذکر حکومت خانخانان در اصفهان

پمناک شود و یکباره این شهر را برشوراند و واجب شود که سپاهی بدینجانب مامور شده جماعتی را
تباه سازد لاجرم بتزویک خانخانان و آقا سید محمد امام جمعه اصفهان چنین مکشوف داشت که کار
داران دولت فرمان کرده اند که میرزا عبدالحسین بکار وزارت قیام کند و میرزا عبدالوهاب راه دار
الخلافه برگیرد و روزدیگر مردم را در عمارت چهل ستون اصفهان انجمن ساخته این حکم را بایشان
القا کرد و اهالی آن شهر را آسایش و آرامش داد و بعد از هفته بسرای امام جمعه رفته میرزا عبدالوهاب را
بجانب دارالخلافه کوچ داد و هم درینسال چون خبر آشفتگی کرمان و پیروز شدن فضلعلی خان چنانکه
بدان اشارت شد معروض کارداران دولت افتاد حاتم خان شهاب الملک را باتفاق علیخان و
ابراهیم خان پسرهای عبدالرضاخان یزدی مامور بنظم کرمان فرمودند شهاب الملک بعد از
ورود بکرمان بتخریب امر فضلعلی خان پرداخت از بهرآنکه حکومت کرمان را از بهر خویش همی خواست
چون اینخبر بعرض اولیای دولت رسید بران شدند که او را بخوانند و حاکمی دیگر از بهر کرمان بفرستند
پس منشور احضار او برفت و او تا سه منزلی کاشان براند و در انجا منشور پادشاه بدو رسید که باتفاق
علیخان و ابراهیم خان سفر یزد کند و محمد عبدالله و دیگر اشرار را قلع و قمع نماید لاجرم حاتم خان طریق
یزد برداشت و ابراهیم خان که در ان شهر پدر بر پدر قوتی بکمال داشت از پیش روی تاختن کرد و
بسیار کس از اشرار را گرفته محبوس بداشت محمد عبدالله چون قوت درنگ نداشت بخانه حاجی
محمد کریم خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار که از مخول علمای شیخیه است گریخته پناهنده گشت
و از پس آن شهاب الملک نیز برسید و هم در یزد نظام مملکت را جز باحکومت خویش راست نمیدید
و از نظام آن بلده چشم پوشیده باصلاح امارت خویش روزگار میبرد و اینمعنی نیز معروض کارداران
دولت افتاد و او را بدارالخلافه طهران طلب کردند و بدین گناه و دیگر عصیانها مبلغی زر و سیم مصادره
تسلیم داد و هم درینسال برحسب فرمان شاهزاده اردشیر میرزا که جوانی باجلالت انباز و فضلی
بابذل همساز داشت مامور بحکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی چیب و مهرز
گشت و سلیمانخان کرجی برادرزاده منوچهرخان معتمد الدوله که ملقب بسهام الدوله بود بوزارت
او و سرداری سپاه منصوب شد پس بسیج سفر کرده با دو فوج سرباز کمره و کلپایگان و دو فوج
لشکر لرستان و یکفوج سرباز فریدن و چهار محال و چهارصد تن سوار شاهسون و چهارصد سوار
چگنی قزوین و جماعتی از ملازمان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق
در عشر آخر ربیع الاول از دارالخلافه خیمه بیرون زد و نخستین باراضی کمره و کلپایگان و خوانسار
و چهار محال و فریدن عبور کرده هر فتنه که از اشرار بختیاری در ان محال روی داده بود قلع و قمع
فرمود و مردم شریر را دستگیر ساخته برخی را خود عرضه هلاک و دمار داشت و جماعتی را باکنده
و زنجیر بدرگاه شاهنشاه فرستاد و در هر قلعه و کوشکی که راهزنان از بهر خود معقلی میدانستند با خاک
پست کرد و قلعه اُرُوجَن را که در حواشی خاک بختیاری حصنی حصین بود نیز ویران نمود و بالجمله شما و چمن

مامور شدن حاتم خان بنظم یزد و کرمان

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و بختیاری

سنگباران و قهیز را شکر گاه کرده از نظم آن اراضی بپرداخت و از انجا آهنگ لرستان ساخت
چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم در ضمن شاهزاده بهرام میرزا که در ایوان عالمی تحریر رود.

حکومت شاهزاده بهرام میرزا در فارس

میدان ضرغامی دلیر بود مامور بحکومت فارس گشت و میرزا فضل الله نصیر الملک وزارت
فارس یافت و میرزا مهدی مستوفی نوری پسر محمد زکیخان سردار نیز برحسب حکم بسیج سفر
شیراز کرد و چون محمد علیخان ایلخانی قشقائی سالی چند میرفت که مامور بتوقف طهران بود و رخصت
مراجعت باخانه خویش نداشت این هنگام شاهزاده بهرام میرزا از کارداران دولت رخصت او را
خواستار آمد و بشفاعت ایلخانی را اجازت مراجعت حاصل شد پس شاهزاده با یکصد تن سواره
طالش روز پست و چهارم ذیحجة الحرام از دارالخلافه طهران راه برگرفت و بعد از ورود باصفهان
خطی چند با عیان و عمال فارس نگاشته هرکس را جداگانه بکاری باز داشت در روز چهاردهم محرم
از اصفهان بیرون شده کوچ بر کوچ تا مشهد مرغاب براند و در انجا ایل بیکی قشقائی برادر ایلخانی
و جماعتی از مردم فارس پذیره رسیدند و ازین منزل تا بشیراز از کثرت گل و لای و شدت برف
و سورت برودت هوا بزحمت فراوان طی مسافت کردند و روز نهم شهر صفر المظفر شاهزاده
بهرام میرزا وارد شیراز گشت و رایت نظم آن مملکت برافراخت و از هرکس مالی و ثروتی بنهب
و غارت رفته بود باسترداد پرداخت و میرزا نعیم پسر محمد زکیخان سردار نوری را که منصب
لشکرنویسی فارس نامزد او بود فرمان کرد تا لشکری که در شیراز اقامت داشت عرض داد و ایلبیگی
عزیزخان مکری که اکنون سردار کل عساکر منصوره است با فوج چهارم تبریز در شیراز بود و برحسب
فرمان روانه طهران گشت و دیگر اسمعیل خان سرهنگ با فوج شقاقی مخبران و محمد صالح خان سرهنگ
توپخانه با یکصد و پنجاه تن توپچی و عزیز بیک یاور سمنانی با جماعتی از سربازسمنان و دوازده عراده
توپ و قورخانه حاضر بود شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد که کارداران دولت ایشان را
تا نوروز سلطانی در شیراز رخصت اقامت دهند مسئول او باجابت مقرون افتاد و هم فرمان
برسید که حسین خان نظام الدوله را در سرای خود باز دارند و قراول بکمارند که از شهر شیراز نگذرد
از سرای خود بیرون نشود و هم در سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله که در نظم بلدان و رزم

حکومت طهماسب میرزای مؤید الدوله در کرمان

میدان شناخته ایران بود و در کشف مشکلات علوم و معضلات حکم بر فضلای عهد فزونی داشت
مامور بفرمانگذاری کرمان آمد و بعد از ورود بآن بلده فرمان کرد که ملاحسین پسر ملا علی اعمی که مصدر
آن همه شر بود چنانکه مرقوم افتاد در آن شهر نماند و بسیار کس از اشرار را نیز دستگیر ساخته بعضی را
مقتول نمود و جمعی را در کنده و زنجیر کشید و پس از نظم شهر شوارع و طرق را از زحمت دزدان
و راهزنان بپرداخت و طریق کاروانیان را در تمامت اراضی بلوچستان و سیستان باز داشت
و چندانکه در ان مملکت فرمانگذار بود منال دیوانی و حقوق سلطانی را به نیکوترو جهی ادا نمود و عنایت
شاه خاطر او آسوده بداشت و اهل حرفت و صنعت را نیک تربیت کرد و خاصه شال کرمانی را

کرازبافته کشمیر بر زیادت قیمت یافت و هم در ینسال چون روزی چند از جلوس شاهنشاه ایران
سپری شد و کار صدارت اعظم بر میرزا تقی خان امیر نظام راست بایستاد ملک الملوک ایران همی خواست
تا قوا د سپاه و بزرگان درگاه بی اکراه خاطر امر و نهی میرزا تقی خان را حاضر باشند لاجرم او را
بشرف مصاهرت قرین مفاخرت ساخت و خواهر خویش را روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الاول
با او عقد بست و شب چهارشنبه چهارم ربیع الثانی او را بسرای میرزا تقی خان فرستاد بدین
انتساب که با خانواده سلطنت حاصل کرد تمامت شاهزادگان و بزرگان او را ملزم گردون و فروتن
شدند

شورش سربازان بر میرزا تقی خان و رفتن او بخانه اعتماد الدوله

وهم در ینسال چون میرزا حسن خان امیر نظام متوقف در آذربایجان بود و رتق و فتق لشکر آذربایجان را
خاص خویش میدانست با سنطها ربرادر تکبر و تنمری دیگر و رسم و داشت لشکریان از خشونت طبع و شورش
خوی او رنجه و شکنجه بودند و چنین شنیدند که در نزد امیر نظام از برادر او شکایت آورند تا مبادا قرین
غرامت و نکایت گردند و اینمعنی را در دل می نهفتند و نمیگفتند در اینوقت که فوج قهرمانیه و فوج
ششم تبریز و فوج خاصه و فوج شقاقی و فوج قراجه داغی در دارالخلافه میان سربازخانه ارک جای داشتند
چندتن از شناختگان درگاه که با امیر نظام از در خصومت بودند سربازان را در عصیان با اوهمداستان
ساختند تا متفق الکلمه سر از فرمان برتافتند و نخستین صاحبان مناصب مانند سرتیپ و سرهنگ
و یاور و سلطان را از میان خود بیکسوی کردند آنگاه برشوریدند و گفتند یا شاهنشاه ایران میرزا تقی
خان را از وزارت خلع فرمایید یا نام ما را از جریده چاکران محو نماید و هم آواز در میان سربازخانه
غوغا برداشتند و فریاد استغاثت برافراشتند میرزا تقی خان چون این بدانست با آن کبر و خیلا
که در دماغ او بود و حمل این جسارت نتوانست کرد چندکس از نقبای یکدیگر بدیشان فرستاد و آن
جماعت را بتقل و نهب و اسر تهدید کرد و سربازان از کلمات او یکباره پیچاره شدند و چنان دانستند
که اگر از یکدیگر کناره کیرند یکتن زنده نخواهند بود و از بیم جان رایت اتفاق افراخته کردند روز یکشنبه
پانزدهم ربیع الثانی اعلان کلمه عصیان نمودند و یکدل و یکزبان غوغا برداشتند و گفتند تا میرزا تقی
خان را از مسند وزارت فرود نکنیم از پای نخواهیم نشست و از قورخانه چند حمل کران بسربازخانه
تحویل دادند و آذوقه و علوفه فراوان نیز فراهم نمودند و روز دیگر از بامداد تصمیم عزم دادند
که میرزا تقی خان را از مقام خویش دفع دهند بلکه اگر توانند عرصه هلاک و دمار سازند پس تفنگهای
خود را با سرب و بارود پنباشتند و گفتند هرگز شاهنشاه ایران چندین هزار کس را که در راه دولت
از بذل جان مضایقت نکنند بایکتن برابر نخواهد داشت و دیگر اینکه بی گمان میرزا تقی خان اگر زنده ماند
ما را زنده نخواهد گذاشت اکنون که ما را راه و داع جان گفتن واجب افتاده بهتر آن است که میرزا تقی خان را
مقتول سازیم و بدست پادشاه کشته شویم این بگفتند و از سربازخانه بجانب خانه میرزا تقی خان

راه برگرفتند

راه برگرفتند از نیسوی میرزا تقی خان چون مردم از جان گذشته را دشمن جان خویش یافت هراسناک گشت و بفرمود تا مردم او در سرای و بام خانه را بحراست بایستادند و چون سربازان راه نزدیک کردند و تن را بزخم گلوله از پای درآوردند اما سربازان اگرچه قوت آن داشتند که بسرای میرزا تقی خان درروند اما حشمت خواهر پادشاه را که در سرای او بودنگاه داشته از پیرون سرای بایستادند و فریادها بلند کردند از بهر آنکه شاهنشاه برایشان ببخشاید و میرزا تقی خان را از عمل عزل فرماید و بعضی از مردم نامجرب که حسن و قبح امور را ندانسته با میرزا تقی خان دشمن بودند براین آتش فتنه دامن زن گشتند و جماعتی بحضرت پادشاه آمده معروض داشتند که از برای میرزا تقی خان لشکری بزرگ را مقتول نتوان ساخت صواب آنست که او را معزول سازید و آتش این فتنه را بنشانید ملک الملوک عجم درخشم شد و فرمود همانا مردمی ناآزموده بوده اید و ندانسته اید اکنون از من بخواهید سربازان میرزا تقی خان را از مکانت خویش ساقط سازم خویشتن را از اوج سلطنت بابط کرده باشم پس هر روز عزل و نصب چاکران من باختیار لشکریان خواهد بود همانا جهان را از وجود صدچنین لشکر خواهم پرداخت و دامان حشمت خویش را آلوده چنین ضعف نخواهم ساخت درینوقت میرزا آقاخان اعتماد الدوله که خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه بود معاینه کرد که اگر میرزا تقی خان را درین میل مخافت آفتی رسد بر پادشاه واجب افتد که چندین هزار کس را باتیغ بگذراند و اگر از مصدر خلافت منشوری بر عزل میرزا تقی خان صادر شود از حشمت سلطنت چیزی بکاهد لاجرم هم درآن شب که شب سه شنبه شانزدهم ربیع الثانی بود جمعی از مردم خود را با آلات حرب و ضرب ساخته جنگ کرده بحفظ و حراست میرزا تقی خان برگماشت و او را برداشته بسرای خویش آورد و مردم شهر را اعلام نمود تا وضیع و شریف و عالم و عامی انجمن شدند و خویشان و عشیرت او حاضر آمدند و آنشب را بحفظ و حراست او بپای بردند بامداد آن که تمامت بزرگان و امرا در انجا انجمن بودند سخن براین نهادند که این سربازان چون گوسفندانند رو انباشد که ایشان بعصیانی که کرده اند کیفر ببینند و مورد سخط و غضب پادشاه گردند در شریعت کرم و احسان صواب آنست که خاطر هراسان ایشان را از وحشت و دهشت بازآریم و ملازم حضرت بداریم و اینکار را کسی تواند ساخت که طریق حزم و مندان بداند و سخن سنجیده براند تا این مردم هراسنده را سخن او پسندیده افتد این قرعه بنام عباسقلی خان والی که نسب با براهیم خلیل خان قراباغی جوانشیر میرساند برآمد پس عباسقلی خان حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا مصطفی مستوفی و بختعلی خان و بنلی را برداشته بسربازخانه در رفت سربازان درگرداو انجمن شدند و غوغا برداشتند عباسقلی خان با ایشان گفت که هرگز راست نیاید که یکتن با پنجهزار کس بمجابهه سخن کند صواب آنست که از هر فوج چندتن گزیده گیند و نزدیک من بنشانید تا سخنان مرا اصغا نمایند و سنجیده پاسخ گویند لاجرم جماعتی از میان ایشان بنزد او صف برزدند عباسقلی خان گفت هیچ دانسته اید که مردم آذربایجان در راه دولت سلاطین قاجاریه چه رنجها برده اند همانا پنجاه هزار کس برافزون در جنگ

رفتن امیرنظام بخانه اعتماد الدوله

روسیان و بنرو خراسان و افغانستان بذل جان کرده اند تا نام خویش را در تمامت امصار و بلدان
بلند ساخته اند اکنون که شما از در پیفرمانی پیرون شده اید بر پادشاه واجب میشود که شما را عرضه تیغ سازد
و جهان را از وجود شما بپردازد و از انسوی بفرمان میرزا آقاخان اعتماد الدوله از مردم دار الخلافه
و عراق پنجاه هزار کس انجمن شده اند و در دفع شما بهمدست و همداستانند زمانی دیر نگذرد که
شما بتمامت شربت هلاکت بنوشید و زنان و فرزندان شما بغا و عذاب درافتند و نام بلند
آذربایجانی باین ناسپاسی شما پست شود و مردم عراق بحق شناسی بلند آوازه گردند سربازان
گفتند ما پدر بر پدر در راه دولت جان داده ایم و هم اکنون در راه پادشاه جان خویش بر کف نهاده ایم
اما نتوانیم بر خط و غضب میرزا تقی خان زیستن کنیم و آن زحمت و محنت که از برادر دیده ایم ظاهر
سازیم زیرا که هرگز جانب برادر خود را فرو نخواهد گذاشت و بسوی منکران نخواهد شد عباسقلی خان
گفت این رای بصواب نیست همانا خدیوی را که خدای باری بر مردم چندین مملکت خداوندی داده
هرگز وزیری اختیار نکند که برادر و فرزند خود را بر پیکانگان بی حجتی فضیلتی نهد شما اینجا در هراسناک
مباشید و زحمتی که از میرزا حسن خان دیده اید باز نمایید بر ذمت من است که حل او را از پشت شما
فرو نهد و او شما را بدهد بالجمله سربازان را مطمئن خاطر ساخت تا بیکبار جنبش کردند و شیپور بنواختند و
همگروه بنزدیک میرزا تقی خان راه برداشتند و بدرسرای میرزا آقاخان اعتماد الدوله آمده بر صف
شدند نخستین اعتماد الدوله بمیان ایشان آمد از دو سم و امید سخنی چند بکرد و آنگاه میرزا تقی خان
بدرسرای آمده ایشان را دیدار کرد و سربازان از در عذر و پوزش پیرون شده آغاز زاری و ضراعت
نمودند میرزا تقی خان عذر آنجماعت بپذیرفت و گناه ایشان را معفو داشت آنگاه آن میرزا تقی خان
روانه ارک سلطانی شد و در حضرت سلطان گناه سربازان را شفاعت خواه گشت و این هنگام
روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الثانی بود قوت و حشمت اعتماد الدوله در حراست میرزا تقی خان و نمود
نیران چنین فتنه بزرگ در نزدیک و ضیع و شریف سخت عظیم گشت و عظمت او در تمام بلدان و
امصار ایران شایع افتاد و این هنر بزرگ نزدیک اهالی دول خارجه و مردم ممالک بعیده بکرامت
طبع و حصافت عقل او برهانی استوار گشت بالجمله بعد از ورود میرزا تقی خان بسرای خویش متوالی
خواستار آمد تا شاهنشاه ایران فرمان کرد و اسمعیل خان فراشباشی را که در تهییج این فتنه بی
مداخلت نبود ماخوذ داشتند و معادل پنجاه هزار تومان از او بعد از رفع حساب اخذ نمودند و از پس آن
برحسب فرمان آقا بهرام امیر دیوانخانه را بدست چند تن از عوانان داده روانه کرمانشاهان نمودند
و حکم بتوقف آن بلده فرمودند و میرزا نصرالله اردبیلی صدر الممالک را که این هنگام در قم زیستن
داشت و با زردی صدارت اعظم روزگار میگذاشت هم فرمان رفت تا او را از قم بکرمانشاهان تحویل
داوند و امر باقامت کردند

شرح حال ملاحسین بشرویه و طغیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با کرده شکریان

ملاحسین

ملاحسین یکتن از مردم بشرویه است و در آغاز زندگانی بکسب علوم رسمیه مانند صرف و نحو و فقه و اصول روزگاری گذاشت و آن نیز وی را نداشت که در تحصیل علوم با علمای عهد انباز شود و سامان خود را بسازد لاجرم از پی چاره هر روز رائی میزد و حیلتی می انگیخت و در بنوقت او را مسموع افتاد که میرزا علی محمد باب از بوشهر بشیراز سفر کرده و بقانونی جدید و شریعتی تازه خود را بلند آوازه ساخته پس بتوانی از خراسان طریق شیراز برگرفت و بعد از ورود بدان بلده بنهانی میرزا علی محمد باب را دیدار کرد و آئین او را پذیرفتار شد اگرچه این هنگام میرزا علی محمد باب چنانکه مذکور شد بحکم حسین خان نظام الدوله مامور بود که در سرای خود نشیمن کند و در بروی آشنا و بیگانه فرو بندد و اما با اینهمه آسوده نمیزیست و از قبل خود بهر شهر و دیار مریدان خود را کیسل میساخت و مردمان را بکیش خویش دعوت مینمود و طلب بیعت میکرد و ملاحسین را چون بکشاورد دیدار بیازمود و در کار خویش استوار شناخت او را بطرف عراق و خراسان سفر کردن فرمود تا بهر شهر و دیه در آید و مردم را بسوی او دعوت نماید و زیارت نامه که از برای زیارت امیرالمومنین علیه السلام خود تلفیق کرده بود بدو سپرد و همچنان تفسیر سوره یوسف علیه السلام را که خود شرح کرده بود بدو داد تا بر مردمان بخواند و فصاحت باب را در ان کلمات بکمالات و حجتی سازد ملاحسین با این برک و ساز از شیراز در تکمتاز آمد و طی مسافت نموده وارد اصفهان گشت و در آنجا ملا محمد تقی هراقی را که یکتن از فقها بود بفریفت و او را یکی از پیروان باب ساخت چنانکه در منبر و محراب بی پرده از جلالت قدر باب سخن میکرد و او را به نیابت خاصه امام ثانی عشر علیه الصلوة و السلام ستایش مینمود و همچنان منوچهر خان معتمد الدوله که اینوقت حکومت اصفهان داشت بکلمات ملاحسین باب را مردی زاهد دانست و گفت تواند بود که امام غایب را نایب باشد بالجمله ملاحسین از اصفهان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی که یکتن از بازرگانان کاشان بود از در عقیدت و ارادت بدو پیوست آنگاه بنزدیک حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز در علم و عمل از تمامت فضلای ایران برتری دارد عبور کرد و تفسیر سوره یوسف و زیارت نامه که باخود داشت در نزد او گذاشت و او را بقبول نیابت باب داعی گشت حاجی ملا محمد آن کلمات را برخواند و غلطات آن را باز نمود ملاحسین گفت باب میفرماید که نحو بکنا هی که کرده بود او را تا کنون مقید و محبوس داشتند من بشفاعت او پرداختم و او را از قید و بند آزاد ساختم اکنون اگر مرفوعی را منصوب یا منصوبی را مجرور خوانند معذور باشند حاجی ملا محمد بانگ برا و زد که چندین سپهوده سخن مکن نخست آنکه بر مردم عجم تلفیق کلمات عربیه را حجت آوردن کاری باغلوطه کردن است دوم آنکه هر که بیرون این قانون که ما راست سخن کند او را حجتی روشن باید بدین مزخرفات لاطایل و ترهات پوچ اصل بغایت مرام ذو اصل نتوان شد و ملاحسین را از پیش براند و چون هنوز دعوت او از نیابت باب برتر یادت نبود افزون ازین بر او منع او فتوی نکرد و بالجمله ملاحسین از کاشان بدار الخلافه سفر کرد و روزی چند در طهران متوقف گشت و در وی دل چند تن از عامه را که منزلت هیچ در عاع داشتند با خود کرد

وکتابی از باب بشاهنشاه مبرور محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی آورده بود بدین شرح که اگر حل بیعت مرا
برگردن نهید و متابعت مرا واجب شمارید این سلطنت شما را بزرگ خواهم کرد و دول خارجه را در
تحت فرمان شما خواهم داشت ملاحسین کتاب باب را ظاهر ساخت و دعوت او را اظهار کرد و کار
داران دولت او را تهدید فرستادند که از نیکونه ترهات لب به بندد و اگر سلامت جان خواهی قامت
این شهر را بدرود کن ملاحسین چون کار بر مراد نیافت خطی بحاجی محمد علی بارفروشی فرستاد و مکتوبی
بقزوین از بهر قرة العین کرد و هر دو تن را بخراسان طلب داشت تا از اینجا دعوت خویش آشکار کنند

آغاز فتنه ملا حسین بشرویه در خراسان

و خود پنهانی از طهران راه برگرفت و از اینجا سفر خراسان نمود و بعد از ورود بشهر مشهد مقدس در
بالاخیابان منزل ساخت و باغوای مردم پرداخت ملا عبدالخالق یزدی که تلمیذ شیخ احمد احصائی بود
و در توحیدخانه صحن مقدس صاحب محراب و منبر بود باغوای او از اتباع باب کشت و در فراز
منبر سخنی چند که با شرع انور بنیوتی داشت بگفت و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که هم بر طریقت
شیخ احمد بود بمکاتیب و ملاقات ملاحسین از راه برفت و در مسجد نیشابور بکنار زنا سزاوار پرداخت این خبر
نیز در مشهد مقدس سمر کشت علمای مشهد بخشم آمدند و غوغا برداشتند و صورت حال را بشاهزاده
حمزه میرزا بنگاشتند حمزه میرزا این هنگام در چمن رادکان بود چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملاحسین را
از شهر مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هر کس از مردم مشهد که متابعت او کرده چنانچه از توبه بری بنجوید
و باب لعن نفرستد قرین عذاب و عقاب دارند لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابور بمشهد آوردند و او
پنهانی بمسجد درآمد و بر منبر صعود کرد و بر میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت فرستاد و آسوده گشت
و همچنان چند تن دیگر طریق سلامت جستند و در لعن باب با او موافقت کردند اما ملا عبدالخالق سر
برکرد و گفت من هرگز از این راه برنگردم مگر آنکه علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره
آغازند عمال شاهزاده چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند
تا در سرای خویش اقامت کند و این عزلت را موجب سلامت شمارد و ملاحسین را بر داشته بلشکرگاه
حمزه میرزا بردند شاهزاده بفور موتا او را در خیمه بازداشتند و چند تن قراول بگماشتند تا با کس
طریق مخالطه و مراوده نسپارد این بود تا آنگاه که مردم مشهد برشوریدند چنانکه مذکور افتاد و پس
از لشکرگاه رها شده راه مشهد برگرفت و در باباقدرت که بیکسوی شهر مشهد است فرود شد
مردم آن بلده او را از ورود شهر دفع دادند ناچار بجانب نیشابور سفر کرد و در اینجا جمعی از مردم
عامه را با خود یار کرد و راه سبزوار برداشت در سبزوار میرزا تقی جوینی که مردی دانشمند و اواره
نگار بود بدو پیوست و دخل و خرج اصحاب او را بحساب گرفت و چند تن دیگر را نیز از سبزوار بصوب
و بطرف میامی رهسپار کشت نخستین بقصبه یارجمند رسید آقا سید محمد که در یارجمند نماز جماعت
میگذاشت او را و اصحاب او را بسرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد چون درآمدند و در مجلس
او جلوس کردند نخستین خادمان ضیافت خانه غلیان و قهوه درآوردند ملاحسین دامن درچید

وحکم

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

وحکم بحرمت غلیان و قهوه براند از یخا سخن بلا و نغم و را فتاد و بدعت باب در شریعت و دعوت
ملاحسین و رطریقت او مکشوف گشت آقا سید محمد خشمگین شد و گفت من شما را بخس و دنس میدانم
و پرهیز از مجالست شما را واجب میشمارم و ایشان را از سرای خود بیرون شدن فرمود ناچار ملاحسین
راه برگرفته و رد و فرسنگی یار جمند بقریه خان خودی درامد و رانجا ملاحسن و ملا علی با او ملحق شدند
و طریقت او را بحق دانستند پس از انجا بمیامی سفر کرد و روزی چند دران بلده توقف نمود و
سی و شش تن از مردم میامی را با خود متفق ساخت و با علان کلمه دعوت پرداخت مردم میامی
چون این بدیدند غوغا برداشتند و با او از در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند در ینوقت ملاحسین را
نیز چون عدتی و عددی بود بمدافعت برخاست و چندتن از اصحاب او مقتول گشت پس ناچار راه شاهرود
پیش داشت و بعد از ورود دران بلده بسرای ملا محمد کاظم مجتهد شاهرود درامد و او را بمکیش خویش
خواندن گرفت ملا محمد کاظم از اصغای کلمات او که با شریعت غرا بینونتی تمام داشت برا شفت و زبان
بدشنام او باز کرد و عصائی که در دست داشت فراز برده بر سر او فرود آورد و بفرمود تا در
زمان او را و اصحاب او را از شهر اخراج کردند و این هنگام خبر وفات شاهنشاه غازی دران راضی پاینده
کشت و ازین خبر ملاحسین قوتی دیگر بدست کرد و از شاهرود سفر بسطام نمود علمای بسطام چون از رسیدن
او آگاه شدند کس فرستاده او را از درامدن بشهر پیام دادند ملاحسین چون راه ورود شهر بسطام را
مسدود یافت در رد و فرسنگی آن بلده بقریه حسین آباد درامد و ملا علی حسین آبادی را نیز فریفته خویش
کرد و او را با خود یار کرده بجانب مازندران رهسپار گشت

رسیدن ملاحسین بشرویه بمازندران و فریفتن مردمان را از بهر عصیان و طغیان

حاجی محمد علی بارفروشی هنگام کودکی خادم سرای حاجی محمد علی مجتهد مازندرانی بود و چون بحد رشد
و بلوغ رسید یکچند روزگار خویش را در تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول بپای برد و نیز
زر و مال چندان بنید وخت که زیارت مکه متبرکه بروی واجب افتاد و سفر مکه پیش داشت از قضا
در عرض راه با میرزا علی باب دوچار گشت و با او چند مجلس سخن کرده شیفته کلمات او شد و در پایان
امر دل بدو داد و از پیروان او گشت و بعد از مراجعت از سفر مکه روانه مازندران شده در بارفروش
سکون اختیار کرد از انسوی چون ملاحسین در خراسان از قبل باب داعی شد مکتوبی بحاجی محمد علی فرستاد
که با قدم عجل طریق خراسان بر گیرد تا در اظهار دعوت همدست شویم و کار بر مراد کنیم حاجی محمد علی
چنوانی سفر خراسان را تصمیم عزم داد و بعد از ورود بمشهد با تفاق ملاحسین کار همی کرد آن هنگام که کار
ملاحسین آشفته شد چنانکه مرقوم افتاد آهنگ عراق کرد و حاجی محمد علی از پیش روی روانه کشت و از
آنسوی قرة العین که شرح حالش از پیش بشرح رفت بعد از اراقت دم و قتل عم و مخالفت پدر و بی
فرمانی شوهر از قزوین با فوجی عاشق و لباخته آهنگ خراسان پیوند ساخت چون در منزل بدشت
که یکفرسنگی بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را دیدار کردند

وچند کرت مجلس را از پیکانه پرداخته بمشاورت نشستند و در روز دین میرزا علی محمد باب رای زدند و عاقبت پرده از کار برگرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب کرده بی پرده بر منبر صعود کرد و برقع از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر در خشنده بود بامردمان ننمود و گفت هان ای اصحاب این روز کار ما از ایام فترت شمرده میشود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة و ثنا و صلوات کاری بیهوده است آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت وديعتی خواهد نهاد و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده بر خویش روا مدارید و زنان خویش را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که درین امور شما را عقابی و نکالی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر انجمن بودند سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی داشتند از ارادت باب روی برگاشتند و یک یک بیرون شده سر خویش گرفتند و طریق مسکن خویش پیش داشتند و جماعتی که بی دین و بدکیش بودند و مالی و ثروتی و عیالی و عدتی نیز نداشتند ازین سخنان شاد خاطر شده یکباره سر بهیچ بینی برآوردند و حمل شرایع را از گردن فرو نهادند آنگاه حاجی محمد علی باتفاق قرة العین راه مازندران برگرفت چون باراضی هزار جریب رسیدند اندک اندک دل در قرة العین بست او را نیز هزیمتی نبود و عاقبت کار بدانجا پیوست که این هر دو تن در یک محمل می نشستند و آن سار بانی که مهار شتر را داشت شعری چند انشا میکرد بدین شرح که اجتماع ثمین و اقتران قمرین است و این اشعار را آهنگ حدی تغنی میکرد و طی مسافت مینمود و در یکی از قرای هزار جریب باتفاق قرة العین بحمام رفت و با او هم بستر شد و طریق مزاجعت سپرد و مردم هزار جریب چون این بدانستند و از عقیدت و کیش ایشان آگهی یافتند جماعتی ساخته کار شده بر ایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان حاجی محمد علی و قرة العین جدائی افتاد حاجی محمد علی طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از دل باختگان خویش دیه بدیه همی عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد اما حاجی محمد علی بعد از ورود ببارفروش خبر رسیدن ملا حسین را از خراسان اصفا نمود و دوستان خود را آگهی داده انجمن کرد و پس از روزی چند ملا حسین از راه برسید و با اصحاب خود در کنار میدان آن بلده فرود شده بدعوت مردم پرداخت منوز هفته بر نگذشته بود که سیصد تن از مردم بارفروش طریقت باب گرفتند و طریق او را صواب شمردند ازین حدیث عموم خلق را وحشت و دهشتی تمام در خاطرها راه کرد و خبر اجتماعت در افواه سایر گشت سعید العلماء و دیگر علمای مازندران که میدیدند ایشان را از بهر خود بر زیادت میدانستند جمعی از تفنگچیان بحفظ و حراست خویش برگاشتند و صورت حال را بکارداران دولت و سرکردگان مازندران بنگاشتند شاهزاده خانلر میرزا که هنوز

حکومت مازندران داشت ایشان را وقعی نگذاشت و کارگذاران او درین امر مسامحتی کردند و جماعت
بابیه از بارفروش پرون شده در سواد کوه جای کردند و بعد از کوچ واون خانلر میرزا از مازندران بلده
الخلافه دیگر باره مراجعت ببارفروش نمودند سعید العلما درپیم شد و بعباسقلی خان سردار لاریجانی مکتوبی
کرد و چون مکتوب سعید العلما بدو رسید محمد بیک یاور را با سیصد تن تفنگچی لاریجانی بدفع ایشان پرون
فرستاد محمد بیک بقدم عجل و شتاب طی مسافت کرفت و بعد از ورود بدان بلده بمنازعت
مقاتله جماعت بابیه در بارفروش
انجماعت رده برگشید بالجمله در سر میدان بارفروش نیران جنگ و جوش اشتعال یافت و بازار
قتال و جدال رواجی کرفت از دو رویه بجنگ درآمدند و آلات حرب و ضرب بکار بردند در میانه
دوازده تن از اصحاب باب شربت هلاک چشید و جماعتی نیز از مردم لاریجانی جراحت یافت چون
ملاحسین و حاجی محمد علی بمقاتله در میان شهر را از بهر خویش بزیان کار نزدیک دانستند از میان
جنگ رزم زنان و هزیمت کنان بکاروان سرای سبز میدان در رفتند و در انجا از بهر مدافعت لشکرها
راست کرده متحصن کشتند در ینوقت بعباسقلی خان سردار لاریجانی برسید و صورت حال را معاینه
کرد و رزم انجماعت را تصمیم عزم داد اما ملاحسین چون ورود عباسقلی خان را بدانست و مکشوف
داشت که با اعداد کم و عدد اندک رزم او را نتواند ساخته کرد و در نکنای بارفروش حصن این جنگ
و جوش بنواند داد حیلتی اندیشید و بنزدیک او پیام فرستاد که ما بهر شهر و دیه که در رفته ایم سخنی
جز از در شریعت نگفته ایم و اینکه مردم را بسوی باب میخوانیم همی خواهیم که ایشان را از عناد عذاب
برهانیم اکنون آن که مردم این شهر طریق صلاح و فلاح مینجویند و جان و مال را مباح میدانند ایشان را در
تیه خذلان و جهل میکذاریم و صعب و سهل زمین را در نوشته بجانبی دیکر میکذریم عباسقلی خان در
پاسخ کفت که این سخن بصواب است نیکو آن است که نخستین پرون مازندران دعوت خویش را آغاز
کنید و امر خود را باز آرید آنکاه بدان راضی باز شوید و جماعتی از تفنکچیان لاریجانی را برکاشت که انجماعت را
تا علی آباد کوچ داده از انجا مراجعت کنند لاجرم ملاحسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان از بارفروش
پرون شده راه برکرفتند و تفنکچیان نیز تا ارض علی آباد برفتند بعد از مراجعت جماعت تفنکچی حسن
بیک قادی کلائی علی آبادی کرد و هیرا با خود یار کرده بطمع و طلب زر و مال از دنبال ملاحسین و اصحاب
او شتاب کرفت و ناکاه بر سر راه ایشان آمده بجنگ بپیوست ملاحسین خواست تا او را بی مناقشت
و مقاتلت مراجعت دهد حسن بیک رضا نداد و طمع در اسب ملاحسین بست انیمعنی بر خاطر ملاحسین
ثقلی بزرک انداخت و ساخته کارزار کشت و او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد چه مسموع افتاد
که بسیار وقت تیغ او چون بغرقی آمد در جکرکاه غرق شد بالجمله ملاحسین اسب بزد و بمیدان تاخت
و در هم او جنک برساخته شد در اول حمله حسن را با تیغ بکذرانید و مردم او را بخاک هلاک درانداخت
بعد ازین فتح دل قوی کرد و از پرون شدن مازندران پشیمان کشت و در حال عنان برتافت
و تا مضجع شیخ طبرسی بشتافت و همی خواست در آن اراضی لشکری سازد بد و معقلی طراز کند

از قضا چنان اتفاق کرد این هنگام بزرگان زندران برحسب فرمان سفر طهران کردند تا جلوس شاهنشاه ایران را بر تخت کیان در رود و تحیت گویند در روز غره محرم تقبیل سده سلطنت قرین فرخی و میمنت کشند

قلعه ساختن ملاحسین بشرویه باتفاق حاجی محمد علی بارفروشی و جماعت بابیه در فراز شیخ طبرسی

ملاحسین بشرویه سفر کردن بزرگان مازندران را بدرگاه شاهنشاه ایران بفال مبارک گرفت و آسوده خاطر در شیخ طبرسی بساختن قلعه پرداخت حصنی متین بنیان کرد و بر بروج آن ده ذراع ارتفاع دادند و بر زبر آن بروج بنیانی دیگر از تنه درختهای بزرگ برآوردند و شقها بنمودند و خندقی عمیق حفر کردند و از بهر تفصیل قلعه خاکریزی چنان افراشته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه مرتبه در جدران و بروج قلعه از بهر تفنگچی نشیمن مقرر کردند و از قلعه برای عبور بخندق راهی چند بگشادند و از اندرون قلعه نیز خاکریزی کردند چنانکه دو هزار تن مردم بابیه که در قلعه حاضر بودند در همان خاکریز نشیمن داشتند و ساخته جنگ بودند و در میان دیوار قلعه و خاکریز بهر چند گام چاه کرده بودند و بر بن هر چاه نیزه ها و ضلعها از چوب و آهن نصب کردند و سر آن را با خار و خاشاک بپوشیدند تا اگر وقتی لشکری بدان قلعه یورش برد و بدرون شود بچاه در افتند و تباه شوند آنگاه از هر دیه و قریه که قریب بود علوفه و آذوقه فراوان فراهم کردند و بدان قلعه حمل داده بزر بر هم نهادند چون ملاحسین ازین کارها بپرداخت بانگ دعوت خویش را بلند آوازه ساخت و مردمان ساده دل را همی نوید داد که سال دیگر میرزا علی محمد باب کار اینجهان را یکسره خواهد کرد و هفت اقلیم را تحت قدم خواهد سپرد و دین حق آشکار خواهد گشت و شریعتها یکی خواهد شد بدین ترهات حیلت آمیز و کلمات طمع انگیز مردم بی حسب و نسب که مال و دست و جاه طلب بودند از دور و نزدیک بتزاد و شتاب گرفتند چندانکه دو هزار تن اصحاب یافت آنگاه حاجی محمد علی را حضرت اعلی لقب نهادند و از بهر او شادروانی بیاویختند و او را از پس پرده نشیمن دادند تا مردم او را کمتر دیدار کنند و حشمت او روز بروز در خاطرها بزرگتر آید مرا مسموع افتاد که حاجی محمد علی یکروز از بهر گرمابه شدن و سر و تن شستن از پس شادروان بیرون شد و برابر خویش برنشست تا بقریه که قریب بقلعه بود در رود و جماعت بابیه صف بزدند و با آنکه زمین همه کل و لای بود چون او را دیدار کردند یکبار بزمین درافتادند و در میان آن کل و لای چهرها بزمین بسودند و تا ایشان را رخصت نداد سر برنداشتند بالجمله ملاحسین اصحاب خویش را هر یک بنامی و لقبی خواندی یکی را کفت تو مظهر امام ثامن علیه السلام باشی و امام رضا نام داری و دیگری را سید سجاد لقب نهاد و بدینگونه نام انبیا و ائمه هدی و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و اوصیا را بر مردم پست پایه فرومایه بست و ایشان را نوید همی داد که هر که از ما در جنگ کشته شود پس از چهل روز بیشتر یا کمتر زنده شود و بر زیادت ازین فردای قیامت بهشت خدای خاص خواهد بود و هم در اینجهان شما هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی خواهید شد و بعضی از ایشان را بسلطنت چین و ختا و حکومت روم و مملکت اروپا مستمال میساخت و میعادهایی

که زود

که رود باشد مازندران را فروگیریم وبجانب ری سفر کنیم و در دامان جبلی که در کنار شاهزاده عبدالعظیم است دوازده هزار تن از مردم دارالخلافه را بخاک افکنیم واین کلمات را که میرزا علی محمد باب برایشان فرستاده بود بمردم حدیث میکردند یخدرون من جزیرة الخضراء الی سفح جبل الزوراء ویقتلون نحو اثنا عشر الفا من الاتراک واز جزیره خضرا تعبیر بمازندران میکردند واز جبل زوراء کوهی که در کنار قریه شاهزاده عبدالعظیم است حدیث مینمودند بالجمله بدین سخنان مردم خود را در کار مقاتلت ومبارزت چنان قوی دل ساخت که بی ترس وبیم بر مردم شمشیر زدند و ایشان شیرمی تاختند وغمرات مرگ وممات سازو برگ حیات می شناختند

ماموریت شاهنشاه ایران بزرگان مازندران را بدفع ملاحسین وجماعت بابیه

چون خبر اعمال وجماعت بابیه در شیخ طبرسی و دراز دستی ایشان در نهب و غارت محال مازندران گوش زد کاردانان شاهنشاه ایران گشت فرمان رفت که بزرگان مازندران تجهیز لشکر کرده بر ایشان تاخته جهان از وجود انجماعت بپردازند بزرگان مازندران که حاضر حضرت بودند بزودی نهادند که هرچه زودتر انیخدمت بپای برند و هریک بخویشان خود مکتوب کردند حاجی مصطفی خان برادر خود آقا عبدالله وعباسقلی خان لاریجانی به محمد سلطان یاور وچلیخان سواد کوهی بسواد کوه و دهنار جزء کس فرستادند و در تسخیر قلعه قدمسیر بابیه تحریص همی کردند وکاردانان دولت نیز بمیرزا آقاسی متوفی مازندران وسعید العلماء و دیگر اکابر آن اراضی منشور کردند بعد از رسیدن این احکام نخستین آقا عبدالله برادر حاجی مصطفی خان هزار جریبی خواست تا از همکنان التقصب السبق پر دلاجرم دویست تن از مردم هزار جریبی گزیده ساخت پس با تفنگچی سورقی و بنی اعمام خود بساری درآمد و در انجا میرزا آقا نیز از افاغنه ساکن ساری وسوار کرد و ترک انجمنی کرده باتفاق تا علی آباد براندند واز مردم علی آباد وجماعت قاوی نیز لشکری بگردند و آقا عبدالله آن لشکر را برداشته از آب رود تالار عبور نمود و بقریه لار در رفته در خانه نظرخان کرایلی فرود شد و روز دیگر با لشکر بخار قلعه شیخ طبرسی آمد و بساختن سنگر و حفر پاریچ بپرداخت واز چوب و علف سپنجی چند بکرد و چند تن تفنگچی از مردم کوه در انجا باز داشت و خود طریق قریه افرا پیش داشت و همی خواست تا همه روزه از فراز انجا شود و کار سنگر و پاریچ بپای برد انگاه لشکرگاه کند اما از آنسوی چون شب بپای رفت و سفیده بدمید ملاحسین با جماعتی از مردم خود از قلعه بیرون شده مانند شیر کرسنه بر سر کوهها براندند و ایشان را عرضه شمشیر ساخت در میان کیرو و بابیه با جماعت کوهدار با تفنگ کوشیدند و آقا عبدالله شد مردم خود را برداشته شتاب کنان راه برگرفت و همچنان از کرد راه تفنگهای خویش را بجانب بابیه کشادند ملاحسین که اینوقت از قتل کوهها پرداخته بود بی ترس و باک بجانب ایشان بتاخت از میان مردم آقا عبدالله جوانی افغان که مردی سخت دلیر بود سر راه بر ملاحسین بگرفت هر دو بجنگ درآمدند و مدتی دیر باز با تیغ و سپر با هم بکوشیدند ناگاه پای اسب افغان بمغاکی در رفت و از پشت اسب بروی زمین آمد و ملاحسین در همان تندی که داشت

هزیمت شدن لشکر مازندران و قتل آقا عبدالله بدست ملاحسین بشرویه

شمشیری بر وی براند و او را بکشت و از جانب دیگر جماعت بابیه بر آقا عبدالله تاختند و رزمی صعب بدادند و در میانه سی تن مردم آقا عبدالله از تفنگچی و صاحبان مناصب مقتول کشت و دیگران هزیمت شدند چون آقا عبدالله از پای لنگ بوده ببرعت طی مسافت نتوانست خود را بدرختستانی در برد و بانگه کرد آن درختستان را حضری کرده بودند ملاحسین چشم نگرد و چون برق خاطف خویشتن را بآقا عبدالله برزد و او را با تیغ دو نیمه کرد مردم او راه قریه فرا پیش داشتند و اصحاب ملاحسین پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب کرفتند و همچنان از کرد راه بقریه فرآدر رفتند و نخستین تفنگچیان را عرضه تیغ ساختند پس بکار اهل قریه پرداختند بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیر مردان فرتوت رحم نکردند ناشاذکوراً واضعاً کجا را تمامت جاندران آن قریه را با شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش بقریه درزده تمامت خانه و سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوارها را با خاک پست کردند و اموال و اثقال نساء و رجال را بنهب و غارت برکرفتند و برفتند چون خبر این جلادت از جماعت بابیه در اراضی مازندران پراکنده شد چنین ظلمی شدید و قتلی شنیع از ایشان سمر کشت دلهای لشکریان ضعیف شد و هر جماعت در هر جا که اقامت داشت دیگر نیروی جنبش نیاورد محمد سلطان یاور لاریجانی در بارفروش بارفروشها و در کمال هول و هراس بحراست آن بلده پرداخت و میرزا آقا در ساری خویشتن داری همی کرد

سفر کردن شاهزاده محمد تقی میرزا بازندران بفرمان شاهنشاه ایران برای تسخیر قلعه شیخ طبرسی و قلع جماعت بابی

چون خبر قتل آقا عبدالله و غارت فرآدر حضرت ملک الملوک مجم مکشوف افتاد و نیران غضب شاهنشاه ایران زبانه زدن کرفت و شاهزاده محمد تقی میرزا را طلب نمود و فرمان کرد که بیتوانی طریق مازندران بسپارد و یکتن از جماعت بابیه را زنده نگذارد و آنگاه بفرمود تا نام مقتولین مازندران را جریده کردند و فرزندان و بازماندگان ایشان را هریک بعطایای عظیم بنواخت و محال پشت کوه هزار جریب الحاج مصطفی خان تفویض داد و بالجمله محمد تقی میرزا با نشاق جماعتی از بزرگان مازندران در سلخ شهر محرم خیمه بیرون زد و از طریق سواد کوه راه برداشت و حاجی سفلی خان سردار لاریجانی مامور شد که از راه دماوند و لاریجان بطرف آمل کوچ دهد و در انجا تجهیز لشکر کرده برکاب شاهزاده حاضر کرد و بالجمله بعد از رسیدن شاهزاده بزیراب سواد کوه کروهی از تفنگچیان هزار جریبی و جماعتی کرد و ترک بدو پیوسته شدند و از انجا کوچ داده در قریه دابکس علی آباد در سرای میرزا سعید فرود شد و روزی چند با عداد کار و نظم کشور و لشکر بپای برد و جماعت بابیه را هیچ محلی و مکانتی نمینهاد و ایشان را لایق جنگ خویش نمیدانست و از بهر لشکرگاه حاریسی و طلایه نمی کماشت و هم در اینوقت اباری بزرک متراکم کشت و برفی عظیم ببارید و هوا را بردی سخت آغاز کشت لشکریان شاهزاده از بیم برودت هوا و قایه نفس را هر کرا به پهلو خزید و بی اندیشه دشمن بپارمید ملاحسین و حاجی محمد علی که اشطار چنین وقت میبردند ازین حدیث آکهی یافتند پس ملاحسین چون پلنگ غضبان آماده جنگ کشت و چون یکپاس از شب

پانزدهم شهر صفر سپری شد باتفاق سیصد تن مردم از جان گذشته طریق مقاتلت در نوشت و ناگاه چون برق خاطف و صرصر عاصف بدستیاری خیکهای فراوان آب رو و خانه را در چنین سرمای سخت عبره کرد و تا قریب واسکس برآمد آنگاه چند کس را از پیش روی خود روان داشت تا بهر کس از لشکر شاهزاده باز خورند همی گفتند ما مردم حاجی مقلی خان سردار لاریجانی و با شیم و اینک حاجی مقلی خان است که از قفای ما در میرسد این همی گفتند و همی رفتند و ملاحسین با اصحاب خود از قفای ایشان رهسپار بود چندانکه بقریه واسکس و نزدیک سرای شاهزاده برسیدند حارسان سرای ندا در دادند که کیستید و از کجایید گفتند ما مردم سردار لاریجانی و اینک سردار است که از قفای ما در میرسد هنوز این سخن در میان بود که ملاحسین در رسید و نخستین چند تن از مردم خود را بر سر کوچها بگاشت تا اگر کسی از لشکریان بعد و شاهزاده آید دفع دهند آنگاه اصحاب خود را گفت چون بسرای شاهزاده در رفتیم فریاد بنوحه و ناله بلند کنید که در داد و دریغا شاهزاده را کشتند تا هر کس از مردم او این ندا بشنود ناچار هراسناک شود و او را فرا پیش گیرد این بگفت و بدر سرای شاهزاده آمد و بفرمود تا با تبر در سرای را بشکستند و بدرون خانه در رفتند و با شمشیرهای کشیده با حافظان سرای در آویختند و خون بسیار کس بریختند و آتش بسرای درزدند و باره بندی که در پهلوی سرای بود هم بسوختند و خانه دیگر را که از بهر مصیبت سید الشهدا علیه السلام کرده بودند هم آتش اندر زدند و مردمی که در انجا جای داشتند برخی را بسوختند و بعضی را بکشتند و از پس آن جسدایشان را بآتش افکندند و بالجمله جماعتی از تفنگچیان سواد کوهی که در سرای بیرونی شاهزاده جای داشتند بعضی عرضه هلاک و دمار شدند و کروهی طریق فرار پیش داشتند سلطانحسین میرزا پسر شاهنشاه تاجدار فقیدی شاه و داود میرزای پسر ظل سلطان هم در انجا مقتول شدند و جسد هر دو تن سوخته گشت و میرزا عبد الباقی مستوفی نیز بقتل رسید اما ملاحسین و مردم او از پس این قتل و حرق آهنگ سرای درونی و قتل مهدیقلی میرزا کردند و شاهزاده بخویشتن داری پرداخت و یکتن از مردم ما بیه که از دیوار صعود کرده بود با کلوله تفنگ بزیر انداخت و یکتن دیگر را که از در سرای بدرون رفت هم هدف کلوله ساخت لکن معلوم داشت که با اینجماعت رزم نتواند داد و از جانب دیگر سرای راه فرار پیش گرفت و در آن ظلمت شب و شدت برف و برد یکتنه بجانب بیابان همی گریخت جماعت بابیه هر چه در سرای او بیافتند برگرفتند و بجانب محلات آن قریه تاختن بردند و بانگ صیحه و فریاد ایشان کوه و دشت را بزیر پای داشت لشکر شاهزاده از هول و هرب بعضی بجز پیراهن هیچ جامه در بر نداشتند و مجال پوشیدن جامه نکردند سر و پای برهنه بجانب قلعه جیال و مناکهای صحاری پراکنده شدند در میان این همه لشکر چند تن از مردم ما بشرفی دیواری را سنگر کرده بخویشتن داری مشغول بودند حاجی محمد علی با چند تن از بابیه آهنگ ایشان کرد و بیستوانی حمله افکند مردم ما شرفی تفنگها بکشادند و از قضا کلوله بر دهان حاجی محمد علی آمد و جراحتی برداشت ناچار روی از جنگ برگاشت مردم شرفی دیگر باره از قفای ایشان تفنگها کشادند و چند تن از جماعت بابیه را بخاک افکندند مع القصه تا آنگاه

شیخون ساختن ملاحسین بشرویه و هزیمت شدن مهدیقلی میرزا

که پسیده برزد و روز روشن شد هیچکس از سرکردگان و لشکریان نیروی آن نکردند که از قلل جبال فرود
شوند و دشمن را دفع دهند بلکه از دور و رهسی نظاره بودند و جماعت بابیه با آن قلیل مردم مال و مواشی
اهل قریه و اموال و اثقال شاهزاده و سپاه او را از پیش روی همی رانده بطریق قلعه شیخ طبرسی گرفتند
از قضا ششصد تن از لشکر شاهزاده بر سر راه ایشان همی بودند چون دانستند که آنجماعت را هنگام
مراجعت است بی آنکه منازعتی آغازند و تفنگی بگشایند سریع تر از برق و باد بگریختند و ملاحسین و اصحاب
او چاشتگاه روز از مسافت طریق بپرداخت و در قلعه خویش جای ساخت اما مهدیقلی میرزا بعد از
فرا رسیدن فرسنگ دران کل و لای و برف و بر و پیاده طی مسافت کرد و در نیوقت یکتن از مردم مازندران
که بر اسبی پالانی و کودن سوار بود و بدو باز خورد و او را بشناخت پس اسب خود را بدو داد تا بر نشست
و او را در کاوسرای رسانیده نشیمن داد و خود هم بر ان اسب برامد و از چپ و راست برفت و بهر کس
از لشکر برسید او را از زندگانی و حیات شاهزاده مژده بداد و مردم را فوج فوج بحضرت او آورد
اما چون شاهزاده را دیگر قوت جنگ نبود از کاوسرای سوار شده آن شب را در قادی کلا بپای آورد
و روز دیگر بجانب ساری شتافت و این خایدچنان هول و هرجی در مردم مازندران انداخت که در
آن زمستان زن و فرزندان خود را برداشته از شهرستانها بکوهستانها فرار کردند لکن مهدیقلی میرزا
دیگرباره بفراهم کردن سپاه پرداخت و سران و سرکردگان را حاضر ساخت و بوعد و وعید بسیچید
و امید داد و ایشان بتجهیز لشکر و اعداد کار برآمدند از آنسوی عباسقلی خان لاریجانی با لشکر خود
از لاریجان تا قلعه شیخ طبرسی بتاخت و جماعت بابیه را محاصره انداخت و صورت حال را معروض
حضرت شاهزاده داشت که ایک من انیمردم را حصار داده ام و حاجتی بمدد و معین ندارم اگر شما را
تماشای این جنگ و نظاره این هرکاه پسند خاطر است بدینجانب کوچ دهید شاهزاده چون این
بشنید بیم کرد که مبادا عباسقلی خان غره شود و او را از بابیه آسیبی رسد بفرمود تا محسن خان سورتی با مردم
خود و جمعی از افاغنه و محمد کریم خان اشرفی با تفنگچی اشرفی بجانب او کوچ دهند و نیز رقم کرد که خلیل خان
سواد کوهی و مردم قادی کلا با او پیوسته کردند و ایشان چون جلادت بابیه را معاینه کرده بودند بعد از
طی مسافت عباسقلی خان را گفتند رزم اینجماعت را خوار مایه مگیر و دانسته باش که بی آنکه سنگری استوار
کنیم بنسبه و نتوانیم کرد عباسقلی خان گفت ما هرگز در برابر هیچ لشکر سنگر نخواهیم کرد و سنگر مردم لاریجان
تنهای ایشان است بالجمله در نیوقت مردم بابیه از بهر آنکه سردار و جماعت او را خواب خرگوش و هند
چنان میز نیشد که پنداری در قلعه شیخ طبرسی هیچکس زنده نیست و گاه گاه از زرع ضراعت و فزو تنی
پیامی میفرستادند و طلب امان میکردند چون روزی چند بدینگونه بگذشت شب دهم شهر ربیع
الاول سه ساعت از ان پیش که سفیده صبح سر برزند ملاحسین چهار صد تن پیاده تفنگچی از ابطال
مردم خود گزیده ساخت و از قلعه شیخ طبرسی بیرون تاخت و مانند دیو دیوانه و گرگ گرسنه از
دروازه غربی قلعه تا کنار لشکرگاه براند و خود با چند سوار بیکسوی لشکرگاه کمین نهاد تا اگر کسی طریق

شبیخون ساختن جماعت بابیه و شکسته شدن عباسقلی خان لاریجانی

فرار گیرد

فرار گیرد و عرضه هلاک و دمار گردد و درینوقت مردم لشکرگاه آسوده از نکبت دشمن در جامه خواب با جامهای کشوده غنوده بودند که ناگاه جماعت بابیه درآمدند و نخستین با تیغهای آخته بر لشکر سواد کوهی و هزارجریبی تاختند و در اول حمله ایشان را بهزیمت کردند و هزیمتیان را برداشته ببیان سپاه قادی و بردند و پرده فوج را از پیش رانده بسنگر سورتی و اشرفی داخل گردند و تمامت این افواج را چون گوسفندان که از گرگان رمیده باشند همگروه بسنگر لاریجانی بزدند و گریچها و خانها که مردم لشکرگاه از چوب کرده بودند آتش در زدند تا ظلمت شب را روز روشن کرد و دوست از دشمن پدید آمد و از بانگ صیحه و نعره گیرودار بابیه چنان دل لشکریان ضعیف شد که هیچکس را از هیچکس نمی شناخت و یکدیگر را هدف گلوله می ساختند عباسقلی خان سردار را تیزتر دیک افتاد که وداع جان و جهان گوید بهزار زحمت طریق سلامت بدست کرده بیکسوی لشکرگاه گریخت و از انجا گاه گاه تفنگی همی کشاد و محمد سلطان یاور نیز در لشکرگاه فریاد همی برمیداشت و مردم را بجنگ جماعت بابیه تحریض میداد و درینوقت جمعی از اصحاب ملاحسین بدو رسیدند و او گمان داشت که لشکر شاهزاده اند بانگ برایشان زد که از بهر جنگ قدم استوار کنید و این مردم پدین راعرضه دار سازید هنوز سخن در دهان او بود که در رسیدند و او را با تیغ پاره پاره کردند و درین گیرودار هشتاد تن از جماعت بابیه نیز مقتول گشت از پس اینوقایع ملاحسین که بر سر اهزیمتیان کمین نهاده بود بمیان لشکرگاه راند میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با چندتن از تفنگچیان اشرف در کنار لشکرگاه سنگری از بهر خود کرده مواضعه نهادند که چندانکه زنده باشند هزیمت نشوند و از آتشی که جماعت بابیه کرده بودند فضای حرمگاه روشن بود و هم درینوقت ملاحسین و اصحاب او دیدار شدند میرزا کریمخان آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آن سوار را که دستار سبز بر سر دارد نگران باش این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد و این خود ملاحسین بود که بعد از گشادن تفنگ دست بر سینه خود آورد و معلوم شد که گلوله بر سینه او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را رها داد و این گلوله نیز بر شکم او آمد و با این دو جراحت صعب از اسب نیفتاد و بشتاب طریق فرار نگرفت تا آنکه اصحاب خود را امر بمراجعت داد و با اینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله همی بارید ند و جماعتی از اصحاب او را سبک همی انگند ند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته همی راه بریدتا بقلعه شیخ طبرسی رسید با نهصد لشکر شاهزاده تاب درنگ نیاورد ند هرکس بطرفی گریخت الا آنکه عباسقلی خان لاریجانی با پنجاه تن و عبدالله خان افغان با سه تن و محسن خان با چندتن اشرفی از پیرون لشکرگاه بیرون د چون صبح طالع شد میرزا کریمخان اشرفی بر سر دیواری برامده بانگ اذان در داد تا اگر از لشکریان کسی دران حوالی باشد فراهم شود عباسقلی خان و چندتن دیگر منتهز فرصت بودند بعد از اصغای بانگ اذان بلشکرگاه درامدند و از سوزش اقران واندوه کشتگان و بازپرس کار داران دولت آشفته خاطر بودند بالجمله مقتولین برامد فون ساختند و شصت تن کشتگان بابیه را سر بر کرفشد و سرهای ایشان را بار فروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند که هول و هیبت مردم از اجتماع اندک شود آنگاه

قتل ملاحسین شیرازی در میان کارزار

عباسقلی خان صورت حال را بحضرت عبدالله خان افغان شاهزاده فرستاد و تصمیم عزم داد که دیگر باره اعدا دلشکر کرده بحضرت شاهزاده رود اما از نسوی ملاحسین تا دروازه قلعه شیخ طبرسی چنان برفت که از اصحاب او کس ندانست او را جراحتی رسیده در میان دروازه از اسب در افتاد او را برگرفته و تبر دیک حاجی محمد علی حمل دادند پس ملاحسین بوصیت زبان باز کرد و گفت ایمردم چنان ندانید که من مرده ام چهار ده روز دیگر زنده خواهم شد و سر از قبر برخواهم کرد از این آئین که شما را آموخته ام باز نگردید و دست از جنگ باز ندارید و دامن حضرت اعلی را که کنایت از حاجی محمد علی باشد رها نکنید آنگاه مردم را از خود دور کرد و با چند تن از خاصان خود گفت نعش مرا در جائی دفن کنید که هیچکس از قلعه گیان ندانند این بگفت و لب فرو بست پس جسد او را در زیر دیوار مرقد شیخ طبرسی با جامه و شمشیر بخاک سپردند و سی تن دیگر از جراحت یافته گان بابیه هم در قلعه بردند ایشان را نیز مدفون ساختند و آنگاه از قلعه بیرون شده بحر بکاه آمدند و معاینه کردند که مردم ایشان را سر بریده و سرهای ایشان را بر سر چوبهای دراز بالا کرده برطرف دروازه غربی قلعه نصب کردند و تنهای ایشان را در بیابان افکندند و کشتگان خود را مدفون ساختند و مراجعت بقلعه نموده در جای خویش آرام گرفته.

لشکر تاختن شاهزاده محمد تقی میرزا از شهرساری بقلعه شیخ طبرسی برای جنگ جماعت بابیه

شاهزاده محمد تقی میرزا قبل از انکه از شیخون جماعت بابیه و شکستن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکری ساخته از شهرساری بیرون تاخت و بآهنگ قلعه شیخ طبرسی راه بریده در سرخه کلای جای کرد و روز دیگر از انجا کوچ داد و چون لختی راه بپیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند دو از کرد او پراکنده کردند هیچ از جلادت بابیه و هزیمت خود یاد نکرد لاجرم شاهزاده از مطالعه مکتوب و نظاره آن سرها چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب کرفت که مبادا فتح قلعه و قلع بابیه بنام عباسقلی خان برآید و تا پل قراسو علی آباد چون برق و باد هبی براند در انجا عبدالله خان افغان از راه برسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن با لشکر شاهزاده را بکناری آورده پرده از راز برگرفتند محمد تقی میرزا بر جای سرد شد و کار را دیگرگون یافت و سخت کس فرستاده بنه و آغروق خویش را که از پیش روی میرفت سر بر تافت پس سران سپاه را یک یک و دو دو حاضر کرده ایشان را از قصه تنبیه کرد و بجانب کیاکلا آمد آنشب را بیهوده بزرگان سپاه بعضی اقامت را بر حرکت ترجیح نهادند و جماعتی تعجیل در حرکت میفرمودند عاقبت سخن بر این نهادند که این لشکر از جماعت بابیه هراسناک شده اند اگر این کرت حمله افکنند لشکر ما را در هم شکنند بی کلفت خاطر مازندران را بتحت فرمان آرند لاجرم با لشکری در خور این جنگ آهنگ ایشان باید کرد پس شاهزاده چهار روز در کیاکلا توقف کرد و کار لشکر بساخت و روز پنجم از انجا کوچ داده بسپاه

سواره و پیاده بکنار قلعه شیخ طبرسی آمدو بدنهای کشتگان را سوخته و بعضی را نیخورده جانوران میجانه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوبها کرد بیت که از پیش روی قلعه چون درختستانی پدیدار بود و بولی عظیم در دل او جای گرفت و روا ندانست که بی سنگری و حصنی در کنار آن قلعه او تراق کند لاجرم از انجا عبور کرده یکفرسنگ ترآنسوتر بقریه کاشت در آمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشته با عباسقلی خان دیدار کرد و سه روز در آنجا توقف نموده بفرهم کردن سپاه پرداخت و جماعتی از پی جماعتی بدو پیوست آنگاه کس بفرستاد تا سنگری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی برآورند و روز چهارم با لشکرهای کینه توز بکنار قلعه آمده بجانبی بجماعتی سپردها دی خان نوری و میرزا عبدالله نوائی را از بهر طلایه لشکر بداشت و صبحگاه سنگرها را استوار کرد عباسقلی خان لاریجانی و نصرالله خان بندپی و حاجی مصطفی خانرا با تفنگچی اشرفی و سورتی و لشکر دود اکه و بالارستاقی و جماعت کرد و ترک نامور بمحاصره ساخت و هر یکرا بجانبی از قلعه برگماشت و فرمان کرد تا بخفر خندق و مارپیچ دامن برزنند و بروج محکم برآورند و جماعت بابیه را از دخول و خروج قلعه خود دفع دهند پس لشکریان بکار در آمدند و برجهای محکم افراخته کردند چنانکه از فراز آن بروج ساحت قلعه بابیه را هدف گلوله همی ساختند و ایشان را عبور در میان قلعه و شوارع چون کار بدینجا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شبهای تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند که دیگر ساحت قلعه دیدار نمی شد و اصحاب او آسوده در میان قلعه بدرنگ و شتاب بودند در اینوقت شاهزاده از کاردانان دولت خواستار آمد تا دو عراده توپ و دو عراده خمپاره و قورخانه لایق بدو فرستادند و یکتن از مردم هرات آتشی از بارود تعبیه کرد که آن را آتش زده بجانب قلعه روان میداشت و هفصد ذراع مسافت را قطع کرده بمیان قلعه فرود می آمد و خانهائی که جماعت بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتش در میزد بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود سوخته شد و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه گرگ مرگ میبارید حاجی محمد علی چون این بدید از قلعه شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون شد و در میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب او در نقبهائی که کرده بودند جای گرفتند چنانکه هیچکس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود در اینوقت جعفرقلیخان بالارستاقی هزار جریبی بلشکرگاه آمد و برحسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را تزدیک بقلعه بنیان برجی کرد و در مدت سه روز برجی عظیم برآورد چنانکه لشکریان در سه ماه مانند آن نکرده بودند روز چهارم هنگام بامداد که مردم او از کار سنگر بلشکرگاه مراجعت کردند تا لختی بپاسایند شاهزاده فرمان کرد که هم اکنون باز شوید و کار سنگر را بپای برید هر چند قوای سپاه و جنگ دیدگان مجروب گفتند که این سنگر بازان از اول شب تا سپیده صبح لحظه نغنوده اند و لب بهیچ ماکول و مشروبی نیالوده اند چندان مهلت فرمای که دقایقی نفس را زمانی از درد آسایش و آرامش باشند و کار خود را خوردنی و خورش بسازند آنگاه مراجعت کنند شاهزاده از آن عجله که در طبع داشت پذیرفتار نشد و فرمان داد که هم اکنون باید راه سنگر گیرند هر باز از اگر نیروی بازپس شدن نبود هر کس بگوشه بیکریخت و بهشاهنشاهی

حصار دادن لشکریان جماعت بابیه را در قلعه شیخ طبرسی

بخارا روخارا رهسپار شدند و بخواب میرفت جعفرقلیخان و میرزا عبدالله برحمت فراوان با سی و پنج تن سرباز از لشکرگاه روانه شکر شدند و هریک در برج خود جای کردند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود ببرج هرکس به پشت افتاده بغنود و جماعت بابیه که از دور و نزدیک نگران بودند چون قلت عدد و غفلت ایشان را تفرس کردند و بیست تن مردکار آزموده از راه خندق پیرون شدند و ناگاه بیخبر زنان یورش افکندند میرزا عبدالله که هنوز دست فرسود خواب نبود حالی تفنگ خویش بکشود و دو تن از بابیه را بخاک افکند ایشان راه بگردانیدند و همگروه بجانب برج جعفرقلیخان حمله بردند و از کره راه بدرون برج درآمدند جعفرقلیخان از جای برامد و دو تن را با گلوله بخاک افکند و دو تن را نیز مردم او بکشتند با اینهمه جماعت بابیه بهم نگردیدند و با شمشیرها کشیده براو درآمده چند زخم شمشیر بروی فرود آوردند جعفرقلیخان را دیگر مجال مجادله نماند و خود را بمیان خندق برج درانداخت جماعت بابیه از پس آهنگ برادرزاده او طهماسب قلیخان کردند و یک نیمه سر او را با تیغ ببریدند و درین کیرودار اصحاب حاجی محمدعلی از فراز دیوار قلعه مانند تگرگ همی گلوله بیاریدند تا مبادا از لشکرگاه کسی بمدد ایشان آید بالجمله بعد از قتل طهماسب قلیخان و جراحت جعفرقلیخان مردم بابیه از برج بیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند و وقت عبور جعفرقلیخان را در میان خندق یافتند و او را زخم تبری نیز بر پهلو زده بگذشتند ناگاه کذشتن ایشان میرزا عبدالله و مردم او از برج خود دو تن دیگر را از جماعت بزخم گلوله مقتول ساختند همراهان نعش ایشان را برگرفتند و برفتند بعد از عبور بابیه میرزا عبدالله جعفرقلیخان را از خندق برآورده بلشکرگاه برد خویشاوندان او جراحت او را مرهم کردند و بعد از دو روز او را بجانب ساری کوچ دادند تا در آنجا بمداوا کنند مهدیقلی میرزا چون این بشنید درخشم شد و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید کس بفرستاد تا او را بلشکرگاه مراجعت دادند ازین شدن و آمدن زحمتی و تبعی بدو رسید که هم در آن شب درگذشت

خشم گرفتن شاهنشاه ایران بر بزرگان مازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه تبرسی بابیه

چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی بچهار ماه کشید و جلادت جماعت بابیه در کارزار و مبارزت و مناجزت معروض کاروران دولت اثناد آتش خشم ملک الملوک عجم زبانه زدن گرفت و فرمود ما چنان دانسته بودیم که سپاه ما بی اکراه بمیان آتش و آب شتاب کنند و از جنگ ننهنگ و نبرد شیر دمه تاب نشوند اینک روزگاری درازست که با جماعتی نابازطریق مقاتلت می سپارند و در این مقاتلت روز بما طلعت میگذارند همانا بزرگان مازندران بقای این فتنه و فترت را موجب قربت حضرت ما دانند و از بهر قوام خویشتن آتش این احدوثه را دامن زنند ازین پس چنان می انگارم که خدای مملکت مازندران را نیاورده است و بگیفر مسامحتی که درین سه تیز و آویز رشحه بهت تمامت مردم مازندران را با جماعت بابیه عرضه تیغ تیز خواهم داشت مقربان درگاه از بهر شفاعت چنین ضراعت برخاک نهادند و از جانب قوادسپاه فتح قلعه و قلع بابیه را ضمانت کردند این هنگام

شاهنشاه

شاهنشاه ایران سلیمانخان افشار را فرمان کرد تا بجانب مازندران رهسپار شود و فحص حال کند و بداند که لشکریان در کار جنگ مبالغت و در کار رهی برند یا جماعت بابیه در کار زار استوار رهی باشند مع القصه بعد از ورود سلیمانخان بمازندران لشکریان ترک سر و جان کفشد و اطراف قلعه را دایره کردار پرده بزدند و از دو سوی بحفر کردن زمین و نقب در برون قلعه درآمدند و بایکدیگر مواضعه کردند که چون نقبها را از خندق و خاکریز بگذرانند آتش در زنند و آن هنگام تمامت لشکر یکبار یورش برند بالجمله از طرف غربی یک نقب را بزیر برج و خاکریز در برده آتش زدند چنانکه پنجاه ذرع مسافت را برج و خندق و خاکریز با خاک پست شد و نقب دیگر را که از جانب شرقی بود چون بابرج و خاکریز نارسائی داشت بعلت افروخته شدن زیانی نشناخته نیاورد اما لشکریان شیپور جنگ بنواختند و از چهار سوی یورش دراوردند جماعت بابیه از انسجانب که برج و باره بزیر آمد انجمن شدند و هرکس از لشکر نزدیک شد بزخم گلوله و ضرب تیغ دفع همی دادند میرزا کریخان اشرفی با جمعی از مردم اشرف بجانب قلعه حمله برد علمدار او را بزخم گلوله بخاک افکندند میرزا کریخان دست بیازید و خود علم برداشت و برافراشت و دلیرانه تا پای برج برفت و بهیچ از باران گلوله پیم نکرد یکتن از بابیه سر تفنگ را از شقب برج بیرون داد تا او را هدف گلوله سازد میرزا کریخان دست فرا برده گلوگاه تفنگ را بگرفت و از چنگ او برادر و دو بران برج صعود کرده علم را بر سر برج نصب کرد و فریاد برداشت که ای لشکر سرعت کنید محمد صالح خان برادر جعفرقلیخان با چندتن بالارستاقی خود را بپای برج برسانیدند و مهدیقلی میرزا چون دید یورش بسیار کس از لشکر را بمعرض هلاک می نگریست بفرمود تا طبل مراجعت بنواختند میرزا کریخان و محمد صالح خان نیز باز پس شدند اما چون اینکار بانجام نرفت سران سپاه شرم زده بودند و واجب کردند که روز دیگر اینکار بکام کنند و دیگر باره یورش بقلعه برند در اینوقت مکشوف افتاد که علوفه و آذوقه قلعه کیان تکیاب شده است و کار بر ایشان سخت افتاده و روزی چند بر نگذرد که از جماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگر نه بپناه آیند پس ترک یورش بگفتند و در سختی محاصره کوشش نمودند و از آنسوی نیز چون هرخبر که حاجی محمد علی آورده بود بکذب و دروغ برآمد عقیدت اصحاب او را فتوری بادید شد و از ان تعب و طلب که داشتند سستی گرفت اما با اینهمه هیچکس را یارای سخن نبود چه اگر از کسی مخالفتی اصغا میرفت بحکم حاجی محمد علی سر او را بزبان زبان برمیگرفتند لاجرم جماعت بابیه بجان آمدند و در نهان از پی چاره و امن برزدند نخستین آقا رسول که یکتن از سران آن جماعت بود و از خویشتن سی تن مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبید و مهدیقلی میرزا او را از نهاد و او پس از قلعه بیرون شده بلشکرگاه در رفت و مطمئن خاطر گشته باز قلعه شد و بیستوانی مردم خود را برداشته رو بلشکرگاه گذاشت چون راه نزدیک کردیکتن از مردم لایحانی بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخت و بخاک درانداخت و دیگر تفنگچیان بسوی مردم او تفنگها بگشادند و جمعی را مقتول ساختند چندتن که زنده ماندند بسوی قلعه مراجعت کردند جماعت بابیه کفشدشما مرتد شدید

یورش بردن لشکریان بر سر قلعه شیخ طبرسی

وبجانب دشمن شتافتید اکنون قتل شما واجب افتاد پس همه را باتیغ بگذرانیدند از پس اینواقعه رضاقلی
پسر محمد خان امیر آخور شاهنشاه مبرور که بجماعت بابیه پیوسته بود بهم زنهار جوی کشت و از شاهزاده امان
یافته با دوسه تن از مردم خود بلشکرگاه در آمد شاهزاده او را بهادری خان نوری سپرد تا در نزد خویش بدارد

شکی علف و آزوقه در میان مردم بابی

وجمعی دیگر از بابیه با لشکری که در سنگرها بودند طریق رفق و مدارا پیش داشتند و اجازت حاصل کرده از
قلعه بیرون شده طریق فرار برداشتند و بمرابع و مساکن خویش گریختند و هم دراین ایام چنان افتاد
که شاهزاده و عباسقلی خان دریکی از بروج که با قلعه قریب بود در رفتند و جماعت بابیه تفرقس کردند
پس بجانب آن برج چون باران بهار گلوله بباریدند از قضا گلوله از شکاف تنه درختی بگذشت و برشانه
عباسقلی خان لاریجانی آمده جراحتی کرد اما هیچ از جلادت و کاستگی نشد و همچنان در تحریض لشکر و
تمهید سنگر استوار بود از پس اینواقعه علف و آزوقه جماعت بابیه یکباره بنهایت رسید و راه بیرون شدن
از قلعه مسدود بود ناچار علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چندانکه درخت در قلعه بود پوست و
برگ آن را قوت کردند و چندانکه آلات و ادوات چرم داشتند نیم جوش ساخته بلع نمودند و هرچه استخوان
در قلعه بود بسوختند و با آب صلایه کرده بنوشیدند و اسب ملاحسین را که بزخم گلوله مرده بود و از برای
حشمت ملاحسین آنرا بخاک سپرده بودند براوردند و کوشت کنده آن را با استخوان بقسمت بردند و باین
همه دست از ستیز و آویز کوتاه نکردند چنانکه لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه کرده بودند
که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و دو تنه درخت برای عبور بر خندق آن قنطره بسته
بودند میرزا عبدالله نوائی و جمعی از سربازبندی و جماعت اشرفی و بالارستاقی در آن قلعه جای داشت
یکشب بعد از فرو شدن آفتاب که مردم قلعه مشغول نماز بودند و هنوز قنطره بر خندق بود ناگاه دو تن
از بابیه بقلعه درآمدند و صیحه زنان حمله افکندند و از قفای ایشان یکتن دیگر بدرون شد میرزا عبدالله این بدید
و دهشت زده برخاست و نخستین آن دو تنه درخت را بگردانید و میان خندق درافکند جماعت بابیه
چون معبر نیافتند بازشدند اما این سه تن که میان قلعه بودند با شمشیرها کشیده بجنگ درآمدند و چند
کس از تفنگچیان را جراحت کردند و یکتن از ایشان رزم زنان بر برج قلعه عروج کرد و بانگ همی برداشت

شیخون ساختن جماعت بابیه و شکسته شدن ایشان

که برج را گرفتم بشتابید و بقلعه درآیید جماعت بابیه از بیرون قلعه همی دولوله می افکندند و تفنگ می
کشادند و یکتن از تفنگچیان اشرفی را نیز هدف گلوله ساختند و از انجماعت نیز چندتن بزخم گلوله
جان بدادند تا آن یکتن که بر فراز برج شد کس را بدو دست نبود و هرکه عزم صعود میکرد با شمشیر دو نیمه
میساخت در پایان امر یکتن از مردم طالش مشتی زر بگرفت و آهنگ او کرد و بدو دست یافته از
پایش درآورد و دو تن دیگر را که در میان قلعه بودند هم بقتل آورد پس از اینواقعه دیگر در قلعه شیخ
طبرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان و چرم همه پرداخته شد و راه فرار مسدود گشت ناچار
جماعت بابیه از در استیمان بیرون شده زنهار طلبیدند مهدیقلی میرزا عهدنامه بدیشان رقم کرد که چون
توبت و انابت کنند و از مذهب جماعت اثنا عشریه یکسوی نشوند از مال و جان در امان خواهند بود

وخاتم بران رقم نهاد وبران سپاه نیز خاتم برزدند وانفاذ قلعه داشت واسبی نیز برای حاجی محمد علی بفرستاد
وبفرمود تا بریکسوی لشکرگاه از بهر منزل ایشان خیمه چند برافراشتند حاجی محمد علی با اینکه قرشی نسب بود وسیاه
سبز برسر بسته داخل سنب شمرده می شد بالجمله از قلعه بیرون شد وبراسب شاهزاده برنشست ودویست
وچهارده تن از جماعت بابیه که باقی مانده بودند باشمشیرها کشیده در رکاب او طی مسافت نموده درینجا
برای ایشان کرده بودند فرود شدند وآن شب را بصبح آوردند روز دیگر شاهزاده حاجی محمد علی وچند
تن از بزرگان ایشان را بلشکرگاه طلب داشت بعد از درآمدن ایشان بمجلس وشکستن نامه سخن از مذهب
بمیان آمد تا آنکه بعضی از عقاید خود را می نهفتند آنچه برزبان ایشان میرفت مرتد شرعی واجب القتل بودند
اگرچه شاهزاده حکم برقتل ایشان نراند اما لشکریان وسران سپاه از بس رنج برده بودند ومردم ایشان
عرضه تیغ گشته بود وهمچنان بیم آن بود که هریک بشهری رفته مردم را اغوا کنند دل برقتل ایشان نهادند
وناگاه انجمن شده آهنگ جنبهای ایشان کردند درینوقت مهدیقلی میرزا نیز چون پشت ورویی اینکار را
نگریست بحکم شریعت وپشتوانی دولت قتل ایشان را واجب دانست پس بفرمود تا آنجماعت را حاضر
کرده برصف بداشتند وفرمان کرد تا یک یک را شکم بدرند وبسیار کس بود که از شکم واعلف سرخرد
میریخت بالجمله تمامت آنجماعت مقتول شدالا عددی قلیل که بمیان درختستانها درگریختند رضاخان
پسر محمدخان میرآخور وچند تن دیگر در منزلهای دینخان نوری بودند هم بدست قفچیان سورتی دلاچنی
تباه کشته وبیست تن دیگر از جماعت بابیه که از پیش امان یافته در لشکرگاه جای داشتند هم جان
بسلامت بزدند پسر ملا عبدالخالق نیز عرضه هلاک گشت آنگاه شاهزاده حاجی محمد علی وچند تن از سران را
با او محبوس داشت وخود برقلعه شیخ طبرسی آمد واز هندسه که در استحکام قلعه بکار برده بودند شگفتی گرفت
وآن برجها وخاکریزها وچاهها ودرآبها را معاینه کرد واسلحه وتفنگ واموال فراوان که در آن قلعه انباشته
بودند برگرفت وهرچه را مالکی بود مسترد ساخت وآنچه از خانه میرزا سعید برده بودند بازداد واموال
خود را که در واکس غارت رفته بود بدست کرد وهرچه مجهول المالک بود نیز مضبوط ساخت وازینجا
ببارفروش آمد سعیدالعلما ودیگر اهالی شهر برقتل حاجی محمد علی وصنایدیه بابیه فتوی نداده گفتند
توبت ایشان در شریعت مقبول نباشد پس علما وطلاب علوم دینیه انجمن شده ایشان را در سر میدان
بارفروش مقتول ساختند وجهان را از آلایش وجود ایشان پیراختند ودرین فتنه مازندران از
بدایت امر تا بخاتمه از جماعت بابیه هزار وپانصد تن بعرض هلاک ودمار درآمد واز مردم لشکری نیز پانصد تن
مقتول گشت وهم دراین سال حاجی میرزا آقاسی از کار داران دولت خواستار شد که بجانب عتبات
عالیات سفر کند ودر آستان ملایک پاسبان سیدالشهداء علیه السلام مجاورت اختیار کند شاه
نپذیرفت برزحمت چندساله او رحمت آورد وبا پنجاه سوار ملازم خدمت او داشت واو روز شنبه
سیم ذیحجه الحرام از قریه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه بیرون شده روانه اراضی مقدسه وامکنه
مشرفه گشت وهم درینسال میرزا احمد مجتهد تبریزی بکفر شاگردان شیخ احمد احسائی وتبعه وفتوی

قتل جماعت بابیه وخاتمه کار ایشان

سفر حاجی میرزا آقاسی بعتبات

راند و فرمان کرد که ایشان بدرون حمام سلیمان روند و مردم ملاقات ایشان را باسر طوبت بپرهیزند
«اجرم چنان افتاد که یکتن از جماعت شیخیه خواست بکرمانشاه در رود و مردحامی از در طرد و منع برآمد و کار بمنازعت
و مخالطت افتاد و چون تبعه شیخیه را نیز عدتی و کثرتی بود از دو جانب جماعتی بزرگ انبوه شدند و اهل حرفت
و صنعت کارخانها و دکانها را در بستند و اعداد حرب و ضرب کردند شاهزاده ملک قاسم میرزا که این
هنگام فرمانگذار آن مملکت بود بزلال پند و تدبیر آن آتش تفتنه را بنشاند و در میان ایشان کار مصالحت
و مسالمت انداخت و هم در ینسال میرزا ابراهیم خان مصلحت گذار سفارت دولت ایران بر حسب
فرمان سفردار السلام بغداد کرده مامور باقامت آن بلده گشت تا در کار تجار و زوار و دیگر مجتازان ایران
که بدان اراضی سفر کنند نگران باشد و میان دو دولتین اسلام کار بر تشیید مودت
کنند

ذکر وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار مطابق سنه یکهزار و دویست و شصت پنج هجری

درسال یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری مطابق تنخاقویل ترکی چون دو ساعت و دوازده دقیقه از
شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و شاهنشاه ایران
سلطان ناصرالدین شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و این هنگام کاروان دولت چشم بر کار خراسان
داشتند بالجمله ازین پیش مرقوم افتاد که حمزه میرزای حشمة الدوله از ارک مشهد مقدس آهنگ سفر هرات
کرد و بعد از بیرون شدن از قلعه ارک باتفاق یار محمد خان راه برگرفت و تا اراضی جام براند چون
هنگام آمدن یار محمد خان بخراسان چندتن از لشکر او را مردم بهادرخان در اراضی جام اسیر گرفته
بودند اینوقت لشکر حشمة الدوله و افغانان بهادرخان را با یکصد تن تفنگچی در قلعه فریمون حصار دادند و عشر
دوم ذیحجه را در اسنجار و زبردند بهادرخان زینهار جست و آنروز لشکریان را محل داد و امان یافت
درین منزل قربانعلی بیک ملازم وزیر مختار انگلیس که بصوابدید کارداران دولت منشور شاهنشاه
ایران را بحمزه میرزا می آورد بدست مردم سالار کرمانشاه و راهجوس داشتند و هرنامه که با او بود بگرفتند
جز منشور پادشاه را که درمیان جامه خود نهفته داشت بالجمله قربانعلی ناگاه از مجلس بگریخت و خط شاهنشاه
بحمزه میرزا آورد و لشکریان آن خط معاینه کردند و از جلوس پادشاه بر تخت ملک آگاه شدند و شاد
خاطر آمدند آنگاه حشمة الدوله آهنگ هرات کرد و درمیان لشکر ایران کار ریوک و مکر افتاد فوج کرازی و فراهانی
سر به بی فرمانی برآوردند و گفتند ما هرگز سفر هرات نخواهیم کرد و چهار عراده توپ برداشته از راه
نیشابور بسجانب عراق رهسپار شدند حشمة الدوله درچنین وقت مقاتلت با لشکر خود را از طریق صواب
بعید دانست لاجرم ایشان را بحال خویش گذاشت و با فوج خاصه و فوج بهادران و دو فوج همدان و
دو فوج افشار اردوی بسجانب هرات بتصمیم عزم داد و میرزا موسی آشتیانی برادرزاده صاحب دیوان
که وزارت او را داشت نیز در رکاب او کوچ داد و شاهزاده تا قلعه قلندرآباد براند و از انجا بشهرنو
آمد قبیله بزاره بی آنکه جنگ و جوشی برایند طریق فرار سپردند و مواشی ایشان غنیمت لشکریان گشت

و چندانکه

شروح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و چند انگه اسب توسنخانه بدست شد از بهر حمل توپ سپرده توپچیان آمد از پس این واقعه مهدیخان سرهنگ از قبل شاهزاده و میرزا بزرگخان قدمائی از جانب یارمحمدخان مامور سفرداراالخلافه شده صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشتند و شاهزاده باشتاق یارمحمدخان طریق هراست پیش گذاشت با جمله حین طریق نموده ورود و فرسنگی غوریان در اراضی شبش فرود شدند و چون شبش با دوختستان و پیشه پیوستگی از بهر لشکرگاه اختیار کردند تا لشکریان دران زمستان از قلت حطب در تعب نباشند و حشمة الدوله از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در شبش اوتراق کرد و یارمحمدخان معادل پنجهزار تومان زر مسکوک و هزار خروار غله بقاتون قرض بلشکرگاه حشمة الدوله فرستاد تا لشکریان بدان معاش کردند این وقت خبر ماموریت سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بتسخیر مملکت خراسان مسموع افتاد پس حمزه میرزا مراجعت بخراسان را تصمیم عزم دارو یارمحمدخان جبارخان را با هزار سوار ملازم رکاب او ساخت و شاهزاده از شبش کوچ داده بتربت حیدریه آمد و از آنجا رو و حسام السلطنه را بنیشابور بازدانست در راه نیشابور برداشت روز یازدهم جمادی الاولی وارد نیشابور شد و ده روز با برادر خود حسام السلطنه بود و در این وقت حاجی میرزا علی خان خوئی از دارالخلافه طهران برسید و منشور طلب داشتن حمزه میرزا و لشکر او را بدارالخلافه برسانید و همچنان تشریف حکمرانی خراسان را بنام سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بیاورد لاجرم حشمة الدوله از نیشابور بسبزوار آمد و از انجا کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در غره رجب وارد دارالخلافه طهران گشت و بعد از روزی چند بر حسب امر کارداران دولت مامور بحکومت آذربایجان گشت و میرزا محمد پسر میرزا تقی آشتیانی قوام الدوله که اکنون بلقب پدر نامور است بوزارت آذربایجان مختار افتاد و ملتزم رکاب او گشت و شاهزاده این هنگام ملقب بحشمة الدوله گشت و نشان مکلل و حمایل امیر توپانی یافت و بعد از ورود به تبریز مملکت آذربایجان را بنظام کرد و فرضی خان ایل بیگی شاهسون را که در تقدیم خدمت تقاعدی داشت او را معزول فرمود و چون بعد از عزل بنهب و غارت بازرگانان پرداخت شاهزاده با دویست تن سرباز بهادران بدانجانب تاخت و فرضی خان و شاه پلنگ خان و روشن خان و سلیم خان را ماخوذ داشته محبوسا به تبریز فرستاد و قلاع ایشان را باخاک یکسان کردند

مامور شدن چراغعلی خان بمملکت خراسان برای استمالت حسن خان سالار و مراجعت او بی نیل مرام بدربار شهریار

کارداران دولت چنان صواب شمردند که یکتن مردزبان دان بمشهد مقدس رسول فرستند تا با سالار و اعیان آن بلده سخن کند و ایشان را از طریق طغیان و عصیان بگرداند تا در میانه جان و مال جماعتی بیگناه تباه نشود میرزا تقی خان امیر نظام چراغعلی خان زنگنه را که از پیش متصدی مهمات او بود اختیار کرد و برحسب فرمان شاهنشاه چراغعلی خان با یکتن ملازم خود و یکتن مردم جعفرقلیخان کردشادلو آهنگ راه کرد و فرمان رفت که هرجا حشمة الدوله دو چار شود او را بلشکرگاه حسام السلطنه مراجعت دهد تا با تفاق یکدیگر مملکت خراسان را مسخر دارند و همچنان سالار را مطمئن خاطر کرده بدربار آرد و نیز حکمی بمرتضی قلیخان حاکم شاهرود رقم شد

که بعد از ورود چراغعلی خان بشاهرود سی تن سوار با او همراه کن تا بسلامت طریق خراسان سپرد بالجمله چراغعلیخان شتاب بسیار تا بشاهرود برانند و چون مرتضی قلیخان در امضای حکم کارداران دولت مسامحت کرد از حکومت شاهرود رقم عزل و عزلت یافت و چراغعلی خان از اسبجار رهسپار شده ببسطام آمد و حشمة الدوله را در سبزوار دیدار کرد و معروض داشت که برحسب فرمان بلشکرگاه حسام السلطنه مراجعت فرمای و هم از قبل حسام السلطنه اسکندرخان سردار برسید باشد که سپاهیان را به نیشابور باز برد اما لشکریان چون در توقف خراسان و اراضی هرات زحمت فراوان برده بودند طریق نافرمانی گرفتند و شیپور رحیل زده راه دارالخلافه پیش داشتند و حمزه میرزا نیز ناچار راه برگرفت و چراغعلی خان باتفاق اسکندرخان سردار روانه نیشابور شد و بحضرت حسام السلطنه پیوست اما حسام السلطنه سلیمانخان دره جزی را رخصت کرد که با اراضی خود رفته بسیج راه کند بجانب کلات رهسپار شود و خود از راه سرولایت نیشابور بسجانب مشهد مقدس کوچ داد و در عرض راه از جانب یارمحمد خان افغان عبدالجبارخان با هزار سوار افغان و هزاره نیز در حسام السلطنه شتافت و ملازم رکاب شد بالجمله بعد از ورود بسبزوار که تا شهر مشهد هشت فرسنگ مسافت است مکشوف رای او گشت که سواران ترکمان محال تربت و اراضی قرائی را بمعرض غارت درآورده اند و چارهزار و دویست تن فوج قرائی که در لشکرگاه بودند برای حفظ اهل و مال خود رخصت یافته روانه تربت گشتند کوچ داد و ان انجاعت بتربت و پیرون شدن چشمة الدوله از خاک خراسان سالار را و اهل مشهد را در طریق طغیان قوی دل ساخت بالجمله حسام السلطنه بصوابدید خوانین خراسان مکتوبی بحاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن که از علمای شهر بودند فرستاد که اگر چراغعلی خان از زحمت اشرار آسوده خواهد بود او را روانه مشهد دارم تا پیغام کارداران دولت را با شما بگذارد و ایشان دستوری دادند و چراغعلی خان با پنج تن سوار روانه مشهد شد چون به نیم فرسنگی شهر رسید پنجهزار تن سوار و پنجهزار تن پیاده و نه عراده توپ باستقبال او بیرون شده و مردم مشهد از این پذیره شوکت خویش را نمودار کردند و چراغعلی خان را بشهر درآورده در جوار سالار جای دادند و زیکدیگر سالار را طلب داشته مجلس را از مردم بپرداخت و با او گفت میرزا تقی خان با من مکتوب کرده که سخن چراغعلی خان سخن من هست اکنون مکنون خاطر او را با من بگوی چراغعلی خان عرض کرد که امیر نظام میفرماید دودمان دیرینه خود را برباد مده بی هول و هرب برنشین و طریق درگاه شاهنشاه گیر و دو پنجهزار تومان از یک از دولتایران در وجه خویشاوندان و عشیرت شما برقرار است بی کم و کاست مقرر میدارم و بزیادت ازین پسرهای شما را هریک بمنصبی معین و مرسومی معلوم نامبردار می سازم اما شما نخستین باید بسفر مکه کوچ دهی و بعد از مراجعت از مکه معظمه الا آنکه حکومت خراسان با تو تفویض نخواهد شد دیگی از بلدان و امصار ایران فرمانگذار تو انی گشت و اگر این سخنان را از من پذیرفتار نشوی آل و تبار خویش را در معرض هلاک و دمار خواهی داشت سالار در جواب گفت که من از این جنبش و جوش هیچگونه بازروی سلطنت نبوده ام بلکه خواستم با لشکر خراسان بطهران دست یابم و حاجی میرزا آقاسی را که مهیج این فتنها بود با تیغ بگذرانم آنگاه شمشیری از کردن درآویزم و قرآن مجید بدست گرفته

سفر کردن حسام السلطنه از نیشابور بمشهد

زیارت حاجی الدوله

بحضرت

بحضرت شاهنشاه روم‌پناه اگر بکشد یا ببخشد روا باشد اکنون که بدان آرزو فیروز نشدم و کارها دیگرگون شد از خدمت شاهنشاه ایران و مودت با میرزا تقی خان اکراهی ندارم لکن امروز نتوانم بجانب طهران کوچ داد چه این مردم که از بهر امیدی بر سر من انجمن شده اند روا نباشد که بدست این لشکر بگذارم و بگذرم تا نام من به ننگ برایند و زن و فرزندان ایشان همواره مرا بد یاد کنند و دیگر آنکه چون این مردم بدانند که من ایشان را بگذاشتم و راه دار الخلافه برداشتم سخت مرا با تیغ پاره پاره کنند آنگاه زن و فرزند مرا در بازار ترکمانان بمعرض بیع و شری در آورند پس صواب آنست که کاروان دولت از من گروگان بگیرند و حکومت خراسان را بمن گذارند چون یکسال سپری شود تواند شد که بحضرت شهریار رهسپار شوم و اگر میرزا تقی خان بدین سخن رضا ندهد کار بمبارزت خواهد رفت و بدانچه خدا خواهد روا خواهد بود و از پس دو روز دیگر حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن را نیز طلب کرده و با چراغعلی خان گفت پیغام خویش را هم با علمای بلد بگذار چراغعلی خان آن سخنان تکرار کرد و ایشان چنانکه از سالار آموخته بودند پاسخ دادند و روز دیگر جمعی از مردم خراسان قصد قتل چراغعلی خان کردند و بخوابگاه او تاختن همی آوردند رجب مروی که مهماندار او بود از در مدافعت پیرون شده چند تن در میانه مجروح کشت و عاقبت سالار و حاجی میرزا هاشم خود بمیان انجمن آمده مردم را پراکنده ساختند چراغعلی خان چون کار بدینگونه دید از در چاره پیرون شده با رجب مروی گفت که اگر سالار چند سراسب از بهر پیشکش بحضرت شهریار انفاذ دارد و عریضه‌ای نیکو نگارد من این لشکر را از چاران بجانب جنوبشان کوچ دهم و خواستار شوم تا کاروان دولت یکساله این مملکت را بسالار بگذارند و از پس یکسال او را احضار بدربار فرمایند رجب مروی این سخن را باور داشت و همان شب سالار را دیدار کرده آگهی داد و صبحگاهی چند کس از سران قبایل و پانزده تن سوار چراغعلی خان را برداشته بسلامت از آن بلده پیرون شدند و بعد از یکفرسنگ مشایعت مراجعت نمودند چراغعلی خان یکتن از ملازمان سالار را تا بلشکرگاه با خود ببرد و از انجا خطی بسالار نوشته بدو سپرد که من از روی کذب سخن نمیکنم تا صبحگاه از این اراضی لشکر کوچ خواهد داد اما با آهنگ شهر مشهد میرسد شما ساخته جنگ باشید اما از آنسوی حسام السلطنه دو روزه در چمن کوباغ اوتراق کرد و باشد که مردم قلعه شاهان وزر را مطمئن خاطر ساخته بدرگاه آرد چه از بسیار قلاع وزری مردم پیرون شده بدانجا سیفناق کرفته بودند و از جانب سالار یوزباشی هادی طرقیه و یوزباشی حسن شاهان وزری با چهار هزار تفنگچی و شمخالچی حارس و حافظ بودند حسام السلطنه مردی حسین نام را بقلعه شاهان وزر رسول فرستاده باشد که ایشان را متمال بدار و مردم شاهان وزر از فرمان بکشند و حسین را بکشتند و سر او را از برای سالار بمشهد فرستادند روز دیگر حسام السلطنه فرمان کرد تا جعفرقلیخان سرتیپ پسر اسکندرخان سردار با فوج نصرت دسته عراده توپ و سواره و پیاده جزری و شاهیسون برنشسته و پیکارا ردیف سواران ساخته تا کنار قلعه بتاخت و جنگ درانداخت بعد از یکروز و اربیل رچهارصد تن از مردم شاهان وزر و مشهد و صد تن سرباز مقتول شدند آنگاه مردم شاهان وزر هزیمت شدند و لشکریان

فتح قلعه شاهان وزر بدست حسام السلطنه

از سنگرهای ایشان گذشته بخارابرجی که مشرف بقلعه و در ظاهر قلعه بود برسیدند و آن برج را بیورش گرفته پست و شش تن شنجالچی که حارس آن برج بود مقتول ساختند و از انجا دهان توپها را بقلعه گشادند قلعه گیان را پای اصطبار از کار شد و ناچار بنزدیک جعفرقلیخان آمده خواستار شدند که او را با صد تن سرباز بدرون برده قلعه را بسپارند از نیمه راه باغوای مفسدین پشیمان شده دیگر باره در به بستند این هنگام حسام السلطنه لشکریان را بمحاصره قلعه باز داشت و خود باز لشکرگاه شد و چون یک نیمه از آن شب که شب سیم رجب بود سپری شد مردوزن از قلعه بیرون شده بیکسوی برفتند و اموال و اثقال ایشان بهره لشکریان گشت یوزباشی حسنخان شاهان وزی و یوزباشی هادی سرکرده شنجالچی را که دران کیرودار گرفتار شدند حسام السلطنه بفرمود تا بر دهن توپ بسته آتش در زدند و از انجا لشکر را جنبش داده بچمن قبقه فرود شد و از انجا فرستاده سلیمانخان و وجزی برسید و معروض داشت که سلیمانخان چون بر حسب فرمان سفر کلات پیش داشت در عرض راه اصغا نمود که بعضی از بزرگان کلات با سالار سوسنه نهاده اند که مهرعلیخان پسر محمدعلیخان کلاتی را ماخوذ دارند و کلات را بمردم سالار بسپارند سلیمانخان بی توانی بطرف کلات تاختن برده بارچکان که یکی از قلاع کلات است در رفت محمدعلیخان چون این بشنید شادخاطر شده بنزدیک سلیمانخان آمد و بزرگان کلات را نیز مستمال ساخته بنزد او آورد و دویست تن از مردم سلیمانخان را بدرون برده کلات را تسلیم داده و ده خانوار از اشراف کلات را نزد او بگروکان فرستاد و سلیمانخان چون کلات را مفتوح داشت از مردم خود حارس و حافظ در انجا بگذاشت و خود مراجعت بدره جز نمود حسام السلطنه رسول او را شادخاطر ساخته باز فرستاد و فرمان کرد که سلیمانخان در ظاهر مشهد حاضر لشکرگاه شود و چراغعلیخان را از انجا روانه دارالخلافه نموده و خود با لشکر از چمن قبقه حرکت کرده تا کنار مشهد براندند مردم شهر چون این بدانستند چند انگه لشکر سواره و پیاده حاضر بود ساخته جنگ شده از دروازه پیرون تاختند از پیشوی ششصد تن سرباز از فوج مخبران و هزار تن سواره و دو عراده توپ که بر مقدمه لشکر بودند با مردم شهر روی در روی شدند و جنگ بپیوست حسام السلطنه چون کار بدینگونه دید بفرمود تا دو عراده توپ دیگر بجایگاه تاختند و تا چهار ساعت این مقاتلت بدرازا کشید و در پایان امر سرداران همگروه حمله افکندند و لشکر شهر را که افزون از ده هزار سواره و پیاده بودند بزمیت کردند و از قفای ایشان چنان دلیرانه بتاختند که بسیار از مردم خویش را بخندق شهر درانداختند و مجال آن نبود که دروازه شهر را استوار کنند زمانی دراز دروازه بالاخیابان فراز بود و چون لشکریان اندک بودند روا ندانستند که بشهر درشوند با بحمله دویست تن تفنگچی از مردم شهر دران حرگاه بدست لشکریان اسیر شد حسام السلطنه از بهر آنکه وحشت خاطر مردم شهر را مرتفع کند بفرمود تا تفنگ ایشان را ماخوذ داشته آنجماعت را بسلامت رخصت مراجعت بشهر دادند

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه و محاصره نمودن شهر مشهد مقدس را و مقاتله او با سالار و مردم آن بلد

چون حسام السلطنه

روز دوشنبه چهارم جنگ دل حسام السلطنه در کنار مشهد

چون حسام السلطنه لشکر ترکمان و سپاه شهری را هزیمت کرد از کنار باغستان و درختنهای مشهد کوچ
داده در خواجه ربیع که نیم فرسنگ تا شهر مسافت هست فرود شد و میانه شمال و مغرب شهر اتراق
کرد و در همانروز در برابر دروازه بالاخیابان و دروازه سراب لشکریان سنگری محکم برآورده فوج
مجران و فوج ماکوئی با چهار عراده توپ بدروازه بالاخیابان جای کردند و جعفرقلیخان سرتیپ پسر اسکندرخان
سردار با فوج قراجه داغی و فوج مراغه و چهار عراده توپ بدروازه سراب سکون جست سامخان ایلخانی
با لشکر زعفرانلو و خراسانی و فوج ترشیزی و چهار عراده توپ بدروازه نوقان رفت و در سیصد ذراعی
دورتر دروازه سنگری راست کرده ساخته جنگ بنشست اما مردم شهر همه روزه از شهر پیرون شده
مصاف میدادند و زرمهای مردانه میکردند گاهی قراولان لشکر را هزیمت میکردند و گاهی شکسته
شده از دروازه ارک و پائین خیابان بدرون شهر میرفتند چون ده روز کار بدینگونه رفت در غرهٔ
شهر شعبان سه هزار تن سوار جرار از سرخس بمدد سالار برسید و بشهر درآمد و هم در آن روز سپاه شهری
چندانکه سواره و پیاده بودند باتفاق سواران سرخسی از دروازه پائین خیابان پیرون شده بجانب شرق
سنگر سامخان تاختن بردند ابوالفیض خان برادر سامخان و میرمحسن خان تیموری که سنگر سامخان را قراول
بودند با سواران ترکمان دوچار شدند و بگیر و دار درآمدند سالار چون قراولان را با ترکمانان مشغول داشت
با تمامت سپاه شهری بجانب سنگر سامخان راه برگرفت و سواران سپاه را بفرمود تا از اسب بزیر
آمده باتفاق پیادگان با شمشیرهای کشیده حمله درگشتند و از سر برج و بارهٔ شهر توپچی و شمخالچی و تفنگچی
چون باران بهار آتش و آهن ببارید ند بالجمله سالار چون پلنگ غضبان نخستین بسنگر فوج ترشیزی
حمله افکند و در اول یورش فوج ترشیزی را از میان سنگر هزیمت کرد و سامخان ایلخانی که از سیصد ذراع
مسافت در سنگر خود نظاره بود چون فرار فوج ترشیزی را معاینه کرد تیغ برکشید و نفس گسسته بر سر راه فوج
ترشیزی آمد باشد که آنجماعت را بسنگر خود مراجعت دهد مردم سنگر ایلخانی از پیرون تاختند و چنان فهم
کردند که راه فرار برگرفت و آشفته خاطر شدند و بحمل بنه و آغزوق و کار فرار پرداختند توپچی نیز هراسیده
کشت و از غایت دهشت بسته سرب و بارود را وا ژوه بتوپ درانداخت و هم در بنوقت سالار از
کار فوج ترشیزی پرداخته بسنگر سامخان حمله آورد و توپچیان چندانکه ماشه نهادند و آتش در زدند هیچ
توپ کشاده نشد لاجرم سنگر سامخان نیز پایمال حمله سالار کشت و بنه و آغزوق لشکر بدست مردم شهر
افتاد و همچنان صدتن از فوج ترشیزی و سرولایتی و خوانی و خبوشانی را مردم سالار اسیر گرفته باردوی عراده
توپ بجانب شهر مراجعت کردند از انسوی چون حسام السلطنه ازین قضیه آگاه شد از لشکرگاه با جماعتی
از سواران نامداره فوج مراغه و چند عراده توپ بشتاب زده راه برگرفت و وقتی برسید که کار سنگرها
پرداخته بود و ازین برزیادت سودی نکرد که سپاه شهری از دیدار او بهمان غنیمت قانع شدند و عزیمت
لشکرگاه را فتح دادند آنگاه حسام السلطنه دو عراده توپ دیگر را که در سنگرهای بود حمل داده با سامخان
ایلخانی و مردم او مراجعت بلشکرگاه کرد و آنشب را بحفظ ماسن و نظم طلایه بصبح آورد و چون آفتاب سراز

غلبه کردن مردم شهر بر سنگر سامخان

مشرق برزد سالار دیگر بار عداد کار کرده مردم شهر از نصرت روز پیش چنان دلیر شدند که کدایان بزرن
و مزدوران بازار هریک کاردی و دشنه بدست کرده مانند ابطال رجال آماده قتال و جدال شدند
بالجمله سالار با این عده و عدة از شهر بیرون تاخت و بجانب سنگر بالاخیابان و سراب شتاب کرفت
و لختی با تفنگ رزم داد و چون راه نزدیک کردناکاه با تمامت لشکر یورش داد مردم سنگر که کار جنگ را
مردان مجرب بودند چون کوه پا برجای بزیستند و هیچ توپ و تفنگ نخشاندند تا آنکاه که سالار با پانزده
هزار تن لشکر جرار بصد ذراع مسافت برسید این هنکام فوج مخبران و ماکوئی نبوت دهان توپ و
تفنگها را کشاده داشتند بزخم نخستین از لشکر شهری افزون از صد تن بخاک در افتاد و لاجرم مردم شهر هم
برآمدند و روی برتافتند پس لشکر از سنگر بیرون شده از قفای ایشان تا دروازه بالاخیابان بشتافتند
و هر کرا یافتند با خاک پست کردند بعد ازین هزیمت مردم شهر تا ده روز از بهر مبارزت بیرون نشدند
چون شب سیزدهم شهر رمضان برسید سالار با لشکری ساخته با هنک شبخون بیرون شد و نخست سلطان
خان افغان را با دویست سوار از پیش بفرستاد کر از لشکر حسام السلطنه فحصی کرده خبری آرد و سلطانخان
چون بلشکرگاه نزدیک شد پیش قراولان او را دیدار کردند و تفنگهای خویش بکشادند نخستین سلطانخان
از اسب در افتاد و مردم او بزحمت تمام جسد او را برکرفته بازپس کریختند سالار چون این بدید دانست
که با لشکرگاه شبخون نتوان برد ناچار بمیان شهر در رفت و چند روز دیگر بیوده آنکاه با لشکر شهری و ترکمان
از نو پیمان نهاد کر همکروه بجانب لشکرگاه تاختن کنند و اکر همه سر داده مانند انکار نکسره کنند و صبحکاهی سه
عراده توپ حمل داد و با تمامت سواره و پیاده از شهر بیرون شد و در برابر لشکرگاه آمده از بامداد تا فروشدن
آفتاب چون پلنگ آشفته رزم همی داد و از دو خان توپ و تفنگ روز روشن بزنک قیر برآمد هنکام
فروشدن آفتاب سالار هزیمت شد و بجانب شهر شتاب کرفت و روز دیکر نیز ازان پیش که خورشید
برآید با هنک ستیز از شهر برآمد و امروز را همچنان تا شامکاه رزم داد و روز سیم سالار تصمیم عزم داد که
دیکر روی از رزم بر نتابد تا روی ظفر نه پندارد بامداد کمر استوار کرده و بکارزار و رامداز دو سوی مردان
جنک بانک کیرودار در دادند و چهرها با خاک و خون آمار کردند زمی چنان صعب برفت که کار بر
مردم لشکرگاه مشکل افتاد حسام السلطنه چون این بدید کس بسنکرها فرستاد و جماعتی از سربازان را
از بهر مدد بلشکرگاه آورد و سالار فرمان کرد تا سپاه پیادکان از جانب جنوب و طرف مشرق لشکرگاه
از میان باغستانها یورش افکنند و سواران لشکر از سوی شمال بسنکرها تاختن در دند حسام السلطنه
نیز بفرمود تا سوار با سوار و پیاده با پیاده روی در روی شدند و جنک پیوسته کردند در نیوقت
سربازان مخبران جلادتی کردند و بر میسره لشکر سالار یورش بردند و یکسر بازان را بضربت تاخت
جنبش کرده بهمدستی مخبران از جای در آمدند و همکروه بر تفنگچی شهری تاختن برده ایشان را هزیمت
کردند و از جانب دیکر سواران نیز بر سواران شهری غلبه جستند هنکام غروب آفتاب سپاه
سالار یکباره طریق فرار برداشتند و لشکریان از قفای آنجماعت شتافته پانصد کس اسیر کرفتند

هزیمت یافتن سپاه سالار از لشکر جرار

در هجمت

و مراجعت با شکر کردند بعد ازین فتح هم دران شب حسام السلطنه بفرمود تا حسین پاشا خان با فوج مزبوره در کنار باغستان شهر سنگری براورد و او را یکسر اسب و مبلغی زر عطا داد و با دو عراده توپ در انجا نشیمن فرمود و چون صبح روشن شد بعادت همه روزه سالار با سپاه از شهر بیرون شد و راه لشکرگاه پیش داشت ناگاه حسین پاشا خان از لشکر خویش توپی کشاد و او و کلوله توپ دو سوار او را با خاک پست کرد سالار چون بر سر راه سنگری جدید و لشکری از نو بدید از آهنگ مبارزت فتح عزیمت داد و باز شهر شد و تا روز پنجم از شهر سر برنکرد و جز از پس دیوار قلعه و فراز باره رزم نداد و از بهر ست و عیش و علف و آذوقه لشکر در خاطر گرفت که موقوفات قبه مطهره رضوی علیه الصلوة والسلام و خزاین

تصرف سالار در خزاین موقوفه رضوی علیه الصلوة والسلام

و دفاینی که دران صحن مبارک سلاطین سلف و بزرگان متقدم بودیعت نهاده بودند ماخوذ دارد و نخست یکتن از مردم بی نام و نشان مردی را که مشهور به باقر علی نازک بود و اینوقت بفرمان سالار باقر سردار لقب داشت و برچند تن از مردم مرو فرمانگذار بود بفرمود تا بصحن مبارک درامد و مردی از ملازمان خود را گفت که در خزانه حرم را در هم شکن تا آنچه در آنست ماخوذ داریم آن مرد در جواب گفت که من در آستانی که ملایک پاسبانی کنند این جسارت نتوانم کرد و خسارت دو جهان نتوانم اندوخت باقر سردار این کلمات ناهموار را شنید و چون توانی خنجر بکشید و از جای جنبش کرده چنان بر سینه آن مرد بزد که از پشتش سر بدر کرد و در حریم حرم بیفتاد و جان بداد آنگاه بباب خزانه شتاب کرفت و با پاشنه پای در خزانه را در هم شکست و هرچه در انجا یافت برگرفت و از صحن مقدس بیرون شده بفراز باره رفت ناگاه از لشکرگاه حسام السلطنه توپی کشادیافته کلوله توپ بر سینه وی آمد چنانکه یک نیمه تن او را ببرد و زخم کلوله بر سینه وی باز خم خنجری که بر سینه ملازم خویش زد بیک نشان افتاد و مع القصه سالار با چنین کرامتی ارجمند هیچ پند نکرفت و از خدام بقعه مبارکه و علمای بزرگ آن بلده بیمناک بود از قضا درینوقت حاجی میرزا عسکری امام جمعه مکتوبی بحسام السلطنه فرستاد و رسول او بدست مردم سالار کرفتار شد او را بکاویدند و مکتوب او را ماخوذ داشته نزد سالار بردند درینوقت سالار مواضعه بعضی از اعیان را تفرس کرد و بفرمود تا امام جمعه را ماخوذ داشتند و تسلیم بعضی از لشکریان مروی نمودند تا نکران وی باشند و معادل چهار هزار تومان زر مسکوک از او بمصادره کرفتند و حاجی میرزا هاشم را نیز در لشکرگاه حاجی باز داشت و میرزا صادق ناظر حضرت رضوی علیه الصلوة والسلام و حاجی میرزا عبد الوهاب مشرف و حاجی میرزا کریم وکیل و میرزا محمد تقی متولی را بدست ولیخان دریکجای محبوس داشت و چون ازیشان بپرداخت جمعی دیگر از علمای بلد بمسجد کوهرشاد آمدند و با ایشان خطاب کرد که من خویش را باین هول و هرب در انداختم و این همه رنج و تعب بر خود روا ساخته ام همه از بهر آسایش مردم این شهرست اکنون که مرا وفینه از برای تجهیز لشکر بدست نیست اکر از خزانه موقوفه چیزی بوام خواهم روا باشد و درچنین وقت این دو بیت بقرض برکرفتن در شریعت عقل فرض باید دانست و اکر نه من یکتن پیش نیستم سر خویش کیرم و طریق سلامت سپرم علمای بلد بعضی سخن او را صواب شمردند و کروهیرا نیز وی جواب نبود لاجرم سالار را بانباشتهای غلات

وجوبات را بعلوفه لشکر بذل کرده و قناطیل ذهب و فضه و دیگر ادوات و اوانی زرین و سیمین را بر گرفته بدار ضرب فرستاد و نام ناصرالدین شاه را بر درهم و دینار نقش کرده و بر ترکمانان و دیگر مردم اجری و موجب کرد اگرچه ماخوذ او معادل بیست و دو هزار تومان زر مسکوک برآمد اما بدین جسارت کار او کرد بسیار از بدایع و ودایع عرضه غارت شد و عاقبت بوخامت این عمل قرین ندامت گشت بالجمله هرچه از متوقفات برمیگرفت ادای آن دین را بر ذمت علمای مجوس می نهاد و از ایشان بتجلی مختوم بنجاتی چند گرفته بخدام می سپرد

ماموردداشتن کاروانان و دولت ایران جماعتی از سپاهیان زاهد و حسام السلطنه برای فتح خراسان

چون خبر ترکتاز سالار و غلبه او بلشکر سامخان ایلخانی معروض درگاه سلطانی افتاد و شاهنشاه ایران فرمان کرد تا لشکری جدید از دارالخلافه راه برگیرد و بلشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شود لاجرم بصوابدید میرزا تقی خان امیرنظام عباسقلی خان پسر ابراهیم خان باکویه با فوج خوئی و عیلخان قراگوزلو با فوج همدانی و حسنعلی خان سرتیپ گروسی با فوج گروس و جماعتی از سوار و چلیپانلو و قراداغی و کلیائی بسیج سفر کردند و عبدالعلیخان سرهنگ تویسرکانه با چهار عراده توپ و دو خمپاره بایشان راه برگرفت و فرمان شد که اینجماعت برای ورویت سمسام خان سرتیپ طی مسافت کنند و همچنان حکم رفت که چراغعلی خان زنگنه با این سپاه راه برگیرد و در خراسان نیز نگران باشد و هرچه بین وجلاوتی که از مردان جنگ دیدار کند همه روزه نگارکرده انفاذ درگاه پادشاه دارد تا پاداش عمل هیچکس پوشیده نماند بالجمله از دارالخلافه راه خراسان پیش داشتند و تا منزل عباس آباد کوچ برکوچ برفتند در آن اراضی مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان چند روز از آن پیش بر قوافل بازرگانان تاخته اند و مردم قافله را اسیر ساخته اند و شتران بارکش اسیران را رها داده اند در عباس آباد نیمشبی آن شتران بلشکرگاه آمد و غنیمت لشکریان شد پس از عباس آباد راه برگرفتند و طی مسافت کرده در چمن قتلقهر فرود شدند و بفرمان حسام السلطنه روز دیگر که پنجم ذیقعدة الحرام بود در نیم فرسنگی شهر بکوه سنگی نزول کردند و هم در آنروز سالار با مردم خود از شهر بیرون شده خویشتن را نمودار ساخت و بی آنکه منازعتی افکنند با شهر مراجعت کرد و پس از چند روز دیگر که سمسام خان و لشکریان از کوه سنگی کوچ داده در برابر دروازه ارک فرود شدند حسنخان سالار مجال نگذاشت که ایشان یمین از شمال باز دانند پیوانی با ابطال رجال و سه عراده توپ از دروازه نوقان بیرون شد و در برابر لشکر جدید صف راست کرد و گلوله توپ و شمخال بر ایشان ببارید و جنگی صعب بپیوست و چنان بود که از لشکر حسام السلطنه مدد بدیشان مشکل می توانست رسید و قورخانه ایشان هنوز از دنبال بود با اینهمه لشکریان مردانه بکوشیدند و از هنگام زوال خورشید تا زرم داوند تا آنگاه که دو ساعت از شب سپری شد لشکر خراسان را بشکستند و از دنبال ایشان تا کنار خندق بتاختند و از آنجا باز پس شده آنشب را بامداد کردند و صبحگاه بلشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شدند و بر یکسوی لشکرگاه او اوتراق کردند روزی چند برنگذشت که دیگر باره سالار آهنگ کیرود کرد و با سوار و پیاده

شکستن سامخان لشکر سالار را در چهاران

شهری از دروازه نوقان بیرون شده رزمی سخت بداد لشکر حسام السلطنه بهمدستی سپاه سمسام خان ایشان را شکستند و از قفای هزیمتیان تا کنار خندق شهر تباختند و دیگر در شب نهم شهر ذی قعده چهار هزار تن سواره شهری و ترکمان از دروازه ارک مشهد بیرون شده بجانب چهاران راه برگرفتند تا هر دیه و قریه که در تحت فرمان حسام السلطنه هست اگر توانند بعرض نهب و غارت دراورند سرباز ایرانی که در لشکر دروازه سراب جای داشتند هم دران شب کردسوار را دیدار کردند و این خبر بحسام السلطنه آوردند شاهزاده بفرمود تا سامخان ایلخانی با سواره که در لشکرگاه بود از دنبال ایشان راه برگرفتند و قتی بدیشان رسیدند که از اراضی چهاران دو قلعه را بعرض نهب دراورده یکصد و پنجاه تن مرد و زن اسیر گرفته بودند لاجرم سامخان از کردار ناجنگ بپیوست و مردان جنگی چون پلنگ خشم کرده در هم افتادند و چشم و رخسار را با خاک و خون آمار دادند زمین کارزار از کردسوار ابری آتشبار برانگیخت و هوای معرکه از شمشیر مردان آتشی آبدار براهیخت بعد از کشش و کوشش فراوان نصرت سامخان را افت و سپاه سالار پشت بجنگ داده روی بفرار نهادند و چنان متفرق شدند که دو تن متفق نتوانست گریخت سامخان اسیران چهاران را رها ساخت و هفصد تن از مردم شهر و دویست تن از ترکمانان را اسیر گرفت و ایشان را برداشته بدرگاه حسام السلطنه آوردشاهزاده بفرمود تا آلات حرب و ضرب سواران شهری را گرفته رها ساختند و حکم دادتا دویست تن ترکمانان را در پیش روی او سر ببرگرفتند و از پس این فتح دیگر سواران سالار را نیز روی بیرون شدن از شهر و رزم دادن با سپاه حسام السلطنه بدست نشد لاکن از پس دیوار قلعه سنگر سپاه حسام السلطنه را هدف گلوله توپ و تفنگ می ساختند و گاه گاه با آهنگ جنگ بر سر سنگرها میتاختند و با سربازان در می آمیختند و خون یکدیگر میریختند سالار با مردم خویش بکمال هنوز بر زیادت از نیکونه جلادت همی کرد و همه روزه فنون مناجزت و مبارزت تازه همیداشتند القصه اینوقت حسام السلطنه و سران سپاه سخن بر آن نهادند که سنگرها پیش برند و مارپیچها و کندها را با شهر قریب اندازند تخستین سمسام خان را فرمان رفت تا شب هنگام با مردم خود در برابر دروازه نوقان بنیان سنگری کرد و هم دران شب لشکر بساختن سنگر پرداخت صبحگاه که مردم شهر این بدانستند جماعتی از مردان دلیر همکروه از شهر بیرون شده بر سر سنگر حمله بردند از انسوی حسام السلطنه با دو هزار سوار و جماعتی از سربازان و چهار عراده توپ بدو لشکری که در سنگر بود برسید و با مردم شهر آغاز مبارزت کرد و مردم شهر را هزیمت داد روز دیگر همچنان از صبحگاه سپاه سالار از شهر بیرون شد و تا شبانگاه با تیغ و تیر و توپ و تفنگ بکار جنگ بود و نیم ساعت پس از افول مهر با شهر مراجعت کردند دیگر روز دیگر نیز مردانه بکوشیدند و کاری نتوانستند برآرزو کرد این هنگام از تخریب سنگرها یوس شدند و با بختی شکوس در شهر جای گرفتند پس حسام السلطنه بفرمود آن سنگر را استوار کردند و حسین پاشاخان را با فوج مراغه در آنجا جای داد و سمسام خان و عباسقلی خان و لشکری که از طهران رسیده بود بفرمود تا از کنار لشکرگاه و میان سنگر حرکت کرده قریب بدروازه پائین خیابان فرود شدند و عبدالعلی خان

شکستن سامخان ایلخانی ترکمانان مرو را

باشش عراده توپ با ایشان او تراق کرد و چون از منزل ایشان تا لشکرگاه حسام السلطنه دو میل مسافت بود و گاه گاه متردد بین این دو لشکرگاه را سواران سالارکمین میکشادند و زحمت میدادند حسام السلطنه حکم کرد از دروازه بالاخیابان تا پائین خیابان جای جای برجها بساختند و هر برجی را جمعی از تفنگچی خراسانی نشیمن دادند تا برابطال سالار ترکتاز محال اقدام نماید و هم در اینوقت از میرمحسن خان خوافی مسرعی شتاب زده برسید و مکشوف داشت که سه هزار سوار جرار از ترکمانان مرو بدو سالار و مردم مشهد در میرسند و اینک از قراول خانهای عرض راه در گذشته در ارض میل ایاز کرشش فرسنگ تا شهر مشهد مسافت جای دارند حسام السلطنه بعد از اصغای این قصه عباسعلی خان سرتیپ باکویه را با شش عراده توپ و دو هزار تن سرباز نامبردار مامور داشت و سامخان ایلخانی را با سواران زعفرانلو و سواره عراقی و آذربایجانی نیز بگماشت تا در زمان بجانب میل ایاز ترکتاز کردند و آن شب را پوشیده با مداد نموده روز دیگر چاشتگاه با سوار ترکمان دوچار شدند و از کرد راه بکارزار درآمدند دشت و دره از بانگ توپ و تفنگ زلزله گرفت و گوش سپهر از نعره مردان جنگ پر ولوله شد بعد از دو ساعت کیرودار محمد شیخ و ترکمانان را پای اضطراب بلغزید و پشت با جنگ دادند سامخان و دیگر لشکریان یکصد تن را سر برگرفتند و سیصد کس از آنجماعت را اسیر کرده بلشکرگاه مراجعت نمودند حسام السلطنه این قصه را عریضه کرده با سیصد و پنجاه سر از ترکمانان بصحبت مهدیقلی بیک تفنگدار روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه ایران مهدیقلی بیک را بلقب خانی مفتخر ساخت و حسام السلطنه را بسران سپاه مورد الطاف سلطانی فرمود و فرمان کرد تا حاجی یوسف خان سرتیپ فوج قراداغی و توکل خان سرهنگ با فوج خمسه و چهارصد تن سواره کلیائی و سه عراده توپ و پانصد بارقورخانه طریق خراسان برداشتند و طی مسافت کرده بلشکرگاه حسام السلطنه پیوستند شاهزاده بفرمود تا در میان لشکرگاه و سنگر توقان نیز از نو بنیان سنگری کردند و باستیانی بلند برآوردند چنانکه میان کوی و بازار شهر بدیدار بود و یکتوپ هیجده پوند بر فراز باستیان صعود دادند تا در هنگام بکار باشد و از انسوی سالار مقرر داشت که برای حفظ خندق شهر در برابر هر سنگر بکنار خندق سنگری راست کردند و تفنگچیان را بر دست نشیمن ساختند و همه روز حسن خان سالار و پسرش امیر اصلان خان کرشانی بهمن و اسفندیار بودند از بهر کارزار پیرون شدند و با لشکر حسام السلطنه از دویست مصاف برافزون رزم دادند و پیشتر وقت از بامداد تا شامگاه دلیران سپاه بکار حرب و ضرب بودند دیگدیگر را با کمان و کمندمی بستند و می جستند اینوقت حسام السلطنه بدان شد که کار محاصره را نیک تر استوار کند تا مردم شهر بهیچ جانب پیرون نتوانند شد پس پنجاه تن از شمخالچیان مهدیقلی خان برادر محمدخان قرائی را با جماعتی از سربازان کروسی و همدانی و خوئی مامور داشت تا قلعه حضرت بیک را که نیم فرسنگ تا دروازه پائین خیابان مسافت داشت فرو گرفتند و در آنجا نشیمن کردند و دیگر فرمان کرد تا چراغعلی خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز کارآزموده

فتح قلعه عسکریه بدست حسام السلطنه

از دروازه پایین خیابان راه قلعه عسکریه پیش داشتند و حسام السلطنه از طریق کوه سنگی راه برگرفت سالار چون این بدانست توپ و تفنگچی و شتر خانه خود را برداشته از شهر بدر شد و چون پلنگ غضبان سر راه بر حسام السلطنه به بست و خبک به پیوست روی دشت از گرد و دخان چنان گشت که دوست از دشمن پدید نبود در این وقت چراغعلی خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز ناگاه از قفای سپاه سالار سر بدر کردند و از دو سه توپ و تفنگ تگرگ مرگ بر ایشان ببارید و عبدالعلیخان سرهنگ باصولت نهنگ آهنگ جنگ همی کرد چندانکه در میان جنگ آوران نامبردار کشت مع القصه چون سالار خویش را در میان دو لشکر جرار یافت ناچار بمیان ارک گریخت و حسام السلطنه بی دافعی و مانعی راه قلعه عسکریه برداشت و در انجا عبدالباقی خان افغان پسر شمس الدین خان سردار را با چهار صد تن سوار و دویست تن سرباز قزاق بحراست باز داشت و بازگشت و حکم داد تا از چار سوی محاصره شهر را صعب و سخت کردند و محال سوختن در سر جام وارد مه را نیز تحت فرمان آورد و بفرمود در لشکرگاه بازار و حمام و بساتین و ابنیه چنین کردند و چون غره محرم برسید از بهر سوگواری سید الشهدا حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام از دور و نزدیک مرثیه خوانان حاضر داشت و تا روز عاشورا کار سوگواران همی کرد و در پانزدهم محرم ششصد تن سوار افغان بحکم یار محمد خان والی هرات از خراسان مشرقی برسید و بلشکرگاه پیوست حسام السلطنه اجازت کرد تا سواران افغان که از پیش بملازمت رکاب رسیده بودند مراجعت بهرات کردند بعد ازین وقایع چون حسام السلطنه با اسکندرخان قاجار دولوکه سردار سپاه و پیشکار خراسان بود خاطری صافی نداشت و همه روز بکاروان دولت شکایت او همی گماشت برحسب فرمان شاهنشاه ایران روانه دارالخلافه طهران گشت و بجای او محمدناصرخان قاجار قوانلوکه این هنگام ایشیک آقاسی باشی دربار است سردار و پیشکار خراسان شد و با سربازان قزوین و فوج ششم تبریزی و سه عراده توپ و دویست تن سوار از طهران رهسپار شده از اراضی سرجام وارد قلعه عسکریه شد و روز چهاردهم صفر خبر ورود او در اجسام السلطنه آوردند شاهزاده خطی بدو فرستاد که دو روزه دران اراضی اوتراق کرده لشکر را از زحمت راه آسوده بدارد تا روز هفدهم صفر جاعتی از لشکریان شما را پذیره نموده بلشکرگاه درآورند وقتی این حکم بمحمدناصرخان برسید که پسیج راه کرده کوچ همیداد و از نیمروی سالار از رسیدن او آگهی یافته با گروهی از لشکر بیجنگ او شتافت همانا سلطان جلال الدین ثانی بود که از هزار کرت آویختن و گریختن و غرمیت و هزیمت دهر میت ماندگی و خستگی نداشت

رسیدن محمدناصرخان قاجار بسرداری سپاه خراسان

بالجمله تا قلعه عسکریه که یکفرسنگ مسافت بود بی اندیشه مخافت عنان زنان برفت و از گرد راه بالب بخته و دل تفته جنگ درانداخت محمدناصرخان قاجار که نیز خوگرده کارزار بود لشکر خویش را برصف کرد و عباسقلی خان سرتیپ پسر محمدیگخان سردار نوری که فارس میدان دوارس مردان بود با تفاق حیدرعلیخان سرهنگ فوج تبریزی ساخته مصاف شدند از دو رویه بانگ توپ و تفنگ و نفیر مردان جنگ بالا گرفت حسام السلطنه در لشکرگاه

خویشش ناگاه اصفهای بانگ توپ کرد و صورت حال را تفرس نمود و چون فرمود تا لشکر برنشستند چراغ علیخان و عیلخان قراگوزلو و عبدالعلیخان سرتیپک و جماعتی از سربازان چهارعراده توپ برسپار شدند و حسام السلطنه نیز با کردهای از دنبال ایشان استعجال کرد و قتی برسیدند که هنوز آلات ضرب افراخته و آتش حرب افروخته بود لاجرم از قفای لشکر سالار بانگ کیردار برداشتند و از وهان توپ و تفنگ تمرکز مرکب بارید مدبسیار کس در آن حرکاه بمطروح و مجروح کشت محمد باقرخان شاهسون افشار نیز زخم گلوله برداشت و بعد از سه ماه درگذشت بالجمله امیر اصلانخان پسر سالار در آن کیردار چون شیر اجم و کرگ اجل بقدم عجل در یمین و شمال همی تاخت و ابطال رجال را بخاک همی انداخت چندانکه بدلیری و دلاوری سمر کشت عباسقلی خان دریکجای نیز جلادتی بکمال نمود و با اینهمه لشکر حسام السلطنه مظفر و منصور گشتند و سپاه سالار را تا ارض با با قدرت هزیمت همی داد و ندانکاه شاهزاده بفرمود تا محمد ناصرخان در قلعه عسکریه سه روزه اقامت کند آنگاه بلشکرگاه آید و خود مراجعت نمود و این وقت حکومت محال قراگی را به مهدیقلی خان قراگی تفویض فرمود تا در اخذ منال دیوان و نظم سرباز آن قبایل مساعی نیکو معمول دارد و او نیز نیکو خدمتی کرد و هزار و دویست تن سرباز قراگی را بانتظام کرده برحسب حکم بلشکرگاه محمد ناصرخان پیوست بالجمله روز پیستم شهر صفر محمد ناصرخان از عسکریه کوچ داده از جانب جنوب شهر آهنک کوه سنگی نمود و از همکام حرکت او تا آنوقت که در کوه سنگی متقام کرد و سالار با پایمردی مردان جنگ و دستیاری توپ و تفنگ با او رزم همیدا د حسام السلطنه بعد از ورود بکوه سنگی محمد ناصرخان را بلشکرگاه خویش طلب داشت و عباسقلی خان سرتیپ را به حفظ و حراست اردوی او بازگذاشت

ذکر فتنه جماعت بابیه در زنجان و طغیان ملا محمد زنجانی و خاتمت کار او

ملا محمد علی زنجانی تلمیذ شریف العلمای مازندرانی بود و سالی چند در مجلس تدریس او حاضر شده بعضی از مسائل فقه و اصول را فراگرفت و خویشتن را یکتن از فحول مجتهدین بشمار داده بازار زنجان شد و در آن بلده رحل اقامت انداخت و چون او را در میان علمای نامی بلند و مقامی ارجمند نبود همی خواست تا خویشتن را شناخته مردمان کند و نام خود را در زبانها سایر کرداند پس در مسائل شرعیه هر سخن که خلاف مشهور و مخالف با جمهور بود اختیار همی کرد و در میان عامه اشتهار همی داد چنانکه وقتی بدین حدیث که شهر رمضان تمام آید بی انکه توثیق و تصحیح حدیث رواداردیا آن را تاویل و تفسیر راست کند همه سال شهر رمضان را سی روز بشمار میگرفت و ازین روی بسیار وقت می افتاد که روز عید فطر را که روزه گرفتن حرام است مردم را بصوم باز میداشت و نیز فتوی کرد که در شریعت اثنا عشریه سجده کردن بر بلور صافی از بهر نماز روا باشد و ازینگونه فتوی فراوان داشت که ذکر آن موجب تطویل باشد در پایان امر چون علمای زنجان و فضلای دیگر بلدان طریقت او را در شریعت اصفا نمودند صورت عقاید او را در حضرت پادشاه مکشوف داشتند و دفع او را بقانون شرع

واجب

واجب شمرد شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی منشور کرد تا او را از زنجان بدارالخلافه طهران کوچ داده در خانه محمود خان کلانتر شهر جای دادند و حکم رفت که دیگر بجانب زنجان سفر نکند. و در ابداع بدعت روادار و از انسوی چون میرزا علی محمد باب هر جا که رسیخته از دین و دولت و شاروی از شریعت و طریقت گمان داشت بجانب خویش دعوت مینمود هم بدستیاری رسل و رسایل با ملا محمد علی ابواب مودت و موالات باز داشت وی نیز چون در طلب کارهای جدید بجد بود و هیچگونه احد و شهادت غلو طبعا مغتنم می شمرد تا بدین امور غریبه مرجع و ملاذ مردم عامه شود لاجرم با باب ابواب مکاتیب باز داشت و کسر قیود شرعیه را اسباب کرمی هنگامه انگاشتند این بود تا آنگاه که شاهنشاه غازی وداع جهان فانی گفت و شاهنشاه منصور بدارالملک طهران درآمد و بعد از چند ماه امیر اصلانخان خال خود را که اتیک آقاسی دربار بود بصوابدید کاردانان حضرت بحکومت زنجان مامور فرمود و منصب اردنگم موسی خان باز گذاشت بعد از ورود امیر اصلانخان بزنجان وطغیان جماعت بابیه در مازندران ملا محمد علی سفر زنجان را بهنگام یافت و اعداد کار فرار کرد و یکروز دقت فروشدن آفتاب عامه مردی بر گرفت و جامه سربازان بپوشید و خویشتن را دیگرگونه ساخته از دروازه شهر بدر شد و راه زنجان بر گرفت و چهل مسافت طریق آن بلده قریب افتاد و ضیع و شریف مردم زنجان او را در اپیک منزل دو دو منزل پذیره گردند و از مواشی خود در قدم او قربان نمودند بالجمله چون او در شمار علما و طلبه علوم بود کاردان دولت در مواخذت او از این فرار مسامحت کردند و او بعد از ورود بزنجان یکتن از داعیان میرزا علی محمد باب گشت و شریعت او را که کاسر و ناسخ قوانین شرعیه بود رواج همی داد و مردم را بشراکت اموال و ازواج یکدیگر شاد همی خواست و گفت چند انکه باب بر تمامت ایخهان دست نیافته است از ایام فترت بحساب شود و هیچ تکلیفی بر مردم نبود و خدای باری بهیچ گناهی کسی را ماخوذ ندارد و مردم زنجان گروهی احمق بودند و سخنان او را بر حق می پنداشتند و جماعتی طمع در اموال و فروج مسلمانان میداشتند لاجرم در مطاوعت و متابعت او میان بستند در زمانی قلیل پیش و کم قریب پانزده هزار کس بر سر خویش انجمن کرد و این قصه کاردان دولت را اصغا افتاد و شاهنشاه منصور بصوابدید میرزا تقی خان امیر نظام از بهر آنکه فتنه زنجان چون با زندران صعب نشود امیر اصلانخان را که بحکومت زنجان مامور بود منشور کرد که ملا محمد علی را ماخوذ داشته بدارالخلافه فرست بعد از رسیدن این حکم بامیر اصلانخان در آن بلده ملا محمد علی بمکنون خاطر او را استشمام کرد و در حفظ و حراست خویش بر اهتمام بفزود و چون از بهر نماز همی خواست بمسجد رفت با ده هزار تن و پانزده هزار تن حی مسافت میمنود و یکروز همینخواست امیر اصلانخان را دیدار کند با یکهزار تفنگچی بسرای او در رفت و هر کار از وی خواستار شد جز بر اجابت مسئول او امیر اصلانخان را قوت کفار نبود و بالجمله روزی چند کار بدینگونه رفت

آغاز فتنه ملا محمد علی زنجانی و مقاتلت او با سپاه سلطانی

یکروز چنان افتاد که یکتن از پیروان ملا محمد علی باعمال دیوان عصیانی کرد و امیر اصلانخان بفرمود تا او را

ماخوذ داشته بجستجو نه افکنند ملا محمد علی چون این بدانست کس بنزدیک او فرستاده پیام داد که انیز مجبوس
از پیوستگان من است بتوانی او را بمن فرست امیر اصلانخان در پاسخ گفت من از بهر آنم که مردم گناه کرده را
کیفر کنم و اعمال بد را بمکافات بدبازدهم تا این شهر نظام نپذیرد و منال دیوانی استخراج شود شما نیز
اینگونه مردم را از در حمایت مباشید و زبان بشفاعت مگشائید که هرگز نزدیک من پذیرفته نخواهد بود ملا محمد علی
ازین سخن خشمناک شد و حکم داد تا مردم را تحشا دی کنند و بتوانی آن زندانی را حاضر سازند از آنطرف
امیر اصلانخان نیز از قصه آگاه شد و بتجهیز سپاه پرداخت دو بهزار مردم شهر که بر طریقت ملا محمد علی بودند
سلاح جنگ برخود راست کردند و هرکس از مردم زنجان را که برکیش ایشان نبود بدست نهب و تاراج دادند
و از شهر اخراج نمودند و در خانهای ایشان از طریف و تلید و سیاه و سفید هرچه یافتند برگرفتند و بازارها را
غارت کردند و آتش در زدند و بسیار خانها را ویران کردند و برگرد خود چندین سنگر برآوردند بالجمله ملا محمد علی
مردم خود را از بهر جنگ بساخت و هریک را بنوید حکومتی و ایالت ولایتی بنواخت حاجی احمد زنجانی را بنیابت
خویش سرافراز کرد و حاجی عبد الله بزاز را محرم راز نمود و حاجی عبد الله خبازرا بوعده حکومت مصر دمساز
ساخت و عبد الباقی تفنگچی را امیر شب کرد و میر سیاره لقب داد و مشهدی سلیمان که عامل جماعت بزاز بود بنیابت
وزارت سرافراز گشت و حاجی کاظم قلتوقی از بهر او دو عراده توپ از آهن بساخت و چند زنبوره نیز بپرداخت
بالجمله ملا محمد علی هریک از مردم خود را بلیقی و منصبی شاد خاطر کرد و برای جنگ حاضر داشت و فرمان او بر
مردم او نیک روان بود چنانکه اگر صد تن را با شمشیر سر ببریدندی کس را سخن نبود مع القصه روز جمعه پنجم شهر
رجب از دو زاویه ساز مقاتلت کرده بجنگ درآمدند و دمان توپ و تفنگ بگشادند چهل تن از طرفین
مجروح و مطروح گشت اسد الله غلام کرجی امیر اصلانخان در میدان رزم بضرب زخم منکر یافت و عبد الله
خواهرزاده حاجی داداش تاجر و پسر سید حسن شیخ الاسلام طارمی بضرب گلوله مقتول گشت و از جماعت
ملا محمد علی مردی که شیخی نام داشت و بدلیری و شجاعت نامور بود دستگیر گشت آقا سید محمد و حاجی
میرابو القاسم مجتهد فتوی کردند و امیر اصلانخان شیخی را بحکم شریعت مقتول ساخت و روز دیگر
ملا محمد علی میرزا رضای سردار و میر صالح سرهنگ را با مردم خود مامور بتسخیر قلعه علیمردان خان ساخت
و این قلعه در میان شهر زنجان معقلی محکم بود بالجمله بقوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته از بهر خویشتن
سنگری سخت بپرداختند و این قلعه را بداشتند تا بعد از قتل ملا محمد علی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را
فرمان کرد که هم امروز امیر اصلانخان را کشته و اگر نه بسته بنزدیک من حاضر سازد او را با
جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد لاجرم میر صالح و مردم او با مداد یکشنبه بر سرخانه امیر اصلانخان
حمله بردند از آنسوی محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علیقلی خان پسر نصر الله خان و مهدیخان خمسه و
بیوک خان پشتکوهی با مردم خود و جماعتی از فراشان امیر اصلانخان بمدافعت بیرون شدند
و در میانه جنگی صعب برفت تا گاه عبد الله بیک کنگاوری تفنگی بگشاد و گلوله آن در مغز میر صالح
سرهنگ جای کرده از پای درآمد جماعت بابیه را از قتل او لغزشی تمام روی داد و بی میل مرام

یورش بردن اصحاب ملا محمد علی بر سر امیر اصلان خان

مراجعت

مراجعت کردند در این جنگ چهل تن از مردم امیر اصلانخان مجروح و هفت روح کشت علیخان پیک طایری و نور محمد فراش نیز بخاک در افتادند اینوقت هر دو لشکر روزی چند از مقاتلت دست باز داشتند و خاطر بر جراحت خویش گماشتند روز پنجم شهر رجب برحسب فرمان صدرالدوله نیمره حاجی محمد حسنخان اصفهانی سرکرده سوار خمسه از سلطانیه وارد زنجان شد و روز دوم ماه شعبان سید علیخان سرهنگ فیروزکوهی و شهباز خان مراغه با دویست تن سوار مقدم و محمد علیخان شاهسون افشار با دویست سوار و کاظم خان برادر محمد باقر خان سرکرده افشار و محمود خان خوئی با پنجاه تن توپچی و دو عراده توپ شش پوند و دو عراده خمپاره روز پنجم شعبان بشهر در آمده در برابر سنگر میرزا فرج الله قلعه ولیمحمد خان سنگر بستند و ساخته جنگ فشدند بالجمله روز پنجم شعبان میرزا سلطان قورخانچی و عبدالله سلطان بطرف سنگر مشهدی پیری نقب در بردند امیر اصلانخان و میرزا ابراهیم خان سرتیپ خمسه و صدرالدوله و شهباز خان و محمد تقی خان و سید علیخان و دیگر سرکردگان و لشکریان بجانب آن سنگر حمله افکندند حسنعلی خان عم بیوکخان طارمی پشکوهی بزخم کلوله نوعلی شکارچی مقتول کشت و جماعتی مجروح افتادند و آن سنگر مفتوح شد و دیگر باره از دو سوی لشکریان روزی چند دست از جنگ باز داشتند و از پس سنگرها بحفظ خویش روزگذاشتند چون این کار بدراز کشید کاردانان دولت برخاطر حملی کردان افتاد و مصطفی خان قاجار برادر کشیکچی باشی را که سرتیپ فوج شانزدهم شقاقی بود مامور نمودند تا مسارعت کرده لشکریان را از مسامحت در تدمیر جماعت بابیه بیم دهد بعد از زور و مصطفی خان جماعتی از لشکر برداشت نهادند که سنگر میرزا فرج الله را بقوت یورش فروگیرند و نقبی بجانب سنگر او حفر کردند شب پانزدهم رمضان یکساعت از آن پیش که سپیده سر برزند مهدیخان با چریک آجرود و عبدالله خان پسر سلیمانخان با چریک اریادی و فوج شانزدهم و سواره مقدم و سواره خمسه و چریک انکوران ساخته یورش شدند و میرزا سلطان و عبدالله سلطان بزیر سنگر میرزا فرج الله نقب در بردند نخستین آتش در نقب زدند و پست تن از جماعت بابیه در زیر خاک هلاک شد و چند تن دستگیر کشت و ازین روی نظر علیخان اریادی بزخم کلوله که بر سرش آمد از پای در افتاد و پنجاه تن از سربازان بمطروح و مجروح کشت و شهباز خان بزخم شمشیر شیرخان جراحتی بزرگ یافته بعد از هشت روز در گذشت و در پایان امر سنگر میرزا فرج الله کشوده شد و جماعت بابیه از آن سنگر بسنگرهای دیگر تحویل کردند و از انسوی از دارالخلافه طهران میرزا تقی خان امیر نظام محمد آقای سپهر حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و قاسم بیک تفنگدار خاصه را روانه زنجان داشت و حکم داد که هرگاه لشکریان ملا محمد علی و مردم او را پس از روزی چند با قید و بند روانه دارالخلافه نسازند مورد هزار گونه نکوهش خواهند بود لاجرم روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان مصطفی خان قاجار با فوج شانزدهم شقاقی و صدرالدوله با سواره خمسه و سید علیخان فیروزکوهی با فوج خود و محمد آقای سرهنگ با فوج ناصریه و محمد علیخان با سوار افشار و نبی بیک یاور با سواران مقدم و جماعتی از مردم زنجان یکبارگی در آمدند و از بامداد تا هنگام

یورش بردن لشکریان بسنگرهای اصحاب ملا محمد علی

نماز دیگر هر دو لشکر رزم همی دادند از جماعت بابیه نورعلی شکارچی و بخشعلی نجارباشی و خداداد و فتح الله پک و فرج الله پک که در شمار شجعان و فرسان بودند با کروهی ازان قبیله بقتل آمدند و از لشکریان نیز نزدیک پنجاه تن عرضه هلاک و دمار گشت در پایان کار ملا محمد علی از مردم خود تفرس ضعفی نمود از پی چاره حکم داد تا بازار زنجان را آتش در زدند لشکریان چون این نظاره کردند خاصه مردم زنجان از جنگ دست بداشتند و خاطر و اطفای نایرگاه شد و جماعت بابیه مراجعت کرده از نو بتجهیز لشکر و تقویم سنگر پرداختند این بود تا روز هشتم شوال محمد خان پیکلربیکی میرپنجه که اکنون او را منصب امیرتومانی است با سه هزار تن لشکر از سرباز شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده خمپاره باتفاق قاسمخان برادرزاده فضلعلی خان قراباغی و جعفرقلی خان یاور خرقانی و علی اکبر سادات خوئی برحسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و هم در آن روز ورود حکم داد تا سرباز ناصریه از جانب محله کلش حمله افکنند و فوج شاهزاده هم شقاقی از سوی دیگر یورش برد فوج ناصریه جلادتی بسزا کرد و جماعت بابیه را لغزشی در کار افتاد ملا محمد علی حکم داد تا مقداری اموال از تلید و طریف در میان لشکریان کیش فراپیش آکندند فوج ناصریه مشغول باخذ غنیمت گشتند و جماعت بابیه فرصت بدست کرده حمله افکندند و پست تن از سربازان را مقتول ساخته لشکریان را از سنگر خویش دفع دادند و این هنگام ملا محمد علی و مردم او را چهل و هشت سنگر محکم بود و در هر سنگر کروهی از لشکر داشت و آن خانها که از پس سنگرها بود بحکم ملا محمد علی به یکدیگر راه کردند تا مردم او بی اینکه آشکار شوند یکدیگر را دیدار توانند کرد و از هر جانب جنگ فراز شود تفنگچیان توانند رسید و اگر سنگری بدست دشمن مسخر میگشت از پس سنگر دیگری می نشستند و این هزیمت را زیانی نمیدانستند و شبها از میان سنگرها فریاد برمیداشتند و عمامهای اثنا عشریه را برمی شمردند و آشکارا بنام و نشان میگفتند محمد خان پیکلربیکی خواست تا مگر برق و مدارا کار کند و این جنگ و جوش را بنشاند باشد که طوفان حرب انگیخته نشود و خونها بیجه نریزد روزی چند خاطر بر مسالمت و مصالحت گماشت و با ملا محمد علی ابواب رسل و رسایل باز داشت و چندانکه اندرز و پند فرستاد هیچ مفید نیفتاد و هم در اینوقت عزیزخان مکری اجودان باشی که بسفارت ایران و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مامور بود چنانکه بشرح مذکور خواهد شد وارد زنجان گشت وی نیز بدان شد که این مقاتلت و مناطحت را بمسالمت و مصالحت اندازد لاجرم چند تن از مردم ملا محمد علی را که در لشکرگاه محبوس بودند رها ساخت و ملا محمد علی را به پیغامهای فریبنده و سخنان نرم بنواخت و همچنان میرزا حسنخان وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیر نظام که این هنگام از آذربایجان طریق طهران می پیمود وارد زنجان گشت او نیز بدست مردم چرب زبان و مکاتیب دلفریب ملا محمد علی را استمالت کرد و از مقاتلت نتوانست باز داشت لاجرم دیگر بار میزان حرب زبانه زدن گرفت و از دو رویه مردان کار زار بکیر و دار درآمدند میرزا عبدالله وکروهی از لشکریان بسنگر ملا برات و سنگر ملا ولی نقب در بردند عزیزخان اجودان باشی در کنار برجی که بر سنگر ملا ولی و سرای ملا محمد علی مشرف بود با یستاد و فوج

رسیدن محمد خان پیکلربیکی با جماعتی از لشکریان از دارالخلافه طهران

ناصریه جنیش کرد و فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی بدو ایشان آهنگ یورش نمودند فوج مخبران سنگر
خانه ملاولی را فروگرفته پنج تن در زیر نقب بدرود جان کرد و پسر عبدالباقی زنجانی کرفتار شد عزیزخان
حکم داد تا او را نیز بقتل آوردند در اینوقت فوج شانزدهم شقاقی ورمد و فوج ناصریه تقاعد بی
ورزیدند و کار مقاتلت بمخالمت پیوست عزیزخان خشمناک شده ابوطالب خان را که دران فوج حکومتی
داشت حاضر ساخت و او را بزخم تازیانه چندان زحمت کرد که بهم هلاکت یافت و هم در پایان کار بشفاعت
امیر اصلانخان رها گشت و همچنان چون از صدرالدوله و سید علیخان فیروزکوهی و مصطفی خان قاجار
سرتیپ فوج شانزدهم جلادتی معاینه نگشت کاروران دولت رنجیده خاطر شدند و صدرالدوله را
معزول ساخته سرتیپی سوار همه را بفرخ خان پسر یحیی خان تبریزی تفویض نمودند و فرخ خان روز
چهارم ذیقعده الحرام وارد زنجان شد از قضا هم در آنروز جنرفوت پدر او یحیی خان را از دنبال او بدو
آوردند سه روز بسوگواری پدر بنشست و آنگاه مردانه بجنگ بپیوست و هم در اینوقت علیخان پسر عزیزخان
اجودان باشی سرهنگ فوج چهارم تبریز با فوج خویش و حسنعلی خان سرتیپ کروس با فوج کروس
و محمدمراد خان بیات با فوج زرندازراه برسیدو اینجملکار محاصره راسخت کردند و ازمیان شهر راهی
برای فرار محصورین باز نگذاشتند تا اگر در کرمکاه جنگ از کرده پشیمان شوند از کوچه سلامت توانند پیرون
شد چه آنگاه که مردم بیچاره شوند ناچار از جان بگذرند و کارهای سخت بدست مردم از جان گذشته سهل
برآید مع القصه آتش حرب افروخته کشت و آلات ضرب افراخته آمد مردم ملا محمد علی زن و مرد ساز
نبرد طراز او دند و کار جنگ را بساز کردند و بسیار وقت یکی از خانهای خود را با موال فراوان انباشته
میکردند و بدان خانه ثقبها مینهادند و عمدا هزیمت میشدند تا سربازان بطمع مال بدانجا نه در میرفتند
ناگاه تفنگهای خود را ازان ثقبها کشاده میداشتند و جماعتی از سربازان را بخاک می افکندند مسموع شد
که دختری که بسال افزون از پانزده و شانزده نبود در چند سنگر زحمت لشکری برد و تفنگهای ایشان را
با سرب و بارود انباشته میساخت و بدیشان می سپرد و هم دران کرمی کارزار خطی از میرزا تقی خان
امیرنظام بفرخ خان پسر یحیی خان رسید بدین شرح که شنیده ام درین رزمکاه نیکو خدمتی کرده چون از
این سفر باز آئی تو را پاداشی لایق خواهم کرد و مکانتی بسزا خواهم نهاد فرخ خان ازین مکتوب دیگر
گون شد و خواست تا خدمتی بزرگ از ین تقدیم کند و هم در اینوقت از انسوی در شب پانزدهم
ذیحجه الحرام از میان لشکر ملا محمد علی علیقلی خان پسر نصرالله خان همسه و کربلائی شعبان و چند تن
دیگر نزدیک فرخ خان آمدند از درحیلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازه قزوین راهی
دانیم که ترا با چند تن مرد سپاهی بی زحمت تا خانه ملا محمد علی در بریم و او را مغافصة گرفتار تو سازیم
اینک وقت مابت کار او را با صد تن از مردم او دست بکردن بسته با تو سپاریم بشرط آنکه این سخن را
چون جان خویش مستور داری چه اگر این راز از پرده بیرون افتد این کار بر ما و نشود فرخ خان کرجوانی
ناجرب و همه تن طمع و طلب بود این سخنان را باور داشت و صد تن سوار برداشته باتفاق

رسیدن فرخ خان پسر یحیی خان زنجان و قتل او بدست ملا محمد علی

علیقلی خان و کربلائی شعبان راه برگرفت جماعت بابیه که ازین راز آگاه بودند چند سنگر راتهی ساخته گذاشتند تا فرخ خان و مردم او چندان پیش تاختند که مجال فرار از بهر ایشان محال بود ناگاه مردم ملا محمد علی از چار جانب در آمده ایشان را در پرّه انداختند و هدف گلوله ساختند زمانی دیر برنیامد که فرخ خان با دوازده تن از سواران او زنده دستگیر نمودند اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که سخت طریقت باب داشتند واز کیش او بازگشت کرده بتبریز یک امیر اصلانخان گریخته بودند و این هنگام با فرخ خان میرفتند نیز گرفتار شدند مردم ملا محمد علی فرخ خان و اسمعیل بزرگ و کوچک را زنده نزد ملا محمد علی بردند و سواران را سر برکرفته سرهای ایشان را در قدم او افکندند ملا محمد علی از درخشم بدیشان نظاره کرد و نخستین با اسمعیل بزرگ و کوچک گفت هرکه از حجّت خدای روی بگرداند خدای او را مبغوض گیرد کشاند آنگاه فرخ خان را بدشنام برشمرد و فرمان کرد تا آتشی بزرگ برافروختند و آهن پاره چند در میان آتش تافته کردند و باحدیده محکمه یکصد و چهل جای بدن او را زحمت کی دادند و گوشت بدن او را با آهن گداخته همی باز کردند آنگاه سر فرخ خان و سر اسمعیل بزرگ و کوچک را از تن دور کرده بیاد امیر اصلانخان و محمد خان پکلربیکی میان لشکرگاه درانداخت و در آن جنگ خانبابا خان با خاصّه فوج خاصّه نیز بزخم گلوله تباه گشت و چندتن دیگر از اعیان سپاه بخاک راه افتاد و ملا محمد علی حکم داد تا جد ایشان را بآتش بسوختند

مامور شدن کردهی از سپاهیان بزنجان بفرمان شاهنشاه ایران برای دفع ملا محمد علی و اصحاب او

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت جماعت بابیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد سخت غضبناک شد و فرمان کرد تا بابا بیک یاور باد و عراده توپ هیجده پوند و چهار عراده توپ دوازده پوند و جماعتی از صاحبان مناصب توپخانه راه زنجان پیش داشتند و برحسب حکم کارداران دولت رزم جماعت بابیه را تصمیم عزم دادند و ازدارخلافت کوچ بر کوچ طی مسافت نموده وارد زنجان شدند بعد از ورود ایشان بزنجان تمامت لشکر از بهر یورش بخیش آمد و از چار جانب اطراف سرای ملا محمد علی را حصار دادند فوج کروس بسوی قلعه علیمردانخان که معقلی محکم بود و بتگتاز شدند و فوج چهارم بسمت خانه آقا عزیز که قریب سرای ملا محمد علی بود حمله افکندند و دیگر فوجها هریک طریق شکری گرفتند و ازان هنگام که آفتاب سر برکشید تا آنگاه که در مغرب ناپدید شد آتش جدال افروخته بود و از گرد و دخان روی جهان تیرگی داشت ظلمت جهان بگرفت و اجل دندان بنمود و نخستین فوج کروس تعویت یورش قلعه علیمردانخان را فزون گرفتند و هرمال که از مردم بغارت برده در انجا انباشته داشت لشکریان بغنیمت بردند و فوج چهارم نیز خانه آقا عزیز را بغلبه در رفتند و باخاک پست کردند و دیگر فوج خاصّه از جانب دروازه همدان بکاروانسرای سنگ که محکمه استوار بود یورش دادند اگرچه سلطان فوج و بسیار کس از سربازان مطروح و مجروح افتادند لکن از پای ننشستند چندانکه بدان کار و اندازه یافتند و در آن جنگ بیست تن از دلیران اصحاب ملا محمد علی زنده دستگیر شد و ایشان را بحکم امیر اصلانخان

یورش بردن لشکر و شکسته شدن اصحاب ملا محمد علی

در کنار برج ذوالفقارخان سربرگرفتند بعدازین فتح لشکر ملامحمدعلی ضعیف شد و در همان شب پست و پنج تن ازشناسنگان اصحاب ملامحمدعلی ازجانب دروازه قزوین طریق فرار برداشتند ازجمله ایشان بنجفقلی پسر حاجی کاظم آهنگر بود که توپ از آهن بساخت دیگر حیدر نقال بود که خود با پنجاه تن مرد مبارز برابری داشت دیگر مشعلی شکارچی و میرشب که میرسیاره لقب داشت بالجمله پست و پنج تن ازینگونه مردم تابطارم بگریختند و ازانجا بازشده بدینج درآمدند مردم دینج متفق شدند و ایشان را ماخوذ داشته بزنجان آوردند امیراصلانخان و سران سپاه مشعلی شکارچی و بنجفقلی آهنگر را بقتل آوردند و دیگران را بحبس خانه درانداختند تا آنگاه که بر ملامحمدعلی و مردم او غلبه جستند آنگاه حکم دادند تا ایشان را نیز سربازان نیزه پیش کردند از پس این واقعه کار بر ملامحمدعلی صعب افتاد و خود همه روزه صلاح جنگ برخود راست کرده باتفاق مردم خود زرم میداد و روزی چنان افتاد که لشکریان بنجانه او حمله بردند و یورش همی دادند و ملامحمدعلی چون مردان کار آزموده بپیچ و راست همی تاخت و زرم همی ساخت درین حرکات حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبدالله خبازکه بامید حکومت مصر زنجان مساز بود بزخم کلوله از پای درآمدند و نیز تفنگی بازشده کلوله آن بر بازوی ملامحمدعلی آمد و خرد و درهم شکست اصحاب او جنبش کردند و او را از خاک برگرفته میان سرای در برده و جراحت او را از عامه مردم پوشیده داشتند و همچنان بکار مقاتلت و مبارزت استوار بودند تا آنکه خانه ملامحمدعلی بزخم کلوله توپ و خمپاره باخاک پست شد لشکریان نتوانستند بدانجا در روند و ملامحمدعلی را ماخوذ دارند مع القصه پس ازهفته که بدان زخم بجهان دیگر خواست رفت مردم خود را انجمن کرد و گفت من بدین زخم ازجهان میگذرم شما بعدازمن پریشان خاطر مباشید و با دشمن استوار رزم دهید همانا پس ازچهل روز زندگی از سر خواهم گرفت و سرازخاک بدرخواهم کرد و لاجرم چون جان بداد او را باجامه که در بر داشت باخاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند پس از هلاکت او میرزا رضای سرآ او و حاجی محمدعلی و حاجی علی شیرازی که مجروح بود و بدان زخم درگذشت و سلیمان بزازکه وزیر ملامحمدعلی بود و دین محمد که پسر او را ایخانی لقب بود و حاجی کاظم قلتوقی کمتوبی با میراصلانخان و محمدخان پیکدلی نگاشتند که اگر ما را بسیجان امان دهید دست ازین جنگ و جوش بازداریم و نزدیک شماشتابیم امیراصلانخان نیک اندیشه کرد که اگر بکشش و کوشش بر انجماعت غلبه جوید کرد هی از سربازنیز سربسر اینکار خواهد کذاشت و همچنان در شریعت قتل آنجماعت را واجب میدانست پس خدیعت با ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آنجماعت را اطمینان خاطر فرستاد و ایشان از سنگرهای خود بیرون شده بلشکرگاه آمدند و مکشوف داشتند که ملامحمدعلی بمرده و جسد او را در سرای او بخاک سپرده اند در ینوقت امیراصلانخان و محمدخان و سران سپاه آسوده خاطر بسرای او در رفتند و جسد او را از خاک برآورده ریسمانی بر پایش استوار کردند و سه روز در کوچه و بازار شهر زنجان بخاک و خاره بکشیدند و اموالی که از مردم بغارت آورده در سرای او بازداشته بودند غنیمت لشکریان گشت و از پس آن سه روز شیپور حاضرباش زده از هر فوج صد تن سرباز حاضر شده صف برکشید و صد تن از جماعت بابیه را بفرمان

زخم یافتن ملامحمد علی و میدان مبارزت و هلاک شدن او بدان جراحت

نیز پیش مقتول ساختند حاجی کاظم قلتوقی و شهمدی سلیمان بزاز را بدان خمپاره بسته آتش در زدند چون
اینخبر معروض درگاه شاهنشاه افتاد برحسب فرمان قاسم بیک تفنگدار مامور بسفر زنجان شد و منشور ملاطفت
بسران سپاه و عموم لشکریان آورد و محمدخان بیگلربیگی نیز اجازت مراجعت یافته بجانب دارالخلافه
شتافت و امیر اصلانخان از پس او پسر رضای سردار و حاجی محمد علی و حاجی محسن جراح و چندتن دیگر از
مردم ملا محمد علی را بدست آورده سفر طهران را پیش داشت و ایشان را با خود کوچ داد بعد از ورود بدار
الخلافه بصوابدید میرزا تقی خان میرزا رضا و حاجی محمد علی و حاجی محسن عرضه هلاک و دمار شدند و دیگران
محبوس گشتند و از پس آن مردم غوغا طلب را در تبریز بدست آویزامر یکدیگر از نو پدید گشت بازار شور و شر
روائی گرفت بدین شرح همانا در صفحه شهر تبریز میدانی است که آنرا میدان صاحب الزمان گویند و
در پایان میدان بقعه ایست که بقعه صاحب الامر خوانند و مردم آن بلده بدانند که در روزگار ما تقدم
یکتن از بزرگان طریقت در خواب دیده که در بیداری آنحضرت را در آن مقام بگذاشتن نماز گزیده اند
و مردم تبریز چون اصغای این قصه کردند حشمت آن مقام را بداشتند و آن عرصه را میدان صاحب الزمان
نام کردند و جعفرقلیخان دنبلی که شرح حالش از پیش در تاریخ دولت قاجاریه مرقوم افتاد در آنجا
بنیان بقعه کرد و از کاردارن دولت ایران خادم و متولی گماشته آمد و مردمان بیشتر در لیالی جمعه طریق
آن بقعه سپردند و اسعاف حاجت را قربانی و روشنی کردند این بود تا این هنگام چنان افتاد که یکتن مرد
قصاب کاوی بمذبحی که در آن میدان کرده اند در برد تا ذبح کرده باشد چون قصد بستن گاو کردند گاو
آن کاوجنبشی کرد و خویش را برهانید و از انجا شتاب زده بدهلیز بقعه صاحب الامر در رفت و بخفت
مرد قصاب نیز شتاب کرفت و خواست تا در میان همان دهلیز خون گاو بریزد چون دست بگاو یازید
گاو از پای در افتاد و چند قطره خون از بینی او برفت و جان بداد و همچنان گاو از انجا فرار کرده بخانه
میرزا حسن متولی آن بقعه در رفت مردمان از این حدیث شگفت بدان کردآمدند و نقاره و کرنا که از
به زینت آن شهر بودند بدان مقام حمل دادند و روزی چند کرت همی بنواختند و تمامت بازار و حجرات
آن شهر را بزینت کردند و چراغدانهای بلور افروخته داشتند و بزرگان شهر از بذل دینار و درهم
و قربانی گاو و غنم خودداری نکردند و از هر دیه و قصبه و بلدان دور و نزدیک از بهر زیارت آن مقام
زن و مرد بانبوه رسیدند چندان غوغا برخاست که عقلای بلد از ازدحام و اقتحام عوام دران مقام
در بیم شدند که مبادا از ان جنبش و شورش فتنه حدیث شود که اصلاح آن نتوان کرد و محمدرضاخان
قراداغی که این هنگام وزارت آذربایجان داشت بدستیاری چندتن از علمای شهر مردم را از ان
غوغا بازنشاندند هم در این وقت سلیمانخان افشار برحسب حکم کاردارن دولت ایران برای انجام امر
میرزا علی محمد باب رسید چنانکه در جای خود بذکر رمیشود و اندیشه مردم دیگرگون گشت و ازین طلب

ذکر فتنه تبریز و غوغای عامه

وتعب دست بازداشتند

سفر کردن عزیزخان سردار کل عساکر منصوره بفرمان شاهنشاه منصور بایروان برای تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه

ولیعهد دولت روسیه الکسندر پسر امپراطور آن ممالک نیکولای برای نظم حدود و قفقاز و مملکت گرجستان
بسیج سفر ایروان کرد و چون این خبر در حضرت شاهنشاه ایران سمر گشت کارداران دولت چنان صواب
شمردند که بمقتضای استحکام دوستی و موالفت جانبین یکتن از شناختگان درگاه را بنزد یک ایلچی
دارند تا در تشیید مبانی محبت تجدید نظری کند و قواعد صدق و صفا را از نو تقویم دهد بصوابدید میرزا
تقی خان امیر نظام قرعه این فال بنام عزیزخان اجودان باشی که این زمان سردار کل عساکر منصوره است
برامد لاجرم ملک الملوک عجم بگقطعه نشان تمثال همیون خویش را که اساس از زر ناب و ترصیع از الماس
خوشاب داشت با یکرشته حمایل آسمان گون که خاص مرتبت ولایت عهد است بتشریف ولیعهد دولت روسیه
اورا سپرد و منشوری نیز از زر مهر و خلعت مسطور داشته بدو داد و فرمان کرد تا بسیج سفر کرده را
برگیرد و نیز چند تن که تقویم مهمات سفارت را توانند کرد با او همراه داشت و اسمعیل خان خزانه دار نظام
نایب اول سفیر دولت شده حامل هدیه و تحف میرزا تقی خان از برای فرزند فقرای مملکت گرجستان گشت
مع القصه عزیزخان از دارالخلافه طهران بیرون شده تا بلده زنجان براند و در انجا روزی چند برای دفع
فتنه ملا محمد علی بماند چنانکه مرقوم افتاد و از شهر زنجان کوچ بر کوچ تا بکنار رود ارس طی مسافت کرد
و چون وزیر مختار دولت روسیه که مقیم دارالخلافه بود از پیش سفارت او را اعلام داده بود از جانب
کارداران روسیه مهماندار عزیزخان بکنار رود ارس برسید و هر تشریف که در توقیر سفیر دولت متبوعه برسانند
برسانید و در هر منزل و مقام مهمان پذیر گشت حکام بلدان و امصاری که در عرض راه جایگاه داشتند
هیچ دقیقه از طریق تعظیم و تکریم او فروگذاشتند از نیکو نه علی طریق کرده هشت روز قبل از ورود ولیعهد دولت
روسیه وارد ایروان گشت و در زمان حاکم ایروان باتفاق صاحبان مناصب نظام بمنزل عزیزخان
شتافته یکدیگر را دریافتند و هم دران شب حاکم ایروان عزیزخان و همراهان او را بسرای خویش از
بهر ضیافت دعوت کرده و روز دیگر اسمعیل خان نایب اول روانه تفلیس شد و هدیه میرزا تقی خان را
بفرمانفرمای گرجستان برد و شش روز این سفارت را بخدمت برده بایروان مراجعت کرد و روز
هشتم ورود عزیزخان اجودان باشی ولیعهد دولت روسیه وارد ایروان گشت و دو ساعت بعد از
ورود ایشیک آقاسی و اجودان خاصه خود را با کالسکه مخصوص نزد عزیزخان فرستاده او را طلب
داشت و او با لقاق ملتزمین سفارت حاضر حضرت ولیعهد شده مکانتی بسزا یافت مثال مبارک دشامل
همیون و حمایل میمون را بدست خویش ولیعهد را بسپرد و او در اخذ این اشیا تکریمی لایق مرعی داشت و از همان
عزیزخان اجودان باشی یک یک پرسش نمود و هریک را جداگانه تفقدی فرمود و بعد از مراجعت اجودان باشی
بسرای خویش گمینیاز بهبودوف را که از شناختگان حضرت بود از قبل خود بنزد یک او فرستاد تا او را
دیدار کرده و از مراتب مهر و خلعت ولیعهد شرحی کافی اظهار نموده و اشخاص سفارت را هریک علیحده
جداگانه بداد و جواب منشور شاهنشاه منصور را نیز بستاند بالجمله چون اجودان باشی کار سفارت بدرستی
بخدمت بردطریق مراجعت گرفته بجانب تبریز کوچ داد و بعد از ورود به تبریز اسمعیل خان را برای

باز پرسس حال افواج مراغه بدان بلده کسیل داشت وخود فوج خاصه و فوج بهادران و فوج چهارم را عرض
داده روانه دارالخلافه گشت در روز اول خمسه مستوفیه بتقبیل سده سلطنت مفتخر گشت

قتل میرزا علی محمد باب در بلده تبریز بدست عوانان دولت بفتوی علمای شریعت

چون فتنه ملا محمد علی زنجانی معروض درگاه سلطانی افتاد میرزا تقی خان امیر نظام حاضر حضرت
شاهنشاه ایران شده زمین ببوسید ومعروض داشت که هنوز اراضی مازندران وزمین شیخ طبرسی
از آلایش خون جماعت بابیه لعلکون است وبسیار از لشکریان در آن زرمکاه تباه کشتند با این همه
اینک در زنجان ملا محمد علی فتنه دیگر طراز کرده وجنگ وجوش دیگر باز آورده چندانکه میرزا
علی محمد باب زنده باشد اصحاب او از پای نخواهند نشست هر روز کیتن از مردم او سر از بلدی
بدر خواهد کرد و خون جمعی را هدر خواهد ساخت بهتر آن هست که باب را بمعرض هلاک دو مار کشانند وبکباره
این فتنه را بفشانند ملک الملوک عجم فرمود این سخن بسیرون حصافت عقل نیست لکن نخستین این خطا
از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد تا او را بی اینکه بدارالخلافه در او رند و مردمانش دیدار کنند از کیسوی
طریق طهران بچهریق فرستاد و محبوس بداشت مردم عامه گمان کردند که او را علمی و علامتی یا کرامتی
و کرامتی بوده است پس مردم جاه طلب او را بوصول منی سبب دانستند و باغوای جهال میان ببستند
اگر میرزا علی محمد باب را ساخته بود تا بدارالخلافه در اید و بهر جا که خواهد سکون نماید تا مردمان او را
نظاره کنند و طریق محاوره و مناظره سپرند بر همه کس مکشوف می افتاد که او را هیچ معروف
نیست و در هیچ علم او را بر علما شرافتی نبود و در هیچ عمل او کرامتی بدیدار نکرد و لاجرم چون کیتن از
مردم فرومایه نیز نیست بلکه به پریشانی دماغ و آشفتگی مغز سمر میکشت و خون جمعی از سپاه و رعیت
کماه ضایع نمی شد میرزا تقی خان عرض کرد که سخن جز این نیست که شاهنشاه فرماید لکن امروز قضا تیر
برنشان زده است و کار شدنی شده است جز اینکه او را دفع دهیم و این فتنه را قلع کنیم چاره بدست
نیست بالجمله بصواب دید میرزا تقی خان سلیمانخان افشار بجانب آذربایجان رهسپار گشت و فرمان رفت
که حمزه میرزای حشمة الدوله که این هنگام حکومت آذربایجان داشت باب را از قلعه چهریق آورده سالک
طریق فادار دبعد از ورود سلیمانخان به تبریز حمزه میرزا کس بشتاب فرستاد تا باب را از چهریق بدان
بلده کوچ دادند و بمیرزا حسن وزیر نظام سپرد تا بسته بدارد و او را در آذربایجان دوتن مرید شناخته
بود نخستین سید حسین یزدی که همچنان باتفاق باب در زندانخانه چهریق میزیست او را نیز به تبریز آوردند
و آن دیگر ملا محمد علی رئیس آقا سید علی زنوزی که در تبریز محبوس بود و در مدت حبس او آقا عبدالله
برادرش که یکتن از بازرگانان تواناگراست چندانکه او را پسند واند زر گفت که این عقیده با طاء را
بگذارد و مفید نیفتاد تا آنگاه که باب را با سید حسین حاضر کردند اینوقت حشمة الدوله فرمود تا علمای بلد بخانه
شوند و با باب سخن آغازند علما در پاسخ گفتند بسیار وقت عقیدت باب سنجیده اید و قتلش واجب
افتاد دیگر چرا سخن بدراز باید کشید و کوش بترهات او فراز باید داشت حشمة الدوله چون کراهت

خاطر علما را باز دانست شباهنگام باب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن وزیر نظام و حاجی میرزا آقاسی
پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمانخان افشار را نیز طلب داشت و ران مجلس حاجی میرزا علی از معضلات
احادیث سخنی چند پرسید و باب از جواب عزیمت کرفت آنکاه حشمة الدوله کفت شنیده ام که تو خاطر
خویش را مهبط وحی آسمانی دانی و قرآنی از خویشتن برمردمان قرائت کنی اکر چنین است از بهر این چراغدان
بلور داعی باشش تا آیتی فرود شود میرزا علی محمد باب بی هول و هراس پاره از آیت نور را با برخی
از آیت ملک مختلط کرده مهملی بساخت و برخواند حشمة الدوله فرمود تا آن کلمات را بنکاشتند آنکاه باب را
کفت این آیت وحی آسمانیست کفت بلی فرمود هرکز وحی از خاطر فراموش نشود کفت چنین باشد پس
فرمود این آیت را اعادت کن چون باب دیکر بار قرائت کرد دیکر کونه بود مع القصه از بیم آنکه اکر او را
پوشیده مقتول سازند بعید نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی اختیار
کرده است و باین امید که دیکر بار ظاهر خواهد کشت و اظهار دعوت خواهد نمود از پای ننشیند و دست
از فتنه باز ندارند کارداران دولت چنان صواب شمردند که او را در میان شهر و بازار سیر دهند تا تمامت
مردمان او را نظاره کنند و باز دانند لاجرم جماعتی از اعوانان حمزه میرزا میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی
و سید حسین یزدی برداشته نخستین بخانه حاجی میرزا باقر آوردند و عامه خلق از تفاسیش بودند باب
در خدمت او عقیدت خویش را پوشیده داشت پس او را بخانه ملا محمد مامقانی بردند و در انجا نیز باب عقاید
خود را مخفی داشت و دست عجز و استیمان بر دامن ملا محمد زد ملا محمد کفت الآن وقد عصیت قبل پس او را
بخانه آقاسید زنوزی تاختند و این هر سه تن بر قتلش فتوی راندند اینوقت سید حسین هراسناک شده
توبت و انابت همی جست با او کفتند خیره در روی باب در افکن و او را لعن میکن تا ازین بند رها شوی او
چنان کرد و رها شد و دیکر باره در دارالخلافه با سلیمانخان پسر یحیی خان متحد شد و در فتنه بابیه مقتول
کشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد لکن ملا محمد علی هیچ از عقیدت خود باز نکشت نه و زن و فرزند
و اطفال خود را احاضر کردند تا مکر برایشان بخندد و ازین کرداز نا بهنجار باز آید مفید نیفتاد
و خواستار شد که مرا نخست بکشید و انکاه قصد باب کنید بالجمله همچنان ایشان را از میان کوی و بازارها
عبور داده بمیان میدان تبریز آوردند روز دوشنبه پنجم و هفتم شهر شعبان باب را با تفاق
ملا محمد علی بحکم حمزه میرزا بر نشان بستند و جماعتی از سربازان فوج بهادران را که بر کیش بصاری بودند
حکم دادند تا او را هدف کلوله سازند سربازان چون بسیار وقت فتنه اصحاب باب را در بلدان و
امصار اصفا نموده بودند از قتل او کراهتی داشتند و تفنکهای خود را از فراز و فرود و یمین و شمال باب
چنان کشادند همیدانستند که او را آسیبی نرسد درین کرت ملا محمد علی مرید او مقتول شد و او از باب
استوارتر بود زیرا که وقتی جراحت یافت روی با باب کرد و کفت آیا از من راضی هستی مع القصه درین
واقعه از قضا کلوله از تفنکی باز شده بریسمانی آمد که دست باب را بدو بسته بودند و باب را شده
فراکرد و خویشتن را بحجره یکیتن از سربازان در انداخت و این کرکیتن او از قوت شریعت بود

زیرا که چون کلوله بر ریسمان بند او آمد او را کشت اگر سینه خود را کشاده میداشت و فریاد برمی آورد که
ایگروه سربازان و مردمان آیا کرامت مرا ندیدید که از هزار کلوله یکی بر من نیامد بلکه مرا از قید و بند رها
ساخت همانا دیگر هیچکس بدو کلوله رها نمیکرد و هم دران میدان زنان و مردان درگرداو انجمن میشدند
و غوغا برمیداشتند خدای خواست تا حق از باطل پدید کند و این شک و ریب از مردم بگرداند بالجمله چون
سربازان کریختن او را نگریستند دانستند که او را قدری و مکانتی نباشد و باندازه یکتن از جهال قوم که
بگیش او رفته اند بر بلا صبر نتوانند پس قوچ علی سلطان بادل قوی و خاطر آسوده بدان حجره در رفت و او را
ماخوذ نموده چند قفا بزد و برنشان بداشت و این کرت بی هول و هرب هدف کلوله اش ساختند و
جسدش را روزی چند در میان شهر بهر سوی کشیده آنگاه در پیرون دروازه دراندا ختند و خورد
جانوران ساختند و هم در امسال محمد حسن خان سردار ایروانی حکومت یزد یافت و آقاخان ایروانی را
که یکتن از خویشاوندان او بود به نیابت حکومت خویش بیزد فرستاد بعد از ورود آقاخان بسیزده جمعی از
اشرار چنانکه از این پیش مرقوم شد در حبس علیخان و محمد ابراهیم خان یزدی می بودند اشرار را با آقاخان سپردند
و خود راه دار الخلافه برگرفتند این هنگام محمد پسر عبدالله که در خانه حاجی محمد کریم خان پناهنده بود بیرون
شد و دیگر باره اشرار بلد را درگرد و خود انجمن کرد و سر بخود سری برآورد روز دوم ورود آقاخان نایب
الحکومه حسین نداف که از تبعه محمد بود با شخصی از ملازمان نایب الحکومه درآویخت و او را زخمتی کرد آقاخان
کس بفرستاد و حسین را حاضر کرده حکم داد تا او را باطناب خفه کردند و جسد او را از دار الاماره بیرون
داد و محمد چون این بدانست با جماعت خود جنبش کرد و بسرای آقاخان حمله برد نایب الحکومه را چون نیروی
مقاتلت او نبود بمیان ارک گریخت و اموال و اثقال او بغارت رفت بالجمله هفت روز قلعه ارک را نیز بحاصره
داشتند و روزگار آقاخان بصعوبت میگذرانید خوانین یزد چون این بدیدند چنان کردند که در حضرت کارداران
دولت آلوده عصیانی شوند ناچار سلاح جنگ برتن راست کرده با تفاق آقاخان با محمد مصاف دادند
چندانکه او را قوت درنگ نماند با سیصد تن از مردم خود طریق فرار گرفته از شهر بیرون تاخت جمعی
از مردم شهر و ملازمان آقاخان از دنبال تاختن برده دوازده فرسنگ طی مسافت کردند و در قریه
ده شیر بدو رسیده جنگ به پیوست و مدت سه ساعت رزم داده پست و پنج تن از اشرار دستگیر
شدند و برخی مقتول آمدند بقیة السیف طریق هزیمت گرفته باطراف کوه و دشت پراکنده گشتند محمد عبدالله
بعد ازان کارزار نیمشبی بنهانی وارد شهر یزد شد و در خانه یکتن از دوستان خود مخفی گشت و چندان
نپود که آقاسید یحیی که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از دار الخلافه طهران بیزد آمد و داعی شریعت
میرزا علی محمد باب گشت این وقت محمد عبدالله بیرون شده بدو پیوست و دیگر باره سه روز با نایب
الحکومه مصاف داد و در آن سه روز از برخم کلوله جراحت یافت و پشت با جنگ داده بخانه یکتن
از مردم خود در رفت و همچنان بنهانی میزیست بالجمله شش تن از مردم او بدست آقاخان گرفتار شدند
و حکم داد تا ایشان را بدهان توپ بسته آتش در زدند و آقاسید یحیی چون کار بر مراد نیافت از یزد

ذکر حکومت محمد حسنخان سردار ایروانی در یزد

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

آنهنگ مملکت فارس نمود اما محمد بیوفا از غم او بهبودی گرفت و آقاخان از نیابت حکومت معزول شد و شیخعلی خان عمزاده محمدحسن خان سردار بجای او منصوب گشت و شیخعلی خان بعد از ورود بیزد محمد عبدالله را مطمئن خاطر ساخت و او را خلعتی فاخر بفرستاد و روز سیم ورود چون محمد خواست از سرای شیخعلی خان بدرشود یکتن از ملازمان او محمد را بخوان خویش دعوت کرد و او را بمنزل خویش فرود آورده بنشیمن فرمود و بعد از نشستن محمد اسمعیل نامی که یکتن از غلامان ایروانی بود ناگاه خنجر خود را کشیده بر شانه او فرود آورد و در زمان یکتن دیگر تفنگ خویش را بر سینه او بگشاد و جهان را از وجود او بپرداخت بعد از قتل او کاران بلده منظم شد و مردمان برآسودند و هم در امسال حاجی میرزا آقاسی شب جمعه دوازدهم شهر رمضان در عتبات عالیات ازین سرای فانی بجهان جاودانی سفر کرد و یکهفته از آن پیش که وداع زندگانی کوید مردمان را از شب وفات خویش آگهی داد با اینکه هنوز تندرست بود و سخن او راست آمد و انیعنی از براهین متواترات گشت چه بسیار از مردم ایران و برزیادت اهالی انگلستان که این سخن از وی اصغا نموده بودند ما را القا کردند

وفات حاجی میرزا آقاسی در عتبات عالیات

ذکر حکومت غلامحسین خان سپهدار در اصفهان و فتنه اشرار آن بلده و دفع ایشان

چون کارداران دولت خراج اصفهان را بیرون ضبط سلیمانخان خان خانان یافتند او را حاضر درگاه نمودند و برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اصفهان با غلامحسین خان سپهدار تفویض یافت و او محمدحسین خان خلج را به نیابت خویش از پیش بفرستاد و بعد از روزی چند خود نیز از دارالخلافه راه برگرفت و روز چهاردهم شهر رمضان وارد اصفهان شد و آن بلده را منظم گردانید پس آنگه ماه روزه سپری شد از قضا یکروز میرزا سید محمد که امام جمعه و جماعت اصفهان بود بمسجد شاه درآمده نماز بگذاشت در نوقت یکتن از اصحاب او را در باب مسجد با سربازی آغاز مخاصمت رفت و سر و مغز یکدیگر را کوب دادند زمانی برنیامد که از جانبین مدد برسید و عدد فراوان شد و غوغای عامه ازان هنگامه بلند آوازه گشت چون امام جمعه این بشنید از مسجد بیرون شتافت تا آن آتش فتنه را بنشاند و مردم خویش را از آلایش عصیان برهاند سربازان حشمت او را نگاه نداشتند و او را قصدی و مکانتی نگذاشتند امام جمعه خشمگین شده عنان برگردانید و بسرای سپهدار شتافته حکایت بازگفت و از کسر حشمت خود شکایت آغاز کرد و در پایان امر سخن بران نهاد که فردا بگاه سپهدار بمیدان شاه آید و سربازان را بدین گناه کیفر کند امام جمعه ازان خشم و غضب بنشست و برخاسته بسرای خویش شتافت مردم غوغا طلب خاصه احمد میرزا که از سوی مادر بنسب با سلاطین صفویه پیوسته و برادرانش چون این قصه را اصغا کردند دل بران نهادند که اگر توانند هم امام جمعه را در نزد کارداران دولت آلوده مخالفت سازند و هم در امارت سپهدار فتنه آغاز نند پس از صبحگاه اهالی صنعت و حرفت و مردم بازاری را در مسجد جمعه انجمن ساخته بر شورانیدند و غوغا در انداختند که ما هرگز آسوده نخواهیم نشست که مشتی سرباز پست پایه امام جمعه و جماعت را از مقام خویش بزیر آرند و او را بخشونت بنیان و زبان بیازارند چون این خبر گوش زد سپهدار شد محمدحسین خان خلج را که نیابت

حکومت داشت برای بازپرس سبب این شورش و خمود نیران این فتنه بمسجد فرستاد بعد از رسیدن
محمد حسین خان در آن هنگامه و جلوس بمجلس امام جمعه هنوز سخنی نکرده بود که احمد میرزا سر برداشت و با
محمد حسین خان از در مناقشه و مفاخره پرون شد و چون که در دست داشت بر سر او فرود آورد و اشرار را
حکم بقتل او داد و اینوقت امام جمعه را نیروی دفع و منع نماند و اشرار در آمده محمد حسین خان را با تیغ
و تفنگ زخمی چند بزدند و او خویشتن را بآبگیر مسجد در انداخت از پس آن امام جمعه برخواست و محمد حسین خان
از آبگیر برآورده بسرای یکتن از خویشان خود برده بداو پرداخت و روز دیگر سپهدار کس فرستاده او را
بدار الاماره آورد و از پس دو روز دیگر رخت از جهان بدر برد و احمد میرزا که قتل محمد حسین خان را علت
غائی بود با میرزا عبد الحسین و محمد علیخان و ابراهیم خان دفع سپهدار را در نهانی مواضعه نهادو کروهی از
اشرار را انجمن کرده اظهار کلمه عصیان نمود و سپهدار حسن آقای سرهنگ را با جماعتی از سربازان و کروهی از
غلامان بدفع او فرستاد و احمد میرزا را چون قوت مقاتلت نبود با زن و فرزند و برادر و پیوند اموال خود را
حمل داده بمسجد جمعه گریخت و در انجا پناهنده گشت و سربازان بسرای او در رفتند و خانه او را خراب
پست کردند اما امام جمعه که با احمد میرزا و اتباعش از دیرباز خاطری صافی نداشت او را اجازه ندادو لاجرم از انجا
پرون شده بخانه میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه پناهنده گشت و در
انجا انجمنی فراهم ساخته همه روزه از راه و بیراه تا حوالی میدان شاه میتاخت و اکر از پوستکان سپهدار
کسی را بدست میکرد رنجه و شکنجه میساخت سپهدار فرمود تا سربازان و توپچیان دفع ایشان را میان استوار
کرده بگشادن توپ و تفنگ از بام و در اشرار را تا بمسجد باز پس بردند و این هنگام میرزا عبد الحسین
و همچنان میرزا ابو القاسم نیز طغیان خویش را آشکار ساخته با احمد میرزا پیوسته شدند سپهدار چون این بدید
آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر و امام جمعه و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی را که از اجله علما
و بزرگان بلد بودند بمنزل خویش دعوت کرده با ایشان سخن در انداخت و گفت جنان این بلده از خشم
شاهنشاه و کیفر کناه بپرهیزند و من از زین ترسانم که چون آتشی افروخته شود تر و خشک با هم سوخته کردد ایشان
گفتند ما چندانکه زندکانی داریم شکر نعمت پادشاه اسلام را نتوانیم کذاشت و این جماعت اشرار را محارب
و واجب القتل شناخته ایم و خطی بر اجابت دم ایشان نکاشته خاتم بر نهادند و بدست سپهدار دادند
مراجعت بمساکن خویش نمودند و آقا سید اسد الله بعد از مراجعت چندانکه برادر و میرزا زین العابدین را
از خطه و حراست اشرار منع فرمود پذیرفتار نکشت لاجرم سر خویش کرفت و با اتباع خود از شهر
اصفهان پرون شده راه عتبات برداشت و از انطرف سپهدار تفنکچی جرقویه و مارپن و برخوار را
احضار فرمود حاجی کلبعلی خان لنبانی و علی اکبر خان و میرزا هادی و آقا محمد رحیم و حاجی محمد رضا و آقا هاشم
مشهور بحراف نیز با مردم خود حاضر شدند محمد علیخان بنزدیک میرزا عبد الحسین کریخت و ابراهیم خان
کرفتار شد بالجمله سپهدار مردم خود را بدفع مخالفین برکماشت از انسوی میرزا عبد الحسین و احمد میرزا
نیز حسین نیک آبادی و زین العابدین و حاجی محسن و جمعی دیکر از سران اشرار را باتفاق مردم خود

که قریب

مقاتله مردم سپهدار با اشرار اصفهان و قتل شیخعلی خان سرهنگ

که قریب سه هزار تن بودند ساخته جنگ ساخت و بکار سنگر پرداخت و از یکجانب حمله برده برج جهان نما را هدف گلوله نمود سپهدار چون این بدید خویشتن ببرج جهان نما آمده حکم داد تا توپ و تفنگ اشرار را دفع دادند و هاشم و زین العابدین و حسین نیکا بادی و چند تن دیگر از آن گروه را با گلوله توپ پست کردند هنگام غروب آفتاب اشرار پشت باجنگ کرده طریق فرار را شتاب گرفتند این بود تا روز بعد هم محرم دیگر باره سپهدار حکم داد تا شیخعلی خان سرهنگ باتفاق حاجی بیک نایب و جماعتی از لشکر دو عراده توپ برداشته از کوچه عباس آباد راه برکرفتند و علی اکبر خان و میرزا هادی و حاجی محمد رضا نیز از قفای ایشان رهسپار کشتند و آقا نوروزعلی و آقا محمد رحیم و آقا محمد باقر لُر با کروهی از تفنگچیان بکوچه شمس آباد در آمدند و هر لشکر که اشرار در هر کوچه استوار داشتند بگرفتند تا بخانه میرزا عبدالحسین رسیدند و آنخانه را نیز بیورش فرو گرفتند و شیخعلی خان ببام خانه صعود کرده شیپور نصرت بلند آوازه کرد و ذر انجا گلوله از جانب اشرار بر مقتل برادر حاجی محمد رضا آمد و برجای سر و کشت تفنگچیان محمد رضا خان بکمل جدا و پرداختند و جماعت سربازان از بهر نهب و غارت پرداختند شیخعلی خان با سی تن سرباز در خانه میرزا عبدالحسین بجای ماند از انسوی چون این خبر کوش زد میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر شد و میرزا عبدالحسین و احمد میرزا را در پناه خویش میداشت اینکار بر وی صعب افتاد و گفت آنانکه بخانه کسی بی اجازت درشوند بحکم شریعت واجب القتل اند و دفع ایشان فرض باشد آنگاه پسر خود آقاجان را با احمد میرزا و میرزا ابوالقاسم و جماعتی از تفنگچیان بسداباد از بهر مدافعه ببرای میرزا عبدالحسین فرستاد و ایشان بیک ناگاه از چار سوی آنخانه در آمده شیخعلی خان و مردم او را هدف گلوله ساخته چند تن سربازان بقتل آوردند و دیگر مردم او را دستگیر نموده بمسجد حاجی سید محمد باقر نزدیک میرزا زین العابدین بردند چون کار بدینجا انجامید سپهدار پرده از راز برگرفت و صورت حال را معروض کاردار ان دولت داشت شاهنشاه ایران بفرمود تا فوج سیلاخوری و سوار باجلان و بختیاری و سید محسن خان با افواج فیروزکوهی و تفنگچی سورتی و عبدالقادر خان شکی با جماعتی از سوار و رضاقلیخان افشار و رستم خان و انبوهی از سواره و پیاده طریق اصفهان گرفتند و اسدخان یوزباشی که با غلامان خود از فارس باز میتاخت هم برحسب حکم در اصفهان رحل اقامت انداخت و هم در نیوقت آقا سید اسدالله که درین فتنه بعزم سفر عتبات عالیات پرزون اشتافته بود برحسب خواستاری اولیای دولت از کلپایکان مراجعت باصفهان فرمود و چند انکه خواست این مناطحت را بمصالحت انجام دهد کار بر مراد نرفت و ازین آمد شدن و گفتن و شنیدن چون روزی چند بگذشت اشرار ساز و برگ خود را بنظام کردند و بر عدت و عدد بیفزودند و سنگرها استوار بستند روز شانزدهم شهر صفر نیران کیرودار افروخته گشت و سپهدار حکم داد تا ولیخان سرهنگ با فوج سیلاخوری باتفاق ابوالحسن بیک نایب یکعراده توپ برداشته از راه خیابان راه برگرفت و ابوالفتح خان با فوج سربندی از دنبال او برفت و سید محسن خان با فوج فیروزکوهی و حاجی صادق بیک نایب بطرف قصر شمس آباد در هم آویخت و توپ و تفنگچی نیز با خود ببرد و بجلو آتش حرب افروخته گشت و این جنگ

برزگمر بان نهایت صعب افتاد چه از پس دیوارها و خانها اشرار را سنگرها و متقبها بود و گلوله چون باران بهار باریدن داشت و لشکر را از میان خیابان برانیمه سنگر عبور میرفت با اینهمه پیش نگردند و راه برگرفتند و از گردد و دود و روز روشن را شب تاریک آوردند و تا میان خیابان که از چهارسوی راه داشت برسیدند و سی تن از اشرار را بکشتند و سنگری استوار بیستند و درین جنگ از فوج ولیخان یکتن مقتول و شش تن مجروح گشت و ابوالفتح خان سرهنگ با فوج سربندی درین جنگ جلادتی بسزا نمود اما سید محسن خان با فوج فیروزکوهی بجانب قصر شمس آباد حمله برد و در برابر قصر سنگری کرده هفت ساعت بازار کارزار گرمی داشت و جمعی از اشرار بزخم توپ و تفنگ ناچیز شدند سپهدار چون خبر شنید پسر خود آقا سردار و برادر خود رضاقلیخان را فرستاده حکم یورش نوشت و بدیشان سپرد بعد از رسیدن ایشان حاجی صادق بیک نایب بختاوند توپ حکم داد و سید محسن خان بیورش فرمان کرد سربازان همدست یورش بردند و اشرار را تاب درنگ نماند و خود را از بام و در بزیر انداخته فرار کردند و سربازان قصر شمس آباد را فروگرفتند سپهدار سید محسن خان را تشریف فرستاد و سربازان را عطا بداد روز هفدهم شهر صفر امام جمعه احمد نامی را که از سران اشرار بود گرفته باتفاق ملاهاشم ملازم خود بنزدیک سپهدار فرستاد و حکم رفت تا او را بدامان توپ بسته آتش در زدند و روز دیگر ولیخان سرهنگ را با اشرار جنگی صعب پیش آمد و پیش در میدان جنگ زخم گلوله تفنگ یافت هیچ بدان ننگریست و قدم استوار کرده سی و دو تن از اشرار را عرضه هلاک و دمار داشت و یک حمله دیگر افکنده شش تن مقتول و شش کس را جراحت کرد پس یکباره انجماعت هزیمت شدند و جد پنجاه تن مجروح و مطروح را برداشته بنزدیک میرزا عبدالحسین بردند لاجرم میرزا عبدالحسین و احمد میرزا و برادرانش هراسناک شده جماعتی از علما را نزدیک سپهدار شفاعت برانگیختند تا بعد از حصول اطمینان طریق طاعت سپرند چون مسئول ایشان باجابت مقرون شد چنان دانستند که لشکریان از کار جنگ و حزم غافل افتاده اند پس اشرار را متفق ساخته ناگاه بر سر سنگرها تاختند نخستین از سنگر ولیخان سربازان جنبش کرده چهار تن را با گلوله بخاک افکندند اما بجانب میدان شاه چنان بتاختند و رزم بساختند که پیم آن بود میدان را از سربازان پرداخته کنند سپهدار آقا سردار و رضاقلیخان را بتقویت لشکر بمیدان فرستاد و کردهی را بام خانه برکاشت تا بجنگ درآمدند و هشت تن را بکشتند و جمعی را جراحت کردند و هزیمت دادند و از قفای ایشان تا کنار پیدا بادبر فشدند و چند سنگر ایشان را بگرفتند روز دیگر که نوزدهم شهر صفر و شب اربعین بود سپهدار حکم داد که آن شبانروز را رزم ندهند و تفنگی نیندازند احمد میرزا حشمت آن شب و روز را پشت پای زد و این مهلت فرصتی شمرده هنگام فرو شدن آفتاب ناگاه با جمعی از مردم بر سر سنگر ولیخان تاختن آورد و جنگ به پیوست از سربازان یکتن مقتول و سه تن مجروح ساخت اما لشکریان لختی بهم برآمدند و بر رده شدند و قدم استوار کرده پانزده کس را بکشتند و بقیه السیف را هزیمت دادند و از طرف شمس آباد نیز سید محسن خان رزمی مردانه بساخت و جماعتی را بخاک هلاک درانداخت و روز دیگر که اربعین بود امام جمعه

حیلت ساختن اشرار اصفهان در طلبیدن مهلت

بر منبر برآمد و مردم را خطاب کرد که هر کس پیرو این اشرار باشد در دنیا عرضه شمشیر آبدار و در عقبی ساکن دار البوار خواهد گشت کفران نعمت پادشاه اسلام را بر خاطر منهید و خاک این شهر را برباد مدهید از آنسوی میرزا عبدالحسین چون این بشنید علی سبز بر بام مسجد حاجی سید محمد باقر افراشته کرده و در میان مردم شهر ساخت که این غلبک جماعت از بلده و بلوک نیز کرده گرده بدو داد و برسیدند پس مردم خود را از بهر جنگ بساخت و از بامداد بر سر سنگر و میخان و سید محسن خان بتاخت اما مقلی بیک یاور توپچیان را فرمان کرد تا دهان توپها را بگشادند و سر بازان بباریدن گلوله درآمدند بعد از گیر و دار فراوان اشرار فرار جستند و بعضی مجروح و برخی مطروح بودند این هنگام احمد میرزا و میرزا عبدالحسین دانستند که ازین پس طریق نجات مسدود است و فرد اکر قادر شمن خواهند شد شبانگام بنزدیک آقا محمد مهدی مجتهد رفتند و از وطریق سلامت جستند آقا محمد مهدی گفت نزدیک سپهدار رجای شفاعت نگذاشته اکنون دل بران نهاده اید که بدین نیرنگ مرا آلوده اتفاق خویش کنید و من بدینکار رسوا و تنها هم گردم و در پایان امر ایشان برفتند و از در ضراعت آقا سید اسدالله را نیز حاضر آن انجمن ساختند و باجان مغلظه سخن بران نهادند که پنجروزه مهلت یافته کار سفر خود را ساخته کنند و در ملازمت خدمت آقا سید اسدالله روانه دار الخلافه شوند و بشفاعت او عفو گناه جویند پس آقا محمد مهدی بنزدیک سپهدار آمده زبان بشفاعت باز داشت و سپهدار برای آنکه مردمان کمتر کشته شوند بدین سخن رضا داد و در خاطر داشت که اگر در میان شهر اشرار را دستگیر نخواهد بعد از غلبه بر ایشان هریک بپنوله خواهند گریخت بهتر آنست که همگروه چون از شهر بیرون شده طریق بیابان گیرند کس فرستاده ایشان را چنانکه یکتن بیرون نشود دستگیر سازند بجمله پنجروزه مهلت نهاد و حاجی یکتا و پسر میرزای شاهزاده را باتفاق آقا محمد مهدی نزدیک ایشان فرستاد که اگر این سخن را از در صدق میرانند مردم را از کرده خود پراکنده کنند و خود بباشند و با آقا سید اسدالله کوچ دهند چون ایشان را طریق سلامت از همه سوی مسدود دیدند بدین امر رضا دادند و مردم را پراکنده نمودند و خود در مسجد بماندند امام محمد خلیفان عباد عامه شیخ الاسلام را گرفته بپوشید و بصورت او برآمده خود را بمسجد جمعه رسانید و پناهنده گشت و امام جمعه او را بنزدیک سپهدار فرستاد و میرزا مرتضی نیز شمشیر و قرآنی حایل کرده خویشتن بحضرت سپهدار آمد و جانبش معفو گشت اما میرزا عبدالحسین و احمد میرزا و میرزا محمد علی و میرزا ابوالقاسم و سایر اشرار آهنگ دار الخلافه نمودند آقا سید اسدالله نیز برای آنکه خون مسلمانان بسیار بدر نشود ناچار با ایشان بیرون شد و میرزا محمد حسن پسر ملا علی نوری نیز با ایشان کوچ داد و از اصفهان بمنزل کرمانه تاختند و از انجا راه مورچه خورت گرفتند از نیسوی سپهدار چون دانست که دست اشرار از شهر و پس دیوارهای خانها و سنگرها کوتاه شد جمعی از لشکریان را بگرفتن ایشان مامور نمود حاجی یکتا و حسن میرزا که در اصفهان زبردست تیول و سیورغال خود جای داشت تقدیم خدمت را از در طلب بیرون شد و بسرداری لشکر کمر استوار کرد و از شهر بیرون تاخته تا مورچه خورت عنان زنان برفت وقتی برسید که آنجماعت از برای کوچ دادن عیال ثقال میدادند با بحمد از کرده راه جنگ به پیوست احمد میرزا و میرزا عبدالحسین

شفاعت آقا محمد مهدی مجتهد اشرار اصفهان را و خاتمه کار ایشان

با ناعتی از در جدال درآمدند و چند تن در میانه پایمال هلاک و دمار گشت در ینوقت توبخانه از دنبال برسید و دمان توپها شاه کشت مردم اصفهان را دیگر مجال درنگ نماند و هرکس راه سبی رهوار بود طریق فرار برداشت عبدالقادرخان از دنبال هزیمت شدگان تاخت و لشکریان در اسر و نهب مشغول شدند و بسیار کس از اشرار را دستگیر ساخته در بند و زنجیر کشیدند یکاوس میرزا در میانه از غایت غضب رعایت ادب نکرد و از آقا سید اسدالله سب و سلب بگرفت و او را رنجیده خاطر ساخت و پسر برادرش را زجمت فراوان کرد و دست بگردن بربست و سر و روی میرزا محمدحسن را با چوب وسیلی درهم شکست و استرسواری و بنه و آغروق او را مضبوط ساخت بالجمله بر عارف و عامی رحم نیاورد و استرحام و استشاعت هیچکس را نشنود پس اموال منهوبه را حمل داد و لشکران را بازگشته و زنجیر بشهر آورد اما سپهدار هریک از اشرار را باندازه گناه کیفر کرد آنگاه باشاهزاده یکاوس میرزا فرمود که کاروانیان دولت و رکسر حشمت علما خاصه آقا سید اسدالله هرگز فرمان نکنند و این جسارت که از شما رفته نیکو نینقاده و حکم داد که بنه و آغروق علما را بحضرت ایشان مسترد سازند و عذر این جسارت و جنایت بازجوید مع القصه از میان آن حرمگاه احمد میرزا و برادرانش فرار کرده بدارالامان قم پناه جستند و در انجا پسرهای محمدحسین خان خلج بخون پدر یکشب در صحن مقدس ایشان هدف گلوله نمودند و پسر حیدر میرزا برادر بزرگ احمد میرزا در میانه مقتول شد اما میرزا عبدالحسین از آن غوغا باراضی کاشان گریخت و روزی چند در قریه قمصر نهان میزیست و از انجا بکاشان رفته بجوار آقا سید مهدی پسر حاجی سید محمدتقی پشت مشهدی آمد آقا سید مهدی گفت حقوق پادشاه اسلام بر ما بسیار است و گناه کرده دولت او را راه نتوانیم داد و تو را که بجار من شتافته نیز زحمت نمیرسانم سر خویش گیر و بهر جا که خواهی راه بر و از انسوی کاروانیان دولت تفرس کردند که میرزا عبدالحسین در اراضی کاشان جایی دارد فرمان کردند تا میرزا فضل الله نوری حاکم قم که این هنگام وزیر نظام لقب دارد از قم بکاشان شتافت و بفحص حال او استوار گشت میرزا عبدالحسین چون این بدانست دیگرباره راه اصفهان برگرفت و تا قریه ده نو برفت و در خانه علی نام که هم ملازم او بود فرود شد و از زحمت راه بیاسود و آسوده بخفت در اینوقت علی صورت حال را نگاشته بتردیکان سپهدار فرستاد که اینک میرزا عبدالحسین مولای من در سرای من خفته است کس بفرستید و او را ماخوذ دارید و در پاداش این خدمت مرا منت و مهید و اگر کناهی در ملازمت او کرده ام معفو دارید سپهدار چون این بشنید رضاقلیخان برادر خود را با جماعتی از سواران بفرستاد تا او را گرفته و دست بگردن بسته بشهر آوردند سپهدار او را در حبس خانه بازداشت و صورت حال را بکاروانیان دولت نگاشت و پس از روزی چند منشور قتل او برسید اینوقت سپهدار بزرگان شهر را انجمن ساخته ان منشور بر خواند و حکم داد تا میرزا عبدالحسین را رشته در گردن انداخته خبه کردند و جسد او را از دروازه ماره پیرون افکندند و از پس قتل او کار اصفهان بنظام شد

کرفتاری میرزا عبدالحسین و قتل او

سفر کردن شاهزاده ظاهر میرزای حشام الدوله با راضی باجلان بختیاری و دفع اشرار ایشان

از پس که بفرموده ظاهر میرزای حشام الدوله با قرخان و اسدخان حکومت بختیاری میشد بکاره دست جور

وتعدی از آستین برآورده و براستر حام و استغاثت هیچکس نگران نشدند چنانکه یکشب اسدخان بقتل بیدله عبدالوند شبخون برده و بسیار کس از مردان ایشان را خون بریخت و اموال آنجماعت را بنهب و غارت برگرفت و زنان و دختران را اسیر کرده و هفت تن از دختران را خود مهر و شیرینی برداشت و زنان را بملازمان خویش گذاشت و همچنان وقتی قریه رابمعرض غارت درآورد و بعد از اعمال شنیعه و افعال قبیحه فروج چند تن از زنان را باسرکار دراز بن برآورده و برشته درکشیده برای مفاخرت از کردن اسب خویش درآویخت و دیگر چنان اتفاق کرد که وقتی چند تن از سربازان سیلاخور را بدست کرده بر درخت بست و بهدف گلوله ساخت و دیگر افراسیاب خان با جلان چنان در عصیان و طغیان استوار بود که برادر خویش را بسوءظن واندیشه خطا از زهر دو چشم ناپیناساخت لاجرم احتشام الدوله دفع ایشان را تصمیم عزم داده تحتیتن افراسیاب خان و قاسمخان با جلان و علی محمدخان بختیاری را بحضور تدبیر حاضر شهر ساخته هر سه تن را ماخوذ داشت و درکنده ذریخیر کشید آنگاه برای نظم قبایل ممی و ندبختیاری و زلقی و طایفه سرلک تا چمن فتح آباد براند خسروخان سرلک که در آن اراضی بجلادت شناخته مردمان بود احتشام الدوله را آن مکانت نمی پنداشت که بدو زیانی تواند رسانید چه آن مردم که در لشکرگاه احتشام الدوله بودند بیشتر مردم سیلاخور و برجرد بودند و هیچکس نیروی آن نداشت که در ضمیر بدسگال خسروخان باشد لاجرم خسروخان بی ترس و باک با پنجاه سوار ساخته بلشکرگاه احتشام الدوله درآمد و او را دیدار کرده بیکسوی لشکرگاه فرود شد احتشام الدوله با چند تن از ملازمان خود مواضعه نهاد که چون این کرت خسروخان نزدیک من حاضر شود او را ماخوذ دارید و اگر سواران او از در مقاتلت پیرون شوند ایشان را دفع دهید و روز دیگر چون خسروخان بسراپرده شاهزاده درآمد ناگاه براو درآمده و ماخوذش داشتند و سواران او چون این بدیدند طریق فرار برداشتند پس او را منعلاً راه دارالخلافه داشت تا مقیم حبس خانه سلطانی شد و از پس آن اسدخان و باقرخان بختیاری را دستگیر نمود و همچنان خانبابخان را که در قبایل چهارلنگ بختیاری مکانتی تمام داشت و معقل او در قلعه فهره بود و فرض واجب افتاد پس احتشام الدوله از چمن علی آباد با دویست سوار و صد تن سرباز و یکعراده توپ پیرون شده پانزده فرسنگ بتاخت در روز دیگر بهنگام بامداد قلعه او را حصار داد و قلعه فهره نیک محکم بود و خندقی عمیق داشت و از پیرون قلعه سه برج افراشته بود و صد تن تفنگچی بنگاهبانی آن روزمی بردند بالجمله چون لشکر احتشام الدوله لختی از رنج راه آسوده گشت فرمان یورش داد سربازان حمله بردند و هر سه برج را فروگرفتند و درین حمله پنج تن از سربازان مقتول گشت و هم دران گرمی بجانب قلعه یورش دادند و درین یورش جواد خان سرتنگ بزخم گلوله از پای درآمد و هیجده تن سرباز مقتول گشت با اینهمه دست کوشش باز نداشتند و چون مرغان پرنده برباهم و درصعود کردند و قلعه را فروگرفتند خانبابخان چون این بدید از جانب دیگر خود را از فراز باره بزیر انداخت و طریق فرار برداشت و مردم او گرفتار عقاب و نکال گشتند آنگاه احتشام الدوله بفرمود تا قلعه او را ویران کردند و گرفتاران را روانه دارالخلافه فرمود و خود به علی آباد مراجعت کرد و درینوقت شاهزاده ارشیر میرزا که مامور بحکومت لرستان و خوزستان بود از راه

کرفتاری خسروخان سرلک

برادر و احتشام الدوله را دیدار کرده بعد از سه روز طریق لرستان پیش داشت از پس او بعرض احتشام الدوله
که قبیله سبق خیان شریر و بی باک اند که وقتی با راضی چاپلق دست یافته بقریه در رفتند و چهل و پنج تن مرد
و زن را در ان دیه کردن بزدند و اطفال شیر خواره ایشان را با شمشیر دست آزمون همی کردند احتشام الدوله
از علی آباد برای دفع ایشان تاختن برد و سوار و سرباز را در عرض راه بگذاشت و بگذشت و شتاب کنان با
هفده تن انجماعت را دریافت و این وقتی بود که قبیله سبق بسیج سفر قشلاق کرده بنه و آغوق را حمل داده
و سواران ایشان آماده بودند پس در زمان سواران روی بر کاشتند و رایت مقاتلت و مبارزت برافراشتند
احتشام الدوله با آن عدد اندک از هنگام بام تا زوال آفتاب رزم داد و از مردم او پنج تن مقتول کشت و
همچنان استوار بایستاد و با دوازده سوار کبیر و دار برامد تا سوار و سرباز او از قفا برسید پس در حمله نخستین
انجماعت را بشکست و شصت تن از ایشان را دستگیر و عرضه شمشیر ساخت بقیة السیف بقلاع جبال شاهنخ گریختند
و مواشی ایشان را لشکریان براندند احتشام الدوله مال و ثروت انجماعت را در ازای اموال منهوبه مردم
کلپایگان تسلیم داد و روز نهم شهر ذیحجة الحرام مراجعت بشهر بروجرد نمود و هم در ایام عباسقلی خان والی
جوانشیر پسر زاده ابراهیم خلیل خان قراباغی برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اردبیل و مشکین و قراداغ
یافت و نیز فرمان رفت که حدود و ثغور مملکت را که با راضی روسیه دست در کریبان است از
دزدان و قاطعان طریق پرداخته کنند چه بعد از فوت شاهنشاه غازی محمد شاه تا اینوقت ثغور مملکتین را
از راهزنان فتوری فراوان بود با لجمله عباسقلی خان روز پانزدهم شعبان از دارالخلافه راه برگرفت
و در عرض راه با حمزه میرزای حشمة الدوله که بحکومت آذربایجان میرفت متفق گشت بعد از ورود
بزنجان او را آگهی داد مدکه طایفه حاجی خواجه لو و قبیله دَمِرچلو با یکدیگر از در مخاصمت برون شدند و
صف قتال راست کرده درهم افتادند و در میانه بیست و دو تن مقتول کشت عباسقلی خان که از کار دران
دولت بتدبیر ایشان و حبس و نبذ اسکندرخان پسر شکورخان شاهیسون و شاهمار و برادرانش کز شاهیسون
یکی بودند و حاجی محمدعلی که شاهیسون اردبیل بود حکم داشت در ینوقت خطی بپسر جعفرقلیخان قراچورلو
و بزرگان شاهیسون و محمدخان و حسنعلی خان چلبیانلو فرستاد تا لشکری کرده قبیله حاجی خواجه لو را بعرض
قتل و اسر و نهب در آورند بعد از رسیدن حکم اینجماعت ساز سپاه کرده بر مردم حاجی خواجه لو تاختند و زن
و مرد ایشان را بعد از نهب و غارت در یکی از قلاع محبوس ساختند و صورت حال را معروض داشتند
چون حکم بر قتل انجماعت رفته بود کروهی از ضناویدان اراضی بشفاعت زحمت فراوان بردند تا ایشان را
بجان امان گرفتند و همچنان بعد از ورود به تبریز اعیان قراداغ را حکم فرستاد که اسکندرخان را
ماخوذ داشته با کنده و زنجیر کسیل تبریز دارند و ایشان پانصد سوار بدفع او برگماشتند اسکندرخان چون
خویشتن را در دهان بلا دید از قراداغ فرار کرده خان زنان تا بلده تبریز بشتافت و در مضجع سیده
رضی الله عنها پناهنده گشت با لجمله عباسقلی خان والی در شهر ذیقعدة الحرام روانه قراداغ گشت
و در مشکین فرود شد و در انجا ملا مؤمن که در شمار فضلاء یکی از سران اشرار بود چنانکه بعد از فوت

حکومت عباسقلی خان والی جوانشیر در مشکین وارد اردبیل

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

شاه غازی نام خود را بر زر و سیم نقش کرده بود و شرح این کلمات لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله را هم نوشته بود و در آن روز که سخت و دران اراضی بصورتی دیگر گون بر آمده و در میان مردم شیعی مذهب بذکر مصایب حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام روزگار میگذاشت بعد از سالی مراجعت بقراداغ کرد والی چون این بدانست او را طلب کرد و گفت من خوی تو را دانسته ام و کردار تو را شنیده ام و با اینهمه گزندت نمیرسانم و گناه گذشته را معفو میدارم لکن باید سجلی بنگاری و بسپاری که اگر از این پس آلوده گناه شوی بدست عوانان من تباه شوی و دانسته باشی که از این پس عصیان تو با آب نیسان محو نشده ملامومن ناچار چنین سجلی رقم کرد و خاتم بر زد و بعد از این واقعه چند تن از بازرگانان ایرانی در اراضی روسیه نزدیک بیاکو به کالسکه از مردم روس بکرایه نشسته و دران کالسکه هفصد انپریال که معادل هزار و دویست تومان چیزی بر زیادت است و پست بود و هزار منات که هفت هزار و هفصد تومان ایران است حمل میدادند در روز پست و هفتم شعبان دوازده سوار بر ایشان تاخت و دو تن قزاق را زخمی ساخته تجار را نیز زحمت فراوان کرد و از ثروت و سلب عریان نمودند و آن زر و مال را برگرفتند و برفتند چون این قضا در خاک روسیه برفت و بحکم عهدنامه این نابکاران بر دولت روسیه فزونی شد کارداران دولت روسیه از جعفرقلی خان والی استمداد همی جستند و او را بخواستاری فراوان در فحص این امر همدست میخواستند از این سوی روز دوم شهر رمضان این خبر بوالی آوردند و او چنوانی شحنه شهر و عس بازار و بازرگانان بلد را حاضر کرده در نهانی مواضعه نهاد که هر کس درین شهر و ربع و شری زر منات بخرج دهد او را ماخوذ داشته بنزدیک من حاضر سازید از قضا روز هفتم ماه مبارک سه تن را با منات دستگیر ساخته بنزد او آوردند و ایشان سه تن مردم شیروان بودند که ده سال از این پیش از نسبیر فرار کردند و بر جبین یکیتن که زینل نام داشت نشان سیبر غایان بود در اینوقت معلوم شد که پنج سوار ایشان شیروانی و تبعه روسیه بوده اند و هفت تن از قبیله شاهسون و تبعه ایرانند پس والی بفرمود این سه تن را بزندانخانه بازداشتند و کس بمنزل ایشان فرستاد تا بنه ایشان را حمل دادند و شش هزار منات از میان بنه برامد آنرا جلا آقاجان مجتهد و ملک التجار ودیعت کرد تا از بهر صاحب آن بدارند بعد از چهل روز سادات خامنه تبریز که خداوندان زر و مال بودند آگهی یافته بشکیش شتافتند و از این روی قبر ناطور حاکم قراباغ و لنکران و دیگر صاحبان مناصب روسیه همه روزه بنزدیک والی مکاتیب شکرگذاری کردند اما آن سه تن که در حبس خانه بودند یکصد انپریال در زیر جامه پوشیده میداشتند در شب عید فطر آن زر را بر شوت با زندان بان سپردند و فرار کردند جعفرقلی خان والی زندان بان را کیفر گناه بداد و شاه پلنگ خان شاهسون را با کروهی از سواران مامور بداشت از قضا سواران بر دزدان ظفر یافته و دوازده تن را دستگیر نمودند و روز عید اضحی بنزد والی آوردند پس بجانب اردبیل فرستاد تا در آنجا محبوس باشند و در اینوقت ملامومن خطی بدوستان خویش فرستاد که اگر توانند در عرض راه آنجماعت را از بند ملازمان والی رهائی دهند نگاشته او بدست ملازمان والی افتاده بنزدیک او آوردند جعفرقلی خان ملامومن را حاضر ساخت و آن خط را بدست او نهاد و بشرط سجلی

که سپرده بود حکم داد تا طنابی بگردن او انداخته بکشیدند بعد از الحاح اعیان آن اراضی بشفاعت او را بجان امان داد
و باذربان بحبس خانه اردوبیل فرستاد و بعد ازین وقایع خانان اراضی قراباغ از ذربان و قاطعان طریق
پرداخته شد که اموال مسروقه چند ساله را سارقین بپای خود حمل میدادند و بصاحبان مال تسلیم میکردند بعلاوه دوسال
یدنیکونه والی را دران اراضی حکومت بود و کارداران دولت را از خود راضی میداشت و هم درین سال
چون اهالی دولت روم بسبب طغیان جنگجویان سالار و عصیان جماعت بابیه کارداران دولت ایران را
آشفته خاطر میدانستند درویش پاشا را برانگیختند تا اراضی قطور را که جزو ممالک ایران است بتحت فرمان
آورده حافظ و حارس بگماشت و هم درینسال امپراطور ممالک روسیه نیکولای بصحبت جنرال شلنگ
نامه از روی ترحیب و تهنیت نگارداده بحضرت شاهنشاه ایران فرستاد و بولکونیک نیز از قبل کنیاز
وارنسوف جانشین قفقاز عریضه تهنیت جلوس شهریار تاجدار را برسانید بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت
درحضرت مراجعت برحسب فرمان کارداران دولت جواب نامه امپراطور را از درمهر و حفاوت رقم
زدند و منشوری در پاسخ عریضه جانشین قفقاز نیز نگارداوند و جنرال شلنگ و بولکونیک منکودیس را
باصاحبان مناصب که بهراه ایشان رسیده بودند بخلاف کرامتها و نشانهای گونان شادکام و خورسند
ساخته رخصت مراجعت دادند و هم درینسال میرزا محمدعلیخان ناظم الملک مامور سفر فارس و تقدیم
خدمات شاهزاده بهرام میرزا آمد و قبل از ورود بشهر شیراز شیخ نصرخان را که مدیون او و ماخوذ
شاهزاده بهرام میرزا بود از بهر حکومت بوشهر معین داشت و بخواستاری او بهرام میرزا شیخ نصرخان را
رخصت بیرون شدن فرمود و او این معنی را نعمتی بزرگ شناخته راه بوشهر برگرفت بعد از ورود میرزا
محمدعلیخان و مضای مدتی از روزگار شیخ نصرخان از ارتفاع منال دیوان و ادای دین میرزا محمدعلیخان
تقاعد ورزید و چندانکه میرزا محمدعلیخان خواست او را دیگرباره حاضر شیراز کند سر درنیاورد
ناچار صورت حال را نگارداده بحضرت دارالخلافه فرستاد و خواستار شد تا برحسب فرمان حکومت
بندر بوشهر باو تفویض یافت پس برادر خود میرزا مهدیخان را بنشان نیابت حکومت مامور بوشهر داشت
و جمعی از چریک تفنگچی با او همراه کرد که سفر بندر کرده شیخ نصرخان را ماخوذ دارد و قلعه بوشهر را متصرف
سازد شیخ نصرخان چون این قصه بدانست اموال و اثقال خود را بجزیره خارک حمل داد تا اگر مغلوب
شود بدست دشمن ماخوذ نگردد و خود مراجعت کرده ببوشهر آمد و در حفظ و حراست خویش پرداخت
و چند عراده توپ در فراز باستیانی که بحکم حاجی میرزا آقاسی کرده بود منصوب داشت و استوار
ازینسوی چون میرزا مهدیخان بیرازجان رسید و او تراق کرد و خواهر میرزا جعفرخان جوزموجی بمیان قبیله
درآمده غوغا برداشت که میرزا مهدیخان را درین اراضی چکار هست و او را فتح بوشهر و دفع شیخ
نصر از بهر چیست و از چپ و راست عبور کرده و اغوثاه همی برداشت چنانکه سه هزار کس بر او
جمع آمد و همگروه بلشکرگاه میرزا مهدیخان حمله افکندند و بباریدن گلوله و تفنگ از دور و نزدیک
مبلغی از اموال لشکریان را بغارت بردند در این وقت محمدحسنخان دشتستانی برسید و ایشان را

ازین گردنه

ازین کردار باز داشت مع القصه باقرخان شکستانی با هزار تن تفنگچی بمیرزا مهدیخان پیوست وازبرانجان
و دشتی نیز جمعی فراهم شده چهار هزار تن تفنگچی بگذار بوشهر انجمن شدند و جنگ پیوسته کشت و چهل تن
از مردم باقرخان مجروح و مطروح افتاد چون در لشکرگاه ایشان توپ و توپچی نبود باقرخان کس به
کوهکیلویه فرستاد و از میرزا سلطان محمدخان خواستار شد تا با دو عراده توپ و دو هزار سواره و پیاده دولتی
که دران اراضی حاضر بود کوچ داده بگذار بوشهر آمد و کار محاصره سخت افتاد در ینوقت بالیوز انگلیس که در بوشهر
اقامت داشت بخواستاری شیخ نصرخان از در ضراعت و شفاعت شرجی بحضرت بهرام میرزا معروض نمود
و همچنین شیخ نصرخان خویشتن کس بنزدیک میرزا مهدیخان فرستاد که اگر بگوتی انگلیس درائی و با قرآن
مجید با من سوگند یاد کنی و مرا مطمئن خاطر فرمائی این لشکر را پراکنده خواهم داشت و خود سنگر شیراز خواهم
کرد و از جانب دیگر چون خبر این جنگ و جوش گوشزد کاردار ان دولت ایران شد میرزا محمد علیخان را
منشور فرستادند که شیخ نصرخان را چندین چیز از حمت کنی او پشت با دولت ایران نکرده بلکه از چیم تخویشتن
داری همی کند او را بحکومت بوشهر بازگذار و لشکر را از محاصره باز دار و منع فرمای چون میرزا محمد علیخان
از فرمان شاهنشاه آگاه شد پیغامی برادر خود میرزا مهدیخان را آگهی فرستاد تا مردم خود را کوچ داده
از کنار بوشهر طریق مراجعت گرفت و از قضا اینخبر آنوقت بوشهر رسید که شیخ نصرخان بچاره دار
کاهی استغاثت بمیرزا مهدیخان می برد و وقتی باستعانت بالیوز روز می گذشت مع القصه
از آن پس شیخ نصرخان در فرمان برداری کاردار ان دولت ایران کمر استوار کرد و آسوده خاطر بزیست

تفویض منصب ولایت عهد بشاهزاده سلطان محمود میرزا

چون پادشاهان بزرگ را از نصب ولیعهدی گزیر نیست و ملک الملوک عجم در ینوقت خود هفده و اگر نه
هیجده ساله بود فرزندی برومند نداشت که در خور این مقام ارجمند باشد یکچند از مدت زمان انجام
این امر بمسامحت رفت تا فرزندزاده شهریار تاجدار فتحعلیشاه دختر شاهزاده احمدعلی میرزا که یک تن از
بانوان سرای سلطنت بود حامل گشت و بعد از مضای مدت در شب شنبه هفدهم شهر رجب با ربنهای
و پسری یکسو منظر زاده سلطان محمود میرزا نام یافت جزوی آثار بزرگ از دیدارش پدیدار بود و لاجرم شاهنشاه دل
دران بست که ولایت عهد بدو سپارد و ستاره شناسان حضرت روز جمعه هفدهم ذیقعده را برای
تفویض این امر خطیر تعیین دادند و چون زمان برسید میرزا تقی خان امیر نظام که وزارت شاهنشاه داشت
منشیان درگاه را انجمن کرد تا منشور ولایت عهد را بنام شاهزاده رقم کنند و فرمان کرد که ازین زمان
تا آنگاه که باید قرائت این منشور شود مدتی اندک است پس واجب می افتد که باستظهار یکدیگر بیاشید
و همدست این منشور را نگارند منشیان در انجام این امر اظهار عجز و مسکنت کردند از میانه میرزا
سعید خان که اینک منصب وزارت دول خارجه دارد سر برداشت و تقدیم این خدمت را بزودت
گذاشت و قرطاس و قلم برگرفت و بر بدیهه منشوری که مشحون بلاغی منشور بود رقم کرد چندان بلیغ بود
که بلاغت نابغه را بلاغ گرفت و چنان فصیح بود که پرده فصاحت سحبان بفصاحت درید بالجمله صبحگاه

جمعه هفدهم ذیقعده برحسب فرمان اعیان دولت در سرای سلطنت انجمن شدند و رده برکشیدند و زرای دول خارجه نیز حاضر گشتند و منشور پادشاه را بانجام تمام شاهانه زینت کرده و رطبقی جواهر آگین جای دادند میرزا تقی خان امیر نظام آن منشور را از طبق برگرفت و بدست این بنده نهاد تا برانجماعت قرائت کردم و ایشان ترجیب و ترجیب کردند لکن خدایش کم روزگار آفرید و از پس هفت ماه دیگر در پست و پنجم جمادی الآخره جان پاکش بفردوس جنان طیران نمود و هم در میدان در شهر صفر بصوابدید میرزا تقی خان فرمان رفت تا ابراهیم خلیل خان را که ذکر حالش بسیار وقت درین کتاب مبارک مرقوم افتاد از دار الخلافه طهران بار و پسل کوچ دادند

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری مطابق سنه ایت ئیل ترکی چون هشت ساعت و یک دقیقه از شب پنجشنبه ششم شهر جمادی الاولی برفت آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران سلطان ناصر الدین شاه قاجار روز روز سلطانی را بقانون سلاطین عجم بپای بکار داد و از همین هنگام همه کوش برکار خراسان داشت و از انسوی چنانکه مذکور شد سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در تدمیر سالار و تسخیر خراسان روز میگذاشت و همه روزه در حصار دادن شهر مشهد و پیش بردن سنگر و حفر کردن مارپیچ رنج می برد اینوقت بفرمود تا محمد ناصر خان سردار و عباسقلی خان سرتیپ لشکر خود را از کوه سنگی کوچ داده یک تیر پرتاب دور از دروازه ارک سنگری کردند و با سه عراده توپ در انجا نشیمن ساختند از انطرف سالار حکم داد تا لشکر شهری در میانه سنگر سراب و سنگر ارک دو سنگر از خاک برآوردند و شمخالچی بنشاندند تا لشکر عراقی بسنگر یکدیگر متردد نتوانند بود و مع القصه مردم شهر در برابر سنگر حسین پاشاخان سرتیپ افواج مراغه نیز سنگری کردند و همچنان در پیش روی افواج خوئی و کردی و همدانی سنگری برآوردند و دیگر در برابر جعفرقلیخان قراجه داغی و جعفرقلیخان قاجار دوافواج قراجه داغی و مراغه و دیگر پیش روی حیدرعلیخان و فوج ششم تبریز سنگر کردند و بکار مدافعت و منازعت پرداختند درینوقت بعضی از مردم شهر بحسام السلطنه مکتوب کردند که در این بلده بلای غلا بالا گرفته و از قلت غلات و حبوبات بسی کار بر مردمان صعب افتاده اگر این لشکر در پیش دادن سنگر روزی چند استوار باشند پیکان مردم شهر از در شورش درایند و دروازها را بگشایند حسام السلطنه چون این بشنید فرمان کرد تا سپاهیان یکباره دل بر جنگ نهادند و دهان توپ و تفنگ بگشادند از دو سوی آتش حرب زبانه زدن گرفت لشکر آذربایجانی و عراقی همدست و همداستان جنبش کرده بر سنگرهای دشمن یورش بردند و مردم سالار را هزیمت کرده بقلعه شهر در بردند و بعضی از خندق شهر را انباشته کردند این هنگام کار بر لشکر سالار و مردم شهر دشوار افتاد و سران سپاه و اعیان آن بلده خواستار شدند که حسین پاشاخان را دیدار کنند و از بهر اطمینان مردم شهر با او پیمانی نهند شاهزاده سه روزه جنگ برداشت و حسین پاشا را رسول فرستاد و سخن مردم شهر با او راست نیامد و بی نیل مرام مراجعت کرد حسام السلطنه از

رسالت حسین پاشاخان از جانب حسام السلطنه بنزد یک سالار

التش

آتش خشم افروخته گشت و حسین پاشا خان را فرمان کرد که هم امشب این دو سنگر خاکی که در برابر سنگر نوقان است از توپخانه هم که مستعد باری و مردم شهر را مقهور سازی حسین پاشا چون ستاره شهاب شتاب کرفت و نیمساعت پس از غروب آفتاب هر دو سنگر را مسخر داشت و یکصد و پنجاه تن از شجاعان سالار را دستگیر نمود و سورت جلادت و سرعت در مبارزت او آویزه گوش ابطال رجال گشت حسام السلطنه دویست تومان زر مسکوک و یکسر از بعضی اشیاء دیگر با او بذل کرد و چهارصد نشان سیم و زر که علامت جلادت بسر بازان او خلعت کرد مع القصه بعد از تسخیر سنگرها نبوهی از لشکر شهر بدفع حسین پاشا خان بیرون شدند و از مینوی محمد ناصر خان سردار با جماعتی از لشکرگاه بمدد حسین پاشا خان رفت و آن شب را در سنگر نوقان بروز آوردند و این جلادت تهییج حرارت قوای لشکر و سران سپاه کرد و هریک جداگانه رزمی دادند و مبارزتی نمودند چنانکه اعیان درگاه سالار را پای اصطبار بلغزید و دلهای ایشان بنهایت ضعیف گشت آقابابای فراشباشی سالار و بهادرخان جامی و مصطفی قلیخان افشار و پیکلربکی هزاره و دیگر بزرگان قبایل عباسقلی خان دریجزی را دیدار کرده با او مواضعه نهادند که روی از سالار برتافته بنزد یک حسام السلطنه رهسپار شوند سالار از مواضعه ایشان آگاه شد خاصه بر عباسقلی خان بدگمان گشت

اما اینوقت قوت زبان او نداشت

فتح قلعه مشهد مقدس بدست شاهزاده حسام السلطنه و کرفاری سالار و خاتمهٔ کار او

عباسقلی خان دریجزی بسامخان ایلخانی مکتوبی فرستاد که اگر مردم شهر از زیان آویختن و خونریختن ایمن باشند ابواب این حصار را بر حسام السلطنه مفتوح داریم سامخان ایلخانی بزجب حکم شاهزاده میرزا اسمعیل وپسر خود را نزد عباسقلی خان فرستاد تا خاطر او را ازین اشفتکی صافی داشت و روز دیگر نیز ایلخانی خویشتن تا دروازه نوقان برفت و عباسقلی خان را دیدار کرده او را مطمئن خاطر ساخت و همچنان صبحگاه دیگر سامخان ایلخانی و سمسام خان و چراغعلی خان و عباسقلی خان کردجهان پیکلو و حسین پاشا خان باتفاق تا دروازهٔ شهر برفتند و از انسوی عباسقلی خان دریجزی و بهادرخان جامی و آقابابای فراشباشی و کریم داد خان هزاره و اراض خان سرخی و دیگر بزرگان بدروازه نوقان حاضر شدند و مجلسی از بهر مواضعه و معاهده کردند نخست از جانبین لختی بخشونت سخن کفتند در پایان امر مردم شهر سخن براین نهادند که چکونه ما را استوار افتد که بعد ازین همسر کیرودار و قتال و اسر این دو لشکر با یکدیگر مهربان شوند و بعد از کشودن دروازه مردم شهر از زیان جان و مال ایمن باشند و دیگر از طریق فتوت و مروت بیرون است که از پس این همه پایمردی و رنجی که از بهر او برده ایم سالار را دست بسته بشما بسپاریم و نام خود را به ننک آریم بزرگان لشکر کفتند ما حل این عقده و محنت را از شما برداریم نخست آنکه سالار را کرد رضا دهد نیکو آن است که بی کلفت خاطر سزاوار شده طریق حضرت شهریاز کیرد و پیکان عصیانش را عفو فرماید و مورد عنایت و عطوفت آید و کرت بسجانب هرات کوچ دهد و یار محمد خان را که والی اراضی مشرقی خراسان و از چاکران نامبردار شاهنشاه ایران است بشفاعت خویش برانکیزد تا نیز از این واهیه رهائی یابد سه دیگر آنکه بهرجانب که خواهد راه

برکرد

برگیرد مازحمت او نخواهیم کرد و ما زنان و فرزندان او را که با خاندان سلطنت خویش دران اند با او نگذاریم تا شهر بشهر گوچ دهند و نام دولت ایران را پست نکنند اما از بهر مردم شهر هرگز دهشتی در دل راه نخنید که این مردم رعیت شاهنشاه ایران و خراج گذار دیوان اند چگونه سپاه را این اجازت رود که رعیت پادشاه را تباه کنند چون سخن بدینجا رسید بزرگان شهر قرآن مجید را حاضر مجلس ساخته تا سران لشکر گاه بدین سخنان سوگند یاد کردند و نیز کس فرستاده از سام السلطنه بر تثبید این معاهده تجلی کرفشد آنگاه باتفاق روانه درگاه حسام السلطنه شدند شاهزاده بزرگان شهر را نواخت و نوازش فراوان فرمود و یکشب بداشت و سر یک را خلعتی در خور بداد و ایشان باشهر مراجعت کردند سالار که در این مصالحت و مسالمت از بهر خویش سودی گمان داشت در نیوقت از خواتین خراسان بدگمان شد و رجب مروی نیز با جمعی از اشرار بر آتش دامن همی زد تا دیگر بار خاطرها را از مصالحت بسوی مناطحت برتافت و دلها را از جانب موودت و موالات بطرف معادات و مبارات بگردانید بدین بوک و مکر آنروز بپایان رفت چون ظلمت شب جهان را فروگرفت عباسقلی خان دریگزی غلام رضا پیک ملازم خود را بنزد یک چراغعلی خان فرستاده پیام داد که فرزند با مداد ان باتفاق سمسام خان با چند عراده توپ و دو فوج سرباز بسیجانب شهر شتابند تا دروازه نوقان را باشما مسلم دارم لاجرم بر حسب حکم حسام السلطنه صبحگاه سمسام خان و چراغعلی خان تاپای باره شهر برفتند و عباسقلی خان دریگزی از زبر باره بزیر آمده ایشان را بشهر در آورد دروازه نوقان را تسلیم داد تا چهار صد تن سرباز قرائی درآمد و برفراز دروازه جای کرد و صد تن از تفنگچیان سامخان ایلخانی نیز بر کنار دروازه صف راست کردند و روی توپها را که از فراز باره بسوی لشکر گاه بود بسیجانب شهر برتافتند و عباسقلی خان دریگزی سمسام خان را برداشته از فراز باره بسیجانب دروازه خیابان بردند که هم آن دروازه را بادی بسپارد سامخان ایلخانی و چراغعلی خان باتفاق آقا بابا خان فراشباشی سالار راه دروازه پائین خیابان گرفت ناگاه رجب مروی با دویست تن تفنگچی با ایشان باز خورد و رجب آغاز سخن نمود که من نیز در حضرت شاهنشاه ایران تقدیم خدمتی کرده ام انیک سالار را در روائی که داشته چند تن تفنگچی برادکاشته ام سامخان ایلخانی او را مطمئن خاطر ساخته یکطاق نیسبج کشمیر شش خلعت کرد و با خود بلشکر گاهش آورده در جنب سراپرده خود از بهر او خیمه راست کرد و این روز که فتح شهر مشهد تست شد و سالار مقهور کشت روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سه روز بعد از عید نوروز بود مع القصه صبحگاه دیگر گفتن از مردم شهر از بهر دیدار سامخان ایلخانی بلشکر گاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مروی عبور میداد چشمش بر او افتاد و خشم گرفته نام او را بدشنام برشمرد و گفت انیک بنزد ایلخانی میرسیم که اموال منهوبه مرا از رجب طلب کند و مسترد سازد رجب مروی چون اصغای این سخن کرد گفت بسیار زه دماند که مال ایشان بدست من عرضه نهب و غارت گشته من هرگز نخواهم گشت که از هر یک از نیکونه سخن کوشش کنم این بگفت و پشتوی که در کمر داشت برآورد و با سرب و باروت انباشته کرد و دهان پشتو را بزبر زنخ خویش نهاده آتش در زد چنانکه چانه و عارض متفرق گشت چون بانگ تفنگ کوشند

کشتن رجب مروی خویشتن را

مردم

مردم ایلخانی شد بشتابفشد و او را مرده یافتند لاجرم جسد او را حمل داده بیرون لشکرگاه افکندند چون این
خبر بشهر رسید بعضی از جوانان بنزدیک او تاخته رشته بر پای او محکم ساختند و کشان کشان بشهر برده
یکهفته در کوی و بازار بگشیدند آنگاه که حق کشت بخاک شهرش انداختند و خورد و مکانش ساختند اکنون
بر سر سخن باز گردیم چون لشکریان در دروازه نوقان و بالاخیابان را فرو گرفتند و سالار ازین قصه آگهی یافت دانست
که دفع اینگار از قوت بازوی او بیرون است و نیز طریق فرار نتوانست سپرد زیرا که شهر از چار سوی محصور سپاه
منصور بود ناچار با برادر و پسر و رجب مردی که شرح حالش مذکور شد و جماعتی از ملازمان خود بصحن مقدس
رضوی علیه الصلوة والسلام گریخت و پناهنده آن روضه مبارکه گشت رجب مردی چون خدمت کار
او را بوخامت نزدیک یافت او را بگذاشت و با جماعتی از تفنگچیان بیرون شد و دیگر ملازمانش نیز
هریک بجانبی گریختند اینوقت شناختگان آن بقعه شریفه و علمای شهر بمجلس او در رفتند و گفتند خاک
خراسان از آتش فتنه تو بر باد رفت و بنیاد آبادانیها با آب رسید دیگر درین مکان شریف کمین
ساختن و از نو طرح فتنه انداختن از بهر چیست تو کدام وقت حریم این حرم را از بهر کس مانمی گذاشتی که امروز
راه آن بر داشتی با اینکه جماعتی از سربازان شیعی را از بیخ حضرت بیرون بردی و بصورت کشتی امروز شرمنده
منتی که خویشتن پناهنده بیشوی بر خیز و سر خویش گیر و طریق درگاه پادشاه پیش دار تا اگر بکشد بحکم عدل است
و اگر ببخشد از در فضل سالار از اصغای این کلمات غضبناک شد و لختی سخنان ناهموار گفت میرزا عسکری امام جمعه
برآشفت و گفت هرزه درائی مکن که هرگز تو را درین درگاه پناهی نخواهد بود و از جای جنبش کرد و با علمای
بلد از نزد او بیرون شد امیر اصلانخان با پدر گفت دوش از ین پیش گفتم پس ازین اقامت ما درین
شهر مورث وخامت است اکنون که پای فرار و ایم جای قرار نیست پذیرفته نشد امروز چه توان کرد که روز
ما تاریک و حساب روزگار ما باریک است و علمای این بلده چنانکه معاینه کردی اگر بپای خود ازین آستانه
بدر نشویم دست ما را ببندند و بملازمان حسام السلطنه سپارند و از انسوی حسام السلطنه عبد العلی خان شرینک
توپخانه را فرمان کرد تا هر توپ که در فراز برج و باره شهر بود بلشکرگاه حمل داده و چراغعلی خان را با چند کس
بطلب سالار فرستاد و چراغعلی خان بنزدیک سالار آمد و گفت بیهوده در اینجا مباش که تو حشمت
پناهندگان این قبه مبارکه را نگاه ندا شتی و امروز بگیفر آن جسارت بدین خسارت و رافتادی و چار سر
اسب کودن حاضر کرده جستخان سالار و برادر او محمد علیخان و دو پسرش امیر اصلانخان و یزدان بخش میرزا
برنشانده بلشکرگاه بردند و از پس چار روز حسام السلطنه فرمان کرد تا حسین پاشاخان ایشان را بمنزل
خود برده باز داشت و جماعتی از لشکریان را بحراست برگماشت اینوقت شاهزاده فرمان کرد تا سپاهیان
دست از محاصره بداشتند و مردم هر سنگر را با ضد تومان زر مسکوک عطا داد و بشهر مشهد در آمده به
تقبیل آستان ملایک پاسبان حضرت رضا علیه السلام کامروا گشت و بشکرانه جبینین بر خاک آستانه
بسود و چون عمارات ارک مشهد ویران بود باغ آصف الدوله را نشیمن ساخت و بعمارات ارک پرداخت
و حاجی علیخان سرتیپ باکویه را با جماعتی از لشکر فرمان کرد تا در کوی و بازار نگران باشد و مردم شهر را

از آسیب لشکریان محفوظ بدارد افواج خوئی و کرّوسی و همدانی نیز محکوم او امر و نواهی او گشت و بعد از یک ماه بفرمود تا سنگرهائی که مردم شهر در سر هر کوی و محلّت کرده بودند ویران ساختند و اشرار آن بلده را که بر این آتش فتنه دامن همی زدند یک را بدست آورده یکفر کردند هفصد خانوار مروی که در نیوقت در شهر مشهد جای داشت بفرمود تا سیصد خانوار را سامخان ایلخانی کوچ داده در خبوشان نشیمن فرماید و دویست خانوار را مهدیقلی خان قرائی در تربت جای دهد و دویست خانوار دیگر در اراضی خراسان پراکنده شدند

ذکر حبس و بند حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او بدست عوانان دژخیم

و از انسوی چون شرح اینوقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شاهنشاه ایران همی خواست تا کیفر اعمال سالار را بمجلس مؤبد فرمان دهد و چون از سوی ما در نسب با فتحعلی شاه داشت او را با تیغ تباه نسازد میرزا تقی خان امیر نظام زمین خدمت ببوسید و معروض داشت که اگرچه عفو گناه از مثل تو پادشاه پسندیده است اما در حق سالار سزاوار نیست و قتل او را که شرّی قلیل است از برای نفع کثیر واجب باید داشت سخت آنکه تو شهریار دیندار و شیعی حق پرستی آنکس که حشمت علی بن موسی الرّضا علیهما السلام را نگاه ندارد و در روضه مطهره او جماعتی از شیعیان را عرضه هلاک و دمار سازد چگونه زنده میگذاری در شریعت احمدی تاخیر قتل چنین کس مورث عقاب و نکال است و در شریعت سلطنت نیز قتل او فرض باشد از بهر آنکه تو امروز بحکم ولایت عهد و نظام دولت ایران صاحب تاج و تختی و در حضرت تو مانند سالار هزار تن چاکر انند بلکه سالار از جانب ما در نسب بسلاطین رساند و دیگران شاهزاده گانند که پدر بر پدر پادشاه بوده اند و هیچیک سالار را بر دنی شمارند و از خبک با او ننگ دارند و با اینهمه خاک این درگاه را زیب جباه میشمارند و اندیشه هیچ گناه را بسخاطر نمیگذارند چگونه رضا میدهند که سالار چنین جسارت کند و با جان خسارت نه پسندد و دیگر آنکه مردم خراسان که سالها از جفای او هراسان بوده اند و زیان مال و جان دیده اند و همچنان لشکر عراق و آذربایجان که چند هزار کس از ایشان بر سر اینکار عرضه هلاک و دمار کشته چگونه دست از دامن عدل پادشاه بازدارند و اینهمه زیان و خسران را نادیده انگارند بالجمله شاهنشاه ایران را ازین کلمات خاموش ساخت و منشوری از دیوان سلطنت بحسام السلطنه نگاشت که سالار را بکیفر گناه تباه باید ساخت بعد از رسیدن این منشور حسام السلطنه حسین پاشاخان را به امضای این قضا مامور داشت و او عوانان دژخیم را بفرمود تا بخیمه که سالار و برادرش و دو پسر نشیمن داشتند یکتن برامد و نخستین آستین محمد علیخان برادر سالار را گرفت که برخیز کسی از پس این خیمه تو را طلب میکند و با تو سخنی خواهد گفت او را بیرون و بهمان دیگرش فرستاد و دیگر بار درامد و دست امیر اصلانخان را بگرفت وی روی با پدر کرد و گفت بسیار گفتم و نپذیرفتی منزلت دین را فروگذاشتی و از دولت روی برگاشتی اکنون میدانی مرا بکجا میبرند سالار چون اضطرای این گفتار کرد از هول و هراس چون کاوخراس فریاد برداشت و دست فرا برده موی زنخ خود را تمام برکند و چنگ بزد

دیگچشم خویش را تیره ساخت مع القصه بعد از ما میرا صلانخان سالار و نیز عرضه هلاک و دمار داشتند و
یزدان بخش میرزا زنده گذاشتند و این واقعه در شب دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الآخره بود و برادر
دیگر سالار میرزا محمد خان پیکلر بیکی که او را از سبزوار بدارالخلافه بردند چنانکه مذکور شد در شب چهارشنبه
نهم رجب پایمال اعمال خویش گشت انگاه شاهنشاه ایران هریک از سران سپاه را که در فتح خراسان
رنجی برده و تقدیم خدمتی کرده بنوازش و نعمتی شاهانه ساخت و شاهزاده سلطان مراد میرزا را این
هنگام ملقب بحسام السلطنه فرمود و نشان تمثال مبارک و شمشیر مرصع عنایت کرد و محمد ناصر خان نشان
الماس مفتخر گشت عبدالعلی خان نشان مرصع یافت عباسقلی خان و سمسام خان و تیمور پاشا نشان سیر تیغی
قاسمخان سرتیپ جمایل سرتیپی گرفت محمد ابراهیم خان سرهنگ و حیدر علیخان سرهنگ بنشان سرهنگی
مفتخر شدند و سامخان ایلخانی مورد الطاف خسروانه آمد و بنشان مرصع قرین افتخار گشت و دیگر بزرگان و
اعیان خراسان تشریف ملوکانه یافتند این تشریفات را برحسب فرمان شاهنشاه الملقلی خان مکری به
خراسان آورد اینوقت حسام السلطنه برحسب امر کارداران دولت دو فوج از سربازان قزوین و فوج
ششم تبریز و چند عراده توپ و دیگر لشکریان را سواره و پیاده با توپخانه بسبیل دارالخلافه نمود و چراغعلی خان را
نیز رخصت مراجعت داد و او بعد از ورود بدارالخلافه قورآقاسی غلامان گشت و نشان سرهنگی یافت

ذکر فتنه آقا سید یحیی دارابی در نیریز و دعوت او مردم را بشریعت میرزا علی محمد باب

آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر دارابی است که ملقب بکشاف است آقا سید جعفر مردی از اجله علما بود و پیرو
طریقت شیخ احمد احسائی و قانون صدرالدین شیرازی روشی داشت و در تفسیر قرآن مجید و تاویل آیات
با فقهای عصر خالی از بینونتی نبود و بسیار وقت از وی مسموع میرفت که در فلان سفر با خضر علیه السلام
همراه بودم و هفتاد بطن قرآن را کشف نمودم علمای عصر از این کلمات معجب با او از در مبارات پیرون نمیشدند
چه او را شیخوختی بنهایت و زهادتی بکمال و فضیلتی بسزا بود و کتب مولفات او در نزد فضلا مکانتی تمام داشت
اما پسر او آقا سید یحیی که در کسب علوم بضاعتی مزجاة داشت و در طلب جاه و مال ارتقای بمقامات رفیعه
میجست از خدمت پدر بدارالخلافه سفر کرد و روزی چند با امنای دولت طریق مصاحبت سپرد و فتحابی
بدست نکرد و در پایان امر بجانب میرزا علی محمد باب شتاب گرفت و از داعیان شریعت او گشت و دیگر باره
بدارالخلافه شتافت و نیز رونقی در کار نیافت و از کشف اباطیل خویش ترسناک بود لاجرم از دارالخلافه پیرون
شد و تا بلده یزد برفت بعد از ورود بدین چنانکه بدان اشارت شد پرده از راز برگرفت و اظهار دعوت را
آغاز کرد و در روزی چند با آقاخان نایب الحکومه طریق مبارزت و مناجزت سپرد هم ازین فتنه و فساد کار
برمراد او نرفت پس متوجه آهنگ فارس کرد و نخستین بلیده فساد او آمد و مردم را بگمراهی باب خواندن گرفت
و اینواقعه در وقتی بود که شاهزاده بهرام میرزا از حکومت فارس معزول شده در دارالخلافه طهران جای داشت
و فیروز میرزای نصرة الدوله که بجای برادر بحکومت فارس یافت هنوز بشیراز در نیامده بود و رتق و فتق مملکت
بعهده کفایت میرزا فضل الله نصیر الملک بود که این هنگام وزارت فارس داشت بالجمله بزرگان ف

نصیر الملک مکتوبی فرستاد و گفت اینک آقا سید یحیی بدین بلده درآمده از اغوای مردم دقیقه فروگذاری نکند و نصیر الملک خطی بدو نوشت که از مانند تو مردی دانا این کردار ها پذیرفتنی نیست بتوانی ترک این اندیشه گفته بنزدیک من سفر کن تا روزی چند با هم بکوشیم و بشنویم و خوش بخیزیم و بغنویم آقا سید یحیی در جواب او رقم کرد که این سخنان گزافه و بهتان است چرا این اکاذیب را استوار میداری و با چون من دوستی با هموار میکاری هم اکنون بنزدیک تو سفر خواهم کرد و این ترهات را بهدر خواهم داد نصیر الملک بدین کلمات آسوده خاطر شد و روزی چند بر نگذشت که دیگر باره از فساد بد خبر آوردند که چه آسوده نشسته اینک پانصد تن مرد از جان گذشته در کرد آقا سید یحیی انجمن است و عنقریب فتنه بزرگ حدیث خواهد شد نصیر الملک این هنگامه بدانست و بتجدید نامه پرداخت و از نو رسولی بسوی او گسیل ساخت و قتی فرستاده او برسید که سید یحیی از فساد با هنگ نیریز پرون شده یک نیمه راه را در نوشته بود و با جمعی از اصحاب خویش بقدم عجل و شتاب راه می برید بالجمله فرستاده نصیر الملک را وقتی تنها دید و او را بی تیل مرام باز فرستاد و از قضا این هنگام مردم نیریز بر زین العابدین خان که حکومت ایشان داشت بشوریدند و رسیدن سید یحیی را بفال مبارک گرفتند گروهی فریفته او شده از در عقیدت و ارادت سر بفرمان او نهادند و جماعتی برای دفع زین العابدین خان اطاعت او را واجب شمردند بالجمله سید یحیی بیکسوی نیریز با سیصد تن از اصحاب خود در قلعه خرابی فرود شد و بعمارت قلعه و استواری برج و باره پرداخت و نیز روی دل مردم نیریز بسوی او بود زین العابدین خان چون این بدید دو هزار تن از مردم شیراز را با خود متفق ساخته در بلده نیریز بنخویشتن داری پرداخت و صورت حال را بنصیر الملک نگاشت هم در کرت سیم نصیر الملک بدو نوشت که از بهر چه واجب داشته که آتشی برافروزی و خویشتن را بسوزی از آن پیش که این آتش خرد بزرگ شود و جهان را فروگیرد بزلال خرد فرو نشان و بنزدیک من شتاب کن چون کتاب نصیر الملک بدو رسید در جواب نوشت که اینک در پیرامون من جماعتی انجمن شده اند و بنا فرمانی دولت سر برآورده اند غریب نیست که چون ایشان را بگذارم و بگذرم در عرض راه مرا آسیبی زنند اگر خواهی که وهی بجانب من فرست تا بتواند مرا از این بلا برهاند و تندرست بشیراز برساند این بگفت و رسول نصیر الملک را باز فرستاد و هم دران شب ساخته جنگ شده چون ظلمت جهان را فروگرفت بزین العابدین خان شبیخون آوردند و اصحاب او صیحه کنان و نعره زنان با شمشیرهای کشیده به نیریز درآمدند و تیغ تیز در مرد و زن نهادند و علی عسکر خان برادر مهتر زین العابدین خان را با جماعتی از عشیرت او و گروهی از اعیان نیریز عرضه تیغ تیز ساختند و سه تن پسران علی عسکر خان را دستگیر ساخته اسیر داشتند زین العابدین خان بزحمت فراوان از میان آن کیرودار فرار کرده دوازده فرسنگ بگریخت و از انجا خطی چند بر زبر هم نهاده برافروخته بسیاری از دغا کاری صورت حال را نگاشته بنزدیک نصیر الملک فرستاد اما از انسوی از پس این فتح مردم نیریز همگروه بنزدیک سید یحیی آمدند و دل بعقیدت و ارادت او نهادند اموال و اثقال علی عسکر خان و زین العابدین خان نیز غنیمت اصحاب او گشت و او را عدتی و قوتی تازه بدست شد و هر دو جنگی از دو هزار تن افزون

ورود آقا سید یحیی در نیریز

شبیخون زدن آقا سید یحیی بر زین العابدین خان و قتل علی عسکر خان

آماده ساخت در ینوقت فیروز میرزای نصرة الدوله کراز وارا سخلافه طریق فارس می سپرد چهار منزل ازین
سوی شیراز این خبر را بدو پذیره بردند و شاهزاده چتوانی خطی چند نگاشته بدست مسرعی سبک سیر
بشیراز فرستاد و که بصوابدید نصیر الملک مهرعلیخان نوری دیوان بیگی فارس که این هنگام ملقب بشجاع
الملک است باتفاق مصطفی قلیخان سرتیپ دو فوج قدیم و جدید قراگوزلو پیرون شوند و سیدیحی را
دفع دهند بعد از رسیدن فرستاده شاهزاده بشیراز نصیر الملک مهرعلیخان را با صد سوار پیرون فرستاد
و بزین العابدین خان نیز مکتوبی کرد که چندانکه تواند از مردم کوهستان و محال آن اراضی لشکری انجمن کند و مهرعلیخان
پیوندد و مصطفی قلیخان قراگوزلو را از قفای او با سه هزار و دویست سوار و توپ و توپرخانه لایق پیرون فرستاد
و این هر سه لشکر در عرض راه باهم پیوسته شدند و طریق نیریز برگرفتند از قضا یکروز که سیدیحی خیمه
کاززین العابدین خان بغارت برده بود در کنار قلعه خویش افراخته داشت و اصحاب او با تیغهای کشیده
در برابر او برصف بودند و چشم و گوش بر خطابار او میداشتند و سیدیحی سخن میکرد که هرگز از توپ و تفنگ
خصم هراسناک مباشید و از هیچ لشکر در جهان نشوید که چون من فرمان کنم توپ کشاده نشود و گلوله تفنگ
بخداوند آن بازگردد و درین سخن بود که از دور گرد لشکر پدیدار شد مهرعلیخان و مصطفی قلیخان و توپچیان برسیدند
و از کرد راه گلوله توپی بسوی خیمه سیدیحی رها دادند و آن برستون خیمه آمد و از آن گذشته سواری را در
کنار خیمه بیرد و خیمه بر سر سیدیحی فرود آمد مکشوف افتاد که گلوله توپ بفرمان سیدیحی نیست اما لشکریان
هنگام ورود این بر زیادت جنگ را پسندیده نداشتند و در انجا فرود شده لشکرگاه کردند و بکار لشکر
پرداختند و از انسوی سیدیحی چون توپ را بی فرمان یافت بمیان قلعه شتافت و اطراف بروج و جدران را
استوار کرد و مدت پنجروز زهره و لشکر نکران یکدیگر بودند و درین ایام مصطفی قلیخان چندانکه برسل و رسایل رنج برد که این
جنگ و جوش را بمصالحت و مسالمت بپای برد مفید نیفتاد شب ششم سیدیحی کلماتی چند بر کاغذ پاره رها
رقم کرده از کردن اصحاب خود بیاویخت و کفت با این داعیه شمار از بلاهای زمینی و آسمانی زیانی نباشد آنگاه
سیصد تن از آنجماعت از جرشیخون مواضعه کردند و برخی با تیغهای کشیده و کرد وهی با کرزهای چوبین از قلعه
پیرون تاختند و صیحه زنان روی بلشکرگاه نهادند و از نیمه شب تا سپیده صبح رزم دادند و چنان بلشکر
داخل شدند که مصطفی قلیخان را با صدمت چوب زحمت فراوان دادند و ران زرمگاه یکصد و پنجاه تن
از ایشان مقتول کشت بامداد ان کشتکان خود را برکرفته باز قلعه شدند و بدانستند که آن کاغذ پاره ها کار
نباشد و سپر گلوله توپ و تفنگ نشود و با اینهمه جلادت از لشکریان چهارتن بر زیادت نکشتند و پنج تن را بر
افزون جراحت نکردند با بحمله سیدیحی بفرمود تا هم در ان شب کشتکان را از پس دیوار قلعه بخاک سپردند
تا سپاه دشمن عدد ایشان نداند و دل قوی نکنند اما مردم نیریز چون کذب سیدیحی را معاینه کردند جلیته
او را باز دانستند یک دو دو و از کنار افراز کرده بنجانهای خویش همی شدند چون سه روز ازین واقعه
سپری شد یکبار دیگر اصحاب سیدیحی از بهر شیخون شتاب کرفتند و تا کنار لشکرگاه یورش بردند مهرعلیخان
و مصطفی قلیخان بکار و رامدند مردانه بکوشیدند و فرمان کردند تا توپها و تفنگها را بسوی ایشان بگشودند

مقاتله سیدیحی با لشکریان و خاتمه کار او

انجماعت را قوت درنگ نماند و پشت باجنگ کرده روی بقلعه نهادند و از آنسوی چون شاهزاده فیروزمیرزا وارد شیراز شد ولیخان سیلاخوری را با فوجی که در تحت فرمان او بود بمدد لشکر بیرون فرستاد ولکن قبل از رسیدن ولیخان چون سیدیحیی وفات عمل خویش را معاینه کرد و فتوری که در عقاید اصحاب راه کرده بود بدانست سرمداهنه و مهادنه پیش داشت و مصطفی قلیخان نیز ابواب رسل و رسایل فراز کرد چندانکه سیدیحیی صحت او را بسلامت نزدیکتر دانست و اصحاب خود را معدودی که هنوز بجای بودند پراکنده ساخت و آسوده خاطر بمنزل او شتافت و مصطفی قلیخان نیز بدیدار او بنیاز برد و از قفای او یک نماز بجماعت بگذاشت آنگاه گفت شما را که در نیریز از ملک خویشتن خانه ایست صواب آنست که شب در سرای خویش شوید و آسوده بغنوید تا مردمان چون این به پندیجاره از جنگ و جوش بنشینند و هرکس بکار خویش درآید و ازین فتنه بیاساید سیدیحیی طوعا و کرها گفتار او را پذیرفتار شد و شامگاه با یک تن ملازم او طریق سرای خویش گرفت در عرض راه پسرهای علی عسکرخان و جماعتی دیگر از مجبوسین که بعد از پیروز شدن سیدیحیی از قلعه رها شده بودند بر سر او تاختند و او را عرضه تیغ و خنجر ساختند بعد از قتل او مهرعلیخان و مصطفی قلیخان دو پسر او را با سی تن از اصحاب او دستگیر نموده باکنده و زنجیر بشیراز آوردند نصرة الدوله بر پسرهای او ببخشود و ایشان را بحفظ حشمت سیادت رها ساخت و اصحاب او را بمعرض عقاب

در آورد و جهان را از وجود ایشان بپرداخت

ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیمت او بدست لشکر نصرة الدوله

شاهزاده فیروزمیرزای نصرة الدوله بشکایت و سعایت اهالی فارس از شیخ نصرخان پسر شیخ عبدالرسول خان دریابیکی رنجیده خاطر گشته او را در شیراز حاضر داشته از حکومت بندر ابوشهر معزول نمود و چندتن قراول برادکماشته روانه طهران داشت و حکومت بندر ابوشهر را میرزا احسنعلی خان دریابیکی پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک مفوض فرمود و نظم حدود و دشتستان و اراضی تابعه آن را نیز بعهده کفایت او گذاشت میرزا احسنعلی خان برحسب فرمان با مردم خود طریق بوشهر برگرفت چون این خبر بشیخ حسین خان عم شیخ نصرخان رسید چنان دانست که کارداران دولت چشم از خانه داده او پوشیده یکباره در قلع قابل خواهند کوشید و از نیمه شعبان ببترسید و از اعراب آن نواحی سپاهی فراهم کرده از در مدافعت استوار بایستاد و بعمارت برج و باره بندر ابوشهر فرماند و از در دو راندیشی نیز چند کشتی در کنار بندر بداشت تا اگر کار بروی صعب انتد از راه بحر طریق فرار گیرد لاجرم آن هنگام که میرزا احسنعلی خان برسید او را از درآمدن بشهر منع و میرزا احسنعلی خان از پیرون شهر او تراق کرده صورت حال معروض حضرت نصرة الدوله نمود و شاهزاده مصطفی قلیخان قراگوزلو را با فواجی که در تحت فرمان او بود مامور فرمود تا با توسنخانه و توپخانه بدانجانب روانه شد و چون بکنار بندر ابوشهر رسید و عصیان شیخ حسین خان و طرد و منع لشکر را از دخول بشهر معاینه کرد و بدانست انکار جز بکشش و یورش و نهب و غارت راست نخواهد شد چنان صواب شمرد که آتش در خشک و تر زند و مجرم را با منقاد بیکدست کیفر نکند پس مکتوبی بیازرگانان و بعمه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

دول خارجه و قاطنین شهر ابوشهر نوشت که چون در شریعت سلطنت و تقویم مملکت تسخیر این قلعه و تدمیر طاغیان واجب افتاده ساکنین این بلده را آگهی میرسانم که نخستین بحکم عهدنامه تبعه دول متحابه با اموال و اثقال ازین شهر بیکسوی شوند و سکنه این بلده نیز بهر دیه و قریه که خواهند کوچ دهند و اگر نه خطی نگاشته خاتم برزنند که بعد از فتح این حصار هر کس عرضه هلاک و دمار شود هیچ خونخواهی را نرسد که از حال وی باز پرسد چه آنگاه که این لشکر کینه توز مانند برق خرمن سوز درین شهر در آید از باز پرس کس نه اسد و دوست از دشمن نشناسد چون این مکتوب بشهر در بردند و صورت حال را عارف و عامی معاینه کردند وحشتی و دهشتی حدیث شد و تشتت خیالی در خرد و بزرگ افتاد شیخ حسین خان چون مردم شهر را دیگرگون یافت و بدانست که در تنگنای حصار کرفار خواهد شد لاجرم عشاران را حاضر نموده آن زر که از بهر عمال دیوان برذمت نهاده بودند از ایشان ما خوذ داشت و با زن و فرزند و خویش و پیوند و احمال و اثقال بر زورقها و رفته با دبان برکشید و کشتیها براند روز دیگر مردم شهر مصطفی قلیخان را از فرار او آگهی دادند و او را پذیره شده بحشمت تمام بشهر در آوردند مصطفی قلیخان در معبر بازار و بر زن و فراز برج و بارو نگاهبانان برگماشت و آن بلده را انتظام کرد و میرزا حسنعلی خان دریابیگی را در حکومت خویش استوار بداشت و صورت حال را معروض کاردار ان دولت نمود شاهنشاه ایران در پاداش این نیکو خدمتی او را بمنصب میرینجکی و حمایل مفتخر و شاد خاطر فرمود

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و ظهور فتنه میرزا قوام الدین و دفع او

میرزا قوام الدین از سادات طباطبا شمرده میشود و پدران او پیوسته حکومت کوهکیلویه و آن اراضی داشته اند و در کمال استبداد و استقلال میزیسته اند میرزا قوام الدین که اکنون بمیرزا قوا مشهور است چون جلادتی بسزا داشت و حکمرانان فارس را امکانی بواجب نمیگذاشت در اول شباب او را از حکومت کوهکیلویه دفع دادند بلکه از مال و خانه خلیع ساختند لاجرم نزدیک بسی سال نزد عبدالله خان امین الدوله و منوچهر خان معتمد الدوله روزها شمرد و چون نوبت حکومت فارس بشاهزاده بهرام میرزا رسید و محمد کریخان قاجار دره کوهکیلویه فرمانگذار شد امور آن اراضی روی بآشفتگی گذاشت میرزا قوام الدین که اشطار چنین روزها داشت چون این خبر باز دانست بر اسبی رهوار برنشسته غان زنان بدان اراضی شتافت و بحصانت حصارها و زرانت معقلها پرداخت و از غلات و حبوبات در هر جا انباشته ساخت و بخویشاوندی و پیوند با شیخ اعراب متظهر کشت و سر بخود سری برآورد و از قتل و اسر کاروانیان و نهب و غارت متردد دین و دقیقه [illegible] این بود تا آن هنگام که شاهزاده اردشیر میرزا که در ایوان ثانی صاحبی و سحبان است و در میدان همسر پسر دستان برحسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانگذار مملکت لرستان و خوزستان گشت و بعد از نظم کلیایکان و خوانین رو فرزین و چارمحال چنانکه بدان اشارت شد از راه بروجرد روانه لرستان و خوزستان گشت و اشرار قبایل پراکنده و مکوند و دیگر طوایف را ماخوذ داشته بصحبت نگاهبانان روانه دار الخلافه فرمود و از لرستان بدزفول و شوشتر سفر کرد و آن اراضی را نیز بنظام بداشت و مردم فتنه جای

دستگیر نموده بحضرت دارالخلافه فرستاد و چون از نظم لرستان و خوزستان پرداخت سلیمانخان سپهسالار الدوله را که سردار سپاه و هم در خدمت او رتبت وزارت داشت بفرمود تا با پنجهزار تن سواره و پیاده دشت عراوده توب طریق راهمرفز گرفت تا آن اراضی را بنظام کنند و مشایخ عرب و بزرگان بختیاری را که با میرزا قوام الدین طریق موافقت می سپارند کیفر دهد و منال دیوانی را مهرمز و بهبهان و فلاحیه چیب را ارتفاع دهد با جمله سلیمانخان با لشکر پیش روی بفرستاد و خود از دنبال راه برگرفت که اگر وقتی واجب افتد خود نیز با و پیوسته شود بعد از رسیدن سلیمانخان سپهسالار الدوله براهمرمز بزرگان آن اراضی و مشایخ اعراب او را امکانی لایق نهادند و چنان نمودند که چند انگه میرزا قوام الدین در این اراضی است نتوانیم او را از خویش راضی نداریم تحسین دفع او باید کرد انگاه از ما اطاعت و انقیاد جست لاجرم سپهسالار الدوله لشکر خویش را ساخته جنگ کرده نخست در اراضی بهبهان بر سر قلعه چم ملا آمد و این قلعه در دامان جبلی است و از دو جانب جیل رودی عظیم میگذرد و که بی کشتی و مراکب بحری آنرا عبره نتوان کرد سپهسالار الدوله در یکفرسنگی آن قلعه لشکرگاه کرد چون دران محال این خبر سمر کشت تحسین شیخ حاکم و صداد شاه و شیخ جابر و شیخ قادر و شیخ عبداللهخان که هریک در میان مشایخ اعراب نامور بودند سپاه خود را برداشته تا کنار لشکرگاه سپهسالار الدوله براندند و در انجا او تراق کردند و روز دیگر میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین هم با لشکری نامور تا دو فرسنگی لشکرگاه سپهسالار الدوله تاختن آورد و در مقامی مرتفع منزل کرد و در یعنی سپهسالار الدوله را حصار دادند چون این خبر بشاهزاده اردشیر میرزا رسید لختی راه نزدیک کرد و شیخ سلمان را میان مشایخ اعراب رسول فرستاد و هریک را بعنت عرب با خط خویش کتابی کرد و از قهر و لطف شاهنشاه ایران بیم و امید داد و رزانت رویت و حسن تدبیر شاهزاده با تقدیر مطابقتی کرد و اول کس شیخ مذکور که از اجلهٔ مشایخ بود بحضرت وی آمد و بر اطاعت شاهزاده بیعت داد و از جامه خانه وی خلعتی چند با خود داشته بمیان مشایخ اعراب بازگشت نمود و هریک را به تشریفی جداگانه بنواخت و روی دل ایشان را با جانب شاهزاده ساخت لاجرم مشایخ اعراب بتفاریق بمساکن خویش شتاب کرفتند و از اعانت میرزا قوام کناره جستند

مقاتله سپهسالار الدوله با میرزا قوام الدین و مشایخ عرب

لکن از حاضر شدن بحضرت شاهزاده نیز ابا و استنکاف میورزیدند سپهسالار الدوله چون این بدانست بعد از پراکنده شدن ایشان با فوجی از سواران بر اثر آنجماعت برفت و در عرض راه صداد شاه و شیخ حاکم و شیخ جابر را دستگیر نموده نزدیک شاهزاده فرستاد و خود روان رفت تا ایشان را بکنده و سلاسل بشوشتر برده در قلعه سلاسل باز داشتند و بعد از یک ماه روانه دارالخلافه نمود و چون هنوز در تدمیر میرزا قوام الدین و تسخیر قلاع او از کارداران دولت فرمان نداشت سپهسالار الدوله را مأمور بتوقف آن محال فرمود و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه نمود و این هنگام چون در امر میرزا قوام الدین فترتی عارض گشت میرزا سلطان محمدخان که برادرزاده و داماد او بود هم بروی تعرضی آورد و گفت این زر و مال که از رعیت ما خود میداری صواب آنست که نزدیک فرمانگذار فارس انفاذ داری و آسوده خاطر در خانه خود بشرط حکومت زیستن کنی چه واجب است که این زر بر لشکر چریک بپراکنی و عاقبت خود را از جان و مال بی بهره

کنی

کنی میرزا قوام الدین که بجلادت و شجاعت خویش مغرور بود سر بدین سخنان در نیاورد و همچنان با عداد کار رنج میداشت این بود تا منشور مقاتلت و قلع و قمع او برسید و شاهزاده سهام الدوله را بفتح قلعه چم لاقران کرد پس سهام الدوله نخستین با میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین رزمی سخت بداد و او را بشکست میرزا قوام الدین چون این بدید با لشکری انبوه بمدد پسر از قلعه بزیر آمد و با میرزا رضا بپیوست از اینسوی سهام الدوله برحسب فرمان شاهزاده آهنگ شبیخون نمود و از اول شب علیرضا خان بختیاری و توشمال خان فیلی را با هشصد تن مرد دلاور از آب عبره داد و با اینکه جمعی در آب بیجان دیگر مشتاب کرفتند لشکر بدان تنگنا بیست و ازرود بدان سوی شده بکنار قلعه آمدند و قلعه کیان نیز بمدافعت کمر بسته شد و نه تن از لشکریان را بزخم کلوله از پای درانداختند و پست و دو کس را مجروح ساختند با این همه سپاه را فتوری در خاطر راه نکرد و بحکم یورش قلعه را فروگرفتند و برج و باره اش را با خاک پست کردند و چند عراده توپ کوچک از آنجا بدست کردند و توپی بزرگ که از زمان نادرشاه افشار در انجا بجای بود و حملش در آن هنگام صعب مینمود بدشواری شاهزاده حزه در هم شکستند از پس این میرزا قوام الدین را قوت درنگ نماند و از جایگاه قلعه بیهمان کریخت و میرزا رضای پسرش میان قبایل ممسنی فرار کرد و لا جرم برحسب فرمان شاهزاده سهام الدوله غضبا نخان را که با میرزا قوام الدین خصمی داشت بحکومت آن محال باز گذاشت و خود طریق قلعه بیهمان برداشت و چهار ماه آن قلعه را حصار داد و در پایان امر میرزا سلطان محمد خان و میرزا کمال که برادرزادگان میرزا قوام الدین بودند و در میان شهر سکون داشتند بدست لشکریان کرفتار شدند لیکن کرفتاری ایشان مردم شهر در تسخیر قلعه با سهام الدوله همداستان کشتند و ازین روی کار بر میرزا قوام الدین صعب افتاد و از زخم کلوله توپ و تخریب قلعه درهم شد و با چندتن از مردم شهر مواضعه نهاده شبی با جماعتی از عشیرت خود از فراز قلعه بزیر آمده طریق فرار برداشت و در چهار فرسنکی بیهمان بقلعه کل و کلاب کریخت بعد از فرار او سهام الدوله قلعه بیهمان را ویران نمود و همچنان از دنبال او بسمت قلعه کل و کلاب بشتاب کرفت و آن قلعه را بمحاصره انداخت از قضا مراد علی که یکتن از خویشاوندان میرزا قوام الدین و قاید حرسه قلعه بود بمیان قبایل ممسنی سفر کرده این هنکام مراجعت مینمود در عرض راه چندتن از سواران سپاه او را دیدار کردند و ما خود داشته بنزد یک سهام الدوله آوردند سهام الدوله او را خطاب کرد که فتح کل و کلاب ترا از عقاب و نکال رهائی تواند داد و اکر نه ترک سر بکوی و دست از جان بشوی مراد علی تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد و کس فرستاد تا اهل و عشیرت او را بلشکرگاه آورده بشرط کروکان باز داشت و خود بدرون قلعه رفت و سهام الدوله بصوابدید او شبی میرزا سلطانمحمد خان را با کروهی از تفنکچیان و دو عراده توپ و پانصد تن سوار و جزایر بسمت قلعه کل فرستاد و مراد علی پیشوائی در بکشاد و لشکریان بی کلفت خاطر بقلعه درآمدند اما میرزا قوام الدین چون این بدید از قلعه کل بحصن کلاب کریخت و در نیوقت شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله که فرمانکذار فارس بود عباسقلی خان سردار لاریجانی را مامور بنظم بیهمان و دفع میرزا قوام الدین فرمود اما از اینسوی چون از قلعه کل آب بقلعه کلاب باید رفت چون سه روز

فتح قلعه کل و کلاب و خاتمه کار میرزا قوام الدین

میرزا قوام الدین در قلعه کلاب روز بر دو بی آب ماند ناچار از قلعه بزیر آمده با دو تن از مردم خود پیاده از قلل شامخه و شواهق جبال طریق فرار برداشت در عرض راه مردم عباسقلی خان لاریجانی او را دستگیر ساختند و نزدیک نصرة الدوله اکسیل داشتند چون این خبر بنصرة الدوله آوردند از در دوراندیشی علی سلطان قراگوزلو را باجماعتی از سربازو دو عراده توپ تا میان قبایل ممنی باستقبال او بیرون فرستاد تا مبادا اشرار قبایل او را از بند رهائی دهند و دیگر بار رفته آغاز دلاجرم او را مغلولا بشیراز آوردند و صورت حال را بعرض حضرت وا نگذاشتند و از انسوی بعد از فرار میرزا قوام الدین و فتح قلعه کل و کلاب سهام الدوله آن اراضی را بعهده کفایت عباسقلی خان گذاشته خود طریق خدمت شاهزاده اردشیر میرزا برداشت و مورد نوازش شاهزاده گشت و ازین پس چنان بحسن رویت و ظهور جلادت مملکت خوزستان و لرستان را شاهزاده بنظام داشت که کس ازان پیش نشان نمیداد و چون انیعنی در حضرت شاهنشاه ایران کشوف افتاد شاهزاده را مورد نواخت و نوازش شاهانه فرمود و او را از بهر حکومت وا نگذاشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم درینسال شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را منشور بر دند که سفر کلپایگان و خوانسار کرده آن محال را بنظام کند لاجرم شاهزاده بجانب کلپایگان و خوانسار کوچ داد و آن اراضی را از اشرار بپرداخت و از انجا سفر چاپلق کرده و لیخان سرتیپ و محمد امین سلطان را با سرباز سیلاخور روانه اصفهان نمود و آقا سید اسدالله پسر حاجی سید محمد باقر مجتهد را که رنجیده خاطر از اصفهان بجانب عتبات عالیات میرفت چنانکه بدان اشارت شد تقدیم معذرت نموده با جمعی از مردم خود مراجعت با صفهان داد و خود باز بر وجرد شد و هم درینسال حکومت کلپایگان و خوانسار بر حسب فرمان شاهنشاه ایران او را تفویض گشت و حاجی رحمن را که از منسوبان حاجی ملا اسدالله مجتهد بود و در بروجرد مورث فتنهای بزرگ میگشت ماخوذ داشته به تبریز فرستاد تا در انجا مقیم باشد و خود بنفر نیزار و خلجستان نموده در شکارگاه نیزار بتقبیل سده سلطنت قرین فرخی و یمنت گشت و بعد از رخصت انصراف قلاع مردم سرلک را که در حوالی محلات بنیان کرده بودند و قاطعان طریق را متعقل و مامنی بود همه را با خاک پست کرد و از انجا بفرزین تاخته بر ده چند قلعه از جماعت بختیاری ویران نمود آنگاه مراجعت بر وجرد فرمود و از مردم توانا یکفوج سرباز جدید گزیده ساخته بنظام بداشت و هم درینسال شاهنشاه ایران برای زیارت سده سنیه و تقبیل عتبه عالیه حضرت معصومه بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام سفر دارالامان قم فرمود و ایوان قبه مقدسه را که شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی فرمان کرده بود که از زر ناب کنند و بانجام نرفت بفرمود تا بپای بردند و چندانکه بایست از بذل زر دریغ نداشت و در انجا حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز اعظم و اجل علمای ایران است بحضرت شاهنشاه تقرب جست و بخواستاری او حل رهایای کاشان از منال دیوانی تخفیف یافت آنگاه موکب پادشاهی از راه تیزاب و ساوه رهسپار آمد و شاهنشاه ایران بدار الخلافه طهران مراجعت فرمود و هم درینسال حاجی علیقلی خان لاریجانی که حکومت بهبهان داشت چنانکه بدان اشارت شد میرزا قوام الدین را مجموعا بشیراز فرستاد و فیروز میرزای نصرة الدوله او را اکسیل طهران ساخته پست دوم شهر ربیع الثانی وارد طهران گشت و همچنان

سفر کردن احتشام الدوله بعضی از بلدان عراق و نظم آن اراضی

حبس میرزا قوام الدین در طهران

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و همچنان محمد باقرخان نوئی که از جماعت الوار پشت کوه است با عباسقلی خان طریق عصیان سپرده و در پشت کوه باستظهار قلعه که حصانتی بکمال داشت عباسقلی خان را امکانتی نمیگذاشت لاجرم عباسقلی خان کرهی از سربازان لاریجانی را بدفع او فرستاده او را در پشت کوه حصار دادند و بقوت یورش آن قلعه را گرفته او را مغلوباً تا بهبهان آورده و بمعرض عقاب و نکال بازداشتند و هم در ینسال محمد امین خان والی خوزستان نیز محروم را که یکتن از مقربان حضرتش بود بسفارت ایران مامور داشت و او روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی وارد دارالخلافه گشت و روز پست و یکم تقبیل عتبه سلطنت حاصل نمود و چند سراسب و چند بهله توشک که از خان خوزستان آورده بود پیش کشید و عرضه او را نیز پیش داشت و هم در ینسال شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله که فرمانگذار مملکت کرمان بود عبدالله خان صارم الدوله را با افواج قراگوزلو و ملایری و توپ و کالسکه و لشکر جیان زری و سیستانی و افشار بنظم کرمسیر و بلده بمپور مامور داشت و او را توپخانه لایق بسپرد و عبدالله خان بدانسمت کوچ داده آن اراضی را بانتظام کرد و قلعه ارندکان را از تحت تصرف محمدعلیخان بلوچ پرون کرده بمحمد خان سپرد از پس آن محمدعلیخان از در ضراعت و تضرع خان عمّ خود را بشفاعت برانگیخت و مؤیدالدوله برحسب فرمان کارداران دولت او را مطمئن خاطر ساخته ملتزم خدمت گشت و هم در ینسال مجارجنرال سرهنری بوطون که در ایران مشهور بلنزی صاحب است و بسیار وقت در تاریخ قاجاریه نام او مرقوم شد چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در دارالخلافه رخت بجهان دیگر برد و او از مردم اسکاتلندست و هم در ینسال سامخان ایلخانی و عباسقلی خان میربنج و میرزا عبدالباقی متولی باشی برحسب فرمان راه خراسان برداشته پستم ربیع الثانی بشهر مشهد مقدس درآمدند و حکم شاهنشاه ایران را بابلاغ دادند لاجرم حسام السلطنه برحسب فرمان قراولخانهای شهر مشهد را بنیان کرد و سفر سرخس را تصمیم عزم داد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم در ینسال سلیمانخان دنبلی منشور حکومت تربت یافت و محمدتقی خان جوانشیر بجای مرتضی قلیخان حاکم شاهرود و بسطام گشت و محمدرضا خان قاجار دولو بحکومت اردبیل ممتاز شد و محمدحسنخان نوری کاربرداز شکین آمد و قاسمخان جارچی باشی حکومت قراجه داغ یافت و مصطفی قلی میرزا حاکم ارومی شد و مجعلی خان ماکوئی منصب میربنجی گرفت و هم در ینسال شفیع خان نایب اول اجودان باشی مامور بسفر لندن شد تا بنام مصلحت گذاری در انجا مقیم باشد و هم در ینسال برحسب فرمان پادشاه ایران در دارالخلافه طهران در هر معبری و برزنی قراولخانه بنیان کردند و کرهی از سربازان بکار گشت تا شب و روز در انجا اقامت کرده نگران وارده و صادر باشند تا هیچکس با هیچکس جور و ظلم نتواند کرد و برحسب فرمان نیز در تبریز بنیان قراولخانها نمودند

سفیر رشید خان خوارزم

نظم بلوچستان بحکم مؤید الدوله

سفارت شفیع خان بلندن

بنیان قراولخانه در ایران

ذکر وقایع حال شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه در سال یکهزار و دویست و شصت و هفت هجرت نبوی

چون یکهزار و دویست و شصت و هفت سال از هجرت نبوی علیه آلاف الثناء و التحیه سپری شد مطابق سنه تنکوزئیل ترکیه از روز جمعه هفدهم جمادی الاولی چون یکساعت و پنجاه و دقیقه برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داده و ملک الملوک عجم ناصرالدین پادشاه خلد الله سلطانه بآئین فریدون و جم جشن

روزی بپای برد و بعد از سپردن بساط عید و بذل تید و طریف بر وضیع و شریف فرمان کرد که شاهزاده
سلطان مراد میرزای حسام السلطنه ترکمانان سرخس را که از ترکتاز محال مشهد مقدس دست باز نگیرند کیفری
بسزا کند لاجرم حسام السلطنه بصلاح و صوابدید ساسان خان ایلخانی و عباسقلی خان جهان پیکلو که منصب میرنجکی داشت
با عدای کثیر و لشکر را از دور و نزدیک خواندن گرفت و از دارالخلافه طهران نیز فوج قراجه داغی و شقاقی
و سواره شاهسیون و پراونده و مافی بر اثر یکدیگر برسیدند بالجمله چون دو ماه از عید نوروز بسپری شد حسام السلطنه
نخست بفرمود ترکمانانی که در شهر مشهد بودند گرفته ببند برنهادند تا بسرخس کس خبر بازندهند آنگاه از شهر مشهد
خیمه بیرون زد و لشکر را کوچ داده از دهنه مزدوران راه برگرفت و این راهی نهایت صعب است و از کوه
مزدوران تا اراضی شوریق که چهار فرسنگ است موردی و مشربی بدست نشود و هم در شوریق خرابی
شوریست مع القصه حسام السلطنه تا شوریق براند و در انجا بنه و آغروق و احمال و اثقال را از قفا بداشت و
سه عراده توپ و جماعتی از لشکر را بجای گذاشت تا حراست بنه و آغروق کرده از دنبال کوچ دهند و پنجهزار
و پانصد تن سواره و پیاده از لشکرگاه گزیده کرد و از شوریق تا بسرخس که پانزده فرسنگ مسافت بود
ایلغارکنان راه برگرفت و شش فرسنگ راه را شبانه بریدند آنگاه که روز برامد و آفتاب تافت لشکریان را
سورت گرمی باحوار او حرارت حرکت همدست شده بسیار کس را از پای درآورد چنانکه از شدت عطش بردی
در افتادند شاهزاده بفرمود ایشان را بر بارکیرها حمل داده براندند و معدودی از سربازان که در رکاب بودند
بیابان از زرنج خشکی تباه جثه بودند بعد از عبور لشکر بدست ترکمانان اسیر و مقتول شدند بالجمله حسام السلطنه
با این تعب و زحمت طی مسافت کرده نماز دیگر بدوفرسنگی سرخس فرود شد و در زمان لشکر سیراب شده
از زرنج عطش برآسودند و جماعتی از سواران برنشستند و هم در از روز یکصد تن زن و مرد از مردم سرخس در حومه
بلده اسیر کرده بلشکرگاه آوردند و سواران خراسانی که از پست و بلند آن اراضی آگهی داشتند تا خشد و هزار
نفر شتر براندند و روز دیگر با تفاق سوار تیموری و سرحدی تا ارض شیرتپه که دو منزل از انسوی سرخس است
ایلغار کردند و صد هزار گوسفند تا مزدوران و آق در بند براندند و هر کس بهره و نصیبه خویش برگرفت و چون
ازین نهب و غارت هول و هربی بزرگ در خاطر ترکمانان افتاد حسام السلطنه بفرمود تا لشکر برنشسته طریق
سرخس پیش داشتند و چون با قلعه سرخس یک تیرپرتاب پیش نماند ترکمانان پیاده و سواره گروه گروه از شهر
بیرون تاختند و لختی بمبارزت پرداخته سودی نبردند ناچار مراجعت نموده متحصن شدند و شاهزاده در ظاهر
سرخس اوتراق کرده چهار روز ایشان را حصار داد در اینوقت مکتوب اقا کرد محمد امین خان فرمان گذار
خوارزم با سپاهی زرمجوی سفرمز و کرده و هرگز از اعانت مردم سرخس دست باز نخواهد داشت و از
یغموی بزرگان سرخس نیز بحضرت شاهزاده آمده اظهار عقیدت و اتقیا کردند و بر ذمت گرفتند که هرگز بیرون
عصیان نکردند و در اراضی خراسان دست بنهب و غارت نگشایند لاجرم حسام السلطنه از در دوراندیشی و
اقتضای وقت طریق مراجعت پیش داشت و تا منزل پس کمر باز پس آمده و در انجا اوتراق فرمود و بزرگان
سرخس نیز ملازمت رکاب داشتند لکن از توقف شاهزاده در پس کمر بیناک شدند که مبادا دیگرباره آهنگ

سرخس کند

سرخس کند پس کس بروفرستاده ازخان خیوق طلب مدد کردند واو دو هزار سوار بدایشان گسیل داشت
و سواران او تا نزدیک لشکرگاه حسام السلطنه آمده کمین نهادند از قضا سواران مافی که طلایه لشکر بودند با ایشان
بازخوردند و زرم به پیوستند زمانی دراز برنیامد که سواران مافی شکسته شدند و خبر هزیمت ایشان بلشکرگاه
رسید حسام السلطنه گروهی از سواران را بمدد ایشان بیرون فرستاد لکن چندانکه شتافتند کرد سواران ترکمان را
نیافتند وازین واقعه سپاه خوارزم ولشکر سرخس را قوتی بدست شد چنانکه همدست و هم پشت همه روزه در
اطراف لشکرگاه تاختن میکردند و گاه گاه لشکریان را اسیر میگرفتند حسام السلطنه ناچار ازانجا کوچ داده تا
اراضی مشهد مقدس براند و در کال یاقوتی لشکرگاه کرد و ازانسوی خان خوارزم تا یک منزلی سرخس کوچ
برکوچ برفت و در انجا با مردم سرخس برای نهب و غارت محال مشهد مواضعه نهاد و پنجهزار سوار از مردم
خوارزم و مرو و سرخس گزیده ساخت و فرماندار تا با راضی تربت تاختن برده دو قلعه محکم مفتوح ساختند
وزن و مرد را اسیر کرده با اموال و انقال بیرون از نیطرف چون خبر رود ترکمان در محال مشهد کوشزد
حسام السلطنه شد سامخان ایلخانی و عباسقلی خان میرینج را با فوج تربتی و ترشیزی و دو هزار سوار و شش عراده
توپ بیرون فرستاد و ایشان از کال یاقوتی تا کوهستان هرات دو روزه ایلغار کنان برفتند و وقتی
برسیدند که ترکمانان با اسیران و اموال از راه کوهستان و غوریان بجانب سرخس می شتافتند لشکریان
از کرد راه اسب بزدند و سر راه بر ترکمانان تنگ بستند لختی از هر دو سوی کار بمقاتلت برفت تا گاه ترکمانان
گردتوپ و سه باز را بدیدند که هم اکنون از راه در میرسند از برای ایشان دیگر قوت درنگ نماند و پشت
باجنگ داده روی بفرار نهادند و دست از اموال و اسیران باز داشتند لشکریان بدین قدر قناعت نکردند
واز دنبال ایشان برفتند و از انجماعت سیصد تن اسیر و چهارصد سر اسب بگرفتند و اسیران ترکمان را
برداشته بلشکرگاه آمدند بر زیادت ازین جماعتی از ترکمانان که هنگام هزیمت اسب رونده نداشتند در
شعاب جبال و میان درختستانها پنهان شدند و هفتصد شش یکم مردم تربت و اهالی سرجام بمیان
درختستانها رفته یک یک و دو دو اسب و مرد گرفته ببرایخویش بازگشتند بعد ازین فتح خان خوارزم بجانب
خیوق کوچ داد و مردم سرخس را دهشتی عظیم بگرفت چنانکه یکباره ازان بلده بیرون شده پاتزده فرسنگ
براندند و در شوره کال رحل اقامت انداختند و ازانجا بسیار کس را از در ضراعت بشفاعت برانگیختند و خواستار
شدند که شاهزاده از قبل خویش حاکمی برایشان بگمارد و ایشان را در شمار رعیت خویش بداند حسام السلطنه
پوزش ایشان را پذیرفتار شد و عباسقلی خان دریکجزی را بحکومت آنجماعت فرستاد و بعد از رسیدن
عباسقلی خان بشوره کال مردم سرخس آسوده خاطر شدند و یک نیمه با سرخس مراجعت کردند و نیم دیگر در
شوره کال حط رحال داوند عباسقلی خان نیز مدت سه ماه در شوره کال رتق و فتق امور آنجماعت را بزودت
داشت ترکمانان ازان نفاق که در جبلت دارند با عباسقلی خان از در صدق و صفا بنودند لاجرم آنگاه که حسام
السلطنه مراجعت بمشهد مقدس نمود با میراحمدخان جمشیدی که از قبل خان خیوق در میان قبایل روزمی
گذاشت در نهانی مواضعه کردند که سر بطغیان برآورند و عباسقلی خان را دستگیر سازند عباسقلی خان بنجس

مأمور شدن چراغعلی خان بگنکه بنیابت حکومت اصفهان

وفراست اندیشه ایشان را باز دانست و بجگاهی بدست آویز شکار کردن و نخجیر افکندن برنشست و از میان قبیله بیرون تاخت و تا مشهد مقدس غان باز نگشید از پس او مردم سرخس سر بشوریدگی برافراشتند و هرگاه توانستند دست از نهب و غارت مردم مشهد باز نداشتند و هم در ینسال غلامحسین خان سپهدار که حکومت اصفهان داشت حاضر درگاه گشت و برحسب فرمان چراغعلی خان زنگنه قولر آقاسی مأمور بنظم اصفهان گشت و چون ایامی چند منقضی شد نشان نیابت حکومت اصفهان فرمان یافت و بعد از نظم آن بلده بعضی از اشرار را که از عوانان سپهدار فرار جسته بودند دستگیر ساخته باکنده و زنجیر سیل دار انخلافه داشت و همچنان کریم ارومی را که مردی راهزن بود و دار و جن حصنی حصین و معقلی متین داشت مطمئن خاطر ساخته حاضر مجلس نمود پس ماخوذ داشته بند بر نهاد آنگاه محمد رضا خان نایب چار محال را حکم داد تا با هزار تن تفنگچی قلعه او را حصار داده و مردم او جن که هیچ قوت از اشرار و ایمن نبودند نیز مدد کردند تا بغلبه قلعه او را فرو گرفتند در میانه چند کس مجروح و مقتول شدند و بالجمله بعد از فتح قلعه اعوان و عشیرت او را بتمامت ماخوذ داشته باکنده و زنجیر باصفهان آوردند و در زندان کردند بعد از عبور شاهنشاه منصور باصفهان چنانکه مذکور خواهد شد بکیفر اعمال ایشان پرداخت و مردم آن اراضی را از زحمت آنجماعت آسوده ساخت و دیگر آقا محمد کندمانی و علی میرزا خان فریدنی که از تعدی و راهزنی خودداری نمیتوانستند دفع ایشان بر چراغعلی خان واجب گشت پس ابوالقاسمخان سرهنگ فوج دماوندی را با سربازان او و بنجفقلی سلطان را با سه عراده توپ برداشته تا بخف آباد براند و از آنجا خطی به آقا محمد کندمانی نوشت که تفنگچی خود را برداشته با پیوسته شود و خود باستعجال تا چار محال بروفت و در انجا آقا محمد کندمانی با پسر خود جعفرقلی و پست تن از خویشان و اندان او حاضر شدند لکن از دور و نزدیک نگران خویشتن همی بود چراغعلی خان ایشان را مطمئن خاطر ساخت و بعد از اطمینان فرصتی بدست کرده آنجماعت را بتمامت بگرفت و باکنده و زنجیر باصفهان فرستاد و خود بجانب فریدن کوچ داد علی میرزا خان چون رسیدن او را اصفهان مود بجرات خویش پرداخت و در قلعه خود متحصن گشت چراغعلی خان بدو نوشت که اگر تو از من دهشتی هست نخستین پسر خود را نزد من فرست تا خاطر او را از وحشت بیرون کنم علی میرزا خان برحسب حکم پسر را بدو فرستاد و چراغعلی خان او را خلعتی کرده مراجعت داد و پیام کرد که من فردا شب بی آنکه سپاهی و لشکری با خود کوچ دهم میهمان علی میرزا خان خواهم شد و روز دیگر با چهل سوار بقلعه او رفت و او مهمان پذیر گشت بعد از ورود بقلعه از در مهربانی و حفاوت پیرون شد و گفت اگر خواهی نام تو در نزد کارداران دولت زشت نباشد برج و باره این قلعه را پست کن تا نگویند سرطغیان و عصیان داری علی میرزا خان مردم خود را برانگیخت تا برج و باره را خراب کردند آنگاه در میان او و برادران او فتنه برانگیخت تا در سر میراث پدر باهم از در مخاصمت پرون شدند چون خویش و پیوند علی میرزا خان کرند او را میان بستند و او را نیز قلعه و معقلی نماند چراغعلی خان دست یافت و حکم داد تا او را و پسرش را گرفته بند بر نهادند و باصفهان فرستادند و دیگر در ایام حکومت او در اصفهان چنان افتاد که جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب باهم انجمنی کردند و دوازده تن از میان خود اختیار کرده نام ائمه اثنی عشر را بر ایشان نهادند و تصمیم عزم دارند

که وقتی

که فتنی بر شورند و فتنه برانگیزند چراغعلی خان آگاه شد و ناگاه گروهی را برانجماعت تاخته ایشان را دستگیر
نمود و علمای بلد را حاضر ساخت تا با ایشان سخن در انداخته شد و هیچ فتوری در عقاید ایشان نتوانستند کرد
لاجرم فتوی بر قتل آنجماعت راندند و عوانان دیوان ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان برده مقتول
ساختند و دیگر زین العابدین رئیس مهیار از مشهدی علی که حب ریاست مهیار داشت پمناک شد که
مبادا دیوانیان خدمت مهیار را با او تفویض دارند پس مشهدی علی را بخانه خویش دعوت کرده او را
خفه کرد آنگاه سرش برگرفت و تنش را باخاک سپرد چون چراغعلی خان ایمنی را مکشوف داشت زین العابدین را
بدست پسران مشهدی علی سپرد تا بکیفر پدر خون او را هدر کنند پسران را آن قوت و غلظت در طبع نبود که
قاتل پدر را بتوانند کشت لاجرم دختر مشهدی علی و زن او پیش تاخته سخت زین العابدین را باطناب خفه کردند
آنگاه سرش را ببریدند و تنش را باخاک راه افکندند و دیگر در ایام نیابت خویش برحسب فرمان شاهنشاه
ایران در جنب عمارت هفت دست اصفهان بنیان خانه رفیع و وسیع کرد و آن را بزاینده رود متصل
داد و همچنان پل خاجو را که نزدیک انهدام و انخرابو د عمارت کرد و هم در ینسال رضاقلیخان ناظم مدرسه
دارالفنون که در فنون نظم و نشر بلاغتی بکمال داشت مامور بسفارت خوارزم گشت و برحسب فرمان

سفارت رضاقلی خان لله باشی بخوارزم

شاهنشاه ایران سه شنبه پنجم شهر جمادی الآخره از دارالخلافه طهران بیرون شده راه برگرفت و اتابیگ
محرم فرستاده والی خوارزم که از پیش نوکر او رفت با وی همراه گشت بالجمله رضاقلیخان صعب و سهل
مسالک را در نوشته پست و چهارم جمادی الآخره وارد استرآباد شد و پس از شانزده روز اقامت
طبل رحیل بزد و باتفاق قرا خان اتابای ترکمان و چند تن سوار دیگر از قبیله یموت که دلیل راه تو انستند
بود راه برداشت و از لب رود کرکان آب و آزوقه پست منزل راه را که همه بیابان بی گیاه و میاه بود
حمل داده و هم شهر رجب کوچ داد و سلخ رجب نشان آبادی خوارزم دیدار گشت اتابیگ محرم لختی از پیش
براند و در قراقلاع منزل بساخت و بکار میزبانی پرداخت اما از آنسوی چون محمد امین خان والی خوارزم هفته
قبل از ورود رضاقلیخان سفر مرو کرد و از رسیدن سفیر ایران آگهی داشت در تکریم مقدم و تعیین
منزل و تقدیم پذیره او فرمان کرده بود لاجرم یوسف آقا سر کرده سواران قزلباش در غرهٔ شعبان
باستقبال رضاقلیخان در قراقلاع برسید و از انجا باتفاق طریق خیوق سپرده روز دیگر در ظاهر آن بلده
درآمدند و بصوابدید یعقوب بن یوسف وزیر خان خیوق که مهتر آقالقب دارد رضاقلیخان را در باغ و
عمارت محمد رحیم خان فرود آوردند و ملا مختار رهراتی مهماندار او گشت و هم در ینوقت از قبل خان خوقند
خدایار خان بسفارت خیوق برسید و چون والی خوارزم سفر مرو کرده بود او نیز ماند رضاقلیخان
اقامت خیوق اختیار کرد و از طرف دیگر خان اقتاد که نورمحمدی سفیر امیر نصرالله امیر بخارا بسفارت
روم رفته بود و از سلطان روم انفیه دانی مرصع بجواهر ثمین بامیر بخارا می برد بدست غلامان والی
خوارزم اسیر شد او را نیز بخیوق آورده باز داشتند اگرچه نسب محمد امین خان و امیر نصرالله بهم دو به
او زبک خان منتهی میشود لکن در میان ایشان کار بمقاتلت و مبارزت میرود و هریک آلات دیگر را تا

همی خواند چنانکه خان خوارزم رعیت خود را بخاری نام نهاده کنایت از آنکه اینقوم بخاری فرمان بردار ایشان هستند مع
القصه رضا قلیخان متوقف خیوق گشت و اسیران ایران در آن بلده بسیار بودند و حسن خبوشانی که چهار سال
اسیر بود و صید محمد و تورده او را بغلامی داشت و نام خود را پرویز میرزا نهاده خویشتن را پسر شاهنشاه
تاجدار فتحعلی شاه میخواند رضا قلیخان چون این حدیث بشنید برای حفظ حشمت دولت پرده او را چاک زد و
گذب او را از پرده بیرون انداخت با همه چون مقرر است که در روز هر عید تمامت اسیران را رخصت
دهند تا بشهر خیوق درآمده یکدیگر را دیدار کنند و اگر پدری و برادری دارند در یابند چون روز عید
صیام پیش آمد و اسیران بشهر درآمدند و از ورود سفیر دولت ایران آگهی یافتند بسیار کس بنزدیک
رضا قلی خان شتافتند و از تعب و زحمت اسیری بنالیدند چنان شد که پیم آن میرفت که اسیران بر مردم
خیوق بشورند چه ایشان بعده و عدت فزون تر از مردم خیوق بناشند لاعتذار صورت ایخال را
مکتوب کرده بخان خیوق فرستاد و از جانب دیگر مسموع داشت که محمد ولیخان دولوی قاجار و جعفر قلی
خان میرپنج قراجه داغی بجانب کرکان سفر کرده اند و این حدیث خان خیوق را آشفته خاطر کرد لاجرم
بتوانی طریق مراجعت گرفته روز دهم شوال وارد خیوق گشت و روز دوم واسب خود را بکرد اسلاطین
زیور کرده و چون پادشاهان ایران تاج زر بسر برند و عاقبت بگیفر این جسارت لشکریان آن سر را با تاج
زر بدار الخلافه حمل داده در قدم ملک الملوک عجم انداختند چنانکه در جای خود مذکور میشود بالجمله روزی چند
رضا قلیخان را با اتابا نیاز محرم طلب نمود و از هم در سخن گرد و از عدت سپاه ایران پرسیدن گرفت
رضا قلیخان گفت اینک یکصد و بیست هزار پیاده نظام و صد هزار سوار و یکهزار و دویست عراده توپ
جنگ را ساخته و پرداخته است و همواره دوازده هزار تن جلاز در میدان پیش سرای سلطانی بنظام است
و هر سه ماه اینجماعت را بمساکن خویش رخصت مراجعت دهند و بدین شماره از لشکریان بجای ایشان
بگمارند و همچنان در معظمات بلدان ایران قراول خانها بنیان کرده اند که همیشه گروهی از سربازان
در هر یک اقامت کرده نگران باشند تا در هیچ شهری دو تن با هم بمناقشه و مناظره نتواند سخن کرد
تا بگاه حت و مناطحت چه رسد و همچنان از ممالک شاهنشاه ایران و معارف آنحضرت لختی براند درین
وقت خان خوارزم گفت من اتابا نیاز محرم را از در صدق و صفا بحضرت شاهنشاه رسول فرستادم
و از انسوی نیز توبه بیخانب بسفارت رسیده و با اینهمه لشکر ایران بکرکان تاختن و از طرفی جنگ
سرخس ساختن بیرون طریق مهر و خاوت بود رضا قلیخان گفت مردم خوارزم با اینکه شیعت مسلمانی
دارند با مسلمانان طریق مخاصمت سپارند همانا دیو بلدی مومن و کافر با مینی زیستن کند و در شهر شما
مسلمانان را اسیر کنند خان خوارزم در پاسخ گفت مردم ایران ابوبکر و عمر را که ما خلیفه رسول خدای دانیم
سب کنند و دشنام گویند لاجرم علمای ما ایشان را کافران دانسته اند و بر اسر و قتل ایشان فتوی
رانده اند رضا قلیخان گفت این لعن و سب در روزگار سلاطین صفویه بود اکنون اگر نادانی چنین سخن
گوید شاهنشاه ایران شش کیفر فرماید و علمای ایران نیز رد و منع چنین کس را واجب شمارند با اینهمه

بعید باشد

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بعید باشد که مردم خوارزم مسلمانان را اسیر گرفته بمعرض بیع و شری درآورند اکنون اگر شاهنشاه ایران از خود و شاد و خاطرخواهی هیچ هدیه بزرگ تر ازان نیست که اسیران را بدان حضرت گسیل سازی محمد امین خان گفت انجام این امر در قوت بازوی من نیست چه مردم خوارزم این اسیران را باز خریده اند ازادی ایشان مردم خوارزم را زیانی بزرگ باشد اگر من بدینکار فرمان کنم عجب نیست که عصیان و رزند و فتنه آغاز نهد بالجمله سخن را بپای آورد و رضا قلیخان باز جای شد پس از روزی چند او را تشریفی کرد و مبلغی زر بفرستاد و جواب منشور شاهنشاه ایران را نیز باز داد لاجرم رضا قلیخان روز پنجشنبه شانزدهم ذیقعده طریق مراجعت برداشت و پست و پنجم از رکنج کهنه پرون شده بغاققر آمد و ملامختار را که همچنان بمیزبانی او می آمد ازانجا مراجعت داد و راه بیابان پیش داشت چون بمنزل قومیت آثار چند مکشوف افتاد که قبایل یموت با محمد ولیخان پکلر پکی استراباد ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند و هزار نفر شتر یموت را جماعت کوکلان پیش رانده و پست هزار سر کوسفند ایشان را مردم پکلر پکی برده اند لاجرم مسالک ترجمه مهالک گشت و معابر تذکره مقابر شد و رضا قلیخان ناچار تا منزل کسک مناره و مشهد مصریان برفت و چون ازانجا پرون شد در عرض راه جماعتی از ترکمانان برایشان تاختند و بعضی از بنه و آغروق منهوب ساختند مردم رضا قلیخان و ملازمان محمد شریف بای فرشاد خان خنوق و جماعتی از مردم قافله بمدافعت برخاسته خویشتن داری همی کردند و آن شب را بپای آوردند درینوقت قاضی یموت که اصفهای این قصه کرده بود برسید و صورت حال ایشان را معاینه کرد و کس بنزدیک خواهر قراخان که ضجیع نقد علیخان یموت بود فرستاد و او را آگهی داد باینکه این هنگام قراخان بدست پکلر پکی محبوس بود خواهر او دست از حمایت و رعایت فرستاده شاهنشاه ایران باز نداشت و گروهی از سواران یموت را مامور داشت تا ایشان را از زحمت راهزنان رهائی داده بخانه او درآورند روز دیگر رضا قلیخان میرزا علینقی طبیب فوج افشار را که از اسیری خنوق رها ساخته با خود آورده بود بنزدیک محمد ولیخان پکلر پکی فرستاد و او را از کار خویش آگهی داد پکلر پکی قلیخان و قلیج خان را مامور ساخت تا ایشان را کوچ دادند و بعضی از خوانین آتابای و آق قلعه قریب گرکان با ایشان مرافقت کردند بالجمله رضا قلیخان با تفاق محمد شریف بای و صید احمد نقیب خواجه بخارائی عمزاده امیر بخارا و صید میران شاه قندهاری و خواجه رحمة الله خوغندی و چندتن از اسیران را که با خود کوچ داده بود مانند حاجی زمان و حاجی محمد و اسمعیل بیک و فتح الله و عبد الله از بند گرکان طی مسافت کرده باستراباد درآمدند و ازانجا راه برگرفته بیجد هم شهر محرم وارد دارالخلافه گشتند کارداران دولت محمد شریف بای رسول خان خوارزمی را با تفاق صید احمد خواجه منزل و میزبان مقرر کردند و بعد از چند روز رضا قلیخان با تفاق محمد شریف بای تقبیل سده سلطنت کرد و بعضی اشیاء که خان خوارزم انفاذ حضرت داشته بود فرستاده او پیش گذرانیدند و بعد از روزی چند کارداران دولت جواب مکتوب او را منشور کرده باز دادند و او را کسیل ساختند و نیز صید احمد نقیب خواجه پیشکشی پیش داشته

تشریف یافت و رخصت حاصل نموده بجانب مکه معظمه شتافت و هم در اینسال محمد ولیخان حاکم استراباد

قتال سرکردگان لشکر شاهنشاه ایران

برحسب فرمان شاهنشاه بندگان را بنیان نهاد و چند ماه روزی هزار مرد و زن بکار برداشت تا روز پنجشنبه ششم شهر شوال آن بنیان را بپایان برده سدی سدید برکشید و خود با سه هزار تن سواره و پیاده در کنار قلعه سلطان آباد که هم با مر پادشاه بنا کرده بود لشکرگاه کرد و ترکمانان لشکر او را ده هزار پیست و یکم شهر ذی قعده اطراف لشکرگاه را غارت کردند و رزمهای صعب دادند و در همه شکسته شدند و از کنار لشکرگاه باز پس نشستند در اینوقت چون علوفه و آزوقه در لشکرگاه اندک بود جعفرقلیخان امیر پنج با جماعتی از لشکریان بجانب آق قلعه کوچ داد ترکمانان چون این بدانستند بر سر راه او آمده از بامداد تا زوال آفتاب بکشش و کوشش مشغول بودند از پس آنکه دویست مرد و اسب از ترکمانان تباه شد آنگاه طریق فرار برداشتند و دیگر باره لشکری بزرگ انجمن کرده در غره ذیحجه بر سر لشکرگاه آمدند و نخستین بسنگر سیاه بالا یورش بردند مردم سنگر پای سخت کرده مردانه بکوشیدند و جماعتی از لشکرگاه نیز بمدد رسیدند و نه تن از بزرگان ترکمان درین کیرودار کرفتار شدند و دیگر مردم طریق فرار گرفتند و لشکر از قضای هزیمتیان تاختن کرده اسب و اسیر فراوان بدست آوردند و از پس اینواقعه روز نهم ذیحجه محمد ولیخان و جعفرقلیخان انبوهی از لشکر و دو عراده توپ برداشته از دنبال قبایل ترکمانان بشتافتند و کرت دیگر آنجماعت ناچار شده بجنگ درآمدند و در جنگ یکتن از بزرگان آن قوم که ذوالنون نام داشت مقتول کشت ترکمانان چون این بدیدند بنه و آغروق بگذاشته هزیمت شدند و از نیکاه ایشان غلات و جوبات فراوان بدست لشکریان افتاد آنگاه محمد ولیخان مراجعت نموده در کنار نهر کرکان در برابر مساکن طایفه یموت در چند جای برجهای محکم برآورده جمعی از قزاولان را برکاشت تا اگر از مردم یموت بجانب استراباد آهنگ کنند هدف کلوله تفنگ شوند و هم در اینسال در نوزدهم شهر رمضان میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه منصب وزارت دول خارجه یافت و شاهزاده احمد میرزا حاکم کلپایکان و خوانسار کشت و هم در اینسال اماموردی خان نیشابوری بپشتوانی قلعه حسین آباد و قلعه توزندجان که دو قلعه متین و حصن حصین است آغاز طغیان و عصیان نهاد اللهقلی خان حاکم نیشابور سرباز خلج را که حارس ارک آن بلده بودند مامور کرد تا برفتند و قلعهای مذکور را فروگرفتند و چهار پسر اماموردی خان را دست بکردن بسته بنیشابور آوردند و دیگر خان افتاد که جماعتی از زایران از مشهد مقدس مراجعت کرده بجانب عراق سفر میکردند در عرض راه هفتاد سوار ترکمان بر ایشان تاختن کردند محمد باقر بیک شاهیسون غلام چاپارکه در میان زوار بود اسب خود را بایشان داده بیکسوی شد و از انجا یکتنه بجانب سواران حمله افکند و از کرد و راه سر کرده سواران ترکمان را بزخم کلوله تفنگ از اسب درانداخت ترکمانان چون کرد و فر او را نکریستند زرم او را مقرون بصواب ندانستند و دانستند چند کس بدست این سوار مقتول خواهد شد تا عاقبت فتح کرا باشد لاجرم دست از غائله باز داشته لختی باز پس شدند از قضا دو تن از زایرین که وامانده غافله بودند از قضای کار و ایشان می آمدند ترکمانان بدان شتابند که هر دو تن را اسیر کیرند و بجانب ایشان شتاب کرفتند محمد باقر بیک نیز این

بدید و اسب برجهاند و چون راه نزدیک کرد تفنگی بسوی ترکمانان کشاد و داد تا سواران لختی بهم برآمدند و محمد باقر بیک را فرصتی بدست شده یکتن از زایران را ردیف خویش ساخته بکنار کاروان رسانید و هم چنوانی غنان برتافت و ویلکنان بر روی سواران ترکمان درآمده تفنگی دیگر بکشاد و آن یک زایر را نیز برگرفته بمیان قافله آورد آنجماعت را بی آسیب بمنزل رسانید و هم درینسال جمعی از زوار که از کرمان بمشهد مقدس می شدند در عرض راه گروهی از بلوچ بدیشان کمین کشادند حاجی بیک تختی که برحسب فرمان شاهزاده ظهاسب میرزای مؤیدالدوله حارس زوار بود با تفنگچیان خود بیجنگ درآمد و مدت شش ساعت بازار مقاتلت و مبارزت رواج داشت درمیانه سی تن از جماعت بلوچ و نه تن از تفنگچیان و دو تن از زایرین مقتول گشت در پایان امر مردم بلوچ شکسته شدند و زایرین بسلامت عبور کردند از پس آن مؤیدالدوله خاطر بنظم بلوچستان نهاد و احمد میرزا را بسفر بمپور و قلعه سرباز و حصن لنگن مامور داشت و امیراولیاخان چاپی و امیراحمدخان لاشاری که هم باستمالت احمد میرزا حاضر خدمت بودند و از بلوچستان بتزد مؤیدالدوله سفر کردند هم با او کوچ دادند و از لشکریان جعفرقلیخان سرهنگ با سرباز خدابندلو و کریم خان سلطان برادر جعفرقلیخان و عبدالله بیک یاور و محمدتقی خان بمی و محمدتقی خان سرکرده سوار کرمان و سید علیخان و شاه پسندخان و سالار مهدیخان و جمعی از بزرگان بلوچ ملازم رکاب احمد میرزا شدند و او کوچ بر کوچ تا بمپور براند و از انجا بجانب اراضی سرباز طی طریق کرده در یکفرسنگی لنگن فرود شد و مکنون خاطر داشت که امیر دراخان که در قلعه سرباز جای دارد و طریق نافرمانی می سپارد دستگیر سازد درینوقت امیر دل مراد که در نهانی با امیر دراخان موافقت داشت از قلعه لنگن باستقبال آمد و مورد الطاف احمد میرزا شد و چون رخصت مراجعت بقلعه خود طریق مخالفت گرفت و باعداد جنگ و کشادن تفنگ و حراست قلعه پرداخت احمد میرزا چون این بدید کریخان سلطان را با تفاق محمدتقی خان و گروهی از لشکر مامور ساخت تا بقوت یورش قلعه لنگن را فروگرفتند و امیر دل مراد را با پست تن از مردم او دستگیر نمودند و قلعه را با خاک پست کردند و جماعتی از قلعه گیان فرار کرده بهر جانب پراکنده شدند بعد از فتح قلعه لنگن احمد میرزا بسوی قلعه سرباز کوچ داد و سه روز در کنار قلعه نشیمن کرد و همینجا است تا بدست رسل و رسایل مردم قلعه را مطیع فرمان کند چندانکه درین کار رنج برد مفید نیفتاد لاجرم روز چهارم حکم بیورش داد توپچیان دهان توپها بکشادند و سرباز خدابندلو و لشکر بمی و نرماشیری و سیستانی و نسالفی و بلوچ را فرمان کرد تا اطراف قلعه را فروگرفتند و آن قلعه در فراز کوهی واقع بود و سه دیوار از پس یکدیگر داشت و ابواب قلعه را استوار بسته از پس هر در سنگ و لای انباشته بودند لشکریان بدان نگریستند و از چار سوی صعود کردند و بهر در رسیدند با آلات حدید کندن اکثر فشد و قلعه گیان نیز بکشادن تفنگ و شلیک مشغول بودند و سربازان با اینهمه پای سخت کرده از در دروازه عبور کردند و چون بدروازه سیم رسیدند امیر دراخان را دیگر تاب درنگ نماند آتش بارگاه در زد و خود را با مکنه از مردم خویش از باره بزیر انداخته فرار کرد و قلعه سرباز بدست سربازان افتاد

لشکر فرستادن ظهاسب میرزای مؤیدالدوله بحکم اولیای دولت بنظم بلوچستان

شد از پس آن موید الدوله سفر بم و زمامشیر پیش داشت و بزرگان بلوچ مانند محمد تقی خان ضابط بمپور و شهدوست خان سرکرده بامدی و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین خان ضابط کنس و رشید خان ضابط سرحد و سالار مهدیخان ضابط پشته و تسوج بحضرت او شتافته سر اطاعت و انقیاد پیش داشتند و عطیت و خلعت یافتند از پس اینوقایع عبد الله خان صارم الدوله که ملازم خدمت موید الدوله بود بر حسب فرمان مراجعت بطهران نمود و از شاهنشاه ایران مورد الطاف و اشفاق گشته فوج خدابندلو نیز بتعجب فرمان او در آمد و هم در ینسال جماعتی از مردم لار آغاز سفاهت کردند و در قلعه بهده که در قله جبلی بنیان شده که ششصد ذراع ارتفاع دارد متحصن شدند فیروز میرزای فرمانفرما بر گماشت تا بدانجا شده ایشان را حصار دادند و با اینکه در میان لشکر علف و آزوقه چنان تنگیاب بود که مردم از برخ کیاه قوت میکردند پای مصابرت استوار نمودند بالجمله روز پنجم ربیع الثانی فوج سیلاخوری بقوت یورش قلعه را مفتوح داشتند و قلعه گیان را گیفر کردند و از پس آن قلعه شهریاری را مسخر داشته باخاک پست کردند آنگاه فیروز میرزا خود آهنگ کرمسیر فارس نمود و فضل الله خان میرپنجه و جعفر قلی بیک یاور اول توپخانه را با سه عراده توپ و پانصد تن سرباز و سه هزار سوار از پیش بفرستاد و خود روز بیجدهم ربیع الآخر با سه عراده توپ و دویست تن سرباز و چار صد سوار از دنبال کوچ داده قلعه سفید را مسخر داشت و کار آن اراضی را بنظام کرده مراجعت بشیراز فرمود و هم در ینسال فرمان رفت تا در همه منازل و مسالک ممالک محروسه که از آن پیش از بهر چاپاران منزلی لایق و باره بندی شایسته نبود چاپارخانها بنیان کنند از بهر آنکه ملازمان دولت بی کلفت خاطر در طی مسافت مسارعت توانند کرد و برزیادت ازین اگر مردم رعیت را کاری افتد و در انجام امر سرعت سیر لازم شود از چاپارخانه اسب بکری گیرند و با اسب چاپار طی طریق نمایند و همچنان در اصفهان قراول خانها بساختند و قراول چند بگماشتند تا آشفتگی شهر و پریشان کاریهای اشرار را دفع دهند

فرستادن فیروز میرزای نصرة الدوله بنظم اراضی لار لشکر

سفر کردن شاهنشاه ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان و مراجعت بدار الخلافه طهران

چون در سنت سلطنت مقرر است که سلاطین نامدار از بهر آنکه ملازمان درگاه را بسیج سفر از دست نشود و غلامان رکاب را از اعداد کوچ دادن باز نمانند اگرچه واجب نباشد گاهی سفری اختیار فرمایند ازین روی شاهنشاه ایران سفر اصفهان را تصمیم عزم داد و در روز غره شهر رجب از دار الخلافه خیمه بیرون زد و میرزا تقی خان که وزیر اعظم بود با اتفاق میرزا آقاخان اعتماد الدوله ملتزم رکاب گشت و همچنان برادر کهتر شاهنشاه عباس میرزا و میرقلی میرزای وزیر مهد علیا والده شاهنشاه و شاهزاده محمد رضا میرزا دیگر همرش میرزای ایلخانی قاجار و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله و امامقلی میرزا و محسن میرزا و صاحبقران میرزا کوچ دادند و دیگر از اشراف چاکران میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا شفیع صاحب دیوان و محمد حسن خان سردار و حسینعلی خان معیر الممالک و میرزا زین العابدین ملک الکتاب

و چندتن

شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

وچند تن دیگر از مستوفیان راه برگرفتند واز لشکریان فضلعلی خان پسر بیگلربیگی میرپنج ومحمدخان پسر بیگلربیگی میرپنج وفوج ناصریه وفوج کروس واللهوردی خان سرهنگ یاتوبخانه ونصرالله خان بازبوزباشی ودیگر ملازمان چندکه واجب مینمود ملازم رکاب شدند وفرمان شد تاشاهزاده بهرام میرزا در دارالخلافه طهران فرمانگذار باشد وعزیزخان اجودان باشی بنظم بلده وحفظ ارک طهران قیام نماید وفضلعلی آقای سرتیپ باتوپچیان وتوبخانه وعلیخان سرهنگ بافوج چهارم تبریز وپاشاخان بافواج سمنانی ودامغانی وحیات قلیخان بافوج کرند ومحمدحسن خان بافوج کلهر ومهدیخان بافوج خرقان وسلیمان خان افشار بافوج ساوجبلاغ ومحمدحسن خان سرتیپ بافوج فراهان مامور بتوقف طهران آمدند وفرمان شد که ازصوابدید اجودان باشی بیرون نشوند بالجمله شاهنشاه کوچ داده منزل تامنزل قطع مسافت همی فرمود وروز هشتم رجب وارد قزوین گردید علمای بلد وبزرگان شهر پذیره شدند اسکندرمیرزا حاکم قزوین باتفاق میرزا موسی وزیر تقدیم خدمت کردند ومعروض داشتند که ازپیش سدی درمیل قزوین کرده بودند تاازطوفان سیلاب زیانی بشهر نرسد آن سد امروز خراب ومطموس است وبیم آنست که اگر بارانی بزرگ ببارد یک نیمه ازین شهر دیگر باره بطوفان سیلاب برباد رود شاهنشاه ایران فرمان کرد که آن سد را ازنو سخت سدید ترکنند وهرسیم وزری که بکار رود دیوانی بحساب کیرند وروز هیجدهم رجب ازقزوین بیرون شده ازراه ساوه وسلطان آباد طریق برو جرد برگرفت وچون راه نزدیک شد جلال الدین میرزای پسر خانلر میرزای احتشام الدوله باجماعتی ازعلمای شهر وبزرگان بلد پذیره شدند ومورد التفات شاهانه آمدند وموکب منصور روز یازدهم شعبان بشهر درآمد اسکندرخان سردار قاجار دولوکه حکومت کرمانشاهان داشت دربرو جرد حاضر رکاب شد واز بهر رعیت کرمانشاهان ورعایت ایشان سخنی چند بقانون معروض داشت وشاهنشاه دوازده هزار تومان ازحمل رعیت کرمانشاهان سبک ساخت وچهارهزار تومان نیز منال دیوان مردم ملایر را تخفیف کرد ونیز میرزا جعفرخان مشیرالدوله که بتجدید سرحدایران ورود مامور بود ازراه برسید وبتقبیل سده سلطنت سرافرازگشت آنگاه مردم خوانسار حاضر شده ازمحمد باقرخان خوانساری تعدی اوداد خواه شدند واز ستم اشراری که با او متحد بودند بنالیدند کارداران دولت جمعی ازعوانان را مامور داشتند تا بخونسار رشده پنج تن ازاشرار را ماخوذ داشته ببرو جرد آوردند تا بره عقاب ونکال آمدند ومحمدباقرخان فرصتی بدست کرده ازمیانه بیرون کریخت وازاضوی خانلر میرزای احتشام الدوله که حکومت برو جرد وخوزستان ولرستان داشت چون خبرورود شاهنشاه رابه برو جرد واصفانمود ازخوزستان بقدم عجل وشتاب تا برو جرد شتافت وملازم رکاب کشت وموکب پادشاهی روز پست ویکم شعبان ازبرو جرد راه اصفهان پیش داشت واحتشام الدوله که تاخونسار ملازمت رکاب داشت رخصت انصراف یافته مراجعت به برو جرد نمود چون خبر وصول شاهنشاه باصفهان پراکنده شد وزیر مختار انگلیس وروس ازراه ساوه طریق اصفهان گرفتند وسفیر دولت عثمانی نیز پست وپنجم شعبان وارد اصفهان شد وشاهنشاه روز پانزدهم رمضان راه باصفهان نزدیک کرد علما واعیان آن بلده باستقبال پادشاه بشتافتند

تقدیم خدمت نمودند و چراغعلی خان نایب الحکومه اصفهان نیکو خدمتی کرد و بعضی از اشتر آن شهر را خود
داشته بعوانان پادشاه سپرد تا کیفرکناه خویش معاینه کردند شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله از کرمان
وارد شده تقبیل سده سلطنت کرد و فیروزمیرزای نصرة الدوله حاکم فارس نیز هشتم شوال از شیراز برسید
صدر از نظم آن بلده روز پنجشنبه سلخ شوال شاهنشاه ایران از اصفهان بیرون شده از اراضی نطنز راه برید و من بنده
را برحسب فرمان درین سفر متوقف کاشان بودم تا از اراضی نطنز پذیره شدم و زمین خدمت ببوسیدم
و بالطاف و اشفاق شاهانه سرمباهات برافراختم علما و اعیان کاشان نیز تا یکمنزل استقبال کردند و
حاجی ملا محمد نراقی که امروز اعلم علمای ایران است شاگرد ملا طفت شاهنشاه گشت بالجمله روز هشتم ذی قعده
موکب منصور در قریه فین کاشان فرود شد و مؤیدالدوله را در کاشان تشریف کرده رخصت
مراجعت بکرمان فرمود و درینوقت میرزا تقی خان امیرنظام در حضرت شاهنشاه ملاحظ و ابرام اجازت
یافته حکم داد تا میرزا علی پیش خدمت خاصه را سواری چند برداشته بکروس برونده و در انجا توقف
فرمودند و این امر برخاطر شهریار ناکوار افتاد و ازین روی چون جناب میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدارت
کبری یافت چنانکه مذکور میشود کس فرستاده او را مراجعت داد و در حضرت پادشاهی ملازمت فرمود
و روز چهاردهم ذی قعده از کاشان حرکت کرده بدارالامان قم سفر کرد و حکومت قم را بعباس میرزا تفویض
فرمود و از آنجا راه طهران برگرفته روز هشتم ذیحجه وارد دارالخلافه گشت ایلچیان روس و انگلیس و فرستادگان
دولت عثمانی و رسولان فرمانفرمایان دیگر امصار و بلدان و چاکرانی که مامور بتوقف دارالخلافه بودند
چنانکه مذکور شد باتمامت اعیان و اشراف بلده و عموم اهالی نظام و تونجانه وزنبورکخانه بقانون خویش پذیره
شدند و از دیدار پادشاه شادخوار گشتند و هریک تقدیم خدمتی کرده بودند برخوردار مرحمتی شدند میرزا سعید
منشی رسایل خاصه ملقب بمؤتمن الملک گشت و میرزا مصطفی سررشته دار امیرنظام منصب استیفا یافت
و ملقب بامین الملک آمد و میرزا عنایت لشکرنویس امین لشکر لقب یافت و حاجی علیخان فراشباشی فرمان
یافت که غزل و نصب فراشباشی حکام ممالک محروسه از صلاح و صواب دید او برون شاید

ذکر وفات یارمحمدخان افغان و در هرات و حکومت سید محمدخان بحکم کاردار ان ایران

یارمحمدخان ظهیرالدوله که در مملکت هرات که از اراضی شرقی خراسان است حکومت داشت در محال
سبزوار مریض شد و پس از یکشبانروز بدرود جهان کرد و مردم هرات پسرارشد و اکبر او را که سید محمدخان نام داشت
بحکومت خویش اختیار کردند و از دربار پادشاهی خواستار شدند که حکومت هرات با او تفویض شود
و سید محمدخان نیز میرزا بزرگ خان را با پیشکشی لایق روانه درگاه شاهنشاه داشت و مسئول مردم هرات را
که در عریضه چند نگارکرده بودند مصوب او کردکاردار ان دولت اگرچه هنوز خوی و خلق او را سنجیده
نداشتند و ندانسته بودند که رتق و فتق هرات را لایق است یا کار به تباهی خواهد کرد با اینهمه ظهیرالدوله پدر
او را بحفظ حشمت بداشتند و حق خدمت بگذاشتند پس شاهنشاه میرزا احمدخان ناظم دیوانخانه را از بهر تعزیت
و تهنیت مامور بسفر هرات فرمود و اسبی با کام زروزین زرین و کاردی مکلل بجواهر ثمین از بهر تشریف

صید محمد خان بدو سپرد و ایالت هرات را منشور کرد و فرمانداد که بعد از ورود بهرات صید محمد خان بدارمند امارت استوار بدار و مردم هرات را از الطاف شاهانه در حق او برخوردار کن میرزا احمد خان روز پنجم محرم از دارالخلافه راه برگرفت اما از آنسوی جماعتی از مردم هرات از کردارهای نابهنجار صید محمد خان رنجیده خاطر شدند و در نهانی بجانب کهندل خان والی قندهار مکتوب کردند و او را به تسخیر هرات دعوت نمودند کهندل خان نیز دامان طلب و طمع بر میان استوار کرد و لشکر فراهم آورده بجانب هرات کوچ داد و اراضی فراه و بنزار را فروگرفت چون این خبر در مشهد مقدس سمر گشت و قرار کاردار ان دولت ایران نیز براین بود که هر وقت در خراسان شرقی که بلخ و هرات و قندهار و خوارزم است فتنه حادث شود و حکام کابل و قندهار و هرات بخواهند با یکدیگر تعدی کنند حکام خراسان و اگر نه کاردار ان دولت ایران از درزجر و منع برخیزند و ایشان را از چند و خویش پرورگاشدن نگذارند در ینوقت که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه حکومت خراسان داشت سامخان ایلخانی زعفرانلو را با هفصد سوار بهرات فرستاد و عباسقلی خان میرپنج را با سه فوج خراسانی و شش عراده توپ و هزار سوار فرمان کرد که از مشهد مقدس کوچ دهد و در دو منزلی هرات اوتراق کند و سامخان ایلخانی را مطیع صلاح و صواب دید باشد اما از آنسوی ایلخانی بشهر هرات در آمد و کهندل خان بعد از فتح فراه و بنزار جمعی از تفنگچیان قندهار را بحراست آن اراضی باز داشته خود با فوجی از لشکر جرار تا دو فرسنگی هرات براند و همه روزه با خراسانی و هراتی صف مقاتلت راست کرده خاک رزمگاه را با خون مردان جنگ کلرنگ ساخت ایلخانی چون این بدید بعباسقلی خان میرپنج مکتوبی کرد که یکمنزل با هرات نزدیکتر باش و عباسقلی خان کوچ داده بیکفرسنگی غوریان فرود شد کهندل خان چون این بشنید و معلوم داشت که کارداران ایران دست تصرف او را از هرات باز میدارند خلعت حکومت هرات را میرزا احمد خان خاص از بهر صید محمد خان آورد بی توانی از کنار هرات راه مراجعت گرفت و عریضه بحضرت دارالخلافه فرستاد که من از بندگی درگاه روی برنتافته ام و خویشتن را کهتر چاکری از حضرت اعلی بشمار آورده ام و چنان دانستم که این رکضت در تسخیر هرات برضای کارداران دولت است اکنون که کار را دیگرگونه یافتم باز جای شتافتم از پس او عباسقلی خان میرپنج مراجعت بمشهد مقدس نمود و سامخان ایلخانی باتفاق میرزا احمد خان چند ماه از اقامت هرات دلغات صید محمد خان دست باز نداشتند آنگاه صید محمد خان بی آنکه از حسینعلی خان معیر الممالک نقش زر و سیم گیرد بنام شاهنشاه ایران سبغی زر و سیم مسکوک داشته با چند حمل جسته بافتهای کشمیر بصحبت کروهی از ضابطین اعیان و جمعی از بزرگان هرات کیسل درگاه داشت و ایشان هنگام بارعام در پیشگاه پادشاه بر صف شدند و عریضه صید محمد خان را تقدیم این حروف پین یدی الاعلی بعرض رسانیده از حسن طلاقت لسان و ذلاقت بیان مورد تحسین و تشریف شدم و هم در ینسال روز اول ماه رجب در دارالامان قم نوری از گنبد مطهر بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام ساطع شد و با تابش نور خورشید پدیدار و آشکار بود و چندانکه چشم قوت دیدار داشت صعود آنرا بجانب آسمان نگران بود و مدت یکساعت بلکه بر زیادت زن و مرد و صغیر و کبیر بدان امر شگفت نظاره بود و این سخنت کرامت از ان مضجع شریف نیست بلکه هر سال چند

لشکر کشیدن کهندل خان والی قندهار بر سر هرات

کرت بدینگونه معاینه شده است و صد هزار کس را افزون مشاهده رفته و هم در اینسال حاجی میرزا مهدی مجتهد مشهد مقدس در عشر اول ذیحجه وفات یافت و هم در اینسال میرزا محمد حسین قزوینی که در دیوانخانه عدالت منصب صدارت داشت بسفارت مخصوصه پطرزبرغ مامور شده و بیست سفر راست کرد شاهنشاه او را بیک قطعه نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی تشریف فرمود و فرمان رفت تا محمود خان نایب الدوان باشی نایب اول سفارت گشت و یحیی خان یاور مترجم شد و میرزا بزرگ همدانی منشی سفارت آمد

سفارت میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه به پطرزبورغ

انگاه پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه را روز هشتم ذیحجه دیدار کرده و او نیز بر رسم روز دیگر بازدید نمود و سفیر مخصوص در دوازدهم ذیحجه راه برگرفته از قزوین و زنجان تا تبریز طی مسافت کرد و حمزه میرزای حشمت الدوله بعضی از تجار شهر و اهالی بلد را باستقبال او بیرون فرستاد و جنرال قونسول دولت روسیه نیز در تبریز با او مراودتی نمود و سفیر مخصوص را نیز دهم محرم از تبریز راه برگرفت و برحسب فرمان تا کنار رود ارس سی تن فراشش و چهل تن غلام و دو دیست سوار و هشت اسب جنیبت با او همراه بودند رستم علی خان یوزباشی اعلام ورود او را بسر حد روسیه آرمش برانید بالجمله چون رود ارس را عبره کرد یکصد و پنجاه تن سوار قزاق و سیصد تن سرباز بفرمان کاردار ان روسیه او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند و چهار دستگاه کالسکه و سه عراده بارکش برای حمل بنه حاضر کردند از انجا سواران ایران را رخصت انصراف داده پنج سر اسب جنیبت و ده تن غلام و ده فراشش با خود برداشت و راه برگرفته بنخجوان راند در انجا کبیتان و افسیر و حاکم شهر و بزرگان بلد او را استقبال کردند فرستاده جانشین گرجستان نیز برسید و سخن او را برسانید که اینک خواستار آمده است که در تمامت اراضی قفقاز مهمان پذیر باشد و علف و آزوقه و نان و خورش چندانکه بکار باشد مردم او تقدیم خدمت کنند میرزا محمد حسین سفیر مخصوص در پانزده کفت من در هر شهر افزون از یکشب میهمان حاکم آن بلد شناخته هم بود بالجمله در نخجوان یکشب بضیافت حاکم بلد حاضر شده چون دست از خوان خورش باز داشت جامی بسلامتی شاهنشاه ایران و جامی دیگر بسلامتی امپراطور روسیه برقانون ایشان تقدیم کرد و روز دیگر ملازمان ایرانی را رخصت مراجعت داده با تبعه سفارت که همه هجده تن بودند تصمیم عزم داد و از نخجوان بایروان سفر کرد و جنرال لاروف حاکم ایروان با شقاق بلوک باشی و جمعی از مردم شهر پذیره شدند و بعد از ورود حاکم شهر از برای حشمت سفیر ایران خود با زوی او را گرفته از کالسکه بزیر آورد و در مدت توقف ایروان تماشای اوج کلیسا سفر کرد یرسین خلیفه در نزد فراوان بشکر دولت ایران رطب اللسان آمد از بهر آنکه آن هنگام که عباس میرزای نایب السلطنه با مدد و توف و لشکر روسیه مقاتلت داشت سپاه روسیه هزیمت شدند و شش هزار تن سرباز ایشان باوج کلیسا پناهنده گشتند نایب السلطنه حشمت و دین ایشان را نشکست و حکم بتخریب اوج کلیسا نفرمود و ایشان را بجان امان داد بشرط آنکه اسلحه جنگ را بگذارند و بندند پس شش هزار قبضه تفنگ و دوازده عراده توپ و بعضی دیگر از اسلحه حربیه بسپردند و بسلامت طریق لشکرگاه مدد و توف را پیش داشتند مع القصه سفیر مخصوص از ایروان طریق تفلیس برگرفت بعد از ورود تفلیس احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران که مامور بتوقف تفلیس بود

تا سه فرسنگ پذیره شد و پرنس بهیدوف نایب پرنس و آرتصوف جانشین تفلیس جمعی از صاحبان مناصب را باستقبال مامور ساخت و کالسکه خاص جانشین را نیز برون فرستاد تا سفیر مخصوص ایران سوار شده باتفاق پذیره شدگان بشهر درآمد فرباطور که حکومت شهر داشت و تلی صاحب که امور خارجه قفقاز مفوض با او بود قبل از ورود سفیر در منزل او جای کردند و در ایوانی که بسفیر اختصاص بود آینهای بزرگ و شمعدانهای مطلا و دیگر آلات زرین و سیمین برآئین نهادند در اینوقت چون جانشین بجنگ جماعت لکزیه اشتغال داشته بود پرنس بهیدوف نایب او بقانون مملکت خود خواستار شد که نخستین سفیر ایران او را دیدار کند و بسرای او شود و او باز دید فرماید و در ازای این چون جانشین وارد شود بدیدار سفیر بیاید خواهد گفت لاجرم سفیر ایران او را بسرای رفته ملاقات نمود زن و دختر شش نیز حاضر شده تکریم قدم سفیر را اظهار مصر و حفاوت کردند و بهنگام مراجعت نایب جانشین سفیر را متابعت کرده تا بمنزل او طی طریق فرمود و او را باز دید کرد و از آنسوی روز سیم جانشین از جنگ لکزیه بازآمد و بهنگام بامداد بشهر درآمد و چون قادم بود هم در آنروز وقت نماز دیگر باتفاق تلی صاحب بمنزل سفیر مخصوص آمده او را دیدار کرد و هم در آن شب سفیر باز دید او شتافت و پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاه ایران بود سفیر مخصوص جشنی شاهوار برآراست آنگاه از تفلیس کوچ داده راه بطرز بورغ برگرفت و پانزده سوار قراق ملازم رکاب او گشت و آبادیهای تا ضی پیک ولارس و بعضی منازل دیگر از بیم جماعت لکزیه بزحمت تمام عبور کرده تا شهر طول پرآمد و از آنجا تا کنار رستقو برفت و در باغ امپراطور فرود آمد روز دیگر از شهر پذیرندگان بیرون شدند و کالسکه دولتی پیش کشیدند و تبعه سفارت را جداگانه کالسکه آوردند و رتبت هر که نازل تر بود از پیش بداشتند و کالسکه سفیر را از قفای آن جمله ببردند چه رسم ورود سفرای بزرگ را بدینگونه مینهادند باجمله اناث و ذکور شهر تا کیفرستنک او را پذیره شدند و او را در خانه پکلر پکی مستوفر و آوردند و چون دیگر شهرها مقدم او را کرامی داشتند بعد از ملاقات پکلر پکی مستقو مرا و ده با او طریق بطرز بورغ برگرفت و بعد از طی مسافت و در آمدن بدارالملک روسیه بار یافتن سفیر مخصوص ایران را بحضرت امپراطور بدینگونه تشریف نهادند نخست آنکه روز بار نامه ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص و تبعه سفارت را بسرای پادشاهی طلب دارد و کالسکه چهار اسبه آورده مترجم وزارت دول خارجه و مهماندار و دو تن از دفترخانه تشریفات جای کنند دوم آنکه دو تن شاطر پادشاهی پیاده و دو تن چاپار سواره حاضر باشند سیم آنکه کالسکه شش اسبه پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کنند و چهار تن از چاکران امپراطور از چپ و راست کالسکه بروند و یکتن از نایبان امیر آخور از پیش روی کالسکه باشد چهارم آنکه کالسکه چهار اسبه از برای محمود خان نایب اول سفارت و یحیی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کنند پنجم آنکه سه تن چاپار پادشاهی از قفای کالسکه تبعه سفارت باشد و چون سفیر مخصوص بعمارت پادشاهی

داخل شود دیگر متشخدمت از پیش وی او دلیل خواهد بود و در شکوی ارباب طرب ایشیک آقاسی باشی و سرایدار باشی او را پذیره خواهند شد و از آنجا ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را با مترجم وزارت دول خارجه بحضرت امپراطور خواهد برد و سپنا وین وزیر دول خارجه نیز حضور خواهد داشت از بهر آنکه نامه شاهنشاه را از دست امپراطور ما خود دارد و بعد از انجام امر سفیر مخصوص ایشیک آقاسی باشی تبعه سفارت را یکیک در نزد امپراطور شناسانده خواهد داشت آنگاه از نزد امپراطور رخصت مراجعت یافته بهمان قانون تقدیم خدمت امپراطریس که خاتون امپراطور است خواهند نمود و از آنجا بحضرت ولیعهد دولت روسیه خواهند شتافت از پس او برادران ولیعهد را دیدار کرده مراجعت خواهند نمود مع القصه با این شرح که مرقوم شد سفیر مخصوص بخدمت امپراطور رسیده در تشیید اتحاد و دلبتین و مصافات جانبین سخنان دلپذیر بعرض رسانید و کلمات مهرانگیز اصغا نمود و بهنگام مراجعت با ایران غراف نسلرود وزیر اعظم را از اینمکنون خاطر آگهی داد چون در اینوقت امپراطور در پطرهوف جای داشت وزیر اعظم صورت حال را بعرض رسانید و امپراطور سفیر مخصوص را روز یکشنبه بیست و نهم شهر ذی قعده طلب داشت و او با تفاق جنرال دمیتران و معاندار و میرزا بزرگ و داود خان مترجم اول دولت بکشتی بخار نشسته بحضرت امپراطور شتافت و بعد از باریافتن موردالطاف شاهانه گشت و جواب نامه شاهنشاه ایران را که مشحون بتشیید مبانی محبت و تمهید قواعد مودت بود باز دادند و سفیر مخصوص و تبعه سفارت را رخصت انصراف فرمود و هر کس را تشریفی لایق فرستاد یک قطعه نشان مرصع بالماس و یک رشته حمایل خاص از بهر سفیر مخصوص از قبل امپراطور غراف نسلرود و وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی انفیه مرصع بالماس سپنا وین وزیر دول خارجه از برای محمود خان ناپ اول سفارت انفاذ داشت و دو قطعه نشان مرصع از برای داود خان و یحیی خان عطا کردند و یک حلقه انگشتری مرد که با الماس ترصیع یافته بود میرزا بزرگ را دادند و ده دستگاه ساعت قاب طلا و نقره بارنجیر زر عطای تبعه سفارت شد و سفیر مخصوص غره ذی حجه از پطرهوف مراجعت به پطرزبورغ کرد و پانزدهم ذی حجه از آنجا مراجعت ایران را تصمیم عزم داد و بهمان قانون طی مسافت کرده وارد دارالخلافه گشت چنانکه مذکور خواهد شد و هم در اینسال شاهنشاه ایران جماعتی از توپچیان را در کشادن توپ ممتحن میسی داشت در یک دقیقه اربعون توپ ده کلوله کشادند و هم در این سال مصطفی قلی میرزا حکومت ارومی یافت و محمد تقی خان جوان شیرپسر ابوالفتح خان بدرود جهان کرد

تشطیب خاتمه جزو اول تاریخ ناصریه از جلد سیم تاریخ
قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ

یکروز شاهنشاه حق‌شناس بنده سپاس کنار را حاضر پیشگاه ساخت و بتفقدی که مرزبانان ممالک آرزوی اصابت آن مقام کنند نیک بنواخت و فرمود از تاریخ دولت ما از آنچه نگارکرده‌ای تمامی آنرا از مبدا تا منتها قرائت کردم و غوری بسزا فرمودم هیچ حدیث را بکذب روایت نکردی و هیچ قشر را از آنچه بود بر زیادت و انمودی و هیچ نکست را بکبوت ظفر رقم نساختی و افزون از صدق لهجه همانا در انشای کلمه و القای قصه کلامی چنین متین و سخنی چندین سلس و دلنشین این کتاب صداق آن سخن است که در حد فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص بپسندد و در زمان فرمان کرد تا از جامه خانه خاص بشرفی که نزد من بنده با تلیدو طریف خز این آفاق برابر بود حاضر کردند و بر زیادت از جامه و جامگی و جیره و مواجب و تقریر تیول و توزیع و عطای ضیاع و اقطاع قریه اسحق آباد و خرم دشت و چند قریه دیگر از توابع کاشان که هر یک دیهی است با دور معمور و قصور نا محصور با کثرت رعیت و تمام ضیعت به تیول ابدی و سیورغال سرمدی این عبد عقیدت کیش تفویض داد و منشور رفت و بطعن فریه و لعن جاوید تاکید یافت که هیچیک از سلاطین آینده از اولاد و احفاد این بنده که خانه زادان دولت پاینده اند دست تصرف بدین قری آلوده نفرمایند و فرمود چنانکه خدمت تو در دولت ما جاویدست خواستیم نعمت ما درازای این خدمت جاودانه باشد من بنده زمین حضرت بوسه زدم و چشم و چهره بخاک آستان سودم و بعرض رسانیدم کای دعا از تو اجابت هم ز تو توانائی این گویائی و قوت این سخن سرائی نیز تو. خاطر و کیمیای نظر ملک الملوک است اراده پادشاه که طلیعه حکم قضاست زبان سوسن ابکم را گویا کند و کوشش بنفشه اصم را شنوا سازد نعمت گویائی و هنر طلاقت و ذلاقت من از زمین حضرت دارم و این نعمت بزرگ بر ذمت بنده ضعیف شکری دیگر واجب داشته مانند کار در اخذ نعمت و اسعاف حاجت هیچ حجت نیست جز اینکه پادشاه کریم بلطف عمیم کردار سحاب خاور و کل را سیراب کند و مانند آفتاب کاخن و کاشن را پرتاب سازد آنگاه بفرمود آثار دولت ما چندانکه خواهی نگاشت باید بزینت طبع محلی داشت تا در همه ممالک شهره گردد و مردم از آن بهره گیرند و روزمار روزنامچه کتاب بطبع را البشر ذره و شطری یا کلمه و سطری پیوند کردن نیکو آن است که به نیکوترحدیثی ترتیب خاتمه کنی و هر حدیث که ازین پس پدید شود در مجلد دیگر نمیقه خواهی کرد چون سخن بپای رفت بنده نگارنده خصوصت مراجعت را تبلیغ سنده سنیه و تقبیل حضرت علیه اقدام کردم و تقدیم خدمت را میان استوار نمودم و مجلد تحتین تاریخ دولت شاهنشاه را که خدایش چندان بقا دهاد که کتابهای بزرگ بنام مبارکش عنوان شود بخدمت بردم

ذکر معدودی از اشعار آبدار که از شایع طبع شهریار تاجدار است

چون شهریار تاجدار بقوت وجود و بسط طبع بگرد ابحر زخار است همه کار دریا کند چنانکه از بحار ابی خرد و نهنگ دمان هم آهنگ انگیخته شود و مروارید گرانبها و خرف ناچیز پیکست پرورش یابد شاهنشاه مردمانرا در هر حرفت و صنعت ترمت فرماید مردان مبارز را از برای ستیز و آویز تیغ آموز کاری کند

و علما و فضلا را بپرسش معضلات مسائل و حل مشکلات حکم تحصیل علوم و تحقیق معارف بکماشت و از برای تشویق و ترمیت شعرا و ادبا کاهی بربدیهه نثری انشا کرد و شعری انشاد فرمود و این بنده از دیوان اشعار مبارکش بدین چند شعر خاتمه جلد اول تاریخ دولت ناصریه را از کتاب سیم تاریخ قاجاریه مشکین ختام خواهم ساخت

لله در قایله

دل پیری و روی نهان میکنی چرا — خود میکشی مرا و فغان میکنی چرا
کر در کمین کشتن عشاق نیستی — تیر کرشمه را بکمان میکنی چرا
کر در خیال مرهم دلهای خسته — آن تار طره مشک فشان میکنی چرا
این تیر غمزه را دل من مایل است و بس — این تیر را دریغ زجان میکنی چرا

و نیز فرماید

ایکه چون حسن تو نبود بجهان کالائی — چو قد سرو روانت نبود بالائی
دست در زلف سای تو کسی خواهد زد — که سرش را نهند بر سر هر سودائی

و نیز فرماید

ای روی ماه ترا صد بنده هیچ پری — وز رشک تو رسد خجلت بکبک دری
تشبیه روی ترا هرگز نمیکنم — زیرا که در نظرم نیکوتر از قمری
خورشید بر مکهی سلطان هر سپهی — شایسته کلهی زیبنده کمری
پیش تو بنده شدن بهتر ز پادشهی — پای تو بوسه زدن خوشتر ز تاجوری

و نیز فرماید

ده دلا از بهر چیست عاشق معشوق — عاشق معشوق به که کدله باشد
با کله خوش منیت روی خوب نمودن — دیدن رویت خوش است ابی کله باشد

و نیز فرماید

برقع از روی برانداز که تا خلق جهان — یکی روز دو خورشید به بینند عیان

و نیز فرماید

بی دارم از ماه گردون نکوتر — دو زلفش سیه لب چو خون کبوتر
دو چشمانش جادوی فتان مردم — دو ابروش قتال و خونریز کشور
ز خوبی و رعنائی و دلپذیری — نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

و نیز فرماید

دل ما را چه روزگار و حزین باید کرد — عاشقی کفر نباشد نه چنین باید کرد
ماکدایانرا از در که خود دور کمن — که ترحم بکدایان به ازین باید کرد
مرکب حسن سواراست شدی کند رو — بعد ازین مرکب آهسته بزین باید کرد

جلد پنجم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

همچو طاوس چو بخرامد در باغ و چمن تو بتای مژده از خاک زمین باید کرد

و نیز فرماید

مجلس ما چو بهشت است و در این فصل بهار خیز ای ساقی و مستانه یکی باده بیار
باده همچو گل سرخ و یاد آن یار باده همچو دل عاشق یار روی نگار

و نیز فرماید

حور بجویم من و قصور بخواهم شیفته چشم و خال و زلف سیاهم
خط غلامی ز آفتاب کرفتم تا ز دل و جان غلام آن رخ ماهم
بندگی حضرت تو مایه شاهی است تا شده ام بنده تو بر همه شاهم

در عید میلاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرماید

عید مولود امیرالمؤمنین شد عالم بالا و زیرین عنبرین شد
از برای مژده این عید حیدر جبرئیل از آسمان اندر زمین شد
ذوالفقار کج چنین گوید بعالم راست از دست خدا شرع مبین شد

ناظم خرگاهش اسرافیل باد
حاجب درگاه جبرئیل امین شد

منت خدایرا که حسب الامر قضا نفاذ ملک الملوک عجم شاهنشاه
ممالک فسیحه ایران ظل الله فی الارضین المجاهد فی مناهج الدین
السلطان ناصرالدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه جلد
اول از تاریخ ناصریه از مجلدات تواریخ قاجاریه
من جمله کتب ناسخ التواریخ بپایان رفت
و در کارخانه سلاله السادات الاطیاب
آقا میرباقر طهرانی بزینت
طبع محلی گشت الحمد لله
رب العالمین و صلی الله
علی محمد و آله
الطاهرین